دهخدا و لغت‌نامه

| مریم میرشمسی |



نشر قطره

نشر قطره

سلسله انتشارات ـ ۲۳۰۶

شناخت‌نامه و خاطرات ـ ۸۵

سرشناسه:	میرشمسی، مریم، ۱۳۴۶ ـ
عنوان و نام پدیدآور:	دهخدا و لغت‌نامه / پژوهش: مریم میرشمسی
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری:	۷۲۸ ص.، مصور
فروست:	سلسله انتشارات ـ ۲۳۰۶. شناخت‌نامه و خاطرات ـ ۸۵
شابک:	۹۷۸ ـ ۶۲۲ ـ ۳۰۸ ـ ۱۱۷ ـ ۰
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه: صص ۶۸۳ ـ ۶۹۱؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع:	دهخدا، علی‌اکبر، ۱۲۵۸ـ۱۳۳۴، لغت‌نامه ـ نقد و تفسیر
موضوع:	دهخدا، علی‌اکبر، ۱۲۵۸ـ۱۳۳۴، سرگذشت‌نامه Dehkhoda, Ali Akbar-Biography
موضوع:	دایرةالمعارف‌ها و واژه‌نامه‌ها ـ نویسندگی Encyclopedias and Dictionaries-Authorship
موضوع:	فارسی ـ واژه‌نامه‌نویسی Persian Language-Lexicography
موضوع:	واژه‌نامه‌نویسی ـ واژه‌نامه‌ها ـ فارسی Lexicography-Dictionaries-Persian
رده‌بندی کنگره:	PIR ۲۹۵۴
رده‌بندی دیویی:	۴ فا ۳
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی:	۹۴۷۴۸۳۰

نشرقطره از برچسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخلر، کوچهٔ بنفشه، پلاک ۸
تلفن: ۳-۵۱ ۳۳ ۹۷ ۸۸

nashr.ghatreh@yahoo.com / ghatrehpub

دهخدا و لغت‌نامه

| مریم میرشمسی |



نشر قطره

دهخدا و لغت‌نامه

مریم میرشمسی

صفحه‌آرا: ژیلا پی‌سخن
طراح جلد: هادی حیدری
چاپ اول: زمستان ۱۴۰۳
چاپ متن: شادرنگ
چاپ جلد: ابیانه
صحافی: صداقت
شمارگان: ۴۰۰ نسخه
بها: ۲۶۰۰۰۰۰ تومان

این اثر، در گرامی‌داشت نام و یاد علی‌اکبر دهخدا، با احترام و ارادت پیشکش می‌شود به استادان بزرگوارم حسن انوری، رسول شایسته، و سعید نجفی اسداللهی، که در طول سالیان چراغی را که دهخدا برافروخت روشن نگه داشته‌اند.

فهرست مطالب

پیشگفتار

روز شنبه شانزدهم تیرماه ۱۳۹۷، در یکی از جلسات تألیف لغت‌نامهٔ بزرگ فارسی، دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی در جمع مؤلّفان مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا حضور یافت. در میانهٔ گفت‌وگوها، دکتر شفیعی لزوم معرّفی و شناساندن مؤلّفان و همکاران لغت‌نامهٔ دهخدا را مطرح و بر آن تأکید کرد. نگارنده نیز یکی از شنوندگان سخنان استاد بودم که ناگهان مخاطب استاد قرار گرفتم و تا به خود آمدم، دیدم انجام این طرح بر عهدهٔ من گذاشته شد. استاد با اصرار گفتند این کار فقط از عهدهٔ فلانی برمی‌آید. من شرمنده از نظرِ لطف و عنایتِ استاد و ناآگاه از گسترهٔ کار، چشم‌چشم‌گویان تکلیف استاد را پذیرفتم و این‌گونه بنیاد این کتاب گذاشته شد.

برای توضیح ضرورتِ تدوین تاریخچه‌ای برای لغت‌نامهٔ دهخدا کافی است بدانیم که این اثر بزرگ‌ترین کتاب مرجع زبان فارسی است که طیِّ شصت سال، با همکاری بیش از صد مؤلّف و دستیار **به سرانجام رسیده‌است.** واقعه‌ای که نظیر آن در کشور ما کمتر اتفاق افتاده‌است.

این پژوهش البته بدون سابقه نیست و متّکی به منابع متعدّدی است که در جای خود به آن‌ها اشاره کرده‌ام، ولی جا دارد از چند اثر به‌طورِ خاص نام ببرم. زنده‌یاد دکتر محمّد معین در مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا که در سال ۱۳۳۷ با عنوان جزوهٔ ۴۰ لغت‌نامه منتشر شد، علاوه بر شرح‌حال و مروری بر آثار دهخدا و نقل یادداشت‌های پراکندهٔ او برای مقدّمه، در فصلی اختصاصی، مؤلّفان و همکاران تألیف لغت‌نامه را در دو دسته، با یکی دو سطر معرّفی کرده‌است: ۳۸ نفر با عنوان «کسانی که در تهیّه و تنظیم و تدوین مواد کار کردند» و فهرستی ۲۷ نفره از کسانی که «در استنساخ مطالب و تنظیم الفبایی یادداشت‌ها و امور اداری و تصحیح مطبعی کار کردند».

شادروان دکتر سیدمحمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدمه که در سال ۱۳۵۹ در قالب جزوهٔ ۲۲۲ (آخرین جزوه) منتشر شد، سرگذشت لغت‌نامهٔ دهخدا را به‌تفصیل نوشت و فهرستی با عنوان «همکاران و دستیاران دهخدا و اعضاء لغت‌نامه» به دست داد. در آن فهرست به نام و نام‌خانوادگی، دوره و نحوهٔ همکاری و برای مؤلّفان به حرف یا به‌ندرت به بخش‌هایی که تألیف کرده‌اند، اشاره شده‌است. فهرست مذکور شامل ۱۳۳ نفر (با احتساب همکاران اداری و خدماتی) به ترتیب الفبا، بدون تمایز در نحوهٔ همکاری، از آغاز تألیف لغت‌نامه تا پایان چاپ آن (۱۳۵۹) است. این مقدّمه و تکملهٔ آن، اصلی‌ترین منبع کسانی بوده‌است که دربارهٔ دهخدا و لغت‌نامهٔ دهخدا کتاب یا مقاله نوشته‌اند و پایه و اساس کتاب حاضر نیز بر این دو منبع نهاده شده‌است، دو پایه‌ای که بدون آن‌ها این اثر شکل نمی‌گرفت.

گفتنی است که در سال‌های پایانی تألیف و چاپ لغت‌نامه، سیدمحمّد دبیرسیاقی و مدیران مؤسسهٔ لغت‌نامه (سیدجعفر شهیدی و غلامرضا ستوده) نامه‌ها و پرسشنامه‌هایی برای برخی از مؤلفان و دستیاران تألیف فرستاده و از آن‌ها دربارهٔ کمّ و کیف همکاری و شرح‌حالشان پرسیده بودند. برخی از این نامه‌ها در اسناد مؤسسه موجود است و نگارنده از آن‌ها سود جسته‌است. به نظر می‌رسد ثمرهٔ این کار در فهرست مذکور نمود یافته‌است. البته می‌توان حدس زد که طرح بزرگ‌تری در نظر داشته‌اند.

آثار دیگر سیدمحمّد دبیرسیاقی هرکدام منبع دستِ اوّل پژوهش دربارهٔ دهخدا به شمار می‌روند و هموست که در ادامهٔ کار محمّد معین آثار پراکندهٔ دهخدا را جمع آورد و برخی از اسناد و نامه‌های او را منتشر کرد. پژوهش‌های زنده‌یاد ایرج افشار بر روی نامه‌ها و اسناد دهخدا در شماره‌های مختلف مجلهٔ آینده و پس از آن در مجموعه‌ای با عنوان نامه‌های سیاسی دهخدا، آثار ولی‌اللّه درودیان (کتابشناسی و مجموعه‌های مقالات)، و پژوهش کامیار عابدی (صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا) در پیشینهٔ این کار درخور ذکراند.

کتاب حاضر سه گفتار دارد:

گفتار اوّل دربارهٔ دهخدا و شامل ۹ فصل است. فصل نخست آن به زندگی‌نامهٔ علّامه علی‌اکبر دهخدا، به ترتیب دهه‌های زندگی او اختصاص یافته‌است، زندگی‌نامه‌ای مستند با بیش از ۱۳۰ سند.

در آغاز کار گمان می‌کردم که نوشتن زندگی‌نامهٔ دهخدا با توجّه به منابع متعدّدی که برای آن وجود دارد، کاری آسان است، اما خیالِ خام می‌پختم و گزنکرده می‌بریدم. پس از جمع‌آوری منابع و مطالعهٔ آن‌ها شرح‌حالی نوشتم که در آن به گمان خود سنگِ تمام گذاشته بودم. چالش‌ها از وقتی آغاز شد که به دنبالِ سندها و نامه‌ها به کتابخانهٔ مجلس، آرشیو ملّی ایران، کتابخانهٔ ملّی و گنجینهٔ دهخدا رفتم. هرگاه پای اسناد به میان می‌آید، مکان‌ها، زمان‌ها، اشخاص و وقایع دقیق و واضح می‌شوند و بسیاری از مطالبی که قصّه‌وار از منبعی به منبع دیگر نقل شده‌اند، یا نقض می‌شوند یا شبهه‌ناک. با یافتن اسناد، بسیاری از جزئیات زندگی دهخدا روشن شد و زندگی‌نامه‌ای دقیق‌تر و مستندتر از او به دست داده شد.

در فصل دوم این گفتار، ظاهر، خصوصیات اخلاقی و عادت‌های دهخدا را از زبان دوستان و نزدیکانش می‌خوانیم.

فصل سوم به معرّفی و بررسی آثار دهخدا، به‌جز لغت‌نامه، و نظرات صاحب‌نظران دربارهٔ آن‌ها اختصاص یافته‌است. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ این آثار، منابع بسیاری در پانوشت معرّفی شده‌اند. همچنین چندین یادداشت و چهار قطعه شعرِ چاپ‌نشده از او در این بخش آمده‌است.

فصل‌های بعدی دربردارندهٔ خاطرات ۲۴ نفر از دوستان، همکاران و اقوام دهخدا از او، سروده‌هایی در سوگ یا ستایش او، چندین نامهٔ نوشته‌شده به دهخدا، عکس‌هایی از تقدیمه‌های کتاب‌هایی که مؤلّفان، مصحّحان یا مترجمان به دهخدا اهدا کرده‌اند، تصویر چند اثر هنری از دهخدا و در پایان آلبوم عکسی از اوست.

گفتار دوم به لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص یافته‌است. سرگذشت لغت‌نامهٔ دهخدا و روند شکل‌گیری و تألیف و چاپ آن از آغاز تا پایان در دو فصل روایت شده‌است، روایتی مستند به بالغ بر ۷۰ سند و عکس.

در این گفتار فهرستی با عنوان «تفکیک مدخل‌های لغت‌نامهٔ دهخدا بر اساس مؤلّفان» درج است که مدخل‌ها با توجّه به مؤلّف آن‌ها تفکیک شده‌اند. این فهرست حاصل پژوهشی چندماهه است، چرا که اطّلاعاتِ دردسترس دقیق و کافی نبود و مؤلّف بسیاری از بخش‌های لغت‌نامه مشخّص نبود، هنوز هم چند بخش آن یا مؤلّف مشخّصی ندارند یا با شک و تردید همراه‌اند.

گفتار سوم با معرفی «هیئت پنج‌نفری» و «هیئت مقابله» آغاز شده و در پی آن زندگی‌نامهٔ مؤلّفان (۵۳ نفر) و دستیاران (۶۴ نفر) آمده‌است. از هرکدام شرح‌حالی به‌همراهِ نحوه و میزان همکاری‌شان در تألیف ارائه شده‌است. در این گفتار نیز بیش از ۱۱۰ سند به دست داده شده‌است.

اساسِ کار این گفتار فهرست‌هایی بود که محمّد معین و سیدمحمّد دبیرسیاقی در مقدّمه و تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به دست داده بودند، به‌ویژه فهرست دوم که کامل‌تر بود. گام اوّل تقسیم افراد فهرست‌های مذکور بر اساس نوع کارشان و همچنین استخراج اطّلاعات آن‌ها بود. افراد به چهار دسته تقسیم شدند: مؤلّفان، دستیاران تألیف، همکاران اداری و همکاران خدماتی.

گام بعدی مراجعه به بایگانی مؤسسه و دیدن پرونده‌های این افراد بود. بسیاری از این افراد پرونده‌ای در بایگانی نداشتند. با این حال پرونده‌های موجود غنیمتی بزرگ بود که بعضاً اطّلاعات مهمی در آن‌ها یافت شد.

کار را با افراد سرشناسِ مؤلّفان و همکاران تألیف آغاز کردم. استخراج اطّلاعات از کتاب‌های مرجع، جست‌وجو در فضای مجازی، جمع‌آوری شرح‌حال و خاطرات این افراد، جست‌وجو در کتاب‌هایی که با عنوان ارج‌نامه، یادنامه، جشن‌نامه دربارهٔ این افراد به چاپ رسیده بود، قدم‌های بعدی بود. گاه این اطّلاعات ضدّ و نقیض بودند و اینجا ترجیح منبعی و کنار گذاشتن منبعی دیگر پیش می‌آمد.

مرحلهٔ بعدی، جمع‌آوری اطّلاعات افراد کمتر شناخته‌شده بود. برای این افراد نیز مراجعه به پروندهٔ پرسنلی، در صورت موجود بودن، و فضای مجازی نخستین سرنخ‌ها را داد و باز شناسایی کتاب‌های مرجع بومی شهر و استان راهگشا شد.

مهم‌ترین سرنخی که در این پرونده‌ها از افراد کمتر شناخته‌شده یا ناشناخته به دست آمد، زادگاه و اصلیّت آن‌ها بود. آگاهی از زادگاه این افراد نقطهٔ آغاز مؤثّر فرایند شناسایی آن‌ها بود. متأسفانه هنگام نوشتن این سطور، هنوز چند تن از این افراد به سبب پیدا نشدن این سرنخِ مهم، ناشناس مانده‌اند؛ امیدوارم آن‌ها نیز در آینده شناسایی شوند.

شناسایی و یافتن ردّ و نشانی از این افراد داستان‌های جالبی دارد. بدون اغراق بیش از صدها مکاتبه یا تماس تلفنی با افراد مختلف در سراسر ایران و خارج از ایران داشته‌ام تا توانستم با عضوی از خانواده یا به‌ندرت با خود این افراد مرتبط شوم. افراد بسیاری در این طرح مرا یاری دادند که نام‌های آن‌ها در پایان این پیش‌گفتار خواهد آمد.

دربارهٔ برخی از استادان، اطّلاعات یا عکس‌های موجود قانع‌کننده نبود. از این رو، یا با خانواده‌ها یا اقوام دور و نزدیک ایشان تماس گرفته شد یا به پروندهٔ این افراد در بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و الهیات و بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران مراجعه شد. در به دست دادن عکس و سند از هر شخص، نقش و تأثیر هر فرد در رونِد تألیف لغت‌نامه تأثیرگذار بوده، اما در دسترس بودنِ عکس و سند هم بالطبع عاملی مهم بوده‌است. متأسفانه از چند تن از ایشان حتّی یک عکس مناسب هم به دست نیامد.

لغت‌نامهٔ دهخدا اثری است ملّی؛ استادان و ادیبانی که در به انجام رساندن این اثر بزرگ نقش داشتند، هرکدام از گوشه‌ای از این سرزمین برخاستند؛ آذربایجانی، گیلک، کُرد، لُر، فارس و دیگر اقوام گرد هم آمدند تا کاری را که دهخدا بنیان گذاشته بود، به پایان رسانند. در این گفتار پراکندگی جغرافیایی این افراد در یک جدول نشان داده شد. در پایان این گفتار دو دستهٔ همکاران اداری و خدماتی و انتشاراتی نیز به‌اجمال معرّفی شدند.

درخور ذکر است که برای عرضهٔ باکیفیت اسناد و عکس‌ها، سندهای سه گفتار جداگانه در پایان کتاب، پیش از نمایه‌ها به ترتیب شماره آورده شده و در متن به شمارهٔ سند با کوته‌نوشت «ر.ک.» ارجاع داده شده‌است، به طور مثال ر.ک. سند ۳-۱؛ یعنی سند ۳ از گفتار یکم.

این کتاب بنا بر ماهیتش شامل نقل‌قول‌های طولانی از برخی آثار است که بنا به قاعده در متن متمایز شده‌اند. نگارنده وام‌دار صاحبانِ این آثار است و بر خود فرض می‌داند ضمن قدردانی از آنان، سپاس یکدلانهٔ خود را نثارشان کند.

در به ثمر نشستن این پژوهش افراد بسیاری مرا یاری دادند، دور نیست اگر تعداد این بزرگواران متناسب با تعداد مؤلّفان و همکاران تألیف باشد. بنابراین، در چند گروه از این افراد سپاسگزاری می‌کنم.

همان گونه که در آغاز این پیش‌گفتار یاد شد، بنیاد این کتاب به پیشنهاد استاد شفیعی کدکنی گذاشته شد؛ از اینکه استاد این شاگرد خود را شایستهٔ چنین کاری دانست و از هرگونه حمایت و راهنمایی دریغ نکرد، سپاسگزارم، جانش بی‌گزند و عمرش دراز باد.

از استادان بزرگوارم در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا که سال‌ها خوشه‌چین دانششان بوده‌ام: استاد رسول شایسته، دکتر حسن انوری و دکتر سعید نجفی اسداللّهی که همواره یاریگر و مشوّق من بودند و به پرسش‌های گاه و بیگاه من پاسخ گفتند، سپاسگزارم. همچنین از دیگر مؤلّفان که پاسخگوی پرسش‌های من بودند: دکتر محمّد استعلامی، زنده‌یاد عبداللّه انوار، دکتر جلیل دوستخواه، زنده‌یاد احمد سمیعی و دکتر علی‌اشرف صادقی کمال تشکّر را دارم.

همکاران و دوستانم در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مرا یاری دادند و راه را برای من آسان‌تر کردند، خانم‌ها: اکرم سلطانی که همراه و مشکل‌گشای من در این طرح بوده، مانا شایسته (مسئول پیشین گنجینهٔ دهخدا که دسترسی به بسیاری از اسناد بدون همراهی او ممکن نبود)، معصومه عبداللّهی، رکسانا نصیری، هایده قائم‌مقامی، شیما صافی، دکتر پگاه خدیش و مهناز بیگی چیمه و آقایان: مهدی تجلّی، فرهاد ترابی و دکتر ایرج مهرکی؛ همچنین از پشتیبانی و حمایت دکتر محمود بیجن‌خان (رئیس پیشین مؤسسه) و دکتر هادی ویسی (معاون علمی پیشین مؤسسه) برخوردار بودم؛ از همهٔ این بزرگواران سپاسگزارم.

دوست عزیز، دکتر مجید ملکان از سرِ لطف یک بار متن کتاب را از نظر گذرانید و با ویرایش‌های محتوایی و راهنمایی‌های سودمند، در پیراستگی و پاکیزگی این اثر کوشید؛ عمرش دراز و بابرکت باد.

از دانش و راهنمایی‌های این استادان بزرگوار بهره برده‌ام: دکتر مهدخت معین، ولی‌اللّه درودیان، کامیار عابدی، کاوه بیات، عمادالدین شیخ‌الحکمایی، دکتر بهرام پروین گنابادی و نادر مطلبی کاشانی؛ توفیقشان روزافزون باد.

به یاری این بزرگواران نشانی از مؤلّف یا همکاری را یافتم یا ارتباط من با خانوادهٔ مؤلّفان و همکاران برقرار شد، یا در یافتن عکس و اطّلاعات یا منابع دست مرا گرفتند، سپاس بی‌شمارم نثار همهٔ ایشان: سیدعلی آل‌داوود، دکتر ژاله آموزگار، دکتر کاظم ابهری، دکتر ملیحه احسانی نیک، هما افراسیابی، آرش افشار، بهرام افشار، اردوان امیری‌نژاد، دکتر محمّد باقری، دکتر مهستی بحرینی، دکتر آمنه بیدگلی، دکتر محسن پورمختار، زینب پیری، دکتر سیدمحمّد ترابی، محمّد ترابیان فردوسی، اعظم جنّت، جویا جهانبخش، رویا جوادی، دکتر امین حق‌پرست، بهاره حق‌پناه، دکتر فرزام حقیقی، محمّدحسین حکیم، دکتر مریم دانشگر، دکتر دیوید دوران گدی، علی دهباشی، دکتر محمّدابراهیم ذاکر، دکتر ابراهیم رحیمی زنگنه، دکتر رضا رضازاده لنگرودی، بهنام رمضانی‌نژاد، دکتر علی رواقی، مژگان زرین‌نقش، امین سعادت، سعید سلطانی طارمی، قهرمان سلیمانی، سیدعلی شهیدی، محمّد صنعت‌کار، فرهاد طاهری، دکتر محمّد طاهری خسروشاهی، رضا فاضلی، دکتر مهبود فاضلی، سالار فتحی، نساء فتحی، منوچهر فروزنده‌فرد، دکتر احمدرضا قائم‌مقامی، فرهاد قربان‌زاده، دکتر حمید قنبری ننیز، جعفرشجاع کیهانی، روح‌اله لقمانی، سعید لیان، محمّدهاشم محدّث، رضا محمّدپور، محمّدهاشم مریدا، علی‌محمّد مصلحی، مجتبی مقدّسی، دکتر محمّدرضا موحّدی، اسماعیل مهدوی‌نژاد، میمنت ذوالقدر (میرصادقی)، سیدمحمّدحسین میرفخرایی، دکتر سعید میرمحمّدصادق، دکتر ابتهاج نوایی بروجنی، دکتر محمّدجعفر یاحقی و دکتر سهیل یاری گلدره.

عزیزانی از خانوادهٔ مؤلّفان یا همکاران تألیف که در تکمیل اطّلاعات و تهیهٔ عکس مرا یاری دادند: منیژه آل‌ابراهیم دهکردی، دکتر مسعود آل‌ابراهیم دهکردی، گیتی (تی‌تی) آل‌بویه، دکتر سیدعلی آیت‌اللّه‌زاده شیرازی، دکتر هومن استعلامی، دکتر سهراب اعظم زنگنه، علی‌محمّد امیرتاش، دکتر حمیده باستانی پاریزی، علی بوستان، دکتر مراد ثقفی، پرویز جلائی‌فر، ترانه خانلری، سیاوش دوستخواه، مهرانگیز زرندی (سعیدی سیرجانی)، دکتر نوشین سادات ناصری، دکتر سیدصادق سجادی، داریوش سرلک، فاطمه شعاعی، دکتر کارمین صرّاف، دکتر آرام طاعتی، لیدا عبدشاه (امیرتاش)، دکتر محمود قاسمی، آذرنوش صدرسالک، اردوان فولادی سمنانی، حیدر فولادی سمنانی، نیلوفر مجتبائی صومعه‌سرایی، فرح میرفخرایی، عاطفه ناظم‌زاده شعاعی، دکتر میترا نجفی آشتیانی، حجت‌الاسلام سعید نخعی گلپایگانی؛ از همگی این بزرگواران سپاسگزارم.

از همکاری صمیمانهٔ امیرحسین بابالار (رئیس امور اداری و پشتیبانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، دکتر محمود شیخ (معاون پژوهشی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران)، دکتر محمود نظری (سرپرست بخش نسخ خطّی مرکز اسناد

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی)، ندا شهماری و فرناز متشرّعی (مسئولان مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی)، دکتر کاوه خورابه (معاون علمی و پژوهشی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)، علی اوجبی، سمیرا خسروی و لیلا طعیمی (مدیرکلّ و مسئولان بخش کتاب‌های خطّی و نادر سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی)، مهدی جعفری (مسئول بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران)، مهدی سبحانی (مدیر خانه‌موزهٔ دکتر محمّد معین)، محمّدباقر عبّاسی (معاون امور هویتی حقوقی سازمان ثبت احوال کشور)، و فریبا حرّی، فرشیده کونانی و پریسا کرم‌رضایی (مسئولان بخش نسخ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران) سپاسگزارم.

از هنرمندان گرامی هادی حیدری، حمیدرضا حیدری‌صفت، بهمن عبدی، و مهدی تجلّی که نمونه‌ای باکیفیت از اثر هنری خود را در اختیار نگارنده گذاشتند سپاسگزارم. از هنرمند گرامی مجید عاشقی که مجموعه‌ای از عکس‌های باکیفیت‌تر از دهخدا را که برای خود گرد آورده بود با گشاده‌دستی در اختیار من گذاشت، کمال تشکر را دارم.

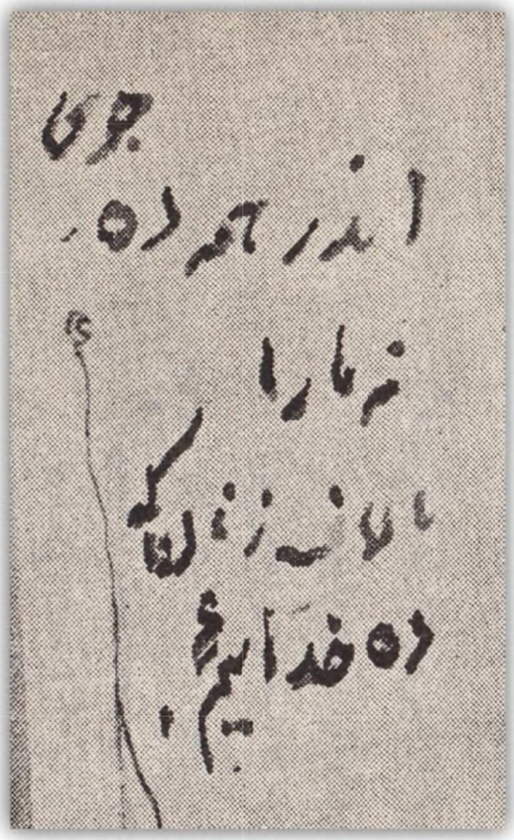
از آقای مهندس بهرام فیاضی، مدیر فرهیختهٔ نشر قطره، کمال تشکر و امتنان را دارم که پذیرفت این کتاب در مجموعهٔ انتشارات قطره به چاپ رسد. همچنین قدردان زحمات و همراهی‌های خانم‌ها لیلا پی‌سخن و زهرا گودرزی، مدیران داخلی، و خانم‌ها مهسا ثابت‌دیلمی و ژیلا پی‌سخن، همکاران بخش هنری و فنّی این انتشارات، هستم. توفیقشان روزافزون باد.

آخرین و نه کمترین سپاس من نثار همسرم، حمیدرضا (ایرج) اسلامی و فرزندانم، ماهان و مهتاب که بدون همراهی، همدلی و بردباری آنان این کار به انجام نمی‌رسید.

مریم میرشمسی
بهار ۱۴۰۲

کوته‌نوشت‌ها و نشانه‌ها

ج	جلد
ر.ک.	رجوع کنید به
ش	شماره
ش.	شمسی
ص	صفحه
صص	صفحه‌های پی‌درپی
ق.	قمری
م.	میلادی
/	یا
/	نشان پایان سطر در اسناد
//	معرف چاپ دیگر یک اثر
[ ]	افزودهٔ مؤلف به متن نقل‌شده





گفتار یکم: دهخدا

۱. زندگی‌نامه

الف. دو دههٔ نخست (۱۲۵۸/ ۱۲۵۹ ـ ۱۲۷۸ش.)

علی‌اکبر دهخدا در سال ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ق. (۱۲۵۸ یا ۱۲۵۹ش.)[۱] در تهران، کوچهٔ قاسمعلی‌خان، محلّهٔ سنگلج زاده شد. پدرِش، خان‌باباخان، از زمین‌داران میانه‌حال قزوین، پیش از تولّد او املاک خود را در قزوین فروخت و به‌همراهِ همسرش، فاطمه خانم[۲]، به تهران آمد و در این شهر اقامت گزید. خان‌باباخان در ۱۳۰۷ق. (۱۲۶۸ یا ۱۲۶۹ش.)، هنگامی که علی‌اکبر نُه‌ده‌ساله بود، و یک دختر به نام معصومه (خانم‌کوچک)[۳] و دو پسر کوچک‌تر به نام‌های یحیی[۴] و ابراهیم[۵] داشت، درگذشت. دو سال بعد از مرگ خان‌باباخان، یوسف‌خان، پسرعمویی که وصی و سرپرست فرزندانِ صغیر و ماترکِ او بود، نیز درگذشت. دامادهای یوسف‌خان منکر دارایی‌های آن‌ها شدند و حاضر به بازگرداندن املاک ایشان نشدند. بنابراین، مادر ماند و چهار بچهٔ کوچک و یک خانه و اثاثیهٔ آن.

پدرش در زمان حیات برای تعلیم و تربیت علی‌اکبر، شیخ غلامحسین بروجردی[۶] را که حجره‌ای در مدرسهٔ شیخ هادی داشت، در نظر گرفت. شیخ غلامحسین پس از درگذشت پدر دهخدا از همان مختصر شهریه‌ای که می‌گرفت، چشم پوشید. دهخدا حدود ده سال از صبح تا عصر در حجرهٔ او درس می‌گرفت، از صرف و نحو زبان عربی تا فقه و اصول، منطق، کلام، معانی و بیان. این‌گونه زیر سایه و توجّه مادرش، فاطمه خانم به تحصیل ادامه داد و بالید. خانهٔ دهخدا در کنار خانهٔ حاج شیخ هادی نجم‌آبادی[۷]، روحانی نواندیش و سرشناس تهران بود[۸]. او از این همسایگی استفادهٔ کامل برد و با وجود سنّ کم، سال‌ها از محضر او بهره برد. دهخدا در شصت‌وسه‌سالگی دربارهٔ پدر و نیاکان و دوران کودکی و این سه شخص تأثیرگذار در زندگی‌اش چنین نوشته‌است (ر.ک. سند ۱ـ۱):

---

۱. دهخدا در اظهارنامهٔ ولادت برای بلدیهٔ تهران که با گواهی دو شاهد (میرزا حسین‌خان نجم و میرزا صادق‌خان سیاح) تنظیم شده، سال تولد خود را ۱۲۵۹ش. نوشته‌است (ر.ک. سند ۲ـ۱) و در پرسش‌نامه‌ای که برای کار در وزارت عدلیه در تاریخ ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ق. (۶ اردیبهشت ۱۲۹۱)، سن خود را ۳۲ سال نوشته‌است (ر.ک. سند ۳ـ۱). میرزا محمّدعلی مدرس، در ریحانةالادب (ج ۲، ص ۲۴۱)، سال تولد دهخدا را «موافق تقریرات خودشان» در اواخر سال ۱۲۹۸ق. نوشته‌است که برابر با پاییز ۱۲۶۰ش. می‌شود، ولی به نظر می‌رسد این تاریخ هم خالی از تسامح نباشد. حسن ره‌آورد، یکی از دستیاران دهخدا، طی سال‌ها مجموعه‌ای از شرح‌حال ده‌ها نفر از ادیبان و فاضلان را به خط خودشان در قالب پرسش‌نامه گرد آورد و این سندها را در مجموعهٔ ره‌آوردِ حسن منتشر کرد. در این مجموعه پرسش‌نامه‌ای به خط دهخدا وجود دارد که دهخدا سال تولد خود را ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۲۶۶ش.) نوشته و این تاریخ هفت سال بعدتر از تاریخی است که خودش (در سندهای دیگر)، محمّد معین و سیدمحمّد دبیرسیاقی نوشته و گفته‌اند و با تاریخ‌ها و سندهای دیگر نمی‌خواند (ر.ک. سند ۴ـ۱). به احتمال زیاد دهخدا این پرسش‌نامه را در حدود سال ۱۳۱۸ پر کرده‌باشد، زیرا در ذیل آثار چاپ‌شده نوشته: لغت‌نامهٔ فارسی تا ۳۵۸ صفحه. می‌دانیم در سال ۱۳۱۳ وزارت معارف برای چاپ لغت‌نامه قراردادی با دهخدا بست که حاصل آن چاپ حرف «آ» و بخشی از «الف» (آ - ابوریحان) با عنوان «فرهنگ فارسی» در سال ۱۳۱۹ بود. به هر حال این سند را برای سال تولد دهخدا نمی‌توان ملاک قرار داد، زیرا با هیچ‌یک از تاریخ‌های بعدی و سندهای دیگر همخوانی ندارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک. میرشمسی، ۱۴۰۱: صص ۳۳ـ۳۴.

۲. درگذشتهٔ سال ۱۳۱۸؛ دبیرسیاقی «فاطمه خانم» را احتمالاً از خانوادهٔ «بَبَم» قزوین، منسوب به خانوادهٔ «خاکپور» دانسته‌است، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۸ الف: پیش‌گفتار، ص ۹. محمّدعلی فروغی در خاطراتش مطلبی نوشته که تاریخ فوت مادر دهخدا را مشخّص می‌کند، اگرچه در خاطرات نوشته شده «خواهر دهخدا» ولی به احتمال قوی سهوی رخ داده و این می‌تواند تاریخ مرگ مادر دهخدا باشد. خواهر دهخدا در سال ۱۳۴۰ فوت شده‌است: «سه‌شنبه ۹ بهمن ۱۳۱۸: سرِ شب رفتیم منزل دهخدا، با قزوینی و مرآت و دکتر غنی، خواهر دهخدا وفات کرده بود، همایی و بهمنیار و سیدِ رضوی هم بودند» (فروغی، ۱۳۹۶: ص ۵۴۶).

۳. معصومه دهخدا (درگذشتهٔ ۱۶ آبان ۱۳۴۰).

۴. یحیی دهخدا (۱۲۶۵ـ۱۳۴۷)، وی کارمند وزارت امور خارجه بوده و دوره‌ای در بادکوبه و روسیه مقام کنسولی داشته‌است.

۵. ابراهیم دهخدا (۱۲۶۷/ ۱۲۶۸؟ـ ۱۳۴۸)، تاریخ تولد او بر روی سنگ قبرش ۱۲۷۵ش. حک شده که با توجه با تاریخ فوت پدر نمی‌تواند صحیح باشد. به‌احتمال هنگام مرمّت آرامگاه دهخدا، به هنگام تعویض سنگ، تاریخ را اشتباه حک کرده باشند. او احتمالاً کارمند وزارت دارایی بوده‌است.

۶. شیخ غلامحسین بروجردی عموی پدر و مادر عبدالحسین زرین‌کوب بوده‌است، ر.ک. محمّدخانی، ۱۳۷۶: ص ۱۴ .

۷. شیخ هادی نجم‌آبادی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۰ق.)، برای آگاهی بیشتر ر.ک. محقق، مهدی ۱۳۸۵: زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی آیت‌الله شیخ هادی نجم‌آبادی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۲۳ـ۵۶.

۸. دهخدا دربارهٔ این استاد خود خاطره‌ای دارد که دبیرسیاقی آن را نقل کرده‌است، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۳۸ـ۳۴۱.

حالا نزدیک شصت‌وسه سال شمسی از عمر من می‌گذرد، پدر من خان‌باباخان، پسرِ آقاخان پسرِ مهرعلی‌خان پسرِ رستم‌خان پسرِ قلیچ‌خان پسرِ سیف/ اللّه‌خان است. مهرعلی‌خان سپاهی بوده‌است و سمت سرداری داشته و از او شمشیرها و چند عدد[۱] نیزه و[۳] خنجر با دستهٔ عاج سنگ‌نشانده و پیراهنی/ که دو بارِ تمام قرآن در پشت و روی او نوشته بود، برجای بود که من در طفولیت آن‌ها را دیده بودم. پدر من/ که در اوّل با زن‌عموی خود ازدواج کرده بود، از او فرزندی نداشت و در سنّ کهولت مادر مرا به زنی گرفت و از او/ خدا بدو دختری عطا کرد که در دوسالگی بمرد و پس از آن من و بعد از من خواهری و بعد از آن برادرم یحیی‌خان/ و پس برادر دیگرم ابراهیم‌خان، حفظهم اللّه، به وجود آمده‌ایم. مولدِ من در طهران در کوچهٔ موسوم به قاسمعلی‌خان به محلّهٔ سنگلج بود، چه در این وقت پدرم/ دو دِه خود را که یکی موسوم به یاکُن و دیگری/ مسمّیٰ به کَی‌خُنان که در حدود چِگِنی بود، فروخته و به‌قصدِ اقامت/ به طهران آمده بود. در نُه‌سالگیِ من، پدرم، رحمةالله علیه، درگذشت و دو سال بعد پسرعموی او، مرحوم میرزا یوسفخان، رحمه اللّه تعالی،/ که از پیش پیشکار مرحوم آقا ابراهیم امین‌السلطان و وصیّ پدرم بود، بمرد و از او هفت دختر مانده بود/ و دامادهای او هرچه ما در نزدِ میرزا یوسفخان داشتیم، انکار کردند و آنچه برای ما ماند تنها یک خانهٔ چهارصد/ ذرعی در جوار خانهٔ مرحوم حاج شیخ هادی مجتهد نجم‌آبادی، طابَ ثَراه، و اثاث/ البیت بود. مادر من، رضوان اللّه علیها، که مَثَلِ اعلای مادری بود، ما را در کنف تربیت/ خود گرفت. دروس قدیمه را نزدِ مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی از صرف تا اصول فقه و کلام و حکمت خواندم/ و در حدود ده سال هر روز از صبح تا شام در خدمت او بودم. حجرهٔ او مَدرَسی بود که از نیم ساعت/ پیش از زدن آفتاب تا نزدیک غروب/ همهٔ رشته‌های علومِ وقت را به دسته‌های مختلفی از طلّاب/ که در اوقات معیّنهٔ روز نزدِ او می‌آمدند، مجاناً درس می‌گفت/ و من گذشته از درس خاصّ خود، آن دروس را نیز/ می‌شنیدم و در اواخر با اغلب آن دسته‌ها در دروس/ شرکت داشتم. این عالِم از آنگاه که پدرِ من، رحمة اللّه علیه، به رحمت/ ایزدی پیوست و بر عسرت ما وقوف یافت، از آن مختصر حقّ/ التدریس نیز که از آن پیش به او می‌دادیم، چشم پوشید./ ارادت پدر من به مرحوم حاج شیخ‌هادی به ارث به من/ رسید و با اینکه سنّ من مقتضی نبود، در محضر او می‌رفتم/ و از افکار بِدع و بِکر او به‌قدرِ استعداد خود بهره‌ها/ بردم و خلاصه اینکه مربّی قلب و فؤاد،/ یعنی وجدانیات من، آن مادرِ بی‌عدیل،/ و معلّم دانش‌های رسمی من آن دانشمند متألّه،/ و تقویت عقل من از مرحوم حاجی شیخ هادی، طابَ/ ثَراهُ، بود و کم و بیش هرچه دارم از این سه/ وجود استثنایی است و برای کمتر/ کس این سه نعمت یکجا جمع شده‌است/ و قصورها از من است، نه از/ نقص وسایل.

ب. دههٔ سوم (۱۲۷۹ـ۱۲۸۹ش.)

ب. ۱) تحصیل در مدرسهٔ سیاسی

دهخدای جوان (هجده یا نوزده‌ساله) برای ادامهٔ تحصیل در اوّلین آزمون مدرسهٔ سیاسی[۲] که تازه تأسیس شده بود، پذیرفته شد و به تحصیل فرانسه و علوم جدید پرداخت. عبداللّه مستوفی[۳]، هم‌کلاس او در این مدرسه، دربارهٔ این دوران نوشته‌است:

---

۱. در اصل: وعدة.

۲. مدرسهٔ سیاسی (بعد مدرسهٔ علوم سیاسی) در ۱۵ شعبان ۱۳۱۷ (۲۸ آذر ۱۲۷۸) به فرمان مظفرالدین‌شاه و با همّت و مدیریت میرزا حسن‌خان مشیرالملک (مشیرالدوله پیرنیا) برای تربیت اعضای وزارت امور خارجه تأسیس شد. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش. با مدرسهٔ حقوق در هم ادغام و ادارهٔ آن به وزارت معارف محوّل شد. در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تأسیس شد، این مدرسه به دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی ارتقا یافت. برای آگاهی بیشتر از تاریخچهٔ این مدرسه ر.ک. پهلوان، ۱۳۸۳: صص ۳ـ۱۰۷.

۳. عبدالله مستوفی (۱۲۵۵ـ۱۳۲۹ش.)، مترجم و نویسندهٔ شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه).

> صبح روز بعد ساعت اوّل درس فرانسه بود. اختلاف قوهٔ شاگردان در این درس خیلی زیاد بود، بعضی مثل من و میرزا اسداللّه‌خان بهنام الفبای فرانسه را هم نمی‌شناختیم. بعضی دیگر مثل سیف‌اللّه‌خان که انگلیسی خوانده بود و میرزا علی‌اکبرخان (دهخدا) و میرزا جعفرخان قدری جلو رفته و خواندن و نوشتن و ترکیب حروف را می‌دانستند (مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۷۳).
>
> از رفقای مدرسه‌ای با آقای علی‌اکبر دهخدا از همان روز اوّل مأنوس شدم، زیرا ایشان با من قریب‌السّن بودند و مثل من در خانه و بعد در مدرسه‌های آخوندی تحصیل کرده بود (همان: ج ۲، ص ۷۲).

از گفتهٔ عبداللّه مستوفی چنین برمی‌آید که دهخدا پیش از ورود به مدرسهٔ سیاسی با مقدّمات زبان فرانسه آشنا بوده‌است. بنا بر نوشتهٔ نشریهٔ تربیت (به نقل از عبداللّه مستوفی)، دهخدا امتحان سال اوّل را نداده و مدرسه را رها کرده و در ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ق. (مرداد ۱۲۸۱)، با محصّلان دورهٔ سوم امتحان سال اوّل را داده‌است[۱]. همچنین بنا بر سندی از اسناد مدرسهٔ سیاسی، عبداللّه مستوفی به‌همراه هفت تن از دیگر هم‌کلاس‌هایش در سال ۱۳۲۱ق. (۱۲۸۲ش.) از مدرسهٔ سیاسی دیپلم گرفته‌است. ادارهٔ تعلیمات عمومی از مدرسهٔ سیاسی اسم و سال فارغ‌التحصیلی دیپلمه‌های دورهٔ اوّل و دوم آن مدرسه را استعلام کرده و خود دهخدا به عنوان رئیس مدرسهٔ سیاسی در سال ۱۳۰۷ش. جواب این استعلام را نوشته و امضا کرده‌است. نام دهخدا در میان فارغ‌التحصیلان هیچ‌کدام از این دو دوره نیست، ولی اسم عبداللّه مستوفی در اوّل فهرست دورهٔ اوّل یعنی فارغ‌التحصیلان ۱۳۲۱ق. به چشم می‌خورد (ر.ک. سند ۵ ـ ۱).

در سندی که حسن ره‌آورد در ره‌آوردِ حسن (ص ۵۹) منتشر کرده، دهخدا سابقهٔ تحصیلات خود را به‌اختصار چنین نوشته‌است: «پیشِ طلبه‌های قدیم صرف، نحو، فقه، اصول، منطق، کلام، فلسفه، معانی و بیان و غیره، به‌استثنای سه ماه آخر دورهٔ مدرسهٔ سیاسی، درس‌های آزاد در دو سفر فرنگی و پنجاه سال مطالعه» (ر.ک. سند ۴ـ۱).

از عبارت نه‌چندان روشن دهخدا دربارهٔ تحصیلاتش در مدرسهٔ سیاسی معلوم می‌شود که او دورهٔ مدرسهٔ سیاسی را تمام نکرده و سه ماه مانده به پایان دورهٔ مدرسهٔ سیاسی که در آن دوره چهارساله بوده، آن را رها کرده‌است. علّت آن را هم می‌توان حدس زد، موقعیت خوبی که برای سفر به اروپا به او پیشنهاد شده بود.

در بیشتر شرح‌حال‌های دهخدا نوشته‌اند که او پس از اتمام دورهٔ مدرسهٔ سیاسی، به خدمت وزارت امور خارجه درآمده و همراهِ معاون‌الدولهٔ غفاری[۲]، سفیر ایران در بالکان، با سمَت منشیگری او به اروپا رفته و دو سال در اروپا و بیشتر در وین و بخارست بوده و در آنجا زبان فرانسه‌اش را تکمیل کرده و با دانش‌ها و فنون جدید آشنا شده‌است[۳].

اگر دهخدا دورهٔ مدرسه را تمام می‌کرد، می‌بایست دو سال پس از مستوفی، یعنی در تابستان ۱۳۲۳ق. (۱۲۸۴ش.) با محصّلان دورهٔ سوم از مدرسهٔ سیاسی فارغ‌التحصیل می‌شد. این در حالی است که در همهٔ منابع نوشته‌اند که سفر او همراه معاون‌الدولهٔ غفاری به وین و بخارست دو سال طول کشیده و مقارن با آغاز جنبش مشروطیت، یعنی زمستان ۱۲۸۴ش. به ایران بازگشته‌است. دو حدس می‌توان زد: اوّل اینکه منشیگری و همراهی با معاون‌الدولهٔ غفاری، سه ماه پیش از اتمام دورهٔ تحصیلش، در اوایل ۱۲۸۴ش. به او پیشنهاد شده و او این فرصت را مغتنم دانسته و مدرسه را رها کرده و راهی اروپا شده و

---

۱. ر.ک. مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۷۹ پانوشت. ماجرای دو سال ترک تحصیل دهخدا و ذکر آن در نشریهٔ تربیت را پیش‌تر نوشته‌اند، ر.ک. عابدی، ۱۳۷۹: ص ۸۹ـ۹۰.

۲. میرزا ابراهیم‌خان غفاری (۱۲۳۸ـ۱۲۹۸ش.)، از جملهٔ وزرا و سیاستمداران دورهٔ قاجار، در سال‌های ۱۲۸۰ـ۱۲۸۵ش. سفیر ایران در کشورهای حوزهٔ بالکان بوده‌است.

۳. معین، ۱۳۷۷: ص ۳۷۳ـ۳۷۴؛ دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: ص هشت؛ درودیان، ۱۳۸۳: ص ۸ و... .

مدّتی کوتاه‌تر از دو سالِ گفته‌شده، مثلاً یک سال در آنجا مانده باشد. دیگر اینکه دهخدا پس از ترک تحصیل و حضور دوباره‌اش در دورهٔ سوم مدرسهٔ سیاسی (مرداد ۱۲۸۱)، به دلیلِ دانش و اطّلاعاتی که داشته[1]، در یک سال تحصیلی دو کلاس را خوانده باشد[2]، یعنی در سال تحصیلیِ ۱۲۸۱ـ۱۲۸۲ش. سال دوم و سوم را با هم خوانده باشد، در این صورت می‌توان تاریخ به اروپا رفتن او را به اوایل ۱۲۸۳ش. رساند.

به هر حال مسلّم است که دهخدا دورهٔ مدرسهٔ سیاسی را به پایان نبرده و دیپلم آن را نگرفته‌است. این قطعیت از نوشتهٔ خودش برمی‌آید و همچنین نامش در هیچ‌یک از دوره‌های فارغ‌التحصیلی این مدرسه ثبت نشده‌است[3].

محمّد اسحاق[4] نیز در شرح‌حال نسبتاً مفصلی که در سال ۱۳۱۱ش. برای دهخدا نوشته، به ناتمام ماندن تحصیل او در مدرسهٔ سیاسی اشاره کرده‌است[5].

محمّدعلی مدرّس، مؤلّف ریحانةالادب دربارهٔ طول تحصیل دهخدا در مدرسهٔ سیاسی چنین نوشته‌است: «تقریباً دو سال در مدرسهٔ سیاسی به تحصیلات مقتضیه پرداخت»[6].

ب. ۲) اقامت در اروپا و بازگشت به ایران

ابوالحسن علوی[7] در سال ۱۳۳۶ق. (۱۲۹۷ش.) در شرح‌حال دهخدا چنین نوشته‌است:

> پس از تمام کردن مدرسه در نزدِ میرزا ابراهیم‌خان معاون‌الدولهٔ کاشی مدّتی امرار وقت کرد و به همراهی او به بالکان مسافرت کرد و گویا از آنجا نیز به رُم رفت و به عنوان منشیگری معاون‌الدوله مدّتی در آنجا بود. پس از مسافرت رُم به بادکوبه آمد و بعد از چند ماهی به رشت مسافرت کرد و این موقع مصادف بود با سال ۱۳۲۳ و ابتدای آزادی در ایران. به‌واسطهٔ شوق زیادی که به این امورات داشت، به طهران آمد و در سال ۱۳۲۵ به اتفاق مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی معروف مدیر صوراسرافیل و سرمایهٔ میرزا قاسم‌خان تبریزی روزنامهٔ صوراسرافیل را تأسیس کردند (علوی، ۱۳۶۳: صص ۷۸ـ۷۹).

از نوشتهٔ ابوالحسن علوی برمی‌آید که دهخدا در راه بازگشت از اروپا چند ماهی را نیز در بادکوبه (باکو) و رشت به سر برده‌است[8]. بنابراین، از دو حدسِ پیش‌گفته، حدس دوم را می‌توان محتمل‌تر دانست، زیرا بازهٔ زمانی بیشتری برای فعالیت‌ها و سفرهای گفته‌شده دارد.

تقی‌زاده در شرح‌حالی که برای دهخدا نوشته، دورهٔ اقامت او را در اروپا طولانی ندانسته‌است:

> مدت اقامت آن مرحوم در آنجا به اینجانب درست معلوم نیست، ولی ظاهراً طولی نکشید، و ظاهراً براثرِ بعضی

---

۱. دربارهٔ درخشش دهخدا در مدرسهٔ سیاسی نقل شده که در درس ادبیات دستیار محمّدحسین فروغی (ذکاءالملک اول) بوده و گاه به جای او تدریس می‌کرده‌است. همچنین محمّدحسین فروغی در مجلهٔ تربیت در همان گزارشی که از سومین سالگرد تأسیس مدرسهٔ سیاسی نوشته، از مقاله‌ای که دهخدا دربارهٔ تاریخ قدیم ایران نوشته و خوانده تمجید کرده‌است، ر.ک. مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۷۸ پانوشت.

۲. چنین امری امکان داشته‌است. ر.ک. پهلوان، ۱۳۸۳: ص ۲۱.

۳. ر.ک. پهلوان، ۱۳۸۳: صص ۹۰ـ۹۶.

۴. محمّد اسحاق (۱۸۹۸ـ۱۹۶۹)، ادیب و ایران‌شناس هندی و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کلکته.

۵. اسحاق، ۱۳۵۱ق.: ص ۸۵.

۶. مدرس، ۱۳۳۳: ج ۲، ص ۲۴۱.

۷. سیدابوالحسن علوی فرزند سیدمحمّد صراف تهرانی و پدر بزرگ علوی است.

۸. دربارهٔ اقامت کوتاه‌مدّت دهخدا در باکو و ملاقات‌ها و فعالیت‌های او حدس‌هایی زده شده‌است، ر.ک. شاکری، ۱۳۸۴: صص ۳۰۶ـ۳۰۷.

ناملایمات (که قصهٔ بسیار خوشمزه‌ای از آن از بیان خود آن مرحوم به نگارنده حکایت شده) مرحوم مشارالیه به ایران برگشت (تقی‌زاده، ۱۳۷۷: ص ۳۸۷).

قصهٔ خوشمزه‌ای را که تقی‌زاده دربارهٔ بازگشت دهخدا از اروپا از آن یاد کرده، رعدی آذرخشی در قالب خاطره‌ای از قول دهخدا نقل کرده‌است:

می‌گفت یک روز صبح زود مرا از خواب بیدار کردند و گفتند فوراً لباس بپوش و بقچهٔ حمام آقای سفیر (یا وزیرمختار؟) را به حمام ببر، و در برابر امتناع و اعتراضم گفتند این کار تاکنون به عهدهٔ فلان مستخدم سفارت محوّل بوده و چون او رفته‌است، آقای سفیر فرموده‌اند که از این به بعد این وظیفه را شما انجام بدهید. کشمکشی که میان من و رئیس مأموریت در این خصوص پیش آمد، یکی از موجبات خاتمهٔ مأموریتم بود (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۳۸۷).

به هر حال می‌دانیم که دهخدا در رمضان ۱۳۲۴ (آبان ۱۲۸۵) برای مترجمی و منشیگری مسیو دوبوروک به خدمت حاج امین‌الضرب درآمده[۱]، و می‌دانیم که دهخدا زودتر از پایان یافتن دورهٔ سفارت معاون‌الدوله (۱۲۸۵ش.) با دلخوری به ایران بازگشته‌است. بنابراین، احتمالاً بازگشت او در اواخر سال ۱۲۸۴ش. یا اوایل سال بعد، یعنی ۱۲۸۵ش. بوده‌است.

ب. ۳) اشتغال در ادارهٔ راه‌سازی خراسان و نویسندگی صوراسرافیل

همان‌طور که گفته شد دهخدا در رمضان ۱۳۲۴ (آبان ۱۲۸۵) در ادارهٔ شوسهٔ خراسان که در مقاطعهٔ حاج‌محمّدحسین امین‌الضرب مهدوی[۲] بود، به عنوان مترجم و منشی مسیو دوبوروک[۳] مشغول به کار شد. این همکاری حدود شش ماه طول کشید[۴].

پس از امضای فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۲۴ق. = ۱۲۸۵ش.) و درگذشت او و شروع ناسازگاری‌ها و مخالفت‌های محمّدعلی‌شاه با مشروطیت، آزادی‌خواهان احساس خطر کردند و به فکر مبارزه با شاه خودکامه افتادند. در این هنگام میرزا قاسم‌خان تبریزی[۵] و میرزا جهانگیرخان شیرازی[۶] تصمیم به انتشار روزنامه گرفتند و در پی یافتن نویسنده‌ای برای روزنامهٔ خود بودند. این دو، نثر دهخدای جوان را که در جراید چیزنویس[۷] بود، پسندیدند و او را به کار دعوت کردند. سیدحسن تقی‌زاده در این باره چنین نوشته‌است:

در اوایل سال ۱۳۲۵ مرحوم میرزا قاسم‌خان تبریزی (که بعدها به صوراسرافیل معروف شد) که در دستگاه درباری مظفرالدین‌شاه در جزو ادارهٔ امین‌حضرت بود، چون در حوزهٔ مشروطه‌طلبان درآمده بود، به خیال تأسیس یک

---

۱. ر.ک. افشار، ۱۳۹۹: ص ۱۱۰.

۲. محمّدحسین مهدوی (حاج امین‌الضرب) (۱۲۵۰ ـ ۱۳۱۱ش.)، بازرگان و سرمایه‌دار معروف، نمایندهٔ چندین دورهٔ مجلس شورای ملّی، ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: صص ۸۲۴ـ۸۲۵.

۳. مهندس بلژیکی که در این دوره عهده‌دار ساختن راه شوسهٔ خراسان بود.

۴. نامه‌ها و گزارش‌هایی از دهخدا در این دوره در دست است، ر.ک. افشار، ۱۳۹۹: صص ۱۰۹ - ۱۳۰. و برای مطالعهٔ بیشتر بنگرید به: افشار، ایرج: «دهخدا در راه‌سازی خراسان». نگین، سال ۱۵، ش ۱۷۴، دی ۱۳۵۸، صص ۱۸ - ۱۹؛ نبوی، ایرج: «دهخدا و مکاتبات راه‌سازی». راه و بار، ش ۵، دی ۱۳۶۳، صص ۶۲۵ ـ۶۴۲؛ عباسی، بتول: «دهخدا و مکاتبات راهسازی خراسان». معرّفی و شناخت دهخدا، تهران، قطره، ۱۳۸۲، صص ۶۹ ـ ۸۹.

۵. میرزا قاسم‌خان تبریزی (صوراسرافیل) (۱۲۵۸ - ۱۳۲۷ش.)، نمایندهٔ مجلس شورای ملّی در دوره‌های دوم و سوم و وزیر پست و تلگراف در کابینهٔ مخبرالسلطنهٔ هدایت، برای مطالعهٔ شرح‌حال او ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: ص ۱۶؛ رئیس‌نیا، رحیم: «صوراسرافیل، قاسم‌خان». دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۳۰، صص ۱۸۹ـ۱۹۲

۶. میرزا جهانگیرخان شیرازی (صوراسرافیل)، (۱۲۵۴/ ۱۲۵۶ - ۱۲۸۷ش.)، مقتول در باغشاه به فرمان محمّدعلیشاه، برای مطالعهٔ شرح‌حال او، ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۱۶ـ۲۲؛ مطلبی، مسعود: «صوراسرافیل، جهانگیرخان». دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۳۰، صص ۱۸۳ـ۱۸۵.

۷. نویسنده؛ مطلب‌نویس.

روزنامه با سرمایهٔ خود برآمد. مشارالیه که اینجانب او را از ایام صبیٰ می‌شناختم و هم‌درس بودیم، روزی پیش من آمد و اظهار میل به نشر روزنامه نموده با من مشورت کرد و گفت: یک جوانی هست که چیزنویس است ولی نمی‌دانم نویسندگی او تا چه اندازه است و می‌خواهم بدهم چیزی به‌طورِ نمونه بنویسد و به شما نشان بدهم و اگر پسندیدید، خود او را پیش شما بیاورم تا ببینید (و گفت خیال دارم که اگر مطابق مطلوب شد ماهی چهل تومان به او بدهم که از کار فعلی خود صرف‌نظر نموده و به ادارهٔ روزنامه بیاید). من پس از دیدن نمونهٔ تحریر خیلی پسندیدم و میرزا قاسم‌خان را که به معیّت مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی عازم نشر روزنامه بود، به استخدام میرزا علی‌اکبرخان تشویق نمودم و بدین‌ترتیب روزنامهٔ صوراسرافیل به مدیریت و صاحب‌امتیازی مرحوم میرزا جهانگیرخان و مدیریت مشترک میرزا قاسم‌خان و منشیگری میرزا علی‌اکبرخان انتشار یافت (تقی‌زاده، ۱۳۷۷: صص ۳۸۸ـ۳۸۹).

انتشار این نشریه جزو فعالیت‌های گروهی از آزادی‌خواهان به نام «کمیتهٔ ملّی انقلاب» بود، متشکّل از میرزا جهانگیرخان شیرازی، ملک‌المتکلّمین[۱]، سیدجمال واعظ[۲]، سیدحسن تقی‌زاده، حکیم‌الملک[۳] و دیگران، دهخدا نیز به این کمیته پیوست[۴]. برخی نیز این افراد را وابسته به اجتماعیون عامیون تهران می‌دانند[۵].

اوّلین شمارهٔ نشریهٔ هفتگی صوراسرافیل پنجشنبه ۱۷ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ (۸ خرداد ۱۲۸۶) در تهران منتشر شد. دهخدا در بیشتر شماره‌ها، سرمقاله یا مقاله‌ای دربارهٔ مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و در پایان آن نیز مطلبی طنزآمیز سیاسی ـ اجتماعی با عنوان «چرندپرند» بیشتر با امضای «دخو»[۶] می‌نوشت.

این نشریه هم برای مقالات و اخبارش و هم ستون چرندپرند بسیار مورد توجّه و اقبال قرار گرفت. همان‌طور که به‌شدّت بغض و دشمنی درباریان و شخص محمّدعلی‌شاه و برخی از نمایندگان مجلس و دیگران را برانگیخت و بارها توقیف شد. سرانجام پس از انتشار ۳۲ شماره تعطیل شد. آخرین شمارهٔ آن در تاریخ شنبه ۲۰ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶ (۳۰ خرداد ۱۲۸۷)، سه روز پیش از به توپ بسته شدن مجلس و چهار روز قبل از کشته شدن میرزا جهانگیرخان به چاپ رسید.

دهخدا در این دوران ماجراهایی را نیز پشت سر گذاشت، ازجمله تطمیع از سوی محمّدعلی‌شاه با فرستادن پول[۷]، تهدید به مرگ از سوی حاکم گیلان (ماجرای شاهزاده عزیز یا آقا عزیز)[۸] و محاکمهٔ او در مجلس شورای ملّی بنابر شکایت برخی طلّاب متعصّب[۹].

---

۱. حاج میرزا نصرالله بهشتی، معروف به ملک‌المتکلّمین (مقتول در ۱۲۸۷ش.)، خطیب و واعظ مشروطه‌خواه که به‌همراهِ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل در باغشاه به فرمان محمّدعلیشاه کشته شد.

۲. جمال‌الدین واعظ اصفهانی (مقتول در ۱۲۸۷ش.) خطیب و واعظ مشروطه‌خواه که به فرمان محمّدعلیشاه در بروجرد کشته شد. او پدر سیدمحمّدعلی جمال‌زاده بود. برای آگاهی بیشتر ر.ک. سجادی، سیدصادق، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۸، صص ۴۲۳ ـ ۴۲۹.

۳. ابراهیم حکیمی ملقّب به حکیم‌الملک (۱۲۵۰/ ۱۲۵۱ـ۱۳۳۸) سیاستمدار اواخر دورهٔ قاجار و پهلوی، برای آگاهی بیشتر ر.ک. قاسم‌پور، داود: «حکیمی، ابراهیم». دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۱۳، صص ۸۲۶ ـ ۸۲۸.

۴. ر.ک. عابدی، ۱۳۷۹: صص ۵۷ ـ ۵۹؛ درودیان، ۱۳۸۳: صص ۱۱ـ۱۲.

۵. ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۳۸ ـ ۴۹. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ اجتماعیون عامیون، ر.ک. یزدانی، سهراب، اجتماعیون عامیون، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.

۶. دهخدا چرندپرندها را گاه با نام شخصیت‌های برساخته‌اش مانندِ خرمگس، نخود همه آش، رئیس انجمن لات‌لوت‌ها، دخوعلیشاه، دخوعلی، سگ حسن دله، غلام‌گدا، اسیرالجوال، روزنومه‌چی و... امضاء می‌کرد.

۷. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۲۷ـ۳۲۸.

۸. ر.ک. همان: صص ۳۲۳ ـ ۳۲۶، نیز صوراسرافیل، ش ۱۹، صص ۵ ـ ۶.

۹. محمّد دبیرسیاقی ماجرای این محاکمه را از زبان دهخدا نوشته، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۱۸ ـ ۳۲۰ و دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: صص ده ـ یازده.

از یکی از «اعلان»های آخر چرندپرند در صوراسرافیل می‌توان حدس زد که دهخدا در این دوره در کنار نویسندگی برای صوراسرافیل، برای وزارت عدلیه نیز کار می‌کرده‌است:

> اعلان: هرکس ملاقات نویسنده را طالب باشد، از آفتاب‌پهن تا دم‌دم‌های نهار، مدرسهٔ دارالفنون گرفتار محکمه، بعد از نهار، یعنی دو ساعت از آن‌طرف تا آفتاب‌زردی توی ادارهٔ صوراسرافیل اوّل خیابان علاءالدوله، روبه‌روی مهمانخانهٔ مرکزی (صوراسرافیل، پنج‌شنبه ۱۵ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۵/ ۱۷ بهمن ۱۲۷۶، ش ۵، ص ۸).

ب. ۴) پناهندگی به سفارتخانهٔ انگلیس و تبعید

پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملّی، دهخدا به‌همراهِ برادرش یحیی‌خان و جمعی از آزادی‌خواهان به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده شدند. برخی از آن‌ها زودتر بیرون رفتند، ولی دهخدا با جمعی دیگر ۲۵ روز در سفارت انگلیس بست نشست[1]. سرانجام با پادرمیانی سفارت، محمّدعلی‌شاه دستور اخراج شش نفر را از ایران و تبعید چهار نفر را به ولایاتشان به مدّت یک و نیم سال صادر کرد. سیدحسن تقی‌زاده در این باره چنین نوشته‌است[2]:

> روزنامهٔ صوراسرافیل تا نزدیکی برانداخته شدن مشروطیت و مجلس ملّی، یعنی تا ۲۰ ماه جمادی‌الاولیٰ سنهٔ ۱۳۲۶ ه.ق. یعنی تا سه روز قبل از توپ بستن مجلس و چهار روز قبل از قتل میرزا جهانگیرخان دایر بود، ولی به نهایت شدّت مورد بغض و خصومت دربار و مستبدّین شده بود، تا جایی که از ۷ـ۸ نفری که محمّدعلی‌شاه در اوایل جمادی‌الاولیٰ سال مزبور تسلیم یا تبعید آن‌ها را خواست، یکی میرزا جهانگیرخان بود. شب قبل از توپ بستن مجلس، من میرزا جهانگیرخان را با سایر اشخاص مورد غضب شاه، یعنی دوستان نزدیک خودم مانندِ مرحوم سیّدجمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المتکلّمین و میرزا داودخان علی‌آبادی و غیرهم و دهخدا در تحصّنگاه آن‌ها که در صحن عقبی مجلس شورای ملّی در یک اطاق فوقانی روی محلی که حالا مطبعهٔ مجلس در آنجاست، دو سه ساعت از شب گذشته دیدم و وقتی که از آنجا به منزل خودم می‌رفتم، دهخدا را با خود بردم، و شب را در منزل من، پشت مسجد سپهسالار با چند نفر از دوستان و کسان من به سر برد. روز تخریب مجلس، ما از منزل خود از درِ عقبی به خانهٔ میرزا علیخان روحانی که اخیراً مرحوم شد، پناه برده و تا شب آنجا ماندیم و اوایل شب به زحماتی به سفارتخانهٔ انگلیس (که خالی از اعضای سفارت بود، زیرا که در قلهک بودند) رفتیم، و ۲۵ روز در آنجا بودیم، و بعد ما را از ایران تبعید کردند (تقی‌زاده، ۱۳۷۷: صص ۳۸۸ـ۳۸۹).

احمد کسروی نیز از قول سیدعبدالرحیم خلخالی حوادث این روز را این‌گونه گزارش کرده‌است:

> در آن روز من خواستم به بهارستان بروم. از هر سو که آهنگ آنجا را کردم، راهم ندادند. در این میان که بازمی‌گشتم، در خیابان دوشان‌تپه به نوکر تقی‌زاده برخوردم که مرا آواز داد. پرسیدم: «آقا کجاست؟» گفت: «در خانه». همراه او روانه شده، به خانهٔ تقی‌زاده رسیدم. امیرحشمت و میرزا علی‌اکبرخان دهخدا و چند کسی دیگر هم در آنجا می‌بودند. نشستیم، گفتگو می‌کردیم که ناگهان آواز شلیک برخاست و دانستیم جنگ آغاز شده. همچنان در آنجا می‌بودیم تا جنگ به پایان رسید، و چون همهٔ آن پیرامون‌ها را سربازان فراگرفته بودند، کسی را یارای بیرون رفتن نمی‌بود و ما همچنان گرسنه نشسته، نمی‌دانستیم چه باید کرد. چندان ترس به سر ما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید.

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره، ر.ک. جعفریان، رسول: بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

۲. تقی‌زاده به‌صورت مبسوط در خاطراتش به این ماجرا پرداخته، ر.ک. تقی‌زاده، ۱۳۶۸: صص ۷۳ـ۷۸، و در ادامه (صص ۸۳ـ۹۵) دربارهٔ خروج از ایران و چگونگی سفرشان توضیح داده‌است.

> بدین‌سان تا یک ساعت به غروب به سر دادیم و چون به تنگی افتاده بودیم، علی‌محمّدخان[1] داوطلب گردید، بیرون رفته، چاره‌ای بجوید و چون او رفت و از آن سوی تاریکی فرامی‌رسید، ما هم بدان سر شدیم از خانه بیرون بیاییم، ولی در آن میان علی‌محمّدخان بازگشته، درشکه‌ای همراه آورد که چهار تن: تقی‌زاده و دهخدا و من و یکی دیگر[2] در آن نشستیم و علی‌محمّدخان که شاپو به سر نهاده بود، پهلوی درشکچی جا گرفته ما را به سفارت انگلیس رسانید. امیرحشمت که در درشکه جا نیافته، پس مانده بود، اندکی دیرتر او نیز به ما پیوست و بدین‌سان از بیم و نگرانی درآمده، آسوده گردیدیم (کسروی، ۱۳۵۹، ص ۶۵۵).

تبعیدشدگان که شش نفر بودند (علی‌اکبر دهخدا، معاضدالسلطنه، حسن تقی‌زاده، صدیق حرم، مرتضی قلی‌خان نائینی و بهاءالواعظین)[3] از راه رشت به تبریز و از آنجا به باکو و تلفیس رفتند. پس از آن عده‌ای به لندن رفتند، ولی دهخدا به‌همراهِ معاضدالسلطنه در اواخر تیرماه ۱۲۸۷ به پاریس رفت[4]، در حالی که به‌شدّت دل‌نگران وضع معیشت مادر و خواهر و برادرانش بود[5]. پس از مدّتی اقامت در پانسیون دولاپری (de la Prairie)، به سبب تنگدستی از آنجا بیرون آمد و مدّتی در خانهٔ محمّد قزوینی، که او خود نیز در تنگدستی روزگار می‌گذراند، سپری کرد[6]. دهخدا در این باره در نامه‌ای به معاضدالسلطنه[7] چنین نوشته‌است:

> این بنده از ترس زیاد شدن قرض، پانسیون را رها کرده و اینک در منزل جناب شیخ محمّدخان قزوینی به‌قدرِ پهن کردن یک رختخواب روی زمین ـ آن‌هم در شب ـ جا عاریه کرده‌ام و با سه فرانک و نیم پول که الان در کیف ـ یعنی آنچه پول در تمام دنیا دارم ـ می‌خواهم محمّدعلی‌شاه را از سلطنت خلع کرده و مشروطه را به ایران عودت دهم (افشار، ۱۳۹۹: ص ۵۰).

محمّد معین نیز خاطره‌ای که از دهخدا دربارهٔ این روزها شنیده، نقل کرده‌است:

> در آن روزها هیچ پولی از ایران به من نمی‌رسید، ناچار با روزی یک سوی فرانسه (که معادل یک شاهی آن روز بود) زندگی می‌کردم. با این یک شاهی شاه‌بلوط می‌خریدم و به‌جایِ شام و ناهار می‌خوردم. یک روز صبح، از شدّت گرسنگی و ضعف نتوانستم از تختخواب پایین بیایم. در این حین، نامه‌رسان پُست آمد و یک بسته کتاب و یک نامه از ادوارد براون، خاورشناس انگلیسی، برای من آورد. براون کتاب‌ها را به مناسبت عید نوروز به من هدیه کرده بود. نامه را باز کردم، نوشته بود: «من و شما هر دو در راه آزادی می‌جنگیم، اجازه بدهید مبلغی مختصر لیره برای شما بفرستم». در جواب نامهٔ براون نوشتم: «شما از کجا فهمیدید که من چیزی ندارم، الحمدلله زندگی من کاملاً روبه‌راه است و به‌هیچ‌وجه به کمک و مساعدت مادّی احتیاج ندارم».
>
> در همان ایّام دهخدا غالب روزها را به معاشرت با محمّد قزوینی می‌گذرانید. منزل این دو فاصلهٔ زیادی از هم داشت و قزوینی از این راه دور هر روز به دیدار همشهری دانشمند و مبارز خود می‌رفت. یک روز صبح دهخدا چشم از خواب

---

۱. برادر میرزا محمّدعلیخان تربیت، خویشاوند تقی‌زاده که در بحبوحهٔ اختلاف اعتدالیون و دمکرات‌ها، احتمالاً توسط اعتدالی‌ها ترور شد.

۲. بنا بر خاطرات تقی‌زاده، این یک نفر یحیی‌خان، برادر دهخدا بوده‌است. ر.ک. تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ص ۷۸.

۳. ر.ک. تقی‌زاده، ۱۳۶۸: صص ۸۳ـ۹۵.

۴. ایرج افشار زمان ورود دهخدا به پاریس را اوایل مرداد ۱۲۸۷ برآورد کرده (ر.ک. افشار، ۱۳۶۲: ص ۳۶)، اما دهخدا خود در نامه‌ای به محمّد قزوینی، ورود خود را به فرنگ، ۲۷ روز پس از ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶(۳۰ خرداد ۱۲۸۷، انتشار آخرین شمارهٔ صوراسرافیل در تهران) نوشته‌است که مصادف با ۲۶ تیرماه می‌شود، ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۲۲.

۵. ر.ک. افشار، ۱۳۹۹: صص ۳۵ـ۴۰؛ افشار، ۱۳۶۲: صص ۳۰ ـ ۳۱.

۶. دهخدا در نامه‌ای به محمّد قزوینی زمان رفتنش نزدِ او را «بیست روز الی یک ماه» پس از ورود به پاریس نوشته‌است، ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۲۲.

۷. ابوالحسن پیرنیا (معاضدالسلطنه) (۱۲۴۸ـ۱۳۱۸ش.)، از رجال دورهٔ مشروطه و اوایل پهلوی، چندین دوره نمایندهٔ مجلس شورای ملّی و وزیر عدلیه و پست و تلگراف بوده‌است.

باز کرد و در همان حال نیمه‌خواب و نیمه‌بیدار دید که اتاق و همهٔ اثاث را جمع کرده‌اند و فقط او و رختخوابش مانده‌است. در گوشهٔ اتاق چشمش به میرزامحمّدخان افتاد که مشغول بستن اثاث بود. میرزامحمّدخان در آن وحشت و حیرت دهخدا با تعرّض و خشونت گفت: «این چه عذابی است که نصیب من کرده‌ای و در این جای دور منزل گرفته‌ای؟! من چه گناهی کرده‌ام که هر روز باید دو کیلومتر راه بیایم تا به تو برسم؟ پدرم را درآوردی! حالا چاره‌ای نیست باید بعد از این در منزل من و با من باشی» (ریاحی، ۱۳۸۳: صص ۲۷۲ـ۲۷۳).

محمّد قزوینی علاوه بر میزبانی او، در امر آماده‌سازی و چاپ صوراسرافیل او را بسیار یاری داد. از نامه‌های ردّوبدل‌شده میان این دو، می‌توان به میزان دوستی و صمیمیتشان پی برد[۱]. قزوینی دربارهٔ این دوره چنین نوشته‌است:

در این مدّت توقّف خود در پاریس، با آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، نویسندهٔ مشهور که در آن اوقات، در اوایل استبداد صغیر در جزو مهاجرین ملّی به پاریس آمده بودند، تجدید عهد مطوّل مفصّلی نمودم. در تمام مدّت اقامت معظمٌ‌له در پاریس، من اغلب اوقات را در خدمت ایشان به سر می‌بردم و از مؤانست با آن طبع الطف از ماء زلال و اَرِق از نسیم صبا و شمال، به نهایت درجه محظوظ می‌شدم و فی‌الواقع تمتّعی که من از عمر در جهان بردم، یکی همان ایّام بود و آرزو می‌کنم که باز قبل از مرگ، یک بار دیگر این سعادت نصیب من گردد (قزوینی، ۱۳۶۳: ص ۱۶).

دهخدا در این دوره از لحاظ روحی بسیار پریشان و آشفته بود، دوری از خانواده و نگرانی برای معیشت آن‌ها و خبرهایی که از ایران می‌رسید، و از سوی دیگر فقر و تنگدستی خودش و دیدن نارفیقی از برخی از مدّعیان مشروطه‌خواهی، زندگی در اروپا را برای او ناگوار کرده بود. نامه‌های او در این دوره به دوستان و آشنایانش پر از ناامیدی و نگرانی است و حتّی در آن‌ها حرف از خودکشی و ترک تابعیت ایران نیز به میان آورده‌است[۲]. نامهٔ زیر را به دوست قدیمش، ضیاءاللّه مصباح، نوشته‌است:

کاغذ علی‌اکبر دهخدا... رفیق قدیم شما

قربانت می‌روم. الان که این کاغذ را می‌نویسم شرط حیات و زندگی خودم یا مرگ و خودکشی را در جواب مساعد یا نامساعد این کاغذ گذاشتم. سه ماه است که از طهران و ایران اخراجم کرده و به این گوشهٔ دنیا پناه برده‌ام و این بعد از آن بوده که به هزار زورِ سفارت انگلیس از سر قتل من گذشته‌اند و به یک سال و نیم تبعید مصالحه شده. پشت و روی زندگی مرا هیچ‌کس بهتر از شما و یک نفر دیگر که کشته شد[۳]، نمی‌دانست و در دنیا هم دوستان من و محرم‌های اسرار من اگر درست در نظر بیاورید، جز شما دو نفر کسی نبود.
مواجب یحیی‌خان اخوی ... را به جرم من قطع کردند. الان بستگان من در تهران در دستِ حوادث روزگار، گذشته از خوف جا[ن]، نان هم ندارند و خبری هم ازشان ندارم و نمی‌خواهم که خبری هم داشته باشم برای اینکه همان‌طور که به شما گفتم، تمام امید حیات خود را به نتیجهٔ این کاغذ گذاشتم. قصد خودکشی در این یک ماه اخیر مرا واداشت که کم‌کم حبّ همه چیز و همه کس را از خاطرم دور کنم، برای اینکه حاضر به مرگ باشم و درحقیقت می‌دانم چطور هم موفق شوم. الان وقتی می‌گویم یحیی‌خان، ابراهیم‌خان، فلان و بهمان خیلی... است، یک صورت و شبحی از آن‌ها به خاطرم می‌آید: صورتی که ابداً حس محبت مرا تحریک نمی‌کند و آشنا به نظر نمی‌آید.
در هر حال یک هفته است که به این فکر افتادم که با آخرین کوشش‌های خود بلکه بتوانم قدری مدّت زندگی خود را طول داده و باز بارِ گران مادر و خواهرم [را] قدری بعدها تخفیف بدهم. بعد از اینکه همهٔ دنیا را با پای خیال به هم زده‌ام و خیالم بر این قوّت گرفته که به اسلامبول بروم و آنجا یا به روزنامه‌نگاری یا به شاگردی یک تجارتخانه یا حمّالی

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ رابطهٔ این دو، ر.ک. افشار، ۱۳۵۸: صص ۵۲۲ ـ ۵۲۹، حکیم، ۱۳۹۸: صص ۹۸ـ۱۲۳.
۲. ر.ک. افشار، ۱۳۹۹: صص ۴۳ـ۵۱.
۳. ظاهراً مقصود میرزا جهانگیرخان شیرازی است (ایرج افشار).

یا عملگی دنبالِ حیات خود را امتداد بدهم و ننگ خودکشی و گریختن از زیر بارِ تکلیف و مسئولیت طبیعی را قبول نکنم و علّت اینکه به اسلامبول می‌روم برای این است که آنجا تجّار ایرانی خیلی است و گذشته از این، کار همه قسم زیاد است و زندگی ارزان است، خاصّه که من برای همه قسم زندگی مهیّا و مستعد شده‌ام. اما اجرای این خیال هم بسته به تحصیل یک مقدار وجهی است که قروض خود را در اینجا بپردازم و به‌قدرِ مسافرت تا آنجا هم داشته باشم و امروز در تمام دنیا یک نفر را که بتوانم به او اظهار فقر خودم را بکنم، ندارم و اگر هم اظهار کنم مطلع نیستم که همراهی ... فقط احساسات طول مدّت دوستی و خاصّه دوستی‌هایی که با عصمت زمان طفولیت من و تو مخلوط بود، مرا بر آن وادار کرده که با نهایت امیدواری این دو کلمه را به تو بنویسم و از تو همان‌طور [که] یک برادر مهربان از برادر خود یا یک پسر از پدر خویش می‌خواهد، بخواهم که به هر وسیله که شده‌است یکصد تومان با اوّلین وسیله‌ای که بتوانی، ماندای تلگرافی mandate teélé graphique به اسم من بفرست و زندگی مرا با این مختصر وجه برای خود و بستگان من بخر و تجدید کن و این قبض را که لفّاً می‌فرستم برای یک روزی که بدبختی من به سر آمده باشد، نگاه دار.

یقین دارم که استعداد من در صورتی که بتوانم چند روزی به این مشقّت‌های جان‌فرسای روزگار تحمل کنم، پامال نخواهد شد. دیر یا زود به‌قدری که بتوانم این مبلغ را بپردازم، کار توانم کرد. عجالتاً دیگر ختم می‌کنم و الان تا این کاغذ به شما [برسد] فقط به امید جواب آن ناملایمات حیات را تسکین می‌دهم و بعد از یأس آن وقت بلاشک چاره منحصر است و مداوا مقرّر. تصدّقت می‌روم. علی‌اکبر دهخدا

آدرس تلگرافی من این است آدرس پست هم می‌تواند باشد[1].

Paris, 11 Rue Denis Poisson, Dekhow

دهخدا همهٔ همّت خود را علی‌رغم تنگدستی و نبودِ امکانات، به چاپ دورهٔ دوم صوراسرافیل معطوف کرد. به سببِ تنگناهای مادّی، اقامت در پاریس ممکن نبود، او و چند تن از همراهانش به ایوردُن (Iverdon) سوئیس رفتند تا مطالب روزنامه را در آنجا تهیّه کنند. این سه شماره در پاریس با سرمایهٔ میرزا ابوالحسن‌خان پیرنیا (معاضدالسلطنه) منتشر شد[2]. در شمارهٔ سوم آن (۱۸ اسفند ۱۲۸۷) به یادِ یارِ شهیدش، میرزا جهانگیرخان، مسمّطِ «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» را منتشر کرد.

ظاهراً دهخدا در دورهٔ اقامتش در پاریس دبیری و نگارش دو شماره از نشریهٔ روح‌القدس سلطان‌العلمای خراسانی را به انجام رسانده است، ولی در استناد این دو شماره به دهخدا و چاپ آن در اروپا تردیدهایی وجود دارد[3]. همچنین با «انجمن اخوّت اسلامی ترک‌ها» و رئیس آن، احمدرضابیک، مرتبط شد و همراه با محمّد قزوینی و معاضدالسلطنه در جلسات آن‌ها شرکت می‌کرد[4].

دهخدا و یارانش چون شرایط مملکت عثمانی (ترکیه) را مساعد دیدند به استانبول رفتند. زمان رفتن دهخدا به استانبول را می‌توان پس از انتشار سومین شمارهٔ صوراسرافیل (۱۸ اسفند ۱۲۸۷) دانست. به هر حال قطعاً در اردیبهشت ۱۲۸۸ در استانبول بوده، زیرا محمّد قزوینی در نامه‌ای به معاضدالسلطنه در آن تاریخ جویای سلامتی دهخدا در استانبول بوده‌است[5]. دهخدا در استانبول به دعوت یحیی دولت‌آبادی به انجمن سعادت (جمعی از ایرانیان آزادی‌خواه مقیم استانبول)[6] پیوست و

---

۱. افشار، ۱۳۶۸: صص ۸۰۳ ـ ۸۰۶.

۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ وضعیت دهخدا و چاپ صوراسرافیل در اروپا، ر.ک. افشار، ۱۳۷۸: صص ۱۳ـ۵۷؛ افشار، ۱۳۶۲: صص ۲۷ ـ ۹۰ و ۹۱ ـ ۱۰۱.

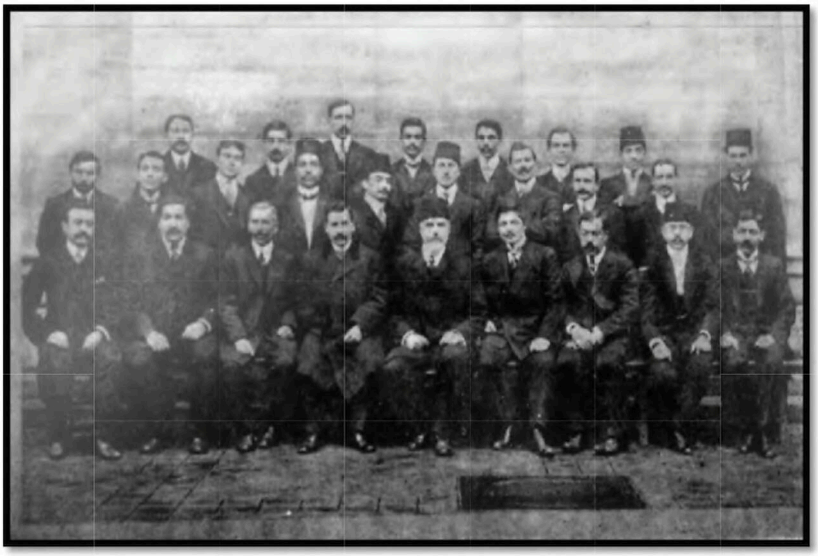
۳. ر.ک. عابدی، ۱۳۷۹: ص ۹۶ و ۱۸۹؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ج ۲، ص ۳۲۶؛ گلبن، ۱۳۵۸: صص ۴۹۰ـ۴۹۹ و حاشیهٔ ایرج افشار بر نوشتهٔ محمّد گلبن ص ۴۹۹؛ و دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: صص یازده ـ دوازده.

۴. ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۰۱.

۵. ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۰۲.

۶. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این انجمن، ر.ک. دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: صص ۱۰۰ ـ ۱۰۱ و تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ص ۱۲۴.

سردبیری روزنامهٔ سروش را به زبان فارسی به عهده گرفت. مدیر روزنامهٔ سروش سیدمحمّد توفیق بود و دهخدا سردبیر آن و میرزا یحیی دولت‌آبادی، معاضدالسلطنهٔ پیرنیا و میرزا حسین دانش اصفهانی[۱] از جملهٔ گردانندگان و نویسندگان این نشریه بودند. از این روزنامه ۱۴ شماره منتشر شد؛ شمارهٔ نخست این روزنامه در ۱۲ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ (۱۰ تیر ۱۲۸۸) و آخرین شمارهٔ آن در ۱۰ ذی‌القعده ۱۳۲۷ (۲ آذر ۱۲۸۸) منتشر شد[۲].



انجمن اخوّت اسلامی ترک‌ها، پاریس ۱۹۰۸، نشسته از راست: ۱. جلیل ثقفی ۳. مخبرالسلطنه ۵. احمدرضابیک
۶. علی‌اکبر دهخدا ۷. محمّد قزوینی ۸. معاضدالسلطنه ۹. اسماعیل امین‌الملک.

ب. ۵) نمایندگی مجلس و فعالیت‌های سیاسی

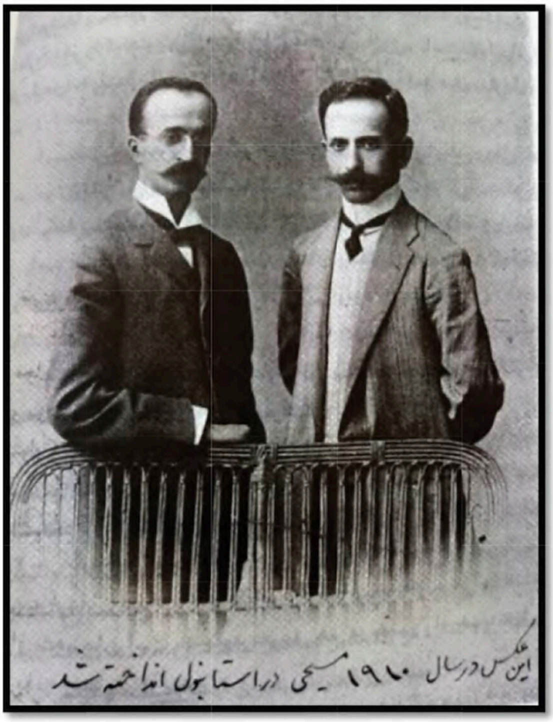
پس از فتح تهران توسّطِ مجاهدین و خلع محمّدعلی‌شاه از سلطنت، انتخابات دورهٔ دوم مجلس برگزار شد و دهخدا، در حالی که هنوز در استانبول بود، از سوی مردم کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملّی انتخاب شد. او به بازگشت به ایران تمایلی نداشت و ترجیح می‌داد در همان‌جا بماند و به نوشتن ادامه دهد. خودش در این باره چنین نوشته‌است:

> چند ماه پس از خلع محمّدعلی‌شاه به طهران آمدم (آزادی‌خواهان مرحوم معاضدالسلطنه را به اسلامبول فرستادند که بنده را به ایران برگرداند. قصد خود من این بود در همان‌جا بمانم و دور از نفوذ روس و احزاب، آزاد بنویسم، ولی با ادلّه‌ای که مرحوم معاضدالسلطنه داشت، بالاخره مرا مجبور به عودت کرد. به اتفاق او به طهران آمدم) (حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۲۲).

---

۱. حسین دانش اصفهانی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۳ش.) ، شاعر و ادیب و معلم زبان و ادبیات فارسی که سراسر عمرش را در ترکیه گذراند، برای آگاهی بیشتر ر.ک. دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۱۷، صص ۷۶ - ۷۸.

۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این نشریه و مطالب آن ر.ک. صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ج۳، صص۳۴ ـ ۳۵؛ رضوانی، محمّداسماعیل: «سروش روم و سروش ری». آینده، سال ۵، ش ۷ ـ ۹، مهر ـ آذر ۱۳۵۸، صص ۵۰۱ ـ ۵۰۸؛ عابدی، ۱۳۷۹: صص ۹۶ ـ ۱۰۰؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۶۳ ـ ۶۶؛ دبیرسیاقی، ۱۳۹۸: ج ۲۴، ص۲۵۰.



علی‌اکبر دهخدا و حسین دانش اصفهانی
سال ۱۹۱۰ میلادی در استانبول

دهخدا در ۱۱ محرم ۱۳۲۸ (۳ بهمن ۱۲۸۸) به تهران رسید[۱]. مردم کرمان برای قدردانی از حمایت‌هایی که دهخدا در روزنامهٔ صوراسرافیل از کرمانی‌ها در برابر فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، نایب‌الحکومهٔ کرمان کرده بود[۲]، او را به نمایندگی خود برگزیدند (ر.ک. سندهای ۶، ۷-۱)، اما به سبب کمبود نماینده برای حوزهٔ انتخابی تهران، نمایندگی تهران هم بر عهدهٔ او گذاشته شد. پس از منتشر شدن این خبر، تعدادی از اهالی کرمان تلگرافی خطاب به دهخدا فرستادند، به این شرح:

> خدمت جناب آقای میرزا علی اکبرخان، وکیل محترم کرمان، مدیر صور، بعد از امیدواری‌های اهالی مظلوم کرمان از این حسن انتخاب و قبول جنابعالی/ وکالت کرمان را، با کمال تأسف اخبارات تهران چنین می‌رسد که از مجلس مقدّس، جنابعالی را به جهت نقیصهٔ وکلای تهران انتخاب فرموده‌اند./ یاللعجب بدبختی اهالی کرمان تا کجا که بعد از مدّت زمانی که مشغول انتخابات بوده و اشخاص عالم محترمی را انتخاب نموده و قبول/ تحمّل این زحمت را به حسن نیت خود فرموده و نهایت اطمینان خاطر و شکرگزاری برای عموم حاصل شده، این عنوان باعث یأس/ و تولید اشکالات می‌نماید و مجدد اجماع وکلای بلوکات کمال صعوبت را دارد و با کمال عجز استدعا می‌شود حضور اولیاء مجلس مقدس/ عذر خواهند و اهالی ضعیف و فقیر کرمان را قرین تشکر و امتنان فرمایند و احدی به این تجزیه و تغییر رأی نخواهد داد. اعتبارنامه هم/ از پست تا به حال رسیده یا می‌رسد. [نام‌های امضاکنندگان این تلگراف] (ر.ک. سند ۸ ـ ۱).

---

۱. خبر ورود دهخدا به تهران را روزنامهٔ ایران در تاریخ سه‌شنبه ۱۳ محرم ۱۳۲۸ (۵ بهمن ۱۲۸۸) منتشر کرد، ر.ک. صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ج۳، ص ۳۵.
۲. «مکتوب کرمان»، ش ۳، صص ۴ـ۵ و «دفاع» و «خلاصهٔ مکتوب کرمان»، ش ۶، صص ۲ـ۶ و... .

فعالیت‌های سیاسی دهخدا برخلافِ رویهٔ پیشینش در این دوران در جناح «اعتدالیون» بود[۱] و بنابر گفتهٔ ملک‌الشعراء بهار، دهخدا جزو رؤسای این حزب بوده‌است[۲]. دهخدا مصدّق را نیز به این حزب دعوت کرد، ولی خودش پس از چندی از آن حزب بیرون آمد و استعفا داد[۳]. رعدی آذرخشی ضمن اظهار نظر خود دربارهٔ این دو حزب، شنیدهٔ خود را از دهخدا در این باره نوشته‌است:

> دهخدا از اعتدالی‌ها بود و سیدمحمّدصادق طباطبائی عضویت و رهبری حزب اعتدالی را داشت. از بیانات دهخدا بی آنکه تصریح کند چنین برمی‌آید که دموکرات‌ها در ترور سیدعبداللّه بهبهانی احتمالاً محرّک اصلی بودند یا لااقل دخالت داشتند و در هر حال بی‌اطّلاع نبودند. دهخدا ضمن اظهار تأسف شدید از ترور علی‌محمّدخان تربیت (برادر میرزا محمّدعلی‌خان تربیت و از خویشاوندان تقی‌زاده) می‌گفت با آنکه میرزا علی‌محمّدخان روابط متعدد با دموکرات‌ها داشت، من با شنیدن خبر قتل او گریستم، زیرا جوانی بود برومند و پاکدل و خوش‌نیت. گمان می‌کنم به ظنّ دهخدا در این دو ترور نوعی معامله‌به‌مثل و تصفیه‌حساب از طرف تندروان دو حزب رقیب در کار بوده‌است (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۳۸۹).

دهخدا در این دوران در چندین روزنامه ازجمله روزنامهٔ مجلس، شوریٰ (نشریهٔ اجتماعیون اعتدالیون) و پیکار مقالاتی نوشت.



شاگردان کلاس هشتم مدرسهٔ سن‌لویی در کنار دهخدا، حوالی ۱۲۹۰ش.[۴]

---

۱. برای آگاهی از تحلیل این تغییر مشی و عملکرد دهخدا در مجلس، ر.ک. سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۷۱ـ۸۱ ؛ اسماعیلی گلهرانی، ۱۳۸۲: صص ۹۰ـ۹۳.
۲. ر.ک. بهار، محمّدتقی ۱۳۵۷: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۹ـ۱۰ و عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۰۱ـ۱۰۲.
۳. ر.ک. مصدق، محمّد ۱۳۶۵: صص ۸۵ـ۸۷ و بزرگمهر، ۱۳۹۷: صص ۱۶۵ـ۱۶۷.
۴. با توجه به این عکس احتمال می‌رود دهخدا در این مدرسه تدریس می‌کرده‌است.

ج. دههٔ چهارم (۱۲۹۰ ـ ۱۳۰۰ش.)

ج. ۱) اشتغال در وزارت عدلیه

دهخدا ۲ جمادی‌الاولیٰ ۱۳۳۰ (۳۰ فروردین ۱۲۹۱) از طرف وزارت عدلیه به عنوان مفتّش وزارت عدلیه معیّن شد (ر.ک. سند ۹ـ۱).

ما وزیر عدلیه پس از کسب رأی جناب مستشار عدلیه نظر به دستخط مورخهٔ دهم شوال ۱۳۲۹ مطابق ۴ ماه اکتبر ۱۹۱۱/ راجع به مشکلات وزارت عدلیه، جناب آقای علی‌اکبرخان را به سمت مفتّشی وزارت عدلیه تعیین و انتخاب می‌نماییم/ که با کمال دقت و دیانت به انجام وظایف مرجوعه پرداخته، خدای متعال را شاهد و ناظر اعمال خود بداند.

محمود مشاورالملک

در سال ۱۲۹۲ش. پس از به میان آمدن بحث تعدیل بودجهٔ عدلیه، دهخدا ضمن استعفا، به رئیس عدلیه پیشنهاد انحلال ادارهٔ تفتیش را داد (ر.ک. سند ۱۰ـ۱). استعفای او در ۷ آبان ۱۲۹۲ پذیرفته و شغل دیگری به او محوّل شد (ر.ک. سندهای ۱۱، ۱۲ـ۱).

مقام محترم کفالت وزارت عدلیه دامت اجلاله/

چون درین مورد که تعدیل بودجهٔ عدلیه در نظر است، این بنده/ ادارهٔ تفتیش را به‌کلّی در درجهٔ دوم احتیاجات وزارتخانه/ می‌داند، وجداناً انحلال آن را پیشنهاد آن مقام محترم نموده/ و از این رو، به‌موجبِ همین عریضه استعفای خود را **از روزی که / تعدیل کلّی به عمل می‌آید، تقدیم می‌کنم** و ضمناً استدعا می‌نمایم/ که در صورت تیسّر به هر سرعتی که ممکن است حقوق/ عقب‌افتادهٔ این بنده را محاسبات عدلیه ایصال/ دارد. چه احتیاج بکمال است و بیکاری بعد هم/ اعتبار استقراض را از میان می‌برد.

العبد علی‌اکبر دهخدا

او در تاریخ ۱۵ ذی‌حجّهٔ ۱۳۳۱ (۲۴ آبان ۱۲۹۲) به سِمَتِ سررشته‌داری (حسابداری) محاسبات عدلیه منصوب شد (ر.ک. سند ۱۳ـ۱).

چون برای مرتّب داشتن محاسبات عدلیه وجود یک نفر شخص محاسب امین کافی لازم است و آقای میرزا علی‌اکبرخان/ (دهخدا) به حلیهٔ امانت و دیانت آراسته و در طی خدمات مرجوعه امتحانات حسنه داده‌است،/ لهذا به صدور این حکمِ وزارت عدلیهٔ اعظم، شغل سررشته‌داری محاسبات عدلیه از این تاریخ به مشارالیه/ محوّل و مرجوع گردید که با کمال استظهار به وظایف مقررهٔ شغل خود رفتار و خداوند متعال را/ در هر حال حاضر و ناظر بداند.

اسدالّله[1]

ج. ۲) ادامهٔ روزنامه‌نگاری

دهخدا در سال ۱۲۹۱ش. در چندین شمارهٔ روزنامهٔ ایران کنونی مطالبی با عنوان چرندپرند نوشت[2]. همچنین در همین سال به

---

۱. احتمالاً اسدالله مشارالسلطنه (۱۲۶۰ـ۱۳۱۴ش.)، وی ظاهراً در این دوره معاون وزارت عدلیه بوده‌است.

۲. این نوشته‌ها در روزنامهٔ شفق سرخ در سال ۱۳۰۰ به درخواست سردارسپه (رضاخان/ شاه پهلوی) دوباره به چاپ رسیدند.

مدّت یک ماه در روزنامهٔ دولتی آفتاب، وابسته به وزارت داخله، علی‌رغم میلش قلم زد. نامهٔ مفصلی توأم با طنّازی از او دربارهٔ خدمت خود در این روزنامه و سندهایی اداری دربارهٔ مطالبهٔ باقی‌ماندهٔ حقوقش موجود است (ر.ک. سندهای ۱۴، ۱۵ـ۱).

قربانت شوم، بندهٔ جناب مستطاب عالی تا به حال معروف به اجحاف و/ زیاده‌طلبی نبوده‌است که حالا بخواهد صدوهفتاد تومان هم از این خوان یغما حق بخواهد. وقتی که حاصل زحمات بی‌اجر هفت هشت نفر/ دیوانه‌ای مثل بنده، یعنی دولت قوی‌شوکت امروزی را به تقسیم/ گذاشتند، نه به مطالبهٔ این بنده بلکه به ملاحظاتی عمیق‌تر از آنچه/ به فهم بنده برسد، هیئت دولت آن‌وقت، از والاحضرت اقدس نایب‌السلطنه، روحی فداه، گرفته تا کابینهٔ وزرا به التماس و/ الحاح این بنده را به نوشتن در روزنامهٔ آفتاب/ برخلافِ میل خود بنده مجبور نمودند و پس از چند/ روز رقیمه‌ای از طرف جناب مستطاب اجلّ عالی، آقای قوام‌السلطنه،/ وزیر داخله به بنده رسید که در آنجا یکصد و/ پنجاه تومان برای بنده ماهیانه/ مقرر فرموده و درخواست قبول اوامر سابقهٔ/ هیئت وزرا را نموده و از قلم معجزشیَم!![1] بنده استمداد/ خواسته بودند، بنده به هیئت وزرا رفته و اظهار کردم با این مقدار قلیل/ و این کار مجهول‌النتیجه (که عبارت از حمایت دولت/ امروزی باشد)، قبول این خدمت مثلاً و مثل «با صد دینار/ مار از ته چاه بیرون آوردن» است. فرمودند مواجب/ تو را دویست تومان مقرر می‌کنم. بنده آمدم ولی/ بدبختانه به‌عوضِ اینکه بنده معنی و مقصود دولت را/ دانسته و فهمیده قلم به کاغذ بگذارم،/ به همان ظواهر فرمایشات دولت!!/ قناعت کرده یعنی با قلم معجزشیَم خود با کمال سادگی دفاع یا تقویت/ از همان ظواهر الفاظ کردم، غافل از اینکه هیئت دولت ما دیپلومات/ است و فرمایشاتشان هفتاد و چند هزار بطن دارد که درّاکهٔ قاصر بنده/ و امثال بنده از فهم آن عاجز است. پس از یک ماه و چند ساعت و/ چند دقیقه و چند ثانیه کم (به حساب بانک کِردی لیونه فرانسه)،/ هیئت دولت بنده و آقای آقامیرزا قاسم‌خان و آقای آقامیرزا محمّدصادق/ طباطبائی، دامت برکاته، را خواسته و با زبان فصیح فرمودند/ که این روزنامه را ما می‌خواهیم کلّیةً به تو و میرزا قاسم‌خان واگذار/ کنیم، یعنی مدیر آن‌وقتی را لایق نشمردند و خواستند بنده را برأسه به این/ مقام نبیل سرافراز فرمایند و امر فرمودند که شما از حالا بروید و تهیهٔ/ مواد مادّی و معنوی برای تشکیل اداره بکنید. بندهٔ شرمنده غافل/ از اینکه در زیر این صورت معنایی است که فقط وزراء مملکت/ می‌دانند، با کمال فلاکت یا فلک‌زدگی مشغول تهیهٔ مقدّمات/ شده و قریب چهل/ پنجاه تومان هم به داخله و خارجه/ کمانِ گراوور و غیره داده/ و هر دوسه روز یک بار/ هم در هیئت وزراء/ مذاکرهٔ این روزنامه و بودجهٔ/ آن و واگذاشتن آن/ به بنده به عمل می‌آمد/ و هر سه چهار شب/ یک مرتبه هم/ یک یا دو نفر از/ وزرای عظام/ بنده و آقای طباطبائی/ را به منزل خودشان دعوت کرده/ و در این باب/ سه ساعت/ الی شش ساعت ملاقات‌ها و شرح و بیان‌های غرّا مجری می‌شد. در این اثناء/ که تقریباً سه چهار ماه طول کشید و والاحضرت اقدس هم چندین دفعه/ گله‌های ممتدّ حضوراً از هیئت وزرا فرموده و در اسم بنده تکیه فرموده/ و حتّی گاهی کار راجع به همین روزنامه به تغّیر و تشدّد هم کشید. به هنگام/ تشریف‌فرمایی به فرنگ هم. همان‌طور که سابقاً عرض کرده‌ام اگر قبول بفرمایید/ که بنده دیپلومات نیستم به هرچه مقدس است قسم که بی کوچک‌ترین اشاره/ و ابراز این بنده از مستقیم یا غیرمستقیم دستخطی به وزارت داخله فرموده و همان‌طور که/ جناب مستطاب آقای قوام‌السلطنه که وزیر داخلهٔ سابق وعده فرموده بودند و حالا هم از دادن/ تصدیق شفاهی و کتبی گمان نمی‌کنم امتناع داشته باشند، مقرر داشتند که/ این یکصد و هفتاد تومان طلب بنده از بابت بقیهٔ حقوق یک‌ماهه پرداخته شود.

این تاریخ اما مطلب این است که اگر به حساب دقیق ارباب جمشید[2] / چند روز و چند دقیقه بنده کمتر از یک ماه در ادارهٔ آفتاب بوده‌ام،/ برحسبِ امر هیئت وزراء بوده که بنده را به تهیهٔ روزنامهٔ دیگری/ مأمور فرمودند یعنی از برج جَدی

---

۱. علامت‌های تعجّب از خود دهخداست، به نظر می‌رسد در نامهٔ مذکور قوام‌السلطنه قلم دهخدا را «مُعجِزشیَم» دانسته و دهخدا این صفت را دستمایهٔ طنز قرار داده‌است.

۲. جمشید جمشیدیان معروف به ارباب جمشید (۱۲۶۷ - ۱۳۱۱ش.)، بازرگان معروف و نخستین نمایندهٔ زرتشتیان در مجلس شورای ملّی و از بنیانگذاران بانک ملّی ایران. برای آگاهی بیشتر ر.ک. رنجبر عمرانی، حمیرا: «جمشیدیان، ارباب جمشید»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۱۰، صص ۶۷۷ـ۶۸۰.

تا اواسط ثور!!! بنده/ درین مدّت شش هفت سال همیشه مقام اوّل را داشته‌ام/ و چون تا حال دزدی نکرده‌ام، عمرم را مجّانی هم نمی‌دهم. یکصد و هفتاد/ تومان طلب بنده نیست، از جَدی تا ثور طلب بنده هشتصد تومان/ و کسری می‌شود، ولی چون حالا از کمال قدرشناسی دولت به/ فراشباشی‌گری حیاط عدلیه مفتخر و سرافرازم، از آن چند ماه/ بازی دیپلوماسی!!! عرضی نمی‌کنم، ولی از آن یکصدوهفتاد تومان که/ هم وزیر داخلهٔ آن‌وقت از تصدیق آن امتناع ندارند و هم/ والاحضرت اقدس، روحی فداه، در ایصال آن تأکید و اصرار فرموده‌اند/ و هم قرض و پریشانی خودم اجازه نمی‌دهد، نمی‌گذرم و گمان/ می‌کنم بندگان حضرت مستطاب عالی هم رضا ندهند که بنده به اصرار یک/ دولت به عظمت دولت ایران، چهار پنج ماه خدمت کنم/ یا بدوم و آن وقت تکذیب‌نامهٔ عرایض بنده را از آفتاب بخواهند.

العبد علی‌اکبر دهخدا[۱]

در نامهٔ فوق با جملهٔ «چون حالا از کمال قدرشناسی دولت به فراشباشی‌گری حیاط عدلیه مفتخر و سرافرازم» به خدمتش در وزارت عدلیه اشاره دارد.

ج. ۳) ریاست دفتر وزارت معارف

در شرح‌حال‌هایی که برای دهخدا نوشته شده‌است، اشتغال او به ریاست دفتر (کابینهٔ) وزارت معارف را مربوط به دورهٔ پس از بازگشت او از مَحال بختیاری می‌دانند[۲]، در صورتی که سندها و نامه‌ها چنین نمی‌گویند. دهخدا در اسفند ۱۲۹۳ به ریاست دفتر (کابینهٔ) وزارت معارف منصوب شد. خبر این انتصاب را ملک‌الشعراء بهار در شمارهٔ ۴۲ سال چهارم نوبهار در تاریخ ۱۵ ربیع‌الاوّل ۱۳۳۳ (۲۰ اسفند ۱۲۹۳) داده و او را این‌گونه ستوده‌است:

آقای میرزا علی‌اکبرخان از فرزندان نجیب دانشور ایران است. قلم آقای دهخدا را در عصر انقلاب ایران اثراتی است که از آفتاب روشن‌تر است. اگر تاریخ ادبی و روحی انقلاب ایران را بنویسند، خواهند دید که یک بندِ برجسته آن را مشعشع دارد و آن بند، بندِ قلم دهخداست (صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ج ۳، ص ۱۴۷).

ج. ۴) مهاجرت و پناه بردن به ایلات بختیاری

دهخدا در سال ۱۳۳۳ق. (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ش.) ریاست کابینهٔ (دفتر) وزارت معارف را بر عهده داشت و در بحبوحهٔ جنگ جهانی اوّل و ورود نیروهای روسیه به تهران و امکان دستگیری‌اش در محرم ۱۳۳۴، احتمالاً به خواست خودش به اراک (عراق عجم) منتقل و عهده‌دار ریاست ادارهٔ معارف آنجا شد. او هنگام بروز اغتشاشات براثرِ حضور نیروهای متّفقین در آن نواحی و به قول خودش «انقلابات در عراق» (اراک)، به اصفهان رفت. آقانورالدین عراقی نیز در خاطرات خود از این دوران، از ورود «جمعی از وابستگان کمیتهٔ انقلاب (سید[محمّد]رضا مساوات، دخو، شیخ معروف به استرآبادی، غروی، دهخوارقانی، مدیر صوراسرافیل، سلیمان‌خان)» به اراک یاد کرده که به خانهٔ او آمدورفت می‌کرده و از او کسب تکلیف می‌نموده‌اند[۳].

شش سند و نامه و چند خاطره و نقل‌قول از این دورهٔ زندگی دهخدا در دست است که تا حدود زیادی خط سیر سفر او و وضع و حالش را در این دوره نشان می‌دهد.

---

۱. متن این نامه را اول بار ایرج افشار منتشر کرد، ر.ک. افشار، ۱۳۷۷: صص ۲۰۴ـ۲۰۷؛ و با بدخوانی‌هایی در منبعی دیگر نیز آمده‌است، ر.ک. میرانصاری، علی: اسنادی از مشاهیر ادب ایران، ج ۵، تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۲۳۴ ـ ۲۳۵.

۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: ص نوزده؛ عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۰۴؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: ص ۸۵، و...

۳. ر.ک. دهگان، ۱۳۳۲: ص ۴۶. آگاهی از این منبع را مدیون لطف استاد کاوه بیات هستم.

سند نخست نامه‌ای است از دهخدا به حسن مستوفی‌الممالک[1] و حاکی از آن است که دهخدا بنابر شرایط بحرانی تهران، به‌همراهِ خانواده‌اش از تهران رفته و مدّت یک سال و نیم در غربت به سر برده‌است. در این نامه، خواهان آن شده که با خانواده به تهران بازگردد و اگر سزاوار عقوبت است، آن را متحمل شود. از متن نامه معلوم می‌شود که دورهٔ نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه[2] نبوده و دهخدا نامه‌های دیگری برای پادشاه وقت (احمدشاه) و رئیس وزرا نوشته‌است. با شواهد بعدی مشخّص می‌شود که این نامه و ماجرای کوچ دادن خانواده مربوط به همان مهاجرتِ گروهی آزادی‌خواهان و سیاسیون در آستانهٔ ورود قشون روس به تهران است[3].

می‌دانیم که در اثنای جنگ جهانی اوّل و ورود نیروهای روسیه به شمال ایران و نزدیک شدن به تهران، جمعی از آزادی‌خواهان و فعّالان سیاسی که مخالف روسیه و انگلیس و هواخواه آلمان و عثمانی بودند، در اوایل محرم ۱۳۳۴ (آبان ۱۲۹۴) کمیتهٔ مهاجرت تشکیل دادند و تهران را ترک کردند و برخی از ایشان مدّتی در قم و اصفهان ماندند و سپس در کرمانشاه حکومت ملّی تشکیل دادند. در برخی منابع نام دهخدا نیز در شمار مهاجرین ذکر شده‌است[4]. همچنین می‌دانیم در ۷ محرم ۱۳۳۴ (۲۳ آبان ۱۲۹۴)، در پی حرکت قشون روس به سمت تهران، احمدشاه و دربار تصمیم به ترک تهران و انتقال پایتخت به اصفهان گرفتند. مشیرالدوله، نخست‌وزیر وقت و برخی وزرای دیگر و سفرای روس و انگلیس، شاه را از این تصمیم منصرف کردند[5].

در این نامه دهخدا به تاریخ ششم محرم اشاره کرده‌است. این نامه یک سال و نیم بعد از مهاجرتش (۶ محرم ۱۳۳۴ = ۲۲ آبان ۱۲۹۴) نوشته شده و تاریخ تقریبی نگارش آن را می‌توان اردیبهشت ۱۲۹۶ دانست. این نامه نشان می‌دهد که مهاجرت دهخدا به‌همراهِ خانواده‌اش بوده‌است (ر.ک. سند ۱۶ـ۱).

> تصدّق حضور مبارک شوم، خاطر مقدّس را با شرح بدبختی یک سال و نیمهٔ خود مکدّر/ نمی‌خواهم. حضرت آقای صمصام‌السلطنه مقدار عمدهٔ آن را مسبوق و مستحضرند. حالا دیگر/ از برگرداندن مُشتی اهل و متعلّقین که به‌واسطهٔ یقین به تغییر اوضاع طهران، روز/ ششم محرّم سال گذشته حرکت دادم، ناچارم و جز توسّل به ذات بندگان حضرت/ اشرف و حضرت آقای صمصام‌السلطنه راهی نمی‌دانم. عریضه‌ای به خاکپای اعلیحضرت/ اقدس ظلّ‌اللّهی عرض کرده و شرحی هم خدمت حضرت آقای رئیس‌الوزراء/ وقت معروض داشته‌ام، هرکدام که صلاح بود با هر تغییری که در طرز/ نگارش لازم شد، مقرر فرمایند که معمول شود. از مردن و کشته شدن/ خودم ابداً هراسی ندارم برای دیدن زیر و روی دنیا این مقدار کافی/ و رسا بود و بهترین علاجی برای صدمات محتملهٔ دنیای آتیهٔ/ ما همان مرگ است، ولی اقلاً وظیفه و مسئولیّت/ دربه‌در کردن یک مشت زیردست را/ به عودت دادن آن‌ها به مولد خودشان باید تمام کرد و منتظر/ کامل شدن تقدیر عمومی این مملکت یا سرنوشت خصوصی/ خود نشست. راه‌های توسّل معمولهٔ خیلی از/ بومتاشها[6] را شنیده و می‌دانم، ولی به گمان/ خودم دخالت رئیس‌الوزرا یا وزارت/ امور خارجه دربارهٔ گناه وطن‌پرستی/ یک تبعهٔ مسمّی به مذاکرات سیاسی/ و توسّل یک تبعهٔ شقی به دیگران،/ موسوم به استیمان اجانب، اقتفای به هزاران بی‌درد و نمک دیگری بر

---

۱. حسن مستوفی آشتیانی (۱۲۵۳ـ ۱۳۱۱ش.)، دولتمرد دورهٔ قاجار، مستوفی دربار ناصری و مظفری، وزیر جنگ و رئیس وزرا در دوره‌های مختلف.

۲. نجفقلی‌خان بختیاری (۱۲۲۹ ـ ۱۳۰۹ش.)، از سران ایل بختیاری که دو بار عهده‌دار ریاست وزرا در دورهٔ احمدشاه بوده‌است.

۳. برای اطمینان از انتساب این نامه به این دوره با کاوه بیات مشورت شد، او نیز آن را با توجه به شواهد و قرائن مربوط به همین دوره دانست.

۴. عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۰۳؛ باستانی پاریزی، ۱۳۵۶: ص ۲۲۶. عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) در خاطرات خود در میان اسامی ملّیون مهاجر، اسمی از دهخدا نیاورده‌است، ر.ک. شیبانی، عبدالحسین ۱۳۷۸: خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران: شیرازه، صص ۷۰۸ـ۷۰۹.

۵. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ وضعیت ایران و ماجرای تغییر پایتخت و مهاجرت گروهی از آزادی‌خواهان ر.ک. باستانی پاریزی، ۱۳۵۶: صص ۲۴۱ـ۲۴۲ و بیات، کاوه ۱۳۹۳: «ایران در جنگ جهانی اول»، گفتگو، ش ۶۵، آبان ۱۳۹۳.

۶. واژهٔ «بومتاش» در لغت‌نامهٔ دهخدا و دیگر فرهنگ‌ها ضبط نشده‌است. با توجه به دو جزء آن، بوم (سرزمین، شهر) + تاش (پسوند ترکی معادل «هم» فارسی) و واژهٔ «شهرتاش»، معنی هم‌ولایتی، هم‌شهری از آن مستفاد می‌شود.

جراحت‌های دل/ هر صاحب‌دلی است. ذات مقدّستان ممکن است در جواب هر مخالفِ/ عودت این ناچیز بفرمایند آمدن به طهران، فرار عاصی از شکنجه نمی‌باشد/ بلکه قُرب به سیاستگاه و نزدیکی بهر نکال و عِقابی است.

العبد علی‌اکبر دهخدا

پنج سند بعدی نشان می‌دهد دهخدا در سال ۱۲۹۴ش. همچنان ریاست کابینهٔ وزارت معارف را عهده‌دار بوده و پس از آن احتمالاً قبل از مهاجرت برای ریاست ادارهٔ معارف عراق (اراک) مأموریت گرفته و بعد همراه خانواده به اراک رفته‌است. احتمال هم دارد زودتر به اراک رفته و بعد به تهران برگشته و خانواده‌اش را همراه خود به اراک برده باشد. این سندها نشان می‌دهد که دهخدا پس از مهاجرت مدّت کوتاهی در اراک و سپس در اصفهان بوده‌است.

نامهٔ اوّل و دوم از وزیر مالیهٔ وقت، مشارالملک[1] به ادارهٔ خزانه‌داری کل است که در آن دستور پرداخت ششصد تومان مقرری معوقهٔ دهخدا را در زمان رئیس‌دفتری وزارت معارف صادر و مؤکّد کرده‌است. دو نامه پشت سر هم اوّلی ۲۵ قوس ۱۳۳۴ق. (آذر ۱۲۹۴) در آن دستور پرداخت داده شده و در دومی حواله ارسال شده‌است. متن نامهٔ اوّل چنین است (ر.ک. سند ۱۷ـ۱):

مبلغ ششصد تومان که نصف آن سیصد تومان است، از بابت مقرری ریاست کابینهٔ وزارت معارف به‌موجبِ یک طغرا / درخواست نمرهٔ ۳۷ آن وزارت جلیله که به تصدیق کمیسیون تطبیق حواله‌جات رسیده و در ادارهٔ محاسبات کلّ مالیه ضبط است، تلگرافاً / حواله نمایید ادارهٔ مالیهٔ عراق در وجه آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا کارسازی نماید.

مشارالملک، وزارت مالیه

متن نامهٔ دوم چنین است (ر.ک. سند ۱۸-۱):

ادارهٔ خزانه‌داری کل (۲۶ قوس ۱۳۳۴) [۲۶ آبان ۱۲۹۴]

حوالهٔ صادره در تحت نمرهٔ ۲۷۶۵۶/۱۰۹ راجع به مقرری ریاست کابینهٔ وزارت جلیلهٔ معارف به مبلغ ششصد تومان که لفّاً ارسال می‌شود، لازم است قدغن نمایید تلگرافاً به ادارهٔ مالیهٔ عراق به‌توسط آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا حواله نمایند.

مشارالملک، وزارت مالیه

پس از آن نامهٔ دهخدا به خزانه‌داری کل در دست است (ر.ک. سند ۱۹-۱). متن این نامه، به تاریخ سوم ربیع‌الاوّل ۱۳۳۴ (۱۸ دی ۱۲۹۴)، چنین است:

آقای خزانه‌دار کل

این بنده که به سمت ریاست معارف عراق معیّن شد و به آن طرف/ رفته بودم، قرار بود که مواجب چهار ماه و کسریِ بنده را که/ سابقاً در وزارت معارف داشتم، حوالهٔ عراق فرمایید/ تا مدّتی که در عراق بودم، حواله نرسید و چون انقلابات/ در شهر عراق پیش آمد، به اصفهان آمدم. اینک استدعا/ می‌کنم که اگر حوالهٔ عراق فرموده‌اید، به‌فوریت به پیشکار/ مالیهٔ عراق امر صادر فرمایید که این وجه را در اصفهان/ به‌توسّطِ آقای سیدقاسم‌خان شیرازی[2] بدون دفع‌الوقت/ به من برساند و اگر حوالهٔ عراق نشده‌است،/ تمنا می‌نماید که به هر سرعتی که ممکن است حوالهٔ/ خود میرزا قاسم‌خان شیرازی فرمایید/ که در اصفهان به بنده برسد. زیاده عرضی ندارد،/ احترامات فائقهٔ خود را تقدیم می‌نماید.

العبد علی‌اکبر دهخدا

---

۱. حسن مشار (مشارالملک)، (۱۲۴۳ـ۱۳۲۷ ش.) دولتمرد اواخر دورهٔ قاجار و اوایل پهلوی.

۲. رئیس مالیهٔ اصفهان، ر.ک. وحید دستگردی، ۱۳۰۷: ص ۱۱۲.

از این نامه معلوم می‌شود که دهخدا در تاریخ ۱۸ دی۱۲۹۴ در اصفهان بوده و تصریح کرده براثرِ انقلابات عراق (اراک) به اصفهان رفته‌است و تقاضا دارد حقوق معوّقهٔ خود را در اصفهان بگیرد.

نامهٔ بعدی را رئیس مالیهٔ عراق (اراک) به ادارهٔ خزانه‌داری کل در تاریخ ۲۶ ربیع‌الاوّل ۱۳۳۴ (۱۱ دلو/ بهمن ۱۲۹۴) نوشته‌است (ر.ک. سند ۲۰ـ۱):

خزانه‌داری کل

در جواب نمرهٔ ۳۲۹۵۳ در موضوع ششصد تومان میرزا علی‌اکبرخان دهخدا عرض می‌نماید/ که قبل از رسید اجازهٔ نمرهٔ ۲۹۹۲۱، مشارالیه مصمم شد که عازم اصفهان گردد و نظر/ به اینکه پول نداشت، مبلغی از آقای سهام‌السلطان[1] اخذ کرده و وکالت‌نامه‌ای به تصدیق حکومتی/ و ادارهٔ مالیه دادند که پس از رسیدن حوالهٔ وجه مزبور به آقای سهام‌السلطان پرداخته شود./ ادارهٔ مالیه هم وجه را به سهام‌السلطان پرداخته و حواله را با قبض رسید مأخوذ داشته‌است./ حال اگر آقای سهام‌السلطان در رسانیدن وجه به آقای میرزا علی‌اکبرخان کوتاهی نموده‌است،/ مربوط به ادارهٔ مالیه نیست.

رئیس مالیهٔ عراق

نامهٔ بعدی را باز مشارالملک به ادارهٔ خزانه‌داری کل در تاریخ ۳ حوت ۱۳۳۴ (۳ اسفند ۱۲۹۴) نوشته‌است (ر.ک. سند ۲۱ـ۱):

ادارهٔ خزانه‌داری کل

در تاریخ ۲۳ برج قوس در طیّ نمرهٔ (۱۰۹) حوالهٔ مبلغ ششصد تومان بابت مقرّری/ ریاست کابینهٔ وزارت معارف در وجه آقای میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا صادر و/ به آن اداره ارسال شد که تلگرافاً به ادارهٔ مالیهٔ عراق تعلیمات داده شود مبلغ مزبور را/ به‌فوریّت در وجه آقای میرزاعلی‌اکبرخان کارسازی نماید./ از قرار مرقومهٔ آقای ارباب‌کیخسرو[2] که به وزارت مالیه/ رسیده، معلوم می‌شود ادارهٔ مالیهٔ عراق وجه حوالهٔ ششصد تومان را هنوز به آقای دهخدا پرداخت ننموده‌است./ لذا لازم است ادارهٔ خزانه‌داری کل از تاریخ صدور این حواله به عهدهٔ مالیهٔ عراق/ وزارت مالیه را مستحضر داشته، سپس از مالیهٔ آنجا علت عدم پرداخت وجه حواله را/ استعلام نموده، مراتب را به استحضار وزارت مالیه برساند.

مشارالملک، وزارت مالیه

از نامه‌های فوق برمی‌آید که به احتمال زیاد دهخدا تا اسفند ۱۲۹۴ در اصفهان بوده و با بهتر شدن وضعیت آب‌وهوا به چهارمحال بختیاری رفته یا در چهارمحال اقامت داشته و به اصفهان رفت‌وآمد می‌کرده‌است، امری که با توجّه به سرما و برف آن نواحی بعید به نظر می‌رسد.

مقصد بعدی دهخدا را در چهارمحال بختیاری در میان خاطرات حسن وحید دستگردی[3] (ره‌آورد وحید) می‌توان یافت.

---

۱. مرتضی‌قلی بیات (سهام‌السلطان) (۱۲۶۶ـ۱۳۳۶ش.) متولد اراک، نمایندهٔ اراک در مجلس شورای ملّی از دورهٔ چهارم تا سیزدهم، وزیر مالیه، دارایی و مشاور بود و در ۱۳۲۳ به نخست‌وزیری رسید. ر.ک. نظری، ۱۳۸۸: صص ۲۰۶ـ۲۰۷.

۲. ارباب کیخسرو شاهرخ (۱۲۵۴ـ۱۳۱۹ش.)، نمایندهٔ یازده دوره جامعهٔ زرتشتیان در مجلس شورای ملّی، در این دوره‌ها بیشتر کارپرداز و عضو هیئت رئیسهٔ مجلس نیز بود و بعدها مشاغل اداری بسیاری را به عهده داشت، ر.ک. نظری، ۱۳۸۸: صص ۴۶۹ـ۴۷۱.

۳. حسن وحید دستگردی (۱۲۹۷/ ۱۲۹۸ – ۱۳۶۱ق. = ۱۳۲۱ش.)، شاعر و ادیب و مصحح متون ادبی ازجمله خمسهٔ نظامی، در دورهٔ جنگ جهانی اول و ورود متفقین به ایران، به سبب اشعاری که برعلیه روس و انگلیس و به نفع آلمان‌ها سرود و منتشر کرد، پس از ورود نیروهای متفقین به اصفهان (۲۹ اسفند ۱۲۹۴) به چهارمحال بختیاری گریخت و مدّت دو سال در آن نواحی به سر برد. بنا بر خاطراتش وحید در چهارمحال بختیاری در یک جا ساکن نبود و مدام از روستایی به روستای دیگر در حال سفر و مشغول فعالیت‌های سیاسی بود.

وحید دستگردی که خود نیز به آن مناطق پناه برده بوده، در خاطراتش از دیدارهای خود با دهخدا یاد کرده‌است[۱]:

جمعه ۱۵ رجب ۱۳۳۴ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۵]

سرداران از شلمزار[۲] رفتند. بعدازظهر میرزا علی‌اکبرخان دهخدا که سه چهار ماه است در بختیاری آمده و در قریهٔ «هوشگان»[۳] منزل گرفته و مرتضی‌قلی‌خان[۴] متکفّل مخارج اوست، وارد شد. از ملاقات یکدیگر خرسند شده، قسمتی از کتاب «سرگذشت اردشیر» را آن شب خواندم و آن روز بی‌نهایت تعریف و تمجید می‌کرد. میرزا عباس‌خان یزدی از شنیدن آن اشعار بی‌اختیار شده لب‌های مرا بوسه داد (وحید دستگردی، ۱۳۰۷: ج ۱، ص ۱۴۱).

[سه‌شنبه ۲۷ ذی‌قعدهٔ ۱۳۳۴ = ۳ مهر ۱۲۹۵]

چند روز در شلمزار ماندم. اخبار مختلفی از فتوحات مجاهدین پی‌درپی می‌رسید. سه‌شنبه ۲۷ [ذی‌قعده] حرکت کردم برای «قلعه تک»[۵] که میرزا علی‌اکبرخان دهخدا و خانواده‌اش در آنجا منزل دارند. «قلعه تک» جلگه‌ای است بالای کوه جهان‌بین تقریباً یک فرسنگ باید در کوه بالا رفت تا بدان جلگه رسید و مِلک مرتضی‌قلی‌خان است و بسیار خوش‌منظر و باصفاست. چهل پنجاه خانوار رعیت دارد. یک شب آنجا در منزل دهخدا ماندم. به مناسبت فتوحات مجاهدین از اطراف خوانین بختیاری مخصوصاً امیر جنگ[۶] که دشمنِ دوست و دوستِ دشمن بود، ما را دعوت می‌کردند (همان: ص ۱۷۱).

از خاطرات وحید دستگردی چند نکته مستفاد می‌شود: اوّل اینکه دهخدا در آخر اردیبهشت ۱۲۹۵ در قریهٔ هوشگان ساکن بوده و خانه‌ای در اختیار داشته، بنا بر گفتهٔ وحید دستگردی در آن تاریخ، سه‌چهار ماه می‌شده که دهخدا به بختیاری آمده و مرتضی‌قلی‌خان بختیاری متکفّل خرج او بوده‌است، بنابراین، اوایل اسفندماه ۱۲۹۴ می‌تواند زمان درستی برای رفتنِ دهخدا به مَحال بختیاری باشد. دوم اینکه پس از آن در «قلعه تک» و در املاک مرتضی‌قلی‌خان اسکان داشته‌است. سوم اینکه دهخدا به‌همراهِ خانواده‌اش در بختیاری اقامت داشته‌است. چهارم اینکه دستِ‌کم تا مهرماه ۱۲۹۵ در این ناحیه به سر برده‌است.

به نظر می‌رسد دهخدا مدّتی نیز در قلعهٔ دِزَک، روستایی در نزدیکی قَهفَرُخ (فرخ‌شهر) مهمان لطفعلی‌خان امیرمفخّم[۷] بوده‌است. سیدمحمّد دبیرسیاقی مدّت اقامت او را در دِزَک شش ماه دانسته‌است[۸]، ولی برای آن سندی در دست نیست. اسناد و شواهد موجود با آنچه تاکنون دربارهٔ این اقامت نوشته شده، هم‌خوانی ندارد.

---

۱. آگاهی یافتن از این خاطرات ارزشمند را مدیون لطف استاد کاوه بیات هستم.

۲. امروز شلمزار مرکز شهرستان کیار از توابع چهارمحال بختیاری است.

۳. هوشنگان یا هوشگان یا هفشجان در ۱۵کیلومتری شهر کرد در دامنهٔ رشته‌کوه جهان‌بین قرار دارد.

۴. مرتضی‌قلی‌خان صمصام بختیاری (۱۲۵۰ـ۱۳۲۸ش.) پسر نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه، آخرین ایلخان بختیاری و از سرداران بختیاری بود که به‌همراهِ عمویش سردار اسعد در فتح تهران شرکت کرد. او در دور دوم مجلس شورای ملّی نمایندهٔ مردم اصفهان شد. ر.ک. نظری، منوچهر ۱۳۹۰: ص ۵۳۲ ـ۵۳۳. وحید دستگردی در خاطراتش دربارهٔ او چنین نوشته: «آقای مرتضی‌قلیخان مردی بزرگ دارای اخلاق و محاسن ایرانی و در آن دوره همراهی ظاهر و باطن او و از هر جهت علت‌العلل حفظ مهاجرین در چهارمحال و بختیاری گردید وگرنه سردار محتشم و امیرمجاهد و دیگران، تمام مهاجرین آلمانی و ایرانی را به شش‌هزار لیره به انگلیسان فروخته و تا قیامت این ننگ را در دودمان بختیاری باقی می‌گذاشت و امثال بنده و دهخدا و معاضدالسلطنه [و] هزاران آن وقت میهمان او بودند و از همه پذیرائی کرد و هرکس به‌طرفِ اردوی مجاهدین می‌رفت اسباب و اسلحه و زاد و راحله به او می‌داد. در حقیقت قریب سی‌چهل‌هزار تومان در این دو سال در راه آزادی وطن صرف کرد. اگر همراهی و محبت او نبود درچهارمحال امن و آسایش برای من پیدا نمی‌شد» (وحید دستگردی، ۱۳۰۷: ص ۱۴۷).

۵. روستایی از توابع شهرستان کیار در چهارمحال بختیاری. قلعهٔ صمصام‌السلطنه در شلمزار است.

۶. محمّدتقی اسعد بختیاری، ملقب به امیر جنگ و ضیاءالسلطان (۱۲۶۷ـ ۱۳۴۳ش.) ، فرزند علیقلی‌خان سردار اسعد. ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: صص ۸۵ ـ ۸۷.

۷. لطفعلی‌خان امیرمفخّم بختیاری (۱۲۳۶ـ۱۳۲۶ش.)، وزیر جنگ در کابینهٔ صمصام‌السلطنه، در دوره‌ای ایلخان بختیاری نیز بوده‌است.

۸. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۹۸: ج ۲۴، ص ۲۵۱.

مظفّر بختیار که خود از نوادگان امیر مفخّم بوده، گمانه‌هایی در باب اقامت طولانی‌مدّت دهخدا در قلعهٔ دِزَک زده و این گمانه‌زنی‌ها پایه و اساس بسیاری از شرح‌حال‌های دهخدا شده‌است. بختیار نوشته‌است:

> تاریخ آمدن دهخدا به بختیاری و مدّت اقامت او به‌طورِ دقیق معلوم و مشخّص نیست. خود وی به انگیزه‌های محافظه‌کارانه و مصلحت‌اندیشانه اصولاً دربارهٔ این سفر چندان چیزی نگفته و هیچ ننوشته، اگر برحسبِ اتفاق چند مدرک غیرمستقیم در این زمینه بر جای نمانده بود و مورد توجّه قرار نمی‌گرفت و خاطراتی از نزدیکان و معاشران دهخدا در بختیاری نزدِ اهل آن بازگو نمی‌شد و به یاد نمی‌ماند، همچنان همه چیز در ابهام بود. آنچه از تاریخ‌های ثبت‌شده در دفترهای کتابخانهٔ امیر مفخّم که دربارهٔ آن‌ها توضیح خواهم داد، برمی‌آید که دهخدا از ماه شعبان احتمالاً سال ۱۳۳۳ قمری [خرداد ۱۲۹۴] تا ذی‌حجهٔ سال بعد [مهر ۱۲۹۵] در بختیاری اقامت داشته. احتمال به سبب این است که برگ‌های اوّل دفترهای مزبور به‌رسمِ عادت آن زمان غالباً طبقِ تقویم بُرجی سال‌گذاری می‌شد، افتادگی و دست‌فرسودگی دارد. نام یا رقم سال به‌درستی مشخّص نیست، فقط در یکی از آن‌ها با دقت نظر سال «لوی‌ئیل»[1] به چشم می‌آید. اصولاً هم مندرجات دفترها فقط می‌تواند به بخشی از مدّت اقامت دهخدا در بختیاری دلالت داشته» (بختیار، ۱۳۸۳: ص ۲۸).

می‌دانیم که شعبان ۱۳۳۳هنوز مهاجرت مجاهدین و آزادی‌خواهان صورت نگرفته بوده، و این ماجرا در محرم ۱۳۳۴ اتفاق افتاده‌است. بعد از آن هم، با سندهای ارائه‌شده حضور دهخدا در مَحال بختیاری به ناامنی و پیشروی نیروهای روس و انگلیس در اصفهان برمی‌گردد که مصادف با اسفند ۱۲۹۴ بوده‌است. بنا بر سندهای ارائه‌شده و با اتّکا به خاطرات وحید دستگردی، زمان گفته‌شده توسّطِ بختیار درست نمی‌نماید. شواهد بختیار یکی دفترهای کتابخانهٔ امیرمفخّم است که ظاهراً نام دهخدا در آن به عنوان امانت‌گیرندهٔ کتاب ثبت شده، و همچنین ذکر سال «لوی‌ئیل» که برابر با سال ۱۲۹۵ است. متأسفانه بختیار در این باره توضیح روشنی نداده‌است. شاهد دیگری که او ارائه کرده، حکایت‌های مشهدی‌حیدر، مستخدم پیر عمارت امیرمفخّم است که برای مظفّر بختیارِ جوان تعریف کرده‌است. این مستخدم پیر گفته‌است:

> دو اتاق اختصاصی با همهٔ وسایل و خدمتگزاران خاص در اختیار دهخدا گذاشته شد، اتاق‌های دهخدا که هنوز پابرجاست، بر سر درِ عمارت در کنار تالار آیینه قرار دارد. این دو اتاق و ایوان خوش‌منظر برابر آن‌ها که با یک غلام‌گردش از سایر قسمت‌ها و اتاق‌های متعدد عمارت تقریباً مجزا می‌گردد، محیط آرام و دلپذیر دارد. [...] از دو اتاق دهخدا اتاق کوچک‌تر معروف به گوشواره برای خوابگاه و نهادن وسایل شخصی و اتاق بزرگ‌تر معروف به سه‌دری برای پذیرایی و نشیمن بود. مشهدی حیدرآقا که به خدمت دهخدا گماشته شده بود[...] (بختیار، ۱۳۸۳: ص ۲۹).

در این حکایات هیچ اشاره‌ای به حضور خانوادهٔ دهخدا در قلعهٔ دزک نشده‌است. استفادهٔ دهخدا از کتابخانهٔ امیرمفخّم امری محتمل است، هرچند سیدمحمّد دبیرسیاقی در نقل خاطرات دهخدا از این دوران، فقط از دسترس داشتن دهخدا به لاروس کوچک (*Petit Larouse*) سخن گفته‌است[2]، ولی این امکان هم وجود دارد که دهخدا که در نزدیکی قلعهٔ دزک اسکان داشته، گه‌گاه به مهمانی امیرمفخّم می‌رفته و از کتابخانهٔ او استفاده می‌کرده یا کتابی به امانت می‌گرفته‌است. حدس دیگری که می‌توان زد این است که شاید حکایت‌های مشهدی‌حیدر مربوط به سفر دیگر دهخدا به آن نواحی باشد.

---

۱. در چاپ‌های پیشین این نوشته، «سال قوی‌ئیل» ضبط شده (ر.ک. کلک، ش۸۰ ـ۸۳، بهمن ۱۳۷۵ و نامهٔ بختیار، ص ۲۲۷)، ولی در چاپ مورداستناد، ولی‌الله درودیان در پایان مقاله در پانوشت چنین نوشته: «جناب آقای دکتر مظفر بختیار ... این مقاله را به خواهش ما بازنویسی کردند و مطالبی بدان افزودند...» (درودیان، ۱۳۸۳: ص ۳۶). بنابراین، به این چاپ استناد شد.

۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: ص چهل‌ودو.

حسن وحید دستگردی در خاطراتش (دو بخش چاپ‌شده) از آمدوشدش به دزّک چندین بار سخن گفته و از مهمان‌های آن قلعه نیز نام برده، ولی از حضور دهخدا یاد نکرده‌است[۱].

مظفّر بختیار در آغاز نوشتهٔ خود به محمّد دبیرسیاقی که مخاطب این نوشته بوده، وعده داده‌است:

> در فرصتی دیگر با جست‌وجو در اسناد و اوراق خانوادگی برخی از نامه‌های دهخدا را پس از بازگشت از بختیاری برای تشکر یا به مناسبت‌های دیگر به نیا و پدربزرگم نوشته با خاطراتی از دورهٔ اقامت دهخدا که سال‌ها پیش از سالخوردگان شنوده‌ام، خدمتتان تقدیم کنم (همان: ص ۲۸)

ای کاش این وعده محقّق می‌شد و بختیار با عکس‌برداری از اسناد و دفترها و نامه‌های مورداشاره، تصویر روشن‌تری از زندگی دهخدا در این دوره به دست می‌داد و باز ای کاش فرزندان آن مرحوم کار نیمه‌تمام پدر را پایان دهند.

زمان پایان حضور دهخدا در بختیاری نیز با آنچه مظفّر بختیار تخمین زده هم‌خوانی ندارد. بنا بر خاطرات وحید دستگردی، دهخدا و خانواده‌اش در مهرماه ۱۲۹۵ در قلعهٔ تک از املاک مرتضی‌قلیخان به سر می‌برده‌اند. از سوی دیگر بر اساس نامهٔ دهخدا به مستوفی‌الممالک، دهخدا هنوز تا اردیبهشت ۱۲۹۶ آوارهٔ مناطق مختلف بختیاری بوده‌است و خواهان بازگشت خود و خانواده‌اش به تهران بوده‌است.

اقامت دهخدا در مَحال بختیاری را دو سال و نیم یا ۲۸ ماه و بازگشت او به تهران را پس از پایان جنگ (سال ۱۲۹۷ش.) نوشته‌اند[۲]. بنابر نامهٔ دهخدا به مستوفی‌الممالک این مهاجرت یک سال و نیم یا کمی بیشتر طول کشیده‌است. شواهد دیگری نیز برای بازگشت او به تهران زودتر از بقیهٔ مهاجرین در دست است[۳]. علی‌اصغر حکمت در یادداشت‌های روزانهٔ خود به تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۹۶، خاطرهٔ اوّلین ملاقات خود با دهخدا را یادداشت کرده و همان‌جا نوشته که دهخدا از اصفهان آمده بود[۴]. می‌توانیم زمان بازگشت او را به تهران پیش از تاریخ مذکور، در اوایل تابستان ۱۲۹۶ بدانیم.

نکتهٔ دیگری که دبیرسیاقی دربارهٔ این دوره نوشته و از خود دهخدا شنیده بوده‌است، پایه‌گذاری و ریختن طرح امثال و حکم و کتاب لغت یا فرهنگی برای زبان فارسی است. دبیرسیاقی چنین نوشته‌است:

> در گوشهٔ انزوا و دورافتادهٔ بختیاری در سال‌های جنگ جهانی اوّل، دهخدا حکایت می‌کند که کتابی می‌جسته‌است تا مونس تنهایی او شود، اما آنجا از همهٔ کتب جهان جز لاروس کوچکی نبوده‌است و پیداست که این لغت‌نامهٔ مختصر برای فرونشاندن عطش مطالعهٔ مردی مشتاق بسنده نیست، اما کتابخواه دهخداست که آسان تسلیم تنگی وسایل نمی‌شود، به همان لاروس می‌پردازد و معادل فارسی برای کلمات فرانسه می‌جوید و در حواشی کتاب ثبت می‌کند. در کتاب گاه مثل‌ها با لغات ساده همدوش آمده‌اند. این مسئله روزنه‌ای بر خاطرهٔ مهم دوران کودکی او می‌گشاید که بر بام خانه در شب‌های تابستان که مادر برایش بستر می‌گسترد و داستان می‌گفت مثل‌ها نیز از او شنیده و همان زمان احساس ناهمسانی میان این دسته از کلمات با کلمات دیگر کرده و چند تای آن‌ها را یادداشت هم کرده بود، و باز همین کلمات بود که در دست او به شیوه‌ای نو استخوان‌بندی

---

۱. ر.ک. وحید دستگردی، ۱۳۰۷: ص ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۶۵.
۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۲۴؛ دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: ص پانزده؛ عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۰۳؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: ص ۸۳، بالایی، ۱۳۷۸: ص ۷۴ و... .
۳. سعید نفیسی نیز در خاطره‌ای که از دهخدا نوشته، به بازگشت دهخدا به تهران زودتر از دیگر مهاجرین اشاره کرده‌است، ر.ک. نفیسی، ۱۳۸۳: ص ۱۷۴ و کتاب حاضر، همین گفتار، بخش چهارم (ص ۱۲۳).
۴. ر.ک. حکمت، ۱۳۸۲: ج ۲، صص ۳۵۰ـ۳۵۱.

مقالات پر طنز و نقد مجمع‌الامثال را تشکیل داده بود. از این مقدّمات در ده کلاتهٔ[1] چهارمحال بختیاری پایهٔ جمع‌آوری امثال و حکم فارسی ریخته می‌شود[2] (دبیرسیاقی، ۱۳۵۸الف: صص چهل‌ودو ـ چهل‌وسه).

ج. ۵) ادامهٔ همکاری با وزارت معارف

دهخدا بنا بر اسناد زیر از شهریور ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ از وزارت معارف در قبال خدماتی که به او ارجاع می‌شده، صد تومان حقوق ماهیانه دریافت می‌کرده‌است (ر.ک. سندهای ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵ـ۱).

وزارت جلیلهٔ مالیه (۱۲ سنبلهٔ ۱۳۳۵) [۱۲ شهریور ۱۲۹۶]

در جلسهٔ ۱۸ ذی‌قعده مطابق ۱۴ سنبله ۱۳۳۵، هیئت وزرا به‌موجبِ پیشنهاد/ وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف تصویب فرمودند که در تاریخ/ پانزدهم سنبله ماهی مبلغ یکصد تومان بر بودجهٔ وزارت مالیه مَعزیٌّالیها/ علاوه و در مقابل خدمتی که از طرف وزارت جلیلهٔ معارف/ و اوقاف به آقای میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا رجوع می‌شود به ایشان/ عاید دارند، تصویب‌نامه در کابینهٔ ریاست وزرا ضبط است.

محمّدعلی [علاءالسلطنه] ریاست وزرا

وزارت جلیلهٔ مالیه (۱۶ عقرب ۱۳۳۶) [۱۶ آبان ۱۲۹۶]

مرقومهٔ محترمه با سواد مشروحهٔ کمیسیون محترم تطبیق حوالجات تحت نمرهٔ (۲۳۰۲۹)/ واصل گردید. آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا از تاریخ اوّل سنبله قبول خدمت کرده‌اند/ و الان به دستور وزارت معارف مشغول ترجمهٔ کتب مفیده هستند./ تمنا دارد راجع به ایشان که یکی از خدمتگزاران صدیق دولت بوده‌اند و هستند، بهتر/ توجّه شده، مقرر فرمایید که حوالهٔ ایشان سریعاً صادر گردد.

وزارت معارف امضاء[3]

وزارت جلیلهٔ مالیه (۳۰ سنبله ۱۲۹۷)

آقای آقا میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا شهریه دارند که از قرار معلوم پنج ماه است به ایشان/ نرسیده، چون معاش مشارالیه منحصر به همین شهریه و تعویق آن اسباب امرّ[4] زندگانی/ ایشان شده‌است، مخصوصاً لازم است قدغن فرمایید از هر محلی که سریع‌الوصول باشد/ شهریهٔ عقب‌افتادهٔ ایشان را برسانند و برای آتیه هم ترتیبی مقرر دارند/ که مرتباً شهریهٔ مزبور را دریافت و صرف معاش خود نمایند./ مخصوصاً تمنا می‌کنم در این باب اقدام عاجل نمایید، خاطر/ آقای دهخدا قرین آسایش شود.

وثوق‌الدوله[5]

---

۱. نشانه‌ای از چنین روستایی در چهارمحال بختیاری نیافتم. شاید منظور دبیرسیاقی معنای عام «کلاته» به معنی روستا باشد.

۲. از سوی دیگر بنا بر نامه‌ای که دهخدا در سال ۱۳۱۱ پس از چاپ امثال و حکم به کمیسیون معارف نوشته و در آن از زحمت بیست‌سالهٔ خود برای این کتاب سخن گفته، ظاهراً می‌بایست یادداشت‌برداری برای امثال و حکم را از اوایل این دهه، پیش از پناه بردن به ایلات و عشایر شروع کرده باشد. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸الف: ص هشت.

۳. مشابه این امضاء در مقالهٔ «نمونهٔ امضای اعضای هیأت دولت» (کریمیان، ۱۳۷۳، ص ۴۷) مربوط به حسنعلی کمال هدایت (نصرالملک) است، احتمالاً در این دوره وزیر یا کفیل وزارت معارف بوده، ولی در شرح‌حال او در همان منبع، به این مقام اشاره نشده‌است.

۴. اَمَرّ: تلخی، سختی. معنی این واژه را استاد سعید نجفی اسداللهی به نگارنده گوشزد کرد.

۵. حسن وثوق (۱۲۵۱ـ۱۳۲۹ش.)، سیاستمدار و شاعر متخلص به وثوق؛ برای مطابقت امضاء ر.ک. کریمیان، ۱۳۷۳: ص ۵۷.

مقام منیع حضرت اشرف ریاست وزرای عظام، دامت عظمته

دستخط مطاع راجع به شهریهٔ معوّقهٔ آقای میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا زیارت گردید. توضیحاً به عرض می‌رساند/ که آقای میرزاعلی‌اکبرخان شهریه ندارند که معوّق مانده باشد، ماهی یکصد تومان حقوق/ اداری دارند که در جزو بودجه و ورقهٔ درخواست وزارت معارف منظور شده و می‌شود/ و تا آخر برج ثور همهٔ حقوق ایشان در جزو حقوق آن وزارتخانه تأدیه شده و اخیراً نیز/ به هریک از وزارتخانه‌ها مبلغی اعتبار داده شد ازجمله سه‌هزار تومان هم به وزارت معارف/ پرداخت شد که اگر مخارج ضروری پیش بیاید از آن محل بدهند.

۱۲۹۷/ ۶/۷ وزارت مالیه

این نامهٔ دهخدا نیز دربارهٔ همین حقوق معوّقه است (ر.ک. سند ۲۶ـ۱):

قربانت شوم، مفاد دستخط شریف را به تقریبی به اولیاء معارف ابلاغ کردم/ بر طبق آن هم مقام معظم ریاست وزراء عظام امر اکیدی به وزارت جلیلهٔ علوم/ صادر فرمودند که این مختصر را بپردازند. اینک وزارت معارف در/ صورتی که هزار تومان هم از بقیهٔ سه‌هزار تومان وجه اعتبار حاضر دارد،/ باز مراسلهٔ لفّ را به وزارت جلیلهٔ مالیه می‌نویسد. بندهٔ/ بندگان عالی از روی‌هم‌رفتهٔ اقدامات وزارت معارف یقین/ می‌کند که مقصود مساعدتی در کار نیست و چون مکرّر/ اسرار قاسمی[1] را مطالعه کرده‌ام و عملِ قرطاس[2] آن را هم/ به‌کرّات تجربه نموده‌ام، می‌دانم که در این عمل چیزی/ که نیست پول است. بنابراین، چون/ امر مبارک صادر شده بود که اگر وزارت معارف/ از پرداختن حقوق معوّقهٔ این بنده/ امتناع ورزید، خاطر محترم حضرت مستطاب عالی را مجدداً/ تصدیع دهم. این است که دفعهٔ دیگر در مقام جسارت برآمده/ حالا دیگر حسن جریان امر در دست خودتان است و باید/ برطبقِ وعدهٔ صریح دستخط قبل و نیز امر اکید بندگان حضرت اشرف، آقای/ رئیس‌الوزرا، دامت شوکته، بندهٔ خودتان را اقلاً در ظرف/ همین دو سه روز به وصول این وجه قرین/ امتنان دائمی فرمایید.

العبد علی‌اکبر دهخدا

ج. ۶) ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی و فعالیت‌های دیگر

بسیاری نوشته‌اند که دهخدا پس از بازگشت از محال بختیاری از سیاست کناره گرفت، اما بنابر روایتِ سیدمحمّد کمره‌ای و شواهد دیگر، به نظر می‌رسد دهخدا در این دوره همچنان فعالیت‌های سیاسی داشته‌است[3]:

بعد ناهار مفصلی که در این چند شبانه‌روز در منزل صمصام بود، چیده، ماها رفتیم سر ناهار. بعد از ناهار دهخدا را دیده، گفتم: «یک وضع هرج و مرج و بی‌تکلیفی و خودسری و همه می‌خواهند از همهٔ امور مطلع شوند و شاید جاسوس باشند، مثل محمودزاده امروز می‌گفت من از فرقهٔ اتفاقِ ترقی هستم و باید از همه چیز مسبوق باشم و الّا داخل نمی‌شوم و غیره. این وضع نمی‌شود باید فکری بکنید و من چون اتفاقاً در این صدمهٔ مسجد شرکت داشتم تا حالا وارد و با یک آبرومندی تا به حال گذراندم». دهخدا اصرار کرد که «شما خودتان مرکز بشوید و هرکس را انتخاب می‌خواهید بکنید». گفتم: «من ابداً اهل این کار نیستم و از عهده برنمی‌آیم». و بالاخره قرار شد که آقا میرزاطاهر و حکیم‌الملک و مصدق‌السلطنه و مستشارالدوله و ممتازالدوله را واداریم با هم تبادل افکار و اینکه کمک نمایند جمعیت

---

۱. اثر حسین واعظ کاشفی (۸۴۰ ـ ۹۱۰ق.)، کتابی دربارهٔ علوم خفیه و غریبه است.

۲. عملِ قرطاس: عملی است که کاغذی به شکل اشرفی یا عباسی تراشیده و دعایی بر آن بدمند، بعینه زر مسکوک می‌شود (آنندراج، به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا).

۳. ر.ک. کمره‌ای، ۱۳۸۴: ص ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۱۴۲۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۷، ۱۴۶۴، ۱۴۸۳، ۱۴۸۵.

به ملایمت متفرق و رشته را معناً در دست داشته باشند که اگر وثوق‌الدوله به امر و ارادهٔ شاه رفتار نکرد و به‌عکس باز رفتار کرد، بتوانیم از روی اساس با متانت و بدون بلوا و نمایش تجدید مطلع بکنیم. دهخدا هم تصویب نموده، آمدیم به اتاق دیگر، جمعی آنجا بودند من‌جمله صمصام، محمودزاده و غیره. همه را بیرون نمودم و گفتم: «کار داریم». بعد تنکابنی و حکیم‌الملک و مصدق و بنده و دهخدا و شیخ ابوطالب آنجا بودیم. من اظهار نمودم که این شش نفر را من به نظرم می‌آید که با هم کار کنیم و ممتازالملک و مستشارالدوله و ممتازالدوله را هم بخواهیم. آن‌ها هم قبول. و شب را منزل حکیم‌الملک قرار دادند بروند و شور نمایند. بعد از آنجا سه به غروب بلند شده، یک پاکتی هم که دهخدا از شهر به فرح‌آباد نوشته بود و بیست‌وسه تومان وجه و دویست تومان دیگر که بعد بفرستند و مخارج واردین بنمایم و من جواب داده بودم که من خودم خرجی ندارم و این آقایان و من هم فعلاً مهمان شاه هستیم و اگر بنا شد جمعیتی بالا بیایند، این زحمت را من از عهده برنمی‌آیم، پاکت و ۲۳ تومان را به دهخدا دادم (کمره‌ای، ۱۳۸۴: صص ۷۳۰ـ۷۳۱).

در آبان ۱۲۹۹ از سوی مشیرالدوله، نخست‌وزیر وقت، به عنوان مفتّش برای بررسی صحّت انتخابات و شکایات مردم در انتخابات دورهٔ چهارم (۱۲۹۹ـ ۱۳۰۰ش.) به زنجان فرستاده شد و چندین ماه پس از آن، از او خواسته شد مستندات خود را ارائه کند (ر.ک. سند ۲۷ـ۱). گزارش این سفر و نتیجهٔ آن را در نامه‌ای مفصّل به رئیس مجلس نوشته‌است که بسیار خواندنی است[۱].

۱۴ برج سرطان ۱۳۲۹ [۱۴ تیر ۱۳۰۰]

جناب مستطاب آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، زید اقباله

نظر به اینکه شعبهٔ دوم مشغول رسیدگی به انتخابات زنجان است و جنابعالی سابقاً برای تفتیش/ انتخابات آن ولایت مأموریتی داشتید، این است [که] خواهش می‌شود فردا که روز چهارشنبه است قبل از ظهر به مجلس تشریف آورده، توضیحاتی که خواسته می‌شود به شعبه بدهید و چنانچه اسنادی دارید برای ارائه به همراه بیاورید، موجب امتنان است.

رئیس مجلس شورای ملّی

پاسخ دهخدا به نامهٔ فوق (ر.ک. سند ۲۸ـ۱)[۲]:

۱۶ سرطان ۱۳۳۹ [۱۶ تیر ۱۳۰۰]

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملّی

دیروز عصر کاغذ نمرهٔ ۹۳ مجلس به این بنده رسید، چون/ درین مدّت از طرف وزارت داخله و ادارهٔ مربوطهٔ انتخاب[ات]/ از بنده پرسش نشده بود و از طرف دیگر افتتاح مجلس خیلی بی/مقدّمه اتفاق افتاد، بنده کاغذ و اسناد و تلگرافات که همراه/ آورده یا بعد تحصیل کرده‌ام، ترتیبی نداده و نیز اطّلاعات شخصی/ خودم را هم ننوشته‌ام، و چون ترتیب مزبور و نوشتن اطّلاعات/ مذکوره از دیشب تا امروز صبح صورت نمی‌گرفت، این است/ که درین یکی دوروزه ترتیب نموده تقدیم می‌دارد.

علی‌اکبر دهخدا

پس از بازگشت از سفر زنجان، در آذرماه ۱۲۹۹ به ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی منصوب شد. تاریخ دقیق این انتصاب را مهذّب‌الدوله (باقر کاظمی) در خاطراتش متذکر شده‌است: «(ربیع‌الاول ۱۳۳۹ق.) میرزا علی‌اکبرخان دهخدا اواسط ماه به ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی منصوب و برقرار گردید» (کاظمی، ۱۳۹۱: ۲/ ۴۲).

---

۱. ر.ک. آل‌داوود، ۱۳۷۳: صص ۱۱۱ ـ ۱۳۲.

۲. کپی‌ای از این نامه و گزارشی که دهخدا نوشته نزد سیدعلی آل‌داوود موجود است، اصل آن در بخش اسناد مجلس یافت نشد.

دهخدا در سال ۱۳۰۰ تقاضای صدور امتیاز روزنامه‌ای به نام «فردا» کرد که نخست هفتگی چاپ شود و بعد روزانه، ولی ظاهراً فقط امتیاز آن را گرفت و به انتشار آن مبادرت نکرد (ر.ک. سندهای ۲۹، ۳۰، ۳۱ـ۱).

بنا بر خاطرات یحیی ریحان، دهخدا در دورهٔ نخست‌وزیری سیدضیاء طباطبائی (سال ۱۳۰۰)، به‌همراهِ رجال دیگر به زندان افتاد و مشار اعظم (یوسف مشار صفاری) به میانجیگری سردارسپه او را از زندان نجات داد[1].

به نظر می‌رسد ازدواجش با خانم عذرا دهخدا (فرزند حاجی محمّدعلی) نیز در همین دهه رخ داده باشد[2]. دبیرسیاقی زمان این ازدواج را پیش از جنگ جهانی اوّل دانسته‌است[3].

دهخدا در اواخر دهۀ چهارم زندگی، پس از بازگشت از محال بختیاری، به گردآوری و استخراج واژه‌ها از متون برای لغت‌نامه و مثل‌ها و حاشیه‌نویسی بر متون پرداخت.

د. دهۀ پنجم و ششم (۱۳۰۱ـ۱۳۲۰)

د. ۱) اشتغال در مدرسۀ علوم سیاسی و یادداشت‌برداری از متون

دهخدا علاوه بر مدیریت مدرسه و رتق و فتق امور معلمان و محصّلان، در خلال کارهای اداری، به مطالعه و استخراج لغت و مَثَل مشغول بود[4]. اسناد بسیاری در رابطه با مدرسۀ علوم سیاسی از او موجود است. برای نمونه نامه‌ای از او به مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس شورای ملّی، مربوط به سال ۱۳۰۱ برای به‌کارگیری معلمان بازنشسته در مدرسه می‌خوانیم (ر.ک. سندهای ۳۲، ۳۳، ۳۴ـ۱):

> تصدّقت شوم، حسب‌الامر از آقای صدیق‌حضرت معاون وزارت مالیه تحقیق نمودم در سؤالی که شده‌است مخصوصاً قید شده‌است که دو نفری که حقوق تقاعدی[5] می‌گیرند در مدرسه‌ای از مدارس دولتی هم موظفاً تدریس می‌کنند و در این صورت همان‌طور که عقیدۀ حضرت سامی بود، چون معلمی شغل آزاد است، البته جواب مجلس مساعد خواهد بود. چون این دو نفر معلّم در طهران تقریباً در فن خود بی‌بدلند و خروجشان از مدرسه ضرر بی‌ترمیمی است، این است که استدعا می‌نماید زودتر جواب مالیه صادر شود که موجب آسایش و رفاه هیئت اداری مدرسه و مایۀ مزید تشکر و امتنان همیشگی این بنده شود. راجع به ورثۀ میرزا سیدعلی‌خان هم که دوازده تومان حقوق از طرف عدلیه پیشنهاد شده‌است، استدعای مخصوص می‌نماید هرچه زودتر امر شود که جزو دستور شود، زیاده جسارتی ندارد. ایّام شوکت مستدام باد.
>
> عبد پریشیده، علی‌اکبر دهخدا

او در اوّل فروردین ۱۳۰۱ به‌همراهِ ذکاءالملک فروغی، سیدمحمّد تدیّن، امیراعلم، غلامحسین رهنما و چند تن دیگر، به عضویت شورای عالی معارف انتخاب شد[6]. در سال ۱۳۰۴ از سوی رضاشاه پهلوی به ریاست کتابخانۀ سلطنتی منصوب

---

۱. ر.ک. اتحاد، ۱۳۸۰: ص ۳۹۹.

۲. از این ازدواج فرزندی حاصل نشد. آن‌ها در سال ۱۳۱۲ برادرزادۀ دوسالۀ عذرا خانم (زهرا عسگر تبریزی ملقب به فروغ) را به فرزندی پذیرفتند و بزرگ کردند. فروغ دهخدا در سال ۱۳۲۸با ستّار آل‌بویه (برادر کوچک اسدالله آل‌بویه) ازدواج کرد.

۳. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۹۸: ص ۲۴۹.

۴. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۴۶ـ۳۴۷.

۵. بازنشستگی.

۶. ر.ک. اتحاد، ۱۳۷۸: ص ۱۰۵، به نقل از یادگار عمر: خاطرات عیسی صدیق (ج ۱، صص ۲۷۰ـ۲۷۱).

شد، ولی این شغل را نپذیرفت. گزارش این انتصاب در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ در روزنامهٔ شفق سرخ، (ش ۴۵۳، ص ۳) به چاپ رسیده‌است[۱].

د. ۲) قراردادهای نافرجام با وزارت معارف

در اواخر سال ۱۳۰۶ کمیسیون معارف وابسته به وزارت معارف از دهخدا تقاضا کرد که فرهنگ لغتی فارسی برای دانش‌آموزان تا سطح متوسطهٔ اوّل بنویسد. برای این کار، قراردادی بین دهخدا و کمیسیون معارف بسته شد، ولی در طی یک سال و نیم دو طرف دانستند که این کار نشدنی است و قرارداد در اردیبهشت ۱۳۰۸ لغو شد[۲]. همچنین وزارت معارف با دهخدا در سال ۱۳۰۷ قراردادی برای چاپ فرهنگ فرانسه به فارسی بست که آن هم سرانجامی نیافت (ر.ک. سند ۳۵ـ۱).

د. ۳) انتشار امثال و حکم و قرارداد لغت‌نامه

در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ امثال و حکم در ۴ جلد (۲۰۷۶ صفحه متن و ۱۸۰ صفحه فهرست) به هزینهٔ وزارت معارف به چاپ رسید[۳].

دهخدا در سال ۱۳۱۳ این بار برای چاپ لغت‌نامه با وزارت معارف قراردادی بست. همکارانی نیز از میان استادان دانشگاه تهران و کارمندان وزارت معارف برای او تعیین شد. نتیجهٔ این قرارداد چاپ بخشی از لغت‌نامه شامل حرف «آ» و بخشی از «الف» (آ ـ ابوریحان) در ۴۸۶ صفحه در سال ۱۳۱۹ بود؛ اما کار ادامه نیافت و جزوه‌های چاپ‌شده منتشر نشد.

هم‌زمان با تنظیم قرارداد چاپ لغت‌نامه، برای بار دوم قراردادی میان دهخدا و وزارت معارف برای چاپ فرهنگ فرانسه به فارسی بسته شد. چندین بار هم قراردادهای تکمیلی از لحاظ تمدید مدّت برای آن تنظیم شد، ولی سرانجامی نیافت و با درگیر شدن ایران در جنگ جهانی دوم به دست فراموشی سپرده شد[۴].

د. ۴) ریاست دانشکدهٔ حقوق و عضویت در فرهنگستان

پس از تأسیس دانشگاه تهران، در ۲۴ اسفند ۱۳۱۳ دهخدا به ریاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی منصوب شد. برای گرفتن رتبهٔ استادی در دانشگاه تازه‌تأسیس تهران، استادان می‌بایست مدرک دکتری می‌داشتند یا رساله‌ای ارائه می‌دادند تا رتبهٔ استادی آن‌ها تصویب شود. در اردیبهشت ۱۳۱۴، در هفتمین جلسهٔ شورای دانشگاه تهران به ریاست علی‌اکبر سیاسی برای دهخدا رساله‌ای با عنوان «تحقیقات دربارهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی» تصویب شد[5] (ر.ک. سند ۳۶ـ۱). دربارهٔ ارائهٔ چنین رساله‌ای سندی در دست نیست. به احتمال زیاد او زیر بار چنین حکمی نرفته‌است، زیرا در حکم بازنشستگی‌اش به تاریخ ۱۳۲۰/ ۵/ ۱۲، با عنوان بازرس عالی وزارتی بازنشسته شده‌است (ر.ک. سند ۴۱ـ۱). همچنین از نامه‌ای که سرپرست مجلس سنا در تاریخ ۱۳۴۰/ ۶/ ۲۹ به محمّد درخشش، وزیر فرهنگ، نوشته، استنباط می‌شود که دهخدا حقوق بازنشستگی استادی نمی‌گرفته‌است و نویسندهٔ نامه از وزیر فرهنگ خواسته تا علاوه بر تأمین محل سکونت ورثهٔ دهخدا (همسر و خواهر)،

---

۱. ر.ک. کوهستانی‌نژاد، ۱۳۹۵: شمارهٔ مدرک ۳۱ـ۲.

۲. برای آگاهی بیشتر از ماجرای این قرارداد، ر.ک. گفتار دوم، بخش ۱۰. ۳: گزارشی از قرارداد نافرجام دهخدا و کمیسیون معارف.

۳. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ امثال و حکم، ر.ک. همین گفتار، فصل ۳، بخش د. ۱.

۴. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۳.

۵. باستانی پاریزی، محمّدابراهیم: «ترجمهٔ احوال استاد بهمنیار»، داستان‌نامهٔ بهمنیاری، ۱۳۶۹، صص چهل‌وهشت ـ چهل‌ونه، از درودیان ۱۳۸۳: ص ۱۴.

«حقوق فرهنگی ایشان به پایهٔ حداکثر استادی که از چهل سال پیش استحقاق داشته و خود نخواسته و نگرفته‌اند، ارتقاء داده شود» (ر.ک. سند ۳۷ـ۱). جالب اینجاست که دهخدا یکی از سه نفر هیئت ممیّز دانشگاه تهران بوده که در سال ۱۳۱۴ رسالهٔ دکتری و گواهی استادی بدیع‌الزمان فروزانفر را تأیید و امضا کرده‌است[۱].

دهخدا در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان ایران (فرهنگستان اوّل) درآمد (ر.ک. سند ۳۸ـ۱) و ۱۲ خرداد همان سال در نخستین جلسهٔ رسمی آن در دانشکدهٔ حقوق به ریاست محمّدعلی فروغی شرکت کرد. اردیبهشت ۱۳۱۷ فرهنگستان منحل شد و با تجدید سازمان، نام چند تن از اعضای فرهنگستان، ازجمله دهخدا خط خورد[۲].

به نظر می‌رسد دهخدا در این دوره نه‌تنها خود را از مشاغل دولتی کنار کشیده بود، بلکه به‌تدریج از بسیاری از محفل‌ها نیز دوری می‌کرد. در سال ۱۳۱۶ از شرکت در دو مراسم مربوط به وزارت معارف خودداری کرد: نخست مراسم اعطای دکترای افتخاری به آندره هونورا که مقابل نامش علّت عدم حضور را نوشته‌اند: «اظهار داشته که استعفای از خدمت نموده‌است» (ر.ک. سند ۳۹ـ۱)، و دوم جشن فارغ‌التحصیلی محصّلان دارالفنون به مناسبت ۱۵ بهمن (ر.ک. سند ۴۰ـ۱).

او در این سال‌ها وقت خود را یکسره صرف تألیف لغت‌نامه می‌کرد. پس از پیوستن مدرسهٔ علوم سیاسی به دانشگاه تهران و تبدیل آن به دانشکده، چندان رغبتی به رفتن به دانشگاه نداشت و ریاستی صوری بر دانشکدهٔ مذکور داشت و ادارهٔ امور را به عهدهٔ معاون دانشکده، علی شایگان گذاشته بود[۳]. سرانجام در سال ۱۳۲۰ از ریاست دانشکدهٔ حقوق استعفا کرد و رسماً در ۱۲ مرداد همان سال با عنوان بازرس عالی وزارتی بازنشسته شد (ر.ک. سندهای ۴۱، ۴۲ـ۱).

ظاهراً در این سال‌ها به دهخدا مناصب بالایی در حدّ وزارت و سفارت پیشنهاد شده بود؛ یک مورد آن ریاست کتابخانهٔ سلطنتی بود که در بالا ذکر شد. دهخدا خود در مصاحبه‌ای به این نکته اشاره کرده‌است[۴].

قاسم غنی در یادداشت‌ها و نوشته‌هایش از برگزاری جلسه‌ای علمی و ادبی هفتگی در هر سه‌شنبه در حضور پادشاه جوان، محمّدرضا پهلوی، یاد کرده که دهخدا به‌همراهِ محمّد قزوینی، سیدنصرالله تقوی، قاسم غنی، حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، حسین شکوه (شکوه‌السلطنه)، صادق رضازادهٔ شفق و حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) در آن شرکت می‌کرده‌است. این جلسه‌ها تا سال ۱۳۲۴ ادامه داشته‌است[۵].

هـ. دههٔ هفتم (۱۳۲۱ـ ۱۳۳۰)

هـ. ۱) ادامهٔ تألیف لغت‌نامه و پشتیبانی مجلس از چاپ آن[۶]

در سال‌های نخستین این دهه، دهخدا همچنان بدون هیچ پشتوانهٔ مالی و با گرو گذاشتن خانه‌اش و قرض گرفتن از این و آن، تألیف لغت‌نامه را با همکاری جمعی از یارانش پیش برد، تا اینکه در دی‌ماه با نطق محمّد مصدّق در مجلس و نامهٔ شکوه‌آمیز

---

۱. ر.ک. بهزادی اندوهجردی ۱۳۵۴: ص ۲.
۲. ر.ک. صدیق، ۱۳۵۴: ص ۲۵۴.
۳. ر.ک. خطیبی، ۱۳۸۲: ص ۱۱۱.
۴. ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۴: ص ۲۸۹ و نیز همان: ص ۳۳۳ (عکس نامهٔ قاسم‌خان صوراسرافیل).
۵. ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: صص ۱۰۳ـ۱۰۴ و غنی، ۱۳۷۹: صص ۱۶۳ـ۱۷۴ و غنی، ۱۳۶۲: ص ۱۸. قطعه شعری ستایش‌آمیز نیز دربارهٔ این جلسات از دهخدا با عنوان «یادباد» به جا مانده‌است، ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۰: ص ۱۵۱ و حکیم، ۱۳۹۸: ص ۱۰۴ و ۱۱۱.
۶. شرح مفصل این پشتیبانی در گفتار دوم آمده‌است.

دهخدا در روزنامهٔ اطلاعات، در ۲۵ دی‌ماه طرحِ «طبع فرهنگ دهخدا» توسّطِ مجلس شورای ملّی و حمایت مالی از آن، به پیشنهاد جمعی از نمایندگان مجلس شورا به مجَلس ارائه شد و با رأی اکثریت نمایندگان به تصویب رسید[۱]. از اواخر سال ۱۳۲۴جان تازه‌ای به کالبد دهخدا و لغت‌نامه دمیده شد و کار با قوّت بیشتری پی گرفته شد.

بنابراین مصوّبه، مجلس شورا مکلّف شد فرهنگ دهخدا را به چاپ برساند و در تبصره‌ای مقرر شد وزارت فرهنگ دستیاران و همکارانی در اختیار او بگذارد.

در سال ۱۳۲۵ دو مجلّد از مجلّدات ۲۲۲گانهٔ لغت‌نامه در ۱۰۰۰ صفحه به چاپ رسید و تا سال ۱۳۳۰، تعداد جزوه‌های چاپ‌شده به ۱۳ جزوه (۳۳۴۰ صفحه) رسید.

هـ . ۲) ماجرای خانهٔ دهخدا

در این دوره خانهٔ دهخدا هم محل سکونت او و خانواده‌اش و هم محل کار او و همکارانش بود، اما کدام خانه[۲]؟ او در فروردین ۱۳۱۵ خانه‌باغی با دو پلاک ثبتی ۳۴۹۴ و ۳۴۹۵ در منطقهٔ فیشرآباد (خیابان ایرانشهر) از خانوادهٔ افشار (ورّاث پروین‌الدوله[۳]) به مبلغ ۱۶۰٫۰۰۰ ریال خریداری کرد، خانه‌ای دارای اندرونی، بیرونی، باغچه، کالسکه‌خانه و طویله و... که از شرق به خیابان فیشرآباد، از شمال به باغ بانک شاهنشاهی ایران، از غرب به باغ و عمارت دکتر اشتمپ و از جنوب به باغ موسیو وارنه محدود بوده‌است (ر.ک. سند ۴۳الف ـ۱). دهخدا همهٔ خانوادهٔ خود را، خواهر و برادران و برخی از وابستگان خود را در این خانه که بخش‌های مختلفی داشت، اسکان داد[۴].

توصیف خانهٔ مزبور از زبان فروغ آل‌بویه (دخترخواندهٔ دهخدا):

> خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردیم متعلّق بود به پروین‌الدوله؛ به‌طوری که خودشان تعریف می‌کردند در ایّامی که در دارالفنون[۵] درس می‌خواندند، در موقع امتحانات برای حاضر کردن درس‌هایشان به آنجا می‌آمدند. دمِ در درخت‌های تنومندی داشت و نهر آبی همیشه دمِ درِ خانه جریان داشت. می‌گفت: «وقتی که در باز می‌شد، نسیم خنکی از آنجا بیرون می‌آمد، همیشه آرزو می‌کردم کاش می‌توانستم صاحب این خانهٔ بزرگ شوم و همهٔ فامیلم را دور خود جمع کنم». همین‌طور هم شد وقتی کتاب امثال و حکم تمام شد، دولت مبلغ چهارده‌هزار تومان به ایشان حق‌التألیف داد. در همان اوان روزی دوستی قدیمی نزدِ ایشان می‌آید و می‌گوید: «راستی دهخدا پروین‌الدوله فوت کرده، خانه به ورثه افتاده، نمی‌خواهی این خانه را بخری؟». دهخدا قبول می‌کند و از محل حق‌التألیف خانه را می‌خرد و به این ترتیب

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مصوّبات مجلس، ر.ک. گفتار دوم، فصل ۱۰. ۸: لغت‌نامهٔ دهخدا و مجلس شورای ملّی.

۲. دربارهٔ محل‌های سکونت دهخدا در تهران، پیش از خانهٔ ایرانشهر، این آگاهی‌ها را داریم: دهخدا درخانهٔ پدری‌اش در کوچهٔ قاسمعلی‌خان در محلّهٔ سنگلج تهران به دنیا آمد. پس از آن در کنار خانهٔ حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (خیابان شیخ‌هادی) بزرگ شد (ر.ک. شرح‌حال دهخدا به قلم خودش، در آغاز همین گفتار). پس از بازگشت از محال بختیاری در سال ۱۲۹۶ش. روبه‌روی خانهٔ ناظم‌الاطباء (علی‌اکبرخان نفیسی) واقع در کوچهٔ ناظم‌الاطباء در خیابان پست‌خانه (اکباتان) و چراغ برق (امیرکبیر) خانه‌ای اجاره کرد (ر.ک. نفیسی، ۱۳۸۳: ص۱۷۴). همچنین او سال‌ها در خیابان خانقاه در کوچهٔ ظهیرالاسلام ساکن بوده‌است (ر.ک. رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۳۸۲ و نفیسی، ۱۳۸۳: ص ۱۷۴) و پس از آن به خانهٔ ایرانشهر نقل مکان کرده‌است.

۳. خانوادهٔ افشار، فرزندان حسن‌خان افشار (سیف‌السلطنه)، اسامی این افراد چنین است: محمّد افشار، گوهرتاج خانم افشار، اله‌یار افشار (امیرسعد)، قاسم افشار (امیرمظفر)، جان‌محمّد افشار (امیرمسعود) و تیمسار سرتیپ علی‌اکبر سیف افشار. احتمالاً پروین‌الدوله همسر حسن‌خان افشار بوده‌است.

۴. دهخدا در مصاحبه با تهران مصوّر گفته‌است که او ۲۸ نفر عائله دارد، ر.ک. گلبن، ۱۳۸۴: ص ۱۱۸.

۵. دهخدا در دارالفنون درس نخوانده‌است. احتمال دارد اشارهٔ دهخدا به دوره‌ای بوده باشد که در نشریهٔ صوراسرافیل نویسندگی می‌کرده و صبح‌ها در دارالفنون در محکمه کار می‌کرده‌است، ر.ک. همین گفتار (ص ۲۷).

صاحب خانه‌ای که آرزو می‌کرد، می‌شود. دهخدا همیشه اوّلین نفری بود که در کارهای خیر شرکت می‌نمود به‌طوری که در روزنامه‌های سابق منعکس است نام علی‌اکبر دهخدا همیشه در صدر بود، ولی فکر نکنید که پول زیادی داشت، تمام سرمایه‌اش فقط همان خانه بود که در آن سکنا داشت. هر سال خانه گران‌تر می‌شد، خانه را گرو می‌گذاشت و از قِبَل آن می‌توانست به مردم کمک کند و بالاخره این کار را آن‌قدر تکرار کرد تا خانه به مرحلهٔ حراج رسید (آل‌بویه، ۱۳۸۶: صص ۱۷۷_ ۱۸۷).

دبیرسیاقی دربارهٔ این خانه چنین نوشته‌است:

این خانه در ابتدای خیابان ایرانشهر (ضلع غربی خیابان) واقع بود و وسعتی داشت، تا آنجا که دیوار غربی آن با فاصلهٔ اندک مجاور ضلع شرقی خیابان فیشرآباد (سپهبد قرنی) می‌افتاد. محوطه‌ای مشجّر و عمارتی کلاه‌فرنگی‌گونه دوطبقه در وسط داشت.
داستان خرید این خانه از مرحوم پروین‌الدوله (یا وارث او) در دوران کم‌پولی دهخدا خود شنیدنی است، اما سخن را به درازا می‌کشاند. این خانه در طول سال‌های تهیهٔ فیش‌های لغت‌نامه برای پرداخت دستمزد آنان که با دهخدا در استخراج لغات همکاری می‌کردند، و نیز به جبران کمبود حقوق دیوانی، به گرو رفت و کم‌کم سود آن بر مایه فزونی گرفت و فرع بر اصل چربید و همین ماجرا سبب فروش خانه به وزارت فرهنگ گشت که شرح آن را در مذاکرات مجلس دیدیم (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۵۵)

بنا بر رونوشت سندی از اسناد محفوظ در سازمان آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۳۰/۴۲۰۶، دهخدا چند ماه پیش‌تر برای خرید خانه از بانک پهلوی مرکز مبلغ ۹۵،۰۰۰ ریال وام می‌گیرد و از همان ابتدا شش‌دانگ خانه را به بیع شرط به این بانک می‌فروشد. او در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۴، سیزده مرتبه گاه شش‌دانگ، گاه سه دانگ و حتّی نیم دانگ از این خانه را به‌صورتِ بیع مشروط به بانک‌ها و افراد مختلف فروخته و در قبال آن پول گرفته و سر موعد پرداخته‌است، تا اینکه در سال ۱۳۲۴ از پرداخت ۶۷۰،۰۰۰ ریال در ازای سه دانگ خانه درماند و طلبکار یا طلبکاران در حال تصرّف خانه بودند (ر.ک. سند ۴۳_۱).

پس از تصویب طرح چاپ لغت‌نامه در مجلس شورا، عبدالحمید اعظمی زنگنه، همو که یکی از پیشنهاددهندگان و حامیان طرح مذکور نیز بود، وضعیت وخیم خانهٔ مسکونی دهخدا را در مجلس مطرح کرد و پیشنهاد داد که وزارت فرهنگ این خانه را از دهخدا خریداری کند و پس از فوت دهخدا، در آن محل مدرسه‌ای به نام دهخدا تأسیس کند[۱]. این پیشنهاد در مجلس به تصویب رسید و پس از طی مراحل اداری، هیئت‌وزیران در ۱۶ دی ۱۳۲۵ خریدِ خانهٔ دهخدا را به مبلغ سه میلیون و سیصدونودهزار ریال تصویب کرد و سرانجام در ۱۲ بهمن ۱۳۲۵ سند خانهٔ دهخدا به نام وزارت فرهنگ ثبت شد (ر.ک. سندهای ۴۴، ۴۵_۱).

دهخدا در نامه‌ای به دوستی دربارهٔ حراج خانه‌اش چنین نوشته‌است (ر.ک. سند ۴۶_۱):

[...] من هم در همین قصد هستم ولی نه کسی چیزی می‌خرد و نه من دست و پای آن را دارم که در چنین موقعی مشتری برای خانه پیدا کنم، یکی دوتا از طلبکارها هم موعدشان رسیده‌است و اگر مهلت ندهند، البته باید به جریان قانونی خانه به حراج گذاشته شود. برای من هم آن‌قدرها فرقی نمی‌کند، در جوانی تعلّق خاطری به این چیزها نداشتم حالا که دیگر برف پیری بر سر و رو نشسته‌است، فرضاً خانه نداشته باشم، چه خواهد شد. مثل چهل سال دیگر که در

---

۱. ر.ک. پیشنهاد و نطق زنگنه در گفتار دوم، فصل ۱۰. ۸: لغت‌نامهٔ دهخدا و مجلس شورای ملّی (ص ۲۲۱).

> خانه‌های دیگری گذراندم، این چند روز را هم می‌گذرانم. در آن‌طرف هم، در بهشت یا جهنم، گویا جا و منزل را مجاناً می‌دهند، یعنی تا حالا آنچه شنیده‌ایم همه جا عذاب‌ها را، مثلاً برای اهل جهنم، نام برده‌اند، اما اجاره و کرایهٔ خانه را نشنیده‌ایم. اگرچه نمی‌شود گفت که واقعاً همهٔ خبرها به ما رسیده‌است [...] (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۵۵).

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وزارت فرهنگ، مالک خانهٔ دهخدا، «گاه با قطع جریان برق و قطع جریان آب و گاه با فرستادن نامه‌های تند» مزاحمت‌هایی برای او و خانواده‌اش پیش می‌آورد.[۱] در سندهای مربوط به دهخدا در مرکز اسناد مجلس شورا، نامه‌ای دربارهٔ یکی از این مزاحمت‌ها موجود است (ر.ک. سند ۴۷ـ۱).

متن نامه، به خط سیدجلال شعاعی، یکی از دستیاران دهخدا، چنین است:

> حضرت آقا الآن آقای دکتر معین تلفن کردند که باز نامهٔ تخلیهٔ منزل به‌وسیلهٔ یک نفر نظامی آورده‌اند و استاد از این/ پیش‌آمد خیلی نگران است و از طرفی هم وزیر فرهنگ پس‌فردا عازم پاکستان است. همین امروز/ به‌وسیلهٔ آقای رئیس این موضوع را حل نمایید.
>
> شعاعی

حاشیه‌نوشت از سیدمحمّد هاشمی:

> خیلی فوری است
> حضور مبارک ریاست معظم مجلس، دامت عظمته
> وزارت فرهنگ آقای دهخدا را برای تخلیهٔ خانه اذیت/ می‌کند و گویا حضور مبارک عرض کرده‌اند که خانهٔ/ مورد معامله غیر از این است، درصورتی‌که همین/ خانه است لاغیر، و به هر قسم که مصلحت می‌دانید دستور/ فرمایید رفع مزاحمت از آن مرد محترم شود.
>
> هاشمی ۲۲/ ۱۰/ ۳۳

محل تألیف لغت‌نامه تا آذر۱۳۳۴ نیز در همین خانه بود. پس از درگذشت دهخدا، همسر و خواهرش تا سال ۱۳۳۸ در آن خانه ساکن بودند تا اینکه بنا بر درخواست وزارت فرهنگ، وزارت دارایی مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ ریال به ایشان مساعدت مالی کرد تا ملک مذکور را تحویل وزارت فرهنگ دهند (ر.ک. سندهای ۴۸، ۴۹، ۵۰ ـ۱).

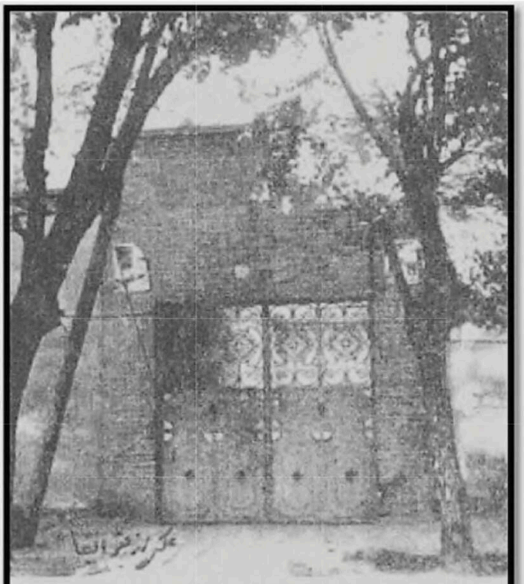
سرانجامِ خانهٔ دهخدا از زبان دبیرسیاقی: «باری، اندکی پس از دهخدا خانه را ویران کردند و بر جایش مدرسه ساختند و تعجبی هم ندارد اگر بشنوید که نام دهخدا را نیز بر روی آن ننهادند» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۲).

بر ویرانهٔ خانهٔ دهخدا دبستانی ساخته شد که نام «میرافضلی» بر آن نهاده شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، در دوره‌ای کوتاه هم‌زمان با بزرگداشت صدسالگی دهخدا (۱۳۵۸ـ۱۳۵۹) نام «دهخدا» بر آن مدرسه نهاده شد. پس از آن هنرستان «جابربن حیان» نام گرفت و اکنون نیز یکی از دبیرستان‌های علامه حلّی در آنجا مستقر است.

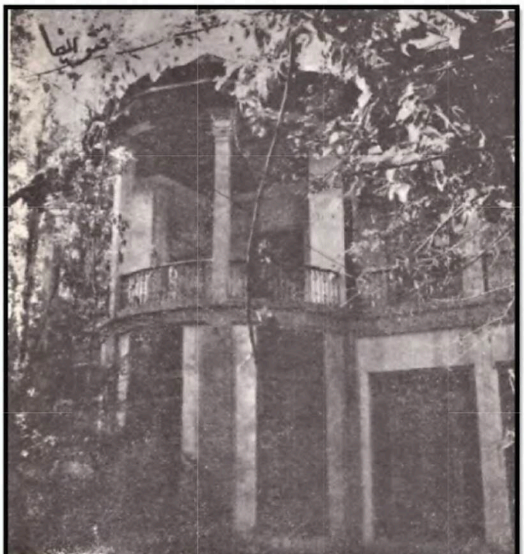
این را هم بدانیم که پس از پیشنهاد خرید خانهٔ دهخدا در مجلس، هیئت‌رئیسهٔ مجلس طرحی تهیّه کرده بود که پس از افتتاح دورهٔ پانزدهم برای تصویب به مجلس تقدیم کند. در این طرح پیش‌بینی شده بود که مؤسّسه‌ای به نام «مؤسّسهٔ فرهنگ دهخدا» تأسیس شود و محل آن در خانهٔ دهخدا باشد[۲]. این طرح به سبب شانزده ماه دورهٔ فترت بین دورهٔ چهاردهم و پانزدهم مجلس به جایی نرسید.

---

۱. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۲.
۲. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۹۰.



مدخل خانه مسکونی دهخدا



نمای اطاق کار علامه دهخدا (طبقه پایین)

منبع: مجموعهٔ اشعار دهخدا، به کوشش محمّد معین



دبیرستان پسرانهٔ علامه حلّی به جای خانهٔ دهخدا در خیابان ایرانشهر، سال ۱۴۰۰

هـ . ۳) فعالیت‌های دیگر

از جملهٔ فعالیت‌های دیگر دهخدا در این دوره می‌توان به شرکت او در نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران[1] (۴ـ۱۲ تیرماه ۱۳۲۵) به عنوان یکی از اعضای هیئت رئیسه، راه‌اندازی جمعیت مبارزه با بی‌سوادی (اوایل اسفندماه ۱۳۲۹) و امضای بیانیهٔ صلح استکهلم اشاره کرد. او در اعلامیهٔ جمعیت مبارزه با بی‌سوادی چنین نوشته‌است:

> ای ایرانی شهری! ای ایرانی ده‌نشین! و ای ایرانی احشام‌پرور! همین‌قدر که خواندن و نوشتن می‌دانی، در هر مقام و رتبه و در هر شغل و حرفه که باشی، دست یاری و اعانت و مساعدت و برادری خود را برای آسایش خود و فرزندان و اعقاب خویش و نجات ملت و مملکت کهنسال و پرمفاخر به‌سویِ ما دراز کن. مسلک سیاسی و عقیدهٔ تو هرچه باشد مانع این کمک و همراهی تو نیست... این جمعیت که دست توسّل و استعانت را به‌سویِ شما دراز کرده‌است، هیچ منظور و مقصود سیاسی ندارد... فقط و فقط تمنا دارد که شما در هر مسلک و دین و مذهب که هستید... هفته‌ای یک الی چند ساعت وقت خود را صرف تعلیم بی‌سوادان کنید، علی‌اکبر دهخدا. (دهخدا، ۱۳۶۴: ص ۲۹۰).

ابوالقاسم انجوی شیرازی، از یاران دهخدا، از «عشق پاک دهخدا» در پیرانه‌سر به دختر جوانی که دوره‌ای پرستار او بوده، سخن گفته و دست‌نوشت اشعاری که دهخدا برای این دختر سروده بوده نیز ارائه کرده‌است[2]. بنابر گفتهٔ انجوی این ماجرا مربوط به سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ بوده‌است[3] (ر.ک. سندهای ۵۱، ۵۲ ـ ۱).

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این کنگره، ر.ک. نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، تهران، ۱۳۲۶؛ کاتوزیان، محمّدعلی ۱۳۷۲: صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمهٔ فیروزه مهاجر، تهران: طرح نو، صص ۲۰۶ به بعد.

۲. ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۰: ص ۱۵۸ (باغ را آذین دیگر کرده‌اند)، ص ۱۶۱ (به نغزی و نکوئی خوی ...)، ص ۱۶۳ (بت دیرآشنای زودگسل)، ص ۱۷۹ (دیدی از شوخی چشم آن بت یغمای من) و... .

۳. ر.ک. انجوی شیرازی، ۱۳۸۳: صص ۷۲ ـ ۸۰.

و. دهۀ هشتم (۱۳۳۱ ـ ۱۳۳۴)

و. ۱) دهخدا و مصدق

با روی کار آمدن دولت محمّد مصدّق در اردیبهشت ۱۳۳۰، دهخدا دوباره پایش به میدان سیاست کشیده شد. در دوران نخست‌وزیری مصدّق و مبارزات او، آتش زیرخاکستر وجود دهخدا دوباره برافروخته شد و امیدوارانه به مصدّق و دولت ملّی او دل بست[۱].

در سال ۱۳۳۰ که دولت دکتر مصدّق به‌شدّت زیر فشار اقتصادی تحریم‌های آمریکا و انگلیس بود و برای جبران کمبود بودجهٔ کشور اوراق قرضهٔ ملّی می‌فروخت، دهخدا ده‌هزار تومان از بازماندهٔ پول فروش خانه‌اش را برای کمک به بودجهٔ دولت تقدیم کرد، ولی مصدّق نپذیرفت و بازگردانید و از دهخدا خواست تا اوراق قرضهٔ ملّی بخرد. دهخدا نیز چنین کرد. نامه‌هایی از دهخدا و مصدّق در این باره در دست است:

> قربانت شوم. اگر دل یک کتاب چندهزارصفحه‌ای بود، دلم می‌خواست آن کتاب را به ضمیمهٔ این نامه برای شما بفرستم تا معلوم شود همهٔ صفحات آن مشحون از ذکر جمیل و تمجید و تجلیل بشردوستی و وطن‌پرستی و شجاعت و فداکاری شخص شخیص شماست. باور بفرمایید شب‌هایی را که می‌دانستم شما در آیرپلان هستید، بیش از ده بار از خواب می‌جستم و برای سلامت شما دعا می‌کردم.
> یک دوره از چاپ‌شده‌های کتاب لغت را برای تبریک ورود شما برای یادگار دوستانه تقدیم کردم. مبلغ ده‌هزار تومان هم برای مصارف ملّی بلاعوض تقدیم داشتم. این آخرین چیزی‌ست که از مال دنیا دارم و از کوچکی آن شرمسارم.
> علی‌اکبر دهخدا (افراسیابی، ۱۳۹۱: ص ۴۴۱).

پاسخ مصدّق:

> استاد دانشمند، جناب آقای علی‌اکبر دهخدا، دامت افاضاته
>
> نامهٔ شریف عزّ وصول ارزانی داشت. از مضامین عالیهٔ آن بهره‌مند و از الطاف کاملاً متشکر شدم. اگر سرّی در موفقیت اینجانب در قسمتی از آمال ملّی باشد، مرهون پشتیبانی اعلیحضرت شاه و محبت و خوش‌بینی افرادی مانند جنابعالی و قاطبهٔ ملّت بوده‌است. علاوه بر آنکه حسن درایت و شجاعت پادشاه مهربان، مستلزم حسن کفایت و شهامت کارکنان دولت است. در ممالک دموکراسی نیک و بد دولت‌ها مخلوق افکار عمومی و مولود رفتار و کردار بزرگان و خردمندان ملت‌ها است که در رأس آن‌ها باز شخص شخیص شاه قرار دارند. ضمناً از مراتب قدرت(؟، شاید مروّت) و رادمردی جنابعالی متشکرم که در عین بحران منافع و فقدان منابع مالی با ارسال چک یکصدهزار ریال در کمک به آمال ملّی پیشوا شده‌اید، اما به مناسبت نزدیکی ایام انتشار اوراق بهادار قرضهٔ ملّی، اجازه می‌خواهم که آن را مسترد کنم تا در موقع خود معادل آن از اوراق خریداری فرمایید. قطع دارم که آثار این ایثار در پیشرفت منویات ملّی بسیار خواهد بود. دکتر محمّد مصدّق (مصدّق، ۱۳۷۴: ص ۲۰۲، به نقل از روزنامهٔ شاهد، ش۵۴۴، سی‌ودوم، ۱۴ آذر ۱۳۳۰).

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ رابطهٔ دهخدا و مصدق، ر.ک. مصدّق، ۱۳۶۵: صص ۸۵ ـ۸۷؛ ناقد، خسرو: «دهخدا و نهضت ملّی ایران». ایران‌مهر، ش۲۲ـ۲۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۵، صص ۹۲ـ۹۴ و افشار، ایرج ۱۳۸۴: «دهخدا و مصدّق»، بخارا، ش ۴۴، مهر و آبان ۱۳۸۴، صص ۱۳۳ـ۱۳۵؛ تکمیل‌همایون، ۱۳۸۳: صص ۱۶ـ۲۰.

سپس مصدّق به وزیر دارایی چنین نوشت (ر.ک. سند ۵۳ـ۱):

۱۳۳۰/۱۲/۲۵

جناب آقای وزیر دارائی

عین نامهٔ آقای دهخدا و منضم آن فرستاده می‌شود/ جناب آقای دهخدا در عین تنگدستی امسال صدهزار ریال به خزانهٔ/ دولت کمک نموده‌اند. شایسته است در طبع کتاب ایشان که / مربوط به فرهنگ کشور است، کمکی سریع بفرمایند و بقیهٔ مخارج طبع/ آن را بپردازند که بیش از این طبع کتاب مزبور به تأخیر نیفتد.

نخست‌وزیر دکتر محمّد مصدق

در اواخر مهر ۱۳۳۱ شهرداری تهران به پاسِ خدمات فرهنگی و اجتماعی دهخدا، نام خیابان ایرانشهر را به نام علی‌اکبر دهخدا تغییر داد (ر.ک. سند ۵۴ـ۱)، ولی زمان زیادی این نام بر این خیابان نماند. ماجرای این نامگذاری را از زبان نصرت‌الله امینی، شهردار وقت تهران و یکی از یاران مصدّق، بخوانیم:

من وقتی در شهرداری بودم، دو خیابان ایرانشهر داشتیم، یکی خیابان ایرانشهر به‌موازاتِ فرصت و یکی هم به‌موازاتِ خیابان پاستور. چون منزل علامه دهخدا بین فرصت و ایرانشهر بود، با کسب اجازه از دکتر مصدق، این خیابان را به نام خیابان دهخدا نامگذاری کردیم و بر سنگ مرمری این نام حک شد و در خیابان نصب گردید. بالا و پایین خیابان هم کاشی نام دهخدا قرار گرفت. خودم شخصاً به پستخانهٔ محل رفتم و مُهر آنجا را گفتم عوض کنند. این نام بود تا اینکه بعد از بیست‌وهشت مرداد اعلامیهٔ ضد قرارداد کنسرسیوم انتشار یافت. ۱۲ استاد دانشگاه آن را امضا کرده بودند و خود من هم تعزیه‌گردانش بودم. آقای اللهیار صالح و آیت‌الله فیروزآبادی هم اعلامیه را امضا کرده بودند. من اعلامیه را بردم خدمت آقای دهخدا، سه نسخه بود، ایشان امضا کردند. گفتم: «آقا بخوانید». گفت: «وقتی آقای اللهیار صالح امضا کردند، من چی را بخوانم؟».
خواستند تا ۱۲ استاد دانشگاه را اخراج کنند، دکتر سیاسی رئیس دانشگاه زیر بار نرفت. جعفری وزیر فرهنگ کابینهٔ زاهدی ابلاغ اخراج آقایان را امضا کرد. بعد از این استادان شرکتی باز کردند به نام «داد» (اول کلمات دوازده استاد دانشگاه) و چون دکتر معظمی در آن شرکت دخالت نکرد و کنار کشید، شرکت شد «یاد» (اول کلمات یازده استاد دانشگاه). اسم خیابان دهخدا را هم عوض کردند. مدتی اسم خیابان جلال بایار (رئیس‌جمهور اسبق ترکیه) بود و سرانجام همین اسم قدیمی ایرانشهر را روی آن گذاشتند که تا به حال همین اسم باقی است. مرحوم دهخدا که در طنز استاد زمان بود، یک روز به من گفت: «فلانی تو دو شب خواب را بر من حرام کردی؛ یک شب از شوق اینکه اسم من را روی خیابان گذاشتند و یک شب هم از غصه اینکه اسمم را از روی خیابان برداشتند» (صفری، ۱۳۹۴: صص ۳۴ـ۳۵).

در تیرماه ۱۳۳۲ دهخدا به دفاع از دولت ملّی مصدّق مقاله‌ای تأثیرگذار با عنوان «چند کلمه با مخالفین دولت» نوشت[۱]. همچنین با رادیو مصاحبه کرد و این مصاحبه به دستور دولت چندین مرتبه از رادیو پخش شد[۲].

دلبستگی و علاقهٔ دهخدا به مصدّق و نهضت او را از نوشته‌هایش می‌توان دریافت. نوشته‌های زیر از میان یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا برگزیده شد:

---

۱. «چند کلمه با مخالفین دولت [مصدّق]». باختر امروز، ش۱۱۳۶، ۹ تیر ۱۳۳۲.// آینده، سال ۵، ش ۷ ـ ۹، مهر - آبان ۱۳۵۸، صص ۵۶۱ـ۵۶۴.// دهخدا، ۱۳۶۴: صص ۲۷۸ـ۲۸۲.

۲. ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۴: صص ۲۷۸ـ۲۸۹. به نقل از روزنامهٔ باختر امروز، ش ۱۱۴۷، ۲۳ تیر ۱۳۳۲. // بخارا، ش ۴۷، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، صص ۱۰۹ ـ ۱۱۲.

نهصد و نود و نه نفر از هر هزار ایرانی دوستدار مصدّق‌السلطنه است. اهانت و حبس و محاکمهٔ او مستقیماً حمله/ به احساسات پاک و واقع‌بین یک ملّت هوشیار و مجرّب بیست‌میلیونی چهارهزارساله است./ مصدّق در هفتادوچندسالگی جان و مال و اولاد و اهل خود را کف دست گرفته و برای ایران و/ به نفع ایرانی به جنگ مستقیم با محیل‌ترین و مجهزترین و قوی‌ترین دشمنان ایران پرداخت و در میدان‌های/ شورای امنیّت، لاهه، ونیز، روم و توکیو بر او غالب و فائق شد و [به] دنیا و مردم دنیا و خاصه/ ملل آسیایی و آفریقایی و استرالیایی برای اوّلین بار نشان داد که با سلاح حقّ و حقانیّت و حسن سیاست و نیکویی تدبیر و علم و اخلاص و تقوی،/ این روباه ریاکار مردم‌خوار نیز مغلوب و منکوب و رسوا تواند گردید.
جزای سنّمار به مصدّق دادن، تیشه به ریشهٔ خود زدن و کمک مستقیم به دشمن ایران کردن/ و جلّاد انتقام‌جویی انگلستان شدن است./ مصدّق در تمام مدّت دو سال و هشت‌ماههٔ زمامداری یک دینار مواجب از دولت نگرفت. تمام مخارج سفر/ ده‌ها نفر را که به‌همراهِ خویش به امریکا و هلاند برد و برگردانید، خود متکفّل شد. هدایا و تحف خبرنگاران/ آمریکایی و اروپایی را از خود داد. مخارج روزانه و انعامات یکصد تن نظامی محافظ خود را از کیسهٔ خود پرداخت.
مصدّق در مدّت عمر خود یک دینار رشوه نگرفته. مالی را که صرف راه غنا و اعتلاء ایران کرد،/ از ارث و هبه‌ای بود که از مادر خود برده بود و مال مادر او هم ارث بود. مریضخانهٔ نجمیّه مجهزترین/ مریضخانهٔ طهران و رقبات موقوفهٔ آن مریضخانه قسمتی از ارث مادر اوست./ چندین کتاب به خرج مصدّق ترجمه و طبع و مجاناً توزیع شده‌است که فوستل دوکلانژ از جملهٔ آن‌هاست (ر.ک. سند ۵۵ـ۱).

***

مُصدّق‌السلطنة (محمّد...)
نابغهٔ اعصار و داهیهٔ دهور، پسر وزیردفتر (سند ۵۶ـ۱).

***

مصدّق‌السلطنه یگانه فرزند رشید ایران که نظیر او در تاریخ ایران نیامده‌است، لکن امید است که با تأسّی به او، پس از این ایران از این فرزندان فراوان بزاید (سند ۵۷ـ۱).

***

کیست جز او تا دو بار پشت بخم کرد
در دو جهان انجمن به پای مصدّق (ر.ک. سند ۵۸ـ۱).

***

مصدّق‌السلطنه و یاران نزدیک او محصَّل و ثمره و سمبل[۱] و عَلَم نهضتی است که تخم آن پس از شکست عباس‌میرزا افشانده شده و با بغض و درد یک ملت آبیاری شده و به بار نشسته‌است. اهانت به او جریحه‌دار کردن قلوب یک ملت و توهین به نهضت خاموش‌نشدنی ایران است./ شاید یک نفر در هزار نفر شهری و دهقان و ایل باشد که مهر مصدّق‌السلطنه در اعماق قلب وی جایگزین نباشد، آن یک نفر هم یک منحرفی است که می‌خواسته غارت کند و مصدّق‌السلطنه جلوگیری کرده/ و یا جاه‌طلبی بی‌مایه که گمان برده‌است که می‌تواند جای مصدّق‌السلطنه را بگیرد./ چراکه من می‌خواستم مأموریت اروپا داشته باشم و وکیل نباشم او مرا وکیل کرد. چرا من که می‌خواستم رئیس نفط

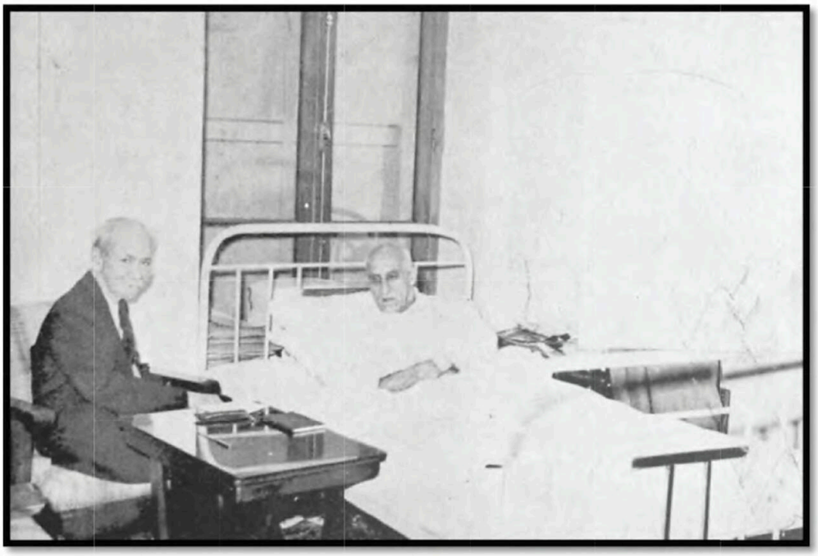
---

۱. در اصل: سنبل.

باشم، او دیگری را مأمور آن کرد. چرا توصیه‌های نفع‌دار من و پسرهای من در همهٔ ولایات و پایتخت در ادارات دولتی بتمامه عملی نمی‌شود (ر.ک. سند ۵۹-۱).

***

مصدّق‌السلطنه بیدارکنندهٔ یک ملت خفتهٔ تخدیرشده است. مصدّق‌السلطنه فاتح شورای امنیت است. مصدّق‌السلطنه پهلوان غالب داوری لاهه و ونیز و توکیو و رُم است. چه قوّه‌ای می‌تواند این حقایق را بسترد یا باژگونه نشان دهد./ در حاضر و آینده شاید تلاش بشر اثری داشته، لیکن گذشته زندهٔ ابد است و یا هیچ قدرتی از قدرت‌های عالم وجود به محو کردن و کشتن او قادر نیست و حتی قدرت مطلقهٔ الهیّه نیز چون به محالات تعلق نمی‌گیرد، در آن تأثیری نمی‌فرماید (ر.ک. سند ۶۰ـ۱).



عیادت دهخدا از مصدّق، تیر یا مرداد ۱۳۳۲

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی به شمارهٔ ۱۵۷۰۰ - ۲۵

و. ۲) شایعهٔ ریاست دهخدا بر شورای سلطنت

یک روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شایعهٔ تشکیل شورای سلطنت به ریاست دهخدا و حتّی شایعهٔ تشکیل جمهوری باز هم به ریاست دهخدا بین مردم رواج یافت. گفته می‌شد مصدّق قصد داشته که پس از خروج شاه از کشور و تشکیل شورای سلطنت، ریاست آن را به دهخدا بسپارد.

ظاهراً منشأ پیدایش این خبر، حضور دهخدا در منزل نخست‌وزیر (محمّد مصدّق) در صبح روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد بود که گزارش آن در آخرین شمارهٔ روزنامهٔ باختر امروز[1] به چاپ رسید.

---

۱. این روزنامه به سردبیری و صاحب‌امتیازی حسین فاطمی (۱۲۹۶ـ۱۳۳۳)، از ۸ مرداد ۱۳۲۸ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ به چاپ می‌رسید.



استاد دهخدا در منزل نخست‌وزیر

هنوز بیش از چند دقیقه از ورود اعضای فراکسیون نگذشته بود که استاد دهخدا آهسته آهسته از پله های عمارت پائین آمد و بطرف درخروجی رفت.

حضور استاد دهخدا در منزل دکتر مصدق برای خبرنگاران خیلی تازگی داشت که همه میخواستند علت را بدانند

دهخدا بدون آنکه توجهی باطراف داشته باشد ازمنزل نخست‌وزیر بیرون آمد وسوار اتومبیل شد و بطرف منزل خود رفت.



باختر امروز

چهارشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ - ۷ ذیحجه ۱۳۷۲ - ۱۸ اوت ۱۹۵۳ - شماره ۱۱۷۴

رویتر از بغداد خبر داد که: شاه فراری بایک هواپیمای انگلیسی بطرف لندن پرواز کرد

امروز جلسه فوق‌العاده فراکسیون نهضت ملی باحضور نخست‌وزیر تشکیل یافت. عصر امروز تصمیمی راکه باحضور نخست‌وزیر گرفته‌شده روی کاغذ خواهد آمد

دکتر شایگان - دکتر سنجابی - مهندس رضوی - مهندس زیرک زاده - محمود نریمان

مامور تدوین تصمیمات جلسه امروز فراکسیون نهضت ملی شدند

محمود نریمان عضویت فراکسیون نهضت ملی راپذیرفت و ازاین‌پس مرتبا در جلسات شرکت میکند

دکتر شایگان گفت عصر امروز پس از تدوین تصمیمات این جلسه از نظر دکتر مصدق نیز خواهد گذشت ودرصورت تصویب اعلام خواهد شد

دکتر شایگان افزود که ظرف امشب یافردا نتیجه مذاکرات باطلاع ملت خواهد رسید امروز استاد دهخدانیز در منزل نخست‌وزیر بود

روزنامهٔ باختر امروز، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

همچنین عبّاس مسعودی[1] در روزنامهٔ اطّلاعات، طی گزارشی از جلسهٔ فراکسیون نهضت ملّی با نخست‌وزیر، به حضور دهخدا اشاره کرد و از قول یکی از اعضای فراکسیون نهضت ملّی نوشت: «آقای دهخدا برای ریاست این شورا (شورای سلطنت) در نظر گرفته شده‌است».

---

۱. عباس مسعودی (درگذشتهٔ ۱۳۵۳) مدیر و صاحب امتیاز روزنامهٔ اطّلاعات.

تشکیل شورای سلطنتی. تشکیل شورای موقت - رفراندوم برای تغییر رژیم

سه طریقه ایست که تاحال برای تعیین وضع کشور مورد بررسی ومطالعه قرار گرفته است

امروز جلسه فراکسیون نهضت ملی در منزل نخست وزیر تشکیل شد

تا بین نخست وزیر و اعضای فراکسیون نسبت بیکی از سه طریق فوق توافق نظر حاصل شود

درجلسه امروز فراکسیون نهضت ملی که باحضور نخست وزیر تشکیل شده بود پس از مدتی بحث ومذاکره موافقت شد

برای انجام وظائف مقام سلطنت شورایعالی سلطنتی تشکیل شود

دکتر شایگان هنگام خروج از منزل نخست وزیر گفت:

ظرف امروز وفردا تعیین تکلیف دولت ومقام سلطنت اعلام خواهد شد

یکی از اعضای فراکسیون نهضت ملی پس از ختم جلسه امروز فراکسیون گفت:

هنوز برای نحوه تشکیل شورایعالی سلطنتی فرمولی تهیه نشده است

و قرار است عصر امروز جلسه ای باحضور آقایان دکتر شایگان، مهندس رضوی- دکتر سنجابی، نریمان و مهندس زیرک زاده برای تهیه فرمول در منزل نخست وزیر تشکیل شود

برحسب دعوت فراکسیون نهضت ملی نریمان مجددا عضویت فراکسیون مزبوررا پذیرفت

برای انجام وظائف سلطنت

بقیه از صفحه چهارم

طریق دوم این بود که ازعده‌ای از اشخاص معمر و بی نظر و بیطرف و تجربه‌دار مانند آقای دهخدا دعوت شود که عضویت این شورا را قبول کنند، راه سومی هم که بنظر رسید این بود که فراکسیون نهضت ملی برای عضویت شورای عالی سلطنتی عده‌ای را کاندید کند و مردم هر که را خواستند برای اینکار انتخاب نمایند و تقریبا بصورت رفراندوم اینکار صورت گیرد ولی چون وقت گذشته بود و بحث‌های مختلفی بمیان آمد، قرار شد عصر امروز ۵ نفر از آقایان در منزل آقای نخست وزیر جلسه‌ای تشکیل بدهند و فرمولی برای اینکار تهیه کنند.

موضوع شورای سلطنتی

ولی نکته اصلی ومهمترین مطلبی که اکنون مورد توجه محافل دولتی و نزدیکان نخست وزیر میباشد همانموضوع تعیین تکلیف دولت ومقام سلطنت است که با مسافرت شاه بخارج از کشور بصورت بغرنجی در آمده است. بنا به اظهار یکی ازاعضای مؤثر فراکسیون نهضت ملی اشکال کار در اینستکه شاه بدون اطلاع دولت وبدون اینکه اگر محظوراتی در پیش داشته استعفا کند، آنهم پس از این واقعه که عاملین آن بستگی مستقیم با دربار دارند خاک ایران را ترک گفته است. بنابر این عمل او را بهیچ چیز جز فرار نمیتوان تعبیر کرد ودراینصورت دولت ناچار است تکلیف خود را با مقام سلطنت روشن کند.

فراکسیون نهضت ملی در قطعنامه میتینگ روز یکشنبه خواستار تشکیل فوری شورای سلطنتی شد تا در غیاب پادشاه وظایف سلطنت را انجام دهد و علاقه آنها باین امر بحدی بود که گفته میشد قرار است صبح روز دوشنبه (دیروز) عده‌ای بموجب دعوت دکتر مصدق در منزل نخست وزیر اجتماع کنند و اعضای شورای سلطنتی را انتخاب نمایند

وحتی دیروز یکی ازاعضای فراکسیون نهضت ملی گفت آقای دهخدا برای ریاست این شوری در نظر گرفته شده

روزنامهٔ اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، صص ۱، ۴ و ۱۲

دربارهٔ جدّی بودن انتخاب دهخدا به ریاست شورای سلطنت نظرها مختلف است، همایون کاتوزیان در این باره چنین نوشته: «دولت هنوز نمی‌دانست چه باید بکند. ایجاد شورای سلطنتی در غیاب شاه به ریاست علی‌اکبر دهخدا، لغت‌شناس و فرهنگ‌نویس معروف مورد بحث قرار گرفت، اما پیگیری نشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ص ۳۴۵).

ناصر تکمیل‌همایون پس از نقل نظر کاتوزیان چنین نوشته:

> اما واقعیت این بود که هماهنگی دهخدا با نهضت مردم ایران در آن روزهای سخت‌گذر تاریخی، امیدهای فراوانی به وجود آورد و از گوشه و کنار شهر شنیده می‌شد که: دکتر مصدّق در مقام پست اجرایی نخست‌وزیری باقی خواهد ماند و استاد علی‌اکبر دهخدا رئیس‌جمهور ایران خواهد شد و در همانندی حکومت، ایران را با هند مقایسه می‌کردند (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۳: ص ۱۸).

و. ۳) پس از کودتا

پس از کودتا خانهٔ دهخدا را به ظنّ پناه دادن به حسین فاطمی تفتیش و سپس او را دربارهٔ جلسهٔ مزبور و عضویت در شورای سلطنت بازجویی کردند و تا هنگام مرگ و پس از آن، مورد غضب و بی‌مهری حکومت قرار گرفت.

دهخدا نخست در خانهٔ خود توسّطِ سرتیپ امیرحسین آزموده بازجویی شد. باز چند روز بعد نامه‌ای از طرف آزموده دریافت کرد که او را برای ۲۵ مهرماه ۱۳۳۲ به دادستانی ارتش احضار می‌کرد (ر.ک. سند ۶۱ـ۱):

> جناب آقای استاد دهخدا، چون اجرای تحقیقاتی از جنابعالی ضرورت دارد، در ساعت ۱۸ امروز (۲۵/ ۷/ ۳۲) در دادستانی ارتش حضور به هم رسانید.
>
> دادستان ارتش، سرتیپ آزموده

دبیرسیاقی ماجرای بازجویی و احضار او به دادستانی ارتش را از زبان دهخدا نوشته‌است:

> یکی از بعدازظهرهای دههٔ سوم مهرماه ۱۳۳۲ ه.ش. نزدِ مرحوم دهخدا بودم و به خواندن و مقابلهٔ نمونه‌های مطبعی کار لغت‌نامه مشغول بودیم که «بابا» مستخدم منزل آمد و پاکتی به دست ایشان داد. دهخدا نامه را گشود و خواند و سپس آن را به من داد که بخوانم. نامه همان است که متن آن را در آغاز این صفحه ملاحظه می‌فرمایید. گفتم: «چند روز پیش که همین‌جا برای بازجویی از شما آمده بودند، دیگر این نامه برای چیست؟ و چرا به دادستانی احضار کردند؟»، گفت: «بلی، چند روز پیش خود سرتیپ آزموده (بعدها سپهبد شد) آمده بود برای بازجویی، سرهنگی نیز همراه او بود. وقتی بابا آمدنش را خبر داد و اجازه داد که بیاید به اطاق، همین‌جا روی تشک نشسته بودم و چیز می‌نوشتم، سرم را تعمّداً پایین انداختم، در زد، وارد شد و مقابل من پاشنه‌ها را به هم جفت کرد و حالت خبرداری به خود داد که حکایت از ادای احترام داشت. سر را بلند کردم و جواب سلام او را دادم و تکلیف کردم بنشیند. آمد مقابل من روی زمین نشست. تعارف کردم روی صندلی بنشیند، اما ادب کرد و گفت: «همین‌جا خوب است.» من روی دو زانو نیم‌خیزی کردم و یااللّهی گفتم و بعد احوال شریفی هم بر آن افزودم. پس از لحظه‌ای سکوت گفت: «اجازه می‌فرمایید؟»، گفتم: «بفرمایید»، گفت: «من برحسبِ سمت و مأموریتی که دارم برای کسب اطّلاعاتی نزدِ شما آمده‌ام، اگر اجازه بفرمایید پرسش‌هایی بکنم»، گفتم: «بفرمایید، اما به‌اختصار، زیرا می‌دانید که من گرفتار کار چاپ لغت و تصحیح کارهای مطبعی هستم»، گفت: «سعی می‌کنم وقت شما را کمتر بگیرم». سؤالاتش در خصوص رفتن شاه از ایران و قصد دکتر مصدّق در ادارهٔ مملکت و تلقی او و من از نوع حکومت و میزان دخالت من در این مسئله بود. گفتم: «همه می‌دانند که رفتن شاه بی اطّلاع قبلی آقای دکتر مصدّق صورت گرفته‌است و ایشان از این سفر ناگهانی نگران شده بودند و من روزی که به ملاقات ایشان رفتم دیدم که پیش‌نویس تلگرامی را تهیّه کرده‌اند که به رُم مخابره شود تا تکلیفی برای ادارهٔ مملکت پیش پای رئیس دولت بگذارند و بعد افزودم که خود من نیز بر این عقیده‌ام که دکتر مصدّق عاقل‌تر از آن بود

که در چنان موقع و زمانی دست به عملی بزند که نخستین قربانیش خودش باشد. اما در مورد دخالت من در امور که منحصر به این دولت و حکومت ملّی است، باید توضیح بدهم که آن همیشه امری بوده‌است برای حفظ مملکت، و هشداری بوده به تندروی‌های احتمالی که از طرف رئیس دولت یا رئیس مملکت در مواردی و مسائل پیش می‌آمد و من از آغاز کار این حکومت از این ملاقات‌ها بسیار داشتم که هدف گاه رفع نقارها و شکراب‌ها بود و گاه تنبیه و تذکر به تندروی‌ها و تصمیمات نامساعد، و انصاف را که غالباً به سخنان بی‌شائبه و خیرخواهانهٔ من هر دو طرف قضیه توجّه می‌کردند، زیرا در حسن نیّت و وطن‌دوستی من تردید نداشتند. بنابراین، جز این حد دخالت در کارهای مملکت و حکومت آنچه به من نسبت داده‌اند، صحّت ندارد، خاصه که شنیده‌ام جامهٔ مقام بلندی را به بالای من دوخته و مرا داوطلب و خواهان یا نامزدِ پُست‌های عالی کرده‌اند، در حالی که من از همهٔ عمر از مقام گریزان بوده‌ام و پیشنهادهای بسیاری را برای احراز مقاماتی چون وزارت و سفارت و غیره رد کرده‌ام. چند مصاحبه و مقاله که این اواخر داشته و نوشته‌ام نیز اگرچه تند و بی‌پروا بوده‌است، اما انگیزهٔ آن‌ها چیزی جز نیّت خیر و هدف همیشگی نبوده‌است و بدیهی است که صراحت و تندی و درشتی ناشی از درستی کلام من به مذاق بسیاری که کلام آمیخته به تملّق دوست دارند، خوشایند نبوده و ناگزیر آنان را به ناروا و ناسزاگویی و تهمت‌زنی واداشته‌است. این است تمام آنچه من در جواب سؤال شما می‌توانم بگویم». گفت: «اگر موافقت بفرمایید بیانات شما را تقریر کنم، آقای سرهنگ آن‌ها را تحریر کنند.» گفتم: «به‌شرطِ آنکه تحریف یا زیاد و کم نشود». شروع به تقریر کرد و پس از اتمام تحریر ورقه را به من داد که امضا کنم. گفتم: «اوّل بگذار بخوانم تا از کم و زیاد نشدن مطالب مطمئن شوم». خواندم و یکی دو جای آن را اصلاح و امضا کردم (مرحوم دهخدا اینجا افزودند که «انصافاً خوب تلخیص و تقریر کرده بود»). پس از گرفتن ورقه که در حقیقت برگ بازپرسی بود، با همان ترتیبی که آمده بود، مؤدبانه بازگشت. حالا تصور می‌کنم از خشکی و سردی گفتار و رفتار من در آن جلسه یا از اینکه جواب من مطابق میل دستگاه نبوده، تلافی کرده و مرا به دفتر خود احضار کرده‌است.»

بعدازظهر روز بیست‌وهفتم مهر که نزدِ ایشان رفتم، در بستر بیماری افتاده بود، نزار و فرسوده. در پاسخ به سؤال من از علت بستری شدن، گفت: «پریروز عصر، سرهنگی و درجه‌داری با اتومبیلی برای بردن من به دادستانی آمدند. آنجا رفتم. مرا در راهرویی روی نیمکت چوبی نشاندند و رفتند. ساعت‌ها آنجا ماندم، می‌دانی که بیماری آسم دارم و فرسودهٔ کار سالیان هستم. ساعت‌ها روی نیمکت چوبی نشستن بیکار و تشنه و گرسنه برایم مشکل بود و تحمّل اهانت از آن مشکل‌تر. شب فرارسید و همه رفتند و گویی مرا فراموش کرده بودند. یکی دو ساعت از شب گذشته مردی آمد و مرا به اطاقی راهنمایی کرد. صاحب‌منصبی پشت میز نشسته بود. شروع کرد به تحقیقات دربارهٔ همان یکی دو مسئله که خود آزموده در منزل پرسیده بود و از ملاقات من با دکتر مصدّق و وقایع قبل از کودتای ۲۸ مرداد سؤالات خود را مکرر کرد و من با اینکه از خستگی و تنگی نفس و تشنگی به جان آمده بودم و حال گفتگو نداشتم، ناگزیر جوابی در حدود آنچه قبلاً داده بودم، دادم و گفتم جز این‌ها چیز دیگری برای گفتن ندارم. بازپرس تعمداً خود را مدّتی به کارهای دیگر سرگرم ساخت تا مرا بیشتر رنج دهد و فرسوده کند. پس از ساعتی باز شروع کرد از نوعِ همان سؤالات را تکرار کردن و از من همان جواب‌ها را شنیدن و باز از سر گرفتن و اطّلاعات دیگر خواستن. گمان می‌کنم که شب به نیمه رسیده بود، احساس کردم که دیگر به‌هیچ‌وجه نیروی نشستن و سخن گفتن ندارم. قوای خود را جمع کردم و با خشم گفتم: «آقا اگر قصدتان کشتن من است، وسایل دیگر برای این مقصود دارید! من پیر و بیمار و فرسودهٔ روزگار و خستهٔ کار بسیار، بیش از این تاب و توان نشستن و سخن گفتن ندارم. اما اگر قصدتان کشتن من نیست و می‌خواهید زنده نگاهم دارید تا باز هم سؤالات مکرر را از من بکنید، روز دیگری هم هست و جلسهٔ استنطاق دیگری هم می‌توانید تشکیل بدهید و من از این لحظه به بعد دیگر یک کلمه هم به سؤالات شما جواب نخواهم داد، هرچه می‌خواهید بکنید». بازپرس این حرف‌ها را که شنید، برخاست از اتاق بیرون رفت و دقایقی بعد با گروهبانی برگشت زیر بغلم را گرفتند و به حیاط بردند و سوار جیپی کردند و به منزل رساندند. گروهبان درِ خانه را باز کرد و جسم فرسوده و جانِ به‌نیمه‌رسیدهٔ مرا از داخل اتومبیل به دالان خانه کشانید و رها کرد. من روی زمین افتادم و دیگر چیزی نفهمیدم. نمی‌دانم چه مدّت آنجا مانده بودم که بابا برای تجدید وضو و ادای نماز از اتاق خود

که می‌دانید درش به دالان باز می‌شود، بیرون آمده و مرا روی زمین دیده و سراسیمه اهل خانه را خبر کرده بود، مرا به اطاق آوردند و تمام دیروز را در حال ضعف و اغما بودم و امروز کمی حالم بهتر شده‌است. اما به هر حال ضربه‌ای بود سخت بر جسم و جان من» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۶۱_۳۶۶).

دهخدا ماجرای این بازجویی را در نامه‌ای به حبیب یغمائی هم نوشته‌است[۱]:

دوست و آقای عزیزم در دزآشوب در همسایگی دکتر مثقالی، خانهٔ میرزاتقی شمالی هستم و خیلی دلم می‌خواهد که برای مجلّه چیزی تهیّه کنم، ولی مبتلیٰ به ضیق‌النَفَس شدیدی هستم و علّتش سرماخوردگی سختی بود که در سه چهار ساعت در هوای سرد زمستان آقای سرتیپ آزموده مرا در اتاق انتظار سرد برای استنطاق (در کوران) نشاند. خداوند به همه عوض کرامت فرماید. این چند بیت از فردوسی را فرستادم اگر صلاح دیدید در مجلّه جا بدهید:

چنین گفت نوشیروان قباد — که چون شاه را سر بپیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه — ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم نامهٔ عزل شاهان بود — چو درد دل بی‌گناهان بود

شاید بخواهید بدانید که موضوع استنطاق چه بود. موضوع چند کلمهٔ آقای مسعودی در روزنامهٔ اطّلاعات بود (در روز پرواز شاه به رُم بی اطّلاع وزراء) که از روی نمی‌دانم چه غرضی نوشته بود: «در حال حاضر شورای سلطنتی تشکیل خواهد شد و ریاست آن با فلان (یعنی علی‌اکبر دهخدا) خواهد بود»، درصورتی‌که نه آقای مصدّق‌السلطنه و نه ارادتمند ابداً چنین حرفی گفته و نه شنیده بودیم.

دوست صمیمی شما، علی‌اکبر دهخدا

از آن پس مدّتی در بستر بیماری افتاد و ضعف و تنگی نفس بر او چیره شد. با این حال کار لغت‌نامه را ادامه می‌داد.

در دی‌ماه ۱۳۳۲، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخش فارسی صدای آمریکا از طریق سفارت آمریکا در ایران خواستار شرح‌حالی از دهخدا شد، دهخدا نامه‌ای تند در جواب رئیس ادارهٔ اطّلاعات سفارت آمریکا نوشت و خواهش آن‌ها را رد کرد[۲].

در همین دوران حقوق بازنشستگی دهخدا را به جرم پشتیبانی از مصدّق قطع کردند، هرچند پس از مدّتی در حیات او یا پس از مرگش دوباره برقرار شد. دهخدا خود در برگه‌ای از برگه‌های حرف «ب» ذیل لغت «بخور و نمیر» وضعیت خود را همانندِ شاهد این لغت نوشته‌است (ر.ک. سند ۶۲_۱):

بخور و نمیر

نان بخورنمیری مجلس‌های قبل برای تا آخر عمر من و بازماندگان من معیّن کرده بودند، حالا به گناه آنکه من گفته‌ام آنکه در دو جمعیتِ بین‌المللی حقّانیت ما را در امر نفت به اثبات رسانید، یعنی دکتر محمّد مصدق، درخور حبس و تبعید نیست، بریدند. عیب ندارد از گرسنگی مردنِ من تاج افتخار دیگریست که به من داده می‌شود[۳].

او پس از کودتا و زندانی شدن مصدّق از حمایت او و آرمان‌های او دست برنداشت. نامهٔ دسته‌جمعی علما و استادان را در

---

۱. ر.ک. آینده، سال ۷، ش ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰، صص ۷۸_۷۹ // دهخدا، ۱۳۶۴: صص ۲۹۶_۲۹۷.
۲. ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۴: صص ۲۹۳_۲۶۵.
۳. این یادداشت را دکتر حسن انوری هنگام تألیف این مدخل لابه‌لای فیش‌های لغت‌نامه پیدا می‌کند، کپی‌ای از آن می‌گیرد و اصل آن را به دست محمّد پروین گنابادی می‌دهد تا در جایی نگهداری شود.

مخالفت با قرارداد کنسرسیوم امضا کرد[۱]. جلیل بزرگمهر، وکیل‌مدافع مصدّق، از یادداشت‌هایی یاد می‌کند که دهخدا می‌نوشت تا مصدّق در دادگاه از آن‌ها برای دفاع خود استفاده کند[۲].

و. ۴) وصیت‌نامه‌ها

بیماری دهخدا در سال ۱۳۳۴ شدت گرفت. تنگی نفس و ضعف بنیه او را از پای درآورده بود. دهخدا دیگر می‌دانست زمان زیادی از عمرش باقی نمانده، از این رو، دست به نوشتن وصیت‌نامه‌هایی دربارهٔ لغت‌نامه زد و در تمامی آن‌ها اتمام کار لغت‌نامه را بر عهدهٔ محمّد معین گذاشت. البته در این دوسه سال عملاً بیشتر کار لغت‌نامه و نظارت بر کار مؤلّفان بر عهدهٔ معین بود. معین در آذرماه همان سال، چند ماه پیش از فوت دهخدا، با مشورت هیئت‌رئیسهٔ مجلس، محل تألیف لغت‌نامه را به مجلس منتقل کرد.

این وصیت را در آبان‌ماه ۱۳۳۴ بر پشت و روی قوطی سیگار هما نوشته و به مجلس فرستاده‌است (ر.ک. سند ۶۳ـ۱):

> فیش‌های لغت در دست آقای دکتر معین/ خواهد بود. از الف تا یا نوشته شده‌است/ هیچ‌چیز از آن نباید فزود و کاست. ایشان [دکتر معین]، آقای دبیرسیاقی و آقای گنابادی و آقای شهیدی را به مجلس معرّفی می‌کنند که با حقوق کافی برای چاپ آن کمک بگیرند و آقای هاشمی، رئیس مطبعه، مدیر این کار خواهند بود و باید در طبع آن تسریع شود و از آقای مصدّق‌السلطنه پس از استخلاص استمداد شود (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۳)[۳].

وصیت‌نامه‌ای دیگر

> استدعای من از آقایان دکتر معین و آقای دبیرسیاقی و آقای سیدجعفر شهیدی (که پس از من مأمور به چاپ رسانیدن بقیهٔ لغات حاضرهٔ حاصلهٔ چهل و چند سال کار شبانه‌روزی من است، می‌شوند) این است که بر مسوّده‌های من نه یک کلمه بیفزایند و نه یک کلمه بکاهند برای اینکه بعضی چیزها به نظر ایشان خطا می‌آید و خطا نیست و کلمهٔ دیگر صواب تصوّر می‌شود و صواب نیست. تخطئهٔ این و تصویب آن را به نسل آینده بگذارند به علّت فراهم‌تر بودن اسباب که ازجمله [ناخوانا به علت خط‌خوردگی و آبدیدگی] باشد (همان: ص ۴۶۳ـ۴۶۴).

و باز وصیت‌نامه‌ای دیگر (ر.ک. سند ۶۴ـ۱)

> وصیت‌نامهٔ من راجع به فیش‌های باقی‌ماندهٔ لغت‌نامه
>
> به ورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌های چاپ‌نشدهٔ/ لغت‌نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است/ و از الف تا یا نوشته شده و یقیناً یک کلمهٔ/ دیگر بر آن نمی‌توان افزود، به عزیزترین دوستان من،/ آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق به چاپ/ برسد و این زحمتی است جانکاه که اقلاً / معادل نصف تألیف است.
>
> دهم آبان ۱۳۳۴، علی‌اکبر دهخدا
>
> دوست اعزّ ارجمند، من آقای دکتر معین، به ورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌ها را به او بدهند و ایشان با آن

---

۱. ر.ک. کاتوزیان، ۱۳۷۲: ص ۳۸۷.

۲. ر.ک. بزرگمهر، ۱۳۷۳: صص ۳۴۳ـ۳۴۴.

۳. بنا بر گفتهٔ محمّد دبیرسیاقی و محمّد معین این وصیت‌نامه در صندوق نسوز اسناد مجلس شورای ملّی یا صندوق کارپردازی مجلس نگهداری می‌شود، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۳. برای نگارنده آگاهی جدیدی در این باره به دست نیامد و در بخش اسناد مجلس نشانی از سند مذکور یافت نشد.

دیانت ادبی که دارند (که در نوع خود بی‌بدیل است) همهٔ آن‌ها را عیناً به چاپ برسانند ولو اینکه سراپا غلط باشد و هیچ جرح و تعدیل روا ندارند.

دهم آبان ۱۳۳۴، علی‌اکبر دهخدا

حاشیه: عین این ورقه وصیت‌نامهٔ من راجع به فیش‌هاست چون حال دوباره نوشتن ندارم. (مجموعهٔ مقالات دکتر محمّد معین، ۱/ ص دوازده).

او همچنین وصیت‌نامه‌ای دربارهٔ برگه‌های لغت‌نامه به نظم درآورده‌است (ر.ک. سند ۶۵-۱):

همی‌خواهم از دوستداران خویش — قلم‌زن گزین دستکاران خویش
ز تصحیح و تنقیح آن داشت دست — و اگر هست خود جای شکّر کَبَست
چو یک بار این در اگر شد فراز — بس آهو که بینی به‌جایِ گراز
دُدیگر به چل سال گر چون منی — بنشناخت ایزد ز اهریمنی
چگونه از این تازه چرخی جوان — امیدی چنین داشتن می‌توان.

(دهخدا، ۱۳۶۰: صص ۱۳۰_۱۳۱)

برای اموالش پیش‌تر وصیت‌نامه‌هایی نوشته بود. وصیت‌نامهٔ اوّل را در فروردین ۱۳۳۳ نوشت (ر.ک. سند ۶۶_۱)، و دومی را ۱۲ مرداد همان سال (ر.ک. سند ۶۷_۱). ورثهٔ او وصیت‌نامهٔ دوم را صحیح و معتبر دانستند.

وصیت‌نامهٔ اوّل

بسم اللّه الرحمن الرحیم. آقای ستار آل‌بویه وصیّ من هستند. آخرین خواهش‌های من از ایشان این است که بعد از من آنچه که متعلّق به من است به طریق زیر عمل کنند: ۱_آنچه اسباب و اثاثیهٔ منزل است متعلّق به عیالم، عذرای دهخدا خواهد بود و آنچه هم که در بانک رهنی است، باز متعلّق به مشارالیها است. ۲_کتابخانه‌ام را تقدیم دانشگاه تهران [می]نمایم البته پس از انجام کار لغت‌نامه به دانشگاه تحویل شود و در غرفه‌ای به نام من نگاه دارند (چون در حاشیهٔ بعضی از آن‌ها یادداشت‌هایی دارم که ذی‌قیمت است). ۳_از طرف مجلس شورای ملّی تقاضا شود نصف آنچه را که از لغت‌نامه به طبع می‌رسد به ورثهٔ من بدهند و عایدات آن را بین خود کما فرض اللّه قسمت کنند. ۴_وجوه نقدی هرچه که هست صدهزار ریال به شیر [و] خورشید سرخ داده شود که صرف کمک مستمندان شود. صدهزار ریال دیگرش به صدیقه خانم و کبری خانم دهخدا هریک پنج‌هزار تومان. بیست‌هزار ریال به صدیقه کیا، خادمهٔ قدیم و سی‌هزار ریال به محمّد رضائی (بابا) داده شود. باقیمانده هر مبلغ که باشد متعلق به عیالم، عذرای دهخدا است و باغی که در دزآشوب است، سه دانگ آن متعلّق به عیالم، عذرای دهخدا است و باقی‌ماندهٔ آن بین دو برادر و یک خواهرم کما فرض اللّه تقسیم شود.

فروردین سال ۱۳۳۳، علی‌اکبر دهخدا

وصیت‌نامهٔ دوم که موردقبول ورثه است:

هو الحیّ الذی لایموت

این وصیت‌نامهٔ من است که در حال تندرستی می‌نویسم. وصیّ من، یحیی‌خان، برادرم/ و آقای میرزا هادی‌خان اشتری[۱] است. تمام اسباب خانه متعلّق به عیال من است/ به‌استثنای کتابخانه و کتب آن و کتاب‌های امثال و حکم و کتاب‌های

---

۱. هادی اشتری (۱۲۷۷_۱۳۶۰) از رجال و صاحب‌منصبان خوشنام دورهٔ پهلوی، ر.ک. عاقلی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۲۶.

لغت که/ متعلّق به دو برادر من است و اسباب‌ها که در بانک گروست، فرش‌ها/ متعلّق به دو برادرم و مابقی متعلّق به عیالم عذرا خانم است./ باغچهٔ شمیران متعلق به دو برادر و خواهر من است چون به عیالم یک خانه/ و ششصد متر زمین داده‌ام. از پول من که پیش عباس طیورچی و غیره است،/ پس از دادن قروض، سه‌هزار تومان به بابا، هزار تومان [به] کلفت من،/ هزار تومان به خجسته خانم و پانصد تومان به ورثهٔ کربلائی حسین،/ پانصد تومان به زن میرزاعبداللّه بدهند. بقیّه را قسمت کنند./ حقّ تألیف لغت‌نامه و امثال و حکم و غیره را به دو برادر خود/ واگذار می‌کنم. طبع و تجدید مؤلَّفات من از دو برادر من است. مجلس باید/ نصف از چاپ‌شده و آنچه لغت‌نامه چاپ شود به ورثهٔ من بدهند. کتابخانه را یکجا به مجلس بفروشند، برای اینکه این کتب را بار دیگر نمی‌توان/ به دست آورد و برای طبع لغت‌نامه لازم است. پنجاه سال عمر خود را/ شب و روز برای تألیف لغت‌نامه صرف کرده‌ام، اگر مجلس تصویب نکرد،/ دو برادر من حق دارند که بقیهٔ لغت مرا از چاپ شدن مانع شوند و خودشان به هر نحو که بخواهند حقّ طبع را به کسی یا هیأتی بفروشند.

۱۲ امرداد ۱۳۳۳، علی‌اکبر دهخدا


از: علی شعبانی

استاد دهخدا در بستر بیماری

باهم بعیادت این دانشمند بزرگ برویم

استاد وصیت خود را پشت یك جعبه سیگار نوشته است...

یك اداره عجیب!

اینروزها درسالن نسبتا وسیعی که متصل بساختمان سرسرای مجلس شورایملی میباشد و در دولت دکتر مصدق تحصن گاه مدیران جراید بود فعالیت شدید و کم‌نظیری ازطرف جمعی از اهل علم مشاهده میشود و این فعالیت کم‌نظیر بیشتر ازاین جهت است که کار لغت نامه استاد دهخدا تاوقتیکه استاد در قید حیات است بسامان برسد.

چهار میلیون فیش چگونه تهیه شد؟

چگونه بمجلس واگذار گردید؟

صفحه ۸ — سپید و سیاه — شماره ۲۶

سپید و سیاه، ش ۲۶، ۸ بهمن ۱۳۳۴

وصیت‌نامه‌های دیگری نیز از وی باقی مانده‌است (ر.ک. سندهای ۶۸، ۶۹ـ۱).

دهخدا در ۲۱ دی‌ماه ۱۳۳۳ طی نامه‌ای به مجلس شورا برگه‌های باقی‌ماندهٔ فرهنگش را به ملّت ایران تقدیم کرد (ر.ک. سند ۷۰ـ۱).

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملّی

با اظهار تشکر و امتنان از مساعدت‌های حضرت مستطاب عالی و کمک مجلس شورای ملّی در امر طبع لغت‌نامه برای آنکه بعد از من نیز در طبع و توزیع بقیهٔ آن اشکالی به وجود نیاید، معروض می‌دارد تمام فیش‌های باقی‌مانده فرهنگ که بالغ بر دو میلیون می‌شود، تعلّق به ملّت عزیز ایران دارد و در اختیار مجلس شورای ملّی است تا در این باب هرگونه تصمیمی که مقتضی بدانند، اتخاذ فرمایند.

۲۱ دی‌ماه ۱۳۳۳، ارادتمند علی‌اکبر دهخدا

او تا زمان حیات چاپ ۲۲ جزوه، در ۴۲۶۴ صفحه را به چشم خود دید و بر تألیف و غلط‌گیری و چاپ آن‌ها نظارت کرد.

و. ۵) درد عشقی کشیده‌ام که مپرس

علّامه علی‌اکبر دهخدا در ساعت شش و چهل‌وپنج دقیقهٔ بعدازظهر روز دوشنبه هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ در خانه‌اش در خیابان ایرانشهر درگذشت. روز چهارشنبه نهم اسفند، در زیر باران شدید، پیکر نحیفش بر دوش جمعی از دوستان و علاقه‌مندانش از خانه‌اش تا دروازه‌دولت تشییع شد و پس از اینکه حاج‌آقا ضیاء حاج‌سیدجوادی بر پیکرش نماز گزارد، در محوطهٔ مرقد ابن‌بابویه (شیخ صدوق) به خاک سپرده شد. علی‌اکبر خوشدل تهرانی و مظاهر مصفا رثائیه‌هایی بر سر مزار او خواندند[۱].

دو روز پیش از درگذشت دهخدا، محمّد معین و سیدجعفر شهیدی برای احوالپرسی بر بالین دهخدا حاضر شدند. محمّد معین دربارهٔ این روز چنین نوشته‌است:

روز پنجم اسفند ۱۳۳۴ با یکی از دوستان به عیادت استاد رفتم. چراغی بود که رو به خاموشی می‌رفت و مصداق این مصراع خود بود: «پوست بر استخوان ترنجیده»[۲]. پس از چند دقیقه روی به من کرد و گفت: «که مپرس» و پس از لحظه‌ای بار دیگر گفت: «که مپرس». ذهنم متوجّه غزل حافظ شیرین‌سخن شد. پرسیدم: «منظور شما غزل حافظ است؟»، گفت: «آری». پرسیدم: «مایلید که آن را برای شما بخوانم؟»، با سر اشارهٔ مثبت کرد. دیوان حافظ را برداشتم و این غزل را به تأنّی خواندم:

دردِ عشقی کشیده‌ام که مپرس — زهرِ هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخرِ کار — دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آنچنان در هوای خاکِ درش — می‌رود آبِ دیده‌ام که مپرس
من به گوش خود از دهانش دوش — سخنانی شنیده‌ام که مپرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگو — لب لعلی گزیده‌ام که مپرس
بی تو در کلبهٔ گدایی خویش — رنج‌هایی کشیده‌ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق — به مقامی رسیده‌ام که مپرس

---

۱. برای دیدن این مرثیه‌ها، ر.ک. «اشعار در سوگ و ستایش دهخدا» در همین گفتار.
۲. مصرعی از یکی ابیات مثنوی «آی‌دندان‌بک»، ر.ک. دهخدا، ۱۳۶۰: ص ۷۱.

سراپا گوش بود و سرِ خویش را حرکت می‌داد. گویی این غزل خواجهٔ عرفان آیینهٔ تمام‌نمای عمر او بود. دو روز بعد استاد دهخدا در همان اتاق چشم بر جهان و جهانیان فروبست.

کاروان شهید رفت از پیش — وآنِ ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم — از شمار خرد هزاران بیش.

(معین، ۱۳۳۵: ص ۲۹۴)[۱]

نصرت‌الله امینی در مصاحبه‌ای روایت دیگری از مرگ دهخدا تعریف کرده‌است:

> یادم هست که یک روزی که من در مریضخانهٔ نجمیه در همین ساختمانی که مرحوم شمشیری [درست] می‌کرد، چون از طرف ایشان افتخاری نظارت می‌کردم، آنجا بودم. اتفاقاً آقای الهیارخان صالح را آورده بودم که ایشان این ساختمان شمشیری را ببینند. با ایشان داشتیم می‌گشتیم توی ساختمان. دکتر غلامحسین‌خان [مصدّق] با عجله آمد که «آقا بفرمایید زود برویم از منزل دهخدا یک پرستار خواستند و حال ایشان بد است، برای آمپول و این حرف‌ها«. آقای صالح و بنده سوار شدیم. آقای دکتر غلامحسین‌خان یک پرستار هم برداشتند و با عجله خودش پشت رُل نشست و به منزل علامه دهخدا رفتیم. وقتی رفتیم دیدیم که بله ایشان به‌اصطلاح در حال سکرات هستند و در حال احتضار، ولی هنوز هوش و حواسی داشتند. مرحوم آقای دکتر معین که خدایش رحمت کند، ایشان را روبه‌قبله گذاشته بودند، تقریباً نشانده بودند، ولی آن سینه ... همیشه مرحوم دهخدا از تنفس رنج می‌برد، یک آسم خیلی شدیدی داشت و آقای دکتر معین گفتند که «آقا جناب آقای الهیار صالح، جناب آقای دکتر غلامحسین مصدق و نصرت‌الله امینی به عیادت شما آمده‌اند». ایشان توانایی اینکه خیلی حرف بزنند، نداشتند. گفتند: «من مخلص دکتر مصدق‌ام»، با همان طرز «من مخلص دکتر مصدق‌ام که مپرس، که مپرس». چندین بار این «که مپرس» را تکرار کرد، آقای معین گفتند: «آقا منظورتان از «که مپرس» غزل حافظ است؟»، گفت: «آره.»، گفت: «می‌خواهید بیاورم بخوانم؟»، رفت و دیوان حافظ را آوردند و آن غزل معروف حافظ را شروع کردند خواندن تا رسیدند به این بیت که: گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده‌ام که مپرس. گفتند و تمام شد و مُرد، با این شعر. مرحوم دکتر شایگان در آن مرثیه‌ای که برای ایشان ساخته‌است گفته: «اندر بر یار خود غزل‌خوان رفت» (امینی، ۱۳۸۴: صص ۲۹۹_۳۰۰).
>
> روزی که دهخدا فوت کرده بود، خب ما جاهای مختلفی که می‌خواستیم ایشان را ببریم، به هر کجا متوسل شدیم. نظر من اول این بود که چون علامه قزوینی هم در سر قبر شیخ ابوالفتوح رازی، همان‌جایی که قائم‌مقام هم مدفون است، آنجا دفن کنیم. متولی حضرت عبدالعظیم که خودش استاد دانشگاه بود، غیبش زد و جاهای دیگر [هم همین‌طور بود.] بالاخره خدا بیامرزد مرحوم شمشیری گفت: «آقا نگرانی شما چیست؟»، گفتیم چنین چیزی، گفت: «این خودش کس بود می‌خواهد چه کند؟». به همان لغت عامیانه «این خودش کس بود، می‌خواهد چه کند پهلوی کس دیگر برود بخوابد؟ یک جای دیگر بگیریم، جایی بگیریم که دیگران را اینجا بیاوریم.» .و محلی تهیه شد و دهخدا را در آنجا دفن کردند. و باید این را هم اضافه کنم که خب دانشجویان خیال داشتند در تشییع‌جنازه‌اش شرکت کنند، ولی رئیس دانشسرای عالی، آقای دکتر بیانی درب دانشسرا را قفل کرد که شاگردان نتوانند بیرون بیایند و بروند در تشییع‌جنازه[۲] (امینی، ۱۹۸۳، مجموعهٔ تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، نوار ۵).

---

۱. فریدون مشیری نیز بنا بر آنچه شنیده بود، متنی ادبی از آن روز نوشته‌است. ر.ک. آینده، سال ۵، ش۷ ـ ۹، پاییز ۱۳۵۸، صص ۴۷۶_۴۷۷.

۲. این خبر را کس دیگری نگفته و تأیید نکرده‌است و با توجه به سابقهٔ دوستی و همکاری خانبابا بیانی با دهخدا درست به نظر نمی‌رسد.

خاکسپاری دهخدا از قلم ناصر تکمیل‌همایون:

روز هشتم[۱] اسفندماه ۱۳۳۴ روزی بارانی بود. گویی آسمان می‌گریست بر مرگ مردی که «در شمار خرد هزاران بیش بود». دانشکدهٔ ادبیات را در آن زمان در سه‌راه ژاله (باغ قدیم نگارستان) بود، با کمک دانشجویان تعطیل کردیم و همه به خیابان ایرانشهر آمدیم تا در مراسم تشییع‌جنازه شرکت کنیم. بسیاری از «افاضل و علما و ادبا» از ترس نیامده بودند، چه زمانی که خبر درگذشت بزرگ‌ترین علامهٔ زمان را به شاه گفته بودند، او نابخردانه پاسخ داده بود: «به دَرَک که مُرد، می‌خواست رئیس شورای سلطنت بشود».
اما مردان وفادار و تنی چند از روحانیان آزاده و دانشجویان دانشکده‌های دیگر، کسبه و بازاریان غیرتمند مصدّقی، احترام به استاد را بر تهدید رژیم برتری داده و برای وداع با شخصیت برجسته‌ای که او را نخستین «رئیس‌جمهور ملّی ایران» می‌دانستند، در خانه‌اش (اول خیابان ایرانشهر) که سالیان دراز کانون جوشان فرهنگ ایران‌زمین بود، حاضر شدند.
در آغاز تصمیم بر این بود که جنازه را به مسجد سپهسالار ببرند و از آنجا تشییع به عمل آید. مرحوم اللهیار صالح به خواهش دوستان حاضر (مرحومان دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر غلامحسین صدیقی و دیگر استادان و رهبران نهضت مقاومت ملّی) به حسین علاء، وزیر دربار، تلفن زد و طبقِ معمول نوعی اجازه‌خواهی کرد. حسین علاء گفت: «از شاه می‌پرسم و اطلاع می‌دهم». پس از مدّتی اطلاع داد که «اجازه نفرمودند و گفتند از مسجد مجد یا جای دیگر تشییع کننده».
حاضران مجلس که اندوهگین شده بودند، خواستند استاد علامهٔ خود را در کنار قبر مغز بزرگ شیعه، ابوالفتوح رازی، رحمةالله علیه، در جوار حضرت عبدالعظیم(ع) به خاک سپارند، همان جایی که یار دیرین دهخدا، علامهٔ مرحوم محمّد قزوینی مدفون است. بار دیگر از آقای صالح خواسته شد تا با حسین علاء تماس برقرار شود. این بار هم قرار شد وزیر دربار از شاه بپرسد و پاسخ گوید. باز جواب رسید که: «شاه مخالف است و می‌گوید ببرند جای دیگر!».
اندوه حاضران چند برابر شد و سرانجام مردم مصمّم تهران جنازه را بر دوش گرفتند. پیشاپیش جنازه، شادروان داریوش فروهر با چشمانی اشکبار حرکت می‌کرد. جمعیت به سمت ابن‌بابویه حرکت کردند تا جسد یار وفادار مصدّق را در جوار تربت شهیدان سی‌ام تیرماه به یادگار گذارند.
در ابن‌بابویه باران بیداد می‌کرد. مقبرهٔ شهیدان راه استقلال و آزادی ایران و مزار سیّد بزرگوار، وزیر دلاور امور خارجهٔ حکومت ملّی، دکتر حسین فاطمی، در آن شست‌وشوی آسمانی، جلال حزن‌انگیزی داشت. نماز بر جنازهٔ استاد علّامه دهخدای قزوینی به امامت عزیز مرد دیگری از سلالهٔ سادات قزوین و از عالمان مجاهد و دلیر و روشن‌بین، مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سیدضیاءالدین حاج‌سیدجوادی، اعلی اللّه مقامه، برگزار گردید.
قطرات باران و اشک‌های سوزان راهیان حقیقت با هم همسفر شدند. ما جوان‌های آن روز که بیش از بزرگان خود در تلاش و دوندگی بودیم، بی‌اغراق نیمی از بدنمان گل‌آلود شده بود و آب باران از سر و گردنمان می‌ریخت و بزرگان ما، استادان و پیش‌کسوتان سیاسی ما نیز آن روز چه شکوه غمواره‌ای داشتند (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۳: صص ۱۹ـ۲۰).

سرانجام خاطرهٔ صدرالدین الهی از اعلان مرگ دهخدا و مراسم خاکسپاری او:

[...] صبح وقتی به دانشکدهٔ ادبیات آمدیم، فرّاش دانشکده گفت: «بروید با دُمتان گردو بشکنید! امروز آقای دکتر معین نمی‌آید». وقتی علّت را پرسیدیم به‌سادگی مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده‌است، گفت: «آخر دیشب آقای دهخدا مرحوم شده». بُهت و خاموشی ما را در خود گرفت. غم بزرگ مردی که دیگر نبود و شادی کوچک کلاسی که آن روز تشکیل نمی‌شد، روز ما را پر کرد و دانستیم که صبح فردا جنازهٔ او را از خانه‌اش بدرقه می‌کنند. یک اعلامیهٔ دوخطّی مبنی بر دعوت بچه‌ها به این تشییع‌جنازه نوشتیم و به دیوار مقابل درِ ورودی کریدور چسباندیم. خیلی ساده نوشته بودیم: «استاد دهخدا درگذشت. فردا

---

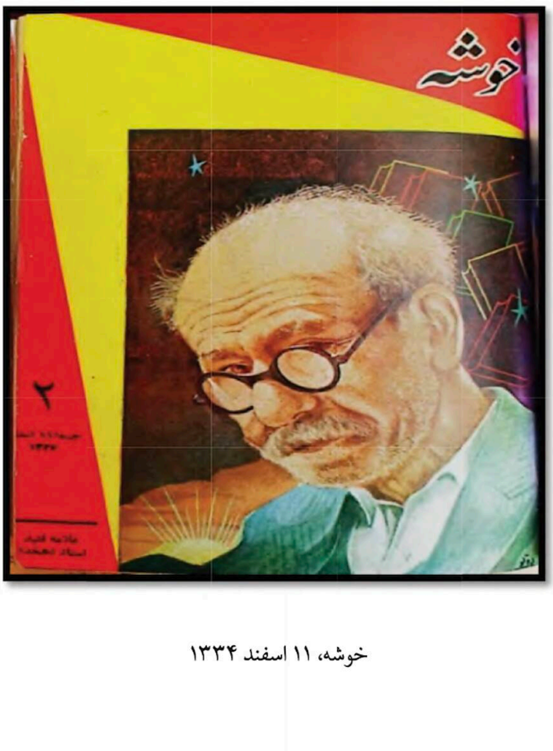
۱. نهم اسفند صحیح است.

جنازهٔ او از خانهٔ مسکونی‌اش واقع در خیابان ایرانشهر [جلال بایار] تشییع می‌شود. از همهٔ دانشجویان دعوت می‌شود که در این مراسم شرکت کنند». و زمزمهٔ مرگ او بسی زود در همه جا پیچید. شاید بچه‌های آن روز پرجرأت‌تر از بچه‌های امروز بودند؛ برای اینکه وقتی که یکی از فرّاشان به دستور مقامات دانشکده خواست اعلان را که گویا مخالف مصالح دانشکده تشخیص داده شده بود، از دیوار بکَنَد، کتک ملایمی نوش جان کرد و دُمش را روی کولش گذاشت.

صبح باران ریز پردامنه‌ای آغاز شد. بچه‌ها تک‌تک جمع شدند، جلوخان و هشتی خانهٔ پیرمرد پر شد، پر از بچه‌ها، پر از دانشجویان آن روز دانشگاه و در میان همه هیچ چهرهٔ آشنایی از رجال آن روز، استادان عالی‌مقام دانشکدهٔ ادبیات دیده نمی‌شد. شاید لزومی نداشت که مقامات آن‌روزی خود را برای تشییع‌جنازهٔ یک مرد پر از حماسه و سربلندی به دردسرهای بزرگ بیندازند. از میان استادان دانشکده فقط مدرّس رضوی و دکتر صدیقی را به خاطر دارم که به خانهٔ دهخدا آمده بودند.

نزدیک ساعت ده بود که جنازه را حرکت دادند و ما به دنبالِ تابوت چشم‌های پر از اشک و سرخ دکتر معین را دیدیم و باورمان نمی‌آمد که مردی به آن سختی، این‌طور کودکانه در پسِ تابوتی بگرید، درست مانندِ پسری که پدری بزرگ را از دست داده‌است. باران ریز و سخت همچنان بارید تا نزدیک لاله‌زارنو جنازه روی دوشِ دانشجویان حمل شد و هیچ‌یک از رجال با اتومبیل‌های بزرگ و کوچکشان به دنبالِ جنازه نیامده بودند و بچه‌ها هرکدام به وسیله‌ای خودشان را به آرامگاه رسانیدند.

آرزوی او برآورده شده بود: درخت‌های جوان به دنبالِ درخت پیری که دیگر نبود، حرکت می‌کردند و او هم همین را می‌خواست. نماز میّت را در زیر باران تندی برگزار کردیم. پیشِ ما مردی خفته بود کوچک‌اندام و درهم‌فشرده در واپسین جامهٔ خویش، جامه‌ای سپید بمانند قلبش. و آسمان آهسته‌آهسته می‌گریست. گورکن لحد می‌ساخت و قاریانِ گرسنه کلمات نامفهومی را از قرآن زیر لب زمزمه می‌کردند و اندوه قلب‌های ما را می‌فشرد و نزدیک به یک ساعت بعدازظهر همه چیز برای جسم خاکی او تمام شد؛ یک سطل آب، چندین دست که روی خاک نمناک دراز شده بود و حمدوسوره‌هایی که برای آسایش او بر لب‌ها جاری بود و همه چیز از همان روز آغاز شد برای روح او و کار بزرگی که او کرد و یادگاری گرانبها که برای مردم وطنش به جای گذاشت» (صدرالدین الهی، از درودیان، ۱۳۶۳: صص ۲۲_۲۴).



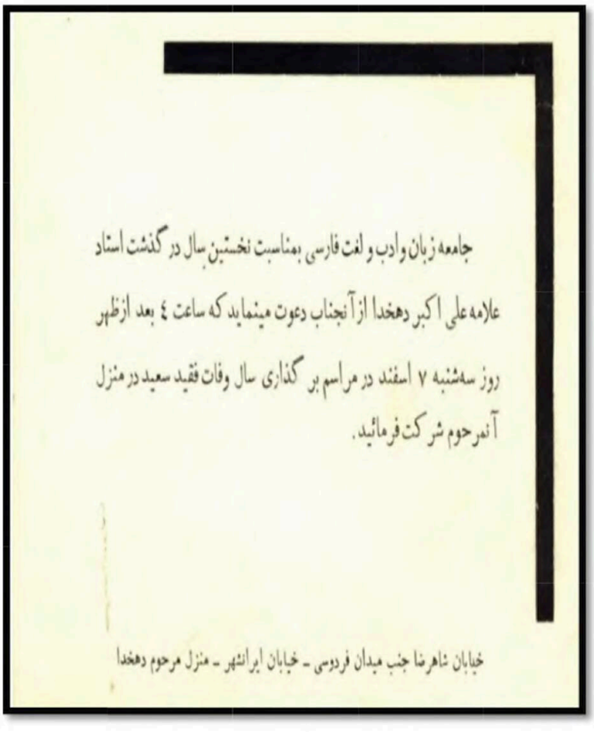
خوشه، ۱۱ اسفند ۱۳۳۴

و.۶) پس از مرگ

مجلس ختم در مسجد مجدالدوله برگزار شد. علی معین، برادر محمّد معین، دربارهٔ این مجلس چنین نوشته‌است:

چون قدرت روز نظر مساعدی با دهخدا نداشت، در مجلس ختمی که توسّطِ دکتر معین در مسجد مجد ترتیب داده شده بود، بسیاری از اساتید حضور به هم نرساندند و این عمل باعث ناراحتی او شد و دیدم در جواب عذرهای بعضی فقط می‌گفت: «می‌دانم آقا! می‌دانم آقا!» (معین (علی)، ۱۳۷۰: ص ۲۲ـ۲۳).

اوّلین سالگرد دهخدا در منزل مسکونی‌اش در خیابان ایرانشهر برگزار شد. آرامگاه دهخدا سال‌ها وضعیت اسفناکی داشت، به‌گونه‌ای که دیدار از آنجا مایهٔ رنجش خاطر و تحسّر هر بیننده می‌شد[۱] تا اینکه به همّت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در سال ۱۳۷۴ بازسازی شد و در مراسمی با حضور جمعی از اهالی فرهنگ بازگشایی شد.

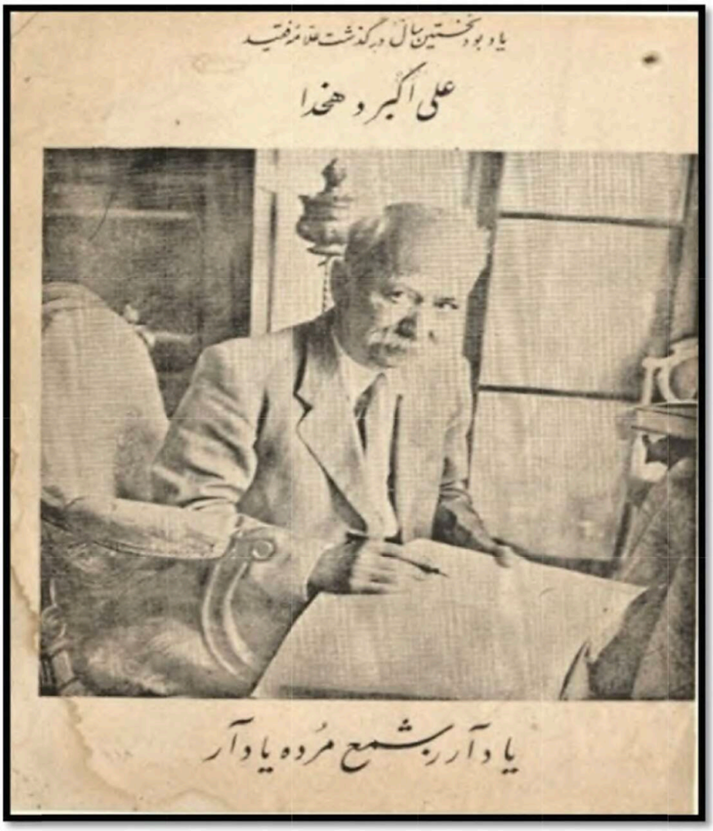

جامعه زبان و ادب و لغت فارسی بمناسبت نخستین سال در گذشت استاد
علامه علی اکبر دهخدا از آنجناب دعوت مینماید که ساعت ٤ بعد ازظهر
روز سه‌شنبه ۷ اسفند در مراسم بر گذاری سال وفات فقید سعید در منزل
آنمرحوم شرکت فرمائید.

خیابان شاهرضا جنب میدان فردوسی ـ خیابان ایرانشهر ـ منزل مرحوم دهخدا

آگهی نخستین سالگرد دهخدا

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۱. ر.ک. اصیل، حجت‌الله: «حتّی چراغی نیست (گذری بر آرامگاه دهخدا)»، درودیان، ۱۳۷۸: صص ۲۵۱ـ۲۵۴.



منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

در صدمین سال تولد دهخدا (۱۹۸۰م. = ۱۳۵۸ش.) سازمان بین‌المللی یونسکو این سال را به بزرگداشت علی‌اکبر دهخدا اختصاص داد و از دولت‌های عضو سازمان و نهادهای فرهنگی خواست در شناخت مقام علمی و ادبی او گام بردارند (ر.ک. سند ۷۱ـ۱)


یکصدمین سالگرد تولد علامه دهخدا
BIRTH CENTURY OF DEHKHODA
پست جمهوری اسلامی ایران
10R.
۱۳۵۸
1980
۱۰ ریال
R. I. IRAN



پوستر صدمین سالگرد تولد دهخدا، اثر مرتضی ممیز

۲. ظاهر، عادت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی

الف. چهره و ظاهر

غلامعلی رعدی آذرخشی، دوست و همکارش، قیافهٔ او را چنین توصیف کرده‌است:

از دهخدا پردهٔ نقاشی یا فیلمی که در حال حیات وی ساخته شده باشد، در دست نیست. میان عکس‌های حدود سی سال اخیر عمر او نیز (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۳۴ یعنی دورهٔ همکاری و آشنایی‌ام با وی) جز یکی دو عکس آن هم تا حدّی، بقیّه هیچ‌کدام مشخّصات و به‌ویژه گیرندگی‌های وجنات دهخدا را آنچنان که باید نشان نمی‌دهند. اینک از آن شکل و شمایل آنچه کمابیش به خاطرم مانده‌است، یادداشت می‌کنم:
در آن سال‌ها در نخستین برخورد با او شاید برای هرکسی مانندِ من، شکل سرش بیش از هر چیز جلب توجّه می‌کرد که تقریباً متمایل به گردی، خصوصاً در محل تلاقی پیشانی و جمجمه بود و در مقایسه با هیکلش بزرگ‌تر از حدّ متعارف به نظر می‌آمد. (اوّلین بار که مجسمهٔ بالزاک، رمان‌نویس نامدار فرانسوی ۱۷۹۹ـ۱۸۵۰ را به سال ۱۳۱۵ در پاریس دیدم، شکل سر او تا حدّی سر دهخدا را به خاطرم آورد. با این فرض که برخلافِ سر کم‌موی مؤلّف لغت‌نامه، سر پرموی بالزاک بر پیکری فربه استوار بود). صورت دهخدا مدوّرگونه بود با پیشانی پهن و فراخ و کمی برجسته و پیش‌آمده؛ قامتی متوسط داشت و تنی نه فربه و نه لاغر؛ رنگ پوست خاصه صورتش سفیدِ مهتابی و ظاهراً حاکی از کم‌خونی بود. تنها هنگامی که سخت شرمگین یا در مواردی نادر که بسیار خشمگین می‌شد، سرخی کم‌رنگی از زیر پوست صیقلی‌وار چهره‌اش خودنمایی می‌کرد و آن رنگ سرخ نیز پس از چند لحظه به زردی می‌گرایید. چشم‌های کم‌رنگی داشت که هیچ‌گاه ندیدم در حال شادمانی یا غضب برق بزنند اما در نگاهش (شاید در نظر من) یک دنیا انسانیت و عطوفت و شرم و رأفت و گاهی حالتی آمیخته از حیرت و نوعی خستگی و آزردگی و بیزاری موج می‌زد. مخصوصاً همین حال یا حالات نگاه اوست که در عکس‌هایش منعکس نیست. هنگام گفت و شنود، خاصّه اگر بحثی جدّی در میان بود یا تأثّر از روند مطلوب یا نامطلوب و نشیب و فراز مکالمه، همراه با نگاه‌های معنی‌داری که گفتم، لبخندهایی به علامت همداستانی یا زهرخندهایی حاکی از ناخشنودی عضلات صورتش را پیاپی با حرکات خفیف و تقریباً نامرئی دیگرگون می‌کرد. این توالی و تناوب حالات نیز در عکس‌هایش البته پدیدار نیست مگر آنکه مجموع آن‌ها را پهلوی هم بگذارند و نمونهٔ بسیار ناقصی از آنچه گفته شد، به دست بیاورند. دست‌های کوچک و خوش‌تراش و انگشتانی ظریف داشت. (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: صص ۳۸۰ـ۳۸۱).

از زبان فروغ آل‌بویه، دخترخوانده‌اش:

مردی بود متوسط‌القامه، دارای چشمان سبز و نافذ و روشن و مهربان، سری بزرگ، پیشانی بلند و گشاده، پاهای کوچک و ظریف، موهای کم‌پشت و صاف، اندامی لاغر. هرکس در یک برخورد شیفتهٔ او می‌شد. نمی‌دانم در نگاهش چه بود، در رفتارش چه بود که همه را به احترام وا می‌داشت. به لباس و پوشاک خود بی‌توجّه بود. مردی بود که اگر یک بار او را می‌دیدی، نمی‌توانستی هیچ وقت فراموشش کنی. همیشه شاد بود، شادی باطن. هیچ چیز فوق‌العاده‌ای در زندگی‌اش نبود، رضایت باطنی داشت. نمی‌دانم از هدفش بود، از کارش بود، هرچه بود همیشه احساس رضایت را در صورت او می‌شد دید (آل‌بویه، ۱۳۸۶: ص ۱۷۸).

ب. عادت‌ها و خصوصیات اخلاقی

دبیرسیاقی دربارهٔ عادت‌ها و خصوصیات دهخدا چنین نوشته‌است:

دهخدا بنیه‌ای نسبتاً قوی داشت. روی زمین به دو زانو و کمی یک‌بَری می‌نشست و در نوشتن دست چپ را که صفحهٔ کاغذ را در خود نگاه می‌داشت، بر بیرون‌سوی زانوی راست تکیه می‌داد. در مطالعه سریع و تیزبین و نکته‌یاب بود. در استخراج لغات و ترکیبات و امثال فراخ‌حوصله بود. از مکررنویسی عبارات و اشعار که لازمهٔ این کار است مانده و ملول

نمی‌شد. کار تحقیق و مطالعه و نوشتن تا چهارده ساعت در شبانه‌روز تا سال آخرِ حیاتش ادامه داشت [...] حرکت کمتر داشت و سیگار بسیار می‌کشید و غالباً بدون عینک به خواندن کتاب‌ها حتّی در سطح لاروس کوچک قادر بود. می‌گفت: «پزشکان از سه کار من در حیرت‌اند: یکی بیش از سی سال بر زمین نشستن و نوشتن و حرکت کافی نداشتن، دوم سیگار بیش‌ازحد کشیدن و سوم بدون عینک قادر به خواندن هر نوع کتابی بودن». در نوشیدن قهوه نیز افراط داشت و معتقد بود که با هر فنجان که می‌نوشد برای کار نیرویی تازه می‌یابد بی آنکه در خوابش تأثیر بگذارد. دهخدا در زندگی مادّی وسعتی زیاده نداشت. گشاده‌دست و بی‌تکلّف بود و گاه بخششِ تا حدّ ایثار داشت، اما باددست نبود. در سال دوم حکومت ملّی مرحوم دکتر مصدّق مختصر ذخیرهٔ بازمانده از فروش خانهٔ خود را برای کمک به بودجهٔ کشور به عنوان رانِ ملخ تقدیم کرد، اما چون رئیس دولت آن را با تشکر بازگردانید، به مصرف خرید اوراق قرضهٔ ملّی رسانید. در وصیت‌نامه‌اش دیده شد که خادم و خادمه و یکی دو فرد وابسته چون دیگر افراد خانواده از مرده‌ریگ لاغربهای خود سهم معیّن داشته‌است. با این حال گه‌گاه نوعی رفتار اشراف‌منشانه نیز در زندگی داشت که همانندِ تندی‌ها و درشتی‌های گه‌گاهیش تضادّی را در خوی و طبیعت وی نشان می‌داد. شک را بزرگ‌ترین حربه‌ای می‌دانست که خداوند به بشر داده‌است. معتقد بود که در همه چیز و همه کار نخست باید شک کرد و تردید به کار برد تا به حقیقت رسید. می‌گفت: «هر چیز را در آن اگرمگر و شک به کار رود، از حقیقت خالی است زیرا جایی که حقیقت باشد در آن تردید و اگرمگر راهی ندارد». از شک به حقیقت رسیدن هنر دهخدا بود. در کارهای تحقیقی اما باید اذعان کرد که گاه این شک به وسواس و احیاناً به سوءظن می‌کشید و دامنه‌اش گذشته از مطالب تحقیقی دامن افراد را نیز می‌گرفت تا آنجا که بر کتاب‌های خودِ وی نیز سایه‌افکن گشت، بدین توضیح که لغت‌نامه و امثال و حکم وی با وجودِ انبوهیِ یادداشتِ مفید که برای تحریر مقدّمهٔ هرکدام تدارک دیده بود، هردو خالی از مقدّمه نشر شد و سبب آن جز تردید و شک در نارسا بودنِ احتمالیِ مطالبِ گردآمده برای مقدّمه نبود. دهخدا سخنور نبود و شاید در همه عمر شمار سخنرانی‌هایش از عدد انگشتان یک دست نگذشت، اما محضری گرم و آموزنده و پرهَیمَنه داشت که از تجارِب و خوانده‌ها به کمک حافظهٔ قوی مستمعان و حاضران را سرمستی می‌داد و فیض می‌بخشید. در نویسندگی تا حدّ امکان ادب را رعایت می‌کرد و از آوردن سخنان ناروا و زشت تن می‌زد و به جایِ لغات غیرعفیف مترادفاتی آمیخته به شرم به کار می‌برد. در خوش‌طبعی فراخ‌مزاح نبود. طعنه‌هایش لطیف و کوتاه و طنزآلود بود (دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: صص بیست‌وسه ـ بیست‌وشش).

نظر سیدحسن تقی‌زاده دربارهٔ خصوصیات اخلاقی دهخدا:

مرحوم دهخدا درستکار و نیز وطن‌پرست به حدّ اعلیٰ و خوش‌محضر و با دوستان خاص خود باوفا و باگذشت بود، ولی گاهی هم برحسبِ اقتضای مزاج عصبی و حساسیت شدید افراطی و جوش و هیجان عصبانی حاد نسبت به نیکی و هم بدی در ابراز محبت نسبت به کسانی که مورد لطف او بودند، مبالغه می‌کرد، و گاهی هم سوء ظنّ مفرط نسبت به کسانی که به حق یا به اشتباه روش یا عقاید آن‌ها را مخالف معتقدات خود می‌پنداشت، نشان می‌داد، ولی تا آنجا که من می‌دانم هیچ‌وقت این احساسات از روی غرض یا سوء نیّت نبوده، بلکه نتیجهٔ اعتقادات صمیمی و خالصانهٔ او بود نسبت به اشخاص (تقی‌زاده، ۱۳۷۷: ص ۳۹۰).

غلامعلی رعدی آذرخشی در ادامهٔ ظاهر و قیافهٔ دهخدا، دربارهٔ عادت‌ها و وضع زندگی او چنین نوشته‌است:

بسیار کم‌غذا بود و غالباً آن مقدار کم از غذا را که در بشقاب خود می‌کشید با هر گربهٔ خانگی یا غریبه و تازه‌وارد قسمت می‌کرد و گاهی نیز غذا را بیش از دوسه لقمه نخورده پیش گربه می‌گذاشت. در سال‌های آخر عمر که به علّت

تنگی نفس مجبور به تقلیل و سپس ترک سیگار شده بود، تقریباً پشت سر هم سیگار می‌کشید و سیگارهای مُشتوک‌دار[۱] نازکش را به نیمه نرسیده در فنجان قهوه که اقلاً یک بار در هر ساعت می‌خورد، خاموش می‌کرد. (در شرح‌حال بالزاک خوانده‌ام که از سر شب تا صبح پیاپی قهوه می‌خورد و رمان می‌نوشت). نمی‌دانم از چه تاریخ تا حدود ۱۳۱۳(؟) در خانه‌ای واقع در خیابان خانقاه نزدیک کوچهٔ ظهیرالاسلام سکونت داشت و با مرحوم رشیدیاسمی که در چند قدمی و در آن کوچه خانه‌ای داشت، تقریباً همسایه بود. اتاق نشیمن دهخدا در آن منزل بسیار ساده و محقّر و در برابر گرما و سرما بی‌حفاظ بود. کتاب‌ها تودهٔ برگه‌های (فیش‌های) امثال و حکم و لغت‌نامه و نسخه‌های ترجمه‌ها و غیره در اتاق نیمه‌تاریک مجاور (صندوقخانه) پراکنده و انباشته بود. در قسمت جنوبی و انتهای حیاط، اتاق مهمانخانه‌ای نسبةً بزرگ و تقریباً متروک وجود داشت، زیرا دهخدا از دیدارکنندگان و مهمان‌ها حتّی هنگامی که مانند پنجشنبه‌شب‌ها عدهٔ آنان به پانزده تا بیست تن می‌رسید (از ملک‌الشعراء بهار تا صادق هدایت و مسعود فرزاد) در همان اتاق مسکونی کوچک که فاقد صندلی و پشتی بود، پذیرایی می‌کرد و پنجشنبه‌ها سفرهٔ شام نیز همان‌جا گسترده می‌شد. علاوه بر دو فرش کوچک و یک کنارهٔ رنگ‌ورورفته، تنها اثاثهٔ تشریفاتی آن اتاق تشکچه‌ای بود که دهخدا روی آن می‌نشست و چیز می‌نوشت و دو متکای کوچک به عنوان پشتی. تابستان‌ها از شدّت گرمای اتاق تا حوالی ظهر به سایهٔ درخت توت (یا افرا؟) در کنار دیوار حیاط پناه می‌برد. قسمت مهمّی از امثال و حکم زیر چتر سایهٔ آن درخت تنظیم و تکمیل شده‌است. نزدیک غروب نیز در صحن حیاط و در مجاورت اتاقش یک میز و چند صندلی می‌گذاشتند و کار و مطالعه و دیدارها هم آنجا انجام می‌گرفت.

در حدود سال ۱۳۱۳ شمسی دهخدا به خانهٔ نسبةً وسیع و مشجّری با ساختمانی بزرگ‌تر در خیابان ایرانشهر سابق نقل‌مکان کرد. چون منزل سابق دیگر برای جا دادن کتاب‌ها و برگه‌ها و تخصیص چند اتاق برای همکاران لغت‌نامه و نیز برای سکونت چند تن از اقوام نزدیک او کافی نبود، اما در این منزل نیز دهخدا تا پایان عمر در آن به سر برد، اتاق نشیمن و کار وی از حیث سادگی و تشکچهٔ معهود با اتاق مسکونی‌اش در خیابان خانقاه چندان فرقی نداشت.

دهخدا آهسته و با تأنّی سخن می‌گفت و صدایش نرم و ملایم و تا حدّی ضعیف بود و جز در موارد استثنایی خشم و عصبانیت، نوعی حجب و فروتنی از کلامش می‌تراوید و حتّی غالباً موقعی که مستخدم یا خادمه را برای دادن دستوری مثلاً خریدن سیگار یا آوردن قهوه صدا می‌کرد، آهنگی شرم‌آلود که بیشتر حاکی از تمنا بود نه تحکّم از گلویش برمی‌خاست و می‌گفت: بابا... بابا... بابا... صغری... صغری... صغری... و هکذا.

اگر درست به خاطر داشته باشم در دههٔ اوّل قرن چهاردهم هجری شمسی پولِ مسکوک رایج‌تر و شایع‌تر از اسکناس بود و در اکثر ادارات دولتی حقوق کارمندان را با پول نقره می‌دادند نه با اسکناس و چک. بابا (مستخدم و دربان پیر دهخدا) در پایان هر ماه مُهر اسم او را به وزارت معارف می‌برد و حقوقش را که عبارت از مقداری مسکوکِ نقرهٔ در دستمال پیچیده بود، می‌آورد. دهخدا همه پول‌ها را بی آنکه بشمارد، زیر تشکچه می‌ریخت تا آنجا که من شاهد بوده‌ام فقط در مواردی که می‌خواست دِینی را ادا کند، پول را می‌شمرد و در سایر موارد حوصلهٔ این کار را نداشت. بارها دیدم که بابا یا مستخدمه‌اش، صغری، وجهی برای مخارج جاری خانه می‌خواستند و او که مشغول کار یا صحبت بود، با حدس و تخمین مقداری پول از زیر تشکچه درآورده و ناشمرده به آن‌ها می‌داد و می‌گفت: «حسابش را به فلان خانم ـ از اهل خانه ـ بدهید». لباس منزل او در تابستان عبارت بود از پیراهنی سفید و بسیار تمیز با شلواری غالباً سفید، گاهی جوراب نیز می‌پوشید که اکثر اوقات پاره بود. ناگفته نماند که همان پیراهن سفید که در اوایل روز اتوکشیده و پاکیزه بود، پس از چند ساعت با لکه‌های متعدد ریز و درشت جوهر خودنویس و قهوه و سوختگی آتش سیگار و غیره آلوده و رنگین می‌شد. در زمستان به همان لباس تابستانی یک جلیتقه یا نیم‌تنهٔ پشمی و بالاپوش خانگی «روب‌دوشامبر» و یک

---

۱. مُشتوک: قسمت زیرین لولهٔ سیگارت که تهی است و توتون در آن نیست. لوله‌ای از مقوا که در ته سیگار نصب شود (لغت‌نامهٔ دهخدا). فیلتر سیگار.

کلاه فینه‌مانند مخروطی‌شکل از پارچهٔ ضخیم اضافه می‌گردید و جالب اینکه پای‌افزار تابستانی و زمستانی منحصربه‌فرد او که هم در منزل و هم در دیدارهای بیرون منزل به کار می‌رفت، یک جفت کفش مشکی برقی گران‌قیمتی بود که هر سال یک بار دوختنش را به یکی از کفشدوزان معروف خیابان لاله‌زار سفارش می‌داد و همین که تحویل می‌گرفت پیش از پوشیدن پاشنه‌های آن‌ها را می‌خواباند تا مانندِ کفش راحتی پوشیدنش آسان باشد، گویی از خوش‌لباسی عهد جوانی خصوصاً ایّام توقف در فرنگ، فقط همین عادت نمونه‌وار یعنی پوشیدن کفش برقی ممتاز، البته با تصرفی در پاشنهٔ کفش، برای او باقی مانده بود. او با همان لباس منزل از مهمانان پذیرایی می‌کرد مگر چند تن معدود که مسن‌تر و به جهاتی مورد احترام خاص او بودند مانندِ حاج سیدنصراللّه تقوی و مخبرالسلطنه هدایت، در حضور آن‌ها کت و شلواری بر تن می‌کرد یا عبایی می‌پوشید (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: صص ۳۸۱ـ۳۸۴).

زندگی روزانهٔ دهخدا از زبان فروغ آل‌بویه، دخترخوانده‌اش:

هر روز صبح ساعت پنج الی شش از خواب بیدار می‌شد. صبحانه‌شان یک استکان چای با مقداری نان و پنیر بود، چیز دیگر نمی‌خورد. بعد از صبحانه تحقیق و نوشتن را شروع می‌کرد. همیشه مثل روز اوّل با علاقه و عشق پایان‌ناپذیر. تا ساعت ده صبح می‌خواند و می‌نوشت و با خوردن یک فنجان قهوه رفع خستگی می‌کرد و باز ادامه می‌داد تا ظهر می‌شد. همیشه باید سرِ ظهر ناهار حاضر باشد. ناهار را با خانواده صرف می‌کرد، سفره را روی زمین می‌انداخت، ولی در موقعی که مهمان داشتیم ناهار روی میز [صرف می‌شد]. بعد از ناهار هم در حدود نیم ساعت می‌خوابید و با خوردن یک چای کوچک که حتماً یک حبّهٔ قند در آن می‌انداخت، باز مجدداً مشغول کار می‌شد تا ساعت شش الی هفت بعدازظهر. چون شام ایشان با ما فرق داشت، آن را به‌تنهایی می‌خورد. شام ایشان منحصر بود به نان و پنیر و ماست و خیار و سیب‌زمینی پخته و بعد از شام همچنان تا ساعت دوازده شب کار می‌کردند. فی‌الواقع در شبانه‌روز بیش از شانزده ساعت مشغول کار بودند (آل‌بویه، ۱۳۸۶: صص ۱۷۸ـ ۱۸۸).

دهخدا بسیار خانواده‌دوست بود. از روزگار جوانی تا روز مرگش همواره خانوادهٔ بزرگش (مادر، خواهر و برادران و برخی از اقوام دیگر) را در کنار خود نگه داشت. خانه‌ای بزرگ خرید و هر گوشهٔ آن را به خانواده‌ای اختصاص داد. این احساس مسئولیت نسبت به اعضای خانواده و اطرافیانش را از نامه‌ها و وصیت‌نامه‌هایش می‌توان دریافت[1].

چند یادداشت و نامه به برادرانش:

باز مکرّر می‌کنم فکر زیاد و غم و غصه را کش/ دادن برای هیچ‌کس فایده ندارد./ برای خود آدم و بالمآل برای/ کس و کار آدم ضرر دارد./ چند شب تنها نمانید و معاشرت/ کنید (ر.ک. سند ۷۲ـ۱).

***

تصدّق برادر عزیزم/ گویا با شما با حضور دکتر تند حرف زدم/ از کسالت و خستگی اعصاب/ است لیس علی المریض حَرَج (ر.ک. سند ۷۳ـ۱).

***

معهذا هر قسم که وظیفه اقتضا می‌کند البتّه/ عمل کنید و از طرف بچه‌ها مطمئن باشید./ یحیی مرتباً پول می‌رساند و اقلاً دو روز/ یک بار به دیدن بچه‌ها می‌رود. مواجب شما را / هم گرفته‌است. زیاد تصدّق علی‌اکبر دهخدا/ خداوند پشت و پناه همگی باد/ پنجم (۵) اردیبهشت ۱۳۱۴ (ر.ک. سند ۷۴ـ۱).

---

۱. دبیرسیاقی تعدادی از نامه‌های او به برادرانش را منتشر کرده‌است، ر.ک. کلک، ش ۶۱ـ۶۴، فروردین ـ تیر ۱۳۷۴، صص ۲۲۶ ـ ۲۳۱.

از گشاده‌دستی دهخدا و گره‌گشایی او از کار دیگران بسیار گفته‌اند، در همین کتاب خاطره‌هایی از این ویژگی اخلاقی او ذکر شده‌است[۱]. در وصیت‌نامه‌های او نیز نشانه‌هایی دیده می‌شود.

نمونه‌ای از بذل و بخشش‌های او پیش از درگذشتش (ر.ک. ۷۵ـ۱):

> قربانت شوم، چهارصدوپنجاه تومان (۴۵۰) در لفّ این پاکت است، تمنّی می‌کنم هرچه زودتر به اشخاص ذیل برسانید.
> ۱) خانم کوچک صدوپنجاه تومان (۱۵۰)
> ۲) کبری و معصومه صد تومان (۱۰۰)
> ۳) بابا چهل تومان (۴۰)
> ۴) زن مشهدی ابوالقاسم مرحوم سی تومان (۳۰)
> ۵) پسر کوچکی است، پسر میرزا عبدالله کتابفروش است به او بدهید ده تومان (۱۰)
> ۶) زن فقیریست اگر آمد و گفت به او هم بدهید ده تومان (۱۰)
> ۷) پیش خود شما می‌ماند صدوده تومان (۱۱۰)
> بچه‌ها را راضی کنید چند شب بیایید پیش ما
>
> علی‌اکبر دهخدا

سندهایی دولتی نیز در این باره وجود دارد (ر.ک. سند ۷۶ـ۱). نیز بنگرید به متن اسنادی که حق‌التألیف خود را از امثال و حکم به ادارهٔ صحیّهٔ کلّ مملکتی (وزارت بهداشت) برای مداوای بیماران و کمیسیون معارف برای چاپ کتاب‌های مفید اختصاص داد (ر.ک. سندهای ۹۷، ۹۸ـ۱).

---

۱. ر.ک. خاطرهٔ ستار آل‌بویه در گفتار حاضر در بخش «خاطراتی از دهخدا» (ص ۱۳۵).

۳. آثار دهخدا

الف. نوشته‌های دهخدا در صوراسرافیل

الف. ۱) هفته‌نامهٔ صوراسرافیل

صوراسرافیل نشریه‌ای هفتگی بود که دورهٔ اوّل آن پس از استقرار مشروطیت در ایران، در طول ۱۳ماه (از پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ = ۸ خرداد ۱۲۸۶ تا شنبه ۲۰ جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶ = ۳۰ خرداد ۱۲۸۷) در ۳۲ شماره در تهران منتشر شد. مدیر و صاحب‌امتیاز آن میرزا قاسم‌خان تبریزی و میرزا جهانگیرخان شیرازی و نویسندگی و دبیر آن میرزا علی‌اکبرخان دهخدا[1] بودند.

سرلوحهٔ این نشریه تصویر فرشتهٔ اسرافیل است با بال‌های گشوده که با دست راست شیپوری (صور) در دست دارد که در حال دمیدن در آن است. پارچه‌ای دور شیپور پیچیده که ادامهٔ آن در دست چپ او و روی آن سه کلمهٔ «حریّت، مساوات و اخوّت» نوشته شده‌است. اسرافیل بر فراز سر مردمی است که اکثر آن‌ها در خواب اند و فقط دو گروه در دو سوی مردمِ خفته بیدارند، و ایستاده و با انگشت به اسرافیل اشاره می‌کنند. گروه سمت راست کلاه بر سر دارند و گروه سمت چپ عمامه یا دستار[2]، چندین نفر هم در لابه‌لای جمعیتِ خفته سر برآورده‌اند و آمادهٔ بیداری. تصویر درواقع تمثیلی است از رسالت روزنامه در «بیدار کردن» مردم. در بالا و پایین این سرلوحه، دو آیه از قرآن دربارهٔ «نفخ صور» به چشم می‌خورد[3].


صور اسرافیل

چرند پرند

منبع: بخش نشریات کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

---

۱. برای مطالعه دربارهٔ زمینهٔ پیدایش صوراسرافیل و شکل‌گیری آن، ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۵۴ ـ ۷۳.

۲. برگرفته از یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۶۶ـ۶۷.

۳. و نُفِخَ فی‌الصّورِ فَإذاهُم مِنَ الأجداثِ الیٰ رَبِّهِم یَنسِلون (یس، ۵۱)، فَإذا نُفِخَ فی‌الصّورِ فَلا أنسابَ بَینَهُم (مؤمنون، ۱۰۱).

در مرام‌نامه یا بیانیهٔ این نشریه، در آغاز شمارهٔ نخست چنین می‌خوانیم:

> [...] ما نیز قلم برداشته که به خواست خدا شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملت خود خدمتی کنیم و به ابنای این آب و خاک موروثی که با خون پدران و نیاکان ما عجین و سرشته است، ابراز ارادتی نماییم. در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملّی و معاونت روستاییان و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت‌قدم باشیم و از این نیّت مقدس تا زنده‌ایم، دست نکشیم و با صدای رسا می‌گوییم که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم و به زندگی بدون حریّت و مساوات و شرف وقعی نمی‌گذاریم و به‌جز ذات پروردگار و احکام الهیّه و قوانین مُلکیّه از احدی نمی‌ترسیم و از این عقیدهٔ راسخ و محکم تخطّی نمی‌کنیم. تملّق از کس نمی‌گوییم و به رشوه گول نمی‌خوریم. قدح و مدح بیجا از هیچ‌کس نمی‌کنیم و اغراض نفسانی به کار نمی‌بریم. به عبارت اُخریٰ بد را بد و خوب را خوب می‌نویسیم. در نگارش این روزنامه انتفاع و سود شخصی را منظور نمی‌نماییم و این کار را کسب و شغل خود قرار نمی‌دهیم و به فریاد بلند به تمام برادران ایرانی و ایرانی‌نژاد خود عرض می‌کنیم که اگر خدای‌نخواسته از ما نسبت به وطن خلافی مشاهده فرمایند، ما را متنبّه نموده و از راه کج بازدارند و تا خیر آنان را می‌خواهیم، ما را از خود دانند[۱].

این نشریه معمولاً در ۸ صفحه غالباً روزهای پنجشنبه منتشر می‌شد و در کوچه و بازار تهران به دست کودکان به فروش می‌رسید و برای مشترکان به شهرستان‌ها و خارج از کشور فرستاده می‌شد.

همان‌طور که پیش از این هم گفته شد، دهخدا در بیشتر شماره‌های آن، یک سرمقاله دربارهٔ مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و در پایان آن نیز مطلبی طنزآمیز سیاسی ـ اجتماعی با عنوان «چرندپرند» بیشتر با امضای «دخو»[۲] می‌نوشت. «دخو» صورت گویشی همان «دهخدا» است و در ولایات قزوین شخصیتی مانندِ ملانصرالدین و جوحی و بهلول داشته، مردی ساده‌لوح که اطوار و گفتارش موجب خنده و زبانزد بوده‌است.

این نشریه هم مورد اقبال و توجّه مردم عادی جامعهٔ آن دوره بوده و هم خواص[۳]. گفته شده شمارگان این نشریه به بیست‌وچهارهزار[۴] و قیمت آن در اوّل صبح چهار شاهی و به هنگام عصر به دو تومان نیز می‌رسیده‌است[۵]. بی‌تردید چرندپرندهای دهخدا بیشترین سهم را در این جلب توجّه داشته‌است.

> اما صوراسرافیل، آن را میرزا قاسم‌خان تبریزی و میرزا جهانگیرخان شیرازی بنیاد نهادند و میرزا علی‌اکبرخان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان او بود. این روزنامه هم با کاغذ و حروف خوب چاپ می‌شد و راهبران آن مایه می‌داشتند و تا زمان توپ بستن مجلس برپا می‌بود. در این روزنامه یک بخش شوخی‌آمیزی زیر عنوان «چرند و پرند» نوشته می‌شد که دهخدا آن را می‌نوشت، و از این رو صوراسرافیل به ملانصرالدین و آذربایجان مانندگی پیدا می‌کرد. خوانندگان به این بخش بیشتر رو می‌آوردند و انگیزهٔ رواج روزنامه بیش از همه، این بخش می‌بود. (کسروی، ۱۳۵۹: ص ۲۷۷).
>
> نویسندهٔ این چرندپرندها میرزا علی‌اکبرخان قزوینی است که در مدرسهٔ سیاسی تحصیل کرده. جوان است و قلم ناقلائی دارد. چون قزوینی است، امضاء «دخو» می‌کند. یک ترجمهٔ کاغذ عربی او را هم که بسیار بامزه است، انشاءاللّه می‌نویسم. روزنامهٔ صوراسرافیل فقط همان چرندپرندش مزه و خنده دارد. (سالور، ۱۳۷۴: ص ۱۹۴۱).

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ این بیانیه و تفسیر آن، ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۷۵ ـ ۸۱.

۲. دهخدا در پای برخی از چرندپرندهایش از نام برخی از شخصیت‌های برساخته‌اش مانندِ نخود همه آش، خرمگس، رئیس انجمن لات‌لوت‌ها، دخوعلیشاه، دخوعلی، سگ حسن دله، غلام‌گدا، اسیرالجوال، روزنومه‌چی استفاده کرده‌است.

۳. دربارهٔ جایگاه این روزنامه بین عامهٔ مردم، دهخدا خاطره‌ای دارد، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۲۹ ـ ۳۳۰.

۴. مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از پروین، ۱۳۹۱: ص۴۳۷.

۵. صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ج ۳، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، به نقل از پروین، ۱۳۹۱: ص ۴۳۷.

دهخدا نمک صوراسرافیل بود. روح صوراسرافیل بود و حکم نفحه‌ای را داشت که در این صور دمیده می‌شد. بدون مقالات او، این هفته‌نامه مانندِ شیپوری بی‌صدا یا جسمی بی‌جان به نظر می‌آمد (ابوالقاسم حالت، از اتحاد، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۷۳).

یاد دخو بخیر، حتماً خواهید پرسید که این وقت شب چطور من به یاد دخو افتادم! اما آن‌هایی که مثل من سنّ خرپیره را دارند، می‌دانند که آن قدیم‌ها یعنی اوّل مشروطیت، همان مشروطهٔ حسابی دوسه‌ساله، هر وقت صحبت از مشروطه و قانون به میان می‌آمد، ما هیچ نمی‌فهمیدیم مقصود چیه. هر موقع هم از یک نفر ازمابهتران می‌پرسیدیم که بابا محض رضای خدا جای ما را هم خالی کنید، یک مشت حرف‌های قلمبه که توش چند کلمه عربی آب‌نکشیده و یا سه چهار لفظ فرنگی بود، به ما تحویل می‌دادند که اصلاً مطالب دستگیرمان نمی‌شد. بالاخره یک نفر از آن فُکُلی‌های حسابی، ای کاش همهٔ این فکلی‌ها از او درس می‌گرفتند، پیدا شد که به زبان خودمان مطالب را هم به ما و هم به فکلی‌ها حالی کرد. این بود که هر وقت سر گاو در خمره گیر می‌کرد، به سراغ دخو می‌رفتیم. بینی و بین اللّه، گذشته از علم و معرفتش، داشِ تمام‌عیار بود. از آن روز تا امروز لنگهٔ او لوطی پاک و رُک و پروپاقرص کمتر دیدیم. چرند و پرند می‌گفت، اما گُل از دهانش می‌بارید. ما بروبچه‌های محل که حتّی از اسم روزنامه رَم می‌کردیم و حق هم داشتیم، با میل و رغبت روزنامهٔ او را می‌خریدیم و می‌خواندیم و لذّت می‌بردیم. نمی‌دانم چه سِحری در کلام این مرد بود و چه سرّی در نوشته‌هایش بود که به قلب انسان اثر می‌کرد (رضا گنجه‌ای (باباشمل)، از حالت، ۱۳۵۸: صص ۴۶۸ـ۴۶۹).

روزنامه‌های زیادی در این یک‌سالهٔ اخیر دائره شده که معروف‌ترین آن‌ها مجلس، حبل‌المتین، صبح صادق، مساوات و صوراسرافیل است که این آخری طرف توجّه همه واقع شد و میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم‌خان تبریزی مدیر و آقای دهخدا سردبیر و مقالات اساسی و «چرندپرند»های این روزنامه به قلم ایشان بود و شمارهٔ چاپ‌شدهٔ آن به بیست‌وچهارهزار هم بالغ گردید. من در طهران نبودم که ازدحام مردم را در خرید این روزنامه ببینم، ولی خودم در پطرزبورغ روز می‌شمردم تا هفته سر آمده، این چهار صفحه روزنامه به دستم برسد. مقالات اساسی آن جدّی و محکم و صحیح و با موازین علمی مطابق و «چرندپرند» آن در شوخی و ظرافت به منتهی درجه بود. خیلی‌ها خواستند از «چرندپرند» دهخدا تقلید کنند ولی تا امروز کسی را ندیده‌ام که از عهدهٔ این کار برآمده باشد. حتی از قلم خود آقای دهخدا هم که در چهار پنج سال بعد قسمت فکاهی ایران کنونی را می‌نوشت، نظیر «چرندپرند» صوراسرافیل بیرون نیامد. بلی! نویسنده باید موقع مناسب هم به دستش بیفتد. آزادی‌خواهی بی‌آلایش آن دوره بود که این قبیل نوشتجات را به وجود می‌آورد (مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۲۴۹).

هنگامی که روزنامه‌فروشان دوره‌گرد فریاد را سر می‌دادند و روزنامهٔ او را اعلان می‌کردند، راستی مردم هجوم می‌آوردند. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و برنا، باسواد و بی‌سواد این روزنامه را دست به دست می‌گرداندند. در قهوه‌خانه‌ها، در سر گذرها، در جاهایی که مردم گرد می‌آمدند، باسوادها برای بی‌سوادان می‌خواندند و مردم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند (سعید نفیسی، از یوسفی، ۱۳۷۸: ص۸۵).

صوراسرافیل همان‌قدر که محبوبیت یافت، به‌شدّت بغض و دشمنی درباریان و شخص محمّدعلی‌شاه و برخی از نمایندگان مجلس و روحانیان را نیز برانگیخت و دو بار رسماً توقیف شد. علاوه بر آن مشکلات و گرفتاری‌هایی نیز برای گردانندگان به‌ویژه دهخدا پیش آمد که موجب توقف در کار شد[1].

شماره‌های ۱ تا ۶ به‌طورِ مرتّب هر پنجشنبه منتشر شد، دهخدا در شمارهٔ ۴ مقالهٔ «ظهور جدید» را نوشت که غوغایی به پا کرد و نشریه پس از شمارهٔ ۶ توقیف شد. پس از یک ماه وقفه، شمارهٔ ۷ و ۸ آن در ۱۶ صفحه با هم به چاپ رسید. شماره‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ مرتّب چاپ شد. شمارهٔ ۱۲ با فاصلهٔ دو هفته، شماره‌های ۱۳ و ۱۴ بی‌وقفه چاپ شد. دومین توقیف بعد از شمارهٔ ۱۴ به

---

۱. برای مطالعه دربارهٔ علل توقیف‌ها و مخالفت‌ها ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۸۶ ـ ۸۹.

دستور مجلس شورای ملّی صورت گرفت. دهخدا در صحن مجلس به نوعی محاکمه ولی از اتهام‌ها تبرئه شد[1]. سرانجام شمارهٔ ۱۵ پس از پنجاه روز منتشر شد. شماره‌های ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ سرِ وقت بیرون آمدند. شمارهٔ ۲۰ با تأخیر چهل‌روزه به سبب «هیجان و تعطیل عمومی» و همچنین «تاراج شدن و شکستن در و پنجره و تغییر مکان و تهیهٔ اسباب کار» منتشر شد. شمارهٔ ۲۱ سرِ وقت، شمارهٔ ۲۲ با پنج روز تأخیر، شمارهٔ ۲۳ با دو هفته تأخیر، شمارهٔ ۲۴ سرِ وقت، و شمارهٔ ۲۵ یک هفته دیرتر، شمارهٔ ۲۶ با چند هفته تأخیر به سبب بیماری دهخدا و «نظر به پاره‌ای مصالح» منتشر شد و شماره‌های بعدی هرکدام با تأخیرهای چندروزه منتشر شدند. سی‌ودومین و آخرین شمارهٔ صوراسرافیل دورهٔ اول در ۲۰ جمادی‌الاولیٰ ۱۳۲۶ (۳۰ خرداد ۱۲۸۷)، سه روز پیش از به توپ بسته شدن مجلس و چهار روز قبل از کشته شدن میرزا جهانگیرخان به چاپ رسید[2].

بغض و کینهٔ محمّدعلی‌شاه درازدامن شد تا حدّی که دامن میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را گرفت؛ نخست پسرخواهر جوانش، میرزا اسداللّه‌خان، هدف تیر حمله‌کنندگان به مجلس قرار گرفت[3] و پس از آن خودش در ۳ تیر ۱۲۸۷ به‌همراهِ ملک‌المتکلّمین در باغشاه به دار آویخته شد. دهخدا به‌همراهِ جمعی دیگر به سفارتخانهٔ انگلیس پناه برد و پس از ۲۵ روز محکوم به خروج از ایران شد.

دهخدا توانست دورهٔ دوم صوراسرافیل را پس از تبعیدش به اروپا، با همکاری چند نفر و سرمایهٔ میرزا ابوالحسن‌خان پیرنیا (معاضدالسلطنه) در سه شماره (۳ بهمن، ۱۷ بهمن و ۱۸ اسفند ۱۲۸۷) در ایوردُن سوئیس تهیّه و در پاریس به چاپ برساند.

آماده‌سازی و چاپ این سه شماره بسیار سخت و پردردسر بود. دهخدا و چند تن دیگر در ایوردُن مطالب را تهیّه می‌کردند و معاضدالسلطنه و محمّد قزوینی در پاریس زحمت چاپ آن‌ها را می‌کشیدند. این روزنامه از طریق سفارتخانه‌های ایتالیا، آلمان، بلژیک و عثمانی به تهران می‌رسید و در تهران دست به دست می‌گشت. عبداللّه مستوفی در این باره چنین نوشته‌است: «در هر حال، اگر به تختِ کفش مسافرین هم بود این روزنامه به ایران می‌رفت. منتها یک نسخهٔ آن بیست سی دست می‌گشت» (مستوفی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۲۶۳). این سه شماره بعداً در تبریز عیناً به چاپ رسید.

سه شمارهٔ صوراسرافیل چاپ اروپا پر از مطالب ضدسلطنت و ضد شخص محمّدعلی‌شاه بود. مقالهٔ معروف «طبیعت سلطنت چیست» از جملهٔ این مطالب است که بسیار بحث‌برانگیز شد. مسمّط معروف دهخدا (یاد آر ز شمع مرده یاد آر)، در رثای «شهید راه حریّت و صادق‌ترین مدافع حقوق وطن»، میرزا جهانگیرخان شیرازی، در سومین شمارهٔ این دوره به چاپ رسید. ظاهراً شمارهٔ چهارم این نشریه نیز آماده شده بود، ولی به چاپ نرسید. دهخدا و یارانش در ایوردُن و پاریس به این نتیجه رسیدند که امکانات و شرایط ادامهٔ کار در اروپا دیگر مهیّا نیست، از این رو، راهیِ استانبول شدند[4].

الف. ۲) چرندپرند

قطعات طنزآمیز دهخدا در بیشتر شماره‌های صوراسرافیل در ستونی به نام چرندپرند به چاپ می‌رسید. شماره‌های ۹ و ۱۰ دورهٔ اوّل و شمارهٔ ۳ دورهٔ دوم (در ایوردُن سوئیس) چرندپرند ندارند. سندی از دهخدا موجود است که در پاسخ به آثار

---

۱. دبیرسیاقی ماجرای توقیف و محاکمهٔ دهخدا را در مجلس در «خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا» به‌تفصیل شرح داده‌است. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۱۳_۳۲۰.

۲. برای دریافت آگاهی‌ها و جزئیات بیشتر ر.ک. صدرهاشمی، ۱۳۶۴: صص ۱۲۹_۱۴۷.

۳. یحیی دولت‌آبادی ماجرای شهید شدن این جوان را نوشته‌است، ر.ک. دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ج ۲، ص ۳۳۷.

۴. برای دریافت آگاهی و مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ صوراسرافیل ر.ک. این منابع: افشار، ۱۳۵۸: صص ۵۰۹_۵۴۷؛ افشار، ۱۳۷۸: صص ۱۳_۵۷؛ عابدی، ۱۳۷۹: صص ۵۱_۸۳؛ پروین، ۱۳۹۱: ج ۴: صص ۴۳۳_۴۴۰؛ آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، صص ۷۷_۹۷؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۱۷_۶۶.

منثورش نوشته‌است: «صوراسرافیل، دو مقالهٔ اوّل و آخر هر نمره، به‌استثنای نمرهٔ بیستم (۲۰) که هردو مقاله به قلم مرحوم میرزا جهانگیرخان است» (ر.ک. سند ۷۷ـ۱)، در یادداشت دیگری که تصریح کرده که منظورش از هردو مقاله، «سرمقاله و قسمت فکاهی» آن شماره است (ر.ک. سند ۷۸ـ۱). همین نکته را محمّدعلی مدرّس در شرح‌حال دهخدا، احتمالاً از قول دهخدا در ریحانةالادب نقل کرده‌است[۱].

بسیاری از این نوشته‌های طنز در قالب روایت، نامه (مکتوب) و جواب نامه، گفت‌وگو، اخبار، تلگراف، اعلان و غیره نوشته شده‌است که درواقع با الگوبرداری از نامه‌ها و مطالبی بوده که به روزنامه می‌رسیده‌است و سطرسطر آن‌ها اشارات و کنایاتی به اوضاع اجتماعی و سیاسی روز دارد. دهخدا در قالب طنز و مَثَل و کنایه و گاه اشارهٔ صریح بسیاری از دولتمردان و دین‌فروشان زمانش را رسوا کرده و چهرهٔ واقعی آن‌ها را به مردم نمایانده‌است. دشمنان مشروطه و طرفداران استبداد در هر لباس و منصبی، طرف اصلی این نوشته‌ها بوده‌اند. بسیاری از سنّت‌ها، خرافات و عادت‌های جاهلانهٔ آن روزگار را نیز به سخره گرفته‌است. نقل‌قول‌های زیر محتوای چرندپرند را به‌خوبی توصیف می‌کنند:

> موضوع‌هایی که در چرندپرند مورد اشاره و بررسی قرار می‌گیرد [...] قلمروی اجتماع تا سیاست را شامل است، به جوانب دیگر هم کشیده می‌شود. کاستی‌ها و ضعف‌ها و نادرستی‌های فراگیر در جامعهٔ ایرانی، یکی از عمده‌ترین این جوانب است. یعنی موضوع‌هایی مانندِ ارتشاء، ناآگاهی، بی‌خبری، بی‌سوادی، اختلاف‌های طبقاتی، اعتیاد، درس نخواندن دختران، خرابی راه‌ها، فقر و ناداری، وضعیت بد کشاورزی، بهداشت نامناسب و مسائلی مانندِ آن‌ها. دهخدا هرچند با طنز، اما با شدّت و حدّت انگشت بر این کمبودها و سستی‌ها می‌گذارد. (عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۲۳ـ۱۲۴).
>
> بعد از عهد مشروطیت نخستین کسی که موضوع حقوق زنان را پیش کشید، دهخدا، نویسندهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل بود[۲]. او در مقالات «چرند و پرند»، در چند جا، به این مطلب پرداخت و مسئلهٔ ازدواج‌های اجباری و نابهنگام، ظلم و استبداد پدر و مادر و شوهر، تعدّد زوجات، و خرافات و تعصّبات زنانه را با لحن طنز و طعن مورد بحث و انتقاد قرار داد (آرین‌پور، ۱۳۷۴: ص ۸).

زبان این نوشته‌ها زبان عامهٔ مردم است. زبانی بیشتر گفتاری، پر از مَثَل و اصطلاح عامیانه. گاه از لغت‌های قلمبه‌سلمبه و جمله‌های عربی هم متناسب حال و مقام استفاده شده، که آن هم در خدمت طنز است. یقیناً یکی از عوامل مقبولیت چرندپرند از سوی عامهٔ مردم، انتخاب همین زبان بوده، درواقع دهخدا دردِ مردم را به زبان خودشان نوشته‌است.

دهخدا چهار قطعه شعر نیز در ذیل عنوان چرندپرند به چاپ رسانده: شمارهٔ ۴: «کنسرت دختران قوچان»[۳] با برگردانِ «خدا کسی فکرِ ما نیست»؛ شمارهٔ ۱۷: با مطلع «مردود خدا، راندهٔ هر بنده، آکبلای»؛ شمارهٔ ۲۳: یک مسمط به زبان ترکی برای تعزیت به جناب ملانصرالدین در مرگ شیخَ‌الاسلام[۴]؛ شمارهٔ ۲۴: «رؤسا و ملت» با مطلعِ «خاک به سرم بچّه به هوش آمده».

ظاهراً «حاج منجم‌باشی» آخرین نوشتهٔ طنز دهخدا است که محمّد دبیرسیاقی آن را از روی دست‌نوشت‌های او در جلد نخست مقالات دهخدا (صص ۲۴۷ـ۲۵۶) به چاپ رسانده‌است (ر.ک. سند ۷۹ـ۱).

---

۱. ر.ک. مدرس، ۱۳۳۳: ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶: صص ۲۵۳ـ۲۶۳؛ صدر، رویا: «زن در طنز دهخدا و صابری»، درودیان، ۱۳۹۹: صص ۳۲۴ ـ ۳۳۴.

۳. این شعر که درواقع تصنیف به شمار می‌رود و در قالب نمایشنامه نوشته شده، همان طور که خود دهخدا در آغاز آن نوشته، بر وزن تصنیف عامیانهٔ قاجاری «خدا لیلی یار ما نیست» سروده شده‌است. برای دریافت آگاهی و مطالعه دربارهٔ ماجرای دختران قوچان، بنگرید به: نجم‌آبادی، افسانه ۱۳۷۴: حکایت دختران قوچان: ازیادرفته‌های انقلاب مشروطیت، تهران: روشنگران.

۴. عمران صلاحی این شعر ترکی را به شعر در همان وزن به فارسی ترجمه کرده‌است، ر.ک. درودیان، ۱۳۶۳: صص۱۰۳ ـ ۱۰۵.

چرندپرندهای دخو چندین بار جداگانه چاپ شده‌است. نخست سعید نفیسی در سال ۱۳۳۴ در قالب شاهکارهای نثر فارسی معاصر، سپس سیدمحمّد دبیرسیاقی در سال ۱۳۵۸ به‌صورتِ کامل‌تر، همراه با شرح لغت‌ها و معرّفی برخی از افراد، در قالب جلد اوّل مقالات دهخدا به چاپ رساند. ولی‌اللّه درودیان نیز در سال ۱۳۹۱ متن چرندپرندها را به‌همراهِ چند مقاله و یک واژه‌نامه برای معنای واژه‌ها و یک نام‌نامه برای شناخت و معرّفی اَعلام منتشر کرده‌است.

گفتنی است که در نشریهٔ سروش تهران (شماره‌های ۷، ۸ و ۱۳) مطالبی با عنوان چرندپرند چاپ شده که از دهخدا نیست و در همان شمارهٔ ۷ نشریه اشاره شده که این چرندپرندها «برحسبِ اجازهٔ مرشد» است. دبیرسیاقی «به ضرس قاطع» انتساب آن‌ها را به دهخدا رد کرده‌است[1].

الف. ۳) ارزش ادبی چرندپرند

دربارهٔ ارزش ادبی و نثر چرندپرند و جایگاه دهخدا در طنز و نثر معاصر بسیار گفته و نوشته‌اند، در اینجا نقل‌قول‌هایی از صاحب‌نظران می‌خوانیم[2]:

> ستون چرند و پرند روزنامهٔ صوراسرافیل نیز از لحاظ نثرنویسی بسیار عالی و بکر بود که اکنون به ذکر دو نمونه از آن اکتفا می‌کنم. چون تاکنون چیزی شبیه آن‌ها در زبان فارسی ندیده‌ام [دو قطعه چرندپرند از شمارهٔ ۱ و ۲ صوراسرافیل]. در ترجمه چنان‌که باید و شاید از عهدهٔ برگرداندن مطالب این مقالات که نمایانگر نوآوری در طنز فارسی است و به سبکی هم عامیانه و هم موجز و فصیح نوشته شده‌است، بر نتوان آمد. هرچند این مقالات با نام‌های مستعار گوناگون به چاپ رسیده، اما گمان می‌کنم همهٔ آن‌ها به قلم دهخدا باشد که به عقیدهٔ نگارنده به استناد همین آثار اندک نثری و چند قطعه شعری که به جا گذاشته، در میان ادبای معاصر ایران رتبهٔ نخست را داراست (براون، ۱۳۷۵: ص ۴۱۲_۴۱۷)[3].
>
> دهخدا داستان‌نویس نیست، اما درواقع شخصیت‌هایی که در مقالات خود توصیف می‌کند، هریک می‌تواند با تمام خصوصیات، آدم‌های قصّه باشند. زبانی که دهخدا برای این آدم‌ها و اشخاص به کار می‌گیرد، درواقع ریشه‌های اصلی زبان داستان در ادبیات فارسی می‌شود. شخصیت‌هایی که در این مقالات می‌آفریند، آدم‌های داستان اند. این آدم‌ها از طبقات مختلف اند: دهاتی، گدا، زنِ خانه‌دار، کاسب، آخوند... هریک از این طبقات درست همان‌طور که می‌اندیشند و سخن می‌گویند با همان اصطلاحات و الفاظ و تکیه‌کلام‌ها در طرح‌ها یا مقالات دهخدا داخل می‌شوند. این مقالات یا به شیوهٔ مکتوب (نامه‌نویسی) است یا به‌صورت گزارش یا اخبار و یا دردِ دلی است از زبان زن یا مردی مظلوم و نالان. شیوهٔ این مقالات جالب و تازه است و اکثر آن‌ها تقریباً از هر دستی که باشد، به‌صورت داستان آغاز می‌شود: آدم‌ها با «زبان خودشان» به گفت‌وگو می‌پردازند و یا خبر یا سرگذشت یا دردِ دلی را بیان می‌کنند ـ البته داستان‌گونه ـ و محیط داستانی می‌آفرینند. اما طولی نمی‌کشد که نویسنده گریزی می‌زند و داستان را تطبیق می‌دهد با امور سیاسی و جریان‌های روز و انتقادات تند می‌کند به افراد یا دستگاه‌های دولتی. [...] چیزی که در این مقالات برای یک نویسنده و منتقد ادبی قابل توجّه است زبان پاک و متناسب و طبیعی است که دهخدا برای شخصیت‌های خود انتخاب کرده‌است.

---

۱. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب: ص سیزده.

۲. برای دریافت آگاهی و مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ چرندپرند بنگرید به این منابع: عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۱۹_۱۳۲؛ آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، صص ۹۸_۱۰۵؛ یوسفی، ۱۳۸۶: ج ۲، صص ۵۹۸_۶۰۰؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۱۰۳ - ۱۳۰؛ درودیان، ۱۳۹۹: صص ۱۰۳ ـ ۱۲۶؛ یزدانی، ۱۳۹۹: صص ۲۱ ـ ۶۹.

۳. ادوارد براون در دهه‌های ۱۹۱۰_۱۹۲۰ نخستین تحلیل‌ها را راجع به دهخدا و صوراسرافیل و چرندپرند نوشت، ر.ک. تاریخ ادبیات ایران (۱۹۲۴، ج ۴، صص ۴۶۹ _۴۸۲)، مطبوعات و شعر در ایران (۱۹۱۴، صص ۱۱۵ ـ ۱۱۶). در کتاب انقلاب ایران (۱۹۱۰) هم در این موضوع اشاراتی دارد (عابدی، ۱۳۷۹: ص ۲۰۹).

به‌طورِکلّی می‌توان گفت دهخدا «عاملِ لحن» را در ادبیات معاصر ـ خاصّه داستان‌نویسی ـ وارد ساخته و بدین وسیله پایه‌های ادبیات معاصر را پی‌ریزی کرده‌است. (زرین‌کوب، حمید، ۱۳۷۸: صص ۷۴ـ۷۶).

دهخدا با نوشتن چرندپرند نخستین پایه‌گذار ساده‌نویسی در ایران به شمار می‌رود که کار او را بعدها سیدمحمّدعلی جمال‌زاده در یکی بود یکی نبود و صادق هدایت در مجموعهٔ قصه‌هایش به کمال رسانیدند (ولی‌اللّه درودیان، از اتحاد، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۷۵).

نثر دهخدا پلی است بین قصّه‌نویسی و روزنامه‌نویسی، نثری است روزنامه‌ای که به جای آنکه یک روزنامه‌نگار بنویسد یک ادبدان واقعی می‌نویسد. نثری است عامیانه، بدون آنکه مبتذل باشد و طنز است، بدون آنکه به هجو بینجامد، و نثری انتقادی است، بدون آنکه فقط در سطح انتقاد باقی بماند. نثری است که از طریق تصویرهای طنزآمیز انتقادی به دنبالِ سرگرمی نیز می‌گردد. و البته طنز دهخدا بهترین طنز اجتماعی است که داریم بدون آنکه آنچنان سنگین بشود که مردم نفهمند و بی آنکه آن‌قدر سبک شود که از حدود طنز خارج شود (رضا براهنی، از اتحاد، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۷۵).

چرندپرند از آن‌گونه آثار است که می‌توان نثر آن را رویدادی ادبی به شمار آورد. کلّیهٔ منتقدان معاصر در این نکته اتفاق‌نظر دارند که دهخدا پیشتاز گرایش‌های نو در ادبیات فارسی است. به قول خانلری، دهخدا حتّی پیش از جمال‌زاده زبان عامیانه را در زبان و ادبیات فارسی عرضه کرد و به آن حیثیت و اعتبار ادبی بخشید. (بالایی، ۱۳۷۸: ص ۷۱).

در لابه‌لای صفحات این مجموعه [چرندپرند] دست نویسندهٔ بسیار توانایی را می‌بینیم که اگر به رومان‌نویسی یا نوول‌نویسی پرداخته بود، نویسنده‌ای کم‌نظیر و بی‌بدیل می‌شد. اگر دنبالهٔ طنز را به عنوان شیوهٔ نویسندگی اختیار می‌کرد، در این زمینه آدم شاید بی‌بدلی می‌شد، ولی طنز هدفی برای دهخدا نبود، بلکه وسیله‌ای برای مبارزهٔ اجتماعی و سیاسی‌اش بود (ایرج پزشکزاد، از عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۲۸).

دخو در ادبیات عهد انقلاب مقام ارجمندی دارد. او باهوش‌ترین و دقیق‌ترین طنزنویس این عصر است و کسی است که با نثر ویژه‌ای که در نوشتن مقالات انتقادی صوراسرافیل به کار برد، بنیانگذار نثر طنزی و انتقادی فارسی شناخته شد. لحن طنزنویسی دخو بسیار شدید و قاطع و نیشدار است. او گذشت و اغماض نمی‌شناسد و بر کشتهٔ خویش نمی‌بخشاید. [...] در دوره‌ای که دهخدا قلم به دست گرفت، وضع جامعهٔ ایرانی به‌راستی غم‌انگیز و خنده‌آور، درست شبیه به یک صحنه تراژدی ـ کومیک بوده‌است. گرچه دهخدا به چنان وضعیتی می‌خندد، اما خندهٔ او ناشی از ناامیدی یا بدبینی نیست. در نوشته‌های او، آن حسّ تکدّری که نیروی معنوی انسان را تضعیف کند و از کار و کوشش بازدارد، حسّی که خاصّ نویسندگان مرتجع و منحط است، دیده نمی‌شود، بلکه در این قطعات قدرتی است که اندیشه‌ها را تحریک می‌کند و معنویات را به هیجان می‌آورد. [...] او به بطالت و تنبلی و بی‌شعوری می‌تاخت (یحیی آرین‌پور، از اتحاد، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۷۳).

به هر روی چه اعتقاد داشته باشیم که چرندپرند درواقع آغاز نوعی داستان‌نویسی است و چه چنین باوری نداشته باشیم، نمی‌توانیم از اهمیت و برجستگی کار و اثر علی‌اکبر دهخدا در تحوّل نثر فارسی جدید یاد نکنیم. گنجینهٔ سخن و زبان و فرهنگ مردم را درواقع او برای نخستین بار به قلمرو ادب کشانید. ادبیات فارسی پس از این کار و اثر به گونه‌ای دیگر دید و نویسندگان به گونه‌ای دیگر نوشتند. در این نکته، هیچ تردید نیست (عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۳۲).

بازخوانی صرفاً ادبی نه‌تنها برای درک مطالب چرندپرند کافی نیست، بلکه هدف نویسندهٔ آن را نیز می‌پوشاند. به یاد بیاوریم که نیّت اصلی دهخدا تولید نوعی سبک ادبی نبود و مسلّماً نمی‌خواست داستان‌سرایی کند. او زبان و سبک را در خدمت آن گرفته بود که پیامش را هرچه گسترده‌تر در جامعه بپراکند. دهخدا هنگام نوشتن چرندپرند دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی آنکه مسائل حسّاس اجتماعی ـ فرهنگی و سیاسی را به زبانی بگوید که هیاهوی عناصر قدرت‌مدار یا متعصّب را برنینگیزد؛ دیگر آنکه چنان مسائلی را چندان ساده بگوید که فرد عامی نیز از آن سر دربیاورد (یزدانی، ۱۳۹۹: ص ۲۵).

اگر دهخدا تنها چرندپرند را می‌نوشت و اثر دیگری از خود نمی‌گذاشت، باز نام خود را باقی گذاشته بود و مقاله‌های او نه‌تنها به عنوان شمایی از وضع اجتماعی و سیاسی آن روزگار، بلکه به عنوان بهترین آثار طنز سیاسی در زبان فارسی باقی می‌ماند (آشوری، ۱۳۷۸: ص ۱۰۵).

طعنه‌کنایه‌هایش همگی جنبهٔ اجتماعی و سیاسی داشت که البته مُد زمان بود و خواستاران زیاد داشت، علی‌الخصوص «چرند و پرند» سنگر مبارزات ضدخرافاتی علیه روحانی‌نماهای وقت به شمار می‌رفت. حمله‌هایش غیرمستقیم بود، یعنی اینکه مسئلهٔ موردانتقاد را با لحن شوخی مورد تمجید قرار می‌داد و خلاصه منفی را از راه مثبت نشان می‌داد. در نوشته‌هایش چند پرسوناژ تخیّلی وجود داشت: یکی خرمگس که منتقد دخو بود و انتقاد در انتقاد می‌کرد. دهخدا از خرمگس و نامه‌های او برای کش دادن یک مسئلهٔ انتقادی به‌صورتِ مکاتبه بین دخو و خرمگس استفاده می‌کرد، با این تفاوت که خرمگس آدم مثبت‌تر و خرده‌گیرتری بود. بعد سگِ حسن‌دله است، موجودی تند و تیز و زبر و زرنگ؛ بعد اویارقلی دهاتی، مظهر سادگی و صداقت و صفا؛ بعد ملااینکعلی، نمایندهٔ تیپ آخوند فضل‌فروش پرمدعای عصر؛ آزادخانِ کُرد کرندی، نمایندهٔ تیپ شهرستانی دور از مرکز؛ دمدمی آدمی احسنت‌گو و دمدمی‌مزاج. انجمنی که این عده را در خود جمع می‌کرد نیز انجمن لات‌ولوت‌ها نام داشت. در بعضی مکاتبات دخو، شخصی نخودِ همه‌آش هم دیده می‌شود که راجع به هر مسئله سربه‌سر دخو می‌گذارد. چرندوپرندهای دهخدا دریایی است غنی از ضرب‌المثل‌ها و آن مرحوم که از ابتدای جوانی مسحور این کلمات خلاصه و پرمعنای فارسی بوده، آن‌ها را به بهترین و مناسب‌ترین صورت و به‌وفور در چرند و پرند مورد استفاده قرار داده‌است (عقرب‌های قلم‌به‌دست، فردوسی، ش نوروز ۱۳۴۶، ص بیست‌ودو).

برخی صاحب‌نظران این روزنامه و به‌خصوص چرندپرند را تحت تأثیر روزنامهٔ ملانصرالدین محمّدجلیل قلی‌زاده (چاپ تفلیس، به ترکی) دانسته‌اند[1].

یک سال پیش از انتشار صوراسرافیل، در تفلیس روزنامه‌ای انتشار می‌یافت. نام این روزنامه ملانصرالدین بود و نویسندهٔ آن محمّد جلیل قلی‌زاده (۱۸۶۹ـ۱۹۳۲م.) به زبان ترکی. این روزنامهٔ طنزآمیز است که به قلم نویسنده‌ای ایرانی‌الاصل به مسائل ایران هم می‌پرداخت، در ایران نیز خوانندگانی داشت. تأثیرگذار بود. روزنامهٔ حشرات‌الارض که به فارسی در تبریز نشر می‌یافت، از ملانصرالدین اقتباس می‌کرد. در این میان بین ملانصرالدین تفلیس و صوراسرافیل تهران همکاری‌ها و همراهی‌های زیادی وجود داشت. به لحاظ شخصیت‌پردازی، صحنه‌آرایی و شیوه‌های روایتگری، بی‌تردید صوراسرافیل از ملانصرالدین متأثّر بوده‌است. از نظر به‌کارگیری پیشگفتار یا مقدّمه‌چینی‌های ظریف و جذّاب، ملانصرالدین از صوراسرافیل بهره‌هایی برده. در این زمینه نظرهای گونه‌گونی ابراز شده. با نگاهی اجمالی به شیوه و درون‌مایهٔ دو روزنامه به‌ویژه بخش‌های طنزآمیز آن‌ها، نظر کریستوف بالایی و غلامحسین یوسفی از دقت و واقع‌نگری بیشتری برخوردار است. بالایی بر این باور است که مقایسهٔ صوراسرافیل با ملانصرالدین بیش از آنکه نشانگر شباهت میان این دو روزنامه و نویسندگان آن باشد، نمایشگر صمیمیت و همکاری نزدیک آنان است. از آنجا که این دو نشریه تقریباً هم‌زمان با یکدیگر بودند، بیهوده خواهد بود که بخواهیم بگوییم کدام‌یک مدیون دیگری است. با این همه چنان که با توجّه به تکرار بلافصل چند اسلوب روایتگری، می‌توان به اثبات رسانید در این میان صوراسرافیل بیشتر وام‌دار ملانصرالدین بوده‌است. یوسفی نیز در مقایسهٔ این دو اشاره می‌کند که دهخدا به تقلید محض نپرداخته بلکه احیاناً حسن اقتباس به خرج داده، به‌علاوه ابتکارات بارز خود او در این زمینه و روح ایرانی و رنگ فارسی که چرندپرند دارد، نمودار اصالت و تمایز آثار اوست (عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۳۰ـ۱۳۱).

مرتضی راوندی نیز بر این باور است که «دهخدا در نوشتن چرندپرندهای خود به منشآت امیرنظام گروسی نظر داشته و از آن الهام گرفته‌است»[2].

چرندپرندهای صوراسرافیل چاپ ایوردُن را از لحاظ ادبی و زبان طنز ضعیف‌تر از چرندپرندهای ایران دانسته‌اند:

---

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک. آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، صص ۸۶ ـ ۹۴ و بالایی، ۱۳۷۸: صص ۷۳ ـ ۷۴.
۲. راوندی، مرتضی ۱۳۵۴: ۴ (۱)، ص ۴۹۷.

> میان صوراسرافیل چاپ تهران و صوراسرافیل منتشره در ایوردون تفاوت‌های چشمگیری وجود داشت. دهخدا در تهران می‌بایست ملاحظات بسیاری را رعایت می‌کرد. مخالفان سرشناس مشروطیت یا قدرت سیاسی و اجتماعی داشتند، یا قانون از آنان حمایت می‌کرد، یا از نفوذ معنوی و قداست اجتماعی برخوردار بودند. بنابراین، چرندپرند با ظرافت فراوان به مسائل سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت و می‌کوشید تا با پررنگ کردن بن‌مایهٔ طنز از بند دشواری‌های قانونی و اجتماعی برهد. در ایوردون چنان موانعی وجود نداشت، نویسنده می‌توانست به آزادی سخنان خود را بگوید و نیازی به پرده‌پوشی نمی‌دید. به همین دلیل نوشته‌های دهخدا به هزل گرایش یافت و به ریشخند آشکار مشروطه‌ستیزان دست زد. به‌علاوه پس از کودتای شاه ماهیت مبارزهٔ سیاسی نیز دگرگون شده بود. [...] بنابراین، هم برای درک مبارزه سیاسی دورهٔ مجلس اوّل، هم از نقطه‌نظر ارزش ادبی، صوراسرافیل چاپ تهران اهمیتی بیش از صوراسرافیل ایوردون دارد (یزدانی، ۱۳۹۹: ص ۲۹).

دهخدا چند سال بعد در ۱۲۹۱ش.، در چند شمارهٔ روزنامهٔ ایران کنونی (شماره‌های ۴ـ۱۲) مطالبی با نام چرندپرند نوشت و پس از دو شمارهٔ ۴ و ۵ زیرعنوان «مجمع‌الامثال دخو» را بر آن افزود. این نوشته‌ها بار دیگر در روزنامهٔ شفق سرخ در سال ۱۳۰۰ به چاپ رسیدند.

یحیی آرین‌پور دربارهٔ این نوشته‌ها چنین نوشته‌است:

> تنها نثر هنری که از دورهٔ دوم زندگانی ادبی نویسنده «چرند و پرند» به یادگار مانده، مجمع‌الامثال اوست که یادآور مقالات زیبای دورهٔ جوانی وی می‌باشد. مجمع‌الامثال کلمات هزلی و انتقادی کوتاهی است. نظیر ضرب‌المثل‌های ایرانی، که دهخدا به تقلید اخلاقیات شاعر مزاح‌گوی ایران، عبید زاکانی، ساخته و در پاورقی‌های روزنامهٔ شفق سرخ چاپ کرده‌است. (آرین‌پور، ۱۳۷۴: ص ۱۳۲).

الف. ۴) سرمقاله‌ها و مقالات اجتماعی و سیاسی

دهخدا در بیشتر شماره‌های صوراسرافیل یا سرمقاله یا مقاله‌ای با موضوعاتی در راستای آرمان‌های مشروطیت، تقویت مجلس، حفظ و گسترش حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی و... نوشته‌است. بیشتر سرمقاله‌ها به قلم دهخداست، در پایان برخی از آن‌ها نام خود را به‌اختصار نوشته و در برخی نه. سیدحسن تقی‌زاده در شرح‌حالی که برای دهخدا نوشته تصریح کرده که سرمقالهٔ مفصلی در شمارهٔ پس از توقیف یک‌ماهه (شمارهٔ ۷ و ۸ که با هم منتشر شدند) به خواهش و اصرار دهخدا با عنوان «دفاع» نوشته[۱]، ولی محمّد دبیرسیاقی نسبت به این انتساب تردید کرده‌است[۲]. در صفحات پیشین دیدیم خود دهخدا سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۰ را از میرزا جهانگیرخان دانسته‌است[۳]. شماره‌های ۱۱ و ۲۸ سرمقاله یا مقاله‌ای خاص ندارند.

ایرج افشار دربارهٔ مقالات صوراسرافیل چنین نوشته‌است[۴]:

---

۱. ر.ک. تقی‌زاده، ۱۳۷۷: ص ۳۸۸. دهخدا در شمارهٔ ۴ مقالهٔ «ظهور جدید» را نوشت که غوغایی به پا کرد و نشریه پس از شمارهٔ ۶ توقیف شد.

۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: ص ۳۱۴ (پانوشت).

۳. علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۲ـ۱۳۷۲) در دورهٔ جوانی کتابی نوشته بوده با عنوان دوستداران وطن، در این کتاب، در شرح‌حال میرزا جهانگیرخان، مقالات صوراسرافیل را نوشتهٔ او دانسته و پس از چاپ کتاب در سال ۱۲۹۱ چندین نفر اشتباهش را به او گوشزد کرده‌اند. او در یادداشت‌های روزانهٔ خود مربوط به همین سال ۱۳۳۰ق. (= ۱۲۹۱ش.) اشاراتی در این باره دارد، ر.ک. حکمت، ۱۳۸۴: ج ۲، ص۲۳۷ و صص ۳۶۰ـ۳۶۱. همچنین خاطره‌ای از نخستین دیدارش با دهخدا و عذرخواهی‌اش از او نقل کرده که در گفتار حاضر در بخش «خاطراتی از دهخدا» نقل شده‌است.

۴. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مقالات صوراسرافیل و رویکردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن، ر.ک. یزدانی، ۱۳۸۶؛ عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۳۴ - ۱۴۱؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۱۳۷ـ۱۳۹؛ سیف، احمد: «اندیشه‌های اقتصادی دهخدا»، درودیان، ۱۳۷۸: صص ۱۶۳ـ۱۸۱؛ سیف، احمد: «استاد دهخدا و عقب‌ماندگی ایران»، درودیان،

←

> مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه از سنخ دیگری بود و بی‌تردید در طبقهٔ سیاست‌باز و منوّرین و تحصیل‌کرده‌های واقعی مؤثر می‌بود. زبان و مطالب آن مقالات طوری نبود که در اذهان همگان اثرگذار باشد، فی‌المثل سلسله مقالاتی که دهخدا در سرمقاله‌های صوراسرافیل بر اساس تأثّر از تحصیلات جدیدهٔ خود در مدرسهٔ علوم سیاسی و مبتنی بر عقاید سیاسی و اقتصادی مأخوذ از کتب اروپایی در مسائل مملکتی و بیشتر در توجیه اصول عقاید خود نوشت و یا مقالهٔ میرزا ابوالحسن‌خان فروغی که از طرف انجمن حقوق تحریر شده بود، نمی‌توانست مردم کوچه و بازار را به حرکت فکری تازه برانگیزد. البته آن مقالات نشان‌دهندهٔ امیدها و آرزوهایی است که طبقهٔ تحصیل‌کرده و منوّر آن روزگار داشتند. [...] بی‌تردید در بحث و معرّفی از صوراسرافیل نوشته‌هایی که شاخص است و سبک خاصّی را در ادبیات جدید ما نشان می‌دهد، همانا چرندپرند است. [...] نوشته‌های دیگر دهخدا از حیث سبک نگارش همسان و هم‌تراز است با مقالات مشابهی که در دیگر جراید آن زمان مانندِ ندای وطن و مساوات و... درج می‌شد. (افشار، ۱۳۵۸: صص ۵۲۹ـ۵۳۰).

دهخدا مسلماً به‌جز این سرمقاله‌ها و چرندوپرندها مطالب دیگری در این نشریه نوشته و درواقع او نویسندهٔ اصلی صوراسرافیل بوده‌است، به گمان نگارنده دست‌کم سه نوشتهٔ دیگر را می‌توان قطعاً از دهخدا دانست: نخست نوشته‌ای با عنوان «فاجعهٔ ادبی» در شمارهٔ ۱۵ (صص ۴ـ۶) در رثا و شرح‌حال میرزا محمّدحسین ذکاءالملک که در مدرسهٔ سیاسی استاد دهخدا بوده‌است. دوم نوشته‌ای در شمارهٔ ۱۹ (صص ۴ـ۵) با عنوان «حق‌شناسی»، دربارهٔ عزیزاللّه‌میرزا یا همان آقا عزیز یا شاهزاده عزیز که آشنایی جالبی با او داشته و سیدمحمّد دبیرسیاقی ماجرای آن را از قول دهخدا نوشته‌است[۱]، سوم مطلبی با عنوان «تجدید حیات ادبی» در شمارهٔ ۲۷ (صص ۲ـ۴)، در این مقاله از وضعیت ادبی آن دوره سخن رفته و نویسنده پس از ابراز گلایه و اظهار یأس از درجا زدن و کهنگی شعر، از قصیده‌ای که به‌تازگی به دفتر نشریه رسیده سخن به میان آورده و آن را بسیار تحسین کرده و قصیده را نیز کامل درج کرده‌است، با این مطلع: یارب چه بود مجلس شوریٰ را/ کز غم فسرد خاطر شیدا را؛ شاعر این شعر، سیدنصراللّه تقوی (اخوی) است.

ب. مقالات سروش

سروش، نشریه‌ای هفتگی بود که دهخدا پس از ترک پاریس و اقامت در استانبول با همکاری جمعی از مشروطه‌خواهان مقیم آنجا منتشر کرد. مؤسس این روزنامه سیدمحمّد توفیق و دهخدا مدیرمسئول و سردبیر آن بود. پشتیبان این روزنامه «انجمن سعادت»[۲] بود، انجمنی که ایرانیان آزادی‌خواه استانبول برپا کرده بودند. میرزا یحیی دولت‌آبادی، معاضدالسلطنهٔ پیرنیا و میرزا حسین دانش اصفهانی از جملهٔ گردانندگان و نویسندگان این نشریه بودند. این نشریه در ۸ صفحه منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ سروش در ۱۲ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ (۱۰ تیر ۱۲۸۸) و چهاردهمین یا آخرین آن در ۱۰ ذی‌القعده ۱۳۲۷ (۲ آذر ۱۲۸۸) منتشر شد[۳]. دهخدا در شماره‌های ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ سرمقاله دارد.

←

۱۳۸۳: صص ۱۸۴ـ۱۹۶؛ سیف، احمد: «برعلیه رانت‌جویی: باز هم دربارهٔ دهخدای اقتصاددان»، همان منبع قبل: صص ۱۹۷ـ۲۱۹؛ آدمیت، فریدون ۱۳۵۷: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱، تهران: پیام، صص ۲۷۳ ـ ۲۸۱؛ اصیل، حجت‌الله ۱۳۸۷: دهخدا در افق روشنفکری ایران، تهران: کویر.

۱. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۲۳ـ۳۲۶.

۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این انجمن، ر.ک. دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: صص ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

۳. برای آگاهی از مطالب روزنامهٔ سروش ر.ک. آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، پائیز ۱۳۵۸، صص ۷۱۳ ـ۷۱۴.


سروش
۱۳۲۷

صفحهٔ اوّل شمارهٔ ۴ سروش استانبول

منبع: بخش نشریات کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

دبیرسیاقی دربارهٔ مقالات این نشریه نوشته‌است:

به مقالات سروش و مندرجات آن کمتر توجّه شده‌است، شاید بدان علّت که روزنامهٔ سروش اوّلاً در خارج از ایران به چاپ رسیده و ثانیاً در ایران تجدید طبع نشده، سهل است همان چاپ نخستین نیز کمتر در دسترس قرار گرفته‌است تا آنجا که شاید شمارهٔ نسخه‌های آن در ایران از انگشتان دو دست تجاوز نکند. [...] مندرجات مقالات روزنامهٔ سروش با توجّه به اوضاع آن روز ایران و تشتّت آراء ناشی از خودخواهی یا جاه‌طلبی یا غرور آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان ارزش دیگر دارد و ثبات عقیده و راهنمایی‌های عالمانه و سودمند دهخدا که در آن مقالات متجلّی است، در میان آثار هم‌قلمان وی کمتر نظیر دارد.

[...] در همین مدّت کوتاه آثار مخالفت و دودستگی بین سران مشروطه و طرفداران آن‌ها جسته‌گریخته ظاهر شد. [...] در چنین افقی تیره که سران آزادی‌خواهان و مجاهدان هریک پیشبرد نظرات خود را می‌خواستند و پیشرفت امور را در اجرای اعتقادات خود می‌دانستند و بیگانگان، خاصّه روس‌ها برای برانداختن مشروطیت و افزودن نفوذ و تسلّط خود هرچه بیشتر کارشکنی و مداخله می‌کردند و حامیان استبداد و آنان که از نهضت مشروطه زیان مادّی و معنوی برده بودند، آشکارا و پنهان مخالفت می‌ورزیدند و مردم ستمدیده در میان هیاهوی و کشمکش داخلی و خارجی بلاتکلیف و سرگردان به‌سختی عمر می‌گذراندند، دهخدا به نوشتن مقالات روزنامه سروش پرداخته‌است و به همهٔ این اختلافات اشاره کرده و از سویی عواقب آن‌ها و نابسامانی ناشی از تفرقهٔ عقاید، آگاهانه تحذیر و تنبّه داده و در بازسازی ویرانی‌ها و اصلاح امور راه‌های روشن ارائه کرده‌است. (دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص هشت ـ یازده).

محمّد دبیرسیاقی این مقالات را در جلد دوم مقالات دهخدا در سال ۱۳۶۴ به چاپ رسانده‌است.

سروش در تهران نیز انتشار یافت و به نظر می‌رسد دهخدا نیز در مدیریت آن سهمی داشته‌است. همان‌طور که گفته شد مطالبی با عنوان چرندپرند هم داشته که کس دیگری با اجازهٔ دهخدا می‌نوشته‌است[۱].


سروش
دشمن روزنامه کیست؟
عوارض دموکراسی!
خلقت گوش

صفحه‌ای از سروش تهران

منبع: بخش نشریات کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

ج. اشعار

ج. ۱) شاعری دهخدا

از خاطرات رعدی آذرخشی از دهخدا چنین برمی‌آید که او رسالت و خویشکاری خود را شاعری نمی‌دانسته‌است:

> دهخدا جز به‌ندرت و جز به حکم ضرورت شعر نمی‌گفت و حتّی چرندپرند را هم در ساعات آخری که روزنامهٔ صوراسرافیل بایستی زیر چاپ برود، می‌نوشت. خودش برای من نقل می‌کرد که هر وقت مرحوم جهانگیرخان و میرزا

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک. رضوانی، محمّداسماعیل: «سروش روم و سروش ری». آینده، سال ۵، ش ۷ ـ ۹، پاییز ۱۳۵۸، صص ۵۰۱ ـ ۵۰۸. // درودیان، ۱۳۷۸: صص ۵۸ ـ۶۳.

قاسم‌خان با اصرار از من می‌خواستند که برای صوراسرافیل مقاله و چرندپرند و مخصوصاً شعر بگویم و من طفره می‌رفتم، در آخرین ساعات پیش از چاپ روزنامه مرا در اتاقی محبوس می‌کردند و مقدار زیادی سیگار در دسترسم می‌گذاشتند و من ناچار به نوشتن و سرودن می‌پرداختم (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۴۱۰).

گاهی مشتاقانه از ایشان می‌پرسیدم که چرا با آن همه توفیق که در اوایل مشروطیت در روزنامهٔ صوراسرافیل نصیب شما شد و نام شما را در ایران و خارج از ایران مشهور ساخت، دیگر شعری و نثری به سبکی که در آن روزنامه مراعات می‌کردید، نمی‌سرایید و نمی‌نویسید؟ دهخدا یا از جواب دادن طفره می‌رفت و یا در جواب می‌گفت در این زمان بسیارند کسانی که حاضرند وقت و نیروی فکری خود را صرف گفتن شعر و نوشتن مقاله و طبع و نشر در روزنامه و مجلّات کنند. شاید کمتر کسی باشد که بخواهد و بتواند زحمات شبانه‌روزی را برای جمع‌آوری لغات ادبی و عامیانهٔ فارسی و شواهد آن‌ها از دیوان‌ها و کتاب‌ها و زبان مردم که در ظاهر کاری ساده و در معنی وظیفه‌ای دشوار و خسته‌کننده و طاقت‌فرسا اما واجب است، به‌آسانی تحمّل کند. حتّی روزی در برابر پافشاری و پرسش‌های مکرر من فرمود: امروز در این کشور عدّهٔ کسانی که حقّاً یا به ناحق مثلاً مدّعی گُلکاری و باغبانی و به عبارت دیگر شاعری و نویسندگی هستند، فراوان و روزافزون است، اما اکثر آن‌ها از قبول زحمت شخم و شیار و کِشت و آماده کردن و آبیاری زمین که سابقاً مستعد و حاصل‌خیز بوده، ولی در نتیجهٔ کم‌حوصلگی و سهل‌انگاری فرزندان این مرز و بوم در کار تبدیل به سنگستان‌ها و سنگلاخ‌هاست تا هرچه دانه و ریشه در درون دارد، بخشکد و بپوسد، شانه خالی می‌کنند و به بیان دیگر کار جمع‌آوری لغات و شواهد و مستنداتِ آن‌ها را دونِ شأن خود می‌دانند (غلامعلی رعدی آذرخشی، به نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۶۰: سی‌وسه ـ سی‌وچهار).

او هیچ‌گاه مدّعی شاعری نبوده و دربارهٔ اشعارش به معین چنین گفته:

من گاهی تفنّن را شعری ساخته و برای دوستان خوانده‌ام. دوستان من از نظر خود یا به ملاحظاتی نخواستند دربارهٔ کیفیت این اشعار اظهارنظر کنند. من خود نیز نمی‌دانم که این گفته‌ها شعر است یا نظم. قضاوت این امر با خوانندگان است (معین، ۱۳۷۷: ص ۳۸۶).

برخی این گفتهٔ دهخدا را به تواضع او نسبت داده و برخی گفتهٔ او را درست دانسته‌اند و دربارهٔ نظم یا شعر بودن آثار او بحث کرده‌اند[۱]. در زیر برخی از نظرها را دربارهٔ شعر دهخدا مرور می‌کنیم:

مهم‌ترین ویژگی شعر وی تعهّد و رسالتی است که در آن دیده می‌شود. او شعرش را نیز مانندِ نثرش در خدمت سعادت و ترقّی ملّت ایران قرار داد و باید برای وی به‌خاطرِ اشعار انسانی و مردمی‌اش اگرچه گاهی سست هم باشند، احترام فراوانی قائل شد. کار او و پروین و بسیاری دیگر به ما می‌آموزد که مضامین نو و رسالت و تعهد اختصاص به شعر آزاد و نو ندارد و با قالب‌های کهن نیز می‌توان اشعار اجتماعی خوب سرود (خسرو فرشیدورد، از اتحاد، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۷۷).

یکی از شگفتی‌های کار دهخدا این است که در دو سوی حدّ ترخّص زبان شعر، نمونه‌های قابل‌توجّهی عرضه کرده‌است. [...] از قدیم دو نظریهٔ متضاد در باب زبان شعر وجود داشته، [...] یک دسته همواره بر این عقیده بودند که شعر فقط و فقط باید به «زبان روز» سروده شود و دستهٔ مقابل بر آن بودند که به «زبان روز» هرگز نمی‌توان شعر گفت. [...] دهخدا در دو سوی این مرز ایستاده و در هر دو زبان شعر سروده‌است و در هر دو سوی خط کارش با توفیق همراه بوده‌است. از کسی که «ان‌شاءاللّه گربه است» را سروده، بسیار بعید به نظر می‌رسد که شعر «خاک به سرم بچه به هوش آمده» را گفته باشد، ولی در عمل می‌بینیم که او در هر دو قلمرو زبان شعر، تجربه‌های موفق داشته‌است که بعدها جمع کثیری به‌ویژه از شاعران فکاهی‌سرا و حتّی نوپردازان بسیار آوانگارد، این زبان دوم را در کارهای خویش آزموده‌اند

---

۱. ر.ک. زرین‌کوب (عبدالحسین)، ۱۳۸۳: صص ۸۱ ـ ۸۲ و آرین‌پور، ۱۳۷۴: صص ۱۳۳ ـ ۱۳۵.

و از نمونه‌های درخشان استمرار تجربهٔ دهخدا در این زبان، شعر «پریا»ی شاملو و «علی‌کوچیکه» فروغ فرخزاد است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ص ۲۴).

ذهنیّت دهخدا برخلاف ایرج و بهار بیشتر یک ذهنیّت منثور است تا منظوم. همین ذهنیّت منثور هم وقتی به دورهٔ پس از مشروطه گام می‌نهد، در شعر به انباشته‌ای از لغات و اصطلاحات تبدیل می‌شود. واژگان نامأنوس و غریب فضای شعر را از خود متأثّر کرده و گاهی بیشتر، گاهی کمتر. ممکن است برخی خواصّ چنین انواع منظوم شعر را بپسندند، اما ذوق عامّه چندان رغبتی به این‌گونه سروده‌ها نشان نمی‌دهد. منشأ داوری‌های دوگانه دربارهٔ شعر دهخدا نیز از این نکته مایه می‌گیرد (عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۱).

تردید نیست که کارهای آغازین دهخدا در شعر و نثر فارسی نسبت به روزگار خود او، بسیار نو و بدیع بود، اما بعداً که به لغت‌نویسی روی آورد، به اقتضای این کار، به مطالعهٔ متون کهن پرداخت و از جریان‌های نوین ادبی دور شد و از آن پس اگر هم شعری سرود و مقاله‌ای نوشت، سایهٔ شعر و نثر کهن در آن نوشته و سروده به‌روشنی دیده می‌شود. بدین لحاظ دهخدا را کلاً باید در زمرهٔ سنت‌گرایان به شمار آورد، حتّی وقتی «ای مرغ سحر» را سرود که به گمان خودش «در ردیف اوّل شعرهای اروپایی» بود، آن را برای تصحیح نزدِ ادیب سنّت‌گرایی چون محمّد قزوینی فرستاد (دهقانی، ۱۳۹۹: ص ۲۸۱).

دهخدایی که به گفتهٔ فروتنانهٔ خود گاهی به تفنّن شعر می‌نوشته و خود نمی‌دانسته که این گفته‌ها شعر است یا نظم و اتفاقاً و دقیقاً از همین گفته به یک نکتهٔ جالب پی می‌بریم. نکته‌ای که روشنگر هوشمندی دهخدا در شناخت زمانه خود و شعر و ادب در زمانهٔ خود است. زمانی که اندکی بعد، نیما مرزگذاری‌اش می‌کند و تردید دهخدا را در «شعر یا نظم بودن نوشته‌ها» در روشنایی قرار می‌دهد. این واقعیت را، اشعار واقعی دهخدا که همان عامیانه‌هایش باشد، اثبات می‌نماید. دهخدا بی‌تردید دریافته بوده که در آن زمان (روزگار مشروطه‌خواهی، نوگرایی اجتماعی و سیاسی و توجّه به علوم غربی) شعر نیز می‌بایست سهمی در روشن کردن خلایق داشته، برای این کار باید به زبان توده نزدیک شود. دهخدا این کار را در تمامی شعرهای عامیانه‌اش مثلِ «مردود خدا راندهٔ هر بنده آکبلای» یا «خاک به سرم بچه به هوش آمده» و غیره کرده‌است و در همان حال نخستین خشت‌های زیربنای شعر نو راستین را هم گذاشته‌است و به گفتهٔ م. امید «دلیرانه‌تر از ایرج و امثالهم» گذاشته‌است. مگر نیما نگفته که شعر باید به طبیعت گفتار نزدیک شود، دهخدا پیش از همه چنین کرد (آتشی، ۱۳۹۹: صص ۳۲۱_۳۲۲).

در سروده‌های علّامه علی‌اکبر دهخدا هر دو نوع سخن «منظوم» و «شعر» را می‌توان ملاحظه و مشاهده کرد. شعر زیبای «یاد آر» دهخدا تقریباً هیچ‌چیز از یک شعر خوب و پراحساس کم ندارد، [...] اما بسیاری از قطعه‌ها، غزل‌ها و مثنوی‌های دهخدا به رغمِ برخورداری از جزالت و استحکام کلام و بیان یک پیام عمیق انسانی، همچنان در حدّ سخنِ منظوم باقی می‌مانند. شاید بتوان گفت دهخدا بیش از آنکه در قید «چگونه گفتن» باشد، به «چه گفتن» می‌اندیشیده‌است (سلیمانی، ۱۳۷۹: ص ۱۷۶).

دهخدا سرانجام در سال‌های پایانی عمر، روزی پس از خواندن یکی از قطعات تازه‌سرودهٔ خود برای سیدمحمّد دبیرسیاقی، به او چنین گفته: «اگر به کار شاعری بیش می‌پرداختم، حالا شاعرکی می‌بودم» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۰: ص سی‌ویک).

ج. ۲) دسته‌بندی اشعار

اشعار دهخدا را بر اساس دوره یا مضمون و زبان و بیان دسته‌بندی کرده‌اند. محمّد معین اشعار دهخدا را به سه بخش تقسیم کرده:

نخست اشعاری که به سبک متقدّمان سروده که بعضی از این نوع دارای چنان جزالت و استحکامی است که تشخیص آن‌ها از گفته‌های شعرای قدیم دشوار می‌نماید[برای نمونه «انشاءاللّه گربه است» را نقل کرده]. دوم اشعاری که در آن‌ها تجدّد ادبی به کار رفته‌است. بسیاری از ادیبان معاصر مسمّط «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» او را نخستین نمونهٔ شعر نو به شمار می‌آورند. سوم اشعار فکاهی که تعمّداً به زبان عامیانه پرداخته‌است [برای نمونه شعر «آکبلای» را نقل کرده] (معین، ۱۳۷۷: صص ۳۸۰_۳۸۶).

رعدی آذرخشی اشعار دهخدا را از حیث زمان آفرینش به دو دوره تقسیم کرده، نخست دورهٔ کوتاه انتشار روزنامهٔ صوراسرافیل، که براثرِ اقامت دهخدا در اروپا و آشنایی با ادبیات آن و سپس آشنایی با روزنامهٔ ملانصرالدین قفقاز و اشعار شاعر قفقازی، علی‌اکبر صابر، به بازتاب موضوعات سیاسی و اجتماعی با زبانی عامیانه در شعر روی آورد و مسمّط فکاهی «آکبلای»، قطعهٔ «رؤسا و ملت» و سرانجام منظومهٔ «شمع مرده» محصول این دوره است. و دوم دورهٔ طولانی بعد از انقلاب مشروطیت تا اواخر زندگی او که به سبب انباشتگی ذهنش از لغات و امثال و اَعلام اشعارش به‌تدریج به مجموعه‌ای از لغات نامأنوس و احادیث و امثال و ترکیبات غریب و اصطلاحات علوم مختلف تبدیل می‌شود. او اشعار این دوره را نیز سه نوع می‌داند: نوع اوّل منظومه‌هایی است که لغات نامأنوس در آن‌ها به کار نرفته‌است مانند غزلی به مطلع «در سلوکم گفت پنهان عارف وارسته‌ای» یا «شکوهٔ پیرزال»، دوم منظومه‌هایی است که لغات نامأنوس و ترکیبات غریب در آن‌ها به کار رفته، ولی نه به حدّ افراط، مانند منظومهٔ «ان‌شاءالّله گربه است» و نوع سوم منظومه‌هایی است که لغات نادر و اصطلاحات و ترکیبات غیررایج در آن‌ها بیش از منظومه‌های نوع دوم و گاهی به حدّ افراط به کار رفته، مانندِ مثنوی «در چنگ دزدان» یا مثنوی «آب‌دندان‌بیک»[۱].

کامیار عابدی نیز شعرهای دهخدا را در دو دوره بررسی کرده:

> دورهٔ نخست به زمان نشر صوراسرافیل تهران مربوط است و دورهٔ دوم به روزگار پس از انقلاب مشروطه. [...] در شعرهای دورهٔ اوّل استفادهٔ بی‌محابا و سبک‌دلانه از واژگان و تعابیر فرهنگ مردم بسیار چشمگیر است و لغت‌ها و ترکیب‌هایی که تا آن روزگار هرگز جواز ورود به شعر فارسی نداشتند، [...] در شعرهای دورهٔ دوم روی بردن به سنت‌های ادبی پررنگ‌تر می‌شود. پژوهیدن‌ها و جستجوهای ادبی و لغوی بر سروده‌هایش اثر می‌گذارد. البته باید تأکید ورزید که سرودن در درجهٔ نخست اهمیت برایش قرار ندارد. حتّی نوشتن نیز، بلکه به بررسی‌های لفظی و واژگانی می‌پردازد. از این رو، حسّ شاعرانه‌اش متأثر از این پژوهیدن‌ها و بررسی‌هاست (عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۴۸ـ۱۵۱).

انگیزهٔ دهخدا از به کارگیری لغات و ترکیبات کم‌کاربرد و نامأنوس در برخی از شعرهایش را شاید بتوان در خاطره‌ای که خانلری از او تعریف کرده بازشناخت. دهخدا پس از تحسین قصیدهٔ «فردوسی» خانلری، به او توصیه می‌کند که در شعر لغات فصیح مهجور و متروک را استعمال کند تا این کلمات زنده شوند و زبان فارسی به این طریق وسیع‌تر و غنی‌تر بشود[۲].

ولی‌الله درودیان مضامین شعری دهخدا را همان مضامین کلّی شعر دورهٔ مشروطیت دانسته‌است، مضمون‌هایی مانندِ «وطن‌پرستی، دادخواهی، مبارزه علیه خائنان وطن، آزادی‌خواهی و مردم‌دوستی، رسوا کردن ظالمان و جبّاران و حاکمان نالایق، تهییج و بیداری و هوشیاری مردم، حمله به تعصّبات عامّه، مبارزه با زهدنمایی و زهدفروشی و ریا و دورویی»[۳].

یکی از مضامین برخی از اشعار دهخدا مَثَل‌ها اند؛ برخی از شعرهای او به‌واسطهٔ مَثَلی سروده شده و درواقع صورت گسترش‌یافتهٔ آن مَثَل است، ازجمله مثنوی «ان‌شاءالّله گربه است»، اشعار «دانم دانم»، «خیز و خر خر کشد»، «آب‌دندان‌بک»، «شکم خالی آنگهی ایمان» و «شمار خانه با بازار نیاید راست». بلقیس سلیمانی به‌تفصیل به این نکته پرداخته‌است[۴].

---

۱. ر.ک. رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: صص ۴۰۲ ـ ۴۰۸.
۲. ر.ک. همین گفتار، بخش «خاطراتی از دهخدا»، دومین خاطرهٔ پرویز ناتل خانلری (ص ۱۲۶).
۳. ر.ک. درودیان، ۱۳۶۳: صص ۳۳ ـ ۳۴.
۴. ر.ک. سلیمانی، ۱۳۷۹: صص ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

ج. ۳) قطعهٔ شمعِ مرده

از میان اشعار دهخدا سوگنامهٔ او برای دوست شهیدش، میرزا جهانگیرخان که با نام‌های مرغ سحر، شمع مرده، یاد آر و... از آن یاد می‌شود، با مطلع «ای مرغ سحر چو این شب تار» بیشتر از بقیهٔ اشعار او مورد توجّه عموم مردم، منتقدان و صاحب‌نظران قرار گرفته‌است[۱].

دهخدا بعدها دربارهٔ مسمّطِ معروفِ «یاد آر ز شمع مرده، یاد آر» که در شمارهٔ سوم صوراسرافیل چاپ اروپا منتشر شد، چنین نوشته‌است:

> در همان اوقات (اقامت در ایوردُن سویس) شبی میرزا جهانگیرخان را به خواب دیدم در جامه‌ای سپید (که عادةً در طهران به تن داشت) و به من گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد؟!». من از آن عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید: چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای؟ و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر!». در این حال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسمّط ذیل را ساختم و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعهٔ دیگر بدان افزودم و در شمارهٔ سوم صوراسرافیل منطبعهٔ ایوردُن سویس چاپ شد (دهخدا، ۱۳۶۰: ص ۶).

و در نامه‌ای به معاضدالسلطنه پیرنیا از شعر خود چنین تعریف کرده:

> وصیت مرحوم میرزا جهانگیرخان را که بنا بود به شعر بسازم، تمام کرده‌ام، حاضر است. به نظر خودم تقریباً در ردیف اوّل شعرهای اروپایی است. اگرچه دختری را که ننه‌اش تعریف کند، برای دائیش خوب است (علی‌اکبر دهخدا، از افشار، ۱۳۵۸: ص ۵۴۲).

یحیی آرین‌پور که بیشتر با نگاه انتقادی به اشعار دهخدا نگریسته، دربارهٔ این مسمّط چنین نوشته‌است:

> این مسمّط حزن‌انگیز که درد و رنج و حسّ نفرت و انزجار شاعر را در حقّ قاتلان دوست دیرین خود نمودار می‌سازد، از حیث سبک و قالب و قافیه‌بندی در ادبیات ایران بدعت تازه‌ای گذاشت و پای از چهاردیوار افکار و انواع مرسوم شعر قدیم بیرون نهاد. از این جهت دخو را باید هم در تحوّل نثر فارسی و هم در پیدایش شیوه‌های نو در شعر ایران از پیشوایان دانست. (آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، ص ۹۷).

او این شعر دهخدا را الهام گرفته از شعر شاعری تُرک دانسته‌است:

> به نظر ما بعید نیست دهخدا که زبان ترکی را به‌خوبی می‌دانسته و روزنامهٔ ملانصرالدین را می‌خوانده و در این زبان به سبک صابر شعر می‌ساخته، شعر «وقتا که گلوب بهار یکسر» رجائی‌زاده، اکرم، شاعر ترک یا نظیرهٔ طنزآمیزی را که میرزا علی‌اکبر صابر بر آن قطعه ساخته‌است، در روزنامهٔ ملانصرالدین دیده و وزن و ترکیب و مضمون آن را در ذهن داشته و بعد از آن الهامی که در عالم واقعه گرفته، قطعهٔ خود را به تقلید یا به استقبال آن ساخته باشد. به هر حال جای تردید نیست که شعر دهخدا در فرم و سبک و وزن و ساختمان و حتّی شمارهٔ مصراع‌ها، نظیره و تقلیدی است از شعر شاعر ترک (آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، ص ۹۵).

---

۱. برای تحلیل و نقد ادبی این شعر ر.ک. مالکی، هرمز: «یاد آر ز شمع مرده، یاد آر». ادبستان، ش ۵۱، اسفند ۱۳۷۲، صص ۲۴ـ۳۱.// درودیان، ۱۳۸۳: صص ۱۴۲ـ۱۷۰.

دیگران با پذیرش امکان این وام‌گیری، شعر دهخدا را برتر از نظیرهٔ ترکی آن شمرده‌اند[۱]. زرین‌کوب ضمن برتر دانستن آن، به تأثیرگذاری این شعر در آثار شاعرانی چون بهار اشاره کرده و آن را «راهگشای آزمایش‌های تازه‌ای در قالب‌بندی و مضمون‌پردازی شعر عصر جدید» دانسته‌است[۲]. اخوان ثالث در شعر نو نامیدن این قطعه تردید کرده و گفته «این شعر دلنشین و شیوای دهخدا که در سرودن قصدی شریف و انسانی هم داشته، عناصر اصلی دگرگونی را فاقد است که بنا بر آن‌ها بتوانیم آن را آغاز تحوّل بشناسیم. از حیث جهات و موادّ مشکلّه‌ای که دارد غالباً پیوسته و بسته به سنّت‌های کهن است»[۳].

محمّدعلی جمال‌زاده در یادداشتی دربارهٔ دریاچهٔ لِمان، محل سرایش این قطعه را در کنار ساحل دریاچهٔ لِمان، در ایوردُن سوئیس دانسته‌است (ر.ک. سند ۸۰ ـ ۱).

ج. ۴) قطعهٔ رؤسا و ملّت

در قطعهٔ «رؤسا و ملّت» مطلع «خاک به سرم بچه به هوش آمده» که در شمارهٔ ۲۴ صوراسرافیل به عنوان چرندپرند چاپ شده، «به‌کنایه از وضع استبداد انتقاد شده، رؤسا در نقش مادر نادان و ملّت به‌صورتِ بچهٔ بیماری تصویر شده که در میان بازوان مادر از گرسنگی جان می‌دهد[۴]». سلیمانی دربارهٔ این شعر می‌نویسد:

> در حقیقت رؤسایی که دهخدا در این شعر چهرهٔ آن‌ها را ترسیم می‌کند، مردمانی جاهل و خودبین اند که یا حرف و خواست ملّت را نمی‌شنوند و یا با سرگرم کردن او قصد فریب او را دارند. این فریب به شیوه‌ای مادرانه صورت می‌گیرد و ای بسا آه و اسف او بر پیکر بی‌جان ملّت نیز از سرِ ریا و تظاهر باشد. (سلیمانی، ۱۳۷۹: ص ۱۹۰).

ج. ۵) مثنوی ان‌شاءالله گربه است

این مثنوی صورت گسترش‌یافتهٔ یک مَثَل است و محصول دوران تحقیق و پژوهش دهخدا در مثل‌ها و لغت است، مثنوی‌ای بر وزن حدیقهٔ سنائی و پر از لغت‌ها و تعبیرهای دشوار. رعدی آذرخشی گفته که دهخدا این شعر را به خواهش وی در تفصیل مَثَلِ «ان‌شاءاللّه گربه است» سروده و ماجرای آن را تعریف کرده‌است[۵].

محمّد قزوینی این مثنوی را شاهکاری از شاهکارهای ادبی دانسته[۶]، ولی کامیار عابدی معتقد است «قدرت خیال و افق طنزپردازی شعر، به رغمِ واژگان مهجور به‌خوبی نمایان و آشکار است، [...] قدرت توصیف شاعر درخور اهمیت است، اما تفصیل شعرها اندکی دست‌وپاگیر به نظر می‌آید»[۷]. عبدالحسین زرین‌کوب زبان پیچیده و دشوارفهم این شعر را مقتضای فضای استبدادی و همراه با خفقان آن دوره دانسته‌است[۸].

---

۱. ر.ک. رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۳۹۰ و عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۴۷.
۲. زرین‌کوب (عبدالحسین)، ۱۳۸۳: ص ۹۱.
۳. اخوان ثالث، ۱۳۸۳: ص ۲۹۴.
۴. آرین‌پور، ۱۳۵۰: ج ۲، ص ۹۲.
۵. ر.ک. رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: صص ۴۱۱ ـ ۴۱۲.
۶. ر.ک. قزوینی، ۱۳۱۲: ص ۳۹۶.
۷. عابدی، ۱۳۷۹: ص ۱۵۲.
۸. ر.ک. زرین‌کوب (عبدالحسین)، ۱۳۸۳: صص ۸۳ ـ۸۴.

ج. ۶) مخمّس وصف‌الحال لوطیانه

این قطعه با مطلع «مشتی اسمال به علی کار و بارا زار شده» شعری بوده که به دهخدا منسوب شده، این شعر در تاریخ سه‌شنبه ۵ تیرماه ۱۲۹۶ در هفته‌نامهٔ جنگل سال اوّل، شمارهٔ سوم چاپ شده‌است. دربارهٔ انتساب این شعر بحث‌های زیادی درگرفته[۱]، عبداللّه انوار این شعر را از دهخدا نمی‌داند و آن را با تغییرات و اضافاتی از میرزا یوسف‌خان وقار ملقّب به محتسب‌الملک دانسته‌است. انوار نوشته که نسخه‌ای از این شعر به خط محتسب‌الملک در دست یکی از دوستان اوست. به هر حال دبیرسیاقی این شعر را در دیوان دهخدا (صص ۱۶ـ۱۷) آورده و مأخذ آن را نیز در پانوشت متذکر شده‌است. در نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، دبیرسیاقی در حاشیهٔ این شعر علاوه بر بیت‌های اضافه‌تری از این مخمّس، نظر عبداللّه انوار را نوشته و آن را قابل تأمّل دانسته‌است. از سوی دیگر یحیی ریحان خاطره‌ای تعریف کرده از دهخدا و سیداشرف‌الدین نسیم شمال، مبنی بر اینکه دهخدا به یحیی ریحان گفته که «آقای سیداشرف در روزنامهٔ نسیم شمال زیر بعضی از نوشته‌های خود کلمهٔ «دخو» را استعمال می‌کند»[۲]، این نکته نیز در انتساب برخی از آثار به دهخدا تأمل‌برانگیز و درخور توجّه است.

ج. ۷) انتشار اشعار

نخستین اشعاری که از دهخدا می‌شناسیم، پنج قطعه شعرند که در صوراسرافیل به چاپ رسیده‌اند. چهار قطعهٔ ذیل عنوان چرندپرند دهخدا. اوّلی: «کنسرت دختران قوچان» با برگردانِ «خدا کسی فکرِ ما نیست»؛ دومی: «رؤسا و ملّت» با مطلعِ «خاک به سرم بچه به هوش آمده»؛ سومی: [آکبلای] با مطلعِ «مردود خدا، راندهٔ هر بنده، آکبلای»؛ چهارمی: یک مسمّط به زبان ترکی برای تعزیت به جناب ملانصرالدین در مرگ شیخ‌الاسلام. و پنجمین قطعه در صوراسرافیل چاپ اروپا درج شده که معروف‌ترین شعر دهخداست با مطلعِ «ای مرغ سحر چو این شب تار»، مسمّطی که دهخدا به یاد دوست و همکار شهیدش، میرزا جهانگیرخان سروده‌است.

پس از این دوره، دهخدای محقّق و لغوی چندان اشتیاقی به شعر گفتن نداشت و مثنوی «ان‌شاءاللّه گربه است» را بنا بر گفتهٔ دستیارش، رعدی آذرخشی، به اصرار و خواهش او پس از نوشتن همین مَثَل سرود و ذیل مَثَل «انشاءاللّه گربه است» در امثال و حکم درج کرد و سپس در مجلهٔ مهر (سال اوّل، ۱۳۱۲) به چاپ رساند. پس از آن اشعاری نیز در مجلّاتی مانندِ مهر، نامهٔ فرهنگستان (قدیم)، آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، یغما و بهار به چاپ رساند.

اشعار دهخدا را نخست بار عبدالغفار طهوری خلخالی، مدیر کتابخانهٔ طهوری تهران، گرد آورد و در مجموعه‌ای به قطع کوچک با مقدّمهٔ کوتاهی دربارهٔ احوال دهخدا با عنوان «منتخبی از اشعار دهخدا» در آبان ۱۳۳۳ منتشر کرد.

پس از آن محمّد معین در آخرین سال حیات دهخدا مجموعهٔ اشعار دهخدا را در قطع رُقعی کوچک، مشتمل بر مقدّمه‌ای در ۳۹ صفحه در شرح احوال دهخدا و معرّفی آثار او و ۱۳۵ صفحه متن مشتمل بر ۴۶ عنوان از اشعار دهخدا تقریباً در

---

۱. درودیان، ولی‌الله: «مشتی اسمال دخو». آینده، سال ۵، ش ۱۰ـ۱۲، دی - اسفند ۱۳۵۸، صص۹۷۴ـ۹۷۸؛ درودیان، ولی‌الله: «باز دربارهٔ مشتی اسمال دخو». آینده، سال ۶، ش۶ـ۵، مرداد ـ شهریور ۱۳۵۹، صص ۴۱۵ـ۴۱۸؛ انوار، عبدالله: «مشتی اسمال از دهخدا نیست». آینده، سال ۱۲، ش ۱۱ـ۱۲، بهمن ـ اسفند ۱۳۶۵، صص ۷۸۲ـ۷۸۳؛ دبیرسیاقی،: «باز هم مشتی اسمال». آینده، سال ۱۳، ش۶ ـ۷، شهریور ـ مهر ۱۳۶۶، ص ۵۰۰.

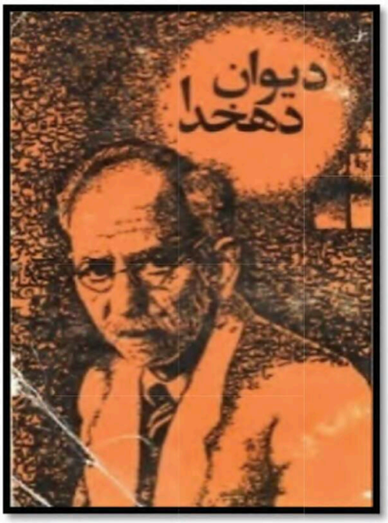
۲. درودیان، ولی‌الله: «نکته‌ای از یحیی ریحان دربارهٔ دهخدا و سیداشرف‌الدین». آینده، سال ۶، ش۹ـ۱۲، آذر ـ اسفند ۱۳۵۹، صص ۸۹۸ ـ۸۹۹؛ ریحان، یحیی: «دو دیدار». درودیان، ۱۳۹۹: صص ۲۸۹ ـ۲۹۳.

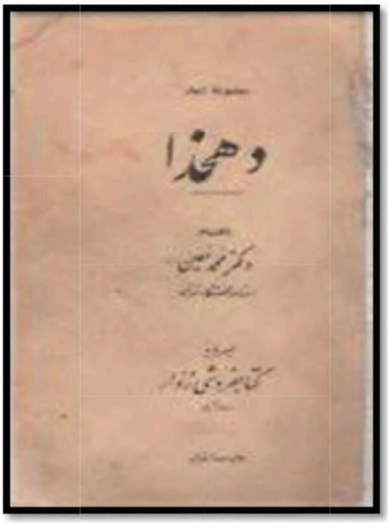
۸۳۰ بیت، با معنی پاره‌ای لغت‌ها در حاشیهٔ صفحات، به‌همراهِ پنج عکس از دهخدا، در آبان ۱۳۳۴ توسّطِ کتابفروشی زوّار به چاپ رساند[1]. معین دربارهٔ چاپ مجموعهٔ اشعار دهخدا چنین نوشته‌است:

> مکرر از دهخدا خواستم که مجموعهٔ اشعار ایشان را به چاپ برسانیم. می‌فرمودند «من شاعر نیستم». تا یکی از کتابفروشی‌های تهران مجموعهٔ جیبی از اشعار ایشان با اغلاط بسیار به طبع رسانید، بدون اجازه. و ایشان بسیار عصبی شده بودند و آن کتاب‌ها را از ناشر گرفتیم (البته در حدود ۲۰۰ نسخه قبلاً منتشر شده بود) و می‌فرمودند: «این نسخه‌ها را آتش بزنید». گفتم: «شاید روزی به درد بخورد». چند ماه قبل از فوت، بنده را احضار کردند و فرمودند: «می‌خواهم قبل از فوت مجموعهٔ اشعار خود را چاپ‌شده ببینم». نسخه‌ای به خطّ خود از اشعار مختلف نوشته بودند که ناقص بود. نگارنده از مجلّات و روزنامه‌ها و یادداشت‌های پراکندهٔ ایشان آنچه ممکن بود، جمع‌آوری کرد و مرتّب و مهذّب نمود با مقدّمه‌ای در ترجمهٔ احوال ایشان، به نظرشان رسانید و مورد تصویب واقع شد و به طبع رسانید (معین، ۱۳۸۷: ج ۱، صص یازده ـ دوازده).

سال‌ها بعد، در سال ۱۳۶۰، سیدمحمّد دبیرسیاقی دیوان دهخدا را در قطع رُقعی کوچک، مشتمل بر ۴۴ صفحه مقدّمه در شرح احوال دهخدا و ۲۰۸ صفحه متن، شامل ۶۸ قطعه شعر، ۱۷ رباعی، ۴ بیت منفرد و ۳ حَرّاره (ترانه)، مجموعاً ۱۲۵۰ بیت به‌همراهِ توضیحات و شرح لغت‌ها و نکته‌های دشوار و ۸ عکس، در سال ۱۳۶۰ توسّطِ انتشارات تیراژه به چاپ رساند.

برای دیدن نمونه‌هایی از دست‌نوشت‌های اشعار دهخدا ر.ک. سندهای ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹ـ۱.





اشعار چاپ‌شدهٔ دهخدا در نشریات

- «ان‌شاءالله گربه است». مهر، سال ۱ (۱۳۱۲)، ش ۱، صص ۳۰ـ۳۵.
- «قسمتی از پژوهش‌نامهٔ آقای دهخدا». نامهٔ فرهنگستان (قدیم)، سال ۲، ش ۲، بهمن ۱۳۲۳، صص ۱۳ـ۱۶.
- «پژوهش‌نامه». نامهٔ فرهنگستان (قدیم)، سال ۳، ش ۱، خرداد ۱۳۲۴، صص ۴۶ـ۴۸.

---

۱. غلامرضایی، ۱۳۸۹: ص ۲۴۲.

- «شکوهٔ پیرزال». آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، سال ۲۴، ش ۳، آذر ۱۳۲۸، ص ۵۲.
- «غزلی به سبک متقدّمین». یغما، ش ۳۰، آبان ۱۳۲۹، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.
- «نقد روا: رباعی». یغما، ش ۳۲، دی ۱۳۲۹، ص ۴۴۰.
- «همت فقر». یغما، ش ۳۳، بهمن ۱۳۲۹، ص ۴۵۸.
- «محرومان». یغما، ش ۶۶، آذر ۱۳۳۲، ص ۳۷۷.
- «در چنگ دزدان». یغما، ش ۶۵، آبان ۱۳۳۲، صص ۳۱۰ - ۳۱۲.
- «بقیهٔ قصهٔ دزدان». یغما، ش ۶۹، فروردین ۱۳۳۳، ص ۱۹.
- «استخوان لای زخم گذاشتن». یغما، ش ۷۱، خرداد ۱۳۳۳، ص ۱۴۲.
- «مثنوی». یغما، ش ۷۴، شهریور ۱۳۳۳، صص ۲۴۴ - ۲۴۵.
- «مثنوی». یغما، ش ۷۶، آبان ۱۳۳۳، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.
- «ترکِ تنگ‌چشم». یغما، ش ۷۸، دی ۱۳۳۳، صص ۴۴۸.
- «بی‌وطن». بهار، ش ۱، بهار ۱۳۳۵، ص ۴۳.
- «نرمایه». یغما، ش ۳۷، خرداد ۱۳۳۶، ص ۱۳۵.

ج. ۸) چند شعر چاپ‌نشده از دهخدا

گیسوی تو (را)، دلم بدان خواهد تاخت	چشمان تو (را)، بدو نظر خواهم باخت
بـا این‌همـه‌ام سـپرده و داده ولیـک	تو با من غارت‌زده چون خواهی ساخت

در حاشیه: (را) در قدیم رسم(؟) بوده و برای تخصیص کلیّت خبرست نسبت به مبتدا[1].

***

آتــش آزشــان زبانه‌کشــان	به‌سویِ خلق شاخ و شانه کشان
کوکـبِ مـا نیفتـد ار بـه وبـال	بار دیگر چـو دسـت داد مجـال
بـه فـر بخـتِ بـرزِ فـرّه‌دار	ساخت خواهیم شصت کلّه‌منار
نـه ز اخـلافِ حـاجِ آغاسـی	بـل ز خواهنـدهٔ دمکراسـی
دین و مسلک هر آنچه شان بوده	نامشـان را نهـیم مـا «تـوده»
مـال ایشـان حـلال مـا گـردد	جـزو جـاه و جـلال مـا گـردد
لکـن ایـن آرزو بـه گـور برنـد	گور نزدیک نـی کـه دور برنـد[2]

***

---

۱. این «را» در زبان فارسی امروز نیز کاربرد دارد، برای آگاهی بیشتر ر.ک. دبیرمقدم، محمّد ۱۳۸۴: «پیرامون "را" در زبان فارسی». پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و صادقی، علی‌اشرف ۱۳۴۹: «"را" در زبان فارسی امروز». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۹۳، صص ۹-۲۲.

۲. این شعر در دیوان دهخدا نیامده، نگارنده آن را در میان برگه‌های اسکن‌شده در ردیف الفبایی «آرتش» یافت و در بالای برگه نیز واژهٔ «آرتش» دیده می‌شود! شعر در قالب مثنوی است و مضمونی کاملاً سیاسی دارد. می‌توان حدس زد در فاصلهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۲ تا ۲۸ مرداد سروده شده باشد و دهخدا آن را لابه‌لای فیش‌های خود پنهان کرده باشد.

یک لحظه نپرسی ز کس احوال مرا   پیداست از آن بهره‌گر اقبال مرا
تو یار دگرسال نه‌ای با من و من   چون باشم عاشق دگرسال ترا[1]

در حاشیه: لغات محلی: بهره‌گر= ظرفی است که شیر را با آن اندازه‌گیری می‌کنند. دگرسال= سال پیش.

***

به طوفان بلا سدّم کجایی   شه آلاله‌گون‌خدّم کجایی
به دیوان وفا حرفی نمانده‌است   ز بعد اِلف الف‌قدّم کجایی

برای دیدن دست‌نوشت اشعار بالا ر.ک. سندهای ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳ـ۱.

د. اَمثال و حِکَم

دهخدا که پیش از انتشار امثال و حکم به طنزپردازی و شاعری و مبارزات سیاسی شهرت داشت، این بار چهره‌ای دیگر از خود نشان داد، چهرهٔ ادیبی محقّق. انتشار این کتاب در مجامع فرهنگی حادثه‌ای ادبی تلقّی شد. در انجمن ادبی ایران به افتخار دهخدا مجلسی برپا شد و بدیع‌الزمان فروزانفر به‌تفصیل در ستایش کتاب و مؤلّف آن سخن راند.

امثال و حکم دهخدا مجموعه‌ای است از مثل‌ها، اصطلاحات و کنایه‌ها، زبان‌زدها و تعبیرات مَثَلی، احادیث و قول‌های معروف که عمدتاً از متن‌های نظم و نثر فارسی و کتاب‌های امثال فارسی و عربی و بعضاً از زبان محاورهٔ مردم استخراج شده‌است. این کتاب در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ در ۴ جلد (۲۰۷۶ صفحه متن و ۱۸۰ صفحه فهرست) به هزینهٔ وزارت معارف به چاپ رسید. سیدمحمّد دبیرسیاقی مدخل‌های این کتاب را حدود ۳۰,۰۰۰ عنوان برآورد کرده که حدود ۱۰،۰۰۰ مثل و اصطلاح و کنایه به عنوان نظیر و مترادف، و ۱۲،۰۰۰ شاهد از متن‌های نظم و نثر در برابر و ذیل آن‌ها آمده‌است. همچنین برخی از مثل‌های معروف عربی را هم در میان عنوان‌ها و هم در برابر نهادها می‌توان دید[2].

بیش از دوسوم مدخل‌های کتاب، مثل‌هایی است که از متن‌های نظم و نثر کهن استخراج شده و در این میان شاهنامه بیشترین شاهد شعری را دارد. دهخدا به شعر شاعران معاصر خود نیز توجّه داشته و ابیاتی از ایرج‌میرزا، ادیب پیشاوری، بهار، بدیع‌الزمان بشرویه‌ای (فروزانفر)، پروین اعتصامی، سیدنصرالله تقوی (اخوی)، خودش و... نقل کرده‌است[3].

د. ۱) پیدایش و شکل‌گیری

محمّد معین دربارهٔ پیدایش این اثر چنین نوشته‌است:

> دهخدا خود نقل می‌کرد که در کودکی شبی بالای بام خوابیده بود و دربارهٔ یکی از مثل‌های متداول در زبان فارسی می‌اندیشید، از اسم «مَثَل» آگاه نبود، همین‌قدر درک می‌کرد که آن جمله از نوع کلمات و لغات معمول نیست. قلم برداشت و چند تا از آن نوع یادداشت کرد. این نخستین قدمی بود که در راه تدوین امثال و لغات پارسی برداشت. وی سالیان دراز به تدوین لغت‌نامهٔ کبیر خود پرداخت و امثال را هم مانندِ لاروس بزرگ (۶ و ۸ جلدی) داخل لغات کرده

---

۱. ردیف قاعدتاً بایستی «مرا» باشد که مراعات نشده‌است.
۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: صص یک ـ دو.
۳. ر.ک. میرافضلی، ۱۳۸۵: ص ۵۱۲.

بود. مرحوم اعتمادالدوله قراگزلو، وزیر معارف وقت، بدان سبب که طبع لغت‌نامه با وسایل آن عهد میسر نبود، از ایشان درخواست کرد امثال و حکم را از یادداشت‌ها مجزا کند و جداگانه منتشر سازد. استاد نیز موافقت کرد [...] (معین، ۱۳۷۷: صص ۳۷۳_۳۷۴).

بنابر نوشتهٔ معین، دهخدا یادداشت‌های امثال و حکم را از یادداشت‌های لغت‌نامه بیرون کشیده و از لغت‌ها جدا کرده‌است. دبیرسیاقی بنا بر یادداشت‌های مستقل و متفاوتی که از امثال و حکم باقی مانده، بر این گفته شک وارد کرده و نوشته‌است: «بهتر است بگوییم قسمتی از یادداشت‌های امثال و حکم است که داخل لغت‌نامه شده‌است» (دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: ص یازده).

در بخش نسخ خطّی سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی دفتری به خط دهخدا از امثال و حکم به شمارهٔ ۰۰۱۲۲_۴۵ (دست‌نویس‌های جدید) موجود است که ۶۵۶ برگ دارد، و به نظر می‌رسد پیش‌نویسِ امثال و حکم منتشرشده باشد. با مقابلهٔ سردستی می‌توان دریافت که این دفتر نسبت به متن چاپ‌شده مختصرتر است و امثال کمتری دارد، ولی عبارت‌ها بعضاً شبیه و مطابق‌اند (ر.ک. سندهای ۹۴_۱، ۹۵_۱). دهخدا در صفحه‌های آغازین این دفتر چنین نوشته‌است (ر.ک. سند ۹۶_۱):

این امثال را این بنده علی‌اکبر دهخدا در طول/
هشت سال جمع‌آوری نمود و اینک در اینجا /
با خط خود نوشته‌است. علی‌اکبر دهخدا[1]

پیدا شدن این دفتر می‌تواند مؤیّد نظر دبیرسیاقی باشد. گذشته از این، تمامی مثل‌ها در لغت‌نامه نیامده‌است و به نظر می‌رسد در ذکر مثل‌ها در لغت‌نامه گونه‌ای انتخاب صورت گرفته‌است. همچنین در نامهٔ دهخدا به کمیسیون معارف که در سطور بعدی مندرج است، دهخدا در سال ۱۳۱۱ از زحمت بیست‌ساله‌اش برای امثال و حکم سخن گفته‌است؛ این اشارهٔ دهخدا هم می‌تواند مؤیّد نظر دبیرسیاقی باشد و می‌توان از آن استنتاج کرد که دهخدا نخست برای تألیف امثال و حکم به یادداشت‌برداری از متن‌ها دست زده و بعد به فکر تهیهٔ لغت‌نامه افتاده‌است و به نظر می‌رسد گردآوری مثل‌ها را از اوایل دههٔ نهم سدهٔ سیزدهم، یعنی پیش از پناه بردنش به عشایر بختیاری شروع کرده بوده‌است. همچنین نقل‌قول معین از کودکی دهخدا نشان می‌دهد که او از کودکی به گردآوری مثل‌ها علاقه داشته‌است.

غلامعلی رعدی آذرخشی، شاگرد قدیم مدرسهٔ علوم سیاسی و حقوق، دستیار دهخدا در تدوین و تنظیم امثال و حکم بوده‌است. رعدی از سال ۱۳۰۶ در مدرسهٔ مذکور مشغول به تحصیل بوده، و بدون دریافت مزد به دهخدا کمک می‌کرده‌است[2].

بنا بر گفتهٔ مجتبی مینوی، صادق هدایت جزوه‌ای دویست‌صفحه‌ای که حاوی دوهزار مثل عامیانه بوده، در اختیار دهخدا گذاشته‌است[3].

هزینهٔ چاپ نخست امثال و حکم را وزارت معارف به عهده داشت، و مقرر کرده بود در ازای هر هزار نسخه از هر جلد، هشتصد نسخه به عنوان حقّ تألیف به دهخدا بدهد. دهخدا بنابر نامه‌های زیر نیمی از سهم مجلّدات خود را در اختیار ادارهٔ صحیّهٔ کلّ

---

۱. این یادداشت متأسفانه تاریخ ندارد، فقط در صفحهٔ آخر دفتر مزبور، دهخدا تاریخ حرکت برادرش، یحیی‌خان را به روسیه یادداشت کرده: هشتم آذر ۱۳۰۵.

۲. ر.ک. شرح‌حال رعدی آذرخشی در گفتار سوم.

۳. ر.ک. آرین‌پور، ۱۳۷۴: ص ۱۳۲. دهخدا علاقه و اعتقاد خاصّی به صادق هدایت داشته و جالب است بدانیم که صادق هدایت تنها نویسندهٔ معاصری است که دهخدا در لغت‌نامه از او شاهد نقل کرده‌است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. اتحاد، ۱۳۸۲: «صادق هدایت». پژوهشگران معاصر ایران، ج ۶، تهران: فرهنگ معاصر، صص ۶_۸.

مملکتی (وزارت بهداشت) قرار داد تا برای مداوای بیماران بی‌بضاعت هزینه شود و اختیار نیم دیگر را به کمیسیون معارف سپرد تا صرف چاپ کتاب‌های مفید شود. نامه‌های دهخدا به کمیسیون معارف و وزیر معارف در این مورد در ذیل آمده‌است:

به عرض محترم عالی می‌رساند، این بنده در طول بیست سال کار مستمر، کتابی به نام امثال و حکم فارسی تألیف کرد و به نفقهٔ وزارت جلیلهٔ معارف در پنج مجلّد (هر جلد در حدود هفتصدوسی صفحه) به طبع رسید. وزارت معارف هشتصد جلد از هر هزار جلد را به نام حقّ طبع همین یک بار به این بنده واگذار کردند که مجموع سهم مؤلّف چهارهزار جلد می‌شود. با در نظر گرفتن گرانی کاغذ و طبع و مشقّت بیست‌سالهٔ نویسنده و نیز رغبتی که از طرف عامّه در خارج و داخل ایران به این کتاب (که خلاصه و روح قسمت غالب ادبیات گذشته و حاضر ایران است)، ابراز شده‌است، قیمت هر جلد آن را چهار تومان و قیمت هر دوره را بیست تومان قرار دادم و چون همیشه میل داشتم با دسترنج خود خدمتی (ولو ناچیز) به ابناء مملکت خود کرده باشم، این است که نیمی از سهم خود را از این کتب که مجموعاً چهارهزار جلد است و دیر و زود به فروش رسیده و نزدیک شانزده‌هزار تومان (۱۶۰۰۰۰ ریال) از آن عاید می‌شود به صحّیّه کلّ مملکتی تقدیم کردم که به مصارف صحّی برسانند و نصف دیگر آن را از کمیسیون محترم معارف استدعا می‌کنم قبول فرموده و با شرط بقای اصل همیشه در کار طبع کتب مفید مصروف فرمایند. کتب مزبور در مطبعهٔ مجلس حاضر است، تنها جلد پنجم هنوز بالتمام چاپ نشده و امید است که تا چند ماه دیگر به انجام برسد. در صورتی که کمیسیون محترم معارف برای کمک به طبع کتب مفیده این هدیهٔ بی‌ارزرا قبول فرمایند، تنها تمنایی که دارد این است که در انتخاب کتبی که بعدها از وجه حاصلهٔ این کتاب به طبع خواهد رسید، رأی بنده را نیز (در خارج کمیسیون) شرط قرار دهند[1].

دوشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۱۱ شمسی. علی‌اکبر دهخدا

مقام منیع وزارت جلیلهٔ معارف، دامت شوکته

در ظلّ عطوفت حضرت ارفع عالی، چهار جلد از کتاب امثال و حکم به طبع رسید و جلد پنجم هم در تحت طبع است. چنان که مکرر به عرض محترم رسانده بودم در طبع این کتاب که به همّت والای بندگان سامی انجام یافت، نظر استفادهٔ مالی نداشتم، ولی وزارت جلیله که اجر خدمت را ضایع نمی‌خواهد، قرار دادند از هر هزار جلد، هشتصد جلد آن حقّ طبع بار اوّل به این بنده داده شود که مجموع سهم بنده در پنج جلد چهارهزار مجلّد یا هشتصد دورهٔ پنج‌جلدی می‌شد. البته ردّ این مکرمت از رسوم حق‌گزاری دور و از حدود ادب خارج بود، خاصّه که طبعی کریم و کرمی عمیم به بذل آن مبادرت فرموده بود و البته اخلاف حق‌شناس این ادب‌پروری به‌خصوص نوع آن را فراموش نمی‌توانند کرد.
اینک برای جمع و توفیق بین مقصد عالی معارف‌پروری دولت علیّه و نیّت دیرینهٔ این بنده در عدم استفادهٔ مالی از این خدمت ادبی که قسمتی بزرگ از عمر صرف انجام آن شده‌است، دوهزار جلد آن را به کمیسیون معارف که مرکّب از بعض اجلّهٔ معاصرین است، واگذار کردم که با شرط بقاء اصل، مثل مبالغ دیگری که در آن کمیسیون هست، صرف طبع کتب مفید شود و دوهزار دیگر آن را به صحّیّهٔ کلّ مملکتی واگذار کردم که به مصرف دوا و غذای فقراء ایرانی برسد. بدین ترتیب که در تحت نظارت شخص بندگان عالی و وزرای مالیِ هر وقت کتاب‌ها به فروش رسید و هر هزار تومانی از آنکه در بانک جمع شد، دکان یا مِلک دیگری در آبادترین محلّهٔ شهر تهران خریداری شده و منافع آن چون صدقهٔ جاریه برای مقصود مزبور صرف شود. شخص حضرت مستطاب عالی، برحسبِ همین ذریعه با وزارت مالیه هر وقت هر ملکی را که خریداری شد، برای صرف دوا و غذای فقرای مسلمین وقفِ مؤبّدِ شرعی خواهید فرمود و آن وقف از جانبِ این بنده صحیح و شرعی است.

۱۴ آبان‌ماه ۱۳۱۱ شمسی، مطابق ۴ رجب ۱۳۵۱ قمری. علی‌اکبر دهخدا

---

۱. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: صص هشت ـ نه.

> نسخهٔ دیگری هم از این به صحیّهٔ کلّ مملکتی ارسال داشتم و متمنّیَم سوادی از این ذریعه را به مالیّه ارسال فرمایید و کتب را هم به هرجا که باید تحویل شود، مقرر فرمایید به‌مرور تحویل دهم.
>
> به تاریخ فوق علی‌اکبر دهخدا[1]

در نامه‌های فوق دهخدا از دورهٔ پنج‌جلدی امثال و حکم سخن گفته و تصریح کرده که جلد پنجم زیر چاپ است. در صورتی که کتاب به‌طورِ کامل از «آ» تا «ی» در چهار جلد به چاپ رسیده‌است. دبیرسیاقی در این باره چنین گمان زده‌است:

> می‌توان پنداشت که آن مجلّد پنجم یا مشتمل بر مطالبی بوده‌است در خصوص کیفیت کار و تعریف مثل با شواهد و ادلّه و به عبارت بهتر مقدّمهٔ کتاب، و یا مجلّدی بوده‌است متضمن فوائت امثال، یعنی آنچه طی سالیانی که مجلّدات چهارگانهٔ امثال و حکم طبع می‌شده بر مؤلّف معلوم گشته بوده و به عنوان ذیلی بر مجلّدات چهارگانه افزوده می‌شده‌است. اینکه مجلّد پنجم حاوی هردو قسمت، یعنی هم مقدّمه و هم فوائت باشد، نیز محتمل است و دور نیست (دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: ص دوازده).

امثال و حکم برای بار دوم در ۴ مجلّد در سال ۱۳۳۹ توسّطِ انتشارات امیرکبیر به چاپ رسید. این اثر بارها تجدید چاپ شده‌است.

د. ۲) ایرادها و نقدها

بنا بر قول معین دو ایراد بر این اثر وارد کرده‌اند: نخست گنجاندن اصطلاحات، کنایات، و اخبار و احادیثی که مَثَل نیستند و دوم نداشتنِ مقدمه. معین در ادامه می‌افزاید که دهخدا بر هردو نکته واقف بود. برای پرهیز از طولانی شدن نام کتاب به «امثال و حکم» بسنده کرد. معین نداشتن مقدمه را نیز ناشی از احتیاط و وسواس دهخدا دانسته‌است و پاسخ دهخدا را در این باره نقل می‌کند:

> در زبان فرانسوی هفده لغت پیدا کردم که در فرهنگ‌های عربی و فارسی همهٔ آن‌ها را «مَثَل» ترجمه کرده‌اند و در فرهنگ‌های بزرگ فرانسوی، تعریف‌هایی که برای آن‌ها نوشته‌اند، مُقنِع نیست و نمی‌توان با آن تعریفات آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد. ناگزیر توسّطِ یکی از استادان فرانسوی دانشکدهٔ حقوق نامه‌ای به فرهنگستان فرانسه نوشتم و اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستار شدم. پاسخی که رسید، تکرار مطالبی بود که در لغت‌های فرانسوی آمده بود، و به‌هیچ‌وجه مرا اقناع نکرد. از این رو، از نوشتن مقدّمه و تعریف مَثَل و حکمت و غیره خودداری کردم. و کتاب را بدون مقدّمه منتشر ساختم (معین، ۱۳۷۷: صص ۳۷۴ـ۳۷۵).

بعدها محمّد دبیرسیاقی یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا برای مقدّمهٔ امثال و حکم را تنظیم و در آغاز گزیدهٔ امثال و حکم (صص شانزده ـ سی‌ودو) نقل کرد.

از جملهٔ ایرادهای دیگری که بر این کتاب وارد شده، نداشتن شیوه و روش یکسان علمی برای ارائهٔ مثل‌ها و اطّلاعات مندرج در آن است. برخی از مدخل‌ها نه توضیحی دارد و نه نظیری، به‌عوض برخی از مدخل‌ها توضیحات و نظایر بسیاری دارد. نثر کهنه‌ای که در توضیح و تعریف به کار برده نیز محل نقد است[2].

---

۱. دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ الف: صص شش ـ هفت. و ر.ک. سندهای ۹۷ـ۱ و ۹۸ـ۱.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ کمیّت و کیفیّت امثال و حکم و منابع آن و نقدهایی که به آن شده، ر.ک. میرافضلی، ۱۳۸۵: صص ۵۱۱ ـ۵۱۴؛ عابدی، ۱۳۷۹: صص ۱۶۸ـ۱۷۱؛ کتیرایی، محمود: «یادداشت‌هایی دربارهٔ امثال و حکم دهخدا، تألیف علی‌اکبر دهخدا». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال

←

هـ . تصحیح و حاشیه‌نویسی بر متون

دهخدا به هنگام استخراج واژه‌ها هرجا در متن‌های نظم و نثر، به تصحیف یا تحریفی در واژه‌ها و ترکیب‌ها برمی‌خورده، اگر صورت صحیح آن‌ها را درمی‌یافته، آن را در حاشیهٔ کتاب می‌نوشته، این کار مستمر او زمینهٔ تصحیح بسیاری از متن‌ها شده‌است.

- حواشی و ملاحظات بر دیوان ناصرخسرو (چاپ‌شده در پایان دیوان ناصرخسرو، تصحیح نصرالله تقوی، تهران: کتابخانهٔ طهران، ۱۳۰۴ـ۱۳۰۷، صص ۶۱۴ـ۶۹۴).
- تصحیحات بر دیوان سیدحسن غزنوی (چاپ‌شده در دیوان سیدحسن غزنوی، تصحیح محمّدتقی مدرّس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۹، صص ۳۶۱ـ۳۷۶).
- حواشی بر دیوان منوچهری (مورداستفادهٔ محمّد دبیرسیاقی در تصحیح دیوان منوچهری).
- حواشی بر دیوان عنصری (مورداستفادهٔ محمّد دبیرسیاقی در تصحیح دیوان عنصری).
- حواشی بر صحاح‌الفرس (مورداستفادهٔ عبدالعلی طاعتی در تصحیح صحاح‌الفرس).
- حواشی بر دیوان فرخی (مورداستفادهٔ محمّد دبیرسیاقی در تصحیح دیوان فرخی)
- «چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی» [چاپ عباس اقبال]. یغما، سال ۳، صص ۳۲۱ـ۳۲۶، ۳۶۶ـ۳۷۰، ۴۱۶ـ۴۲۰ و ۴۸۰ـ۴۸۵ [و دنباله:] دانش، سال ۳، صص ۱۹۷ـ۲۰۲، ۲۶۹ـ۲۷۲، ۳۷۱ـ۳۷۸، ۴۹۱ـ۴۹۸، ۵۴۹ـ۵۵۴، ۶۳۷ـ۶۴۲.
- «یادداشت‌هایی دربارهٔ اشعار حافظ» (حواشی بر دیوان حافظ چاپ خلخالی و چاپ قزوینی). دانش، سال ۲، ش ۸، صص ۳۹۷ـ۴۰۴.

برای دیدن نمونه‌هایی از حاشیه‌نویسی‌های او بر کتاب‌ها، رجوع کنید به سندهای این گفتار شماره‌های ۹۹ تا ۱۰۴.

و. مقالات و نوشته‌های پژوهشی و ادبی

- «طرفهٔ بغداد». مهر، سال ۱ (۱۳۱۲)، ش ۲، صص ۱۳۶ـ۱۳۸.
- «نیم‌غازِ بابا». مهر، سال ۱ (۱۳۱۲)، ش ۳، صص ۱۹۴ـ۱۹۶.
- «تاریخچهٔ زندگانی یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)». دی ۱۳۱۶// مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: صص۳۰۰ـ۳۰۸. به نقل از مجلهٔ بهار، مقدّمهٔ ج ۱، مرداد ۱۳۲۹ // یادنامهٔ پروین اعتصامی، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۶۳ـ۱۶۷.
- «شرح‌حال نابغهٔ شهیر ایران، ابوریحان بیرونی». آموزش و پرورش، سال ۱۵، مهر ۱۳۲۴، ش ۳ـ۷، صص ۱ـ ۸۱.
- «لغت‌نامه». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، صص۴۰۴ـ۴۱۱.// مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ

→

۱۵، ش ۶ـ۵، مرداد ۱۳۴۷، صص ۵۰۵ ـ۵۳۲؛ طبری، احسان: «دربارهٔ اثر بزرگ علی‌اکبر دهخدا: امثال و حکم». نوشته‌های فلسفی و اجتماعی (بخش نخست)، تهران: حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۹، صص ۵۴۳ ـ ۵۴۸.// درودیان، ۱۳۷۸: صص ۲۰۸ـ۲۱۳؛ ابریشمی، احمد: «امثال و حکم دهخدا». درودیان، ۱۳۹۹: صص ۱۶۳ـ۱۶۵؛ بیات، سعیدرضا: «تصحیح بعضی منابع و مآخذ در امثال و حکم دهخدا». درودیان، ۱۳۹۹: صص ۱۶۶ـ۱۹۶.

دهخدا، تهران: دانشگاه تهران + روزنه، ۱۳۷۷، صص ۳۹۹ـ۴۰۵// ای زبان پارسی، به کوشش میلاد عظیمی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۰، ج ۳: صص ۱۱۳۹ـ۱۱۵۱.
- «فرهنگ زبان فارسی». نامهٔ فرهنگستان (قدیم)، سال ۲، ش ۲، بهمن ۱۳۲۳، صص ۱۷ـ۳۶.
- «آمدن» [نقل از لغت‌نامه]. نامهٔ فرهنگستان، سال ۲، ش ۲، ۱۳۲۳، صص ۱۹ـ۳۶.
- «آراستن» [نقل از لغت‌نامه]. نامهٔ فرهنگستان، سال ۳، ش ۱، ۱۳۲۴، صص ۲۵ـ۴۶.
- «آهنگ» [نقل از لغت‌نامه]. نامهٔ فرهنگستان، سال ۳، ش ۲، ۱۳۲۴، صص ۵۱ـ۶۲.
- «بحث لغوی: آزار دادن و آزردن و مشتقات آن‌ها» (به نقل از کتاب لغت). یادگار، سال ۱، ش ۹، اردیبهشت ۱۳۲۴، صص ۵۹ـ۶۴.
- «ترجمهٔ قطعهٔ عربی» (از یادداشت‌ها). یغما، ش ۳۲، دی ۱۳۲۹، ص ۴۰۷.
- «پوپک ـ لیسک» (دربارهٔ شعر رودکی). یغما، ش ۳۲، دی ۱۳۲۹، ص ۴۰۸.
- «تصحیح یک رباعی از خیام». یغما، ش ۳۴، اسفند ۱۳۲۹، ص ۵۱۷.
- «منشأ لغات مجعول فرهنگ‌های فارسی پس از دساتیر». یغما، سال ۴، ش ۳۵، فروردین ۱۳۳۰، صص ۱۷ـ۲۵.
- «یادداشت‌های پراکنده برای مقدّمهٔ لغت‌نامه». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: دانشگاه تهران + روزنه، ۱۳۷۷، صص ۴۹۳ـ۵۱۷.
- یادداشت‌هایی برای کلمات مختوم به «اویه». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: دانشگاه تهران + روزنه، ۱۳۷۷، صص ۵۱۹ـ۵۲۰.

ز. نوشته‌های پراکنده در نشریات

- «اعلامیهٔ جمعیت مبارزه با بی‌سوادی». مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: ص ۲۹۰، به نقل از مجلهٔ کبوتر صلح، دورهٔ اوّل، ش ۲، خرداد ۱۳۳۰.
- «چند کلمه با مخالفین دولت [مصدّق]». باختر امروز، ش۱۱۳۶، ۹ تیر ۱۳۳۲.// آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، مهر ـ آبان ۱۳۵۸، صص ۵۶۱ ـ۵۶۴.// مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: صص ۲۷۸ـ۲۸۲.// بخارا، ش ۴۷، ۱۳۸۴، صص ۱۱۳ـ۱۱۵.
- «مصاحبهٔ رادیو با علامه دهخدا». مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: صص ۲۸۳ـ۲۹۲، به نقل از روزنامهٔ باختر امروز، ش ۱۱۴۷، ۲۳ تیر ۱۳۳۲. // «گفت‌وگوی رادیو تهران با علی‌اکبر دهخدا قبل از کودتا». بخارا، ش ۴۷، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، صص ۱۰۹ـ۱۱۲.

ح. نامه‌ها و یادداشت‌ها

- «دو یادگار از دورهٔ مشروطیت». راهنمای کتاب، سال ۱۲، ش ۶ و ۵، مرداد ـ شهریور ۱۳۴۸، صص ۳۱۱ـ۳۱۲.
- «دو نامه از علی‌اکبر دهخدا». سواد و بیاض، ایرج افشار، تهران: دهخدا، ۱۳۴۹، ج ۲: صص ۴۴۲ـ۴۴۷.
- «زندگی‌نامهٔ دهخدا به قلم خودش». مقدّمهٔ مقالات دهخدا، تهران: علمی، ۱۳۵۸، ج ۱: صص پنج ـ شش.// علی‌اکبر دهخدا، تهران: جانزاده، ۱۳۶۲، صص ۱۱ـ۱۲.
- «پنج یادگار از دهخدا». آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، مهر ـ آذر ۱۳۵۸، صص ۵۷۵ـ۵۸۲.

- «نامه‌های دهخدا دربارهٔ لغت‌نامه». آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، مهر ـ آذر ۱۳۵۸، صص ۵۷۳ـ۵۷۴.
- «توصیه‌نامه از دهخدا و وصیت او». آینده، سال ۶، ش ۹ ـ ۱۲، آذر ـ اسفند ۱۳۵۹، صص ۷۵۶ـ۷۵۸.
- «نامهٔ تازه‌یابی از دهخدا». آینده، سال ۱۵، ش ۱۰ـ۱۲، دی ـ اسفند ۱۳۵۸، صص ۸۰۳ ـ۸۰۶.
- «نامهٔ دهخدا به ادارهٔ اطلاعات آمریکا». آینده، سال ۱۵، ش ۱۰ – ۱۲، دی ـ اسفند ۱۳۵۸، صص ۹۱۲ـ۹۱۴.// مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: صص ۲۹۳ـ۲۹۵.
- نامه‌های سیاسی دهخدا: به کوشش ایرج افشار، تهران: روزبهان، ۱۳۵۸.
- «دو نوشته از دهخدا: اوایل نویسندگی ـ اواخر عمر». آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، مهر ـ آبان ۱۳۵۸، صص ۵۵۹ـ۵۶۴.
- «نامه‌ای از دهخدا به [حبیب] یغمائی». آینده، سال ۷، ش ۱ـ۲، فروردین ـ اردیبهشت ۱۳۶۰، صص ۷۸ـ۷۹.// مقالات دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۲: صص ۲۹۶ـ۲۹۷.
- «دو یادگار از علی‌اکبر دهخدا: ۱. نامه به حاج‌آقا امین‌الضرب، ۲. وصیت‌نامه». آینده، سال ۸، ش ۳ـ۴، خرداد ـ تیر ۱۳۶۱، صص ۱۷۸ـ۱۸۳.
- «دو نوشتهٔ دیگر از دهخدا». آینده، سال ۹، ش ۱۰ ـ۱۱، دی ـ بهمن ۱۳۶۲، صص ۷۹۱ـ۷۹۳.
- «سه نامهٔ تکان‌دهنده از دهخدا از کتاب مبارزه با محمّدعلی‌شاه». ایرج افشار، خواندنی‌های تاریخی، تهران، آذر ۱۳۶۲، صص ۸۰ ـ ۸۸.
- «نامه به امین‌الضرب دربارهٔ راه خراسان». ساختمان، ش ۱، ۱۳۶۶، صص ۷ـ۹.
- «چند نامه و یادداشت از استاد علی‌اکبر دهخدا». محمّد دبیرسیاقی، کلک، ش ۶۱ ـ۶۴، فرودین ـ تیر ۱۳۷۴، صص ۲۲۶ـ۲۳۱.
- اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران. علی میرانصاری، تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲، ج ۵، صص ۲۲۵ـ ۲۷۸.
- «نوشته‌های پراکنده». بزرگداشت زنده‌یاد علامه علی‌اکبر دهخدا (همایش)، دورهٔ ۱، ۲۶ فروردین ۱۳۸۶، صص ۹۳ـ۹۹.
- «نامه‌های محمّد قزوینی به علی‌اکبر دهخدا». محمّدحسین حکیم: فرهنگبان، سال ۱، ش ۱، بهار ۱۳۹۸، صص ۱۱۴ـ۱۲۴.

ط. آثار چاپ‌نشده

ط. ۱) فرهنگ فرانسه به فارسی

در صفحات پیشین به قراردادهای بی‌سرانجام فرهنگ فرانسه به فارسی اشاره شد. سرنوشت این فرهنگ را از قلم دبیرسیاقی بخوانیم:

> چون به کار لغت‌نویسی روی آورد، همه وقت متذّکر این نکته بود که در تعریف لغت از تجربهٔ لغت‌نویسان فرانسه یاری گیرد و همه جا معادل‌های مفید از فرانسه برای لغات فارسی بیاورد تا راهنما باشد و در این راه، گذشته از کاری که در بختیاری در حاشیهٔ لاروسِ کوچک فرانسه کرده بود، و سابقاً شرح دادیم، نخست معادل‌های فرانسهٔ تمام لغاتی را که در برهان قاطع آمده‌است، در حاشیهٔ صفحات یک نسخهٔ خطّی آن فرهنگ [...] نوشت، و سپس حسبِ مورد آن‌ها را در فیش‌های لغت جای داد و سپس از مجموع معادل‌های تحریرشده، فرهنگی ترتیب داد در سه دفتر، و چون این دفترها را همیشه در کنار دست خود داشت، در طول زمان مطالعه و یادداشت‌برداری برای لغت، هرجا مرادفی برای لغت فرانسه می‌یافت، فوراً در متن دفتر و به جای خود ثبت می‌کرد. از دفترها یکی قطع رحلی بزرگ و بسیار حجیم دارد که لغات

فرانسه به ترتیب با فاصله در آن ثبت شده و معنی یا معانی فارسی هریک برابرشان تحریر گردیده‌است. دو دفتر دیگر با قطع وزیری و حجم کمتر مکمّل دفتر نخستین می‌بودند که هر سه بر روی هم فرهنگ فرانسه به فارسی دهخدا را کامل می‌ساختند. این سه دفتر را در سال‌های بازپسین حیات، با دو ترجمهٔ روح‌القوانین و عظمت و انحطاط رومیان، مرحوم دهخدا به مرحوم دکتر معین سپرد تا با یاری یکی از همکاران لغت‌نامه (شاید آقای دکتر ره‌آورد) در تکمیل کار سابقِ آقای دکتر خانبابا بیانی، به فیش نقل و از لاروس کوچک لغات آن را تکمیل کنند تا آمادهٔ طبع گردد. اینک از آن سه دفتر فقط دفتر نخستین در کتابخانهٔ لغت‌نامه موجود است (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۳۳ـ۴۳۴).

نگارنده می‌افزاید یک دفتر از فرهنگ فرانسه به فارسی در مجموعهٔ نسخه‌های خطّی علامه دهخدا محفوظ است (ر.ک. فهرست نسخ خطی علامه دهخدا، ص ۲۷) که همراه با دیگر نسخه‌های خطّی به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران سپرده شده‌است[۱] و دو دفتر دیگر[۲] نیز در گنجینهٔ دهخدا موجود است و در معرض دید بازدیدکنندگان قرار دارد (ر.ک. سندهای ۱۰۵ تا ۱۰۹ این گفتار).

ط. ۲) ترجمهٔ عظمت و انحطاط رومیان و روح‌القوانین مونتسکیو

سرنوشت ترجمهٔ روح‌القوانین نامعلوم است و مشخّص نیست که نزد چه کسی است. ترجمهٔ عظمت و انحطاط رومیان در بخش نسخ خطّی سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی به شمارهٔ ۰۰۱۱۹ـ۴۲ (دست‌نویس‌های جدید) نگهداری می‌شود[۳] (ر.ک. سند ۱۱۰-۱). همچنین اوراقی از آن در گنجینهٔ دهخدا در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا موجود است (ر.ک. سند ۱۱۱ـ۱). دهخدا این هردو کتاب را در دورهٔ جوانی ترجمه کرده، ولی ظاهراً قصد بازبینی‌شان را داشته و رضایت به چاپ آن‌ها نمی‌داده‌است. گفته شده محمّد مصدّق در دوران نمایندگی مجلس قصد داشته ترجمهٔ کتاب روح‌القوانین منتسکیو را از ذخیرهٔ صندوق مجلس شورا تهیّه و چاپ کند. چون مصدق شنیده بود دهخدا این اثر را ترجمه کرده، از طریق واسطه‌ای از او خواسته تا ترجمه‌اش را بدهد تا به چاپ رساند. دهخدا نپذیرفته و پاسخ داده که ترجمه‌اش هنوز مسوّده است و آمادهٔ چاپ نیست. سیدمحمّد محیط طباطبائی ماجرای این مذاکرات را در مقاله‌ای نوشته و تلویحاً به ترجمهٔ این اثر از سوی دهخدا شبهه وارد کرده‌است[۴]. رعدی آذرخشی در جواب این شبهه نوشته: «مؤکّداً می‌نویسم که دهخدا آن کتاب را به تحقیق و قطع و یقین ترجمه کرده و من جزوه‌های خطّی تمام آن ترجمه را در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۳ دو بار به چشم خود دیده‌ام». در ادامه نیز خاطرات مشاهدهٔ آن را تعریف کرده‌است[۵].

ط. ۳) پندها و کلمات قصار

محمّد معین دربارهٔ این اثر نوشته: «استاد مجموعه‌ای دارد شامل جمله‌های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نغز، به سبک پندهای[۶] لاروشفوکو.[۷] این مجموعه به طبع نرسیده‌است»[۸] (معین، ۱۳۷۷: ص ۳۸۰).

---

۱. نسخه‌های خطّی علّامه دهخدا در تاریخ ۱۳۹۹/۶/۵ به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران سپرده شد.

۲. برای نگارنده مسلّم نیست که این دفترها همان‌ها باشند که شادروان دبیرسیاقی به آن‌ها اشاره کرده‌است.

۳. این دست‌نوشت به‌همراهِ اسنادی دیگر در سال ۱۳۹۲ از یکی از بازماندگان دهخدا خریداری شده‌است.

۴. ر.ک. محیط طباطبائی، محمّد: «دکتر مصدق و دهخدا». آینده، سال ۵، ش ۷ ـ ۹، مهر ـ آذر ۱۳۵۸، صص ۴۶۲ ـ ۴۶۷.

۵. ر.ک. رعدی آذرخشی ۱۳۷۰: صص ۳۹۰ ـ ۳۹۱.

۶. Maximes (محمّد معین).

۷. La Rochefoucauld (محمّد معین).

۸. از این اثر هنوز نشانی به دست نیامده‌است.

ط. ۴) حواشی و یادداشت‌هایی برای تصحیح برخی متون نظم

دیوان‌های سوزنی (ر.ک. سند ۱۱۲ـ۱)، ابن‌یمین (ر.ک. سند ۱۱۳ـ۱)، فرخی سیستانی (ر.ک. سند ۱۱۴ـ۱)، عثمان مختاری (ر.ک. سند ۱۱۵ـ۱)، مسعود سعد، ویس و رامین و یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی.

ط. ۵) یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا

یادداشت‌های پراکندهٔ بسیاری از دهخدا موجود است که هنوز به چاپ نرسیده‌اند. بیشتر آن‌ها مضمونی سیاسی دارند. در اینجا چند نمونهٔ آن‌ها نقل می‌شود:

انگلیس‌ها وقتی که برخلافِ اصول مسلّمهٔ حقوق بین‌الملل، بی اتمام حجت به مملکت ما ریختند و پس از شش ساعت به ما اولتیماتوم دادند، در همان وقت رادیوی لندن و رادیوی دهلی به زبان فارسی و انگلیسی صریح و آشکار و بی خجالت گفتند که ما رضاخان را آوردیم و چون حالا خیار یکی سیصد دینار می‌فروشد، او را می‌بریم (ر.ک. سند ۱۱۶ـ۱).

***

اگر با سرنیزه می‌شد سلطنتی را حفظ کرد، سلطان‌عبدالحمیدها، نیکولاها، فاروق‌ها حالا بر تخت خود مستقر بودند (ر.ک. سند ۱۱۷ـ۱).

***

عمیق‌ترین افکار عامّه همواره در ایران حکم‌فرما بوده و خواهد بود. یک درویش‌بچهٔ سیزده‌ساله با هفت تن درویش که هریک طبرزینی بیش نداشتند، با قوهٔ اعجاز سلطنت صفویه را ایجاد نکرد، افکار استقلال‌طلبی عامهٔ ایران بود که از آن بچه شاه اسماعیل صفوی و منجی و بانی ایران نوین ساخت. پسر یک پوستین‌دوز خراسانی با قوّت بازوی خود در مدتی کوتاه دشمنان ایران را مخذول و منکوب نکرد، بلکه افکار عامهٔ استقلال‌جوی ایران از او فاتح هند ساخت. مشروطه‌خواهی ما قیام آزادی‌خواهی (به معنی اروپایی آن) نبود، نهضت استقلال‌طلبی بود. مقالات عروةالوثقی، قانون، پرورش، ثریا، حبل‌المتین کلکته، کتاب ابراهیم‌بیک و غیره و غیره، همه شاهدهای زندهٔ این دعوی می‌باشند (ر.ک. سند ۱۱۸ـ۱).

***

هیچ‌وقت درخت پرثمر استقلال و آزادی بی آشامیدن خون بارور و برومند نشده‌است و من هزار بار بیشتر ترجیح می‌دهم که در راه استقلال مملکت و آزادی و آسایش مردم کشته شوم و خون من نیز در نموّ ... (جمله ناتمام است) تا مانند عَجَزه در رختِ‌خواب بیماری جان بسپارم: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاءٌ عند ربّهم یرزقون (ر.ک. سند ۱۱۹ـ۱).

***

مهتاب شَو(۱) تَرَه‌بار(۲) تو باشی نخرنی(۳)؟

خرِ مردی مازندرانی شبانگاه صیفی همسایه بچرید. دیگر روز زیان‌دیده به قاضی شکایت برد. قاضی خداوندِ خر را بخواند و عتاب کرد که: دوش خر تو چرا پالیز اجنبی بخورده‌است! مرد گفت: قاضی جان ... [مهتاب شَو تَرَه‌بار تو باشی نخرنی؟] قاضی پاسخ کرد که: نه من نَخِرَم(۴). مرد بروتی فرا قاضی زده(۵) گفت: گی(۶) خرنی(۷).
(۱) شو: شب؛ (۲) تره‌بار: مقابل خشکه‌بار، سبزی خوردنی و خیار و کدو و خربزه و هندوانه و امثال آن؛ (۳) نخرنی؟: نخوری؟؛ (۴) نَخِرَم: نخورَم؛ (۵) بروت زدن: با بروت به استخفاف اشارت کردن؛ (۶) گی: گُه؛ (۷) خرنی: خوری (ر.ک. سند ۱۲۰ـ۱).

۴. خاطراتی از دهخدا

در فصل دوم همین گفتار به عادت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی دهخدا پرداختیم. در تکمیل آن فصل و برای بیشتر آشنا شدن با خصوصیات دهخدا به نقل بعضی از خاطرات گفته‌شده دربارهٔ دهخدا می‌پردازیم؛ به عبارت دیگر، این فصل به سیمای دهخدا در آینهٔ معاشرانش اختصاص یافته‌است.

محمّد مصدّق

پس از ورود به تهران چندی در خانه مشغول مطالعه و تألیف بودم. مرحوم مشیرالدوله که در مجلس سوم تقنینیه نماینده بود، به‌واسطهٔ تشکیل دولت، با عدّه‌ای از نمایندگان دیگر تهران استعفا داده بودند و انتخابات تهران برای تعیین عدّهٔ نمایندگان مستعفی شروع شده بود.

در این موقع دعوت از طرف حکومت تهران برای تشکیل «انجمن محلهٔ دولت» به من رسید. از حُسن تصادف، جناب آقای علی‌اکبر دهخدا هم در آن انجمن بودند. چند روز که با هم کار کردیم، طرفین همدیگر را بهتر شناختیم و ایمانی به یکدیگر پیدا کردیم. محلّ انجمن خیابان برق در مسجد سراج‌الملک بود. تا یکی از روزها که از مسجد خارج می‌شدیم، به من گفتند: «وعدهٔ شما را به خانه‌ای که مقابل این مسجد واقع است، داده‌ام»، گفتم: «هرجا که شما وعده داده باشید، موافقم و به‌اتفاق می‌رویم».

به [محضِ] ورود در خانه معلوم شد که خانه متعلّق به آقای حاج علی‌محمّد دولت‌آبادی، یکی از رهبران حزب اعتدال است. پس از ورود و قدری مذاکرات، معلوم شد که بنده را آنجا برای عضویت در حزب اعتدال دعوت کرده‌اند. برای اینکه به آقای دهخدا که دعوت‌کننده بودند، برنخورد، چیزی نگفتم و رد نکردم.

چون در مدّتی که تحصیل می‌کردم، به‌هیچ‌وجه از جریان سیاسی ایران آگاه نبودم و تمام اوقات خود را صرف تحصیلات می‌کردم، لذا هیچ نمی‌دانستم در تهران این احزاب سیاسی از چه اشخاصی تشکیل شده و چه مرام و مقاصدی دارند، فقط اعتماد و اطمینان من به شخص آقای دهخدا بود که آن دعوت را قبول کردم. پس از اندکی قرآن هم آوردند که مرا قسم بدهند، ولی من قسم نخوردم.

خلاصه رفاقت آقای دهخدا موجب شد که بنده بدون هیچ تحقیقاتی وارد حزب اعتدال بشوم. چندی هم با خود آقای دهخدا در حزب همکاری می‌کردیم. چون آقای دهخدا بعضی اوقات به ساعت مقرر به جلسات حاضر نمی‌شدند (خندهٔ ممتد)، قرار ما بر این بود که منزل ایشان برویم و ایشان را ناراحت کنیم تا اینکه در سرِ وعده حاضر شوند.

در این اثنا شرکتی به نام «شرکت خیریهٔ پرورش» تشکیل شد که در آن انجمن عدّه‌ای از رجال معروف از قبیلِ مرحوم مشیرالدوله، مرحوم مؤتمن‌الملک و آقای دهخدا عضویت داشتند، من هم در آن انجمن عضو بودم. هدفِ انجمن تشویق معارف و طبع و نشر کتب مفیده بود و برای اجرای مقصود اعاناتی هم گرفته می‌شد و اگر فراموش نکرده باشم یک گاردن‌پارتی هم داده شد. اعضای این شرکت همگی با نهایت جدّیت اشتغال به کار و اجرای برنامهٔ آن داشتند.

تا یکی از روزها در روزنامهٔ شوریٰ که ارگان حزب اعتدالی بود، خواندم که سه نفر از اعضای حزب اعتدال، یعنی آقایان دهخدا، معاضدالسلطنهٔ پیرنیا و مرحوم اسدالله‌خان کردستانی استعفا داده‌اند. از آن، چند روز گذشت که جلسهٔ هیئت عاملهٔ شرکت خیریهٔ پرورش تشکیل شد، آقای دهخدا در آن جلسه از من گله کردند که: «ما انتظار داشتیم شما هم استعفا بدهید، ولی ندانستیم چه شد که نخواستید با ما همراهی کنید». من به آقای دهخدا گفتم: «علّت استعفای شما چیست؟». ایشان معایب حزب اعتدالی را یکی بعد از دیگری شمردند. بعد من به ایشان گفتم: «با بودن این معایب چرا از من دعوت کردید و مرا در این حزب وارد نمودید؟»، گفتند که: «من شما را دعوت کردم برای اینکه ببینید دچار چه مصیبتی هستیم و چاره‌ای بیندیشید که وضعیت ما بهتر شود، ولی اکنون می‌بینم که وضعیت حزب این‌طورها اصلاح نمی‌شود».

علّت خودداری من هم از استعفا این بود که حزب اعتدال که اوّل حزب واحدی بود، در نتیجهٔ اختلاف بین اعضا به دو دسته تقسیم شده بود. رهبران یکی از آن دو دسته آقای سیدحسن مدرّس و حاج‌آقا شیرازی، وکیل شیراز و رهبران دسته‌ای دیگر آقای حاج میرزا علی‌محمّد دولت‌آبادی و آقای میرزا محمّدصادق طباطبایی بودند. پس از ورود من به

حزب، هر دو دسته تمایلی پیدا کرده بودند که باز یکی بشوند. بعضی از اعضا مرا وادار کرده بودند که دعوتی برای اتحاد دو دسته بکنم و این کار هم شد. دو سه جلسه هم سران هر دو دسته به منزل من آمده بودند و مذاکراتی هم به عمل آمد، ولی این مذاکرات به جایی منتهی نشد. چون قضیهٔ مهاجرت پیش آمد و یک عدّهٔ زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملّی، از آن جمله مرحوم مدرّس و آقای طباطبایی از تهران رهسپار قم شدند و از آنجا به کرمانشاه، پس از آن به ممالک خارج مهاجرت نمودند. مجلس شورای ملّی هم که حدّ نصاب تشکیل آن به علّت مهاجرت نمایندگان از بین رفته بود، دیگر تشکیل نشد.

توضیح جلیل بزرگمهر بر این خاطره: روز یکشنبه شانزده اسفندماه، این مطلب را دیکته فرمودند. یک بار هم تصحیح شد، مع‌هذا قانع نشدند، زیرا به تصوّر اینکه ممکن است نکات برخورنده داشته، باز روز چهارشنبه، نوزده اسفند ۳۲، تصحیح نهایی به عمل آمد و فرمودند: به جناب آقای دهخدا سلام مرا برسانید و از فرستادن خیارها تشکر کنید و این را بدهید ایشان مطالعه فرمایند، هم تکمیل بفرمایند و هم اگر ایرادی دارد، رفع فرمایند (بزرگمهر، ۱۳۹۷: صص ۱۶۵ـ۱۶۷)[۱].

غلامعلی رعدی آذرخشی

۱. هنگامی که در دورهٔ رضاشاه نمایندگان مجلس مبلغی بر حقوق ماهیانهٔ خود اضافه کرده بودند، دهخدا با اظهار تعجّب از این حاتم‌بخشی‌ها، از تنگدستی و فقر اغلب نمایندگان دورهٔ اوّل و دوم حکایت‌ها می‌کرد و در ضمن می‌گفت که در دورهٔ دوم حقوق نمایندگی من برای مخارج خانواده‌ام کافی نبود و گاهی وام می‌گرفتم و با سیلی صورتم را سرخ نگاه می‌داشتم. در آن ایّام تازه از فرنگ برگشته و از شیک‌پوشان هم بودم، ولی از دو پیراهن سفید آهاری که از فرنگ آورده بودم، یکی پاره شده بود و این پیراهن باقی‌مانده را یک یا دو روز پیش از روزهای جلسه می‌شستند و اتو و آهار می‌کردند و من که مصداق مَثَل «رستم و یکدست اسلحه» شده بودم، می‌توانستم روزهای جلسه با لباس پاکیزه و پیراهن سفید تمیز و یقه و کراوات در مجلس حاضر شوم. تصادفاً شبی به‌طورِ ناگهانی خبر کردند که فردا صبح جلسهٔ خصوصی به‌طورِ فوق‌العاده تشکیل خواهد شد. پیراهن من تمیز نبود و احتیاج به شستن و آماده شدن داشت و ممکن نبود تا صبح حاضر شود. فردا صبح فکرِ بکری به خاطرم رسید. دستمال یا پارچهٔ بزرگ سفید تمیزی را دادم خوب اتو کردند، قسمتی از آن را تا کرده با دقّت فراوان و به کمک اهل منزل به شکل یقه درآورده به‌وسیلهٔ سنجاق به گردن بستم و با بقیهٔ پارچه روی سینه را پوشانده و جلیتقه را نیز روی آن پوشیدم و چون با افزودن کراوات بر آن پیراهن مصنوعی و من‌درآوردی ظاهراً کم و کسری باقی نماند، به‌طرفِ مجلس رفتم و در جلسهٔ خصوصی شرکت کردم. هنگام تنفّس که هرکدام از وکلا با یک یا چند وکیل مشغول مذاکره بودند، من سعی می‌کردم به وکلای فکل‌کرواتی که ممکن بود به‌آسانی قلّابی بودن یقه و پیراهنم را تشخیص دهند، نزدیک نشوم و از دور و بر معمّمین یا لباده‌وسرداری‌پوش‌های بی‌کروات دور نمی‌شدم. در این اثنا، یکی از نمایندگان سنخ اخیر، سیدمحمّدرضا مساوات (؟)، به‌سویِ من آمد و با شور و هیجان عادّی خود دربارهٔ موضوعی که در جلسه مطرح بود، با من به گفت‌وگو پرداخت. از جملهٔ عادات نماینده این بود که هنگام بحث و مذاکره خود را روبه‌روی شخص مخاطب قرار می‌داد و در گرماگرم صحبت قسمتی از لباس مخصوصاً یقهٔ سرداری یا کت یا آستین او را می‌گرفت. نمایندهٔ مذکور با من نیز همین معامله را کرد. اوّل آستینم را گرفت بعد دست به یقهٔ کت و کنارهٔ جلیتقه‌ام برد و با پس رفتن کنارهٔ گوشهٔ پارچهٔ سفید که روی سینهٔ عریان مرا پوشانده بود، بیرون افتاد. خلاصه به‌زودی معلومش شد که پیراهنی بر تن ندارم و چون با اظهار حیرت و اصرار علّت را جویا شد، از لحاظ یگانگی و صفایی که فی‌مابین بود، ماجرا را به او گفتم و اشک از چشمانش جاری شد. از او خواهش کردم که از این راز کسی را باخبر نکند. اما در جلسهٔ بعد معلوم شد که از فرط تأثّر نتوانسته‌است ساکت بماند و با تنی

---

۱. این خاطره با اندکی اختلاف در خاطرات و تألمات مصدّق (به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۷۵، صص ۸۵ـ۸۷) و تقریرات مصدّق در زندان (یادداشت‌شده توسط جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۶، صص ۳۷ـ۴۰) آمده‌است.

چند از نمایندگان محرم این داستان را در میان نهاده‌است (رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: صص ۳۹۲ـ۳۹۳).
۲. در زمستان ۱۳۰۶ شمسی دهخدا به‌سختی مریض شد تا آنجا که از تشخیص پزشکان معالجش (از آن جمله دکتر میر و دکتر محمّدعلا) دستگیرم شد جهازِهاضمه‌اش دچار نوعی فلج شده از کار بازایستاده بود و بیم مرگش می‌رفت. بیمار را در اطاق کار ساده و محقّرش در یکی از چهار طرف کرسی خوابانده بودند. اعتمادالدوله (یحیی قراگوزلو) وزیر معارف، روزی دو بار به عیادتش می‌آمد و چون در آن اتاق صندلی نبود، مانند پزشکانش روی کرسی می‌نشست. در بحبوحهٔ شدّت مرض، دهخدا قدرت تکلّم نداشت، ولی با اشارهٔ چشم و لب و گاهی با لبخندی معنی‌دار به عیادت‌کنندگان فراوان خوشامد می‌گفت. پس از چند روزی که خطر گذشت و حال او رو به بهبود نهاد، هنگامی که وارد اتاق شدم، دیدم برخلافِ روزهای سابق کسی به‌غیر از پرستار در اتاق نیست، اوّلین سخنی که بعد از احوالپرسی بر زبان آورد، سؤالی بود دربارهٔ پیشرفت تنظیم کتاب امثال و حکم و تهیهٔ برگه‌ها که تازه شروع شده بود و هنگامی که شنید که در مدّت بیماری او مقدار قابل اعتنایی از امثال و حکم را از نسخهٔ خطی مشوّش و خط‌خورده و پر از حاشیه‌های نامرتّب روی فیش‌ها آورده و نظایر و شواهد هر مَثَل را از همان نسخهٔ اصلی یا بعضی از کتاب‌های دیگر به برگه‌ها و به ترتیب الفبایی نقل کرده‌ام و نمونه‌هایی از آن‌ها را نیز که نشان دادم، مشاهده کرد، بسیار خوشحال شد و با تشکّر و تشویق مرا دلگرم کرد. سپس به مناسبت اظهار مسرّت من از بهبود حالش بیانی کرد به این مضمون: «سربازان هرچه شجاع هم باشند، پیش از شروع جنگ می‌ترسند و حتّی گاهی بر خود می‌لرزند، اما پس از شروع کارزار به‌زودی با آن انس می‌گیرند و به‌اصطلاح ترسشان می‌ریزد. مرگ هم همین حال را دارد، از دور وحشت‌آور است و برای من در حال تندرستی و سلامت مهیب و رعب‌انگیز بود، اما در آن روزها که بیماری‌ام شدت یافته بود و از سیما و نگاه پزشکان آثار یأس می‌خواندم و مرگ را در یک‌قدمی می‌دیدم، حس می‌کردم که دیگر وحشت عادی و همیشگی را از مرگ ندارم و با خود می‌گفتم آنچه هولناک است، اندیشهٔ مرگ است نه خود مرگ» (همان: صص ۳۹۶ـ۳۹۷).

جلال‌الدین همائی

آشنایی و همکاری من با کارهای دهخدا از ۱۳۱۰ هجری شمسی شروع می‌شود که از تبریز به تهران منتقل شدم، اما صورت رسمیت نداشت. گاهی که خدمتشان می‌رسیدم در پاره‌ای از موضوعات ادبی با بنده صحبت می‌کردند. من هم مقداری امثال و حکم فارسی در تقویم‌های بغلی، چند شماره یادداشت کرده بودم که برای کار امثال و حکم تقدیم به ایشان شد. عمدهٔ کار رسمی ما با مرحوم دهخدا در کار لغت‌نامه از سال ۱۳۱۷ شمسی شروع می‌شود که این بنده و مرحوم بهمنیار و جناب آقای مدرّس رضوی، هر سه نفر با ایشان همکاری می‌کردیم. در آن ایّام اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ بود، برای ما حق‌الزحمهٔ این کار را ماهی صد تومان از محل اوقاف قرار داد، ولی بنده به‌هیچ‌وجه نظر به حقوق نداشتم و به‌راستی می‌خواستم خدمتی به فرهنگ کشور و آن مرد فاضل زحمتکش شده باشد. قرار شد در مقابل ساعاتی که با ایشان کار می‌کنیم چند ساعت از دروس دبیرستان دارالفنون کاسته شود که آن را هم عشق و علاقهٔ شاگردان مانع شد و من با وجود اینکه دروس دبیرستان را ادامه می‌دادم، با ایشان همکاری می‌کردم، به این ترتیب که روزهای تعطیل از بامداد تا پاسی از شب گذشته و در روزهای تدریس از حدود ساعت چهار بعدازظهر تا حوالی نصف شب با ایشان کار می‌کردم. مرحوم بهمنیار یک سال بعد از آن مقدّمه استعفا دادند، اما بنده و آقای مدرّس رضوی باقی ماندیم و من هم با تمام نیرو و حوصله و حالی که داشتم در تدوین لغت‌نامه می‌کوشیدم. جلد اوّل و دوم کتاب لغت‌نامه که در همان زمان به طبع رسیده، محصول چند سال همکاری بنده و مرحوم بهمنیار و آقای مدرّس رضوی است با حضرت دهخدا.
یکی از کارهایی که این حقیر پیشنهاد کردم و همکارانم و همچنین خود مرحوم دهخدا پذیرفتند، کیفیت ضبط لغات بود. می‌دانید که لغت‌نویسان کلمات را دو قسم ضبط می‌کنند: یکی آنکه هم‌وزن آن را که معروف باشد می‌آورند و دیگری آنکه جمیع حرکات و سکنات کلمه را ذکر می‌کند، مثلاً می‌نویسند «استخراج» به کسر اوّل و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم و فتحهٔ پنجم به الف کشیده الی آخر. پیشنهاد کردم که سکون کلمات محتاج ذکر نیست، فقط ما باید حرکات را نشان بدهیم، وانگهی کلمات فارسی عموماً حرف آخرش ساکن است دیگر احتیاج به ذکر سکون ندارد،

مثلاً برای همان کلمهٔ «استخراج» کافی است که دو حرف «همزه» و «تا» را مکسور نشان بدهیم، باقی جزو سکون یا اعراب مدّی فهمیده می‌شود که احتیاج به ذکر ندارد.

وقتی که ما وارد کار شدیم، این کتاب لغت‌نامه اصلاً به‌صورتِ فرهنگ فارسی تدوین نشده بود، بلکه فقط فیش‌ها بود که برای هر کلمه‌ای مثالی ذکر کرده بودند، اما اینکه این مثال‌ها همه به یک معنی است یا به معانی مختلف، و کلمه در اصل چه معنی دارد و حقیقت و مجازش کدام است و آنچه در فنّ لغت‌نویسی دربایست، در کار نبود. قسمتی از فیش‌ها هم به خطّ کسانی دیگر غیر از خود مرحوم دهخدا بود که آن‌ها را نیز لازم بود مجدداً بازرسی کنیم و تا ممکن بود این کار را کردیم (نامهٔ جلال‌الدین همائی به پرسش سیدجعفر شهیدی دربارهٔ کیفیت همکاری با دهخدا، محفوظ در گنجینهٔ دهخدا).

محمّد معین

آشنایی من (معین) با قزوینی خیلی زودتر از آشنایی با دهخدا آغاز شده بود. چون از طرف مجلس شورای ملّی به من پیشنهاد شرکت در امر لغت‌نامه شد (اواخر ۱۳۲۴ ش.)، خدمت مرحوم قزوینی رفتم و مطلب را به میان گذاشتم. قزوینی فرمود: «از شما خواهش می‌کنم که در این امر خیر شرکت کنید و چون دهخدا دارای طبع تندی است به‌طوری که ... و ... و ... (نام گروهی از استادان را بردند) نتوانستند با ایشان همکاری کنند، از شما می‌خواهم که تحمّل کنید و این کار بزرگ (لغت‌نامه) را به جایی برسانید». دو هفته قبل از مرگ دهخدا، من این موضوع را پیش ایشان فاش کردم و گفتم که مرحوم علّامه یکی از مشوّقین من در همکاری با شما بود. وقتی مرحوم دهخدا این موضوع را شنید، سری تکان داد و گفت: «لغت‌نامه دیگر مال من نیست. نیمی از آن به استاد علّامه تعلّق دارد. خدایش رحمت کند که چه مرد دوراندیش و نازک‌بینی بود» (معین، ۱۳۸۷: ص ده).



دهخدا، تیتی (گیتی) و معین - خرداد ۱۳۳۴

منبع: مجموعهٔ اشعار دهخدا، به کوشش محمّد معین

در اواخر سال ۱۳۲۴ش. از طرف مجلس شورای ملّی خدمت علّامه دهخدا معرّفی شدم تا در کار تدوین لغت‌نامه همکاری کنم. روزی که خدمت ایشان رسیدم آقای دکتر صفا (ذبیح‌اللّه) در اطاق ایشان مشغول کار بود. نامهٔ مجلس را تقدیم کردم. ایشان وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان را خواستند. چون آوردند به من دادند و ترجمهٔ حال یکی از بزرگان را نشان دادند و از من

خواستند آن را ترجمه کنم. گفتم: «الآن می‌خواهید؟»، فرمودند: «خیر، پس‌فردا». روز موعود ترجمه را تقدیم کردم. ایشان متن کتاب را به دست من دادند و گفتند: «شما متن عربی را بخوانید و من (دهخدا) ترجمه را با آن تطبیق می‌کنم». چند سطر از متن عربی را با شکل و اعراب خواندم. ایشان اعجاب نمودند و فرمودند: «چطور شما جملات عربی را با اعراب و شکل کامل می‌خوانید و درست می‌خوانید!؟»، گفتم: :چرا تعجّب می‌فرمایید؟»، گفتند: «مدارس جدید از این قبیل نمی‌پرورد»، گفتم: «من در خانواده‌ای از علمای روحانی پرورش یافتم و قسمتی از علوم قدیم و عربیّت را در خارج از مدارس جدید تحصیل کرده‌ام». از آن پس علّامه مرا به همکاری انتخاب کرد (همان: صص ده ـ یازده).

محمّد پروین گنابادی

باری در اوایل سال ۱۳۲۸ که به عللی بیکار بودم، دوست بزرگوار و دانشمندم آقای مدرّس رضوی به خانهٔ حقیر تشریف آوردند و گفتند: «من می‌دانم که تو از بیکاری زجر می‌کشی، به همین سبب به‌نزد آقای دهخدا رفتم و با ایشان گفت‌وگو کردم که تو در لغت‌نامه کار کنی، حالا برخیز برویم منزل ایشان»، و در بین راه دربارهٔ وضع لغت‌نامه و اخلاق مرحوم دهخدا مشروح سخن گفتند. پس از آنکه نزد استاد دهخدا رفتیم آقای مدرّس مرا معرّفی کردند و از چگونگی معلومات و سوابق کاری هم با ایشان به گفت‌وگو پرداختند و چنین وانمود کردند که من عضو خوبی برای لغت‌نامه خواهم بود، اما معلوم بود که مرحوم دهخدا که بسیار سوءظنّی بود، چندان سخنان ایشان را به ضرسِ قاطع نپذیرفتند و گفتند: «من مریضم و دکتر دستور داده‌است سالی یک ماه به کنار دریا بروم و فردا رهسپار بندرپهلوی می‌شوم، برای اینکه طرز کار این آقا معلوم شود، بیش از ۸ حرف از منتهی‌الارب حرف‌های بزرگ مانند ع و غ فیش نشده‌است؛ ایشان مطابق دستوری که می‌دهم در این یک ماه به فیش کردن از این کتاب مشغول شوند. پس از بازگشت اگر پسندیدم ایشان را در اینجا نگاه می‌دارم وگرنه به‌اصطلاح غزل خداحافظی را می‌خوانیم».

سپس در اتاقی در جنب اتاق استاد که مرحوم دکتر معین و آقای دکتر دبیرسیاقی و آقای دکتر صدیقی کار می‌کردند، میز کوچکی بود، مرا به آنجا بردند و گفتند: «در اینجا کار کن تا پس از بازگشت من». نگارنده، کتاب مزبور و مقداری فیش به آن اتاق بردم و به فیش کردن پرداختم. پس از یکی دو روز دریافتم این کتاب آکنده از غلط‌های فاحش است؛ غلط متن، نه غلط چاپی. آن‌ها را در فیش‌های خصوصی یادداشت می‌کردم تا آمدن استاد دهخدا قریب به ده‌ها غلط همچون ترجمهٔ «عیب» به «عنب» (انگور) (شاید عیب را در نسخه عنب نوشته بودند) و قله (به تخفیف) به معنی الک‌دولک به «سر کوه» و همانند این‌ها یادداشت کردم. هنگامی که مرحوم دهخدا بازگشتند، پس از رسیدگی به کارهای دیگران مرا هم احضار کردند. مرحوم دهخدا بر روی زمین روی تشکی می‌نشستند و ما هم در حضور ایشان می‌نشستیم. فیش‌ها را که کاری خارقِ عادت به نظر می‌رسید، نزد ایشان گذاشتم. استاد در شگفت شد که این همه کار (شاید بیش از دویست سیصدهزار فیش) را چگونه انجام داده‌ام و باز به‌حکمِ داشتن سوءظن بی‌درنگ به بررسی آن‌ها پرداختند، زیرا می‌پنداشتند که این همه کار بی‌گمان با بی‌دقّتی و به‌اصطلاح «سَنبل کردن کار» توأم بوده‌است و از دسته‌های مختلف فیش‌ها (اوّل بسته، وسط بسته، آخر بسته) با دقّت کامل به بازرسی پرداختند، اما هرچه بیشتر دقّت کردند، ایرادی به نظرشان نرسید، بلکه بر حسن ظنّ ایشان افزوده می‌شد و رفته‌رفته به ستایش و تحسین پرداختند. پس از بازرسیِ ایشان عرض کردم: «اما جناب استاد این متن غلط‌های بسیار دارد». از این جمله سخت برآشفته شدند و گفتند: «غلط چاپی؟»، گفتم: «خیر قربان! غلط متن، غلط ترجمه». از این کلمات بیشتر برآشفتند و گفتند: «نمی‌شود آقا! این متن بهترین کتاب عربی به فارسی است و من به دوستان آن اتاق گفته‌ام چشم‌بسته و بی مراجعه به متن دیگری فیش‌های منتهی‌الارب را بنویسند». من یکباره دستهٔ بزرگ فیش‌های غلط را به مقابلهٔ هریک با متن‌های معتبر همچون تاج‌العروس و لسان‌العرب و اقرب‌الموارد خدمت ایشان گذاشتم. مرحوم دهخدا پس از خواندن چند فیش غلط سخت در شگفت شدند و هرچه بیشتر خواندند، بر شگفتی ایشان افزوده شد تا سرانجام به من بی‌اندازه ابراز محبّت و لطف کردند و این گونه کار را ستودند و گفتند: «تو باید در اتاق خود من و نزد خودم کار کنی برو لوازم کارت را به اینجا بیاور. می‌دانم روزگاری طلبه بودی و از روی زمین نشستن بدت نمی‌آید». سپس به اتاق دیگر رفتند و گفتند: «آقایان این

منتهی‌الارب بسیار غلط دارد و شما گفتهٔ سابقم را از یاد ببرید. فلانی ده‌ها غلط فاحش برای آن گرفته‌است. فیش‌های این متن را به‌ویژه آن‌هایی که مشکوک به نظر می‌رسد، با یک متن دیگر مقابله کنید».

مرحوم دهخدا که فریفتهٔ این متن شده بودند، حق داشتند زیرا مؤلّف آن بهترین کتاب‌های لغت عربی به فارسی را در اختیار داشته و لغات اصیل فارسی را از آن‌ها نقل می‌کرده‌است همچون مهذّب‌الاسماء، تاج‌المصادر بیهقی، المصادر زوزنی، مقدمة‌الأدب زمخشری و جز این‌ها. اما متقدّمان تنها اسم‌ها و مصدرها و صفت‌ها را به فارسی برمی‌گرداندند نه فعل‌ها را، چون در فارسی دری فعل عربی به‌ندرت به کار می‌رود، همچون: یعنی و لم‌یزرع و مامضی و ... و این‌ها هم در فارسی معنی فعلی نمی‌دهند.

باری از اوایل سال ۱۳۲۸ در لغت‌نامه پذیرفته شدم و به علّتِ اینکه طرز فیش کردن من مورد توجّه شادروان دهخدا قرار گرفت، علاوه بر فیش کردن هشت حرف منتهی‌الارب که در ظرف چند ماه پایان گرفت، روزی گفتند: «فلانی می‌دانی که ما هنوز بسیاری از متون معتبر نظم و نثر را فیش نکرده‌ایم، زیرا خودم که دیگر قادر به انجام دادن چنین کارهایی نیستم و حقیقت این است که اعتماد نکرده‌ام دیگری این متن‌ها را فیش کند و مهم‌ترین آنها: کلیات سعدی، خمسهٔ نظامی و قسمت‌هایی از مثنوی مولانا و برخی از تواریخ است که از لحاظ نثر اهمیت فراوان دارند همچون: تاریخ بخارای نرشخی، فارسنامهٔ ابن‌بلخی و مانند این‌ها و تو باید پیش از هر کار به فیش کردن این متن‌ها بپردازی». بنده هم پذیرفتم و پس از پایان یافتن کتاب‌های مزبور، به فیش کردن تاریخ قم، ترجمهٔ محاسن اصفهان، برخی از فصول تاریخ غازانی، برخی از فصول حبیب‌السیر، لغات محلّی شوشتر (نسخهٔ کتابخانهٔ مؤلّف)، لغات محلّی گناباد و مشهد و جز این‌ها مشغول شدم. پس از پایان گرفتن فیش کردن، چاپ کردن حرف «ذ» را با خود ایشان شروع کردم. پس از آن که به «مجلس» رفتیم حرف «ط» را که مرحوم وحدت تنظیم کرده بود، ولی مرحوم دهخدا آن را نپذیرفته بودند، به عهدهٔ حقیر واگذار کردند و آنگاه دو حرف الف (الف س تا آخر الف ص) را تنظیم و چاپ کردم و در ضمن به تنظیم حرف «غ» که شادروان هدایت‌اللّه شهاب فردوسی عهده‌دار آن بود، کمک می‌کردم. برای حرف «ی» که قرار بود آن را تنظیم کنم، مآخذ و فیش‌های نو بسیاری فراهم آوردم. در ضمن ترجمهٔ مقدّمهٔ ابن خلدون برخی از اعلام را نیز برای لغت‌نامه فیش کردم. یک سال بعد که آقای دکتر شهیدی هم به لغت‌نامه آمد، از مرحوم دهخدا خواهش کردم که برخلافِ روش گذشته که صفحه‌ها از متن‌های عربی بعین نقل می‌شد، از این پس از ترجمهٔ آن‌ها به فارسی نقل شود و از آن پس این شیوه متداول شد.



محمّد پروین گنابادی و علی‌اکبر دهخدا

منبع: بهرام پروین گنابادی

باری، در لغت‌نامهٔ دهخدا که هنوز هم در جزو هیئت مقابلهٔ آن همکاری می‌کنم و اخبار را در منزل بررسی می‌نمایم، گفت‌وگو بسیار است و همین کافی است که بنویسم به علّت وجود همکارانی مانند مرحوم دکتر معین و از آن پس آقای دکتر شهیدی و دکتر دبیرسیاقی و در مدّتی دراز آقای منزوی و سپس آقایان انوار و دیوشَلی و دیگران، می‌توان گفت این سازمان یکی از سازمان‌هایی است که افراد باایمان و با دلبستگی بـه اصـل کـار، وظـایف خـود را انجـام می‌دهنـد و از هرگونه هدف‌های مادّی و جاه‌طلبی و برخی از ستیزه‌گری‌های ناشی از حسادت و نفاق برکنار است (پـروین گنابـادی، ۱۳۸۶: صص ۱۶ـ۲۰).

سیّدمحمّد دبیرسیاقی

۱. [...] در یکی از روزهای پس از کودتا (شاید اواخر مهرماه) بود که کار این بازخوانی به سبب انبوهی به درازا کشید و ساعت از حدود هفت بعدازظهر گذشت و به مناسبت فصل هوا تاریک شد. در این میان خادم پیر منزل که «بابا» خطابش می‌کردند، وارد شد و گفت: «آقا جوانی به درِ منزل آمده‌است و می‌گوید اسمم افشار است و با آقای دهخدا کار دارم». دهخدا تأملی کرد. احساس کردم که در ذهن خود سابقهٔ آشنایی او را می‌جوید. بعد به حال استفهام در من نگریست. زبان حالش این بود که در شناساندن وی او را مدد برسانم و چون ساکت ماندم -زیرا نمی‌دانستم مراجعه‌کننده کیست ـ به زبان آمد و گفت: «او را می‌شناسی؟»، گفتم: «خیر». و بعد افزودم: «حال که شما هم او را نمی‌شناسید و دیرگاه هم هست، بهتر است به او گفته شود که روز دیگر بیاید». به علامت قبول درنگی کرد، اما ناگهان تغییر رأی داد و گفت: «نخیر»، و رو به بابا کرد و گفت: «بگو بیاید تو، راهنماییش هم بکن». لحظاتی گذشت در باز شد و جوانی میانه‌بالا، حدود سی‌ساله وارد شد و به‌ادب سلام کرد و ایستاد. دهخدا به او تکلیف نشستن کرد. جوان به دوزانو نشست و کیف چرمی سیاهی را که در دست داشت به کنار خود نهاد.
بد نیست بدانید که دهخدا عادتاً بر روی زمین می‌نشست و چیز می‌نوشت و می‌خواند. گاه هم روی نهالی و تشکی یک‌بری قرار می‌گرفت و دست چپ را بر بیرون زانوی راست تکیه می‌داد و تحریر می‌کرد. ما هم روبه‌روی او قرار می‌گرفتیم.
به هر حال دهخدا مختصر احوالپرسی از جوان کرد و سپس پرسید: «چه کار دارید؟»، جوان گفت: «برای کمک به خانوادهٔ افرادی که در واقعهٔ ۲۸ مرداد کشته و شهید شده‌اند، قصد داریم نمایشی ترتیب دهیم و درآمد حاصل از فروش آن را به این بی‌سرپرستان بدهیم. شرفیاب شدم تا شما هم اگر مایل باشید بلیطی خریداری کنید. بهای بلیط‌ها به تفاوت ده و بیست تومانی و همّتِ عالی (پنجاه تومانی) است»، دهخدا گفت: «مرادتان از کشته‌شدگان و شهدا چه کسانی است؟»، گفت: «کسانی که برای استقرار مقام سلطنت جانفشانی کرده و در گیرودار حادثه کشته شده‌اند و اکنون زن و فرزند و کسانشان گرسنه مانده‌اند»، دهخدا گفت: «از تو سؤالی دارم، اما پیش از طرح آن برای آنکه تصوّر نشود که این سؤال بهانهٔ نخریدن بلیط است، دو بلیط همّت عالی به من بده». بعد هم دست زیر نهالی کرد و صد تومان به او داد و بلیط‌ها را گرفت و زیر تشک نهاد و بعد گفت: «حالا به من بگو ببینم این افراد چگونه کشته شدند؟»، جوان گفت: «با مخالفان خود درگیر شدند و در حین زد و خورد جان خود را از دست دادند»، دهخدا پرسید: «آیا فقط این‌ها در زد و خورد کشته شدند؟». جوان قدری خود را جمع کرد و روی دو زانو جابه‌جا شد و گفت: «نمی‌دانم»، دهخدا گفت: «می‌توان احتمال داد که از طرف مقابل هم افرادی کشته شده باشند؟». جوان با شتاب جواب داد: «ممکن است»، دهخدا گفت: «آیا قطع داری آن افرادی که احتمالاً از طرف مقابل کشته شده‌اند، همه مجرّد بوده‌اند؟»، جوان گفت: «نخیر»، دهخدا گفت: «احتمال می‌توانی بدهی که آن‌ها هم دارای عائله باشند و نان‌آور زن و فرزند و کسان خود؟».
جوان با فروبردن آبِ دهان گفت: «کاملاً ممکن است»، دهخدا گفت: «راستی آن افرادی که می‌گویی کشته شده‌اند و برای ایشان پول جمع می‌کنی، کجایی بودند؟»، جوان گفت: «ایرانی بودند»، دهخدا گفت: «لابد طرف نزاعشان ایرانی نبودند». جوان در حالی که چهره‌اش سرخ و عرق‌آلود می‌شد، گفت: «آن‌ها هم ایرانی بودند»، دهخدا گفت: «اگر ایرانی بودند، چرا برادران ایرانی خود را کشتند و یا به دست برادران ایرانی خود کشته شدند؟»، جوان گفت: «چون آنان طرفدار حکومت بودند و اینان هواخواه سلطنت»، دهخدا پرسید: «حکومت که؟»، جوان گفت: «حکومت دکتر

مصدّق»، دهخدا گفت: «مگر دکتر مصدّق چه می‌گفت که طرفداران سلطنت آن را مخالف مصلحت می‌پنداشتند؟». (قطرات عرق چهرهٔ جوان را پوشانید و به نفس تند افتاد و سرش را به جایِ جواب پایین افکند) و دهخدا ادامه داد: «فرض کنیم طرفداران دکتر مصدّق که کشته شدند، گناهکار بودند، زن و فرزند و نانخورهای آن‌ها که گناه ندارند، حال نان آن‌ها را که تأمین می‌کند؟ شکم بچه‌هایشان را که سیر می‌کند؟ چه دستگاهی به فکر زندگی آنهاست؟ بعد هم تازه آن پیرمرد چه کرده بود که الان باید در کُنج زندان باشد؟ گناهش چه بود؟ اینکه می‌گفت شاه باید سلطنت کند نه حکومت، کجایش عیب دارد و خلافِ کدام قانون است؟ راستی تو بگو آیا ناصحیح می‌گفت؟». جوان به‌کلّی خود را باخته بود و دائماً روی زانوهای خود جابه‌جا می‌شد و عرق پیشانی و صورت خود را پاک می‌کرد. دهخدا با مشاهدهٔ حال آشفتهٔ او، اندکی تأمّل کرد و بعد در چشمان او خیره شد و گفت: «تو جوان خوبی هستی. احساس می‌کنم تو را اغوا کرده و وادار ساخته‌اند که یک‌طرفه کار کنی وگرنه هر بچه‌ای می‌فهمد که ایرانی، ایرانی است و عائلهٔ بی‌سرپرست، عائلهٔ بی‌سرپرست است و محتاج کمک و باید جای نان‌آور هر خانواده را دستگاهی پر کند تا خانواده متلاشی نشود و افرادش به تباهی نیفتند. جلو بیا که پیشانی تو را که از آن آثار پشیمانی و رستگاری هویداست ببوسم و بعد هم به من قول بده که از درِ این خانه بیرون رفتی، در اندیشهٔ همهٔ مردم کشور خود باشی و میان خلق خدا فرق نگذاری و در کمک و یاری به ضعیفان و بی‌سرپرستان و محتاجان صرف‌نظر از عقیده و عمل و نیّت آنان کوشا و یکدل باشی و بگذاری داوری را خدای جهان و گردش زمان و اهل دیوان بکنند».

جوان برخاست و دست دهخدا را بوسید و دهخدا هم بر پیشانی او بوسه زد و گفت: «برو به سلامت و من شک ندارم که آیندهٔ خوبی خواهی داشت». جوان به احترام پس‌پس رفت و از در خارج شد. دهخدا پس از رفتن او رو به من کرد و گفت: «دیدی حق با من بود و آمدن او ما را زیانی نداشت و شاید او را و جامعه را سودمند واقع شود»، گفتم: «درست است، اما درست‌تر این است که:

آنچه در آینـه جـوان بینـد   پیر در خشتِ خام آن بیند».

(دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۵۱_۳۵۷)

۲. هنگامی که حکومت ملّی مرحوم دکتر محمّد مصدّق را با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی برانداختند، وزیران آن دولت را نیز چون خود رئیس دولت زندانی کردند از میانه وزیر خارجه، دکتر حسین فاطمی متواری شده بود (که بعدها دستگیر و زندانی شد). در ایّام تواری او مأموران همه جا در تجسّس او بودند و منازل خویشان و دوستان و آشنایان او و کسانی را که احتمال حمایت از او را می‌دادند، می‌گشتند و ازجمله گمان برده بودند که ممکن است حرمت و مقام معنوی دهخدا منزل او را مأمنی برای دکتر فاطمی ساخته باشد، لذا روزی سرهنگی با یکی دو مأمور آنجا آمد و پس از کسب اجازه بر دهخدا وارد شد و غرض خود را با ایشان در میان نهاد. دهخدا نخست با آرامش تمام خادم خانه را همراه ایشان کرد و دستور داد تمام قسمت‌های خانه را با دقّت به ایشان نشان دهد تا وارسی کنند. سرهنگ همراه خادم و مأموران همه جا سر کشید از اتاق‌های قسمت فوقانی و تحتانی تا زیرزمین‌ها و نیز یکی دو نیم‌حیاط طرفین درِ ورودی که مَسکن برادر و چند خویشاوند دهخدا بود، همچنین اتاق‌های خادم و خادمه و اتاق یادداشت‌های لغت‌نامه و چون از مخفی نبودن کسی در آن خانه مطمئن شد، نزد مرحوم دهخدا برگشت و با عذرخواهی از آن بازرسی، اجازهٔ مرخصی خواست. دهخدا به‌ظاهر آرام اما در درون پر از خشم و نفرت، به سرهنگ گفت: «همه جا را خوب گشتید؟»، سرهنگ گفت: «بلی»، دهخدا گفت: «اما یک جا را نگشتید». سرهنگ نگاهی آمیخته به تعجّب و شاید با امید حصول به مقصود کرد و گفت: «اما همه جا را دیدیم»، دهخدا گفت: «کتابخانه را ندیده‌اید. با من بیایید».

از اتاق کار دهخدا دری به کتابخانه باز می‌شد که میزهای کار همکاران ایشان نیز آنجا نهاده شده بود. دهخدا از آن در به کتابخانه وارد شد و وسط اتاق ایستاد. سرهنگ نیز به دنبالش ورود کرد و بلافاصله گفت: «قربان اینجا را اوّل دیدیم». دهخدا قفسه‌ای را در دیوار نشان داد و گفت: «آقای سرهنگ، درِ آن قفسه را باز کنید. آنجا را گمان نمی‌کنم دیده باشید، شاید دکتر فاطمی آنجا باشد». سرهنگ با تردید درِ قفسه را باز کرد، اما قفسه پر از کتاب بود. گفت: «اینجا چیزی

نیست». دهخدا نزدیک‌تر آمد، کتاب قطوری را نشان داد و گفت: «آن کتاب را بردارید، شاید فاطمی پشت آن کتاب خزیده باشد». سرهنگ که دست خود را برای برداشتن کتاب دراز کرده بود، عقب کشید، چه تازه متوجّه رفتار و سخنان پر طنز و طعن و سرزنش‌آلود دهخدا شده بود. خود را جمع کرد و گفت: «قربان اگر جسارتی شده باشد، می‌بخشید، مأموریم و معذور». و دهخدا با لحن عتاب‌آمیز گفت: «بله، چون مأمورید، من هم می‌خواهم تا مأموریت خود را خوب انجام دهید و لذا باید همه جا را خوب بگردید، حتّی پشت کتاب‌ها را». سرهنگ دیگر توقف را جایز ندید با عذرخواهی مجدّد خداحافظی کرد و به عجله رفت (دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۵۸ـ۳۶۰).

نصرت‌الله امینی[۱]

۱. یادم هست که یک روزی آقای سرهنگ بزرگمهر که وکیل آقای دکتر مصدق بودند در آن محکمهٔ نظامی میل کردند که علامه دهخدا را ببینند. من به اتفاق ایشان به منزل دهخدا رفتیم. رفتیم منزل مرحوم دهخدا اطاق ایشان طوری بود که اطاق آفتاب‌رویی بود تا پایین پنجره داشت، اول آدم از جلوی پنجره رد می‌شد بعد می‌رفت به درِ ورودی، معمولاً اشخاصی که می‌خواستند بیایند ایشان می‌دیدند. آقای دهخدا و خانمش و نادختریش که زن آقای ستار آل‌بویه، قاضی دادگستری بود و آن بچهٔ کوچک نشسته بودند. معمول دهخدا هم این بود همیشه روی زمین می‌نشست، روی آن تشکی که داشت آن شیشه‌ها بغل‌دستش بود. وقتی که دیدند سرهنگی به اتفاق من دارد می‌آید، فکر کردند که این سرهنگ از حکومت نظامی است، مرا گرفته حالا می‌خواهند بیایند ایشان را هم بگیرند. چون مدتی قبل به خانهٔ ایشان ریخته بودند بالا و پایین... و بعد وقتی که من وارد شدم، چون معمولاً من کفش‌هایم را می‌کندم و می‌رفتم پهلوی ایشان روی زمین می‌نشستم. آقای بزرگمهر هم شروع کرد بند کفش‌هایش را باز کند، کفش‌هایش بند داشت، همین‌طور که دولا شده بود داشت بند کفشش را باز می‌کرد، من رفتم جلو و دیدم این‌ها خیلی بهت‌زده و ناراحت هستند. گفتم که «جناب آقای دهخدا، دوستان خدا ممکن اند در اوباش، این آقای سرهنگ، آقای بزرگمهر هستند که وکیل جناب آقای دکتر محمّد مصدق اند». آقای دهخدا که روی زمین دوزانو نشسته بود، مثل فرقی از جای خودش پرید. هنوز دست بزرگمهر به بند کفشش بود که دهخدا دولا شد، دست بزرگمهر را گرفت و بوسید و گفت: «این دستی است که به دست مراد و مولای من دکتر محمّد مصدق می‌خورد». این‌طور این مرد علاقه‌مند بود. باز در این عکس که الان اینجا بالای سر من هست که شما ملاحظه می‌فرمایید، این عکس مال همان زمان بود که زمان نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق بود. اتفاقاً من بعد از همان کودتای ۲۸ مرداد و سقوط آقای دکتر مصدق اتفاقاً این عکس را روزی برداشتم و بردم خدمت آقای دهخدا و از ایشان خواهش کردم که ایشان امضا بکنند. آقای دهخدا قلمش را گذاشت بالا که الان جایش را نشان شما می‌دهم اینجا یک نقطه‌ای گذاشت بالا و بعد یک‌دفعه قلم را برداشت گفت: «نه من باید پایین پای دکتر مصدق امضا کنم». و امضایشان را پایین پای دکتر مصدق کرد. که من بعد بردم به احمدآباد و این را دادم به آقای دکتر مصدق و ایشان هم همان‌جا بغل امضای دهخدا برای بنده امضا کردند که این عکس هر دو امضا را دارد.

۲. آن روزی که به اتفاق آقای بزرگمهر خدمتشان بودیم، فرمودند که «بله، می‌دانید که مرا چند روز قبل (البته من خبر داشتم) آزموده احضار کرد و از صبح در دادرسی ارتش برد و روی صندلی چوبی که من عادت نداشتم که بنشینم از صبح شروع کردند از من تحقیق کردن، تحقیق کردن، تحقیق کردن، که تو می‌خواستی رئیس‌جمهور بشوی و سرانجام شب مرا تشنه و گرسنه و فلان آوردند و انداختند توی جوی درِ خانه که بگویند مثلاً من بیرون آمدم خودم تصادفاً و من افتادم اصلاً بدون اینکه حالی داشته باشم. تصادفاً رفتگر محل رد می‌شود و مرا می‌بیند». خب معمولاً دهخدا به این‌ها خیلی کمک می‌کرد؛ اصولاً مرد عجیبی بود. حالا آن را هم بنده عرض می‌کنم که چیزها از ایشان دارم. نگاه می‌کند می‌بیند ایشان افتاده توی جوی، فوراً درِ خانه را می‌زند، صدا می‌کند آقا افتاده‌اند. می‌روند بغل می‌کنند می‌برند. خب طبیب خبر می‌کنند، حالش جا می‌آید. صبح ایشان یک قطعه‌ای ساخته بودند که:

---

۱. این خاطره برگرفته از مصاحبهٔ ضیاء صدقی با نصرت‌الله امینی است، چاپ‌شده در بخارا، ش۴۳، ۱۳۸۴، صص ۲۹۸ـ۳۰۳.

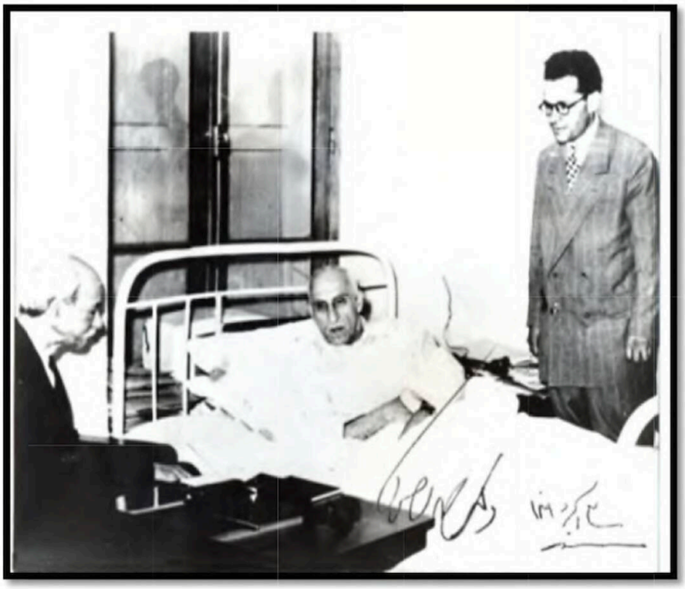
یـقین کردمـی مـرگ اگـر نیسـتی‌سـت | از ایـــن ورطــه خـــود را رهانیـــدمی
بـــدان عرصـــهٔ پهـــن بـــی‌ازدحـــام | خـــر و بـــار خـــود را کـــشانیدمی
بـه جـسم و به جـان هـردوان مُردمـی | ز گیتـــی[1] رســـن بگســـلانیدمی
من این معدن خار و خس را بـه جـای | بـدین خـوش‌علـف گلـه مانیـدمی[2]

که این را به آقای بزرگمهر داد و بزرگمهر هم به آقای دکتر مصدق دادند و آقای دکتر مصدق این را در محکمه خواندند و بعد هم اشاره کردند به همین نظامیانی که آنجا بودند: بدین خوش‌علف گله مانیدمی.

۳. این آدم، این مرد بزرگوار پولی نداشت، دارایی نداشت، می‌رفت قرض می‌کرد و می‌رفت درِ خانهٔ اشخاصی که نداشتند به آن‌ها کمک می‌کرد. که من‌جمله یک روزی به خود من پیغام دادند که من با تو کار لازمی دارم. من خدمتشان رفتم دیدم در اطاق چند نفری هستند و آنجا نشستند. گفتند: «تو امروز کاری نداری؟»، گفتم: «نخیر». گفتند که «پس ناهار پهلوی من باش»، گفتم: «با کمال افتخار». بعد دیگر وقتی که آن‌ها رفتند و خواستیم که سر ناهار برویم، گفتند: «راستی یادت باشد این بسته‌ای که بغل تشک من هست، این مال توست، بردار ببر». من خیال کردم فیشی، چیزی جمع کردند که مثلاً من این‌ها را یک نگاهی بکنم، فلان بکنم، مثل فیش‌های لغت‌نامه گاهی وقت این کار را می‌کردم. چیزی نپرسیدم. رفتیم ناهار خوردیم، برگشتیم که خانمش مخصوصاً قهوهٔ خیلی خوبی درست می‌کرد، آوردند. گفت: «آقا جان یادت نرود آن چیز»، گفتم: «آقا این چیست؟»، گفتند: «برمی‌داری می‌بری توی خانه و می‌بینی چیست»، گفتم: «نه»، من یک سوءظنی پیدا کردم، گفتم: «خواهش می‌کنم بفرمایید». فرمودند که «من معمولم هست که در آخر سال به حساب زندگی‌ام می‌رسم ببینم که چی دارم چی ندارم؛ امسال الحمدلله یک مقداری دارم و یک چهارهزار تومان برای تو گذاشتم، باقیش برای خودم و چون می‌دانم وضعت خوب نیست، دوتا مریض توی مریضخانه داری و هفتهٔ پیش مقداری قالیچه فروختی، یک چیزهایی که داشتی مثلاً نقره‌ای که در خانه مال زنت داشتی، فروختی». گفتم: «آقا کی این‌ها را به شما گفته، بسیار کار بدی کرده‌است، ولی خب اگر گفته‌اند درست است. من آن‌ها را فروختم و الان پول دارم و احتیاجی ندارم بنابراین». من یقین داشتم که این مرد رفته قرض کرده با بهره، و گذاشته‌است که من ببرم. من هرچه کردم خواستم دست ایشان را به‌زور ببوسم، قبول نکردند و قبول نکردم رفتم. ایشان گفتند: «من میل دارم الهیار صالح را ببینم». من فردا الهیار صالح را بردم خدمت ایشان. ایشان روی صندلی نشسته بودند، من پایین نشسته بودم. بعد دیدم که همان جور که دارند با صالح حرف می‌زند و ضمناً جواب ایشان، ایشان باز یک یادداشتی به بنده نوشتند، به من دادند که عبارتش این است که: «آنچه را که دیشب عرض کرده‌ام شما لابد قرض‌های کوچکی کرده‌اید آن مختصر را می‌توانید برای آن کار مصرف فرمایید». من همین یادداشت فیش را، همان کاغذهای فیش ایشان را برداشتم و بوسیدم. این را توی جیبم گذاشتم، گفتم این برای من از آن ارزشش بیشتر است که الان هم با خودم در همین‌جا دارم و نگه داشتم. بعد هم یک قطعه‌ای که ساخته بودند به استقبال قطعهٔ رودکی: «پوپک دیدم به حوالی سرخس / بانگک بربرده به ابر اندرا / چادرکی دیدم رنگین در او / رنگ بسی گونه بر آن چادرا»، این را هم باز به خط خودشان نوشتند که شعر خودشان: «لیسک را بین زبرِ لاله‌برگ / یازان هر سو کشف‌آسا سرا»، که این را به بنده لطف فرمودند که من اینجا با خودم دارم. بله این هم از خاطرات... (امینی، ۱۳۸۴: ۳۰۰ـ۳۰۳).

---

۱. در دیوان دهخدا: هستی.
۲. دیوان دهخدا: ص ۱۸۹.



عیادت دهخدا از مصدّق با حضور نصرت‌اللّه امینی (شهردار وقت تهران)
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

جلیل بزرگمهر

زیارت مرا از استاد دهخدا، خدا خیر بدهد، نصرت‌الله امینی فراهم کرد. با قراری که آقای امینی مقرر داشته‌اند، روز یکشنبه اول آذرماه ۱۳۳۲ این افتخار نصیبم شد. [...] اول آذرماه مصادف بود با سیزدهمین جلسهٔ دادگاه بدوی نظامی که در آن روز سرتیپ آزموده در قدح دکتر مصدق به عنوان کردن دفاع از ادعانامه و ردّ اظهارات متهم ردیف اول، رویهٔ همیشگی خود را تعقیب می‌کرد. جلسهٔ صبح و عصر تشکیل شد. ساعت ۶ بعدازظهر، پس از ختم جلسه، خود را به منزل امینی در خیابان هدایت رساندم و به‌اتفاق عازم شدیم. منزل استاد دهخدا خانه‌ای بود در خیابان ایرانشهر جنوبی در ضلع غربی که وزارت فرهنگ برای سامان یافتن لغت‌نامه در اختیار استاد قرار داده بودند و سرایدار پیری هم داشت. برای اولین بار استاد را دیدم، پوست و استخوانی بیش نبود. برآوردم از وزن او ۳۵ الی ۴۰ کیلوگرم نمی‌بایستی بیشتر باشد. ریزاندام، سرش روی سینه خمیده، روی تشکی دوزانو نشسته، جای‌سیگاری پر از خرده و خاکه و ته سیگار و جعبهٔ سیگار ۵۰تایی سیگار هما، جعبهٔ کوچکی پر از کاغذهای کاهی کمی مقوایی که لغات را روی آن‌ها می‌نوشت و برای چاپ انبار می‌کرد. با جعبهٔ کوچکی شیرینی راحت‌الحلقوم، شیرینی پیران، که در تعارف شیرینی به من گفت «در اسلامبول به راحت‌الحلقوم، لقوم می‌گویند». اتاق کار یا استراحتگاه موقت روزش مشرف بود به حیاط جنوبی که واردین به حیاط را نشسته‌ها در اتاق می‌دیدند. پشت سر امینی بودم که زودتر از من وارد اتاق شد. دهخدا در عبور از جلو پنجره پشت سر امینی مرا که پالتوی نظامی به تن داشتم، [دید]، گمان می‌کنم وحشت ناشی از نفرتی را که سرتیپ آزموده در او خلق کرده بود، زنده کرد. امینی با صدای بلند سلامی گفت و با آن طبع شوخ و جالبش با خنده گفت: «آقا، آقا، این سرهنگ بزرگمهر وکیل آقا را آورده‌ام». نزدیکش، در محضرش روی زمین نشستم. دست مرا گرفت که ببوسد، امتناع مؤدبانه کردم، دستم را رها نکرد. گفت: دست تو به دست مولایم خورده‌است که می‌بوسم. دست مرا بوسید. من هم زانوان استاد را خم شدم و بوسیدم. هردو گریان شدیم. با لعنت به سرتیپ آزموده از حال دکتر مصدّق سؤال کرد. من هم کلیاتی، نه ذکر مصیبت، به عرضشان رساندم. از جاهای خوب گفتم و خوشحالش کردم. با چای و

لقوم پذیرایی شدیم. ساعتی در خدمتش بودیم. کسب اجازه کردم و رخصت یافتم که هر وقت بتوانم خدمتشان برسم (بزرگمهر، ۱۳۷۳: صص ۳۴۲ـ۳۴۳).

سعید نفیسی

[...] یک روز موقع تنفس، یکی از بچه‌های مسن‌تر از من که هرگز ندانستم که بود و چه نام داشت، زیرا که در کلاس آخر مدرسه بود در زیر درخت توتی که در انتهای باغ مدرسه بود، معرکه گرفته بود و عده‌ای گِردش را فراگرفته بودند، یک کاغذ به قطع رحلی که چهار صفحه آن را چاپ کرده بود، در دست داشت و توضیحی دربارهٔ آن می‌داد. نخستین بار کلمهٔ «روزنامه» را از دهان او شنیدم. مشغول بود، صفحهٔ چهارم را برای بچه‌ها می‌خواند و به همین جهت صفحهٔ اوّل آن رو به من بود. با کنجکاوی مخصوصی به آن نگریستم و چیز بسیار جالبی در بالای صفحهٔ اوّل آن چشمانم را خیره کرد. دیدم عدّه‌ای مردم از مردان کلاه‌بسر و عمامه‌بسر یا خفته‌اند و یا نیم‌خیز کرده‌اند و تنها چند تن از ایشان برخاسته‌اند و فرشته‌ای بالای سر ایشان شیپوری را که لولهٔ درازی دارد، به دهان گذاشته‌است و در زیر آن نوشته‌است: صوراسرافیل. این عبارت را نیز تا آن روز نشنیده بودم و شب از پدرم معنی آن را پرسیدم. چون دانستم روزنامه‌ای به نام صوراسرافیل در جهان هست، فوراً این آرزو در دلم جای گرفت که این روزنامه را به دست بیاورم. ناچار حدس می‌زنید این آرزو به همان زودی که می‌خواستم روا نشد. چند ماه پس از آن، جای مدرسهٔ ما را تغییر دادند و به یکی از کوچه‌های فرعی خیابان شاه‌آباد که در آن زمان به آن محلّهٔ شغال‌آباد می‌گفتند و آن خیابان خیلی تنگ‌تر از امروز بود، بردند.

از خانهٔ پدری که به آنجا می‌رفتم، از خیابان سعدی امروزی می‌گذشتیم که آن هم تنگ‌تر از امروز بود و به آن خیابان «لختی» می‌گفتند زیرا که در سراسر آن یک دکان هم نبود. پدرم هر روز یک قران به ما «پول جیبی» می‌داد که در راه یا در مدرسه اگر تنقّلی خواستیم، بخریم. آن روز هنوز آن سکهٔ یک‌قرانی نقره را خرج نکرده بودم. در بازگشت از مدرسه که برادرم و للهٔ ما همیشه همراه من بودند، از دور پسرک کلاه‌نمدی را که روی قبای قدک شال کثیفی بسته بود، دیدم دستهٔ کاغذ چاپ‌شده زیر بغل داشت و گاهی مردم راهگذر پولی به او می‌دادند و روزنامه می‌خریدند.

با سرعت عجیبی نقشهٔ ماهرانه‌ای کشیدم و به بهانهٔ بستن بند کفش از برادر و لله عقب ماندم و به‌محضِ اینکه به آن پسرک رسیدم، آن سکهٔ یک‌قرانی را در کف دستش گذاشتم و آهسته به گوشش گفتم: «صوراسرافیل». او هم یک شماره از آنچه در دستان شاگردمدرسهٔ خودمان دیده بودم، به من داد و آن را به سرعت عجیبی در زیر آستر جامهٔ خود پنهان کردم و خود را به لله و برادرم رساندم. وارد خانه که شدم آن را در جایی پنهان کردم و تا شب نشد و از من غفلت نکردند، جرئت نکردم آن را بیرون بیاورم.

سرانجام در پای چراغ با احتیاط تمام آن را در برابر چشم گذاشتم و دیدم این بار تصویر رنگی بالای صفحهٔ اوّل که آن روز با مرکب آبی چاپ شده بود، امروز با مرکب نارنجی چاپ شده‌است. این تغییر رنگ بیش از همه چیز نظرم را جلب کرد. راستش را بخواهید از آنچه در دو صفحهٔ اوّل چاپ شده بود، چیزی نفهمیدم و سواد آن روز من مرا یاری نکرد. در صفحهٔ سوم کلمهٔ «چرندپرند» در بالای مقاله‌ای به خطّ درشت چاپ شده بود، با لذّت خاصّی آن را خواندم و حالا یادم نیست چند روز پی‌درپی چند بار آن را خواندم، به اندازه‌ای خوانده بودم که تقریباً سراسر آن را از بر کرده بودم. در پایان این مقاله امضای «دخو» را گذاشته بودند.

[...] سال‌ها از این مقدّمه گذشت. روزی که وارد زندگی ادبی شدم، با کوشش تمام در صدد برآمدم یک دورهٔ کامل از روزنامهٔ صوراسرافیل را تهیّه کنم و به زحمتی آماده کردم و جلد کردم و هنوز دارم. حالا دیگر روزی رسیده بود که همهٔ شماره‌های آن را به‌دقّت بخوانم از نظر بگذرانم. ناچار دانستم نویسندهٔ آن چرندپرندهایی که آن‌همه من از آن لذت برده‌ام، علی‌اکبر دهخدا است که در آن روزنامه «دخو» امضا می‌کرده‌است. در همین اوان روزنامهٔ تمدن در تهران بنای انتشار را گذاشت و در چند شمارهٔ آن آثار دیگری از مرحوم دهخدا منتشر شد. آن‌ها را نیز به‌دقّت جمع کردم و از روزنامه بریدم و در دفتر خشتی چسباندم و چند سالی داشتم تا آنکه چند سال بعد آن مرحوم خود آن را از من امانت گرفت و پس نداد.

در میان آشنایی من با آثار دهخدا و رابطه پیدا کردن با وی چند سالی گذشت. دهخدا به سفر مهاجرت رفت و در راه از مهاجرین جدا شد و به خاکِ بختیاری رفت و پس از چندی در پایان جنگ اوّل که هنوز مهاجرین به تهران برنگشته بودند، به تهران آمد. روبه‌روی خانهٔ پدری من در کوچهٔ ناظم‌الاطبا در میان خیابان اکباتان که آن روزها خیابان پُست‌خانه می‌گفتند و خیابان امیرکبیر امروز خیابان چراغ‌برق می‌گفتند، خانهٔ متوسطی بود که اجاره می‌دادند، در آنجا فرود آمد و به‌زودی پدرم را طبیبِ معالج خود اختیار کرد و گاه‌گاهی در خانهٔ ما دیده می‌شد. آشنایی من با آن مرحوم از آنجا شروع شد. اما هنگامی که برخی از دروس مدرسهٔ سیاسی آن زمان را به من دادند و رئیس آن مدرسه بود، رابطهٔ نزدیک با وی به هم زدم.

کم‌کم رفت و آمد من با مرحوم دهخدا بسیار شد. در آن زمان شروع کرده بود به تألیف و تدوین امثال و حکم معروف خود. هر هفته روزهای پنجشنبه، اوّل شب چند تن از ما در خانهٔ آن مرحوم جمع می‌شدیم. در آن زمان خانه‌ای در خیابان خانقاه در زاویهٔ کوچهٔ ظهیرالاسلام کرایه کرده بود. درِ خانه در هشتی کوچکی باز می‌شد و در دست راستِ هشتی درِ اتاق نشیمن او بود که سه پله بالا می‌رفت و سه در رو به حیاط داشت. مرحوم عباس اقبال آشتیانی و مرحوم رشیدیاسمی و مرحوم عبدالحسین هژیر و آقایان نصراللّه فلسفی و مجتبی مینوی و من، مدّت‌های مدید در همان خانه گرد می‌آمدیم و سه‌چهار ساعت اوّل شب را با او بودیم.

در همان زمان آقای مسعود فرزاد و بزرگ علوی و دکتر پرویز ناتل خانلری و مرحوم صادق هدایت نیز مرتّباً با یکدیگر محشور بودند و حلقه‌ای داشتند. نام ما را گذاشته بودند «ادبای سبعه» و چون ایشان چهار تن بودند به‌شوخی نام حلقهٔ خود را گذاشته بودند «ادبای ربعه» یعنی کلمهٔ اجعلی از «ربع» ساخته بودند.

[...] مرحوم دهخدا پی‌درپی سیگار می‌کشید سیگار و چوب سوختهٔ کبریت را هرجا می‌رسید می‌انداخت. از عجایب این بود که قلم و دوات مرتّبی نداشت و بارها شد که با سرِ سوخته کبریت چیزی نوشت و یادداشت کرد. خدا می‌داند چند بار دیدم که در پی مداد خود می‌گردد و هرگز به یاد نمی‌آورد آن را کجا گذاشته‌است. روی هر کاغذپاره‌ای که می‌یافت، یادداشت می‌کرد. مکرّر روی پاکت شیرینی یا میوه و روی کاغذپاره‌ای که سیگار در آن پیچیده بودند، در حضور من چیزی می‌نوشت. گاهی قوطی خالی کبریت را پاره می‌کرد و روی چوب سفید آن یادداشتی می‌کرد (نفیسی، ۱۳۹۹: صص ۱۷۳ـ۱۷۵).

ژیلبر لازار

یکی از مصاحبه‌کنندگان: جناب لازار از میان استادان ایرانی از کدامشان بیشتر خاطره دارید یا بیشتر بهره بردید؟

لازار: جواب به این سؤال کمی مشکل است به عنوان خاطره باید بگویم که من مدّتی کوتاه با دهخدا همکاری کردم و خاطرهٔ خوبی از او دارم. دهخدا خیلی آدم خوبی بود. یادم هست که در آن زمان مرکز لغت‌نامه در منزل خود دهخدا بود و من هم به آنجا می‌رفتم؛ اتاقی بود متوسط با صندلی راحتی، ولی دهخدا روی قالی می‌نشست و فیش‌های بسیاری دور و برش پراکنده بود (لازار، ۱۳۸۰: ص ۵).

حسین خطیبی

دوره‌ای که مشغول تدوین رسالهٔ دکتری بودم با معرّفی استادم، بهار، گاه‌گاه به سعادت زیارت علّامه علی‌اکبر دهخدا نائل می‌آمدم و از محضر پربرکت آن علّامه استفاده می‌کردم. منزل او در خیابان ایرانشهر بود. ساختمان قدیمی داشت که گرداگرد اتاق‌های آن قفسه‌بندی شده و دهخدا فیش‌های لغت‌ها را به‌طورِ نامنظّم در آن‌ها جای داده بود.

هر وقت به دیدار او می‌رفتم این فیش‌ها را به من نشان می‌داد و می‌گفت این‌ها حاصل سال‌ها تجربه و کار من است که در اینجا خاک می‌خورد و کسی حاضر به چاپ و نشر آن نیست، می‌ترسم بمیرم و این‌ها از بین برود. درست هم می‌گفت زیرا حجم کار چنان‌که امروز می‌بینم به‌اندازه‌ای بود که هیچ ناشری سرمایهٔ کافی برای انتشار آن نداشت. شنیدم که یک وقتی وزارت فرهنگ به خیال چاپ و نشر آن افتاد، ولی موضوع عملی نشد. دهخدا این گلایه را نه تنها با من بلکه با هرکسی که نزد او می‌رفت همیشه عنوان می‌کرد. این سخنان او در گوش من بود. وقتی به روزنامهٔ رسمی

کشور رفتم یک روز به دکتر معظّمی جریان را گفتم. بسیار متأثر شد و گفت یک روز با هم برویم به منزل دهخدا تا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم. من موضوع را به دهخدا خبر دادم و گفتم گره این کار ممکن است به دست دکتر معظّمی گشوده شود. او را آماده کردم. دهخدا عادت داشت روزها از بام تا شام روی تشکی می‌نشست کتاب می‌خواند و فیش می‌نوشت و وضع او در این حالت بسیار رقّت‌انگیز و در عین حال جالب بود.

به هر حال با تعیین وقت قبلی به معیّت دکتر معظّمی به دیدار او رفتیم. جلسهٔ بسیار جالب توجّهی بود. دهخدا که قبلاً آمادگی پیدا کرده بود به طرزی بسیار مؤثر موضوع را عنوان کرد و دکتر معظّمی قول داد تمام تلاش خود را به کار ببرد تا مجلس بودجهٔ چاپ و نشر این لغت‌نامه را تصویب کند و این کار را هم کرد. طرحی تهیّه کرد که به امضای ۱۵ تن از وکلا رسید. این طرح را به من داد که به دهخدا نشان دهم تا اگر اصلاحاتی لازم است در آن بکند. طرح را به منزل دهخدا بردم و او در یکی دو مورد آن دست برد. پس از آن طرح را به مجلس بردم و به‌وسیلهٔ دکتر معظّمی مطرح شد و به تصویب رسید. سعی بنده در این مورد فقط الدالُّ علی الخیر بود و بیشتر سهم عمده را دکتر معظّمی داشت.

پس از تصویب طرح کمیسیونی در مجلس به انتخاب رئیس مجلس وقت تشکیل شد. سیدمحمّد هاشمی رئیس این کمیسیون بود و من و ارباب مهربانِ مهر، رئیس حسابداری مجلس و مهدی اکباتانی، رئیس بازرسی مجلس و یکی دو نفر دیگر از رؤسای ادارات مجلس عضو این کمیسیون بودیم. وظیفهٔ این کمیسیون فراهم آوردن مقدّمات چاپ و انتشار لغت‌نامه بود. در اینجا باید اضافه کنم دهخدا هیچ‌وقت عنوان فرهنگ را برای کتاب خود نمی‌پسندید و آن را «لغت‌نامه» می‌خواند و با همین عنوان هم چاپ شده‌است.

در این کمیسیون همهٔ اعضا اختیار را به بنده واگذار کردند، چون به‌غیر از سیدمحمّد هاشمی دیگران علاقه‌ای به دنبال کردن موضوع نداشتند. من از طرف کمیسیون مأمور شدم بروم و برای شروع به کار با دهخدا گفت‌وگو کنم. در جلسهٔ اوّل پس از تصویب قانون که به خدمت ایشان رسیدم و نظرشان را استفسار کردم و پرسیدم که چه باید بکنیم، فرمودند من در وهلهٔ اوّل احتیاج به چند نفر «پشت‌هم‌انداز» دارم. این را به مزاح می‌فرمود، ولی مقصود ایشان این بود که افرادی برای کمک به ایشان انتخاب و استخدام شوند که بتوانند آن فیش‌های نامنظّم را پشت سر هم قرار بدهند، البته این افراد می‌بایست از میان اهل فن انتخاب شوند.

آن وقت چهار نفر بودیم که همیشه با هم بودیم. من، دکتر صفا، دکتر معین و دکتر خانلری که به ما «چهار تفنگدار» می‌گفتند. در همهٔ کارها اوّل خودمان را معرّفی می‌کردیم و چون اختیار این کار را دهخدا به بنده واگذار کردند، من دکتر معین، دکتر صفا و دکتر خانلری را پیشنهاد کردم و خودم به دلیل گرفتاری‌هایی که داشتم، مسئولیتی را قبول نکردم و افرادی دیگر ازجمله دکتر دبیرسیاقی، دکتر احمد افشار شیرازی، دکتر خانبابا بیانی و چند نفر دیگر ازجمله دکتر عبدالحمید زنگنه و دکتر غلامحسین صدیقی هم به این جمع اضافه شدند. برای این افراد مقرّری تعیین شد و از آن به بعد در منزل دهخدا به کار پرداختند. کارشان آن بود که صبح‌ها به خانهٔ دهخدا می‌رفتند و فیش‌ها را قسمت به قسمت مرتّب و منظّم می‌کردند، به‌طوری که آمادهٔ طبع و نشر شود. از میان این عده دکتر معین خیلی علاقه به خرج می‌داد، چنان‌که جلب توجّه دهخدا را کند و به همین جهت در سال‌های پایانی عمر خود همه کارهای لغت‌نامه را به او سپرد و حتّی او را وصی خود هم کرد. در وصیت‌نامهٔ خود نام مرا هم نوشته‌است به‌شرطِ آنکه وقت داشته باشم، چون می‌دانست که گرفتار هستم و فرصت این کار را ندارم. به‌این‌ترتیب نخستین جلد لغت‌نامهٔ دهخدا آماده شد و به چاپ رسید. مقدّمهٔ آن را من نوشتم و به امضای سردار فاخر[۱]، رئیس مجلس وقت، انتشار یافت.

سهم بنده در چاپ و نشر لغت‌نامهٔ دهخدا فقط در همین حد بود که عرض کردم. کارهای علمی لغت‌نامه را دکتر معین و

---

۱. در اینجا به نظر سهو قلمی رخ داده، این مقدمه را سیدمحمّدصادق طباطبائی، رئیس مجلس در دورهٔ چهاردهم، در اسفند ۱۳۲۵ با عنوان رئیس هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملّی امضا کرده‌است. سال ۱۳۲۵، یکی از دوره‌های فترت مجلس بود و هنوز انتخابات مجلس پانزدهم برگزار نشده بود. سردار فاخر (رضا حکمت) رئیس مجلس در دوره‌های ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بوده‌است.

هیئتی که با ایشان همکاری می‌کردند، به عهده داشتند و کارهای اداری و مالی آن را تا سال ۱۳۴۲[1] که به نمایندگی مجلس انتخاب شدم من اداره می‌کردم، اما در هر حال سهم عمده را دکتر معین داشت که کارهای علمی را اداره می‌کرد. دکتر معین، دکتر سیدجعفر شهیدی را به دستیاری خود انتخاب کرد که اکنون کار ادارهٔ لغت‌نامه را با شایستگی تحت نظر دارند و ادامه می‌دهند البته به مرور افراد دیگری به این جمع پیوستند که برگزیدگان دکتر معین و دکتر شهیدی هستند.

پس از آنکه در دورهٔ بیست‌ویکم به نمایندگی مجلس انتخاب شدم، پیشنهاد شد چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا با بودجه و اعتبارات مصوّب به دانشگاه منتقل شود[2]. این پیشنهاد به تصویب رسید و کار طبع و نشر لغت‌نامهٔ دهخدا به عهدهٔ دانشگاه تهران واگذار شد که اکنون نیز ادامه دارد.

آشنایی من با شادروان دهخدا در اواخر زندگی ایشان بود. ملک‌الشعرا بهار من را به ایشان معرّفی کرد. در جریان رسالهٔ دکتری که می‌نوشتم، روزی ملک‌الشعرا به من گفت که «شما در این موضوع از دهخدا سؤال کنید»، من گفتم: «ایشان را که نمی‌شناسم». گفتند: «من تلفن می‌کنم به دهخدا و می‌گویم که ایشان شاگرد من است و پیش شما می‌آید». و به این ترتیب من نزد دهخدا در خیابان ایرانشهر رفتم.

دهخدا و بهار در دوران مشروطیت همراه، همفکر و همراه بودند، بهار در مجلس و دهخدا در مطبوعات و سنگرهای دیگر. در آن دوره ملک‌الشعرا بیشتر به حزب دموکرات تمایل داشت، ولی دهخدا جزو اعتدالیون بود. این دو نفر در کارهای سیاسی و کارهای علمی و ادبی و تحقیقی با هم همکاری داشتند. خوب می‌دانم که این رابطهٔ روحی و علمی آن‌ها تا آخر حفظ شد که بالاتر از رابطهٔ سیاسی بود. با این تفاوت که ملک‌الشعرا چنان‌که همه می‌دانند بیشتر علاقه داشت که در مسائل سیاسی و اجتماعی حضور داشته و علّامه دهخدا نه. ملک‌الشعرا شعرهای انتقادی خوب هم خیلی دارد، ولی دهخدا بعدها که به کارهای پرثمر علمی پرداخت، دیگر هیچ علاقه‌ای به امور سیاسی نداشت و تنها عنوان رئیس دانشکدهٔ حقوق را داشت، ولی هیچ‌وقت در دانشکدهٔ حقوق حاضر نمی‌شد و تمام وقتش صرف کارهای علمی می‌شد. [...] در اواخر عمرش که من با ایشان آشنا شدم، به‌طورکلّی از همه چیز بریده بود و از بام تا شام در منزل در اتاقی بر روی تشکی نشسته بود و کتاب می‌خواند و فیش تهیّه می‌کرد و غرق در کارهای علمی خود بود. به قول سنائی، علم ایشان را از خود گرفته بود.

علم کز تو، تو را بنستاند   جهل از آن علم به بوَد صد بار

کتاب امثال و حکم آن هم بسیار معروف و مستند است. دهخدا بسیار بی‌تکلّف، حق‌شناس و مشوّق دانش‌پژوهان و به‌طورِ خلاصه دارای تمام صفات یک دانشمند بزرگ بود و جایگاه بسیار ارزنده‌ای در تاریخ فرهنگ و ادب فارسی دارد (خطیبی، ۱۳۸۲: صص ۱۱۸ـ۱۲۳).

پرویز ناتل خانلری

۱. من بیست سال پیش نخستین بار به خدمت علّامهٔ فقید عزیز رسیدم و از آن پس تا چند سال از محضر آن بزرگوار استفاده می‌کردم. حدّت ذهن و صفای قریحهٔ استاد به حدّی بود که هر جوان دانشجو و ادب‌دوست را فوراً مفتون و مجذوب می‌کرد. بسیاری از ادیبان و دانشمندان را در حضور علامهٔ فقید دیده بودم که مشکلات خود را به او عرضه می‌کردند و استاد عزیز با ذهن تند و دقیق خود به‌آسانی گره از مشکل ایشان می‌گشود. هر کتابی که مورد مطالعهٔ استاد

---

۱. به نظر می‌رسد اینجا نیز سهوی رخ داده باشد، بنا بر نوشتهٔ محمّد معین در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، حسین خطیبی تا سال ۱۳۳۴ که تشکیلات لغت‌نامه از خانهٔ دهخدا به مجلس منتقل شد امور اداری سازمان لغت‌نامه را اداره می‌کرده و پس از انتقال به مجلس به عهدهٔ سیدمحمّد هاشمی بوده‌است (ر.ک. معین، ۱۳۷۷: ص۴۰۷ و سندهای ۴۰ـ۲، ۳۷ـ۳ و ۱۱۲ـ۳).

۲. انتقال تشکیلات لغت‌نامهٔ دهخدا با بودجه و منضماتش به دانشگاه تهران در دورهٔ نوزدهم مجلس شورای ملّی (جلسهٔ پنجشنبه ۲۸ آذر ۱۳۳۶) به تصویب رسید، نه دورهٔ بیست‌ویکم (ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۶).

واقع می‌شد، به حواشی بسیار سودمند و دقیق موشّح می‌گشت و مطالعهٔ این حاشیه‌ها اغلب پرده از روی بسیاری از معمّاها که برای اهل تحقیق وجود داشت، برمی‌داشت. این‌همه دقّت و موشکافی و تعمّق در لغت و قواعد زبان هیچ از لطف طبع و ظرافت ذوق آن بزرگوار نکاسته بود. از شعر لطیف مضمون‌نازک چنان لذّت می‌برد که به وجد و حال درمی‌آمد. استاد علّامه همه وقت خود را به اجرای مهمّی که در پیش داشت، مصروف کرده بود. دورهٔ اشتغالش به وکالت مجلس شورای ملّی در جوانی و بسیار کوتاه بود. بعد به استادی و ریاست مدرسهٔ عالی حقوق و سیاسی منصوب شد، اما کمتر به کارهای اداری می‌پرداخت. پس از چندی از آن شغل هم کناره کرد تا به کاری جز تدوین لغت‌نامه و تحقیق در زبان فارسی نپردازد. علّامهٔ بزرگوار به ارزش و بهای خدمت ادبی خود آگاه بود و به این سبب می‌کوشید که همّت خود را جز در این راه صرف نکند. (ناتل خانلری، ۱۳۷۸: صص ۲۴۹ـ۲۵۰).

۲. یکی از لذّت‌هایی که در این زمان یعنی اواخر دورهٔ رضاشاهی و سال‌های اول جنگ دوم داشتیم، رفتن به خانهٔ دهخدا بود. با دهخدا از زمان تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات آشنا شده بودم. رفیقی داشتم همکلاس دبیرستان دارالفنون و دانشکده که آذربایجانی بود و حسینقلی نیساری نام داشت؛ گویا عمویش از مجاهدان دورهٔ انقلاب مشروطه بود و از آنجا با دهخدا آشنایی داشت و وقتی که برادرزاده‌اش برای تحصیل به تهران می‌آمد، سفارش او را به دهخدا کرده بود و از اینجا به خانهٔ او رفت‌وآمد داشت. دوسه ماهی از مراسم بزرگداشت فردوسی می‌گذشت؛ در مجلهٔ مهر شمارهٔ مخصوصی دربارهٔ [فردوسی] «سپاه و جنگ در شاهنامه»[۱] درج شده بود. دهخدا در همان جلسهٔ اول خیلی به من تعارف کرد و گفت: «آن قصیده[۲] را خواندم، گمان می‌کردم گویندهٔ آن مردی لااقل سی‌وپنج‌ساله باشد و حدس نمی‌زدم که جوانی به سن و سال شما با این استادی به سبک قدما شعر بگوید و این پختگی و انسجام در کلامش باشد». بعد به من توصیه کرد که «تا جوان هستی شعر بگو. آدم سنش که بالا رفت دیگر حوصلهٔ شاعری ندارد». بعد هم از من خواست که در شعر لغات فصیح مهجور و متروک را استعمال کنم تا این کلمات زنده شوند و زبان فارسی به این طریق وسیع‌تر و غنی‌تر بشود. البته من این نصیحت را به کار نبستم!

در جلسهٔ بعدی به من پیشنهاد کرد که در لغت‌نامه با او همکاری کنم. نسخهٔ چاپی دیوان مسعود سعد سلمان را که رشیدیاسمی در حاشیه‌های آن مقداری اشعار اضافی بازیافته از آن شاعر و یادداشت‌های دیگر افزوده بود، به من داد که لغات آن را استخراج کنم و روی فیش‌هایی بنویسم. پرسیدم که کدام لغت‌ها را باید استخراج کرد و نوشت، گفت: «لغت‌های خوبش را انتخاب کن». البته من نفهمیدم که لغت خوب و بد کدام است و جرأت نکردم که از او توضیح بیشتری بخواهم. در هر حال مقداری یادداشت از آن کتاب فراهم کردم و به او دادم (از خاطرات چاپ‌نشدهٔ پرویز خانلری، به لطف ترانه خانلری).

علی‌اکبر سیاسی

در آن زمان، یعنی در حدود سال ۱۳۰۴ شمسی، ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی را علی‌اکبر دهخدا که مراتب فضل و دانش او زبانزد بود، بر عهده داشت. در ملاقاتی که با او دست داد، سخن از رشتهٔ تخصّصی من، از علوم تربیتی و به‌خصوص از علم‌النفس به میان آمد. وقتی به او گفتم که این رشته از دانش را دانشمندان مغرب‌زمین چندی است که از فلسفه جدا کرده، مستقل ساخته و به آن جنبهٔ علمی به معنی محدود کلمه دادند، بسیار تعجّب کرد و کنجکاو شد، زیرا او هم مانند همهٔ دانشمندان ایرانی آن زمان علم‌النفس را هنوز فصلی از فصول فلسفه به شمار می‌آورد و اطّلاع از آن را منحصر به کسانی می‌دانست که حکمت و فلسفهٔ قدیم می‌خواندند و به زبان عربی به‌قدرِ کافی آشنایی داشتند و با

---

۱. نام مقاله‌ای از پرویز ناتل خانلری که در مجلهٔ مهر سال دوم (۱۳۱۳) ش ۵ و ۶ به چاپ رسیده‌است.

۲. منظور قصیده‌ای است با عنوان فردوسی با مطلع «چنین بخواندم اندر یکی کهن دفتر/ که چرخ دشمن دانایی است و خصم هنر» (همان: ص ۵۱۱).

مراجعه به کتب و رسالاتی که به عربی نوشته شده بود، مانند العقل و المعقول فارابی و الشفاء و الاشارات و التنبیهات ابن‌سینا و حکمةالاشراق سهروردی و اسرار ملاصدرا و شرح منظومهٔ سبزواری و نظایر آن‌ها، از نفس به عنوان جوهر مجرّد مستقل از بدن و از قوای نفس اطّلاعاتی را به دست می‌آوردند.

چون دهخدا را علاقه‌مند دیدم به‌تفصیل توضیحاتی دادم. [...] دهخدا پس از اینکه توضیحات را به‌دقّت گوش داد، از من تشکّر کرد که او را در جریان این امر مهم قرار دادم و گفت: «تا آن روز از علم‌النفس به این معنی در ایران هیچ اثری و هیچ خبری نبوده‌است» و از من پرسید که «اگر این درس را بر موادّ دروس مدرسه‌ای که ریاستش را داشت، اضافه کند، آیا حاضر خواهم بود تدریس آن را به عهده بگیرم». پس از اندکی تأمّل گفتم: «با کمال میل حاضرم هرچند که کاری بس دشوار خواهد بود».

در همان جلسه برای علم‌النفس جدید نام فارسی «روانشناسی» برگزیده شد و اندکی بعد تدریس آن آغاز گردید. چند سال بعد تدریس این رشته جدید را در دانشسرای عالی و دانشکدهٔ ادبیات نیز بر عهده گرفتم [...] (سیاسی، ۱۳۹۹: صص ۲۹۵_۲۹۷).

علی‌اصغر حکمت

۱. یکشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۵ [۱۴ مرداد ۱۲۹۶]

[...] میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، ادیب معروف را امشب ملاقات کردم. از اصفهان آمده بود. کمالی[1] معرّفی کرد. فوراً کتاب دوستداران وطن یادش آمده، از آن سخن گفت. چون که در آن کتاب نسبت نگارش صوراسرافیل را به میرزا جهانگیرخان داده‌ام. من به وی گفتم: «از آن خطای ادبی که در آن کتاب شده‌است، از شما معذرت می‌خواهم». فروتنی کرد و گفت: «اهمیتی نداشته، مقصود کلمه بوده، هرکس می‌خواهد نوشته باشد».

مشارالیه صاحب قیافهٔ دقیق است. پیشانی بلند او قوّت فکر و استعداد تحریر و شعر او را می‌نمایاند. وعده کردم که بیشتر و زیادتر ملاقاتش کنم (حکمت، ۱۳۸۲: ج ۲، صص ۳۵۰_۳۵۱).

۲. شنبه ۲۵ ذی‌حجهٔ ۱۳۳۵ [۲۱ مهر ۱۲۹۶]

شب از حمام معجّلاً به مغازهٔ کمالی رفته و از آنجا به اتّفاقِ ایشان و آقا میرزا عباس [به] منزل آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا رفتیم. امشب منزل ایشان مهمان هستیم. وارد شدیم. شخصی نیّرالسلطان نام نیز آنجا بود، بعد از ساعتی رفت. مجلسمان ادبی و محفل حال گردید. از هر قبیل صحبت می‌کردیم. من از دهخدا سؤال کردم: «شما که اشعار فرانسه را دیده‌اید، چه تمیز معنوی و ظاهری با اشعار مشرقی دارند؟»، جواب داد: «شعر به ذات خود عمومی است. اگر از چند نفر "ژنی" مانند شکسپیر و غیره بگذرید، شعراء مغرب هم از شعراء مشرق در اداء معانی و تعبیر مافی‌الضمیر تفاوت ندارند. سهل است سیاهان افریقی هم بخواهند شعر بگویند، باز مانند همین شعرا خواهند گفت». گفتم: «در میان شعرای ایرانی که را ژنی می‌دانید؟»، گفت: «حافظ را»، و این را نیز گفتند که «حالا شعر در اروپا و هم در ایران مُد شده‌است، مانند لباس، از این رو، جوانان ما مانند شعرای ترکستان شعر می‌گویند».

میرزا احمدخان مدعی‌العموم داستانی به بحر متقارب به نظم آوره بودند، می‌خواندند. دهخدا به ایشان گفتند: «خوب است تقیّد رودکی، یعنی کلیله و دمنه را تجدید نمایید». جواب گفتند: «من کتاب مذکور را در یکی از دهات جوشقان دیده‌ام و موجود است و اکنون نوشته‌ام آن را بفرستند». از این خبر خیلی تعجّب نمودیم. دهخدا گفتند: «من حاضرم پای پیاده بروم و آن را بیاورم». گفت: «خیر، من خود دیده‌ام و نوشته‌ام که آن را ارسال دارند». آخر شب بعد از شام به منزل آمده، خوابیدم (همان: ج ۲، ص ۴۱۸).

---

۱. حیدرعلی کمالی اصفهانی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۸ش.)، شاعر، روزنامه‌نگار و نمایندهٔ مجلس، مغازهٔ چای‌فروشی او در خیابان لاله‌زار، پاتوق جمعی از ادیبان آن دوره بوده‌است. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. اتحاد، ۱۳۷۹: صص ۲۷۰_۲۷۲.

۳. شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ [۴ بهمن ۱۲۹۶]
[...] غروب بود در اتاق خود رفته چراغ را روشن و بخاری را افروخته مشغول به کار شدم. به خیال اینکه تا آخر شب مبلغی کار خواهم کرد. در این اثنا آقای کمالی آمدند. معلوم شد با آقای دهخدا میعاد کرده‌اند که امشب را در خدمت ایشان به سر بریم. چون کسی را نیافته‌اند که پیغام بدهند، خود شخصاً آمده بودند. من از کارهای جهان که تمام تدابیر و افکار بشری را سخرهٔ حوادث می‌کند، متعجّب، و درحال پذیرفته، با ایشان عازم منزل آقای دهخدا شدیم. منتظر بودند. در خدمت ایشان شب را تا دیر بیدار بوده، مباحث علمی و ادبی داشتیم. از افکار خود در موضوع ادبیات می‌گفتند، ازجمله: هریک از بزرگان ادب مکمّل یک مکتبی بودند که دیگری قبل از او اختراع نموده بوده‌است، یعنی بعد از مخترع، مکمّل و بعد از مکمّل، مقلّدهای زیاد آمده‌اند. دقیقی، فردوسی و صهبا، یا خواجو، حافظ و مجمر، یا عطّار، مولوی و غیره.
آخر شب، اشعار خواجوی کرمانی می‌خواندیم، کلمه‌بندی و اصطلاحات آن شبیه به خواجه است که به‌ندرت تمیز می‌توان داد (همان: صص ۴۹۳ـ۴۹۴).

حبیب یغمائی

روزی با مینوی به زیارت دهخدا رفتیم. استاد بزرگوار، که در میان خرمنی از اوراق و کتاب، مسند خود را افکنده بود، پذیرایی‌ها و محبّت‌ها فرمود. چای و قهوه و سیگار پیاپی دادمان. ناهار ما را نگاه داشت و ساعت‌ها در خدمتش بودیم. در این ضمن‌ها در معنی کلمهٔ «بیور»[۱] مینوی سخت به استاد تاخت و او را ناراحت ساخت. حق با مینوی بود. دهخدا رباعی‌ای فرموده بود که خواند و از من خواست که در مجلّه چاپ کنم. مصراع اوّل رباعی نقصی داشت و یک سیلاب کوتاه بود. گفتگوها و نزاعی ازنو برخاست که در اینجا هم حق با مینوی بود و دهخدا نقص مصراع را نمی‌پذیرفت و به من امر فرمود که به همان عبارت چاپ شود. وقتی هم به خانه برگشتم، با تلفون تأکید فرمود که تغییر ندهم. بنده نقص عبارت را دریافته بودم، ولی امر استاد را اطاعت کردم و رباعی را به همان صورت به چاپ رساندم. بعد از چاپ رباعی، دهخدا دستور فرمود که گناه اشتباه او را به گردن بگیرم. پذیرفتم و آن را به گردن حروف‌چین بی‌خبر از همه‌جا گذاشتم.
حق این بود که آن رباعی را نقل کنم، اما نه عبارت آن را به خاطر دارم و نه حوصله‌ای که بجویم. شکسته‌اش این است:
گفتم به بت ترک خود راحت جان/ بوسه ده و نقد روانم بستان/ گفتا که به ترک .../ از نقد روا گوی، نه از نقد روان[۲]
هرکس که به این مواضیع بی‌ارزش علاقه دارد باید به مجله رجوع کند و اعتراض مرحوم رهی[۳] را هم بخواند. گویا در این رباعی کنایه‌ای است به تقی‌زاده که مناسبات آن دو، یعنی دهخدا و تقی‌زاده، چندان دوستانه نبود و مینوی به تقی‌زاده ارادت و بندگی خاص داشت. این لغزش‌های ناچیز ادبی و شاید اخلاقی که از دهخدا می‌شناسم و شاید به‌مناسبت بازگویم، هیچ و هیچ از مقام منیع و رفیع ادبی و علمی و فضیلت دهخدا نمی‌کاهد و این مرد بزرگوار بی‌نظیر از

---

۱. برای آگاهی از این نقد ر. ک. مینوی، مجتبی: «الجنون فنون (وجه‌تسمیه‌سازی و اشتقاق‌سازی)». یغما، آذر ۱۳۳۰، ش ۴۳. صص ۳۹۱ـ۳۹۴ (با تشکر از دکتر احمدرضا قائم‌مقامی برای ارجاع من به این مقاله).

۲. صورت کامل این رباعی با عنوان «نقد روا» چنین است: گفتم با تُرک خود ای راحت جان/ یک بوسه بده، نقد روانم بستان/ گفتا با تُرک در همه سود و زیان/ از نقد روا گوی، نه از نقد روان (دهخدا، ۱۳۲۹: ص ۴۴۰). مصرع اول این رباعی در دیوان دهخدا (ص ۱۷۷) با اندکی اختلاف چنین است: گفتم به بت تُرک خود ای راحت جان.

۳. چند ماه پس از چاپ این رباعی، رهی معیری در همان مجلهٔ یغما (ش ۳۵، ۱۳۳۰، ص۴۶)، در یادداشتی با عنوان «توضیح»، به وزن عروضی مصرع اول این رباعی ایراد وارد کرد و چند صورت اصلاحی برای آن به دهخدا پیشنهاد داد. در همان صفحه در ذیل این یادداشت، یغمائی یادداشتی به چاپ رساند و ضمن اصلاح آن به‌صورتِ مذکور در دیوان دهخدا (ص۱۷۷)، اشتباه را گردن گرفت. ده‌ها سال بعد حبیب یغمائی خاطرات خود را با عنوان خاطرات مدیر مجلهٔ یغما در مجلهٔ آینده منتشر کرد که در متن آمده‌است. پس از انتشار این خاطره، سیروس شمیسا در چند شماره بعدتر همان مجله ضمن نابجا خواندن ایراد مینوی، رهی و یغمائی بر مصرع اول رباعی مذکور، از دهخدا دفاع کرد و شکل نخست رباعی را بر پایهٔ عروض جدید و علمی درست دانست (ر.ک. آینده، سال ششم، ش ۹ـ۱۲، صص ۸۹۹ ـ۹۰۰) و برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نکتهٔ عروضی مورد بحث، ر.ک. بهاری، الوند ۱۳۹۴: «عروض جدید و وزن رباعی». وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز (۲)، تهران: هرمس، صص ۱۲۷ـ۱۲۹.

افتخارات ایران در این قرن است. به اشعار استوار و نثر او در امثال و حکم توجّه فرمایید و دریابید پایه‌ای کوتاه از عظمت او را (یغمائی، ۱۳۵۹: صص ۵۲ـ۵۳).

صدرالدین الهی

اوّلین بار که من مرحوم علی‌اکبر دهخدا را دیدم به سال‌های بسیار دور برمی‌گردد که شرح مفصّلی دارد؛ اما دومین بار هنگامی ایشان را دیدم که اگر اشتباه نکنم در کلاس چهارم متوسطه تحصیل می‌کردم. معلّمی داشتیم که به‌راستی از سرسپردگان ادب فارسی بود.
یک روز صبح همین معلّم به ما اطّلاع داد که بعدازظهر آقای علی‌اکبر دهخدا در تالار کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران که در آن موقع در ساختمانی نزدیک میدان بهارستان قرار داشت، سخنرانی خواهد کرد. من روی علاقه‌ای که در درجهٔ اوّل به معلّم خودمان داشتم و بر روی توصیه‌ای که ایشان برای شرکت در این سخنرانی داشتند، عصر همان روز به آن جلسهٔ سخنرانی رفتم. پیش از شروع سخنرانی آقای دهخدا، رئیس وقت دانشکدهٔ ادبیات که آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی بودند، پشت تریبون رفتند، و شرحی دربارهٔ بزرگی‌ها و ارزش‌های علمی و فرهنگی علّامه دهخدا بیان کردند. آنچه که در این میان مرا بیش از هرچیز تحت تأثیر قرار داد، این بود که وقتی صحبت‌های آقای سیاسی به پایان رسید، آقای دهخدا پشت تریبون قرار گرفت تا سخنرانی خود را شروع کند، به‌وضوح دیده شد که علّامه دهخدا قادر به صحبت نیست و این عجز و عدم آمادگی به هیچ دلیل نبود مگر اینکه پیرمرد به‌راستی شرم‌زدهٔ تعریف‌هایی شده بود که دکتر سیاسی در معرّفی ایشان به‌درست گفته بودند.
نه خیال کنید که این حالت دهخدا احتمالاً نوعی تظاهر بود، ابداً این‌طور نیست، چون من از نزدیک شاهد بودم که چطور دهخدا دست و پای خودش را گم کرده بود و نمی‌دانست در جواب آن معرّفی چه بگوید و سخن را از کجا آغاز کند تا اینکه بالاخره به خود مسلّط شد و خیلی آهسته و آرام به سخن پرداختند. یک سخنرانی دربارهٔ لغت بود.
آنچه که از آن جلسهٔ سخنرانی و سیمای آن روزی دهخدا به خاطرم مانده، سیمای مرد خمیده‌ای بود که بار دانش روزگارش را به دوش می‌کشید و هیچ‌گونه خودستایی و غروری از کشیدن این بار در او محسوس و مشهود نبود. از آنجا بود که من به این اعتقاد رسیدم که این مرد کاری را که در ادب پارسی آغاز کرده، کار بسیار بزرگی است و آغاز کردن آن از سوی هرکسی میسّر نبوده و نیست (الهی، ۱۳۵۵: ص ۲۵).

مهدی آذر[۱] (در پاسخ به درخواست خسرو ناقد برای نقل خاطره از دهخدا)

خدمت آقای خسرو ناقد
پس از سلام و تشکر از اظهار لطف جنابعالی، عرض می‌کنم: من مرحوم دهخدا را از طریق تألیف‌ها و چرندوپرندها و جانفشانی‌هایش در راه مشروطه و آزادی شناخته بودم. در ایّامی که تازه به وزارت فرهنگ رفته بودم، او در ضمن یادداشتی خواسته بود که دو نفر از آقایان فرهنگیان را تعیین بکنم تا در تنظیم و تدوین لغت‌هایی که او در ورقه‌های کوچک به‌صورتِ فیش نوشته بود، به آقایان دیگری که به این خدمت گماشته شده بودند، کمک بکنند. من دو نفر فرهنگی را که انتخاب کرده و در نظر گرفته بودم، همراه خود به خدمت او بردم. مرحوم دهخدا در آن ایّام خودش در تدوین و تنظیم فیش‌ها شرکت نمی‌کرد و در اطاقش می‌نشست و در ضمن ملاقات اوّل از خستگی و ناراحتی قلبی که موجب عدم شرکت او در تنظیم فیش‌ها بود، گله کرد. همچنین بیدارخوابی‌اش را اظهار نمود. من به عنوان طبیب علی‌العجالة تقلیل صرف چای و قهوه را توصیه کرده و دم‌کردهٔ گلبرگ تیول (زیزفون) و برگ شاه‌پسند که دوافروش‌ها به اسم فرانسه‌اش «وژون» می‌گفتند و هر دو خیلی رایج بودند، تجویز کردم. او از این قِبَل در نامه‌هایی که گاهی به من

۱. مهدی آذر (۱۲۸۰ـ۱۳۷۲ش.) وزیر فرهنگ در کابینهٔ محمّد مصدق از مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

می‌نوشت، «طبیب و وزیر عزیزم» خطاب می‌کرد. قلم خودنویسی داشت که کهنه و فرسوده بود و دیگر کار خودنویسی از آن نمی‌شد و دهخدا با مرکب و دوات از آن استفاده می‌کرد و می‌نوشت. روزی با ارائهٔ آن گفت که در مدّت متجاوز از سی سال بیشتر تألیف‌ها و نوشته‌های خود را با آن نوشته‌است. روزی هم ورق کاغذ کبودی که در آن زمان به کاغذ قند معروف بود (به مناسبت آنکه سابق کله‌قندهای روسی را در کاغذی مانند آن می‌پیچیدند) و روی آن اشعاری نوشته شده بود، به من داد و گفت: «شما چون ترکی می‌دانید خواهید توانست این شعرهای آخر عمری مرا که به ترکی ـ فارسی است، بخوانید[۱]». من در خواندن شعر اوّل که «شاه گلیب محله‌میزه خوش حالیمیزا خوش حالیمیزا» بود، مردّد ماندم، چون که وزن و قافیهٔ آن به نظرم درست نبود. مرحوم دهخدا گفت: «این شعر به اسلوب رایج محاورات عمومی است و باید این‌طور خوانده شود: شاه گلیب مله‌میزه خوشالیمزا». در شعرهای بعد از این شعر صحبت از شاه و چرچیل و حرف‌هایی از این قبیل بود. دهخدا ورقهٔ اشعار را به یادگار به من لطف کرد. من آن ورقه و نامه‌های دهخدا را با عکس‌ها و نامه‌ای که اردشیر زاهدی در زمانی که مترجم و تقریباً منشی فارسی آقای وارن، مدیر اصل چهار ترومن *Truman* و هیئت مشترک آن در ایران بود، فرستاده بود و من آن‌ها را دسته کرده با نامه‌ها و درخواست‌ها و توصیه‌های نمایندگان مجلس و اشخاص مختلف دیگر در گوشهٔ اطاق کتابخانه‌ام گذاشته بودم تا سرِ فرصت بررسی و تهذیب بکنم. متأسفانه بعد از کودتای ۲۸ مرداد که بگیربگیر و تبعید و اعدام معمول شده بود، اهل منزل فقط عکس‌ها و اوراق ضمیمهٔ آن‌ها که حاکی از تاریخ و محل گرفته شدن عکس بود، جدا کرده و بقیه را در کیسه‌ای ریخته به باد فنا داده بودند؛ از بیم آنکه ممکن بود به دست مخالفان افتادن آن‌ها اسبابِ دردسر برای من و نویسندگان نامه‌ها بشود و به این ترتیب در مدّت زندانی بودن من اوراق یادگاری مرحوم دهخدا چنان‌که نوشتم، به باد فنا رفته بود و دیگر آه و افسوس من دربارهٔ از دست رفتن آن‌ها بی‌حاصل است. اما احتمال این هست که نسخهٔ شعرهای مذکور دهخدا در میان اوراق باقی‌مانده از آن مرحوم موجود باشد[۲].

یکی دیگر از خدماتی که مرحوم دهخدا به من پیشنهاد کرد ساختمان تالار درازی با نیمه‌پنجره‌ها در دو طرف و درِ ورودی در یك سر آن در حیاط بزرگ منزل او بود. او خود اندازهٔ این تالار و وضع نیمه‌پنجره‌ها و محل درِ ورودی را یادداشت کرده بود و مقصودش این بود که آقایان متصدّی تنظیم و تدوین فیش‌ها در دو طرف میز وسط تالار مقابل هم بنشینند و در موقع لزوم به‌راحتی تبادل‌نظر بنمایند. من معاون و معمار ادارهٔ ساختمان وزارت فرهنگ را به‌نزد دهخدا بردم تا بار دیگر دربارهٔ محل و ابعاد و وضع و جهت و روشنایی و درِ ورودی مشورت و تبادل‌نظر کرده و هزینهٔ آن را برآورد نمایند. من قسمتی از هزینه را به مناسبت آنکه خانهٔ مسکونی مرحوم دهخدا موقوفهٔ وزارت فرهنگ بود، از محلّ درآمد اوقاف و محل‌های ساختمانی دیگر وزارت فرهنگ تأمین کردم و ساختمان شروع شد، ولی به‌واسطهٔ کودتا و زندانی‌شدنم در تعقیب آن از عاقبت آن بی‌خبر ماندم. چون بعد از آزادشدنم باز گاهی به ملاقات و طبابت او و بستگانش که در ساختمان و حیاط کوچک طرف دست چپ دالانِ درِ ورودی بزرگ واقع بود، می‌رفتم، دیدم که ساختمان تالار موردبحث تمام نشده‌است. بهانهٔ ناتمام ماندن هم کسرِ بودجه بود. شاه به‌واسطهٔ کینه و عداوتی که نسبت به آزادی‌خواهان و مخصوصاً یاران و همکاران مرحوم مصدّق و طرفداران او داشت، دستور تخلیهٔ آنجا را صادر کرده بود، ولی مأموران این کار نظر به بیماری مرحوم دهخدا مسامحه کرده بودند تا موقعی که او فوت کرد و به رحمت حق پیوست. شایع بود که اجازه نداده بودند در محلی که او وصیت کرده بود، دفن شود و العاقبة للمتّقین.

---

۱. دهخدا چند شعر به ترکی دارد. او به زبان ترکی مسلط بوده و گاه با برادرانش به ترکی سخن می‌گفته‌است (ر.ک. دهخدا، فرهاد ۱۳۸۳: ص ۲۵۰). محمّد دبیرسیاقی دربارهٔ ترکی دانستن دهخدا چنین نوشته: «مرحوم دهخدا گفته‌است که ترکی را از للهٔ خود، حسین‌بیک که اهل درگزین بود، آموخته‌است» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۰: ص ۲۰۸پانوشت).

۲. در دیوان دهخدا (ص ۲۰۸) دو بیت شعر با عنوان «خوش حالمیزه» موجود است که دبیرسیاقی این دو بیت را از زبان دهخدا شنیده و نقل کرده و متذکر شده که این شعر را در دست‌نوشت‌های دهخدا نیافته‌است.

مدّتی است که من به‌واسطهٔ اشتغال زیاد به نوشتن خاطرات فراموش‌شده و خلاصهٔ سرگذشت دوستان دکتر مصدّق، ازجمله مرحوم اللّهیار صالح که قسمتی از آن در مجلّهٔ آینده منتشر شد و نیز خاطرات مربوط به دکتر مصدّق که باز قسمت عمدهٔ آن در مجلّهٔ علم و جامعه، نشریهٔ دکتر طهماسبی در واشنگتن منتشر گردیده‌است. [...] خلاصه سخت خسته و کسلم و دیگر حاجت به یادآوری و تفصیل پیری مستمر ناشی از گذشت بی‌امان سال و ماه نیست. این است که این نامه‌ام در پاسخ مرقومهٔ شما علاوه بر اطناب ملالت‌انگیز، مغشوش به اسقاطات مکرر و خطزدگی‌های زیاد شده‌است. ان‌شاءاللّه به تأخیر و عیوب آن به چشم عنایت نگریسته و معذورم خواهید داشت. ایّام تندرستی و خوشی و موفقیت مستدام باد. دکتر مهدی آذر. ۱۳ بهمن ۶۶/ سوم فوریهٔ ۸۸ (ناقد، ۱۳۸۵: صص ۹۲ - ۹۴).



علی‌اکبر دهخدا و مهدی آذر (وزیر فرهنگ کابینهٔ مصدّق)

بزرگ علوی

در زمینهٔ تحقیق ادبی این دو تن، مینوی و دهخدا همکاری می‌کردند. مینوی گاهی خدمت دهخدا می‌رفت و آنچه ما نوشته و انتشار داده بودیم به استاد دهخدا نشان می‌داد. زیرا او همیشه حتی در دوران پیری به ادبیات رمانتیک اروپا علاقه داشت. آثار نویسندگان قرن بیستم را می‌خواند و از آن‌ها لذّت می‌برد. پیرمرد داستان سبعه و ربعه را شنیده بود و می‌خندید. تازه قصّهٔ «شاهزادهٔ خوشبخت» اثر اسکار وایلد (*The Happy Prince* از *Oscar Wilde*) را خوانده و بسیار از آن خوشش آمده بود. [...] نمی‌دانم که دهخدا از مضمون تعلمیاتی قصّه خوشش آمده بود یا از گره‌گشائی. در هر صورت به ما گفت: «یاد بگیرید و بنویسید. شما سلطان ادب هستید. ما جیره‌خوارانیم». استاد گاهی به سراغ ما هم می‌آمد. در تابستان ما در کافه‌ای در یکی از کوچه‌های لاله‌زار واقع در باغی جمع می‌شدیم. چندین بار آنجا به دیدن ما آمد. باید در سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۰ بوده باشد. در این باغ خیابانی بود نیمه‌تاریک که به حوض آبی منتهی می‌شد و دور آن گلدان‌های شمعدانی چیده بودند.

برای همراهی با ما جوانان گاهی لبی هم تر می‌کرد. یک شب وقتی همهٔ حرف‌های ما را شنید که ناراضی هستیم و از اوضاع انتقاد می‌کنیم و بد می‌گوییم، نگاهی به حوض آب که بر فراز آن یک چراغ‌برق آویزان بود و نور می‌افشاند، انداخت. ما در فاصله ده‌متری از این منظره نشسته بودیم و نق می‌زدیم و خیال می‌کردیم می‌توانیم گیتی را هموار کنیم،

توی حرف ما دوید و گفت: «چه‌تان است، بچه‌ها؟ چرا آن‌قدر غم می‌خورید؟ نگاهی از همین دور به این گل‌ها بیندازید که در پرتو چراغ چقدر زیبایی و طراوت و صفا پخش می‌کند، چرا آن‌قدر نزدیک می‌روید. هریک از این پشه‌ها هزارها میکروب مالاریا و حصبه و مُطبّقه در نیش دارند. بگذارید آن‌ها کار خود را بکنند. شما زیبایی و صفا را تماشا و کیف کنید. کنار بنشینید و تماشا کنید». همین حرف‌ها را بعدها در دوران جنگ، موقعی که من در حزب توده سری توی سرها درآورده بودم، به زبان دیگری که هرگز فراموش نمی‌کنم، گفت: «آقا جون، از این کارها دست بردار. شماها همه‌تان آلت دستید»، گفتم: «جناب آقای دهخدا، شما هم روزی از این کارها می‌کردید»، گفت: «من هم آلت بودم».
در آن زمان سیدمحمّد صادق طباطبائی، بابابزرگِ فرزند من، رئیس مجلس شورای ملّی بود و من در خانهٔ او آمدوشد داشتم. حتی یک زمستان در اطاق کوچک من در دزاشیب، چون آفتاب‌گیر بود، آمد و ماند. ابتدا در باغچهٔ دامادش فدائی علوی- عموی من- زندگی می‌کرد. مثلاً آمده بود که کمی استراحت کند و از گرفتاری‌های روزانه که یک رئیس مجلس همواره با آن دست‌به‌گریبان بود، در امان باشد. اطاق سرد بود و ناراحت، از او دعوت کردم که به خانهٔ من در کنار باغ فدائی بیاید و به او اطمینان دادم که اصلاً مزاحم او نخواهم شد. قریب یک ماه همخانهٔ من بود. ما هر شب می‌توانستیم چندساعتی با هم گپ بزنیم. با دهخدا دوست بود و من می‌دانستم که می‌خواهد قانونی بگذارند که لغت‌نامهٔ دهخدا به خرج دولت به چاپ برسد و منتشر گردد، به او گفتم که زحمت کشیده‌است و این اثر می‌تواند نام او را جاودانی کند یا چیزی شبیه آن. این لغت «جاودانه» باید در جملهٔ من آمده باشد. وقتی پیش دهخدا بودم، پرسید: «چی رفتی به آقای طباطبائی گفتی؟»، جواب دادم: «عرضی نکرده بودم»، گفت: «چرا، گفتی، جاودانه می‌شود». با لبخندی که همیشه همراه این‌گونه مطالب داشت، فروتنی جزو طبیعت او بود. به‌کلّی فراموش کرده بودم که چنین چیزی گفته باشم.
گاهی شب‌های جمعه ما به خانه‌اش می‌رفتیم. اغلب دوزانو نشسته بود و ما را دست می‌انداخت. «دیگر چه رنگی زده‌اید؟»، می‌خندید و تو کوکِ ما می‌رفت. با ما جدّی هم می‌توانست گفتگو کند. در آن زمان مشغول جمع‌آوری امثال و حکم بود و هر وقت مَثَلی از یکی از ما می‌شنید، آن را یادداشت می‌کرد و نظیر آن را به شعر یا به عربی و فرانسه بازگو می‌کرد. مقاله‌ای دربارهٔ «گوته و ایران» در مجلّهٔ شرق نوشته بودم. گفت: «در فاوست گوته وقتی گرتشن در زندان است، تصنیفی می‌خواند که نظیر آن را ما در زبان فارسی هم داریم». دهخدا نقل کرد که روزی در خانه‌اش پیرزنی نغمه‌ای می‌نواخت که به نظرش جای دیگری هم همان را شنیده بود و بعدها یادش آمد که آن را در تراژدی گوته خوانده‌است. فارسی آن را یادداشت کردم: منم منم بلبل سرگشته/ از کوه و کمر برگشته/ مادرم مرا کشته، پدر قرمساق مرا خورده، خواهرم استخوان‌های مرا زیر درخت گُل برده، من هم شدم یک بلبل، پرپر (علوی، ۱۳۹۸: صص ۷۴ـ۷۷).

میراحمد طباطبائی

دانش‌آموز سال پنجم رشتهٔ ادبی دبیرستان دارالفنون بودم[۱] و از محضر استادان گرانقدری امثال بهمنیار و خیام‌پور و نصراللّه فلسفی کسب فیض می‌کردم. مرحوم بهمنیار را در آن سال به عللی که مجال ذکر نیست، از دانشگاه تهران رانده بودند تا کرسی استادی او را به سیدمحمّد تدیّن بسپارند.
به‌حکمِ سوابق دوستی که مرحوم پدرم با مرحومِ سیدعبدالرحیم خلخالی داشت، من اغلب خدمت ایشان شرفیاب می‌شدم. در پرتو حمایت و تشویق آن مرحوم از همان سال چهارم رشتهٔ ادبی به محضر چند تن از استادان بنام راه یافته بودم و به‌تدریج نسخی را تحت نظارت آن‌ها استنساخ می‌کردم. آن مرحوم خود نسخهٔ نفیسی از فرهنگ اسدی را به من سپرد که استنساخ کردم و وقتی آماده شد آن را برای تحشیه و طبع در اختیار مرحوم عباس اقبال گذاشت. حافظ‌نامه را هم به دستور آن فقید استنساخ کرده بودم. آخرین کتابی که در دورهٔ دانشجویی رونویس کردم، دیوان سروش بود تحت

۱. سال ۱۳۱۴.

نظارت استاد فقید جلال همائی. یکی از روزها در خدمت آن سیّد بزرگوار خلخالی بودم که صحبت فرمودند: «آقای همائی چیزی به شما نگفتند؟»، عرض کردم: «خیر». اندکی مکث کرد و سپس چنین افزود: «می‌روی پیش آقای علی‌اکبر دهخدا سلامم را به ایشان ابلاغ می‌کنی. شاید به تو کاری رجوع کند».

یکی از همان روزها پس از ختم درس، طبقِ نشانی که از مرحوم خلخالی در دست داشتم، روانهٔ خانه مرحوم دهخدا شدم که در فیشرآباد می‌زیست. در زدم، اخوی ایشان که گویا در وزارت دارایی کار می‌کرد، در به روی من گشود. خودم را معرّفی کردم. مرا به اطاقی راهنمایی کرد که از دروازهٔ ورودی چندان فاصله‌ای نداشت و در سمت راست حیاط واقع بود. حیاطی پوشیده از سبزه و گل که باغبانی در آنجا سرگرم کار بود. از دو سه پلهٔ سِمِنتی بالا رفتم و وارد یک طَنَبی مستطیلی شدم که پنجره‌های آن به‌سویِ باغچهٔ حیاط باز می‌شد و با دو درِ شرقی و غربی به دو اتاق که به کتابخانهٔ دهخدا راه داشت، وصل می‌گردید. در وسط این طَنَبی میزی کوچک با یک صندلی نهاده بودند. لحظه‌ای نگذشت که مرحوم دهخدا از درِ کتابخانهٔ خود وارد شدند. رب‌دوشامبر قهوه‌ای به تن داشتند و کتاب قطوری در دست.

سلام عرض کردم. اشاره کرد روی صندلی بنشینم. کتاب را مقابل من باز کرد. دیدم دیوان ناصرخسرو است. به دستور ایشان شروع به خواندن چند بیت از اشعار ناصرخسرو کردم. آنگاه انگشت روی یک بیت گذاشته و فرمودند: «اگر این بیت را روی فیش نقل کنی، کدام لغت را بر سطر فیش می‌نویسی؟». دوسه سؤال از این گونه بود که چند دقیقه بیش طول نکشید. نتیجهٔ امتحان مثبت بود. رو به من کردند و گفتند: «روزی دو ساعت می‌آیی و این دیوان را استنساخ می‌کنی. ماهی ۳۰ تومان مزدت است» (پس از چند ماه ده تومان افزودند). کار هرروزهٔ من این بود که پس از انقضای کلاس درس رهسپار منزل مرحوم دهخدا می‌شدم و به رونویسی و انتخاب واژه‌ها می‌پرداختم. چه بسا در این ساعات مهمانانی که خدمتشان می‌رسیدند (امثال حاج‌نصراللّه تقوی، سعید نفیسی، اسماعیل امیرخیزی...) از همین اتاق کار من رد می‌شدند. بعضی اوقات اوراقی از دیوان ناصرخسرو به من می‌سپردند که در منزل کار کنم. چند ماهی گذشت. روزی پس از کسب اجازهٔ مرخّصی متوجّه شدم که مرحوم همائی در حاشیهٔ باریک پیاده‌روی آن سوی خیابان فیشرآباد مقابل خانهٔ دهخدا آهسته‌آهسته قدم می‌زند و بالا و پایین می‌رود و فردای آن روز در اثنای تنفّس، مرحوم همائی مرا صدا کردند و فرمودند: «می‌دانم که آنجا کار می‌کنی. امروز به ایشان بگو که دیشب فلانی را دیدم که در حول و حوش خانهٔ شما قدم می‌زد». در جواب به‌سادگی عرض کردم: «شما چرا وارد نمی‌شوید؟».

من مرحوم دهخدا را یک بار در روز می‌دیدم و آن در پایان مدّت کار بود که می‌آمدند و فیش‌ها را دسته می‌کردند و با خود می‌بردند و به من می‌فرمودند: «بس است خسته شدید». آن روز که برای بردن فیش‌ها وارد شدند، حضور ایشان عرض کردم: «دیشب استاد همائی را دیدم که در دور و حوالی این منزل قدم می‌زدند، شاید اکنون باشند، اجازه بفرمایید ایشان را خدمت شما هدایت کنم». مرحوم دهخدا روی ترش کردند و جوابی ندادند. مدّتی بعد که التفهیم ابوریحان بیرونی از طبع خارج شد، با مطالعهٔ مقدّمهٔ آن دانستم که استاد همائی جهت به عاریت گرفتن این نسخهٔ نفیس متعلّق به کتابخانهٔ مرحوم دهخدا چه روزها که انتظار می‌کشیده‌است.

در یکی از روزها، تنگ غروب بود که مرحوم دهخدا به عادت همیشه به اتاق کارم وارد شد. این بار یک صندلی به دست داشتند، صندلی را روبه‌روی من کنار میز کارم گذاشتند و نشستند. چند لحظه به سکوت گذشت و آنگاه آن مرحوم رو به من کردند و فرمودند:

ـ راست است که شما گیلکها انقلابی هستید؟

ـ چه عرض کنم.

ـ می‌دانی نقشهٔ راه‌آهن را کی تسلیم کرده‌است؟

ـ خیر قربان!

در آن موقع راه‌آهن سراسری ایران تازه به اتمام رسیده بود و بدین مناسبت غوغای تبلیغاتی بسیار وسیعی درگرفته بود و نسل جوان سخت تحت تأثیر آن حرف‌ها به سر می‌برد و موضوع اتمام راه‌آهن سخن روز بود. من از سخن ابهام‌آمیز مرحوم دهخدا چیزی دستگیرم نشد جز اینکه پیش خود خیال کردم که مگر یک مهندس عالی‌قدر نقشهٔ راه‌آهن را تنظیم

کرده‌است و استاد می‌خواهد این هنرمند را معرّفی کند. من که در طی این صحبت مشغول کار خود بودم، در این وقت سر بالا کردم که واقع امر را از زبان خود ایشان بشنوم. دیدم صورت ایشان برافروخته است و گویی بارقهٔ خشم از چشمانشان می‌بارد. ناگهان آهنگ صدا را بلند کرد و با اندکی عصبانیت چنین ادامه داد:

ـ چطور نمی‌دانی که انگلیس‌ها نقشهٔ راه‌آهن را داده‌اند!

پیش از اینکه به خود بیایم دیدم مرحوم دهخدا با یک حرکت سریع از جا برخاست و به عادت همیشه که در راه رفتن سر را پایین می‌انداخت، با قدم‌های تند و کوتاه راه اتاق خود را پیش گرفت. عمدهٔ حیرت‌زدگی من از این بود که آن بزرگ‌مرد با چه اعتمادی چنین سرّ مگویی را که در آن دوران اختناق و تعقیب‌های پلیسی هیچ پدری جرئت ابراز آن را به فرزند خود نداشت، با یک دانش‌آموز سادهٔ عامی در میان گذاشته‌است! (طباطبائی، ۱۳۶۰: صص ۲۳۷ـ۲۳۹).

علی‌اکبر صنعتی

برای تهیهٔ ماسک از چهرهٔ استاد عالی‌قدر مرحوم علی‌اکبرخان دهخدا مطابق معمول ابتدا درخواست کتبی همراه با نمونهٔ عکس مجسّمه‌ها برایشان فرستادم و چند روز بعد هم ایشان را در اتاق کارشان زیارت کردم. روی زمین گوشهٔ اتاق نشسته بودند با انبوهی کاغذ و کتاب در اطرافشان، مشغول کار بر روی لغت‌نامه بودند.

مرحوم دهخدا ابتدا با متانت و بزرگواری تمام از من عذرخواهی کردند که به دلیل رنجوری و خستگی قادر به تحمّل ماسک برداشتن از صورتشان نیستند، اما زمانی بعد که اصرارهای بیش‌ازحد مرا شنیدند، ناگزیر رضایت دادند.

فردای آن روز که دوباره خدمتشان رسیدم، از قبل غدغن کرده بودند که کسی به ملاقات ایشان نیاید. کار ماسک برداشتن از چهرهٔ مرحوم دهخدا که تمام شد، وقتی ماسک را برداشتم چشم‌هایشان از شدّت تحمّل فشار گچ سرخ سرخ شده بود، به‌گونه‌ای که وقتی چشم در چشم من دوختند، از شدّت خجالت سرم را پایین انداختم، اما ایشان هیچ اظهار ناراحتی نکردند، حتّی مرا آن روز نهار نزد خود نگاه داشتند.

در فاصلهٔ زمانی که خدمتشان بودم، از ایشان درخواست کردم اسامی کسانی که در نهضت مشروطیت صاحب خدمات و مبارزاتی بوده‌اند و جا دارد در تجلیل از یاد و نامشان از آن‌ها مجسّمه ساخته شود، برایم روی کاغذی یادداشت فرمایند. ایشان هم قلم برداشتند و نامی تنی چند را بر کاغذ نوشتند و به دست من سپردند. بعد با تبسم گفتند: «آقا شما چون کرمانی هستید، اوّل باید به فکر هم‌ولایتی‌های آزادهٔ خودتان، همانند مرحوم شیخ احمد روحی باشید». افسوس که این یادداشت را بعدها گم کردم.

از شما چه پنهان امروز که به خاطرهٔ آن روز ملاقات با مرحوم دهخدا فکر می‌کنم، به وحشت و اضطراب می‌افتم. راستی من به فرمان جوانی و خام‌دلی دست به چه کار خطرناکی زده بودم. صورت نام‌آورترین چهرهٔ ادبیات و فرهنگ مملکت را با آن حال رنجور بیش از ربع ساعت در گچ نگاه داشتم. اگر ایشان خدای‌ناکرده در طول مدّت ماسک‌برداری دچار واقعه‌ای می‌شدند، لابد برای همیشه من می‌بایست متحمّل ننگ و اتهامی سنگین و فراموش‌نشدنی می‌شدم. اما خدا را شکر که به خیر گذشت (سیف، ۱۳۶۹: ص ۱۴۸)[1].

ستار آل‌بویه (به قلم محمّد دبیرسیاقی)

۱. دکتر ستار آل‌بویه که بعدها با مرحوم دهخدا خویشی سببی یافت[2]، حکایت کرد که به معرّفی مرحوم دکتر زنگنه قرار شد برای تهیهٔ یادداشت‌های لغت‌نامه نزد دهخدا بروم و کار کنم تا آن زمان بنده دهخدا را ندیده بودم. نشانی منزل ایشان را گرفتم و رفتم. در اوایل خیابان ایرانشهر به خانهٔ ایشان رسیدم که دری آهنی مشبّک داشت. بر مدخل دالانی که

---

۱. عکس تندیس مذکور در همین گفتار در فصل «اثرهای هنری از دهخدا» موجود است.
۲. ستار آل‌بویه با دخترخواندهٔ دهخدا (فروغ دهخدا) ازدواج کرد.

به فضای پردرخت باز می‌شد، کنار در پیرمردی را دیدم که چمباتمه نشسته و بر دیوار تکیه کرده، به آیندگان و روندگان می‌نگرد. لباسی ساده مرکب از پیراهنی سفید بلند با شلواری خاکستری به تن داشت و آستین‌های پیراهن را برزده بود. از او پرسیدم: «منزل آقای دهخدا اینجاست؟»، گفت: «بلی، شما که هستید؟» گفتم: «آمده‌ام آقای دهخدا را ببینم، با خود ایشان کار دارم». از جا برخاست و به‌طرفِ منزل راه افتاد و گفت: «بیایید». او به جلو و من به دنبال وارد خانه شدیم. تصوّر کردم که پیرمرد خادم خانه است. از دالان و باغچه که خیابانی نیم‌دایره با درختان سردرهم‌کرده داشت، گذشتیم و به عمارتی دوطبقه و کلاه‌فرنگی‌گونه رسیدیم. ایوانچه‌ای از سوی جنوب در وسط داشت که اطاقی در صدر و دو اطاق در دو طرف آن بود. از پله‌های ایوانچه بالا رفت و من هم با او رفتم. درِ اطاق روبه‌رو را گشود و داخل شد و من که از لحظهٔ ورود به خانه غرق در خیالات خود بودم و در ذهن خویش کلماتی را می‌جستم که پس از دیدن دهخدا مؤدّبانه مقصود خود را با آن کلمات بیان کنم، وارد اطاق شدم. پیرمرد یک‌راست به بالای اتاق رفت. نیمکتی آنجا نهاده شده بود، روی آن نیمکت نشست و مرا که همچنان غوطه‌ور در افکار خود به وسط اتاق رسیده بودم، مخاطب ساخت و با انگشت اشاره به خود کرد و گفت: «حالا بنده دهخدا بگو با دهخدا چه کار داری؟»

۲. آقای دکتر ستار آل‌بویه که با مرحوم دهخدا خویشی سببی دارد، حکایت کرد که یکی دو نوبت با مرحوم دهخدا و خانواده به بندر غازیان رفتیم تا هوای مناسب و مفید دریا در وضع مزاجی و فشارخونشان سبب افاقه‌ای شود. در یکی از این سفرها یک روز صبح متوجّه شدم که مرحوم دهخدا به‌تنهایی از مهمانخانه خارج شده‌است. مسیر او را از دربانِ مهمانخانه و بعد از یکی دو دستفروش با دادن نشانی او پرسیدم و دریافتم که به‌سویِ پل غازیان و بندرانزلی رفته‌است. به آن‌سو حرکت کردم. نزدیک پل بزرگ متوجّه شدم که پایین پل گروهی گرد آمده‌اند. هراسان بدان سو شتافتم، چه به خاطرم رسید که مبادا برای دهخدا حادثه روی داده باشد. چون نزدیک آب رسیدم، دیدم عدهٔ کثیری از قایقرانان دور ایشان را گرفته‌اند و از وضع حال تنگی معیشت خود می‌نالند و دهخدا دستهٔ اسکناس ده‌تومانی در دست دارد و به‌نوبت با یک به یک آنان سخن می‌گوید و به تناسب حال و نیاز هریک تعدادی به او می‌دهد و سپس دیگری دردِ دل آغاز می‌کند و از کیسهٔ لاغر دهخدا سهمی می‌گیرد. این حال تا اتمام پول‌ها ادامه یافت و سپس با من به‌طرفِ مهمانخانه برگشت. گفتم: «آقای دهخدا این پول‌ها هزینهٔ سفر شما و همراهانتان بود». گفت: «می‌دانم، ولی این قایقرانان زحمتکش خیلی بیشتر از من محتاج آن بودند». به مهمانخانه برگشتم و با تلگراف از یکی از دوستان تهرانی پولی به وام خواستم و یکی دو روز بعد که پول رسید، به تهران مراجعه کردیم. در سفر دیگری برای یکی از دو دستفروش جوان دکّه‌ای تهیّه کرد و به یکی دو تن دیگر سرمایهٔ کسب داد (دبیرسیاقی، ۱۳۶۴: صص ۳۷۶ـ۳۷۷).

فرهاد دهخدا (پسرِ برادرِ دهخدا)

۱. وقتی میرزا عبداللّه کتابفروش با کوله‌باری از کتب خطّی و چاپِ سنگی از راه می‌رسید و عموجان را خبر می‌کردند، آن روز برای من روزی سرگرم‌کننده و تماشایی بود. میرزا از پیش کتاب‌ها را روی زمین پهن می‌کرد و عموجان مابین کتاب‌ها همچون انسان گرسنه که بر خوانِ گسترده‌ای نشسته باشد با حرص و ولع از کتابی به کتاب دیگر می‌رفت و ورق می‌زد، نگاهی به صفحات داخل کتاب می‌انداخت و گاه یادداشتی برمی‌داشت. گلچین و انتخاب یک یا چند جلد کتاب چه‌بسا که از صبح تا ساعتی از ظهر گذشته به درازا می‌کشید، طوری که من از خستگی از پا می‌افتادم و یواش‌یواش از صحنه فاصله می‌گرفتم، میرزا هم در کنار جوی آب با تکیه به درخت نارَوَن خوابش می‌برد. اما عموجان سرزنده و سرحال و خستگی‌ناپذیر در میان اوراق کهنه و صددست‌گشته همچنان به دنبال گمشده‌اش بود (از درودیان، ۱۳۸۳: ص ۲۵۳).

۲. عموجان برای عیادت از بیماری چند نوبت مرا هم به دنبال خود برد. بیمار تا چشمش به عموجان می‌افتاد، توأم با حرکات غیرارادی دست و پا، داد و قال راه می‌انداخت بلندبلند الفاظی به ترکی بر زبان می‌آورد که عموجان را سخت آشفته و منقلب می‌کرد. ایشان ضمن آنکه بیمار مفلوج را به زور و زحمت جابه‌جا می‌کرد، به یکی‌دو نفری که در آنجا حضور داشتند به ترکی چیزهایی می‌گفت که از لحن و فحوای کلام چنین برمی‌آمد که از نحوهٔ پرستاری بیمار سخت ناراضی و ناخشنود هستند. سال‌ها گذشت تا سرانجام پی بردم که آن بیمار زمین‌گیر و دردمند میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل بود (همان: ص ۲۵۱).

فروغ آل‌بویه (دخترخواندهٔ دهخدا)[1]

۱. سرگرمی عمّه‌ام همیشه خواندن شعرهای خیام و حافظ بود. بعضی وقت‌ها هم رمان‌هایی آقاجون برایشان می‌گرفتند، سه تفنگدار، ماجراهای لویی چهاردهم و از این قبیل کتاب‌ها و با این کتاب‌ها خودشان را مشغول می‌کردند.
روزی طبقِ معمول آقاجون برای خوردن صبحانه نزد ایشان می‌آیند. می‌بینند عمّه‌ام اوقاتش تلخ است، می‌پرسند: «مگر چیزی اتّفاق افتاده؟». عمّه می‌گویند: «ما را هم می‌گویند زن؟ ببین در دربار فرانسه چگونه به زنان احترام می‌گذاشتند و با آن‌ها رفتار می‌کردند. خانم‌هایشان همیشه در رختخواب صبحانه می‌خوردند، این‌طور بودند، این‌طور بودند». دهخدا گوش می‌کند و هیچی نمی‌گوید، ولی مثل همیشه آن خوی طنزپردازی ایشان گُل می‌کند.
فردا صبح زود به درِ اتاق نوکرِ خانه می‌رود. سینیِ حلبی با یک قوریِ بندزده و یک استکانِ لب‌پریدهٔ او را می‌گیرد. قبایی کهنه می‌پوشد و لنگی چون کمر شوالیه‌ها به کمر می‌بندد. کلاه نمدی نوکرِ خانه را هم قرض می‌کند. خُب حالا شد یک شوالیهٔ ایرانی! با سینیِ حلبی چای و قوریِ بندزده، ساعت شش صبح درِ اتاق عمّه را می‌کوبد. عمّه‌ام سؤال می‌کنند: کیست؟ می‌گویند: «کنتس عزیزم، شوهرت هستم، باز کن». عمّه می‌گوید: «این چه بساطی است درآورده‌اید؟ در باز است بیا تو». دهخدا با آن شکل و شمایل وارد می‌شود. قیافه‌اش به‌قدری خنده‌دار بوده که عمّه‌ام را از فکر شوالیه‌های قرن هجدهم بودن به خنده می‌اندازد و می‌گوید: «چرا خودت را این شکلی کرده‌ای؟» می‌گوید: «شوالیهٔ ایرانی که بهتر از این نمی‌شه». این دو نفر مدّت‌ها به این جریان می‌خندیدند و به‌این‌ترتیب بود که دهخدا و عمّه‌ام شوالیه و کنتس شدن را فراموش کردند (آل‌بویه، ۱۳۸۶: صص ۱۸۳ـ۱۸۴).

۲.

گر نداری همدمی محزون مباش | رو به علم رو آر با آن شاد باش
هیچ همدم را به از دانش مدان | هیچ جایی را به از مکتب مخوان
او بیاموزد به تو هر علم و فن | او رهاند مر تو را از هر محن
او تو را در هر کجا یاری کند | از برایت نیک هوشیاری کند
گر روی با او به هر جا و مکان | نیک ماند نام تو در دو جهان
پس اگر خوشبختی خود طالبی | جهد کن تا علم را دریابی (؟)

به خاطر دارم روزی که این شعر را گفتم بیش از ۱۴ سال نداشتم و با خوشحالی به‌سویِ اطاق آقاجون رفتم، ایشان نبودند و فهمیدم خسته شده‌اند و به دم درِ حیاط رفته‌اند. نزد ایشان رفتم و شعر را برایشان بردم. از من قلم خواستند و پشت کاغذ شعر من شعر صفحهٔ روبه‌رو را سرودند. اتّفاقاً شب مهمان داشتیم، دکتر ملک‌زاده، دکتر بیانی و خانم‌هایشان، آن شب این شعر را در آنجا خواندند و کلّی مرا تشویق کردند.

دختر نیکوخصال من فروغ | دور از تو مکر و دستان و دروغ
اوّلین شعر تو بی‌حد دلکش است | نغز و شیرین و ملیح است و خوش است
وصف دانش کرده‌ای این خود نکوست | دانش ار نبوَد جهان بی‌رنگ‌وبوست
لیک اندر وصف دانش نکته‌ای است | که بهین وصف است و در آن حرف نیست

---

۱. فروغ، دختربرادر عذرا خانم، همسر دهخدا است.

دانـــش آن بِـه کـه تـو را سـوی خـدای ره نمایـــد، وه چـــه نیکـــو رهنمـــای
آفـــرین بـــر اوّلـــین شـــعر تـــو بـــاد کردگـــارت عـــزّ و خوشبختـــی دهـــاد[۱]

(این خاطره را فروغ آل‌بویه بر کاغذی نوشته و در اختیار دکتر دبیرسیاقی گذاشته بود. اکنون در گنجینهٔ دهخدا واقع در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا نگهداری می‌شود).

رضا سرلک

برای خرید جزوه‌های لغت‌نامهٔ دهخدا نزد او می‌رفتم. استاد دهخدا در ابتدای نشر لغت‌نامه چند جزوه از «آ» و «الف» را که به هزینهٔ خود به چاپ رسانده بود، در منزلش می‌فروخت. من به منزل استاد می‌رفتم. از هر جزوه چند نسخه برای کتابخانهٔ دانش[۲] می‌خریدم که تعدادی از آن‌ها به خارج و دانشگاه‌های آمریکا و انگلستان فرستاده می‌شد. منزل استاد در خیابان ایرانشهر، ضلع شمالِ شرقی میدان فردوسی بود. خانهٔ استاد دری بزرگ اتومبیل‌رو داشت که من همیشه از آن وارد می‌شدم. پیرزنی درِ کوچک‌تر را می‌گشود و مرا به اتاق استاد راهنمایی می‌کرد. خانهٔ استاد حیاط بزرگ پردرختی داشت و دوطبقه بود. اتاق کار استاد در طبقهٔ اول بود. یکی از اتاق‌های کنار درِ حیاط، انبار لغت‌نامه‌ها بود. به اتاق استاد که وارد می‌شدم، او را پشت میز نشسته می‌دیدم که انبوهی از کتاب و فیش و کاغذهای پراکنده روی آن بود. همین‌طور که سرش پایین و قلم در دست داشت، از بالای عینکش نگاه می‌کرد و چون بارها برای خرید لغت‌نامه رفته بودم، مرا می‌شناخت و جواب سلامم را می‌داد و می‌گفت: «لغت‌نامه می‌خواهید؟» و دستش را پیش می‌آورد و صورت خرید را از من می‌گرفت و بهای جزوه‌ها را روی همان صورت می‌نوشت و محاسبه می‌کرد و تخفیف مختصری که یادم نیست چقدر بود، می‌داد و پول آن‌ها را می‌گرفت و پنج ریال هم به من انعام می‌داد. وقتی می‌شنید بیشتر جزوه‌ها را به دانشگاه‌های خارج می‌فرستیم، خوشحال می‌شد. برای تحویل جزوه‌های لغت‌نامه با اشتیاق برمی‌خاست. هر بار او را می‌دیدم پیراهن سفید بلندی را که روی شلوارش می‌انداخت، به تن داشت. کلید انبار را برمی‌داشت و با دمپایی که روی زمین می‌کشید و صدای کرت‌کرت از راه رفتنش شنیده می‌شد، به‌طرفِ انبار لغت‌نامه می‌رفتیم. از کسی کمک نمی‌گرفت؛ جزوه‌ها را یکی‌یکی به من تحویل می‌داد و در را قفل می‌کرد و به‌طرفِ اتاق خود می‌رفت و می‌گفت: «وقتی رفتی، در را ببند» (سرلک، ۱۳۹۳: صص ۵۰ـ۵۱).

---

۱. این شعر در دیوان دهخدا ص ۱۱۲ آمده‌است.

۲. کتابفروشی‌ای که سیدنورالله ایزدپرست (۱۲۸۱ ـ ۱۳۷۱ش.) تأسیس کرده بود و محلّی برای گرد هم آمدن ادبای آن روزگار بود. ایزدپرست فرزند سیدمحمّدعلی داعی‌الاسلام، مؤلف فرهنگ نظام بود.

۵. اشعار در سوگ و ستایش دهخدا

شاید نقل مدایح و سوگ‌سروده‌ها برای شخصی که زندگی‌اش نه‌تنها نسبتی با مجامله و مداهنه ندارد، بلکه رویهٔ زندگی‌اش درمجموع برخلافِ چنین منشی بوده، نقض غرض باشد. اما نگارنده با نظر شفیعی کدکنی همراه است که مدایح «از یک‌سوی، مدینهٔ فاضله و شهر آرمانی موجود در ذهن جامعه را تصویر می‌کند و از سوی دیگر جریان‌های اجتماعی اعماق تاریخ ما را آینگی می‌کند»[۱]. در این فصل سوگ‌سروده‌ها یا اشعاری در ستایش دهخدا به ترتیب تاریخ سرودنشان آورده شده‌است.

علی‌اکبر خوشدل تهرانی[۲]

هُوَ الحقّ؛ قطعهٔ زیر در ابن‌بابویه در مقابل پیکر مطهّر مرحوم استاد علّامه دهخدا، رحمة اللّه علیه، بعد از نماز میّت به امامت مرحوم آیت‌اللّه حاج‌سیدجوادی زیر باران شدید در حالی که مرحوم حسین کی‌استوان، مدیر روزنامهٔ مظفّر، و دوست واقعی جبههٔ ملّی و شادروان دکتر محمّد مصدّق، چتر خود را بر سرم گرفته که نامه پاک نشود، قرائت کردم[۳].

علی‌اکبر خوشدل تهرانی

نی همین امروز استادی مسلّم مرده‌است — مرگ عالِم مرگ عالَم دان، که عالَم مرده‌است
دهخدا آن رانده از دِه از جفای ده‌فروش — مُرد و آن از عالمانِ دهر اَعلم مرده‌است
آسمان گریان بُوَد، کین آسمانِ علم و فضل — دید بس حق‌ناشناسی‌ها، خود از غم مرده‌است
حضرت دکتر مصدّق، قهرمانِ شرق را — آنکه بودی یاوری محبوب و محرم مرده‌است
جامع فرهنگ و بر فرهنگ ایران افتخار — رفت و آن استاد بی‌همتای اعظم مرده‌است
دشمنان مملکت شادان و هر آزاده‌ای — هست غمگین کان هنرمندِ مکرّم مرده‌است

خوشدل از این ماتم عظمیٰ غمین گردید و گفت
آنکه از مرگش جهانی کرده ماتم، مرده‌است

در بیت سوم که رسید، مرحوم دکتر علی‌اکبر سیاسی، به قول جناب آقای دکتر صدیقی که عمرش دراز باد، چنان نعره زد که همه را متوجّه کرد و همان ساعت مرحوم شمشیری زیر بغلش را گرفت و هر دو با هم چون دیگران شروع به گریه و افغان کردند. یادشان به‌خیر و نامشان جاویدان (ر.ک. سند ۱۲۱-۱).

مظاهر مصفّا

این شعر را که شب چهارشنبه نهم اسفند ۱۳۳۴ در رثای علامهٔ فقید، پدر فرهنگ و ادب معاصر، استاد علی‌اکبر دهخدا ساخته‌ام، به استاد دانشمند و فرزانه‌ام، دکتر محمّد معین تقدیم می‌کنم[۴].

مظاهر مصفا، اسفند ۱۳۳۴

---

۱. شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ص ۸۳.

۲ علی‌اکبر خوشدل تهرانی (۱۲۹۳ ـ ۱۳۶۵ش.) روحانی و شاعر مدّاح اهل بیت (ع).

۳. محمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (ص ۴۶۵) دربارهٔ مرثیه‌ای که بر سر مزار دهخدا به هنگام خاکسپاری خوانده شد چنین نوشته‌است: «از دوستداران ایشان (دهخدا) روحانی مردی معمّم بیتی چند آبدار و متین کنار تربت ابن‌بابویه در سوگ دهخدا قرائت کرد که بیت آغازینش چنین بود: نی همین امروز استادی مسلم مرده‌است/ مرگ عالم، مرگ عالم دان، که عالم مرده‌است». بعدها متن شعر با توضیحاتی دربارهٔ حال و هوای آن روز توسّط شاعر به گنجینهٔ دهخدا سپرده شد که عیناً آورده شد.

۴. مظاهر مصفا این شعر را بر سر مزار او خواند و سپس در مجلّهٔ روشنفکر (سال ۳، ش ۱۳۶، ۱۷ اسفند ۱۳۳۴، ص ۹) به چاپ رساند.

چو من دیده گر داشتی تا بگرید | سزد گر به سوکِ تو دنیا بگرید
سزد مادرِ میهن از ماتم تو | چو من گر ز هر دیده دریا بگرید
بگریم که در مرگِ مردانِ دانا | همه دیدهٔ مرد دانا بگرید
بگریم که در ماتم پیرِ دانش | همه دانشی مردِ برنا بگرید
تن من به سوکِ تو چون شمع محفل | سراپا بسوزد، سراپا بگرید
جهان سوکوار است و در ماتم تو | همه ابر بر چرخ مینا بگرید

به سوکِ تو در آسمان‌ها تو گویی
که فرزندِ مریم، مسیحا بگرید.

جهانا، چه بدگوهر و بدنهادی | که داغی دگر بر دل من نهادی
درِ شادمانی یکی بود و بستی | هزاران درِ غم به رویم گشادی
سراسر فریبی، سراپا دروغی | همه ریب و رنگی و جمله فسادی
سرابی، نه‌ای چشمه، رهروفریبی | غروبی، به رخ چند اگر بامدادی
همه ننگ و پستی ز سر تا به پایی | همه عیب و زشتی ز پا تا چکادی
چرا بردی آن پاک فرزندِ بخرد | که چون او یکی نیز هرگز نزادی

به جایِ گران‌مایه گنجی که بردی
بگو ای فرومایه آخر چه دادی؟

مگو مُرد، آن مرد والا نمیرد | خدایِ هنر هیچ زیرا نمیرد
بُوَد معنیِ گشته عاری ز صورت | مگو مُرد زیرا که معنا نمیرد
چراغی که افروخته شد به دانش | بری گر به توفنده دریا، نمیرد
سرای سخن کاخ علم و هنر را | کسی کاین چنین کرد برپا، نمیرد
کسی جان دمد در تن لفظِ مرده | مسیحاست، باللّه مسیحا نمیرد
شنیدم که مردِ سخنور به گیتی | نمیرد، سخن‌های او تا نمیرد

نمیرد سخن‌های استاد هرگز
خداوندِ او نیز اصلا نمیرد.

بزرگا، ادیبا، کجا می‌گریزی | نکرده نظر بر قفا، می‌گریزی
نبرده ثمر هیچ از کِشتهٔ خود | کهن باغبانا کجا می‌گریزی
دراز است و تاریک و پربیم راهت | چنین چون شتابان چرا می‌گریزی
چه سرمست و بی‌اعتنا می‌شتابی | چه سرمست و بی‌اعتنا می‌گریزی
شبانا بمانده چراگاه گیتی | بر این گلهٔ خوش‌چرا می‌گریزی
چو فرمانِ فرمانروا یافتستی | به نزدیک فرمانروا می‌گریزی
فسردستی از رنج بی‌همزبانی | کزین غربتِ بیم‌زا می‌گریزی
ز یارانِ بیگانه از مهربانی | سوی مهربان آشنا می‌گریزی
ز بس زحمتِ اژدها، گنج دانش | بیفکنده بر اژدها می‌گریزی

ازیـن تنگناجـای حـدّ و نهایـت — بـه بی‌حـدّ و بی‌انتهـا می‌گریـزی
چو خواهی شد آسوده از بیمِ دزدان — بــه دزدان فگنــده‌ردا می‌گریــزی
گریز تـو خـوش بـاد کـز دیـومردم — ســوی درگــهِ کبریــا می‌گریــزی
گریز تو خوش باد کز جـورِ غـولان — بـه درگـاهِ لطـفِ خـدا می‌گریـزی
گریز تو خوش بـاد کـای مـردِ دانـا — ز نــامردمِ بی‌وفــا می‌گریــزی
گریز تو خوش بـاد ای مـرغ زیـرک — کــزین دامگـــاهِ بــلا می‌گریــزی
خوشا تو که جان برده از جسمِ فانی — بـه قدسی‌سـرای بقـا می‌گریـزی
خوشا تو کـه ای پارسـا مـردِ بخـرد — ازیـن قـومِ نـاپـارسـا می‌گریـزی

خوشا تو که زین غَرچگانِ مخنّث
بـرِ حیـدر و مصطفا مـی‌گـریـزی

سیدعلی شایگان

وفات دهخدا

از دور بـه گـوش می‌رسـد گلبانـگ — کــز بــاغ ادب هزاردســتان رفــت
افـروخــــته شـــمع بـــزمِ آزادی — وان مشعلِ کویِ عشق و ایمـان رفت
دردانـــهٔ ژرف قلـــزمِ حکمـــت — وان گــوهرِ شــب‌چراغ عرفـان رفت
امیـــدِ دلِ اَرامـــل و اَیتـــام — گیرنــدهٔ دســتِ بینـوایــان رفــت
رفت آنکه چو شیرِ حـق بـه دلجـویی — در کلبــهٔ مـــردم پریشـــان رفـــت
استادِ سـخن لـب از سـخن بربسـت — دورانِ ســخنوری بــه پایــان رفــت
دیـــوانِ ادب ز اعتبـــار افتـــاد — از دفتــرِ نظــم و نثــر عنــوان رفــت
هرکس که ز جان به خلق خدمت کرد — انــدر حــقِ او جفــا و عُــدوان رفــت

***

یـــادآر ز داســـتانِ فـردوســـی — وان ننگ که قصّه‌اش به دستان رفت
محمــود مگــو کــه بــود نـامحمود — شاهی که از او ستم بـه نیکـان رفت
مـردی کـه زبـانِ خـویش احیـا کـرد — زو کاخ سـخن بـه تیـر و کیـوان رفت
از تنگـــیِ چشـــم تُــرکِ خودکـــامی — ناکــام شــد و قــرینِ حرمــان رفــت
بـــا این‌همـــه زینهـــار نندیشـــی — بر هر دو، دو روز عمـر یکسـان رفـت
این حکمت و دانش و کمال اندوخت — جان گشت و به‌سویِ کویِ جانان رفت

***

ده قرن گذشت و باز مردی خاست — مردی کـه ادب از او بسـامان رفـت
در خدمتِ خلق عمر خود بگذاشت — نه از پـیِ جـاه و نـز پـیِ نـان رفـت
کـــاخ لغـــتِ زبـــانِ فردوســـی — بـا بـازوی همّـتش بـه پایـان رفـت
پـــاداش گرفـــت طعنـــه و دشـــنام — در حـق وی آن دروغ و بهتـان رفـت
بـــر جـــانِ ســلیم و جســـمِ بیمـــارش — بس زجر ز کین و خُبث دونان رفت

***

زاری نکنـیم جـای زاری نیسـت | او دعوت حق شنید و خندان رفـت
مردانه به خاکِ تیره دست افشاند | رندانـه بـه چـرخ پای‌کوبـان رفـت
آلـوده لبـاسِ تـن بـه خـاک افتـاد | جان سوی جهانِ پاک و پاکان رفت
مرغی کـه اسـیرِ بنـد و زنـدان بـود | بشکست قفس به‌سویِ بستان رفت
بر اوج سـپهر همچـو عیسـی شـد | بر طورِ فلک چو پورِ عمـران رفـت
بـا حـافظ و مولـوی و فردوسـی | زی بارگـهِ جـلالِ سـبحان رفـت
سرمسـت ز جـامِ بـادهٔ اشـراق | اندر برِ یارِ خـود غزل‌خـوان رفـت

زندان قصر، اسفندماه ۱۳۳۴[۱]

غلامعلی رعدی آذرخشی

این رثائیه که بیشتر شبیه به مقاله‌ای دربارهٔ دهخداست، بدین منظور در این مجموعه (مجموعه شعر نگاه) درج می‌شود که دستاویزی باشد برای یادی از آن بزرگوار و ستمی که در پایان عمر بر او رفت.

من این یادآوری را وظیفهٔ خود می‌دانم زیرا گذشته از آن که سال‌ها با وی محشور بودم، فراخور استعداد خود بیش از هر استاد دیگر از محضر پربرکتش کسب فیض کرده‌ام و آن شادروان حق بزرگی از تربیت و راهنمایی بر عهدهٔ من ثابت دارد.

پاریس اسفند ۱۳۳۴، غ. رعدی[۲]

مرگ دهخدا

کشـتی علـم و ادب شـد ناگهـان بی‌ناخـدا | رخـت بربسـت از جهـان دریـای دانـش دهخـدا
او نـه تنهـا داشـت دانـش، بـود انسـانی بـزرگ | آن کـه سـیمرغ اسـت در ایـن روزگـار و کیمیـا
رفـت و از جـور سـتمکارانِ دون آسـوده شـد | مـن نـدانم مـرگ او را جشـن گیـرم یـا عـزا
از پس عمری که خـدمت کـرد بـر ایـن مـرز و بـوم | از جـوانی تـا بـه پیـری ز ابتـدا تـا انتهـا
از پـس جنگـی کـه بـا عفریـتِ اسـتبداد کـرد | تـا کـه شـد مشـروطه بـر ایـن سـرزمین فرمـانروا
از پـس از آن کـز نـوای صوراسـرافیل سـاخت | مردگـان را زنـده و شـد محشـر کبـریٰ بـه پـا
از پـس آن کـز هنـر در نثـر و نظـم و جـدّ و طنـز | آن چنـان بـر راسـتین نـوآوری شـد رهگشـا
از پـس آن کـو فـراهم کـرد امثـال و حکـم | رنـج وی گنجـی پدیـد آورد و گنجـی پربهـا
از پـس آن کـز لغت‌نامـه زبـان را زنـده کـرد | ونـدر ایـن ره گشـت نـورِ چشـم و نیـرویش فـدا
از پـس آن کـاو بسـی اندیشـه را از شـرق و غـرب | دوخـت بـر تـن در زبـانِ پارسـی زیبـا قبـا
عاقبـت چـون بـا مصـدّق همـدل و همگـام شـد | روزِ پیـری تاخـت بـر وی خشـم و کـین پادشـا
چون مصدّق گفت حـقّ و خصـمِ استعمار گشـت | دهخـدا شـد شـادمان و گفـت بـر وی مرحبـا
ایـن دو مـرد ازبهـر اسـتیفای حـق روزِ نبـرد | در مصـافِ نفـت گشـتند از دل و جـان هم‌صـدا

۱. شایگان، ۱۳۵۸: صص ۸۲۱ـ۸۲۳.
۲. رعدی آذرخشی، ۱۳۶۴: صص ۹۰ـ۹۶.

تا ز کیدِ دشمنان گردد مصدّق سرنگون
ز آستین «زاهدی» آمد برون دستِ «سیا»

سوی ایران ناگهان شاه از اروپا بازگشت
جان پر از کین، سر پر از خشم و به دل قصدِ جفا

آن که از فرطِ حقارت داشت بر دل عقده‌ها
چون از این کشور گریزان گشت با خوف و رجا

ناگهان خودکامه‌ای مغرور شد در بازگشت
تا شنید از چاپلوسان آن‌همه مدح و ثنا

آنکه از سستی و مستی بندهٔ بیگانه بود
با فضاحت شد رجزخوان، با وقاحت خودستا

خواست چون بیگانه گیرد از مصدّق انتقام
تا نگردد در جهان شورندگان را مقتدا

شد به دستِ شاه برپا دادگاهی بهر وی
داورانِ دون بپرسیدند ازو چون و چرا

گرچه کرد از خود دفاعی استوار آن رادمرد
داوران محکوم کردندش به حکمی ناروا

بود او محکوم هم از ابتدا در دادگاه
زان که آمد از «سیا» زی شه خبر با مبتدا

رفت در زندان از آن کآزاد کرد ایران ز ننگ
نفتِ ما ملّی شد و او گشت فخر آسیا

***

دهخدا را نیز چون بر وی مصدّق مهر داشت
ناکسانِ ددمنش دادند رنجی جانگزا

گرچه بودش چند درد و سالخوردی بود، برد
چند روزی بازپرس آرتش او را چند جا

همنشین با مجرمانش کرد تا پاسی ز شب
هیچ بر رنجوریَش ننمود یک دم اعتنا

دهخدا گفتش که شد دردم فزون زین انتظار
بازپرسش گفت دردت را همین باشد دوا

با درشتی ناسزایی گفت آن فرزانه مرد
گفت بهرِ کشتنِ من بس بُوَد این ناسزا

نیمه‌شب حالش دگرگون گشت و از گفت‌وشنود
بازماند و بازپرس آنگاه زد نیرنگ‌ها

گفت باید با شتاب او را به‌سویِ خانه برد
وندر این ره برد بر تاریکیِ شب التجا

کرد چونین تا اگر در ره بمیرد دهخدا
مرگ او بر دستِ دژخیمان نگردد برملا

پس به جیپ آرتشی بی بالشی یا مفرشی
درفکنده تا سرا بردند آن رنجور را

در سیه دالانِ خانه دهخدا بیهوش شد
بر زمین افتاد و کس آگه نگشت از ماجرا

صبحدم چون پیر دربان وی از دالان گذشت
آمد او را پیکری بر ره فتاده پیشِ پا

زد چو کبریتی هراسان، دهخدا را دید و خواند
هرکه را در خانه بود از خادمان وز اقربا

برده اندر خانه و بر سر بخواندندش پزشک
چون پزشک آمد ز تدبیرش پدید آمد شفا

دهخدا آمد به هوش اما به جانش چیره ماند
وحشتِ وحشیت و ددخویی آن اشقیا

بعد از آن هم تا به روز مرگ او جاسوس‌ها
در کمین بودند گردِ خانهٔ وی در خفا

بود در عهدِ مصدّق خانه‌اش کهف‌الرجال
گرچه آن وارستهٔ دانا زیستی در انزوا

او نجُستی نام، وز او برگ و نوا جُستی سخن
زائران گر آمدندی از پیِ نام و نوا

لیک از آن پس جز تنی چند از مریدان یا پزشک
کس نکوبیدی ز وحشت، در از آن محنت‌سرا

وان که بود آزادگان را اقتفا بر وی، نبود
جز که مشتی باوفا تابوت او را در قفا

شد به چشم پادشاه این نارواها شاهکار
گوهرِ شهوار سیلی‌ها خورد از شهروا

***

چند ماهی پیش از این کردم به تهران چون سفر
دیدم اندر بستری افتاده دیرین آشنا

آشنا در حقّ وی گفتن سزا نبود از آنک
چون پدر بود او مرا و اوستاد و رهنما

بود کاهی‌رنگ کوهی از ادب کآن می‌کشید
جمله استعدادها را سوی خود چون کهربا

سینه‌اش خش‌خش‌کنان بود و نفس را راه تنگ
دست‌ها لرزان و لب‌ها خشک و چشمان بی‌ضیا

زیر چشمش هاله‌ای چون زخم پر آماس و زهر
گِرد آن گفتی گذشته کژدمی مردم‌گزا

چهره‌اش پوشیده از ژولیده موهایی سپید
همچو باغی در خزان کافسرده‌اش باشد گیا

در تقلّا بود چون ماهی که دور افتد ز آب
گرچه از رنج درون اندر عرق کردی شنا

نی توانستی نشست و نی توانستی بخفت
داشت در آن بی‌قراری حالتی اندوه‌زا

گر تنِ فرسوده‌اش را درد بردی زی زوال
ساطع از شخصیتش بودی جلال و کبریا

شهسواری بود و در بدرود با مُلکِ وجود
منتظر بودی چو حافظ بر لبِ بحرِ فنا

اندر آن حالت که هرکس را بُوَد پروای جان
دهخدا از دانش‌اندوزی نفرمودی ابا

برگه‌هایی از لغت‌نامه به لرزان دست داشت
گفتی از آن‌ها نمی‌خواهد شدن هرگز جدا

تاختی چون درد بر وی گه نپاییدی بسی
لیک گاهی بود هم پرصدمت و هم دیرپا

چون چنین دیدم پس از لختی ز جا برخاستم
تا مگر در خواب رفته وارهد زان تنگنا

گفت بنشین، پس نشستم وان گه از احوال خود
گفت با من شمّه‌ای از ماوقع وز مامضیٰ

بود گفتارش بریده با پیاپی سرفه‌ها
جمله‌ها را نیز می‌فرمود با سختی ادا

گفت از حافظ بخوان شعری و فرمان بردمش
شعرِ حافظ شد دمی از خاطر او غم‌زدا

گفت شعری گفته‌ام برخوان به من، خواندم بر او
چون شنیدش قطرهٔ اشکی ز چشمش شد رها

***

در دو ماهی دیدم او را من به تهران بارها
زآن که می‌دیدم که بر وی رفته فرمانِ قضا

نیک می‌دیدم که زود آن گوهر از بحر وجود
عرصه را بدرودگویان می‌رود زی ژرفنا

نیک می‌دیدم که آن فرزانهٔ آزاده را
مرگ خواهد تا کشد در کام خود چون اژدها

نیک می‌دیدم که گم در کهکشان خواهد شدن
آفتابی کان به‌ظاهر دور گردد از فضا

شاید او با خویش گفتی یا حبابم یا شرار
کاین ز بادی بشکند وآن بفسرد اندر هوا

لیک با خود گفتمی کز نامِ جاویدان دهد
مژده او را چون زند پیکِ اجل بر وی صلا

دیدمی هر بار حالش زارتر از روز پیش
زان که هر روزی فزون‌تر می‌شدش رنج و عنا

در دو چشمِ کم‌فروغش خواندمی حرمان و غم
زان که بر نیکی ستمگر با ستم دادش جزا

در نگاهش آرزوی مرگ بودی موجزن
خواستی تا نیستی او را رهاند از بلا

شاید او در مرگ جشنی جاودان دیدی نه سوگ
آمدی از دور چون در گوش او بانگِ درا

با زبانِ حال گفتی رَستن از این ناکسان
باشد آرامش‌ده و وجدآور و راحت‌فزا

مزدِ عمری رنجِ آن گنجِ هنر را عاقبت
داد شاهی زشت‌کردار و گروهی بی‌حیا

این نوشتم تا بگویم من چه‌سان بر حالِ وی
ازقضا در ماه‌های واپسین بودم گوا

این بلا کآمد به سر پیرانه‌سر بر دهخدا
کشور ما را ز شومی برد سوی قهقرا

زآن همه آلودگانِ پستِ ناپرهیزگار
جز که ناپاکی چه دید آن پاک مردِ پارسا؟

دهخدا را ناسپاسی کُشت و زین نامردمان
دست داد و نسل فردا می‌ستاند خونبها.

حبیب‌اللّه ذوالقدر (تابناک)[1]

در رثای استاد دهخدا

تا دهکده را به گاهِ خرمن   سیلاب به کامِ خود فروبرد
هرجا که نشانِ زندگی یافت   با خشم و درندگی فروخورد
آوای سرود خوشه‌چینان   برنامده گشت در گلو خُرد
در معرضِ سیل دهخدا را   چون بود چراغ آرزو، مُرد

«یاد آر ز شمعِ مرده، یاد آر»

در مزرعه خرمنی که از دور   چون گنبدی از طلا درآمد
هر خوشهٔ آن به گوشه‌ای بُرد   سیلی که به روستا درآمد
بس نخلِ تناورِ برومند   کز سیلِ فنا ز پا درآمد
نشکفته گُلِ مراد بر شاخ   باد آمد و برد تا درآمد

از آن گُلِ بادبرده، یاد آر

این واقعه را چو دهخدا دید   وز مردمِ قریه سست‌پایی
گفتا که: «به ده جُوی نه ما را   ما لاف‌زنان به دهخدایی»
«ده‌راندهٔ دهخدای نامیم»   با ثروت خفته در گدایی
زین خانه‌نشین که دیده از سیل   ویرانی و ظلم و ناروایی

دندان به جگر فشرده، یاد آر

آنجا که گسسته‌اند پیوند   آنجا که شکسته‌اند پیمان
آنجا که رسانده دیوِ بدکیش   انگشترِ خاتمِ سلیمان
آنجا که رجالِ نامدارش   از حُبِّ وطن شود پشیمان
آنجا که لجن زند پلیدی   بر چهرهٔ تابناکِ ایمان

زین مؤمنِ سال‌خورده، یاد آر

دربارهٔ شیوهٔ بزرگان   زنهار مبین به چشمِ تحقیر
زیرا که چو پرده‌ها برافتد   وآن هم نبُوَد فتادنش دیر
بینید بزرگ دهخدا را   آوازهٔ شهرتش جهانگیر
روزی که خِرد کند حکومت   بر خطهٔ اقتدارِ شمشیر

زین راهِ خرد سپرده، یاد آر

یک عمر وطن‌پرستی و داد   آموخت به خلق و امتحان داد
رسم و رهِ همّت و سخاوت   در خدمتِ مملکت نشان داد
گنجی که به نیم‌قرن اندوخت   آن را به من و تو رایگان داد
جز زخمِ زبان ندید پاداش   دلسرد شد و فسرد و جان داد

زین آتشِ دل‌فسرده، یاد آر

---

۱. حبیب‌الله ذوالقدر (۱۲۸۹ — ۱۳۶۷)، شاعر، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی.

ای آن که ز دسترنج استاد　　وین گنج روان نصیب داری
ضایع مشمار حقّ او را　　در خدمتِ خلق، رهسپاری
در مکتبِ دهخدا بیاموز　　آزادگـی و بـزرگـواری
از یوسفِ مونسش که در بند　　افتـاده به جـرمِ حـق‌گزاری

رفته‌ست و به ما سپرده، یاد آر

زین فاجعهٔ کمرشکن، وای　　زین ضایعهٔ جگرشکر، آه
داغِ تو قضیه‌ای است دلسوز　　مرگِ تو رزیّه‌ای است جانکاه
ای خفته ز رستخیزِ اوباش　　در مشهدِ فانیانِ فی اللّه
برخیز و از آن که با تو یک‌چند　　شب‌ها به امید صبح، همراه

«اختر به سحر شمرده، یاد آر»

داغِ دهخدا

(به مناسبت سالگرد درگذشت دهخدا)

بنفشه‌زارِ وطن صحنهٔ عزاست هنوز　　به لالهٔ دلِ ما، داغ دهخداست هنوز
زمانِ غم به سر آید ولی مصیبتِ او　　سرآمدِ همهٔ درد و رنج‌هاست هنوز
از آن که دیده ز دِه چشمِ دهخدا را دور　　خزان به غارت و تاراج روستاست هنوز
به اوج قدرتِ صوری رسیده، بی‌خبرست　　مقامِ معنوی‌ات را که تا کجاست هنوز
تو یکّه تالیِ فردوسی ای که ایران را　　در آستانِ فنا، ضامن بقاست هنوز
سبکتکین نشناسد کسی و شاعرِ طوس　　خجسته بارگهش، قبله‌گاهِ ماست هنوز
ز شاهنامه و فرهنگِ دهخدا می‌دان　　زبانِ پارسی ار ایمن از فناست هنوز
رسایلِ حِکَمش را که شایگان گنجی‌ست　　نفایسی‌ست که در کُنج اختفاست هنوز
حکیمِ طوسی و علّامه دهخدا دو تن اند　　که سربلندیِ ایران بدین دوتاست هنوز
شما دو پاک‌گهر پیشوای ناموَرید　　که چشمِ مردمِ آزاده زی شماست هنوز
غمین مشو گرت امروز قدر نشناسند　　به کشوری که در آن ناروا رواست هنوز
نبود هیچت جز خانه‌ای ز مالِ جهان　　که کعبهٔ ادب و صفّهٔ صفاست هنوز
گذشت سالی و بسیار قرن‌ها گذرد　　که کانِ دانش و آزادی این سراست هنوز
چه کاخ‌ها که شود سرنگون و خواهی دید　　که این سرای ادب تا ابد بپاست هنوز
نشان ز دولتِ آل‌امیّه نیست ولی　　بلند پرچمِ سالارِ کربلاست هنوز
مقرّبی تو به دربارِ حق و در برِ ما　　ترا مقامِ بزرگان و اولیاست هنوز
چه خفته‌ای که نه هنگامِ خوابِ استاد است　　نیاز، نهضت ما را به رهنماست هنوز
مجاز گفتم خوش در پناهِ دوست بخواب　　که چشمِ دشمن دیرینه فتنه‌زاست هنوز
به‌جایِ نثرِ خوش و طنزِ نظمِ جانبخشت　　سکوت پی‌گسلِ نظمِ جانگزاست هنوز
هرآنچه سرّ رِقاء و سعادتِ امم است　　برای ملتِ ما، مایهٔ بلاست هنوز
مزاج مشرقِ رنجور رو به بهبود است　　دریغ و درد به ایران که مبتلاست هنوز
به فرقِ ما مفکن سایه ای همای شرف　　که سایهٔ سر ما سایهٔ خداست هنوز
هنوز تشنه به خونِ شهند مردم ما　　که کشته داده، طلبکارِ خونبهاست هنوز

«به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند» درون سینه پر از مهرِ پیشواست هنوز
شرافت و وطن و اختیار و ثروت رفت نرفته‌ها اثر شومِ کودتاست هنوز
تهران ۱۳۳۵[۱]

شاعر نامعلوم (ماده‌تاریخ وفات علّامه دهخدا)

فاتحِ قلهٔ سخن

دهخدا شهریارِ مُلکِ سخن فارغ از زحمت و مِحَن گردید
تنش از چشمِ گرگِ استبداد ماند مستور و در کفن گردید
روح با قدسیانِ کروبی گشت محشور و مقترن گردید
با لغت‌نامه‌اش زبانِ دری بری از نقص و مؤتمن گردید
او بدین شاهکارِ جاویدان مَفخَرِ ملّت و وطن گردید
سالِ فقدانِ این سخن‌سالار «فاتح قلهٔ سخن» گردید
۱۳۳۴

سرایندهٔ این ماده‌تاریخ نامعلوم است. عبدالکریم گلشنی آن را به دفتر مجلّهٔ آینده فرستاده و نوشته یکی از شاعران معاصر ایران آن را سروده‌است. ر.ک. آینده، سال ۶، ش۳ـ۴، تیر ۱۳۵۹، ص ۳۱۵.

شاعر نامعلوم[۲]

تقدیم به جناب آقای ابراهیم دهخدا

به یاد علّامهٔ فقید استاد دهخدا

دردا و حسرتا که ز دورِ زمان گذشت سالی ز مرگِ حضرت استاد دهخدا
سرمایهٔ حقیقی ایران ز دست رفت با مرگِ اوستادِ روانشاد دهخدا
آزاد شد ز محبسِ تاریک این محیط آن روح آسمانیِ آزادِ دهخدا
از کاخ زرنگار بُوَد نام نیک بِهْ آباد باد خانهٔ آبادِ دهخدا
فرهنگِ وی شرافتِ فرهنگِ کشور است کآلوده نیست خامهٔ فرجادِ دهخدا
بر فرقِ خائنینِ وطن پتکِ آهنین بُد آبدیده منطقِ پولادِ دهخدا
از دهخدا جهانِ هنر یاد می‌کند چون یادِ دانش است و هنر یادِ دهخدا
او دهخدای رانده ز ده بود و هم خدای گیرد ز ده‌فروش مگر داد دهخدا
یک جو به ده نداشت که گندم‌نما نبود این بود جرمِ اعظمِ استاد دهخدا
در خدمت و نتیجه چو استادِ طوس بود پایانِ کار و پایه و بنیاد دهخدا
سالی گذشت و باز ز حق‌ناشناس خصم آید به گوش ناله و فریاد دهخدا
تهران ۱۰/ ۱۲/ ۳۵

---

۱. ذوالقدر (تابناک)، ۲۰۱۷: صص ۱۴۵ـ۱۵۱ و (ر.ک. سند ۱۲۲ـ۱).
۲. ر.ک. سند ۱۲۳ـ۱.

عبدالرئوف فکری سلجوقی[۱]

در رثاء علّامه دهخدا

صبح چون خورشید سر از کوه‌دیو اندرزند | غم‌کشان را از جفا بر جان و دل آذر زند
گرچه دارد مهر تابان سوزنِ زر بی‌قیاس | چاک‌های دل ندوزد، سینه‌ها نشتر زند
صبح اگر روشن نماید گوشهٔ ویرانه‌ای | شامگاهش دودِ تاریکی به بام و در زند
طلعتِ شب عاشقان را هست گر وحشت‌فزای | مر مرا خورشیدِ روشن شعله بر پیکر زند
زان شدم در زندگانی مایل شامِ سیاه | کز شعاع مهر روزم بر جگر خنجر زند
مهر می‌خندد همی بر غفلتِ نوع بشر | کز چه رو در این بیابان خانه و منظر زند

ایّها الغافل چه بندی دل در این دیـر خـراب
گوش کن پند «لِدوا للموت و اِبنوا لِلخراب[۲]»

رودکی کو؟ خسروِ جم‌جاهِ سامانی چه شد؟ | اخستان کو؟ اوستادِ نظم، خاقانی چه شد؟
کو دقیقی تا بگوید داستانِ خسروان؟ | بوالمظفّر کو؟ سخندانِ سجستانی چه شد؟
کاخ فیروزه کجا شد؟ شوکتِ نوباغ کو؟ | حشمتِ محمود کو؟ مدّاح تهرانی چه شد؟
با همه آلاتِ سیم و زر کجا شد عنصری؟ | محنتِ فردوسی آن پیرِ خراسانی چه شد؟
انوری چون شد؟ کجا شد شیخ مِهنه، بوسعید؟ | شیخ بسطامی کجا شد؟ پیرِ خرقانی چه شد؟
حافظ و سعدی چه شد؟ چون شد عماد؟ و کو هُمام؟ | جامی و دارا کجا شد؟ سیفی و فانی چه شد؟

از اساتیدِ سخن جـز نام در عـالم نمـاند
ما غریبان را به گیتی جز غم و ماتم نماند

ای فلـک تـا چنـد داری شـیوهٔ مسـتکبری | ای جهـان تـا چنـد داری راه و رسـمِ جـابری
گـه کنـی از کینـه ایـوانِ مـدائن را خـراب | گه کنی اسـطخر را از کسـوتِ شـوکت عـری
از جفـا گـاه از سـر فغفـور بـرداری کـلاه | از سـر خاقـان ربـائی گـاه تـاج سـروری
گاه کسری را به خاک اندر کشی از تختِ عاج | گه ز زرّین تخت خسرو را به گـور انـدر بـری
گه تن صـوفی ز پشـمین پیـرهن عریـان کنـی | گـاه دانشـمند را کربـاس پیـراهن دری
بس نبود ای چـرخِ کجـرو این‌همـه آدم‌کشی | بس نبود ای خـاکِ تیـره این‌همـه آدم‌خـوری

باز بـردی دهخـدا را از قـطارِ دوسـتان
باز بفسردی گل و بی‌بار کردی بوستان؟

نوبهـار آمـد عزیـزان بـادهٔ گل‌فـام کـو؟ | گریهٔ مینا کجا شد؟ خنده‌های جـام کـو؟
نوبهـارِ پـار بـودم شـادمان و شـاددل | آن‌همه شادی کجا شـد؟ آن دلِ آرام کـو؟
روزِ ما بی‌دولتـان شـد تیـره از دوریِ یـار | این شبِ تاریک را یا رب چراغ بـام کـو؟
پیر قزوینی کجا شد؟ کـو رشـیدِ یاسـمی | باغ دانش را "بهار" آن مـردِ نیکونـام کـو؟
دوستان رفتند وز خـاطر بـرون بردنـدمان | ورنه زوشان نامه کو؟ دلداری و پیغام کو؟

---

۱. شاعر افغانستانی (درگذشتهٔ ۱۳۴۷).

۲. بزایید برای مردن و بسازید برای خراب شدن، مصرعی معروف از ابوالعتاهیه، شاعر عرب (۱۳۰/ ۱۵۸ـ۲۱۱ق.).

شادمان جمعند در جنّت کنارِ جوی شیر　　محنتِ ما غمکشان را راحتِ انجام کو؟
دهخدا چون دید یاران جمع در مینو شدند
در جنان با حوریان هم‌بزم و هم‌بازو شدند،

فرقت ما جُست و جَست از کارزارِ زندگی　　تَرک ما گفت و برون رفت از حصارِ زندگی
رفت از میدان و جا بگذاشت ما را در خطر　　در بیابانِ پر از خاشاک و خارِ زندگی
دید کاین زندان نباشد لایقِ مرغ جنان　　شد ملول از زندگانی و فشارِ زندگی
بال بگشود و قفس بشکست و بیرون رفت زود　　از دیارِ زندگی، وز گیر و دارِ زندگی
جای کرد اندر ریاضِ قدس و گلزارِ جنان　　شد سبک‌دوش از فشارِ ثقلِ بارِ زندگی
در دیارِ زندگانی غیر درد و رنج نیست　　ای خوش آنانی که رفتند از دیارِ زندگی
زندهٔ جاوید آنانند و مایان مـرده‌ایم
در لباسِ زندگانی مردهٔ پـژمـرده‌ایم

ای به هر فن از فنونِ دهر دانا و بصیر　　وی به هر شِق از علومِ عصر استادِ خبیر
ای به اصنافِ هنر بی‌مثل و در دانش قوی　　وی به امثال و حکم اندر زمانه بی‌نظیر
ای همه آداب و حُسنِ خلق و اطوارت نکو　　وی همه اندیشه و آثار و گفتارت هژیر
حیف کز ما بینوایان زود گشتی تنگدل　　حیف کز ما رخ نهفتی زود ای مهرِ منیر
از چه رخ پوشیدی و بستی درِ صحبت به ما　　از چه بیرون رفتی و بگذاشتی ما را اسیر
بـا عزیزان بی‌وفایـی مـر تـو را عـادت نبـود
تا که بودی مر تو را عادت به‌جز شفقت نبود

فاضل و دانشوری مثل تو در دنیا نبود　　بود اگر دانشوری مثلت به عصرِ ما نبود
لفظِ تازی را به خوبی روزبه یا دادبه　　بود دانا لیک و چون تو جامع و دانا نبود
بوالمعالی آن که بود استادِ نثرِ فارسی　　جز تو او را هیچ منشی تالی و همتا نبود
بود اگر دانا خلیل ابن احمد در عروض　　چون تو کامل در ادب ای فاضلِ یکتا نبود
چون لغت‌نامه کتابی پربها مزدک نداشت　　چون تو در دانشوری قُسطای بن لوقا نبود
نوجوانان را تو بودی اوستاد و پیشوا　　اوستادی از تو مِه ای پیرِ خوش‌سیما نبود
فضل و دانش را پدر بودی تو ای مردِ سلیم
تا که از دنیـا برفتی فضل و دانش شد یتیـم

اندر آن ساعت که یاران دور از یاران شدی　　رودباران ناله کردی، کوه‌ها گریان شدی
تا برون رفتند از دنیا مرادی و شهید　　رودکی بر مرگِ این آزادگان نالان شدی
گه لبیبی زار بگرستی به مرگِ فرّخی　　گه سنائی مر معزّی را دریغاخوان شدی
گه بنالیدی به مرگِ میرحسن مسعود سعد　　گه نظامی سوگوارِ شاعرِ شروان شدی
عاقبت رفتند و پیوستند در جنّت به هم　　کاش ما را نیز مردن اینچنین آسان شدی
کاشکی یاران که رفتندی ببردندی مرا　　یا که در رفتن روانم پیش‌تر زیشان شدی
مرگِ یاران چـنـد بینم وانـدریـن دنیـای دون
زنده باشم دل پرآتش، دیده چون دریای خون

کاشکی جانم در این ماتم برون از تن شدی　　کاشکی یاران دریغاگوی مرگِ من شدی
پاره شد پیراهنِ شادی به تن وز غم مرا　　کاشکی بر تن کفن بر جای پیراهن شدی
کاشکی خفتی به خاور دیدهٔ مهرِ منیر　　کاش مه پنهان به چاهِ تار چون بیژن شدی

کاش تیرِ چرخ را در دست بشکستی قلم — کاش بهرامِ فلک در کامِ اهریمن شدی
کاش بگشودی کمر هندوی چرخ هفتمین — کاش در چرخ سوم ناهید بی اَرغَن شدی
کاش مغنیسای شب را رو نمی‌گشتی سپید — کاش چرخ روسپی را روی خُم‌آهن شدی
تا نبودی روزِ روشن شامِ تیره چون حدید
بوکه این ماتم نگشتی از بدِ گردون پدید[1]

ناصر سمینو

جهاد و کوشش

رخشـــنده شـــد ز لؤلـــؤ لالای دهخـــدا — فرهنـــگِ مـــا بـــه همّـــتِ والای دهخـــدا
چون گوهری به تـاج کیـانی نشسـته بـین — در گلشـــن ادب گـــل یکتـــای دهخـــدا
گنجینه‌ای چو گنج لغت‌نامـه کـس ندیـد — الحق که این شـد از یـدِ بیضـای دهخدا
صـــدها هـــزار دُرّ ســـخن آبـــدار شـــد — بـــا کیمیـــا و دســـتِ توانـــای دهخـــدا
گلـزارِ علـم و دانـش مـا بی‌گمـان شـود — خـــرّم بســـی ز ابـــر گهـــرزای دهخـــدا
در این جهاد و کوشـش و فرزانگـی مبـین — هرگـز بـه روزگـار، تـو همتـای دهخـدا
ما را ادب چو گلشـن و گلهـای بی‌شـمار — بشـکفته هـر بهـار چـو سـیمای دهخـدا
لـیکن چنـین رسـالت و سـازندگی نشـد — جـز بـا شـعار و عـزم شـکیبای دهخـدا
عمری به کف نهاد و مرارت به جان خرید — ســوداگری نگــر تــو بــه دنیــای دهخدا
در جمـع خلـق و نـزدِ خـدا سـربلند بـاد — آن کس که جان دمید به رؤیـای دهخـدا[2]

محمّدرضا شفیعی کدکنی

مرثیه

در آن سپیدهٔ ناپایدار،
تو مثلِ کرگدن از بیشه پا برون هِشتی؛
و آسمانهٔ شب را چون آسمانِ سحر،
شکافتی و شکفتی به‌سویِ بی‌سوئی.
در آن سپیدهٔ ناپایدار مرغی را،
به همسُرایی خود خواندی؛
و مرغ هیچ نگفت،
و خون ز شاخه فروریخت،
و مرغ پر زد و از ریسمانِ باد آویخت.
در آن سپیدهٔ ناپایدار مردانی،
ز دور می‌خواندند،
هنوز نعشِ صداشان بر آب‌ها جاری‌ست[3].

---

۱. فکری سلجوقی، ۱۳۳۶: صص ۲۰۶ـ۲۰۸.
۲. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۵۲۵.
۳. شفیعی کدکنی ۱۳۵۷: صص ۴۳ـ۴۴.

حسن احمدی گیوی

در ستایشِ دهخدا

آزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا — فرزانه‌ای بزرگ و تواناست دهخدا
غوّاصِ بحرِ ژرف و کران‌ناپدیدِ علم — استادِ شعرِ فاخر و گیراست دهخدا
در نثرِ عامیانه و در طنزِ دل‌نشین — بنیان‌گذارِ شیوهٔ شیواست دهخدا
در خطهٔ پژوهش و در عرصهٔ لغت — فرمانروای مطلق و یکتاست دهخدا
در صحنهٔ سیاست و در پهنهٔ نبرد — رزم‌آزمودِ آگه و بیناست دهخدا
در راستای خدمتِ ملّیت و زبان — فردوسی آن هنرورِ والاست دهخدا
سرفصلِ فخرنامهٔ ایرانِ سرفراز — سرمشقِ نسلِ روشنِ فرداست دهخدا
آیینهٔ تجلّیِ ایرانیِ اصیل — در پیشگاهِ مردمِ دنیاست دهخدا
تا بود، بود عاشقِ آزادیِ وطن — زان، شهریارِ کشورِ دل‌هاست دهخدا

آثار و کارنامهٔ او می‌دهد صلا
کآزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا[۱]

---

۱. احمدی گیوی، ۱۳۷۲: ص ۱۷.

۶. نامه‌هایی به دهخدا

همواره مکاتبات افراد سرشناس مورد توجه و منبع دریافت اطلاعات بوده‌است. در بخش‌های مختلف کتاب حاضر به ضرورتِ استناد یا توضیح مطالب، برخی از مکاتبات او آمده‌است. در این بخش نیز نامه‌های دیده‌نشده یا کمتردیده‌شدهٔ افراد مختلف به دهخدا آورده شده‌است. تصاویر بیشتر نامه‌ها در بخش اسناد همین گفتار آمده‌است.

عبدالرحیم تبریزی (طالبوف)[1]

مکتوب به آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا / مورّخ سانتیابر[2] روسی ۱۹۰۸ (= شهریور ۱۲۸۷ش.)[3]

فدایت شوم، رقیمهٔ گرامی رسید. چون آدرس معلوم نبود قدری معوّق ماند. آدرس را از روزنامهٔ ترقّی پیدا کرده، اینک عرض تشکر را مبادرت نمودم. احیای نام شهید وطن، میرزا جهانگیرخان مرحوم واجب است، اگرچه او زندهٔ جاوید است، ولی بر همهٔ ایرانیان تمجید و تقدیس آن چند نفر فرضِ واقعی است و البته قصور نمی‌کنند.

در خصوص نشر صوراسرافیل امیدوارم که به‌زودی تمام پراکندگان وطن باز به ایران برگردند و در عوضِ مجادله و قتال در خطّ اعتدال کار بکنند، یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتیِ مشرف‌به‌غرق وطن را به ساحل نجات بکشند. بدیهی است تا پریشان نشود کار به سامان نرسد.

عجیب این است که در ایران بر سرِ آزادی عقاید جنگ می‌کنند، ولی هیچ‌کس به عقیدهٔ دیگری وقعی نمی‌گذارد! سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید، متهمِ واجب‌القتل، مستبدِ اعیان‌پرست، خودپسند، نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثقال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه، فقط ششلول دارد، مشت و چماق دارد. باری «باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس»، چون بنده نیز از سوء اتّفاقات در شوره[4] واقع شده‌ام، لذا پریشان و شور گفتم!

ملّتی که مجلس را برای وضع قانون تشکیل نموده بود، قبل از وضع اجرا و قبل از اجرا مسئولیت را دست‌آویز کرد. عدل می‌خواست، هر روز، هر دقیقه مباشر ظلم‌های فاحش چشم‌انداز گردید! در کیسه دینار، در قشله[5] سرباز، در انبار قورخانه معدوم. سفرای خارجه را به سیئات گذشته بنای تیرباران گذاشتند و نفهمیدند همهٔ این‌ها جزو هوا است. شد آنچه نمی‌بایست بشود.

یاد دارید مکتوب مرا که از شما سؤال کرده بودم: طهران کدام جانور است که در یک شب صدوبیست انجمن زائید؟ خلاصه، اوضاع را جنابعالی بهتر از من می‌دانید. کُتبِ من شاهد است. من ایران را پنجاه سال است که می‌شناسم و هفتادویکمی من تمام شده. کدام دیوانه در دنیا بی بنّا عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی تهیّهٔ مصالح بنّا را دعوت به کار می‌نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق‌السّاعه حساب می‌کند؟ کدام بی‌انصاف نظم مملکتی را که قانون ندارد و ده‌یکش بیکار و بیعار و وبال گردن فقرا است، زودتر از پنج سال می‌توانست به راه بیندازد؟ کدام پیغمبر می‌توانست این عوایق را زودتر از ده سال از میان بردارد و راه ترقّی را عراده‌رو بکند که حسین بزّاز یا محسن خیّاط یا فلان آدم می‌خواست بکند؟

به هر حال قلم می‌خواهد باز تند برود. این‌قدر که بنده از مآل آینده و استقرار قانون اساسی و انجمن‌های محلّیّه آسوده

---

۱. عبدالرحیم طالبوف تبریزی (۱۲۱۶ - اواخر ۱۲۸۹ یا اوایل ۱۲۹۰ش.). در این نامه که در سپتامبر ۱۹۰۸ نوشته شده، به هفتادویک‌سالگی خودش اشاره کرده است. بنابراین سال تولد او حدود ۱۲۱۶ش. باید باشد.

۲. برابرِ سپتامبر.

۳. در پانوشت این نامه در مجلهٔ بهار، سال اول، ص ۵۴۷، یوسف اعتصام‌الملک (نویسندهٔ مجله) نوشته‌است: «اوقاتی که آقای دهخدا در اسلامبول بوده‌اند به ایشان نوشته شده». در صورتی که در تاریخ مذکور دهخدا هنوز در فرانسه یا سوئیس بوده است و از محتوای نامه هم معلوم می‌شود.

۴. اشاره به اقامتش در تَمِرخان شوره، شهری در داغستان دارد.

۵. سربازخانه (در ترکی عثمانی).

بودم. جناب آقای سیدعبدالرحیم در شوره از من پرسید که چه باید کرد؟ گفتم من تا دو ماه هیچ چیز نخواهم کرد. البتّه در تفلیس آمد و گفت.
در پاریس تشکیل روزنامه بی‌لزوم است. نه در پاریس، نه در ایران، حرف درشت تنها کار را صورت نمی‌دهد. هر ایرانی که ملّت خود را عبارت از آن سه‌هزار نفر که دیده‌اید، بداند و ایرانی را بیدارشده حساب نماید و به ریسمانِ پوسیدهٔ آن‌ها هیزم بچیند، دیوانه است. ما وجود اکسیر را قائل نیستیم. خواه پیش علی علیه‌السلام، خواه نزد معاویه. من قدرتی را گمان ندارم که از برکت قول، ایرانی و ایران را به حس آورد. برای معارف ایران است که باید خود را بشناسد. بعد اندازهٔ حسّ مردم را که جز فقر و فاقه و لاغری روح هیچ ندارند و نمی‌دانند به‌خوبی بفهمد، بعد احکام خود را مرتّب بکند و نشر نماید، کم‌کم چرخ را راه بیندازد و ایران را تا پنج سال در جلد سیاه خود شست‌وشو بدهد تا قابل دبّاغی گردد. وقت، وقت، وقت.
مزه اینجاست از هر ایرانی بپرسی دانه را امروز بکاری فردا سنبل می‌شود؟ به عقل گوینده می‌خندد.
چشمم یاری نکرد. اعتقاد من همان است که در رسالهٔ «معنی آزادی» نوشته‌ام. هروقت نمرهٔ صوراسرافیل رسید، می‌خوانم و جواب می‌نویسم. در اینکه مجلس و انجمن‌ها باز خواهند شد، هیچ شبهه و تردیدی نیست. در امان خدا باشید.

مخلص قلبی
عبدالرحیم تبریزی[1]

محمّد قزوینی[2]

شنبه ۳ آذر ۱۳۱۸
دوست عزیز مکرّم معظّم قربانت شوم
اولاً نمی‌دانم به چه عبارتی تعبیر از/ نهایتِ نهایتِ نهایتِ درجهٔ تشکّر و سپاسگزاری خود/ از سرکار عالی و از خانم محترمه، از آن همه مهربانی‌ها و الطاف/ و مراحم دیروزی بنمایم. این زن و بچهٔ من، تمام شب را، همه‌اش را،/ صحبت از روز خوشی که دیروز گذراندند، به قول خود آن‌ها/ «فراموش‌نشدنی» است، می‌کردند و فی‌الواقع فراموش/نشدنی است: آن منظر فوق‌العادهٔ عجیبِ مؤثر،/ آن باغ و اصطخر (در منظریه؟) با آن هوای صاف/ شفاف متلألی، با آن برگ‌های متلوّن به انواع/ اَلوانِ پاییزه، با آن تنهایی و آرامی و سکون مطلق/ آنجا و وسعت مساحت آن باغ و قُربِ/ کوه که فی‌الواقع مثل این می‌ماند که با دست/ می‌توان آن را لمس کرد/ و این حسّ دیگر که شاید سرکار عالی/ به‌واسطهٔ عدم ابتلا بدان/ کمتر از مخیّله‌تان خطور کند/ و آن عبارت است از/ حسّ اینکه این باغ و/ این اصطخر و این/ درخت‌ها و گل‌ها/ و این کوه‌ها و این اراضی وسیع/ همه از خود ماست و در وطن خود ماست و از یک مملکت خارجی/ نیست مثل فرانس یا انگلیس یا آلمان که انسان در آنجا صریحاً/ واضحاً حس می‌کند که «زینبِ زیادی»[3] است و از در و دیوار/ و اوضاع و قوانین و پولیس و همه آن چیز آن ممالک این حسّ/ خارجی بودن انسان در آنجا و «دخیل»[4] بودن و ذی‌حق نبودن/ در هیچ‌یک از چیزهای مادّی یا معنوی آن ممالک می‌بارد./ باری، علاوه بر همهٔ این صفاهای صوری و معنوی، حسّ همراهی با یک رفیقِ/ شفیقِ عزیزِ راست‌دلِ بی‌نفاق فَطِن از درجهٔ اوّل، حسّاس/ از طراز اوّل، عالِم از قدر اوّل که چهل سال از عمر بی‌عوض/ خود را صرف جمع کردن لغات و تعبیرات (و درنتیجه/ احیاء و ادامه دادن حیاتِ) این زبان این مملکتی که/ ما این‌قدر از هوا و کوه و درخت آن ما فعلاً صفا می‌بریم،/ کرده‌است و حقّ او بر این مملکت و بر مردم آن به‌نحوِ قطع/ و یقین کمتر از هیچ‌یک از اَشهرِ مشاهیرِ رجالِ این سرزمین،/ از سلاطین و وزرا و کبار و شعرا

---

۱. این نامه را یوسف اعتصام‌الملک به‌همراهِ خبر درگذشت طالبوف در مجلهٔ بهار، سال اوّل، ش ۹ و ۱۰، خرداد و تیر ۱۲۹۰ش.، صص ۵۴۷ـ۵۵۱، منتشر کرد.
۲. (۱۲۵۶ـ۱۳۲۸ش.)
۳. عضو زائد در جمع که به حضور او نیازی نیست، برای آگاهی از ماجرای آن، ر.ک. لغت‌نامهٔ دهخدا.
۴. غیربومی؛ غیرخودی.

و علما و حکمای متقدّمین که آثار/ و مساعی آن‌هاست که فعلاً این هیئت جامعهٔ ایران را تاکنون/ زنده نگاه داشته‌است و محبوب ما کرده‌است، نیست/ و البته تا زبان فارسی باقی است، نام شریف او به‌واسطهٔ این/ دوهزار و اند صفحه امثال و حکم فارسی و چندهزار صفحه کتاب/ لغت که البته عن‌قریب طبع و به معرض انتفاع عامهٔ فضلا نهاده/ خواهد شد، ابدالدهر جاوید خواهد ماند. باری، حسّ همراهی با یک/ همچو ذاتِ شریفِ عدیم‌النظیری، با خانم محترمهٔ ایشان که/ فی‌الواقع در ذهن هر سهٔ ما یک تأثیر فوق‌العاده عمیقی از/ نجابت و متانت که اَظهرِ صفاتِ بارزهٔ ایشان است،/ نموده‌اند و حسّ اینکه انسان (یعنی خود بنده) کاری در/ عمر خود لابد کرده‌است (گرچه خودم قطع بدان ندارم) که طرف/ محبت و التفات یک همچو خانوادهٔ محترمی شده‌است که با اصرار/ و ابرام آمده‌اند و او را از منزلش، دو گوشش را کشیده بیرون/ آورده‌اند و حالا در این جای باصفا به عُنف و زور نظیرِ مضمونِ/ «عجبتُ لقومٍ یُقادون الی الجَنّة بالسّلاسل»[۱] گردش/ می‌دهند. مجموعِ این احساسات یک اثر فی‌الواقع فراموش/نشدنی در انسان تولید می‌کند که مدّت‌های مدید در ذهن او کالنقش/ فی‌الحَجَر باقی و یکی از تسلّی‌های بزرگ اوست از رنج‌های این حیاتِ/ مادّیِ تاریک./

ثانیاً یک مطلب دیگری که می‌خواستم عرض کنم این است/ که خواهش دارم با آن شوفور دیروزی به این زودی‌ها قرار و مدار رفتن/ به رامسر را ندهید زیرا که (من چون با سرکار عالی هیچ روی‌در/بایستی ندارم، پوست‌کنده عرض می‌کنم و دیروز در حضور همراهان نمی‌خواستم/ عرض کنم زیرا که اگر به فرانسه می‌گفتم، زن و بچهٔ خودم ملتفت می‌شدند/ و اگر به فارسی می‌گفتم، سایرین ملتفت می‌شدند که آن را هم نمی‌خواستم)./ عرض می‌کردم فعلاً با آن شوفور قرار و مدار رفتن به مازندران را/ ندهید، به دلیل ذیل: و آن این است که مخارج یک همچو/ سفری فوق‌العاده گزاف است و من از همان یک ناهار و چای/ دیروزی که دستِ کم‌کم روی‌هم‌رفته با پول اتومبیل بدون/شک کمتر از سی چهل تومان تمام نشده، یک نمونه از این‌گونه/ خوش‌گذرانی‌ها به دست آوردم. حالا امر از این دو بیرون نیست:/ یا این سفر محلّ گفتگوی دیروزی ما به مازندران تمام از جیب سرکار/ عالی باید بیرون برود، یعنی بعبارهٔ اُخریٰ ما مهمان سرکار عالی/ باشیم، از همین حالا به‌مقتضای این ورقه به سرکار عالی اطمینان/ می‌دهم که بنده محالِ محالِ محال است/ که این مطلب را قبول کنم. خوب اینکه مفروغٌ عنه شد،/ می‌ماند آن یک شِقّ دوم، یعنی اینکه هرکسی به مخارج خودش مثل عمومِ/ سفرها سفر بکند. و این فقره هم فعلاً برای بنده خالی از اشکال نیست/ زیرا که ماه‌های اوّل ورود کسی به یک شهر تازه واضح است/ که انسان مخارج فوق‌العاده دارد که رشتهٔ جمیع عایدات/ او را بکلّی متفرق و خشک می‌کند. پس مستدعی است که فعلاً/ از این خیال و این نقشه منصرف بشوید تا بهار آینده انشاء/الله که قطعاً اگر زنده [باشم]، اسباب و وسایل مادّی اینجانب/ بهتر و بیشتر جمع خواهد بود.

ثالثاً مستدعی است در «فیش»های خودتان/ مرحمت فرموده یک رجوعی بفرمایید، ببینید برای «طربخانه»/ آیا معنی خاصّی نظرتان را گرفته بوده که یادداشت کنید و شواهدی برای آن بیاورید. زیرا که هرچه آن شعر دیروزی حافظ را:/

روی خاکی و نمِ چشم مرا خوار مدار چرخِ فیروزه طربخانه از این کهگل کرد/

مکرّر می‌خوانم مثل این به نظرم می‌آید که طربخانه شاید یک معنی/ خاصّی داشته و گویا کاه‌گل هم یک اختصاصی با طربخانه/ داشته و الّا هرچه فکر می‌کنم من نسبت مابین مصراعین را/ درست نمی‌توانم حدس بزنم و مخصوصاً این فقره که حزن و گریه/ و نم چشم و روی خاکی یعنی حال اندوه و حزن چه مناسبتی با طربخانه/ دارد، بلکه ضدّ آن مناسب با اوست و علاوه بر این تخصیص به ذکر/ کهگل برای طربخانه بدون‌شک بدون مناسبت و به‌واسطهٔ مجرّد مشبّهٌ‌به بودن/ آن با روی خاکی و نم چشم نخواهد بود آن هم از مثل حافظ کسی.

مخلص حقیقی صمیمی

محمّد قزوینی[۲]

---

۱. حدیث نبوی، ر.ک. المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲. این نامه به‌همراهِ چند نامه و سند دیگر از دهخدا در مرکز اسناد و کتابخانهٔ ملّی نگهداری می‌شود. محمّدحسین حکیم این نامه‌ها را منتشر کرده‌است، ر.ک. حکیم، ۱۳۹۸: صص۱۱۴ ـ ۱۲۴ و ر.ک. سند ۱۲۴ـ۱.

۲۶/۱/۲
دوست عزیز ارجمند آقای علی‌اکبر دهخدا، مدّ ظلّه العالی
مرقومهٔ جوف را که از جناب آقای علا برای حضرتعالی/ رسیده‌است، ملاحظه خواهید فرمود و خود اینجانب نیز/ موقع را مغتنم دانسته، عید نوروز را به آن دوست/ عزیز تهنیت گفته، از صمیم قلب بقاء سلامت و توفیق/ حضرتعالی را در اتمام این شاهکاری که از بعد از/ اسلام تاکنون برای زبان فارسی تا آنجا که ما اطّلاع/ داریم نظیر آن بلکه چیزی که در جزو هزارم نیز شبیه/ آن باشد از هیچ جا و هیچ/ کس سراغ داده نشده،/ از خداوند عزّ و جل/ با کمال ضراعت/ مسئلت می‌نمایم.
ارادتمند صمیمی
محمّد قزوینی[1]

غلامرضا رشیدیاسمی[2]

۲۸ فروردین ۱۳۲۶
تصدّقت شوم
قریب یک ماه است که شرح مفصّلی تقدیم و مراتب ارادت و اخلاص خود را یادآوری نموده‌ام. انتظار دارم که هر موقع/ حالِ خوش دست داد و کار لغت فرصتی بخشید، چند سطری در جواب آن مرقوم بدارید و از دیدار خطّ و عبارت خودتان تشنگان را زلالی بچشانید./ شاید این معروضه هم که در آن تقاضایی شده موجبات نوشتن جواب را فراهم بیاورد.
سنگینی مخارج تحصیل بنده‌زادگان به جایی رسیده‌است که طاقت‌فرسا گردیده و ناچارم ساخته‌است که برخلافِ شیوهٔ دیرینه از/ وزارت فرهنگ تقاضای کمک‌خرج برای سیامک و سیاوش که در فرانسه تحصیل می‌کنند، بنمایم. سابقهٔ ممتد در خدمت خدمات فرهنگی/ و کثرت اولاد اجازه می‌دهد که وزارت فرهنگ که در حقّ بسیاری غیرمستحقان توجّه کرده‌است، به این دو محصّل نیز توجّه/ کند که بتوانند تحصیلات خود را به پایان برسانند. مستقیماً و به طورِ خصوصی شرحی به جناب آقای دکتر شایگان که سابقهٔ محبت در حقّ/ من دارند، نوشته‌ام. چون مراتب علاقهٔ ایشان را به وجود محترم می‌دانم، به خاطرم رسید که تقاضا کنم حضوراً احوال بنده را/ با ایشان در میان بگذارید و ایشان را متوجّه فرمایید که بنده استطاعت تربیت آن‌ها را ندارم تا حال آنچه ممکن بوده/ کرده‌ام که اگر برای آن‌ها دولت مصرفی کند دور نریخته باشد و در شوره‌زار بذر نیفکنده باشد. به‌طوری که می‌شنوم/ در وزارت ایشان توجّه مخصوص به اعزام محصّل به اروپا هست، بنابراین مهیّاتر از این موردی پیدا نمی‌شود./ ممکن است در دوایر وزارتی مشکلاتی پیش بیاورند، ولی اگر با جدّیت مخصوص خودشان این کار را/ دستور بدهند و مراقبت فرمایند، یقیناً انجام خواهد گرفت. می‌دانم برای حضرتتان دشوار است که هرگز/ از مقامات دولتی تقاضایی بکنید، ولی در این مورد هم آقای دکتر شایگان رایگان هستند/ و مثل همه دانش‌دوستان حقیقی به وجود محترم علاقه دارند و هم مطلب راجع به بنده است/ که انتساب معنوی به خودتان دارم و فرزندانم به یک واسطه اولاد خودتان محسوب می‌شوند./ سیاوش و سیامک که دوقلوهای کذائی هستند و مجدداً در این سن ۱۹سالگی/ به یکدیگر شباهت تام پیدا می‌کنند، اوّلی در دانشکدهٔ فلاحت و دومی در/ دانشکدهٔ دندانسازی در آغاز سال تحصیلی آینده مشغول خواهند شد./ فعلاً در لیسه‌ها[3] سال آخر خود را می‌گذرانند. به انتظار مرقومهٔ محترم هستم.

قربانت
رشیدیاسمی[4]

---

۱. ر.ک. سند ۱۲۵ـ۱.
۲. غلامرضا رشیدیاسمی گوران (۱۲۷۵- ۱۳۳۰ش.)، شاعر، نویسنده، ادیب و مصحح و استاد تاریخ دانشگاه تهران؛ او سال‌ها همسایهٔ دهخدا در کوچهٔ ظهیرالاسلام بوده و از دوستان نزدیک او محسوب می‌شده‌است. و برای آگاهی بیشتر ر.ک. شریفی، ۱۳۸۷: صص ۶۹۹ ـ۷۰۰ و سرو رشید: یادنامهٔ غلامرضا رشیدیاسمی، به کوشش سهیل یاری گلدره، ابراهیم رحیمی زنگنه، کرمانشاه، ۱۳۹۶.
۳. لیسه (فرانسوی): دبیرستان؛ کالج.
۴. ر.ک. سند ۱۲۶ـ۱.

قاسم غنی[۱]

۱۷ مهر ۱۳۲۸ هجری شمسی
۹ اکتبر ۱۹۴۹

تصدّق وجود مبارکت گردم. مدّت‌ها است که مستقیماً از وجود مبارک حضرت مستطاب عالی خبری ندارم. چند ماه قبل عریضه‌ئی عرض کردم، نمی‌دانم به نظر مبارک رسید یا نه./ امیدوارم وجودِ بابرکت و فیّاض آن سرورِ خوبان قرین کمال صحّت و سعادت باشد. در ظرف چهار ماه اخیر چند بار قلم به دست گرفته در مقام عرضِ عریضه برآمده‌ام،/ ولی هر دفعه نتوانسته‌ام چیزی عرض کنم و فوت استاد علّامهٔ بزرگ قزوینی، طاب ثراه، را تسلیت عرض کنم. همان تصوّر اینکه این فاجعهٔ عظمیٰ تا چه/ اندازه بر وجودِ مبارکِ حسّاسِ حضرتِ مستطابِ عالی سنگین و گران بوده و عریضه و تذکّر بنده بار دگر درد و رنج حضرتِ مستطابِ عالی را تشدید خواهد کرد،/ از عرضِ عریضه بازم داشته‌است. می‌دانم چه علاقهٔ روحی و چه احترام متقابل و چه تجاذبِ روحانی و معنوی بین آن دو بزرگ برقرار بود، زیرا بنده/ هم در محضر شما دو بزرگوار افتخار حضور و استفاضه داشته‌ام و هم با هر دوی شما جداگانه هم‌صحبتی کرده‌ام و دیده‌ام که هریک به نوبهٔ خود/ چه احترام و علاقه‌ئی نسبت به دیگری داشته‌اید. موقعی که مرحومِ مغفور قزوینی از اروپا به طهران تشریف آوردند، در همان روزهای/ اوّل ورود، روزی که می‌خواستند برای بازدید نزد حضرتعالی تشریف بیاورند، در عالم تحقیق و کنجکاوی که مخصوص به ایشان بود، پرسیدند:/ «غالباً خدمت حضرت آقای دهخدا می‌روید؟»، عرض کردم: «نه، فقط یک دفعه خدمتشان رسیده‌ام». با عوالم مرحمت و توجّهی که نسبت به بنده داشتند/ و با روحِ ارشاد و راهبری که در مدّت چندین سال نسبت به بنده داشتند، ملامتم فرمودند. به‌اتّفاق آمدیم خدمتتان، وقتیَ برگشتیم/ به منزل خودشان، ساعت طولانی به ذکر مناقب علمی و فضائل و مکارم وجود مبارک رَطْبُ‌اللِسان بودند و آن مجالس و صحبت‌ها مکرّر می‌شد./ وقتی جزوه‌های لغت که به طبع می‌رسید و نزد ایشان می‌آوردند، وجدِ خاصّی داشتند از الف تا یاء آن را می‌خواندند./ بعضی چیزها را مراجعه می‌کردند و با آن شور و نشاط عجیبی که در امور علمی خداوند به آن مرد بزرگ داده بود، مست می‌شد./ یک وقت با حال اِندهاش[۲] عجیبی فرمودند: «فلانی این لغت[۳] تنها لغت نیست، بزرگ‌ترین مجموعهٔ ادبی ایران است/ و گرانبهاترین نمونه‌های نظم و نثر چند صدسالهٔ ایران در آن مُندمِج[۴] است». ایّامی که در خدمت ایشان به مقابلهٔ/ دیوان حافظ مشغول بودیم، در هر چیزی که دچار تردید می‌شدند، می‌فرمودند: «راهش این است که با حضرت آقای دهخدا/ مذاکره کنم و بپرسم». از طرف دیگر همان علاقه و محبت و انس و احترام را از ناحیهٔ حضرتِ مستطابِ عالی/ نسبت به ایشان مکرّر اندر مکرّر احساس کرده بودم. بعد از همهٔ این مشاهدات است [که] بنده به خوبی به درجهٔ حزن/ عمیق و الم شدید آن وجود مبارک پی می‌برم، پس حق داشته‌ام که حقیقتاً در ظرف این چهار ماه/ اخیر از عریضه نوشتن خودداری کنم. خداوند به حضرت مستطاب عالی صبر و تحمّل و طول عمر و صحّت و سعادت/ عنایت فرماید. استدعا دارم اگر یک وقت حال و مجالی باشد به بشارت صحّت وجود/ نازنین مسرور و مفتخرم فرمایند. امری باشد با کمال افتخار اطاعت می‌کنم.

تصدّقت
قاسم غنی[۵]

---

۱. قاسم غنی (۱۲۷۱ـ۱۳۳۱ش.) پزشک، ادیب، نمایندهٔ مجلس شورای ملّی، وزیر بهداشت و فرهنگ و همکار محمّد قزوینی در تصحیح دیوان حافظ بود. این نامه را هنگامی که سفیر ایران در آنکارا بود، نوشته‌است، برای آگاهی بیشتر ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: صص ۵۹۴ـ۵۹۶.

۲. حیرت؛ شگفت‌زدگی.

۳. لغت‌نامه؛ فرهنگ.

۴. درهم فرورفته؛ درهم آمیخته.

۵. ر.ک. سند ۱۲۷ـ۱.

محمود فرّخ خراسانی[۱]

حضرت استاد اجل، تصدّقت گردم. اظهار محبت‌ها و بنده‌نوازی‌های آن حضرت در این سفر اخیر/ بنده به طهران، به بنده جرئت می‌داد که به‌وسیلهٔ عریضهٔ خود نیز مزاحم شده و اوقات شریف و عزیز را دقایقی/ چند به خود مشغول دارم و در این چندروزه به جستجوی بهانه‌ای بودم که عریضه‌ام خالی نباشد.

در طهران دیوانی کامل از کاتبی نیشابوری (متوفیٰ ۸۳۸) به دستم افتاد. اخیراً / که مطالعه می‌کردم به شعری برخوردم که در آن مَثَلِ «ثلاثهٔ غسّاله» را ذکر و تصریح به مثل بودن/ آن نموده، چون جز در شعر حافظ «ثلاثهٔ غسّاله» را تا این وقت ندیده بودم، به لغت‌نامه مراجعه/ کردم، دیدم در آنجا به‌علاوهٔ شعر حافظ شعری هم از طبیبی نقل شده‌است (به نقل از فرهنگ شعوری)/ بنابراین بنده تاکنون جز از حافظ و طبیبی و کاتبی از شاعر دیگر استعمال این مثل را ندیده‌ام/ـ و از یکی از دوستان فاضل خراسانی ما (آقای نوید، نوادهٔ مرحوم حاج میرزاحبیب) شنیدم که/ گفت وقتی جستجو کرده‌ام و در اشعار عرب ندیده‌ام ـ بنابراین این‌طور تصوّر کردم/ که در عصرِ حافظ این مَثَل سایر بوده و پیش از آن نبوده و بعداً نیز از رواج افتاده‌است./ ولی در مجمع‌الفصحا و آتشکده و تذکرهٔ دولتشاه «طبیبی» را نیافتم که درست بدانم/ در چه قرنی بوده‌است. اینک شعر کاتبی از قصیدهٔ مردّف به ردیف «شرع»:/

آنکه غسّاله ثلاثه است شنیدی به مثل

این سه حرف است که شد مایدهٔ پیکر شرع

و تصوّر می‌کنم کلمهٔ «مایده» هم «قاعده» بوده و اشتباهاً «مایده» نوشته/ شده‌است به معنی نزدیک قواعدالبیت و قواعدالهودج./ مطلع قصیده نیز این است:

هر سرافراز که گردن نکشد ز افسر شرع

پادشاهی رسدش از مدد لشکر شرع

در امثال و حکم نیز این مَثَل را نیافتم یعنی/ در حرف «ث» نبود و شاید در ضمن شعر دیگری باشد./

یک مثل دیگر نیز در خراسان سایر است که: «سرِ خیکِ شیره به دست فلانی دادم»/ یا «فلانی سر خیکِ شیره به دستم داد»،/ یعنی به شغلی غیر قابلِ انصراف/ مشتغلم داشت. و گویا از/ مثل معروف عربی «فِلانٌ/ أَشغَلُ مِن ذاتِ النِّحْیَیْن»/ اتخاذ شده‌است،/ که آن را هم در حرف «س»/ از کتاب امثال و حکم/ نیافتم.

با اعتذار از این/ تصدیع، مستدعی است/ عرض سلام بنده را/ به دوست فاضل/ و بسیار شریف/ آقای دکتر معین ابلاغ فرمایید./ به جناب آقای پروین هم سلام/ عرض می‌کنم.

بنده و ارادتمند واقعی

محمود فرّخ

۴ اسفند ۳۰

هر وقت برای هر حاجتی/ به لغت‌نامهٔ دهخدا مراجعه می‌کنم،/ حاجتم ناروا نیست و خدا شاهد است/ که از صمیم قلب به آن حضرت/ دعا می‌کنم و الهی که همیشه/ سلامت و به این خدمت/ علمی بزرگ موفق باشد[۲].

---

۱. محمود فرخ (۱۲۷۴ـ۱۳۶۰ش.) شاعر و ادیب و نمایندهٔ دو دوره در مجلس شورای ملّی، ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: صص ۶۰۶ـ۶۰۷.

۲. ر.ک. سند ۱۲۸ـ۱.

عبداللّه معظّمی[۱]

۳۲/۴/۱۱

حضور محترم حضرت استادی آقای دهخدا، مدّ ظلّه

از بذل الطاف و عنایات مخصوصهٔ حضرتِ استادی کمال تشکر را داشته،/ از خداوند متعال توفیق و طول عمر وجود محترم را مسئلت داشته و امیدوارم/ از دعای خیر فراموشم نفرمایند تا به یاری خداوند توفیق خدمتی حاصل گردد.

ایّام جلالت و سعادت مستدام

دکتر عبدالله معظمی[۲]

بنان مدنی[۳]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

استاد فرزانه و دانشمند حضرت آقای علی‌اکبر دهخدا

شورای صلح دانشگاه افتخار دارد با نهایت توقیر به استحضار عالی برساند که آن جناب در کنگرهٔ صلح دانشگاه که به تاریخ هجدهم اردیبهشت‌ماه یکهزار و سیصد و سی/ تشکیل شده‌است، به اتّفاقِ آراء، به ریاست عالیهٔ شورای صلح انتخاب شده‌اید.

مستدعی است با اعلام قبول خود در عین تأیید امر مقدّس صلح، اجابت تقاضای قاطبهٔ صلح‌طلبان دانشگاه و دانشجویان را/ قرین افتخار و مباهات کنید.

با تقدیم درود

شورای صلح دانشگاه ایران

کتبه حاج بنان مدنی[۴] ۳۰/ ۲/ ۲۲

---

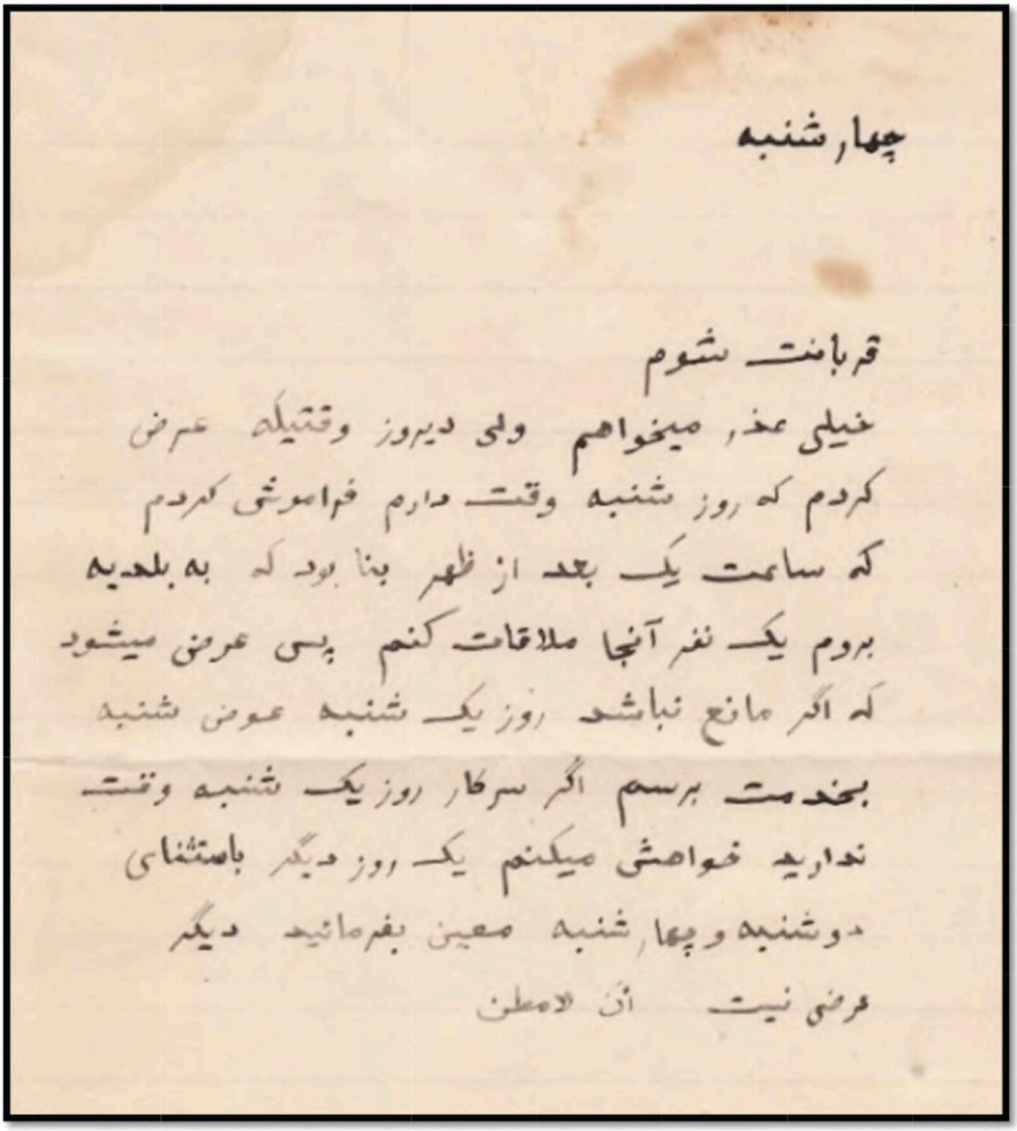
۱. عبداللّه معظمی (۱۲۸۸ – ۱۳۵۰) نمایندهٔ چندین دورهٔ مجلس شورای ملّی و از یاران محمّد مصدق؛ او از پیشنهاددهندگان و حامیان اصلی طرح «طبع فرهنگ دهخدا» در مجلس شورا بود و در دوره‌های نمایندگی‌اش همواره از تصویب بودجه برای آن حمایت کرد، برای آگاهی بیشتر ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: صص ۷۸۹ ـ ۷۹۰.

۲. ر.ک. سند ۱۲۹-۱.

۳. بنان مدنی (۱۲۵۷ ـ ۱۳۳۸ش.) خطاط سرشناس کرمانی (وبگاه کرمان‌شناسی http://www.kermanshenasi.ir/).

۴. ر.ک. سند ۱۳۰-۱.

آن لمبتن / لمبتون[۱]



چهارشنبه

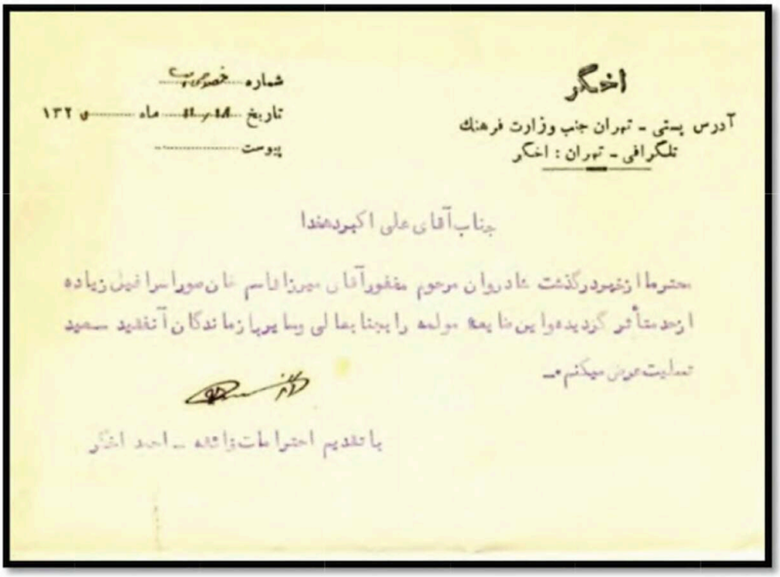
قربانت شوم
خیلی عذر میخواهم ولی دیروز وقتیکه عرض
کردم که روز شنبه وقت دارم فراموش کردم
که ساعت یک بعد از ظهر بنا بود که به بلدیه
بروم یک نفر آنجا ملاقات کنم پس عرض میشود
که اگر مانع نباشد روز یک شنبه عوض شنبه
بخدمت برسم اگر سرکار روز یک شنبه وقت
ندارید خواهش میکنم یک روز دیگر باستثنای
دوشنبه و چهارشنبه معین بفرمائید دیگر
عرضی نیست آن لامطن

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

---

۱. آن لمبتن (Ann Lambton) (۱۹۱۲ - ۲۰۰۸م.)، استاد ایران‌شناسی در دانشگاه لندن، مالک و زارع در ایران از آثار معروف اوست. نامهٔ او به‌همراهِ دو توصیه‌نامه دربارهٔ او به دهخدا در گنجینهٔ دهخدا موجود است (ر.ک. سندهای ۱۳۱، ۱۳۲–۱). برای شناخت بیشتر، ر.ک. گرنی، جان ۱۳۹۸: آن لمتون در عرصهٔ علم و سیاست، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: جهان کتاب.

احمد اخگر[1]



اخگر
آدرس پستی - تهران جنب وزارت فرهنگ
تلگرافی - تهران: اخگر

شماره خصوصی
تاریخ ۱۸ ماه ... ۱۳۲
پیوست

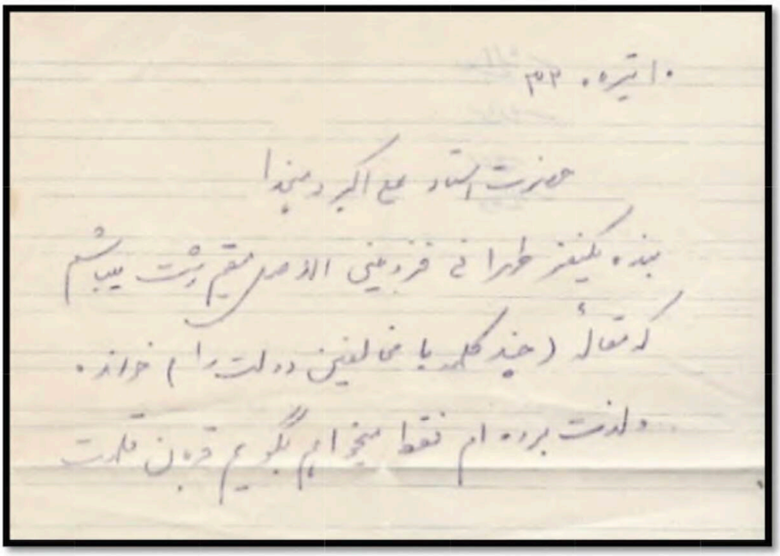
جناب آقای علی اکبر دهخدا

محترما از خبر درگذشت شادروان مرحوم مغفور آقای میرزا قاسم خان صوراسرافیل زیاده از حد متأثر گردیده و این ضایعه مولمه را بجناب عالی و بازماندگان آن فقید سعید تسلیت عرض میکنم.

با تقدیم احترامات فائقه - احمد اخگر

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

ناشناس



۱۰ تیر ۳۲

حضرت استاد علی اکبر دهخدا

بنده یک نفر طهرانی فرزندی الاصل مقیم بهشت میباشم که مقاله (چند کلمه با مخالفین دولت را) خوانده و لذت برده ام فقط میخواهم بگویم قربان قلمت

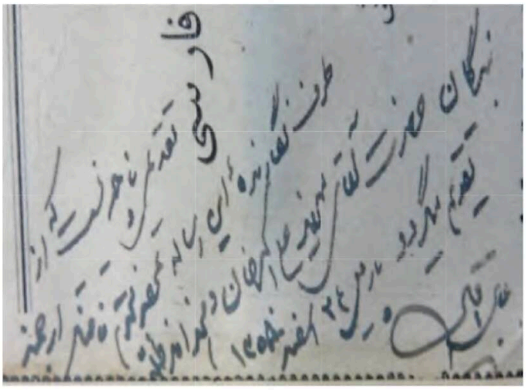
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

---

۱. احمد اخگر (۱۲۶۷ـ۱۳۴۸)، نمایندهٔ مجلس شورا ی ملی و روزنامه‌نگار، مدیر روزنامهٔ اخگر، ر.ک. نظری، ۱۳۹۰: ص ۵۱.

۷. تقدیم‌نامه‌ها

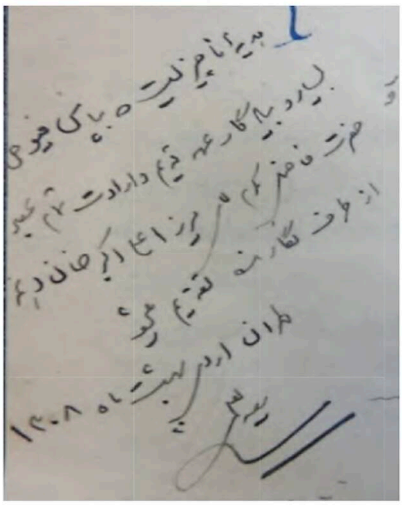
در کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا کتاب‌هایی موجود است که مؤلّفان و مصحّحان، آن‌ها را به دهخدا تقدیم کرده‌اند. تقدیم‌نامه‌های باارزشی به خط و امضای ایشان زینت‌بخش این کتاب‌هاست. گزیده‌ای از آن‌ها به ترتیب تاریخِ تقدیم و در صورت نداشتن تاریخِ تقدیم، بر اساس تاریخِ چاپِ کتاب ارائه می‌شود[۱].



نام تقدیم‌کننده: عباس اقبال آشتیانی (مؤلّف)

عنوان کتاب: شرح‌حال عبداللّه ابن المقفع فارسی

سال تقدیم: ۱۳۰۵



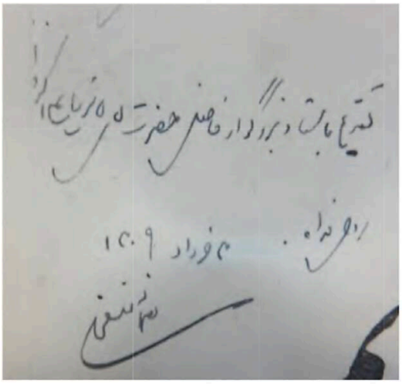
نام تقدیم‌کننده: سعید نفیسی (مؤلّف)

عنوان کتاب: نخلبند شعرا: احوال و منتخب اشعار خواجوی کرمانی

سال تقدیم: ۱۳۰۸

---

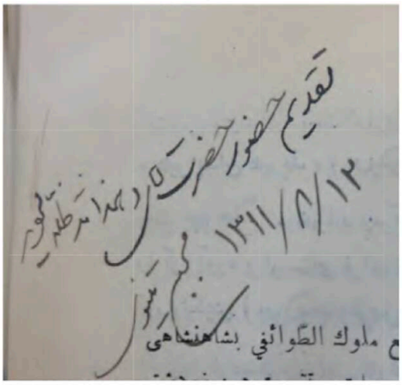
۱. عکس‌های تقدیمیه‌ها در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به کوشش امین حق‌پرست تهیّه شد.



نام تقدیم‌کننده: نصراللّه فلسفی (مترجم)

عنوان کتاب: تمدّن قدیم

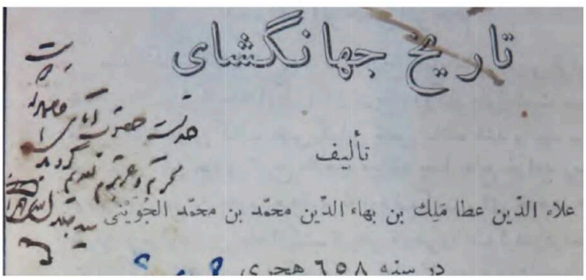
سال تقدیم: ۱۳۰۹



نام تقدیم‌کننده: مجتبی مینوی (مصحّح)

عنوان کتاب: نامهٔ تنسر

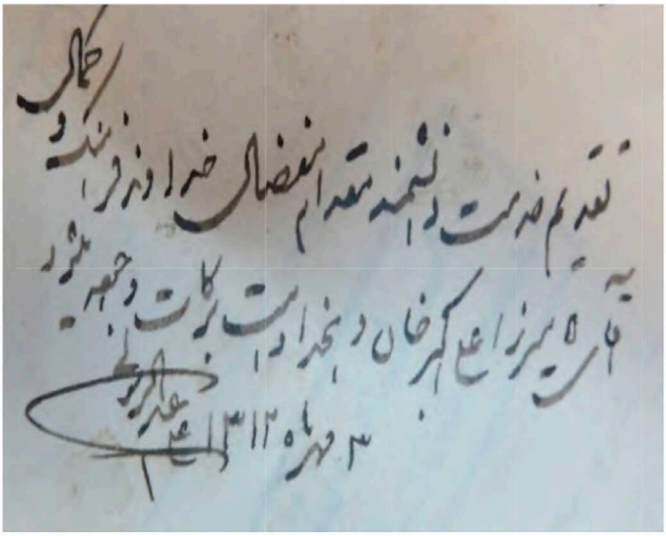
سال تقدیم: ۱۳۱۱



نام تقدیم‌کننده: سیدجلال‌الدین طهرانی (مصحّح)

عنوان کتاب: تاریخ جهانگشای جوینی

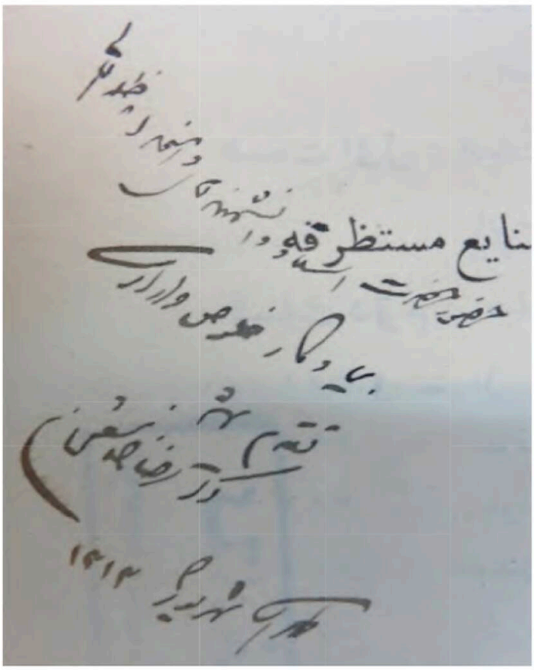
سال چاپ: ۱۳۱۲



نام تقدیم‌کننده: علی عبدالرسولی (مصحّح)

عنوان کتاب: دیوان فرخی سیستانی

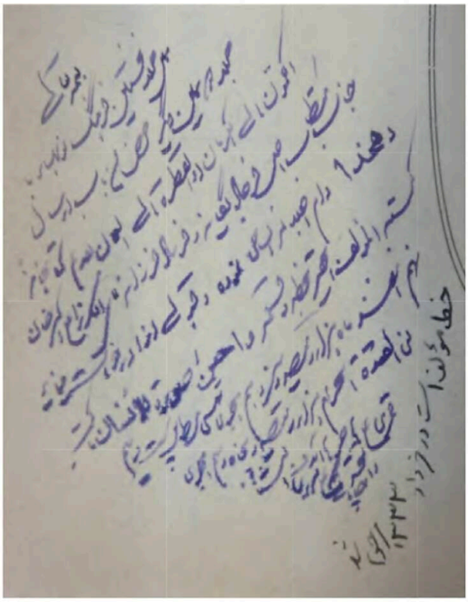
سال تقدیم: ۱۳۱۲



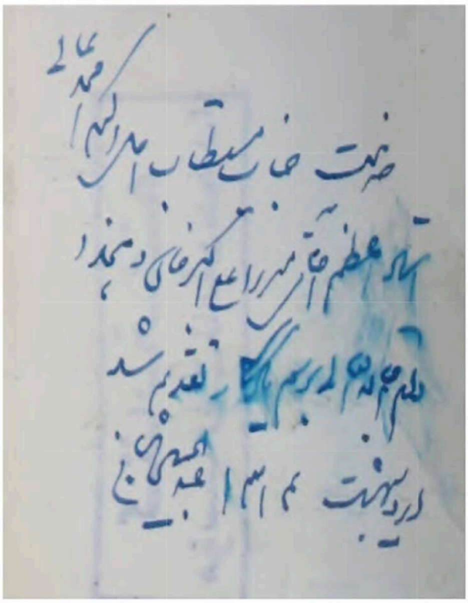
نام تقدیم‌کننده: صادق رضازاده شفق (مؤلّف)

عنوان کتاب: تاریخ ادبیات ایران (مخصوص مدارس متوسطه)

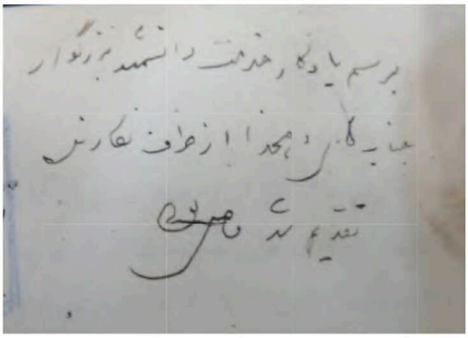
سال تقدیم: ۱۳۱۳



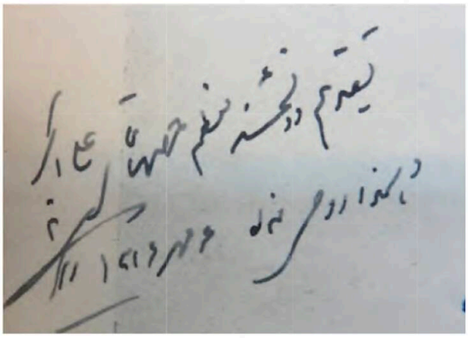
نام تقدیم‌کننده: محمّدعلی تبریزی (مؤلّف)
عنوان کتاب: فرهنگ نو بهار
سال تقدیم: ۱۳۵۳ق. = ۱۳۱۳ش.



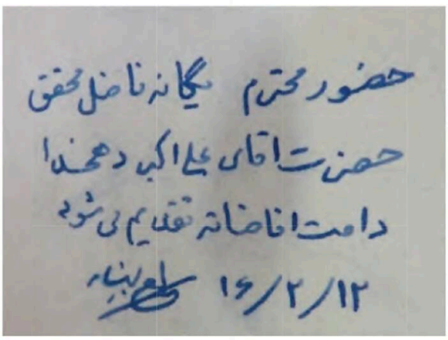
نام تقدیم‌کننده: عبدالحسین شیبانی (مؤلّف)
عنوان کتاب: تاریخ عمومی قرون وسطی
سال تقدیم: ۱۳۱۴



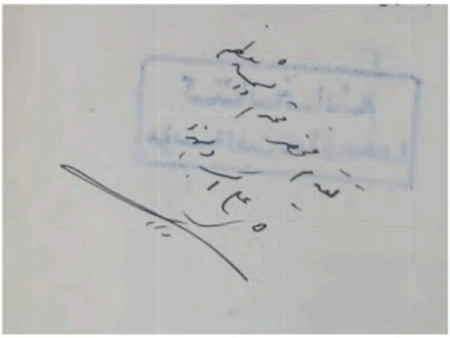
نام تقدیم‌کننده: محمّدحسین فاضل تونی
عنوان کتاب: تعلیقه بر فصوص
سال چاپ: ۱۳۱۶



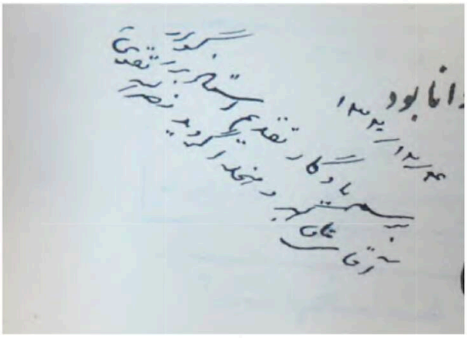
نام تقدیم‌کننده: غلامرضا رشیدیاسمی (مترجم)
عنوان کتاب: تاریخ ادبیات ایران از عهد صفویه تا زمان حاضر
سال تقدیم: ۱۳۱۶



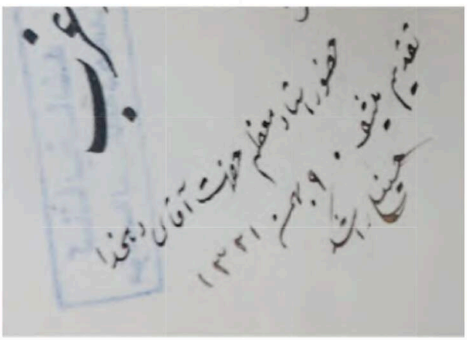
نام تقدیم‌کننده: احمد بهمنیار (مصحّح)
عنوان کتاب: التوسّل الی الترسّل
سال تقدیم: ۱۳۱۶



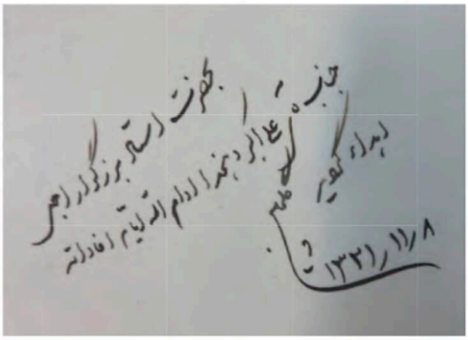
نام تقدیم‌کننده: غلامرضا رشیدیاسمی (مصحّح)
عنوان کتاب: دیوان مسعود سعد سلمان
سال تقدیم: ۱۳۱۸



نام تقدیم‌کننده: نصرالله تقوی
عنوان کتاب: دُرَّةُالتاج لِغُرَّةِ الدبّاج، تصحیح سیدمحمّد مشکوة
سال تقدیم: ۱۳۲۰



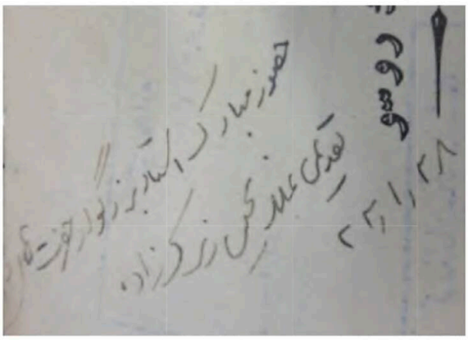
نام تقدیم‌کننده: حسینعلی راشد (مؤلّف)
عنوان کتاب: دو فیلسوف شرق و غرب: صدرالمتألّهین و اینشتین
سال تقدیم: ۱۳۲۱



نام تقدیم‌کننده: احمد گلچین معانی (مصحّح)

عنوان کتاب: تذکرهٔ یخچالیه

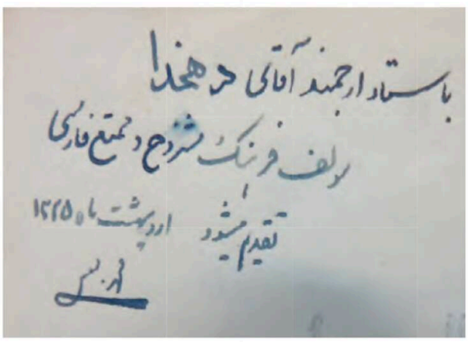
سال تقدیم: ۱۳۲۱



نام تقدیم‌کننده: غلامحسین زیرک‌زاده (مترجم)

عنوان کتاب: قراردادهای اجتماعی

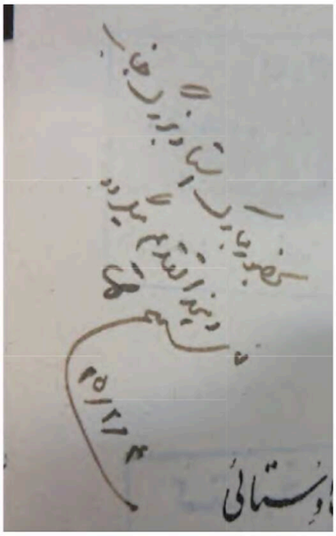
سال تقدیم: ۱۳۲۲



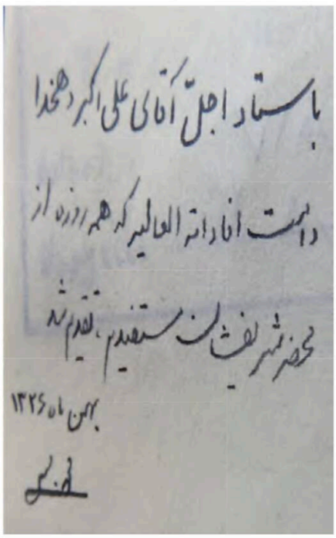
نام تقدیم‌کننده: محمّد معین (مؤلّف)

عنوان کتاب: حافظ شیرین‌سخن

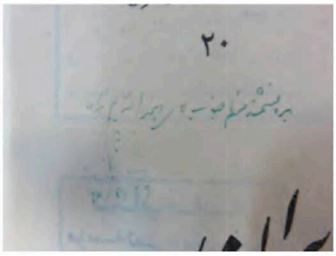
سال تقدیم: ۱۳۲۵



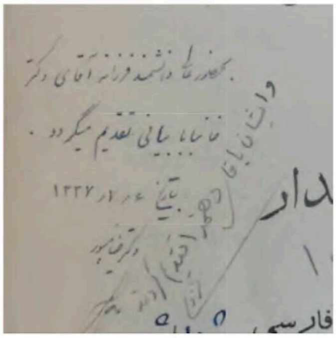
نام تقدیم‌کننده: ذبیح‌اللّه صفا (مؤلّف)
عنوان کتاب: حماسه‌سرایی در ایران
سال تقدیم: ۱۳۲۵



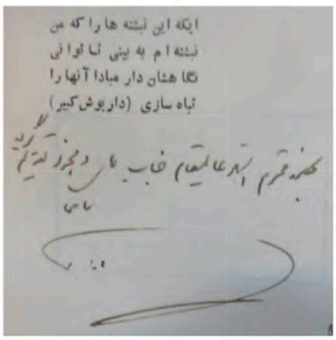
نام تقدیم‌کننده: محمّد معین (مؤلّف)
عنوان کتاب: مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی
سال تقدیم: ۱۳۲۶



نام تقدیم‌کننده: حبیب‌اللّه ثابتی (مؤلّف)
عنوان کتاب: درختان جنگلی ایران
سال تقدیم/ چاپ: ۱۳۲۶



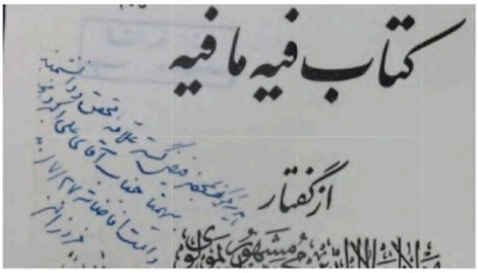
نام تقدیم‌کننده: عبدالرسول خیامپور (مترجم)[1]
عنوان کتاب: تذکرهٔ مجمع‌الخواص
سال تقدیم: ۱۳۲۷



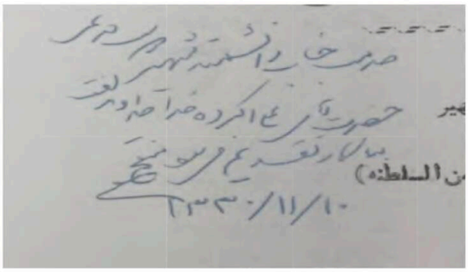
نام تقدیم‌کننده: علی سامی (مؤلّف)
عنوان کتاب: خط و تحوّل آن در شرق باستان
سال تقدیم/ چاپ: ۱۳۲۹

---

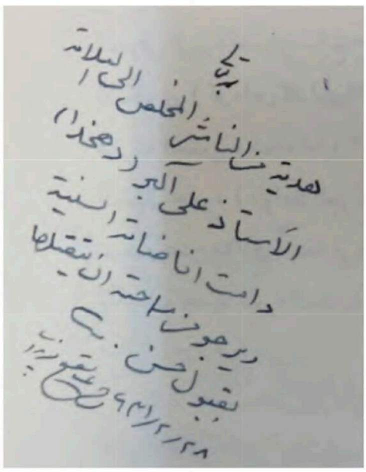
۱. توضیح: خیامپور کتاب را به خانبابا بیانی و او بنا به نوشتهٔ علینقی منزوی به دهخدا تقدیم کرده‌است.



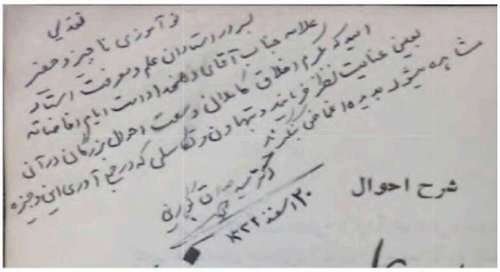
نام تقدیم‌کننده: بدیع‌الزمان فروزانفر (مصحّح)
عنوان کتاب: فیه ما فیه
سال تقدیم: ۱۳۳۰



نام تقدیم‌کننده: منقح (یمن‌السلطنه) (مؤلّف)
عنوان کتاب: فلسفهٔ اخلاق یا کلید گنج سعادت
سال تقدیم: ۱۳۳۰



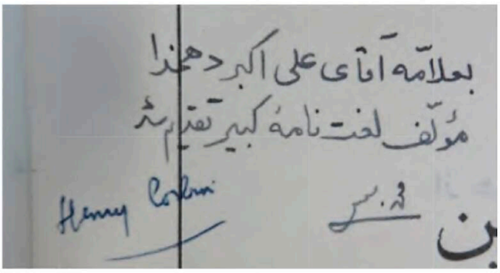
نام تقدیم‌کننده: عباسقلی چرندابی
عنوان کتاب: اوائل‌المقالات فی‌المذاهب المختارات
سال تقدیم: ۱۳۳۱



نام تقدیم‌کننده: سیدصادق گوهرین (مؤلّف)

عنوان کتاب: شرح‌حال حجة‌الحق ابوعلی سینا

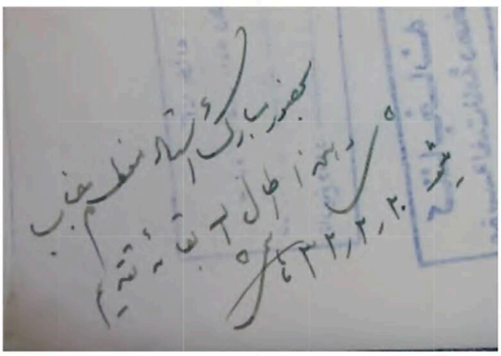
سال تقدیم: ۱۳۳۲



نام تقدیم‌کننده: محمّد معین و هانری کربن (مصحّح)

عنوان کتاب: جامع‌الحکمتین

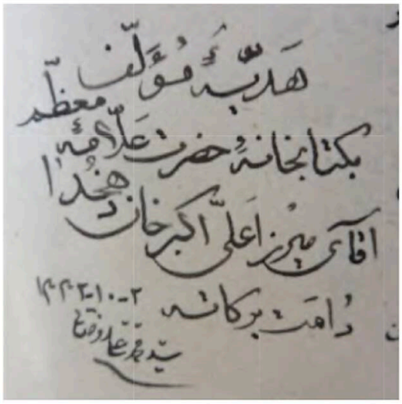
سال چاپ: ۱۳۳۲



نام تقدیم‌کننده: سیدمحمّد هاشمی

عنوان کتاب: المضاف الی بدایع‌الازمان، به تصحیح عباس اقبال

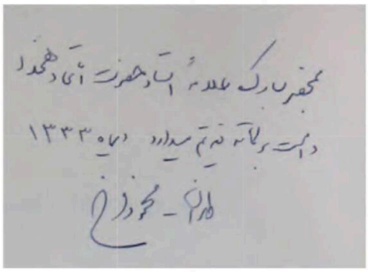
سال تقدیم: ۱۳۳۲


هدیهٔ مؤلف
بکتابخانهٔ حضرت علامهٔ معظم
آقای میرزا علی اکبرخان دهخدا
دامت برکاته ۱۰-۲-۱۳۳۲
سید محمد علی روضاتی

نام تقدیم‌کننده: سیدمحمّدعلی روضاتی (مؤلّف)

عنوان کتاب: زندگانی حضرت آیت‌اللّه چهارسوقی

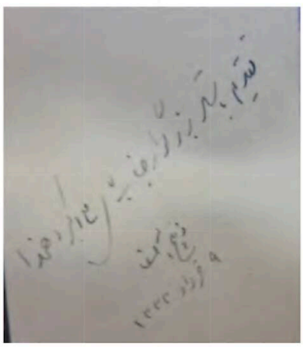
سال تقدیم: ۱۳۳۲


محضر بزرگ علامهٔ استاد حضرت آقای دهخدا
دامت برکاته تقدیم میدارد دیماه ۱۳۳۳
ارادتمند - محمود فرخ

نام تقدیم‌کننده: محمود فرخ (سراینده)

عنوان کتاب: سفینهٔ فرخ

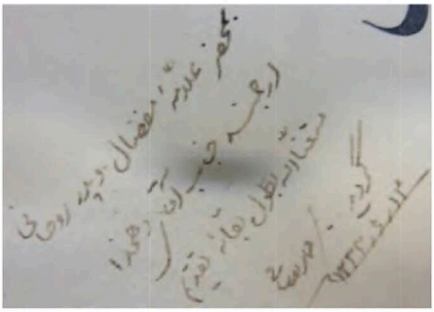
سال تقدیم: ۱۳۳۳



نام تقدیم‌کننده: ذبیح‌اللّه صفا (مؤلّف)

عنوان کتاب: تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱)

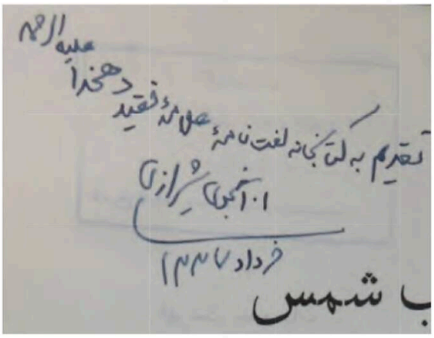
سال تقدیم: ۱۳۳۳



نام تقدیم‌کننده: محمّد دبیرسیاقی (مصحّح)

عنوان کتاب: ترجمان‌القرآن

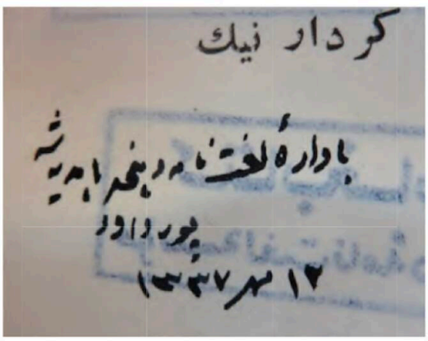
سال تقدیم: ۱۳۳۳



نام تقدیم‌کننده: ابوالقاسم انجوی شیرازی

عنوان کتاب: مکتب شمس

سال تقدیم: ۱۳۳۷



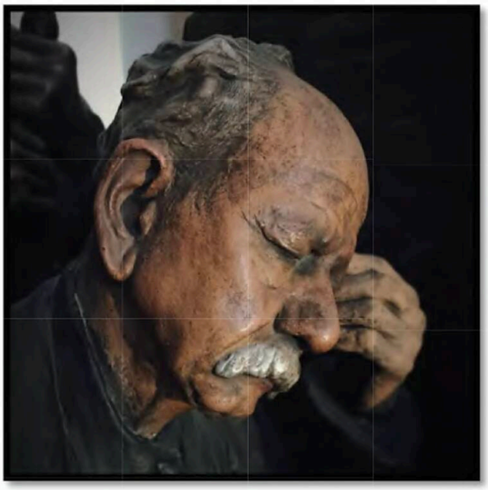
نام تقدیم‌کننده: ابراهیم پورداوود

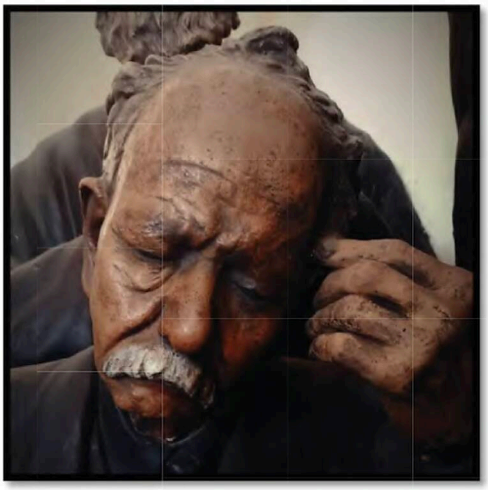
عنوان کتاب: یادداشت‌های گاتها

سال تقدیم: ۱۳۳۷

۸. اثرهای هنری از دهخدا

این فصل مشتمل است بر تصویر برخی از آثار هنرهای تجسمی ساخته‌شده از دهخدا. تصاویری که منبع آن ذکر نشده، اهدایی صاحب اثر است.







علی‌اکبر صنعتی[1]: سوته‌دلان، اثر گچ فرنگی، تاریخ اثر: ۱۳۲۸
منبع: صفحهٔ اینستاگرام موزهٔ علی‌اکبر صنعتی

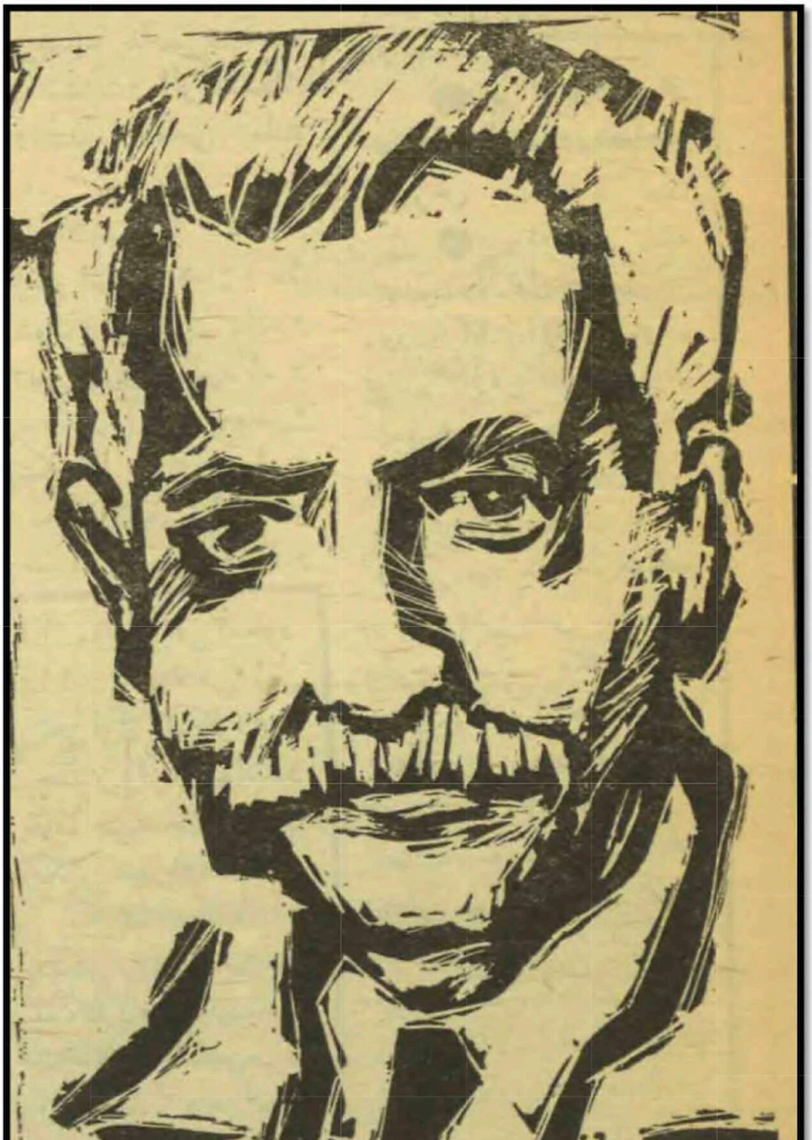
۱. علی‌اکبر صنعتی خاطره‌ای نیز از ماسک برداشتن از چهرهٔ دهخدا برای همین تندیس دارد، ر.ک. همین گفتار، «خاطراتی از دهخدا». (ص۱۳۴)



علی‌اکبر صنعتی: استاد علی‌اکبر دهخدا در جوانی، آبرنگ، تاریخ اثر: ۱۳۵۷
از مجموعهٔ خصوصی، منبع: شور عشق، ص ۱۰۸



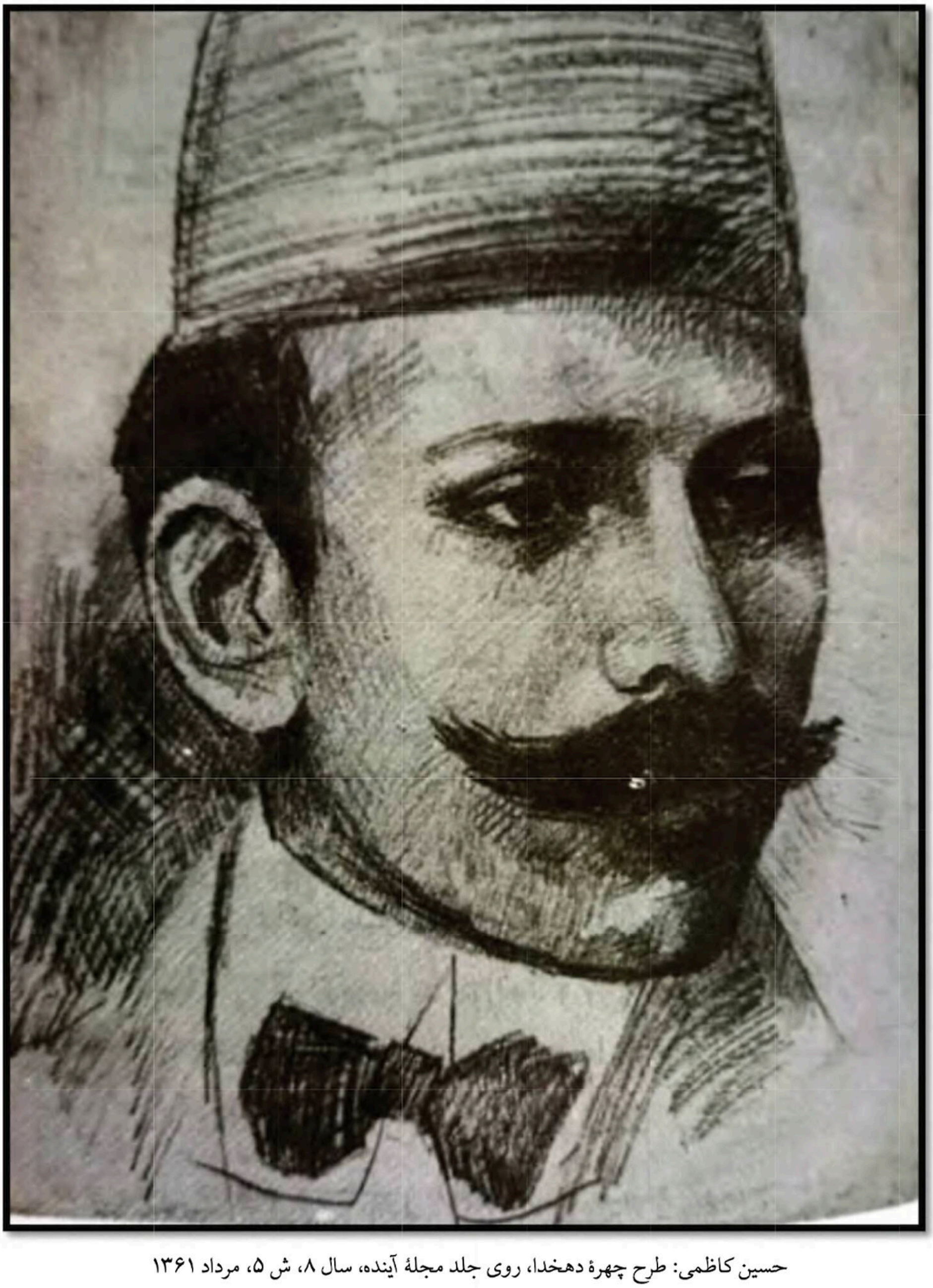
علی‌اکبر صنعتی: استاد علی‌اکبر دهخدا در پیری، آبرنگ، تاریخ اثر: ۱۳۶۶
از مجموعهٔ خصوصی، منبع: شور عشق، ص ۱۰۹



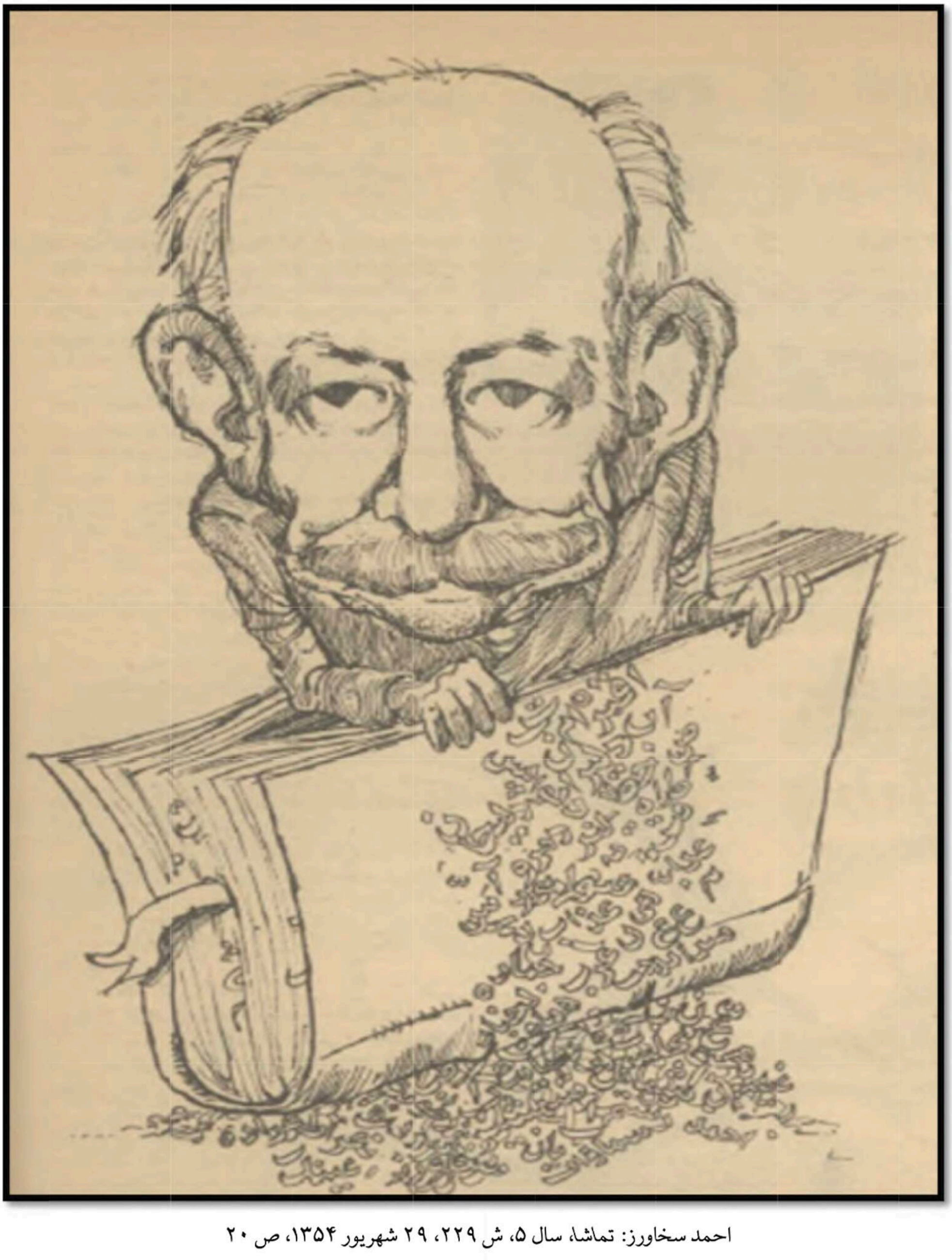
مرتضی ممیز: فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۳۷، آبان ۱۳۵۰، ص ۲۰



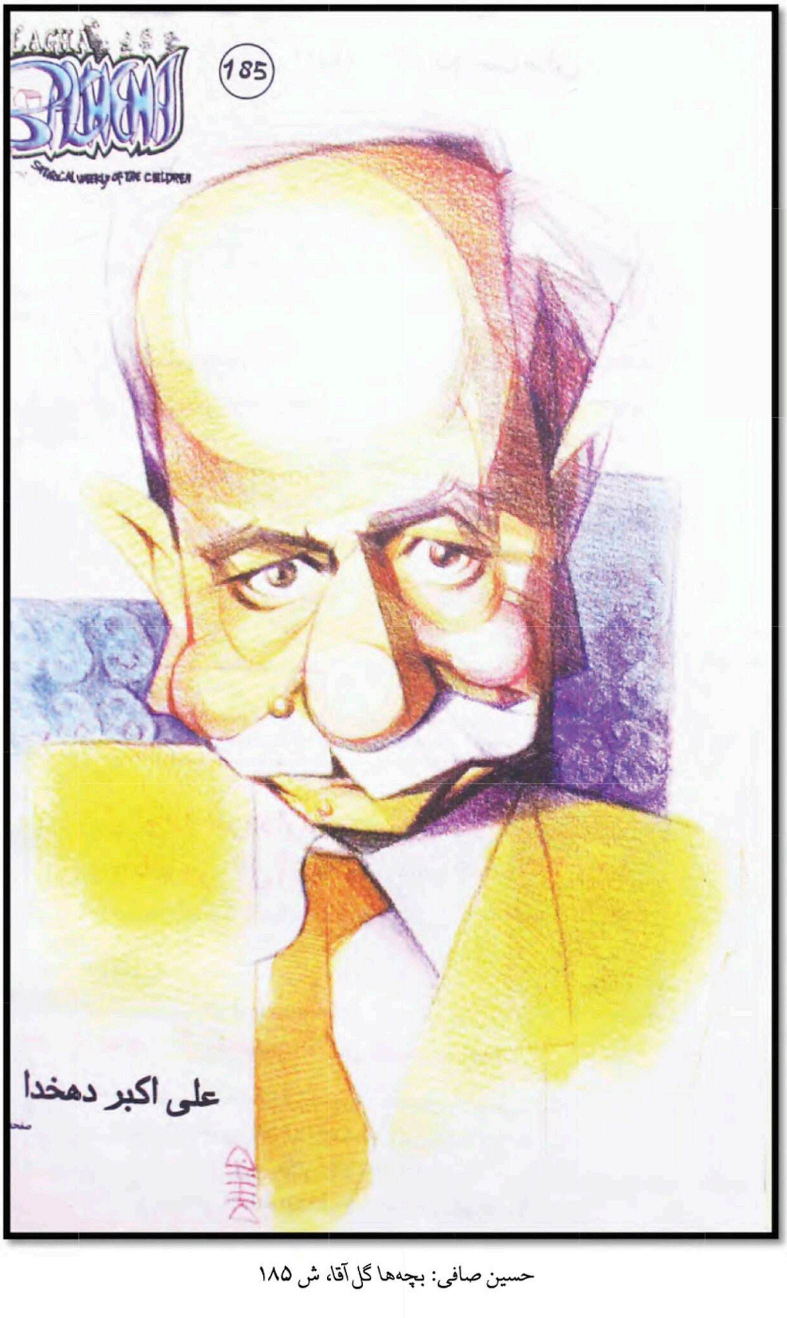
مرتضی ممیز: پوستر به مناسبت صدمین سالگرد تولد علّامه علی‌اکبر دهخدا، ۱۹۸۰م. = ۱۳۵۸



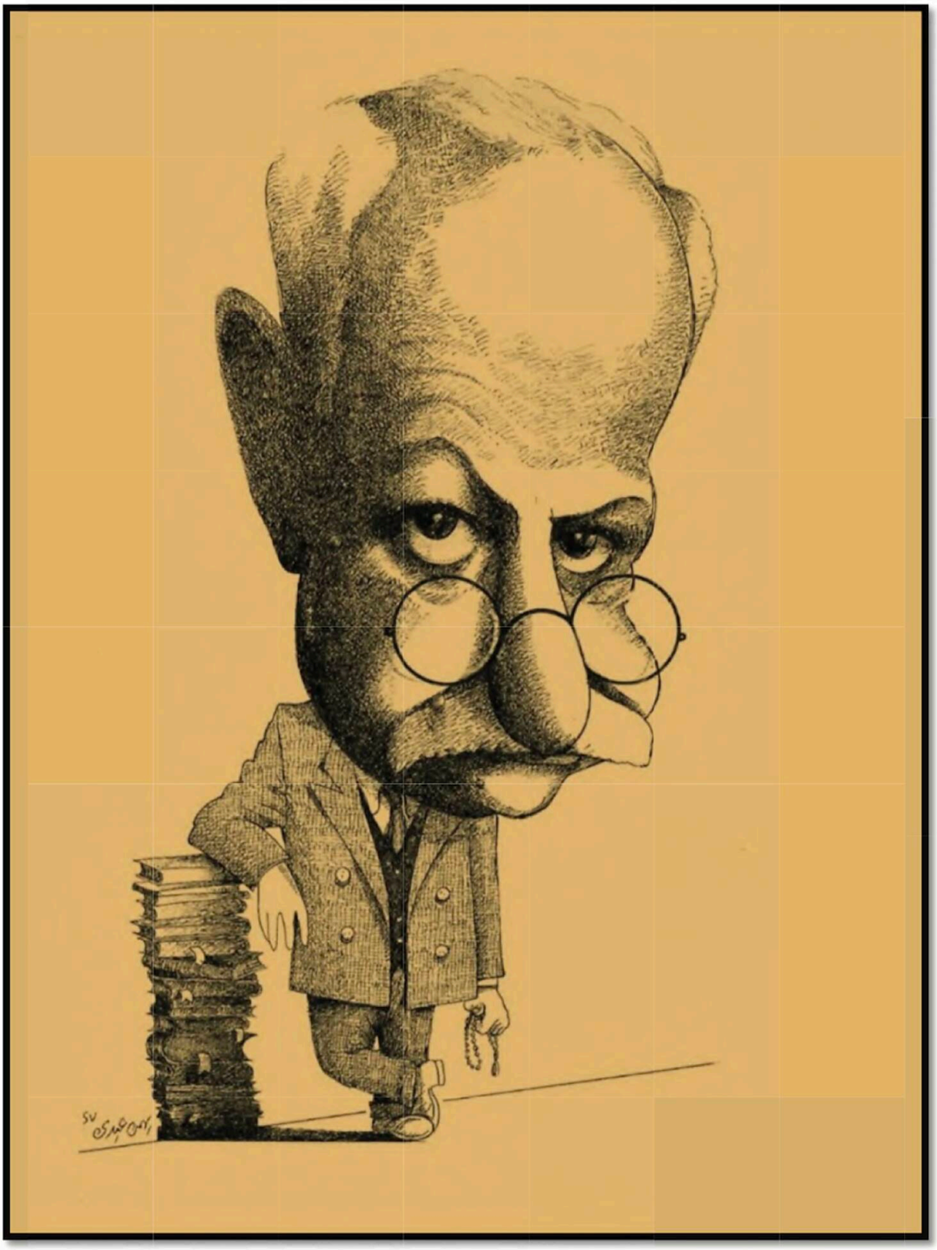
حسین کاظمی: طرح چهرهٔ دهخدا، روی جلد مجلهٔ آینده، سال ۸، ش ۵، مرداد ۱۳۶۱



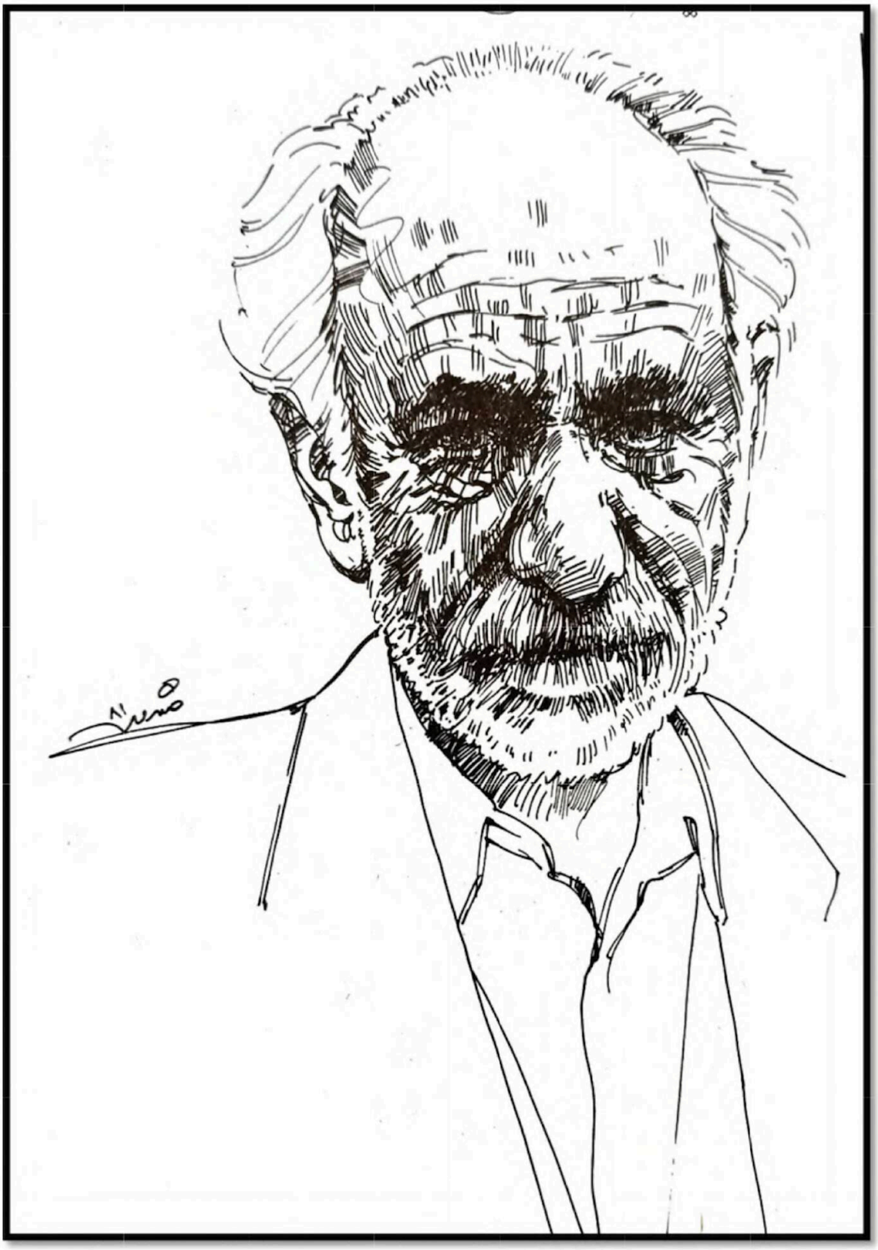
احمد سخاورز: تماشا، سال ۵، ش ۲۲۹، ۲۹ شهریور ۱۳۵۴، ص ۲۰



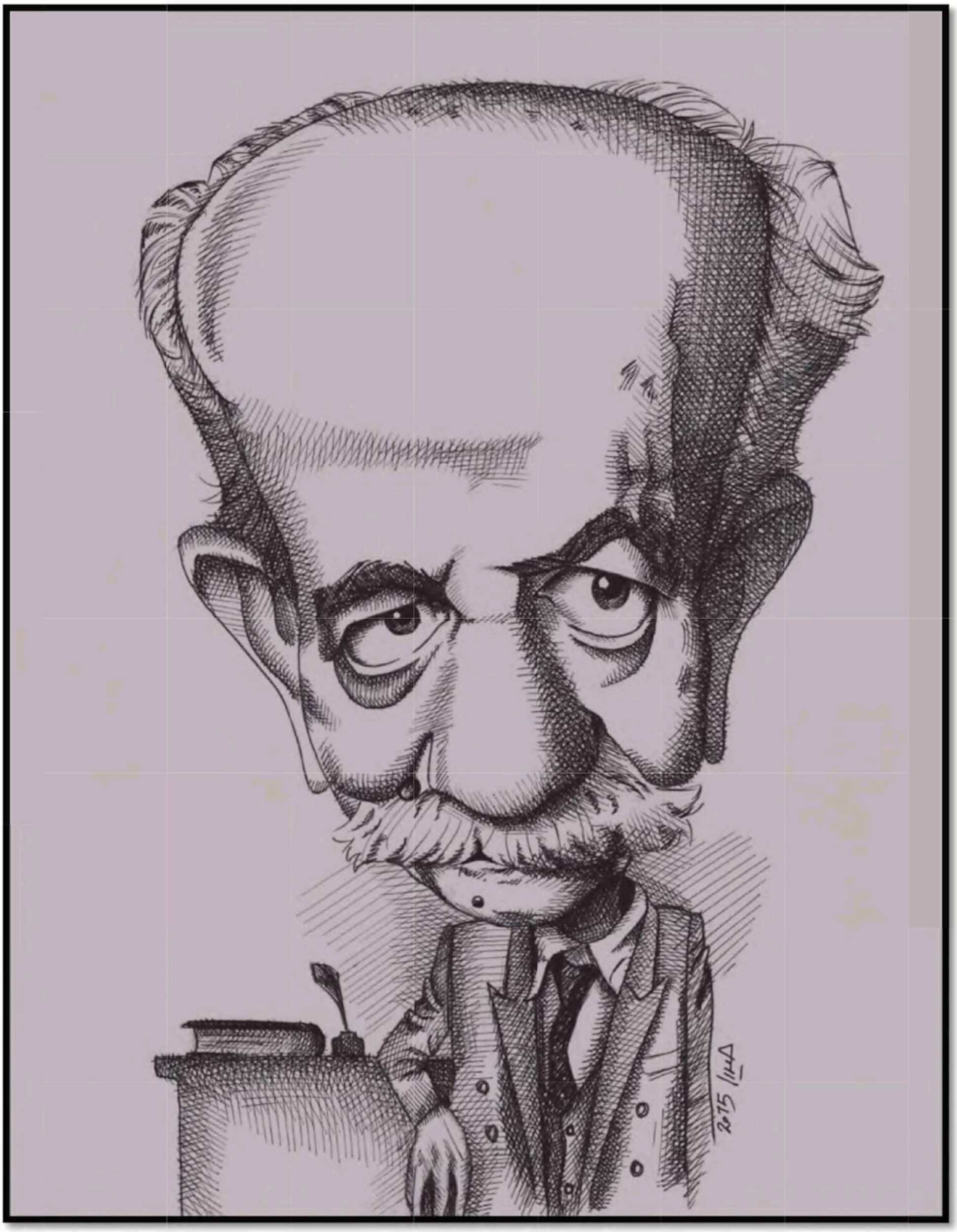
حسین صافی: بچه‌ها گل آقا، ش ۱۸۵



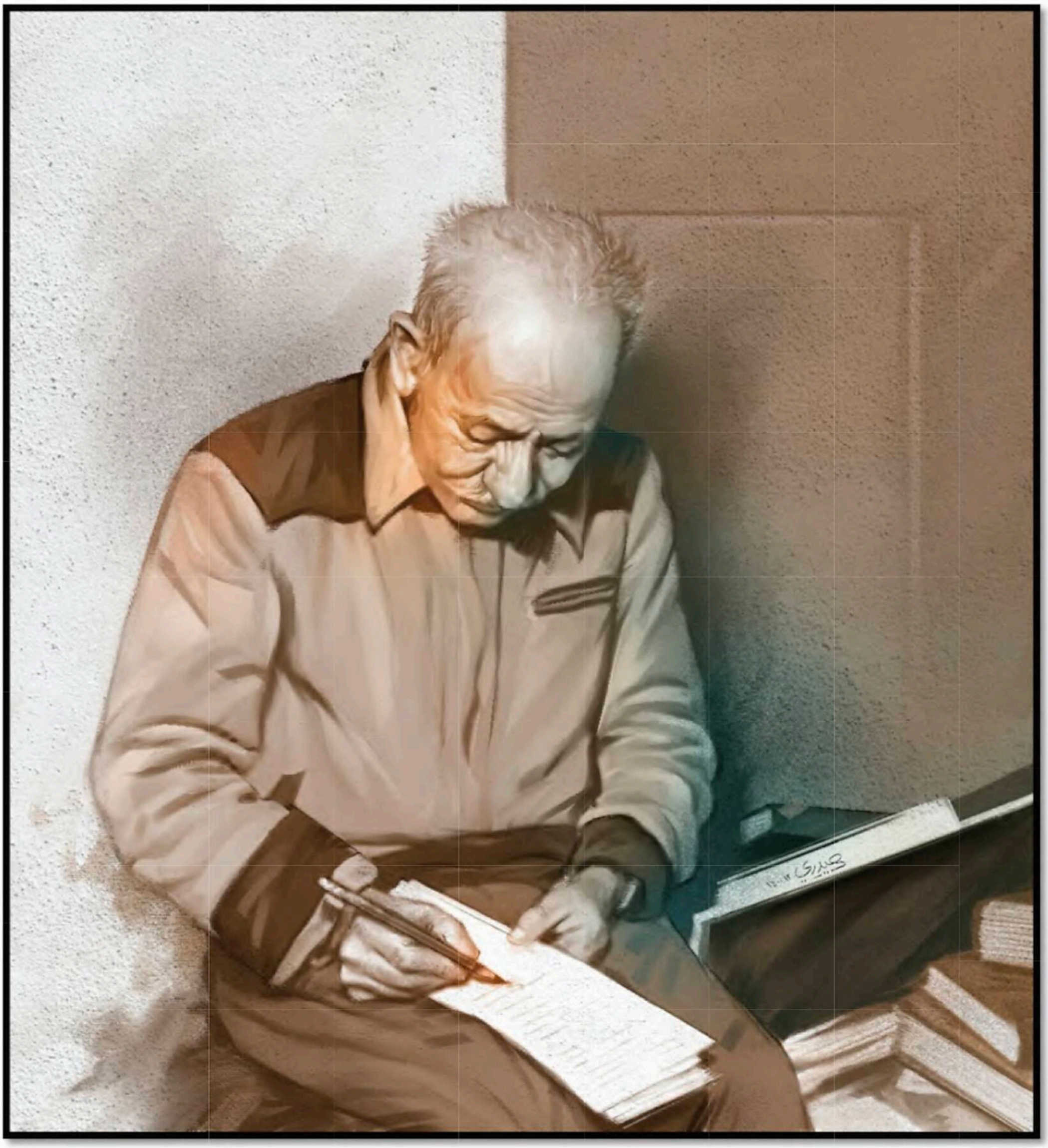
بهمن عبدی: ۱۳۶۷



علی خسروی: بخارا، ۱۳۸۱، ش۴۷، ص۳۲



حمیدرضا حیدری‌صفت: ۱۳۹۴



هادی حیدری: اسفند ۱۴۰۰



مهدی تجلّی: اسفند ۱۴۰۰

۹. آلبوم عکس‌های دهخدا

آخرین فصل این گفتار اختصاص دارد به عکس‌هایی از دهخدا که به ترتیب سن (به تشخیص نگارنده) آمده‌اند.



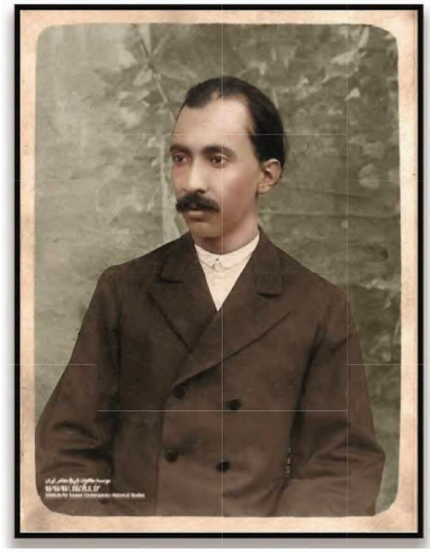
علی‌اکبر دهخدا
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



منبع: دبیرسیاقی ۱۳۵۸ب



دهخدا در دورهٔ دبیری صوراسرافیل
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



علی‌اکبر دهخدا،
منبع: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران



علی‌اکبر دهخدا (ایستاده) و میرزا اسداللّه‌خان کردستانی[1] (نشسته)
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۷۵۴ ۲۵ـ ۹۹۹

۱. نمایندهٔ مردم سنندج در دوره‌های دوم تا پنجم در مجلس شورای ملّی.



دهخدا در محال بختیاری[۱]
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۵۸۵ـ ۲۵ـ۹۹۹

۱. زمان گرفتن این عکس مشخّص نیست، ولی ممکن است مربوط به همان دوران مهاجرت به محال بختیاری باشد.



دهخدا به‌همراهِ دو برادرش [۱] در محال بختیاری
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



ایستاده از راست: سیدرضا هنری، محمود عرفان، یحیی ریحان، رضا شهرزاد، سعید نفیسی
ردیف وسط از راست: رشید یاسمی، زین‌العابدین رهنما، ملک‌الشعرا بهار، علی‌اکبر دهخدا، علی دشتی، حیدرعلی کمالی، سرکشیک‌زاده اتحاد، لطف‌اللّه ترقی.
ردیف پایین از راست: موسی بهار، نصراللّه فلسفی، محمد سعیدی
تاریخ عکس: ۱۳۰۵، منبع: دیوان یحیی ریحان، ص ۴۳، چاپ سوم.

---

۱. زمان گرفتن این عکس مشخّص نیست، اما مسلماً مربوط به دورهٔ مهاجرت دهخدا به بختیاری نیست، زیرا نظامیان حاضر در عکس کلاه پهلوی بر سر دارند. (این نکته را کاوه بیات به نگارنده متذکر شد).

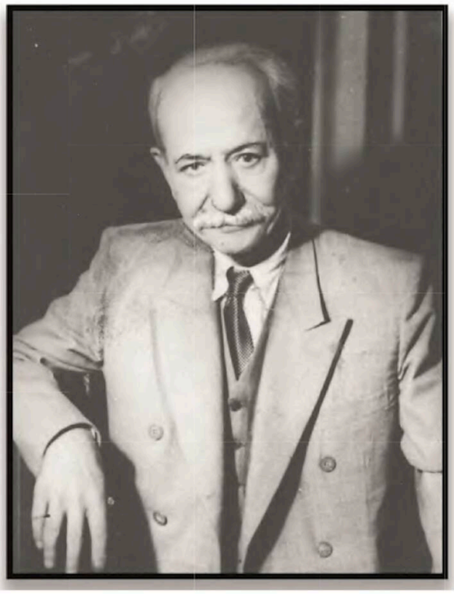


از راست: سعید نفیسی، محمّد اسحاق، علی‌اکبر دهخدا و محمّدتقی بهار (ملک‌الشعرا)



دهخدا (رئیس مدرسهٔ حقوق و سیاسی و اقتصادی)

و رابیندرانات تاگور (شاعر و فیلسوف هندی) و استادان
و دانشجویان مدرسهٔ مزبور، اردیبهشت ۱۳۱۱

منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



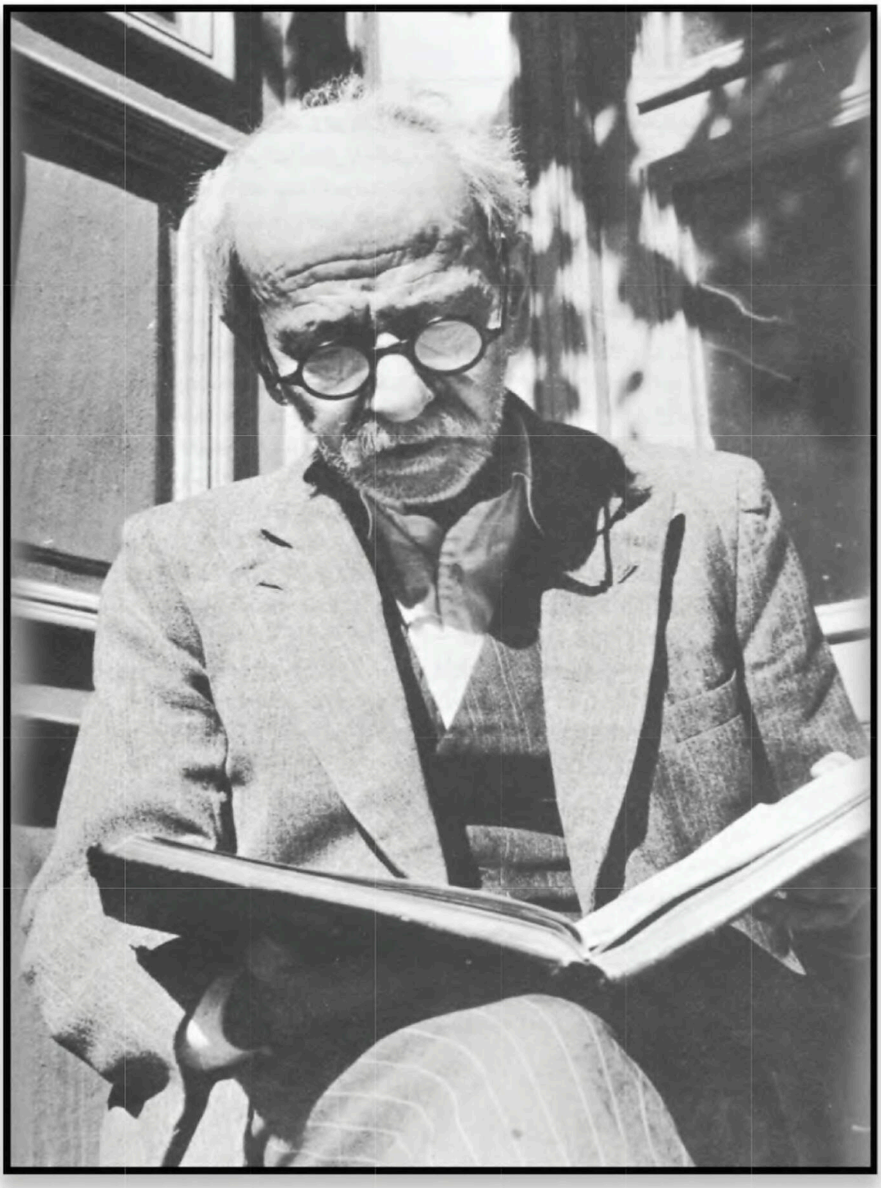
منبع: بیات، ۱۳۸۷: ص ۱۷۴



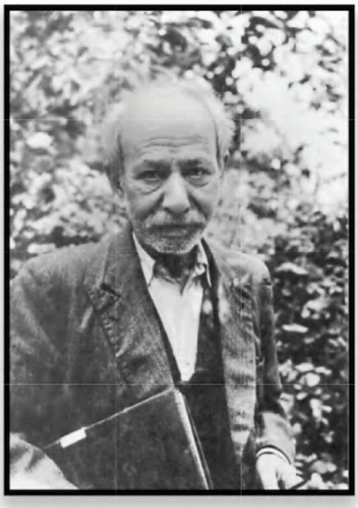
غضنفرعلیخان (سفیر پاکستان در ایران) و علی‌اکبر دهخدا
منبع: بخارا، ش۴۷، ص۱۲۰



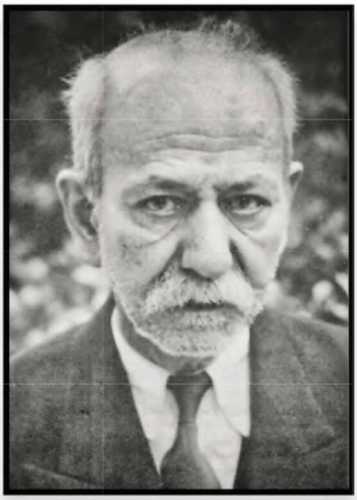
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



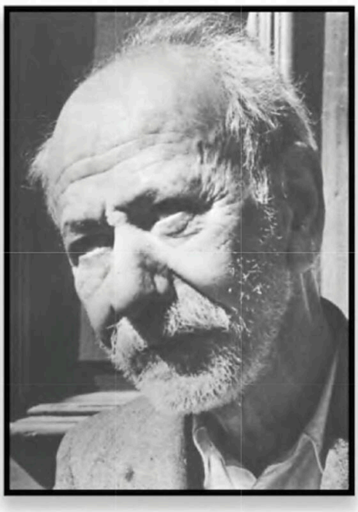
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



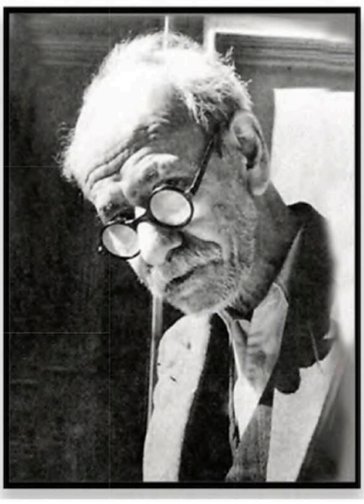
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



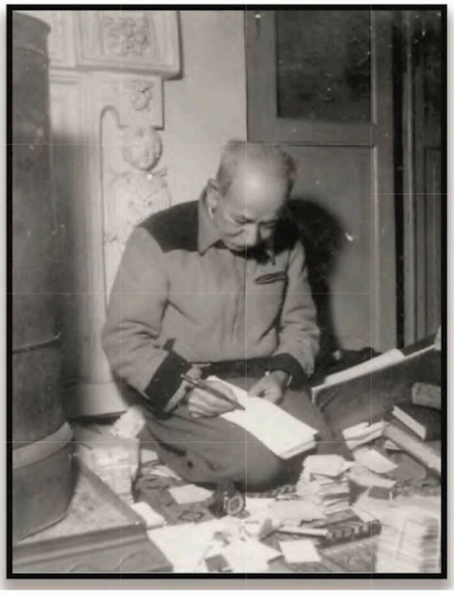
منبع: ره‌آورد ۱۳۸۸: ص ۵۸

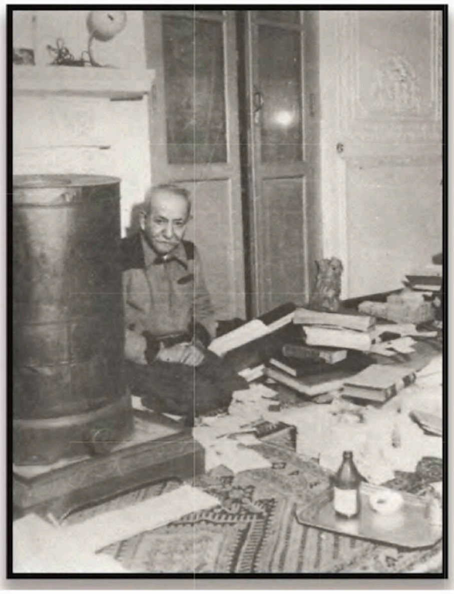


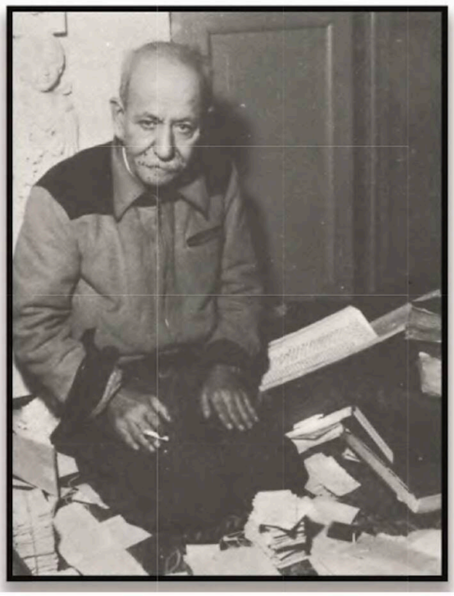
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



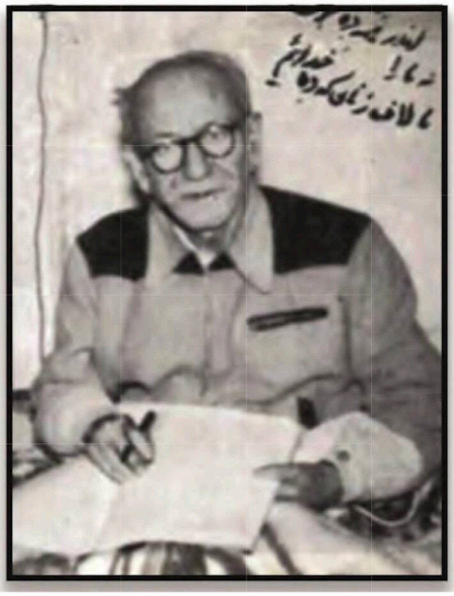
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

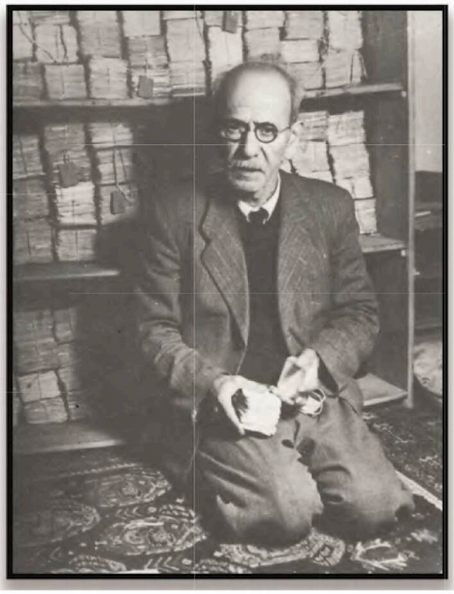






منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی





منبع: مجموعهٔ اشعار دهخدا، به کوشش محمّد معین



منبع: مجموعهٔ اشعار دهخدا، به کوشش محمّد معین



۸ شهریور ۱۳۳۳، دزاشیب
منبع: دبیرسیاقی، ۱۳۵۸ب



منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

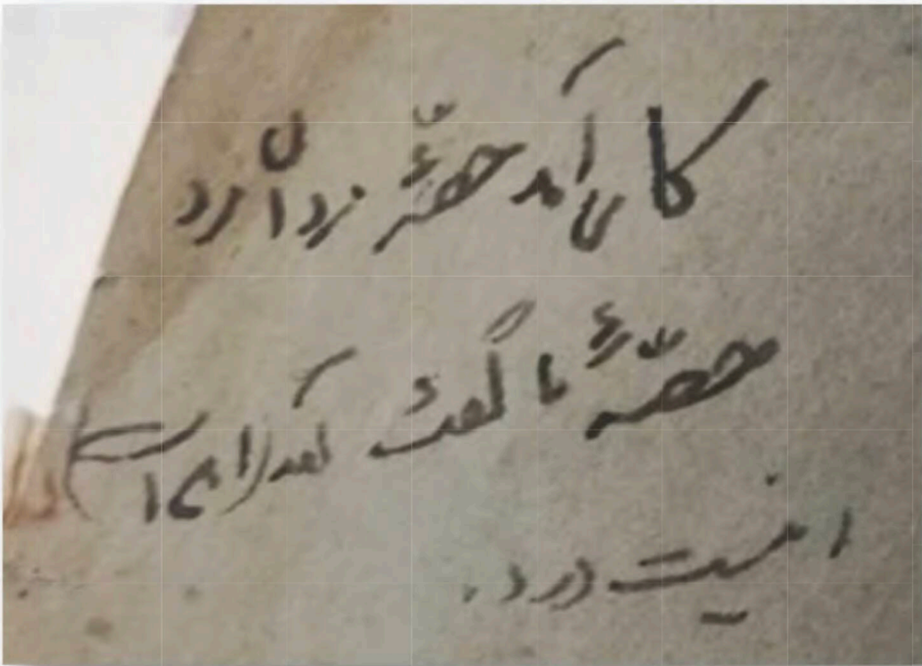


از راست: یحیی دهخدا و ابراهیم دهخدا (برادران دهخدا)
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


آرامگاه خاندان دهخدا
هفتم اسفند ۱۳۳۴




فرزند مرحوم خانبابا خان
تولد ۱۲۵۸ شمسی
وفات
دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۳۴



گفتار دوم: لغت‌نامهٔ دهخدا

۱۰. تألیف و انتشار لغت‌نامه

۱۰. ۱) آغاز لغت‌نامه

برای آغاز تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا تاریخ دقیقی نداریم. محمّد دبیرسیاقی بنا بر آنچه از خود دهخدا شنیده، در این باره چنین نوشته‌است:

> پایهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ظاهراً در دوران جنگ جهانی اوّل، که بنیان‌گذار آن متواریاً در چهارمحال بختیاری می‌زیسته ریخته شده‌است. [...] آنجا دهخدا کتابی می‌جسته‌است تا مونس تنهایی او شود، اما از همهٔ کتب موجود در جهان آنجا جز لاروس کوچکی در دسترس نبود [...]. پس به همان لاروس پرداخت و معادل‌های فارسی برای کلمات فرانسه جُست و در کنار صفحات ثبت کرد (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۲۴).

بازگشت او به تهران در اوایل تابستان ۱۲۹۶ بوده‌است[۱]. همین تاریخ یا کمی بعدتر را می‌توانیم زمان شروع کار لغت‌نامه بدانیم. دهخدا پس از بازگشت به تهران با مطالعهٔ مداوم متن‌های فارسی و عربی، از متن‌های ادبی گرفته تا علمیِ قدیم مانندِ طب، هیئت، نجوم، ریاضی، حکمت، کلام، فقه و غیره، شروع به یادداشت‌برداری کرد.

آنچه مسلّم است در سال‌های اوّل سدهٔ چهاردهم شمسی آوازهٔ لغت‌نویسی او در محافل فرهنگی کشور پیچیده بود. در سال ۱۳۰۴، روزنامهٔ شفق سرخ[۲] (ش ۴۵۳، ۲۰ بهمن ۱۳۰۴) ضمن درج خبر انتصاب دهخدا به ریاست کتابخانهٔ سلطنتی از سوی رضاشاه پهلوی[۳]، چنین نوشت: «اگر اعلی‌حضرت امر می‌فرمود کتاب لغت آقای دهخدا که قریب ۱۰ سال در روی آن زحمت کشیده‌اند، به طبع برسد، خدمت بزرگی به معارف و زبان ایران شده [...]»[۴]. از این نوشته برمی‌آید که دهخدا کار لغت‌نامه را در کنار امثال و حکم پیش می‌برده و در سال ۱۳۰۴ حرف از کمک دولت به چاپ این اثر در میان بوده‌است.

دهخدا دربارهٔ لزوم تألیف لغت‌نامه‌ای برای زبان فارسی چنین نوشته (ر.ک. سند ۱ـ۲):

> وقتی ضعف و انکسار ملّت خود را دیدم دانستم که ما ناگزیریم با سلاح وقت مسلّح شویم، و آن آموختنِ تمام علوم امروزی بود وگرنه ما را جزو ملل وحشی می‌شمردند و بر ما آقائی را روا می‌بینند و آموختن آن اگر به زبان خارجی بود، البته میسّر نمی‌شد و اگر بر فرض محال میسّر می‌گردید، زبان ما که اُسّ ممیّزات ملیّت است، متزعزع می‌گشت. پس بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترس مکاتب بگذاریم و این میسّر نمی‌شد جز بدین که اوّل لغات خود را بدانیم، و این کار، نوشتن لغت‌نامه‌ای شامل و کافل تمام لغات را لازم داشت. این بود که من به فکر تدوین لغت‌نامه افتادم. (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۵۱۵).

۱۰. ۲) روند تألیف و شیوه‌نامهٔ لغت‌نامه

لغت‌نامه شیوه‌نامهٔ مدوّنی نداشته‌است که در اختیار مؤلفان قرار گیرد. اما در میان یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا برای مقدمه[۵]، یادداشت‌های متعددی مربوط به شیوه‌نامهٔ لغت‌نامه می‌توان یافت که نشان می‌دهد دهخدا قصد داشته در مقدمهٔ کتاب شیوه و روش خود را توضیح دهد.

---

۱. در فصل پیش سندهایی در این باره ارائه شد، ر. ک. گفتار یکم، بخش ج. ۴ و ج. ۵ و میرشمسی، ۱۴۰۱: ص ۴۱.

۲. روزنامه‌ای که به مدیرمسئولی علی دشتی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۴ به چاپ می‌رسید.

۳. ظاهراً دهخدا این منصب را نپذیرفته‌است.

۴. ر.ک. کوهستانی‌نژاد، ۱۳۹۵: مدرک شمارهٔ ۳۱ـ۲.

۵. ر.ک. معین، ۱۳۷۷: صص ۳۹۹ـ۴۰۶ و دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۹۴ـ۵۱۷ و بخش «مقدمهٔ لغت‌نامه» در همین گفتار.

دهخدا شیوهٔ کار خود را در یکی از یادداشت‌های مقدمه به شرح زیر توضیح داده، اما متأسفانه این یادداشت تاریخ ندارد و نمی‌دانیم که دهخدا آن را در چه مرحله‌ای از کار نوشته‌است.

> شیوهٔ ما در این کتاب چنین است:
> الف. لغت را با حرف ۱۲ سیاه در اوّل سطر ثبت می‌کنیم و پس از آن نقطه‌ای می‌گذاریم.
> ب. در داخل [ ] حرکت حروف متحرّک را می‌گذاریم و از ضبط حروف ساکن صرف‌نظر می‌کنیم (مگر در صورت التباس). بدین طریق تلفظ هر کلمه به نیکی شناخته می‌شود. ماقبل الف «آ» اگر مفتوح باشد از ثبت آن خودداری می‌شود، همچنین ماقبل «ی» اگر مکسور باشد و ماقبل «و» اگر مضموم باشد. حرف مشدّد را در اینجا با تکرار آن نشان می‌دهیم: ماده [د دَ]، و اگر متحرّک باشد حرکت را بر روی دومین حرفِ مکرّر قرار می‌دهیم. «ی» که «ا» تلفظ می‌شود در اینجا به‌صورتِ «ا» نوشته‌ایم: یحیی [یَ یا]. اگر «ها» در کلمه ملفوظ باشد آن «ها» را نیز بین‌القوسین می‌نویسیم، مثلاً اکراه [اِ ه]، مه [مَ ه] و اگر تلفظ نشود نقل نمی‌کنیم، مثلاً عمله [عَ مَ لَ]، فاطمه [طِ مَ].
> ج. اصل کلمه را که از چه زبانی است یاد کرده‌ایم با علامت اختصاری و یا با نقل تمام حروف.
> د. نوع کلمه را از لحاظ دستوری با نشانه‌های اختصاری تعیین کرده‌ایم، مثلاً (اِ) به جای اسم، (ص) به جای صفت ... (در مجلّدات اوّل لغت‌نامه این امر مراعات نشده). آنچه را که در این قسمت به نام «اتباع» می‌خوانیم مراد ما معنائی وسیع‌تر از آنچه عرب می‌گوید، می‌باشد. مقصود ما هر دو کلمه‌ای است که غالباً با هم آیند اعم از آنکه هر دو بامعنی باشند، مانند «شک و ریب» و «یک و دو» یا یکی بامعنی و دیگری بی‌معنی باشد، مثلِ «سر و همسر» و «پک و پهلو».
> هـ. سپس به شرح لغت می‌پردازیم با ذکر مآخذ.
> و. آنگاه مترادفات کلمه را نقل می‌کنیم.
> ز. پس از آن شواهد نظم و نثر را (غالباً به‌ترتیب تاریخ) می‌آوریم.
> ح. معانی دیگر لغت را با علامت «॥» مشخّص کرده‌ایم.
> ط. اَعلام (اسماء خاص) را مانند لغت نقل کرده‌ایم و حتّی‌المقدور مآخذ را نیز در جای خود آورده‌ایم.
> ی. در نقل از مآخذ گاهی می‌نویسیم «از فلان»، مراد این است که عین و تمام عبارت منقولٌ‌عنه نیست، و تغییری برای روشن‌تر شدن مقصود و جز آن در نقل داده شده‌است، مثلاً (از منتهی‌الارب)، (از قاموس‌الاعلام ترکی) (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۴۰۵).

آنچه دربارهٔ روند تألیف لغت‌نامه می‌دانیم متکی بر یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا برای مقدمهٔ لغت‌نامه و نوشته‌های مؤلفان دیگر مانندِ محمّد دبیرسیاقی و محمّد معین است. دهخدا دربارهٔ شیوهٔ کارش می‌گوید:

> کتب فارسی از علم و ادب و نظم و نثر را خواندم و کلمات آن را که برای کتاب می‌گزیدم، نشان می‌کردم و معنی کلمه بر حاشیه می‌نوشتم و پس از اتمام کتاب آن را به کاتب‌هایی چند موظّف و دل‌انگیز[۱] که داشتم [می‌دادم] تا هر کلمه را با معنی نوشته و بر اوراق خاص (فیش) نقل می‌کردند و شاهد متن را بر آن می‌افزودند، و سپس مرتِّبین[۲] بودند که اوراق مزبور را الفبائی می‌کردند و این کاری بس صعب بود، چه هر عدهٔ قلیل یا کثیر یادداشت نوین را بایستی بر مجموع مرتّب به ترتیب حروف افزود [...] (دهخدا، ۱۳۷۷: صص ۴۹۵ - ۴۹۶).

مفصل‌ترین و جامع‌ترین مطلب دربارهٔ روند تألیف لغت‌نامه را محمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدمهٔ لغت‌نامه آورده‌است:

---

۱. دل‌انگیز، یعنی داوطلب که بی‌مزد و به رضای خود کار کند. مقابل موظف، که در برابر کار خود مزد گیرد (محمّد دبیرسیاقی).
۲. کسانی که وظیفه‌شان به ترتیب الفبا کردن برگه‌ها بود.

> مرحوم دهخدا به‌تدریج که یادداشت‌های لغت‌نامه تهیه می‌شده، درصدد تنظیم آن‌ها و تألیف فرهنگ نیز بوده اما برای این منظور در آغاز تألیف ظاهراً اصول کامل لغت‌نویسی را چنان‌که باید رعایت نمی‌کرده‌است، بدین توضیح که به جای تحریر مطالب بر مبنای نقل لغات و معانی و شواهد از فیش‌ها به صفحات جداگانه که قابل جابه‌جا شدن و کم و زیاد گشتن باشد، مطالب را از فیش‌ها به صفحات دفتری بزرگ نقل و با فاصله دادن میان لغات (برای افزودن لغاتی که احتمالاً بعدها به دست آید) به ترتیب می‌نوشته‌است، و بدین‌سان دو دفتر بزرگ مشتمل بر لغات و شواهد و معانی حرف «آ»، فراهم ساخته بود. اما چون استخراج لغت ادامه داشت، طبیعی است که در مطالب آن دو دفترِ تنظیمی، از حرف «آ»، هم به مرور تجدیدنظرهای مکرر لازم می‌آمده و لذا در هر نوبت در فواصل سفیدماندهٔ سطرها، و نیز احیاناً با ترسیم خط ابرو و رادّه در کنار صفحات مطالب جدید افزوده می‌شد، و باز نوبت دیگر با پیدا شدن لغت دیگر یا معنی دیگر و یا شاهد دیگر برای لغت تحریرشده، این اضافات می‌بایستی نقل و الحاق شود، و چون ادامهٔ این کار نمی‌توانسته‌است محدود و محصور به فواصل نانویس و سفیدماندهٔ میان سطور یا حواشی صفحات بماند، پیداست که آشفتگی در ترتیب مطالب و سردرگمی در تحریر و دشواری در حروف‌چینی به هنگام طبع ایجاد می‌کرده‌است. حال چنین بوده‌است تا اینکه به استناد گفتهٔ آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی، استاد و رئیس اسبق دانشگاه تهران، به تذکّر ایشان، مرحوم دهخدا از نقل مندرجات یادداشت‌ها به صفحات دفاتر بازایستاده و آن‌ها را در برگه‌های جداگانه تحریر کرده‌است تا همه وقت قابل تغییر و تبدیل و فزونی و کاستی باشد، کار صحیحی که از آن پس تا پایان طبع لغت‌نامه دنبال شده‌است (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۳۰ـ۴۳۱).

از قول دبیرسیاقی خواندیم که دهخدا از اصول فرهنگ‌نویسی آنچنان که باید آگاهی نداشته یا آن‌ها را رعایت نمی‌کرده و در آغاز کار مدخل را با تعریف یا مترادفی کوتاه در دفتری می‌نوشته و شاهدها را از برگه‌ها به این دفتر منتقل می‌کرده و بعد به توصیهٔ علی‌اکبر سیاسی شیوهٔ خود را اصلاح کرده و مدخل‌ها را جداگانه بر برگه‌های بلند نوشته‌است.

گفتنی است که در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی دو دفتر به خطّ دهخدا نگهداری می‌شود که به نظر می‌رسد همان دو دفتری باشد که دبیرسیاقی به آن‌ها اشاره کرده‌است. دفتر اوّل که به شمارهٔ ۰۰۱۲۳ـ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید) شناخته می‌شود، ۶۸۹ برگ دارد. در آستربدرقه و برگ‌های نخستین یادداشت‌هایی به خط دهخدا بیشتر مرتبط با منابع و لغت و گاه غیرمرتبط دیده می‌شود. لغت‌ها از «آ» شروع شده و آخرین مدخل آن «یرکه» است. حروف «آ» و «الف» از یکدیگر متمایز نیستند. تلفظ مدخل‌ها ضبط نشده و تعریف یا مترادفی کوتاه دارند و شاهدها از چند متن بیشتر نیستند: تاریخ سیستان، راحة‌الصدور (با ذکر شمارهٔ صفحه)، ویس و رامین، دیوان ناصرخسرو، کشف‌المحجوب و التفهیم. در برگ اوّل کوته‌نوشت‌هایی برای این متن‌ها نوشته و در متن از آن‌ها استفاده شده‌است. برخی از برگ‌های دفتر سفید است و فقط بر بالای صفحه دو مدخل (مدخل آغازین و پایانی) نوشته شده که بعداً نوشته شوند. در پایان دفتر یک تاریخ (نه به عنوان تاریخ پایان دفتر) به چشم می‌خورد: ۶ صفر ۱۳۴۷ (۲ مرداد ۱۳۰۷) (ر.ک. سند ۲ـ۲). دفتر دوم که به شمارهٔ ۰۰۱۲۴ـ۴۵ در بخش نسخ خطّی کتابخانهٔ ملّی محفوظ است، این دفتر ۶۸۹ صفحه دارد و به نظر می‌رسد تکمیل‌کنندهٔ دفتر اوّل باشد. از «آ» شروع شده و تا حرف«ی» ادامه یافته و بیشتر شاهدها ابیاتی از منظومهٔ ویس و رامین اند (ر.ک. سند ۳ـ۲).

دبیرسیاقی در توضیحات خود دربارهٔ شیوه و روند تألیف چنین ادامه می‌دهد:

> ترتیب کار دهخدا در لغت‌نویسی چنین بوده‌است که ابتدا کتابی را از نظم (بیشتر) یا نثر (کمتر) می‌خوانده‌است، البته با سرعت خاص و دقت لازم، که دو خصوصیت بارز او بود، و کلماتی را که لازم یا جالب می‌دیده بر قسمت فوقانی قطعهٔ کاغذی با طول و عرض تقریبی ۵×۴ سانتیمتر (که اصطلاحاً بدان «فیش» یا «یادداشت» یا «برگه» گفته می‌شود) می‌نوشته، و سپس در متن کتاب زیر آن لغت نقل‌شده خطّی می‌کشیده که نمایانگر نقل آن کلمه باشد، و گاه نیز بدون کشیدن خط، بر زبر آن لغت علامتی شبیه عدد هفت به‌طورِ موزّب می‌نهاده و سپس در حاشیه می‌نوشته‌است «نقل شد»، تا معلوم باشد آن لغت و نیز بیت یا عبارتی که لغت در خلال آن آمده‌است، بیرون‌نویس شده‌است. آنگاه در

قسمت تحتانی برگه‌ها (فیش‌ها) بیتی را که لغتِ بیرون‌نویس‌شده در ضمن آن آمده بوده‌است، با نام شاعرش، یا عبارت متضمن لغتِ استخراج‌شده را با نام نویسنده‌اش، یا نام کتابی که عبارت به آن متعلّق بوده، می‌نوشته‌است.
در فاصلهٔ لغت و شاهد شعری یا نثری، یعنی در وسط برگه‌ها (فیش‌ها)، غالباً معنی یا معانی و مترادفات لغت را تحریر می‌کرده‌است. در ثبت معانی، وقتی معنایی را که برای لغت استنباط کرده بوده قطعی می‌پنداشته، کنار آن معنی و در داخل دو ابرو حرف میمی (م) ثبت می‌کرده‌است به نشانه و رمز مسلّم بودنِ معنیِ استنباط‌شده، و به عبارت دیگر به علامت قطعیت صحّت آن معنی برای آن کلمه [...].
دهخدا گاه لغاتی را که در خاطر داشته یا در مکالمه از این و آن می‌شنیده و یا در نوشته‌ای غیر از متون ادبی می‌دیده از راه احتیاط بر همان برگه‌ها یادداشت می‌کرده، و اگر معنایی برای آن، بدون مراجعه به مآخذ، در خاطر داشته ثبت می‌کرده و یا اگر لازم می‌دیده شرحی یا مترادفی همراه آن می‌ساخته‌است که راهنما باشد، و پیداست که این‌گونه فیش‌ها شاهد شعری یا نثری ندارد.
گاه دهخدا در مطالعهٔ کتاب‌های لغت و یا پس از مراجعه به کتاب‌های لغت، در مورد استعمال کلمه‌ای، یا معنای متداول‌شده برای کلمه‌ای، و یا در مورد ضبط کلمه‌ای، نظری تازه می‌یافته و آن را به قلم می‌آورده‌است، این گونه یادداشت‌های نقدگونه را معمولاً بر فیش‌های باریک و طویل تحریر می‌کرده‌است. در مورد خانوادهٔ کلمات یا پساوندها نیز غالباً یادداشت‌های باریک و بلند به کار می‌برده‌است.
دهخدا هم‌زمان با این کار کتاب‌هایی را گاه به تناسبِ وقت و ملاحظهٔ میزان معلومات به اشخاصی می‌سپرده تا با همان روش که شرح دادیم لغات آن را استخراج کنند و بر برگه‌ها بنویسند، و در این حال بوده‌است که نخست کتابی را که لغت باید از آن استخراج شود، خود می‌دیده و زیر کلماتی که لازم بوده‌است بیرون‌نویس شود، خطّ افقی می‌کشیده و سپس به دستیار خود می‌سپرده‌است، و گاه نیز بر تجربه و اطّلاع فیش‌کننده اعتماد می‌کرده و کار را به سلیقه و ذوق او باز می‌گذاشته‌است.
در مورد تهیهٔ یادداشت‌های اَعلام تاریخی و جغرافیائی نیز حال بدین منوال بوده‌است، الّا اینکه در این دسته از یادداشت‌ها کار دستیاران دهخدا بیشتر است. آن دسته از تراجم احوال یا اعلام جغرافیایی که دهخدا خود تهیه دیده یا دستیارانِ نخستین ایشان مانند مرحومان استاد احمد بهمنیار و استاد همائی و آقای شعرائی و نیز همکاران بعدی مانند مرحوم محمّد پروین گنابادی و آقای دکتر سیّدجعفر شهیدی آماده کرده بودند، غالباً بر برگه‌های بزرگ یعنی صفحات قابل‌ارسال به مطبعه (نه به‌صورتِ یادداشت و فیش) نوشته شده‌است. فیش‌نویسان بعدی اَعلام را اعم از تاریخی و جغرافیائی معمولاً از فهارس پایانی کتاب‌های تصحیح‌شده به فیش نقل کرده‌اند. [...] حدود یک‌چهارم تا یک‌پنجم یادداشت‌های لغت خطّ دست خود دهخدا است، اما در مورد فیش‌های اَعلام این نسبت بسیار کمتر است.
برگه‌ها و یادداشت‌های لغت را، که کیفیت تهیهٔ آن‌ها را شرح دادیم، و شمارشان به دو میلیون برآورد می‌شود[1]، گروهی دیگر به‌تدریج الفبایی و در دسته‌های تقریباً صدبرگه‌ای بسته‌بندی می‌کرده‌اند و طی سی‌وشش سال دورهٔ تألیف و طبع لغت‌نامه، خود دهخدا و دستیاران او آن‌ها را در اختیار می‌گرفته و مبنای تنظیم بخشی از لغت‌نامه و تألیف آن قرار می‌داده‌اند. (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۲۵ـ۴۲۹).

آنچه می‌توانم بر توضیحاتِ مفصل دبیرسیاقی بیفزایم این است که پس از اصلاح شیوه، با در دست داشتن برگه‌های کوچک و انتخاب آن‌ها، مدخل را بر روی برگه‌ای بلند می‌نوشتند و پس از نوشتن هر معنی، شاهدهای منتخب را از برگه‌های کوچک به

---

۱. دربارهٔ تعداد این برگه‌ها برآوردهای مختلفی گفته شده، خود دهخدا یک جا در نامه‌ای به مصدق، تعداد آن‌ها را به تخمین ۴/۵ میلیون (ر.ک. ص ۲۲۶) و در نامه‌اش به رئیس مجلس شورا فیش‌های باقی‌مانده را ۲ میلیون (ر.ک. ص ۲۲۷) و جای دیگر آن‌ها را بیش از یک میلیون (ر.ک. ص ۶۳) ذکر کرده‌است. محمّد معین تعداد آن‌ها را قریب به ۳ میلیون (ر.ک. ص ۲۱۳) می داند. محمّد پروین گنابادی تعداد آن‌ها را ۴ میلیون نوشته (ر.ک. ص ۲۵۹) و در نقل قول بالا محمّد دبیرسیاقی آن‌ها را ۲ میلیون برآورد کرده‌است.

این برگه نقل می‌کردند. دهخدا پس از خواندن و تأیید مطالب، این برگه‌های بلند را برای حروف‌چینی به چاپخانه می‌فرستاد و پس از مقابله با «خبر»[۱] و خواندن چند نمونه، اجازهٔ چاپ می‌داد (ر.ک. سندهای ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ـ۲).

توضیحات محمّد معین عمدتاً معطوف به برگه‌نویسی و وضعیت برگه‌هاست:

> علّامه مرحوم دهخدا در مدّت ۴۵ سال اخیر عمر خود قریب سه میلیون فیش گرد آورد. بخشی از آن‌ها به خطّ خود آن مرحوم است، و بقیه به خطّ گروهی از کارمندان سازمان لغت‌نامه در طی مدّت طولانی می‌باشد.
> این فیش‌ها شامل لغات فارسی و عربی و هندی و ترکی و اروپایی مستعمل در فارسی و اعلام تاریخی و جغرافیائی است. فیش‌های مزبور پس از جرح و تعدیل و تنقیح و تهذیب و تکمیل و تنظیم توسّطِ اعضای دایرهٔ تهیه و تدوین مجدداً استنساخ می‌شود و سپس به چاپخانه برای طبع ارسال می‌گردد.
> وضع فیش‌ها چنین است:
> الف. برای هر ماده (لغت یا اسم خاص) از یک تا حدود صد فیش ممکن است موجود باشد.
> ب. برای یک کلمه (لغت یا اسم خاص) چند فیش هست که در آن فقط به ذکر همان کلمه اکتفا شده و منظور این بوده که در حین تدوین لغت‌نامه، آن ماده فراموش نشود.
> ج. برای هر لغت، معانی متعدد به نقل از مآخذ مختلف (کتب لغت و غیره) یا بدون ذکر مآخذ به خط مرحوم دهخدا و گروهی دیگر یادداشت شده.
> د. برای هر لغت شواهد مختلف از نظم و نثر نقل شده (گاه با ذکر مأخذ و گاه بدون ذکر آن، گاه با ذکر صفحهٔ کتاب چاپی یا خطّی و غالباً بدون آن) و گاه هم شاهدی برای کلمهٔ موردبحث نیامده.
> هـ. برای عَلَم (اسم خاص) فیش‌های متعدد موجود است که گاه معرفی و ترجمهٔ حال مفصّل و گاه مختصر به عمل آمده، و گاه نیز فقط به ذکر اسم اکتفا شده (بدون شرح). در بسیاری از این نوع فیش‌ها مضمونی از این قبیل نوشته شده: «ترجمهٔ حال نوشته شود» یا «شرح‌حال نوشته شود» «از ...ج ... از صفحه ... تا صفحه... نقل شود (یا ترجمه شود)» (معین، ۱۳۷۷: ص ۴۰۹).

برای دیدن نمونه‌هایی از فیش‌ها یا برگه‌های لغت‌نامه به خط دهخدا و همکارانش که در گنجینهٔ دهخدا نگهداری می‌شوند، رجوع کنید به مجموعهٔ سندهای ۴ـ۲.

از مطالب پیش‌گفته می‌توان نتیجه گرفت که در آغاز کار لغت‌نامه، همهٔ همّت دهخدا معطوف به جمع‌آوری لغت‌ها و استخراج آن‌ها از متون و نوشتن و یافتن شاهد برای آن‌ها بوده و به شیوه و روش ارائهٔ آن‌ها توجّهی نداشته‌است. بعدها با پیش آمدن بحث چاپ، به‌تدریج با روش آزمون و خطا و راهنمایی همکارانش، فیش‌ها مدوّن شده و فرهنگ شکل گرفته‌است. محمّد معین در این باره می‌نویسد:

> طرز کار ایشان چنین بود که حروف مختلف الفبا را بین افراد متعدد تقسیم کرده بود و فیش‌های هر حرف را به متصدّی آن سپرده بود، ولی فقط حرف «آ» و «الف» را شروع به طبع کرده بودند و خود متصدّی آن بودند و بنده هم همکار ایشان. مدّتی این نوع همکاری ادامه یافت تا من پیشنهاد کردم برای سرعت عمل حروف مختلف را با هم چاپ کنیم و هر حرف را از نمرهٔ ۱ (بالای صفحه) آغاز کنیم، قبول کردند و این کار را ادامه دادیم.
> موضوع دیگر دو جلد اوّل لغت‌نامه (۱۰۰ صفحه) فاقد تصویر بود، پیشنهاد کردم که یک فرهنگ امروزی باید مصوّر باشد و نمونه‌های مختلف را ذکر کردم. پس از بحث مستوفیٰ قبول فرمودند از آن پس لغت‌نامه را مصوّر چاپ کردیم.

---

۱. نوشته‌ای که مطلب از روی آن حروف‌چینی می‌شود و پس از آن متن حروف‌چینی‌شده با آن مقابله می‌شود.

> مسئلهٔ دیگر هویت دستوری کلمات و موضوع دیگر ریشهٔ لغات بود که آن‌ها را نیز با تصویب استاد وارد لغت‌نامه کردیم (معین، ۱۳۸۷: ص پانزده)

دربارهٔ اشارهٔ معین به نبودِ هویت دستوری باید گفت که مدخل‌های جزوه‌های نخستین لغت‌نامه، بدون هویت دستوری اند، از اواسط جزوهٔ شمارهٔ ۶ (از مدخل «اذناب‌الخیل» به بعد)، بنا به پیشنهاد محمّد معین هویت دستوری مدخل‌ها ذکر شد[۱]. توضیح جلال‌الدین همائی دربارهٔ ضبط تلفظ لغات، نیز مؤید این نکته است:

> یکی از کارهایی که این حقیر پیشنهاد کردم و همکارانم و همچنین خود مرحوم دهخدا پذیرفتند، کیفیت ضبط لغات بود. می‌دانید که لغت‌نویسان کلمات را دو قسم ضبط می‌کنند: یکی آنکه هم‌وزن آن را که معروف باشد می‌آورند و دیگری آنکه جمیع حرکات و سکنات کلمه را ذکر می‌کند، مثلاً می‌نویسند «استخراج» به کسر اوّل و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم و فتحهٔ پنجم به الف کشیده الی آخر. پیشنهاد کردم که سکون کلمات محتاج ذکر نیست، فقط ما باید حرکات را نشان بدهیم، وانگهی کلمات فارسی عموماً حرف آخرش ساکن است دیگر احتیاج به ذکر سکون ندارد، مثلاً برای همان کلمهٔ «استخراج» کافی است که دو حرف «همزه» و «تا» را مکسور نشان بدهیم، باقی جزو سکون یا اعراب مدّی فهمیده می‌شود که احتیاج به ذکر ندارد.
>
> وقتی که ما وارد کار شدیم، این کتاب لغت‌نامه اصلاً به‌صورتِ فرهنگ فارسی تدوین نشده بود، بلکه فقط فیش‌ها بود که برای هر کلمه‌ای مثالی ذکر کرده بودند، اما اینکه این مثال‌ها همه به یک معنی است یا به معانی مختلف، و کلمه در اصل چه معنی دارد و حقیقت و مجازش کدام است و آنچه در فنّ لغت‌نویسی دربایست، در کار نبود[۲].

۱۰. ۳) گزارشی از قرارداد نافرجام دهخدا و کمیسیون معارف[۳]

در سال ۱۳۰۶ که آوازهٔ کار دهخدا به گوش اهل فرهنگ و دانش رسیده بود، کمیسیون معارف[۴] از او تقاضا کرد که کتاب لغتی در سطح مدارس متوسطهٔ اوّل (سیکل اوّل) بنویسد. این بخش گزارشی از آن ماجرا با استناد به صورت مذاکرات کمیسیون مذکور به دست می‌دهد:

در بیست‌وچهارمین جلسهٔ کمیسیون معارف که سه‌شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۰۲ تشکیل شد، دربارهٔ لزوم تهیّه و طبع کتاب لغت فارسی مذاکره شد، در این جلسه بنا شد از طرف این کمیسیون اعلانی صادر شود و از کسانی که کتاب یا جزواتی در باب لغت فارسی نوشته‌اند، دعوت شود تا در کمیسیون حاضر شوند تا اثرشان بررسی شود. در جلسات بعدی خبری از ادامهٔ

---

۱. این کاستی در ویراست‌های بعد (۱۳۷۳ و ۱۳۷۷) برطرف شد. ر.ک. «ویراست‌های دیگر لغت‌نامهٔ دهخدا» در همین گفتار (ص ۲۶۰).

۲. متن این نامه در گفتار نخست، بخش «خاطراتی از دهخدا» (صص ۱۱۳ـ۱۱۴)آمده‌است.

۳. آگاهی از این ماجرا و دسترسی به عکس دفترچهٔ مذاکرات کمیسیون معارف با راهنمایی و لطف آقای محمود نظری، مسئول بخش نسخ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، میسر شد. ر.ک. مذاکرات کمیسیون معارف (۱۳۰۲ـ۱۳۰۹): محفوظ در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، به شمارهٔ ۱۱۲۲۸.

۴. کمیسیون معارف، کمیسیونی بوده‌است برای حل مشکلات امور آموزش و پرورش و نظارت بر مواد و کتاب‌های درسی که در پاییز ۱۳۰۲ش. به دستور رضاخان سردارسپه، نخست‌وزیر وقت، در زمان وزارت سلیمان‌میرزا قاجار، در کنار وزارت معارف تشکیل شد، با حضور این افراد: حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، محمود علامیر (احتشام‌السلطنه)، محمّد مصدّق (مصدق‌السلطنه)، احمد بدر (نصیرالسلطنه)، میرزا یحیی دولت‌آبادی، سلیمان‌میرزا، سیدمحمّد تدیّن، مرتضی مرتضایی (ممتازالملک)، در ادامه سیدحسن تقی‌زاده، ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) و احمد سعیدی (نایب و دبیر کمیسیون) و ارباب کیخسرو شاهرخ برای نظارت بر امور مالی به این کمیسیون پیوستند. ریاست آن را میرزا یحیی دولت‌آبادی بر عهده داشت. نخستین جلسهٔ این کمیسیون در سه‌شنبه ۲۸ آبان ۱۳۰۲ تشکیل شد، ر.ک. مذاکرات کمیسیون معارف (۱۳۰۲ـ ۱۳۰۹). یکی از وظایف مهم این کمیسیون شناسایی مؤلف و مترجم و فراهم آوردن وسایل تألیف و ترجمهٔ کتاب‌های مناسب برای مدارس، از طریق جمع‌آوری اعانات از افراد ثروتمند بود. بنا بر گفتهٔ احمد سعیدی حدود ۴۰ کتاب توسط این کمیسیون در این دوره ترجمه و تألیف و چاپ شده‌است، ازجمله یک دوره تاریخ عمومی دنیا و کتاب سخن و سخنوران بدیع‌الزمان فروزانفر (سعیدی، ۱۳۵۴: ص ۹۶۴).

مذاکرات و نتیجهٔ اعلان مذکور نداریم. در جلسهٔ پنجاه‌وپنجم (پنج‌شنبه ۷ دی ۱۳۰۶) بحث تألیف کتاب لغت دوباره به میان آمد. در جلسهٔ پنجاه‌وششم (جمعه ۱۵ دی‌ماه) موضوع تألیف کتاب لغت پی گرفته شد. کتاب لغتی شامل لغات محاورهٔ کنونی از فارسی و عربی و غیره و لغات مستعمل در کتاب‌های دورهٔ اوّل مدارس متوسطه، و دوهزار تومان هم برای مخارج آن معیّن شد. در جلسهٔ پنجاه‌وهشتم (دی‌ماه ۱۳۰۶) سیدحسن تقی‌زاده اصول و قواعدی برای تهیهٔ کتاب لغت مطرح کرد و به تصویب بقیهٔ اعضا رساند. اوّل اینکه معانی مشترک لغات این فرهنگ در حدود معلومات دورهٔ اوّل متوسطه باشد و دیگر معانی لغات به آتیه محوّل شود. دوم اینکه اَعلام را تا حدّی که در زبان و ادبیات فارسی معروف است در کتاب لغت بیاورند. سوم اینکه لغات محلی که در سراسر مملکت رایج نیست، آورده نشود و لغات محلی صحیح به آینده محوّل گردد.

در جلسهٔ پنجاه‌ونهم (اوایل بهمن ۱۳۰۶) دربارهٔ ضبط حرکات لغات عربی بحث شد. رأی حاضران بر این قرار گرفت که مطابق با تلفّظ فارسی معمول ضبط شود، مگر آنکه تلفّظ فارسی آن‌ها عمومیت نیافته باشد و در این صورت به تلفّظ عربی آن هم اشاره شود. همچنین دربارهٔ انتخاب مؤلّف کتاب لغت نیز مذاکره و قرار شد تقی‌زاده با دهخدا ملاقات و مذاکره کند، اگر او قبول کند، این کار به او سپرده شود. در شصتمین جلسه (۱۲ بهمن ۱۳۰۶) ادامهٔ مذاکرات دربارهٔ کتاب لغت پی گرفته شد و «آقای تقی‌زاده اظهار داشتند که با آقای دهخدا مذاکره کردند و تا اندازه‌ای ایشان حاضر شده‌اند که این کار را قبول نمایند و مضایقه ندارند که با نظارت کمیسیون هم این کار را انجام دهند و می‌گویند دو سال وقت لازم دارد».

در شصت‌ویکمین جلسه (۲۰ بهمن ۱۳۰۶) قرار شد برای جلسهٔ آینده از دهخدا دعوت شود تا کمیسیون و دهخدا از نظرات همدیگر آگاه شوند و تصمیم قطعی گرفته شود. در شصت‌ودومین جلسه (۲۳ بهمن ۱۳۰۶) دهخدا در این جلسه حضور و از نظرات کمیسیون آگاهی یافت. دهخدا قبول کرد که مطابق نظر کمیسیون، طی دو سال فرهنگی بنویسد. نظرات کمیسیون در اختیار دهخدا قرار گرفت تا اگر نظری نسبت به آن‌ها داشت، در جلسهٔ بعد مطرح کند. همچنین مقرر شد یک نفر منشی برای کمک در تحریر و استنساخ در اختیارش بگذارند. در شصت‌وسومین جلسه (۴ اسفند ۱۳۰۶)، دهخدا در جلسه حضور یافت و دربارهٔ دوسه فقره از موارد تصویب‌شدهٔ کمیسیون نظراتش را مطرح کرد. دربارهٔ لزوم نوشتن ضبط لغات به لاتین نیز مذاکره شد، ولی چون برخی از اعضا مخالف بودند و برخی نیز غائب، تقی‌زاده پیشنهاد کرد در جلسه‌ای که بیشتر اعضا حاضر باشند، مسئله مجدداً مطرح و رأی گرفته شود.

در جلسهٔ شصت‌وچهارم (۲۴ فروردین ۱۳۰۷) متن قرارداد به شرح زیر با دهخدا نوشته شد (ر.ک. سند ۹ـ۲):

> کمیسیون معارف با حضرت آقای آقا میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، دام اجلاله العالی، قرارداد می‌کند که کتاب لغت فارسی به فارسی مشتمل بر دوازده‌هزار لغت یا بیشتر از لغات محاورهٔ معمول و کتب نظم و نثر تا حدود قسمت اوّل متوسطه، چه مضبوط و چه غیرمضبوط در فرهنگ‌های پیش تألیف نمایند و اگر لازم دیدند یک یا چند شاهد نظمی یا نثری نوشته شود، بنویسند و تا بتوانند لغات را تعریف نمایند و هر دستور که در زمان عمل برای بهتریِ کتاب لغت مزبور از طرف کمیسیون داده شود، رعایت فرمایند و نیز مقرر شد که به استثناء چهار ماه اوّل، هرماهه یک نسخه را از آنچه نوشته شده‌است، به کمیسیون ارسال دارند که دفعهٔ اوّل نتیجهٔ کار چهارماهه باشد و بعد نتیجهٔ کار یک ماه و هم مقرر است که ظرف مدّت دو سال که ابتدایش اوّل اردیبهشت ۱۳۰۷ بوده باشد، این کار انجام گیرد و در هرماه مبلغ چهل تومان برای مخارج استنساخ و غیره به حضرت استادی دهخدا از طرف کمیسیون داده شود و پس از طبع شدن کتاب از هر هزار جلد یکصد جلد حقّ تألیف به ایشان بدهند و طرفین ملتزم هستند که به شرایط این قرارداد رفتار نمایند. به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۷
>
> از طرف کمیسیون معارف، یحیی دولت‌آبادی

در جلسهٔ شصت‌وپنجم (۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۷) تصویب شد که تلفّظ لغات به‌جایِ نوشتن با حروف لاتین، با اعراب نوشته شود. متن قرارداد دهخدا نیز در گزارش این جلسه مندرج است به این شرح (ر.ک. سند ۱۰ـ۲):

اینجانب ملتزم است در مدّت دو سال از تاریخ این قرارداد فرهنگی مشتمل بر دوازده‌هزار لغت از کلمات فارسی و عربی مستعمل در محاوره و کتب نظم و نثر اعم از مضبوط و غیرمضبوط در فرهنگ‌های پیش، ترتیب داده و تقدیم کمیسیون محترم معارف نماید. این فرهنگ گذشته از لغات مزبوره حاوی لغت‌های علمی تا حدود سال سوم مدارس متوسطهٔ اوّل (سیکل اوّل) نیز خواهد بود. کمیسیون محترم اجازه می‌دهند که هرجا لازم باشد یک یا چند شاهد نظمی یا نثری نوشته شود. تعریف لغات تا آن حد که برای این بنده میسر است، به عمل می‌آید و در ضمن عمل هر دستوری که برای بهتریِ کتاب کمیسیون محترم می‌دهد، رعایت بشود و به استثنای چهار ماه اوّل، همه‌ماهه یک نسخه را از آنچه که نوشته شده‌است، به کمیسیون محترم ارسال می‌دارد. کمیسیون محترم در اوّل هر برج (شمسی) چهل تومان برای مخارج استنساخ و غیره به این بنده می‌پردازند و به‌علاوه پس از طبع از هر هزار نسخه یکصد نسخه حقّ تألیف داده می‌شود.

اوّل اردیبهشت ۱۳۰۷، علی‌اکبر دهخدا

دوازده‌هزار لغت حداقل است، کمیسیون اجازه می‌فرمایند که در طول این دو سال اگر تا حدود بیست الی بیست‌وپنج‌هزار کلمه نیز میسّر شد، فراهم و تدوین کنم.

علی‌اکبر دهخدا

در هفتادمین جلسه (۲۳ شهریور ۱۳۰۷) دهخدا جزوهٔ اوّل کتاب لغت را به کمیسیون ارائه داد، ولی آن را زود پس گرفت. در جلسات هفتادوششم (۱۶ آذر ۱۳۰۷) و هفتادوهفت (۲۹ آذر ۱۳۰۷) قرار می‌شود به سبب تأخیر به دهخدا تذکّر بدهند. در جلسهٔ هفتادوهشتم (۱۴ دی‌ماه ۱۳۰۷) پس از نامه و پیغام به دهخدا، دهخدا جواب داد که کسالت دارد. در جلسهٔ هفتادونهم (۴ بهمن ۱۳۰۷) یحیی دولت‌آبادی جوابی که دهخدا در ملاقات با او داده، مطرح کرد. جواب دهخدا این بود که فعلاً مشغول جمع لغات است و معانی لغات را هنوز ننوشته‌است و همین که تمام لغات جمع‌آوری شد، شروع به نوشتن معانی خواهد کرد و اگر کمیسیون بخواهد لغات جمع‌شده را تسلیم کمیسیون می‌کند و موقع نوشتن معانی، آن‌ها را پس می‌گیرد. پس از این جواب، در جلسه مطرح می‌شود که خیالی که او در آتیه برای فرهنگ زبان فارسی دارد، با قرارداد وفق نمی‌کند و معلوم نیست هر جزوهٔ لغتی که به این ترتیب شروع شود، کی تمام می‌شود. در همین اثنا دهخدا در جلسه حاضر شد و کارهای خود را ارائه داد و چند فقره مشکلی که برایش پیش آمده، مطرح و نظر کمیسیون را استفسار کرد. چون مطالب طرح‌شده نیاز به دقّت و مطالعه داشت، کمیسیون نظر خود را به جلسهٔ آینده موکول کرد.

در هشتادمین جلسه (۱۸ بهمن ۱۳۰۷) پس از مذاکرات، اعضا به این نتیجه رسیدند که آنچه دهخدا تا آن زمان فراهم کرده، مطابق نظر کمیسیون نبوده و با وجود توضیحات کتبی و شفاهی و قراردادی که منعقد شده، منظور کمیسیون هنوز حاصل نشده‌است. بنا شد رئیس کمیسیون، یحیی دولت‌آبادی دوباره با دهخدا مذاکره کند. در جلسهٔ هشتادودوم (۱۶ فروردین ۱۳۰۸) قرار شد دوباره از دهخدا دعوت شود و نمونهٔ کار تمام‌شده را اگرچه چند ورق باشد، ارائه دهد. در جلسهٔ هشتادوچهارم (اوایل اردیبهشت ۱۳۰۸) احتشام‌السلطنه گزارش داد که با دهخدا ملاقات کرده و خلاصه اینکه کتاب فرهنگ زبان فارسی به‌وسیلهٔ دهخدا تهیّه و تمام نخواهد شد و حاضر به انجام این کار نیست. قرار شد به دهخدا نامه‌ای ارسال شود که پول دریافتی را مسترد کند. در همین جلسه دربارهٔ کتاب لغت زبان فارسی که سعید نفیسی تهیّه کرده و نمونهٔ آن را به کمیسیون فرستاده، مذاکره شد. آنچه فرستاده بود، کمیسیون پسندید، ولی قرار شد برای مزید اطمینان از او بخواهند مقداری از حرف دیگری بفرستد تا کمیسیون نظر نهایی‌اش را بدهد. در جلسهٔ هشتادوپنجم (۱۱ تیر ۱۳۰۸) با سعید نفیسی قرارداد بسته شد.

۴ .۱۰) ماجرای چاپ لغت‌نامه از فروشِ پهنِ اسبانِ قشون

در حدود سال ۱۳۰۹ شمسی تلاش نافرجامی برای چاپ لغت‌نامه صورت گرفت. محمّد دبیرسیاقی از زبان دهخدا این ماجرا را نوشته‌است:

کار استخراج لغات مقارن طبع امثال و حکم ادامه داشت و من غالب اوقات خود را بدان معطوف ساخته بودم. روزی تقی‌زاده، وزیر دارائیِ وقت، به نزدِ من آمد. از آمدنش متعجّب شدم، زیرا هرچند آشنایی دیرینه بود، اما مراوده متروک بود. پس از تعارفات متداول گفت: «امروز پس از جلسۀ هیئت وزیران از من خواسته شد بیایم و ببینم شما چه می‌کنید و روزگار را چگونه می‌گذرانید»، گفتم: «بحمداللّه سلامتم و به کار لغت مشغول. طالب کاری نیستم و تنها آرزومندم که این کتاب چاپ شود و در دسترس مردم قرار گیرد». آن وزیر رفت و شنیدم که به دستوری درصدد برآمده‌اند که محلّی برای تأمین هزینۀ طبع کتاب دست و پا کنند و از صاحب‌منصبان لشکری، پاک‌نهادی به نام سرتیپ حبیب‌اللّه‌خان شیبانی پیشنهاد و تقبّل کرده‌است که از محلّ فروشِ پهنِ اسبانِ قشون، بودجۀ این کار را تهیه کند [...].

گزارش تأمین اعتبار هزینۀ چاپ لغت از محل مورداشاره با تصویب مقامات به هیئت دولت رفت. اما آنجا نخست‌وزیرِ وقت[1] به عذر اینکه یک تن توانائی انجام این کار عظیم را ندارد، با آن همداستانی نکرد. درآمد مورد پیشنهاد را صرف کارهای دیگری کردند و کار چاپ کتاب من معوّق ماند». (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۱).

۱۰. ۵) قراردادی دیگر با وزارت معارف و چاپ یک جزوه (۴۸۶ صفحه)

در سال‌های ۱۳۱۳ـ۱۳۱۴ وزارت معارف تصمیم به چاپ فرهنگ دهخدا گرفت. پس از مذاکراتی در سال ۱۳۱۳ بین دهخدا و وزارت معارف به وزارت اسماعیل مرآت، قراردادی بسته شد و سپس در ۱۶ بهمن ۱۳۱۴ قراردادی مکمّل بسته شد که کتاب در نُه مجلّد هفتصدصفحه‌ای طی پنج سال به چاپ برسد. همچنین در سال ۱۳۱۸ قراردادی تکمیلی برای آن امضا شد[2]. محمّدعلی فروغی در خاطراتش، اشاره‌هایی به آمدورفت‌ها و جلساتی با دهخدا، با حضور محمّد قزوینی، اسماعیل مرآت (وزیر معارف وقت) و قاسم غنی برای چاپ لغت‌نامه در این دوره کرده‌است[3].

وزارت معارف برای دستیاری دهخدا سه تن از استادان دانشگاه تهران، احمد بهمنیار و ابوالحسن شعرایی / شعرانی و جلال‌الدین همائی را در نظر گرفت. کسانی مانندِ حسن صدر سالک (صدرعرفائی)، محمّدتقی مدرّس رضوی، پرویز ناتل خانلری، احمد کوشا، حسن ره‌آورد، میراحمد طباطبائی، محمّد مکری نیز جزو نخستین دستیاران دهخدا در همین دوران به شمار می‌روند.

سرانجام در سال ۱۳۱۹ بخشی از لغت‌نامه شامل حرف «آ» و بخشی از «الف» (آ ـ ابوریحان) در ۴۸۶ صفحه با عنوان «فرهنگ فارسی» به چاپ رسید، اما توزیع نشد و کار ادامه نیافت (ر.ک. سند ۱۱ـ۲). دبیرسیاقی دلیل ادامه نیافتن انتشار آن را کُندی کار چاپخانۀ بانک ملّی و کشیده شدن دامنۀ جنگ جهانی دوم به ایران در شهریور ۱۳۲۰ دانسته‌است[4].

صفحۀ دوم نامه‌ای مربوط به این دوره در اسناد آرشیو ملّی ایران به امضای اسماعیل مرآت (کفیل وزارت فرهنگ) موجود است که به احتمال زیاد مخاطب آن نخست‌وزیر بوده‌است. متن آن بدین شرح است (ر.ک. سند ۱۲-۲):

... و چون برای چاپ دویست‌هزار لغت ۳۵۰۰۰۰ ریال با ایشان قرارداد بسته شده بود، اکنون که عدۀ لغت‌ها به ۶۰۰۰۰۰ رسیده، مبلغ مزبور سه برابر و بالغ بر ۱۰۵۰۰۰۰ریال خواهد شد.

نظر وزارت فرهنگ این است چون آقای دهخدا از دانشمندان کشور و مزاجاً هم علیل شده‌است، تحمیل چاپ کتاب که کار بسیار پرزحمتی است بر ایشان شایسته نیست، زیرا اولاً مقداری وقت ایشان را که صرف کارهای علمی و ادبی باید بشود،

---

۱. به احتمال زیاد منظور حسن وثوق‌الدوله است.

۲. ر.ک. دبیرسیاقی ۱۳۷۷: ص ۴۳۲.

۳. فروغی، ۱۳۹۶: ص ۵۴۵، ۵۹۹.

۴. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۲. خود دهخدا در نامه‌اش به روزنامۀ اطّلاعات در این باره سخن گفته، متن این نامه در صفحه‌های بعدی مندرج است.

می‌گیرد، ثانیاً به‌واسطهٔ علت مزاج ایشان بیم آن می‌رود کار چاپ چنانکه باید به‌سرعت پیشرفت نکند. دستمزد چهارصدهزار لغت اضافی که جمع‌آوری کرده‌اند، پرداخت شود، یعنی مبلغ مناسبی به ایشان تأدیه گردد و چاپ کتاب را وزارت فرهنگ مستقیماً و با نظارت جناب آقای دهخدا شروع نماید و از بابت نظارتی که ایشان بر چاپ کتاب می‌کنند، دستمزدی به طور ماهانه به آقای دهخدا پرداخت شود. متمنی است مراتب را به شرف عرض پیشگاه ملوکانه رسانده، اوامر مطاع را ابلاغ فرمایند.
کفیل وزارت فرهنگ، اسماعیل مرآت.

نمی‌دانیم که پاسخ مقامات بالا در برابر پیشنهاد اسماعیل مرآت چه بوده‌است و آیا یکی از علل توقف چاپ همراهی نکردن آن‌ها بوده‌است یا نه.

اوراق چاپ‌شدهٔ قبل از جنگ، پس از بیست سال به دستور مدیرکلّ وقت ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، محمّدامین ریاحی، که خود پیش‌تر از دستیاران دهخدا بود، صحّافی شد و با یک صفحه مقدّمه در آغاز، به تاریخ اردیبهشت ۱۳۴۱ در اختیار کتابخانه‌های مدرسه‌های کشور گذاشته شد[1].

۱۰. ۶) افزوده شدن اَعلام تاریخی و جغرافیایی به لغت‌نامه

دهخدا دلایل افزودن اَعلام به لغت‌نامه را چنین نوشته:

بسیاری بر آنند که اگر لغت‌نامه بدون اَعلام طبع می‌شد، بهتر بود. بالعکس معتقدیم چون در عصر ما فرهنگ اَعلامی به زبان فارسی آن هم بدین تفصیل تدوین و طبع نشده‌است و ما این کار را هم ضمن تألیف و تدوین لغت، انجام داده‌ایم. دریغ است که بخش اَعلام را جدا کرده دور بیندازیم، نویسنده یقین دارد که محققان به‌مرور به لزوم طبع اَعلام توجّه بیشتری خواهند فرمود و نقایص آن‌ها را رفع خواهند کرد (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۴۰۲).
اینکه پاره‌ای از کلمات، خاصّه اسماء رجال و امکنه را که در زبان‌های دیگر است، ذکر کرده‌ام، برای این است که معادل آن در فارسی بوده و خواسته‌ام مترجمین متوجّه آن شوند و لفظ اجنبی را عیناً در ترجمه نیاورند. و دیگر خواستم یک بار به نحوِ اجمال نشان بدهم که اگر علماء ایران را از صفحهٔ تاریخ دنیا برداریم، نه‌تنها عالَم اسلام، بلکه جامعهٔ بشریت هیچ چیز ندارد یا در نهایت فقر و بیچارگی علمی و ادبی و صفتی و اخلاقی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۵۰۲).

در جای دیگر دبیرسیاقی به نقل از یادداشت‌های دهخدا برای مقدمه می‌نویسد: «چون لغت فنّی سخت خشک و خشن و درشت است، خواستم تنوّعی پیدا شود که شاغل[2] باشد» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۴).

اما گنجاندن اعلام در لغت‌نامه مخالفانی هم داشت. ازجمله غلامحسین صدیقی از محمّد قزوینی شنیده‌است که «چه نحس ساعتی بود برای فرهنگ ایران آن ساعتی که اندیشهٔ افزودن اعلام در لغت‌نامه به مغز دهخدا گذشت و سبب شد که لغت‌نامه منحصر به لغت نباشد و بتمامه زیر نظر خود ایشان چاپ نگردد» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۸). دبیرسیاقی هم معتقد است که اگر اعلام در لغت‌نامه گنجانده نمی‌شد به احتمال زیاد کار در زمان حیات دهخدا به پایان می‌رسید و بعدها مجال تکمیل آن فراهم می‌شد؛ نتیجه‌ای که به باور دبیرسیاقی خود دهخدا هم در اواخر عمر بدان رسیده بود (همان).

سعید نفیسی علّت دیگری برای افزوده شدن اَعلام به لغت‌نامه مطرح کرده‌است، ر.ک. بخش ۱۱ـ۳: نقدها و ایرادهای علمی، در همین گفتار (صص ۲۵۶ـ ۲۵۷).

---

۱. ر.ک. همان: صص ۴۳۲ـ۴۳۳.
۲. مشغول‌کننده؛ سرگرم‌کننده.

۷.۱۰) جرقهٔ چاپ لغت‌نامه

محمّد مصدّق، نمایندهٔ مجلس چهاردهم، در روز شنبه اوّل دی‌ماه ۱۳۲۴ (جلسهٔ ۱۷۴) در نطقی از رفتار تبعیض‌آمیز وزارت دارایی انتقاد کرد و گفت:

> من با آن شهریه‌ای که برای آقای محمّد قزوینی معیّن شده‌است کاملاً موافقم، برای اینکه ایشان یک خدماتی نسبت به فرهنگ نموده‌اند حقّاً استحقاق این قدردانی را دارند، ولی نسبت به آقای دهخدا هم که در خدمت به فرهنگ دست‌کم ندارند، هیچ مساعدت نشده‌است و من وضعیت ایشان را خیال می‌کنم که بسیار بد است و باید دولت در ضمن این اشخاص از ایشان هم قدردانی و مساعدت کند، از خدمات این اشخاص قدردانی بکند و در این قسمت تبعیضی نشود [...][1].

عبدالحسین هژیر، وزیر دارایی وقت، در همان جلسه حضور داشت و گفتهٔ مصدّق را تصدیق کرد. تقریباً سه هفته بعد، در ۲۳ دی ۱۳۲۴، دو روز پیش از پیشنهاد طرح طبع فرهنگ دهخدا در مجلس، دهخدا نامه‌ای گلایه‌آمیز به روزنامهٔ اطّلاعات نوشت:

> آقای مدیر محترم
>
> هفتهٔ پیش در جراید خواندم که آقای مصدّق‌السلطنه از اوضاع معاشی اینجانب در مجلس شورا تذکّری داده‌اند و دولت فعلی هم وعدهٔ مساعدت کرده‌است. اینجانب هیچ‌وقت از آقای مصدّق‌السلطنه تمنای این تذکّر را نکرده بودم. معهذا چون ناشی از حسن نیّتی است، متشکرم. لکن زاید نمی‌بینم یادآور شود که خادم که در این مملکت بسیار است و همه دچار این عسرت و فشار هستند و راضی نگاه داشتن یک تن، ناراضی‌تر کردن سایرین که اکثریت هستند، خواهد بود. زمامداران هرچه زودتر باید سعی کنند اوضاع عمومی به حال عادی پیش از جنگ نزدیک شود و عامهٔ مردم مرفّه باشند و هم یادآور می‌شوم که کمک و همراهی به امثال اینجانب این است که محصول زحمات علمی یک عمرشان در دسترس عامّه گذاشته شود. این بنده گذشته از چندین ترجمه و تألیف کوچک و بزرگ، در مدّت بیش از سی سال مشغول تألیف یک فرهنگ زبان فعلی اعم از فارسی و عربی و اَعلام رجال و جغرافیایی و لغات فنون و علوم بوده‌ام و از بیست و چند سال به این طرف یک دینار به اسم تألیف یا انواع آن نه من تقاضا کرده‌ام و نه دولت به من داده‌است.
> فقط از دو سال قبل دولت درصدد برآمد کتاب لغت مرا که در حدود چهل‌هزار[2] صفحهٔ پنجاه‌سطری سه‌ستونی است، به چاپ برساند و در تمام این مدّت به‌قدری مشکلات پیش آوردند که بیش از پانصد صفحه به چاپ نرسید و از دی‌ماه سال گذشته هم به عللی که بر بنده مجهول است، به مطبعه غدغن شد که این کتاب چاپ نشود. ناگفته نماند که برای این کتاب هم نه قراردادی مابین من و دولت بود و نه دیناری به من داده می‌شد. خود وزارت فرهنگ مستقیماً با مطبعه قراردادی بسته بود و کاغذ لازم را هم خود دولت خریداری می‌کرد و به مطبعه می‌فرستاد و حتّی قرار نبود یک جلد هم از این کتاب به مؤلّف داده شود. الآن هم که این سطور را به روزنامهٔ اطّلاعات می‌فرستم هنوز کار طبع این کتاب که شاید سنگِ اساسی بنای معارف این مملکت است و در دنیا هرجا که شروع به کار کرده‌اند از کتاب لغت شروع شده‌است، متوقف است. اگر اجازه فرمایید در همین نزدیکی‌ها من در چند سطر شرح این کتاب را به روزنامه بفرستم و امر به درج آن فرمایید تا شاید پس از من مسوّده‌های این کتاب برای پیچیدن گل‌گاوزبان و بنفشه به عطّارهای سرگذر فروخته نشود[3].

---

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۷۴، https://www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat.

۲. این عدد تخمین دهخدا از صفحات لغت‌نامه است، تعداد صفحات چاپ‌شده بنابر شمارش نگارنده ۲۵،۶۶۲ صفحه است.

۳. آینده، سال ۵، ش ۷ ـ ۹، پاییز ۱۳۵۸، صص ۵۷۳ـ۵۷۴.

۸ .۱۰) لغت‌نامهٔ دهخدا و مجلس شورای ملّی

در ۲۵ دی ۱۳۲۴ طرحی به پیشنهاد عبدالحمید اعظم (اعظمی) زنگنه، نمایندهٔ مجلس شورا و جمعی از نمایندگان (محمّد مصدّق، عبداللّه معظمی، ناصرقلی اردلان، رضا تجدّد، سیدمحمّد هاشمی، جمال امامی، حسنعلی فرمند، حسام‌الدین دولت‌آبادی، یوسف مجتهدی، احمد مشاور شریعت‌زاده، ابوالقاسم امینی، حبیب‌اللّه درّی، حسین فرهودی، غلامعلی فریور، حسین معاون، ابراهیم آشتیانی، عبدالحسین اعتبار، مهدی فاطمی، جواد عامری، ابوالفضل حاذقی، سیدداود طوسی، علی اقبال، مراد اریه) با قید دوفوریت به مجلس تقدیم شد (ر.ک. سند ۱۳ـ۲):

> نظر به اینکه آقای علی‌اکبر دهخدا با تحمّل زحمات فوق‌العاده و بذل عمر گرانبهای خود موفّق به تألیف دائرةالمعارف فارسی گردیده و طبع و نشر این کتاب نفیس برای فرهنگ کشور اقدام اساسی و مهمّی است، امضاکنندگان مادّه‌واحدهٔ ذیل را با قید دوفوریت پیشنهاد می‌کنند:
> مادّه‌واحده: هیئت‌رئیسهٔ مجلس شورای ملّی موظّف است اقدام لازم به عمل آورد تا مطبعهٔ مجلس فوری شروع به طبع کتاب دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا بکند و پس از اتمام طبع، نصف عدهٔ مجلّدات را به مؤلّف داده، بقیّه را برای جبران مخارج به فروش برساند.
> تبصره: وزارت فرهنگ مکلّف است که عدهٔ لازم کارمند در اختیار آقای علی‌اکبر دهخدا برای جمع‌آوری دائرةالمعارف ایشان بگذارد[۱].

این مادّه‌واحده و تبصره با پیشنهاد اصلاحی ولی‌اللّه شهاب فردوسی به تصویب نمایندگان مجلس رسید (ر.ک. سند ۱۴ـ۲):

> هیئت‌رئیسهٔ مجلس شورای ملّی مکلّف است وسایل طبع فرهنگ آقای دهخدا را فراهم نموده هر نوع کمک و وسیله‌ای را که آقای دهخدا لازم داشته‌باشند، در اختیار ایشان بگذارند و قراردادی که مورد موافقت طرفین باشد با ایشان منعقد نمایند[۲].

در جلسهٔ یکشنبه پنجم اسفند ۱۳۲۴، همراه با لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملّی، هزینهٔ چاپ فرهنگ دهخدا نیز توسّطِ حسن مرآت اسفندیاری تقدیم مجلس و برای رسیدگی به کمیسیون ارجاع شد.

دهخدا در ۱۲ اسفند در جلسهٔ کارپردازی مجلس حضور یافت و در این جلسه دربارهٔ چاپ فرهنگ تصمیم‌هایی گرفته شد. پس از آن در جلسهٔ پنجشنبه شانزدهم اسفند بودجهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملّی، مادّه‌واحده‌ای به پیشنهاد نمایندگان با عنوان «قانون اجازهٔ پرداخت دویست‌وپنجاه‌هزار ریال از محلّ صرفه‌جوئی بودجهٔ سال ۱۳۲۴ مجلس جهت هزینهٔ اعتبار فرهنگ دهخدا» با اکثریت آرا تصویب شد[۳] (ر.ک. سندهای ۱۵، ۱۶، ۱۷ـ۲).

> مادّه‌واحده: مجلس شواری ملّی به کارپردازی مجلس اجازه می‌دهد که از محلّ صرفه‌جوئی بودجهٔ سال ۱۳۲۴ مجلس فعلاً مبلغ دویست‌وپنجاه‌هزار ریال برای هزینهٔ اعتبار فرهنگ آقای دهخدا از وزارت دارائی دریافت دارد و این اعتبار با تصویب هیئت‌رئیسه از حیث حقوق متصدّیان عمل و خرید کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مصرف خواهد رسید.

پس از آن، در مادهٔ هفتم قانون بودجهٔ مجلس شورای ملّی، مخارج طبع فرهنگ در سال ۱۳۲۵ نیز به مبلغ سه‌میلیون ریال (برای دو سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵) در ۱۶ اسفند ۱۳۲۴ تصویب شد. و نیز در همان جلسه بنا بر پیشنهاد عبدالحمید زنگنه دربارهٔ

---

۱. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۹، و صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۸۱.
۲. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۳۹، و صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۸۱.
۳. ر.ک. صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۹۴.

خرید خانهٔ مسکونی دهخدا به وسیلهٔ وزارت فرهنگ و ساختن دبستانی به نام دهخدا در محل آن مذاکراتی صورت گرفت.

بخشی از مذاکرات مجلس در این باره خواندنی است:

پیشنهاد آقای دکتر زنگنه

نظر به اینکه در قانون مصوّب ۲۸ بهمن ۱۳۲۴ نظر مجلس شورای ملّی این بود که کتاب آقای دهخدا چاپ شده و حق‌التألیف هم به ایشان پرداخته شود، ولی معظّم‌له از گرفتن حق‌التألیف خودداری می‌نمایند و از طرف دیگر مشاهده می‌گردد که گرفتاری‌های آقای دهخدا موجب تشویش خاطرشان می‌شود، بنده پیشنهاد می‌نمایم که این تبصره به بودجهٔ مجلس اضافه شود:

تبصره: دولت موظّف است خانهٔ آقای علی‌اکبر دهخدا را به قیمت عادله خریداری نموده و دبستانی در آنجا به نام دهخدا ایجاد کند.

(در این موقع آقای دکتر مصدّق با تعرّض از جای خود برخاسته اظهار کردند: «ای خاک بر سر این مجلس. خاک بر سر این مجلس» و از جلسه خارج گردیدند).

پس از آن عبدالحمید زنگنه دربارهٔ علّت پیشنهادش توضیح داد:

دکتر [عبدالحمید] زنگنه: پیشنهاد بنده این بود که خانهٔ آقای دهخدا را دولت به قیمت عادله بخرد و یک دبستان بکند و فقط پولی به ایشان بدهد، حالا بنده توضیح می‌دهم چرا این پیشنهاد را کردم، عرض کنم مجلس شورای ملّی در سابق یک قانونی تصویب کرد و امروز هم تصویب می‌کند و تأیید می‌کند برای اینکه کتاب لغت آقای دهخدا چاپ بشود. همان‌طور که آقای دشتی فرمودند کتاب لغت پایه و اساس زبان فارسی است و یکی از نقص‌های بزرگی که امروز داریم و یک زبانی که افتخار ما به آن است، یک کتاب لغت صحیح از آن نداریم، همهٔ ما افتخار داریم که ایران همیشه زنده است و زنده خواهد بود (صحیح است) ولی توجّه به عواملی که عوامل حیاتی مملکت است باید بکنیم، و یکی از عوامل عمدهٔ حیات ملّی ما زبان فارسی است (صحیح است) بی‌خود نبوده که فردوسی ادعا کرده‌است (که عجم زنده کردم از این پارسی) اگر آن روز فردوسی آن را درست نکرده بود، امروز با آن تحوّلات و حملهٔ مغول و سایر بدبختی‌هایی که به سرمان وارد آمده‌است، اثری از ایران باقی نمی‌ماند، حالا هم در این گیرودار و اوضاع و کشاکش سیاسی بدبختانه با کمال خجلت باید بگوییم در این حیدری و نعمتی که داریم، تنها چیزی که ثابت است و درواقع حفظ ملّت را می‌کند، درواقع این‌جور عوامل است (صحیح است). آقای دهخدا بیش از سی سال بلکه چهل سال (مرآت اسفندیاری: سی‌وپنج سال) از عمر خود را غیر از آن مدّتی که صرف جهاد در راه علم و ادب و حفظ زبان فارسی کرده‌است و مشغول بوده‌است، عمر جوانی و زندگانی خودش را صرف کرده‌است (هاشمی: واقعاً زحمت کشیده‌اند) بنده خودم شاهدم حتی در دورهٔ سابق مکرر به ایشان پیشنهاد وزارت و مقام‌های عالی شده همهٔ این‌ها را پشت پا زده‌است و در گوشهٔ اطاق نشسته‌است و مشغول کار است. امروز بنده می‌خواهم یک مطلبی را راجع به آقای دهخدا عرض کنم که خجالت هم می‌کشم (دکتر اعتبار: با پیشنهاد شما همه موافق اند) و آن این است که این مرد برای همین کار همیشه یک عدّهٔ زیادی از دانشجویان را دور خودش جمع می‌کرد و حقوق می‌داد و ناهار و شام می‌داد، برای اینکه کار برای او بکنند و کمک بکنند به کار ایشان، درنتیجهٔ این وضعیت ایشان بدهکارند. الان مبلغ دویست‌وبیست‌هزار تومان مقروض هستند و یک خانه دارند که برای این خانه هم اجرائیه صادر شده‌است نسبت به یکی از طلبکاران که هفتادهزار تومان می‌خواهند و امروز مزایده شده‌است و مشتری برایش پیدا نشده‌است. بنابراین طلبکاران با هفتادهزار تومان خانه را خواهند برد و از طرف دیگر آقای دهخدا به‌هیچ‌وجه حاضر نیست حتی با ایشان صحبت شد که یک حق‌التألیفی مطابق آنچه در قانون پیش‌بینی شده به ایشان داده شود، قبول نکردند (مرآت اسفندیاری: ایشان علوّ طبع دارند) این را باز عرض می‌کنم به آقایان که از طرف انگلیس‌ها یعنی از طرف علمای انگلیسی به ایشان پیشنهاد شد که کتابشان را ببرند در انگلستان چاپ بکنند و حق‌التألیف بدهند و مخارج خودشان را

هم بدهند، قبول نکردند، (بلی قبول نکرده) هریو[۱] آمد اینجا و توسّطِ ماسینیون[۲] به ایشان پیشنهاد کرد که کتاب ایشان را ببرند در فرانسه تمام مخارجش را بدهند، حق‌التألیف هم بدهند و کتابش را تحت نظر یک عدّه مستشرق بدون اینکه خودش شرکت بکند چاپ بکنند، باز حاضر نشد. این یک همچو مردی است (اردلان: احسنت) و امروز بنده عقیده‌ام این است که مجلس شورای ملّی با تصویب این پیشنهاد به علمای انگلیس، به علمای فرانسه و به دنیا خواهد گفت که ما قدر علما و دانشمندان و دانش خود را می‌دانیم (صحیح است ـ احسنت).
نائب رئیس [هاشم ملک‌مدنی]: آقای دهخدا چند روز پیش به بنده تلفن کردند که به عرض مجلس و به عرض آقایان نمایندگان برسانم که ایشان هیچ انتظاری ندارند که از این فرهنگی که به نام ایشان است، استفاده‌ای کرده باشند و البته آقایانی که به اخلاق و صفات این مرد محترم شریف آشنایی دارند، می‌دانند که ایشان از جنبهٔ مادّی به‌کلّی دور هستند و این نظری که آقای دکتر زنگنه پیشنهاد کردند درواقع یک عمل بجایی است که مجلس از نقطه‌نظر مسکن ایشان می‌کند که خانهٔ ایشان بعد از ایشان یک محلّ فرهنگی باشد[۳].

سرانجام تبصره با اصلاحیه‌ای به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس رسید:

دولت مکلّف است خانهٔ آقای علی‌اکبر دهخدا را در صورت تمایل آقای دهخدا به فروش، به قیمت عادله خریداری نموده و دبستانی در آنجا به نام دهخدا ایجاد کند[۴].

هیئت‌رئیسهٔ مجلس کمیسیونی به نام «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا» مرکّب از این افراد: سیّدمحمّد هاشمی، حسین خطیبی، مهربان مهر، مهدی اکباتانی و محمّد فؤادی تشکیل داد.

دهخدا نیز برای تسهیل در کار تألیف، افرادی را با عنوان «هیئت پنج‌نفری» به مجلس معرّفی کرد. هیئت پنج‌نفری این افراد بودند: ذبیح‌اللّه صفا، عبدالحمید اعظم زنگنه، خانبابا بیانی، غلامحسین صدیقی و محمّد معین. او طی نامه‌ای به مجلس ساز و کار انتخاب جانشین برای این افراد را نیز پیش‌بینی کرده بود:

ساحتِ مجلس شورای ملّی

برای اینکه زحماتی که دربارهٔ این کتاب کشیده شده‌است هدر نشود و نیّات خیر وکلای مجلس چهاردهم و پانزدهم عملی شود، مستدعیات ذیل را از وکلای محترم دارم که به‌صورتِ قانونی تصویب شود:
چون پنج نفر رفقای جوان من که فعلاً با من کار می‌کنند، نهایت ورزیده در کار شده‌اند و عشق و علاقهٔ خاص به کار دارند و رشته‌های تحصیلی‌شان موافق با مقصود است، بایستی بعد از من، کار، تنها به ایشان سپرده شود و پای شخص دیگری در میان نیاید، چه ممکن است به‌کلّی اوضاع مختل شود و این هماهنگی از میان برود. آقایان مزبور عبارت از دکتر محمّد معین و دکتر ذبیح‌اللّه صفا و دکتر خانبابای بیانی و دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر حمید زنگنه می‌باشند. باید تمام کار و مسئولیت به عهدهٔ این آقایان باشد و هریک به‌نوبت به‌طورِ قرعه یک سال ریاست داشته باشند، یعنی یکی از این پنج نفر از میان پنج نفر به قرعه معلوم شده و در سال حاضر مسئول کلیهٔ کار در نزدِ مجلس باشد و در سال بعد از میان چهار نفر یکی به قرعه منتخب شود و در سال سیوم از میان سه تن به قرعه رئیس مسئول معیّن گردد و همچنین تا آخر و پس از پنج سال بی قرعه از رئیس سال اوّل شروع شود و به‌نوبت پنج‌سالهٔ اوّلیه هریک مسئولیت و

---

۱. ادوارد هریو رئیس مجلس ملّی فرانسه و آکادمیسین و از رجال معروف ادبی و سیاسی است (محمّد دبیرسیاقی).
۲. لوئی ماسینیون از خاورشناسان بزرگ فرانسه است (محمّد دبیرسیاقی).
۳. دبیرسیاقی ۱۳۷۷: صص ۴۵۰ـ۴۵۱ و صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۹۴.
۴. همان: ص ۴۵۳ و صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ چهاردهم، جلسهٔ ۱۹۴.

ریاست را به عهده بگیرد. رئیس هرسال یک و نیم (برابر) حقوق سایرین را خواهد داشت، و اگر دکتر خطیبی هم ضمیمهٔ این آقایان بشود با همان شرایط فوق خوب است، و اگر اتفاقاً برای یکی از این آقایان سفر ممتدی یا خدای‌ناکرده اتفاق سوئی روی دهد، حقّ تعیین قائم‌مقام او بر عهدهٔ خود این آقایان باید باشد، که به رأی مخفی به اکثریت رأی بدهند و عضو جدید را انتخاب کنند. و دو شرط برای هر عضو جدید حتماً باید منظور شود: یکی سن که از سی‌وپنج سال تجاوز نکند و دیگر اینکه سمت دکترا در ادبیات یا فلسفه داشته و اقلاً یک زبان اروپائی را کاملاً بداند و یک زبان دیگر را هم به‌توسط لغت‌نامه بتواند ترجمه کند[۱].

۱۰. ۹) تثبیتِ عنوان لغت‌نامه و دلیل تسمیهٔ آن

دیدیم که در طرح نمایندگان مجلس عنوان لغت‌نامه را نخست «دائرةالمعارف فارسی» و «دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا» نوشته بودند، در همان جلسه به پیشنهاد سیدمحمّد هاشمی و چندین نمایندهٔ دیگر به «فرهنگ دهخدا» تغییر یافت، ولی با نظر دهخدا عنوان «لغت‌نامه» تثبیت شد.

معین دربارهٔ عنوان «لغت‌نامه» نوشته:

> مرحوم دهخدا از اطلاق نام پرطنطنهٔ «دائرةالمعارف» و «فرهنگنامه» خودداری کردند و چون نخستین فرهنگ موجود فارسی فرهنگ اسدی است که مؤلّف بدان نام «لغت‌نامه» داده بود[۲]. بدین مناسبت مرحوم دهخدا به دورهٔ لغت خویش نام «لغت‌نامهٔ دهخدا» دادند. (معین، ۱۳۷۷: ص ۳۹۳).

دبیرسیاقی تکمله‌ای بر نوشتهٔ بالا نوشته به این مضمون که مرحوم دهخدا عنوان «لغت‌نامه» را به تذکّر آقای دکتر غلامحسین صدیقی بنابر نوشتهٔ اسدی طوسی انتخاب کرده‌است[۳].

۱۰. ۱۰) چاپ لغت‌نامه و ادامهٔ کار

اوّلین و دومین مجلّدات یا جزوه‌های لغت‌نامه (آ ـ ابوسعد، ابوسعد ـ اثبات) در ۱۰۰۰ صفحه در سال ۱۳۲۵ در چاپخانهٔ مجلس چاپ و منتشر شد (ر.ک. سند ۱۸ـ۲). جزوه‌های چاپ‌شده توسّطِ وزارت فرهنگ، ازنو چاپ شد.

از اعضای هیئت پنج‌نفری که دهخدا به آن‌ها دل بسته بود، ذبیح‌اللّه صفا در سال دوم، پس از همکاری مختصری در تدوین آغاز حرف «پ» از ادامهٔ همکاری عذر خواست. عبدالحمید اعظم زنگنه به وزارت فرهنگ منصوب شد و از هیئت پنج‌نفری بیرون رفت. خانبابا بیانی نیز پس از مدتی همکاری در تدوین فرهنگ فرانسه به فارسی از ادامهٔ همکاری عذر خواست. دهخدا به جایِ این سه نفر، کسان دیگری را برگزید: احمد افشار شیرازی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، محمّدجواد مشکور، و پس از این‌ها محمّد پروین گنابادی، علینقی منزوی، سیدجعفر شهیدی، محمّدصادق وحدت (علی‌آبادی)، حبیب‌اللّه نوبخت و دیگران به‌تدریج به جمع همکاران دهخدا پیوستند. غلامحسین صدیقی نیز در سال ۱۳۳۰ در کابینهٔ محمّد مصدّق به وزارت برگزیده شد و از ادامهٔ کار با دهخدا عذر خواست. اما دهخدا با یاری دستیاران دیگر کار را پیش برد. سندهایی از فهرست

---

۱. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص۴۵۷.

۲. اسدی گوید: «پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپار النجمی الشاعر، ادام الله عزّه، از من که ابومنصور علی‌بن احمد الاسدی الطوسی هستم، لغت‌نامه‌ای خواست چنان‌که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی ...» (لغت فرس اسدی، چ اقبال صص ۱ـ۲).

۳. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ۴۵۶.

پرداخت‌ها و اسامی دستیارانش موجود است (ر.ک. سندهای ۱۹، ۲۰ـ۲). وظایف همکاران و نقش دهخدا را دبیرسیاقی چنین شرح می‌دهد:

> دهخدا ساعاتی منظّم برای کار هر دسته معیّن کرد. همکاران در دو نوبت صبح‌ها (از ساعت هشت تا ظهر) و بعدازظهرها (از چهار بعدازظهر تا هشت) منظّماً در محل کارشان واقع در منزل آن مرحوم حاضر می‌شدند و خود دهخدا با هر دو دسته مرتّباً کار می‌کرد و مطالب تهیه‌شده را با هر تهیه‌کننده می‌خواند و حکّ و اصلاح می‌کرد و به چاپخانه می‌فرستاد، و پس از حروف‌چینی نمونه‌های ستونی آن را چند بار می‌دید و غلط‌گیری می‌کرد، و پس از صفحه‌بندی نیز نمونه‌های صفحه‌بندی‌شده را باز چند بار می‌خواند و به چاپخانه می‌فرستاد تا غلط‌گیری کنند و نمونه بدهند، و پس از حصول اطمینان از صحّت مطالب و خالی بودن از اغلاط موضوعی و مطبعی، هر فرم چهارصفحه‌ای را جداگانه اجازهٔ چاپ شدن می‌داد. کتاب در چهارهزار نسخه طبع می‌شد (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص۴۵۶).

سیدجعفر شهیدی دربارهٔ کار دهخدا و همکاران لغت‌نامه نوشته:

> [...] دهخدا می‌دانست که چنین کار بزرگی از یک تن هرچند که سختکوش باشد، ساخته نیست. بدین جهت از همان آغاز کار برای خود یاران و همکارانی برگزید. این همکاران را می‌توان در سه رده قرار داد:
> ۱ـ آنان که یادداشت‌ها را از روی کتاب‌های علامت‌گذاری‌شده بر برگه‌های کوچک (فیش) نقل می‌کردند. این دسته معمولاً از بین دانشجویان مدرسه‌های عالی آن روز یا دیگر درس‌خوانده‌ها انتخاب می‌شدند.
> ۲ـ کسانی که مأمور بودند مطالبی را از زبان‌های دیگر برای تکمیل کار ترجمه کنند. این دسته از فضلای باسابقه بودند.
> ۳ـ کسانی که زیر نظر دهخدا در کار تألیف کتاب دست داشتند. این دسته از بین استادان عالی‌رتبهٔ دانشگاه تهران و فاضلان برجسته و مشهور کشور برگزیده شده‌اند.
> از بین دستهٔ سوم باید به‌خصوص دو استاد عالی‌قدر را نام برد: مرحوم احمد بهمنیار و استاد جلال‌الدین همائی. این دو استاد دانشمند در تنظیم مجلّد اوّل که به‌وسیلهٔ وزارت فرهنگ چاپ گردید، با مرحوم دهخدا همکاری کردند (شهیدی، ۱۳۷۸: صص ۲۲۹ـ۲۳۴).

ادامهٔ کار را از قلم دبیرسیاقی می‌خوانیم:

> در تابستان‌ها که مرحوم دهخدا از گرمای هوای شهر به هوای آرام و مساعد درکه یا دزآشیب از توابع شمیران پناه می‌برد، در هفته یک یا دو روز به‌نوبت مرحوم دکتر معین و آقای دکتر صدیقی و نگارنده و مرحوم گنابادی نزدِ ایشان می‌رفتیم و مطالب تهیه‌شده، یا ازمطبعه‌رسیده را، بر ایشان می‌خواندیم تا آمادهٔ طبع شود یا به چاپ برسد، و به هر حال کار در هیچ فصلی از فصول سال تعطیل نمی‌شد جز در تعطیلات نوروزی به مدّت یک هفته یا کمتر و بیشتر.
> تدوین لغت‌نامه و طبع تدریجی مطالب آماده‌شده با همین روش که بیان کردیم تا روی کار آمدن حکومت مرحوم دکتر مصدّق ادامه داشت و دهخدا دو نوبت چهارساعته در روز با دو گروه همکاران خود کار می‌کرد و در فاصلهٔ دو نوبت کار و نیز در قسمتی از آغاز تا پایان شب نیز به خواندن کتاب و استخراج لغت می‌پرداخت، و آن‌چنان غرق کار بود که گاه از یاد می‌برد که چندم ماه و یا چه روزی از هفته است. (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ۴۵۷ و ۴۵۹.)

در طول این سال‌ها دهخدا از یک‌سو با دیرکرد پرداخت وجه از خزانه‌داری و وزارت دارایی و از سوی دیگر با بدقولی و تأخیرهای چاپخانهٔ مجلس در چاپ جزوه‌ها روبه‌رو بود (ر.ک. سندهای ۲۱، ۲۲ـ۲). از وضعیت پرداخت هزینه و اعتبار مالی چاپ لغت‌نامه در سال‌های ۱۳۲۴ـ۱۳۲۹ سندهایی در آرشیو ملّی ایران موجود است (ر.ک. سندهای ۲۳ـ۲).

در سال ۱۳۳۰ با نخست‌وزیری محمّد مصدّق، دهخدا همچنان با مشکلات مالی و نپرداختن بودجهٔ مصوّب دست‌به‌گریبان بود. در این سال بودجهٔ پیشنهادی برای چاپ و ادامهٔ کار لغت‌نامه به علّت کسری بودجهٔ دولت از مجلس مسترد شد (ر.ک. سندهای ۲۴، ۲۵ـ۲). سرانجام با پیگیری‌های مصدّق، در تکملهٔ بودجه اعتباری برای لغت‌نامه در نظر

گرفته شد. در زیر نامه‌نگاری‌های مصدّق و دهخدا را برای پیگیری پرداخت بودجه می‌بینیم[۱] (ر.ک. سندهای ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰_۲):

۱۳ اسفند

قربانت شوم، بعد از وصول مرقومهٔ محترمه/ چند مرتبه خواستم به‌وسیلهٔ تلفن جواب عرض کنم،/ جوابی نرسید، معلوم شد منزل تشریف ندارید./ در خصوص مخارج طبع کتاب با اینکه دو مرتبه به جناب/ آقای فروزان، کفیل محترم ادارهٔ دارایی،/ تأکید در پرداخت شده، امروز صبح هم مجدداً با تلفن مذاکره شد، اظهار کردند/ یک ۳۰هزار تومان و یک/ ۲۰هزار تومان حواله شد و یک ۲۰هزار تومان/ دیگر هم در شرف پرداخت است. بقیه هم به‌زودی/ تأدیه خواهد گردید. چنانچه باز فرمایشی باشد، منّت دارم/ مرقوم فرمایید که به موقع اجرا گذارم. در خاتمه/ ارادت خود را تجدید/ و سلامت عالی را مسئلت دارم.

دکتر محمّد مصدّق

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل آقای رئیس‌الوزراء محبوب ایرانیان دامت برکته

۲۱ اسفند ۱۳۳۰

قربانت شوم، دیروز با تلفن سؤال فرموده بودید/ که وصول و عدم وصول وجه لغت‌نامه را به حسابداری مجلس/ به اطّلاع برسانم. چون مطلع نبودم از حسابداری مجلس/ سؤال کردم. اینک جوابی‌ست که فرستاده‌است و در/ لفّ به حضورتان تقدیم کردم. معلوم می‌شود حتّی آن بیست/هزار تومان را هم ندادند تا چه رسد به اینکه تعهد کرده بودند/ بقیه را در دو قسط تا آخر سال بپردازند./ در اینکه وقت گرانبهای حضرت‌عالی در/ این وقت صرف این اباطیل می‌شود، نهایت/ متأسفم و جز دعا به پیشرفت مقاصد/ عالیهٔ آن قلب پاک وسیلهٔ دیگری برای/ خدمت ندارم.

العبد علی‌اکبر دهخدا

دهخدا بر روی پاکت نامهٔ فوق برای نخست‌وزیر محبوبش بیتی از سعدی نوشته‌است: من چه در پای تو ریزم که خورای تو بود/ سر نه چیزیست که شایستهٔ پای تو بوَد.

جناب آقای وزیر دارایی

عین نامهٔ جناب آقای دهخدا و منضم آن فرستاده می‌شود. جناب آقای دهخدا در عین تنگدستی امسال صدهزار ریال به خزانهٔ دولت کمک نموده‌اند، شایسته است در طبع کتاب ایشان که مربوط به فرهنگ کشور است، کمکی سریع بفرمایند و بقیهٔ مخارج طبع آن را بپردازند که بیش از این طبع کتاب مزبور به تأخیر نیفتد.

نخست‌وزیر، دکتر محمّد مصدّق

سال بعد نیز همین دیرکردها ادامه پیدا کرد. نامهٔ دیگری از دهخدا به مصدّق (ر.ک. سند ۳۱-۲):

۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۱

قربانت شوم. دو جزو از لغت‌نامه که در تازه از طبع خارج شده به حضورتان فرستادم. چهارپنج جزو دیگر هم در دست صحافی است و عن‌قریب تقدیم می‌کنم. از تصمیم تشریف‌فرمایی به لاهه نهایت خرسندم و تأییدات الهی را با دعا از

۱. ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۶۱_۴۶۲.

درگاه خداوند رحیم برای پیشرفت نیات مقدسهٔ شما می‌خواهم. در شرفیابی اخیر قصدم این بود که اگر ممکن شود خرج طبع این کتاب را به عهدهٔ آمریکایی‌ها بگذارم (اگرچه آن‌ها ظاهراً میل ندارند پولشان را برای کارهای اساسی خرج کنند). به عقیدهٔ بنده اگر این طریق مخارج طبع تأمین نشود، باید این خرج جزئی را برای نفع کلّی این کتاب تحمل کرد. این کتاب به عقیدهٔ اکثر مستشرقین که آن را دیده‌اند و نیز علما و ادبای خودمان شاید اقلاً یک قرن ما را پیش می‌برد. گذشته از اینکه مبلغی را که دولت برای این کار در بودجه می‌گذارد، همه‌ساله قریب یک ثلث آن صرفه‌جوئی می‌شود و از دو ثلث دیگر هم مبلغ عمدهٔ آن به مطبعهٔ مجلس می‌رسد که در معنی دولت از یک جیب به جیب دیگر می‌ریزد و علاوه بر این‌ها سالی قریب ۳۰هزار تومان از آن فروخته می‌شود که جزو برد بودجهٔ مجلس به حساب می‌آید. از قراری که بنده شنیده‌ام هیئتی که مأمور تعدیل بودجه بوده‌اند یا وزارت مالیه، خرج طبع این کتاب را حق‌التألیف تصور کرده‌اند. در صورتی که از روز اول بنده حق‌التألیفی قبول نکردم، فقط ماهیانه به اندازهٔ حدّاقل زندگی به بنده می‌دهند. از این جهت تمنا می‌کنم امر بفرمایید مبلغ مزبور را مانند سنوات سابق در بودجه بگذارند و این ضرر قلیل را برای نفع کثیر آن تحمل کنیم. بار دیگر در این مملکت یک نفر که مطلع از شعب علوم قدیمه و تا حدّی از علوم جدید معاً اطلاع داشته، پیدا نخواهد شد (برای اینکه مدارس فعلی از علوم قدیمه صرف‌نظر کرده‌اند و دکتر ادبیات صاد و سین را تمیز نمی‌دهد). در صورتی که علوم قدیمه رکن و اساس ملیت و علم و ادب ما است و تنها اتفاق و صدفه بنده را به وجود آورده که ۴۵ سال عمر خود را حتی عید و جمعه صرف این کار کند و اگر امروز این کار نشود، بعد از مردن بنده و چند پیرمرد دیگر، اگر بخواهیم لغت یا شبه دایرةالمعارفی بنویسیم، باید از فرنگ یا آمریکا متخصص بیاوریم. ۴/۵میلیون یادداشت در این مدت تهیه شده و مقداری از آن به طبع رسیده، حیف [است] بقیه جزو زباله به کوچه ریخته شود. در خاتمه خاطر مبارک را تصدیع می‌دهد که ماه فروردین و اردیبهشت حقوق اجزاء خدمتگزار از این کار را نداده‌اند و زندگی بندهٔ ارادتمند و سایرین درنهایت اختلال است.

علی‌اکبر دهخدا

از روی کمال ضرورت گاهی تصدیع می‌دهد و متأثرم که وقت گرانبها و مضیق حضرت اجل حضرت‌عالی را به خود مشغول می‌کنم لیکن از روی کمال ضرورت و اجبار تصدیع می‌دهم (رونوشت برابر اصل است)[1]

در دی‌ماه ۱۳۳۳ در کمیسیون محاسبات مجلس حرف از سپردن چاپ لغت‌نامه به وزارت فرهنگ به میان آمد، دهخدا با فرستادن نامهٔ زیر مخالفت خود را اعلام کرد (ر.ک. سند ۳۲_۲):

جناب آقای سردار فاخر، رئیس اعظم شورای ملّی

قربانت گردم در سوابقی که آنجا آن جناب دارند، در مدّتی متجاوز از ۴۵ سال من به کار تدوین و تنظیم لغت فارسی مشغول بوده و هستم و در این مدّت به‌هیچ‌وجه نظری جز خدمت به ملّت ایران و تحکیم مبانی زبان فردوسی و سعدی و حافظ نداشته‌ام. مجلس شورای ملّی در دورهٔ چهاردهم، طبع لغت‌نامه را به اتفاق آرا تصویب کردند و تاکنون قریب ۴۰۰۰ صفحه (در صفحات بزرگ سه‌ستونی با حروف ۱۲ ریز) چاپ شده، در این مدّت ابداً در امور مالی این کار دخالت نکرده‌ام، و ادارات مجلس متصدّی امور مزبور بودند، اخیراً شنیده‌ام کمیسیون محترم محاسبات خواسته‌اند طبع لغت‌نامه را به وزارت فرهنگ محوّل دارند و این عمل جز تعطیل لغت‌نامه مثمر ثمری نخواهد بود. چه وزارت فرهنگ فقط یک مجلّه داشته به نام آموزش و پرورش و به ارائهٔ همین یک مجلّه موفق نشده‌است و یقیناً این تصمیم منجر به تعطیل طبع کتاب خواهد شد. درهرحال مستدعی است مقرر فرمایند کماکان

---

۱. متن نامه از روی رونوشت تایپی است و غلط‌هایی در آن به چشم می‌خورد.

کارپردازی محترم مجلس شورای [ملّی] به طبع لغت‌نامه ادامه دهد و وقت تنگ من (یعنی روزهای آخر عمر من) به بطالت نگذرد.

۵ دی‌ماه ۱۳۳۳، ارادتمند قدیم علی‌اکبر دهخدا

در همین روزها بود که دهخدا طی نامه‌ای به مجلس برگه‌های باقیماندهٔ لغت‌نامه را به ملّت ایران تقدیم کرد (ر.ک. سندهای ۳۳، ۳۴، ۳۵ـ۲):

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملّی

با اظهار تشکر و امتنان از مساعدت‌های حضرت مستطاب عالی و کمک مجلس شورای ملّی در امر طبع کتاب لغت‌نامه، برای آنکه بعد از من نیز در امر طبع و توزیع بقیهٔ آن اشکالی به وجود نیاید، معروض می‌دارد که تمام فیش‌های باقیماندهٔ فرهنگ که بالغ بر دو میلیون می‌شود، تعلّق به ملّت عزیز ایران دارد و در اختیار مجلس شورای ملّی است تا در این باب هرگونه تصمیمی که مقتضی بداند، اتخاذ فرمایند.

۲۱ دی‌ماه ۱۳۳۳، ارادتمند علی‌اکبر دهخدا

در آذر ۱۳۳۴، در حالی که دهخدا در بستر بیماری بود، محمّد معین و هیئت‌رئیسهٔ مجلس برای اینکه کار لغت‌نامه با وجود کسالت دهخدا تعطیل نشود، مصلحت دیدند که محلّ تألیف آن را تغییر دهند. به گفتهٔ دبیرسیاقی:

این کار هرچند مخالف میل بنیان‌گذار لغت‌نامه و تصمیم قبلی هیئت رئیسهٔ مجلس بود، اما به مناسباتی مصلحت در همین انتقال می‌بود و لذا با تنظیم چند صورت‌جلسه فیش‌ها و کتاب‌ها و لوازم کار به عمارت بهارستان انتقال یافت، و دو اطاق بزرگ در قسمت شمال غربی عمارت مجلس در مجاورت تالار جلسات و مشرف به باغ شمالی و میدان بهارستان و متصل به درِ ورودی بزرگ، به لغت‌نامه اختصاص یافت و از دی‌ماه ۱۳۳۴ اعضاء لغت‌نامه کار خود را در آن محل دنبال کردند (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۶۳).

فهرست کامل همکاران لغت‌نامه در این مقطع را می‌توان در نامهٔ زیر یافت: (ر.ک. سند ۳۶ـ۲):

۱۱ دی‌ماه ۱۳۳۴
ادارهٔ بازرسی کل مجلس شورای ملّی

خواهشمندم دستور فرمایند گارد مجلس از ورود آقایان کارمندان لغت‌نامهٔ دهخدا که باید عصرها در اطاق کار لغت‌نامه برای انجام کار حضور به هم رسانند از درِ چاپخانه جلوگیری ننمایند. صورت آقایان به شرح زیر است:

۱ـ آقای دکتر محمّد معین
۲ـ آقای سیدهدایت‌الله شهاب فردوسی
۳ـ « محمّد دبیرسیاقی
۴ـ « سیدجعفر شهیدی
۵ـ « علینقی منزوی
۶ـ « سیدجلال شعاعی
۷ـ « محمّد پروین گنابادی
۸ـ « رضا قاسمی
۹ـ « مصطفی میرفخرائی
۱۰ـ « حسین سالک صدرعرفائی
۱۱ـ « محمّد صدرعرفائی
۱۲ـ « سیدمجید هاشمی
۱۳ـ « فرهنگ نیکمراد
۱۴ـ « محمّد ناظم‌زاده

و خود اینجانب نیز گاهی خواهم آمد.

رئیس امور اداری لغت‌نامهٔ دهخدا ـ [محمّد] هاشمی

در این دوره قراردادهای تألیف با مجلس شورای ملّی بسته می‌شد، با امضای دهخدا، رئیس مجلس شورای ملّی و کارپرداز مجلس شورای ملّی (چند نمونه از این قراردادهای این دوره را در اسناد این گفتار آمده‌است، ر.ک. سندهای ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰_۲).

تا زمان حیات دهخدا (اسفند ۱۳۳۴) ۲۲ مجلّد از ۲۲۲ مجلّد لغت‌نامه، و به عبارت دیگر ۴۲۶۹ صفحه از ۲۵۶۶۲ صفحه زیر نظر او به چاپ رسید. از این پس بنا بر وصیت آن مرحوم، چهار نفر از نزدیک‌ترین یارانش محمّد معین، سیدمحمّد دبیرسیاقی، محمّد پروین گنابادی و سیدجعفر شهیدی سرپرستی ادامهٔ کار را به عهده گرفتند.

مغضوب بودن دهخدا پس از مرگش دامن تشکیلات لغت‌نامه را گرفت و بودجهٔ آن قطع شد. علی معین، برادر محمّد معین در این باره نوشته:

> وقتی بعد از فوت دهخدا دولتِ وقت با وجودی که وزیر فرهنگ[1] خود استاد دانشگاه بود، بودجهٔ مختصر دویست‌هزار تومانی چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا را حذف کرد. دکتر معین نامهٔ محرمانه‌ای به نخست‌وزیرِ وقت نوشت که «این کار لعنتِ ابدی در پی خواهد داشت». این نامه و اقدام دوستداران ادب باعث شد که در مدّت کوتاهی برخلافِ میل وزیر فرهنگِ وقت و بدون اطلاع او بودجه پایدار شود (معین(علی)، ۱۳۷۰ ص ۲۲).

۱۰. ۱۱) واگذاری تشکیلات لغت‌نامهٔ دهخدا و چاپ آن به دانشگاه تهران

چنان‌که دیدیم برخی از نمایندگان مجلس شورا از ابتدا اصرار بر واگذاری چاپ لغت‌نامه به وزارت فرهنگ داشتند و با وساطت نمایندگان دیگر و امتناع دهخدا از این امر صرف‌نظر شد. اما پس از فوت دهخدا سرانجام در ۲۸ آذر۱۳۳۶ مجلس شورای ملّی چاپ لغت‌نامه را با بودجه و منضماتش به دانشگاه تهران واگذار کرد.

> به کارپردازی مجلس اجازه داده می‌شود طبقِ تقاضای کتبی دانشگاه تهران کلیهٔ تشکیلات فرهنگ دهخدا و فیش‌ها و کتابخانهٔ مربوطه اعم از کادر علمی و اداری و متصدیان آن را به ضمیمهٔ بودجه آن به دانشگاه تهران واگذار نماید و دانشگاه هزینهٔ سنوات بعد را در بودجهٔ خود ملحوظ دارد (ماده واحده به نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۷۰).

از آن پس تا مدّت هجده سال (تا ۱۳۵۴) مؤلّفان و دستیاران لغت‌نامه در دانشکدهٔ ادبیات واقع در باغ نگارستان مستقر شدند. به گفتهٔ دبیرسیاقی در این دوره تعداد اعضای سازمان لغت‌نامه و بودجهٔ آن کم و زیاد می‌شد، اما سرعت و محصول آن کاهش نیافت و بیشتر قسمت‌های لغت‌نامه در این دوره به چاپ رسید[2].

پس از درگذشت دهخدا در اسفند ۱۳۳۴، بنا بر این بود که برای تصحیح مطالب تألیف‌شدهٔ دیگر مؤلّفان، مطالب در حضور محمّد معین، رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا، مقابله و خوانده شود، اما حجم کار تألیفی و مشغله‌های معین مهلت ادامهٔ چنین کاری را نداد و بنا شد که مطالب با سیدمحمّد دبیرسیاقی (از ۱۳۳۵)، محمّد پروین گنابادی (از ۱۳۳۸)، سیدجعفر شهیدی (۱۳۴۰_۱۳۴۵) و علینقی منزوی (از ۱۳۴۰_۱۳۴۶) خوانده شود. این رویه پس از مدّتی جایش را به بازبینی و ویرایش مطالب بدون حضور مؤلّف داد. سال‌های بعد به جمع چهارنفرهٔ مذکور، سیدعلی موسوی بهبهانی (۱۳۴۵_۱۳۴۸) و عباس دیوشَلی (۱۳۵۱) نیز افزوده شدند. هیچ جزوه‌ای بدون امضاء و نظارت محمّد معین یا جانشین او، سیدجعفر شهیدی اجازهٔ چاپ نمی‌یافت.

---

۱. در این دوره محمود مهران (۱۲۸۳_۱۳۶۱ش.) وزیر فرهنگ بود.

۲. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۷۰.

برای آشنایی با ساز و کار تألیف در این دوره، سه یادداشت از مؤلّفان را می‌خوانیم (ر.ک. سندهای ۴۱، ۴۲، ۴۳_۲):

استاد ارجمندم جناب دکتر معین
پس از عرض سلام و خیرمقدم تصدیع می‌دهد.
به‌طوری که دستور فرموده بودید مقداری از اخبارِ ستونی را که نزد اینجانب بود و قبلاً با آقای شهیدی خوانده شده بود، با آقای گنابادی خواندم و با مقداری از ستونی‌هایی که با حضرت‌عالی خوانده بودم و دستور صفحه‌بندی داشتم، جمعاً هشت صفحه صفحه‌بندی‌شده آماده کردم. استدعا دارم اجازهٔ چاپ آن‌ها را پس از مطالعه صادر بفرمایید و ضمناً مقدار کارکرد ارادتمند را به آقای شهیدی اطّلاع دهید.
نکتهٔ دیگر که باید مصدّع شوم این است که خبرِ خواننده هیچ ندارم و مقداری تهیّه کردم و آماده برای خواندن است، اگر بشود ترتیبی برای این کار بدهند، ممنون خواهم بود. اگر آقای شهیدی عصرها تشریف نمی‌آورند، در صورتی که صلاح باشد به آقایان منزوی یا پروین سفارش بفرمایید که فقیر را در این امر دریابند.
با عرض ارادت و احترام دیوشَلی، ۵/ ۷ / ۳۸

سرور محترم و دانشمند معظم جناب آقای گنابادی
یک دسته خبر (راق – رالیغ) آماده بود، تقدیم حضور کردم. مستدعی است هر وقت فرصت بود لطفاً مطالعه و تصحیح فرمایید. مایهٔ مزید تشکر و ارادت است.
با احترام فراوان. حسن احمدی [گیوی]، ۲۵/ ۶/ ۴۲

استاد دانشمند جناب آقای گنابادی
اخباری که به پیوست تقدیم حضور می‌گردد، جناب آقای دیوشَلی دیده‌اند، لطفاً حضرتعالی نیز راهنمایی فرمایید.
ارادتمند [رسول] شایسته، ۷/ ۱۲/ ۵۲

محمّد معین برای ادامهٔ کار از میان دانشجویانش در دانشکدهٔ ادبیات افراد زیادی را به کار دعوت کرد. علاوه بر ادارهٔ سازمان مذکور و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات مالی و بودجه و موانع اداری، معین به تألیف فرهنگ فارسی خود و تدریس در دانشگاه و شرکت در فعالیت‌های علمی نیز مشغول بود. ساعت‌های متمادی به‌سختی کار می‌کرد و از استراحت و وقت‌گذرانی روگردان بود تا بتواند بار گران استادِ پژوهشگر و مدیرِ متعهد را به دوش کشد. معین با نوشتن نامه به سازمان‌ها و ادارات دولتی کسری بودجهٔ چاپ لغت‌نامه را تأمین می‌کرد[۱]. ازجمله در پیِ درخواست معین، سازمان برنامه در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ طرحی با عنوان «طرح کمک به لغت‌نامهٔ دهخدا» به شمارهٔ ۵۵۲۴۰۳، هزینهٔ تألیف و چاپ تعدادی از مجلّدات لغت‌نامه را تأمین کرد. مجری این طرح محمّد معین بود (ر.ک. سندهای ۴۴، ۴۵، ۴۶_۲). شرکت ملّی نفت ایران نیز سال‌ها به مدیریت منوچهر اقبال[۲] و پس از او جانشینانش، با کمک‌های مالی از تألیف و چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا حمایت کرد (ر.ک. سندهای ۴۷، ۴۸، ۴۹_۲).

در ۹ آذر ۱۳۴۵، محمّد معین براثرِ فشار کاری زیاد، در دفتر گروه ادبیات دانشگاه تهران دچار سکتهٔ مغزی شد و بی‌هوش افتاد. نزدیک به پنج سال در حالت اغما به سر برد و در ۱۳ تیر ۱۳۵۰ درگذشت.[۳]

---

۱. پیش‌نویس نامهٔ معین به علی امینی، نخست‌وزیر وقت، در بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا موجود است (ر.ک. ۴۷_۲).
۲. منوچهر اقبال (۱۲۸۸–۱۳۵۶ش.)، پزشک، در کابینه‌های مختلف متصدّی وزارت‌های بهداری، کشور، فرهنگ و دربار و غیره بوده و در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ نخست‌وزیر ایران بوده‌است. او از ۱۳۴۲ تا پایان عمرش مدیر عامل شرکت ملّی نفت ایران بود.
۳. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. شرح‌حال محمّد معین در گفتار سوم.

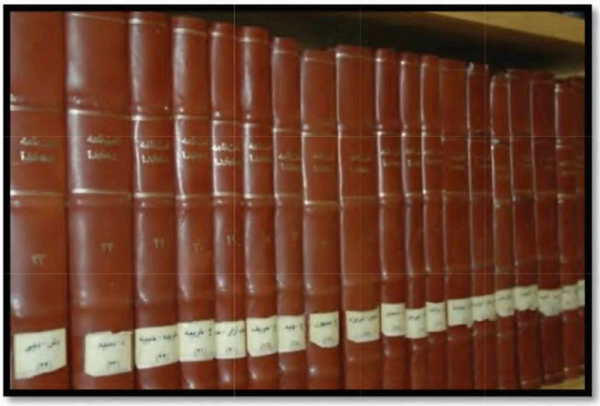
پس از بستری شدن معین، سرپرستی سازمان لغت‌نامه به سیدجعفر شهیدی که از سال ۱۳۴۲ معاون سازمان بود، واگذار شد، تا در سال ۱۳۴۷، رئیس دانشگاه تهران، فضل‌اللّه رضا، شهیدی را رسماً به ریاست سازمان منصوب کرد (ر.ک. سند ۵۰ـ۲). شهیدی نیز همانند معین برای تکمیل و به پایان رساندن تألیف و چاپ لغت‌نامه با مشکلات مالی دست‌به‌گریبان بود و درخواست‌های او به منوچهر اقبال و هوشنگ انصاری[1] برای دریافت کمک مالی در بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا موجود است (ر.ک. ۵۱، ۵۲ـ۲).

در سال ۱۳۵۳ سیدجعفر شهیدی بنا بر گفتهٔ خودش براثرِ «بالا رفتن سن، افزایش کار لغت‌نامه، دستِ تنها بودن و نداشتن وسایل کافی» استعفانامه‌ای به هوشنگ نهاوندی، رئیس وقت دانشگاه تهران، نوشت (ر.ک. سند ۵۳-۲). البته استعفایش پذیرفته نشد، ولی در همان سال، دانشگاه غلامرضا ستوده را به عنوان معاون به سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا فرستاد و ساختمانی در باغ موقوفات دکتر محمود افشار به لغت‌نامه اختصاص داد.

پس از واگذاری تشکیلات لغت‌نامه به دانشگاه تهران، چاپخانهٔ مجلس که به چاپخانهٔ دولتی تغییر نام داده بود، همچنان چاپ لغت‌نامه را عهده‌دار بود تا اینکه از خرداد ۱۳۳۹ انتشارات دانشگاه تهران این کار را به‌تنهایی به عهده گرفت. پس از پایان کار تألیف در ۱۳۵۴، چاپخانهٔ دانشگاه تهران که نتوانسته بود به تعهدات خود عمل کند، اجازه داد که مؤسسهٔ لغت‌نامه با چاپخانه‌های دیگر قرارداد ببندد (ر.ک. سندهای ۵۴، ۵۵ـ۲).

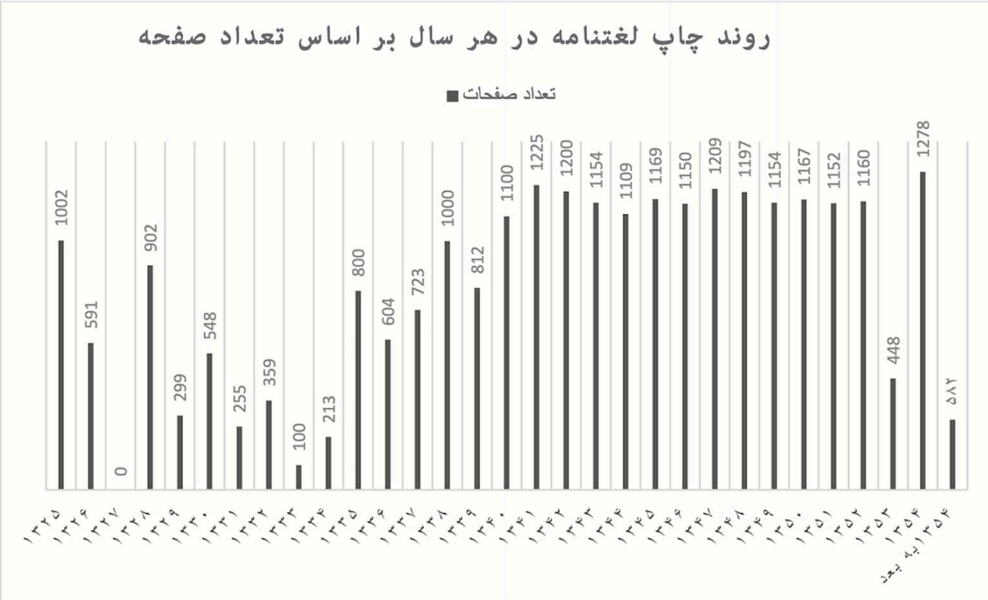
در طول این سال‌ها به‌طور میانگین سالی ۷۵۰ صفحه از لغت‌نامهٔ دهخدا منتشر می‌شد. در سال ۱۳۵۴ کار تألیف لغت‌نامه و بخش عمدهٔ چاپ آن به پایان رسید، فقط تألیف و چاپ بخش‌هایی از حرف «م» و یک بخش از حرف «د» باقی ماند[2]. مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در ۱۰ تیر ۱۳۵۴ جشن پایان کار تألیف لغت‌نامه را برگزار کرد.

در یکی دو سال دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ در کار انتشار وقفه‌هایی افتاد، ولی سرانجام در سال‌های ۱۳۵۸ـ۱۳۵۹ کار چاپ بقیهٔ جزوه‌ها نیز به پایان رسید و لغت‌نامهٔ دهخدا در ۲۵،۶۶۲ صفحهٔ سه‌ستونی با قطع رحلی، در ۲۲۲ جزوه یا مجلّد پایان یافت و در پنجاه جلد صحّافی شد. مدخل‌های این کتاب به ۳۴۳،۴۶۶ عنوان می‌رسد که ۱۳۵،۸۷۹ عنوان آن اَعلام تاریخی و جغرافیایی است.



۱. هوشنگ انصاری (۱۳۰۵)، پس از منوچهر اقبال از ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ مدیرعامل شرکت ملّی نفت بود. همچنین پیش از آن در دوره‌هایی تصدّی وزارت اقتصاد و دارایی، اطّلاعات و جهانگردی و سفارت ایران در آمریکا را به عهده داشت. او از سال ۱۳۵۷ در آمریکا زندگی می‌کند.
۲. شهیدی، ۱۳۷۸: صص ۲۲۹ـ۲۳۴.

۱۰. ۱۲) نمودار روند چاپ *لغت‌نامه* در هر سال (۱۳۲۵ - ۱۳۵۹) بر اساس تعداد صفحه



۱۰. ۱۳) مقدّمهٔ لغت‌نامه

مقدّمهٔ لغت‌نامه در سال ۱۳۳۷ به عنوان جزوهٔ شمارهٔ ۴۰ در ۴۲۷ صفحه زیرِ نظر محمّد معین و سیدجعفر شهیدی به چاپ رسید. این مقدّمه شامل مقالاتی است دربارهٔ لغت، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، عوامل فساد لغت، وضع لغات، فرهنگستان، دستور زبان فارسی، املای فارسی، فرهنگ‌های فارسی، قاموس‌های عربی، فرهنگ‌های عربی به فارسی، کتاب‌شناسی فرهنگ‌های فارسی ـ اروپایی، دهخدا و لغت‌نامه، به قلم گروهی از دانشمندان و ادیبان آن دوره که برخی از آن‌ها همکاران دهخدا نیز بودند: علی‌اکبر سیاسی، احسان یارشاطر، محمّد پروین گنابادی، محمّد معین، ابراهیم پورداوود، سعید نفیسی، غلامعلی رعدی آذرخشی، عیسی صدیق، جلال‌الدین همائی، احمد بهمنیار، عبدالعلی طاعتی، صادق کیا، علی‌اصغر حکمت، سیدمحمّد داعی‌الاسلام، سیدجعفر شهیدی، سلطانعلی سلطانی، علینقی منزوی، ایرج افشار، سیدحسن تقی‌زاده، و علی‌اکبر دهخدا.

در سال ۱۳۵۸ سیدمحمّد دبیرسیاقی تکمله‌ای بر این مقدّمه نوشت که در آن سرگذشت لغت‌نامهٔ دهخدا و آغاز پی‌افکنی آن را به‌تفصیل شرح داد. این تکمله به عنوان جزوهٔ ۲۲۲، آخرین جزوهٔ لغت‌نامه، در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید.

دهخدا در طول جمع‌آوری واژه‌ها و تألیف لغت‌نامه مطالبی را بر روی کاغذهایی پراکنده و به قطعات مختلف با عنوان «مقدّمه» یا «برای مقدّمه» یادداشت می‌کرد، یادداشت‌هایی پر از خط‌خوردگی و حکّ و اصلاح. بخشی از این یادداشت‌های

دشوارخوان را محمّد معین در مقدّمهٔ لغت‌نامه درج کرد و بخش بزرگ‌تری را سیدمحمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدّمه آورد[۱].

مضمون یادداشت‌های مذکور حول این موضوعات می‌چرخد: علّت تألیف لغت‌نامه، مطالب به‌اصطلاح شیوه‌نامه‌ای، پاسخ به نقدها و ایرادهای احتمالی، ویژگی‌های زبان فارسی، واژه‌سازی، نکات کلّی دربارهٔ زبان و... .

دهخدا همانندِ بسیاری از فرهنگ‌نویسان پیشین دیباچه‌ای برای فرهنگش نوشته‌است که نثر آن متکلّف و پر از لغت‌های دشوار عربی است. شاید نگارش چنین نثری برای دهخدا نوعی تفنن یا طبع‌آزمایی بوده‌است و نمی‌دانیم اگر تا پایان لغت‌نامه زنده می‌ماند، این دیباچه را در آغاز مقدّمه می‌گذاشت یا نه. در زیر نخست این دیباچه و سپس گزیده‌ای از این یادداشت‌ها را که به نظر نگارنده مهم یا جالب رسید، می‌خوانیم. نگارنده هرجا به نظرش رسید که لغتی نیاز به معنی دارد، در پانوشت متذکّر شد. پانوشت‌های سیدمحمّد دبیرسیاقی و محمّد معین نیز با ذکر نام محفوظ است.

ـ به نام خدای توانا، پس از سپاس ایزد، عزّ ذکره و جلّ ثناؤه، و درود بر خاتمِ پیامبران، مصطفی، صلوات اللّه علیه و سلّم، و آل و یاران او؛ چنین گوید گردآورندهٔ این کتاب، علی‌اکبر دهخدا، وفّقه اللّه لطلب مرضاته، که ایزد تعالی در سایهٔ رفاه و رَغَد[۲] و سِعه[۳] و یَسار[۴] و آرامش و صلح و امن و رجاء بعد الیأس [بالفرج]، مرا توانایی آن داد تا زبان شیرین و توانگر و پهناور فارسی عصر را لغت‌نامه‌ای کنم کافل[۵] و شامل، از حقیقت و مجاز و مشترَک[۶] و مرادف[۷] و مخفّف و مرخّم و دخیل و مصنوع و شواذ[۸] و شوارد[۹] و نوادر و غریب و اتباع و مزدوجات و اضداد و لوتَرا[۱۰]، مزیّن به امثال و تعبیرات و تشبیهات مَثَلی و وجه‌اشتقاق‌ها و مُحَلّیٰ[۱۱] به برخی اصطلاحات هر علم و مواضعات[۱۲] هر فنّ و هر حرفت و تراجم پاره‌ای بزرگان هر عهد و بعضی نام‌های جغرافیائی هر مُلک، سهل‌التناول[۱۳] و کثیرالامثله[۱۴]، و جملهٔ امثله از بزرگان نظم و نثر فراگرفته و غلط و مصحّف و محرّف لغت‌نامه‌های پیشین بازنموده تا آنجا که مرا دستگاه[۱۵] بود، نه به اقصای حدّ کمال، چه مطلقِ کمال مخصوص ذات او، تقدّست اسماؤه، است و آدمی پیوسته در راه کمال است و چگونه دعوی کمال زیبد کسی را، خاصّه در لغت که معبِّر و مترجِم و مبیِّن است همه چیز را و «همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند» و بالاخص که این لغت‌نامه‌ای است زبان وقت را، یعنی زبان مختلطِ ممزوج فارسی و عربی را که ائمهٔ لغت در همهٔ اعصار در امر لغت عرب گفته‌اند که احاطه بر آن جز خدای و پیغامبران را میسّر نتواند بود و این کار لغت بس بزرگوار است تا آن پایه که بسیار سران و پیشوایان حکمت و کلام هر قوم در بحث‌های

---

۱. ر.ک. معین، ۱۳۷۷: صص ۳۹۹ ـ ۴۰۶ و دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: صص ۴۹۴ـ۵۱۷.
۲. فراوانی.
۳. وسعت؛ فراخی.
۴. توانگری.
۵. ضامن؛ متکفّل.
۶. صفت لغتی که دو یا چند معنی دارد و آن را برای هر معنی وضع کرده باشند و چندمعنایی آن از روی مجاز نباشد.
۷. صفت دو یا چند لغت که در لفظ مختلف، ولی در معنی مشترک باشند؛ مترادف.
۸. جمع شاذّ، نادر و کمیاب (صفت لغت).
۹. جمع شاردة، غریب و نادر (صفت لغت).
۱۰. زبان قراردادی بین دو یا چند نفر یا گروهی از مردم مانند صاحبان یک حرفه که کس دیگری آن را متوجّه نمی‌شود، مانند زبان زرگری، زبان مطربی؛ لوتر؛ لوتره.
۱۱. آراسته.
۱۲. لغات وضع‌شده؛ اصطلاحات.
۱۳. آسان‌یاب.
۱۴. دارای مثال‌های فراوان.
۱۵. توانایی.

طویل به سالف زمان و هم امروز تواطؤ[1] و تواضع[2] و اصطلاح بودن لغت را انکار کرده‌اند و آن را وقف و وحی گفته‌اند، و در این ارشادی بوَد مردمان را تا دانند که قلب و تبدیل و تصرّف بر آن روا نیست، و این در سخت بسته است، چه بنای تفهیم و تفهّم عهود و ایقاعات[3] و صلوات و دعوات و کُتبِ مُنزَله و حدیث و سنّت و قوانین و شرایع موضوعه و علوم و فنون و حِرَف بر آن نهاده‌است، و اگر در آن خللی افتد در همهٔ آن شؤون آشفتگی و تباهی و نابسامانی راه یابد و بستگی و پیوستگی امور معیشت بگسلد و سلسلهٔ قومیت و عَصَبه‌ها[4] ببُرد، و نظام به فساد و اَحکام به اختلاط گراید، و رشتهٔ تواریخ امم منقطع گردد، و از این رو، بزرگان ادب در قیاس نیز سماع را شرط کردند تا آنجا که پسرِ فارِس، یکی از امامانِ لغت عرب، گفت: «و لَیسَ لَنا الیَومَ أنْ نَختَرِعَ و لا أنْ نَقولَ غیرَ ما قالوهُ و أنْ نَقیسَ قیاساً لم‌یَقیسوهُ، لِأنَّ فی ذلکَ فَسادَ اللغةِ وَ بُطلانَ حقائقِها» و حاصل معنی آنکه ما را نرسد چیزی از خود ساختن و ناگفته‌ای گفتن و قیاس ناآمده‌ای آوردن که در آن تباهی زبان و ناچیز گشتن حقایقِ آن باشد. و در قیاس نیز اخذِ[5] اَقوَی‌القیاسَین[6] را وصیت کردند. و در راوی لغت چون راوی سنّت و حدیث ثِقه و ضابط و ثبت بودن را شرط آوردند و اخلاص و تصحیح نیّت و تحرّی[7] در اخذ از ثِقات را پند دادند، و حتّی گفتند لغوی را ناگزیر است از روایت بازایستادن آنگاه که پیری و فراموشی بر او دست یابد و احتمال تخلیط در خویشتن دهد.

و خدای ، جلّ جلاله، آنگاه که مردم بابِل او را، تعالی، انکار کردند و بت پرستیدند و گونه‌گون منهیات و ملاهی و بِدَع[8] آوردند، چنان‌که منکَرها آشکار شد و معروف‌ها برخاست، عذاب تَبَلبُلِ اَلسَنه[9] بر آنان فرود آورد، و آن به جای ریحِ عقیم[10] بود قوم عاد را و صیحه[11] قوم صالح را و حاصب[12] مُؤتَفِکات[13] را.

ـ قرن‌ها این میدان گشاده و گوی و پهنه نهاده بود و همه چشم‌ها بدان نگران، و همه دانشمندان هر زمان، چون چنانچه باید عمق و غور کار می‌دیدند، دست فرا آن نبردند و سلامت را در کنار دیدند و گستاخی و دلیری و تهوّر نیارستند و نخواستند کردن. تنها من با همه قلّتِ مایه این خطرِ خطیر کردم و شوخ و بی‌پروا و متهوّر، گستاخ‌وار درآمدم، و گوئی مرا خواست این شیفته‌سار آنجا که گفت در این دوبیتی رباعی، و بس نیکو گفت:

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن   یا غرقه شدن یا گهری آوردن
قصد تو مخاطره است بخواهم کردن   یا سرخ کنم روی بدان یا گردن[14].

---

۱. متواطئ لفظی باشد که بر امری عام و مشترک بین افراد علی‌السویه وضع شده باشد، مانندِ انسان.
۲. ظاهراً به معنی «وضع کردن» به کار رفته‌است.
۳. قراردادها.
۴. اقوام؛ خویشان.
۵. در پیش گرفتن؛ برگزیدن.
۶. قوی‌ترین قیاس میان دو قیاس.
۷. جستجو کردن.
۸. جمع بدعت.
۹. آشفته و پریشان شدن زبان‌ها، اشاره دارد به عذاب اهل بابِل.
۱۰. باد بی‌حاصل که ابر با خود نیاورد، اشاره دارد به عذاب قوم عاد، ر.ک. لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «عقیم».
۱۱. بانگ بلند و گوش‌خراش، عذاب قوم ثمود.
۱۲. باد شدید همراه با خاک و سنگ، از جملهٔ عذاب‌های الهی به شمار می‌رفته‌است.
۱۳. شهرهای قوم لوط که زیر و زبر شدند.
۱۴. ظاهراً رباعی از مجدالدین بغدادی است. رجوع شود به کتاب مرصادالعباد به تصحیح دکتر ریاحی (ص ۳۸۲ متن و ۶۴۵ تعلیقات وتوضیحات) (محمّد دبیرسیاقی).

و آبگینهٔ خویش به سنگ آزمودم و حاصل جز شکست خویش نبردم و شُنعَتِ[۱] بخیه بر روی کار افتادن بر خود بخریدم. و هرچند این کتاب را از سی و چند سال پیش آغاز کردم لکن طبع چندین میلیون بیت کتابت کار بس مُتعِب و دراز است و با فرسودگی تن و جان و من در شصت و چند مرحلگی[۲]، جز به یاری فضل و لطف خدای، به پایان رسیدن طبع امیدی بس فراخ و اَمَلی بس طویل است.

ـ مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمّل این تَعَبِ طویل جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران غربی وانداشت، چه برای نان همهٔ طُرُق به روی من باز بود و با ابدیت زمان، نام را نیز چون جاودانی نمی‌دیدم، پایبند آن نیز نبودم و می‌دیدم که مشرق باید به هر نحو شده‌است با اسلحهٔ تمدن جدید مسلّح گردد، نه اینکه این تمدّن را خوب می‌شمردم، چه تمدّنی که دنیا را هزاران سال اداره کرد، مادّی نبود.

ـ نخست دانسته‌های خویش را از لغت گرد کردم و شواهدی که از بر داشتم بدان ملحق ساختم و آنگاه که گمان بردم محفوظات من به پایان آمده‌است، به خواندن کتب نظم و نثر فارسی و عربی از ادب و علم پرداختم و چون فراهم ساختن مجموع لغات متداول محاورتی و کتبی می‌خواستم، چنان‌که نظم و نثر خواص نویسندگان و شعرای دسترس را خواندم، از منظوم و منثور عامیانه و مبتذل نیز چشم نپوشیدم یعنی بدان‌سان که شاهنامهٔ فردوسی و ترجمهٔ طبری بلعمی و تاریخ بوالفضل بیهقی را مطالعه کردم، شبیه‌نامهٔ تکیه‌ها و چهل طوطی و حسین کُرد را نیز دیدم و شواهد و امثال جملهٔ آن‌ها بیرون کردم و این کار فحص و تتبّع کتب بیش از بیست و اند سال بکشید پیوسته و بی هیچ فصل و قطعی، حتی نوروز و عیدَین[۳] و عاشورا، بیرون از بیماری صعب چندروزه و دو روز هنگام رحلت مادرم، رحمة اللّه علیها، که این شغل تعطیل شد، و دقایقی چند که برای ضروریات حیات در روز، و می‌توانم گفت که بسیار شب‌ها نیز، در خواب و میان نوم و یقظه[۴] در این کار بودم، چه بارها در شب از بستر برمی‌خاستم و پلیته برمی‌کردم[۵] و چیزی می‌نوشتم [...].

ـ همه لغات زبان فارسی تاکنون احصاء و در جایی جمع‌آوری نشده، مقداری از لغات مستعمل در کتب ـ مخصوصاً در شعر ـ در لغت‌نامه‌ها گرد آمده‌است که ما آن‌ها را در اینجا نقل کرده‌ایم، ولی از سوی دیگر هزاران لغت فارسی و غیرفارسی در تداول به کار می‌رود که تاکنون کسی آن‌ها را گرد نیاورده و اگر آورده به چاپ نرسانیده‌است. ما بسیاری از این نوع لغات را به‌تدریج از حافظه نقل و سپس آن‌ها را الفبائی کرده‌ایم، ولی باید دانست برای به خاطر آوردن چنده‌هزار کلمه و الفبائی کردن آن عمرِ هفت کرکس می‌باید.

ـ عامّه همیشه واضعین لغتند، مفاهیمی را درک می‌کنند و الفاظی در ازاء آن مفاهیم ادا می‌کنند، هریک که با ذوق صاحبان آن زبان راست آید، برجای می‌ماند. اینک بیش از هزار سال است که این الفاظ متراکم شده و ارباب قلم از استعمال آن پرهیز می‌کنند، لکن بی‌شک آن الفاظ باید در تداول خواص درآید و در لغت‌نامه‌ها درج گردد.

ـ کلمات بسیاری در تداول عوام است که گاهی مرادفی در زبان ادبی دارد و گاه ندارد، و برای توانگر شدن زبان استعمال هر دو نوع آن کلمات به گمان من لازم است، از این رو، از آن‌ها آنچه را که به خاطر آمده در این کتاب گرد کرده‌ام.

ـ هر کلمهٔ کهن فراموش‌نشدهٔ ملّتی، تاریخی با موکبی (کوکبه‌ای) از طنطنه و جلال و ابّهتِ دراز همراه خود دارد که هروقت آن کلمه گفته شود، هرچند مبهم و گنگ، تمام آن تاریخ خود را همراه می‌آورد و زبردستی نویسنده و شاعر در این است که کلمه‌ای را که می‌آورد، نظر به تاریخ آن داشته، یعنی جملهٔ تنوّع‌های آن را از نظر شنونده بگذراند. و اگر آن کلمه را با کلمهٔ نوین (هرچند کهنه باشد ولی فراموش شده باشد) تبدیل کنیم، از میان می‌رود. مثلاً لفظ «شاهنشاه»

---

۱. سرزنش.
۲. این یادداشت را به احتمال زیاد باید در سال ۱۳۱۹ همزمان با چاپ جزوه‌های اول و دوم (آ ـ ابوریحان) نوشته باشد.
۳. عید فطر و عید قربان.
۴. خواب و بیداری.
۵. فتیلهٔ چراغ را بالا می‌کشیدم.

هزاران واقعهٔ تاریخی را مبهم ولی عظیم همراه می‌آورد و اگر آن را با «چاترپتا» تبدیل کنیم، آن‌ها از میان می‌رود. و لفظ «سپاه» را اگر با «نیسار» یا مانند آن عوض کنیم، تمام عظمت و شکوه و جلال تاریخ آن تباه می‌شود.[...]

ـ اگر حافظه و ذاکره را دفعتاً از ما سلب کنند، ما نسبت به همه چیز و همه کس خود بیگانه هستیم. در آن وقت نه فرزند و نه پدر و نه برادر می‌باشیم. تغییر زبان سلبِ حافظه و ذاکرهٔ ملّی است.

ـ زبان فارسی امروزی ملکهٔ زبان‌های دنیاست و هرکس بگوید باید فارسی خالص باشد، اوّل در قیافهٔ او تفرّس و نظر باید کرد، اگر آثار حُمق و گولی پیداست، جای ترحّم است و اگر پیدا نیست، بی‌هیچ شبهه مزدور دشمنان ملیّت و قومیّت است.

ـ و ما را امروز از قبول لغات علمی و فنّی که دنیای علم و فن آن را پذیرفته‌است، گزیر نباشد، و معدودی از آن را موضوع و مصنوع معادلی کردن وقت بیهوده تلف کردن باشد و عِرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن، چه آن‌کس که آشنایی به علوم و فنون حاضرهٔ گیتی دارد، داند که بدین وسایل نارسا معادل برای آن همه الفاظ کردن، محیط[۱] به کفچه[۲] پیمودن است و البرز به کلند[۳] برگرفتن.

ـ یک دسته از لغات اجنبی هست که ما لازم نیست برای آن‌ها معادل داشته باشیم: ماتیک، مانیکور، برای اینکه این‌ها مُد است و عوض می‌شود. آن‌ها هم: حلواجوزی، معجون افلاطون، خروس‌قندی، زلفِ دُم‌اردکی، پاشنه‌نخواب ما را لازم ندارند.

ـ گفته‌اند که شکیباترین مؤلّفین لغت‌نویسانند. این درست است، چه هر مؤلّفی با مطلبی یا اقلاً جمله‌ای سر و کار دارد، لکن لغت‌نویس با حرف و حرکت هم کار دارد علاوه بر مطلب و جُمَل. ولی من می‌گویم لغت‌نویس اگر فداکارترین مؤلّفین نیست، متهوّرترین و بی‌پرواترین آنان است، چه هر مؤلّف می‌تواند انتخاب کند تألیف خود را از آنچه می‌داند و پس از انتخاب هم هرجا معلومات او وافی نیست، می‌تواند آن قسمت را محذوف یا کوتاه کند، لیکن چون سر و کار لغوی با همه چیز است و لغت همه چیز است و هیچ‌کس جز عالم‌الغیب همه چیز نتواند دانست، نهایت بی‌پروائی است که شخص بدان دست یازد. لغوی همه چیز را باید در کتابی گرد کند و هیچ چیز را نمی‌تواند اسقاط کرد. وی حاضر شده‌است همهٔ نادانی‌های خود را تشهیر[۴] و خود را لخت و عور به همه نشان دهد. بی‌پروائی طرفِ مهلکات و یکی از دو طرف مذموم شجاعت باشد.

ـ لغت[۵] را یک نفر نباید بنویسد برای اینکه لغت همه چیز است و بنا بر مَثَل قدیم «همه چیز را همگان دانند» و به قول بیهقی «همگان از مادر نزاده‌اند». و این لطیفه‌ای است که بر طبق آن باید همیشه جمعیّت برای لغت باشد.

همان‌طور که گفته شد، دهخدا در این یادداشت‌ها به پاره‌ای از نقدها و ایرادهای احتمالی به لغت‌نامه پاسخ داده‌است. ازجمله فراوانی لغات عربی را چنین توجیه کرده‌است:

– در این کتاب کوشیده‌ایم که حتّی‌المقدور بیشتر لغات عربی را وارد کنیم، اعم از آنکه شاهدی برای استعمال آن در فارسی داشته‌ایم یا نداشته‌ایم.

– اگر ممکن بود که تمام کتب نظم و نثر موجود و محتمل‌الوجود فارسی را استقصا و لغات عربی آن را معلوم کنیم، شاید می‌توانستیم لغات عرب را در لغت‌نامهٔ خود به همان محدود سازیم، ولی این امر ممتنع و محال است خاصّه که

---

۱. دریا.
۲. قاشق.
۳. کلنگ.
۴. آشکار کردن.
۵. فرهنگ؛ قاموس.

صاحبان تتبّع و ذوق سلیم که از ادبیات و عملیات ما اطّلاع دارند، می‌دانند که بی‌شک هیچ حدّ و سدّی برای استعمال لغت عرب در زبان ما نیست و تنها ملاک احتیاج شاعر و نویسنده است.
ـ در کلمات عربی مذکور در این لغت‌نامه بعض معانی دیده می‌شود که در لغت‌نامه‌های عربی نیست. این معانی، آن‌هاست که ایرانیان در تداول خویش به کلمات داده‌اند و ما از ضبط آن‌ها ناگزیریم.
ـ ما به وزن صیَغ عربی از لغات فارسی چیزها ساخته و به کار برده‌ایم، و گاه عرب قدیم و معاصر را نیز به استعمال آن واداشته‌ایم؛ مثلَ: نزاکت از نازکی و فلاکت و مفلوک و مفالیک از کلمهٔ فلک‌زده.
ـ در این کتاب چنین فرض شده‌است که مراجعه‌کننده، هیچ یک از قواعد صرفی و نحوی لغات عربی را نمی‌داند. از این رو، تمام جمع‌ها و تثنیه‌های مستعمل و افعل‌تفضیل‌ها و صیَغِ مبالغه و صفاتِ مشبّهه جداجدا در ردیف الفبائی آمده‌است.
ـ این کتاب زحمت عرب را نیز برای تنظیم لغت‌نامهٔ خود به عهده گرفته‌است، چه بی‌شک یک روز دور یا نزدیک عرب نیز مجبور است لغت‌نامهٔ خود را به‌صورتِ ما تنظیم کند، یعنی مشتقّات را از مجرّد جدا کند و «ید» را در «یَدَیَ» و «حیات» را در «حَیَیَ» نیاورد، و ما این کار را به انجام برده‌ایم[۱].
ـ و آوردن لغات عرب در این کتاب نه از راه تعصّب و دوستی و علاقهٔ خاص من به زبان عرب است، بلکه از آن است که زبان ما زبانی بسیط و ساذج[۲] و خالص و بی‌آمیغ نباشد، بلکه مانند همه زبان‌های اقوام و ملل دیگر مرکب و ممزوج و آمیخته است و هرکس را که نظر و تتبّعی در امر زبان‌ها و زبان فارسی باشد، داند که ما را از دانستن و به کار بردن کلمات و گاهی جُمَل عرب بعد از این هیچ‌گاه گزیر نباشد، چنان‌که پیش از این هم نبوده‌است.

و در پاسخ به مفصل و بزرگ بودن لغت‌نامه چنین نوشته:

– لغت‌نامه مجلّدات بسیاری را اشغال خواهد کرد و شاید این امر موجب تعجّب یا اعتراض عدّه‌ای قرار گیرد و پرسند چرا لغت‌نامه‌های فرانسویان و انگلیسیان بدین تفصیل نیست. به دلایل ذیل:
الف. زبان ما مرکّب از دو زبان عمدهٔ فارسی و عربی است و هریک از این دو زبان لغات بسیط و مرکّب بسیار دارد و از ترکیب این دو هم مرکّبات فراوان به وجود آمده‌است.
ب. زبان فارسی در مرکّبات و زبان عربی در مشتقّات در میان زبان‌های دنیا کم‌نظیرند و از ترکیب این دو زبان، فارسی سِعَتی بی‌نظیر یافته‌است.
ج. بدین زبانِ مرکّب نزدیک چهارده قرن در نیمی از دنیای مکشوف مردم فکر کرده حوائج خود را بیان نموده و چیز نوشته‌اند.
د. در اَحیاءِ[۳] مختلفهٔ عرب در ممالک وسیعهٔ اسلامی کلمات، خاصّه اسماء ذات در هر جا اسمی علی‌حده داشته‌است و گاه مترادفات یونانی و لاطینی و سریانی و دیگر زبان‌ها نیز مزید شده‌است، و از این رو، هر کلمه دارای مترادفات بسیار شده‌است، و آن مترادفات باید در لغت‌نامهٔ ما بیاید، مثلاً اَضراس‌الکلب، کثیرالاَرجُل، بَسفایَج (بسپایه)، بولوبودیون، این‌ها همه نام یک گیاه است و همه باید ذکر شود.

---

۱. این پیش‌بینی جالب است، چه اخیراً «المنجدالابجدی»، که لغت‌نامه‌ای دستی و کوچک است بر ردهٔ الفبا ترتیب داده و چاپ و عرضه کرده‌اند (محمّد دبیرسیاقی).
۲. معرّب «ساده».
۳. قبیله‌ها.

۱۰. ۱۳. ۱) چند یادداشت جدید برای مقدّمه

یادداشت‌های زیر جزو یادداشت‌های چاپ‌شدهٔ دهخدا نیامده‌اند:

ـ آنچه خوانندگان بی‌غرض در این اوراق می‌بینند، غایت دانسته‌ها و جُهد[۱] من است. دانستنی‌ها بی‌حدّ، و مرز قوّت و نیروی بشری را هنوز تحدید نکرده‌ایم (ر.ک. سند ۵۶ـ۲).

ـ فرهنگ لغت را اگر تکیه بر هزار فرهنگ دیگر کرده نقل کنیم، چندین هزار اشتباه بر فرهنگ خود افزوده‌ایم، برای اینکه هر فرهنگ‌نویس بی‌شک چندین اشتباه کرده‌است. لغت‌نویس باید کتاب‌های قدیم را از نظم و نثر و زبان‌های همسایهٔ زبان را در قدیم و تداول فعلی ملّت خود و همسایگان فعلی را در نظر بگیرد و بس. فرهنگ‌نویس‌ها فقط به مواردی که کلمه در کتابی مشکوک‌القرائه است کمک مختصری و مشکوکی می‌توانند کرد (ر.ک. سند ۵۷ـ۲).

ـ لغت‌نامه‌های علمی یا فنّی خاصّ است، ولی لغت‌نامهٔ عـام مرجعی است برای هر علم و هر فن و هر دین و هر مذهب و هر مسلک و طریقه و هر زمان، رُوات[۲] و مغنیّان[۳]، حـافـظ[۴] و مفتی، حکیم و بطّال[۵]، دیندار و مُلحِد و جز آنان هریک بهرهٔ خویش را دارند (ر.ک. سند ۵۸ـ۲).

ـ تمام کلمات علمی و فنّی که بین‌المللی شده باشد یا قریب به بین‌المللی شده باشد، باید در کتاب لغت فارسی بیاید و حتّی برای احتراز و فرار از ساختن کلمات منافر طبع و مخالف سیاق و سبک زبان فارسی، باید از فرانسه کلماتی را نیز که بین‌المللی یا قریب به آن نباشد، گرفت (ر.ک. سند ۵۹ـ۲).

۱۰. ۱۴) سازمان/ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

پس از تصویب طرح چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا توسّطِ مجلس شورای ملّی در دی‌ماه ۱۳۲۴، سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا در خانهٔ دهخدا در خیابان ایرانشهر تهران شکل گرفت. دوسه اتاق از این خانه به همکاران و کتابخانهٔ مخصوص اختصاص یافت. در این دوران نظارت بر همهٔ امور لغت‌نامه بر عهدهٔ دهخدا بود و امور اداری آن را حسین خطیبی به عهده داشت. یکی دو سال آخر با ضعف جسمانی دهخدا، محمّد معین امور علمی را سرپرستی می‌کرد.

در دی‌ماه ۱۳۳۴، بنا بر صلاحدید محمّد معین و هیئت‌رئیسهٔ مجلس، سازمان لغت‌نامه به مجلس شورای ملّی منتقل شد. از این تاریخ که کمی پیش از فوت دهخدا بود، این سازمان به دو اتاق بزرگ در قسمت شمال غربی ساختمان مجلس، در کنار تالار جلسات و مشرف‌به باغ شمالی، در کنار درِ ورودی مجلس منتقل شد. بنابر وصیت دهخدا محمّد معین سرپرستی و ادارهٔ امور سازمان را به عهده گرفت و امور اداری آن به سیدمحمّد هاشمی، رئیس چاپخانهٔ مجلس محوّل شد.

در سال ۱۳۳۶ بنابر مصوبهٔ مجلس، این سازمان با بودجهٔ آن به دانشگاه تهران منتقل شد و دانشگاه تهران نیز ادارهٔ آن را به دانشکدهٔ ادبیات واگذار کرد. از این پس اعضای این سازمان در گوشه‌ای از دانشکدهٔ ادبیات واقع در باغ نگارستان، در تالار طبقهٔ دوم در ضلع شمال شرقی مستقر شدند و پس از چند سال در همان مجموعه به ساختمان چهاراتاقهٔ محل آزمایشگاه شیمی دانشسرای عالی نقل‌مکان کردند[۶].

---

۱. توانایی.

۲. جمعِ راوی.

۳. جمعِ مغنّی: سرودگوی.

۴. ازبردارندهٔ قرآن || دانا به احادیث.

۵. بیکاره.

۶. ر.ک. شهیدی، ۱۳۷۸: صص ۲۲۹ـ۲۳۴.

در سال ۱۳۳۶، دانشگاه تهران اساسنامه‌ای برای سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به تصویب رساند. مطابق این اساسنامه، دانشگاه تهران تنظیم و طبع و نشر و فروش و توزیع و ادارهٔ سازمان لغت‌نامه را با بودجهٔ آن به دانشکدهٔ ادبیات واگذار کرد؛ سازمان لغت‌نامه متشکل از سه دایرهٔ تهیه و تدوین لغت‌نامه، دایرهٔ کتابخانهٔ دهخدا، و دایرهٔ فیش‌ها بود[1]؛ امور اداری سازمان زیرنظر رئیس دانشکدهٔ ادبیات و کمیتهٔ امور لغت‌نامه و رئیس لغت‌نامه انجام می‌شد؛ کمیته امور لغت‌نامه مرکّب بود از یک نفر استاد دانشکدهٔ ادبیات به انتخاب شورای دانشکدهٔ ادبیات برای مدّت دو سال با امکان تجدید انتخاب و رئیس ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی و رئیس امور لغت‌نامه. تصمیمات کمیتهٔ مذکور پس از تصویب رئیس دانشکده قابل اجرا بود.



مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، باغ موقوفات محمود افشار یزدی (۱۳۵۴ـ۱۳۸۲)
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

در سال ۱۳۵۳، رئیس دانشگاه تهران، هوشنگ نهاوندی[2]، ساختمانی از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی را با صلاحدید واقف به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص داد[3]. از اوایل سال ۱۳۵۴ مؤسسهٔ لغت‌نامه به شمیران، در نزدیکی باغ فردوس، واقع در باغ موقوفات دکتر محمود افشار یزدی نقل‌مکان کرد. از همان سال عنوان «سازمان» به «مؤسسه» تغییر یافت و در سندهای رسمی عنوان «مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا» درج شد.

---

۱. برای مطالعهٔ صورت کامل این اساسنامه، و آشنایی با دوایر گفته‌شده، ر.ک. به معین، ۱۳۷۷: صص ۴۰۸ـ۴۱۲.

۲. هوشنگ نهاوندی (۱۳۱۲)، رئیس دانشگاه تهران از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵، و در دوره‌هایی وزیر علوم و آموزش عالی و وزیر آبادانی و مسکن و رئیس دانشگاه شیراز بوده‌است.

۳. «مراکز علمی کشور»، راهنمای کتاب، سال ۱۸، ش ۴ـ۶، ۱۳۵۴، ص ۴۶۴.

در سال ۱۳۶۸ به پیشنهاد سیدجعفر شهیدی و با سعی غلامرضا ستوده، معاون مؤسسه، «مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی» با دو هدف تأسیس شد: گسترش و ترویج زبان و ادبیات فارسی در سراسر دنیا و کمک به هزینهٔ تألیف لغت‌نامهٔ فارسی. این مرکز هرساله پذیرای دانشجویان فراوانی از نقاط مختلف دنیاست.

از سال ۱۳۸۳ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در ساختمان بزرگی که دانشگاه تهران در باغ موقوفات دکتر محمود افشار (در کنار ساختمان قدیمی) بنا کرد، مستقر شد.

در هفتم اسفند ۱۳۸۴، هم‌زمان با پنجاهمین سالگرد درگذشت دهخدا، «گنجینهٔ دهخدا» که در آن تمامی فیش‌ها یا برگه‌های لغت‌نامهٔ دهخدا، برخی از سندها و نامه‌ها و یادگارهای دهخدا نگهداری می‌شود، در محل جدید مؤسسه گشایش یافت.

در سال ۱۳۸۶ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی با هم ادغام شدند و مرکز جدیدی به نام «مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی» شکل گرفت که از نظر حقوقی تابع و وابستهٔ دانشگاه تهران است[1].



۱۰. ۱۵) تفکیک مدخل‌های لغت‌نامهٔ دهخدا بر اساس مؤلّفان

در فهرست زیر مدخل‌های لغت‌نامه به ترتیب حروف الفبا بر اساس مؤلّفان آن‌ها از هم تفکیک شده‌اند. منابع این فهرست از این قرار است:

۱) جزوه‌های لغت‌نامه (چاپ اوّل) که بر پشت صفحهٔ اوّل برخی از جزوه‌ها نام کس یا کسانی که این جزوه را تدوین یا تنظیم (تألیف) کرده‌اند ذکر شده، به‌ندرت آغاز و پایان بخش هرکس نیز ذکر شده، همچنین از مقابله‌کنندگان نیز نام برده شده‌است. متأسفانه برخی از جزوه‌ها فاقد این اطّلاعات‌اند.

---

۱. ر.ک. اساسنامهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، مصوّب ۲۱/ ۲/ ۱۳۹۵.

۲) فهرستی که سیدمحمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامه به دست داده‌است.
۳) پرسش از مؤلّفانی که در قید حیات هستند و برخی از آن‌ها جزئیات بخش‌های تألیفی خود را یادداشت کرده بودند.
۴) در پروندهٔ کاری و گاه خاطرات برخی از مؤلّفان نیز اشاراتی به بخش‌های تألیفی‌شان به دست آمد.

«آ و الف» (۱۳۲۵ـ۱۳۴۸)

آ ـ ابوسعد: علی‌اکبر دهخدا، با همکاری ابوالحسن شعرانی، جلال‌الدین همائی و پرویز ناتل خانلری، احمد بهمنیار و محمّدتقی مدرّس رضوی
ابوسعد ـ اِثبات: علی‌اکبر دهخدا، با همکاری محمّد معین
اَثبات ـ احمتا: محمّد معین، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا
احمد ـ احمدی: احمد افشار شیرازی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا
احمدی ـ اُسید: محمّد معین، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا
اَسید ـ اطلخمام: محمّد پروین گنابادی
اطلس ـ آگینا: سیدعلی موسوی بهبهانی
ال ـ الیهه: جعفر شعار
ام ـ انسحاب: حسن انوری
انسحاج ـ ای‌یون: حسن انوری، علیرضا فیض، سیدعلی موسوی بهبهانی، رضا قاسمی
همکار مقطعی: حسن مینوچهر
هیئت مقابله (پس از سال ۱۳۳۵)**:** محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، عباس دیوشَلی

«ب» (۱۳۳۶ـ۱۳۵۰)

ب ـ باخیزان: حسن ره‌آورد(؟)
باد ـ بارسابا: محمّدابراهیم باستانی پاریزی
بارسات ـ بازنیچ: حسن ره‌آورد و محمّدابراهیم باستانی پاریزی
بازو ـ بختیار: محمّدابراهیم باستانی پاریزی
بختیار ـ برآمدگی: حسن انوری
برآمدن ـ برکه‌دوکا: علیرضا فیض
برگ ـ بریهیم: سعید نجفی اسداللّهی
بز ـ بژیشه: سیدعلی موسوی بهبهانی
بس ـ بگیر و ببند: حسن ره‌آورد
بل ـ بمیر: سعید نجفی اسداللّهی
بن ـ بن افکندن: سیدعلی موسوی بهبهانی
بن‌انبان ـ بیخیون: رضا قاسمی
بید ـ بییضة: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زاده شیرازی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، عباس دیوشَلی، سیدجعفر شهیدی

«پ» (۱۳۲۸ـ۱۳۳۹)

پ ـ پوده: غلامحسین صدیقی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا
پوده‌کباب ـ پی‌یوری: سیدمحمّد دبیرسیاقی
همکار مقطعی: ذبیح‌اللّه صفا

«ت» (۱۳۳۵ ـ ۱۳۴۷)

ت ـ تی‌یره: عباس دیوشَلی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدجعفر شهیدی

«ث» (۱۳۲۶)

ث ـ ثیبة: غلامحسین صدیقی و محمّد معین، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«ج» (۱۳۳۸ـ۱۳۴۵)

ج ـ جسین: سیدعلی موسوی بهبهانی
جش ـ جفته: جلیل دوستخواه
جفته افشاندن ـ جیهون: علیرضا فیض
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، علینقی منزوی، سیدجعفر شهیدی

«چ» (۱۳۳۸ـ۱۳۴۷)

چ ـ چای‌کندی: ژیلبر لازار
چایکوفسکی ـ چشم‌زخ: یزدان‌بخش قهرمان (؟)
چشم‌زخم ـ چم‌رم: یزدان‌بخش قهرمان
چم‌رمضان ـ چیه: عباس حکیم
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی

«ح» (۱۳۳۰ـ۱۳۴۶)

ح ـ حارث (ابن نوف): احمد افشار شیرازی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا
حارث (ابن نوفل) **ـ حبّ‌النیل:** علی‌اکبر دهخدا (؟)
حبّ‌النیل ـ حریف: علی‌اکبر دهخدا (؟)، علینقی منزوی (؟)
حریف‌آزار ـ حصبه: علینقی منزوی
حصّة ـ حیبی: علیرضا فیض
هیئت مقابله: سیدجعفر شهیدی، سیدعلی موسوی بهبهانی

«خ» (۱۳۳۰ـ۱۳۴۶)

خ ـ خیبة: سیدعبداللّه انوار
همکار مقطعی: عبدالعلی پرتو علوی (تهیهٔ ۴ صفحه از مطالب «خ»)
هیئت مقابله: علینقی منزوی، محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی، سیدعلی موسوی بهبهانی

«د» (۱۳۴۰ـ۱۳۵۲)

د ـ دراریع: سیدمحمّد دبیرسیاقی
دراز ـ دلی‌یک: سعید نجفی اسداللّهی
دم ـ دی: حسن احمدی گیوی
دیا: دییء: سیدمرتضی آیت‌اللّه زاده شیرازی

هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی

«ذ» (۱۳۲۹)

ذ ـ ذیونوسیوس: محمّد پروین گنابادی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«ر» (۱۳۴۲ـ۱۳۴۷)

ر ـ راستا: محمّدحسن محمّد جعفریان
راست‌آب ـ رکیة: حسن احمدی گیوی
رگ ـ رودگر: رسول شایسته
رودگران ـ روشن‌روان: جعفر شعار و حسن انوری
روشن‌روی ـ رپینه‌خم: حسن احمدی گیوی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی

«ز» (۱۳۳۹ـ۱۳۵۰)

ز ـ زدگی: عبدالحسین حائری
زدن ـ زیه: عباس دیوشَلی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدجعفر شهیدی

«ژ» (۱۳۲۲)

ژ ـ ژیهلاوا: محمّدجواد مشکور و سیدمحمّد دبیرسیاقی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«س» (۱۳۳۹ـ۱۳۴۸)

س ـ ساکلو: محمّد امین ریاحی
ساکن ـ سیهی: رضا قاسمی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدجعفر شهیدی، علینقی منزوی، سیدعلی موسوی بهبهانی

«ش» (۱۳۴۱ـ۱۳۵۰)

ش ـ شاطرگنبدی: احمد سمیعی
شاطرلنگه ـ شرافة: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زاده شیرازی
شرافی ـ شمیهنی: حسن احمدی گیوی
شن ـ شهر: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی
شهرآئین ـ شییرة: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی و حسن احمدی گیوی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی

«ص» (۱۳۳۴ـ۱۳۳۸)

ص ـ صیهون: سیدجعفر شهیدی، بخش اوّل (ص ـ صالح بن نصر) زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

همکار مقطعی: علینقی منزوی

«ض» (۱۳۳۹)

ض ـ ضییم: سیدمحمّد دبیرسیاقی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«ط» (۱۳۳۵ـ۱۳۳۶)

ط ـ طغیة: محمّد پروین گنابادی
طف ـ طهران: سیدمحمّد دبیرسیاقی
طهرانی ـ طیهوج: محمّد پروین گنابادی
همکار مقطعی (تنظیم اوّلیه): محمّدصادق علی‌آبادی وحدت (ادیب‌حضور)

«ظ» (۱۳۲۶)

ظ ـ ظیقی: سیدمحمّد دبیرسیاقی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«ع» (۱۳۴۱ـ۱۳۴۶)

ع ـ عرسی: سیدجعفر سجادی
عرش ـ عُیَینة: سعید نجفی اسداللّهی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، علینقی منزوی

«غ» (۱۳۳۵ـ۱۳۴۱)

غ ـ غبغب: سیدهدایت‌اللّه شهاب فردوسی
غبغب ـ غیهم: جعفر شعار
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی

«ف» (۱۳۴۱ـ۱۳۴۵)

ف ـ فییدن: محمّد استعلامی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدجعفر شهیدی، علینقی منزوی

«ق» (۱۳۳۹ـ۱۳۴۴)

ق ـ قیه‌لی: علیرضا فیض
هیئت مقابله: سیدجعفر شهیدی، علینقی منزوی

«ک» (۱۳۳۹ـ۱۳۵۲)

ک ـ کاظم‌آباد: عبدالعلی طاعتی
کاظم‌آقا ـ کاو: اسماعیل رفیعیان
کاوار ـ کاهی کابلی: محمّد استعلامی
کای ـ کسینوس: علی غروی
کش ـ کغاله: سیدعبداللّه انوار
کف ـ کلمبه: حسن انوری و سیدعلی موسوی بهبهانی
کلمبیا ـ کمیهی: رسول شایسته
کن ـ کنیة: رضا قاسمی
کو ـ کیکیة: رسول شایسته
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی، عباس دیوشَلی

«گ» (۱۳۳۵ـ۱۳۴۳)

گ ـ گل پیاده: رضا قاسمی
گل‌پیچ ـ گوتنبرک: علی‌اشرف صادقی
گوت‌والد ـ گیهه: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی

«ل» (۱۳۳۱ـ۱۳۳۴)

ل ـ لییده: سیدمحمّد دبیرسیاقی، زیرِ نظر علی‌اکبر دهخدا

«م» (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۸)

م ـ ماذیة: علی غروی، عزیزاللّه جوینی
مار ـ مباح کردن: رسول شایسته
مباحی ـ متصادق: رضا قاسمی و عزیزاللّه جوینی
متصادم ـ متیمنات: رضا قاسمی
متین ـ مچه: رسول شایسته
مچه‌وا ـ محمّدولی‌خان: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی
محمّده ـ مخیول: سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی و عزیزاللّه جوینی
مد ـ مرژیان: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
مرس ـ مریة: سعید نجفی اسداللّهی
مز ـ مژیده: جواد درهمی و غلامرضا ستوده
مس ـ مسیو: سعید نجفی اسداللّهی
مش ـ مشیم: رضا قاسمی
مشیمة ـ مضحک: حسن احمدی گیوی و عزیزاللّه جوینی
مضحکات ـ معادی‌شکن: عزیزاللّه جوینی و رضا قاسمی
معاذ ـ منوچهر: رسول شایسته
منوچهری ـ منیة هشام: رضا قاسمی
مو ـ موفق نیشابوری: حسن احمدی گیوی
موفق شدن ـ موبینه‌فروش: حسن احمدی گیوی و حسن انوری
مه ـ مهلی: سعید نجفی اسداللّهی
مهم ـ می‌ینز: حسن انوری، جواد درهمی، حسن احمدی گیوی
هیئت مقابله: محمّد پروین گنابادی، سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی، عباس دیوشَلی

«ن» (۱۳۴۱ـ۱۳۵۱)

ن ـ نیین: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
هیئت مقابله: سیدجعفر شهیدی

«و» (۱۳۴۵ـ۱۳۵۱)

و ـ واق‌واق: خسرو فرشیدورد
واقوصه ـ والدات: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

والدان ـ ویهج: علیرضا فیض
هیئت مقابله: سیدمحمّد دبیرسیاقی، سیدجعفر شهیدی

«ه» (۱۳۴۷ـ۱۳۴۱)

هـ ـ هارپینی: عباس حکیم
هارت ـ هجران‌دوست: یداللّه ثمره
هجرالبحرین ـ هود: محمّد استعلامی
هوداس ـ هییماء: علیرضا فیض
همکار مقطعی: تقی تفضلی
هیئت مقابله: سیدجعفر شهیدی، محمّد پروین گنابادی، علینقی منزوی

«ی» (۱۳۵۲)

ی ـ یافتجه: حسن انوری و محمّد پروین گنابادی
یافتن ـ یعافیر: محمّد پروین گنابادی، حسن انوری و حسن احمدی گیوی
یعاقبة ـ یی‌یی: علی غروی و سیدعبداللّه انوار
هیئت مقابله: سیدجعفر شهیدی، سیدمحمّد دبیرسیاقی

۱۱. پس از انتشار لغت‌نامه

۱۱. ۱) اهدای لغت‌نامهٔ دهخدا به مؤسسات فرهنگی

وقتی چندین جزوه از این کتاب به‌طورِ مرتّب به چاپ رسید، از سرتاسر ایران و جهان درخواست‌ها به‌سویِ مجلس و دهخدا سرازیر شد (ر.ک. سندهای ۶۰، ۶۱، ۶۲ـ۲). هم دهخدا از سهمیهٔ خود و هم مجلس شورا به مراکز و مؤسسات فرهنگی جزوات یا مجلّدات لغت‌نامه را اهدا کردند.

چند نامهٔ درخواست و تشکر از اهدای لغت‌نامه در میان اسناد و نامه‌های دهخدا موجود است (ر.ک. سندهای ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸ـ۲):

هلموت ریتر[۱]

به جنابِ جلالت‌مآب آقای علی‌اکبر دهخدا، دامت مجده، مشرّف شود و ملاحظه فرمایند.
قربانت شوم لغتِ علی‌اکبر دهخدا که زادهٔ طبع مبارک و اثر گرانبهای جنابعالی است، در [دست] برخی/ از دوستان ما دیدیم و خیلی خیلی مستفید و مستفیض شدیم. خداوند عالم سایهٔ بزرگوار جنابعالی را ممدود کناد./ ما در اینجا «انجمن تدقیقات شرقیه در بین ملّت‌ها» تشکیل کرده، با نشریه‌ها کتاب‌های باقیمت و دارای اهمیت را/ به همهٔ دانایان عالم با انتقادات محق عرض می‌کنیم. اگر این لغت گرامی را به مرکز انجمن ما فرستاده باشید،/ ما را سرافراز کرده باشید و ما هم در نشریهٔ انجمن معرّفی می‌کنیم با انتقادات کامل، باقی/ دلخواه ما بهبودی آن وجود مبارک است.

۱۱ شهریور سنهٔ ۱۳۲۷، رئیس انجمن تدقیقات شرقیه در بین ملّت‌ها، هـ. ریتر

تایلر گرنی[۲]

۶ اردیبهشت
جناب آقای دهخدا بدین وسیله مراتب خوشوقتی و مسرّت خود را از آن آشنایی با آن جناب اظهار و تشکرات خود را/ به مناسبت دریافت آثار گرانبهایتان تقدیم می‌دارم. مشاهدهٔ این آثار مرا بی‌اندازه تحت/ تأثیر قرار داد.
ضمناً سه نسخه از جزواتی را که دربارهٔ کشورهای متّحد آمریکا به چاپ رسیده، ارسال می‌دارد به انضمام/ ترجمهٔ یکی از آن‌ها. امیدوارم این نسخ در تهیهٔ مطالبی که راجع به آمریکا در لغت‌نامهٔ خود خواهید/ نگاشت، مورد استفاده قرار گیرد. امید است بتوانم یک کتاب لغت به زبان انگلیسی برای جنابعالی/ بفرستم.
با تقدیم احترامات فائقه، دکتر گرنی

سیدمحمّد هاشمی دربارهٔ روند اهدای لغت‌نامه در پاسخ دبیرخانهٔ مجلس چنین نوشته‌است (ر.ک. ۶۹ـ۲):

۲۴ اسفند ۱۳۴۲

ریاست محترم دبیرخانه

محترماً در برابر پرسش جناب‌عالی اشعار می‌دارد که در اواخر دورهٔ ۱۴ تقنینیه به‌موجبِ قانونی، مجلس شورا عهده‌دار چاپ لغت‌نامهٔ آقای علی‌اکبر دهخدا گردید. آن قانون و ملحقات و متفرّعات و طرز ادارهٔ کار برای آن منظور، در آغاز نخستین جلدی که از لغت‌نامه (آ تا ابوسعد) منطبعهٔ ۱۳۲۵ خورشیدی در چاپخانهٔ مجلس به چاپ رسیده، مفصلاً ذکر شده. در همان تاریخ مقرر شد که از هریک از مجلّدات هفتادوپنج نسخه به مؤلّف برای اهدا به دانشگاه‌ها و اساتید و مستشرقین درجه‌اوّل داده شود و این برحسبِ تصمیم هیئت‌مدیرهٔ موقت بین دورهٔ ۱۴ و ۱۵ مجلس بود و مورد

---

۱. هلموت ریتر (Hellmut Ritter) (۱۸۹۲ ـ ۱۹۷۱م.)، شرق‌شناس آلمانی، استاد زبان‌های فارسی و عربی در دانشگاه‌های فرانکفورت و استانبول.

2. Taylor Gurney

عمل هم قرار گرفت و پس از چندی که متقاضیان کتب موجب زحمت مؤلّف را فراهم کردند، ایشان گفتند مجلّدات متعلّق به مرا در همان انبار کتاب لغت‌نامه نگاه دارید و برحسبِ حوالهٔ من با جلد یا بی جلد بپردازید [...].
هاشمی کرمانی

۱۱. ۲) انتقادها و شکایت‌ها از روند چاپ لغت‌نامه

از یکی دو سال پس از شروع چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا توسّطِ مجلس شورا، در مجلس به هنگام تصویب بودجهٔ آن انتقادهایی صورت می‌گرفت. محور اصلی این انتقادها که همگی محترمانه نیز بودند، بر سه نکته بود: اوّل اینکه چاپ این کتاب کار مجلس و چاپخانهٔ آن نیست و وظیفهٔ وزارت فرهنگ است. دوم اینکه بودجهٔ مقررشده زیاد است و بر خرج آن باید بیشتر نظارت شود. سوم اینکه چرا کار کُند پیش می‌رود. البته برخی از شکایت‌ها از کُندی کار متوجّه چاپخانهٔ مجلس بود.

بخش‌هایی از مذاکرات مجلس را دربارهٔ نکته‌های مذکور علاوه بر نشان دادنِ فضای مجلس نسبت به دهخدا و لغت‌نامه، نمایی از مبانی نظری سیاست‌گذاری فرهنگی آن دوران را به دست می‌دهد:

سه‌شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۲۶ (جلسهٔ ۴۲)

[حسن] نبوی: عرض کنم که من به آقایان اطمینان می‌دهم که در عرایضم هیچ نظر شخصی ندارم، اینجا پیشنهاد شده که در دورهٔ گذشته پیشنهاد شده کتاب آقای دهخدا را در مجلس چاپ کنند. شخصیت علمی آقای دهخدا مورد تصدیق همهٔ ما است (صحیح است). این مرد محترم در تمام عمر زحمت کشیده و نتیجه ۴۰ و ۵۰ ساله‌اش این کتاب است، این کتاب هم کتاب نفیسی است و برای فرهنگ ما مفید است ولی بنده عقیده دارم که ما هیچ‌وقت از اصول نباید تجاوز بکنیم. این کار، کار وزارت فرهنگ است. در وزارت فرهنگ اداره‌ای است برای این کار عدّه‌ای مستخدم دارد. مجلس شورای ملّی صلاحیتی برای این کار ندارد، و همچنین افرادی که در مجلس هستند. بنابراین، برای پیروی از اصول ما باید این عمل را بکنیم و چاپ این فرهنگ را به وزارت فرهنگ واگذار کنیم. دستگاه مجلس به‌هیچ‌وجه مجهز برای چنین کاری نیست، این کتابی که ممکن بود در وزارت فرهنگ یا در مطابع عادی با مبلغ جزئی چاپ بشود در دو سال گذشته مبلغ سیصدهزار تومان یا بیشتر خرج این کار شده [...].
[عبداللّه] معظّمی: عرض کنم بنده با کفایتِ مذاکرات مخالفت کردم برای اینکه اینجا سوءتفاهم نشود و یک پیرمردی هم که واقعاً مشغول زحمت است، دلگیر نشود که یک کار اساسی که شروع کرده‌است، خاتمه پیدا نکند. صدوپنجاه‌هزار تومان که در این بودجه نوشته شده‌است، قریب سی‌هزار تومانش به عنوان حقّ چاپ مجدداً به دولت برمی‌گردد. در چاپخانه قریب سی‌وپنج‌هزار تومان هم کاغذ خریده می‌شود و بعد هم یک عدّه اشخاصی که کمک می‌کنند به آن‌ها حقوق داده می‌شود و این کمکی هم که به ایشان می‌کنند، بسیار لازم است، برای اینکه یک کار مهمی است. بعد یک اشخاصی باید بیایند برای اینکه نوشتن یک نوع دایرةالمعارفی ۵۰ سال وقت لازم دارد که یک اشخاصی تربیت بشوند که این کار اساسی ادامه پیدا کند. علاوه بر آن از بعد از تاریخ اسلام تاکنون همچنین لغت فارسی برای ما نوشته نشده و شما در ممالک خارجه که ملاحظه می‌فرمایید برای هر قسمتی یک دیکسیونر علیحده‌ای هست. یک کتاب لغت دارند حتی برای اینکه یک جواب‌هایی که به بچه‌ها باید نوشته‌اند که رعد یعنی چه؟ برق یعنی چه؟ دیکسیونر نوشته‌اند برای اینکه به بچه‌هایشان جواب بدهند. ما هنوز برای زبان فارسی یک دیکسیونر حسابی و یک لغت‌نامهٔ حسابی نداریم، این یکی، یکی دیگر اینکه چهارهزار جلد از این کتاب چاپ شده از هر جلد یعنی می‌شود هشت‌هزار جلد و جلدی ۴۲ تومان فروخته می‌شود که درواقع این پولی که خرج می‌شود از یک طرف هم این مبلغ

درمی‌آید و ایشان هم از این کتاب‌ها چیزی حاضر نشدند که بگیرند تمام پولش عاید خزانهٔ دولت می‌شود و تاکنون استقبال زیادی در خرید این کتاب شده و ان‌شاءاللّه بیشتر هم خواهد شد[1].

سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ (جلسهٔ ۶۶)

[صادق رضازادهٔ] شفق: موضوع سوم راجع به کتاب آقای دهخدا است که بنده آن دفعه هم عرض کردم این کتاب مفیدی است این دفعه هم روشن و مؤکّداً و از روی عقیده عرض می‌کنم که کتاب مفیدی است و ایشان سال‌های سال زحمت کشیدند و بنده از جملهٔ امضاءکنندگان این طرح بودم. این کتاب باید چاپ بشود ولی طرز چاپ این کتاب جوری است که یک مخارج گزافی می‌شود بدون اینکه... (در این موقع جلسه از اکثریت افتاد) [...]. عرض می‌کردم یکی از مسائل دیگر که می‌خواستم متذکّر بشوم کتاب آقای دهخدا است که مجلس به‌موجبِ قراری که گذارده شد برای چاپ این کتاب [...] این کتاب از هر لحاظ مفید است ولی آنچه مسلّم است روش طبع این کتاب کاملاً خلافِ اصول اقتصادی است، اوّلاً گویا در ماه شش‌هزار تومان بیشتر یا کمتر نمی‌دانم به عنوان حقوق یک عدّه داده می‌شود که آن عدّه مرتّباً وظیفهٔ معیّنی که دارند، نمی‌کوشند. ثانیاً اخبار این کتاب مرتّب نمی‌رسد. ثالثاً یک تغییراتی بعد از چاپ شدن این کتاب داده می‌شود از آن جمله جلد اوّل که وزارت فرهنگ خرج کرده بود و چاپ کرده بود، آن جلد اوّل به‌کلّی از بین رفت، دوباره چاپ شد. دو جلد کوچک چاپ شده‌است حدود هزار صفحه است، حدود ۱۵۰هزار تومان خرج این شده‌است و بنده حاضرم با شما برویم هر مطبعه‌ای این کتاب را ببریم و ملاحظه خواهید فرمود که یک‌سوم و یک‌چهارم این را به شما خواهند گفت که می‌شود این کتاب را چاپ کرد و طبقِ حسابی که شده این کتاب شصت جلد خواهد شد و به شصت جلد سر خواهد زد به چهار پنج میلیون تومان، اگر مجلس خواست یک کار خیری بکند و کتابی را چاپ بکند، این دلیل نمی‌شود که مجلس به چاپ و به ترتیب چاپ این کتاب رسیدگی نکند! (صحیح است) بنده پیشنهاد می‌کنم، هیئت اداری مجلس یا آقایان کارپردازان کاملاً به این موضوع رسیدگی بکنند که این کتاب در حدود و شرایط اقتصادی چاپ بشود و چیزی که در دو سال، سه سال، چهار سال چاپ خواهد شد، بیست سال معطّل نشود و مبالغ گزاف در کتابی که می‌شود ارزان‌تر چاپ بشود، صرف نشود.
ناصرقلی اردلان (مخبر مجلس): [...] اما راجع به فرهنگ دهخدا که فرمودند در بودجه‌ای که برای فرهنگ دهخدا در سال ۲۶ پیش‌بینی شده بود ۵۰۰/۰۰۰ / ۱ ریال است ولی در این موضوع کاملاً صرفه‌جویی شده و ۰۰۰/ ۳۲۶ / ۱ ریال بیشتر خرج نشده تاکنون و دو جلد کتاب از هر کدام تاکنون چهارهزار عدد چاپ شده و قیمت هر جلد این‌ها ۱۷۰ ریال است و مشتری هم زیاد دارد و تا این تاریخ هم ۷۷۲ / ۱۳۳ ریال از این دو کتاب دهخدا فروش رفته و من گمان می‌کنم که این فرهنگ دهخدا ارزش این را دارد که ما در این خصوص خرجی بکنیم و در قسمت چاپ کتاب هم البته کمال دقّت خواهد شد. به هر حال این توضیحاتی بود که بنده خواستم به جناب آقای دکتر شفق عرض کنم[2].

یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۷ (جلسهٔ ۶۸)

[ابوالفضل] حاذقی: [...] انتقاد دانشمند محترم آقای دکتر شفق بر این بود که هزینه‌ای که برای این کار می‌شود زائد بر میزان ضروری است. این یک فرمایش صحیحی است و کارپردازی هم متوجّه این موضوع شده و مخصوصاً مراقبت کرده‌ایم از این به بعد جز به کسانی که وقتشان را صرف می‌کنند برای تصحیح و نظارت در چاپ این فرهنگ به دیگران پولی داده نشود و مخصوصاً به خود آقای دهخدا هم یادآوری شده که ایشان چون امضایشان معتبر است، برای پرداخت‌ها مراقبت بفرمایند که فقط به کسانی که با ایشان همکاری می‌کنند و در طبع فرهنگ به ایشان کمک می‌کنند،

---

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ پانزدهم https://www.ical.ir/fa/mashroohmozakerat.
۲. همان.

پول داده شود و ما امیدوار هستیم که نظر آقایانِ نمایندگان محترم را در این صرفه‌جویی و چاپ این فرهنگ رعایت بکنیم و بتوانیم بالاخره این خدمت بزرگ را با یک اعتبار و بودجهٔ حق و واقع به پایان برسانیم، البته دور از نظر آقایان نیست که تمام این دوره‌های فرهنگ که فروخته می‌شود پول آن جزء درآمد درست به خزانهٔ مملکت برمی‌گردد (بهادری- کی تمام خواهد شد؟) پیش‌بینی شده که حداکثر فعالیت برای چاپ این فرهنگ بشود، ولی در نظر داشته باشید جنابعالی که این یک کار بسیار دقیق و فنّی است که در تصحیح آن و چاپ آن فوق‌العاده باید مراقبت و دقّت بشود و خود آقای دهخدا نظارت عالیه دارند و بیش از آن سرعتی که حالا دارد نمی‌شود سرعت داد، برای اینکه کار ناقص می‌شود.

[حسین] مکّی: بنده مخالفتم با کفایت مذاکرات برای این است که باید در این موضوع صحبت بیشتری بشود. در مملکت ما فرهنگ نیست، در کشور ما صدی نود اهالی بی‌سواد هستند، آن وقت برای طبع یک جلد کتاب بخواهیم یک میلیون و نیم خرج بکنیم بنده از آقای امینی پرسیدم که چند جلد کتاب چاپ می‌کنند، ایشان گفتند دوهزار جلد (یکی از نمایندگان : چهارهزار جلد) ایشان گفتند دوهزار جلد یعنی برای هر هزار جلد که چاپ می‌شود هشتصدهزار تومان قیمت آن تمام می‌شود. بنده پرسیدم چرا این‌قدر خرج می‌شود، فرمودند که طبع این فرهنگ دهخدا یک رئیس دارد و یک معاون دارد، این را دارد، آن را دارد، فلان دارد. بیشتر این بودجه برای اشخاص مصرف می‌شود. بنده البته با طبع این کتاب مخالف نیستم، ولی با این قسمت که برای طبع یک جلد فرهنگ فارسی این‌قدر خرج بشود مخالفم [...][۱].

پنجشنبه دوم تیر ۱۳۲۸ (جلسهٔ ۱۷۷)

[ابوالحسن یا احمد] رضوی: به عقیدهٔ بنده بهترین پول و وجهی از بودجهٔ مملکت آن قسمتی است که صرف امور فرهنگی بشود اعم از اینکه مربوط به تعلیم و تربیت باشد یا مربوط به تألیف و به این مناسبت خیلی بنده به‌طورِ رایگان و آسایش خیال به این مادّه رأی می‌دهم و موافقم، اما یک بحثی دارم. چهارصدوپنجاه‌هزار تومان یعنی چهارمیلیون و پانصدهزار ریال تاکنون مجلس شورای ملّی به ازاء طبع این کتاب آقای دهخدا داده و آنچه که بنده دیده‌ام سه جلد که تا اواخر حرف الف رسیده و یک دو جزوهٔ کوچکی که یکی گویا حرف «ث» بوده و یکی هم حرف «ظ» و مابقی در این وسط‌ها طبع نشده و درواقع می‌توانم بگویم سه جلد کتاب و یک ثلث جلد فعلاً از این چهارصدوپنجاه‌هزار تومان نتیجه گرفته‌ایم. در این موقع که این یکصدوپنجاه‌هزار تومان جدید برای سال ۱۳۲۸ تصویب می‌شود، بنده میل داشتم بدانم که اساساً وضعیت طبع این فرهنگ در چه حال است، یعنی واقعاً این فرهنگ هر سالی یعنی هر جلدی ۱۵۰هزار تومان خرج بدون عوض دارد یا اینکه طبع می‌شود و یک برگشتی هم دارد؟ برگشت این کتاب کجا می‌رود و آیا مدّتی که ازبرای طبع این فرهنگ لازم است چند سال است؟ و آیا بالاخره برای اینکه این فرهنگ تمام بشود، ما باید به‌طورِکلّی چه در این بابت وجه تصویب کنیم و بپردازیم؟ این است که بنده خواهش می‌کنم یک توضیحی در این باب مرحمت کنند و الّا با وضع حاضر یک صورت نامطلوب و نامطبوعی دارد.

[ابوالقاسم] امینی: [...] خواستم برای استحضار جنابعالی عرض کنم که آنچه تصویب می‌فرمایید کلّاً خرج نمی‌شود، خودِ آقای دهخدا مخصوصاً کمال رعایت را می‌فرمایند که حتّی‌الامکان صرفه‌جویی بشود و تقریباً مقدار ثلث این بودجه صرفه‌جویی شده و ۲۳هزار تومان هم فروش رفته‌است و امیدواری هم هست که بعد از این بیشتر به فروش برسد[۲].

[حسن] نبوی: در ادوار دیگر هم عرض کردم که چاپ کتاب از وظایف مجلس نیست. مجلس در مشاغل دولتی و در مشاغل آزاد مردم نباید دخالت بکند. در وزارت فرهنگ اداره‌ای برای چاپ کتاب هست، متخصّصین و مأمورینی

---

۱. همان.

۲. در اسناد مربوط به دهخدا اسنادی از درآمد فروش لغت‌نامه موجود است، ر.ک. سند ۷۰-۲.

هستند که برای این کار حقوق می‌گیرند و برای این کار بودجه‌ای دارند. اعتباراتی در هر سال دارند. دستگاه آن‌ها تشخیص دادند که فرهنگ جناب آقای دهخدا که خود ایشان از مفاخر ایران هستند، باید چاپ بشود. آن‌ها باید تشخیص بدهند چاپ این فرهنگ به‌قدرِ ساختن یک راه‌آهن، به‌قدرِ ساختن چندین سد و به‌قدرِ اینکه یک قسمت از مملکت عمران و آبادی بشود، خرج خواهد داشت. چاپ این فرهنگ به نسل معاصر نخواهد رسید یعنی شاید تا صدها سال دیگر طول بکشد [...].

[هاشم] ملک‌مدنی: آقای نبوی که خودشان یکی از فضلا هستند و طرفدار فرهنگ و ادب می‌باشند، بنده از ایشان انتظار نداشتم و شناسایی هم تا اندازه‌ای به حال آقای دهخدا دارند که این آقای دهخدا یکی از مفاخر کشور ما است و این مرد تمام دوران عمرش را صرف تهیهٔ این فرهنگ و دایرةالمعارف کرده‌است، حتی خانهٔ شخصی خودش را فروخته و مصرف این کار کرده‌است. مجلس شورای ملّی به پاسِ خدمات این مرد فرهنگی که عمر خودش را تمام روز و شب صرف تهیهٔ یک چنین فرهنگی نموده و هیچ‌گونه وسایل برای طبع و نشر آن فراهم نبوده، در دورهٔ چهاردهم در آن موقع که جار و جنجال در مجلس گرفته بود. باز هم تکرار می‌کنم خودتان تشریف داشتید از همه جا هیاهو متوجّه مجلس بود، ما خواستیم یک قدم مفیدی برداشته باشیم. مجلس شورای ملّی اگر این کار را نکند کجا بکند؟ مجلس است که باید طرفدار فرهنگ و علم و ادب باشد (صحیح است) به‌علاوه ایشان شخصی هستند که من یقین دارم محال است بگذارند دیناری بیهوده تلف بشود. خود جنابعالی که علاقه دارید این مرد فرهنگی و ادبی را باید تشویق کرد. آخر عمرش هم رسیده به خدا من یک روزی رفتم منزلش دیدم که حتی در موقع نهار خوردن هم مشغول انجام وظیفه است. یک چنین سبک و رویه‌ای دارد. به هر حال به عقیدهٔ بنده این کار لازم است. ما هم یک دائرةالمعارف نداریم، این را ما لازم داریم [...].

دکتر [عبداللّه] معظّمی: بنده پیشنهاد کفایت مذاکرات را کردم که چهار کلمه توضیحاتی راجع به این فرهنگ دهخدا بدهم که درعین‌حال مؤیّد باشد که آقایان موافقت بفرمایند تصویب بشود. [...] در عمل ما برخوردیم که این یک کار اساسی است، چرا؟ به جهت اینکه زبان ملّتی وقتی که حفظ بشود و نگهداری بشود، پایهٔ قومیت آن ملّت محفوظ می‌ماند (صحیح است). بنابراین، برای این فرهنگ واقعاً آقای دهخدا فداکاری کرده‌اند، کس دیگر حاضر نمی‌شود که یک عمر خودش را صرف بکند و پیوسته در زحمت باشد و هیچ‌گونه توقّع مادّی هم نداشته باشد. بنابراین، بودجه‌ای که مجلس تصویب می‌کند، بسیار خوب است و امیدوارم که زحمات ایشان هم باعث بشود که دانشمندان دیگر هم کار ایشان را دنبال بکنند. این اشخاص هم که در این مورد زحمت می‌کشند اشخاص فاضل و خوبی هستند مثل آقای دکتر معین، آقای دکتر صفا، آقای دکتر صدیقی، امیدوارم که ادامه پیدا بکند و بالاخره زبان فارسی ما زنده بشود و یک کتاب جامعی داشته باشیم[۱].

پنجشنبه ۹ آبان ۱۳۳۰ (جلسهٔ ۱۹۸)

[حسین] فرهودی: اما راجع به فرهنگ آقای دهخدا این فرهنگ مطابق قانونی که در دورهٔ ۱۴ گذشت و بنده هم افتخار دارم که از رأی‌دهندگان به آن قانون بودم، تصمیم گرفته شد که چاپ شود. چرا این تصمیم گرفته شد؟ برای اینکه تدوین یک فرهنگ فارسی کامل و جامع آن طوری که آقای دهخدا تهیّه و تدوین کرده‌اند، یک ابدیّت بیشتری به زبان فارسی می‌دهد (صحیح است) و این زبان فارسی میراث فردوسی است و ما در هر عصری باید سعی بکنیم که با چاپ کتاب‌های فارسی جدید ابدیّت این زبان را بیشتر بکنیم، چرا؟ برای اینکه زبان فارسی از پایه‌های اساسی وحدت ملّی ما است، اما دلیل اینکه بنده مخالفت می‌کنم این است که شش سال است که قانون چاپ فرهنگ دهخدا از تصویب مجلس شورای ملی گذشته، در هر سال هم یک اعتباری کم و بیش در بودجه منظور شده برای

---

۱. همان.

این کار چون این کتاب‌های گران‌بها و حسّاس مخصوصاً اگر در دست مؤلّفین سالخورده‌ای باشد یا در دست مصحّحین سالخورده باشد، مصلحت فرهنگ مملکت ایجاب می‌کند که یک سرعت بیشتری در چاپ این کتاب‌ها بشود، برای اینکه شانس بیشتری را داشته که تمام بشود ولی ما می‌بینیم شش سال است که این کتاب در چاپخانهٔ مجلس و در تحت نظر کارپردازی دارد چاپش طول می‌کشد. بنده دلیل مخالفتم این است که این تأخیر برای چیست؟ این تأخیر دو دلیل باید داشته: ممکن است که این تأخیر یک جهتی داشته که آن جهت مربوط به خود حضرت علّامه دهخدا باشد، یعنی فرض بفرمایید ایشان به کُندی اوراقشان را تهیّه می‌کنند، یعنی آن نسخه‌های اصلی را که بایستی برای چاپ حاضر کنند دیر حاضر می‌شود. این دلیل به نظر بنده صحیح نیست، برای اینکه تا آنجایی که بنده اطّلاع دارم حتی چند سال پیش از آنکه مجلس ۱۴ قانونی بگذارند که این فرهنگ چاپ بشود، خود بنده که شاگرد مدرسهٔ سیاسی بودم و ایشان هم مدیر مدرسهٔ سیاسی بودند، آن موقع که خدمتشان می‌رفتم در آن سال‌ها که ۲۰ – ۲۵ سال پیش بود، مشغول تهیهٔ این کتاب بودند. بنابراین، این فرض که تأخیر از ناحیهٔ حضرت علّامه دهخدا است، صحّت ندارد به‌خصوص که اطّلاعات شخصی و علم ما هم این فرض را دور می‌کند. پس می‌ماند فرض دوم و فرض دوم این است که علّت تأخیر مربوط به آن دستگاهی است که باید این‌ها را بگیرد و چاپ بکند و تصحیح مطبعه‌ای بکند و تصحیح آخری بکند و منتشر بکند. بنده حدس قوی می‌زنم، البته اطّلاع قطعی ندارم و نمی‌خواهم این تقصیر را به گردن کسی بیندازم ولی حدس قوی و قطعی می‌زنم که این تأخیر از ناحیهٔ تشکیلاتی است که برای چاپ این فرهنگ در این ادارهٔ مجلهٔ رسمی دایر است. بنده عرضم این است حالا که مجلس شورای ملّی با یک علاقه‌ای این وظیفهٔ اساسی را که عبارت باشد از تدوین و چاپ یک فرهنگ جامع برای زبان فارسی در نظر گرفته و هر سال هم اعتبارش را می‌دهد و شش سال هم هست که قانونش را گذرانده، آقایان هیئت‌رئیسه و کارپردازان به آن نکتهٔ اساسی که عرض کردم توجّه بکنند و در چاپ و تمام شدن این کتاب تسریع بفرمایند که هر سال در بودجهٔ مجلس لازم نشود که رقمی گذاشته شود، چرا؟ دلیل اساسی را عرض کردم که از دانشمندان سالخورده هرچه زودتر ممکن است بایستی استفاده بشود (صحیح است)[1].

انتقادهای تند و تیزی هم علیه دهخدا و لغت‌نامه‌اش در نشریات آن زمان به چاپ رسید. ازجمله رونوشت‌هایی از نامهٔ زیر، که جمعی از افراد نیز آن را امضا کرده بودند، به جراید و رجال و وزرا و برای خود دهخدا فرستاده شد.

۱۳۲۷/۶/۱۲

جناب آقای رئیس مجلس شورای ملّی

طبع کتاب لغت‌نامه یا فرهنگ دهخدا چطور شد؟ آیا آن‌همه گفتگو و نشست و برخاست و تأمین آن بودجهٔ سنگین فقط برای طبع دو جلد اوّل بود و بس؟ با وجود بودجهٔ کلان و سازمان وسیعی که مدّت‌هاست برای این امر تصویب و برقرار شده، علّت چیست غیر از همان دو جلد اوّل که در ابتدا به‌سرعت طبع و منتشر گردید، بقیه به طلسم افتاد و طبع و نشر این در بوتهٔ اجمال و اهمال مانده؟ هرچه هم که تحقیق می‌شود، می‌گویند مشغولند و تحت طبع است. اگر دروغ است و حسب‌الاحتمال آن سروصدا و تصویب آن بودجهٔ هنگفت فقط برای دو جلد اوّل بود و نسبت به بقیه اصلاً خبری نیست، آن را بفرمایید که دیگر مردم بیهوده منتظر و ناراحت نباشند. و اگر هم راست است و حقیقتاً مشغول می‌باشند که این چطور چاپ کردنی است که از تاریخ نشر آن دو جلد (یا درِ باغِ سبز) تاکنون قریب چهار سال است که مشغول اقدام می‌باشند و در طی تمام این مدّت طولانی هنوز حتّی برای نمونه هم یک جلد از بقیه از طبع خارج نشده‌است که لااقل مردم بفهمند خبری هست و با انتظار و احتساب هر جلدی ۴ سال اقلاً بعد از چهارصد سال دیگر این ملت

---

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای ملّی، دورهٔ شانزدهم https://www.ical.ir/fa/mashroohmozakerat.

متمدّن باستانی دارای یک دورهٔ کامل دائرةالمعارف یا لغت‌نامه خواهد شد و اگر ما و هشت پشتمان این حسرت را به گور می‌بریم اقلاً پشت نهممان بدین آرمان ملّی و فرهنگی نائل گردد.
شما را به خدا مقرّر فرمایید اعم از مثبت و منفی یک اطّلاعی به مردم بدهند که این‌قدر منتظر و معطّل نمانده یا امیدوار و دلخوش باشند و یا ناامید و راحت شوند[1]. با تقدیم احترام ف ـ فراهانی

این شکوائیه در حالی بود که فقط ۲ سال و نیم از مصوبهٔ مجلس گذشته بود و در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ حدود ۱۷۰۰ صفحه از لغت‌نامه در ۵ جزوه منتشر شده بود و فقط در سال ۱۳۲۷ جزوه‌ای به چاپ نرسیده بود. در تکملهٔ مقدّمه نوشته‌ای از سیدجعفر شهیدی با عنوان «از نوش‌ها و نیش‌ها» آمده‌است. این نوشته نشان می‌دهد که مؤلّفان لغت‌نامه پس از فوت دهخدا با چه طعن و تهمت‌هایی روبه‌رو بودند. بخش‌هایی از این نوشته را ببینیم:

برای دیگر آشنایان با لغت‌نامه – خواه علاقه‌مندانی که از این کتاب بهره می‌بردند و خواه کسانی که فقط نام آن را شنیده بودند– مسلّم بود که مطالب لغت‌نامه از آغاز حرف «الف» تا پایان حرف «ی» به خطّ مرحوم دهخدا و احیاناً با املاء او و نوشتهٔ چند کاتب تهیه شده و آمادهٔ چاپ است و کار دستگاهی که به چاپ لغت‌نامه موظّف شده تنها تصحیح مطبعی است، و گاه در کار مؤلّف نیز دخالتی کرده کلمه‌ای را حذف و یا مطلبی را می‌افزاید.
هنوز چندی از مرگ مرحوم دهخدا نگذشته بود که خرده‌گیری و اعتراض، حتی دشنام‌گوئی به زبان و یا با نوشته به مؤسسه لغت‌نامه و کارکنان آن آغاز شد، تنی چند به‌خاطرِ دلسوزی و گروهی (خدای‌نخواسته) از راهِ بدبینی. مردی محترم و علاقه‌مند به لغت‌نامه در سراسر کشور مقامی را باقی نگذاشت جز آنکه اعلام جرمی علیه مؤلّفان بدو تسلیم کرد، نخست به‌تنهایی و سپس با امضای چند تن از دوستانش. موضوع شکوائیه اینکه کارکنان لغت‌نامه وصیت دهخدا را دگرگون کرده‌اند و نوشته‌های او را معدوم می‌سازند و خود به دائرةالمعارف‌نویسی می‌پردازند و این کاری است برخلافِ وصیت. دیوان کشور تا دیر نشده باید این متخلّفان را به سزا برساند.
چون از آنجا مأیوس شد، به وزارت آموزش و پرورش، شورای دانشگاه رو کرد و مقام‌های عالی آن روز کشور را هم بی‌اطّلاع نگذاشت. این شکوائیه‌ها گاهی با استیضاح و زمانی با معذرت (برحسبِ مقدار اطّلاع آن مقام از کار لغت‌نامه) به مؤسسه فرستاده می‌شد. روزی که از بی‌نظمی لغت‌نامه به معاون اداری دانشگاه شکایت برده بود، ایشان در حاشیهٔ شکوائیه نوشته بودند «مشخّص کنند موجب بی‌نظمی چیست» و چون نمایندهٔ مؤسسه طرز کار مؤلّفان را برای ایشان تشریح کرد و متذکّر شد که قبول بی‌نظمی، اعتراف ضمنی به قصور معاون اداری در کار رسیدگی به یکی از سازمان‌های تابع دانشگاه است و جنابعالی اگر ندانسته نوشته‌اید، اتهامی به مؤسسه وارد کرده‌اید و اگر دانسته نوشته‌اید، چرا چنین بی‌نظمی را چند سال است نگاه داشته‌اید؟ مرقومه خود را خط کشیدند و گفتند من نخواسته‌ام بگویم مؤسسهٔ لغت‌نامه بی‌نظم است. سالی چند نگذشت که یکی از همین علاقه‌مندان دلسوزِ لغت‌نامه در مجلّه‌ای نوشت: علّت کُندی در پایان بخشیدن به این اثر دو چیز بوده‌است: یکی اینکه بعضی‌ها فرهنگ خود را از روی یادداشت‌های لغت‌نامه نوشته و چاپ کنند و دیگر اینکه این مؤلّفان هر ماه حق‌التألیف‌های کلان را نوش جان فرمایند[2]. و در پایان افزوده بودند که دولت می‌توانست با پولی که صرف چاپ لغت‌نامه شده، چند سد بسازد (سیدجعفر شهیدی، از دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۵۳۰).

---

۱. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۵۲۹.
۲. ر.ک. دادفرّخ، پرویز (به نظر نام مستعار می‌رسد): «قضیهٔ ادامه‌دار لغت‌نامهٔ دهخدا». فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۴۲، ۱۵ آذر ۱۳۵۰، ص ۲۶.



مراسمی بادریغ بسیار ....

برادر وخواهر صادق، دوستان او را به خیانت در امانت و دوستی باهدایت متهم می‌کنند



مراسمی بادریغ بسیار

حال و هوائی با چهرهٔ درخشان و پر ابهت داستانویسی معاصر: مردی با ایمان که شتابزده رفت. پیرمردی بامیراث بزرگ ادبیش و نویسنده‌ای از سرزمین مردانی که شکوه زندگی را در بچه‌ها یافته بود

فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۳۹، ۲۴ آبان ۱۳۵۰، ص ۱۰



خائنین به «دهخدا» را معرفی کنید!

● آنچه در هفته گذشته در شمارهٔ **۱۰۳۹** مجله شریفه فردوسی مربوط به چهره‌های ادبیات امروز ایران زیر عنوان **مراسمی بادریغ بسیار ...** آورده بودید را چندین بار خواندم، و بالاخره هر کار که کردم تا بتوانم خود را راضی کنم وسکوتم را نشکنم نشد که نشد. من نمیدانم نظر سایر خوانندگان نسبت به این دیر تاز چه بوده است و یا چگونه خواهد بود. بسیار نکات یافته‌ام و زیر آنها را خط کشیده‌ام، شاید در فرصتی دیگر با شما در میان گذارم. فعلا باختصار چند پرسش را مطرح میمنایم و استدعا دارم بطور مشروح و گویا توضیحات لازم را بیان دارید. نوشته بودید **وقتی در نمایشگاه حتی یکی از بستگان و آشنایان دهخدا را ندیدم با آنها حق دادم که حتی شاگردان دهخدا درحقش خیانت کردند و از برکت لغت‌نامهٔ او چند فرهنگ با نام خود منتشر کردند**» از نویسندهٔ محترم می‌پرسم اولا شاگردان دهخدا چه کسانی بودند که باو خیانت کردند، و بعدهم بگوئید آن چند فرهنگی که از برکت لغت‌نامه با نام خود منتشر کردند، کدام فرهنگ‌ها است و چه بسیار بجاست که **اسامی خائنین** را ذکر نمائید تا همهٔ ملت ایران آنها را بشناسند و این اقدام پسندیده خدمتی بزرگ بجامعهٔ علمی این مرز و بوم تواند بود. و در ضمن بقیه دوستان بی‌نام و نشان دهخدا و نیز دیگر شاگردانش همه حساب کار خود را خواهند کرد.

«مرتضی صراف»

فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۴۰، ۱ آذر ۱۳۵۰، ص ۲۴



قضیه ادامه دار لغت نامه «دهخدا»

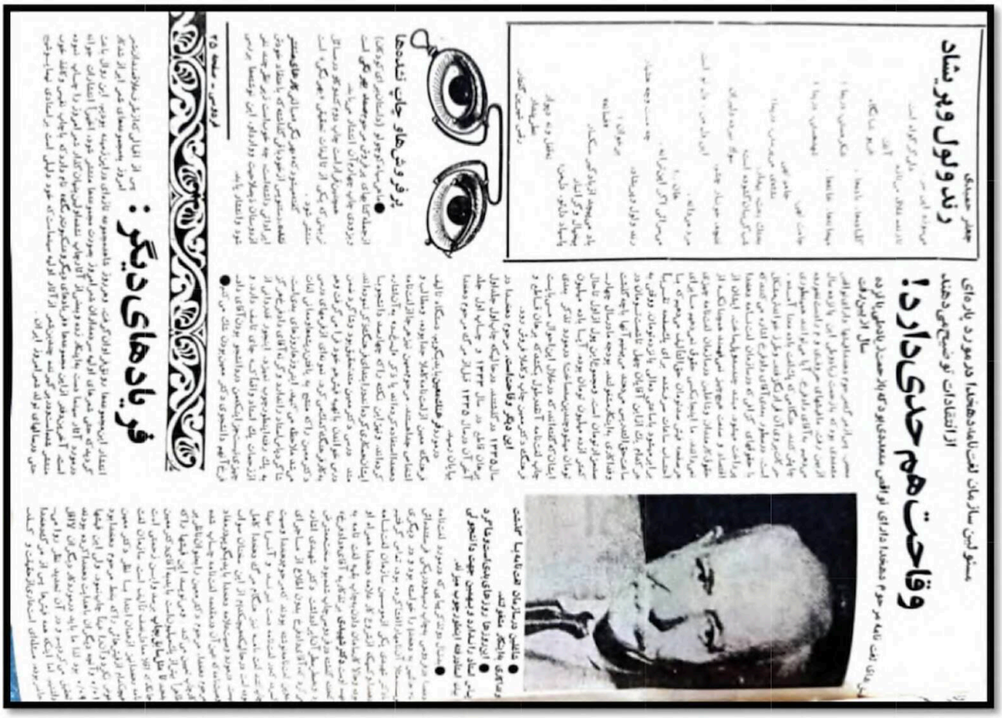
● درشماره قبل آن مجله محترم شرحی منتشر شده بود که مرحوم دهخدا حتی از شاگردان خودش هم اطمینان نداشت و آقای نویسنده تلویحاً اشاره کرده بودند که بعضیها ازروی لغت‌نامه آن مرحوم فرهنگ لغت بچاپ‌رسانیده و باسم خود جازدند. و همچنین شخصی هم خواسته بود که نام آن کسی که فرهنگ را بنام خود چاپ کرده بود فاش شود. آیا شما ازبت سازها وبت‌پرستها نمی‌ترسید که مطلبی را عیناً بچاپ برسانید.

مرحوم دهخدا لغت‌نامه خودرا که کاملا تدوین شده بود وصیت کرد که چاپ شود و ازآنجا که از زرنگی بعضی ازشاگردان خود اطلاع داشت دروصیت‌نامه خود قید کرد که بالاغیرتا درآن دست نبرید وآن رابهمان وضع که هست بدون‌آنکه ولوغلطی هم بنظر آن شاگردان حق ناشناس عالم‌نماهم برسد. تغییری درآن روا ندارند ودست درآن نبرند.

آن مرحوم باتمام تیزهوشی خود متوجه این امر نشده بود که همین موضوع لغت‌نامه برای عده‌ای دست‌آویز خواهد شد که آن را که حاضر و آماده باید زیرماشین چاپ برود اینقدرطول بدهند که درطول این پانزده ساله که آقایان حقوقهای گزاف رابنام سازمان لغت‌نامه نوش جان کرده‌اند میشد چند پل یاسدبزرگ ساخت و چندین مرتبه دائرة‌المعارف آمریکانا وبریتانیکابچاپ رسیده‌است. البته در خلال این احوال میبایست چاپ لغت‌نامه آنقدر طول بکشد که برهان قاطع وفرهنگ آقای دکترمعین که اتفاقاً خود مرحومشان مسئول چاپ لغت‌نامه بودند. چاپ وکاملافروش برود. تازه فیش همین فرهنگهای جناب استاد را هم بالاجبارمیبایست دانشجویان دانشکده ادبیات تهیه کنند وگرنه ازتیغ خشم مرحوم معین نمیبایست جان‌سالم بدربیرند. شکایتی هم نمیتوانستند کرد که اگر این آقای استاد می‌خواهند با استفاده اززحمات مرحوم دهخدا لغت‌نامه‌ای بدهند، تقصیرما دانشجویان چیست که بجای درس خواندن بایدندانسته و بعضی‌ندانسته فیش‌های فرهنگ ایشان راتهیه کنیم.

دانشجو وهمکارقدیمی مرحوم استاد معین-پرویز دادفرخ

فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۴۲، ۱۵ آذر ۱۳۵۰، ص ۲۶



وقاحت هم حدی دارد!

فریادهای دیگر:

فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۴۳، ۲۲ آذر ۱۳۵۰، ص ۲۶



تنها فضل‌فروشان بی‌مایه و دور از انصاف به شخصیت‌هائی نظیر دهخدا و دکتر معین میتازند

بارها به دکتر معین پیشنهاد معاونت و وزارت شد و او بالحنی لبریز الاصالت و علو همت جواب منفی داد و گوشه لغت‌نامه دهخدا و کلاس درس را به مناصب پر زرق و برق روزگار نفروخت

فردوسی، سال ۲۲، ش ۱۰۴۴، ۲۹ آذر ۱۳۵۰

۳. ۱۱) نقدها و ایرادهای علمی

از جملهٔ نقدهای مشهور بر لغت‌نامه در زمان انتشار، انتقاد و گله‌های سعید نفیسی است که بخش‌هایی از آن در اینجا نقل می‌شود:

> آن مرحوم (دهخدا) با همهٔ بزرگی که داشت در خوب و بد همیشه مبالغه می‌کرد، چنان‌که عدهٔ فیش‌هایی را که ترتیب داده بود یک میلیون قلمداد می‌کرد. حال آنکه مجموعهٔ لغات عربی و فارسی با همه مرکّبات آن‌ها از صدوشصت‌هزار تجاوز نمی‌کرد و وسیع‌ترین زبان‌های دنیا بیش از هشتادهزار لغت ندارد و کسانی که اهل فن هستند می‌دانند رقم یک میلیون باورکردنی نیست. کسانی که تبلیغاتی در این زمینه کردند از لغت و لغت‌نویسی آگاه نبودند [...].
>
> مرحوم اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ که از دوستان بسیار نزدیک چندین‌سالهٔ من بود، درصدد برآمد لغت‌نامهٔ دهخدا را چاپ کند به خرج وزارت فرهنگ وسایلی برای همکاری چند تن از دانشمندان برانگیخت. تازه دست‌به‌کار شده بودند که مرحوم مرآت بارها با من دوستانه از دشواری‌هایی که گرفتار آن شده بود، نالید. چاپخانه شکایت می‌کرد که این کار بسیار کُند پیش می‌رود و دستخوش تغییرهای گوناگون است.
>
> پس از مدّتی دراز تنها ۴۸۶ صفحه از حرف الف به خرج وزارت فرهنگ چاپ شد که آن را انتشار ندادند و تنها مرحوم مرآت که عشق مفرطی داشت، هرچه زودتر کتاب جامعی در لغت فارسی آماده شود، مرا به اصرار وادار به این کار کرد و برای رفع محذورهایی که داشت، قرار شد ظاهراً من به خرج فرهنگستان این کار را بکنم. من همین زمینهٔ کتاب متوسط (نه جامع و نه مختصر) را با کمال شتاب چیدم و فیش‌هایی تا پایان کار فراهم کردم که سال‌هاست قسمت عمدهٔ آن‌ها گرد و خاک می‌خورد و نمی‌دانم سرانجام آن‌ها چه خواهد شد.

> برداشت من تهیهٔ کتابی مانند کتاب‌های رایج زبان‌های اروپایی بود شامل همهٔ لغات ادبی و محاورات و کنایات و استعارات و معانی حقیقی و مجازی و امثال و تعبیرات گوناگون از کلمات بسیط و مرکب و نام‌های تاریخی و جغرافیایی ایران و خارج از ایران که ایرانیان به آن‌ها نیازمندند. مجلّد اوّل آن به نام فرهنگ‌نامهٔ پارسی انتشار یافت [...].
> این کتاب من که منتشر شد، مرحوم دهخدا را به هوس انداخت که با آن رقابت کند و آن مجلّدی را که وزارت فرهنگ چاپ کرده بود، دور انداخت و خود را مقیّد کرد که بالا دست مرا بگیرد و هرچه از اسامی جغرافیایی و تاریخی در هرجا که می‌یابد حتّی نام‌های کوچک‌ترین آبادی‌های اروپا و مردان گمنام را که تنها ذکری از ایشان در کتاب‌ها رفته‌است، در آن داخل کند. این بود که هواخواهان وی در مجلس قانونی گذراندند و اساس کار لغت‌نامه را ریختند و در بودجهٔ مجلس اعتباری برای آن منظور کردند و پس از مرگ وی این کار را به عهدهٔ دانشگاه تهران گذاشتند. تاکنون چهل و یک جزو آن به‌تفاریق منتشر شده که گاهی صحایف آن کمتر و گاهی بیشتر است و ترتیب منطقی، یعنی رعایت حروف هجا را نکرده‌اند و تنها لغات برخی از حروف هجا چاپ شده به‌طوری که هنوز حرف الف پایان نرسیده‌است.
> هنگامی که مجلّد اوّل فرهنگ‌نامهٔ پارسی من منتشر شد، نزدیک به هشتاد صفحه از مجلّد دوم هم چاپ شد و هنوز در انبار چاپخانه بی‌سامان مانده‌است. ناگهان دیدم مرحوم مرآت در این کار با آن‌همه شوری که داشت، سست شد. پس از مرگ مرحوم مرآت اتفاقاً دانستم که مرحوم دهخدا با آن همه جلالت قدر، وی را از چاپ کردن بقیهٔ کتاب من منصرف کرده‌است. نتیجه این شد که نه این کار وی تا زنده بود به پایان رسید، نه کار من. من هم کسی نبودم که هیاهویی در این زمینه بکنم و تملّق این و آن را برای چاپ شدن بازماندهٔ این کتاب دربه‌در بگویم. اگر روزی کسی خواست بازماندهٔ آن را چاپ کند، فیش‌های آن حاضر است و با کسی سرِ معارضه و رقابت ندارم. (نفیسی، ۱۳۸۳: صص ۱۷۷ـ۱۷۹).

دو نکته دربارهٔ سخنان نفیسی، که پس از مرگ دهخدا بیان شده، گفتنی است. نخست اشتباهی که نفیسی دربارهٔ تعداد برگه‌های لغت‌نامه مرتکب شده از اهل فنی مانندِ او بسیار بعید است. هرکس که مختصری با فرهنگ‌نویسی آشنایی داشته باشد، می‌داند که هر مدخل می‌تواند تعداد زیادی شاهد از متن‌های مختلف داشته باشد که هرکدام روی یک برگه نوشته می‌شود. یک میلیون برگه به معنی یک میلیون مدخل نیست و دهخدا و دیگران که بعدها تعداد برگه‌ها را دو سه و گاه چهار میلیون تخمین زده‌اند، چنین ادعایی نداشته‌اند.

نکتهٔ دوم اینکه اینِ حرفِ نفیسی که «این کتاب من که منتشر شد، مرحوم دهخدا را به هوس انداخت که...» درست نیست. پیش‌تر گفتیم مجلّد «آ ـ ابوریحان» در ۴۸۶ صفحه، در سال ۱۳۱۹ در چاپخانهٔ بانک ملّی به چاپ رسید، ولی پخش نشد تا در سال ۱۳۴۱ به دستور مدیرکل وقت ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ، محمّدامین ریاحی، صحّافی و جلد شد و به کتابخانه‌های مدارس فرستاده شد. نگارنده متن این مجلّد را با مجلّد اوّل لغت‌نامه (آ ـ ابوسعد) در ۵۰۲ صفحه مقایسه کرد. نتیجه اینکه بی‌کم و کاست و بدون تفاوت صفحه‌بندی عیناً مانند هم اند، فقط ۱۶ صفحه به آن افزوده شده‌است. بنابراین، دور انداختنی در کار نبوده و اَعلام تاریخی و جغرافیایی به همان تفصیلی که اکنون در جلد اوّل وجود دارد، در آن چاپ اوّل هم بوده‌است.

بر لغت‌نامهٔ دهخدا انتقادهای بسیاری وارد شده‌است. برخی از این انتقادها به روش و شیوه بازمی‌گردد و برخی حاوی لغزش‌ها و خطاهای لغوی است[1]. خلاصهٔ برخی از ایرادهایی که به این فرهنگ وارد شده به قرار زیر است:

---

۱. برای آگاهی از برخی از این نقدها ر.ک. نفیسی، ۱۳۸۳: صص ۱۸۰ـ۱۸۳؛ مینوی، مجتبی: «الجنون فنون (وجه‌تسمیه‌سازی و اشتقاق‌سازی)». یغما، آذر ۱۳۳۰، ش ۴۳، صص ۳۹۱ـ۳۹۴؛ طبیبیان، حمید: «لغزش کلک»، فرهنگ، ش ۲۵ـ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۷۷، صص ۱ـ۲۹؛ صادقی، علی‌اشرف: «شیوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغت‌نامهٔ دهخدا». فرهنگ‌نویسی، ش ۲، مهر ۱۳۸۸، صص ۲ـ۳۹. برومند سعید، جواد: «پیشنهاد به سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا». آینده، سال ۶، ش ۵ـ۶، ۱۳۵۹، صص ۴۰۷ - ۴۱۴؛ آرام، احمد: «لغات علمی در لغت‌نامهٔ دهخدا». آینده، سال ۵، ش ۷ـ۹، مهر - آذر ۱۳۵۸، صص ۴۷۸ـ۴۸۹؛ انوری، ۱۳۹۵: صص ۶۵ـ ۶۷.

ـ نداشتن شیوه‌نامه‌ای مدوّن که در اختیار مؤلّفان قرار گیرد و بر اساس آن کار تألیف هماهنگ پیش رود.
ـ انتخاب سرمدخل‌ها و زیرمدخل‌های آن قاعده‌مند نیست. گاه برخی از واژه‌ها و ترکیب‌ها که می‌بایست سرمدخل می‌شده، زیرمدخل شده و برعکس گاه برخی از ترکیب‌ها که می‌بایست زیرمدخل می‌شده، سرمدخل شده‌است.
ـ تعریف‌نویسی روشمندی ندارد؛ اکثراً تعریف‌ها به نقل از فرهنگ‌های پیشین است یا با ذکر مترادف‌های مدخل. گاه در ذیل تعریف یا به عنوان تعریف توضیحات و اطّلاعات غیرضروری به نقل از کتاب‌های دیگر آمده‌است.
ـ تفکیک معانی و تطبیق معنی با شاهدها به‌دقّت انجام نگرفته‌است.
ـ بسیاری از اَعلام جغرافیایی و تاریخی عیناً از منابع نقل شده و توضیحات اضافی و غیرضروری دارند و بین افراد مهم و غیرمهم تناسبی رعایت نشده و در یک کلام می‌توان گفت که در تألیف اَعلام هم شیوه و روش یکسانی در پیش گرفته نشده‌است.

دهخدا در یادداشت‌هایش برای مقدّمه، دربارهٔ لغزش‌ها و خطاهای این کتاب چنین نوشته‌است:

> اغلاط بسیاری بی‌شبهه در این کتاب هست، قسمتی از آن‌ها ناشی از جمع نبودن حواس در وقت انشاء بوده‌است و آن را اهل فضل خود تمیز دهند، و قسمتی منبعث از جهل و نادانستن من است و برای هر دو قسمت یک عذر دارم که گمان می‌کنم اهل دل از من بپذیرند و آن این است که من فردی از افراد بشرم.

۴ . ۱۱) ستایش‌ها

تحسین‌هایی که نثار لغت‌نامه شده فراوان و مفصّل است. در اینجا برخی نکات نظرگیر این ستایش‌ها از قلم صاحب‌نظران با حذف موارد مشابه ذکر می‌شود:

محمّد قزوینی

> نخست چیزی که قبل از همه جلب نظر خواننده را می‌نماید کثرت شواهد فزون از حدّ شمار این فرهنگ است [...] این فرهنگ عظیم‌الحجم جلیل‌الشأن علاوه بر جنبهٔ فرهنگی و لغوی خود، مجموعهٔ بسیار گرانبهایی خواهد بود از قریب دویست‌هزار (الی دویست و پنجاه هزار) بیت شعر[1] از بهترین شعراء زبان فارسی از اقدم ازمنهٔ بعد از اسلام تاکنون که اغلب آن‌ها از نسخ خطی دواوین و منظومه‌ها که دسترسی به آن‌ها برای همه کس آسان نیست، و در عرض این مدّت ایشان متدرّجاً جمع کرده‌اند، استخراج شده‌است. پس چنان‌که ملاحظه می‌شود این فرهنگ قطع نظر از اینکه تاکنون هیچ فرهنگی شبیه آن در بسط و وسعت لغات و هیچ سفینه و مجموعه‌ای از اشعار نیز بدین وسعت و کثرت عدهٔ اشعار کسی جمع نکرده‌است (از معین، ۱۳۷۷: صص ۳۹۷ـ۳۹۸).

محمّد معین

> این اهتمام، لغت‌نامه را به‌منزلهٔ کلید حلّ مشکلات متون گذشته قرار داده‌است، و دانشجویان و متتبّعان را راهنمایی صحیح برای استفاده از آثار گذشتگان خواهد بود، و راه تحقیق و تتبّع از یادگارهای پیشینیان را که اکنون به‌واسطهٔ مغلوط بودن نسخ و نبودن لغت‌نامه‌های جامع، پرپیچ و خم و بسیار دشوار است، باز و هموار و روشن می‌کند، و جرئت استفاده از کتب گذشته را با پشت‌گرمی کاملی به هر طالب علمی ارزانی می‌دارد و به‌علاوه هزاران لغت را که تاکنون پراکنده و مغلوط در متون گوناگون بود، در یک جا پس از تصحیحی گرد می‌آورد (معین، ۱۳۷۷: ص ۳۹۴).

---

۱. بعدها بر شمارهٔ شواهد شعری بسیار افزوده گردیده، و علاوه برآن شواهد منثور فراوان نقل شده‌است (پانوشت محمّد دبیرسیاقی).

محمّد پروین گنابادی

در این مدّت قریب چهار میلیون فیش از روی متون معتبر استادان نظم و نثر دو زبان فارسی و عربی و لغت‌نامه‌های چاپی و خطّی و کتب تاریخ و جغرافیا و علوم طب و هیئت و نجوم و ریاضی و حکمت و کلام و فقه و جز این‌ها فراهم آورده‌اند. این فیش‌ها اساس و پایهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را تشکیل می‌دهد، ولی نکتهٔ قابل‌توجّه این است که ضمن یک چنین تفحّص و تتبّع گرانمایه تنها یک اثر جاوید و مهم که لغت‌نامه باشد بنیان‌گذاری نشده بلکه درنتیجهٔ این اقدام خطیر متونی که بدان‌ها مراجعه گردیده نیز تصحیح شده‌است (پروین گنابادی، ۱۳۷۸: ص ۲۱۸).

سیدمحمّد دبیرسیاقی

کار دهخدا صرفاً ترتیب دادن معانی برای برخی لغات مشکل نیست. همهٔ لغات فارسی و عربی تعدادی اصطلاحات و لغات واردشده در زبان فارسی از زبان‌های غربی را از کتاب‌های نظم و نثر متداول مردم عصر بیرون می‌کشد و بر هریک سند و حجّتی نقل می‌کند و از سیاق عبارت با شمّ قوی لغوی و حسن انتخاب و آشنایی با طرز کار بیش از صد فرهنگ فارسی و عربی و فرانسه و غیره، لغت یا ترکیبی را معنی می‌کند و به مترادفاتی مؤیّد می‌سازد. معانی متعدد هر لغت را جداگانه می‌آورد و شواهد نظمی و نثری هر معنی را همراه آن می‌کند. از مکرر آوردن شاهد و سند و توسّل به اشعار همهٔ شاعران فارسی و عبارات کتب ادب و تاریخ روگردان نیست تا به شواهد بسیار، صحّت کلمه را مسلّم و هرگونه تردیدی را برطرف سازد. (دبیرسیاقی، ۱۳۷۸ب: ص ۲۴۳).

یحییٰ آرین‌پور

لغت‌نامهٔ دهخدا جامع فرهنگ‌های مهمّ فارسی و عربی است؛ و علاوه بر آن، ترکیبات و کنایات و امثال و حکم و مصطلحاتی که بسیاری از آن‌ها در کتاب‌های لغت فارسی و عربی نیامده و از متون قدیمهٔ علمی و ادبی استخراج شده در این اثر عظیم گرد آمده‌است. اکثر لغات دارای شواهد عدیده از نظم و نثر کتب معتبره است. در نقل شواهد، کوشش شده که تا حدّ امکان از بهترین و معتبرترین و قدیمی‌ترین نسخ استفاده شود. علاوه بر لغات قدیمه که در فرهنگ‌ها آمده، لغات مصطلح و متداول امروز و همچنین لغات علمی و فلسفی و نیز اَعلام و رجال و اماکن، با ضبط صحیح و معانی حقیقی و مجازی هریک، جمع‌آوری گردیده‌است و در هر مورد سعی شده که اغلاط و خطایای گذشتگان تکرار نشود و غلط تازه‌ای بر آن راه نیابد. (آرین‌پور، ۱۳۷۴: ص ۱۳۱)

محمّدرضا شفیعی کدکنی

اگر از فردوسی بگذریم، معلوم نیست کدام‌یک از بزرگان ادب ایران‌زمین به اندازهٔ دهخدا به فرهنگ ملّی ما ایرانیان خدمت کرده‌است. کار عظیم و مردانهٔ استاد علی‌اکبر دهخدا دربارهٔ واژگان زبان فارسی از کارهای کارستانی است که توفیق انجام آن را باید موهبتی الهی برای زبان فارسی و برای بنیادگذار آن به شمار آورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ص ۲۳).

سعید نجفی اسداللّهی

هر اثری از پسِ آن (لغت‌نامه) در این زمینه تدوین شده یا بشود، هر قدر هم از آن پیشرفته‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر باشد و عظیم‌تر که باید هم چنین باشد، باز هم تا فارسی فارسی است، جایگاه لغت‌نامه و حقّ اولویّت دهخدا محفوظ است. لغت‌نامه، لغت‌نامه است و دهخدا، دهخدا، «السّابقون السّابقون اولئک المقرّبون» (نجفی اسداللّهی، ۱۳۸۶: ص ۱۷۰).

لوئی ماسینیون (استاد کلژ دفرانس و مدرسهٔ علوم عالی پاریس) لغت‌نامهٔ دهخدا را اثری **Herculeux** (هرکول‌آسا) نامیده[۱] و هانری ماسه (استاد دانشگاه پاریس و رئیس سابق مدرسه زبان‌های شرقی و مستشرق معروف فرانسوی) آن را اثری «فناناپذیر» دانسته‌است[۲].

۱۱. ۵) وصیت‌های دهخدا و ویرایش لغت‌نامه

در وصیت‌نامه‌های دهخدا نکته‌ای مرتّباً تکرار شده: «بر مسوّده‌های من نه یک کلمه بیفزایند و نه یک کلمه بکاهند»، «هیچ‌چیز از آن نباید فزود و کاست». آیا این جملات به این معنی است که نباید لغت‌نامهٔ دهخدا را ویرایش کرد یا تغییری در آن داد؟ آیا دهخدا با وصیت‌هایش اختیار ویرایش یا تلخیص لغت‌نامه را از جانشینانش سلب کرده‌است؟

دبیرسیاقی در این باره چنین نوشته‌است:

> یک نکتهٔ قابل تعمّق در این یادداشت‌های وصیت‌گونه که دهخدا همه جا بر آن تکیه کرده‌است، این است که او همیشه بر نگهداری و تنظیم و تدوین فیش‌ها و یادداشت‌های لغت اشاره و تأکید و سفارش می‌کند، نه کتاب لغت تدوین‌یافته و مبوّب و تألیف‌شدهٔ خودش که منحصراً باید حروفچینی و چاپ شود.

دهخدا بارها در یادداشت‌های پراکنده‌اش برای مقدّمهٔ لغت‌نامه از تغییر و اصلاحات آیندگان بر لغت‌نامه سخن گفته‌است، ازجمله:

> ـ و از این کتاب که چون رکنی رکین برای لغت فارسی است، انواع دیگر لغت‌نامه توان کرد از مختصر و متوسط و میانه، این دو، با شاهد قلیل و متوسط یا بی‌شاهدی، چه شواهدی در این رکن آمده‌است و لغتنامه‌نویس بی‌شاهد به اتّکال وجود این کتاب و حوالت بدان دعاوی خویش را مدلّل و مبرهن تواند نمود.
> ـ و چون پیش از این در امثال و داستان‌های فارسی کتابی کرده‌ام جدا در چهار مجلّد سطبر و آن به طبع رسیده [...] در این لغت‌نامه قسمت امثال را مختصر آوردم تا کار طبع لغت‌نامه کوتاه‌تر و آسان‌تر باشد [...] پس از من اگر خواهند در چاپ‌های دیگر آن چهار مجلّد را به‌تفاریق بر این لغت‌نامه توانند افزود.
> ـ شاید گفته شود برای کلماتِ مشهور آوردنِ شاهد ضرورت نداشت، لیکن این معنی درست نیست، [...] البته ذکر آن‌ها در دورهٔ حاضر ضرور است اما در چاپ‌های بعد می‌توان آن‌ها را حذف کرد.
> ـ اینکه از بعض شعرا اشعار بسیار نقل کرده‌ام یا به علّت باقی نبودن دواوین آنان و یا به علّت به چاپ نرسیدن دیوان‌های ایشان بوده‌است. در چاپ‌های بعد می‌توان اشعار دستهٔ دوم را حذف یا کم کرد[۳].

۱۱. ۶) ویراست‌های دیگر لغت‌نامه

مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در سال ۱۳۶۹ تصمیم به ویرایش و حروف‌نگاری کامپیوتری لغت‌نامه گرفت. این ویراست در سال ۱۳۷۳ در ۲۱/۱۴۹ صفحه ۱۵ جلد (۱۴ جلد + ۱ جلد مقدّمه) منتشر شد که چاپ اوّل از دورهٔ جدید یا چاپ اوّل کامپیوتری نامیده می‌شود.

---

۱. معین، ۱۳۷۷: ۳۹۷.
۲. همان.
۳. ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۴۰۴ و ص ۴۹۷، ۴۹۸.

سپس در سال ۱۳۷۷ بار دیگر با ویرایش جدید به‌قصدِ آماده‌سازی متن برای لوح فشرده در ۲۳٬۹۱۱ صفحه در ۱۶ جلد (۱۵ جلد + ۱ جلد مقدّمه) به چاپ رسید، که چاپ دوم از دورهٔ جدید یا چاپ دوم کامپیوتری به شمار می‌رود. مقدّمه و تکملهٔ آن در این دو چاپ اخیر در یک جلد منتشر شد. برای ویرایش این هر دو چاپ، غلامرضا ستوده، معاون مؤسسه، جمعی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان زبان و ادبیات فارسی را برگزید و با راهنمایی ایشان کار را به انجام رساند.



در سال ۱۳۷۹ لوح فشردهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در قالب نرم‌افزاری با توانایی جستجوهای گوناگون روانهٔ بازار شد که تاکنون چندین روایت از آن منتشر شده‌است.

در سال ۱۳۸۵ فرهنگ متوسط دوجلدی دهخدا به چاپ رسید. در این فرهنگ اَعلام تاریخی و جغرافیایی و توضیحات دانشنامه‌ای مدخل‌ها و همچنین شاهدها حذف شده‌است.

در مرداد ۱۳۹۹ نسخهٔ برخط (آنلاین) لغت‌نامهٔ دهخدا بر روی وبگاه مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی به نشانی https://dehkhoda.ut.ac.ir/fa/dictionary بارگذاری شد.

۷ .۱۱) تألیف فرهنگی جدید: لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی

در سال‌های پایانی تألیف و چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۵۴ـ۱۳۵۹)، هنگامی که کار چاپ لغت‌نامه سروسامان گرفته بود، سیدمحمّد دبیرسیاقی با تکیه بر نظر و خواست دهخدا[1]، طرح تألیف لغت‌نامه‌های دیگری را پیش کشید: لغت‌نامهٔ فارسی در ۳ نوع بزرگ، متوسط و کوچک؛ لغت‌نامهٔ بزرگ شامل همهٔ مدخل‌ها و ترکیب‌ها و شاهدهای متعدد، لغت‌نامهٔ متوسط فاقد مدخل‌ها و ترکیب‌های مهجور و شاهدهای کمتر به نسبت لغت‌نامهٔ بزرگ، و لغت‌نامهٔ کوچک شامل لغت‌ها و ترکیب‌های رایج، بدون شاهد.

---

۱. این لغت‌نامه مسوّده و پیش‌نویس لغت‌نامهٔ فارسی است و از این رو محتاج بسیاری اصلاح و تصحیح‌هاست و اگر این پیش‌نویس نباشد اصلاحات و تصحیحات صورت نمی‌گیرد (از یادداشت‌های دهخدا برای مقدّمهٔ لغت‌نامه، ر.ک. دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۵۱۶).

این طرح با همراهی سیدجعفر شهیدی و چند تن از مؤلّفان باقیمانده آغاز شد. دبیرسیاقی نخست جمعی از فارغ‌التحصیلان زبان و ادبیات فارسی و برخی از کارکنان مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را برای همکاری برگزید. سپس فهرستی از قدیم‌ترین متن‌های نظم و نثر تا دورهٔ معاصر تهیّه کرد و کتاب‌ها را به گروه مذکور سپرد تا لغت‌ها و ترکیب‌های آن‌ها را با شاهدها بر روی برگه‌ها بیرون‌نویس کنند. بدین ترتیب تا خرداد ۱۳۵۹، لغت‌ها و ترکیب‌های حدود ۱۶۰ کتاب از متن‌های نظم و نثر فارسی برگه‌نویسی و سپس به ترتیب الفبا مرتّب شدند. مدخل‌های لغت‌نامهٔ دهخدا نیز برگه‌نویسی شدند. دبیرسیاقی شیوه‌نامه‌ای برای این فرهنگ نوشت که راهنمای مؤلّفان باشد، این شیوه‌نامه با عنوان «دیباچه» در آغاز مجلّد نخست چاپ شده‌است.

دبیرسیاقی به تألیف حرف «آ» مشغول بود. از این رو، اوّلین جزوه‌های حرف «آ» در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ با شمارگان ۴۰۰۰ به چاپ رسید. حرف «آ» در سال ۱۳۶۵ در ۷ جزوه به پایان رسید. از این جزوات استقبال خوبی شد، به طوری که هرکدام در سال‌های بعد با شمارگان بیشتر به چاپ دوم رسید. چاپ لغت‌نامه‌های متوسط و کوچک پس از چند جلد متوقف شد و تنها لغت‌نامهٔ بزرگ فارسی ادامه یافت.



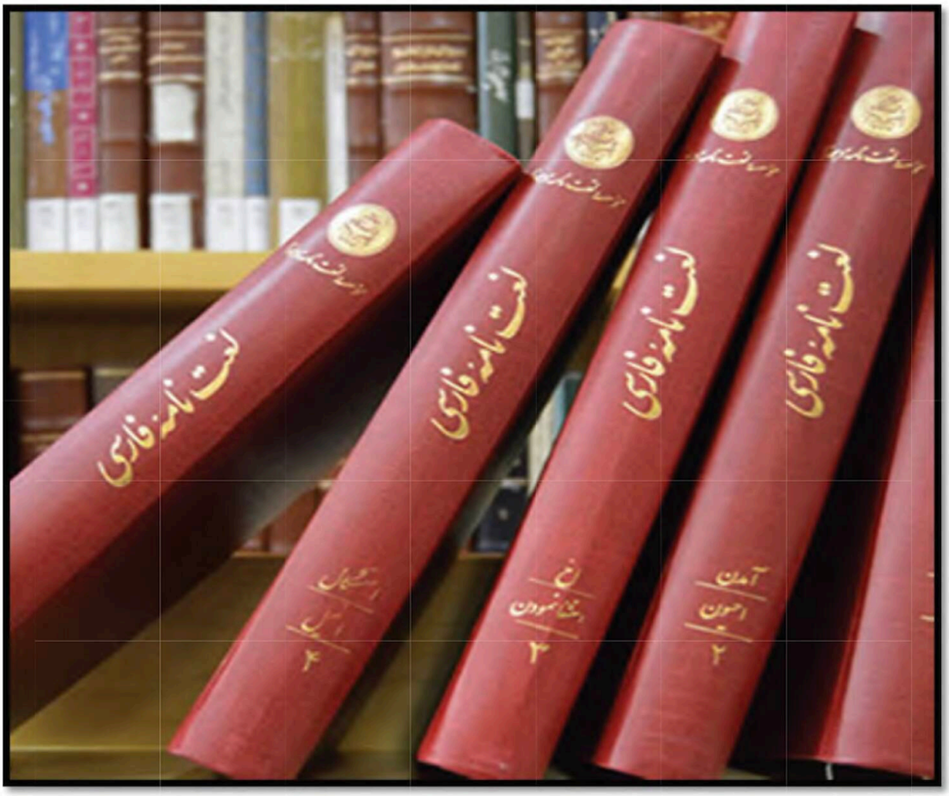
مخزن برگه‌های لغت‌نامهٔ فارسی

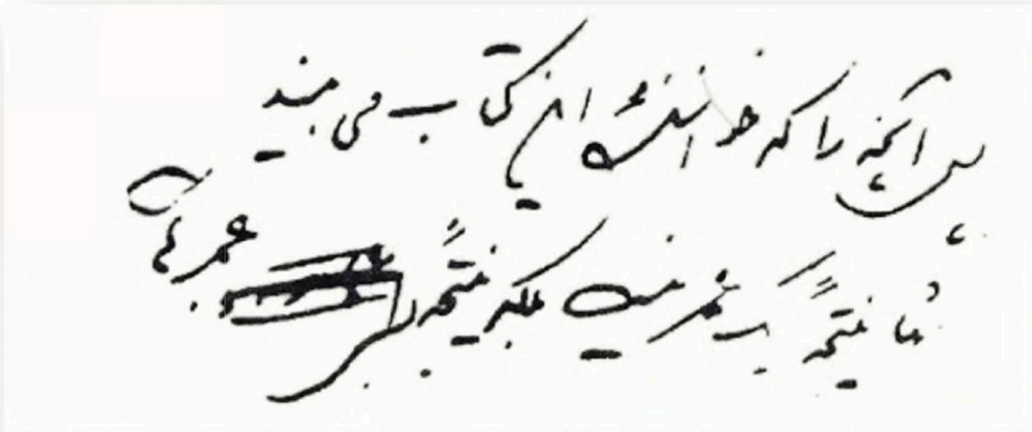
تألیف این فرهنگ با همکاری چند تن از مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا آغاز شد و به‌تدریج افراد دیگری به گروه اوّلیه پیوستند و جانشین مؤلّفانِ درگذشته شدند. تا کنون (سال ۱۴۰۲)، حرف «آ» در ۱۰۵۴ صفحه در ۷ جزوه، حرف «الف» در ۳۳۵۸ صفحه در ۲۳ جزوه (جزوهٔ ۳۰ شامل فهرست‌های منابع و مآخذ و همکاران تألیف است) و از حرف «ب» ۱۳۷۰ صفحه در ۹ جزوه منتشر شده‌است. متأسفانه تألیف این فرهنگ در پی تغییر مدیریت مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در تابستان ۱۴۰۱ و اعتراض هیئت تألیف این مؤسسه به تصمیم‌های مدیریت جدید و قطع همکاری ایشان، در حال حاضر متوقف شده‌است.[1]

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک. محمدی، حمیدرضا: «تیشه بر ریشهٔ لغت‌نامه»، هم‌میهن، پنج‌شنبه ۲۷ مرداد ۱۴۰۱، ش ۳۰۰، ص ۱۴؛ نامهٔ سرگشادهٔ ۸ تن از مؤلفان مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، وبگاه نشر میراث مکتوب، به نشانی http://tinyurl.com/rsxrr8jp، کد خبر: ۲۳۸۹۳، ۱۳ شهریور ۱۴۰۱، بازیابی خبر ۱۴۰۳/۳/۲۲.

از ویژگی‌های این فرهنگ و تفاوت‌های آن با لغت‌نامهٔ دهخدا می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ـ فقط شامل اطّلاعات لغوی است و اَعلام تاریخی و جغرافیایی و توضیحات دانشنامه‌ای ندارد.
ـ در گزینش و ارائهٔ مدخل‌ها و تعریف‌نگاری و ارائهٔ ترکیب‌ها و شاهدها، شیوه و روش مشخّصی دارد.
ـ تعداد متن‌های مورد استشهاد آن به‌مراتب بیشتر از لغت‌نامهٔ دهخداست. در حال حاضر، فهرست منابع این فرهنگ شامل بیش از هزار عنوان کتاب از متن‌های قدیم و معاصر است.
ـ فرهنگی تاریخی است. به این معنی که شاهدهای این فرهنگ از قدیم به جدید مرتّب شده و سیر تحوّل معنایی واژه را نشان می‌دهد.



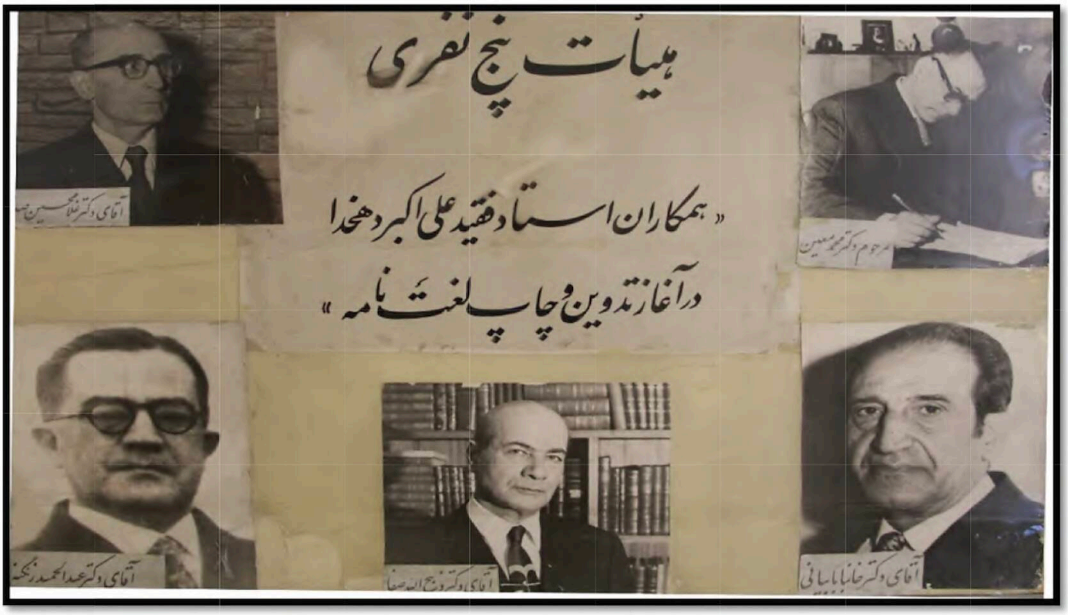


گفتار سوم: همکاران

۱۲. هیئت پنج‌نفری[۱]

هیئت پنج‌نفری متشکّل بود از پنج نفر از همکاران اوّلیهٔ علی‌اکبر دهخدا که پس از تصویب قانون تأمین هزینهٔ چاپ لغت‌نامه توسّطِ مجلس شورای ملّی، از سوی دهخدا به مجلس معرّفی شدند: **ذبیح‌اللّه صفا، عبدالحمید اعظم (اعظمی) زنگنه، خانبابا بیانی، غلامحسین صدیقی و محمّد معین.**

ذبیح‌اللّه صفا پس از همکاری مختصری در تدوین آغاز حرف «پ» از ادامهٔ همکاری عذر خواست. عبدالحمید اعظم زنگنه به وزارت فرهنگ منصوب شد و از این جمع بیرون رفت. خانبابا بیانی نیز پس از همکاری در تدوین فرهنگ فرانسه به فارسی از ادامهٔ همکاری عذر خواست. غلامحسین صدیقی نیز در سال ۱۳۳۰ در کابینهٔ محمّد مصدّق به وزارت برگزیده شد و دیگر نتوانست با دهخدا همکاری کند. دهخدا افراد دیگری را جانشین ایشان کرد.



---

۱. برای دیدن شرح‌حال هریک از این افراد به ذیل نامشان در صفحه‌های آتی مراجعه کنید.

۱۳. هیئت مقابله[۱]

پس از فوت دهخدا، بنا بر این بود که برای حکّ و اصلاح مطالب تألیف‌شدهٔ دیگر مؤلّفان، مطالب نزد محمّد معین، رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا، خوانده شود تا وی به حکّ و اصلاح آن مطالب بپردازد یا به اصطلاح امروز ویرایش کند. این کار اصطلاحاً «مقابله» نامیده می‌شد، اما حجم کار تألیفی و مشغله‌های معین مهلت ادامهٔ چنین کاری را نداد و بنا شد که مطالب نزد سیدمحمّد دبیرسیاقی (از ۱۳۳۵)، محمّد پروین گنابادی (از ۱۳۳۸ به بعد)، سیدجعفر شهیدی (۱۳۴۰ – ۱۳۴۵)، علینقی منزوی (از ۱۳۴۰ – ۱۳۴۶) خوانده شود. این شیوه پس از مدّتی جایش را به بازبینی و اصلاح مطالب بدون حضور مؤلّف داد. به جمع چهارنفرهٔ مذکور به‌تدریج، سیدعلی موسوی بهبهانی (۱۳۴۵ – ۱۳۴۸) و عباس دیوشَلی (۱۳۵۱) نیز افزوده شدند. جمع این افراد را **هیئت مقابله** می‌نامند. هیچ جزوه‌ای بدون امضا و نظارت محمّد معین و جانشین او، سیدجعفر شهیدی اجازهٔ چاپ نمی‌یافت.

افراد هیئت مذکور علاوه بر تألیف بخش‌هایی از لغت‌نامه، تصحیح و ویرایش مطالب تألیفی دیگر مؤلّفان را عهده‌دار بودند، بنابراین بسیاری از اوقات خود را صرف وظیفهٔ دوم خود می‌کردند و کمتر فرصتی برای تألیف می‌یافتند. از این رو، بایستی این افراد را در تألیف بخش‌های دیگران سهیم دانست.



۱. برای دیدن شرح‌حال هریک از این افراد به ذیل نامشان در صفحه‌های آتی مراجعه کنید.

۱۴. همکاران تألیف

الف. مؤلّفان

در این فصل دست‌اندرکاران تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا در دو بخش مؤلّفان و همکاران به ترتیب حروف الفبا معرّفی شده‌اند و زندگی‌نامه‌ای مختصر از ایشان به دست داده شده‌است. ذکر چند نکته در این باره بایسته است:

۱. کوتاهی و بلندی معرّفی‌ها به سه عامل بستگی دارد: اوّل، سرشناس بودن و شهرت افراد که درنتیجهٔ آن منابع پژوهش بیشتر و جزئیات بیشتری از زندگی آن‌ها در دسترس بوده‌است؛ دوم، نقش و مدّت حضور افراد در دورهٔ تألیف لغت‌نامه؛ سوم، دسترسی نگارنده به اطّلاعات و اسناد.
۲. در ذیل زندگی‌نامه، فهرستی از آثار آن‌ها به ترتیب تاریخ نخستین چاپ اثر درج شده‌است. در این فهرست به مقالات اشاره نشده، مگر در موارد خاص.
۳. منابع هر شرح‌حال ذیل فهرست آثار با نام مؤلّف و شمارهٔ صفحهٔ منبع مندرج است و نام کتاب و دیگر مشخّصات آن با مراجعه به کتابنامه در دسترس است.
۴. برای مؤلّفان بخش یا بخش‌های تألیفی‌شان در شرح‌حال ذکر و تعداد صفحات آن در فهرست آثارشان ثبت شد. متأسفانه میزان همکاری برخی از مؤلّفان مشخّص نشد.
۵. ارائهٔ عکس و سند از هر فرد نیز تابع عواملی است که در نکتهٔ اوّل توضیح داده شد. به‌علاوه، ذکر چند نکتهٔ دیگر ضروری است: اوّل، سعی شده از هر فرد در صورت دسترسی دست‌کم یک عکس و یک سند یا دستخط گذاشته شود. دوم، دستخط دهخدا یا سندی که امضای دهخدا را داشته، حتماً آورده شده‌است.
۶. علامت «+» در پایانِ هر شرح‌حال اشاره به سند یا عکس‌هایی دارد که از صاحب شرح‌حال در این کتاب در بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان در دست است.

سیّدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی (۱۳۰۷ـ ۱۳۷۹)



در سال ۱۳۰۷ در نجف زاده شد. او نوهٔ میرزای شیرازی بود. پس از گذراندن دورهٔ ابتدائی در دبستان علوی ایرانیان در نجف، به حوزهٔ علمیهٔ نجف وارد شد. در سال ۱۳۲۵ به ایران آمد و در تهران تحصیلات حوزوی را در مدرسهٔ مروی و حوزه‌های دیگر پی گرفت. در ۱۳۳۰ به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) راه یافت و با دریافت لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات عرب، برای گذراندن دوره‌های عالی راهی دانشگاه قاهره شد. پس از گرفتن دکترای زبان و ادبیات عرب و علم‌القرآن، با دریافت «الاجازة العالمیه» از «معهدالدّراسات الاسلامیه»، مدّت ۵ سال در دانشگاه الازهر و دانشگاه قاهره به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت و بعد از بازگشت به ایران در دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. او همچنین یک دورهٔ تخصصی زبان‌های سامی (آرامی) را در دانشگاه کمبریج انگلستان گذراند.

در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ به تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «ب» (بید ـ بییضة)، «د» (دیاـدیيء)، «ش» (شاطرلنگه ـ شرافة/ شن ـ شهر/ شهرآئین ـ شییرة <مشترک>)، «گ» (گوت‌والد ـ گیهه) و «م» (مچه‌وا ـ محمّدولی‌خان/ محمّده ـ مخیول <مشترک>) لغت‌نامهٔ دهخدا پرداخت. همچنین مدّت ۲۱ سال سردبیری مجلّهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران (مقالات و بررسی‌ها) را به عهده داشت.

سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی در ۱۴ شهریور ۱۳۷۹ درگذشت و در گورستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۹۶۵ صفحه (۱۳۴۵ـ۱۳۵۴)؛ فرهنگ اصطلاحات روز (فارسی ـ عربی)، با همکاری محمّد غفرانی) (۱۳۶۴)؛ استناد نهج‌البلاغه (ترجمه) (۱۳۶۴)؛ مجمع‌اللغات (فرهنگ مصطلحات به چهار زبان، با همکاری آذرتاش آذرنوش) (۱۳۶۸)؛ ادبیات تطبیقی (ادب‌المقارن): تاریخ تحوّل، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی (ترجمه و تحشیه) (۱۳۷۳)؛ بخشی از تفسیری کهن به پارسی (تصحیح، با مقدّمهٔ علی رواقی) (۱۳۷۵)؛ تفسیر سواطع‌الالهام (تصحیح) (۱۳۷۵)؛ احتکار در اسلام: پژوهشی تطبیقی در فقه از دیدگاه مذاهب اسلامی (ترجمه و تحشیه) (۱۳۷۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ ویکی‌نور https://wikinoor.ir (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه دانشگاه تهران https://ut.ac.ir/fa/page/3 (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۶/ ۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: سیدعلی آیت‌الله‌زاده شیرازی.

+ سند (۱-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

حسن احمدی گیوی (۱۳۰۶ـ۱۳۹۱)



در یکم بهمن ۱۳۰۶ در گیوی، از توابع خلخال زاده شد. تحصیلات اوّلیهٔ خود را در مکتب‌خانهٔ گیوی آغاز کرد. در سال ۱۳۱۹ به دبستان نوبنیاد حافظ رفت و در ۱۳۲۴ گواهی‌نامهٔ ششم ابتدایی را دریافت کرد. در همان مدرسه به عنوان معلّم و سپس معاون و مدیر مشغول به کار شد. در ۱۳۳۳ به تبریز رفت و تحصیل خود را در دبیرستان به‌صورتِ شبانه پی گرفت و در ۱۳۳۶ دیپلم ادبی گرفت. در ۱۳۳۹ از دانشگاه تبریز در دو رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و روان‌شناسی و علوم تربیتی مدرک لیسانس گرفت و در ۱۳۴۰ به دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران راه یافت. راهنمایی پایان‌نامهٔ دکتری‌اش، با عنوان «اقسام فعل به اعتبار زمان»، ابتدا با محمّد معین بود، با درگذشت معین، محمّد مقدّم استاد راهنمای او شد و سرانجام در ۱۳۴۶ از رساله‌اش دفاع کرد. همچنین در ۱۳۴۴ در رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای عالی فوق‌لیسانس گرفت.

احمدی گیوی در سال ۱۳۴۱ به دعوت محمّد معین به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «د» (دم ـ دی)، «ر» (راست‌آب ـ رکیة/ روشن‌روی ـ رییندخم)، «ش» (شرافی ـ شمیهنی/ شهرآئین ـ شییرة <مشترک>)، «م» (مشیمة ـ مضحک <مشترک>/ مو ـ موفق نیشابوری/ موفق شدن ـ مویینه‌فروش <مشترک>/ مهم ـ می‌ینز <مشترک>) و «ی» (یافتن ـ یعافیر <مشترک>) لغت‌نامهٔ دهخدا را به انجام رساند و پس از آن نیز تا زمان حیات در همان مؤسسه به کار تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشغول بود و بخش‌هایی از حرف «الف» (از ـ اسیوش/ امسوخ ـ امیی) و «ب» (ب ـ بازبینی کردن/ بازشدگی ـ بازنیچ) این فرهنگ تألیف اوست.

او در سال ۱۳۴۷ به عضویت هیئت مؤلّفان سازمان کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش درآمد و هم‌زمان در دانشگاه‌های تربیت معلّم، ملّی (شهید بهشتی) و دانشکدهٔ فنّی دانشگاه تهران و چندین دانشکدهٔ دیگر تدریس کرد. در سال‌های بعد در دانشگاه علّامه طباطبائی نیز به تدریس پرداخت. در فرهنگ بزرگ سخن نیز به عنوان ویراستار با حسن انوری همکاری داشت.

حسن احمدی گیوی در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

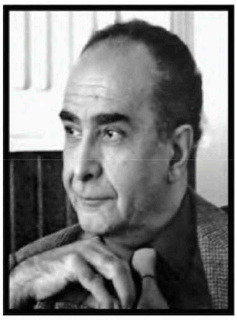
از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۵۸۵ صفحه (۱۳۴۲ - ۱۳۵۸)؛ تألیف کتاب‌های درسی دستور زبان فارسی برای دوره‌های راهنمایی و دبیرستان و مراکز تربیت معلّم با همکاری حسن انوری (۱۳۵۰_۱۳۶۹)؛ ادب و نگارش (۱۳۵۲)؛ دستور زبان فارسی ۱ و ۲ (با همکاری حسن انوری) (۱۳۶۷)؛ گزینهٔ اشعار و مقالات دهخدا (۱۳۷۲)؛ آیین پژوهش و مرجع‌شناسی (۱۳۷۳)؛ از فن نگارش تا هنر نویسندگی (۱۳۷۳)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۹۱۰ صفحه (۱۳۷۵_۱۳۹۴)؛ گزیدهٔ آثار دهخدا (۱۳۷۵)؛ دیوان پروین اعتصامی (۱۳۷۶)؛ ستایشگر میهن و آزادی (گزینهٔ اشعار بهار) (۱۳۷۸)؛ دستور تاریخی فعل (۱۳۸۱)؛ دستور تطبیقی زبان فارسی و ترکی (۱۳۸۳)؛ دستور زبان فارسی فعل (۱۳۸۴)؛ گلستان سعدی (تصحیح و تحشیه) (۱۳۸۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ احمدی گیوی، ۱۳۹۳: صص ۱۳_۸۰؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۶ /۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۲_۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محمّد استعلامی (۱۳۱۵)



در چهارم تیر ۱۳۱۵ در اراک زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان فردوسی و متوسطه را در دبیرستان‌های صمصامیه و پهلوی اراک و سال آخر متوسطه را در دبیرستان علمیهٔ تهران گذراند. در سال ۱۳۳۴ برای تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۳۷ به دریافت درجهٔ لیسانس نائل شد. هم‌زمان از دانشسرای عالی نیز لیسانس تعلیم و تربیت گرفت. پس از آن به تدریس در دبیرستان‌های بندرپهلوی، تهران و کرج پرداخت و تحصیلات خود را در دانشگاه تهران ادامه داد و در ۱۳۴۵ از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوان «تصحیح و نقد و تعلیق تذکرةالاولیاء عطار» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر دفاع کرد و دانشنامهٔ دکتری گرفت.

استعلامی در سال ۱۳۴۰ به دعوت محمّد معین به جمع مؤلّفان لغت‌نامه پیوست و تا ۱۳۴۶ در تألیف تمامی حرف «ف» و بخش‌هایی از حرف «ک» (کاوار ـ کاهی کابلی) و حرف «ه» (هجرالبحرین ـ هود) با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. همچنین در تصحیح کلیات شمس تبریزی از جلد هفتم تا پایان کار، دستیار استاد خود، بدیع‌الزمان فروزانفر، بود.

از سال ۱۳۴۶ در دانشگاه تربیت معلّم به تدریس مشغول شد و در این دوران مشاغل مدیریتی نیز بر عهده داشت. در ۱۳۵۷ با درجهٔ استادی بازنشسته شد. پس از آن از ۱۳۶۱ برای تکمیل مطالعات و تحقیقات خود به هند، آمریکا و کانادا و ژاپن رفت و در دانشگاه‌های آمریکا (نیویورک، پنسیلوانیا و کالیفرنیا)، دانشگاه دهلی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دانشگاه مطالعات خارجی توکیو و مرکز مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا به تدریس و پژوهش و سخنرانی پرداخت.

محمّد استعلامی اکنون در شهر مونترال کانادا اقامت دارد و همچنان اوقات خود را با مطالعه و پژوهش سپری می‌کند.

از جملهٔ آثار او

فردوسی طوسی (۱۳۳۵)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۵۶۷ صفحه (۱۳۴۱ - ۱۳۴۷)؛ تذکرةالاولیاء عطار نیشابوری (تصحیح و تعلیقات) (۱۳۴۶)؛ بررسی ادبیات امروز ایران (۱۳۵۰)؛ ادبیات دورهٔ بیداری و معاصر (نمونه‌ها با تحلیل) (۱۳۵۲)؛ مثنوی مولانا جلال‌الدّین محمّد (تصحیح و تحلیل) (۱۳۶۲)؛ درس مثنوی (گزیده‌ای شامل سی بخش از شش دفتر مثنوی، با مقدمه و شرح و فهرست‌ها) (۱۳۷۴)؛ درس حافظ (شرح و نقد) (۱۳۸۲)؛ سیرالملوک

(نقد، تحلیل، ویرایشِ متن، توضیحات و فهرست‌ها) (۱۳۸۵)؛ حافظ به گفتهٔ حافظ (۱۳۸۶)؛ نقد و شرح قصاید خاقانی (بر اساس تقریرات استاد فروزانفر) (۱۳۸۷)؛ حدیث کرامت: پاسخ منطقی به پرسش‌ها (نقدی بر مسئلهٔ کرامات صوفیان) (۱۳۸۸)؛ حدیث غربت جان (سی‌وپنج مقاله و یک گفت و شنود) (۱۳۸۸)؛ فرهنگنامهٔ تصوف و عرفان (۱۳۹۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ سال‌شمار زندگی و آثار محمّد استعلامی (در اختیار نگارنده)؛ دانشنامهٔ دانش‌گستر: ج ۲، ص ۳۵۵_۳۵۶؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۰/۱/۱۶). منبع عکس: هومن استعلامی.

+ سند (۳_۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

احمد افشار شیرازی (۱۲۹؟_۱۳۶۳)



در دهۀ پایانی قرن ۱۳ش. در شیراز زاده شد. در همان جا به دبیری زبان و ادبیات فارسی و عربی اشتغال داشت و پس از مدّتی راهی تهران شد. در دبیرستان‌های تهران به تدریس پرداخت و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دکتری گرفت.

افشار شیرازی جزو نخستین کسانی بوده که توسّطِ محمّد معین برای دستیاری به دهخدا معرّفی شد و بخشی از حرف «الف» (احمد) و بخش اوّل حرف «ح» (ح ـ حارث ابن نوف) را بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ تألیف کرد. به‌خاطرِ شرکت در انجمن‌های مختلف ادبی مثل انجمن ایران‌شناسی که ابراهیم پورداوود برپا می‌کرد، با اشخاصی چون منوچهر ستوده، مصطفی مقرّبی، عباس زریاب خویی، و ایرج افشار آشنا شد و به حلقهٔ آنان پیوست. ایرج افشار او را از کتاب‌شناسان درجه‌اوّل چهل سال اخیر ایران شمرده‌است.

احمد افشار شیرازی در سال ۱۳۶۳ درگذشت.

از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۴۵۵ صفحه (۱۳۲۶_۱۳۳۰).
دو اثر تألیفی سیدحسن تقی‌زاده (مانی و دین او، از پرویز تا چنگیز) با کوشش و دقّت و وسواس او به چاپ رسیده‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۵۷، ۴۷۹؛ دانشنامهٔ دانش‌گستر: ج ۲، صص ۶۷۱_۶۷۲؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۷۷۹_۷۸۰؛ منبع عکس: گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار.

سیّدعبداللّه انوار (۱۳۰۳ـ۱۴۰۱)



در سال ۱۳۰۳ در تهران زاده شد. پدرش، سیدیعقوب انوار شیرازی از فعّالان مشروطه‌خواه و نمایندهٔ مجلس بود. سال ۱۳۱۰ تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ سیروس آغاز کرد و از سال دوم دبستان زیر نظر پدر به یادگیری صرف و نحو عربی و سایر علوم قدیم مشغول شد. در ۱۳۱۶ تحصیلات ابتدایی را به پایان برد و در پیِ آن به دبیرستان آمریکایی‌ها (البرز) رفت. در حالی که مشغول به تحصیل در رشتهٔ علمی دبیرستان البرز بود، به مطالعات ادبی روی آورد و در تابستان ۱۳۲۱دیپلم ادبی گرفت و در کنکور دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد. هم‌زمان با تحصیل در دانشگاه، دیپلم علمی خود را نیز گرفت. در طول تحصیل حقوق، مطالعات فقه و اصول و صرف و نحو پیشرفتهٔ عربی را نیز پی گرفت. پس از فراغت از دانشگاه در بانک ملّی ایران استخدام شد. در این دوران به بحث و فحص دربارهٔ ریاضیات عالی علاقه‌مند شد و از مهندس محمّد بهجت درس گرفت و بعد از آن در هنرسرای عالی به تدریس آموخته‌های خود در زمینهٔ ریاضی و هندسه پرداخت. پس از خدمت سربازی در وزارت فرهنگ برای تدریس زبان انگلیسی در مدرسه‌ها استخدام شد. با یادگیری زبان فرانسه، به عنوان مترجم انگلیسی و فرانسه به ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ منتقل شد.

انوار از سال ۱۳۳۷ به دعوت محمّد معین در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و تألیف تمامی حرف «خ» و بخش‌هایی از «ک» (کش ـ کغاله) و «ی» (یعاقبة ـ یی‌یی <مشترک>) را تا سال ۱۳۵۱به انجام رساند. همچنین در فرهنگ فارسی معین در تألیف اصطلاحات ریاضی و فلسفی آن فرهنگ با معین همکاری کرد. در ۱۳۳۸ متصدّی بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملّی ایران شد و تا ۱۳۵۹ که بازنشسته شد، در این بخش از کتابخانه به خدمت مشغول بود. پس از آن در خانه به تدریس علاقه‌مندان و تربیت شاگردان پرداخت.

عبداللّه انوار در ۱۸ اسفند ۱۴۰۱ در تهران درگذشت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد.

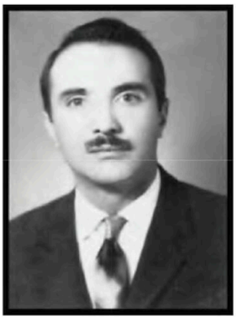
از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۱۵۵ صفحه (۱۳۴۰ـ۱۳۵۲)؛ تاریخ جهانگشای نادری (تصحیح) (۱۳۴۱)؛ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملّی (کتب فارسی و عربی، ۱۰ جلد) (۱۳۴۳ـ۱۳۵۸)؛ اساس‌الاقتباس (تصحیح و تعلیقات) (۱۳۷۵)؛ باغ‌های تهران (۱۳۸۶)؛ تهران قدیم (۱۳۸۶)؛ ترجمه و شرح مبارکشاه بخاری بر ادوار ارموی در علم موسیقی (تصحیح و ترجمه) (۱۳۹۱)؛ جوامع علم موسیقی (ترجمه و شرح) (۱۳۹۴)؛ تهران‌نامه (با داریوش شهبازی) (۱۳۹۷)؛ دُرّةالتاج لغُرّة الدُّباج (تصحیح و تعلیقات) (۱۳۹۸)؛ الشفاء، ریاضیات، فن دوم: حساب (تعلیقات) (۱۴۰۰)؛ تحریر اصول اقلیدس (تعلیقات) (۱۴۰۱).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۷۹؛ انوار، ۱۳۹۶: صص ۱۷ـ۲۶؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادودو؛ منبع عکس: عبدالله انوار.

+ سند (۴ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

حسن انوری (۱۳۱۲)



در دهم اسفند ۱۳۱۲ در تکاب زاده شد. پدرش، علی‌اصغر به تجارت مشغول بود و مادرش طاهره حسن‌زاده از معدود زنان باسواد تکاب بود. تحصیلات دورهٔ ابتدایی را در سال ۱۳۲۰ در زادگاهش آغاز کرد. با دریافت گواهی ششم دبستان در همان مدرسه آغاز به تدریس کرد و در ۱۳۳۳ به استخدام رسمی ادارهٔ فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد. در ۱۳۳۵ به تبریز رفت و در امتحانات متفرقهٔ سال ششم ادبی شرکت کرد و دیپلم ادبی گرفت. در ۱۳۳۷ در آزمون ورودی دانشگاه تبریز شرکت کرد و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی پذیرفته و در سال ۱۳۴۰ از آنجا فارغ‌التحصیل شد. همان سال خود را به تهران منتقل کرد و در ۱۳۴۳ همکاری‌اش را با سازمان کتاب‌های درسی ایران آغاز کرد که تا ۱۳۵۲ ادامه داشت و حاصل آن ۲۳ جلد کتاب درسی بود. در ۱۳۴۴ به دورهٔ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران راه یافت.

سال ۱۳۴۶ در دورهٔ دکتری دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۵۱ از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوان «اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی» به راهنمایی حسن مینوچهر دفاع کرد. در همین دوران تدریس در مدارس عالی و دانشگاه‌ها را آغاز کرد.

انوری در سال ۱۳۴۱ به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست، تا سال ۱۳۴۴ قراردادش به نام جعفر شعار بسته می‌شد و پس از آن به نام خودش. تا سال ۱۳۵۶ تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «الف» (ام ـ انسحاب/ انسحاج ـ ای‌یون <مشترک>)، «ب» (بختیار ـ برآمدگی <مشترک>)، «ر» (رودگران ـ روشن‌روان <مشترک>)، «ک» (کف ـ کلمبه <مشترک>)، «م» (موفق شدن ـ موبینه‌فروش <مشترک>/ مهم ـ می‌ینز <مشترک>) و «ی» (ی ـ یافتجه <مشترک>/ یافتن ـ یعافیر <مشترک>) لغت‌نامه را به انجام رساند. سال ۱۳۵۷ برای فرصت مطالعاتی یک‌ساله در دانشگاه پرینستون به آمریکا رفت. پس از بازگشت از آمریکا در ۱۳۵۸ به دانشگاه تربیت معلّم منتقل شد و در آنجا مشغول به تدریس شد.

او در سال ۱۳۵۹ دوباره به مؤسسهٔ لغت‌نامه بازگشت و به تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشغول شد و تا سال ۱۳۷۳ بخش‌هایی از «الف» (ال ـ امسالین) را تألیف کرد. در ۱۳۷۳ با همکاری گروهی از دانش‌آموختگان زبان و ادبیات فارسی و زبان‌شناسی و متخصصان علوم دیگر، تألیف فرهنگ بزرگ سخن را آغاز کرد. این فرهنگ در ۱۳۸۱ به پایان رسید. از آن پس فرهنگ‌های دیگری بر پایهٔ فرهنگ بزرگ سخن تألیف کرد. از ۱۳۹۱، به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا بازگشت و تألیف بخش‌هایی از حرف «ب» لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی را به دست گرفت. او پس از تغییر مدیریت مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در تابستان ۱۴۰۱، به همکاری خود با این مؤسسه پایان داد.

حسن انوری در سال ۱۳۷۸ به عنوان چهرهٔ ماندگار برگزیده و در ۱۳۸۲ عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی شد. او همچنین عضو شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و هیئت گزینش کتاب و جایزهٔ بنیاد موقوفات افشار است.

از جملهٔ آثار او

آتشکدهٔ آذرگشسب (۱۳۴۱)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۶۸۶ صفحه (۱۳۴۴ - ۱۳۵۸)؛ اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی (پایان‌نامهٔ دکتری) (۱۳۵۵)؛ سخن و اندیشه (با همکاری علی‌اصغر خبره‌زاده) (۱۳۵۵)؛ تألیف کتاب‌های درسی دستور زبان فارسی برای دوره‌های راهنمایی و دبیرستان و مراکز تربیت معلّم با همکاری حسن احمدی گیوی (۱۳۵۰ - ۱۳۶۹)؛ رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار (با همکاری جعفر شعار) (۱۳۶۳)؛ غم‌نامهٔ رستم و سهراب (با همکاری جعفر شعار) (۱۳۶۳)؛ گزیدهٔ اشعار رودکی (با همکاری جعفر شعار) (۱۳۶۵)؛ دستور زبان فارسی ۱ و ۲ (با همکاری حسن احمدی گیوی) (۱۳۶۷)؛ یک قصّه بیش نیست (ملاحظاتی دربارهٔ شعر حافظ و اندیشه‌های او) (۱۳۶۸)؛ گزیدهٔ غزلیات سعدی (۱۳۶۹)؛ نصاب‌الصبیان (پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس) (۱۳۷۲)؛ صدای

سخن عشق (گزیدهٔ غزلیات حافظ) (۱۳۷۴)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۲۱۱ صفحه (۱۳۷۹ـ۱۳۸۱)؛ شوریدهٔ بی‌قرار (دربارهٔ سعدی) (۱۳۸۴)؛ کلک خیال‌انگیز: فرهنگ بسامدی دیوان حافظ (با همکاری احمد و فاطمه معین‌الدینی) (۱۳۸۵)؛ سرپرستی فرهنگ بزرگ سخن و دیگر فرهنگ‌های سخن (۱۳۸۱ـ۱۳۹۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ انوری، ۱۳۹۵: صص ۷ـ۷۹؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۸ /۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۵-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محمّدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۰۴ـ۱۳۹۳)



در سوم دی ۱۳۰۴ در پاریز، از توابع سیرجان، زاده شد. پدرش، روحانی و مدیر دبستان چهارکلاسهٔ پاریز بود. تحصیلات دورهٔ ابتدایی را تا کلاس پنجم در پاریز گذراند و برای کلاس ششم در سال ۱۳۱۶ روانهٔ سیرجان شد. پس از دو سال ترک تحصیل، دوباره به سیرجان برگشت و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان بدر سیرجان و سپس دانشسرای مقدّماتی کرمان سپری کرد. در ۱۳۲۵، پس از گذراندن سال پنجم در دانشسرای مقدّماتی کرمان، به سببِ شاگردممتازی‌اش با کمک‌خرج دولت به تهران اعزام شد و سال ششم را در دبیرستان مروی تهران گذراند. پس از دریافت دیپلم از دانشسرای عالی، در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا تحصیلات خود را پی گرفت و در ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران لیسانس گرفت. سپس برای انجام تعهّد دبیری به کرمان بازگشت و به تدریس تاریخ و جغرافیا و نیز مدیریت دبیرستان پرداخت. در ۱۳۳۷ در آزمون دکتری تاریخ دانشگاه تهران پذیرفته شد و راهی تهران شد. در ۱۳۴۲ با ارائهٔ پایان‌نامهٔ خود با عنوان «ترجمه و نقد و تفسیر تاریخ الکامل ابن اثیر، قسمت مربوط به ایران قدیم» به راهنمایی سعید نفیسی، دانشنامهٔ دکتری خود را دریافت کرد.

باستانی در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸ با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و به تألیف بخش‌هایی از حرف «ب» (باد ـ بارسابا / بارسات ـ بازنیچ <مشترک>/ بازو ـ بختیار) پرداخت. همچنین بنابر گفتهٔ خودش در «خاطراتی از لغت‌نامهٔ دهخدا»[1] مدخل «ذوالقرنین ثانی» یا همان کورش کبیر تألیف اوست. او کار خود را در دانشگاه تهران از سال ۱۳۳۸ با مدیریت مجلّهٔ داخلی دانشکدهٔ ادبیات شروع کرد و تا زمان بازنشستگی (۱۳۸۷) استاد آن دانشگاه بود. در سال ۱۳۴۹ برای فرصت مطالعاتی به پاریس رفت. باستانی با جراید و نشریات همکاری می‌کرد و مقالات پرشماری از او در نشریات به چاپ رسیده‌است.

او عضو شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بود و در سال ۱۳۹۲ به عنوان عضو افتخاری فرهنگستان علوم برگزیده شد. همچنین نشانِ درجه‌یک دانش و نشان فرهنگ و هنر جمهوری اسلامی ایران را دریافت کرد.

محمّدابراهیم باستانی پاریزی در ۵ فروردین ۱۳۹۳ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

پیغمبر دزدان (۱۳۲۴)؛ یادبود من (دفتر شعر) (۱۳۲۷)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۵۰۸ صفحه (۱۳۳۸ـ۱۳۴۸)؛ تاریخ کرمان (تصحیح و تحشیه) (۱۳۴۰)؛ یاد و یادبود (دفتر شعر) (۱۳۴۱)؛ محیط سیاسی و

---

۱. باستانی پاریزی، ۱۳۹۳ الف: صص ۸۱ ـ ۸۲.

زندگی مشیرالدوله (حسن پیرنیا) (۱۳۴۱)؛ خاتون هفت‌قلعه (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۴۲)؛ اصول حکومت آتن (ترجمه از ارسطو، با مقدّمهٔ غلامحسین صدیقی) (۱۳۴۲)؛ سلجوقیان و غز در کرمان (تصحیح و تحشیه) (۱۳۴۳)؛ یعقوب لیث (۱۳۴۴)؛ جغرافیای کرمان (تصحیح و تحشیه) (۱۳۴۶)؛ تلاش آزادی (برندهٔ جایزه یونسکو) (۱۳۴۷)؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی (۱۳۴۸)؛ اخبار ایران از ابن اثیر (۱۳۴۹)؛ آسیای هفت‌سنگ (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۰)؛ شاهنامه آخرش خوش است (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۰)؛ از پاریز تا پاریس (سفرنامه) (۱۳۵۱)؛ نای هفت‌بند (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۳)؛ تاریخ شاهی قراختائیان (تصحیح) (۱۳۵۵)؛ اژدهای هفت‌سر (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۵)؛ کوچهٔ هفت‌پیچ (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۵)؛ زیر این هفت‌آسمان (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۸)؛ سنگ هفت‌قلم (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۸)؛ هشت‌الهفت (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۶۳)؛ از سیر تا پیاز (سفرنامهٔ بیرجند) (۱۳۶۷)؛ حضورستان (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۶۹)؛ خودمشت‌مالی (۱۳۷۸)؛ حصیرستان (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۸۲)؛ صحیفةالارشاد (تصحیح) (۱۳۸۴)؛ گرگ پالان‌دیده (۱۳۹۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ باستانی پاریزی، ۱۳۹۳ الف: صص ۷۹ـ۹۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳۹۳ب: صص ۲۵ـ۳۴؛ باستانی راد، ۱۳۹۷: صص ۹۲ـ۹۵؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۲۵۴؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۹/ ۱/ ۱۴۰۰)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۹ /۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: آرشیو عکس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

+ سند (۶-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

احمد بهمنیار (۱۲۶۲ـ۱۳۳۴)



در هشتم بهمن ۱۲۶۲ش. در کرمان زاده شد. علوم ادبی و عربی و ریاضیات و علوم قدیم را نزد پدر خود، آقا محمّدعلی، معروف به «معلّم» و برادر بـزرگ‌تـرش فراگرفـت. در هجـده‌سـالگی صرف و نحو عربی و دیگر فنون ادبی را به جـایِ پـدر در مدرسـهٔ ابراهیمیـه درس مـی‌داد. او تـا حدود سی‌سالگی در لباس روحانیت بود و به تحصیل و تدریس علوم ادبی و دینی مشغول بـود. دو مدرسه به شیوهٔ مدرسه‌های جدید در بم و کرمان بنیان نهاد.

با آغاز جنبش مشروطه‌خواهی به صفِ مشروطه‌خواهان پیوست و در سال ۱۲۸۹ش. روزنامه‌ای به نام دهقان در کرمان منتشر کرد و از این رو، با نام «دهقان» مشهور و همین نام تخلّص شعری‌اش شد. در ۱۲۹۴ش. در نتیجهٔ حوادث جنگ جهانی با عدّه‌ای آزادی‌خواهان کرمانی به فارس تبعید و زندانی شد که حدود چهارده ماه به طول انجامید. در این دوران در شیراز از اسیران عثمانی ترکیِ استانبولی فراگرفت و صرف و نحوی برای آن زبان نوشت. پس از بازگشت از تبعید رهسپار تهران شد. در تهران سردبیری روزنامهٔ صدای ایران را به عهده گرفت و برای گذران زندگی وارد وزارت مالیه شد و به عنوان مفتّش و ممیّز ایالتی تحدید تریاک به مدّت هفت سال به خراسان فرستاده شد. در خراسان به سبب نزدیکی و هم‌فکری با کلنل تقی‌خان پسیان دستگیر و زندانی شد. روزنامهٔ فکر آزاد را در مشهد و دورهٔ دوم آن را در سال ۱۳۰۳، در تهران منتشر کرد. در ۱۳۰۵ به‌طورِ قراردادی از طرف وزارت فرهنگ به تبریز رفت و به مدّت یک سال ریاست دارالمعلّمین آن شهر را به عهده گرفت. در ۱۳۰۶ در وزارت عدلیه مشغول به خدمت شد و سرانجام در ۱۳۰۸ به وزارت فرهنگ منتقل شد و نخست در دبیرستان‌های تهران و در ۱۳۱۰ به دارالفنون و دارالمعلّمین عالی (دانشسرای عالی) منتقل شد و در همان جا لیسانس خود را نیز گرفت. در سال ۱۳۱۳ که دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) تأسیس شد به تدریس در آنجا مشغول شد. در ۱۳۱۵ با ارائهٔ رساله‌ای با عنوان «شرح‌حال و آثار صاحب‌بن عبّاد» از طرف شورای عالی دانشگاه تهران رتبهٔ استادی در زبان و ادبیات فارسی و عربی گرفت و از آن پس در دانشکدهٔ ادبیات و معقول و منقول (الهیات) به تدریس پرداخت.

بهمنیار در سال ۱۳۱۷ از سوی وزارت معارف به دستیاری دهخدا در تألیف لغت‌نامه معیّن شد و تا ۱۳۱۹ به استخراج لغات از تفسیر ابوالفتوح رازی و تنظیم آن‌ها مشغول شد و در تألیف بخشی از حرف «آ» و «الف» (آ ـ ابوریحان) مشارکت کرد.

در سال ۱۳۲۱ به عنوان عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران برگزیده شد. در ۱۳۳۲ هم‌زمان با نخست‌وزیری محمّد مصدّق، از سوی دانشگاه تهران جشنی برای پنجاهمین سال تدریس و هفتادسالگی‌اش برگزار و نشان درجه‌یک دانش به او اعطا شد.

بهمنیار را از جملهٔ پایه‌گذاران نثر تحقیقی و دانشگاهی به شمار آورده‌اند. علّامه قزوینی او را در سهل و ممتنع نوشتن سعدی زمان خویش می‌دانست.

احمد بهمنیار در ۱۲ آبان ۱۳۳۴ در تهران درگذشت. طبقِ وصیت خودش پیکرش به کربلا حمل و در آنجا به خاک سپرده شد.

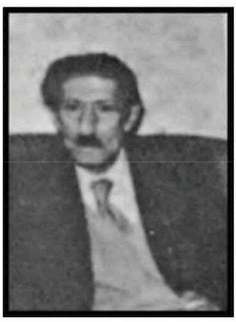
از جملهٔ آثار او

تحفهٔ احمدیه در شرح الفیّه ابن مالک (۱۲۹۰)؛ هدیهٔ شرق (مجموعهٔ شعر) (۱۳۰۰)؛ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید (تصحیح) (۱۳۱۳)؛ التوسّل الی الترسّل (تصحیح) (۱۳۱۵)؛ تاریخ بیهق (تصحیح) (۱۳۱۷)؛ رسالهٔ املای فارسی (۱۳۲۲ - ۱۳۲۳)؛ شرح احوال و آثار صاحب‌بن عباد (به کوشش محمّدابراهیم باستانی پاریزی) (۱۳۴۴)؛ الأبنیه عن حقایق الادویه (تصحیح) (به کوشش حسین محبوبی اردکانی) (۱۳۴۷)؛ داستان‌نامهٔ بهمنیاری (امثال و حکم مردم کرمان، به کوشش فریدون بهمنیار) (۱۳۶۱).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۳۲، ۴۷۹؛ بهمنیار، ۱۳۸۴: صص ۳۹ـ۴۴؛ میرانصاری، ۱۳۸۳: ج ۱۳، صص ۲۱۶ـ۲۱۷؛ فرزام، ۱۳۸۶: صص ۸۷ ـ ۸۹؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۳۳۱ـ۳۳۲؛ منبع عکس: آرشیو عکس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

سیّدعبدالعلی پرتو علوی (۱۲۸۱ـ۱۳۵۹)



در سال ۱۲۸۱ش. در تهران زاده شد. پدرش، سیدمحمّد صرّاف تهرانی بود. تحصیلات مقدّماتی را در مدرسهٔ اقدسیه گذراند و سپس از دارالمعلّمین عالی (دانشسرای عالی) در رشتهٔ علوم عقلی دانشنامهٔ لیسانس گرفت. در سال ۱۳۰۰ به عراق و مصر رفت و در دانشگاه الازهر مصر و مدّتی هم در مدرسهٔ عالی کشاورزی برلین درس خواند، اما تحصیلات خود را نیمه‌تمام گذاشت و به ایران بازگشت. چون با زبان‌های عربی، آلمانی و انگلیسی آشنایی داشت در وزارت دادگستری به عنوان مترجم رسمی مشغول به کار شد. در بنگاه راه‌آهن دولتی ایران و هنرسرای عالی نیز مشاغلی را عهده‌دار شد. در سال‌های ملّی شدن صنعت نفت به سبب مبارزات سیاسی مدّتی به زندان افتاد. او شعر می‌سرود و «پرتو» تخلص می‌کرد.

در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ در استخراج لغات و ترجمهٔ مطالب از آلمانی و تهیهٔ چهار صفحه از مطالب حرف «خ» با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد.

عبدالعلی پرتو علوی در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹ در تهران درگذشت.

از آثار او

راست و نو (دفتر شعر) (۱۳۱۰)؛ زندگی علی‌ابن ابیطالب (ع) (ترجمه) (۱۳۱۸)؛ خودآموز و دستور زبان آلمانی (۱۳۳۶)؛ بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ) (۱۳۴۹)؛ مختصری دربارهٔ تاریخ مزدک (۱۳۵۲).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۶۱، ۴۷۹؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۶۵۵؛ دانشنامهٔ دانش‌گستر: ج ۵، ص ۱۹۵؛ اثرآفرینان: ج ۲، صص ۱۲۵_۱۲۶.

محمّد پروین (گنابادی)[1] (۱۲۸۲_۱۳۵۷)



در سال ۱۲۸۲ش. در کاخک گناباد زاده شد. خواندن و نوشتن و مقدّمات علوم قدیم را نزد پدرش، عباس ملقّب به شمس‌الذاکرین و پس از آن در مکتب‌خانه‌های زادگاهش فراگرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به تون (فردوس)، قائن و سرانجام در پانزده‌سالگی به مشهد رفت و در مدرسهٔ فاضل‌خان و نوّاب در لباسِ طلبگی به تحصیل مشغول شد. سپس برای تکمیل علوم ادبی به حلقهٔ درس ادیب نیشابوری پیوست و در زمرهٔ شاگردان خصوصی او درآمد و نزد او عروض و قافیه و امّهات متون ادبی فارسی و عربی را خواند و به خواست ادیب نیشابوری تخلّص «پروین» را برای شاعری برگزید که بعدها نام‌خانوادگی‌اش شد. پس از چند سال به تدریس در مدرسه‌های مشهد مشغول شد و مقالات بسیاری در زمینهٔ تعلیم و تربیت از زبان عربی ترجمه و در نشریات مشهد چاپ کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ به سیاست روی آورد و مقالات تند سیاسی نوشت. در ۱۳۲۲ رئیس دانشسرای دختران مشهد شد و در همان سال به نمایندگی از مردم سبزوار به مجلس شورای ملّی راه یافت و به تهران رفت. پس از اتمام دورهٔ نمایندگی از سیاست کناره گرفت و دوباره در وزارت فرهنگ، به بازرسی، تدریس و بررسی کتاب‌های درسی مشغول شد.

در اوایل سال ۱۳۲۸ با معرّفی محمّدتقی مدرّس رضوی، به جمع همکاران دهخدا در تألیف لغت‌نامه پیوست و نزد دهخدا جایگاهی ویژه یافت و یکی از چهار نفری بود که نامش برای ادامهٔ کار لغت‌نامه در یکی از وصیت‌نامه‌های دهخدا آمده‌است. تألیف بخش‌هایی از حرف «الف» (اَسید ـ اطلخمام)، تمامی حرف «ذ»، بخش‌هایی از حرف‌های «ط» (ط ـ طغیة/ طهرانی ـ طیهوج) و «ی» (ی ـ یافتجه <مشترک>/ یافتن ـ یعافیر <مشترک>) را به انجام رساند. همچنین از ۱۳۳۸ به بعد به عنوان عضو هیئت مقابله به بازبینی و ویرایش بخش‌های تألیفی دیگر مؤلّفان پرداخت و علاوه بر این‌ها استخراج لغات از متن‌های فارسی و عربی مانند کلیات سعدی، خمسهٔ نظامی، بخشی از مثنوی مولوی، بخشی از شاهنامه، انیس‌الطالبین، تاریخ بخارای نرشخی، تاریخ قم، ترجمهٔ محاسن اصفهان و منتهی‌الارب و تهیهٔ تراجم احوال نیز از جملهٔ خدمات او به تألیف لغت‌نامه است. بنابر گفتهٔ خودش در طول دو سال یک میلیون فیش تهیّه کرده‌است. او تا سال ۱۳۵۶ با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد.

گنابادی سال‌های بسیاری به بررسی کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش اشتغال داشت، نیز در دورهٔ ریاست علی‌اکبر سیاسی بر دانشگاه تهران، تصحیح کتاب‌های علمی دانشگاهی به او واگذار شد. در تصحیح چهار جلد کشف‌الاسرار با علی‌اصغر حکمت مشارکت داشت و در تألیف فرهنگ تاریخی زبان فارسی در بنیاد فرهنگ ایران با پرویز خانلری همکاری کرد. دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۵ به وی دکترای افتخاری داد.

---

۱. نسبت گنابادی در شناسنامه‌اش نبوده، بلکه به سبب علاقه به زادگاهش، آن را به نام خانوادگی‌اش می‌افزود.

محمّد پروین گنابادی در اوّل شهریور ۱۳۵۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

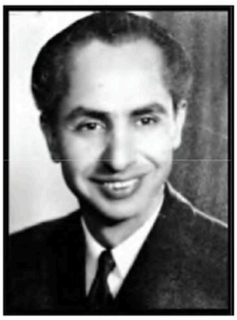
از جملهٔ آثار او

روح تربیت (ترجمه) (۱۳۰۶)؛ راهنمای مطالعه و معرّفی کتاب‌های خواندنی (۱۳۱۳)؛ فنّ مناظره (۱۳۱۵)؛ شیوهٔ نگارش (۱۳۱۷)؛ پرورش اراده (۱۳۱۷)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۸۲۷ صفحه (۱۳۲۹ - ۱۳۵۲)؛ دستور زبان فارسی و خودآموز املاء و انشاء (۱۳۳۲)؛ تاریخ بلعمی (تصحیح، تکمیل کار ناتمام محمّدتقی بهار) (۱۳۴۱)؛ برگزیدهٔ مشترک یاقوت حموی (ترجمه) (۱۳۴۴)؛ مقدّمهٔ ابن خلدون (ترجمه) (۱۳۴۵)؛ قواعد کلّی عربی (با همکاری یدالله شکری) (۱۳۵۲)؛ بازی‌های محلّی (۱۳۵۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۸۰؛ پروین گنابادی(محمّد)، ۱۳۸۶: صص ۱۳ـ۲۲؛ پروین گنابادی(بهرام)، ۱۳۹۷: صص ۱۱۳ - ۱۱۴. پروین گنابادی(محمّد)، ۱۳۸۶: (گفت‌وگو) ص ۴۷. منبع عکس: بهرام پروین گنابادی.

+ سند (۷، ۸، ۹ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

تقی تفضّلی (۱۲۹۶ـ۱۳۸۷)



در سال ۱۲۹۶ش. در مشهد زاده شد. تحصیلات مقدّماتی را در مشهد در دبستان علمیه و دبیرستان‌های دانش و شاهرضا گذراند و در سال ۱۳۱۴ به تهران رفت و در ۱۳۱۶ از دارالفنون دیپلم گرفت. همان سال در رشتهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۲۰ لیسانس گرفت. از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۵ در دبیرستان‌های تهران تدریس کرد. در ۱۳۲۰ به استخدام کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی درآمد و در ۱۳۲۲ به معاونت کتابخانهٔ مذکور رسید. با استفاده از مرخصی‌های تحصیلی در سال ۱۳۲۷ به فرانسه رفت و به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در ۱۹۵۳م. (۱۳۳۲ش.) با ارائهٔ پایان‌نامه‌ای با عنوان «سیر تکامل حقوق جزا در ایران از آغاز مشروطیت تا امروز» از دانشگاه سوربن (پاریس) دکترای حقوق گرفت.

تفضّلی از ۱۳۳۴ در دانشکدهٔ الهیات و ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۳۵ در تنظیم مختصری از حرف «هـ» با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. در ۱۳۳۹ به ریاست کتابخانهٔ مجلس رسید و در ۱۳۴۶ به خواست خودش از کتابخانهٔ مجلس به دانشگاه تهران منتقل و به‌طورِ تمام‌وقت در دانشکدهٔ الهیات به تدریس مشغول شد. او در ۱۳۵۸ بازنشسته شد و پس از آن به انگلستان مهاجرت کرد.

تقی تفضلی در دی ۱۳۸۷ در کمبریج انگلستان درگذشت.

از آثار او

دیوان عطار (تصحیح) (۱۳۴۱)؛ برهان‌الحق (اهتمام در نشر) (۱۳۴۲)؛ سفرنامهٔ سانسون (ترجمه) (۱۳۴۳)؛ مقدّمهٔ دیوان صفی‌علیشاه (به کوشش منصور مشفق) (۱۳۳۶)؛ مقدّمهٔ دیوان سلمان ساوجی (به کوشش منصور مشفق) (۱۳۳۶)؛ رسالهٔ عقل و عشق (تصحیح) (۱۳۴۵)؛ دلبستگی و ناکامی (ترجمه) (۱۳۴۵)؛ غزل‌های عاشقانه (ترجمه، اثر شکسپیر) (۱۳۷۳).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۸۰؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۴۸۹ - ۱۴۹۲؛ تدین‌پور، ۱۳۸۰: ص ۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی http://www.nlai.ir/ (بازدیدشده در ۲۵ / ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران؛ منبع عکس: بایگانی دانشکدهٔ الهیات و معارف دانشگاه تهران.

+ سند (۱۰، ۱۱ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

رضا ثقفی (۱۳۰۴ـ۱۳۷۶)



در سال ۱۳۰۴ در تهران زاده شد. در ۱۳۲۳ برای تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران وارد شد و در ۱۳۲۹ لیسانس گرفت. سپس به استخدام سازمان امور استخدامی کشور درآمد. دروس دورهٔ دکتری زبان و ادبیات را گذراند ولی پایان‌نامه‌اش را ارائه نداد و در ۱۳۴۹ با گواهی‌نامهٔ فوق‌لیسانس فارغ‌التحصیل شد.

در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹ در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به تألیف بخشی از لغت‌نامهٔ دهخدا پرداخت. به دعوت سیروس پرهام، بنیان‌گذار و رئیس سازمان ملّی اسناد ایران (۱۳۴۹ـ۱۳۵۹)، مأمور به خدمت در آن سازمان شد و در تأسیس و پیشرفت آن سازمان همکاری کرد و چندین فهرست برای اسناد آنجا نوشت.

رضا ثقفی در ۲۴ تیر ۱۳۷۷در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۲۶۹ـ۱۲۷۰؛ منبع عکس و سند و اطّلاعات تکمیلی: مراد ثقفی.

+ سند (۱۲-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

یداللّه ثمره (۱۳۱۱ـ۱۳۹۷)



در دهم اردیبهشت ۱۳۱۱ در کرمان زاده شد. پدر و مادرش هردو آموزگار بودند. دوران تحصیل ابتدایی را در کرمان و سیرجان، در مدرسه‌ای که پدرش مدیر و مادرش معلّم آن بود، گذراند. دورهٔ اوّل متوسطه را در سیرجان طی کرد و سپس وارد دانشسرای مقدّماتی کرمان شد. در سال ۱۳۲۹ پس از دریافت دیپلم دانشسرای مقدّماتی، برای آموزگاری پایهٔ یک به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد. در ۱۳۳۱ دیپلم ادبی گرفت و در ۱۳۳۷ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته و به تهران منتقل شد.

ثمره در سال ۱۳۴۰، پس از به پایان رساندن دورهٔ لیسانس، وارد دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد و مشغول تحصیل بود که در ۱۳۴۲ بورس تحصیلی شاگرداوّلی گرفت و به انگلستان رفت و در رشتهٔ زبان‌شناسی به تحصیل پرداخت. در ۱۳۴۸ با تخصّصِ آواشناسی و واج‌شناسی از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شد.

در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و تألیف بخشی از حرف «ه» (هارت _ هجران‌دوست) را به انجام رساند. همچنین دوره‌ای در تألیف فرهنگ فارسی معین همکاری کرد.

پس از بازگشت به ایران به گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران پیوست و مشغول به تدریس شد. در ۱۳۵۲ به عضویت دائم انجمن آواشناسی بین‌المللی IPA درآمد. به همّت او در سال ۱۳۷۰ گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران از گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی مستقل شد.

ثمره سال‌ها در زمینهٔ آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان فعّالیت کرد و کتاب‌های پنجگانهٔ «آزفا» نتیجهٔ این دوران است. در ۱۳۷۶ از دانشگاه تهران بازنشسته شد و پس از آن به تدریس در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی در مقطع

دکتری پرداخت. در سال ۱۳۸۱ انجمن زبان‌شناسی ایران را تأسیس کرد. در ۱۳۸۲ به عضویت پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزیده شد و در ۱۳۸۳ مدیریت گروه گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی آن فرهنگستان را به عهده گرفت.

یدالله ثمره در ۲ اسفند ۱۳۹۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

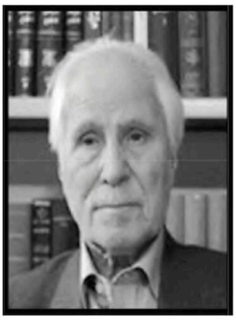
از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۰۰ صفحه (۱۳۴۳)؛ آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا (۱۳۶۴)؛ زبان‌های خاموش (ترجمه، با همکاری بدرالزمان قریب) (۱۳۶۵)؛ آموزش زبان فارسی (آزفا) (دورهٔ پنج‌جلدی) (۱۳۶۶ - ۱۳۶۹)؛ نظام آوایی زبان: نظریه و تحلیل (ترجمه) (۱۳۶۸)؛ دریچه‌ای به زبان فارسی (۱۳۷۳)؛ راهنمای زبان فارسی (۱۳۷۴)؛ سبک‌شناسی زبان (۱۳۸۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ ثمره، ۱۳۸۳: صص ۳ـ۲۵؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوشش؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۳ /۱/ ۱۴۰۰)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۶/ ۱۱/ ۱۳۹۹). منبع عکس: آرشیو عکس و پروندهٔ پرسنلی در بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

+ سند (۱۳-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

عزیزالله جوینی (۱۳۰۴ـ۱۳۹۱)



در دوم آذر ۱۳۰۴ در روستای کلاته‌علی از توابع اسفراین زاده شد. در شش‌سالگی در مکتب‌خانهٔ پدر آغاز به یادگیری قرآن و گلستان سعدی کرد. آموزش دورهٔ ابتدایی را در روستای اَدکان پی گرفت. در سال ۱۳۲۴ برای کسب علوم حوزوی به مشهد رفت و در آنجا تا مرحلهٔ درس خارج پیش رفت. در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ به‌صورتِ متفرقه سیکل اوّل را گرفت و به استخدام ادارهٔ فرهنگ خراسان درآمد. در ۱۳۳۵ سه دیپلم علمی، دانشسرا و ششم ادبی را گرفت و در همان سال در دانشگاه تهران پذیرفته شد، اما به دلیل مشکل انتقال آموزگاران، به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی رفت و در ۱۳۳۹ لیسانس گرفت. در ۱۳۴۶ به دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران راه یافت. در ۱۳۵۰ از پایان‌نامه‌اش با عنوان «تصحیح و شرح لغات فرهنگ مجموعة‌الفرس» به راهنمایی پرویز ناتل خانلری دفاع کرد.

جوینی پس از دریافت دکتری تدریس در دانشگاه تهران را آغاز کرد. در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ در تألیف بخش‌هایی از حرف «م» (م ـ ماذیه <مشترک>/ مباحی ـ متصادق <مشترک>/ محمّده ـ مخیول <مشترک>/ مشیمة ـ مضحک <مشترک>/ مضحکات ـ معادی‌شکن <مشترک>) با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. در سال‌های بعد علاوه بر تدریس، به تصحیح متون و شاهنامه‌پژوهی پرداخت. او در سال ۱۳۸۲ از دانشگاه تهران بازنشسته شد.

عزیزالله جوینی در ۲۵ بهمن ۱۳۹۱ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

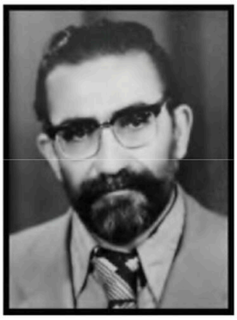
بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۶۶ صفحه (۱۳۵۲ - ۱۳۵۴)؛ فرهنگ مجموعة‌الفرس (تصحیح و شرح) (۱۳۵۶)؛ تفسیر مفردات قرآن (تصحیح) (۱۳۵۹)؛ تفسیر نسفی (تصحیح) (۱۳۵۳)؛ فرهنگ مصادراللغه (تصحیح) (۱۳۶۲)؛ نبرد اندیشه‌ها در داستان رستم و اسفندیار (از دستنویس لنینگراد) (۱۳۷۴)؛ نهج‌البلاغه، ترجمهٔ فارسی از قرن پنجم و ششم

(تصحیح) (۱۳۷۷)؛ شاهنامهٔ فردوسی (از روی نسخهٔ موزهٔ فلورانس) (تصحیح و شرح واژگان دشوار) (۱۳۷۷ - ۱۳۸۴).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۳ /۱/ ۱۴۰۰).

+ سند (۱۴ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

عبدالحسین حائری (۱۳۰۶ـ۱۳۹۴)



در هشتم تیر ۱۳۰۶ در قم زاده شد. پدرش، میرزا احمد حائری (همدانی) از علمای روزگار خود، و مادرش، دختر آیت‌اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسّس حوزهٔ علمیّهٔ قم بود. در همان اَوان کودکی قرآن و قدری خواندن و نوشتن را در مکتب‌خانه فراگرفت. بعد هم نزد پدر مقدّمات عربی و بعضی کتاب‌های لغت و دروس مدرسه‌ای را خواند. سپس سطوح عالی فقه و اصول را تا ۱۹سالگی نزد دایی خود، حاج‌آقا مرتضی حائری و استادان دیگر حوزه به پایان رساند و دروس خارج را نیز نزد برخی از مراجع آموخت و در ۲۴سالگی به درجهٔ اجتهاد نائل شد. در سال ۱۳۳۰ راهی تهران شد و از لباسِ روحانیت بیرون آمد. نخست برای تدریس به کتابخانهٔ مجلس دعوت شد. پس از آن به‌صورتِ قراردادی به معرّفی نسخه‌های خطّی مشغول شد تا در ۱۳۳۶ به استخدام کتابخانهٔ مجلس درآمد.

حائری از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ به دعوت محمّد معین در تألیف بخشی از حرف «ز» (ز ـ زدگی) لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. پس از تأسیس ادارهٔ بررسی و تحقیق کتابخانهٔ مجلس، در ۱۳۴۳، مسئولیت آن اداره را پذیرفت. در ۱۳۵۴ ریاست کتابخانهٔ مجلس را عهده‌دار شد و از ۱۳۶۳ ریاست کتابخانهٔ شمارهٔ دو مجلس نیز به او واگذار شد. خدمت او در کتابخانهٔ مجلس بیش از نیم قرن به طول انجامید. وی در سال ۱۳۸۲ به عنوان چهرهٔ ماندگار برگزیده شد.

عبدالحسین حائری در اوّل شهریور ۱۳۹۴ در تهران درگذشت و در گورستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

از آثار او

بیش از ۲۰جلد فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی / اسلامی (۱۳۳۵ - ۱۳۷۶)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا؛ ۲۹۵ صفحه (۱۳۳۹ - ۱۳۴۴)؛ مفاتیح‌الاسرار و مصابیح‌الابرار (تفسیر قرآن با گرایش به کلام اسماعیلیه) (تصحیح، با همکاری پرویز اذکایی) (۱۳۶۸)؛ اسناد روحانیت و مجلس (جلد اوّل) (۱۳۷۴)؛ مقدّمه و معرّفی مجموعهٔ سفینهٔ تبریز (۱۳۸۱)؛ تبصرهٔ (علّامه حلّی)؛ تبصرةالعوام.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۸۰؛ حائری، ۱۳۸۰: صص ۲۳ - ۵۵؛ علی‌محمدی، ۱۳۹۱: صص ۹ـ۴۷؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۳/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ منبع عکس: محمود نظری.

+ سند (۱۵ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

عبّاس حکیم (۱۳۰۹ / ۱۳۱۰ـ۱۳۹۰)



در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ در مشهد زاده شد. پس از گذراندن دورهٔ متوسطه عازم تهران شد و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. سپس در رشتهٔ فلسفه از دانشگاه تهران دکتری گرفت و سال‌ها در دبیرستان‌ها و مؤسسات عالی تدریس کرد.

حکیم از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷ در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به تألیف بخش‌هایی از حرف «چ» (چم‌رمضان ـ چیه) و «ه» (ه ـ هارپینی) اشتغال داشت. همچنین در تألیف فرهنگ فارسی با محمّد معین همکاری کرد. شهرت او بیشتر به داستان‌نویسی است و اکثر داستان‌هایش در مجلّهٔ سخن به چاپ رسیده‌است. او به عضویت انجمن ادبی ایران و انجمن ادبی فرهنگستان درآمد.

عباس حکیم در ۱۸ فروردین ۱۳۹۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

پاشنهٔ برفی (مجموعهٔ داستان، با مقدّمهٔ محمّد معین) (۱۳۳۷)؛ گل ریواس (مجموعهٔ داستان) (۱۳۳۷)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا؛ ۲۳۴ صفحه (۱۳۴۱ـ۱۳۴۵)؛ عیسی می‌آید (مجموعهٔ داستان) (۱۳۵۵)؛ درز (داستان بلند) (۱۳۵۶)؛ چشمهٔ سبز (نمایشنامه) (۱۳۵۶)؛ بهارنارنج (دفتر شعر) (۱۳۵۷)؛ چراغ‌های شهر ما (مجموعهٔ داستان) (۱۳۷۲).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۸۰؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادودو؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۵۴۴؛ ویکیجو، دانشنامهٔ آزاد پارسی http://wikijoo.ir؛ وبگاه بهشت‌زهرا https://beheshtezahra.tehran.ir.

+ سند (۱۶ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیّدمحمّد دبیرسیاقی (۱۲۹۸ـ۱۳۹۷)



در چهارم اسفند ۱۲۹۸ش. در محلّهٔ گلبن قزوین زاده شد. پدرش، سیدباقر فرزند سیدمحمّد سیاق از خوش‌نویسان سرشناس دوران خود، و مادرش، عزّت‌الملوک دختر میرزاآقاخان مستوفی فرزند میرزاابوالقاسم ملّاباشی از مجتهدان دورهٔ ناصری بود. دورهٔ ابتدایی و اوّل متوسطه را در مدرسهٔ امید (شاهپور) گذراند و سپس به استخدام ادارهٔ فرهنگ قزوین درآمد و ضمن کار، دورهٔ دوم دبیرستان را نیز پشت سر گذاشت و در شهریور ۱۳۱۸ از دارالفنون تهران دیپلم ادبی گرفت. در همان سال در رشتهٔ حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد، اما سال بعد، عشق فراوانش به زبان و ادبیات فارسی، او را به دانشکدهٔ ادبیات کشاند. در سال ۱۳۲۱ لیسانس گرفت و به استخدام وزارت دارایی درآمد. در ۱۳۲۴ با ارائهٔ پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «تحقیق دربارهٔ مجمع‌الفرس سُروری کاشانی و تحریرهای آن با شرح و فهارس و توضیحات لازم» به راهنمایی سعید نفیسی در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دکتری گرفت.

دبیرسیاقی در سال ۱۳۲۶ برای تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا به علی‌اکبر دهخدا معرّفی شد و تا زمان مرگ دهخدا همکار و یاور او بود. پس از مرگ دهخدا نیز بنا بر وصیت او به‌همراهِ محمّد معین و سیدجعفر شهیدی و محمّد پروین گنابادی مسئولیت ادامه و اتمام لغت‌نامه را به عهده گرفت و بخش‌هایی از حرف‌های «پ» (پوده‌کباب ـ پی‌یوری)، «د» (د ـ دراریع)، «ژ» (ژ ـ ژیهلاوا <مشترک>)، «ط» (طف ـ طهران) و تمامی حرف‌های «ض»، «ظ» و «ل» را تألیف کرد. وی از ۱۳۳۵ به بعد به عنوان عضو هیئت مقابله، به ویرایش و بازبینی کار سایر همکاران پرداخت و همچنین در سال ۱۳۵۸ تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامه

را نوشت. در سال‌های پایانی تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۵۴ـ۱۳۵۹) در فکر تألیف لغت‌نامه‌ای دیگر افتاد که ذیل و تکمیل‌کنندهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا باشد. در نتیجه طرح تألیف لغت‌نامهٔ فارسی (بزرگ، متوسط و کوچک) را ارائه کرد و از آن پس با همراهی چند تن دیگر از مؤلّفان تا سال ۱۳۸۵ مشغول تألیف این فرهنگ بود. تمامی حرف «آ» و بخش‌هایی از حرف «الف» (اش ـ اصیلی/ انس ـ انیون) لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی از تألیفات اوست.

وی در سال ۱۳۵۳ از وزارت دارایی بازنشسته شد؛ علاوه بر کار تألیف به کار تدریس در دانشگاه‌های ایران و خارج از کشور (چین و مصر) نیز اشتغال داشت. از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۸۹ عضو هیئت علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بود. چهارمین جایزهٔ ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی در ۱۳۷۱ به او اهدا شد.

در سال‌های ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ به‌تدریج کتابخانه و محل زندگی خود را به قزوین برد و پس از درگذشت سیدجعفر شهیدی در دی‌ماه ۱۳۸۶، درپی رنجش از شیوهٔ مدیریتی رئیس وقت دانشگاه تهران، تصمیم به قطع همکاری با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا گرفت و یکسره در قزوین به مطالعه و پژوهش و تدریس پرداخت.

سیدمحمّد دبیرسیاقی در ۱۶ مهر ۱۳۹۷ در قزوین درگذشت و در بهشت فاطمهٔ قزوین به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

دیوان منوچهری (تصحیح) (۱۳۲۶)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۲۶۵ صفحه (۱۳۲۶ـ۱۳۵۲)؛ گنج بازیافته (۱۳۳۴)؛ تذکرةالملوک (تصحیح) (۱۳۳۲)؛ دیوان فرخی سیستانی (تصحیح) (۱۳۳۵)؛ سفرنامهٔ ناصرخسرو (تصحیح) (۱۳۳۵)؛ شاهنامهٔ فردوسی (تصحیح بر اساس چاپ ترنر ماکان، کلکته) (۱۳۳۵)؛ نزهةالقلوب: بخش جغرافیا (تصحیح) (۱۳۳۶)؛ زراتشت‌نامه (تصحیح) (۱۳۳۶)؛ غیاث‌اللغات (همراه با چراغ هدایت) (تصحیح) (۱۳۳۷ـ۱۳۳۸)؛ جامع‌التواریخ رشیدی: غزنویان و سامانیان و آل‌بویه (تصحیح) (۱۳۳۸)؛ جامع‌التواریخ رشیدی: افرنج (تصحیح) (۱۳۳۸)؛ جامع‌التواریخ رشیدی: فرقهٔ رفیقان و اسماعیلیان الموت (تصحیح) (۱۳۳۷)؛ مجمع‌الفرس سروری (تصحیح) (۱۳۳۸ـ۱۳۴۱)؛ دیوان شاه‌داعی شیرازی (تصحیح) (۱۳۳۹)؛ دیوان عنصری (تصحیح) (۱۳۴۲)؛ دیوان دقیقی (تصحیح) (۱۳۴۲)؛ کشف‌الابیات شاهنامه (۱۳۴۸ـ۱۳۵۰)؛ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال آشتیانی (۱۳۵۰)؛ پیشاهنگان شعر فارسی (۱۳۵۱)؛ دیوان لامعی گرگانی (تصحیح) (۱۳۵۳)؛ مقالات دهخدا ۱ (۱۳۵۸)؛ خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا (۱۳۵۹)؛ تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (جزوهٔ ۲۲۲ لغت‌نامه) (۱۳۵۹)؛ مقالات دهخدا ۲ (۱۳۶۰)؛ دیوان اشعار دهخدا (۱۳۶۰)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۱۴۳۴ صفحه (۱۳۶۱ـ۱۳۸۷)؛ فارسی سرکوهی (۱۳۶۷)؛ فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ‌گونه‌ها (۱۳۶۸)؛ رگ‌رگی از آب شیرین آب شور (دفتر شعر) (۱۳۷۰)؛ دیوان لغات‌الترک (ترجمه و تنظیم و ترتیب الفبایی) (۱۳۷۵)؛ برگردان روایت‌گونهٔ شاهنامهٔ فردوسی به نثر (۱۳۸۰)؛ سیر تاریخی بنای شهر قزوین و بناهای آن (۱۳۸۱)؛ مادّه‌تاریخ (۱۳۸۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۸۰؛ دبیرسیاقی، ۱۳۹۲: صص ۱۷ـ۳۳؛ سادات شریفی، ۱۳۹۲: صص ۳۷ـ۵۲؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۶۲۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۶ /۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: مجید عاشقی.

+ سند (۱۷، ۱۸، ۱۹ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیّدجواد درهمی (۱۳۰۴ـ۱۳۹۵)



در سال ۱۳۰۴ در مشهد زاده شد. پس از گذراندن تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه در زادگاهش، از دانشکدهٔ علوم، لیسانس علوم طبیعی و سپس از دانشکدهٔ دندانپزشکی دانشگاه تهران دکتری گرفت و با جمعی از دانشجویان به فرانسه اعزام شد.

درهمی کارمند ادارهٔ کلّ نگارش و دبیر آموزش و پرورش بود و در ۱۳۳۸ به دعوت محمّد معین برای تألیف مدخل‌های مربوط به علوم طبیعی و اصطلاحات پزشکی فرهنگ فارسی معین به جمع همکاران معین پیوست و از طرف ادارهٔ متبوعش مأمور به خدمت در سازمان تهیّه و تدوین فرهنگ فارسی شد و در سال ۱۳۴۹ از آن وزارت‌خانه بازنشسته شد.

از سال ۱۳۴۵ در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا نیز همکاری کرد. نخست استخراج لغات و تصحیح مطالب و سپس تألیف و تنظیم بخشی از حرف «م» (مز ـ مژیده <مشترک>/ مهم ـ می‌ینز <مشترک>) را عهده‌دار شد. همچنین مدّتی سرپرست دایرهٔ فیش‌های لغت‌نامه بود. پس از پایان لغت‌نامهٔ دهخدا، تا سال ۱۳۹۰ در تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی نیز همکاری کرد.

دل‌بستگی او به زبان و ادبیات فارسی، رشتهٔ اصلی‌اش را که دندانپزشکی بود، تحت‌الشعاع قرار داد، به طوری که بیشتر وقت خود را در مؤسسهٔ لغت‌نامه صرف می‌کرد.

جواد درهمی در ۲۳ مرداد ۱۳۹۵ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

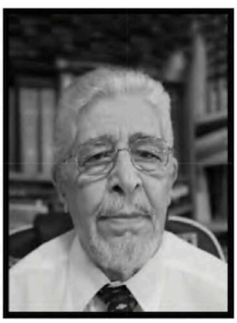
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۶۶ صفحه (۱۳۵۴)؛ مدخل‌های علوم طبیعی و اصطلاحات پزشکی فرهنگ فارسی معین؛ سیستم دندانی و تنوّع آن‌ها در جانوران.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوشش؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۲۰ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

جلیل دوستخواه (۱۳۱۲)



در پانزدهم شهریور ۱۳۱۲ در اصفهان زاده شد. در پنج‌سالگی نخست در مکتب‌خانه و سپس در دبستان پهلوی درس خواند. دورهٔ متوسطه را در دبیرستان ادب گذراند و سپس به دانشسرای مقدّماتی اصفهان رفت و گواهی‌نامهٔ آموزگاری گرفت. در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ به عنوان آموزگار در روستای مبارکه از توابع اصفهان خدمت کرد. در ۱۳۳۶در تهران در رشتهٔ ادبی دیپلم گرفت و در همان سال به رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران راه یافت. در این دوران به تدریس در دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌ها مشغول بود و با نشریات فرهنگی و ادبی ازجمله ماهنامهٔ پیام نوین، راهنمای کتاب، نگین و خوشه همکاری و مقالاتی منتشر کرد. در ۱۳۳۹ پس از پایان دورهٔ لیسانس، در آزمون ورودی دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در سال ۱۳۴۷ از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوانِ «آیینِ پهلوانی در ایرانِ باستان (پژوهشی در گسترهٔ شاهنامه‌شناسی)» به راهنمایی محمّد مقدّم دفاع کرد.

دوستخواه در سال ۱۳۴۰ به دعوت محمّد معین برای همکاری در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ فارسی معین به جمع مؤلّفان پیوست و تا ۱۳۴۱ به تألیف بخش‌هایی از حرف «ج» (جش ـ جفته) پرداخت[۱] و در فرهنگ فارسی معین نیز تعدادی مدخل تنظیم و تدوین کرد. در سال ۱۳۴۲ به‌اجبار از سوی وزارت فرهنگ به اصفهان منتقل شد و در ادارهٔ فرهنگ همایونشهر مشغول به کار شد.

پس از بازگشت به اصفهان علاوه بر همکاری با جُنگ اصفهان (۱۰ دفتر)، در دانشگاه اصفهان و جندی‌شاپور اهواز به تدریس مشغول شد و فرصت پژوهشی خود را برای یک دورهٔ یک‌ساله (۱۳۵۵ـ۱۳۵۶) در دانشگاه دُرهام انگلستان گذراند. او در ۱۳۶۰ از دانشگاه اصفهان بازنشسته شد.

جلیل دوستخواه در پایان سال ۱۳۶۹ با خانواده‌اش به استرالیا مهاجرت کرد و از آن پس در شهر تانزویل در ایالت کوینزلند استرالیا زندگی می‌کند و کارهای پژوهشی‌اش را در چهارچوب «کانون پژوهش‌های ایران‌شناختی» و همکاری با مراکز دانشگاهی و پژوهشی در ایران و کشورهای دیگر ادامه داده‌است.

از جملهٔ آثار او

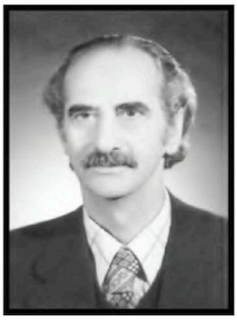
هیمالیا: برگزیدهٔ شعر پانزده تن از شاعران اردوزبان (ترجمه، با همکاری علیرضا نقوی) (۱۳۴۲)؛ اوستا، نامهٔ مینوی آئین زرتشت (از گزارش ابراهیم پورداوود) (۱۳۴۳)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۴۸ صفحه (۱۳۴۳)؛ آئین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان (ترجمه) (۱۳۵۳)؛ آفرینش و رستاخیز: پژوهشی معنی‌شناختی در ساخت جهان‌بینی قرآنی (ترجمه) (۱۳۶۳)؛ اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی (ترجمهٔ فارسی متن کامل اوستا) (۱۳۷۰)؛ پژوهش‌هایی در شاهنامه (گزارش و ویرایش) (۱۳۷۱)؛ حماسهٔ ایران: یادمانی از فراسوی هزاره‌ها (بیست‌وهشت گفتار و بررسی و نقد شاهنامه‌شناختی) (۱۳۸۰)؛ گزارش هفتخان رستم بر بنیاد داستانی از شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۸۱)؛ فرایند تکوین حماسهٔ ایران پیش از روزگار فردوسی (۱۳۸۳)؛ ایرانی ماندن و جهانی شدن: دفتری از بررسی‌ها، پژوهش‌ها و نقدهای ایران‌شناختی در ده گفتمان و یک پیوست (۱۳۸۹)؛ شناخت‌نامهٔ فردوسی و شاهنامه (۱۳۹۴)؛ شاهنامهٔ نقّالان (بر پایهٔ متن طومار نقّالی مرشد عباس زریری اصفهانی) (۱۳۹۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادودو؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد (https://fa.wikipedia.org) (بازدیدشده در ۵/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۶ /۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: سیاوش دوستخواه.

+ سند (۲۱ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

۱. جلیل دوستخواه در نامه‌ای که برای غلامرضا ستوده نوشته، بخش تألیفی خود را با تردید بخشی از حرف «ر» نوشته‌است که با آنچه ثبت و ضبط شده هم‌خوانی ندارد، ر.ک. گفتار دوم «تفکیک مدخل‌های لغت‌نامهٔ دهخدا بر اساس مؤلّفان آن‌ها» (ص ۲۴۱).

عباس دیوشَلی (۱۲۹۹ـ ۱۳۸۸)



در سال ۱۲۹۹ش. در لاهیجان زاده شد. نسبت خانوادگی‌اش به روستای دیوشَل از توابع لنگرود است. او نوهٔ شیخ عبداللّه مازندرانی، از روحانیان طرفدار مشروطه بود. دیوشَلی تحصیلات ابتدایی را در دبستان حقیقت و سپه و سیکل اوّل را در دبیرستان ایرانشهر لاهیجان گذراند و برای ادامهٔ تحصیل به دانشسرای مقدّماتی تبریز رفت. سپس در رشتهٔ ادبیات و علوم تربیتی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و به دبیری مشغول شد.

دیوشَلی در سال ۱۳۳۵ به پیشنهاد محمّد معین به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و تألیف تمام حرف «ت» و بخشی از حرف «ز» (زدن ـ زیه) را به انجام رساند. همچنین از ۱۳۵۱ به بعد عضو هیئت مقابله بود و بعد از اتمام لغت‌نامهٔ دهخدا تا سال ۱۳۸۶ در تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشارکت کرد و تا سال ۱۳۸۵بخش‌هایی از حرف «الف» (اضآن ـ اگیرمگیر/ ان ـ انژه) را تألیف کرد.

عباس دیوشَلی در ۲۵ مهر ۱۳۸۸ در تهران درگذشت و در لنگرود به خاک سپرده شد.

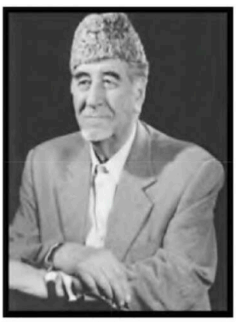
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۶۰۸ صفحه (۱۳۳۹ـ۱۳۵۰)؛ فارسی و دستور اوّل دبیرستان‌ها (با همکاری محمّد پروین گنابادی، ضیاءالدین سجادی و محمّد صدیق اسفندیاری و زین‌العابدین مؤتمن) (۱۳۳۵)؛ اهمیت معلّم و ضرورت راهنمایی و پرورش او (بی تا)؛ انضباط در مدرسه و اجتماع، آزادی و نظام؛ آموزش و پرورش و روانشناسی (با همکاری لیلی ایمن) (۱۳۴۵)؛ حزب، عالی‌ترین گروه متشکل و پیشرو یک طبقه (بی تا)؛ برگزیدهٔ نثر و نظم فارسی پنجم و ششم دبیرستان‌ها (با همکاری ضیاءالدین سجادی و محمّد صدیق اسفندیاری) (بی تا)؛ تاریخ ادبیات سال چهارم و پنجم و ششم دبیرستان‌ها (با همکاری ضیاءالدین سجادی، محمّد صدیق اسفندیاری و زین‌العابدین مؤتمن) (بی تا)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۷۵۳ صفحه (۱۳۷۶ـ۱۳۸۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۸۰؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/۲۶/ ۱۴۰۰)؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ کتاب‌های درسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی https://b2n.ir/b81977 (بازدیدشده در ۱/۲۶/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۲۲، ۲۳، ۲۴ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

اسماعیل رفیعیان (۱۳۰۲ـ۱۳۸۷)



در سال ۱۳۰۲ در مرند زاده شد. تحصیلات مکتب‌خانه‌ای و ابتدایی نظام جدید را در مرند گذراند. در سال ۱۳۱۶ به دانشسرای مقدّماتی تبریز رفت و در ۱۳۲۱ دیپلم گرفت و به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد. در ۱۳۲۳ به مرند بازگشت و مشغول فعّالیت‌های فرهنگی و سیاسی شد. در ۱۳۲۴ در جریان اشغال آذربایجان و فرقهٔ دموکرات ، پدرش شیخ محمّدحسن رفیعیان به دست طرفدارانِ پیشه‌وری در تبریز ترور شد. در پی آن رفیعیان به تهران رفت و در آنجا به‌همراهِ میرزاحسین واعظ فعّالیت‌های سیاسی خود را ادامه داد و در ۱۳۲۶ پس از پایان ماجراهای فرقهٔ دموکرات به مرند بازگشت.

او در سال ۱۳۲۸ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز مشغول به تحصیل شد و ضمن

تحصیل به نهضت ملّی شدن نفت پیوست و روزنامهٔ قیام ماد را منتشر کرد که پس از چند شماره توقیف شد. در ۱۳۳۱ در دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد، ولی باز هم فعّالیت‌های سیاسی او را از درس بازداشت و به مرند و تبریز بازگشت. در ۱۳۳۳ مجدداً به تهران برگشت و تحصیل خود را ادامه داد و در مدرسه‌های تهران و دانشسرای معلّمان مشغول به تدریس شد.

رفیعیان در سال ۱۳۴۰ به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و تا سال ۱۳۴۳ به این همکاری ادامه داد و تألیف بخشی از حرف «ک» (کاظم‌آقا ـ کاو) را به انجام رساند. در ۱۳۴۶ برای تدریس به دانشگاه تبریز دعوت شد و علاوه بر تدریس، مشاغلِ اداری مانند سرپرستی دانشکدهٔ تربیتِ دبیر، معاونت دانشسرای تبریز و مدیرکلّی کارگزینی دانشگاه تبریز را بر عهده داشت. از ۱۳۵۶ بار دیگر به مبارزات سیاسی روی آورد. در ۱۳۵۹ نمایندهٔ مردم مرند در اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی شد. در ۱۳۶۳ به شغل معلّمی بازگشت و سال‌ها در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز تدریس کرد و دوره‌ای نیز قائم‌مقامی دانشگاه آزاد اسلامی منطقهٔ شمال غرب را عهده‌دار شد.

اسماعیل رفیعیان در ۱۱ تیر ۱۳۸۷ در تبریز درگذشت و در باغ رضوان مرند به خاک سپرده شد.

از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۹۱ صفحه (۱۳۴۴)؛ کوکبهٔ شهریار کشور عشق (۱۳۸۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۳: صص ۲۵ـ۲۹؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۰/۱/۲۷).

+ سند (۲۵ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

حسن ره‌آورد (۱۲۹۴ـ۱۳۹۱)



در سال ۱۲۹۴ش. در تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شرفِ مظفّری و دورهٔ اوّل متوسطه را در دبیرستان ثروت تهران گذراند و در سال ۱۳۱۴ از دارالفنون دیپلم ادبی گرفت. در ۱۳۱۸ از دانشسرای عالی در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا و از دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) در رشتهٔ فلسفهٔ شرق و همچنین در ۱۳۲۰ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت. پس از دریافت لیسانس در دورهٔ دکتری پذیرفته شد ولی به سبب بروز مشکلاتی از ادامهٔ آن بازماند تا اینکه سرانجام در ۱۳۴۶ از پایان‌نامهٔ دکتری خود دفاع کرد.

ره‌آورد در سال ۱۳۱۸ به جمع دستیاران معدود دهخدا پیوست و تا سال ۱۳۲۴ به استخراج مطالب و تدوین برگه‌ها و مقابلهٔ نمونه‌های چاپیِ لغت‌نامه پرداخت. در همین دوران در دبیرستان‌های تهران آغاز به تدریس کرد و در ادارهٔ اطّلاعات و آمار استخدام شد. او مجدداً در ۱۳۳۵ به سازمان لغت‌نامه بازگشت و تا ۱۳۴۳ تألیف بخش‌هایی از حرف «ب» (ب ـ باخیزان (؟) / بارسات ـ بازنیچ <مشترک>/ بس ـ بگیر و ببند) را به انجام رساند.

او سال‌ها در دبیرستان‌های تهران تاریخ و ادبیات تدریس کرد و در دوره‌ای در هنرستان هنرپیشگی «تجزیه و تحلیل نمایشنامه‌های کلاسیک» درس داد. با تأسیس رشتهٔ تئاتر در دانشگاه تهران در دانشکدهٔ هنر و پس از آن در دانشگاه ملّی ایران (شهید بهشتی) مشغول به تدریس شد. همچنین با وزارت فرهنگ و هنر همکاری داشت و بارها نمایندهٔ وزارت فرهنگ در کمیسیون‌های مختلف برای تدوین برنامه‌های فرهنگی یا تألیف آثار بود. در سال ۱۳۳۶ معاونت انجمن فرهنگی ایران و

فرانسه را که مدیریت آن بر عهدهٔ هانری کُربَن بود، بر عهده گرفت و در مدّت بیست سال همکاری، آثار بسیاری در زمینهٔ فیلم‌نامه‌نویسی، تئاتر و ادبیات نمایشی تألیف یا از فرانسه ترجمه کرد. پس از بازنشستگی از ادارهٔ اطّلاعات و آمار به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن در رشتهٔ زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی مشغول به تحصیل شد.

ره‌آورد سندهای باارزشی به آرشیو اسناد کتابخانهٔ مجلس اهدا کرد و در خرداد ۱۳۹۰ به‌خاطرِ اهدای مجموعهٔ اسناد از وی تقدیر شد. از مهم‌ترین آثار اهدایی او، مجموعهٔ دست‌نوشته‌های ۶۵ تن از رجال تاریخ معاصر ایران است که تحت عنوان ره‌آوردِ حَسَن از سوی کتابخانهٔ مجلس منتشر شد. او پرسشنامه‌هایی تهیّه کرده بود و طی چند دهه از بسیاری از بزرگان می‌خواست تا به آن‌ها پاسخ دهند و بدین ترتیب شرح‌حال آن‌ها را به خطّ خودشان جمع آورد. دست‌نوشته‌های محمّدعلی فروغی که زنده‌یاد ایرج افشار منتشر کرد، از دیگر مجموعه‌های اهدایی او به کتابخانهٔ مجلس شوراست.

حسن ره‌آورد در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

سالنامهٔ وزارت فرهنگ (سال‌های ۱۳۲۲ـ ۱۳۲۷)؛ زنان دانشمند (ترجمهٔ نمایشنامه، اثر مولیر) (۱۳۲۴)؛ ریش‌تراش اشبیلیه (ترجمهٔ نمایشنامه اثر بومارشه) (۱۳۲۷)؛ فهرست کتب خطّی کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی تهران (۳۵۰ نسخه) (۱۳۳۳)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۴۵۸ صفحه (۱۳۴۰ـ۱۳۴۹)؛ کتابنامهٔ انقلاب مشروطیت ایران (؟)؛ ره‌آوردِ حسن (عکس‌ها و دستخط‌هایی از مشاهیر معاصر ایران) (۱۳۸۸)؛ مجموعهٔ داستان‌های بلند و کوتاه از مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه، شاهنامه و شنیده‌ها (۱۳۸۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۳۴، ۴۸۰؛ ره‌آورد، ۱۳۸۸: مقدّمه؛ خبرگزاری مهر https://www.mehrnews.com/ (بازدیدشده در ۲۶/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ دولت‌آبادی و حقیقی، ۱۳۹۱: صص ۱۶ـ ۵۸؛ وبگاه کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی https://www.ical.ir (بازدیدشده در ۲۶/ ۱/ ۱۴۰۰). وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/۲۷/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: https://www.ibna.ir.

+ سند (۲۶، ۲۷–۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

محمّدامین ریاحی (۱۳۰۲ ـ ۱۳۸۸)



در یازدهم خرداد ۱۳۰۲ در خوی زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطهٔ اوّل را در دبستان و دبیرستان خسروی خوی و سال آخر را در دبیرستان پهلوی ارومیه گذراند. در سال ۱۳۲۱ برای ادامهٔ تحصیل به تهران رفت و دورهٔ دانشسرای مقدّماتی را به پایان برد. در ۱۳۲۳ به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشسرای عالی و دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پرداخت و پس از دریافت لیسانس در ۱۳۲۷، تحصیل در دورهٔ دکتری را آغاز کرد. در ۱۳۳۷ پس از دفاع از رسالهٔ دکتری خود با موضوع «تصحیح و نقد مرصادالعباد و بحث در سبک و مختصات دستوری آن و وضع علمی و فرهنگی ایران در قرن هفتم» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دکتری گرفت.

از سال ۱۳۲۷ کار خود را در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) با تدریس در دبیرستان دارالفنون و حکیم نظامی قم آغاز کرد و ضمن تدریس، ریاست دبیرستان‌هایی در قم، گرگان، قزوین و تهران را به عهده داشت. در ۱۳۲۹ معاون فرهنگ استان

آذربایجان و در ۱۳۳۰ رئیس دانشسرای گرگان شد. در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخش‌هایی از حرف «س» (س ـ ساکلو) را تألیف کرد.

ریاحی در ابتدای سال ۱۳۴۰ عهده‌دار مدیرکلّی وزارت فرهنگ شد و طرح سامان‌دهی و یکنواخت‌سازی کتاب‌های درسی دبیرستانی را به اجرا درآورد و در ۱۳۴۲ سازمان کتاب‌های درسی وابسته به وزارت فرهنگ را برای تألیف کتاب‌های درسی جدید تأسیس کرد. ریاحی ضمن چند مقاله در ماهنامهٔ آموزش و پرورش (سال ۱۳۴۲) و نیز در مقاله‌ای با عنوان ماجرای کتاب‌های درسی (سال ۱۳۷۷) شرحی از اقدامات خود را در وزارت فرهنگ آن دوره نوشته‌است.

او طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ علاوه بر تدریس در دانشگاه تهران، عهده‌دار چندین سِمَت فرهنگی بود، ازجمله: رایزنی فرهنگی ایران در کشور ترکیه، دبیرکلّی هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور (از ۱۳۵۰)، نیابت ریاست فرهنگستان ادب و هنر ایران، ریاست بنیاد شاهنامهٔ فردوسی (از ۱۳۵۴، پس از درگذشت مجتبی مینوی)، ریاست دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک، مشاور وزیر فرهنگ و هنر. ریاحی در سال ۱۳۵۷ به مدّت ۳۷ روز وزارت آموزش و پرورش کابینهٔ شاپور بختیار را بر عهده گرفت و برای آن محاکمه و تبرئه شد. در بهمن ۱۳۵۷ پس از سی سال خدمت دولتی به تقاضای خود بازنشسته شد، ولی به سبب همان ۳۷ روز وزارت از دریافت حقوق بازنشستگی و مزایای آن محروم شد.

محمّدامین ریاحی در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

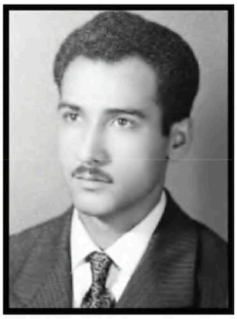
ازجملهٔ آثار او

در راه نجات آذربایجان (دفتر شعر) (۱۳۲۵)؛ دیوان رشیدیاسمی (۱۳۳۶)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۶۰ صفحه (۱۳۳۹ - ۱۳۴۰)؛ جهان‌نامه (تصحیح) (۱۳۴۲)؛ مرصادالعباد (تصحیح) (۱۳۴۲)؛ داستانی به نام کتاب درسی: تاریخچهٔ کتاب‌های درسی در ایران و گزارش اصلاح آن (۱۳۴۲)؛ مفتاح‌المعاملات (تصحیح) (۱۳۴۹)؛ رتبة‌الحیات و رسالة‌الطیور (تصحیح) (۱۳۶۲)؛ عالم‌آرای نادری (تصحیح) (۱۳۶۴)؛ نزهة‌المجالس (تصحیح) (۱۳۶۶)؛ گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ (۱۳۶۷)؛ کسایی مروزی: زندگی، اندیشه و شعر او (تألیف و تصحیح) (۱۳۶۷)؛ سفارتنامه‌های ایران: تاریخ روابط پانصدسالهٔ ایران و عثمانی (۱۳۶۸)؛ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی (۱۳۶۹)؛ معرفة‌الاسطرلاب (تصحیح) (۱۳۷۱)؛ سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی (۱۳۷۲)؛ تاریخ خوی: سرگذشت سه‌هزارسالهٔ منطقهٔ شمال‌غرب ایران (۱۳۷۲)؛ فردوسی: زندگی، اندیشه و شعر او (۱۳۷۵)؛ پایداری حماسی (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۷۹)؛ چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۷۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۷۳۳؛ خطیبی، ۱۳۸۸: ج ۳، صص ۴۶۴ - ۴۶۵؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۴۷۸ - ۱۴۸۴؛ مطلبی کاشانی، ۱۳۸۹: صص هفده _ نوزده؛ بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۳۹۹/۱۱/۲۰).

+ سند (۲۸ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

غلامرضا ستوده (۱۳۱۳)



در بیستم فروردین ۱۳۱۳ در مشهد زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و برای تحصیلات دانشگاهی به تهران رفت. در سال ۱۳۳۸ از دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران در رشتهٔ معقول (فلسفه) لیسانس گرفت و هم‌زمان شهادت‌نامه‌های علوم قضایی و علوم تربیتی را تا سطح لیسانس گذراند. در ۱۳۴۷ از دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی و در ۱۳۴۹ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۳۵۳ با دفاع از پایان‌نامه‌اش با عنوان «تصحیح انتقادی بهجةالتواریخ» به راهنمایی عبدالحسین زرین‌کوب، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دکتری گرفت.

خدمت او در دانشگاه تهران از ۱۳۳۹ با کارشناسی کتاب‌های مرجع در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات آغاز شد. پس از آن معاونت و ریاست دایرهٔ امتحانات دانشکدهٔ ادبیات، معاونت ادارهٔ آموزش، ریاست دبیرخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و مدیریت مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات را عهده‌دار شد.

ستوده از سال ۱۳۵۳ تا زمان بازنشستگی (۱۳۸۳)، معاونت دکتر سیدجعفر شهیدی را در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا بر عهده داشت. در پایان کار لغت‌نامه به یاری مؤلّفان آمد و بخشی از حرف «م» (مز ـ مژیده) را تألیف کرد. و پس از آن نیز تا سال ۱۳۹۵ در تألیف بخشی از حرف «الف» (ایستادن ـ اییشه <مشترک>) و حرف «ب» (ببا ـ بخیه‌وار <مشترک>) لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشارکت داشت. ویراست‌های اوّل و دوم لغت‌نامهٔ دهخدا به همّت او به انجام رسید. همچنین راه‌اندازی مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی در کنار مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به کوشش او انجام پذیرفت.

او سال‌ها در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌ها دروس مرجع‌شناسی و روش تحقیق، تاریخ ادبیات، آیین نگارش و متن‌های نظم و نثر فارسی تدریس کرد. از جملهٔ فعالیت‌های دیگر او همکاری در تألیف فرهنگ فارسی به چینی و چینی به فارسی با دانشگاه پکن بود.

غلامرضا ستوده اینک براثرِ بیماری خانه‌نشین است.

از جملهٔ آثار او

مجموعهٔ خطابه‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (ج ۲ و ۳) (۱۳۵۳ـ۱۳۵۴)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۲۷ صفحه (۱۳۵۴)؛ در شناخت اقبال (مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ جهانی اقبال لاهوری) (۱۳۶۵)؛ تحمیدیه در ادب فارسی (۱۳۶۵ـ۱۳۶۹)؛ احوال و آثار خواجه شمس‌الدین محمّد حافظ شیرازی (۱۳۶۷)؛ سیمای رستم در شاهنامه (هزار بیت منتخب از شاهنامه) (۱۳۶۹)؛ مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی (۱۳۷۱)؛ نمیرم ازین پس که من زنده‌ام (مجموعهٔ مقالات هزارهٔ شاهنامهٔ فردوسی) (۱۳۷۴)؛ فرهنگ متوسط دهخدا (با همکاری اکرم سلطانی و ایرج مهرکی) (۱۳۸۵)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۱۰۵ صفحه (۱۳۹۰ـ۱۳۹۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۰/۱/۲۸)؛ منبع عکس: بایگانی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران.

+ سند (۲۹، ۳۰-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیدجعفر سجادی کارماسه (۱۳۰۳_۱۳۹۲)



در اسفند ۱۳۰۳ در روستای کارماسه، از توابع لنجان اصفهان، زاده شد. تحصیلات مقدّماتی را در زادگاهش در مکتب‌خانه و نزد پدر سپری کرد و پس از آن به اصفهان رفت و تا سال ۱۳۲۲ در مدارس دینی آن شهر ادبیات عرب و فلسفه و علوم حوزوی را تا مرحلهٔ خارج خواند. پس از آن، به حوزهٔ علمیهٔ کرمانشاه رفت و در مدرسهٔ حاج‌شهبازخان به تدریس طلبه‌های جوان‌تر و خود به تحصیل فقه و اصول پرداخت. چندی بعد به اصفهان بازگشت و سپس روانهٔ قم شد و پس از آن به تهران رفت و در مدرسهٔ مروی به تحصیل مشغول شد. او از شاگردان برجستهٔ شیخ محمّدتقی آملی و سیدابوالقاسم کاشانی بود و در ۱۳۲۶ از این دو تن و نیز از محمّدباقر کمره‌ای اجازهٔ روایت و اجتهاد یافت. سپس به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران رفت. پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه تهران در ۱۳۲۹، به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد و به ارومیه رفت و پس از آن به کرمانشاه منتقل شد. در ۱۳۳۴ به تهران بازگشت و هم‌زمان با تدریس در دبیرستان‌های تهران، در رشتهٔ معقول (فلسفه) به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۳۳۸ با عنوان دبیر در دانشکدهٔ ادبیات شروع به تدریس کرد. در ۱۳۴۱ موفق به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ علوم عقلی و فلسفه شد و در همان دانشکده و کتابخانهٔ آن به تدریس و کار پرداخت.

سجادی در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶ در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخشی از حرف «ع» (ع _ عرسی) را تألیف کرد. در ۱۳۵۳ به عضویت فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) درآمد و در کمیسیون‌های واژه‌گزینی و معادل‌یابی شرکت می‌کرد. او سال‌ها مدیر گروه زبان و ادبیات عرب بود تا در ۱۳۵۸ بازنشسته شد. پس از آن از سوی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی و مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به همکاری دعوت شد و مقالات فلسفی و کلامی بسیاری تألیف کرد.

سیدجعفر سجّادی در ۲۴ دی ۱۳۹۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

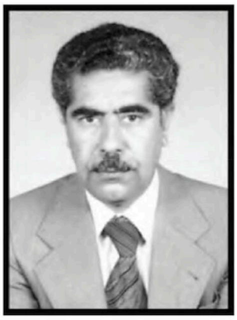
از جملهٔ آثار او

مقدمه بر منطق (۱۳۳۱)؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی (۱۳۳۸)؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (۱۳۳۹)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۵۹ صفحه (۱۳۴۱ - ۱۳۴۶)؛ فرهنگ علوم نقلی و ادبی (۱۳۴۴)؛ المرقاة (تصحیح) (۱۳۴۶)؛ تفسیر حدائق‌الحقایق (تصحیح) (۱۳۴۶)؛ اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله (آراء اهل‌المدینةالفاضله ابونصر فارابی) (ترجمه و شرح) (۱۳۵۴)؛ حکمةالاشراق (ترجمه و شرح) (۱۳۵۵)؛ فرهنگ معارف اسلامی (۱۳۵۸)؛ روش‌های تفسیر قرآن (۱۳۶۱)؛ فرهنگ علوم فلسفی و کلامی (۱۳۷۵)؛ شرح رسائل فارسی سهروردی (۱۳۷۶)؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی ملاصدرا (۱۳۷۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ سجادی، ۱۳۸۵: صص ۷ _ ۶۲؛ احسانی نیک، ۱۳۹۶: صص ۶۴ _ ۶۶؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۸/ ۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: سیدصادق سجادی.

+ سند (۳۱_۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰ـ۱۳۷۳)



در بیستم آذر۱۳۱۰ در سیرجان زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند و در سال ۱۳۲۷ وارد دانشسرای مقدّماتی کرمان شد. در ۱۳۳۰ به دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۳۴ در رشتهٔ فلسفه از آن دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. پس از آن حدود پنج سال در مناطق سیرجان و بم تدریس کرد و دوباره به تهران بازگشت.

سعیدی در سال ۱۳۴۰ به دعوت محمّد معین به جمع مؤلفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و این همکاری تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت. در این مدّت تألیف بخش‌هایی از حرف «م» (مد ـ مربچه/ مربد ـ مرژیان) و تمامی حرف «ن» و بخشی از حرف «و» (واقوصه ـ والدات) را به انجام رساند.

از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ با بنیاد فرهنگ ایران همکاری داشت، نخست مسئول انتشار کتاب و پس از آن معاون علمی و فنّی بنیاد شد. در همین سال‌ها چند ساعتی در هفته در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و پژوهشکدهٔ بنیاد فرهنگ ایران تدریس می‌کرد. او برای دانشنامهٔ ایرانیکا نیز مقالاتی نوشت. در ۱۹۹۳م. (۱۳۷۲) جایزهٔ هلمن ـ همت (Hellman-Hammett) به او تعلّق گرفت. او همچنین بین سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰ سرپرستی فرهنگی را بر عهده داشت که در مرکز نشر دانشگاهی در دست تألیف بود.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در سال ۱۳۷۲ به دلیل نوشتن مقالات سیاسی و نامه‌های انتقادآمیز دستگیر و زندانی شد و در ۴ آذر ۱۳۷۳ در همان زندان درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

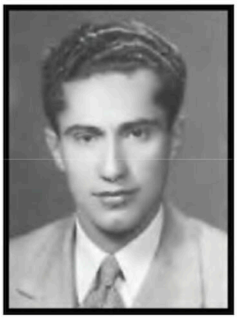
از جملهٔ آثار او

شیرین‌سخنانِ گمنام (شرح‌حال و اشعار شعرای متقدّم و متأخر سیرجان) (۱۳۲۸)؛ سوز و ساز (دفتر شعر) (۱۳۳۳)؛ آخرین شراره‌ها (دفتر شعر) (۱۳۳۴)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۲۳۸ صفحه (۱۳۴۱ـ۱۳۵۴)؛ افسانه‌ها (داستان منظوم) (۱۳۴۰)؛ خاکستر (دفتر شعر) (۱۳۴۲)؛ زیر خاکستر (دفتر شعر) (۱۳۴۵)؛ تاریخ بیداری ایرانیان (نوشتهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی) (۱۳۴۶ـ۱۳۴۹)؛ واژه‌نامک (تنظیم و نشر یادداشت‌های عبدالحسین نوشین) (۱۳۵۲)؛ خلاصهٔ خسرو و شیرین نظامی گنجوی (انتخاب و شرح) (۱۳۵۵)؛ نسخه‌برگردان ذخیرهٔ خوارزمشاهی (مقدّمه و فهارس) (۱۳۵۵)؛ آشوب یادها (یادداشت‌های سفر) (۱۳۵۶)؛ وقایع اتّفاقیه (مجموعهٔ گزارش‌های خُفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱تا ۱۳۲۲قمری) (تصحیح) (۱۳۶۱)؛ یادداشت‌ها (نوشتهٔ صدرالدین عینی) (۱۳۶۲)؛ در آستین مرقّع (مجموعهٔ مقاله‌ها) (۱۳۶۳)؛ ای کوته‌آستینان (مجموعهٔ مقاله‌ها) (۱۳۶۷)؛ سیمای دو زن (تلخیص و شرحی از خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی گنجوی) (۱۳۶۷)؛ ضحاک ماردوش (شرح و گزارش داستان ضحاک در شاهنامه) (۱۳۶۸)؛ بیچاره اسفندیار (گزارش سرگذشت اسفندیار در شاهنامه) (۱۳۶۹)؛ قافله‌سالارِ سخن، خانلری (۱۳۷۰)؛ تفسیر سورآبادی (تصحیح) (۱۳۸۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۸۰۲ - ۸۰۳؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۸/ ۱/ ۱۴۰۰)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وب‌سایت علی‌اکبر سعیدی سیرجانی 028۴https://b2n.ir/j9 (بازدیدشده در ۲۹/۱/ ۱۴۰۰). منبع اطلاعات تکمیلی: مهرانگیز زرندی. منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۳۲-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

احمد سمیعی (گیلانی) (۱۲۹۹ـ۱۴۰۲)



در یازدهم بهمن ۱۲۹۹ش. در خانواده‌ای با اصلیت گیلانی، در محلّهٔ سنگلج تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رشت گذراند و در کنار تحصیل، زبان‌های فرانسه و انگلیسی را نیز آموخت. در سال ۱۳۱۸ به دانشگاه تهران راه یافت و به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۳۲۱ در دورهٔ دکتری همان رشته مشغول به تحصیل شد و برای گذران زندگی به استخدام راه‌آهن دولتی ایران درآمد. به سببِ فعالیت‌های سیاسی و حبس، تحصیل را رها کرد و به خارج از کشور رفت. در ۱۳۳۲ پس از بازگشت به ایران برای بار دوم به مدّت شش‌ماه به حبس افتاد. پس از آن در سال ۱۳۳۳ از فعالیت‌های سیاسی دست شُست و به فعالیت‌های فرهنگی و ادامهٔ تحصیل روی آورد. او هشت شهادت‌نامه از ده شهادت‌نامهٔ دورهٔ دکتری را گذراند ولی آن را به پایان نرساند. در سال ۱۳۵۲، به تشویق هرمز میلانیان، استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران، در دورهٔ فوق‌لیسانس رشتهٔ زبان‌شناسی مشغول به تحصیل شد و در ۱۳۵۸ این دوره را به پایان برد.

سمیعی در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و در تألیف بخشی از حرف «ش» (ش ـ شاطرگنبدی) همکاری کرد. در ۱۳۴۲ به سبب بازگشایی پروندهٔ فعّالان سیاسی برای بار سوم به زندان افتاد و در دورهٔ سه‌سالهٔ زندان توانست چندین کتاب ترجمه کند. در اواخر دههٔ چهل به عنوان مترجم و ویراستار در انتشارات فرانکلین و پس از آن در بنگاه ترجمه و نشر کتاب مشغول به کار شد. در کنار حرفهٔ ویراستاری، چند کتاب در زمینهٔ آیین نگارش و ویرایش تألیف کرد و مقاله‌هایی در مجلّات متعددی نظیر پیک جوانان، کتاب امروز و رودکی به چاپ رساند. سرپرستی بخش ویرایش دانشنامهٔ جهان اسلام، ویراستاری ارشد مرکز نشر دانشگاهی و مجلّهٔ نشر دانش از جملهٔ فعالیت‌های او در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ است.

او در سال ۱۳۷۰ به عضویت پیوستهٔ فرهنگستان و زبان و ادب فارسی برگزیده شد و مدیریت گروه «ادبیات معاصر» فرهنگستان را به عهده گرفت و تا سال ۱۳۹۸ سردبیر نامهٔ فرهنگستان بود. او همچنین ویراستار ارشد و یکی از مترجمان فرهنگ آثار بود.

در سال ۱۳۸۰ به عنوان چهرهٔ ماندگار برگزیده شد و در ۲۲ اسفند ۱۴۰۱، نشان «فرمانده» بالاترین درجهٔ نشان نخل آکادمیک از سوی وزارت علوم فرانسه به او اهدا شد.

احمد سمیعی در ۲ فروردین ۱۴۰۲ در تهران درگذشت و در محوطهٔ بیرونی تالار مرکزی شهر رشت به خاک سپرده شد.

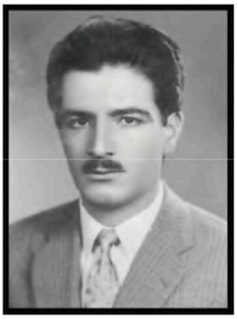
از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۰۰ صفحه (۱۳۴۱)؛ دلدار و دلباخته (ترجمه، اثر ژرژ ساند) (۱۳۴۵)؛ خیال‌پروری‌ها (ترجمه، اثر ژان ژاک روسو) (۱۳۴۵)؛ برادرزادهٔ رامو (ترجمه، اثر دنی دیدرو) (۱۳۴۶)؛ سالامبو (ترجمه، اثر گوستاو فلوبر) (۱۳۴۷)؛ چیزها (ترجمه، اثر ژرژ برک) (۱۳۴۸)؛ داتا گنج‌بخش: زندگی‌نامه و تعالیم شیخ ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری (ترجمه، اثر شیخ عبدالرّشید) (۱۳۴۹)؛ادبیات ساسانی (۱۳۵۵)؛ چومسکی (ترجمه، اثر جان لاینر) (۱۳۵۷)؛ هزیمت یا شکست رسوای آمریکا (ترجمه، اثر ویلیام لوئیس و مایکل له‌دین) (۱۳۶۰)؛ ساخت‌های نحوی (ترجمه، اثر نعام چومسکی) (۱۳۶۲)؛ آیین نگارش (۱۳۷۲)؛ شیوه‌نامهٔ دانشنامهٔ جهان اسلام (۱۳۷۲)؛ دیده‌رو (ترجمه، اثر پیتر فرانس) (۱۳۷۳)؛ نگارش و ویرایش (۱۳۷۸)؛ آشنایی با زبان‌شناسی (کلیات و واج‌شناسی) (۱۳۹۰)؛ آشنایی با ادبیات عصر اشکانی و ساسانی: نگاشته‌ها و نوشته‌های زبان‌های ایرانی دوره میانه (۱۳۹۱)؛ گلگشت‌های ادبی و زبانی (مجموعه مقالات، به کوشش سایه اقتصادی‌نیا) (۱۳۹۱ـ۱۳۹۳).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ رمضانی‌نژاد، ۱۳۹۹: صص ۲۳ـ۲۸ و ص ۳۶؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۱/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی https://apll.ir (بازدیدشده در ۱۱/ ۱۱/ ۱۳۹۹). منبع عکس: جعفرشجاع کیهانی.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

رسول شایسته (۱۳۱۳)



در هفتم آبان ۱۳۱۳ در محلّهٔ چرنداب تبریز زاده شد. پدرش، حاج‌ابراهیم تاجر فرش بود. دورهٔ ابتدایی را در مکتب‌خانهٔ میرزاحسین مدرّس سپری کرد و در آنجا علاوه بر آموختن خواندن و نوشتن فارسی و عربی، خواندن بعضی از متن‌ها، ازجمله گلستان، کلیله و دمنه، دیوان منسوب به امیرالمؤمنین را فراگرفت. برای رفتن به مدرسه‌های جدید، امتحان ششم ابتدایی را متفرقه داد و وارد دبیرستان تربیت شد. در سال ۱۳۳۲ به‌همراهِ خانواده راهی تهران شد و سال‌های پنجم و ششم متوسطهٔ ریاضی را در دبیرستان هدف گذراند. سپس سال بعد دیپلم ادبی گرفت و وارد دانشسرای عالی شد. پس از فارغ‌التحصیلی برای دبیری به گرگان اعزام شد، ولی یک سال بیشتر در آنجا نماند و در ۱۳۳۹ در آزمون دکتری زبان و ادبیات فارسی پذیرفته شد و به تهران بازگشت. او واحدهای درسی دورهٔ دکتری را با موفقیت گذراند ولی به سببِ برخی مشکلات، این دوره را ناتمام گذاشت و پایان‌نامه‌اش را ارائه نداد.

شایسته در سال ۱۳۳۹ به دعوت محمّد معین در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مشغول به کار شد. پس از یکی دو سال برای اتمام تعهّد پنج‌سالهٔ دبیری به‌اجبار به گرگان بازگشت. در ۱۳۴۸ پس از بازگشت به تهران، مجدداً به سر کار تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا برگشت و تا پایان تألیف لغت‌نامه به همکاری خود ادامه داد و بخشی از حرف «ر» (رگ ـ رودگر) و بخش‌هایی از حرف «ک» (کلمبیا ـ کمیهی/ کو ـ کیکیة) و «م» (مار ـ مباح کردن/ متین ـ مچه/ معاذ ـ منوچهر) را تألیف کرد. پس از اتمام لغت‌نامهٔ دهخدا و به میان آمدن طرح تألیف لغت‌نامهٔ فارسی، همکاری خود را با این مؤسسه ادامه داد و بخش‌هایی از حرف «الف» (ا ـ احیون/ ایستادن ـ اییشه <مشترک>) لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی را تألیف کرد.

او از سال ۱۳۴۸ در دبیرستان‌های تهران تدریس می‌کرد. در ۱۳۵۵ حسن انوری او را به جای خود برای تدوین کتاب‌های ادبی به سازمان کتاب‌های درسی معرّفی کرد. تا سال ۱۳۶۲ که از آن سازمان بازنشسته شد، کتاب‌های درسی بسیاری را تألیف و ویرایش کرد. همچنین سال‌ها در دانشسرای عالی و سپس دانشگاه تربیت معلّم به تدریس متن‌های ادبی مشغول بود. در تألیف فرهنگ بزرگ سخن نیز با حسن انوری همکاری کرد و از سال ۱۳۶۹ در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مشغول به کار شد و علاوه بر ویرایش مقالات، چندین مقاله تألیف کرد.

رسول شایسته تا تابستان ۱۴۰۱ نظارت علمی لغت‌نامهٔ بزرگ فارسی را بر عهده داشت و جلسه‌های تألیف به ریاست او برگزار می‌شد، امّا پس از تغییر مدیریت مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در تاریخ مذکور، به همکاری خود با این مؤسسه پایان داد.

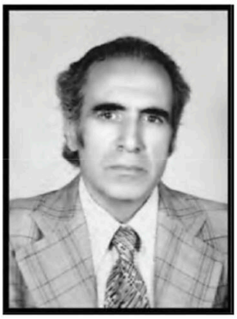
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۴۱۲ صفحه (۱۳۴۲ـ ۱۳۵۵)؛ آیین نگارش سال ۱ و ۲ دبیرستان (با همکاری حسن انوری، حسن احمدی گیوی و اسماعیل روزبه)؛ متون ادبی ۱ و ۲ سال چهارم متوسطهٔ فرهنگ و ادب (با همکاری اسماعیل روزبه)؛ فارسی سال اوّل مراکز تربیت معلّم (با همکاری غلامرضا ارژنگ، حسن انوری و...)؛ فارسی سال چهارم دبیرستان (با همکاری حسن انوری، حسن احمدی گیوی)؛ فارسی سال چهارم دبیرستان (با همکاری حسن انوری و اسماعیل حاکمی)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۵۵۰ صفحه (۱۳۶۷ـ۱۳۹۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ زندگی‌نامهٔ خودنوشت؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع عکس: آرشیو عکس لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۳۳، ۳۴ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

جعفر شِعار (شعاریان ستاری) (۱۳۰۴ـ۱۳۸۰)



در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۰۴ در تبریز زاده شد. پدرش، یوسف شعار مفسّر قرآن بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تبریز گذراند و زبان عربی، علوم حوزوی و تفسیر قرآن را نزد پدر آموخت. در سال ۱۳۳۱ از دانشگاه تبریز لیسانس زبان و ادبیات فرانسه گرفت و هم‌زمان با تدریس در دبیرستان‌های تبریز، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی مشغول به تحصیل شد. در ۱۳۳۵ از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز لیسانس دوم خود را گرفت. در همان سال عازم تهران شد و علاوه بر تدریس در دبیرستان‌های تهران، به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی ادامه داد و در ۱۳۴۳ با دفاع از پایان‌نامهٔ خود با عنوان «تصحیح ترجمهٔ تاریخ یمینی با مقابلهٔ نسخه‌ها و تعلیقات و شرح اشعار عربی و لغات» به راهنمایی محمّد معین از دانشگاه تهران دکتری گرفت. در ۱۳۵۱، پس از فوت پدرش، جلسات تفسیر قرآن را که پدرش در تبریز بنیان‌گذار آن بود، در تهران ادامه داد.

شعار از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخش‌هایی از حرف‌های «الف» (ال ـ الیهة)، «ر» (رودگران ـ روشن‌روان <مشترک>) و «غ» (غبغب ـ غیهم) را تألیف کرد. در سال ۱۳۴۲ به دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلّم) منتقل شد و در آنجا به مدّت ۱۸ سال به تدریس پرداخت. او پس از انقلاب اسلامی به ریاست دانشگاه تربیت معلّم منصوب شد و پس از بازنشستگی در سال ۱۳۶۰، همچنان به تدریس و تألیف و پژوهش مشغول بود.

رسم‌الخط فارسی و پیشنهاد برای اصلاح و یکسان‌سازی آن از جملهٔ علائق او بود. همچنین چندین سال با سازمان کتاب‌های درسی همکاری کرد و با همکاری حسن انوری و یدالله شکری «مجموعهٔ ادب فارسی» را پایه‌گذاری کرد.

او سال‌ها پس از بازنشستگی با دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی همکاری داشت.

جعفر شِعار در ۳۱ تیر ۱۳۸۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

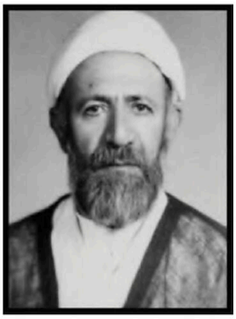
از جملهٔ آثار او

اخلاق از نظر قرآن (۱۳۳۵)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۴۷۴ صفحه (۱۳۳۸ - ۱۳۴۷)؛ راهنمای زبان عربی (۱۳۳۹)؛ ترجمهٔ تاریخ یمینی (تصحیح) (۱۳۴۵)؛ صورةالارض (ترجمه از ابن‌حوقل) (۱۳۴۵)؛ تاریخ پیامبران و شاهان (ترجمهٔ سنی ملوک الارض و الانبیاء) (۱۳۴۶)؛ قصهٔ حمزه (حمزه‌نامه) (تصحیح) (۱۳۴۷)؛ آیین شهرداری در قرن هفتم (ترجمهٔ معالم‌القربة فی احکام‌الحسبه) (۱۳۴۷)؛ گفتارهای دستوری (با همکاری اسماعیل حاکمی والا) (۱۳۴۸)؛ سیاست‌نامه (۱۳۴۸)؛ تاریخ بناکتی (تصحیح) (۱۳۴۸)؛ أغراض‌السیاسة فی أعراض‌الریاسة (تصحیح) (۱۳۴۹)؛ خودآموز زبان عربی (۱۳۴۹)؛ پژوهشی در دستور زبان (۱۳۵۵)؛ فرهنگ املایی (۱۳۶۰)؛ رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار (با همکاری حسن انوری) (۱۳۶۳)؛ غمنامهٔ رستم و سهراب (با همکاری حسن انوری) (۱۳۶۳)؛ تحلیل سفرنامهٔ ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۷۱)؛ فرهنگ‌وارهٔ اخلاق در قرآن (۱۳۷۵)؛ شیوهٔ خطّ معیار (۱۳۷۵)؛ دیوان شعر رودکی (با شرح و توضیح) (۱۳۷۸)؛ دیوان حکیم ناصرخسرو (تصحیح و شرح، با همکاری کامل احمدنژاد) (۱۳۷۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۱؛ شعار، ۱۳۹۱: ۱۳ـ۲۴؛ مؤسسهٔ خانهٔ کتاب و ادبیات ایران https://db.ketab.ir/ (بازدیدشده در ۲۷ / ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۹/ ۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۳۵ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

ابوالحسن شعرانی / شعرائی[۱] (۱۲۸۱ـ۱۳۵۲)



در سال ۱۲۸۱ش. (۱۳۲۰ق.) در تهران زاده شد. پدرش حاج شیخ محمّد، از نوادگان ملّافتح‌اللّه کاشانی، مؤلّف تفسیر منهج‌الصادقین بود. در کودکی و نوجوانی، قرآن، تجوید و ادبیات عرب را نزد پدر فراگرفت و کتاب‌های رایج را نزد علمای قم و تهران به‌خصوص مدرّسان مدرسهٔ فخریه (مروی) آموخت. علوم ریاضی، هیئت، نجوم، اسطرلاب، و استخراج از زیج را نیز نزد پدرش فراگرفت. سپس برای تکمیل تحصیلات راهی نجف شد و در حوزهٔ علمیهٔ نجف به کسب علوم دینی پرداخت و پس از چند سال به تهران بازگشت.

شعرانی در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ با علی‌اکبر دهخدا در استخراج لغات و تهیهٔ شرح‌حال بزرگان همکاری کرد و در تدوین بخشی از حرف «آ» و «الف» مشارکت کرد. او در مدرسه‌هایی مانند مدرسهٔ عالی سپهسالار و مدرسهٔ مروی ریاضی و فلسفه و درس‌های دیگر تدریس می‌کرد. همچنین سال‌ها در خانه‌اش کلاس درس و جلسات بحث و گفت‌وگو برگزار می‌کرد و در مسجد جدّش، مسجد ملّاابوالحسن، معروف به مسجد حوض، نماز جماعت می‌گزارد. او ناظر شرعیات و عضو شورای عالی وزارت فرهنگ بود و در اواخر عمر به تدریس در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در رشتهٔ فلسفه اشتغال داشت. وی علاوه بر زبان عربی، به زبان‌های ترکی، فرانسه و عبری نیز تسلّط داشت و از این زبان‌ها ترجمه می‌کرد. با زبان انگلیسی و فلسفهٔ غرب نیز به‌خوبی آشنایی داشت.

ابوالحسن شعرانی پس از دوره‌ای بیماری، برای درمان راهی آلمان شد، معالجه ثمر نبخشید و در ۱۲ آبان ۱۳۵۲ در هامبورگ درگذشت. پیکرش در مقبرهٔ خانوادگی در نزدیکی حرم شاه‌عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

فلسفهٔ‌اولیٰ یا مابعدالطبیعه (مشتمل بر مهم‌ترین اقوال فلاسفهٔ اروپا در الهیات و تجرّد نفس و تطبیق اصطلاحات) (۱۳۱۶)؛ نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون (تصحیح و تحشیه) (۱۳۳۶)؛ مجمع‌البیان (حاشیه و تصحیح اشعار) (۱۳۴۱)؛ تفسیر منهج‌الصادقین (مقدمه و تحشیه) (۱۳۴۴)؛ تبصرة‌المتعلّمین فی احکام‌الدین (ترجمه) (۱۳۴۸)؛ تجوید قرآن مجید (۱۳۵۱)؛ تجریدالاعتقاد (ترجمه و شرح) (۱۳۵۱)؛ تفسیر ابوالفتوح رازی (تحشیه و تصحیح) (۱۳۵۲)؛ نثر طوبیٰ (دائرة‌المعارف اصطلاحات قرآن تا حرف «ص»)(چ ۲، ۱۳۵۶)؛ فرهنگ تطبیقی اصطلاحات فلسفی (به کوشش علی اوجبی) (۱۳۹۴).

---

۱. به نظر می‌رسد نام خانوادگی او «شعرائی» باشد که به‌اشتباه به «شعرانی» شهرت یافته‌است. محمّد معین و سیدمحمّد دبیرسیاقی در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (ص ۴۱۴، ۴۳۲ و ۴۸۱) نام‌خانوادگی او را «شعرائی» ضبط کرده‌اند. همچنین در تابلویی قدیمی که در گنجینهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا نگهداری می‌شود، نیز چنین است. در سندها و نامه‌های اداری نیز نام او را «ابوالحسن شعرائی» نوشته‌اند، ر.ک. ثبوت، ۱۳۹۸: ص ۲۶۶ و زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی میرزا ابوالحسن شعرانی: صص ۳۴۱ـ۳۴۵.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۳۲، ۴۸۱؛ ثبوت، ۱۳۹۸: صص ۲۶۵ - ۲۶۸؛ قوامی واعظ، ۱۳۸۴: صص ۲۱ - ۴۷؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۴۴۳؛ خرمشاهی، ۱۳۸۱: صص ۵۹۲ - ۵۹۳؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۲/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۹/ ۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: https://fa.wikifeqh.ir.

+ سند (۳۶-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سیّدهدایت‌اللّه شهاب فردوسی (۱۲۷۷ـ۱۳۴۷)



در سال ۱۲۷۷ش. در تون (فردوس) زاده شد. پدرش، سیدعبدالکریم موحد موسوی، از روحانیان تون و پدربزرگش، آیت‌اللّه میرزا محمود مجتهد قدسی، شاعر و حاکم شرع منطقه بود. پس از تحصیل مقدّمات صرف و نحو به مشهد رفت و در مدرسهٔ نوّاب به حلقهٔ شاگردان ادیب نیشابوری پیوست و در محضر او به تحصیل پرداخت. در همان جا طبع شعرش شکوفا شد و «شهاب» تخلّص می‌کرد. او بیشتر اوقات خود را به خواندن دیوان‌های شاعران بزرگ می‌گذراند تا اینکه دستخوش حالات روحانی شد و محضر درس ادیب را رها کرد و به زادگاهش بازگشت. در سال ۱۲۹۹ش. مدّتی در تهران در مدرسهٔ سپهسالار مقیم شد و در همان دوران با سیدجلال‌الدین طهرانی که از زمان شاگردی نزد ادیب نیشابوری سابقهٔ آشنایی داشت، نشست و برخاست کرد. چندی بعد راهی کرمان شد و در آنجا مدّتی مرید شیخ فؤاد کرمانی شد، ولی آرام و قرار ماندن در یک جا را نداشت. در دوره‌ای برای گذران زندگی وارد خدمت قشون شد، ولی مدّت کوتاهی دوام آورد و به سببِ سرپیچی و ترک خدمت به خراسان بازگردانده شد. در سال ۱۳۱۲ به مساعدت علی‌اصغر حکمت (وزیر معارف وقت) برای دبیری به کرمان رفت. از آن پس در خدمت وزارت فرهنگ ماند.

شهاب فردوسی در سال ۱۳۲۷ با معرّفی محمّد پروین گنابادی همکاری خود را با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا آغاز کرد و تا ۱۳۳۴ تصحیح مطالب لغت‌نامه و نمونه‌های چاپی آن را به عهده داشت و از ۱۳۳۵ تا یک سال بعد، تألیف بخشی از حرف «غ» (غ ـ غبغب) را به انجام رساند. پس از کار در لغت‌نامه در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس عربی و ادبیات فارسی مشغول شد. دوره‌ای نیز ریاست ادارهٔ فرهنگ خراسان را یافت تا در سال ۱۳۳۷ از وزارت فرهنگ بازنشسته شد. پس از آن از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ به دعوت سیدجلال‌الدین طهرانی، ریاست دفتر آستان قدس رضوی را به عهده گرفت. مقالات او با نام مستعار «ش ـ هاتف» در مجلّهٔ آشفته در سال ۱۳۴۴ در شناخت و نقد بهائیت و بابیّه در زمان خود بسیار بحث‌برانگیز شد. وی همچنین مقالاتی دربارهٔ اصلاح خطّ فارسی در روزنامهٔ آزادی منتشر کرد.

سیدهدایت‌اللّه شهاب فردوسی در تیر ۱۳۴۷ در مشهد درگذشت و در جوار حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۰۰ صفحه (۱۳۳۵)؛ پایان حیرت (نوشته‌ها و خاطرات) (۱۳۴۱).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۶۹، ۴۸۱؛ ترابیان فردوسی، ۱۳۸۲: صص ۷ ـ ۱۲۸؛ گلشن آزادی، ۱۳۷۳: صص ۳۳۶ـ۳۳۷. ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ منبع عکس: محمّدجعفر یاحقی.

+ سند (۳۷ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیّدجعفر شهیدی (۱۲۹۷ـ۱۳۸۶)



در سال ۱۲۹۷ش. در بروجرد زاده شد. نام پدرش سیدمحمّد سجّادی بود. او نیز در آغاز با نامِ‌خانوادگی «سجّادی» معروف بود و بعدها تغییر شهرت داد و با نام «شهیدی» در مراکز علمی و دانشگاهی شهرت پیدا کرد. تحصیلات ابتدایی و بخشی از متوسطه را در زادگاهش و سپس ادامهٔ آن را در تهران به انجام رسانید. سپس به فراگرفتن ادبیات عرب و مقدّمات علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۲۰ برای تحصیلات حوزوی عازم نجف شد و در آنجا از محضر استادان بزرگی ازجمله آیت‌اللّه سیدابوالقاسم خویی بهره گرفت و موفق به دریافت اجازهٔ اجتهاد از آیت‌اللّه سیدمحمّدتقی خوانساری شد. بعد از هفت سال، در ۱۳۲۷ به سبب بیماری مجبور به بازگشت به ایران شد. در ۱۳۲۹ به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران رفت و در ۱۳۳۲ لیسانس الهیات و سپس در ۱۳۳۵ لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. ظاهراً در همین دوران از لباس روحانیت بیرون آمد. در ۱۳۴۰ از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی با عنوان «شرح لغات علمی دیوان انوری و نقد شرح آن» به راهنمایی محمّد معین دفاع کرد.

شهیدی از سال ۱۳۴۰ به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت. بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱ ریاست گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران را نیز بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۸ توسّطِ محمّد معین به علی‌اکبر دهخدا برای همکاری معرّفی شد و از آن تاریخ در کنار دهخدا کار خود را برای تألیف لغت‌نامه آغاز کرد. او یکی از چند نفری بود که دهخدا بار سنگین تألیف و چاپ لغت‌نامه را بر دوش آن‌ها گذاشت. تمامی حرف «ص» (ص ـ صیهون) لغت‌نامهٔ دهخدا را تألیف کرد و در تهیهٔ تراجم احوال و مطالب فلسفی و فقهی همکاری داشت و از سال ۱۳۴۰ نیز با عضویت در هیئت مقابله به بازبینی و ویرایش مطالب تألیف‌شدهٔ دیگر مؤلّفان پرداخت. در سال ۱۳۳۸ صاحب‌جمعی اموال و کتب سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و در ۱۳۴۲ معاونت و سپس در ۱۳۴۷ ریاست آن را به عهده گرفت و نزدیک به چهل سال پس از آن، این مسئولیت را ادامه داد.

او همچنین در تدوین و تنظیم ترکیبات عربی (بخش پایانی جلد ۴) و اصطلاحات شرعی و منطقی فرهنگ فارسی معین با محمّد معین همکاری کرد و پس از به اغما رفتن معین و فوت او، بر چاپ جلدهای سوم و چهارم این فرهنگ نظارت داشت. در دوران ریاست مؤسسه، کلاس‌های درس خود را در مؤسسهٔ لغت‌نامه تشکیل می‌داد. تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی تا اواخر حرف «الف» هم زیر نظر او صورت گرفت. در ۱۳۶۸ با همراهی و کوشش غلامرضا ستوده (معاون وقت مؤسسه)، در کنار مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، بخش دیگری برای آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، با عنوان مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی دایر کرد.

دانشگاه پکن در سال ۱۳۷۳ به او عنوان استاد افتخاری داد و در ۱۳۷۴ نیز نشان درجه‌یکِ علمی دانشگاه تهران به او تعلّق گرفت.

سیدجعفر شهیدی در ۲۳ دی ۱۳۸۶ در تهران درگذشت و در جوار مرقد امامزاده عبداللّه در شهرری به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

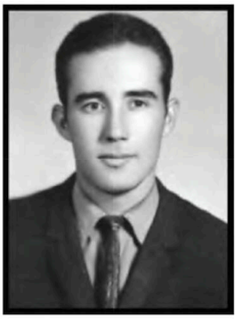
مهدویت و اسلام (پاسخ به شبهات احمد کسروی) (۱۳۲۴)؛ جنایات تاریخ (۱۳۲۷ـ۱۳۲۹)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۴۰۵ صفحه (۱۳۳۳ـ۱۳۳۸)؛ انقلاب بزرگ (ترجمه، اثر طاها حسین) (۱۳۳۶)؛ آتشکدهٔ آذر (تصحیح) (۱۳۳۷)؛ دُرّهٔ نادره (تصحیح) (۱۳۴۱)؛ براهین‌العجم (تصحیح) (۱۳۵۱)؛ شرح لغات و مشکلات دیوان انوری (۱۳۵۷)؛ پس از پنجاه سال، پژوهش تازه پیرامون قیام امام حسین (ع) (۱۳۵۸)؛ زندگانی حضرت فاطمه (ع) (۱۳۶۰)؛ تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان (۱۳۶۲)؛ زندگانی حضرت علی‌بن الحسین (ع) (۱۳۶۵)؛ ترجمهٔ نهج‌البلاغه (۱۳۶۸)؛ از دیروز تا امروز (مجموعهٔ مقالات، به کوشش شکوفه شهیدی و هرمز ریاحی) (۱۳۷۳)؛ شرح

مثنوی (ادامهٔ شرح مثنوی شریف بدیع‌الزمان فروزانفر، از جزو دوم دفتر اوّل تا پایان دفتر ششم) (۱۳۷۳_۱۳۸۰)؛ علی از زبان علی (شرح زندگانی امیر مؤمنان) (۱۳۷۶)؛ زندگانی امام صادق جعفربن محمّد (ع) (۱۳۷۷)؛ بهرهٔ ادبیات از سخنان علی (ع) (۱۳۸۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ۴۱۴، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۸۱؛ سال‌شمار زندگی و کارنامهٔ سیدجعفر شهیدی ۱۳۸۸: صص ۲۴۵_۲۴۹؛ سجّادی، ۱۳۹۷: صص ۲۰۴_۲۰۶؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳۱/ ۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: سیدعلی شهیدی.

+ سند (۳۸، ۳۹-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

علی‌اشرف صادقی (۱۳۲۰)



در بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۲۰ در قم زاده شد. پدرش معلّم و پدربزرگش، اشرف‌الواعظین، از واعظان مشهور قم بود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان‌های شایگان و بَدِر و متوسطه را در دبیرستان حکیم نظامی قم گذراند و در سال ۱۳۳۸ دیپلم ادبی گرفت. در همان سال به دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۴۱ لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در ۱۳۴۲ با استفاده از بورس دولتی به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن (پاریس) در رشتهٔ زبان‌شناسی عمومی ادامهٔ تحصیل داد. در این مدّت در کلاس‌های درس زبان‌های قدیم ایران نیز شرکت می‌کرد. از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوان «بررسی نقش‌های دستوری در زبان فارسی معاصر» به راهنمایی آندره مارتینه دفاع کرد و در ۱۳۴۶ به ایران بازگشت.

صادقی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ با گروه مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخشی از حرف «گ» (گل‌پیچ _ گوتنبرگ) را تألیف کرد. پس از بازگشت از فرانسه، در ۱۳۴۸ به استخدام دانشگاه تهران درآمد و در گروه زبان‌شناسی مشغول به تدریس شد و تا ۱۳۸۶ که به خواست خود بازنشسته شد، در این دانشگاه مشغول به تدریس بود. در ۱۳۶۳ مجلّهٔ زبان‌شناسی را پایه‌گذاری کرد و تا ۱۳۸۶ سردبیر آن بود.

او در سال ۱۳۷۰ به عضویت پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتخاب شد و از ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۲ مدیریت گروه دستور زبان فارسی و از ۱۳۷۵ نیز مدیریت گروه فرهنگ‌نویسی را بر عهده داشته‌است. در این دوران طرح فرهنگ جامع زبان فارسی را پیش برده و تاکنون سه جلد از آن (حرف «آ» و بخشی از «الف») زیرِ نظر او منتشر شده‌است. از ۱۳۸۶ سردبیریِ مجلّهٔ فرهنگ‌نویسی را بر عهده دارد و از ویراستاران دانشنامهٔ ایران و اسلام، دانشنامهٔ جهان اسلام و دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است. در سال ۱۳۸۰ به عنوان چهرهٔ ماندگار برگزیده شد و در ۱۳۹۷ بیست‌وپنجمین جایزهٔ ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی به او اهدا شد. مقاله‌های پرشماری از او دربارهٔ مقولات مختلف زبان فارسی در مجلّات به چاپ رسیده‌است.

از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۴۰ صفحه (۱۳۴۰_۱۳۴۱)؛ دستور زبان فارسی (با همکاری غلامرضا ارژنگ، کتاب درسی سال دوم، سوم و چهارم دبیرستان) (۱۳۵۵_۱۳۵۷)؛ تکوین زبان فارسی (۱۳۵۷)؛ لغت فرس (تصحیح، با همکاری فتح‌اللّه مجتبائی) (۱۳۶۵)؛ زبان‌شناسی نوین: نتایج انقلاب چامسکی (ترجمهٔ دو فصل) (۱۳۶۷)؛ زبان‌های ایرانی (ترجمه، اثر یوسیف م ارانسکی) (۱۳۷۸)؛ نگاهی به گویش‌نامه‌های ایرانی: مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها (۱۳۷۹)؛ مسائل تاریخی زبان فارسی (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۸۰)؛ فرهنگ فارسی مدرسهٔ سپهسالار

(تصحیح) (۱۳۸۰)؛ فارسی قمی (۱۳۸۰)؛ فرهنگ املایی خطّ فارسی (با همکاری زهرا زندی مقدم) (۱۳۸۵)؛ خلاصةالاشعار و زبدةالافکار، بخش قم و ساوه (تصحیح) (۱۳۹۲)؛ فرهنگ جامع زبان فارسی (سرپرستی) (۱۳۹۲ـ؟)؛ فرهنگ‌های فارسی (۱۴۰۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ صادقی، ۱۳۹۷: صص ۱۳ـ۱۴؛ امیری‌نژاد، ۱۳۹۷: صص ۱۵ـ۱۶؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳۱/ ۱/ ۱۴۰۰).

+ سند (۴۰ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

غلامحسین صَدیقی (۱۲۸۴ـ۱۳۷۰)



در آذر ۱۲۸۴ش.[۱] در محلّهٔ سرچشمهٔ تهران زاده شد. پدرش، میرزا حسین‌خان صدیقی اعتضاددفتر یاسلی نوری مازندرانی و مادرش، مریم خانم، دختر میرزا ابراهیم‌خان عون‌الممالک بود. تحصیلات ابتدایی و بخشی از تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ اقدسیه گذراند و سپس در مدرسهٔ آلیانس به فراگرفتن زبان فرانسوی پرداخت. پس از آن به مدرسهٔ دارالفنون رفت و سال‌های چهارم و پنجم دورهٔ متوسطه را در شعبهٔ علمی آن مدرسه سپری کرد. در شهریور ۱۳۰۸ همراه با دومین گروه دانشجویان اعزامی از سوی وزارت معارف (فرهنگ) به فرانسه فرستاده شد و در سال ۱۳۱۵ در رشتهٔ فلسفه موفّق به دریافت لیسانس از دانشگاه پاریس شد و در ۱۹۳۸ (۱۳۱۶ش.) در رشتهٔ فلسفه درجهٔ دکتری گرفت. پایان‌نامهٔ او با عنوان «جنبش‌های دینی در قرون دوم و سوم هجری»[۲] با درجهٔ ممتاز پذیرفته شد و در همان سال در فرانسه به چاپ رسید.

صدیقی در سال ۱۳۱۷ در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران با سِمَت دانشیاری مشغول به تدریس شد و خدمت سربازی را هم در همین دوره گذراند. او رشتهٔ جامعه‌شناسی را در دانشگاه بنیان نهاد. در ۱۳۲۲ استاد کرسی علم‌الاجتماع دانشکدهٔ ادبیات شد و در ۱۳۲۳ به مدیریت کل دبیرخانهٔ دانشگاه تهران منصوب شد ولی در آبان ۱۳۲۵ استعفا کرد. در بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ با دهخدا در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و عضو هیئت پنج‌نفری بود و تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «پ» (پ ـ پوده) و «ث» (ث ـ ثییه <مشترک>) را به انجام رساند. پیوستن او به کابینهٔ دکتر مصدّق باعث انقطاعش از کار تألیف لغت‌نامه شد.

او در کابینهٔ اوّل محمّد مصدّق (۱۳۳۰)، عهده‌دار وزارت پست، تلگراف و تلفن شد و در کابینهٔ دوم (۱۳۳۱)، وزارت کشور و نیابت نخست‌وزیری را به عهده داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محاکمه و مدّتی زندانی شد. در سال‌های بعد نیز به سبب ادامهٔ فعالیت‌های سیاسی چندین بار دستگیر و زندانی شد.

از جملهٔ خدمات علمی و فرهنگی او تأسیس مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی در دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۷ بود. وی در سال ۱۳۵۲ بازنشسته شد، ولی با عنوان استادِ ممتاز تا ۱۳۵۸ همچنان به تدریس در دانشکدهٔ علوم اجتماعی ادامه داد.

در روزهای انقلاب ۱۳۵۷، از سوی شاه به او پیشنهاد نخست‌وزیری داده شد، صدیقی برای پذیرش مسئولیت نخست‌وزیری چندین شرط گذاشت که پذیرفته نشد، و نهایتاً شاپور بختیار برای نخست‌وزیری انتخاب شد. پس از پیروزی انقلاب نیز مهدی بازرگان برای شرکت در دولت موقّت از او دعوت کرد که نپذیرفت.

---

۱. در شناسنامه و رونوشت زایچه، تاریخ تولد او اوّل اردیبهشت (ثور) ۱۲۹۸ ش. نوشته شده‌است، ولی ذیل آن اصلاحیه دارد.
2. Les mouvements religieux iraniens au II et au III siécle de l'hégire.

غلامحسین صدیقی در ۹ اردیبهشت ۱۳۷۰ در تهران درگذشت و در گورستان ابن‌بابویه به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۵۳۰ صفحه (۱۳۲۶ـ۱۳۳۰)؛ گزارش سفر هند (دربارهٔ نسخ خطی در هندوستان و مسائل فرهنگی مشترک) (۱۳۲۶)؛ ظفرنامه، منسوب به ابن‌سینا (تصحیح) (۱۳۳۰)؛ معراج‌نامه، منسوب به ابن‌سینا (تصحیح) (۱۳۳۰)؛ قراضهٔ طبیعیات (تصحیح) (۱۳۳۲)؛ حکیم نسوی (۱۳۳۷)؛ چهرهٔ مصدّق (مجموعهٔ مقالات، با همکاری دیگران) (۱۳۵۸)؛ جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری (ترجمهٔ پایان‌نامهٔ دکتری با تغییرات) (۱۳۷۲).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۸۱؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۰۱۷ـ۱۰۲۶؛ صدیقی، ۱۳۷۶: صص ۶۸۶ـ۶۹۰؛ صادقی‌زاده، ۱۳۹۷: صص ۳۳۷ـ۳۳۸؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۱/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳۱/ ۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر غلامحسین صدیقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

+ سند (۴۱، ۴۲ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

ذبیح‌اللّه صفا (۱۲۹۰ـ۱۳۷۸)



در شانزدهم اردیبهشت ۱۲۹۰ در شهمیرزاد، از توابع سمنان زاده شد. پدرش در شهر بابل بازرگان بود. پس از گذراندن دورهٔ آموزش ابتدایی در بابل، به تهران رفت و در دبیرستان‌های سیروس و دارالفنون تحصیل کرد و در سال ۱۳۱۲ دیپلم ادبی گرفت. در ۱۳۱۵ در رشتهٔ ادبیات و فلسفه از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شد و پس از گذراندن خدمت نظام وظیفه، به تدریس ادبیات فارسی در دبیرستان‌های تهران پرداخت. در همین سال‌ها در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ با ارائهٔ پایان‌نامه‌اش با عنوان «حماسه‌سرایی در ایران تا قرن چهاردهم هجری» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر دکتری گرفت. او پس از محمّد معین، دومین فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌رود.

صفا پس از اتمام تحصیل به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت. در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶ جزو هیئت پنج‌نفری لغت‌نامهٔ دهخدا بود و در تدوین بخشی از حرف «پ» همکاری کرد و سپس از ادامهٔ همکاری با دهخدا عذر خواست. در ۱۳۲۷ به درجهٔ استادی رسید و صاحب کرسی تاریخ ادبیات در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شد.

طی سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ استاد مهمان در دانشگاه هامبورگ شد. پس از بازگشت به ایران نخست به مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی و سپس به ریاست دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران انتخاب شد و تا ۱۳۴۷ این مسئولیت‌ها را بر عهده داشت. در ۱۳۴۷ به سبب تغییرات مدیریتی در دانشگاه (ریاست فضل‌اللّه رضا)، به درخواست خود بازنشسته شد و برای بار دوم به آلمان رفت و یک سال دیگر در دانشگاه هامبورگ تدریس کرد. پس از بازگشت به تهران، در ۱۳۴۸عنوانِ استادممتازی دانشگاه تهران را به دست آورد و تا زمانی که در ایران اقامت داشت، در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، به تدریس ادبیات حماسی، غنایی و دراماتیک و راهنمایی دانشجویان مشغول بود.

صفا از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۵۷ مشاغل دیگری نیز بر عهده داشت، ازجمله: ریاست ادارهٔ دانشسرای مقدّماتی و ریاست تعلیمات عالیه در وزارت فرهنگ (۱۳۲۰ـ۱۳۲۵)، ریاست ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران (۱۳۳۵ـ۱۳۴۱)، عضو هیئت‌مدیرهٔ جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و مدیر مجلّهٔ شیر و خورشید (۱۳۲۵ـ ۱۳۳۶)، دبیری

و نایب‌رئیسی کمیسیون ملّی یونسکو در ایران (۱۳۲۵ـ۱۳۵۷)، عضویت در شورای عالی فرهنگ (۱۳۴۳ـ۱۳۴۶)، عضویت در شورای دانشگاه تهران (۱۳۴۰ـ۱۳۴۷)، عضویت در هیئت امنای دانشگاه هنر (از ۱۳۵۴ به بعد). او همچنین جزو پایه‌گذاران مجلّهٔ سخن و در سال نخست صاحب‌امتیاز آن بود و سردبیری مجلّات دیگر ازجمله مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، مهر و شباهنگ را نیز در کارنامهٔ خود دارد. تاریخ ادبیات در ایران، مهم‌ترین اثر تألیفی اوست که تا کنون معتبرترین منبع در زمینهٔ تاریخ ادبیات ایران به شمار می‌رود.

ذبیح‌اللّه صفا در سال ۱۳۵۶ به آلمان رفت و تا پایان عمر در شهر لوبک زندگی کرد و در ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸ در همان شهر درگذشت و در گورستان اوهلسدورف هامبورگ به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

مرگ سقراط (ترجمه، اثر لامارتین) (۱۳۱۴)؛ رافائل (ترجمه، اثر لامارتین) (۱۳۱۷)؛ حماسه‌سرایی در ایران (۱۳۲۴)؛ آیین سخن (در معانی و بیان) (۱۳۳۱)؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم (۱۳۳۱)؛ تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی (۱۳۳۱)؛ اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید (تصحیح) (۱۳۳۲)؛ تاریخ ادبیات در ایران (۱۳۳۲ – ۱۳۶۹)؛ مزداپرستی در ایران قدیم (ترجمه، اثر کریستین‌سن) (۱۳۳۶)؛ گنج سخن: شاعران پارسی‌گوی و منتخب آثار آنان (۱۳۳۹)؛ دیوان عبدالواسع جبلی (تصحیح) (۱۳۳۹)؛ داراب‌نامهٔ بیغمی (تصحیح) (۱۳۳۹ـ۱۳۴۱)؛ دیوان سیف‌الدین محمّد فرغانی (تصحیح) (۱۳۴۱ـ۱۳۴۴)؛ ورقه و گلشاه (تصحیح) (۱۳۴۳)؛ داراب‌نامهٔ طرسوسی (تصحیح) (۱۳۴۴ـ۱۳۴۶)؛ گنجینهٔ سخن: پارسی‌نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان (۱۳۴۸ـ۱۳۶۳)؛ سیری در تاریخ زبان‌ها و ادب ایرانی (۱۳۵۵)؛ نشأهٔ جام (مجموعهٔ اشعار) (۱۳۵۵)؛ گاه‌شماری و جشن‌های ملّی ایرانیان (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۵)؛ خلاصهٔ تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۵۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۵۶، ۴۸۱؛ ترابی، ۱۳۷۷: صص هفت ـ بیست‌وچهار؛ آل‌داوود، ۱۳۹۴: ج ۴، ۴۱۳ـ۴۱۵؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۹۴۹ـ۹۵۰؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۸/ ۱۱/ ۱۳۹۹). وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳۱/ ۱/ ۱۴۰۰). منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۴۳، ۴۴ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

عبدالعلی طاعتی (۱۲۹۷ـ۱۳۵۷)



در هفدهم خرداد ۱۲۹۷ش. در رشت زاده شد. در کودکی پدر را از دست داد و زیر سایهٔ مادر و برادران بزرگ‌ترش، غلامرضا طاعتی (بنیان‌گذار کتاب‌فروشی و انتشارات طاعتی رشت) و محمّدکاظم طاعتی پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را در دبستان رودکی و متوسطه را دبیرستان شاهپور در زادگاهش به پایان رساند و برای ادامهٔ تحصیل راهی تهران شد. در سال ۱۳۲۱ پس از دریافت لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و علوم تربیتی از دانشسرای عالی، به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و برای دبیری ادبیات به رشت عزیمت کرد و پس از چهار سال به تهران بازگشت و ضمن تدریس در دبیرستان‌های تهران (البرز، شرف، مروی و هدف)، به تحصیل در دورهٔ دکتری نیز مشغول شد. در ۱۳۲۹ معاونت ادارهٔ بازرسی فنّی وزارت فرهنگ را عهده‌دار شد. در ۱۳۳۸ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «تصحیح فرهنگ صحاح‌الفرس» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر دفاع کرد.

طاعتی در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۴۰ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخشی از حرف «ک» (ک ـ کاظم‌آباد) را

تألیف کرد. همچنین برخی لغات صحاح‌الفرس را استخراج کرد و برای تألیف فرهنگ فارسی معین در اختیار محمّد معین گذاشت. در ۱۳۴۸ از خدمت در وزارت فرهنگ بازنشسته شد.

او شعر می‌سرود و در روزنامه‌ها و جراید به چاپ می‌رسانید. مدّتی نیز سردبیری روزنامهٔ سازمان (به صاحب‌امتیازی اسداللّه آل‌بویه) را به عهده داشت. با زبان فرانسه آشنایی داشت و مطالبی از آن زبان ترجمه و در نشریات گیلان منتشر می‌کرد.

عبدالعلی طاعتی در ۴ مهر ۱۳۵۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

دینداری دکان‌داری نیست (۱۳۲۳)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۲۰۰ صفحه (۱۳۳۶ـ۱۳۳۹)؛ صحاح‌الفرس (تصحیح) (۱۳۴۱)؛ داستان دفاع استالینگراد (وقایع جنگ جهانی دوم در نشریات) (ترجمه)؛ حدیث سعدی (سلسله‌مقالاتی در نشریات).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۱؛ افشار، ۱۳۹۸: ۵۶۴؛ اثرآفرینان: ج ۴، ص ۸۱؛ طاعتی، ۱۳۴۱: ص ۱۲ـ۱۳؛ کتاب گیلان ۱۳۷۴: ج ۲، صص ۷۰۹ـ۷۱۰؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوسه؛ مروّجی، ۱۳۸۷: صص ۱۷۷ـ۱۷۹؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس و اطّلاعات تکمیلی: آرام طاعتی.

+ سند (۴۵ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

علی غروی (۱۳۰۵ـ۱۳۹۲)



در پنجم فروردین ۱۳۰۵ در بروجرد زاده شد. پدرش، شیخ محمّد غروی بروجردی از روحانیان متموّل بروجرد بود. در سال ۱۳۲۹ به عنوان دبیر به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. سال‌ها سردبیر ماهنامهٔ آموزش و پرورش و نشریات تربیتی در ادارهٔ کلّ نگارش بود. در سال ۱۳۴۵ فوق‌لیسانس گرفت و در ۱۳۴۸ با ارائهٔ پایان‌نامه‌ای با عنوان «تصحیح بازنامه» به راهنمایی مظاهر مصفا در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دکتری گرفت.

غروی از سال ۱۳۳۹ با محمّد معین در تألیف فرهنگ فارسی معین آغاز به همکاری کرد و بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۳ به گروه مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و بخش‌هایی از حرف‌های «ک» (کای ـ کسینوس)، «م» (م ـ ماذیة <مشترک>) و «ی» (یعاقبة ـ ی‌ی‌ی <مشترک>) را تألیف کرد. در سال ۱۳۴۶ بنا بر درخواست خودش از وزارت فرهنگ به دانشسرای عالی سپاه دانش[1] منتقل شد. او تا سال ۱۳۵۹ در آن دانشگاه به تدریس مشغول بود.

علی غروی در شهریور ۱۳۹۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۳۱۴ صفحه (۱۳۴۷ـ۱۳۵۲)؛ بازنامهٔ نسوی (تصحیح) (۱۳۵۴).

---

۱. این دانشگاه چندی بعد به دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران و پس از انقلاب ۱۳۵۷ به دانشگاه ابوریحان بیرونی تغییر نام داد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوشش؛ بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران.

+ سند (۴۶، ۴۷ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

میرخسرو فرشیدورد (۱۳۰۸ـ۱۳۸۸)



در سال ۱۳۰۸در ملایر زاده شد. پدرش خانِ یکی از توابع ملایر بود. نام خانوادگی‌اش نخست ثقة‌الاسلامی بود. وی تحصیلات خود را تا کلاس چهارم متوسطه (دهم) در زادگاهش گذراند و از دبیرستان البرز تهران دیپلم گرفت. در ۱۳۲۹ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران لیسانس و در ۱۳۳۸ در همان رشته و در ۱۳۴۰ در رشتهٔ علوم اجتماعی همان دانشگاه فوق‌لیسانس گرفت و در ۱۳۴۲ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «قید در زبان فارسی و مقایسهٔ آن با قیود عربی و فرانسه و انگلیسی» به راهنمایی محمّد معین دفاع کرد.

فرشیدورد در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و بخشی از حرف «و» (و ـ واق‌واق) را تألیف کرد. در ۱۳۴۳ به تدریس در دانشگاه اصفهان مشغول شد و از ۱۳۴۷ در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به تدریس دستور زبان فارسی، مقدّمات زبان‌شناسی، تاریخ زبان فارسی، نقد ادبی و سبک‌شناسی پرداخت. در سال ۱۳۷۶ از دانشگاه تهران بازنشسته شد.

او شعر می‌سرود و اغلب شعرهای او در قالبِ غزل با مضامین عاشقانه و اجتماعی بود. مقالاتی از او در دانشنامهٔ ایرانیکا و دانشنامهٔ ایران و اسلام به چاپ رسیده‌است.

خسرو فرشیدورد در ۹ دی ۱۳۸۸ در سرای سالمندان نیکان در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

عربی در فارسی (۱۳۴۴)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۹۱ صفحه (۱۳۴۵)؛ دستور امروز: شامل پژوهش‌های تازه‌ای در صرف و نحو فارسی معاصر با اشاراتی به فارسی قدیم و زبان محاوره (۱۳۴۸)؛ نقد شعر فارسی (۱۳۴۹)؛ املاء فارسی و نشانه‌گذاری (۱۳۵۲)؛ تحوّل فعل در زبان فارسی (۱۳۵۲)؛ دامنی گل (۱۳۵۲)؛ فعل وصفی و تحوّل آن در زبان فارسی (۱۳۵۳)؛ در گلستان خیال حافظ: تحلیل تشبیهات و استعارات اشعار خواجه (۱۳۵۷)؛ حماسهٔ انقلاب (مجموعهٔ شعر) (۱۳۵۸)؛ دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی (۱۳۶۳)؛ گفتارهایی دربارهٔ دستور زبان فارسی (۱۳۷۵)؛ نقش‌آفرینی‌های حافظ: تحلیل زیباشناسی و زبان‌شناختی اشعار حافظ (۱۳۷۵)؛ جمله و تحوّل آن در زبان فارسی (۱۳۷۵)؛ صلای عشق: مجموعهٔ شعر، با مقدمه‌ای در معرّفی شعر فارسی امروز (۱۳۸۰)؛ لغت‌سازی و وضع و ترجمهٔ اصطلاحات علمی و فنّی (۱۳۸۰)؛ پیرامون ترجمه (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۸۱)؛ دستور مفصّل امروز بر پایهٔ زبانشناسی جدید (۱۳۸۲)؛ فعل و گروه فعلی و تحوّل آن در زبان فارسی (ترجمه و نگارش) (۱۳۸۴)؛ فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی (۱۳۸۶)؛ تاریخ مختصر زبان فارسی از آغاز تاکنون (۱۳۸۷)؛ مسألهٔ درست و غلط، نگارش و پژوهش در زبان فارسی (۱۳۸۷)؛ ترکیب و تحوّل آن در زبان فارسی: دستوری برای واژه‌سازی (به کوشش محمّدرضا شعبانی) (۱۳۸۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ حاج‌سیدجوادی، ۱۳۷۷: صص ۳ـ۴؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۴/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲/ ۲/ ۱۴۰۰). منبع عکس: آرشیو عکس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

+ سند (۴۸ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

علیرضا فیض (۱۳۰۴ـ۱۳۹۷)



در یکم دی ۱۳۰۷ در قم زاده شد. پدرش، آیت‌اللّه میرزا محمّد فیض از نوادگان محدّث بزرگ، ملّامحسن فیض کاشانی بود. از پنج‌سالگی به مکتب‌خانه رفت و بعد از آن در دبستان و دبیرستان محمّدیهٔ قم دورهٔ ابتدایی و متوسطه را گذراند. از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۳۲ در حوزهٔ علمیهٔ قم و نجف به تحصیل دروس سطح، خارج فقه و اصول پرداخت و اجازهٔ اجتهاد گرفت. سپس برای تحصیلات دانشگاهی به تهرانَ رفت و در رشتهٔ معقول (فلسفه) به تحصیل پرداخت. در ۱۳۴۲ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «انتقاد بر منطق ارسطو از نظر دانشمندان اسلامی» به راهنمایی محمّدتقی مدرّس رضوی دفاع کرد.

فیض در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخش‌هایی از حرف‌های «الف» (انسحاج ـ ای‌یون <مشترک>)، «ب» (برآمدن ـ برکه‌دوکا)، «ج» (جفته افشاندن ـ جیهون)، «ح» (حصّة ـ حییی)، تمامی حرف «ق»، بخشی از حرف‌های «و» (والدان ـ ویهج) و «ه» (هوداس ـ هییماء) را تألیف کرد. از سال ۱۳۳۶ تدریس فقه و اصول را در دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران آغاز کرد و در ۱۳۸۰، پس از ۴۳ سال تدریس و ۳۵ سال مدیریت گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی بازنشسته شد. او در سال ۱۳۸۲ به عنوان چهرهٔ ماندگار در رشتهٔ فقه و حقوق اسلامی برگزیده شد.

علیرضا فیض در ۱۲ اسفند ۱۳۹۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

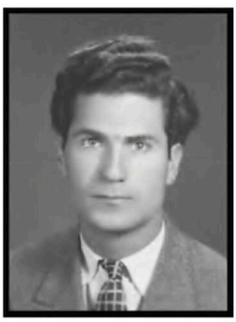
از جملهٔ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا؛ ۱۲۶۸ صفحه (۱۳۳۹ـ۱۳۵۱)؛ مبادی فقه و اصول (۱۳۶۳)؛ مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام (۱۳۶۴)؛ تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام (۱۳۶۵)؛ کتاب لمعهٔ شهید اوّل (ترجمه، با همکاری علی مهذّب) (۱۳۷۴)؛ ویژگی‌های اجتهاد و فقه پویا (۱۳۸۲)؛ آراء فقهی ملامحسن فیض کاشانی (۱۳۸۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ۴۸۱؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: بایگانی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران.

+ سند (۴۹ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

رضا قاسمی (۱۳۰۶ـ۱۳۸۶)



در سال ۱۳۰۶ در گلپایگان زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش در دبستان و دبیرستان فردوسی گذراند. در سال ۱۳۲۹ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و در ۱۳۳۴ در رشتهٔ حقوق قضایی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت. در ۱۳۴۴ از همان دانشگاه دکتری زبان و ادبیات فارسی گرفت. او همچنین وکیل پایه‌یک دادگستری بود و دوره‌ای هم در مدرسه‌های تهران تدریس می‌کرد و به زبان فرانسه مسلّط بود و ترجمه می‌کرد.

قاسمی از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۴ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «الف» (انسحاج ـ ای‌یون <مشترک>)، «ب» (بن‌انبان ـ بیخیون)، «س» (ساکن ـ سیهی)، «ک» (کن ـ کنیة)، «گ» (گ ـ گل پیاده)، و «م» (مباحی ـ متصادق <مشترک>/ متصادم ـ مشکلة <مشترک>/ مش ـ مشیم/ مضحکات ـ معادی‌شکن <مشترک>/ منوچهری ـ منیة هشام) را به انجام رساند.او سال‌ها متصدّی بخش برگه‌های لغت‌نامه بود.

رضا قاسمی د ر ۲۶ آبان۱۳۸۶ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

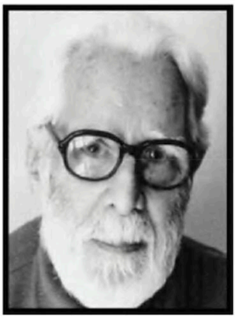
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۴۳۵ صفحه (۱۳۳۵ـ ۱۳۵۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا۱۳۷۷: ص ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۸۲؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع عکس: محمود قاسمی.

+ سند (۵۰، ۵۱-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

یزدان‌بخش قهرمان (۱۲۹۵ـ۱۳۷۲)



در سال ۱۲۹۵ش. در فیض‌آباد، از توابع تربت حیدریه زاده شد. از نوادگان شجاع‌السلطنه، پسر فتحعلیشاه قاجار بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تربت حیدریه و مشهد گذراند. در سال ۱۳۱۸ به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران راه یافت و لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت و به استخدام سازمان برنامه و بودجه درآمد.

قهرمان در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا نخست در استخراج مطالب و سپس در تألیف بخشی از حرف «چ» (چایکوفسکی ـ چم‌رم) همکاری کرد. او شاعر بود و بیشتر قصیده می‌سرود و در نشریات ازجمله نوبهار چاپ می‌کرد. از دوستان و معاشران صادق هدایت، داماد ملک‌الشعرا بهار (همسر ماه‌ملک) و پسرعموی محمّد قهرمان نیز بود.

یزدان‌بخش قهرمان در ۲۹ اسفند ۱۳۷۲ درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

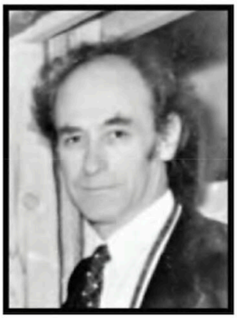
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۲۰۰ صفحه (۱۳۳۸ـ۱۳۴۰)؛ گزیدهٔ داستان‌های مثنوی (۱۳۷۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۲؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۱۱۰۰؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص۱۱۲۰؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: علی دهباشی.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

ژیلبر لازار[1] (۱۹۲۰ـ۲۰۱۸ = ۱۲۹۹ـ۱۳۹۷)



در چهارم فوریهٔ ۱۹۲۰ م. (۱۲۹۹ش.) در پاریس زاده شد. در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) تحصیلات خود را در دانشسرای عالی[2] به پایان رساند و در ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) از مؤسسهٔ ملّی زبان‌ها و تمدّن‌های شرقی[3] در رشتهٔ زبان فارسی فارغ‌التحصیل شد. استادش هنری ماسه، ایران‌شناس برجستهٔ فرانسوی بود. در اواخر سال ۱۹۴۸ به ایران آمد و توانست از طرح مربوط به پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیل عالی در رشته‌های ادبی و زبان فارسی بهره ببرد[4] و در دانشگاه تهران به تحصیل بپردازد. لازار در این سال‌ها از کلاس درس استادانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر، عباس اقبال، جلال‌الدین همائی، محمّد معین، مجتبی مینوی، ذبیح‌اللّه صفا و پرویز ناتل خانلری بهره برد. در همین دوره، در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و بخشی از حرف «چ» (چ ـ چای‌کندی) را تألیف کرد.

لازار در سال ۱۹۶۰ پایان‌نامهٔ اصلی دکتری‌اش را با عنوان «زبان قدیم‌ترین آثار نثر فارسی»[5] در مؤسسهٔ ملّی زبان‌ها و تمدّن‌های شرقی نوشت و در ۱۹۶۳ در پاریس منتشر کرد و در ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) پایان‌نامهٔ تکمیلی (فرعی) دکترایش را با عنوان «اشعار پراکندهٔ قدیم‌ترین شعرا»[6] در دو جلد به چاپ رساند. جلد اوّل که حاوی متن فارسی اشعار بود[7]، توسطِ انتشارات انستیتو فرانسه[8] در ۱۳۴۳ در تهران منتشر شد. او از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۶ در مؤسسهٔ ملّی زبان‌ها و تمدّن شرقی زبان فارسی تدریس کرد. در ۱۹۶۶ کرسی زبان‌ها و تمدّن ایرانی را در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه سوربن (پاریس) تأسیس کرد و تا ۱۹۸۱ در آنجا به تدریس مشغول بود. سال‌ها نیز مدیر گروه شرق‌شناسی و مؤسسهٔ مطالعات ایرانی[9] این دانشگاه و از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۳ مدیر گروه‌های پژوهشی در مرکز ملّی پژوهش‌های علمی فرانسه[10] در زمینهٔ زبان‌های ایرانی بود.

یکی از مهم‌ترین آثار او دربارهٔ زبان فارسی، دستور زبان فارسی معاصر[11] است که به گفتهٔ صاحب‌نظران هنوز پس از چندین دهه بهترین اثر دربارهٔ دستور زبان فارسی معاصر است. اثر مهم دیگرش شکل گیری زبان فارسی[12] است.

زمینهٔ تخصصی لازار فقط زبان فارسی نبود، او زبان‌شناسی برجسته بود که در سال‌های پایانی زندگی‌اش کتاب‌های مهمّی مانندِ L'actance (۱۹۹۴) دربارهٔ نحوِ زبان از او منتشر شد. او عضو فرهنگستان‌ها و انجمن‌های متعددی بود، ازجمله:

---

1. Gilbert Lazard.
2. cole Normale Supé rieure.
3. Institut National des Langues et Civilisations Orientales (INALCO).
۴. این طرح را پرویز ناتل خانلری، رئیس وقت دبیرخانه و انتشارات دانشگاه تهران ارائه و اجرائی کرد.
5. *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*.
6. *Les premiers poè tes persans*.
7. *Les premiers poè tes persans* (IXe-Xe siè cles), Fragments rassemblé s, é dité s et traduits.
8. Institut franco-iranien (Institut Français de Recherche en Iran.
9. Institut desé tudes iraniennes.
10. Le Centre National de la Recherche Scientifique (CNRS).
11. *Grammaire du persan contemporian* (1957).
12. *La formation de la langue persane* (1995).

فرهنگستان کتیبه‌شناسی و ادبیات[1] و انجمن زبان‌شناسی پاریس[2]. در دی‌ماه سال ۱۳۹۵ به عضویت افتخاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزیده شد و در ۱۳۹۶ بیست‌وچهارمین جایزهٔ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی به او اهدا شد.

ژیلبر لازار در ۶ سپتامبر ۲۰۱۸ (۱۵ شهریور ۱۳۹۷) در پاریس درگذشت.

از جملهٔ آثار او (به زبان فارسی یا دربارهٔ آن)

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۰۰ صفحه (۱۳۳۸)؛ اشعار پراکندهٔ قدیمی‌ترین شعرای فارسی‌زبان از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی (۱۳۴۳)؛ دستور زبان فارسی معاصر (ترجمه به فارسی: مهستی بحرینی، با حواشی هرمز میلانیان) (۱۳۷۰)؛ صدویک رباعی خیام (ترجمه به فرانسه) (۱۳۸۱)؛ شکل‌گیری زبان فارسی (ترجمه به فارسی: مهستی بحرینی) (۱۳۸۴)؛ فرهنگ فارسی ـ فرانسه (با همکاری مهدی قوام‌نژاد) (۱۳۸۴)؛ بررسی وزن شعر ایرانی (مجموعهٔ مقالات، ترجمه به فارسی: لیلا ضیامجیدی) (۱۳۹۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۲؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۹۷۲ ح، ۱۰۳۱؛ صادقی، ۱۳۹۶: صص ۳۷ـ۴۶؛ لازار، ۱۳۸۰: صص ۴ـ۱۱؛ https://en.wikipedia.org/ wiki/Gilbert_Lazard (بازدیدشده در ۲۳/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۱/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳/ ۲/ ۱۴۰۰)، منبع عکس: دیوید دوران گدی.

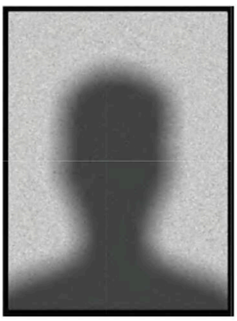
برای آگاهی بیشتر ر.ک.

Claire Moyse-Faurie, "Obituary: Gilbert Lazard (1920-2018)", in Linguistic Typology 2019; 23(1), p. 107-113.

https://www.researchgate.net/publication/023447_Obituary_Gilbert_Lazard_1920-2018.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

محمّدحسن[3] محمّد جعفریان (۱۳۰۸؟ـ۱۳۷۲)



در ۱۳۰۸ (به احتمال) در تهران (به‌احتمال) زاده شد. در سال ۱۳۳۱ در رشتهٔ علوم قضایی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران با ارائهٔ پایان‌نامه‌ای با عنوان «ترجمهٔ بخشی از کتاب میراث از شرح لمعه» به راهنمایی محمّد مشکوة فارغ‌التحصیل شد. در ۱۳۴۰ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی با ارائهٔ پایان‌نامه‌ای با عنوان «حسین منصور حلّاج و تأثیرش در ادبیات فارسی تا پایان قرن هفتم» از دانشگاه تهران دکتری گرفت.

او در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و بخشی از حرف «ر» (ر ـ راستا) را تألیف کرد.

---

1. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres.

2. Société de linguistique de Paris.

۳. نام این مؤلّف در فهرستی که محمّد دبیرسیاقی از مؤلّفان و همکاران لغت‌نامه در تکملهٔ مقدمه به دست داده «جعفریان، دکتر محمّد» ثبت شده‌است، نگارنده نام کامل او را در سندهای مربوط به لغت‌نامهٔ دهخدا که در مرکز آرشیو ملی نگهداری می‌شود، به‌صورتِ محمّدحسن محمّد جعفریان، به دست آورد. متأسفانه اطلاعات چندانی از این مؤلّف به دست نیامد.

محمّدحسن محمّد جعفریان در آبان ۱۳۷۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

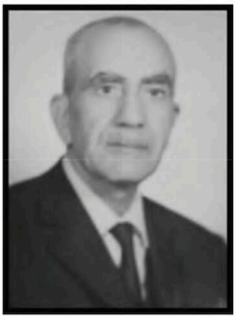
از آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۵۲ صفحه (۱۳۴۲)

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ اسناد محفوظ در آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰-۲۲۰؛ وبگاه سازمان بهشت‌زهرای تهران https://beheshtezahra.tehran.ir/.

+ سند (۵۲-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سیّدمحمّدتقی مدرّس رضوی (۱۲۷۴-۱۳۶۵)



در بیست‌وهشتم اسفند ۱۲۷۴ش. در مشهد زاده شد. پدرش، میرزا محمّدباقر، مدرّسِ اوّل آستان قدس رضوی بود و نسبت «مدرّس» را به همین مناسبت از زمان نادرشاه افشار پشت در پشت به ارث برده بود. در پنج‌سالگی به مکتب‌خانه رفت و سپس پدرش برخلافِ نظر غالب علمای آن دوره، او را به یکی از مدرسه‌های جدید به نام «رحیمیه» فرستاد. پس از امتحان، در کلاس چهارم پذیرفته شد و تا کلاس هفتم را آنجا گذراند. از آن پس چندین سال در جلسه‌های درس ادیب نیشابوری حاضر شد و به تکمیل معلومات ادبی و فلسفی خود پرداخت. ریاضیات و علوم دینی و زبان فرانسه را نیز نزد استادان دیگر پی گرفت.

در سال ۱۲۹۸ به تهران رفت و از محضر علمای تهرانی نیز بهره‌مند شد و در ضمن از آموختن علوم جدید و تکمیل زبان فرانسه در مدرسهٔ آلیانس غافل نبود. پس از سه سال به مشهد بازگشت و پس از فوت پدر در ۱۳۰۳ به‌جایِ او به کار تدریس در آستان قدس مشغول شد. در ۱۳۰۶ به خدمت وزارت معارف (فرهنگ) درآمد و در مدرسهٔ دانش مشهد مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۱۰ که مدرسهٔ عالی سپهسالار به وزارت معارف واگذار شد، به تهران منتقل و در آن مدرسه و مدرسه‌های دیگر مانند دارالفنون، شرافت، معرفت و علمیه مشغول به کار شد. در ۱۳۱۲ پس از برکناری اعتمادالدوله (وزیر معارف وقت)، به مشهد بازگشت و ریاست و معلّمی مدرسهٔ دانش را بر عهده گرفت و هم‌زمان در ادارهٔ اوقاف نیز خدمت کرد. در ۱۳۱۷ به خواست علی‌اصغر حکمت (وزیر معارف وقت) به تهران آمد و در دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) و سپس ادبیات مشغول به تدریس شد. برای جبران کسری حقوقش به دستور وزارت معارف، همکاری با علی‌اکبر دهخدا در تألیف لغت‌نامه به خدمات او اضافه شد. در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ در کنار جلال‌الدین همائی و احمد بهمنیار و ابوالحسن شعرانی در استخراج لغات و تنظیم بخشی از «آ» و «الف» (آ- ابوریحان) به دهخدا یاری داد.

مدرّس رضوی در سال ۱۳۴۴ بازنشسته شد. پس از بازنشستگی دو سال دیگر هم تدریس کرد و در بهمن ۱۳۵۵ از طرف دانشگاه تهران استادِ ممتاز شناخته شد. وی سال‌ها با کتابخانه‌های مجلس، دانشگاه تهران و سلطنتی به عنوان کارشناس فنّیِ نسخه‌شناسی همکاری کرد.

محمّدتقی مدرّس رضوی در ۲۵ آبان ۱۳۶۵ در تهران درگذشت و در مشهد، در جوار حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

المعجم فی معاییر اشعار العجم (تصحیح) (۱۳۱۴)؛ ترجمهٔ تاریخ بخارا (تصحیح) (۱۳۱۷)؛ رسالهٔ آثار عِلوی یا کائنات جَوّ (تصحیح) (۱۳۱۹)؛ دیوان سنائی (تصحیح) (۱۳۲۰)؛ مجمل‌التواریخ گلستانه (تصحیح) (۱۳۲۰)؛ اساس‌الاقتباس (تصحیح) (۱۳۲۷)؛ دیوان سیدحسن غزنوی (تصحیح) (۱۳۲۹)؛ حدیقةالحقیقه و شریعةالطریقه

(تصحیح) (۱۳۲۹)؛ احوال و آثار... ابوجعفر محمّدبن محمّدبن الحسن الطوسی ملقب به نصیرالدین (۱۳۳۴)؛ بیست باب در معرفت اسطرلاب (۱۳۳۵)؛ دیوان انوری (تصحیح) (۱۳۳۷ - ۱۳۴۰)؛ تعلیقات حدیقة‌الحقیقه (۱۳۴۴)؛ ترجمهٔ میزان‌الحکمه (تصحیح) (۱۳۴۶)؛ مثنوی‌های حکیم سنائی (تصحیح) (۱۳۴۷)؛ تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی (تصحیح) (۱۳۴۸)؛ سال‌شمار وقایع مشهد در قرن‌های پنجم تا سیزدهم (به کوشش ایرج افشار) (۱۳۷۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۲؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۸۵۸ ـ۸۶۰؛ مدرّس رضوی، ۱۳۵۳: صص ۴۷ـ۵۴؛ صدری‌افشار، ۱۳۹۴: صص ۱۱۸ـ۱۲۱؛ پورصدری، ۱۳۹۶: صص ۷۹۶ـ۸۰۰؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۵/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: بایگانی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران.

+ سند (۵۳-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محمّدجواد مشکور (۱۲۹۷ـ۱۳۷۴)



در اواخر اسفند ۱۲۹۷ش. در محلّهٔ سنگلج تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ تمدّن و دورهٔ متوسطه را در مدرسهٔ دارالفنون گذراند. سپس وارد دانشسرای عالی و دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) شد و در سال ۱۳۱۸ در رشته‌های ادبیات فارسی و ادبیات عرب لیسانس گرفت. علوم دینی و ادبی را نیز در محضر استادان بنام آن دوره آموخت. مدّتی به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت و چند سالی به خدمت در وزارت دارایی مشغول شد. همچنین به تحصیل و تحقیق در زبان‌های باستانی ازجمله زبان‌های عبری و سریانی پرداخت. در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۸ به تدریس تاریخ ایران قدیم و زبان پهلوی در دانشگاه تبریز مشغول بود. در ۱۳۳۲ با استفاده از فرصت مطالعاتی برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت و در ۱۳۳۶ در رشتهٔ تاریخ اسلام و فرقه‌های آن از دانشگاه سوربن (پاریس) دکتری گرفت. پس از بازگشت به ایران به دانشگاه تبریز برگشت و تا ۱۳۳۸ در آنجا به تدریس ادامه داد.

مشکور در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ در تألیف حرف «ژ» (ژ ـ ژیهلاوا <مشترک>) با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد. او مدّت شش سال سردبیر مجلّهٔ عربی‌زبان الاخاء وابسته به روزنامهٔ اطّلاعات در تهران بود. در سال ۱۳۴۴ به خدمت تمام‌وقت دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلّم) درآمد و در کنار آن در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. او در ۱۳۵۳ به عنوان رایزن فرهنگی ایران عازم سوریه شد و در آنجا به تدریس تاریخ فِرَق اسلامی به‌خصوص فرقه‌های شیعه و تاریخ زبان‌های سامی در دانشگاه دمشق پرداخت و در ۱۳۵۵ به عضویت علمی فرهنگستان زبان عربی دمشق درآمد. در ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و در ۱۳۵۸ از دانشگاه تربیت معلّم بازنشسته شد، ولی همچنان تا پایان عمر به تدریس و تحقیق مشغول بود.

محمّدجواد مشکور در ۲۵ فروردین ۱۳۷۴ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

کلمات محمّد «ص» (۱۳۱۸)؛ گفتاری دربارهٔ دینکرد (۱۳۲۵)؛ تاریخ ایران باستان به روایت ابن عبری (۱۳۲۶)؛ کارنامهٔ اردشیر بابکان (متن پهلوی و ترجمهٔ فارسی) (۱۳۲۷)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۲۹ صفحه (۱۳۳۲)؛ ترجمهٔ تاریخ طبری (تاریخ بلعمی) (قسمت مربوط به ایران، مقدّمه و حواشی) (۱۳۳۷)؛ منطق‌الطیر (تصحیح) (۱۳۳۷)؛ دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی (۱۳۴۰)؛ ایران در عهد باستان (۱۳۴۳)؛ المقالات و الفِرَق (تصحیح) (۱۳۴۵)؛ تاریخ اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتوئی در آذربایجان (۱۳۴۵)؛ فرهنگ هزوارش‌های پهلوی

(۱۳۴۶)؛ تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان (۱۳۴۷)؛ نصاب‌الصبیان (تصحیح) (۱۳۴۹)؛ نظری به تاریخ آذربایجان (۱۳۴۹)؛ پارتی‌ها یا پهلوی قدیم (۱۳۵۰)؛ اخبار سلاجقهٔ روم (۱۳۵۰)؛ تاریخ تبریز تا پایان قرن ۹ هجری (۱۳۵۲)؛ فِرَق‌الشیعهٔ نوبختی (ترجمه) (۱۳۵۳)؛ فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی (۱۳۵۷)؛ تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری (۱۳۵۹)؛ تاریخ ایران‌زمین: از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه (۱۳۶۳)؛ تاریخ سیاسی ساسانیان (۱۳۶۶)؛ سیر کلام در فِرَق اسلامی (۱۳۶۸)؛ فرهنگ فِرَق اسلامی (با همکاری کاظم مدیرشانه‌چی) (۱۳۶۸)؛ جغرافیای تاریخی ایران باستان (۱۳۷۱).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۵۷، ۴۸۲؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۱۶۰ـ۱۱۶۱؛ میرمحمّدصادق، ۱۳۸۴: صص ۹ـ۲۵ و ۳۳ـ۳۸؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۶/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: سیدسعید میرمحمّدصادق.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

محمّد معین (۱۲۹۷ـ۱۳۵۰)



در هفتم اردیبهشت ۱۲۹۷[۱] در محلّهٔ زرجوب رشت زاده شد. پدرش، شیخ ابوالقاسم و مادرش، طلعت خانم به هنگام خُردسالی او براثرِ بیماری حصبه درگذشتند. جدّ پدری‌اش، شیخ محمّدتقی معین‌العلما، از روحانیان سرشناس رشت، سرپرستی و تربیت او را به عهده گرفت. تحصیلات مقدّماتی را نخست در مکتب‌خانه و سپس در دبستان اسلامی و دورهٔ اوّل متوسطه را در دبیرستان نمره ۱ رشت (شاهپور) گذراند. صرف و نحو عربی و علوم دینی را نزد پدربزرگ و استادان دیگر آموخت. برای دورهٔ دوم متوسطه، در زمرهٔ دانش‌آموزان ممتاز روانهٔ تهران و در دبیرستان دارالفنون در رشتهٔ ادبی مشغول به تحصیل شد. در سال ۱۳۱۰ در دارالمعلّمین عالی (دانشسرای عالی) در رشتهٔ ادبیات و فلسفه به تحصیل پرداخت و در ۱۳۱۳ لیسانس گرفت. پس از گذراندن دورهٔ شش‌ماههٔ افسری احتیاط، در مهرماه ۱۳۱۴ برای دبیری به اهواز منتقل شد و در دبیرستان شاهپور آن شهر تدریس کرد و مدّتی هم ریاست دانشسرای مقدّماتی شبانه‌روزی اهواز را عهده‌دار شد. در این دوران علاوه بر خدمات دولتی، چندین مقاله و رساله نیز نوشت. همچنین از طریق مکاتبه با آموزشگاه روان‌شناسی بروکسل توانست دوره‌هایی در زمینهٔ خط‌شناسی، قیافه‌شناسی و مغزشناسی بگذراند. در ۱۳۱۶ موفق به دریافت نشان درجهٔ سوم علمی شد.

او در سال ۱۳۱۸ به تهران منتقل شد و علاوه بر دبیری در دانشسرای عالی، معاونت ادارهٔ دانشسراهای وزارت فرهنگ را به عهده گرفت. در همان سال وارد دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد. در ۱۳۲۱ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «مزدیسنا و

---

۱. دربارهٔ تاریخ تولد محمّد معین اختلاف‌هایی در اقوال و اسناد به نظر می‌رسد. محمّد معین در شرح‌حالی به قلم خودش تاریخ تولدش را چنین نوشته: «من در ۱۷ رجب سال ۱۳۳۲ قمری مطابق ۲۱ جوزای ۱۲۹۳ شمسی در شهر رشت به دنیا آمدم» (وحید، سال ۶، آذر ۱۳۴۸، ص۱۰۷۳). در مدرک دکتری‌اش سال تولدش ۱۲۹۱، در تصدیق‌نامهٔ لیسانس ۱۲۹۶ ثبت شده‌است. اما پدربزرگش، معین‌العلما، تاریخ تولد محمّد را بر پشت کتاب تحفةالمؤمنین چنین نوشته‌است: «بتاریخ لیلهٔ دوشنبه ۱۷ شهر رجب‌المرجب ۱۳۳۶ نورچشمی محمّدآقا فرزند جناب نورچشم محترم آقا شیخ ابوالقاسم بمبارکی متولد شد شش ساعت از شب گذشته، اللهم احفظه و وسع رزقه و طول عمره و عمر والدیه بمحمّد و علی و آله الطاهرین (محمّدتقی معین‌العلما)» (ر.ک. سند ۵۵-۳). تاریخ مذکور در متن براساس همین دستخط نوشته شد. علی معین (برادرِ محمّد) نیز بر همین تاریخ تأکید دارد. فقط نقطهٔ ابهامی که وجود دارد این است که معین در همان شرح حال تاریخ فوت پدر و مادرش را شعبان ۱۳۳۸ق. = ۱۲۹۹ و سنّ خود را پنج شش سال نوشته و از مرگ آنها خاطره‌ای تعریف کرده‌است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. غلامرضایی، ۱۳۸۹: صص ۳ـ۴ و نصری، ۱۳۶۴: ص ۱۳ و ۲۰۴، معین، علی ۱۳۷۰: ص ۵.

تأثیر آن در ادبیات پارسی» به راهنمایی استاد ابراهیم پورداوود دفاع کرد. محمّد معین نخستین فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی در ایران شناخته می‌شود. در همان سال نشان درجهٔ دوم علمی را نیز دریافت کرد. از این پس در دانشکدهٔ ادبیات به عنوان دانشیار و سپس استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» به تدریس پرداخت.

معین در اواخر سال ۱۳۲۴ با تشویق محمّد قزوینی و حکم مأموریت از سوی مجلس شورا و وزارت فرهنگ، همکاری‌اش را با دهخدا آغاز کرد و به عنوان یکی از اعضای هیئت پنج‌نفری برای همکاری دهخدا برگزیده شد. با شروع بیماری و ضعف بدنی دهخدا در ۱۳۳۲، عملاً بیشتر کار نظارت بر تألیف و چاپ بر عهدهٔ او بود. بخش‌هایی از حرف «الف» (اَثبات ـ احمتا/ احمدی ـ اُسَیِّد) و «ث» (ث ـ ثیبه <مشترک>) را با نظارت علی‌اکبر دهخدا تألیف کرد. پس از فوت دهخدا در سال ۱۳۳۴، طبقِ وصیت او، معین ریاست امور علمی سازمان لغت‌نامه را به عهده گرفت. از زمان فوت دهخدا تا آذرماه ۱۳۴۵ بر چاپ و انتشار ۱۰۸ جزوهٔ لغت‌نامه نظارت کرد.

معین در سال ۱۳۳۸ برای تألیف فرهنگ خود سازمانی به نام «سازمان فرهنگ فارسی» در خانه‌اش تشکیل داد و گروهی از دوستان و همکارانش را به کار دعوت کرد. در ۱۳۳۹ این سازمان بنا بر تصویب کمیتهٔ سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به محل این سازمان منتقل شد. در این دوران برای فرهنگ فارسی خود نیز کار می‌کرد و از همکاری برخی از مؤلّفان و دست‌اندرکاران لغت‌نامهٔ دهخدا با عقد قراردادهایی مجزّا بهره می‌برد[۱].

او از سال ۱۳۲۴ با هانری کُربَن[۲]، خاورشناس فرانسوی، در تصحیح و نقد متن‌های فلسفی و عرفانی فارسی و عربی همکاری داشت. نتیجهٔ این همکاری، سلسله کتاب‌هایی به فارسی و عربی بود که با عنوان «مجموعهٔ ایرانشناسی» از طرف انستیتوی ایران و فرانسه منتشر شد. در ۱۳۳۳ کتاب جامع‌الحکمتین ناصرخسرو، که او و هانری کربن تصحیح کرده بودند، از طرف فرهنگستان کتیبه‌شناسی و ادبیات فرانسه[۳] به دریافت جایزهٔ Tamhour نائل شد. در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ عضو شورای عالی فرهنگ بود و از ۱۳۳۷ به عضویت فرهنگستان ایران برگزیده شد. در ۱۳۳۹ از طرف دولت فرانسه «نشان عالی هنر و ادب» و در ۱۳۴۲ از طرف شارل دوگل (رئیس‌جمهور وقت فرانسه) «نشان نخل آکادمیک»[۴] به او اهدا شد.

پس از فوت نیما یوشیج وصیت‌نامه‌ای از او به دست آمد که در آن محمّد معین را بدون هیچ سابقهٔ دیدار و آشنایی، «مَثَل صحیح علم و دانش» دانسته و او را قیّم آثار خود قرار داده بود؛ یک مجموعه از اشعار نیما زیر نظر معین منتشر شد.

محمّد معین در ۹ آذر ۱۳۴۵ در دفتر گروه ادبیات دانشکدهٔ ادبیات، حین امضای اجازه‌نامهٔ دفاع دانشجویی به نام بهین‌دخت دارائی، براثرِ سکتهٔ مغزی بیهوش شد. وی پس از سکته به هوش آمد و به بیمارستان آریا منتقل شد و چند روزی نیز بهوش بود تا اینکه براثرِ خطای پزشکی حینِ عمل جرّاحی دیگر به هوش نیامد و به اغما فرورفت. معالجات در داخل و خارج از کشور نتیجه نبخشید و پس از پنج سالِ اغما، در ۱۳ تیر ۱۳۵۰ در بیمارستان فیروزگر درگذشت. پیکر او پس از تشییع در تهران و رشت، در آستانهٔ اشرفیه به خاک سپرده شد.

---

۱ . در برخی محافل و نشریات این شبهه مطرح بود که محمّد معین فرهنگ فارسی را بر اساس برگه‌های لغت‌نامهٔ دهخدا تألیف کرده، برای پاسخ به این شبهه، ر.ک. گفتار دوم همین کتاب بخش ۲.۱۱ و نصری، ۱۳۶۴: صص ۱۶۶ـ۱۶۸ و غلامرضایی، ۱۳۸۹: صص ۱۵۷ ـ ۱۵۹. نگارنده در میان اسناد این قراردادهای مجزّا را رؤیت کرده‌ام.

2. Henry Corbin

3. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

4. Ordre des Palmes académiques

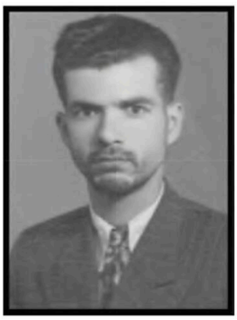
از جملهٔ آثار او

ستاره و ناهید یا داستان خرداد و امرداد (۱۳۱۶)؛ روانشناسی تربیتی (ترجمهٔ علم‌النفس و آثاره فی التربیة و التعلیم) (۱۳۱۶)؛ حافظ شیرین‌سخن (۱۳۱۹)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۲۵۴ صفحه (۱۳۲۵ـ۱۳۳۲)؛ مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی (۱۳۲۶)؛ برهان قاطع (تصحیح و حواشی) (۱۳۳۰ – ۱۳۳۴/ ۱۳۴۲)؛ دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا: منطق (تصحیح، با همکاری سیدمحمّد مشکوة) (۱۳۳۱)؛ دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا: الهیات (تصحیح) (۱۳۳۱)؛ چهارمقالهٔ عروضی (تصحیح و تکمیل کار محمّد قزوینی) (۱۳۳۱)؛ اسم مصدر و حاصل مصدر (۱۳۳۱)؛ قاعده‌های جمع در زبان فارسی (۱۳۳۱)؛ جامع‌الحکمتین (تصحیح، با همکاری هانری کربن) (۱۳۳۲)؛ اضافه (۱۳۳۲ـ ۱۳۳۹)؛ شرح قصیدهٔ فارسی ابوالهیثم (تصحیح، با همکاری هانری کربن) (۱۳۳۴)؛ مجموعهٔ اشعار دهخدا (۱۳۳۴)؛ نصیرالدین طوسی و زبان و ادب پارسی (۱۳۳۵)؛ جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات (بخش اوّل و دوم) (تصحیح) (۱۳۳۵ـ۱۳۵۵)؛ عبهرالعاشقین (تصحیح، با همکاری هانری کربن) (۱۳۳۷)؛ تحلیل هفت‌پیکر نظامی (۱۳۳۸)؛ مفرد و جمع (۱۳۴۰)؛ اسم جنس و معرفه، نکره (۱۳۴۱)؛ فرهنگ فارسی (فرهنگ معین) (۱۳۴۲ـ۱۳۵۱)؛ مجموعهٔ مقالات (به کوشش مهدخت معین) (۱۳۶۴ـ۱۳۶۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۸۲؛ فرهنگ فارسی (پیوست ج ۶)؛ معین، ۱۳۴۸: صص ۱۰۷۳ـ۱۰۷۸؛ غلامرضایی، ۱۳۸۹: صص ۳ـ۱۹۰؛ غلامرضایی، ۱۳۹۵ الف: صص ۹۸ـ۱۰۰؛ بختیار، ۱۳۵۰: صص چهارده ـ شانزده؛ معین، علی ۱۳۷۰؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۱۳۳۱ـ۱۳۳۲؛ منبع عکس: خانه موزهٔ دکتر محمّد معین.

+ سند (۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷ ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

علینقی منزوی (۱۳۰۰ / ۱۳۰۲ـ ۱۳۸۹)



در نُهم مرداد ۱۳۰۰[1] در خانواده‌ای با اصلیت تهرانی در سامرای عراق زاده شد. پدرش، شیخ آقابزرگ طهرانی، مؤلّف الذریعه، مهم‌ترین دانشنامهٔ کتاب‌شناختی شیعه، بود. علوم حوزوی و ادبی را در سامرا و نجف نزد پدر و عمویش و استادان دیگر آموخت. در نجف در تدوین الذریعه دستیار پدر بود و سه جلد اوّل آن را به چاپ رساند. حکومت پادشاهی وقت عراق با چاپ این دانشنامهٔ شیعی مخالف بود، از این رو، در سال ۱۳۱۹، در دورهٔ جنگ جهانی دوم، به تهران آمد تا افزون بر چاپ الذریعه، تحصیلات خود را نیز پی بگیرد. او از سال ۱۳۲۵ به عنوان دبیر پیمانی در دبیرستان‌ها تدریس می‌کرد و در ۱۳۲۷ به استخدام رسمی وزارت فرهنگ درآمد. در ۱۳۲۶ لیسانس معقول (فلسفه)، در ۱۳۲۹ لیسانس دانشسرای عالی، و در ۱۳۳۰ لیسانس قضایی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران گرفت. در سال ۱۳۳۷ موفق به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ الهیات از دانشگاه تهران شد و در پی آن از وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) به دانشگاه تهران منتقل شد و در دانشکدهٔ ادبیات به تدریس و در دانشکدهٔ حقوق به راهنمایی پایان‌نامه‌ها اشتغال داشت. در طی این سال‌ها مجلّدات ۴ تا ۱۸ الذریعه را با زحمت بسیار و با همان حقوق معلّمی به چاپ رساند.

---

۱. تاریخ مندرج در شناسنامه ۵ فروردین ۱۳۰۲ است. شیخ آقابزرگ طهرانی، صاحب الذریعه (۱۲۵۵ – ۱۳۴۸ش.) در کتاب خود کشکول، تاریخ تولد او را چنین نوشته‌است: «نورچشمم، پسرم، شب یکشنبه روز گسترش‌یافتن زمین / دحوالارض بیست‌وپنجم ذی‌قعده ۱۳۳۹ [یکشنبه نهم مرداد ۱۳۰۰ / سی‌ویکم جولای ۱۹۲۱] چشم به جهان گشود و من او را علینقی نامیدم ـ خداوند مقام او را بالاتر داراد و او را راهنمایی نمایاد به حقّ هم‌نامش امام هادی (ع) » (کشکول، چاپ مجلس، برگهٔ ۶۴، به نقل از محمّدابراهیم ذاکر)

منزوی از بهمن ۱۳۲۷ ضمن تدریس در دبیرستان‌ها، مأمور به همکاری با دهخدا در تألیف لغت‌نامه شد و این همکاری تا ۱۳۴۵ که از ایران مهاجرت کرد، ادامه داشت. در تهیهٔ مطالب صرف و نحوی و مواد حرف «ص» و تألیف بخش‌هایی از حرف «ح» (حبّ‌النیل ـ حصبه) همکاری کرد و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ عضو هیئت مقابله بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دو بار به زندان افتاد، پس از آن همچنان با تهدیدهای سازمان اطّلاعات و امنیت (ساواک) روبه‌رو بود. سرانجام در شهریور ۱۳۴۵ از ایران خارج شد و مدّت ۱۰ سال در بیروت زندگی کرد و گاه برای دیدار پدر و مادر رفت‌وآمدهایی به نجف داشت. در این سال‌ها بقیهٔ مجلّدات الذریعه را با همکاری برادرش، احمد منزوی در تهران و چهار قرن از طبقات اعلام شیعهٔ پدرش را در بیروت منتشر کرد. تصحیح نامه‌های عین‌القضات همدانی را با همکاری عفیف عسیران در همین دوره در بیروت به انجام رساند. همچنین در ۱۳۵۱ از دانشگاه سن‌ژوزف بیروت با ارائهٔ پایان‌نامه‌اش، تصحیح الابحاث ابن‌کمونه، دکتری فلسفه گرفت.

منزوی در سال ۱۳۵۵ با پادرمیانی دوستان بانفوذش، پرویز ناتل خانلری و علی دشتی، توانست به تهران برگردد. پس از بازگشت به ایران خود را وقف کار علمی کرد و به انتشار تألیفات پدرش ادامه داد و تدریس در دانشکدهٔ ادبیات را از سر گرفت. پس از انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۶۰ به دلیل برخی اعتقادات و مواضع فلسفی دستگیر و محکوم به پنج سال زندان شد. در زندان کار فرهنگی خود را با ترجمهٔ دو جلد احسن‌التقاسیم مَقدسی و دو جلد تجارب‌الامم مسکویه رازی دنبال کرد. پس از آزادی از زندان با وجود ضعف جسمانی به همکاری با مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی پرداخت و در کنار برادر خود، احمد منزوی، چندین سال در این مرکز به کار ادامه داد.

علینقی منزوی در ۲۸ مهر ۱۳۸۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

الاشارات و التنبیهات (تصحیح) (۱۳۲۹)؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (ج ۱ و ۲) (۱۳۳۰ـ۱۳۳۲)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۵۰۰ صفحه (۱۳۳۰ - ۱۳۴۳)؛ فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی (۱۳۳۷)؛ ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد علّامه حلی (تصحیح) (۱۳۳۷)؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (شهید مطهری) (ج ۳ـ۵) (۱۳۴۱ـ۱۳۵۶)؛ فهرسة الکتب و الرسائل و لمن هی من العلماء و الأئمة و الحدود الأفاضل: فهرست کتاب‌های اسماعیلیه (تصحیح) (۱۳۴۴)؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی/ اسلامی (ج ۱۱ تا ۱۶) (زیرِ نظر ایرج افشار، با همکاری محمّدتقی دانش‌پژوه و احمد منزوی) (۱۳۴۶ـ۱۳۶۸)؛ نامه‌های عین‌القضات همدانی (تصحیح، با همکاری عفیف عسیران) (۱۳۴۷)؛ تنقیح الأبحاث فی البحث عن الملل الثلاث أی الملة الإسلامیة و النصرانیة و الیهودیة (تصحیح) (۱۹۷۰م در بیروت/ ۱۳۸۳ در تهران)؛ درس‌هایی دربارهٔ اسلام (ترجمه، اثر گلدزیهر) (۱۳۵۲ـ۱۳۵۷)؛ سیمرغ و سی مرغ (چکیده‌ای از منطق‌الطیر عطار نیشابوری، نمایشنامه در سه پرده) (۱۳۵۹)؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (ترجمه، اثر مَقدسی) (۱۳۶۱)؛ تجارب‌الامم (ج ۵ و ۶) (ترجمه، اثر مسکویه رازی) (۱۳۶۸ـ۱۳۷۶)؛ فهرست اعلام الذریعه الی تصانیف الشیعه (۱۳۷۷)؛ معجم‌البلدان (ترجمه) (۱۳۸۰ـ۱۳۸۳)؛ فردوس‌الحکمه فی الطب (پژوهش و ترجمه، با همکاری محمّدابراهیم ذاکر) (۱۳۹۱)؛ ریشه‌ها و اندیشه‌ها: مقاله‌هایی در تاریخ و اندیشهٔ ایرانیان (به کوشش غلامحسین صدری‌افشار) (۱۳۹۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۵۷، ۴۸۲؛ زندگی‌نامهٔ خودنوشت علینقی منزوی http://monzavi.net/page9.html (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۱/ ۱۳۹۹). منبع عکس و اطّلاعات تکمیلی: محمّدابراهیم ذاکر.

+ سند (۵۸، ۵۹ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیّدعلی (مدرّس) موسوی بهبهانی (۱۳۰۵ـ ۱۳۸۹)



در آذر ۱۳۰۵در بهبهان زاده شد. پدرش، سیدمحمّدحسین روحانی بود و پـدربزرگش، محمّـد، لقب ناظم‌الشریعه داشت. در پنج‌سالگی به مکتب‌خانه رفت و تا سنین نوجوانی مقدّمات علـوم قدیم را فراگرفت. پس از آن هم در مدارس دینـی در زادگـاهش بـه تحصـیل ادامـه داد. در سـال ۱۳۲۴ به حوزۀ علمیۀ قم رفت و تا ۱۳۳۰به تحصیل در حوزه ادامه داد. در همین دوران تا ۱۳۲۸ به تهران رفت و آمد داشت و در دانشکدۀ علوم معقول و منقـول (الهیـات) درس مـی‌خوانـد. در ۱۳۲۸ به دانشکدۀ حقوق دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۳۲ در رشـتۀ علـوم قضـایی لیسـانس گرفت. در سال ۱۳۳۴ در دورۀ دکتری معقول (فلسفه) پذیرفته شـد، دروس دکتـری را در طـی سـه سال گذراند ولی ارائۀ پایان‌نامه ده سال به درازا کشید تا سـرانجام در ۱۳۴۷ از رسـاله‌اش بـا عنـوان «شرح‌حال و آثار و آراء میرداماد» به راهنمایی غلامحسین صدیقی دفاع کرد. در این دوران در دبیرستان‌های تهـران درس مـی‌داد. در ۱۳۳۶ امتحان وکالت دادگستری داد و توانست پروانۀ وکالت بگیرد. در همین دوران از لباس روحانیت نیز بیرون آمد.

موسوی بهبهانی در سال ۱۳۳۶ به دعوت محمّد معین هم برای تدریس به دانشکدۀ ادبیات و هم برای تألیف به سازمان لغت‌نامۀ دهخدا رفت و تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «الف» (اطلس ـ اگینا/ انسحاج ـ ای‌یون <مشترک>)، «ب» (بز ـ بژیشه/ بن ـ بن افکندن)، «ج» (ج ـ جسین) و «ک» (کف ـ کلمبه <مشترک>) را به انجام رساند. در سال‌های ۱۳۴۵ـ۱۳۴۸ عضو هیئت مقابله بود. این همکاری تا سال ۱۳۵۰ ادامه یافت. او همچنین با محمّد معین در تهیۀ اصطلاحات حقوقی فرهنگ فارسی همکاری کرد.

در سال ۱۳۵۰ برای تدریس زبان فارسی و اسلام‌شناسی به هلند دعوت شد و تا ۱۳۵۳ در دانشگاه اوترخت[1] به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹ به فنلاند رفت و در دانشگاه‌های آنجا «سیر آراء و عقاید کلامی» تدریس کرد. او در ۱۳۷۸ از دانشگاه تهران بازنشسته شد.

سیدعلی موسوی بهبهانی در ۲۴ اسفند ۱۳۸۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملۀ آثار او

بخش‌هایی از لغت‌نامۀ دهخدا: ۹۱۹ صفحه (۱۳۳۸ـ۱۳۴۹)؛ رسائل صاین‌الدین ترکۀ اصفهانی (تصحیح، با همکاری ابراهیم دیباجی) (۱۳۵۱)؛ شرح‌حال و آثار و آراء میرداماد (۱۳۵۲)؛ الدرّة الفاخرة (تصحیح و ترجمه، با همکاری نیکولا هیر) (۱۳۵۸)؛ کلیات معارف اسلامی (۱۳۶۵)؛ حکیم استرآباد: میرداماد (۱۳۷۰)؛ منطق ابن حزم اندلسی (ترجمه) (۱۳۷۳)؛ عیار دانش (تصحیح) (۱۳۷۷).

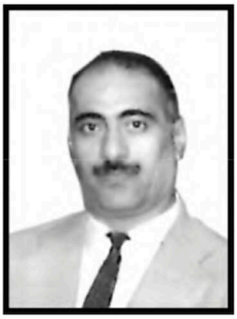
منابع: مقدّمۀ لغت‌نامۀ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۸۲؛ مقدّمۀ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوچهار؛ موسوی بهبهانی ۱۳۸۵: صص ۲۸ـ۵۱؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانۀ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: آرشیو عکس دانشکدۀ ادبیات دانشگاه تهران.

+ سند (۶۰ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

---

1. Universiteit Utrecht

حسن مینوچهر (۱۲۹۰ـ۱۳۷۸)



در یکم مهر ۱۲۹۰ش. در تهران زاده شد. در سال ۱۳۳۲ با ارائهٔ پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوان «تأثیر و نفوذ تصوف و عرفان در ادبیات تا قرن هفتم هجری» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دکتری گرفت و در همان سال به تدریس در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران مشغول شد.

مینوچهر در سال ۱۳۳۴ در تدوین و تألیف مختصری از حرف «الف» لغت‌نامه همکاری کرد. همچنین در ۱۳۳۷ چند ماهی در غیاب محمّد معین، سرپرستی سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا را بر عهده داشت.

او در دوره‌ای نیز مدیرکل ادارهٔ دخانیات بود و در سال ۱۳۳۶ سرپرست انتشارات دانشگاه تهران شد. در ۱۳۳۹ به درجهٔ استادی نائل و در ۱۳۵۵ بازنشسته شد.

حسن مینوچهر در ۲۰ فروردین ۱۳۷۸ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

تعلیمات اجتماعی (دوم دبیرستان‌ها، با همکاری امیرحسین آریان‌پور) (۱۳۳۵)؛ شرح التعرّف لمذهب التصوّف (تصحیح) (۱۳۴۶)؛ الاصلاح (با همکاری مهدی محقق و جلال‌الدین مجتبوی) (۱۳۷۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۸۲؛ کتابخانهٔ دیجیتال کتابخانهٔ مرکزی و اسناد دانشگاه تهران http://utdlib.ut.ac.ir/ (بازدیدشده در ۲۵ / ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار.

پرویز (ناتل) خانلری مازندرانی (۱۲۹۲ـ۱۳۶۹)



در اسفند ۱۲۹۲ش. در تهران زاده شد. پدر بزرگش، باقر معروف به میرزا خانلر بود که پس از درگذشت پدرش از مازندران (بابل) به تهران رفت و در حکومت قاجار شغل دیوانی و از ناصرالدین‌شاه لقب اعتصام‌الملکی گرفت. پدرش، میرزا ابوالحسن‌خان خانلری در وزارت خارجه خدمت می‌کرد و چندین سال در تفلیس و پطرزبورگ مأمور به خدمت بود. خانلری تحصیلات ابتدائی و متوسطه را به‌طور نامنظم در مدرسه‌های سن‌لویی، آمریکایی‌ها (البرز) و ثروت گذراند. دورهٔ اوّل دبیرستان را به طور متفرّقه امتحان داد و از دبیرستان دارالفنون در رشتهٔ ادبی فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۱۱ وارد دانشسرای عالی شد و در ۱۳۱۴ از دانشگاه تهران لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. از ۱۳۱۵ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و مدّتی دبیر دبیرستان‌های رشت و تهران بود. در ۱۳۲۰ به دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی راه یافت و از ۱۳۲۱ به‌عنوانِ دبیر یا مربّی در دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. پایان‌نامهٔ دکتری‌اش را با عنوان «تحقیق انتقادی در عروض فارسی و چگونگی تحول اوزان غزل» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر در ۱۳۲۳ به انجام رساند. او پس از محمّد معین و ذبیح‌اللّه صفا، سومین فارغ التحصیل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی بود.

خانلری در سال ۱۳۱۷ در تنظیم بخشی از «آ و الف» (آ ـ ابوریحان) با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد و لغات دیوان مسعود سعد را برای دهخدا استخراج کرد. از دوران دانشجویی همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرد و اشعار و نوشته‌هایش را در

مجلّهٔ مهر منتشر می‌کرد. در خرداد ۱۳۲۲ نخستین شماره از مجلّهٔ ادبی سخن را به یاری همسرش، زهرا کیا و ذبیح‌اللّه صفا انتشار داد. انتشار این مجلّه که از مهم‌ترین و مؤثرترین مجلّات ادبی به شمار می‌رود، تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت.

او از ۱۳۲۳ به‌عنوانِ دانشیار به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت. در سال ۱۳۲۵ از سوی علی‌اکبر سیاسی به ریاست دبیرخانهٔ دانشگاه تهران منصوب شد. در همان سال انتشارات دانشگاه تهران را بنیان گذاشت و مدّت پنج سال مدیریت آن را بر عهده گرفت. با تأسیس انجمن تألیف و ترجمه، و تدوین آیین‌نامه‌ای برای نشر، گام مؤثری در زمینهٔ نشر کتاب، به‌ویژه نشر دانشگاهی برداشت. همچنین طرح پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیل در مدارج عالی در رشته‌های ادبی و زبان فارسی را اجرا کرد.

او در سال ۱۳۲۷ به فرانسه رفت و مدّت دو سال در دانشگاه سوربن به مطالعات زبان‌شناسی پرداخت و رساله‌ای دربارهٔ فونتیک زبان فارسی نوشت. پس از بازگشت، به تدریس زبان‌شناسی جدید مبادرت کرد و کرسی «تاریخ زبان فارسی» را در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ایجاد کرد و تا ۱۳۵۷ متصدّی تدریس آن بود. کتاب دستور زبان فارسی او در ۱۳۴۳ به‌عنوانِ کتاب درسی دبیرستانی به چاپ رسید و اوّلین دستور زبان فارسی بر پایهٔ زبان‌شناسی در ایران به شمار می‌رود. این کتاب سال‌ها در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها تدریس می‌شد.

در سال ۱۳۴۴ بنیاد فرهنگ ایران را تأسیس کرد و تا ۱۳۵۷ ریاست آن را بر عهده داشت. این بنیاد در مدّت فعالیت خود بیش از سیصد عنوان کتاب را منتشر کرد که غالب آنها متون و تحقیقات مهمّی در زمینه‌های مختلف ادبی و تاریخی و علمی بود و با تأسیس پژوهشکدهٔ بنیاد فرهنگ ایران که خود ریاست آن را به عهده داشت، پژوهشگران بسیاری در زمینه‌های مختلف زبانی و ادبی پرورش داد. فرهنگ تاریخی زبان فارسی طرحی بود که او با همکاری چند تن در این بنیاد آغاز کرد و فقط موفق شد یک جلد (آ و الف) آن را در ۱۳۵۷ منتشر کند و به سببِ انقلاب از ادامهٔ آن بازماند.

در سال ۱۳۳۴، در دورهٔ وزارت اسداللّه عَلَم، معاون وزارت کشور شد. در ۱۳۳۹ در دورهٔ سوم مجلس سنا، سناتور انتصابیِ مازندران شد و دو دورهٔ دیگر (ششم و هفتم) تا سال ۱۳۵۷ در آن مقام بود. از تیر ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۲ مقام وزارت فرهنگ را در کابینهٔ اسداللّه عَلَم به عهده گرفت. در این دوره، طرح ایجاد سپاه دانش را پیشنهاد کرد و به تصویب رساند و اجرا کرد. در سال ۱۳۴۶ سازمان پیکار با بی‌سوادی را راه انداخت و در ۱۳۵۱ مدیریت فرهنگستان ادب و هنر ایران را به عهده گرفت.

پرویز ناتل خانلری در پیِ انقلاب ۱۳۵۷، پس از مدّتی حبس، خانه‌نشین و از مزایای بازنشستگی محروم شد. سرانجام در اوّل شهریور ۱۳۶۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

روانشناسی و تطبیق آن با اصول پرورش (۱۳۱۶)؛ چند نامه به شاعری جوان (ترجمه از ریلکه) (۱۳۲۰)؛ مخارج‌الحروف ابن‌سینا (ترجمه و تصحیح) (۱۳۲۰)؛ تحقیق انتقادی در عروض و قافیه و چگونگی تحوّل اوزان غزل فارسی (۱۳۲۷)؛ تریستان و ایزولد (ترجمه، اثر ژوزف بدیه) (۱۳۳۴)؛ ماه در مرداب (دفتر شعر) (۱۳۳۴)؛ غزل‌های خواجه حافظ شیرازی (۱۳۳۷)؛ وزن شعر فارسی (۱۳۳۷)؛ شاهکارهای هنر ایران (ترجمه، اثر آرتور پوپ) (۱۳۳۸)؛ چند نکته در تصحیح دیوان حافظ (۱۳۳۸)؛ سمک عیار (تصحیح) (۱۳۳۸_۱۳۴۵)؛ دختر سروان (ترجمه، اثر پوشکین) (۱۳۴۱)؛ زبان‌شناسی و زبان فارسی (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۴۳)؛ دستور زبان فارسی (۱۳۴۳)؛ تاریخ زبان فارسی (۱۳۴۸)؛ فرهنگ تاریخی زبان فارسی (ج ۱) (سرپرستی و تألیف) (۱۳۵۷)؛ دیوان حافظ (تصحیح) (۱۳۵۹)؛ داستان‌های بیدپای (تصحیح، با همکاری محمّد روشن) (۱۳۶۱)؛ شهر سمک: یادداشت‌های مربوط به سمک عیار (۱۳۶۲)؛ هفتاد سخن (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۶۷_۱۳۷۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ آذرنگ، ۱۳۹۵: صص ۳۳۵_۳۳۹؛ نظری، ۱۳۹۰: ۸۳۸_۸۴۰؛ افشار،

۱۳۹۸: صص ۹۶۶ـ۹۸۲؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۱۳۸۹ـ۱۳۹۰. منبع اطلاعات تکمیلی و عکس: ترانه خانلری.

+ سند (۶۱، ۶۲ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سعید نجفی اسداللّهی (۱۳۱۸)



در دوم اردیبهشت ۱۳۱۸ در بغداد در خانواده‌ای با اصلیت ایرانی زاده شد. در یک‌سالگی به‌همراهِ خانواده به ایران آمد. پدرش، آیت‌اللّه احمد نجفی، نوادهٔ شیخ اسداللّه تُستَری (شوشتری)، مؤسس دارالعلوم العربیه در تهران بود. تحصیلات ابتدایی را از سال ۱۳۲۵ در مدرسه‌های امیرمعزّی، ادب و امیدی و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان علمیه در تهران گذراند. در ۱۳۳۶ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. پس از لیسانس، در دورهٔ دکتری همان رشته پذیرفته شد. در ۱۳۴۲ دروس دکتری را گذراند ولی، در سال ۱۳۴۸، با چند سال تأخیر از پایان‌نامهٔ خود با عنوان «فرهنگ‌نویسی تازی به فارسی در ایران و هند و تصحیح دستورالاخوان» به راهنمایی صادق کیا دفاع کرد.

نجفی در سال ۱۳۴۱ به جمع مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا پیوست و تا سال ۱۳۵۹ تألیف بخش‌هایی از حرف‌های «ب» (برگ ـ بریهیم/ بل ـ بمیر)، «د» (دراز ـ دلی‌یک)، «ع» (عرش ـ عُیَینه)، و «م» (مرس ـ مرية/ مس ـ مسیو/ مه ـ مهلی) را به **انجام** رساند. پس از پایان لغت‌نامهٔ دهخدا، به‌همراهِ برخی از مؤلّفان باقیمانده به تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی پرداخت و بخش‌هایی از حرف «الف» (اخ ـ اریون/ اندی ـ اندیشیده / او ـ ایستادگی نمودن / ایستادن ـ اییشه <مشترک>) این فرهنگ را تألیف کرد. او همچنان به‌طور هفتگی در جلسات تألیف این فرهنگ تا تابستان ۱۴۰۱ شرکت می‌کرد. پس از تغییر مدیریت مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا و تصمیم‌های مدیریت جدید، به همکاری خود با این مؤسسه پایان داد.

او از سال ۱۳۳۰ در مؤسسهٔ دارالعلوم العربیه در کنار پدرش به تدریس زبان عربی پرداخت و پس از او، در ۱۳۵۲ مدیریت آن مؤسسه را به عهده گرفت و تاکنون نزدیک به هفتاد سال است که در آنجا به تدریس زبان و ادبیات عربی در سطوح مختلف مشغول است.

در سال ۱۳۴۸ گروه زبان و ادبیات عربی را در مدرسهٔ عالی ترجمه تأسیس کرد و پس از شکل‌گیری دانشگاه علّامه طباطبائی، در ۱۳۵۹ گروه زبان و ادبیات عرب این دانشگاه را نیز راه‌اندازی و سال‌ها مدیریت کرد.

او از ۱۳۵۴ تا ۱۳۸۸ طی همکاری با سازمان کتاب‌های درسی، بر تهیّه و تدوین کتاب‌های زبان عربی دوره‌های راهنمایی و دبیرستان نظارت کرد. از ۱۳۶۸ با سازمان سنجش کشور در نحوهٔ طرح و ارائهٔ سؤالات زبان عربیِ مسابقات ورودی همکاری دارد. همچنین از ۱۳۶۸ عضو هیئت علمی بخش عربی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است و از ۱۳۹۴ سردبیری فصلنامهٔ ترجمهٔ قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرّس را عهده‌دار است. در دی ۱۳۹۹ نشانِ «مرجعیت علمی در زبان و ادبیات عربی» در حوزهٔ صرف و نحو به او اهدا شد.

از جملهٔ آثار او

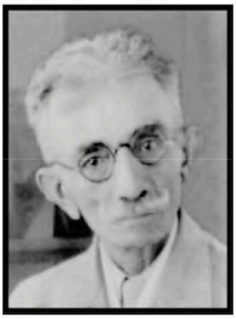
الطریقة الجدیدة من دروس دارالعلوم العربیة (با همکاری احمد نجفی) (۱۳۲۶)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ دهخدا: ۱۸۲۵ صفحه (۱۳۴۲ـ۱۳۵۸)؛ دستورالاخوان (تصحیح) (۱۳۴۹)؛ القاموس الفرید فی العصر الجدید (با همکاری احمد نجفی) (۱۳۴۹)؛ بخش‌هایی از لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی: ۷۷۶ صفحه (۱۳۷۰ـ۱۳۹۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۳؛ سال‌شمار زندگی و آثار دکتر سعید نجفی اسداللّهی موجود در بایگانی

مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: آرشیو عکس مؤسسهٔ دهخدا.

+ سند (۶۳ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محمّدصادق وحدت (علی‌آبادی)، ادیب‌حضور (۱۲۵۵ـ۱۳۳۲)



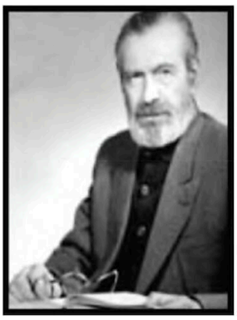
در سال ۱۲۵۵ش.[۱] در تهران زاده شد. وی اصالتاً از علی‌آباد مازندران بود. سال‌ها در ارتش خدمت کرد و رئیس سابق دفتر اداری تیپ کرمانشاه بود. در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲با دهخدا در تنظیم قسمتی از حرف «ط» و استخراج لغات، تهیهٔ تراجم احوال و ترجمهٔ مطالب همکاری کرد و همچنین در تألیف فرهنگ فارسی معین مشارکت داشت.

محمّدصادق وحدت در ۲۰ آذر ۱۳۳۲[۲] در تهران درگذشت و در جوار امام‌زاده عبداللّه در شهرری به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۵۷ و ۴۸۳. مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج۱، ص هشتادوپنج؛ صفحهٔ اینستاگرام سیدعلی شهیدی؛ آرشیو مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. منبع عکس: گنجینهٔ دهخدا.

+ سند (۶۴-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

جلال‌الدین همائی (۱۲۷۸ـ ۱۳۵۹)



در سیزدهم دی ۱۲۷۸ش. در محلّهٔ پاقلعهٔ اصفهان زاده شد. پدرش، میرزا ابوالقاسم محمّدنصیر، متخلّص به «طرب»، و مادرش، سکینه‌سلطان، معروف به آغا بی‌بی‌خانم، زنی باسواد و فاضل بود. پدربزرگش، محمّدرضا قلی‌خان، متخلّص به «هما» و معروف به همای شیرازی، از سال ۱۲۵۹ق. در اصفهان ساکن شده بود. جلال‌الدین از چهارپنج‌سالگی پیش پدر و مادر خواندن قرآن و گلستان و اشعار حافظ را فراگرفت. سپس او را به مکتب‌خانه فرستادند و در ۱۲۸۷ش. نخست به مدرسهٔ حقایق و سپس به مدرسهٔ قدسیه رفت. در کنار مدرسه، همچنان نزد پدر و دیگر استادان درس می‌گرفت. در ۱۲۸۹در کنار تحصیل علوم جدید، برای درس طلبگی به مدرسهٔ دینی نیم‌آورد رفت و بیست سال مقیم حجره‌ای در آن مدرسه شد و به تحصیل علوم قدیم و دینی پرداخت تا اینکه از سوی مراجع تقلید اجازهٔ اجتهاد و روایت یافت و بر علومی مانند هیأت، نجوم، اسطرلاب، استخراج تقویم، ریاضی جدید و طبّ قدیم نیز تسلّط یافت. در تمام این سال‌ها به تدریس سطوح پایین‌تر از خود نیز اشتغال داشت و از راه کتابت گذران زندگی می‌کرد.

---

۱. صفاءالدین جهانبانی (نوهٔ محمّدصادق وحدت) در نامه‌ای به محمّد دبیرسیاقی، تاریخ تولد پدربزرگش را ۱۲۵۶ش. نوشته، ولی بر روی سنگ قبرش ۱۲۵۵ نقش شده‌است.

۲. همو تاریخ فوت پدربزرگش را آبان‌ماه ۱۳۳۲ نوشته‌است.

در سال ۱۳۰۰ به تدریس در مدرسهٔ صارمیه، از مدارس جدید اصفهان، مشغول شد و در ۱۳۰۷ به استخدام رسمی وزارت معارف درآمد و برای تدریس به تبریز فرستاده شد. در ۱۳۰۸، بنا بر اقتضای زمانه از لباس روحانیت بیرون آمد. در ۱۳۱۰ به تهران منتقل شد و معلّم مدرسهٔ دارالفنون و شرفِ مظفری شد. پس از آن در دانشسرای عالی و دانشکده‌های حقوق و ادبیات به تدریس پرداخت.

همائی در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ یا ۱۳۲۰ از وزارت معارف مأمور همکاری با علی‌اکبر دهخدا شد و در تألیف بخشی از حرف «آ» و «الف» (آ ـ ابوریحان) و تهیهٔ مطالب و تراجم احوال همکاری کرد. در تألیف کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها ازجمله دستور پنج استاد مشارکت داشت. در سال ۱۳۴۵ به درخواست خود بازنشسته شد و چون در ۱۳۵۵ از سوی دانشگاه درجهٔ استادممتازی یافت، همچنان تا سال‌ها به تدریس ادامه داد. او شعر می‌سرود و «سنا» تخلّص می‌کرد.

جلال همائی در ۲۸ تیر ۱۳۵۹ در تهران درگذشت و در تختِ‌پولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

ازجملهٔ آثار او

تاریخ ادبیات ایران (۱۳۰۸ـ۱۳۰۹)؛ ولدنامه (مثنوی ولدی) (تصحیح) (۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶)؛ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم (تصحیح) (۱۳۱۶/ ۱۳۵۳)؛ نصیحةالملوک (تصحیح) (۱۳۱۷/ ۱۳۵۱)؛ غزالی‌نامه: شرح‌حال امام محمّد غزالی (۱۳۱۸/ ۱۳۴۲)؛ مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة (تصحیح) (۱۳۲۵)؛ کنوزالمعزّمین (تصحیح) (۱۳۳۱)؛ معیارالعقول (تصحیح) (۱۳۳۱)؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی (۱۳۳۹/ ۱۳۵۴)؛ دیوان عثمان مختاری (تصحیح) (۱۳۴۱)؛ طرب‌خانه: مجموعهٔ رباعیات منسوب به خیام (تصحیح) (۱۳۴۲)؛ تفسیر مثنوی مولوی: تفسیر داستان دز هوش‌ربا (۱۳۴۲)؛ دیوان طرب (همای شیرازی) (۱۳۴۲)؛ برگزیدهٔ دیوان سه شاعر اصفهان: عنقا، سها، طرب (۱۳۴۳)؛ خیامی‌نامه (۱۳۴۶)؛ ابوریحان بیرونی: اختراعات و اکتشافات و فن نجوم (۱۳۵۳)؛ مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید) (۱۳۵۴ـ۱۳۵۵)؛ مختاری‌نامه (شرح احوال و بررسی تاریخ عصر عثمان مختاری) (۱۳۶۱)؛ تاریخ علوم اسلامی (۱۳۶۳)؛ دیوان سنا (۱۳۶۴)؛ تاریخ اصفهان: هنر و هنرمندان (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۷۵)؛ تاریخ اصفهان: تکایا و مقابر (۱۳۸۱)؛ تاریخ اصفهان: سلسلهٔ سادات و مشجّرات و مسطّحات (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۹۰)؛ تاریخ اصفهان: ابنیه و عمارات (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۹۰)؛ تاریخ اصفهان: حوادث و حکام و سلاطین (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۹۵)؛ تاریخ اصفهان: رجال و دانشمندان (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۹۶)؛ تاریخ اصفهان: جغرافیای اصفهان (به کوشش ماهدخت همائی) (۱۳۹۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۳۲، ۴۸۳؛ خوانساری، ۱۳۵۵: صص ۱ـ۳۶؛ غلامرضایی، ۱۳۹۵ب: صص ۷۹۴ـ۷۹۹؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۱۵۰۲ـ۱۵۰۳؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۹/ ۲/ ۱۴۰۰).

+ سند (۶۵، ۶۶ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

ب. دستیاران

در این بخش تا حدّ امکان کوشش شده کسانی را که در استخراج لغات، تهیهٔ مطالب و مواد تألیف، ترجمهٔ مطالب، تنظیم برگه‌ها و تصحیح مطالب و نمونه‌های چاپی با علی‌اکبر دهخدا و پس از او با دیگر مؤلّفان در تألیف لغت‌نامه همکاری کرده‌اند، معرفی شوند و شرح‌حالی از آن‌ها به دست داده شود.

باقر آل‌ابراهیم دهکردی (۱۲۸۴ـ۱۳۶۷)



در سال ۱۲۸۴ش. در دهکرد (شهر کرد فعلی) زاده شد. پدرش، ملّا محمّدابراهیم دهکردی از روحانیان بنام آن منطقه بود. تحصیلات ابتدایی و سه سال متوسطه را در زادگاهش گذراند و برای ادامهٔ تحصیل به اصفهان رفت و علاوه بر تحصیل علوم دینی در مدرسهٔ صدر اصفهان، در مدرسه‌های جدید نیز به تحصیل پرداخت. سپس به تهران رفت و در سال ۱۳۱۸ از دانشسرای عالی لیسانس ادبیات و فلسفه گرفت و در ۱۳۲۶ موفق به دریافت دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد و از طرف وزارت فرهنگ برای دبیری رهسپار کرمان شد. پس از ۶ سال به تهران بازگشت و در دبیرستان‌های تهران مشغول به تدریس شد.

آل‌ابراهیم در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ در استخراج لغات با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد. در ۱۳۳۴ با اجازهٔ وزارت فرهنگ دبیرستان دخترانهٔ ثریّا را تأسیس کرد و تا سال ۱۳۴۷ به ادارهٔ آن مشغول بود. او شعر می‌سرود و «مهجور» تخلّص می‌کرد.

باقر آل‌ابراهیم در ۹ خرداد ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

تاریخ تحوّل و تطوّر ادبیات ایران (۱۳۳۳).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۷۹؛ نیکزاد امیرحسینی، ۱۳۵۷: صص ۶۲۸ـ۶۲۹؛ مهدوی، ۱۳۳۴: ص ۷۸. منبع عکس و اطّلاعات: مسعود آل‌ابراهیم دهکردی.

کاظم آل‌ابراهیم دهکردی (۱۲۹۵ـ۱۳۷۲)

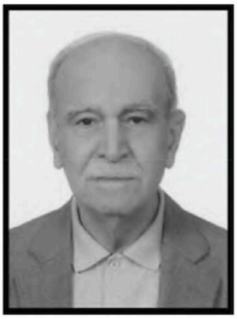


در سال ۱۲۹۵ش. در دهکرد (شهرکرد فعلی) زاده شد. پدرش، ملّا محمّدابراهیم دهکردی از روحانیان بنام آن منطقه بود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دورهٔ متوسطه را در اصفهان گذراند. او از دانشگاه تهران در رشتهٔ علوم اجتماعی فوق‌لیسانس گرفت. همچنین موفق به دریافت دیپلم زبان فرانسه از دانشگاه سوربن شد. از سال ۱۳۱۹ به استخدام ادارهٔ دارایی درآمد و عهده‌دار مناصب مختلفی شد و در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ به‌همراه برادر بزرگ‌ترش، باقر آل‌ابراهیم، در استخراج لغات با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد.

کاظم آل‌ابراهیم در ۲۷ اسفند ۱۳۷۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۷۹؛ نیکزاد امیرحسینی، کریم ۱۳۵۷: صص ۶۳۸ـ۶۳۷؛ منبع عکس و اطّلاعات: منیژه آل‌ابراهیم دهکردی.

ستّار آل‌بویه (۱۳۰۵ـ۱۴۰۰)



در سال ۱۳۰۵ در دیلمان زاده شد. او برادر کوچک‌تر اسدالله آل‌بویه بود. از دانشگاه تهران فوق‌لیسانس حقوق قضایی گرفت و به عنوان بازرس قضایی در ادارهٔ بازرسی کلّ کشور خدمت کرد. وکیل پایه‌یک دادگستری نیز بود.

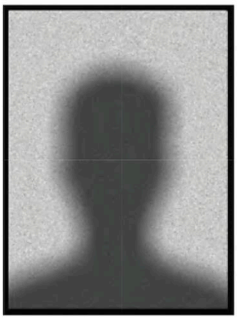
او از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۹ به استخراج لغات و برگه‌نویسی فرهنگ فرانسه به فارسی دهخدا و پس از آن برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشغول بود. در سال ۱۳۲۸ با فروغ دهخدا (دخترخواندهٔ دهخدا) ازدواج کرد.

ستار آل‌بویه در ۶ آبان ۱۴۰۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۷۹؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع اطّلاعات تکمیلی: گیتی آل‌بویه.

+ سند (۶۷ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محسن (پروفسور) ابراهیمی[۱] (۱۲۵۹ـ ؟)



در سال ۱۲۵۹ش. (به‌احتمال) در آذربایجان (به‌احتمال) زاده شد. در سال ۱۳۱۶ق. (۱۲۷۷ش.) در مدرسهٔ رشدیه معلّم ادبیات بوده و بدیع و معانی و بیان درس می‌داده‌است. در ۱۲۸۶ از طرف وزارت معارف به قفقاز فرستاده شد و در مدرسهٔ سعادت باکو به تدریس زبان فارسی پرداخت. در باکو پیش از شروع جنگ جهانی، براثرِ انقلاب بلشویکی، تمامی اثاث خانه و کتاب‌هایش به آتش کشیده شد و در پی آن به ایران بازگشت.

ابراهیمی از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۶ برای لغت‌نامهٔ دهخدا به استخراج مواد و ترجمه از متن‌های مختلف مانندِ فارسنامهٔ ابن‌بلخی، ۳ جلد اوّل شاهنامهٔ چاپ بروخیم، مراصدالاطّلاع، الانساب سمعانی، گرشاسب‌نامهٔ اسدی (نسخهٔ خطی)، تاریخ بیهقی، ترجمهٔ تاریخ یمینی، المرصع (نسخهٔ خطی)، دورهٔ تاریخ ایران باستان، دیوان منوچهری، دیوان خاقانی، قاموس‌الاعلام ترکی، بخشی از فهرست شاهنامهٔ ولف، اعلام لاروس کوچک و فرهنگ‌های روسی و غیره مشغول بوده‌است. در تألیف فرهنگ فارسی معین نیز همکاری داشته و مطالب را از زبان‌های آلمانی، ترکی و روسی ترجمه می‌کرده‌است. همچنین به عنوان مترجم در ادارهٔ کلّ نگارش مشغول به کار بوده و سال‌ها در حجره‌ای در مدرسهٔ سپهسالار زندگی می‌کرده‌است. چندین سند و نامه بین نخست‌وزیری و وزارت فرهنگ برای بهبود وضعیت زندگی او ردّ و بدل شده‌است.

محمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۵۹ چ ۱) لقب «پروفسور» و صفت «مرحوم» را برابر نام او نهاده‌است و متذکّر شده که وی «گذشته از خدمات ارزندهٔ خود به لغت‌نامه، کتاب‌های ذی‌قیمت خود را نیز وقف کرده بود که پس از مرگ به کتابخانهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا بدهند و اینک آن کتاب‌ها دوشادوش کتاب‌های مرحوم دهخدا در مؤسسهٔ لغت‌نامه مورداستفادهٔ مؤلّفان و علاقه‌مندان است».

---

۱. نام و نام خانوادگی او در اسناد وزارت فرهنگ و صورت‌های دستمزد مؤسسه محسن پروفسور ابراهیمی یا پروفسور محسن ابراهیمی نوشته شده‌است. دبیرسیاقی نام او را در فهرست همکاران و دستیاران لغت‌نامه «پروفسور محسن ابراهیمی» ثبت کرده‌است. شمس‌الدین رشدیه نام‌خانوادگی او را «امیرابراهیمی» ضبط کرده‌است. ر.ک. رشدیه، شمس‌الدین ۱۳۶۲: ص ۶۶.

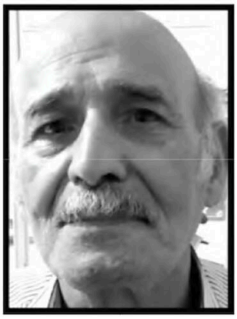
از آثار او

دستور پارسی (باکو ۱۹۰۹)؛ رهبر سخن.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳ و ۴۷۹؛ انوشه، ۱۳۸۲: ج ۵، ص ۱۱۲؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادویک. اسناد محفوظ در آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۸۳۳۶ـ۳۱۰.

+ سند (۶۸، ۶۹، ۷۰ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

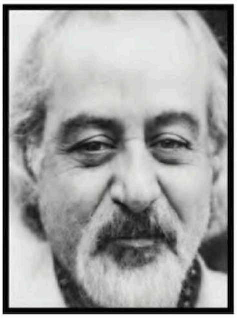
رسول ابوعلیزادهٔ بهبهانی (۱۳۲۲)



در سال ۱۳۲۲ در آبادان زاده شد. تحصیلات خود را تا دیپلم در زادگاهش ادامه داد. در ۱۳۴۹ به استخدام مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا درآمد و در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت. او مسئول کتابخانه و کارشناس کتب مؤسسه بود. در ۱۳۷۸ بازنشسته شد و پس از آن نیز تا ۱۳۸۸ برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی برگه‌نویسی کرد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

پرویز اتابیکی / اتابکی (۱۳۱۵ـ۱۳۸۷)



در بیست‌وسوم تیر ۱۳۱۵ در تهران زاده شد. در رشتهٔ تاریخ و باستان‌شناسی از دانشگاه تهران لیسانس و از همان دانشگاه در رشتهٔ زبان‌شناسی فوق‌لیسانس گرفت. او کارشناس فعالیت‌های فوق‌برنامهٔ دانشگاه تهران بود که به خواست خود مأمور به خدمت در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا شد. در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ به استخراج لغات و تصحیح مطالب لغت‌نامه مشغول بود، پس از آن نیز در کنار فعالیت‌های هنری و فرهنگی، تا سال ۱۳۸۷ (زمان مرگ) برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی برگه‌نویسی کرد.

اتابیکی موسیقی‌دان و نوازندهٔ چیره‌دست پیانو بود. موسیقی را در هنرستان موسیقی ملّی نزد هنرمندانی همچون جواد معروفی آموخت. از سال ۱۳۳۶ به آهنگسازی روی آورد و مدّت‌ها سرپرست ارکستر دانشگاه تهران بود. در طول زندگی هنری خود، بیش از ۵۰۰ اثر موسیقی ساخت.

پرویز اتابیکی در ۱۷ شهریور ۱۳۸۷ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۷/ ۱۱/ ۱۳۹۹).

+ سند (۷۱ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

عباس اطمینانی (گویلی کیلانه) (۱۳۳۰)



در سال ۱۳۳۰ در سقز زاده شد. تحصیلات خود را تا دیپلم در زادگاهش گذراند. در رشتهٔ زبان و ادبیات عرب در دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۵۳ لیسانس گرفت. تحصیل خود را در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی ادامه داد و در ۱۳۵۷ از همان دانشگاه فوق‌لیسانس گرفت.

او در سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ در استخراج لغات و تصحیح مطالب با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در دبیرستان‌ها و مرکز تربیت معلّم سنندج مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۶۹ در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۷۴ از پایان‌نامهٔ خود با عنوان «فرهنگ نوادر و ترکیبات هفت‌اورنگ جامی» به راهنمایی اسماعیل حاکمی والا دفاع کرد. پس از بازگشت به سنندج در دانشگاه تازه‌تأسیس کردستان به عنوان هیئت علمی برگزیده شد و تا زمان بازنشستگی (۱۳۸۶) در آن دانشگاه تدریس کرد.

عباس اطمینانی اکنون ساکن سنندج است و اوقات خود را با مطالعه و پژوهش سپری می‌کند.

از آثار او

دیوان محمّدبن ادریس الشافعی (ترجمه) (۱۳۷۰)؛ طرح دستور زبان فارسی (۱۳۷۹)؛ فیوضات ربّانی (ترجمه) (۱۳۸۴).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۷/ ۱۰/ ۱۴۰۰). منبع عکس و اطّلاعات: عباس اطمینانی.

عبدالحمید اعظمی / اعظم زنگنه (۱۲۸۳ـ۱۳۳۰)



در سال ۱۲۸۳ش. در کرمانشاه زاده شد. پدرش، میرزاحسین‌خان اعظم‌الدوله زنگنهٔ کرمانشاهی بود. دورهٔ دبیرستان را در مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ سیاسی به اتمام رساند و در سال ۱۳۰۷ به‌همراهِ محصّلان اعزامی به اروپا فرستاده شد. پس از دریافت دکترای امور اقتصادی و مالیه از دانشگاه پاریس، به عنوان دانشیار در دانشکدهٔ تازه‌تأسیس حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران که علی‌اکبر دهخدا ریاست آن را به عهده داشت، به تدریس پرداخت و پس از چندی معاونت دانشکده را بر عهده گرفت.

در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملّی (۱۳۲۲) نمایندهٔ مردم کرمانشاه شد. در دی‌ماه ۱۳۲۴ به عنوان نمایندهٔ مجلس طرح چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا را به مجلس شورای ملّی تقدیم کرد و با پشتکار توانست آن را به تصویب برساند. او همچنین یکی از نخستین همکاران دهخدا بود که به نام هیئت پنج‌نفری از آن یاد شده‌است. در سال ۱۳۲۵ به ریاست دانشکدهٔ حقوق و معاونت دانشگاه تهران رسید. پس از یک سال (۱۳۲۶) همکاری با دهخدا و ترجمهٔ بخشی از اَعلام لاروس کوچک، به معاونت پارلمانی نخست‌وزیر (حکیم‌الملک) منصوب شد و از همکاری با دهخدا بازماند. در ۱۳۲۷ در کابینهٔ محمّد ساعد مراغه‌ای و پس از آن در کابینهٔ سپهبد رزم‌آرا به وزارت فرهنگ رسید. او تا پایان عمر تدریس در دانشگاه را رها نکرد و تدریس حقوق بانکداری و تجارت را بر عهده داشت.

عبدالحمید زنگنه در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹، در جلو دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران به ضرب گلولهٔ دانشجویی به نام نصرت‌اللّه قمی از پا درآمد و در ۴ فروردین ۱۳۳۰ درگذشت.

از آثار او

نفت ایران[1] (پایان‌نامهٔ دکتری) (۱۹۳۳)؛ حقوق تجارت [بی تا]؛ بانک (۱۳۱۸)؛ حقوق بازرگانی (درس و تقریرات، به کوشش سهراب امینیان) (۱۳۴۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۳۸، ۴۷۹؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۱۱۴؛ نظری، ۱۳۹۰: ص ۴۱۵ـ۴۱۶؛ دانشنامهٔ دانش‌گستر: ج ۲، ص ۶۳۱؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۰/۵/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۶ /۱/ ۱۴۰۰).

مسعود اعظمی / اعظم زنگنه (۱۲۹۲ـ۱۳۷۰)



در سال ۱۲۹۲ش. در کرمانشاه زاده شد. پدرش میرزاحسین‌خان اعظم‌الدوله زنگنهٔ کرمانشاهی و برادر بزرگ‌ترش، عبدالحمید زنگنه بود. تحصیلات ابتدایی را در کرمانشاه و دورهٔ دبیرستان را در کالج شبانه‌روزی انگلیسی‌ها در اصفهان گذراند. سپس از دانشگاه تهران لیسانس حقوق سیاسی گرفت. پس از دریافت لیسانس، نخست در شرکت نفت و سپس در وزارت دارایی استخدام شد. پس از چندی از دانشگاه تهران دکترای اقتصاد گرفت و از پایان‌نامه‌اش با عنوان «ملّی شدن صنایع و خدمات اجتماعی در انگلستان و اثرات اقتصادی آن» دفاع کرد. در سال‌های بعد با دریافت بورس مطالعاتی، دورهٔ یک‌سالهٔ «مالیات‌ها» را در دانشگاه هاروارد و دوره‌هایی در دانشگاه آکسفورد و تایلند گذراند.

او در سال ۱۳۲۷ در استخراج لغات با دهخدا همکاری کرد. در وزارت دارایی تا مدیرکلّی کارگزینی و مدیرکلی دفتر طرح و بررسی‌های وزارت دارایی رسید و عضو شورای عالی مالیاتی و هیئت عالی انتظامی وزارت دارایی بود و در مهر ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷ بازنشسته شد.

مسعود اعظم زنگنه در اسفند ۱۳۷۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

ملّی شدن صنایع و خدمات اجتماعی در انگلستان و اثرات اقتصادی آن (۱۳۳۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ منبع اطّلاعات و عکس: سهراب اعظم زنگنه.

---

1. Le Petrole en Perse

عبدالرضا امیرتاش (۱۳۳۴ـ۱۳۹۸)



در سال ۱۳۳۴ در خانواده‌ای تهرانی‌الاصل در زاهدان زاده شد. در سال ۱۳۵۶ لیسانس اقتصاد و در ۱۳۶۸در همان رشته فوق‌لیسانس گرفت. در ۱۳۹۱ در رشتهٔ تربیت‌بدنی دکتری گرفت و به تدریس در این رشته پرداخت.

در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به تصحیح نمونه‌های چاپی و حسابداری مشغول بود.

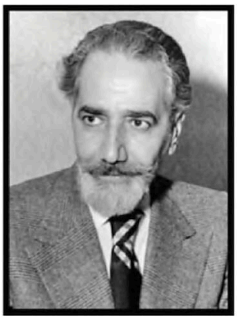
عبدالرضا امیرتاش در آبان ۱۳۹۸ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

مسائل آمار و حلّ آن‌ها (۲ ج) (۱۳۷۹)؛ بازاریابی ورزشی (۱۳۹۷)؛ مبانی گذراندن اوقات فراغت (۱۳۹۷)؛ نقش بازاریابی حسی در تبلیغات ورزشی (با فاطمه راعی بیدگلی) (۱۳۹۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹ ؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۶ /۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس و اطّلاعات: لیدا عبدشاه (امیرتاش).

سیدابوالقاسم انجوی شیرازی (۱۳۰۰ـ۱۳۷۲)



در اردیبهشت ۱۳۰۰ در شیراز زاده شد. پدرش، سیدخلیل، مشهور به صدرالعلما از روحانیان مخالف حکومت رضاشاه و مادرش، خدیجه کجوری، نوهٔ آیت‌اللّه حاج شیخ مهدی کجوری مازندرانی بود. پدرش پس از شرکت در واقعهٔ مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ به‌همراهِ خانواده به تهران تبعید شد. تحصیلات خود را در تهران پی گرفت و برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به دانشگاه تهران رفت. دلبستگی‌اش به شعر و ادبیات او را به مجالس درس استادانی چون ملک‌الشعرا بهار، جلال همائی و سیدکاظم عصّار کشاند. در سال ۱۳۱۹ برای ادامهٔ تحصیل به سوئیس رفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، در لباسِ روحانیت به فعالیت‌های سیاسی روی آورد. آشنایی و دوستی با صادق هدایت موجب علاقه‌مندی‌اش به مقولهٔ فرهنگ عامه و پایه‌ای برای مطالعات و پژوهش‌های بعدی او شد.

انجوی از حدود سال ۱۳۲۲ فعالیت‌های مطبوعاتی خود را آغاز کرد. در ۱۳۲۳ سردبیری روزنامهٔ نبرد امروز و سپس مجلّهٔ آتشبار را به عهده گرفت. در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر و به جزیرهٔ خارک تبعید شد. پس از بازگشت به تهران فعالیت‌های سیاسی را کنار گذاشت و به مطالعات ادبی روی آورد. در سال ۱۳۴۰ به سازمان رادیو و تلویزیون راه یافت و به تحقیق و جمع‌آوری سند دربارهٔ فرهنگ مردم مناطق مختلف ایران پرداخت و از ۱۳۴۱ به مدّت بیست سال اجرای برنامه‌های رادیو را در همین زمینه به عهده داشت و «مرکز فرهنگ مردم» را در رادیو راه انداخت. او همچنین در سال‌های ۱۳۳۶ـ۱۳۳۷ با لغت‌نامهٔ دهخدا در زمینهٔ استخراج لغات همکاری کرد.

انجوی در زمان حیاتش توانست آثار متعددی در زمینهٔ فرهنگ مردم ایران، از مثل‌ها، قصه‌ها و آداب و رسوم تألیف کند. دیوان حافظ شیرازی با تصحیح او به نظر برخی صاحب‌نظران در زمرهٔ کامل‌ترین تصحیح‌های دیوان حافظ است، زیرا تمامی گونه‌ها و روایات مربوط به اشعار حافظ را گرد آورده‌است.

سیدابوالقاسم انجوی در ۲۵ شهریور ۱۳۷۲ در تهران درگذشت و در گورستان ابن‌بابویه به خاک سپرده شد.

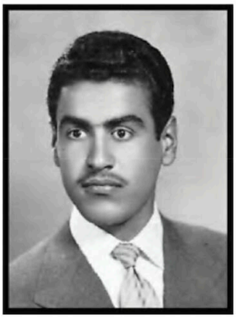
از جملهٔ آثار او

سفینهٔ غزل (۱۳۳۶)؛ مکتب شمس (۱۳۳۷)؛ تمثیل و مثل (۱۳۵۲)؛ بازی‌های نمایشی (۱۳۵۲)؛ جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان (۱۳۵۲_۱۳۵۴)؛ قصه‌های ایرانی (۱۳۵۲_۱۳۵۵)؛ مردم و شاهنامه (۱۳۵۴)؛ مردم و فردوسی (۱۳۵۵)؛ دیوان خواجه حافظ شیرازی (تصحیح) (۱۳۶۷)؛ گذری و نظری در فرهنگ مردم (با همکاری محمود ظریفیان) (۱۳۷۱)؛ هدایت روایتگر رنج زمان (۱۳۸۴)؛ تبعیدگاه خارک (یادداشت‌های انجوی شیرازی در زندان خارک) (۱۳۸۴).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۷۹؛ ابراهیمی، ۱۳۹۳: ج۱، صص ۶۳۹_۶۴۱؛ شریفی، ۱۳۸۷: صص ۲۱۱_۲۱۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۸ /۱/ ۱۴۰۰).

+ عکس، ر.ک. بخش آلبوم مؤلفان.

بهمن بوستان (۱۳۱۴_۱۳۹۳)



در بیست‌وسوم آذر ۱۳۱۴ در تهران زاده شد. او فرزند مجدالعُلی (مهرداد) بوستان (کمال خراسانی)، نویسنده و صاحب امتیاز روزنامهٔ بوستان و فاطمه وحید دستگردی. دختر حسن وحید دستگردی، ادیب و شاعر و مصحّح خمسهٔ نظامی بود. در رشتهٔ حقوق و زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و پس از آن در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی مشغول به تحصیل شد، ولی آن را به پایان نرساند. در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ به دعوت محمّد معین به سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا رفت و در تصحیح مطالب لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد و در فرهنگ فارسی در تدوین لغت‌های ورزشی و مکانیکی و تهیهٔ تصاویر و نقشه‌ها به محمّد معین یاری داد. او دبیر دبیرستان‌های تهران نیز بود.

بوستان به استخدام سازمان رادیو و تلویزیون درآمد و با طرح و تهیهٔ برنامه‌هایی نظیرِ «هفت شهر عشق»، «بشنو از نی» و «سلامی چو بوی خوش آشنایی»، با همراهی هنرمندانی نظیر احمد عبادی، حسن کسایی، جلیل شهناز، علی‌اصغر بهاری، حسین قوامی و دیگران به گسترش موسیقی ایرانی از طریق رادیو و تلویزیون پرداخت. او سال‌ها مدیریت آرشیو موسیقی سازمان رادیوتلویزیون ملّی ایران را به عهده داشت.

بوستان مقالات و یادداشت‌های بسیاری در حوزهٔ موسیقی و ادبیات برای نشریات ادبی و فرهنگی مانندِ آینده، کلک و ادبستان نوشت و پژوهش‌های گسترده‌ای نیز در زمینهٔ موسیقی زورخانه‌ای و ورزش‌های باستانی انجام داد. او در دههٔ ۱۳۸۰ به عضویت انجمن پیشکسوتان ورزشِ کمیتهٔ ملّی المپیک درآمد و در سال‌های اوّلیه دههٔ هشتاد به عنوان عضو کانون پژوهشگران خانهٔ موسیقی ایران انتخاب شد.

بهمن بوستان در ۲۷ آبان ۱۳۹۳ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

هفت‌اورنگ: مروری بر موسیقی سنتی و محلی ایران (با همکاری محمّدرضا درویشی) (۱۳۷۰).

منابع: مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادودو؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ وب‌سایت شخصی بهمن بوستان http://www.bahmanboustan.ir/ (بازدیدشده در ۱۱/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: علی بوستان.

+ سند (۷۲-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

حسن بوستان (۱۳۲۴)

در سال ۱۳۲۴ در تهران زاده شد. او برادر کوچک‌تر بهمن بوستان است. در سال ۱۳۴۲، در حالی که دانش‌آموز سال پنجم متوسطهٔ ادبی دبیرستان ایرانشهر ناحیهٔ ۳ آموزش و پرورش بوده، با اجازهٔ مدرسه ساعت‌های بعد مدرسه را به سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا می‌آمده و تا سال ۱۳۴۴ به تصحیح نمونه‌های چاپی مشغول بوده‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۷۳ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سینا بهشتی‌پور (۱۳۳۱)



در بیست‌وهشتم مهر ۱۳۳۱ در تهران زاده شد. او فرزند محمّدمهدی بهشتی‌پور، از روزنامه‌نگاران پیش‌کسوت، است. پس از دریافت دیپلم ریاضی از دبیرستان فیروزبهرام، از مؤسسهٔ عالی حسابداری لیسانس حسابداری صنعتی گرفت. ضمن تحصیل در دانشگاه از سال ۱۳۵۲ تحت تأثیر فعالیت‌های پدر، به کار در مؤسسهٔ لغت‌نامه دهخدا علاقه‌مند شد و تا سال ۱۳۵۶ در تنظیم برگه‌های لغت‌نامه همکاری کرد. در سال ۱۳۵۷ از دانشگاه FIT آمریکا فوق‌لیسانس مدیریت سیستم‌ها گرفت. پس از آن، سال‌ها در بانک اعتبارات ایران و بانک تجارت به عنوان کارشناس اعتباری، معاون شعبه، بازرس ارزی و فنّی، رئیس ادارهٔ مطالعات و برنامه‌ریزی به کار پرداخت و در ۱۳۸۱ بازنشسته شد. او در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی به تدریس در زمینه‌های پول و ارز و بانک‌داری، بانک‌داری بین‌المللی، بانک‌داری اسلامی، حسابداری نیز مشغول بوده‌است.

سینا بهشتی‌پور اکنون مقیم کانادا است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. منبع اطّلاعات تکمیلی و عکس: سینا بهشتی‌پور.

+ سند (۷۴ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

محمّدمهدی بهشتی‌پور (۱۳۰۸ـ۱۳۸۰)



در پنجم تیر ۱۳۰۸[۱] در خانواده‌ای با اصلیت تهرانی در سامرا زاده شد. پدرش، غلامحسین، پسرِ برادر شیخ آقابزرگ طهرانی و مادرش، مریم منزوی، بزرگ‌ترین دختر آقابزرگ بود. او در سال ۱۳۱۶ به‌همراهِ خانواده‌اش به تهران رفت. از دوران نوجوانی علاقهٔ بسیاری به خواندن مجلّات و روزنامه‌ها داشت. به تشویق دایی‌هایش احمد و علینقی منزوی به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) رفت، ولی آن را نیمه‌تمام رها کرد و تمام اوقات خود را صرف مطالعه در رشتهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی کرد. پس از مدّتی به‌سویِ کتابداری و روزنامه‌نگاری کشانده شد و از سال ۱۳۳۰ با روزنامه و مجلّات، ازجمله تجدد ایران، دهقان روز و تهران اکونومیست به همکاری پرداخت.

بهشتی‌پور در سال ۱۳۳۹ در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به عنوان کتابدار مشغول به کار شد. همچنین تا سال ۱۳۵۲ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها و تصحیح مطالب با مؤلّفان همکاری کرد. در ضمن کار در مؤسسهٔ مذکور و همکاری با چند نشریه، دورهٔ تخصصی رشتهٔ کتابداری و روزنامه‌نگاری را گذراند. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۸ سردبیری سالنامه و مجلّهٔ تهران اکونومیست را به عهده داشت. در اواخر سال ۱۳۵۳ دبیرِ سرویس اقتصادی در روزنامهٔ اطّلاعات شد. وی یکی از پایه‌گذاران سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در سال ۱۳۴۱ بود و سال‌ها عضو هیئت‌مدیره بود و در ۱۳۴۹ ریاست آن را به عهده گرفت. در سال‌های فعّالیت مطبوعاتی بارها ممنوع‌القلم، توقیف و زندانی شد. در سال ۱۳۵۸ به دلیل ابتلا به بیماری قلبی از روزنامهٔ اطّلاعات بازنشسته شد.

محمّدمهدی بهشتی‌پور در اوّل شهریور ۱۳۸۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

تاریخچهٔ ذوب آهن ایران (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۴۰)؛ حقّ تقدّم با صنعت (۱۳۴۱)؛ بازرگانی خارجی ایران (۱۳۴۲)؛ تاریخچهٔ صنعت نساجی ایران (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۴۳)؛ اقتصاد و انقلاب (۱۳۵۹)؛ فهرست نام اشخاص در تاریخ جراید و مجلّات ایران (۱۳۷۶).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۷۹؛ زندگی‌نامهٔ خودنوشت، وب‌سایت شخصی مهدی بهشتی‌پور http://mehdibeheshtipour.com/ (بازدیدشده در ۲/ ۱۲/ ۱۳۹۹)؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ دانشنامهٔ دانش‌گستر: ج ۴، صص ۷۰۲ـ۷۰۳؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۹ /۱/ ۱۴۰۰)؛ منبع اطّلاعات تکمیلی و عکس: سینا بهشتی‌پور.

+ سند (۷۵ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

---

۱. تاریخ تولد در شناسنامه: ۲۰ آبان ۱۳۰۹، تاریخ مذکور در متن بر اساس نوشتهٔ پدرش، غلامحسین بهشتی‌پور است.

خانبابا بیانی (۱۲۸۸ـ ۱۳۷۵)



در سال ۱۲۸۸ش. در همدان زاده شد. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و تحصیلات عالی را در دارالمعلّمین عالی (دانشسرای عالی) در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا گذراند. او جزو نخستین گروه از محصّلانی بود که پس از پایان دورهٔ سربازی به خارج از کشور فرستاده شدند. از دانشگاه سوربن (پاریس) در رشتهٔ تاریخ دکتری و در رشتهٔ زبان‌های قدیم دیپلم گرفت و بلافاصله پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۶، در دانشگاه تازه‌تأسیس تهران در رشتهٔ تاریخ به تدریس مشغول شد و در ۱۳۲۱ به درجهٔ استادی رسید. او در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ به عضویت هیئت پنج‌نفری لغت‌نامهٔ دهخدا درآمد و در تنظیم فرهنگ فرانسه به فارسی به دهخدا یاری داد.

بیانی در کنار تدریس، عهده‌دار مشاغل اداری نیز بود، ازجمله: معاونت دانشکدهٔ ادبیات و دانشسرای عالی، مدیرکلّی ادارهٔ کلّ نگارش وزارت فرهنگ، ریاست دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ریاست دانشگاه آذربایجان، مدیرکلّی دانشگاه تهران، ریاست دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و دو دوره سناتوری انتصابی. همچنین تأسیس دانشگاه تبریز، استقلال دانشسرای عالی و تبدیل آن به دانشگاهی مستقل، پایه‌گذاری گروه تاریخ دانشگاه تهران، تشکیل آرشیو وزارت امور خارجه، از جملهٔ خدمات فرهنگی اوست. او در سال ۱۳۵۱ استادِ ممتاز و در ۱۳۵۳ بازنشسته شد.

خانبابا بیانی در ۴ اسفند ۱۳۷۵ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

ذیل جامع‌التواریخ رشیدی (مقدّمه و تعلیقات) (۱۳۱۷)؛ تاریخ ایران شامل نهضت‌های ایران بعد از اسلام (۱۳۱۸)؛ تاریخ دیپلماسی ایران: سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی‌شاه (از اسناد بایگانی‌شده وزارت امور خارجه فرانسه) (۱۳۲۰)؛ تاریخ عمومی: تفوّق و برتری اسپانیا (۱۳۲۹)؛ تاریخ عمومی: تفوّق و برتری فرانسه (۱۳۴۵)؛ ایران جاویدان (۱۳۴۷)؛ تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر (ترجمه) (۱۳۵۲)؛ تاریخ نظامی ایران (جنگ‌های دورهٔ صفویه) (۱۳۵۳)؛ سکّه‌های ایران در دوران هخامنشی (ترجمه، با همکاری ملکه ملک‌زاده) (۱۳۵۸)؛ پنجاه سال تاریخ ایران در دورهٔ ناصری (۱۳۷۵)؛ غائلهٔ آذربایجان (مستند به اسناد تاریخی و سیاسی و آرشیوی) (۱۳۷۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۳، ۴۵۶، ۴۷۹؛ نظری، ۱۳۹۰: ص ۲۰۹؛ اثرآفرینان: ج ۲، ص ۱۰۱؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۱ /۱/ ۱۴۰۰).

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

کیانوش پروین[۱] (؟)

لیسانسیهٔ علوم اجتماعی از دانشگاه تهران و دبیر دبیرستان‌ها در تهران، در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و همچنین با محمّد معین در فرهنگ فارسی همکاری داشته‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ فرهنگ فارسی معین: ج ۱، ص هشتادوشش.

+ سند (۷۶-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

اصغر جلائی‌فر (۱۳۰۳ـ۱۳۶۱)



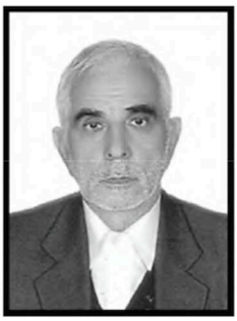
در سال ۱۳۰۳ در تهران زاده شد[۲]. تحصیلات خود را تا کلاس هفتم در تهران گذراند؛ سپس در پی ازدواج مادر به سیرجان رفت و در آن شهر ساکن شد و به استخدام شهرداری سیرجان درآمد. در اواخر دهۀ سی و اوایل دهۀ چهل مدّتی به مقام شهرداری و معاونت فرمانداری سیرجان رسید.

جلائی‌فر در سال ۱۳۴۳ به تهران بازگشت و در بنیاد فرهنگ ایران در کنار علی‌اکبر سعیدی سیرجانی مشغول به کار شد و از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۹ در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به تصحیح نمونه‌های چاپی و استخراج لغات مشغول بود و پس از پایان یافتن لغت‌نامهٔ دهخدا تا سال ۱۳۶۱ برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی برگه‌نویسی کرد.

اصغر جلائی‌فر در سال ۱۳۶۱ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ منبع عکس و اطّلاعات: پرویز جلائی‌فر.

فیروز حریرچی (۱۳۲۰ـ۱۳۹۵)



در بیست‌ودوم فروردین ۱۳۲۰ در تبریز زاده شد. در سال ۱۳۲۶ به‌همراهِ خانواده‌اش راهی تهران شد و در دبستان ابن‌سینا و دبیرستان‌های بامداد و دارالفنون به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۹ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۴۲ لیسانس گرفت. در ۱۳۴۳ به دورهٔ دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۴۷ از همان دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.

حریرچی در سال ۱۳۴۱ از سوی محمّد معین برای همکاری در فرهنگ فارسی و لغت‌نامهٔ دهخدا دعوت به کار شد و چند سال به استخراج لغات و برگه‌نویسی و تصحیح مطالب مشغول بود. او از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ در پژوهشکدهٔ بنیاد فرهنگ ایران به تدریس عربی پرداخت و از ۱۳۴۸ به استخدام رسمی دانشگاه تهران درآمد. از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۶ ریاست انتشارات دانشگاه تهران و از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰ ریاست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران را به عهده داشت. در همین دوران مدیریت مجتمع و مدرسهٔ عالی علوم قضایی و اداری قم را

---

۱. نام او به‌اشتباه در فهرست مؤلّفان و همکاران لغت‌نامهٔ دهخدا (دبیرسیاقی، ۱۳۷۷: ص ۴۸۲) و فهرست همکاران فرهنگ معین (فرهنگ فارسی معین: ج ۱، ص هشتادوشش) پروین کیانوش ثبت شده‌است.

۲. بعدها در تعویض شناسنامه، محل تولد سیرجان نوشته شد.

نیز عهده‌دار بود. پس از بازنشستگی در سال ۱۳۸۶، مدیریت گروه زبان و ادبیات عرب را در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی پذیرفت و تا پایان عمر در آنجا مشغول به کار بود.

سال ۱۳۶۷ به عضویت فرهنگستان بین‌المللی زبان و ادبیات عربی سوریه پذیرفته شد و در ۱۳۸۳ به عنوان چهرهٔ ماندگار از او تقدیر شد.

فیروز حریرچی در ۲۲ خرداد ۱۳۹۵ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

تأثیر زبان فارسی در عربی (ترجمه) (۱۳۴۰)؛ موشّح در ادبیات عرب (۱۳۴۲)؛ پارسیان عربی‌نویس: عبدالحمید کاتب ـ بدیع‌الزمان همدانی (۱۳۴۵)؛ امثال سائره از شعر متنبی (ترجمه و تفسیر و شرح) (۱۳۵۶)؛ اساس‌العربیه میدانی (تصحیح و توضیح) (۱۳۶۱)؛ جوهره: در نسب و شرح احوال امام علی(ع) و آل او (ترجمه) (۱۳۶۱)؛ ام‌سلمه (ترجمه) (۱۳۶۳)؛ زنان بزرگ اسلام (ترجمه) (۱۳۶۳)؛ فرهنگ اصطلاحات سیاسی (ترجمه، با همکاری صادق آئینه‌وند) (۱۳۶۸).

منابع: وبگاه دانشگاه تهران https://ut.ac.ir/؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۴۰۱/۱۰/۵)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۱/۱۰/۵).

+ سند (۷۷ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

خاکپور، یوسف (؟)

در سال‌های ۱۳۲۸ـ۱۳۳۰ در استخراج لغات با دهخدا همکاری داشته‌است.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۸۰.

حسین خطیبی نوری (۱۲۹۵ـ۱۳۸۰)



در سی‌ویکم تیرماه ۱۲۹۵ش. در تهران زاده شد. پدرش، حاج شیخ محمّدعلی نوری، سال‌ها نایب‌التّولیه و مدرّس و مدیر مدرسهٔ مروی تهران بود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ ثریّا، و تحصیلات دورهٔ اوّل متوسطه را در مدرسهٔ اقدسیه به پایان برد. سپس در مدرسهٔ دارالفنون در رشتهٔ ادبی مشغول به تحصیل شد و دیپلم خود را از آن مدرسه گرفت. در سال ۱۳۱۳ وارد دانشکدهٔ ادبیات شد و در ۱۳۱۷ در رشتهٔ ادبیات و فلسفه لیسانس گرفت. در همان سال به دورهٔ دکتری راه یافت. در ۱۳۲۴ پس از وقفه‌ای به سبب خدمت سربازی، از رسالهٔ دکتری‌اش با عنوان «نثر فارسی از آغاز تا قرن هفتم» به راهنمایی ملک‌الشعراء بهار دفاع کرد. او پس از محمّد معین، ذبیح‌اللّه صفا و پرویز ناتل خانلری، چهارمین فارغ‌التحصیل از نخستین دانشجویان دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی بود.

خطیبی با تشویق شماری از نمایندگان مجلس چهاردهم، در ارائهٔ طرحی به‌منظورِ طبع و نشر لغت‌نامه با بودجهٔ مجلس همّت گماشت و خود علاوه بر عضویت در «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا»، تا ۱۳۳۴ امور اداری سازمان لغت‌نامه را عملاً به عهده داشت و مقدّمهٔ جلد اوّل لغت‌نامهٔ دهخدا (چاپ ۱۳۱۸) را نوشت.

پس از سبک‌شناسی ملک‌الشعراء بهار، نخستین پژوهش دربارهٔ سبک‌شناسی در نظم و نثر فارسی، به‌وسیلهٔ او انجام گرفت و تدریس سبک‌شناسی را در دانشکدهٔ ادبیات در کنار استادش عهده‌دار شد. در ۱۳۳۰، پس از درگذشت بهار، کرسی استادی

این درس رسماً به خطیبی واگذار شد. از آن تاریخ تا دوران کناره‌گیری (۱۳۵۷)، به تدریس تاریخ تطوّر نظم و نثر و دستور زبان فارسی در دوره‌های لیسانس و بالاتر اشتغال داشت.

او در کنار تدریس، مشاغل دیگری را نیز عهده‌دار شد. چندی ریاست کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، و بعد مدیریت روزنامهٔ رسمی کشور را به عهده گرفت. او مدّت سی سال ریاست جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران را بر عهده داشت. از ۲۵ تیر ۱۳۳۲ تا سقوط دولت محمّد مصدّق، مدیرکلّ دفتر نخست‌وزیری مصدّق بود. همچنین چندین دوره به نمایندگی مجلس شورای ملّی رسید: در سال ۱۳۴۲ نمایندهٔ مردم لار و در ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷ نمایندهٔ مردم تهران. پس از انقلاب ۱۳۵۷ به مدّت شش سال به زندان رفت. در سال ۱۳۷۰ به دعوت دانشگاه تربیت مدرّس در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تدریس کرد.

حسین خطیبی نوری در ۳۱ شهریور ۱۳۸۰ در تهران درگذشت و در جوار امام‌زاده طاهر در کرج به خاک سپرده شد.

از آثار او

تاریخ تطوّر نثر فنی قرون ششم و هفتم هجری (۱۳۴۴)؛ فنّ نثر در ادب پارسی (۱۳۶۶)؛ چند منظومه (۱۳۸۱)؛ رنج رایگان: خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دکتر حسین خطیبی (به‌کوشش مرتضی رسولی‌پور) (۱۳۸۲).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۰۷، ۴۵۶؛ نظری، ۱۳۹۰: صص۳۳۳ - ۳۳۴؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۵۹۲؛ سلطان‌زاده، ۱۳۹۷: صص ۱۵۴ - ۱۵۶؛ خطیبی، ۱۳۸۲: صص ۱۱۸ - ۱۲۱؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۵ /۱/ ۱۴۰۰). یادآورها: سایت سازمان اسناد و کتابخانه ملّی جمهوری اسلامی ایران (بازدیدشده در ۲۵ /۱/ ۱۴۰۰)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵ /۱۱/ ۱۳۹۹).

+ سند (۷۸-۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

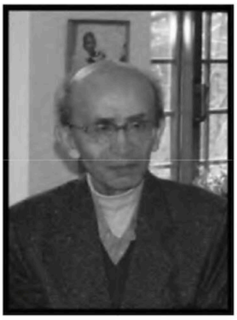
اسکندر دهخدا (؟)

او پسر یحیی دهخدا، یکی از دو برادر علی‌اکبر دهخدا بود که در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴ در استخراج لغات همکاری می‌کرده‌است.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۸۰.

+ سند (۷۹-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

فرهاد / امیر دهخدا (۱۳۰۸ـ۱۳۹۰)



در سال ۱۳۰۸ در تهران زاده شد. او پسر ابراهیم دهخدا، یکی از دو برادر علی‌اکبر دهخدا بود. او آهنگ‌ساز و نوازندهٔ چیره‌دست پیانو بود. در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۹ در استخراج لغات برای لغت‌نامهٔ دهخدا و پس از آن برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی همکاری می‌کرد.

فرهاد دهخدا در مهر ۱۳۹۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

بیست‌وپنج مینیاتور برای پیانو (به کوشش امیر صراف) (۱۳۸۲)؛ هفتاد قطعه برای پیانو (به کوشش امیر صراف) (۱۳۸۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا/۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۸۰؛ درودیان، ۱۳۸۳: ص ۲۵۰؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۲۵/ ۷/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۸۰-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

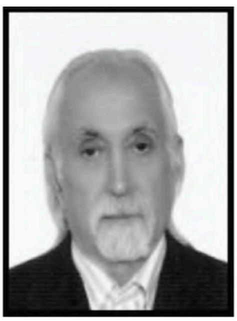
محمّد دهخدا (؟)

او پسر یحیی دهخدا، یکی از دو برادر علی‌اکبر دهخدا بود. در طول سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹ در استخراج لغات همکاری می‌کرده و احتمالاً پیش از سال ۱۳۴۸ درگذشته‌است.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا/۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۸۰.

+ سند (۸۱، ۸۲ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سیّدابراهیم دیباجی (۱۳۱۵)



در آذر ۱۳۱۵ در فروشانِ سده زاده شد. پس از پایان دورهٔ دبستان به حوزهٔ علمیهٔ اصفهان رفت و به آموختن علوم دینی و معارف اسلامی و ادبی پرداخت. در سال ۱۳۳۹ به تهران رفت و در دانشسرای مقدّماتی به تحصیل ادامه داد و دیپلم علمی و ادبی گرفت. سپس در امتحان ورودی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۴۵ در رشتهٔ فلسفه لیسانس و فوق‌لیسانس گرفت. آنگاه رهسپار کشورهای سوریه و لبنان شد و در بیروت از دانشگاه سن‌ژوزف دکتری گرفت.

دیباجی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا به تصحیح نمونه‌های چاپی لغت‌نامه مشغول بود و از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶در بخش بررسی و تحقیق کتابخانهٔ مجلس شورا به فهرست‌نگاری نسخه‌های خطّی اشتغال داشت. در ۱۳۴۹ به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران دعوت شد و به عنوان کارشناس کتاب‌های فارسی و عربی مشغول به کار شد و مدّتی نیز ریاست آن کتابخانه را بر عهده گرفت. از سال ۱۳۵۰ در گروه زبان و ادبیات عرب دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد و در ۱۳۸۷ از آنجا بازنشسته شد.

از جملهٔ آثار او

چهارده رسالهٔ فارسی صاین‌الدین ترکهٔ اصفهانی (تصحیح، با همکاری سیدعلی موسوی بهبهانی) (۱۳۵۱)؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ نوربخش (خانقاه نعمت‌اللّهی تهران) (۱۳۵۲)؛ ابن‌سینا به روایت اشکوری و اردکانی (۱۳۶۴)؛ فهرست مقاله‌های موجود در مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران (۱۳۶۵)؛ ترجمهٔ کامل المنتخب من الکتاب و السنّة و الخطب (۱۳۶۸)؛ المناهج فی المنطق صاین‌الدین ترکهٔ اصفهانی (تحقیق و مقدّمه) (۱۳۷۶)؛ بدایة‌البلاغه (۱۳۷۶)؛ الجدید فی الصرف و النحو (۱۳۷۷)؛ محبوب‌القلوب (با همکاری حامد صدقی) (تصحیح) (۱۳۷۷)؛ فرهنگ فراهی: شرح نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی (۱۳۸۲)؛ فهرست تفصیلی نخستین رساله‌های دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ۱۳۲۱ تا ۱۳۶۲ (با همکاری حسن فقیه‌عبداللّه و طاهره امینی) (۱۳۹۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ پایگاه دانشنامه‌ای شهرستان خمینی‌شهر https:// daneshnam.ir؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۰/۱/۲۶).

+ سند (۸۳–۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

غلامعلی رعدی آذرخشی / آدرخشی[1] (۱۲۸۸ـ۱۳۷۸)



در مهر ۱۲۸۸ش. در محلّهٔ ششگلان تبریز زاده شد. نیاکان پدری و مادری‌اش از آشتیان و تفرش برخاسته و بعداً به تبریز کوچ کرده بودند. پدرش، محمّدعلی افتخارلشکر مستوفی بود و خاندان پدری‌اش همگی پشت در پشت نظامی و دیوانی بودند. رعدی تحصیلات ابتدایی را در دبستان حکمت و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان محمّدیه (فردوسی) تبریز به پایان برد. از کودکی طبع شعر داشت و در پانزده‌سالگی مسمّطی به نام «نوروزیه» سرود. در سال ۱۳۰۶ به تهران رفت و دورهٔ مدرسهٔ حقوق و علوم سیاسی را گذراند و در ۱۳۱۵ از دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی لیسانس گرفت.

رعدی در مدرسهٔ حقوق و علوم سیاسی مورد توجّه دهخدا که رئیس مدرسه بود، قرار گرفت. از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹در تنظیم و تدوین مَثَل‌ها برای کتاب امثال و حِکَم به‌طورِ منظّم و در سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ و نیز از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ در اوقات فراغت خود در استخراج لغات و معانی از متن‌های نظم و نثر برای لغت‌نامه با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد. این همکاری بدون دریافت هیچ مزدی بود. دهخدا بر صفحهٔ اوّل دورهٔ امثال و حکم که به او به یادگار داده، چنین نوشته: «دوست عزیزم آقای دکتر رعدی! اگر بگویم اقلاً یک‌ثلث رنج این کتاب را بی‌هیچ عوضی و تنها برای عشق به ادب و محبّت به من، شما تحمّل کرده‌اید، هیچ مبالغه نکرده‌ام و اینک که به‌رسمِ یادگار این دوره را به کتابخانهٔ شما تقدیم می‌کنم، قسمتی از بضاعت شماست که به خدمتتان رد می‌شود. توفیق شما را به همهٔ نیّات نیک در دورهٔ حیات از خیر و نیکویی خواستارم. اسفند ۱۳۲۱، دوستدار شما علی‌اکبر دهخدا»[2].

رعدی به سببِ اشعارش خیلی زود در مجامع ادبی تهران مورد توجّه قرار گرفت و در رفت‌وآمدهایش به منزل دهخدا، با

---

۱. غلامعلی رعدی اصرار داشته که «آدرخشی» صحیح است و خود در نوشته‌هایش «آدرخشی» می‌نوشته‌است. ر.ک. آینده، سال ۷، ش ۲، ص ۱۱۷// افشار، ۱۳۹۸: ص ۱۳۰۲.

۲. مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ص ۴۳۰، به نقل از مجلّهٔ یغما، سال ۲۲، ش ۱، ص ۱۳.

ادیبانی همچون یوسف اعتصامی، ملک‌الشعراء بهار، علی‌اصغر حکمت، غلامرضا رشیدیاسمی، احمد کسروی، مجتبی مینوی، حسن وحید دستگردی، صادق هدایت و شماری دیگر آشنا شد. در شعر «رعدی» تخلّص می‌کرد و سرمقاله‌های روزنامهٔ ایران را با نام مستعار «تندر» و بسیاری از نوشته‌هایش را با امضای «غ. رعدی» منتشر می‌کرد.

پس از اتمام تحصیل مدّتی در وزارت طُرُق و شوارع (وزارت راه) زیر نظر سیدحسن تقی‌زاده کار کرد. سپس به استخدام وزارت معارف (فرهنگ / آموزش و پرورش) درآمد و نخست برای تدریس روانهٔ تبریز شد و بعد به تهران بازگشت. پس از اتمام خدمت نظام وظیفه، به توصیهٔ علی‌اکبر دهخدا و دستور علی‌اصغر حکمت مسئول فنّی کتابخانهٔ ادارهٔ کل انطباعات (ادارهٔ کل نگارش) وزارت معارف و پس از آن سرپرستی آن اداره را به عهده گرفت. همچنین در سال ۱۳۱۴ با محمّدعلی فروغی در تأسیس فرهنگستان ایران همکاری کرد. در ۱۳۱۵ با حمایت علی‌اصغر حکمت برای ادامهٔ تحصیل عازم پاریس شد و در دانشگاه سوربن (پاریس) در رشتهٔ حقوق بین‌الملل و ادبیات تطبیقی مشغول به تحصیل شد، اما به سبب تیره شدن روابط ایران و فرانسه، مجبور به ترک آن کشور شد. رعدی اجازه یافت بقیهٔ تحصیلش را در سوئیس در دانشگاه ژنو ادامه دهد. پس از دریافت درجهٔ دکتری در ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و علاوه بر تدریس در دانشگاه تهران، به ریاست ادارهٔ تعلیمات عالیهٔ وزارت فرهنگ و ریاست دبیرخانهٔ دانشگاه تهران برگزیده شد. در ۱۳۲۱ عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران شد. تا سال ۱۳۴۲ به مدّت هفده سال با داشتن عنوان وزیرمختاری و بعد سفیرکبیری، نمایندهٔ دائمی ایران در سازمان یونسکو بود. در ۱۳۴۲ به ایران فراخوانده شد و به مقام سناتوری تهران منصوب شد، ولی به سبب نطق‌های انتقادی‌اش در سنا، این انتصاب در دورهٔ بعد ادامه نیافت.

رعدی در سال ۱۳۴۷ اقدام به تأسیس دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه ملّی ایران (دانشگاه شهید بهشتی) کرد و مدّت ده سال ریاست آن را به عهده داشت و در ضمن آن به تدریس ادبیات تطبیقی و حقوق در همان دانشگاه و دانشگاه تهران مشغول بود. پس از انقلاب ۱۳۵۷ به خدمت او در دانشگاه پایان داده شد و خانه‌نشین شد.

غلامعلی رعدی در مرداد ۱۳۷۸ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

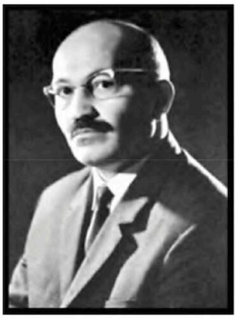
از آثار او

> رستاخیز ادبی ایران (۱۳۲۱)؛ پرواز (دفتر شعر) (۱۳۴۴)؛ مسمّط نوروزیه (دفتر شعر) (۱۳۵۲)؛ پنج آینه (دفتر شعر، پنج مثنوی) (۱۳۵۸)؛ نگاه (مجموعهٔ اشعار) (۱۳۶۴)؛ گفتارهای ادبی و اجتماعی (مجموعهٔ مقالات) (۱۳۷۰).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۳۰، ۴۸۰؛ رعدی آذرخشی، ۱۳۷۰: ص ۴۱۰؛ نظری، ۱۳۹۰: صص ۳۹۷ـ۳۹۸؛ عابدی، ۱۳۸۸: ج ۳، صص ۳۸۴ـ۳۸۷؛ آذرنگ، ۱۳۹۴ صص ۱۵۵ـ۱۵۹ ؛ شریفی، ۱۳۸۷: ۷۰۲ـ۷۰۳؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۲۹۶ـ۱۳۰۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۴۰۰/۱/۲۶).

+ سند (۸۴–۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سیّدحسن سادات‌ناصری (۱۳۰۴ـ۱۳۶۸)



در یکم اردیبهشت ۱۳۰۴ در محلّهٔ پاچنار تهران زاده شد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شرف تهران به پایان رساند. نخست از دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران لیسانس تاریخ و سپس فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. در سال ۱۳۲۸ به دورهٔ دکتری راه یافت، اما به سبب دل‌مشغولی‌های دیگر، در ۱۳۴۸ از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «تصحیح و تحشیهٔ کلیات اشعار واعظ قزوینی» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر دفاع کرد.

سادات‌ناصری در سال ۱۳۳۷ با مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا در استخراج و تهیهٔ مطالب همکاری کرد. همچنین در تصحیح کشف‌الاسرار میبدی دستیار علی‌اصغر حکمت بود. در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ در شهر قم به معلّمی اشتغال داشت و از ۱۳۴۵ در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد و مدّتی هم ریاست کتابخانهٔ این دانشکده را بر عهده گرفت. او شعر می‌سرود و با نشریاتی مانند وحید، یغما، ارمغان، آموزش و پرورش همکاری می‌کرد.

سیدحسن سادات‌ناصری در ۱۴ بهمن ۱۳۶۸ در حالی که به دعوت مقامات فرهنگی افغانستان به کابل رفته بود، در مهمانی شام سفیر ایران دچار حملهٔ قلبی شد و درگذشت. پیکر او پس از انتقال به تهران، در گورستان ابن‌بابویه به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

بدیع و قافیه (کتاب درسی، با همکاری محمّد خزائلی) (۱۳۳۴)؛ تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر (تصحیح و تحشیه، ۳ جلد آن چاپ شده) (۱۳۳۶ـ۱۳۴۰)؛ سخن حکمت (اشعار علی‌اصغر حکمت) (۱۳۵۱)؛ سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دورهٔ اسلامی (۱۳۵۳)؛ دیوان ملامحمّد رفیع واعظ قزوینی (تصحیح) (۱۳۵۹)؛ قافیه و صنایع معنوی (کتاب درسی، سال سوم آموزش متوسطهٔ عمومی فرهنگ و ادب) (۱۳۶۲)؛ فنون و صنایع ادبی (کتاب درسی، سال دوم و سوم آموزش متوسطهٔ عمومی فرهنگ و ادب) (۱۳۶۳)؛ دیوان لطفعلی‌بیگ آذر بیگدلی (تصحیح، با همکاری غلامحسین بیگدلی) (۱۳۶۶)؛ هزار سال تفسیر فارسی (با همکاری منوچهر دانش‌پژوه) (۱۳۶۹)؛ دیوان محتشم کاشانی (تصحیح) (۱۳۷۰)؛ قصص‌الخاقانی (تصحیح) (۱۳۷۱ـ۱۳۷۴).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۰؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۹۳۷ـ۹۳۸؛ محمّدی، ۱۳۹۵: صص ۱۳ـ۴۷؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۰/ ۱۱/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/۲۷/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: نوشین سادات‌ناصری.

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

سیّدحسین سجادی (؟)

او در سال ۱۳۴۳ در تصحیح مطالب با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرده‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱.

رضا سرلک (۱۳۱۳)



در پنجم آذر ۱۳۱۳ در الیگودرز زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دورهٔ دبیرستان را در تهران گذراند. در سال ۱۳۳۸ به استخدام کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی درآمد و سال‌ها به عنوان کتابدار و کارشناس کتاب‌های مرجع در آن کتابخانه خدمت کرد. در ۱۳۴۹ در رشتهٔ زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در ۱۳۵۸ در رشتهٔ کتابداری از همان دانشگاه فوق‌لیسانس گرفت.

سرلک در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ برای ساماندهی کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا دعوت به کار شد و کتابخانهٔ آنجا را به روش دیوئی مرتّب کرد. در این دوره به تصحیح نمونه‌های چاپی لغت‌نامه نیز اشتغال داشت.

در سال ۱۳۵۸ به ریاست کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انتخاب شد و در ۱۳۶۱ به خواست خود بازنشسته شد. در همین دوره به درخواست پالایشگاه نفت پارس کتابخانه‌ای برای کارکنان و کارگران آن شرکت بنیان نهاد. در ۱۳۶۳ برای تأسیس کتابخانهٔ بنیاد دائرةالمعارف اسلامی دعوت شد و طیّ ۲۲ سال کتابخانه‌ای تخصصی در زمینهٔ فعالیت‌های آن بنیاد دایر کرد. در ۱۳۸۴ به فرهنگستان زبان و ادب فارسی رفت و به مدّت ده سال مسئول سازماندهی و نمایه‌سازی مقالات کتابخانهٔ آنجا شد.

رضا سرلک اکنون در خانه به سر می‌برد و اوقات خود را به مطالعه می‌گذراند.

از آثار او

واژه‌نامهٔ گویش بختیاری چهارلنگ (۱۳۸۱)؛ آداب و رسوم و فرهنگ عامهٔ ایل بختیاری چهارلنگ (۱۳۸۵)؛ طایفهٔ سرلک شاخه‌ای کهن از ایل بختیاری: بازنگاری و تحلیل دویست سند نویافته از صفوی تا عصر حاضر (۱۳۸۹)؛ انگار همین دیروز بود: هفت دهه خاطرات فرهنگی (۱۳۹۳).

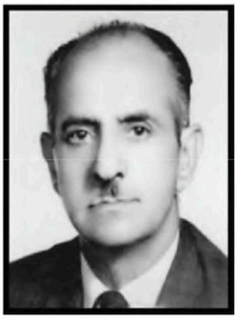
منابع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ زندگی‌نامهٔ خودنوشت (بنابر درخواست نگارنده از سوی خود آقای سرلک نوشته شد)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۰/ ۲/ ۱۴۰۰). منبع عکس: رضا سرلک.

ماشاءاللّه شجاع (؟)

او در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با دهخدا همکاری کرده‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۱.

سیّدجلال (نقیب‌زادهٔ) شعاعی (۱۲۹۲ـ۱۳۵۰)



در سال ۱۲۹۲ش. در کرمان زاده شد. پدرش روحانی بود و مقام نقابت (رئیس سادات) شهر را به عهده داشت. سیدجلال تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در کرمان گذراند و در ۱۳۱۹ به استخدام ادارهٔ امور اقتصادی و دارایی درآمد. پس از مدّتی عهده‌دار ریاست ادارهٔ کلّ قند و شکر کرمان شد. از کرمان نامزد نمایندگی مجلس شد ولی رأی کافی نیاورد و چندی بعد راهی تهران شد.

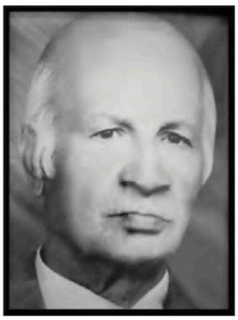
در اوایل سال ۱۳۲۵، پس از تصویب طبع لغت‌نامهٔ دهخدا توسّطِ مجلس، به جمع همکاران دهخدا پیوست و تا پایان عمر (۱۳۵۰) به تصحیح نمونه‌های چاپی و ادارهٔ بخشی از امور اداری سازمان لغت‌نامه مشغول بود. در ۱۳۳۱ رسماً در ادارهٔ مطبوعات مجلس شورا استخدام شد، ولی همچنان به عنوان مصحّح در خدمت سازمان لغت‌نامه بود. پس از اینکه تشکیلات لغت‌نامه از مجلس به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران انتقال یافت، بعدازظهرها به کار لغت‌نامه می‌پرداخت. او در کتابخانهٔ مجلس نیز مدّتی با عبدالحسین حائری همکاری کرد.

سیدجلال شعاعی در ۴ دی ۱۳۵۰ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۱؛ منبع اطلاعات تکمیلی و عکس: فاطمه شعاعی.

+ سند (۸۵، ۸۶ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

حسن صدرسالک (صدرعرفائی) (۱۲۸۸ـ۱۳۹۲)



در سیزدهم اردیبهشت ۱۳۸۸ش. در اصفهان زاده شد. در رشتهٔ حقوق قضایی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و در وزارت دادگستری به عنوان کارشناس مشغول به کار شد. مدّتی نیز در وزارت فرهنگ اشتغال داشت.

او جزو نخستین دستیاران دهخدا بود. از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۳۲ به کار استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها اشتغال داشت. همچنین جزو همکاران محمّد معین در تصحیح برهان قاطع و تألیف فرهنگ فارسی بود.

صدرسالک شاعر و ترانه‌سرا نیز بود و «سالک» تخلّص می‌کرد، از این رو، نام‌خانوادگی‌اش را از «صدرعرفائی» به «صدرسالک» تغییر داد. ترانهٔ مشهور «آتشِ دل» از سروده‌های اوست.

حسن صدرسالک در ۲۹ بهمن ۱۳۹۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۰؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع اطّلاعات و عکس: آذرنوش صدرسالک.

+ سند (۸۷ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

(محمّد)حسین صدرعرفائی (۱۲۸۹ـ ۱۳۶۹)

در سال ۱۲۸۹ش. در اصفهان زاده شد. او برادر کوچک‌تر حسن صدرسالک و کارمند ادارهٔ برق بود. از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۶ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌های لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری داشت.

حسین صدرعرفائی در دی ۱۳۶۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۰؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۸۸-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

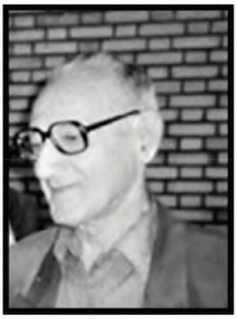
محمّد صدرعرفائی (۱۲۹۸؟ ـ ؟)

او برادر کوچک حسن صدرسالک و حسین صدرعرفائی بود. در بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۰؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۸۹، ۹۰-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

میراحمد طباطبائی (۱۲۹۶ ـ ۱۳۸۲)



در سال ۱۲۹۶[1] در رشت زاده شد. تحصیلات دورهٔ ابتدایی و سیکل اوّل را در زادگاهش گذراند و برای ادامهٔ تحصیل راهی تهران شد. در ۱۳۱۵ از مدرسهٔ دارالفنون دیپلم ادبی گرفت. در سال ۱۳۱۴ هنگامی که دانش‌آموز سال پنجم رشتهٔ ادبی دبیرستان دارالفنون بود، توسّطِ سیدعبدالرحیم خلخالی به دهخدا معرّفی شد. دهخدا پس از گرفتن امتحان از او، استخراج لغات دیوان ناصرخسرو را به او سپرد. او هر روز، پس از مدرسه به خانهٔ دهخدا می‌رفت و در آنجا مشغول به کار می‌شد.

پس از دریافت دیپلم وارد دانشسرای عالی شد و در رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی لیسانس گرفت. در همان دورهٔ تحصیل در دانشسرا در تصحیح لغت فرس اسدی با عباس اقبال آشتیانی همکاری کرد. پس از آن به تدریس در دبیرستان‌های تهران پرداخت و مدّتی نیز رئیس دفتر وزارتی و بازرس فنی وزارت فرهنگ بود. در ۱۳۲۸ به دلایل سیاسی مجبور به ترک وطن شد و به ازبکستان رفت. در تاشکند در دانشکدهٔ خاورشناسی آسیای میانه به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت. سپس به مسکو رفت و در انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی مشغول به کار شد. در همین دوران به تحصیل نیز پرداخت و دکتری گرفت. او شعر می‌سرود و «استوار» تخلّص می‌کرد.

---

۱. دانشنامهٔ کتاب گیلان سال تولد او را ۱۳۰۳ نوشته‌است، در فهرست مؤلّفان لغت‌نامه و همکاران و دستیاران دهخدا که دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (ص ۴۸۱، چ۲ کامپیوتری) نوشته، سال همکاری او ۱۳۱۴ نوشته شده و با توجّه به خاطره‌ای که مرحوم میراحمد طباطبائی از دورهٔ همکاری‌اش با دهخدا نوشته (آینده، سال ۷، ش ۳، خرداد ۱۳۶۰، صص ۲۳۷ - ۲۳۹)، تاریخ ۱۳۰۳ به نظرم درست نیامد. پس از پرس و جو از دوستان او، مشخّص شد که برای حلّ مشکلی اداری، صِغَرِ سن گرفته بوده‌است. در اثرآفرینان (ج ۳ ص ۱۰۳) سال تولّد او ۱۲۹۶ ثبت شده که به نظر صحیح می‌رسد.

او پس از انقلاب ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و سال‌های بعد را به تدریس در دانشگاه‌ها و مطالعه و پژوهش سپری کرد.

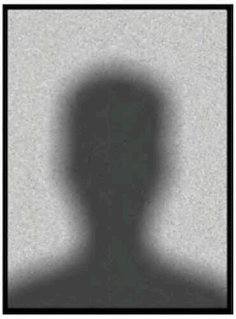
میراحمد طباطبائی در تیر ۱۳۸۲ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

اقلیم عشق: بحثی دربارهٔ یک منظومهٔ بلند عرفانی، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی (۱۳۶۱)؛ مثنوی پیر و جوان (تصحیح) (۱۳۷۱)؛ ترانهٔ سوز و ساز من (مجموعهٔ اشعار) (۱۳۷۳)؛ نُه تن از وزرای دربار عباسی: شیعی امامی ایرانی‌نژاد؛ یادگار بادکوبه (یادداشت‌های سفر آذربایجان شوروی).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ طباطبائی، ۱۳۶۰: صص ۲۳۷ـ۲۳۹؛ اثرآفرینان: ج ۳، ص ۱۰۳؛ کتاب گیلان: ج ۱، ص ۲۰، ج ۲، ص ۵۸۱؛ باقری، ۱۳۸۸: صص ۶۳ ـ ۶۵؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۱۹: مقدمه، ص ک؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/ ۲/ ۱۴۰۰). منبع عکس: محمّد باقری.

ضیاءالدین طباطبائی / علائی طباطبائی[۱] (؟)



او در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها و احتمالاً ترجمهٔ مطالب با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری داشته‌است.

از آثار او

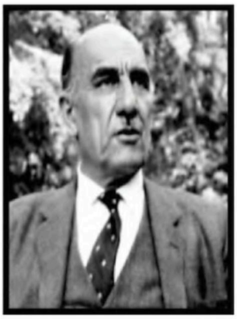
حقایقی دربارهٔ جادوگری: یک بررسی تحقیقی (ترجمه، اثر هانس هولزر) (۱۳۵۱)؛ راه میانبر موفقیت (ترجمه، اثر رایرت اوریلی) (۱۳۵۲)؛ تاریخ تمدّن (ج ۱۰): روسو و انقلاب (ترجمه، اثر ویل و آریل دورانت) (۱۳۵۸)؛ مقدّمه‌ای بر فلسفهٔ تاریخ (ترجمه، اثر والش ویلیام هنری) (۱۳۶۳).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱/ ۲/ ۱۴۰۰).

---

۱. محمّد معین نام او را در فهرستی از «افرادی که در استنساخ مطالب و تنظیم الفبایی یادداشت‌ها و امور اداری و مطبعی کار کرده‌اند»، ضیاءالدین طباطبائی ثبت کرده، ولی در فهرست دبیرسیاقی نام او جا افتاده‌است. احتمالاً اهل زواره بوده‌است. با اینکه از جملهٔ مترجمان تاریخ تمدن ویل دورانت است، از احوال او اطلاع چندانی به دست نیامد. به نظر می‌رسد شرح‌حال او با سیدضیاءالدین طباطبائی معروف خلط شده باشد.

سیّدجلال‌الدین طهرانی / تهرانی (۱۲۷۷ـ۱۳۶۶)



در بیست وچهارم مرداد ۱۲۷۷ش. در محلّهٔ چاله‌میدان تهران زاده شد. پدرش، سیدعلی شیخ‌الاسلام مرندی از علما و رجال دینی شهرستان مرند بود و لقب شیخ‌الاسلامی را از مظفّرالدین‌شاه گرفته بود. مادرش، فرنگیس‌خانم، دختر محمّدابراهیم‌خان فراشباشی طهرانی بود. او در تهران زیر سایه و توجّه پدرِ مادر و دایی‌اش، میرزا علی‌آقا صرّاف، پرورش یافت و از این رو، نام‌خانوادگی طهرانی را برگزید. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ ادب گذراند و پس از آن در شانزده‌سالگی از مدرسهٔ توفیق فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۲۹۳ش. به مدرسهٔ دارالفنون رفت، ولی آن را نیمه‌کاره رها کرد و نزد استادان دیگر به یادگیری علوم و فنون مختلف مانند نجوم و هیأت، فلسفه، ریاضی، هندسه، طب، زبان فرانسه و نقاشی پرداخت. در ۱۲۹۵ برای تحصیل علم نجوم و یادگیری استخراج تقویم از ملامحمّدمهدی منجّم‌باشی بالاخیابانی به مشهد رفت. در مشهد از محضر ادیب نیشابوری نیز بهره یافت و نزد او شرح منظومهٔ سبزواری خواند. در ۱۲۹۶ به تهران بازگشت. در ۱۳۳۹ق. (۱۲۹۹ش.) نخستین تقویم استخراجی خود را با نام گاهنامه منتشر کرد. پس از آن به تدریس نجوم پرداخت و در مدرسهٔ معقول و منقول نیز تدریس می‌کرد.

در سال ۱۳۰۷ به سببِ دوستی و رفت‌وآمد با سیدحسن مدرّس چند ماهی به زندان رفت. در سال ۱۳۱۳ هنگامی که هنوز لباس روحانیت بر تن داشت و از این جهت تحت فشار بود، توانست بورسیه‌ای دوساله از وزارت معارف برای تحصیل در اروپا بگیرد. نخست در پاریس و در ۱۳۱۵ به بلژیک رفت و در بروکسل سکونت گزید. در این ایّام همچنان بر روی گاهنامه کار می‌کرد و برای دایی‌اش به تهران می‌فرستاد تا چاپ کند. بسیاری از متون قدیم را هم به‌صورتِ ضمیمهٔ گاهنامه منتشر کرد.

طهرانی پس از چندی به عنوان محقّق آزاد و سپس به‌صورتِ رسمی در دانشکدهٔ علوم دانشگاه بروکسل پذیرفته شد. رصدخانه‌ای بنا به خواست او ساخته و تجهیز شد و به مقام استادی افتخاری دانشگاه بروکسل نیز دست یافت.

از آغاز تألیف لغت‌نامهٔ دهخدا تا سال ۱۳۲۰، در تهیهٔ برخی مطالب نجومی دورادور با دهخدا همکاری کرد. بنا بر گفتهٔ خودش[۱] اصطلاحات نجومی‌ای که برای لغت‌نامه نوشته بوده در گاهنامه‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ به چاپ رسانده‌است.

او در سال ۱۳۲۵ به ایران بازگشت و در ۱۳۲۶ وزیر مشاور در کابینهٔ احمد قوام (قوام‌السلطنه) شد و در ۱۳۲۸ در کابینهٔ محمّد ساعد، وزیر مشاور و سپس در کابینهٔ بعدیِ او عهده‌دار وزارت پست و تلگراف و تلفن شد. در ۱۳۲۹ نیز در کابینهٔ علی منصور همان وزارتخانه را تصدّی کرد. در ۱۳۳۰ نایب‌التولیهٔ آستان قدس رضوی و استاندار خراسان شد. در اواخر ۱۳۳۱ از آن سِمَت‌ها استعفا داد و به تهران بازگشت و در بهمن ۱۳۳۲ با حکم سفیرکبیری ایران برای چهار سال به بلژیک رفت. در این دوران در دانشگاه بروکسل تدریس می‌کرد.

پس از بازگشت، به سناتوری تبریز منصوب شد و تا سال ۱۳۴۰ که مجلس سنا منحل شد، این مقام را حفظ کرد. در همان سال دوباره استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس به عهدهٔ او گذاشته شد. در سال ۱۳۴۲ در مجلس سنای چهارم و پنجم به سناتوری منصوب شد، ولی به دلیل مخالفت‌های او با لایحه‌های دولت، به‌خصوص در دولت امیرعباس هویدا، سناتوری او دیگر تمدید نشد. او مورد اعتماد گروهی از روحانیان بود و گاه در نقش میانجی به حلّ اختلاف میان ایشان و شاه می‌پرداخت.

---

۱. ر. ک. نامهٔ طهرانی به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا دربارهٔ چگونگی همکاری‌اش با دهخدا (سند ۹۱-۳).

او در سال ۱۳۵۵ در پیِ دعوت دانشگاه بروکسل به بلژیک رفت و شهریور ۱۳۵۷ به ایران بازگشت. در ۲۳ دی همان سال به عضویت و ریاست شورای سلطنت انتخاب شد. روز ۲۸ دی، دو روز پس از خروج محمّدرضاشاه پهلوی از ایران، به پاریس رفت تا با آیت‌اللّه خمینی ملاقات کند. پذیرش ملاقات به شرطِ استعفای او از شورای سلطنت و غیرقانونی دانستن آن بود. از این رو، در ۲ بهمن پس از انتشار استعفانامه‌اش و پذیرش غیرقانونی بودن شورای سلطنت، با آیت‌اللّه خمینی ملاقات کرد. پس از استعفا و ملاقات با رهبر انقلاب دیگر به ایران بازنگشت، در فرانسه ماند و به فعالیت‌های علمی و تألیف تاریخ نجوم پرداخت.

او خانهٔ خود را در سه‌راه امین‌حضور تهران و کتابخانه و ۳۸۰ جلد نسخهٔ خطی و تمامی اثاثیه و مجموعه‌ای از اجناس عتیقهٔ خود را وقف آستان قدس رضوی کرد.

سیدجلال‌الدین طهرانی در ۱۰ مرداد ۱۳۶۶ در پاریس درگذشت. کالبد او در سال ۱۳۷۰ به ایران منتقل شد و در مقبرهٔ خانوادگی‌اش در حرم امام رضا (ع)، حدّ فاصل رواق دارالحفاظ و رواق دارالسیاده به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

گاهنامه (۱۲۹۹ - ۱۳۱۶)؛ مختصر تاریخ نجوم (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۰۷)؛ چهارمقالهٔ عروضی (از روی چاپ محمّد قزوینی) (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۱)؛ محاسن اصفهان مافروخی (تصحیح) (۱۳۱۲)؛ الارشاد فی شرح‌حال صاحب بن عباد (ضمیمهٔ محاسن اصفهان) (۱۳۱۲)؛ اصفهان نصف جهان (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۲)؛ تاریخ جهانگشای جوینی (از روی چاپ محمّد قزوینی) (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۲ - ۱۳۱۴)؛ ترجمهٔ تاریخ قم (تصحیح) (۱۳۱۳)؛ فارسنامهٔ ابن‌بلخی (تصحیح) (۱۳۱۳)؛ رساله در صور فلکی (۱۳۱۳)؛ آثار قدیمهٔ فارس (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۳)؛ جامع‌التواریخ رشیدی: تاریخ هولاگو (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۴)؛ حدودالعالم من المشرق الی المغرب (تصحیح) (۱۳۱۴)؛ لبّ‌التواریخ (ضمیمهٔ گاهنامه) (۱۳۱۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۴، ۴۸۱، طلایی، ۱۳۹۶: صص ۱۸ - ۷۴؛ نظری، ۱۳۹۰: صص ۲۷۲_۲۷۴؛ افشار، ۱۳۸۹: ص ۸۸۰_۸۸۲.

+ سند (۹۱_۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

سیّدمحمّدحسن علوی (۱۳۰۲_۱۳۸۲)



در سال ۱۳۰۲ در محلّهٔ آهنگران کازرون زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطهٔ اوّل را در دبستان و دبیرستان شاهپور کازرون گذراند و برای ادامهٔ تحصیل راهی شیراز شد. در شیراز پس از دریافت دیپلم ادبی به استخدام بانک ملّی ایران درآمد. در سال ۱۳۲۵ برای ادامهٔ تحصیل به تهران رفت. در همین سال برای استخراج لغات به دهخدا معرّفی شد و تا سال ۱۳۳۶ با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. در ۱۳۲۷ در رشتهٔ فلسفه در دانشگاه علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. مدّتی به عنوان تندنویس در مجلس شورای ملّی خدمت کرد. در ۱۳۳۰، پس از دریافت لیسانس به استخدام وزارت کشور درآمد. هم‌زمان با کار، تحصیل خود را پی گرفت و در رشتهٔ حقوق فوق‌لیسانس گرفت.

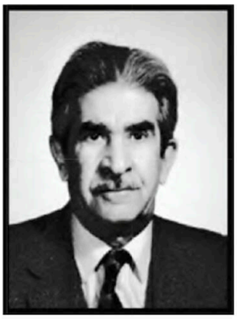
علوی در سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ فرماندار شهرستان دشتی و دشتستان شد. در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ به فرمانداری درگز در استان خراسان منصوب شد. در ۱۳۴۳ به فرانسه رفت و از دانشگاه سوربن دکترای دیپلماسی بین‌الملل و علوم سیاسی گرفت. پس از بازگشت به ایران به فرمانداری کلّ کرمانشاهان منصوب شد و پس از آن بازرس ویژهٔ وزارت کشور شد. در ۱۳۵۹ بازنشسته شد و در سال‌های پایانی عمر ساکن شیراز شد.

محمّدحسن علوی در ۲۹ آذر ۱۳۸۲ در شیراز درگذشت و در دارالرحمهٔ شیراز به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۱؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع اطّلاعات و عکس: روح‌اله لقمانی.

+ سند (۹۲، ۹۳ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

ستّار علی‌بابایی (۱۲۹۷ـ ۱۳۸۵)



در سال ۱۲۹۷ش. در تهران زاده شد. او در ۱۳۳۷ به عنوان حسابدار به استخدام مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا درآمد و تا سال ۱۳۶۲ که بازنشسته شد، مسئول حسابداری مؤسسه بود. پس از آن نیز سال‌ها در سِمَت مشاور مدیریت با مؤسسه همکاری کرد.

ستّار علی‌بابایی در فروردین ۱۳۸۵ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ منبع عکس: فرهاد ترابی.

+ سند (۹۴ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

اصغر فولادی سمنانی (۱۳۱۳ـ۱۳۹۷)



در سال ۱۳۱۳ در سمنان زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در سمنان گذراند و در تهران وارد دانشسرای مقدّماتی شد. در رشتهٔ معقول و منقول (الهیات) و حقوق از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و سپس تحصیلات خود را در رشتهٔ علوم اجتماعی تا فوق‌لیسانس ادامه داد. در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ در تصحیح مطالب لغت‌نامه با سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. در مدرسه‌ها و آموزشگاه‌های تهران تدریس می‌کرد و وکیل پایه‌یک دادگستری نیز بود. در طول دوران خدمت در وزارت دادگستری، رئیس دادگاه اردکان یزد، بازپرس جنایی دادگاه اصفهان و مستشار دیوان عالی کشور نیز بوده‌است.

اصغر فولادی در ۸ شهریور ۱۳۹۷ در ایالات متحدهٔ آمریکا در شهر واشنگتن درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. منبع عکس و اطّلاعات: اردوان فولادی سمنانی.

+ سند (۹۵ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

محمّدباقر فیاض خراسانی (۱۲۸۴ـ ؟)

در سال ۱۲۸۴ در تربت حیدریه زاده شد. دانشجوی پزشکی بوده و در سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷ به جای هدایت‌اللّه شهاب فردوسی در تنظیم برگه‌های لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرده‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

+ سند (۹۶–۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

حسین قاسمی گلپایگانی (؟)

او در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در تصحیح مطالب با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری داشته‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۱.

+ سند (۹۷ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

علیقلی کاتبی (۱۲۹۹ـ ۱۳۷۹)



در یکم فروردین ۱۲۹۹ش. در مراغه زاده شد. از دانشگاه تبریز در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا لیسانس گرفت و در دبیرستان‌های قوچان تدریس می‌کرد. در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در تصحیح و ترجمهٔ مطالب با مؤلّفان لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. سال‌ها نیز در تنظیم و تدوین برگه‌ها به محمّد معین در تألیف فرهنگ فارسی یاری داد. او به ترکی با تخلّص «آغ‌قوش» شعر می‌سرود.

علیقلی کاتبی در اردیبهشت ۱۳۷۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار او

شوآن‌ها (ترجمه، اثر بالزاک) (۱۳۳۷)؛ جستجوی طلا (ترجمه، اثر ای.ک.ژرکوف) (۱۳۴۳)؛ گردش به دور ماه (ترجمه، اثر ژول ورن) (۱۳۴۳)؛ تازا بایاتیلار (دوبیتی‌های ترکی) (۱۳۷۸).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص هشتادوشش؛ درفشی، ۱۳۸۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳/ ۲/ ۱۴۰۰).

+ سند (۹۸ـ۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

احمد کوزه‌کنانی (؟)

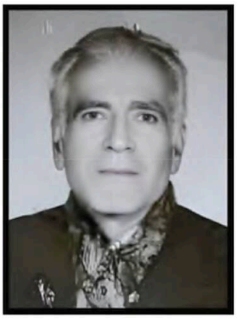


پسر حاج‌مهدی کوزه‌کنانی از تجّار معتبر و مشروطه‌خواه تبریز، معروف به ابوالملّه بود و با توصیهٔ رئیس مجلس شورای ملّی به دهخدا معرّفی شد. از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۴ در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مشغول به کار بود و در تصحیح نمونه‌های چاپی و ادارهٔ فروشگاه همکاری می‌کرد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۲. منبع عکس: عکس دسته‌جمعی متعلق به عبدالله انوار.

+ سند (۹۹_۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

احمد کوشا (۱۲۹۲_۱۳۸۹)



در سال ۱۲۹۲ش. در تهران زاده شد. پدرش، محمّدعلی محتاج معلّم و شاعر و پدربزرگش، ملامعصومعلی از روحانیان معروف تفرش بود. پس از گذراندن تحصیلات مقدّماتی و متوسطه از دانشسرای عالی تهران در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و به خدمت وزارت فرهنگ درآمد. او جزو نخستین دستیاران دهخدا بود. در سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ در برگه‌نویسی فرهنگ عربی صحاح به علی‌اکبر دهخدا یاری داد. وی علاوه بر دبیری، در دوره‌هایی معاونت دارالفنون، مدیریت دبیرستان‌ها، بازرسی وزارت فرهنگ و دادستانی دادگاه‌های اداری وزارت فرهنگ را نیز بر عهده داشت و کتاب‌های درسی بسیاری تألیف کرد.

احمد کوشا در خردادماه ۱۳۸۹ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

انشاء (سوم و چهارم ابتدایی) (۱۳۳۴)؛ فارسی و دستور زبان (دوم دبیرستان‌ها) (با همکاری دیگران) (۱۳۳۵)؛ دستور زبان فارسی (پنجم و ششم دبستان‌ها) (با همکاری دیگران) (۱۳۳۵)؛ فارسی (پنجم دبیرستان‌ها) (با همکاری دیگران) (۱۳۴۲)؛ فارسی (ششم ادبی) (با همکاری دیگران) (۱۳۴۲)؛ فارسی (ششم طبیعی و ریاضی) (با همکاری دیگران) (۱۳۴۵)؛ بدیع و قافیه و عروض (پنجم و ششم ادبی) (با همکاری دیگران) (۱۳۵۴)؛ راهنمای تعلیم انشا و املا؛ قرائت فارسی و تاریخ ادبیات (پنجم دبیرستان‌ها) (با همکاری دیگران)؛ راهنمای معلومات عمومی (مخصوص سال ششم دبستان‌ها)؛ متون ادبی (سوم فرهنگ و ادب)؛ پنج گنج فردوسی: خلاصه پنج داستان شورانگیز (شرح ابیات) (۱۳۷۷).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۳/ ۲/ ۱۴۰۰). کتاب‌های درسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی https://b2n.ir/b81977 (بازدیدشده در ۳/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ کوشا، ۱۳۵۵: صص ۵۱_۶۱؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲/۲/ ۱۴۰۰).

+ سند (۱۰۰_۳) ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

رودلف ماتسوخ[1] (۱۹۱۹ـ۱۹۹۳ = ۱۲۹۸ـ۱۳۷۱)



در شانزدهم اکتبر سال ۱۹۱۹م. (۱۲۹۸ش.) در روستایی در اسلواکی زاده شد. در ۱۹۳۹ (۱۳۱۷) از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد. او آرزومند یادگیری زبان‌های لاتین و یونانی بود، اما به سببِ تنگدستی خانواده امکان پرداخت شهریهٔ دانشگاه برای این رشته‌ها را نداشت. از این رو، مجبور به انتخاب رشتهٔ الهیات شد تا بتواند از کمک‌هزینهٔ کلیسا استفاده کند. در آنجا به یادگیری زبان عبری پرداخت. در این دوران زیر نظر یان باکوش[2] زبان‌های سامی (عربی، سریانی و آرامی) آموخت. در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲) در رشتهٔ الهیات پروتستان از دانشگاه کمنیوس[3] فارغ‌التحصیل شد. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ در پاریس نیز به تحصیل زبان‌های سامی و ادبیات عرب پرداخت. سپس به براتیسلاوا بازگشت و در ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) از پایان‌نامهٔ دکتری خود با عنوان «اسامی و اصطلاحات اسلاوی در آثار جغرافی‌نگاران عرب»[4] به راهنمایی یان باکوش دفاع کرد و در دانشگاه براتیسلاوا به تدریس زبان‌های شرقی مشغول شد. در همین ایام در دورهٔ کتابداری شرکت کرد و مدرک کتابداری نیز گرفت.

او در سال ۱۳۲۸ با همسر ایرانی‌اش به ایران آمد و توانست با استفاده از طرح مربوط به پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیل عالی در رشته‌های ادبی و زبان فارسی در دانشگاه تهران به تحصیل بپردازد. پس از تسلّط کمونیسم بر چک و اسلواکی از او خواسته شد که به کشورش بازگردد، او از این دستور سرپیچی کرد و در ایران ماند. در سال ۱۳۲۹ در دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. مدّتی هم در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات به کتابداری و فهرست‌نگاری پرداخت. در ۱۳۳۰ تابعیت ایرانی گرفت. در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا در تهیّه و ترجمهٔ مطالب همکاری کرد. همچنین در تهیهٔ واژه‌های سامی (آرامی، عبری، سریانی) و ترجمهٔ مطالب از روسی برای فرهنگ فارسی معین کار کرد.

ماتسوخ بیشتر به دین‌پژوهی، تاریخ‌نگاری، ترجمه و پژوهش در متن‌های آرامی (سامری)، آشوری و مَندائی (صابئی) می‌پرداخت. در ضمن سفرهایش به مناطقی از خوزستان، دربارهٔ گویش مردم اهواز، خرمشهر و آبادان نیز تحقیقاتی کرد و کوشید تا برای زبان مَندائی دستور و واژه‌نامه تدوین کند. به زبان‌های چکی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، روسی، لاتین، یونانی، عبری، فارسی، عربی، فنیقی، پونی، آرامی (آرامی قدیمی، آرامی تورات) لهجه‌های فلسطینی، پالمیری، نَبَطی و چند زبان و خط کهن دیگر تسلّط داشت. در سال‌های ۱۹۵۶ـ۱۹۵۸ برای نوشتن لغت‌نامهٔ مَندائی به دانشگاه آکسفورد دعوت شد. پس از دو سال با خانواده‌اش به ایران بازگشت، ولی در ۱۹۶۳ از دانشگاه آزاد برلین دعوت‌نامه‌ای دریافت کرد و از ایران رفت. او تا سال ۱۹۸۸ عهده‌دار کرسی زبان‌های سامی آن دانشگاه بود. پژوهش‌ها و آثار او در زمینهٔ زبان‌های سامری و سریانی نو، دستور زبان عبری سامری، دستور زبان آرامی سامری و زبان مَندائی از معتبرترین مراجع به شمار می‌آیند.

رودلف ماتسوخ در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) در برلین درگذشت.

مقالات او به فارسی

«مسئلهٔ قدیم‌ترین تاریخ مذهب صُبّی و اهمیت آن برای تاریخ مذاهب»، فرهنگ ایران زمین، ش ۸، ۱۳۳۹؛ «زبان آرامی در دورهٔ هخامنشی»، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، س ۱۰، ش ۲، ۳ و ۴، ۱۳۴۱ـ۱۳۴۲؛ «اهمیت سامی‌شناسی برای

---

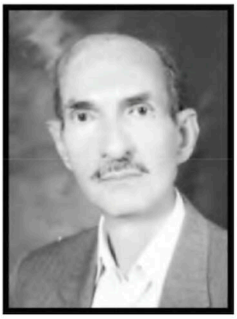
1. Rudolf Macuch
2. Ján Bakoš
3. Univerzita Komenského v Bratislave
4. Slovanské mená a výrazy u arabských geografov

ایران‌شناسی»، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۱، ش ۴۲، ۱۳۵۴؛ «نفوذ زردشت در دین یهود و مسیح»، نور جهان (تهران)، ش ۲؛ «صابئون کیستند؟»، نور جهان (تهران)، ش ۳.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ علیائی مقدم، ۱۳۹۵: صص ۱۵۰ـ۱۶۷؛ بهره‌ور، ۱۳۹۴؛ افشار، ۱۳۹۸: ص ۹۷۲ح، ۱۶۹۲؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ص هشتادوچهار. منبع عکس: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

+ سند (۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

سیّدمرتضی مجتبائی صومعه‌سرایی (۱۳۱۸ـ ۱۳۹۰)

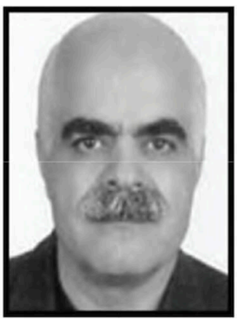


در یکم دی ۱۳۱۸ در رشت زاده شد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به تهران رفت و به استخدام ارتش درآمد. پس از ۵ سال از ارتش بیرون آمد و در شرکتی ساختمانی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۴۵ توسّطِ یکی از اقوام نزدیکش به محمّد معین معرّفی شد و کار خود را به عنوان حروف‌چین در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا آغاز کرد. پس از بستری شدن و درگذشت معین، عضو دفتر و سپس رئیس‌دفتر سیدجعفر شهیدی شد. این همکاری ۳۳ سال به طول انجامید. او در ۱۳۷۸ بازنشسته شد، ولی همچنان به خدمت خود تا زمان مرگ سیدجعفر شهیدی (۱۳۸۶) و مدّتی هم بعد از آن ادامه داد.

سیدمرتضی مجتبائی در ۱۱ بهمن ۱۳۹۰ در تهران درگذشت و در رشت به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. منبع عکس و اطّلاعات تکمیلی: نیلوفر مجتبائی.

محمود مدبّری (۱۳۳۵ـ۱۴۰۲)



در پانزدهم شهریور ۱۳۳۵ در تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان هخامنشی و متوسطه را در دبیرستان ادیب گذراند. در سال ۱۳۵۳ در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملّی ایران (دانشگاه شهید بهشتی) مشغول به تحصیل شد.

مدبّری از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ در استخراج لغات برای لغت‌نامهٔ دهخدا و تصحیح مطالب آن با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. بعد از آن نیز تا ۱۳۶۴ در کنار سیدمحمّد دبیرسیاقی برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی مشغول به کار بود. در ۱۳۶۴ از دانشگاه علّامه طباطبائی فوق‌لیسانس گرفت و در همین سال برای تدریس جذب دانشگاه شهید باهنر کرمان شد و در این دانشگاه به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۷۰ به دورهٔ دکتری دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۷۵ با ارائهٔ پایان‌نامه‌ای با عنوان «تصحیح دیوان نجیب‌الدین جُرفاذقانی (گلپایگانی)» با راهنمایی مظاهر مصفّا موفق به دریافت درجهٔ دکتری از این دانشگاه شد. در سال ۱۳۷۲، حین گذراندن دورهٔ دکتری، از سوی دبیرسیاقی برای تألیف لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی دعوت شد و این همکاری تا سال ۱۳۷۳ که به کرمان بازگشت، ادامه یافت.

او در دانشگاه شهید باهنر کرمان، علاوه بر تدریس، سال‌ها مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی و معاونت پژوهشی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی را بر عهده داشت و دو دوره نیز در سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ و بار دیگر در سال ۱۳۹۴ به ریاست دانشکده رسید. وی در سال ۱۳۹۶ به خواست خود بازنشسته شد.

محمود مدبّری در ۲۲ فروردین ۱۴۰۳ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

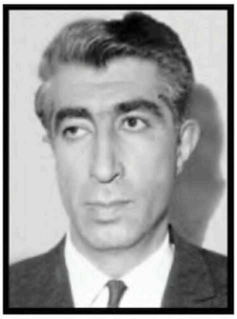
از جملهٔ آثار او

فرهنگ نام‌ها (۱۳۶۲)؛ اشعار شیخ نجم‌الدین رازی (۱۳۶۳)؛ فرهنگ کتاب‌های فارسی (۱۳۶۴)؛ سرمهٔ سلیمانی (تصحیح) (۱۳۶۵)؛ تراجم‌الاعاجم (تصحیح، با همکاری مسعود قاسمی) (۱۳۶۶)؛ رباعیّات عبدالرّحمان جامی (تصحیح) (۱۳۶۹)؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان (۱۳۷۰)؛ رباعیات شاه‌نعمت‌اللّه ولی (تصحیح) (۱۳۷۲)؛ فرهنگ لغات نثرهای فنّی و مصنوع (۱۳۷۶)؛ دیوان عماد فقیه کرمانی (تصحیح) (۱۳۸۰)؛ غازان‌نامهٔ منظوم (۱۳۸۱)؛ ترجمهٔ قرآن ماهان (تصحیح) (۱۳۸۳)؛ فهرست حواشی و تعلیقات بر متون فارسی (۱۳۸۷)؛ دیوان نجیب‌الدین جرباذقانی (تصحیح) (۱۳۸۹)؛ عجائب‌اللغه (تصحیح) (۱۳۸۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ رزومهٔ محمود مدبری.

+ سند (۴-۱۰۴-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

منوچهر مرتضوی (۱۳۰۸ـ ۱۳۸۹)



در یکم تیر ۱۳۰۸ در محلّهٔ ششگلان تبریز زاده شد. پدرش، حاج سیدابراهیم از متموّلان و معتمدان شهر بود. تحصیلات دورهٔ ابتدایی را تا کلاس پنجم در زادگاهش گذراند و در پی تصرف تبریز توسّطِ قوای روس در شهریور سال ۱۳۲۰، به‌همراهِ خانواده به تهران مهاجرت کرد. وی در ۱۳۲۶ از دبیرستان فیروزبهرام تهران دیپلم ادبی گرفت. در همان سال به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران راه یافت و در ۱۳۳۰ دورهٔ لیسانس زبان و ادبیات فارسی را به پایان رساند و به سبب کسب رتبهٔ شاگرداوّلی بلافاصله وارد دورهٔ دکتری همان رشته شد. در ۱۳۳۷ از رسالهٔ دکتری خود با موضوع «اوضاع ادبی و علمی آذربایجان در عهد ایلخانان مغول» به راهنمایی بدیع‌الزمان فروزانفر دفاع کرد.

مرتضوی در سال ۱۳۳۱ در ضمن تحصیل در دورهٔ دکتری دانشگاه تهران، به استخدام دانشگاه تبریز درآمد. در ۱۳۳۲ در استخراج لغات و تهیهٔ مطالب لغت‌نامه همکاری کرد. همچنین در تهیهٔ واژه‌های هرزنی و تاتی برای فرهنگ فارسی به محمّد معین یاری داد.

او سپس به تبریز رفت و مسئولیت انجمن توسعهٔ فرهنگ و ترویج زبان فارسی و مجلهٔ ادبیات دانشگاه تبریز را بر عهده گرفت. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ عهده‌دار ریاست دانشکدهٔ ادبیات آن دانشگاه بود. در این دوران مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران را تأسیس کرد و کتاب‌های باارزشی در آنجا به چاپ رساند. چند بار عهده‌دار مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی شد. در ۱۳۵۴ به پیشنهاد پرویز ناتل خانلری به عضویت فرهنگستان ادب و هنر ایران درآمد. در سال ۱۳۵۶ به ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد. ریاستی که پنج ماه بیشتر دوام نیاورد. او پس از حملهٔ نیروهای نظامی به دانشگاه تبریز در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷، به نشانهٔ اعتراض از مقام خود استعفا کرد. پس از انقلاب ۱۳۵۷ به دانشگاه بازگشت و در ۱۳۶۳ به خواست خود بازنشسته شد. از آن پس خانه‌نشین شد و اوقات خود را به مطالعه و پژوهش گذراند. آثار او در زمینهٔ حافظ‌پژوهی نزد ادیبان از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.

منوچهر مرتضوی در ۹ تیرماه ۱۳۸۹ در تبریز درگذشت و در وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

چراغ نیم‌مرده (مجموعهٔ شعر) (۱۳۳۳)؛ جام جم یا تحقیق در دیوان حافظ (۱۳۳۴)؛ تأثّر حافظ از سعدی (۱۳۳۶)؛ تحلیل یکی از داستان‌های مثنوی (۱۳۳۷)؛ تحقیق دربارهٔ دورهٔ ایلخانان (۱۳۴۱)؛ مسائل عصر ایلخانان (ایلخانیان)

(۱۳۵۸)؛ مکتب حافظ: مقدّمه بر حافظ‌شناسی (۱۳۴۴)؛ زبان دیرین آذربایجان (۱۳۶۰)؛ فردوسی و شاهنامه (۱۳۶۹)؛ جهان‌بینی و حکمت مولانا (۱۳۹۰)؛ اشکی به یاد سواران رفته (مجموعهٔ مقالات، به کوشش محمّدتقی سبکدل) (۱۳۹۳).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۸۲ ؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۵۴۸_۱۵۵۱؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ص هشتادوچهار؛ طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۱: صص ۲۳_۳۱؛ طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۶: صص ۸۱۲_۸۱۵؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۵/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۵/ ۲/ ۱۴۰۰).

+ سند (۱۰۵_۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

محمود مستجیر (۱۳۱۴)



در سال ۱۳۱۴ در همدان زاده شد. تحصیلات مقدّماتی را در زادگاهش گذراند و تحصیلات تکمیلی را تا فوق‌لیسانس در رشتهٔ فلسفه و روان‌شناسی در دانشگاه تهران ادامه داد. دبیر دبیرستان‌های تهران بود و مدّتی نیز در بخش هنر و ادبیات مجلّهٔ سخن فعالیت می‌کرد. او در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به تصحیح مطالب لغت‌نامه اشتغال داشت.

محمود مستجیر در سال ۱۳۶۴ به خارج از کشور مهاجرت کرد و اکنون در ایالات متحدهٔ آمریکا در شهر لس‌آنجلس زندگی می‌کند.

از جملهٔ آثار او

هزار نکته: هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست (لطیفه و طنز) (۱۳۶۲)؛ روزاس (داستان) (۱۹۹۴)؛ در آن‌سوی پایان (گفتار و سخن نغز) (۲۰۰۸)؛ عاشق‌ترین مرد جهان (داستان) (۲۰۱۱).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۱۵/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ https://www.iranbooks.net/products/author/Mostajir. منبع اطّلاعات: مهرانگیز زرندی.

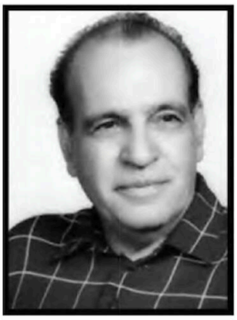
اسدالله معلّمی (؟)

در سال‌های ۱۳۲۵_۱۳۳۲ در استخراج اعلام جغرافیایی و لغات با دهخدا همکاری کرد.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۲.

+ سند (۱۰۶-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

محمّد مُکری (کیوان‌پور مکری) (۱۲۹۸ـ۱۳۸۶)



در سال ۱۲۹۸ش. در کرمانشاه زاده شد. پدرش عبداللّه، از خانوادهٔ مکری بابامیری کردستانی بود. تحصیلات ابتدایی را در کرمانشاه و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان شرف تهران گذراند. در رشتهٔ ادبیات از دانشسرای عالی لیسانس گرفت و به دورهٔ دکتری دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۳۹ از پایان‌نامهٔ دکتری‌اش با عنوان «بحث در لهجه‌های مغرب ایران» به راهنمایی ابراهیم پورداوود دفاع کرد. سپس به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و مناصب مختلفی یافت. در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ به عنوان مأمور علمی ادارهٔ کل نگارش نزد دهخدا مشغول به کار شد و در تهیهٔ مواد و استخراج لغات به او کمک کرد.

مکری از هواداران مصدّق بود و در دورهٔ وزارت فرهنگ کریم سنجابی به مدیرکلّی این وزارت‌خانه رسید. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به فرانسه رفت و سال‌ها در آنجا اقامت کرد. در فرانسه به مطالعه و تحقیق و تحصیل به‌ویژه در زمینهٔ زبان و فرهنگ کُردی و زبان‌های باستانی ایران پرداخت. به عضویت انجمن آسیایی فرانسه درآمد و در دانشگاه سوربن نیز تدریس می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ به سفیرکبیری ایران در مسکو و بعد در قزاقستان منصوب شد. پس از بازگشت به ایران مدّتی به زندان رفت. در ۱۳۶۷ دوباره به فرانسه بازگشت و تا پایان عمر در آنجا زندگی کرد. او شعر می‌سرود و «کیوان» تخلّص می‌کرد. از او آثاری به زبان‌های فرانسه، کردی و فارسی بر جای مانده‌است.

محمّد مکری در تیر ۱۳۸۶ در شهر اِوری فرانسه درگذشت.

از جملهٔ آثار او

مجموعهٔ علمی و ادبی و تاریخی ماد (۱۳۲۴)؛ اندرز خسرو قبادان (متن پهلوی با ترجمه و حواشی) (۱۳۲۶)؛ نغمه‌های جوانی (دفتر شعر) (۱۳۲۶)؛ نام‌های پرندگان در لهجه‌های کردی (۱۳۲۶)؛ فرهنگ فارسی (فرهنگ مکری) (ناتمام) (۱۳۳۳)؛ گورانی (ترانه‌های کردی) (۱۳۳۰)؛ نمونه‌های نظم و نثر فارسی، از قرن سوم هجری تا عصر حاضر (۱۳۳۱)؛ شاهنامهٔ حقیقت: تاریخ منظوم بزرگان اهل حق (تصحیح و تفسیر) (۱۳۴۵)؛ سرود عشق (دفتر شعر) (۱۳۵۰)؛ دیوان اشعار (به کوشش امیرسیف‌الدین مکری) (۱۳۷۰)؛ عشایر کرد: ایل سنجابی (۱۳۷۲)؛ نگاهی نو به تاریخ و زبان فارسی: خط و زبان فارسی کامل‌ترین خط و زبان جهان (۱۳۸۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۸۲؛ افشار، ۱۳۹۸: صص ۱۴۵۶ـ۱۴۵۸؛ شریفی، ۱۳۸۷: ص ۱۳۴۱؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۷/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۱۵/ ۱۰/ ۱۳۹۹).

+ عکس، ر.ک. آلبوم مؤلفان.

محمّدعیسی مُهمَند (؟)

او تبعهٔ افغانستان بوده و در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با دهخدا همکاری کرده‌است.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۲.

سیّدمجتبی میرفخرائی[۱] (؟)

در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با دهخدا همکاری می‌کرده‌است.

منبع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۲.

سیّدمصطفی میرفخرائی (۱۲۹۶-۱۳۹۴)



در سال ۱۲۹۶ش. در تفرش زاده شد. پدرش، سیدرضاقلی معاون‌لشکر بود. از دانشگاه تهران لیسانس حقوق و اقتصاد و از دانشگاه سوربن دکترای حقوق گرفت. در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۶ در استخراج لغات و تنظیم برگه‌های لغت‌نامه با دهخدا همکاری کرد. وی در وزارت دادگستری عهده‌دار مناصب مدیرکلّی استان آذربایجان، استان فارس و بنادر، معاون اوّل و مستشار دیوان عالی کشور بود. در دانشگاه ملّی ایران تدریس می‌کرد و خوش‌نویس و نقّاش برجسته‌ای نیز بود.

سیدمصطفی میرفخرائی در ۲۶ آذر ۱۳۹۴ درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۲؛ تقویم سالانهٔ تفرشی‌ها. منبع عکس و اطّلاعات تکمیلی: فرح میرفخرائی.

محمّد ناظم‌زادهٔ شعاعی (۱۳۱۱-۱۳۷۴)



در یکم شهریور ۱۳۱۱ در کرمان زاده شد.او نوهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی، نویسندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان و خواهرزادهٔ سیدجلال شعاعی، از دیگر همکاران دهخدا بود. تحصیلات خود را تا دیپلم در کرمان به انجام رساند و روانهٔ تهران شد. از سال ۱۳۳۰ در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مشغول به کار شد. در ۱۳۵۷ از دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و به استخدام ادارهٔ آموزش و پرورش تهران درآمد. در مدرسه‌های تهران ازجمله جمشید جم، جهان تربیت و میرافضلی به تدریس یا مدیریت اشتغال داشت.

ناظم‌زاده سال‌ها به خواست خود از آموزش و پرورش مأمور به خدمت در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا می‌شد و تا ۱۳۵۹ به استخراج لغات و تصحیح نمونه‌های چاپی لغت‌نامه مشغول بود و سال‌ها عهده‌دار امور اداری مؤسسه نیز بود. همچنین برای چاپ مجلّدات آخر فرهنگ فارسی معین کوشش‌های بسیاری کرد. او تا اردیبهشت ۱۳۷۴ همچنان رابطهٔ خود را با مؤسسه حفظ کرد و برای لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی برگه‌نویسی کرد. او چندین مقالهٔ ادبی نیز در مجلّات به چاپ رساند و در هفته‌نامهٔ پرواز، نشریهٔ مدرسهٔ جهان تربیت نیز مقالات تربیتی می‌نوشت.

محمّد ناظم‌زاده در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۴ درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

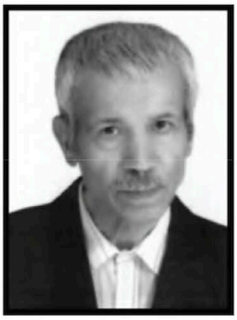
---

۱. در فهرست معین این نام نیامده ولی دبیرسیاقی آن را ثبت کرده‌است. با سیدمصطفی میرفخرائی نسبتی ندارد و با ارتباطی که با چند تن از افراد خاندان میرفخرائی گرفته شد، نشانی از او به دست نیامد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۳؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا؛ مقدّمهٔ فرهنگ معین: ج ۶؛ منبع عکس و اطّلاعات تکمیلی: عاطفه ناظم‌زاده.

+ سند (۱۰۷، ۱۰۸ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

ابوالقاسم نجفی آشتیانی (۱۳۱۴ـ۱۳۹۱)



در دوم فروردین ۱۳۱۴ در آشتیان زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا کلاس نهم در زادگاهش گذراند. پس از اتمام دانشسرای مقدّماتی مدّتی در آشتیان به آموزگاری پرداخت. تحصیلات خود را در کلاس‌های شبانهٔ دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران تا مقطع لیسانس ادامه داد.

نجفی در سال ۱۳۳۲ در تنظیم برگه‌ها با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد. همچنین به‌همراهِ ذبیح بهروز و عباس سیاحی از هم‌دوره‌های دانشسرا، به فعالیت‌های جنبی در آموزش زبان فارسی و سوادآموزی ملّی روی آورد. او نزدیک به سی سال در دبیرستان شاهپور (آل احمد) تجریش، دبیر ادبیات فارسی بود.

پس از بازنشستگی در دههٔ هفتاد، وقت خود را صرف گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات گویش آشتیانی و فرهنگ عامهٔ زادگاهش کرد. چون همسرش اهل گرگان بود، به جمع‌آوری واژه‌ها و اصطلاحات آن منطقه نیز علاقه‌مند شد.

ابوالقاسم نجفی آشتیانی در ۳۰ شهریور ۱۳۹۱ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

از جملهٔ آثار او

واژه‌های محلی در زبان محاوره مردم گرگان (۱۳۸۱)؛ فرهنگ عامهٔ آشتیان (فرهنگ ایران‌زمین، ش ۳۰، ۱۳۸۴)؛ نیم‌نگاهی به آشتیان (۱۳۸۵).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۳؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع اطّلاعات و عکس: میترا نجفی آشتیانی.

حبیب‌اللّه نوبخت (۱۲۷۲ـ ۱۳۵۶)[۱]



در سال ۱۲۷۲ش. در شیراز زاده شد. تحصیلات مقدّماتی را در زادگاهش به پایان برد. در دوازده‌سالگی برای تحصیل علوم دینی روانهٔ نجف و کربلا شد و در آنجا علوم حوزوی و ادبیات عرب آموخت. در این دوران که دوازده سال به طول انجامید، به زبان عربی تسلّط کامل یافت. از هنگام تحصیل، همکاری با مطبوعات را شروع کرد و بیشتر در روزنامه‌های مصر مقالاتی به زبان عربی می‌نوشت و یا قصائدی با مضامین انتقادی در مطبوعات منتشر می‌کرد. با پایان جنگ جهانی اوّل (۱۲۹۷ش.) به شیراز بازگشت و مدّتی در دارالمعلّمین فارس تدریس کرد. سپس به روزنامه‌نگاری روی آورد و مجلّهٔ زندگانی و سپس مجلّهٔ فکر آزاد و در ۱۲۹۸ روزنامهٔ بهارستان را در شیراز منتشر کرد.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، نوبخت در روزنامهٔ بهارستان از کودتا و سیدضیاءالدین طباطبائی پشتیبانی و ستایش کرد تا روزنامه‌اش توقیف شد. در ۱۳۰۱ در تهران مجدداً بهارستان را منتشر کرد و این بار مدافع و ستایشگر رضاخان سردارسپه شد. در ۱۳۰۳ سردبیر و رئیس هیئت تحریریهٔ مجلّهٔ قشون شد و در همان موقع کتابی با عنوان سردار پهلوی نوشت. در دوره‌های ششم و هفتم از بهبهان و چندین دوره نیز از فسا به نمایندگی مجلس شورای ملّی انتخاب شد. مدّتی نیز ریاست کتابخانهٔ سلطنتی را بر عهده داشت. در ۱۳۲۰ پس از استعفا و خروج رضاشاه، نطق‌های انتقادی و جنجالی در مجلس کرد و در ۱۳۲۲ به علّتِ طرفداری از هیتلر و آلمان توسّطِ نیروهای متّفقین بازداشت و به خارج از ایران منتقل شد. پس از پایان جنگ جهانی دوم از زندان متّفقین آزاد شد و به ایران بازگشت. از آن پس، سیاست را رها کرد و به تألیف و ترجمه پرداخت.

او در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۱ در استخراج لغات از برخی متن‌های فارسی و فرهنگ‌های عربی به فارسی ازجمله منتهی‌الارب با دهخدا همکاری کرد.

حبیب‌اللّه نوبخت در ۲۴ فروردین ۱۳۵۶ درگذشت.

از جملهٔ آثار او

> شاهنامهٔ نوبخت یا پهلوی‌نامه (روایت منظوم به سبک شاهنامهٔ فردوسی از رخدادهای تاریخی ایران از حملهٔ اعراب تا زمان شاعر) (۱۳۰۷)؛ علم تربیت یا پداگوژی (بی تا)؛ تاج: در اخلاق پادشاهان و منش ایشان (ترجمه، اثر جاحظ) (۱۳۰۸)؛ فلسفهٔ فازلیسم (۱۳۲۳)؛ میترولوژیا (۱۳۳۳)؛ دیوان دین: در تفسیر آیات و تشریح تعبیرات قرآن مبین (کارنامهٔ نوبخت) (۱۳۳۴)؛ حبیب‌اللّه هویدا (عین‌الملک) و خدمات فرهنگی او (۱۳۵۱)؛ سه رساله از استاد حبیب‌اللّه نوبخت (رسالهٔ ماه‌سر، اهورامزدا، اللّه، کارنامهٔ وحی) (به کوشش هوشنگ طالع) (۱۳۹۹).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۵۷، ۴۸۳؛ نظری، ۱۳۹۰: صص ۸۶۵ـ۸۶۶؛ اثرآفرینان ج ۶، ص ۶۷؛ فهرست مقالات و مطالب مجلّهٔ خواندنی‌ها دربارهٔ تاریخ معاصر ایران، فقرهٔ ۱۹۶۵۷؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۸/ ۲/ ۱۴۰۰).

---

۱. سال تولد و مرگ او را به چند صورت ضبط کرده‌اند. ذبیح‌اللّه منصوری پس از فوت او یادداشتی با عنوان «سرایندهٔ شاهنامهٔ پهلوی و خداوند فقه‌اللغهٔ فارسی از میان ما رفت» در نشریات نوشت و در آن تاریخ فوت او را ۲۴ فروردین ۱۳۵۶ در ۸۴سالگی ذکر کرد. ر.ک. فهرست مقالات و مطالب مجلّهٔ خواندنیها دربارهٔ تاریخ معاصر ایران، فقرهٔ ۱۹۶۵۷.

+ سند (۱۰۹، ۱۱۰ـ۳) و عکس، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم و آلبوم مؤلفان.

فرج‌اللّه نیکزاد سیاهکلرودی (۱۳۱۸)

در سال ۱۳۱۸ در سیاهکلرود از توابع رودسر زاده شد. در سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ در تصحیح نمونه‌های چاپی و امور حسابداری با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری کرد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۳؛ بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

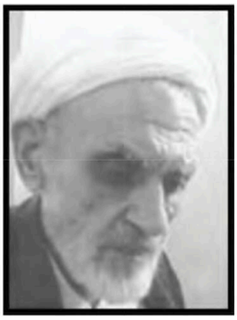
فرهنگ نیکمراد (؟)



او در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ در تنظیم برگه‌ها و به عنوان کتابدار با لغت‌نامهٔ دهخدا همکاری داشته‌است.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶ و ۴۸۳. منبع عکس: عکس دسته‌جمعی متعلق به عبدالله انوار.

محمّد وحید گلپایگانی (۱۳۰۵ـ۱۳۸۳)



در سال ۱۳۰۵ در گوگد گلپایگان زاده شد. پدرش، آیت‌اللّه هدایت‌اللّه وحید گلپایگانی، از علمای بزرگ گلپایگان و از شاگردان آیت‌اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزهٔ علمیهٔ قم بود. از دوازده‌سالگی تحصیل علوم دینی را آغاز کرد. ادبیات و مقدّمات و قسمتی از فقه و اصول را نزد پدرش، در همان مدرسهٔ علمیهٔ گوگد فراگرفت. در سال ۱۳۲۰ برای ادامهٔ تحصیل علوم دینی راهی قم شد و تا ۱۳۲۶ که عازم تهران شد، در آنجا به تحصیل مشغول بود. در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷در استخراج لغات و تنظیم برگه‌ها با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد. او به مطالعه و تحقیق در تاریخ و ادبیات علاقه‌مند بود و تا پایان عمر به آن اشتغال داشت.

محمّد وحید گلپایگانی در ۲۴ بهمن ۱۳۸۳ در تهران درگذشت و در امامزاده احمدبن عمران گلپایگان به خاک سپرده شد.

از آثار او

بازرگان حدیث، شیخ‌المضیره ابوهریره (ترجمه، اثر محمود ابوریه) (۱۳۴۳)؛ کتاب الفخری یا تاریخ فخری (در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی) (ترجمه، اثر ابن‌طقطقی) (۱۳۵۰)؛ ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر (ترجمه، اثر ابن‌مقفع) (۱۳۷۵)؛ فرمان مبارک امام علی (ع) به سپهسالار خود مالک اشتر فرمانروای مصر (؟).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۶، ۴۸۳؛ وحید گلپایگانی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۳۰ـ۱۳۵؛ ویکی‌نور https://wikinoor.ir/ (بازدیدشده در ۹/ ۲/ ۱۴۰۰). نخعی گلپایگانی، ۱۳۸۴: ص ۱۳۲؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۹/ ۲/ ۱۴۰۰)؛ منبع عکس: سعید نخعی گلپایگانی.

سیّدمحمّد هاشمی (۱۲۷۹ـ۱۳۴۹)



در سال ۱۲۷۹ش. در کرمان زاده شد. تحصیلات خود را در علوم دینی تا سطح رساند و پس از آن به تدریس مشغول شد. فعالیت سیاسی خود را در سال ۱۳۰۲ با انتشار روزنامهٔ بیداری در کرمان آغاز کرد. پس از آن ریاست انجمن شهر و جمعیت شیر و خورشید کرمان را بر عهده گرفت. در ۱۳۱۸ در دورهٔ دوازدهم، به عنوان نمایندهٔ مردم کرمان به مجلس شورای ملّی راه یافت. این نمایندگی در دوره‌های ۱۳ و ۱۴ نیز ادامه یافت.

هاشمی در دورهٔ چهاردهم مجلس جزو نمایندگان پیشنهاددهنده و پیگیر چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا بود و پس از تصویب عضو کمسیون طبع فرهنگ دهخدا شد. همچنین در سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶، بنابر خواست و وصیت دهخدا سرپرستی امور اداری سازمان لغت‌نامه را بر عهده داشت. ریاست روزنامهٔ رسمی کشور و چاپخانهٔ مجلس از دیگر مناصب اوست. با همراهی برادرش چندین سال روزنامهٔ اتحاد ملّی را منتشر کرد و تحقیقات بسیاری نیز در زمینهٔ تاریخ کرمان کرد. او طبع شعر داشته و اشعار زیادی به فارسی و عربی از او به جای مانده‌است.

سیدمحمّد هاشمی در سال ۱۳۴۹ درگذشت.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۰۷، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۸۳؛ نظری، ۱۳۹۰: ص ۸۹۰.

+ سند (۶۹ـ۲، ۱۱۱، ۱۱۲ـ۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

عبدالحسین هژیر (۱۲۸۱ـ۱۳۲۸)



در هشتم اردیبهشت ۱۲۸۱ش. در محلّهٔ عودلاجان تهران زاده شد. پدرش، محمّد وثوق‌همایون، از خدمتگزاران دربار مظفّرالدین‌شاه بود که بعدها کارمند مالیه شد. هژیر در خُردسالی بینایی یک چشم خود را به سببِ انفجار ترقه از دست داد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ اقدسیه گذراند و سپس به دارالفنون رفت. برای ادامهٔ تحصیل به مدرسهٔ علوم سیاسی رفت و در سال ۱۲۹۸ از آنجا فارغ‌التحصیل شد. در ۱۲۹۹ به دلیلِ تسلّطش بر زبان‌های فرانسه و روسی، برای مترجمی به استخدام وزارت خارجه درآمد. از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۷ به عنوان مترجم در سفارت شوروی مشغول به کار بود، ولی در ۱۳۰۸ از این شغل برکنار شد. در دوره‌ای که سیدحسن تقی‌زاده وزارت طُرُق و شوارع (وزارت راه) را به عهده گرفت، به آن وزارت‌خانه انتقال یافت و پس از آن در وزارت مالیه مشغول به کار شد. در همین سال‌ها پیش از چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا در تهیهٔ مواد و ترجمهٔ مطالب با علی‌اکبر دهخدا همکاری کرد. در ۱۳۱۸ مدیرکلّ وزارت دارایی شد و پس از مدّت کوتاهی به معاونت بانک ملّی ایران رسید.

هژیر پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد سیاست شد و در کابینهٔ محمّدعلی فروغی به وزارت پیشه و هنر منصوب شد. در کابینه‌های بعدی به وزارت راه، کشور و دارایی نیز رسید. پس از سقوط کابینهٔ حکیمی (خرداد ۱۳۲۷) به نخست‌وزیری انتخاب شد. پس از انتشار خبر نخست‌وزیری هژیر، بازاریان و اصناف و روحانیت به رهبری آیت‌اللّه کاشانی به انتخاب او معترض شدند و تظاهرات کردند و خواستار عزلش شدند. دولت هم دست به سرکوب مخالفان زد. سرانجام مخالفت‌ها و درگیری‌ها موجب شد تا در روز ۱۵ آبان ۱۳۲۷ پس از پنج ماه نخست‌وزیری کناره‌گیری کند. او در ۲۸ تیر ۱۳۲۸ به وزارت دربار منصوب شد.

عبدالحسین هژیر در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ در مجلس عزاداری و روضه‌خوانی دربار در مسجد سپهسالار هدف گلولهٔ حسن امامی،

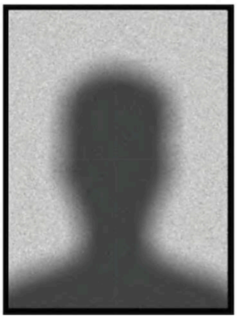
یکی از اعضای جمعیت فداییان اسلام، قرار گرفت و روز بعد در ۱۴ آبان درگذشت و در حرم شاه‌عبدالعظیم، در ایوان آرامگاه ناصرالدین‌شاه به خاک سپرده شد.

از آثار او

حافظ تشریح (گلچینی از غزلیات حافظ با نظم و ترتیب موضوعی) (۱۳۰۷)؛ تاریخ ملل شرق و یونان (ترجمه، اثر آلبر ماله) (۱۳۰۹)؛ تاریخ قرون وسطی تا جنگ صدساله (ترجمه، اثر آلبر ماله) (۱۳۱۱)؛ با پطرزبورگ یا قسطنطنیه (۱۳۲۲).

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۱۵، ۴۸۳؛ کریمیان، ۱۳۷۷: صص ۹۵ـ۱۰۰؛ عاقلی، ۱۳۸۰: صص ۱۷۴۹ـ۱۷۵۶؛ ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org (بازدیدشده در ۲۵/ ۱۰/ ۱۳۹۹)؛ وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir (بازدیدشده در ۹/ ۲/ ۱۴۰۰).

اکبر هورتاش (جعفری)[1] (۱۳۱۱ـ۱۳۹۳)



در ۵ دی ۱۳۱۱ در کرمان زاده شد. در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و در دبیرستان‌های تهران تدریس می‌کرد. از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۹ به تصحیح نمونه‌های چاپی و استخراج لغات و معانی برای لغت‌نامهٔ دهخدا اشتغال داشت. او با محمّد معین نیز در فرهنگ فارسی همکاری کرد.

اکبر هورتاش (جعفری) در بهمن ۱۳۹۳ در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

منابع: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۳۷۷: ص ۴۸۳، مقدّمهٔ فرهنگ معین ۱۳۴۲: ج ۱، ص‌هشتادوهفت؛ بایگانی مؤسسهٔ دهخدا.

+ سند (۱۱۳-۳)، ر.ک. بخش اسناد گفتار سوم.

---

۱. اکبر جعفری نام خانوادگی خود را به «هورتاش» تغییر داد.

ج. جدول مؤلّفان و همکاران *لغت‌نامه* بر اساس سال ورود و همکاری با دهخدا

همکاری با دهخدا قبل از ۱۳۲۵ (آغاز چاپ لغت‌نامه توسّطِ مجلس)	همکاری با دهخدا از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴(درگذشت دهخدا)	همکاری پس از دهخدا از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۹
غلامعلی رعدی آذرخشی، جلال‌الدین طهرانی، احمد کوشا، میراحمد طباطبائی، پرویز ناتل‌خانلری، حسن صدرسالک، ابوالحسن شعرانی (شعرایی)، حسن ره‌آورد، احمد بهمنیار، جلال همائی، عبدالحسین هژیر، محسن ابراهیمی، محمّدتقی مدرس رضوی، محمّد مکری، مجتبی میرفخرائی، جلال شعاعی	محمّد معین، ذبیح‌اللّه صفا، عبدالحمید اعظم‌زنگنه، خانبابا بیانی، غلامحسین صدیقی، محمّد هاشمی، حسین خطیبی، احمد افشار شیرازی، محمّد دبیرسیاقی، ستار آل‌بویه، اسکندر دهخدا، فرهاد دهخدا، محمّد دهخدا، ماشاءاللّه شجاع، حسین صدرعرفائی، محمّد صدرعرفائی، ضیاءالدین علائی طباطبائی، محمّدحسن علوی، اسداللّه معلّمی، محمّدعیسی مهمند، مصطفی میرفخرائی، محمّدصادق وحدت، محمّد وحیدگلپایگانی، محمّدجواد مشکور، حبیب‌اللّه نوبخت، محمّد پروین‌گنابادی، هدایت‌اللّه شهاب فردوسی، مسعود اعظم‌زنگنه، علینقی منزوی، جعفر شهیدی، یوسف خاکپور، رضا قاسمی، ژیلبر لازار، باقر آل‌ابراهیم، کاظم آل‌ابراهیم، احمد کوزه‌کنانی، یزدانبخش قهرمان، منوچهر مرتضوی، محمّد ناظم‌زاده، ابوالقاسم نجفی آشتیانی، فرهنگ نیکمراد، حسن مینوچهر	عبدالعلی طاعتی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، عبدالعلی پرتو علوی، تقی تفضلی، عباس دیوشَلی، عبدالحسین حائری، محمّدباقر فیاض، علی موسوی بهبهانی، عبداللّه انوار، عباس حکیم، جعفر شعار، حسن سادات‌ناصری، محمّدابراهیم باستانی پاریزی، رضا ثقفی، احمد سمیعی، علیرضا فیض، محمّدمهدی بهشتی‌پور، محمّدحسن محمّد جعفریان، محمّدامین ریاحی، رسول شایسته، حسین قاسمی گلپایگانی، محمّد استعلامی، بهمن بوستان، یداللّه ثمره، جلیل دوستخواه، اسماعیل رفیعیان، جعفر سجادی، علی‌اشرف صادقی، خسرو فرشیدورد، رودلف ماتسوخ، اکبر جعفری (هورتاش)، حسن احمدی گیوی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، اصغر فولادی سمنانی، علیقلی کاتبی، کیانوش پروین، سعید نجفی اسداللّهی، مرتضی آیت‌اللّه‌زاده شیرازی، حسن بوستان، ابراهیم دیباجی، حسین سجادی، حسن انوری، علی غروی، فیروز حریرچی، مرتضی مجتبائی صومعه‌سرایی، محمود مستجیر، رسول ابوعلیزادهٔ بهبهانی، اصغر جلائی‌فر، فرج‌اللّه نیکزاد، سینا بهشتی‌پور، عزیزاللّه جوینی، غلامرضا ستوده، عبدالرضا امیرتاش، جواد درهمی، رضا سرلک، عباس اطمینانی (گویلی کیلانه)، محمود مدبری، پرویز اتابیکی

د. جدول پراکندگی جغرافیایی مؤلّفان و دستیاران لغت‌نامهٔ دهخدا

استان	مؤلّف	همکار تألیف	تعداد
آذربایجان غربی	حسن انوری، محمّدامین ریاحی		۲
آذربایجان شرقی	اسماعیل رفیعیان، رسول شایسته، جعفر شعار	محسن ابراهیمی(؟)، غلامعلی رعدی آذرخشی، فیروز حریرچی، علیقلی کاتبی، احمد کوزه‌کنانی، منوچهر مرتضوی	۹
اردبیل	حسن احمدی گیوی		۱
اصفهان	جلیل دوستخواه، جعفر سجادی، رضا قاسمی، جلال‌الدین همائی	ابراهیم دیباجی، حسن صدرسالک، حسین صدرعرفائی، محمّد صدرعرفائی، ضیاءالدین علائی طباطبائی (؟)، حسین قاسمی گلپایگانی، محمّد وحید گلپایگانی	۱۱
تهران	عبداللّه انوار، عبدالعلی پرتو علوی، رضا ثقفی، علی‌اکبر دهخدا (اصالتاً قزوینی)، حسن ره‌آورد، احمد سمیعی گیلانی (اصالتاً رشتی)، ابوالحسن شعرانی، غلامحسین صدیقی، محمّدحسن محمّد جعفریان (احتمالاً)، محمّدجواد مشکور، علینقی منزوی (زادهٔ سامرا)، حسن مینوچهر، پرویز ناتل خانلری (اصالتاً مازندرانی)، محمّدصادق وحدت (اصالتاً مازندرانی)	پرویز اتابیکی، عبدالرضا امیرتاش، بهمن بوستان، حسن بوستان، سینا بهشتی‌پور، مهدی بهشتی‌پور (زادهٔ سامرا)، اصغر جلائی‌فر، حسین خطیبی نوری، اسکندر دهخدا (اصالتاً قزوینی)، فرهاد دهخدا (اصالتاً قزوینی)، محمّد دهخدا (اصالتاً قزوینی)، حسن سادات‌ناصری، جلال‌الدین طهرانی، ستار علی‌بابایی، احمد کوشا (اصالتاً تفرشی)، محمود مدبری، عبدالحسین هژیر	۳۰
چهارمحال بختیاری		باقر آل‌ابراهیم دهکردی، کاظم آل‌ابراهیم دهکردی	۲
خراسان	محمّد پروین گنابادی، تقی تفضلی، عزیزاللّه جوینی، عباس حکیم، جواد درهمی، غلامرضا ستوده، هدایت‌اللّه شهاب فردوسی، یزدانبخش قهرمان، محمّدتقی مدرّس رضوی	محمّدباقر فیاض خراسانی	۱۰
خوزستان	علی موسوی بهبهانی، سعید نجفی اسداللّهی (زادهٔ بغداد)	رسول ابوعلیزادهٔ بهبهانی	۳
سمنان	ذبیح‌اللّه صفا	اصغر فولادی سمنانی	۲
فارس	سیدمرتضی آیت‌اللّه‌زادهٔ شیرازی (زادهٔ نجف)، احمد افشار شیرازی	ابوالقاسم انجوی شیرازی، محمّدحسن علوی، حبیب‌اللّه نوبخت	۵
قزوین	علی‌اکبر دهخدا (زادهٔ تهران)، محمّد دبیرسیاقی	اسکندر دهخدا (زادهٔ تهران)، فرهاد دهخدا (زادهٔ تهران)، محمّد دهخدا (زادهٔ تهران)	۵
قم	عبدالحسین حائری (اصالتاً یزدی)، علی‌اشرف صادقی، علیرضا فیض		۳

کردستان		عباس اطمینانی (گویلی کیلانه)	۱
کرمان	محمّدابراهیم باستانی پاریزی، احمد بهمنیار، یداللّه ثمره، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی	جلال شعاعی، محمّد ناظم‌زادهٔ شعاعی، محمّد هاشمی، اکبر جعفری (هورتاش)	۸
کرمانشاه		عبدالحمید اعظمی زنگنه، مسعود اعظمی زنگنه، محمّد کیوان‌پور مکری	۳
گیلان	عباس دیوشَلی، احمد سمیعی (زادهٔ تهران)، عبدالعلی طاعتی، محمّد معین	ستار آل‌بویه، میراحمد طباطبائی، مرتضی مجتبائی صومعه‌سرایی، فرج‌اللّه نیکزاد سیاهکلرودی	۸
لرستان	جعفر شهیدی، علی غروی	رضا سرلک	۳
مازندران	پرویز ناتل خانلری (زادهٔ تهران)، محمّدصادق وحدت (زادهٔ تهران)		۲
مرکزی	محمّد استعلامی	مجتبی میرفخرائی؟، مصطفی میرفخرائی، ابوالقاسم نجفی آشتیانی، احمد کوشا (زادهٔ تهران)	۵
همدان	خسرو فرشیدورد	خانبابا بیانی، محمود مستجیر	۳
یزد	عبدالحسین حائری (زادهٔ قم)		۱
ایرانیان متولد عراق	مرتضی آیت‌اللّه‌زاده شیرازی (اصالتاً شیرازی)، علینقی منزوی (اصالتاً تهرانی)، سعید نجفی اسداللّهی (اصالتاً شوشتری)	مهدی بهشتی‌پور (اصالتاً تهرانی)	۴
غیرایرانی‌ها	ژیلبر لازار (فرانسوی)	رودلف ماتسوخ (اسلواکی)، محمّدعیسی مهمند (افغانستانی)	۳
نامشخّص		کیانوش پروین، یوسف خاکپور، سیدحسین سجادی، ماشاءاللّه شجاع، اسداللّه معلّمی، فرهنگ نیکمراد	

هـ . همکاران امور اداری سازمان / مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا تا سال ۱۳۵۹

توسلی، امیر (۱۳۳۴): متصدّی انتشارات و فروشگاه (از ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹)
سعیدی، سعید (۱۳۰۵): مسئول امور دفتری (از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶)
عبدی، محسن (۱۳۳۰): تلفنچی و صاحب جمع اموال (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)
عظیمی، سیدحسین: صاحب‌جمع اموال (از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹)
قاسمی، فضل‌اللّه: امور دفتری (از ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸)
قزل‌ایاغ، حسن (۱۳۳۰): متصدّی دفتر (از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸)
ملک‌نیا، محمّد: صاحب‌جمع اموال (از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹)
هاشمی، سیدمجید (۱۳۰۷ـ۱۳۸۸): متصدّی تنظیم کلیشه‌ها (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶) (پسر سیدمحمّد هاشمی)
یوسفی لیاسی، یوسف (۱۳۱۰ـ؟): متصدّی فروشگاه (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)

و. همکاران امور خدماتی

پارسا، نظر: نگهبان (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)
تقوی، جلال: خدمتگزار و کتابدار (از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۸)
جوادی، حبیب (۱۳۱۵ـ؟): متصدّی خدمات (از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹)
رضی، ناصر: نگهبان (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹)
سمیعی معز، شهید قنبرعلی: خدمتگزار (از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹)
شفیعی کمال‌آبادی، رمضان (۱۳۱۰ـ؟): باغبان (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)
شیروانباشی، علی: راننده (از ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹)
طاهری، غلامحسین: نگهبان (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۵)
فرهادی، محمّد اسماعیل: نگهبان (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)
قدمگاهی، علی: راننده (از ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹)
کوشکستانی، رحمت‌الله (۱۳۲۸ـ۱۳۹۱): خدمتگزار (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹)
محمّدی، داود (۱۳۳۰): راننده (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶)
مقیسه، مرادعلی: خدمتگزار (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸)

ز. کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا

این کمیسیونی متشکّل از افرادی بود که از سوی مجلس شورای ملّی برای تسهیل امر چاپ و نشر لغت‌نامهٔ دهخدا[1] برگزیده شدند:
هاشمی، سیدمحمّد (۱۲۷۹ـ۱۳۴۹) (رئیس چاپخانهٔ مجلس شورا، نمایندهٔ مجلس شورا، مشاور علمی مجلس شورا)
خطیبی، حسین (۱۲۹۵ـ۱۳۸۰) (استاد دانشگاه تهران، رئیس روزنامهٔ رسمی کشور، مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران)
مهر، مهربان (۱۲۶۹ـ۱۳۵۳) (رئیس حسابداری مجلس)
اکباتانی، مهدی (؟) (ادارهٔ بازرسی مجلس)
صفاکیش، حسین (؟) (رئیس دفتر کارپردازی مجلس)

فؤادی، محمّد (؟) (رئیس ادارهٔ مطبوعات مجلس)
از سال ۱۳۲۵ تا اردیبهشت ۱۳۳۹، ۵۳ جزوه از ۲۲۲ جزوه در چاپخانهٔ مجلس که در سال‌های آخر به چاپخانهٔ دولتی ایران تغییر نام داد، به چاپ رسید.

ح. همکاران مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

از خرداد ۱۳۳۹ چاپخانهٔ دانشگاه تهران عهده‌دار چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا شد و بیشتر جزوات لغت‌نامه در آن چاپخانه به چاپ رسید. در سال‌های پایانی برخی جزوه‌ها در چاپخانه‌های دیگری زیر چاپ رفت.
در این دوره (۱۳۳۷ـ۱۳۵۹) این افراد ریاست مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران را عهده‌دار بودند: ذبیح‌اللّه صفا (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹)، حسن مینوچهر (از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲)، حافظ فرمانفرمائیان (از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳)، ایرج افشار (از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۰)، ابراهیم کوهستانی (از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳)، بهرام فره‌وشی (از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷)، حسین عرفانی (۱۳۵۷)، داریوش فاتحی (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹) و در تمام این مدّت، کریم اصفهانیان (از ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۹) معاون این مؤسسه بود.
محمّد دبیرسیاقی در تکملهٔ مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (صص ۴۸۳ـ۴۸۶) فهرستی از کسانی که دست‌اندرکار چاپ لغت‌نامه بودند، به دست داده‌است. در اینجا نام تعدادی از آن‌ها که دست‌کم ۱۰ سال به این کار اشتغال داشتند، آورده شد:

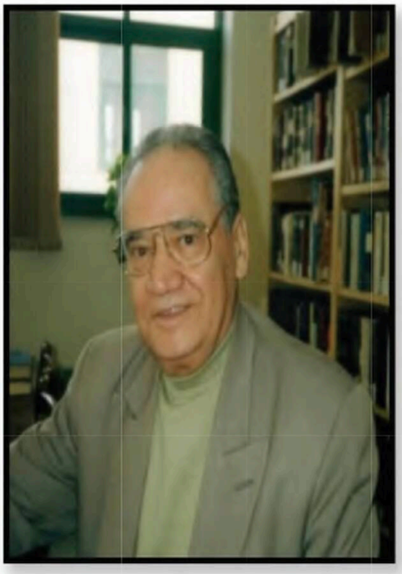
ابراهیمی، عفت: دوخت لغت‌نامه (۱۳۴۶ـ۱۳۵۹)
احمدیان، محمّدرضا: غلط‌گیری و مسئول پانچ و حروف‌چینی (۱۳۴۵ـ۱۳۵۹)
امجدی، محمّدابراهیم: مسئول انبار (۱۳۳۸ـ۱۳۵۹)
امیدفر، حسین: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۳۹ـ۱۳۵۹)
بابازنجانی، عباس: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۳۹ـ ۱۳۵۹)
بنی‌اسد، محمّدعلی: معاون قسمت تنظیم و ردیف لغت‌نامه (۱۳۳۹ـ۱۳۵۹)
بیاتی، بهرام: حروف‌چینی و غلط‌گیری و صفحه‌بندی (۱۳۳۹ـ ۱۳۵۹)
تابش، جعفر: جلدساز (۱۳۳۷ـ۱۳۴۸)
ترنجی، حسین: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۳۵ـ۱۳۵۵)
جنیدی، محمّدجواد: جلدساز (۱۳۳۷ـ۱۳۵۹)
جوادی اردستانی، محمّد: متصدّی انبار فرم کتاب و شمارش و تحویل (۱۳۴۶ـ ۱۳۵۹)
حسینخانی، مختار: متصدّی ماشین نمونه (۱۳۴۶ـ۱۳۵۹)
خرم‌روح، علی‌اصغر: متصدّی ماشین ورق‌تاکنی (۱۳۴۶ـ۱۳۵۹)
خسروی، ابراهیم: متصدّی جلدسازی و طلاکوب (۱۳۳۶ـ۱۳۵۹)
خلیلی، سیدمهدی: غلط‌گیری و صفحه‌بند و سرپرست (۱۳۳۶ـ۱۳۵۹)
خندق‌آبادی، حسن: مسئول مونوتایپ (۱۳۴۲ـ۱۳۵۵)
خندق‌آبادی، جمال: صفحه‌بند لغت‌نامه (۱۳۴۸ـ۱۳۵۹)
ذاکری، محمّدکاظم: سرپرست شعبهٔ صحّافی (۱۳۳۹ـ۱۳۵۸)
رحمانی، اقدس: دوخت لغت‌نامه (۱۳۳۶ـ۱۳۵۹)
رستمی، عزت‌اللّه: سرپرست شعبه (۱۳۲۸ـ۱۳۴۸)
رضایی اسکویی، رضاقلی: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۳۷ـ۱۳۵۹)
رضوانی‌پور، حسین: حروف‌چینی و غلط‌گیری زیر چاپ (۱۳۴۹ـ۱۳۵۹)

ستارپور، رفیع: تصحیح لغت‌نامه در زیر چاپ (۱۳۳۶ـ۱۳۵۹)
ستارپور، زکی: انباردار کاغذ لغت‌نامه (۱۳۳۶ـ۱۳۵۹)
شاهی، محمّدحسین: سرپرست ماشین‌های صحّافی (۱۳۳۹ـ۱۳۵۹)
ظاهری، علی: مدیر چاپخانه (۱۳۳۸ـ۱۳۵۹)
علی‌محمدی، محمّد: ماشینچی (۱۳۳۵ـ۱۳۴۵)
فرج‌اللّه لواسانی، مصطفی: سرپرست حروف‌ریزی (۱۳۴۲ـ۱۳۵۹)
کاظمی، سیدجلیل: متصدّی انبار فرم (۱۳۲۸ـ۱۳۵۴)
کجوری‌نژاد، حسن: مفتول‌زنی و جلد کردن (۱۳۳۸ـ۱۳۴۸)
لطفی، محمّدصادق: غلط‌گیری (۱۳۳۸ـ۱۳۵۹)
محمّدی، حبیب‌اللّه: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۳۸ـ۱۳۵۹)
محمّدی ساران، اسداللّه: مسئول قسمت سرپرستی در امور صحّافی (۱۳۳۹ـ۱۳۵۹)
مشکدانیان، احمد: متصدّی چاپ لغت‌نامه (۱۳۴۸ـ۱۳۵۸)
مقدسی، رسول: افست (۱۳۴۷ـ۱۳۵۹)
ولی‌بیگی، مهدی: ترتیب و کنترل لغت‌نامه (۱۳۳۷ـ۱۳۵۰)
هفلنگ، سیدمحمّد: ترتیب و نخ بستن لغت‌نامه (۱۳۴۰ـ۱۳۵۹)

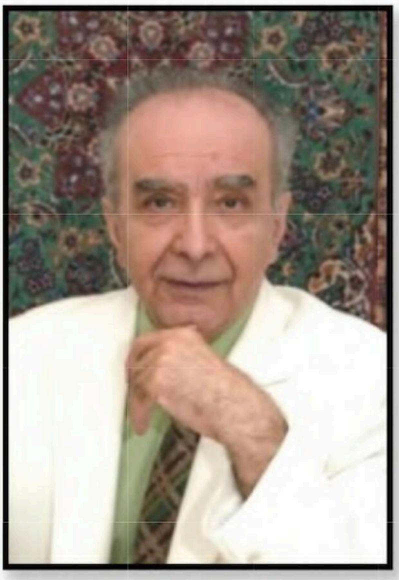
۱۵. آلبوم عکس‌های مؤلفان و دستیاران



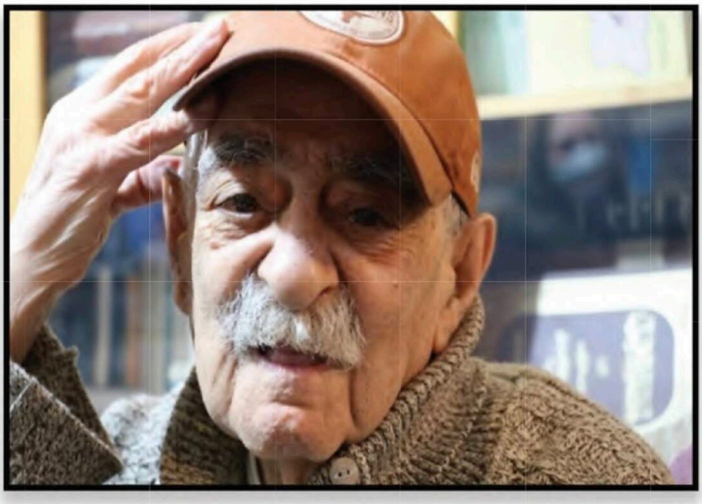
سیدمرتضی آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی؛
منبع: سیدعلی آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی



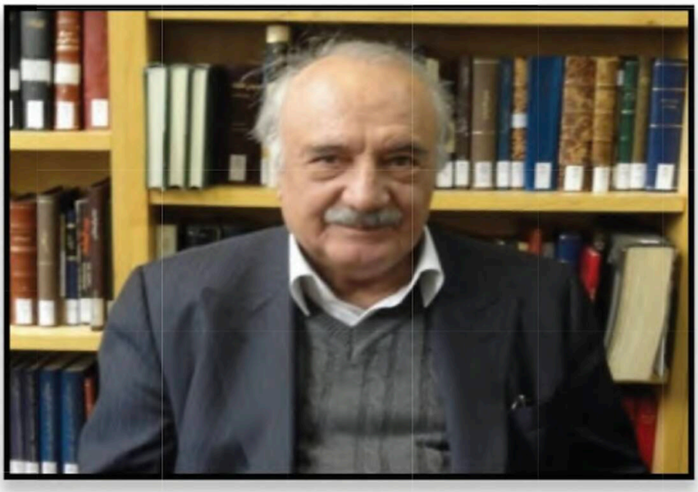
حسن احمدی گیوی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



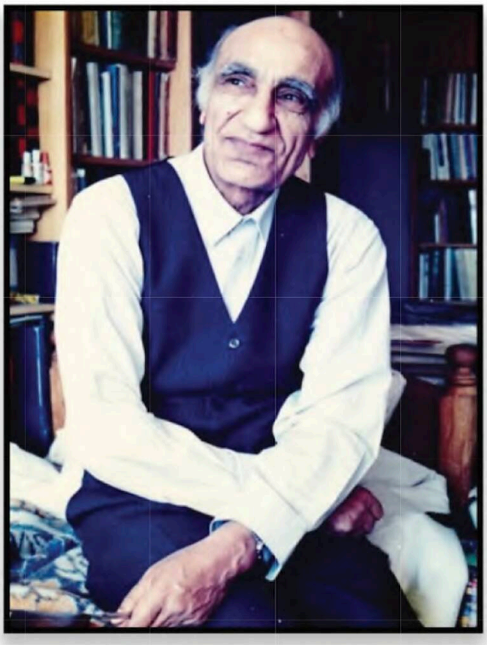
محمّد استعلامی؛
منبع: هومن استعلامی



عبدالله انوار؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



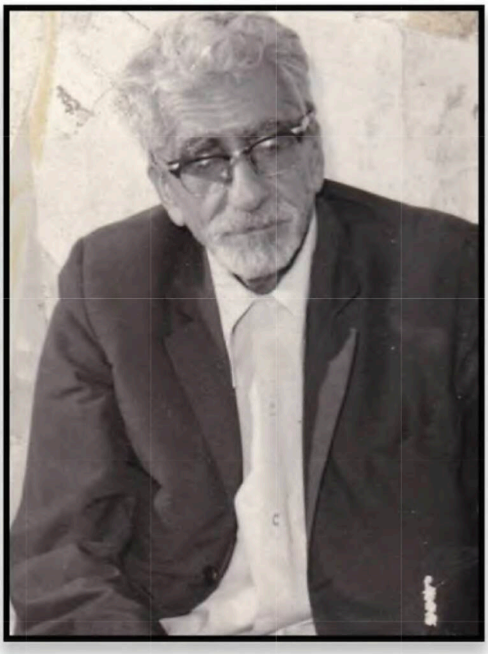
حسن انوری؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



محمّدابراهیم باستانی پاریزی؛
منبع: حمیده باستانی

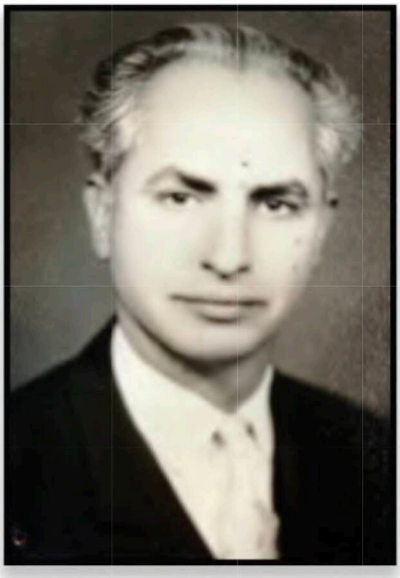


احمد بهمنیار؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

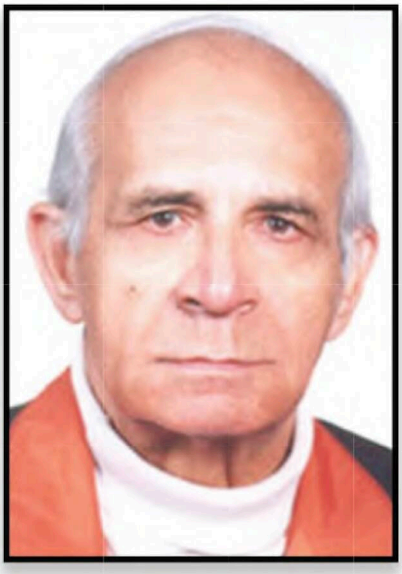




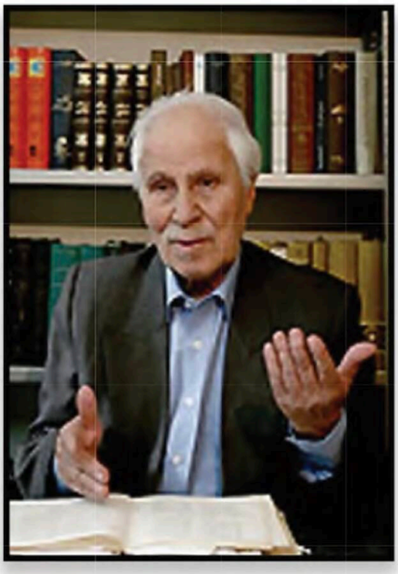
محمّد پروین گنابادی؛ منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



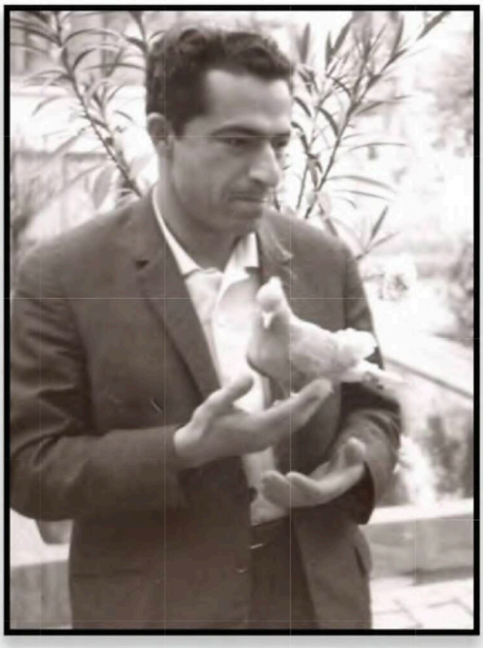
تقی تفضلی؛
منبع: بایگانی دانشکدهٔ الهیات و معارف دانشگاه تهران



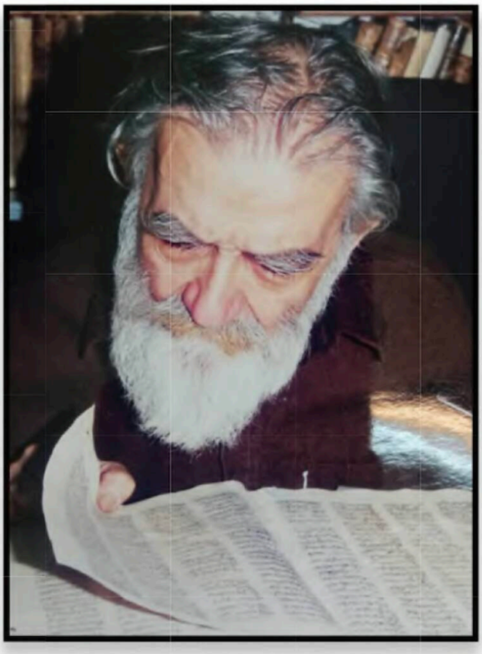
یدالله ثمره؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



عزیزالله جوینی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



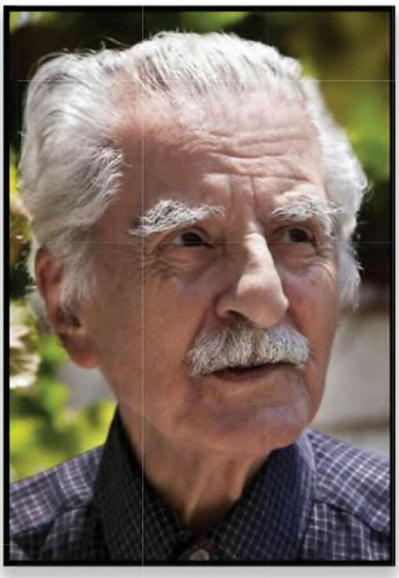
عباس حکیم

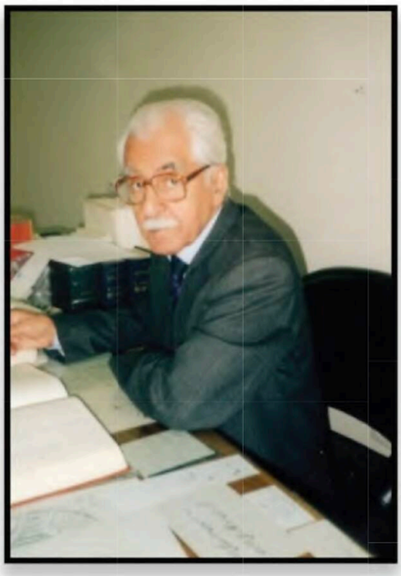


عبدالحسین حائری؛
منبع: محمود نظری



سیدمحمّد دبیرسیاقی؛
منبع: مجید عاشقی

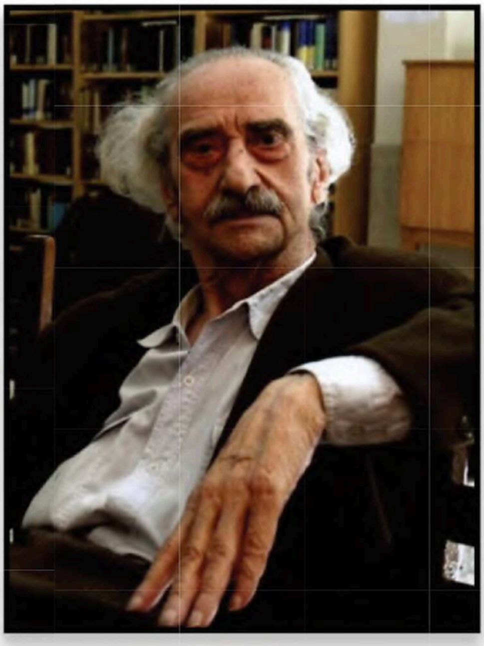




سیدمحمّد دبیرسیاقی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



جواد درهمی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



عباس دیوشلی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



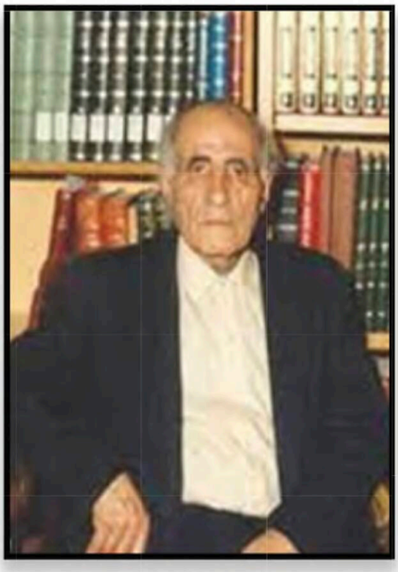
اسماعیل رفیعیان؛
منبع: محمّد طاهری خسروشاهی



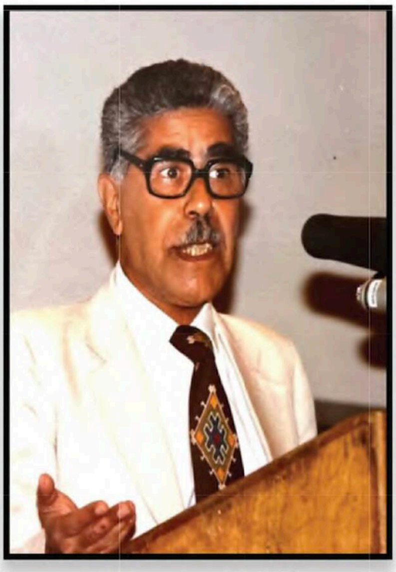
محمّدامین ریاحی



غلامرضا ستوده؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



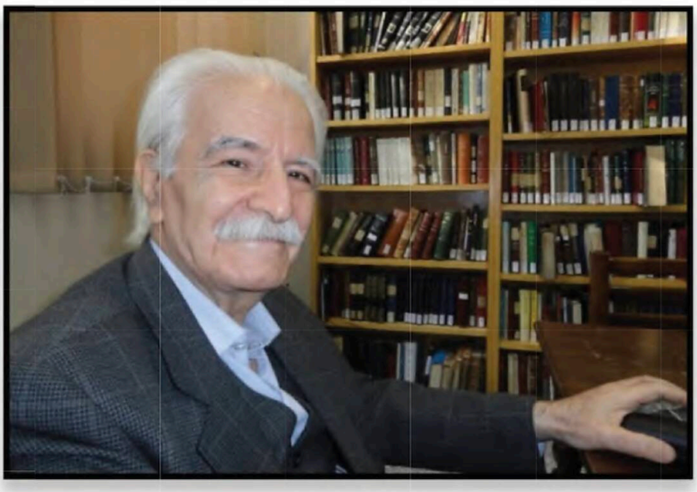
سیدجعفر سجادی



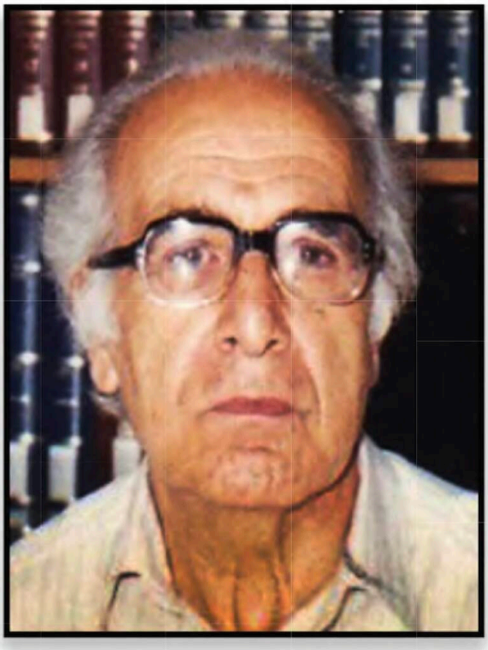
علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛
منبع: مهرانگیز زرندی



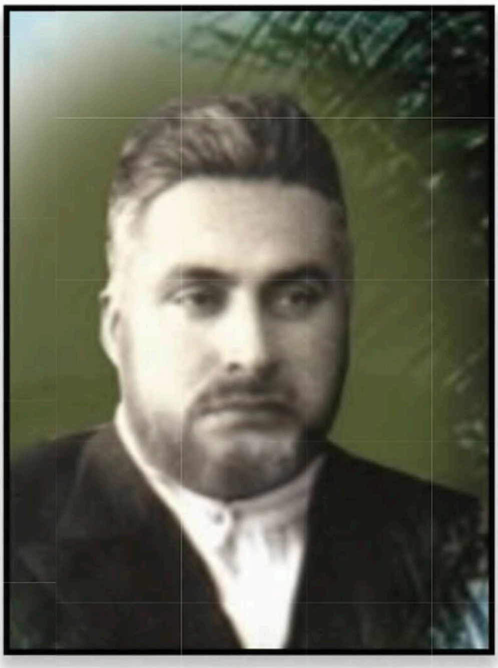
احمد سمیعی؛
منبع: وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی



رسول شایسته؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

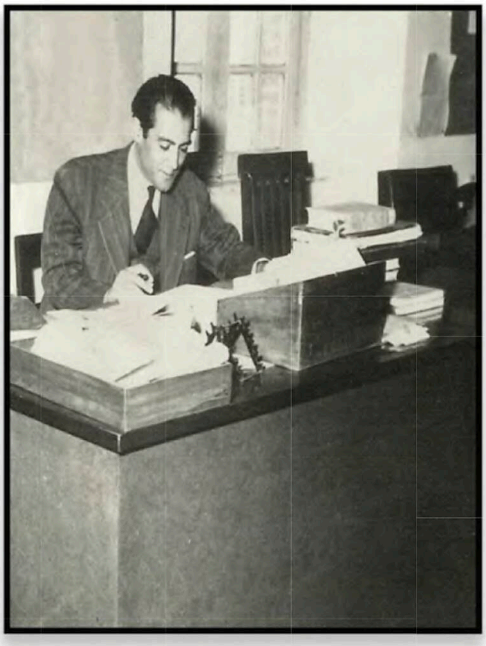


جعفر شعار



هدایت‌الله شهاب فردوسی؛

منبع: محمّد ترابیان فردوسی



سیدجعفر شهیدی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



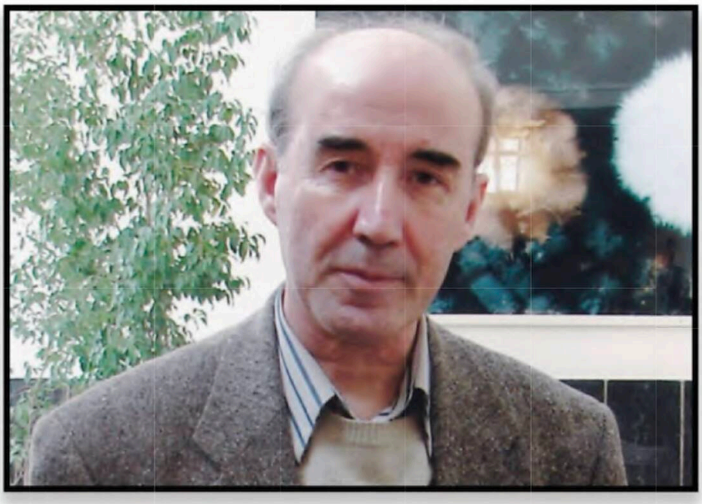
ایرج افشار و سیدجعفر شهیدی؛
منبع: گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار



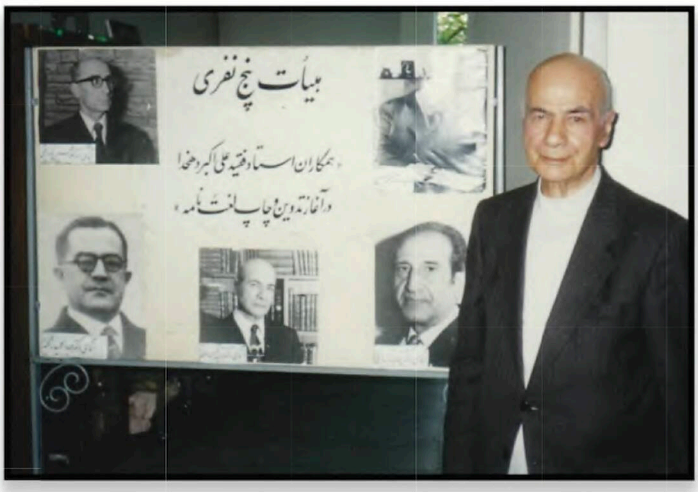
محمّد ناظم‌زاده، غلامرضا ستوده، محمّد سباعی، یوسف صلاح‌الدین،
عفاف زیدان، جعفر شهیدی، محمّد دبیرسیاقی، احمد خولی و محمود محروس
(زمستان ۱۳۵۵)



ملاقات سیدجعفر شهیدی با پاپ پل ششم در تهران
با حضور سیدحسین نصر؛
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران



علی‌اشرف صادقی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



ذبیح‌الله صفا در گنجینهٔ دهخدا؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



غلامحسین صدیقی در لباس وزارت، سال ۱۳۳۱؛
منبع: زندگی‌نامه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی



عبدالعلی طاعتی؛
منبع: آرام طاعتی



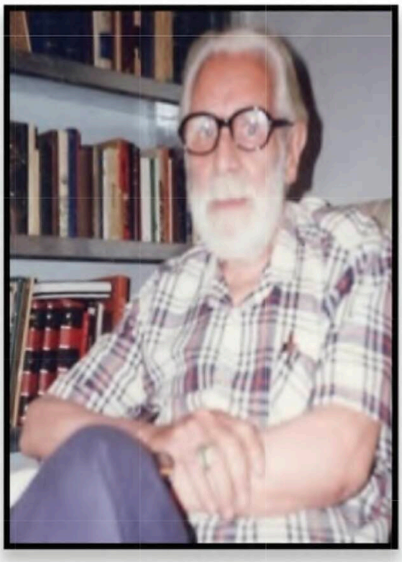
خسرو فرشیدورد؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



علیرضا فیض



رضا قاسمی؛
منبع: محمود قاسمی



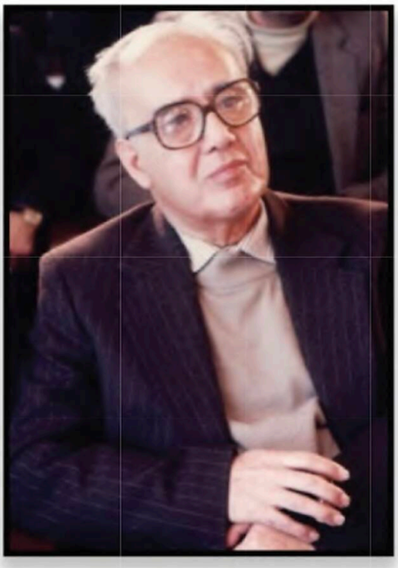
یزدانبخش قهرمان؛
منبع: آرشیو عکس علی دهباشی



ژیلبر لازار در مراسم اهدای جایزهٔ موقوفات افشار؛
منبع: کانال تلگرامی موقوفات دکتر محمود افشار



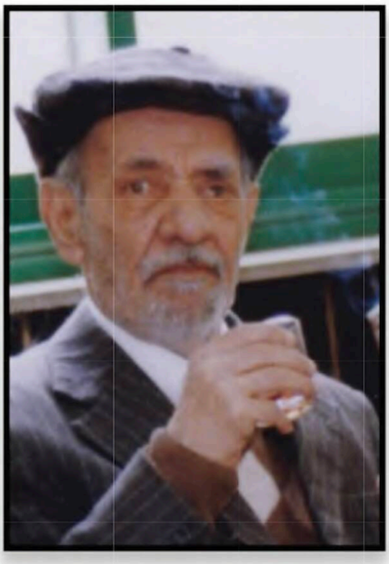
محمّدتقی مدرس رضوی



محمّدجواد مشکور؛
منبع: سیدسعید میر محمّدصادق



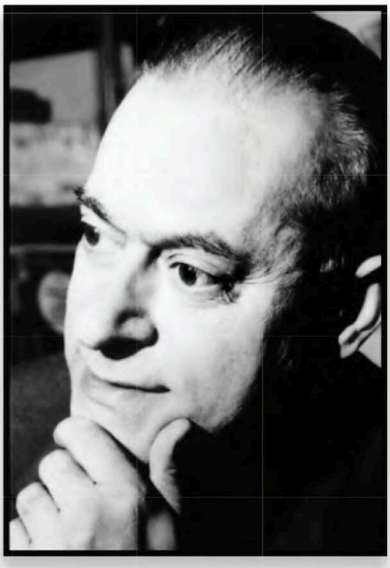
علینقی منزوی؛
منبع: محمّدابراهیم ذاکر

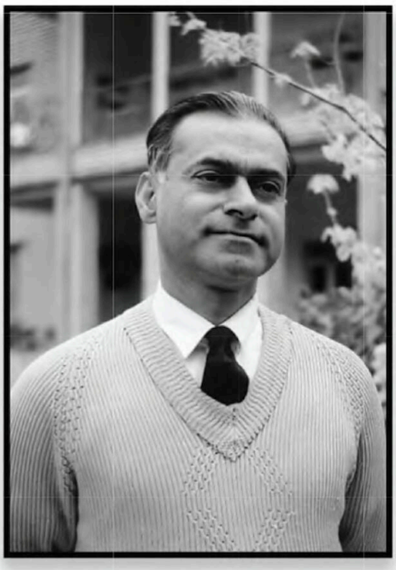


سیدعلی موسوی بهبهانی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



محمّد معین و ایرج افشار؛ منبع: گنجینهٔ پژوهشی ایرج افشار

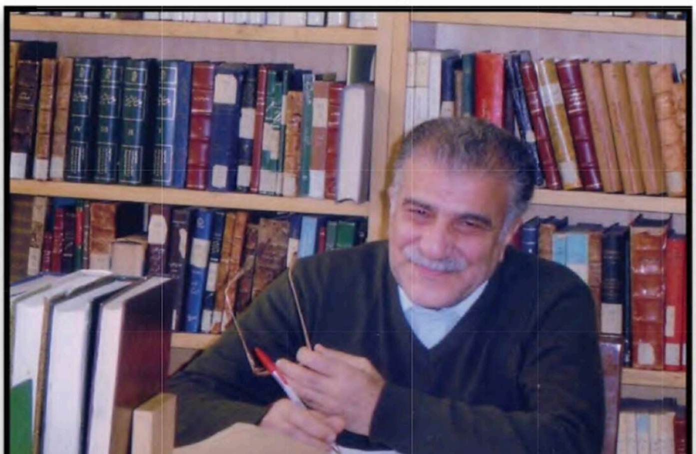




محمّد معین؛ منبع: خانه موزهٔ محمّد معین



احمد منزوی، علینقی منزوی، شیخ آقابزرگ طهرانی،
مهدی بهشتی‌پور (نوهٔ دختری) و **محمّدتقی منزوی؛**
منبع: http://monzavi.net



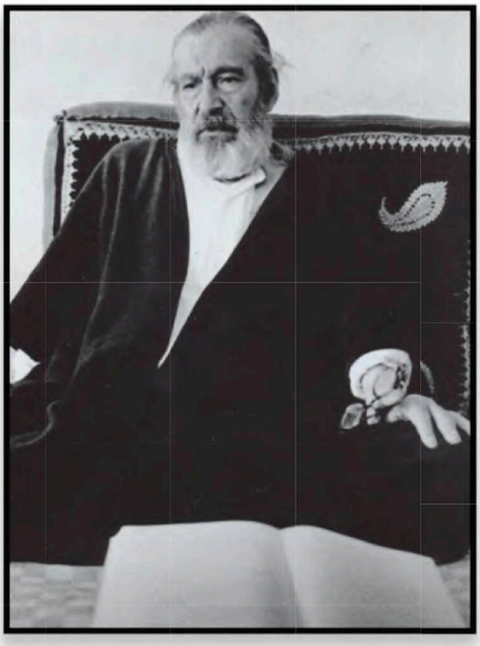
سعید نجفی اسداللهی؛
منبع: آرشیو عکس مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



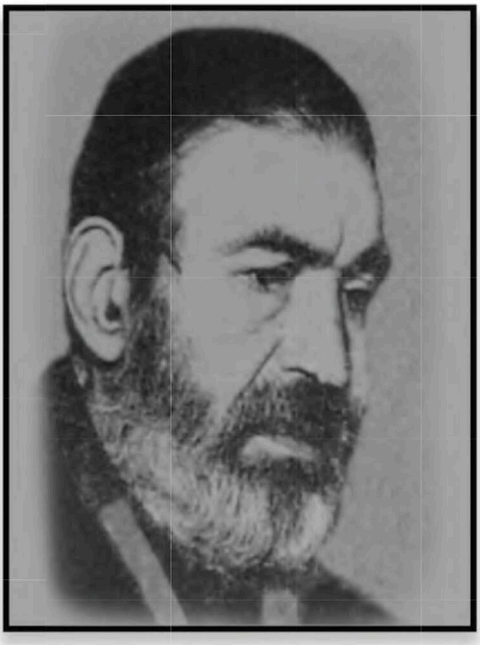
پرویز ناتل خانلری؛
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران



محمّد پروین گنابادی و پرویز ناتل خانلری؛
منبع: بهرام پروین گنابادی



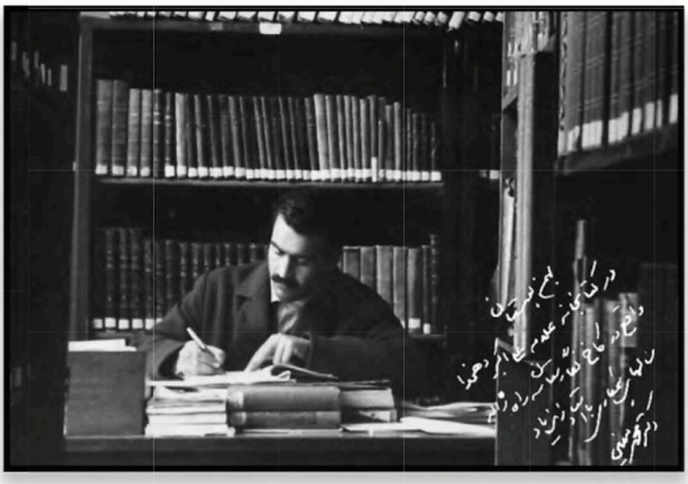
جلال‌الدین همائی؛
منبع: آرشیو عکس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، (از مجموعه عکس‌های مریم زندی)



جلال‌الدین همائی؛
منبع: گنجینهٔ دهخدا



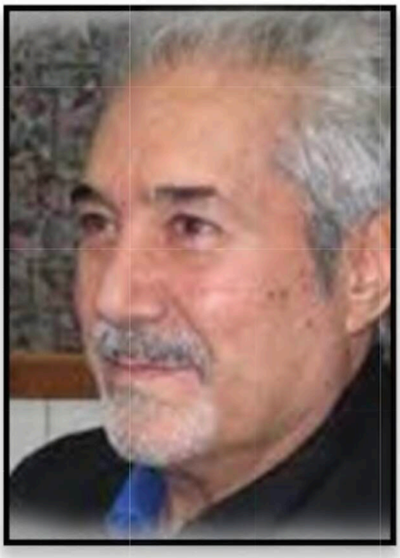
ستار آل‌بویه و **محمّد دبیرسیاقی** در گنجینهٔ دهخدا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۷۵۴۰-۲۵-۹۹۹



بهمن بوستان در کتابخانهٔ سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا؛
منبع: علی بوستان



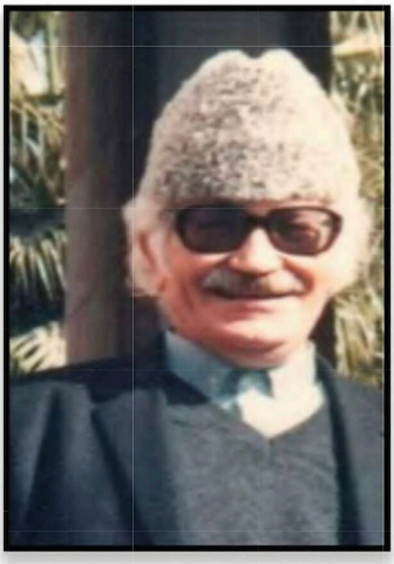
ابوالقاسم انجوی شیرازی



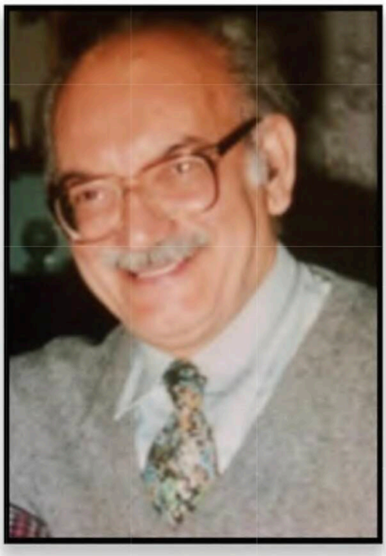
پرویز اتابیکی



حسین خطیبی



سیدحسین سادات‌ناصری



محمّدمهدی بهشتی‌پور؛
منبع: سینا بهشتی‌پور



خانبابا بیانی؛
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران



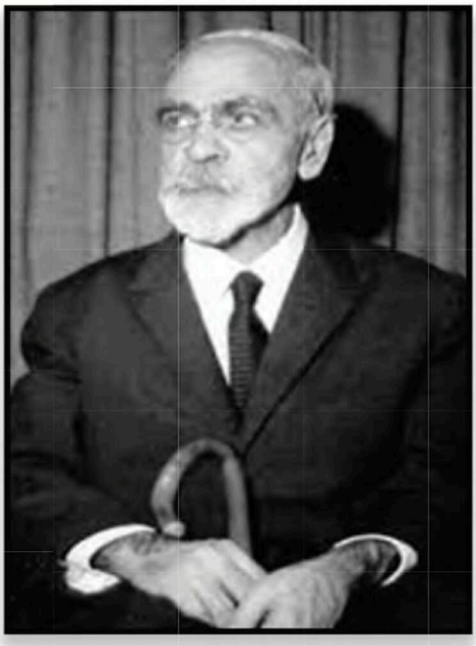
سیدمحمّدحسن علوی؛
منبع: روح‌اله لقمانی



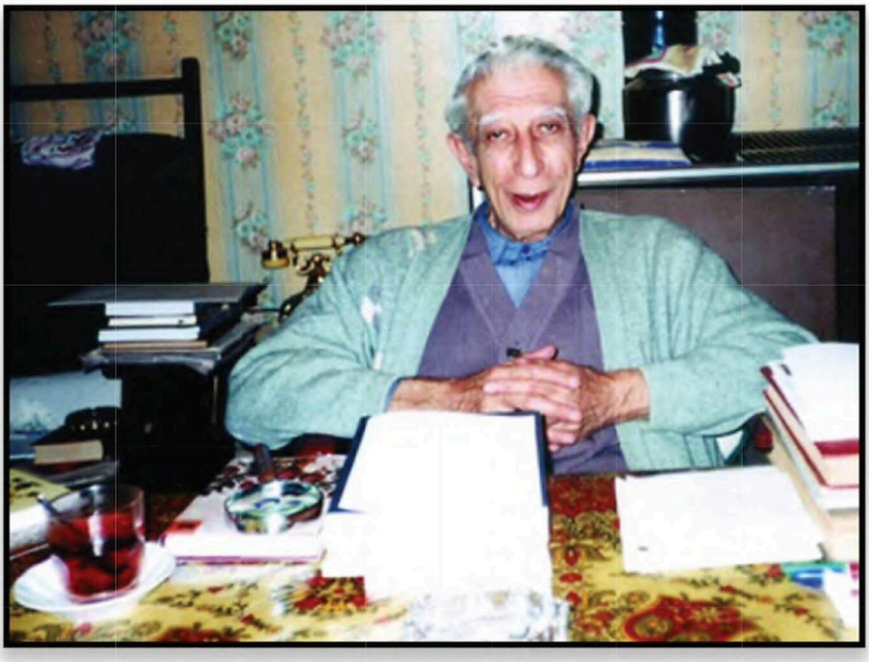
رودلف ماتسوخ؛
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران



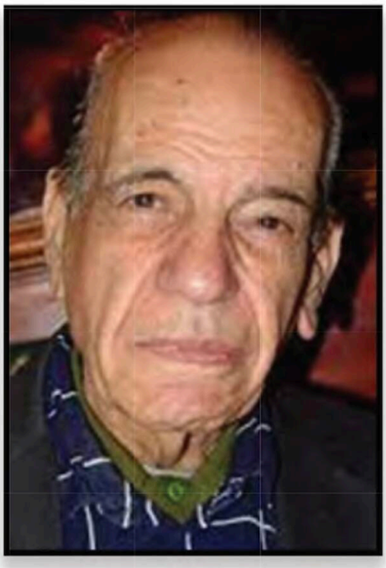
غلامعلی رعدی آذرخشی



حبیب‌الله نوبخت



منوچهر مرتضوی؛
منبع: محمّد طاهری خسروشاهی



محمّد مکری



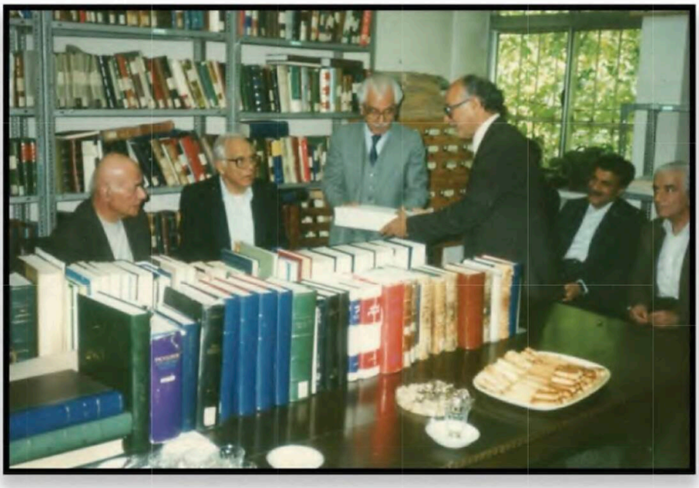
محمّد ناظم‌زاده؛
منبع: عاطفه ناظم‌زاده



جمعی از مؤلّفان و کارمندان سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا، آبان ۱۳۳۷.
منبع: عبداللّه انوار
از راست: محمّد ناظم‌زادهٔ شعاعی، عبدالحسین حائری، عبدالعلی طاعتی، سیدعلی موسوی بهبهانی، محمّد معین، سیدجعفر شهیدی، فرهنگ نیکمراد، جعفر شعار، عباس حکیم، عبداللّه انوار، علینقی منزوی و احمد کوزه‌کنانی



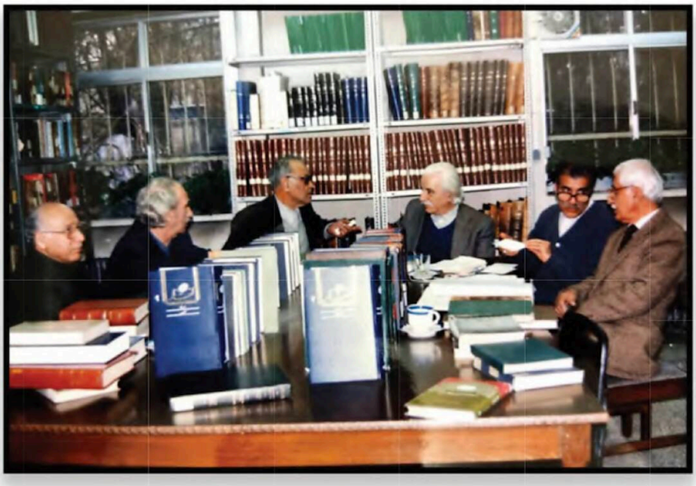
تالار مؤلّفان در دانشکدهٔ ادبیات، باغ نگارستان، آبان ۱۳۳۷
منبع: عبداللّه انوار



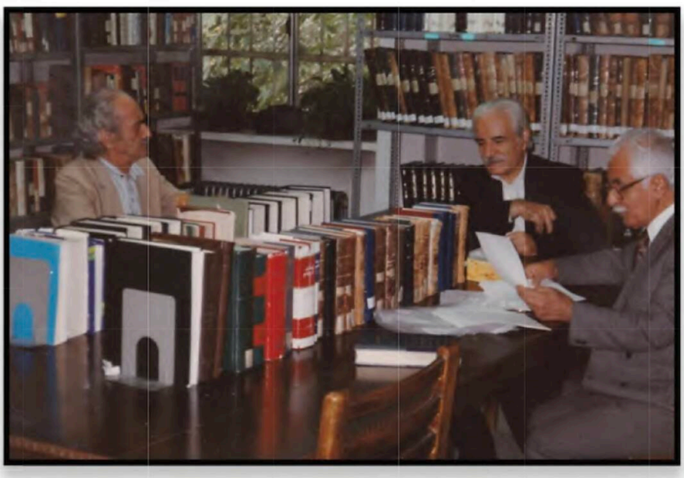
جلسهٔ تألیف *لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی*
(از راست): رسول شایسته، سعید نجفی اسداللّهی، غلامرضا ستوده،
سیدمحمّد دبیرسیاقی، منوچهر امینی (مهمان)، ذبیح‌اللّه صفا (مهمان)



جلسهٔ تألیف *لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی*
(از راست): حسن احمدی گیوی، یداللّه شکری، حسن انوری، رضا مصطفوی،
رسول شایسته، عباس دیوشلی



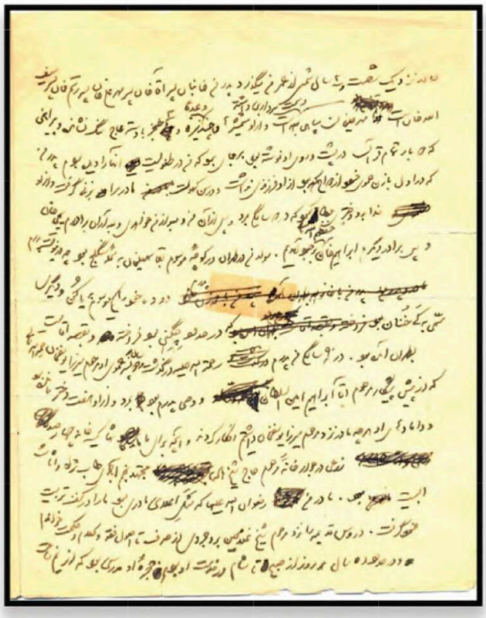
جلسهٔ تألیف *لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی*
(از راست): محمّد دبیرسیاقی، سعید نجفی اسداللّهی، رسول شایسته،
جعفر شهیدی، عباس دیوشلی، غلامرضا ستوده

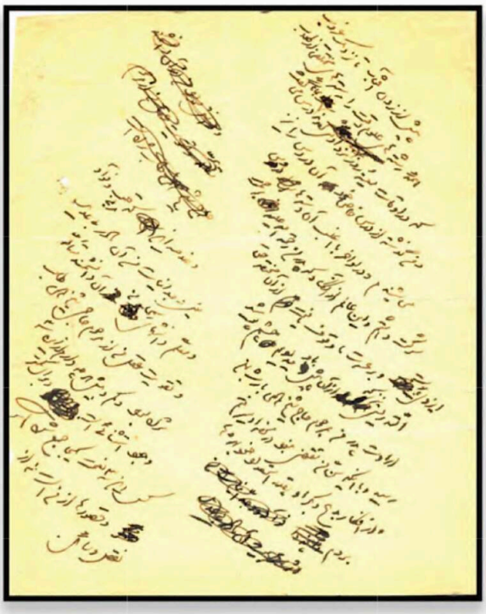


جلسهٔ تألیف *لغت‌نامهٔ (بزرگ) فارسی*
(از راست): محمّد دبیرسیاقی، رسول شایسته، عباس دیوشلی

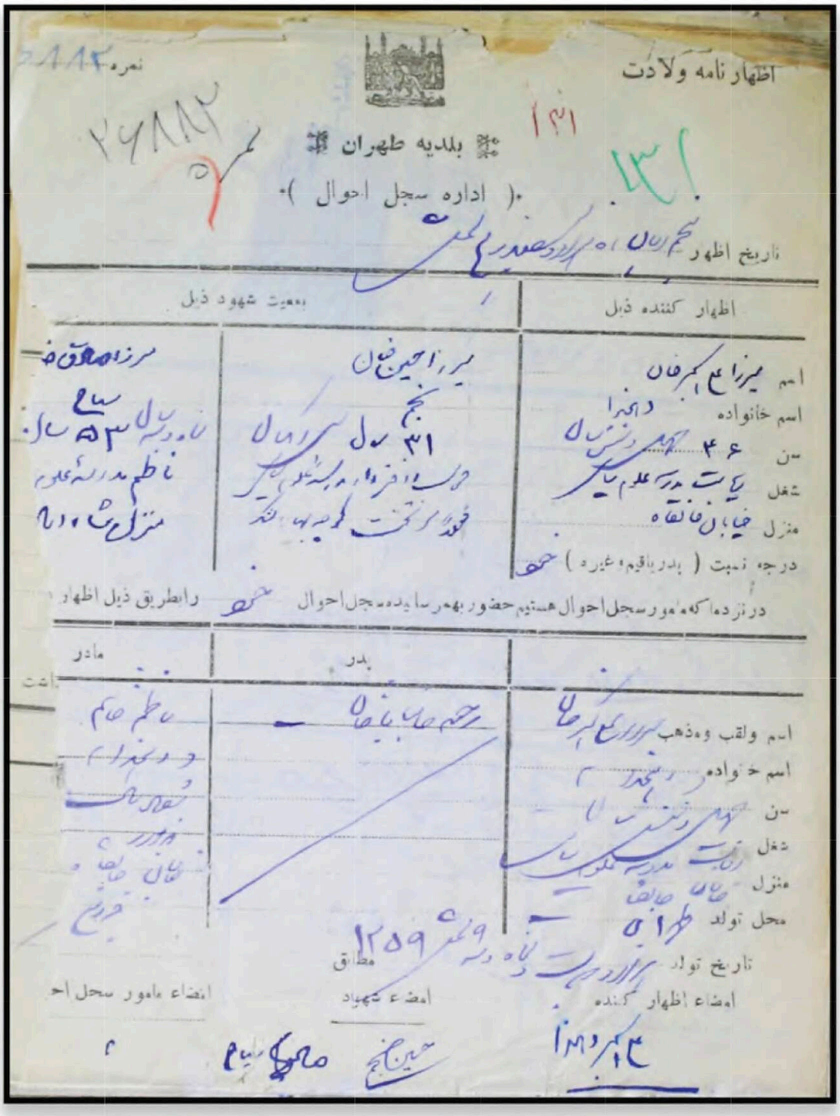
اسناد

الف. اسناد گفتار یکم





سند ۱ـ۱، شرح‌حال دهخدا به خط خودش
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اظهار نامه ولادت

نمره

بلدیه طهران

(اداره سجل احوال)

تاریخ اظهار

بمعیت شهود ذیل		اظهار کننده ذیل
		اسم اسم خانواده سن شغل منزل درجه نسبت (پدر یا قیم و غیره)

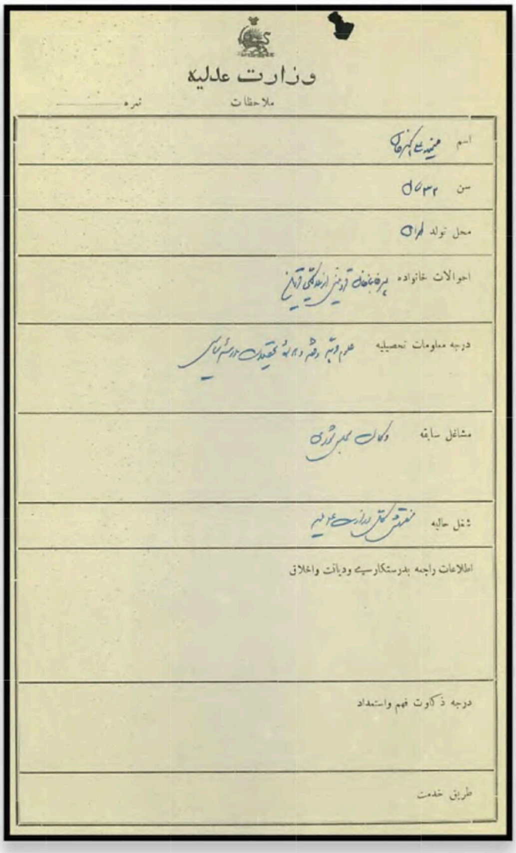
در نزد ما که مامور سجل احوال هستیم حضور بهم رسانیده سجل احوال را بطریق ذیل اظهار

مادر	پدر	
		اسم ولقب ومذهب اسم خانواده سن شغل منزل محل تولد تاریخ تولد

مطابق

امضاء مامور سجل احوال | امضاء شهود | امضاء اظهار کننده

سند ۲ـ۱، اظهارنامهٔ ولادت علی‌اکبر دهخدا، بلدیهٔ تهران، تنظیم شده در ۱۳۰۵ش.،
تاریخ تولد: ۱۲۵۹ش.
محفوظ در موزهٔ سازمان ثبت احوال کشور



وزارت عدلیه

ملاحظات — نمره ——

اسم

سن

محل تولد

احوالات خانواده

درجه معلومات تحصیلیه

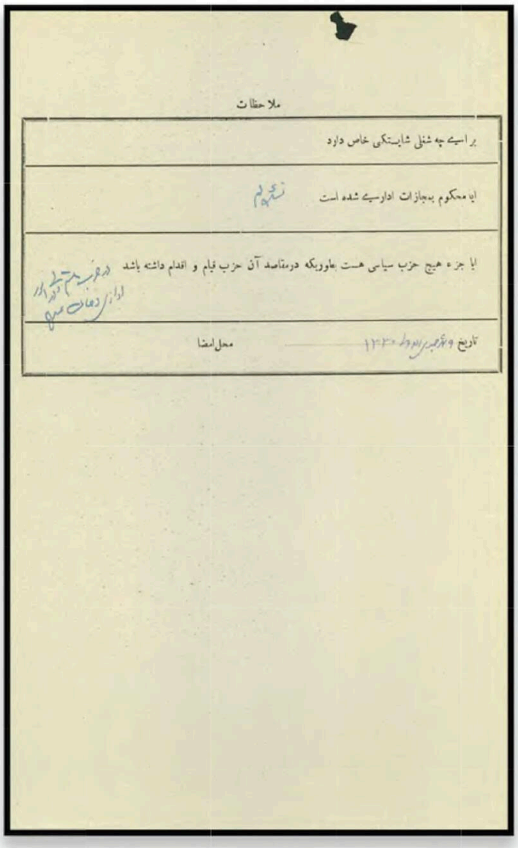
مشاغل سابقه وکالت مجلس شوری

شغل حالیه مفتش کل وزارت عدلیه

اطلاعات راجعه بدرستکاری و دیانت و اخلاق

درجه ذکاوت فهم و استعداد

طریق خدمت



ملاحظات

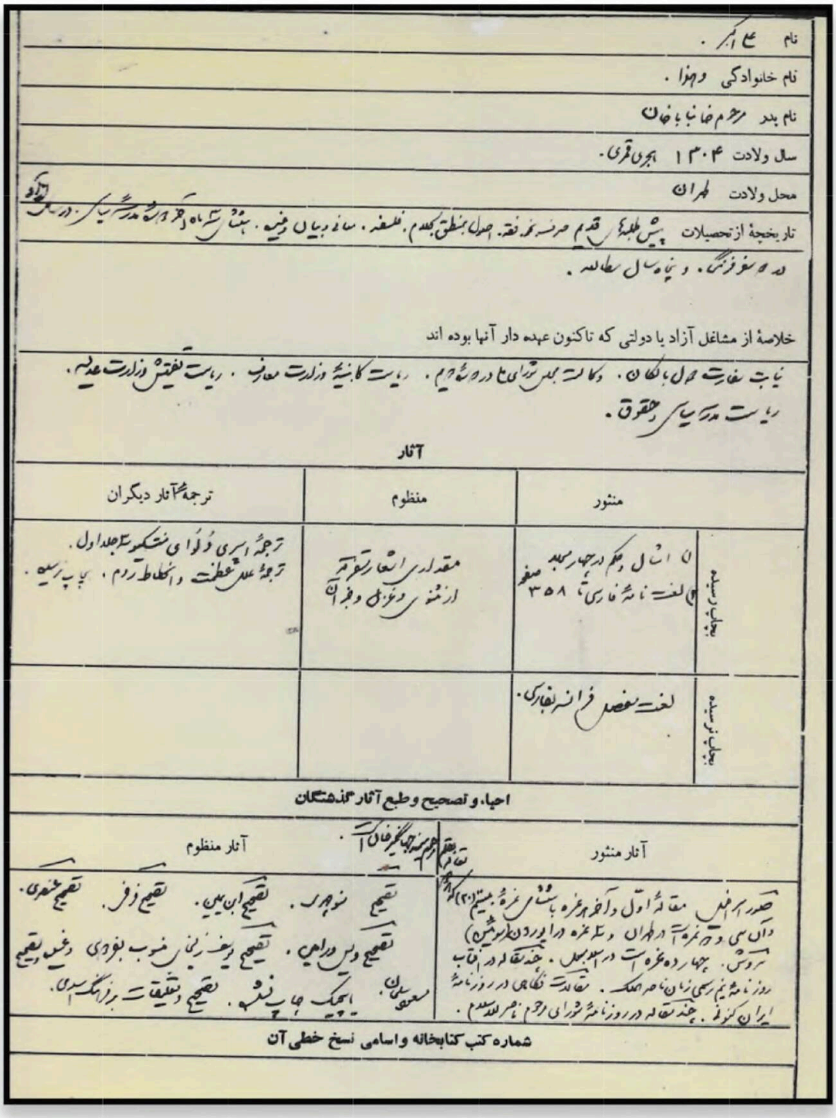
برای چه شغلی شایستگی خاص دارد

آیا محکوم بمجازات اداری شده است

آیا جزء هیچ حزب سیاسی هست بطوریکه درمقاصد آن حزب قیام و اقدام داشته باشد

تاریخ —— محل امضا

سند ۳ـ۱، پرسشنامه برای وزارت عدلیه به خط دهخدا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸



نام: علی‌اکبر.

نام خانوادگی: دهخدا.

نام پدر: مرحوم خانباباخان

سال ولادت: ۱۳۰۴ هجری قمری.

محل ولادت: طهران

تاریخچهٔ از تحصیلات: پیش طلبهٔ قدیم صرف و نحو، فقه، اصول، منطق، کلام، فلسفه، معانی و بیان و بدیع. هشت سال در مدرسهٔ سیاسی. در سفر اروپا دو سه سال زبان فرنگی. و پنجاه سال مطالعه.

خلاصهٔ از مشاغل آزاد یا دولتی که تاکنون عهده دار آنها بوده اند

نیابت سفارت ایران در بالکان. وکالت مجلس شورای ملی در دو دوره. ریاست کابینهٔ وزارت معارف. ریاست تفتیش وزارت عدلیه. ریاست مدرسهٔ سیاسی و حقوق.

آثار

	منثور	منظوم	ترجمهٔ آثار دیگران
بچاپ رسیده	۱) امثال و حکم در چهار مجلد ۲) لغت‌نامهٔ فارسی تا ۳۵۸ صفحه	مقداری اشعار منتشر از مثنوی و غزل و قطعات	ترجمهٔ اسپری دولوای منتسکیو ۳ جلد اول. ترجمهٔ علل عظمت و انحطاط روم. بچاپ رسیده.
بچاپ نرسیده	لغت مفصل فرانسه بفارسی.		

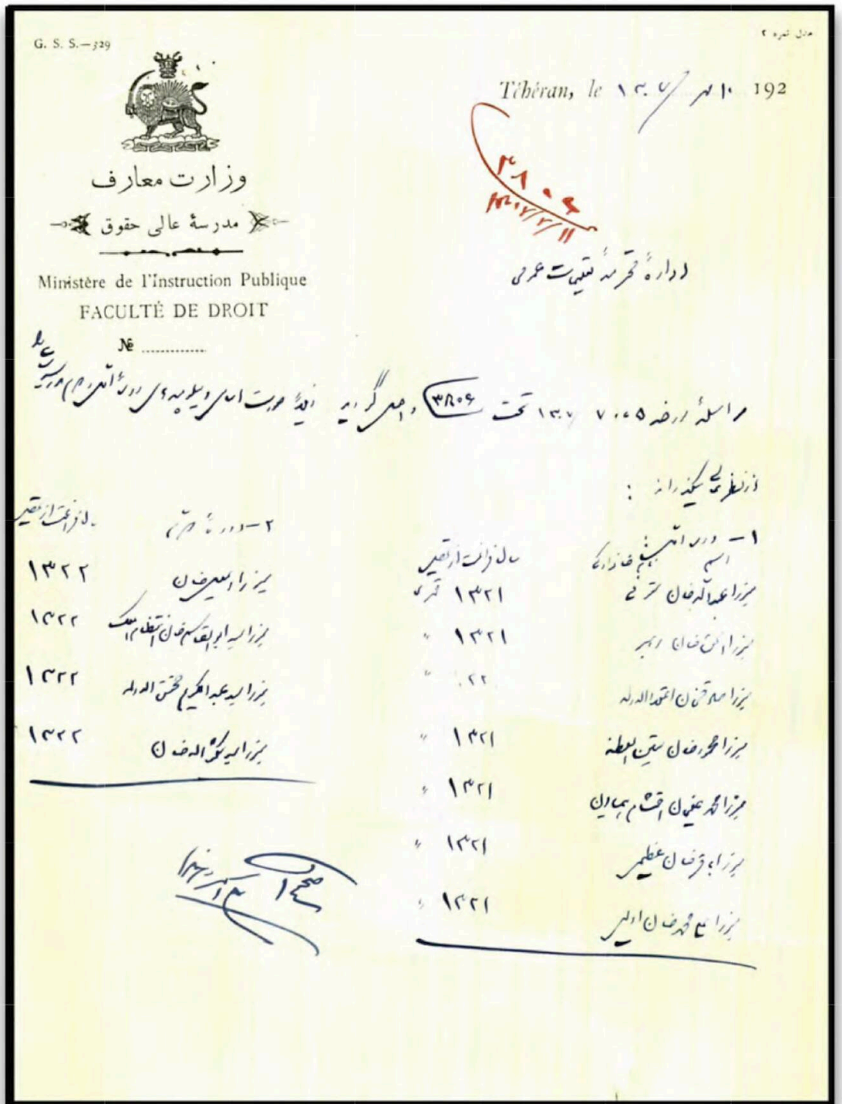
احیاء و تصحیح وطبع آثار گذشتگان

آثار منثور	آثار منظوم
صوراسرافیل مقالهٔ اول و آخر هر نمره از نمرهٔ اول تا نمرهٔ بیستم (۲۰) و آن سی و دو نمره است در طهران و سه نمره در ایوردن (سوئیس). سروش چهارده نمره است در اسلامبول. چند مقاله در آفتاب روزنامهٔ نیم رسمی زمان ناصرالملک. مقالات نکاتی در روزنامهٔ ایران کنونی. چند مقاله در روزنامهٔ شورای مرحوم ناصرالاسلام.	تعلیقات بقلم مرحوم میرزا جهانگیرخان. تصحیح منوچهری. تصحیح ابن یمین. تصحیح فرخی. تصحیح عنصری. تصحیح ویس و رامین. تصحیح دیوان سید حسن غزنوی. تصحیح مسعود سلمان. اینک چاپ نشده. تصحیح و تعلیقات بر فرهنگ اسدی.

شماره کتب کتابخانه و اسامی نسخ خطی آن

سند ۴ـ۱، پرسشنامه به خط دهخدا

منبع: ره‌آوردِ حسن: ص ۵۹


G. S. S.—329

وزارت معارف

مدرسهٔ عالی حقوق

Ministère de l'Instruction Publique

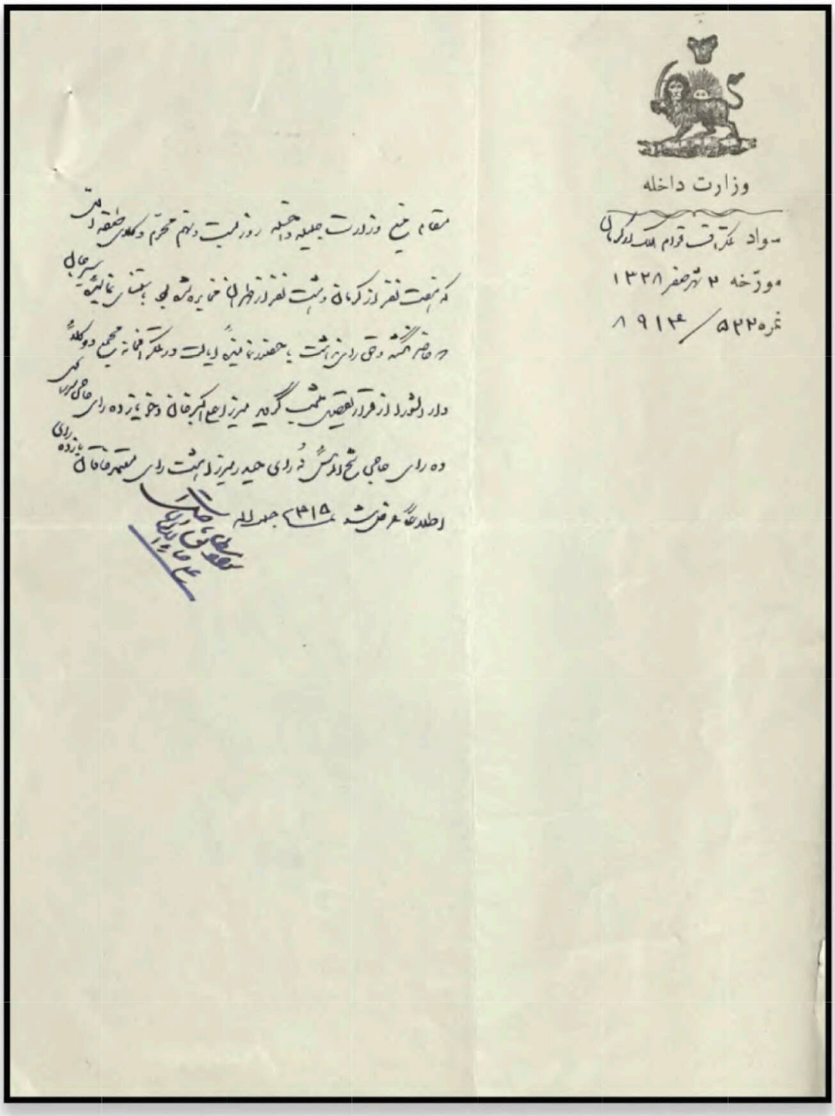
FACULTÉ DE DROIT

№ ....

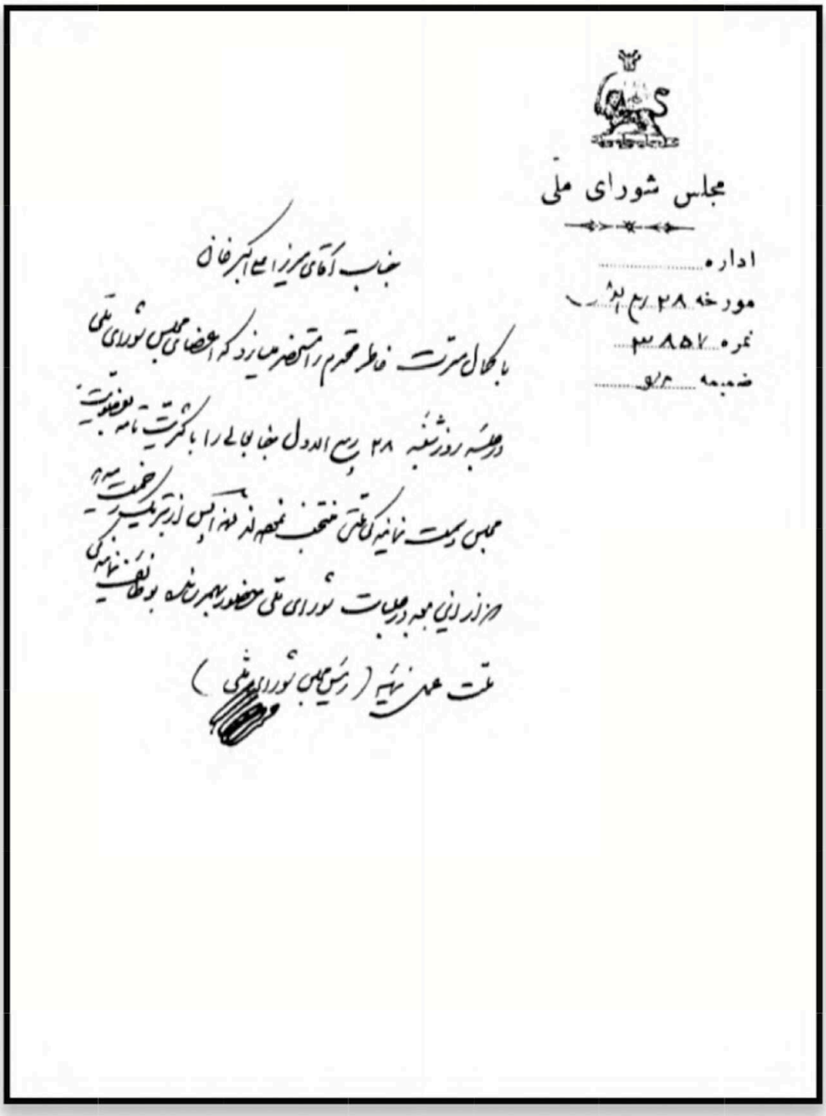
Téhéran, le ۱۳۰۷ 192

سند ۵ـ۱، اسامی فارغ‌التحصیلان دورهٔ اول و دوم مدرسهٔ سیاسی به امضای دهخدا

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۹۷ـ۰۱۵۸۹۲



سند ۶ـ۱، تلگراف قوام‌الملک از کرمان، خبر انتخاب دهخدا به نمایندگی کرمان
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۶/ ۲۵/ ۳/ ۲/۲


مجلس شورای ملی

اداره

مورخه ۲۸ ربیع‌الثانی

نمره ۳۸۵۷

ضمیمه ندارد

جناب آقای میرزا علی‌اکبرخان

با کمال مسرت خاطر محترم را مستحضر می‌سازد که اعضای مجلس شورای ملی

در جلسه روز شنبه ۲۸ ربیع‌الاول جنابعالی را با اکثریت تامه به عضویت

مجلس ... که طرف ... منتخب نموده‌اند لهذا ایشان از ... مجلس ... زحمت کشیده

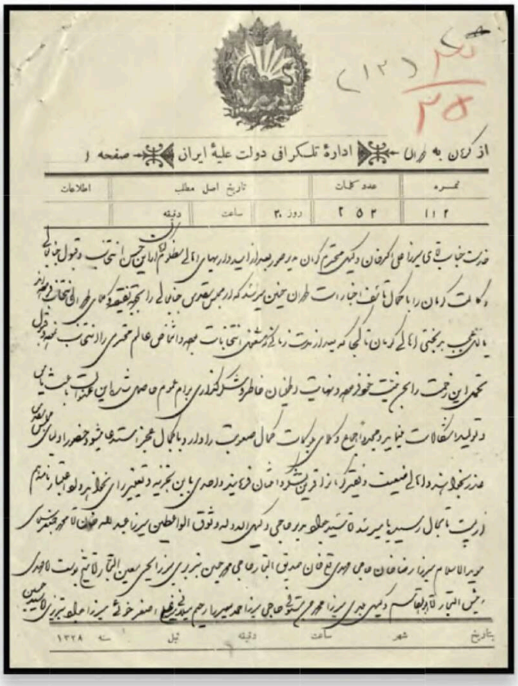
از روز ... در جلسات شورای ملی حاضر ... و به ... نمایندگی

... (رئیس مجلس شورای ملی)

سند ۷ـ۱، دعوت از دهخدا برای حضور در مجلس شورا به امضای صادق صادق (مستشارالدوله)[1]

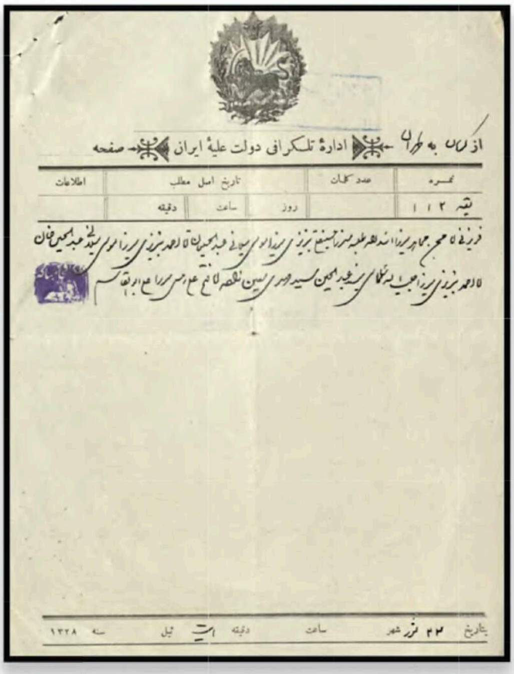
منبع: مقالات دهخدا، ج ۲، ص ۳۳۴

۱. برای تطبیق امضا ر.ک. کریمیان، ۱۳۷۲: ص ۸۰. برای دیدن متن اعتبارنامهٔ نمایندگی دهخدا ر.ک. قاسمی، فرید ۱۳۹۰: *اسناد روزنامه‌نگاران و مطبوعات ایران*، تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، صص ۲۴۶ ـ ۲۴۷.


از کرمان به طهران — ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران — صفحه ۱

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
۱۱۲	۲۵۳	روز ۳۰	ساعت	دقیقه	

بتاریخ شهر ساعت دقیقه نیل سنه ۱۳۲۸

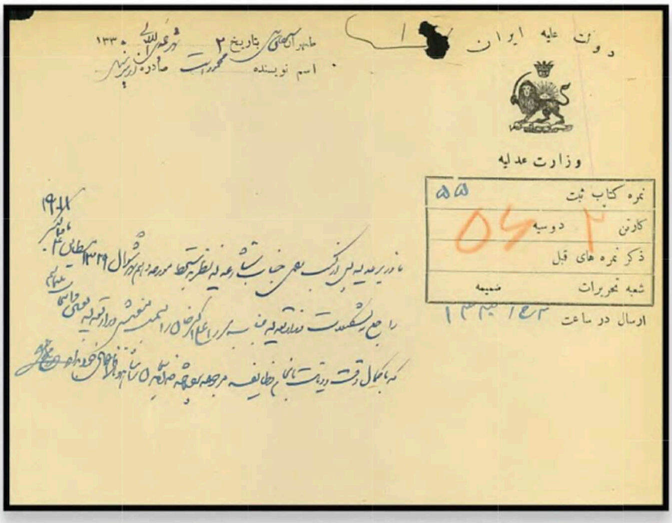

از کرمان به طهران — ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران — صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
بقیه ۱۱۲		روز	ساعت	دقیقه	

بتاریخ ۳۰ ثور شهر ساعت دقیقه نیل سنه ۱۳۲۸

سند ۸ ـ۱، تلگراف جمعی از اهالی کرمان به دهخدا

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۲/ ۲۵/ ۳/ ۲/ ۲



دولت علیه ایران

وزارت عدلیه

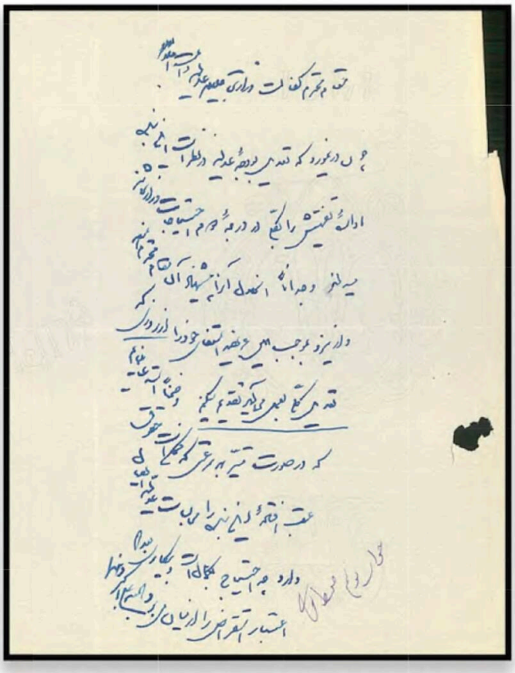
نمره کتاب ثبت	۵۵
کارتن / دوسیه	
ذکر نمره های قبل	
شعبه تحریرات / ضمیمه	

ارسال در ساعت

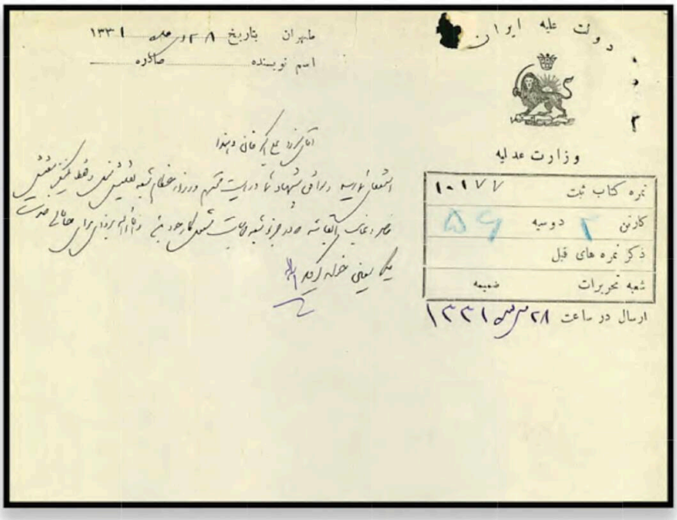
بتاریخ ۲ ... ۱۳۳۰

اسم نویسنده

سند ۹ـ۱، حکم انتصاب دهخدا به مفتّشی وزارت عدلیه
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸



سند ۱۰ـ۱، استعفانامه از مفتّشی عدلیه و پیشنهاد انحلال آن اداره
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸



دولت علیه ایران

وزارت عدلیه

طهران بتاریخ ۲۸ صفر ۱۳۳۱

اسم نویسنده صادره

نمره کتاب ثبت ۱۰۱۷۷

کارتن ۲ دوسیه ۵۶

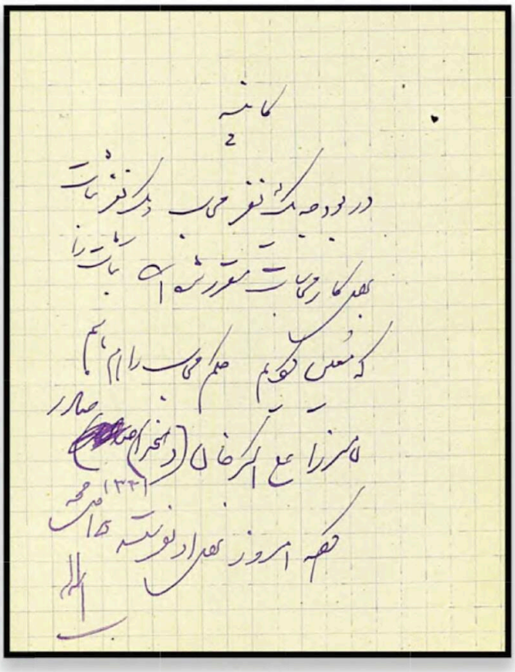
ذکر نمره های قبل

شعبه تحریرات ضمیمه

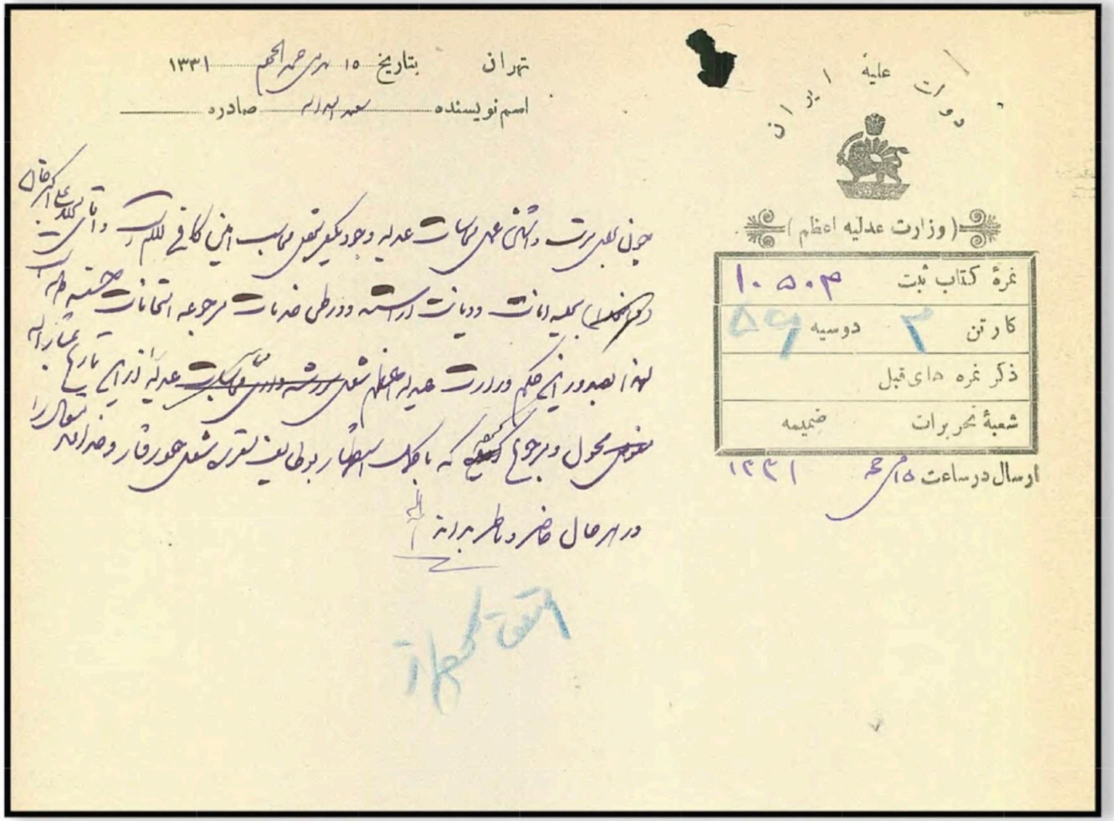
ارسال در ساعت ۲۸ صفر ۱۳۳۱

آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا

سند ۱۱ـ۱، پذیرش استعفای دهخدا و پیشنهاد او
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸



سند ۱۲ـ۱
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸


دولت علیهٔ ایران

(وزارت عدلیه اعظم)

نمرهٔ کتاب ثبت	۱۰۵۰۴
کارتن ۲	دوسیه ۵۶
ذکر نمره های قبل	
شعبهٔ تحریرات	ضمیمه

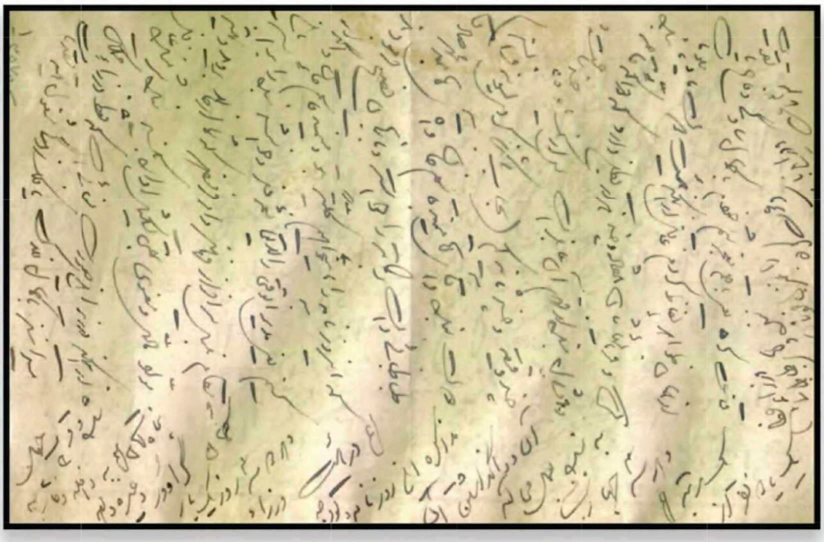
ارسال در ساعت ۱۵ محرم ۱۳۳۱

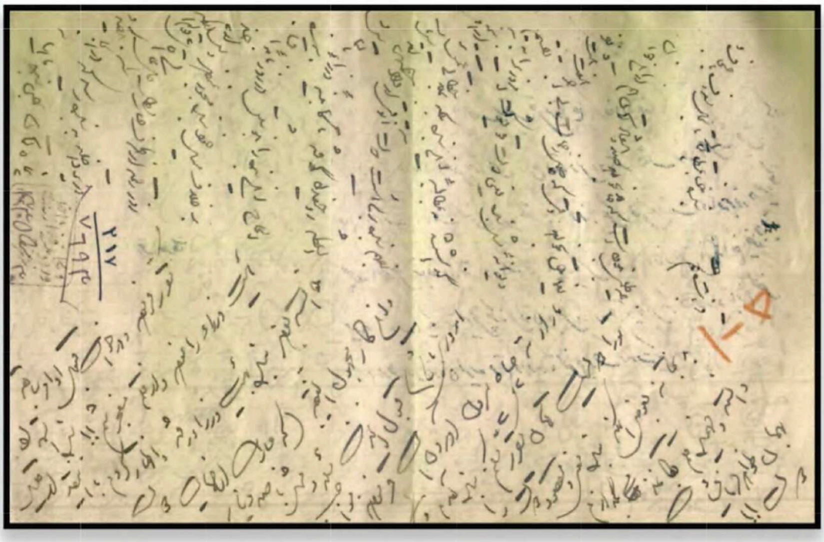
تهران بتاریخ ۱۵ محرم الحرام ۱۳۳۱

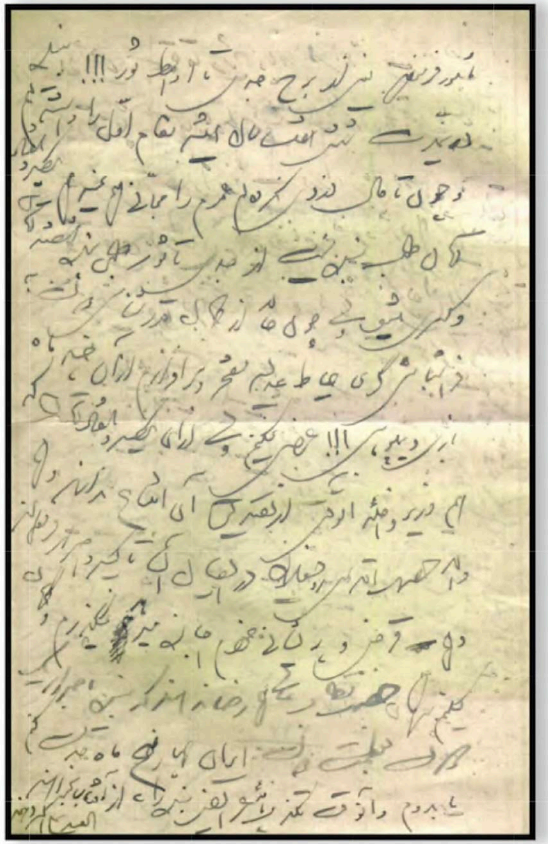
اسم نویسنده ... صادره

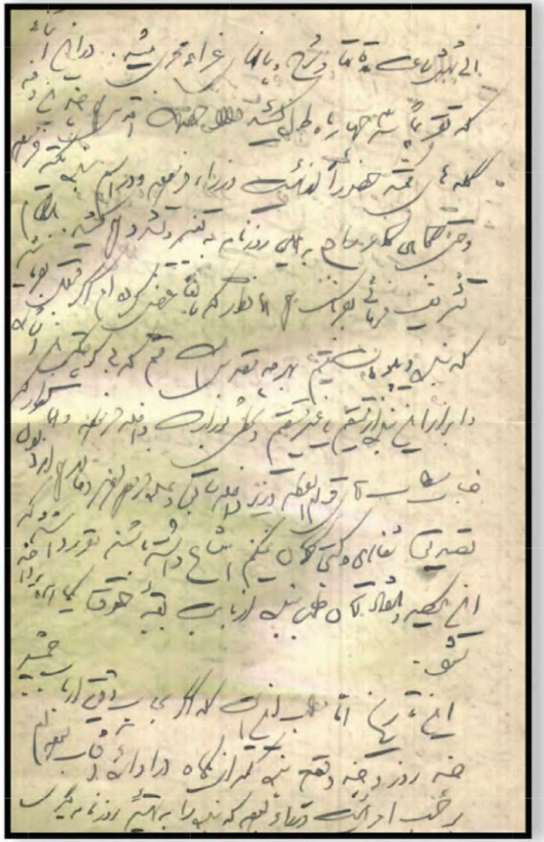
سند ۱۳ـ۱، حکم انتصاب دهخدا به سررشته‌داری محاسبات عدلیه

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۰۰۵۱۱ـ ۲۹۸

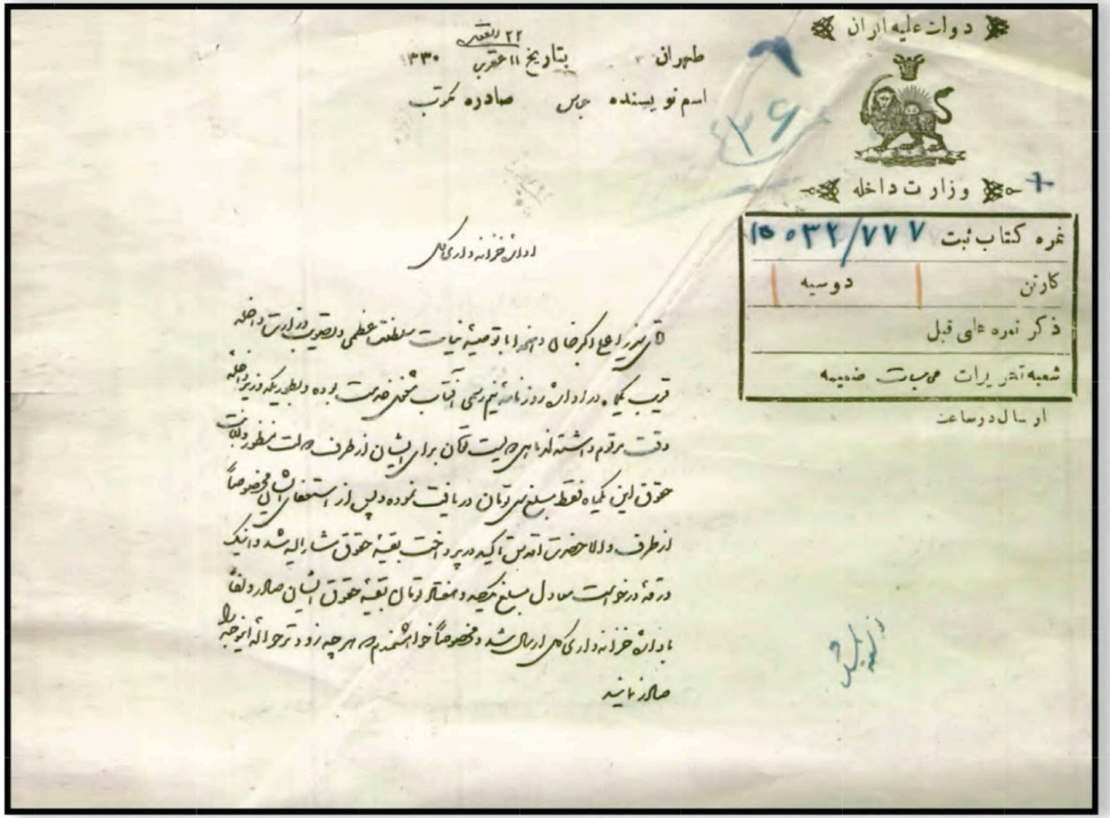








سند ۱۴ـ۱، نامهٔ دهخدا دربارهٔ طلب مقرری‌اش از روزنامهٔ آفتاب به وزیر داخله، محتشم‌السلطنه (حسن اسفندیاری)
منبع: آرشیو ملّی ایران، شمارهٔ سند ۰۰۳۲۰۸ـ۲۹۳؛ ورود به وزارت داخله ۳۰ سرطان ۱۳۳۰ = ۳۰ آبان ۱۲۹۱ش.


دولت علیه ایران

وزارت داخله

نمره کتاب ثبت	۱۵۰۳۲/۷۷۷
کارتن	دوسیه
ذکر نمره های قبل	
شعبه تحریرات	مرسوبات ضمیمه

ارسال دو ساعت

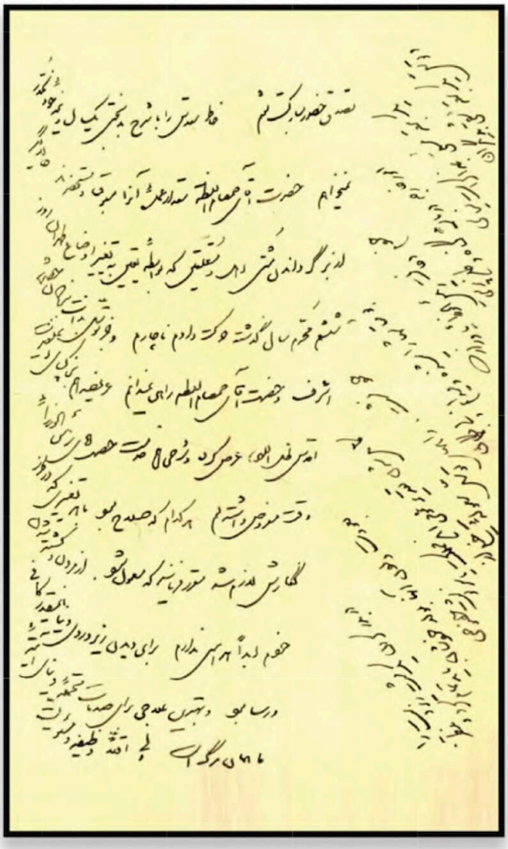
طهران بتاریخ ۲۲ ذیقعده ۱۱ عقرب ۱۳۳۰

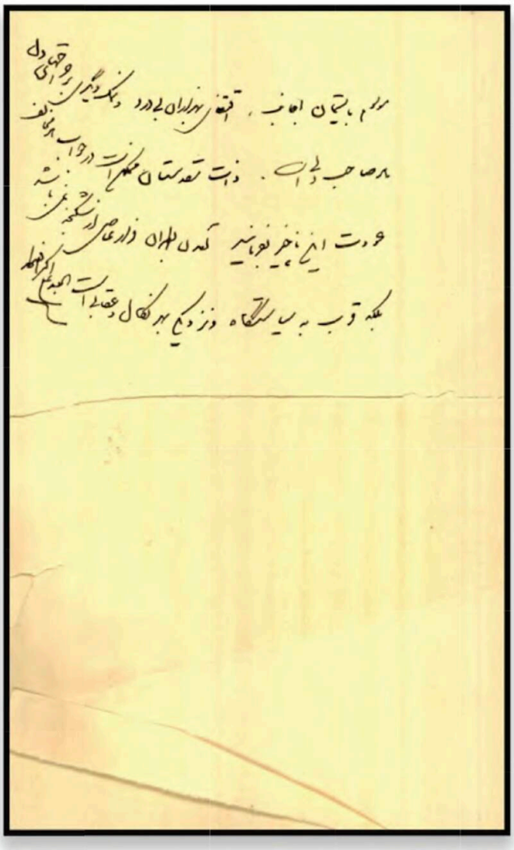
اسم نویسنده ... صادره مکتوب

اداره خزانه‌داری کل

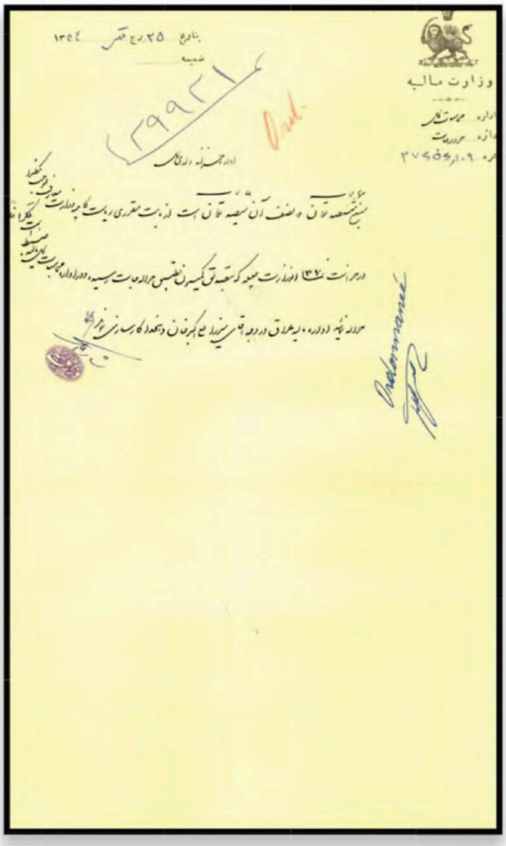
آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا با توصیه جناب سلطنت عظمی و تصویب وزارت داخله
قریب یکسال در اداره روزنامه نیم رسمی آفتاب مشغول خدمت بوده و ...
دقت مرقوم داشته‌اند ماهی دویست و پنجاه تومان برای ایشان از طرف دولت منظور ولی
حقوق این یکساله فقط مبلغ سیصد تومان دریافت نموده و پس از استعفای ایشان مخصوصاً
از طرف والاحضرت اقدس تاکید در پرداخت بقیه حقوق معظم‌الیه شده و اینک
در قسمت درخواست معادل مبلغ ... بقیه حقوق ایشان صادر و لفاً
باداره خزانه‌داری کل ارسال شد مخصوصاً خواهشمندم هرچه زودتر حواله آنرا ...
صادر نمایند

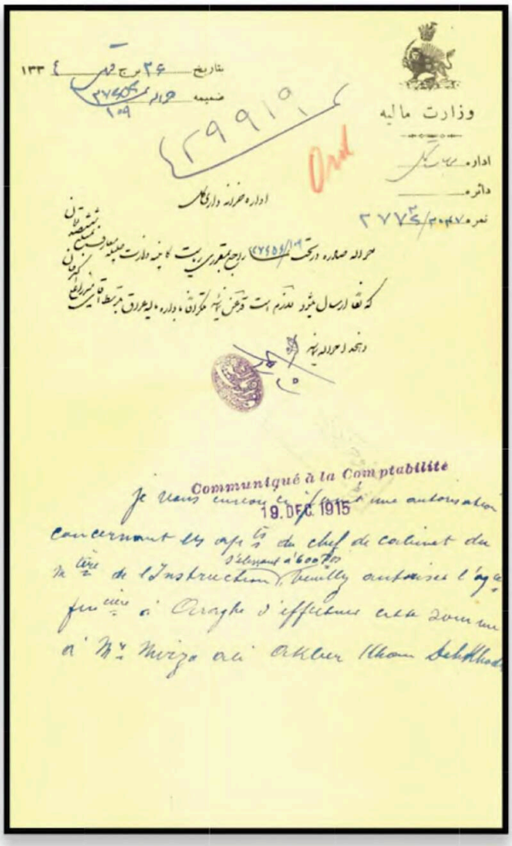
سند ۱۵ـ۱، دستور نخست‌وزیری به ادارهٔ خزانه‌داری کل برای پرداخت مطالبهٔ دهخدا از روزنامهٔ *آفتاب*
در تاریخ ۲۲ ذی‌قعده ۱۳۳۰ = ۱۱ آبان ۱۲۹۱، منبع: آرشیو ملّی ایران، به شمارهٔ ۰۰۳۲۰۸ـ۲۹۳



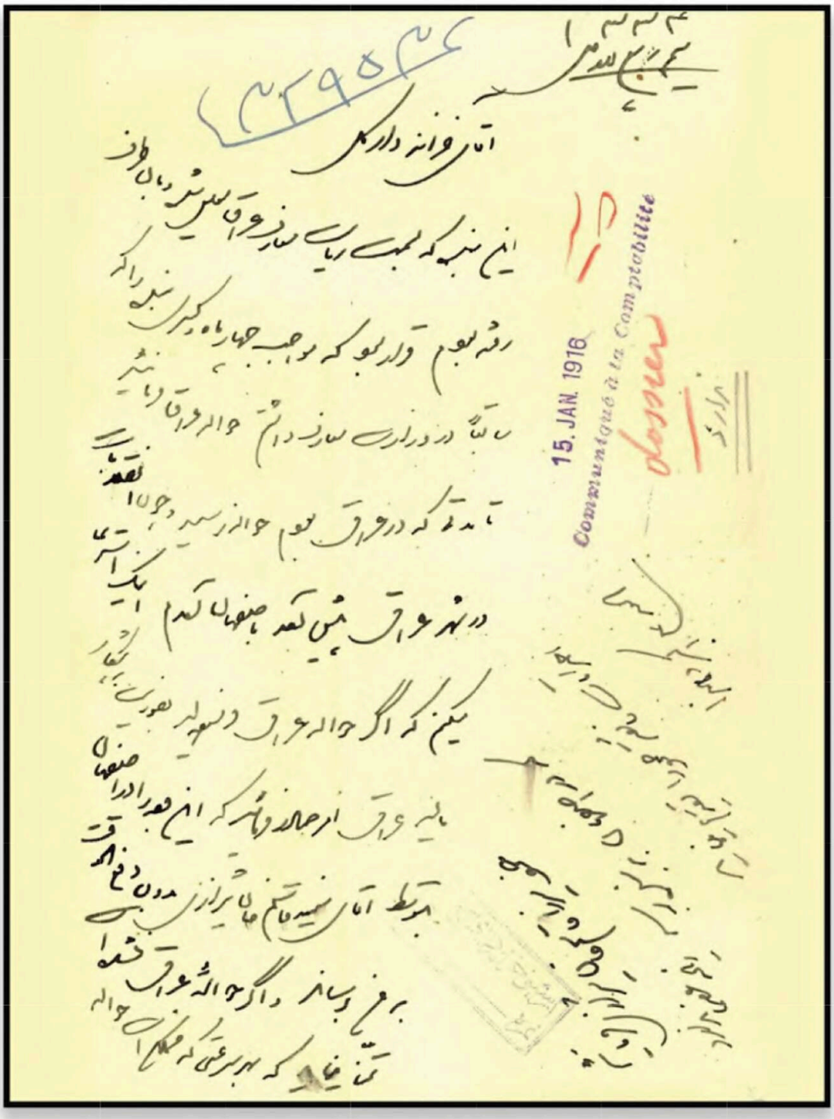


سند ۱۶ـ۱، نامهٔ دهخدا به حسن مستوفی‌الممالک
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۲۷۳۵ـ۲۱۰





سند ۱۷ـ۱ و ۱۸ـ۱، نامه‌های وزیر مالیه (مشارالملک) دربارهٔ حقوق دهخدا
منبع: آرشیو ملّی ایران، به شمارهٔ ۰۴۴۲۰۵ـ۲۴۰



آقای خزانه‌دار کل

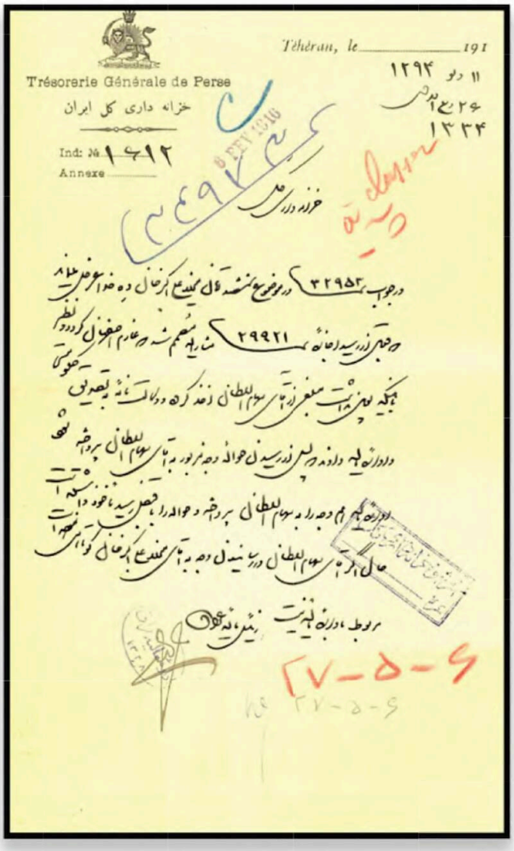
15. JAN. 1916

Communiqué à la Comptabilité

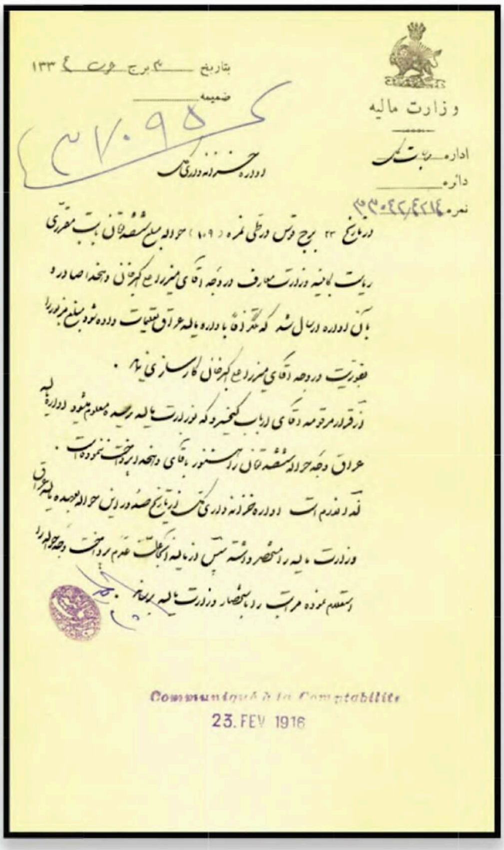
dossier

سند ۱۹ـ۱، نامهٔ دهخدا به خزانه‌داری کل

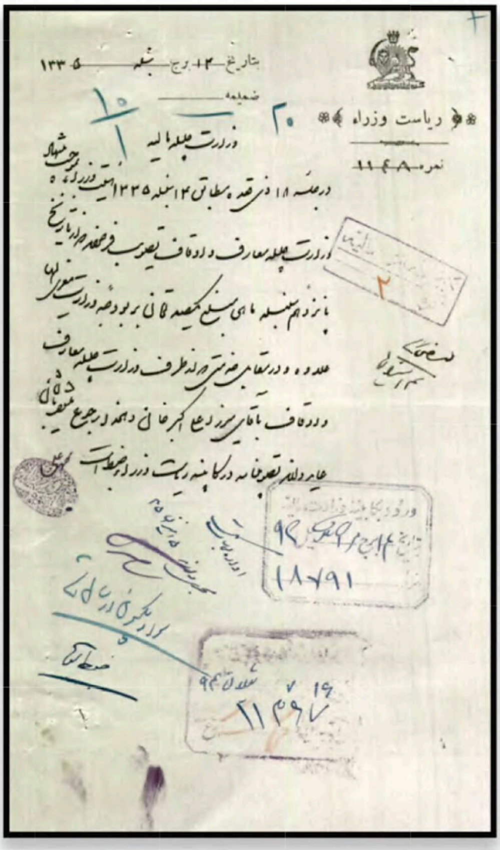
منبع: آرشیو ملّی ایران، به شمارهٔ ۰۴۴۲۰۵ـ۲۴۰


Trésorerie Générale de Perse
خزانه داری کل ایران
Téhéran, le ____ 191
Ind: №
Annexe

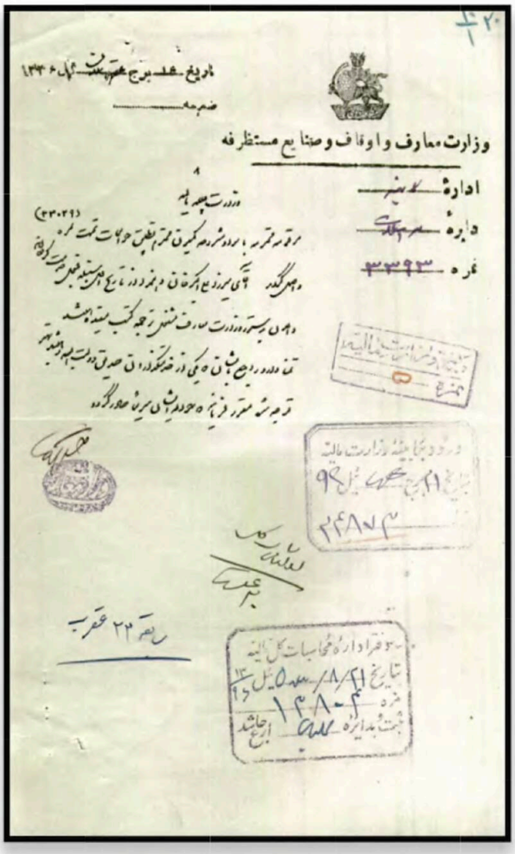
سند ۲۰ـ۱، پاسخ رئیس مالیهٔ اراک
منبع: آرشیو ملّی ایران، شمارهٔ ۰۴۴۲۰۵ـ۲۴۰


وزارت مالیه
بتاریخ
ضمیمه
اداره
دائره
نمره
Communiqué à la Comptabilité
23. FEV 1916

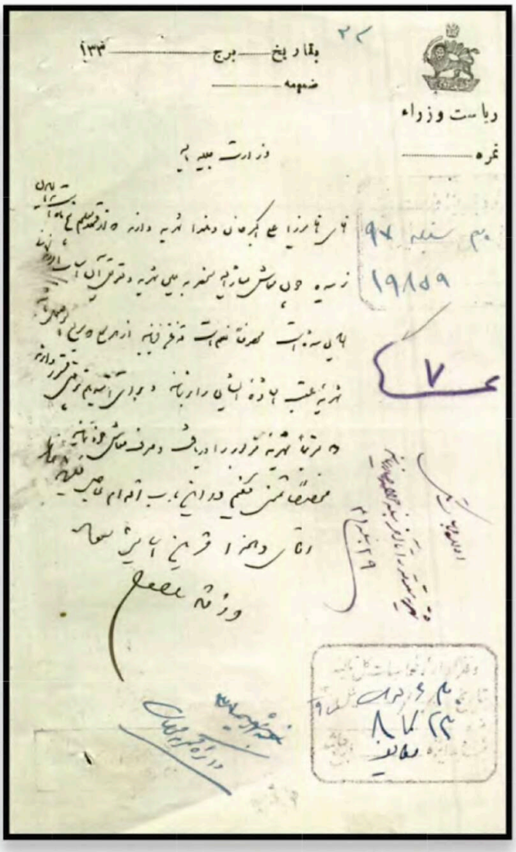
سند ۲۱ـ۱، نامهٔ وزیر مالیه، مشارالملک به خزانه‌داری کل
منبع: آرشیو ملّی ایران، به شمارهٔ ۰۴۴۲۰۵ـ۲۴۰


بتاریخ ۱۲ برج سنبله ۱۳۳۵
ضمیمه
ریاست وزراء
نمره ۱۱۴۸

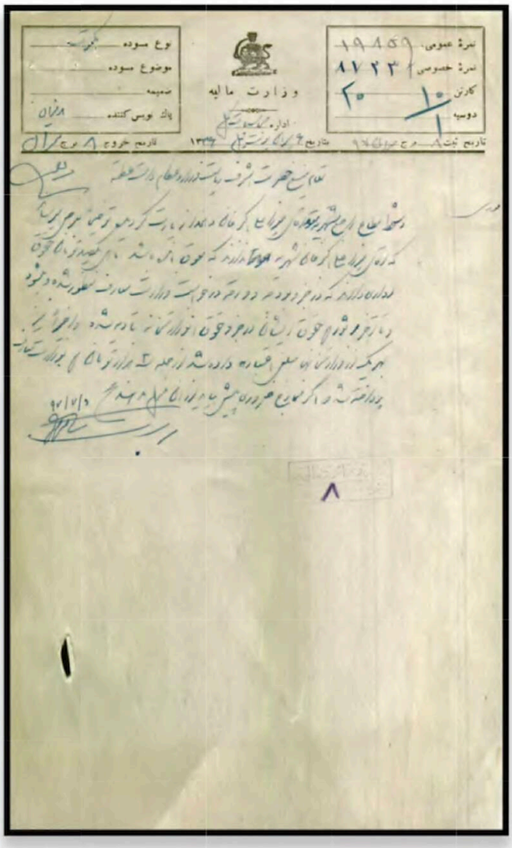
سند ۲۲ـ۱، پرداخت ماهانه یکصد تومان به دهخدا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۴۰ـ۰۰۴۵۶۹


تاریخ برج عقرب ۱۳۳۶
ضمیمه
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
اداره
دایره
نمره ۳۳۹۳

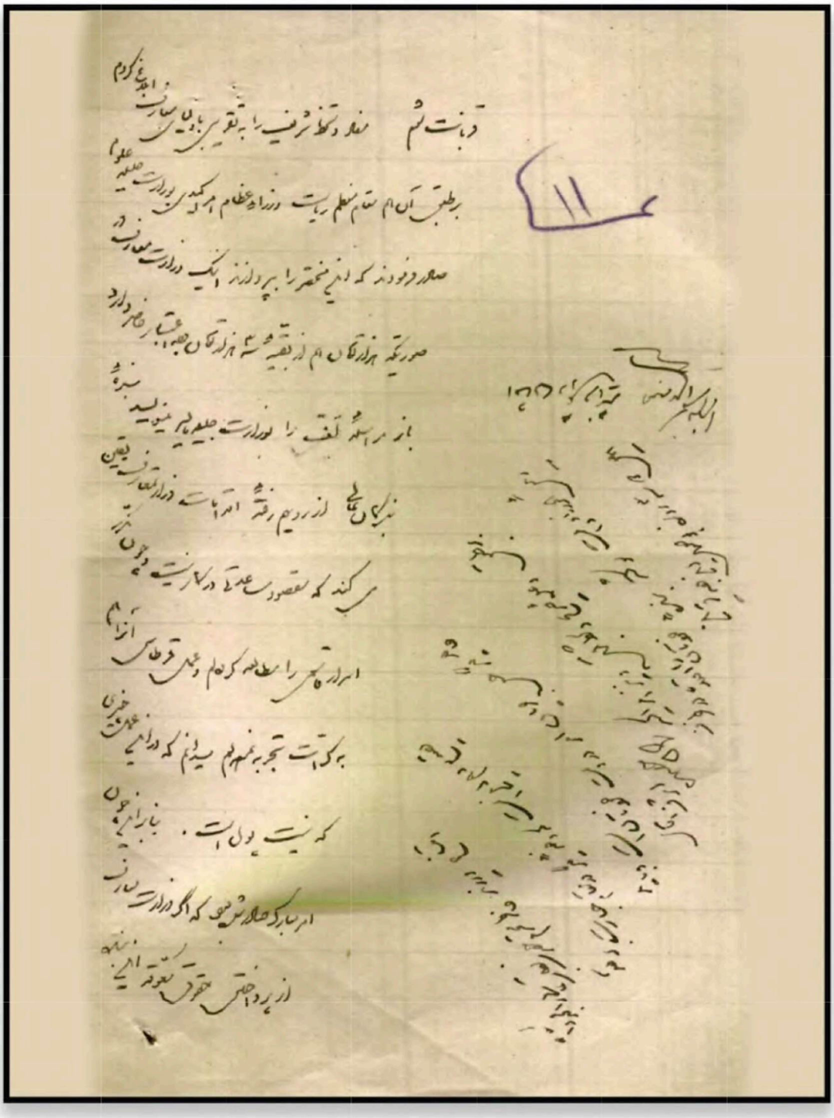
سند ۲۳ـ۱، تأکید وزیر معارف به پرداخت مقرری
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۴۰ـ۰۰۴۵۶۹



سند ۲۴ـ۱، تأکید وثوق‌الدوله به پرداخت حقوق معوّقه،
منبع: آرشیو ملّی ایران شمارهٔ ۴۵۶۹‌‌۰۰‌ـ۲۴۰

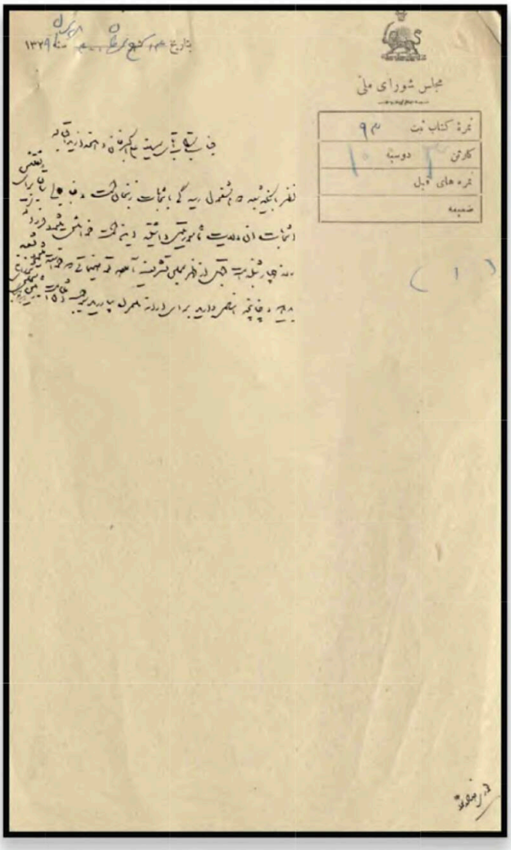


سند ۲۵ـ۱، پاسخ وزارت مالیه به وثوق‌الدوله
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۴۵۶۹‌‌۰۰‌ـ۲۴۰

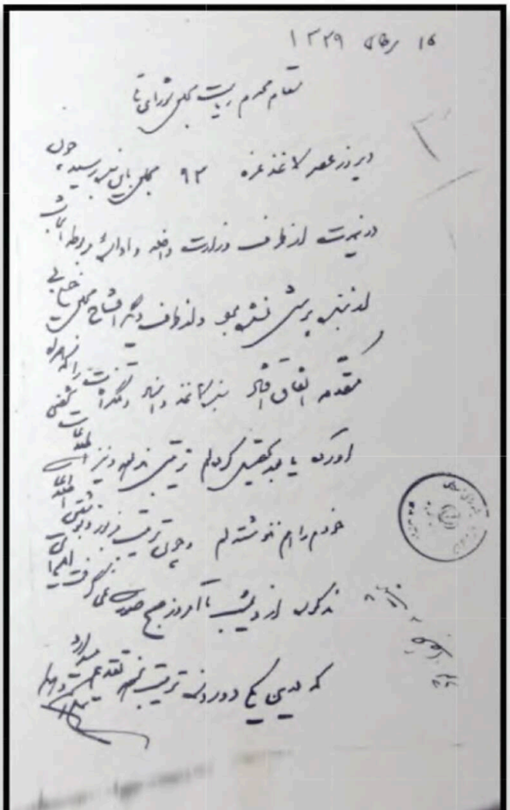


در [illegible] مقاله [illegible] شریف را به تقریر [illegible] معارف ابلاغ کردم
برطبق آن امر مقام منیع ریاست وزراء عظام [illegible] بوزارت جلیله علوم
صادر فرمودند که این مختصر را بپردازند. اینک وزارت معارف در
صورتیکه هزار تومان هم از بقیه [illegible] هزار تومان [illegible] اعتبار حاضر دارد
باز مراسله [illegible] را بوزارت جلیله مالیه مینویسید [illegible]
[illegible] از [illegible] رفته است [illegible] وزارت معارف یقین
[illegible] که مقصود [illegible] در [illegible] و چون [illegible]
[illegible] قرطاس [illegible]
به کرات تجربه [illegible] دیدم که [illegible]
که نیست پول است. بارها چون
[illegible] که اگر وزارت معارف
از پرداختن حقوق معوقه اینجانب [illegible]

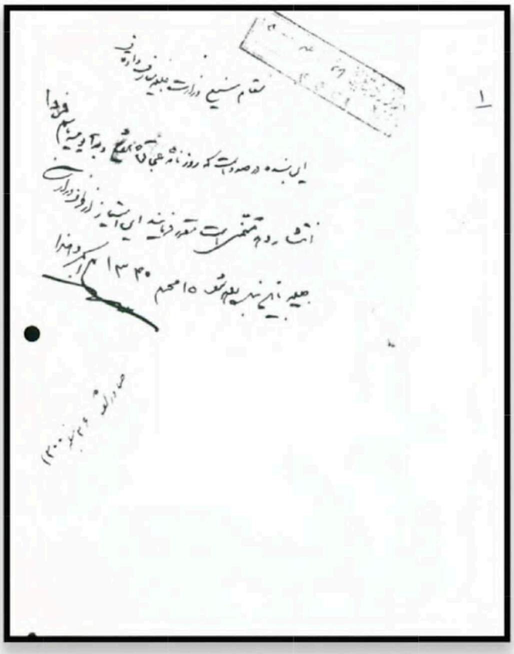
سند ۲۶ـ۱، نامهٔ دهخدا دربارهٔ حقوق معوقه‌اش
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۴۵۶۹ـ۲۴۰



سند ۲۷ـ۱، دعوت از دهخدا به مجلس برای دریافت توضیحات دربارهٔ انتخابات زنجان
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ
۱/ ۱۰/ ۱/ ۳/ ۶/ ۴ـ۱۰۲۱



سند ۲۸ـ۱، پاسخ دهخدا به رئیس مجلس شورا
منبع: کپی این سند نزد سیدعلی آل‌داوود است.



مقام منیع وزارت جلیله معارف و اوقاف

این بنده در صدد است که روزنامه‌ای [illegible] بنام فردا

انتشار دهم [illegible]

[illegible] ۱۵ محرم ۱۳۴۰

علی‌اکبر دهخدا

سند ۲۹ـ۱، درخواست دهخدا برای امتیاز روزنامهٔ فردا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۲۰۳۰۸ـ۲۹۷



این جانب در ادارهٔ انطباعات وزارت معارف و اوقاف ملتزم و متعهد میشوم که در موقع نشر جریده خود کاملا مراعات قانون مطبوعات را نموده و قبول میکنم که درصورت تخلف مجازاتهائیکه درقانون معین است او عهده برایم و محض استحضار خاطر اولیاء وزارت جلیله اطلاعات ذیل القدیم مینمایم ودرصورت تغییر هریك از کیفیات ذیل درثانی معلومات لازمه را کتباً اطلاع خواهم داد

(۱) اسم و رسم مدیر روزنامه علی‌اکبر دهخدا

(۲) محل اداره آن [illegible]

(۳) اسم و رسم مطبعه که روزنامه در آن بطبع خواهد رسید فاروس

(۴) عنوان روزنامه و جریده و ترتیب طبع آن که یومیه و هفتگی یا ماهیانه است [illegible]

(۵) عده چاپ هرنمره [illegible]

(۶) مسلك روزنامه و سیاق مطلب آن سیاسی اجتماعی تاریخی [illegible]

(۷) هرگاه اعلانی از طرف وزارت معارف رجوع شود مجاناً طبع نمایم [illegible]

(۸) ازهر شماره در موقع انتشار چهار نسخه برای وزارت معارف و کتابخانه بفرستم [illegible]

بتاریخ [illegible] شهر [illegible] ۱۳۰۰

، مدیر مسئول علی‌اکبر دهخدا

سند ۳۰ـ۱، تعهدنامهٔ دهخدا برای دریافت مجوز روزنامهٔ فردا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۲۰۳۰۸ـ۲۹۷



تاریخ ۱۵ شهر محرم ۱۳۳۵

۲۶ برج سنبله تنگوزئیل ۱۳۰۰

نمره ۴۴۲۱

نمرهٔ کتاب ثبت امتیاز جراید ۲۰۰

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

ادارهٔ انطباعات

چون آقای میرزا علی برهان صاحب امتیاز روزنامهٔ موسومه به (فردا) را از وزارت معارف تقاضا نموده لهذا معزی‌الیه با مراعات شرایط ذیل و برطبق التزامیکه سپرده‌اند مجاز در طبع و نشر روزنامه مزبوره میباشد

۱ ـ در موقع طبع و نشر روزنامهٔ مزبوره دارندهٔ امتیاز مکلف است کاملا مراعات مواد قانون مطبوعات را بنماید

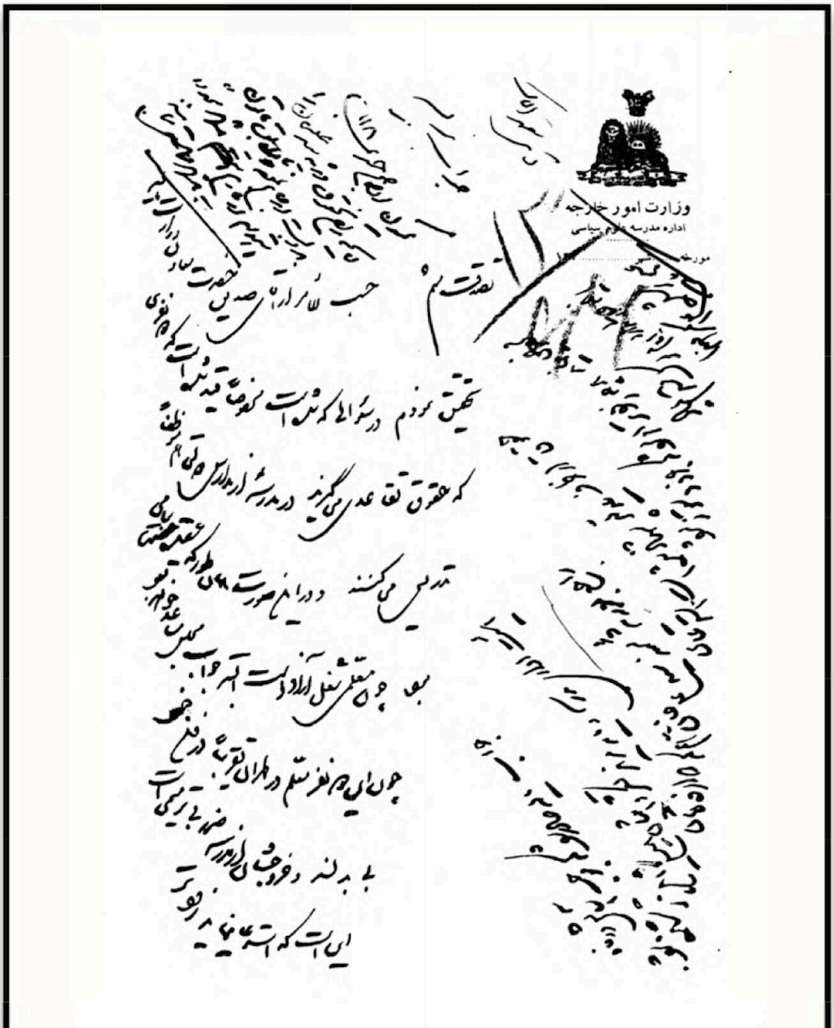
۲ ـ بدون تصویب وزارت معارف حق تفویض امتیاز خود را بدیگری نخواهد داشت

۳ ـ از تاریخ صدور این امتیاز الی مدت شش ماه درصورتیکه صاحب امتیاز بواسطه موانعی موفق بانتشار روزنامه نشود باید بوزارت معارف رجوع نموده تجدید امتیاز نماید

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

سند ۳۱ـ۱، مجوز نشر روزنامهٔ فردا

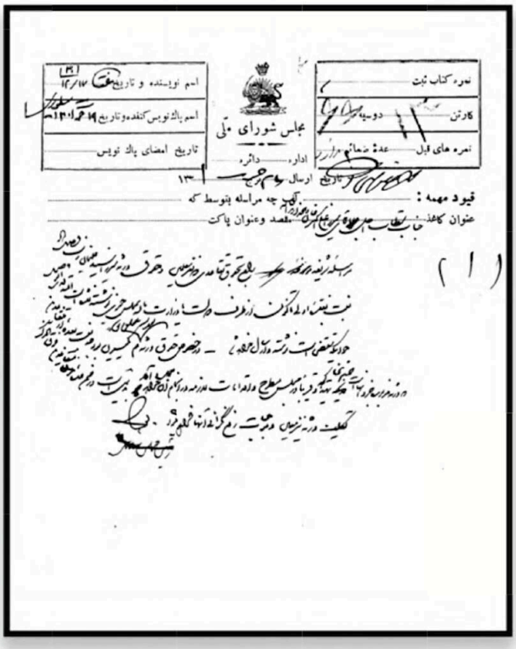
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۲۰۳۰۸ـ۲۹۷



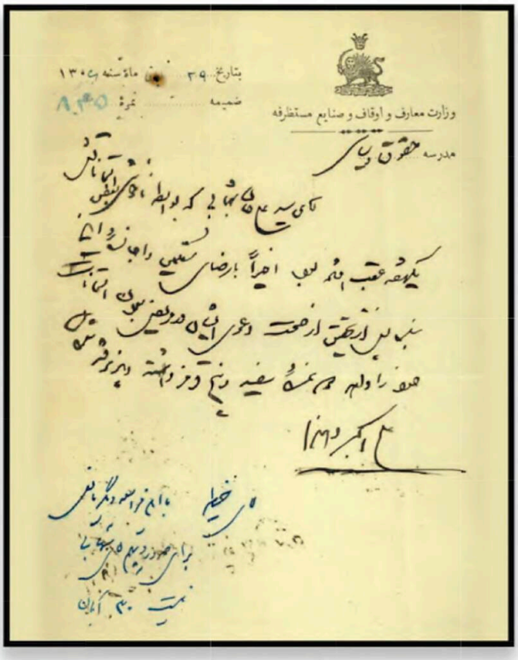
وزارت امور خارجه
اداره مدرسه علوم سیاسی

سند ۳۲ـ۱، نامهٔ دهخدا به رئیس مجلس شورا و پاسخ آن دربارهٔ به کار گرفتن معلمان بازنشسته در مدرسهٔ سیاسی در سال ۱۳۰۱

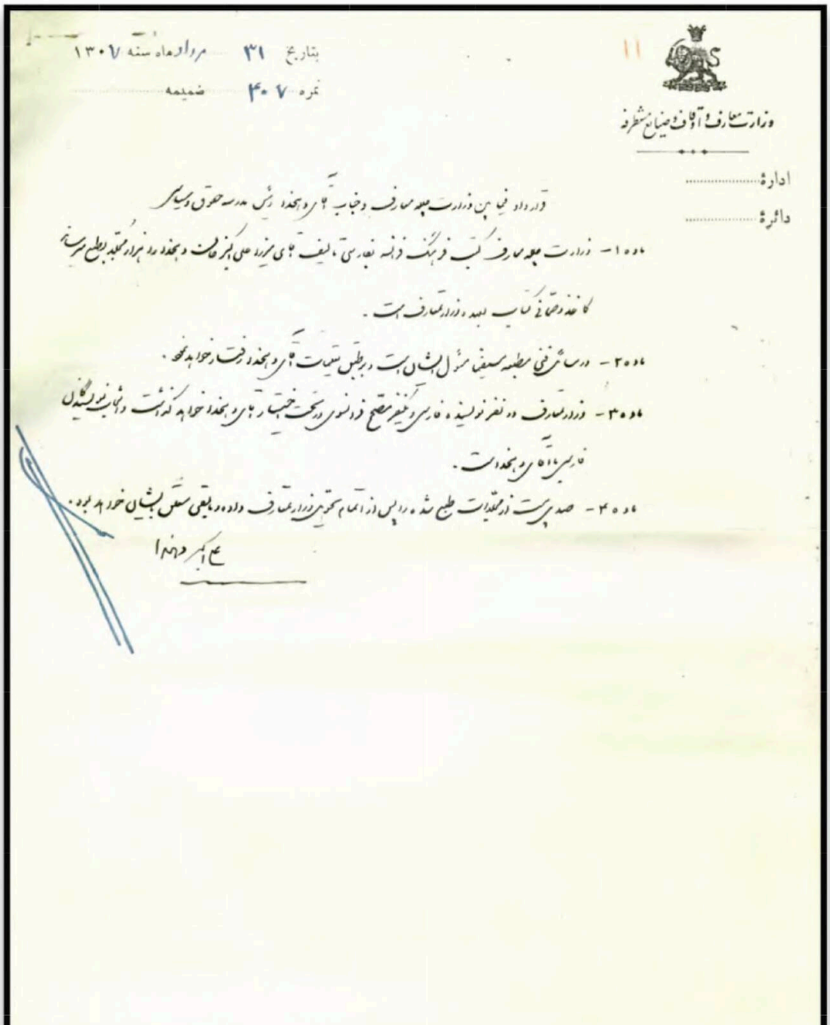
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۴/۲۶/۱۳/۱/۶۶


نمره کتاب ثبت
کارتن
نمره های قبل
مجلس شورای ملی
اسم نویسنده و تاریخ
اسم پاک‌نویس‌کننده و تاریخ
تاریخ امضای پاک نویس
اداره — دائره
تاریخ ارسال ۱۳
قیود مهمه :
چه مراسله بتوسط که
عنوان کاغذ
مقصد وعنوان پاکت

سند ۳۳ـ۱، پاسخ رئیس مجلس،
به تاریخ ۱۹ حوت (اسفند) ۱۳۰۱
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۴/۲۶/۱۳/۱/۶۶


وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
بتاریخ ۲۹ ماه سنه ۱۳۰
ضمیمه
نمرهٔ
مدرسه حقوق و سیاسی

سند ۳۴ـ۱، نمونه‌ای از نامه‌های دهخدا مربوط به محصلان مدرسهٔ علوم سیاسی به تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۰۶،
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ
۲۹۷ـ۰۱۷۰۸۱



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره: ....

دائره: ....

بتاریخ ۳۱ مردادماه سنه ۱۳۰۷

نمره ۴۰۷ ضمیمه ....

قرارداد فیما بین وزارت جلیله معارف و جناب آقای دهخدا رئیس مدرسه حقوق و سیاسی

ماده ۱ – وزارت جلیله معارف کتاب فرهنگ فرانسه بفارسی تألیف آقای میرزا علی‌اکبر خان دهخدا را در هزار مجلد بطبع می‌رساند کاغذ و مخارج طبع کتاب بعهده وزارت معارف است.

ماده ۲ – [illegible] مطبعه صفحات مسئول ایشان است و در طبع تصحیحات آقای دهخدا رعایت خواهد شد.

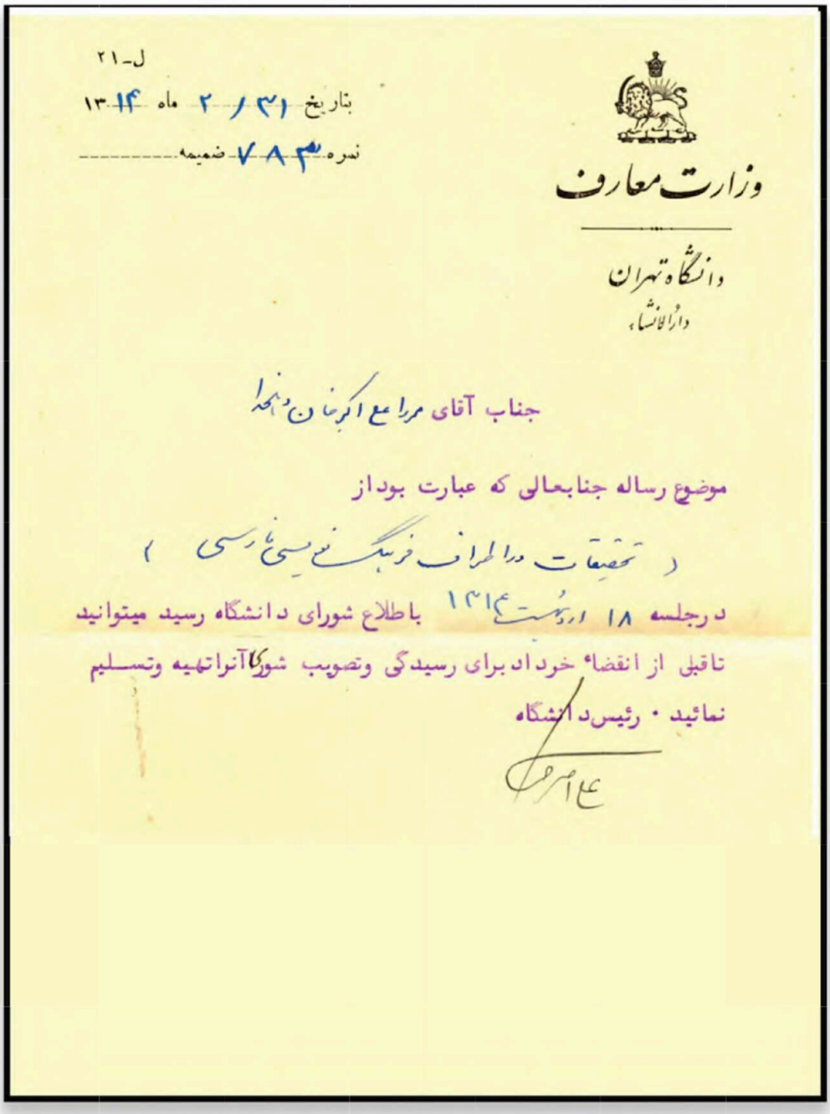
ماده ۳ – وزارت معارف دو نفر نویسنده فارسی و فرانسه مطلع از زبان فرانسوی در تحت اختیار آقای دهخدا خواهد گذاشت و [illegible] نویسندگان فارسی با آقای دهخداست.

ماده ۴ – صد جلد از مجلدات طبع شده را پس از اتمام تحویل وزارت معارف داده و باقی متعلق بایشان خواهد بود.

ع. اکبر دهخدا

سند ۳۵ـ۱، قرارداد تألیف فرهنگ فرانسه به فارسی بین دهخدا و وزارت معارف با امضای وزیر معارف وقت، یحیی قره‌گوزلو (اعتمادالدوله)[1]. منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۳۶۰۱ـ۲۹۷

۱. برای مطابقت امضاء ر.ک. کریمیان، ۱۳۷۳: ص ۴۵.


ل-۲۱
بتاریخ ۳۱ / ۲ ماه ۱۳۱۴
نمره ۷۸۳ ضمیمه ----------

وزارت معارف

دانشگاه تهران
دارالانشاء

جناب آقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا

موضوع رساله جنابعالی که عبارت بوداز

(تحقیقات در اطراف فرهنگ‌نویسی فارسی)

درجلسه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۴ باطلاع شورای دانشگاه رسید میتوانید تاقبل از انقضاء خرداد برای رسیدگی وتصویب شورا آنراتهیه وتسلیم نمائید . رئیس دانشگاه

سند ۳۶ـ۱، ابلاغ عنوان رساله به دهخدا به امضای علی‌اکبر سیاسی
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

مجلس سنا

اداره

شماره

تاریخ

پیوست

جناب اقای درخشش وزیر محترم فرهنگ

خواهر مفلوج و همسر پیر و علیل مرحوم علامه دهخدا خود شرحی بان وزارتخانه مرقوم داشته اند و اینجانب نیز چون بخوبی سابقه و استحضار باحوالات مشارالیهم و دیگر ورثه دارم واجب دانستم که خاطر عالی را ببذل توجه بیشتر دراین باره جلب نمایم

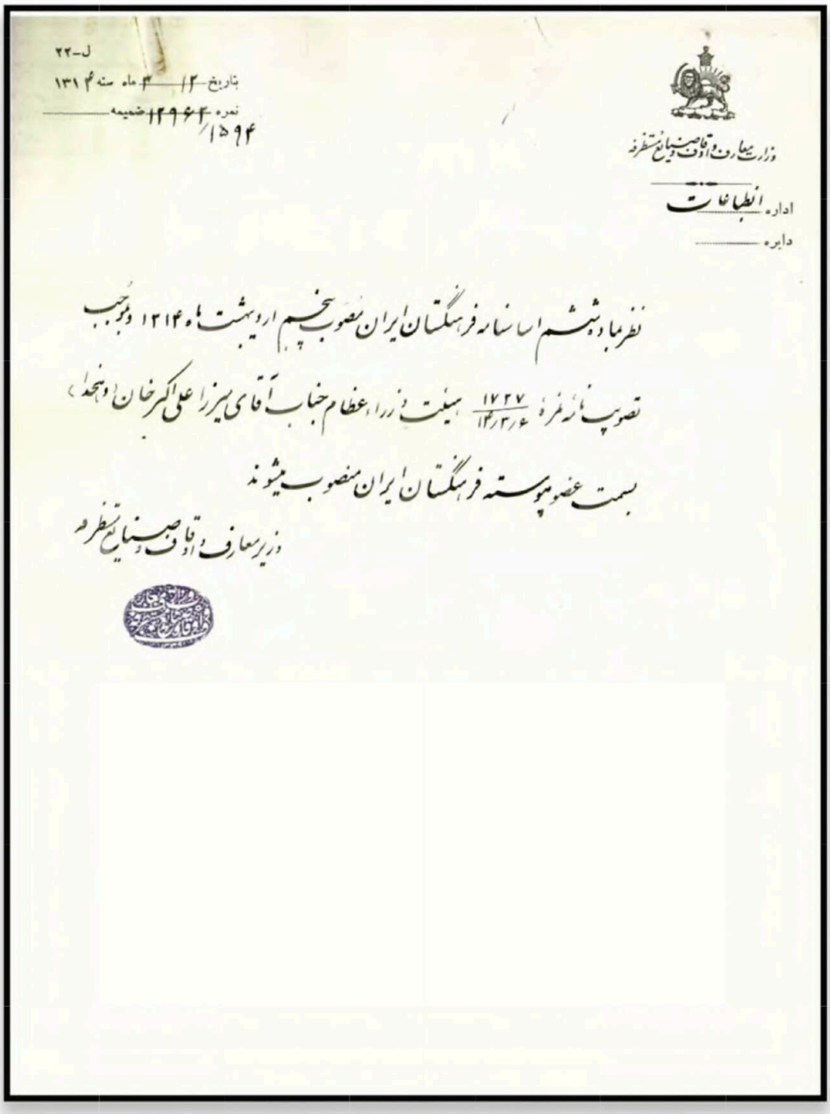
الحق باخدمات فرهنگی گرانبهائی که طی یک عمر استاد فقید بکشور ماکرده اند هرقدر راجع بمستدعیات حقه بازماندگان ایشان از طرف وزارت جلیله فرهنگ و جناب اقای نخست وزیر عنایت و همراهی بشود بجا و مستحسن خواهد بود از جمله علاوه برتامین محل سکونت هرگاه حقوق فرهنگی ایشان بپایه حداکثر استادی (که از چهل سال پیش استحقاق داشته و خود نخواسته و نگرفته اند) ارتقاء داده شود که بابت تقاعد چیز بیشتری بخواهر و همسر شان برسد و ازعهده مخارج سنگین مداوای امروزی برایند لازمه حق شناسی از آن مرد جلیل و هم ترغیب و تشویق سایر خدمتگزاران واقعی است .

وراجع بتامین محل سکونت منظور این است که یاقسمت مختصری از همان خانه را در اختیار عائله ان مرحوم قرار دهند و یا شهریه اعطائی را بمیزانی ارتقاء دهند که قادر بپرداخت مال الاجاره سنگین امروزی و مداوای خود برایند .

سرپرست مجلس سنا

سند ۳۷ـ۱، نامهٔ سرپرست مجلس سنا به محمّد درخشش

منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ ۷ـ۳/۱۱۵۲/۴ـ۱۰۶۳



ل-۲۲

بتاریخ ۱۲ ـ ۳ ماه سنه ۱۳۱۴

نمره ۱۲۹۶۴ ضمیمه

۱۵۹۴

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره انطباعات

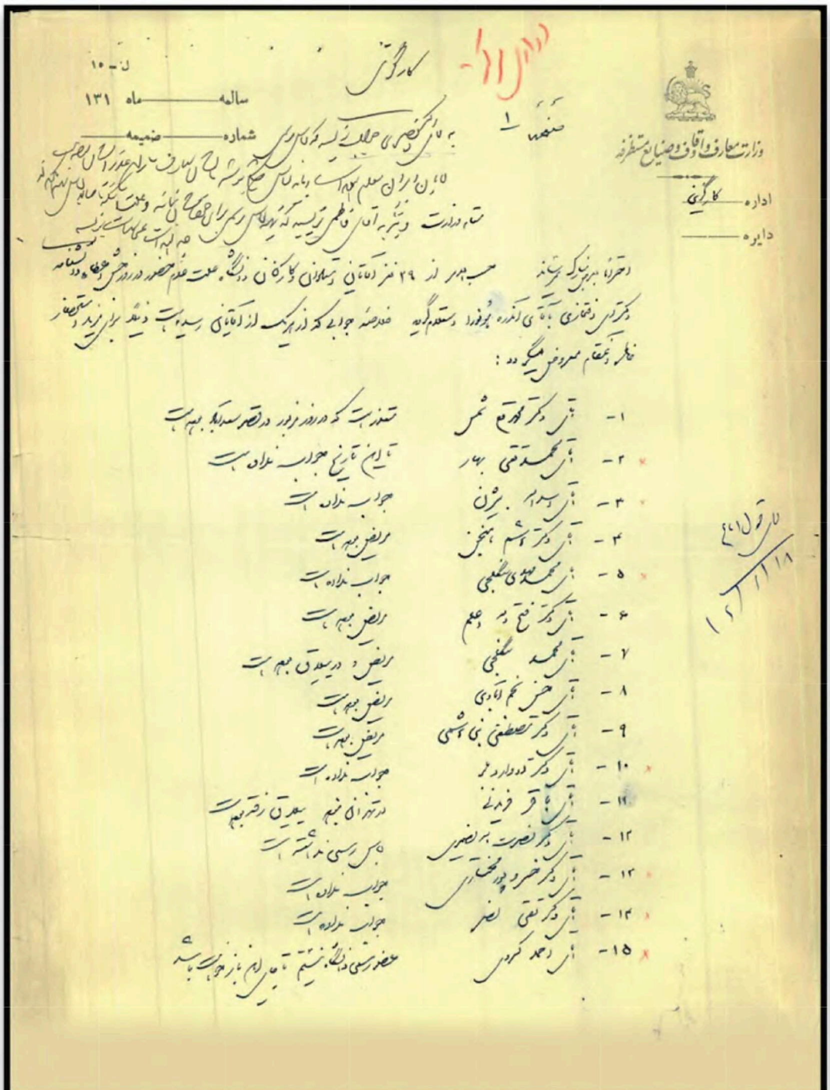
دایره

نظر بماده ششم اساسنامه فرهنگستان ایران مصوب پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ و بموجب تصویبنامه نمره ۱۷۲۷ / ۱۴/۳/۶ هیئت وزراء عظام جناب آقای میرزا علی اکبرخان (دهخدا) بسمت عضو پیوسته فرهنگستان ایران منصوب میشوند

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

سند ۳۸ـ۱، حکم انتصاب دهخدا به عضویت فرهنگستان

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۰۶۲۵ـ۲۹۷



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره کارگزینی

دایره

ل-۱۰

کارگزینی

سالمه ــــــ ماه ۱۳۱

شماره ــــــ ضمیمه ــــــ

صفحه ۱

احتراماً به عرض مبارک می‌رساند حسب الامر از ۲۹ نفر آقایان استادان [illegible] علت عدم حضور در روز جشن اعطای دانشنامه دکترای افتخاری به آقای آندره هونورا استعلام گردید خلاصه جوابی که از هر یک از آقایان رسیده است و نیز [illegible] برای مزید استحضار خاطر مبارک معروض می‌گردد:

۱- آقای دکتر [illegible] — معذور است که در روز مزبور در قصر سعدآباد بوده است

۲- آقای محمدتقی بهار — تا این تاریخ جواب نداده است

۳- آقای [illegible] — جواب نداده است

۴- آقای دکتر [illegible] — مریض بوده است

۵- آقای محمد [illegible] — جواب نداده است

۶- آقای دکتر [illegible] — مریض بوده است

۷- آقای محمد [illegible] — مریض و در ییلاق بوده است

۸- آقای حسن [illegible] — مریض بوده است

۹- آقای دکتر مصطفی [illegible] — مریض بوده است

۱۰- آقای دکتر [illegible] — جواب نداده است

۱۱- آقای [illegible] — در تهران نبودم ییلاق رفته بودم

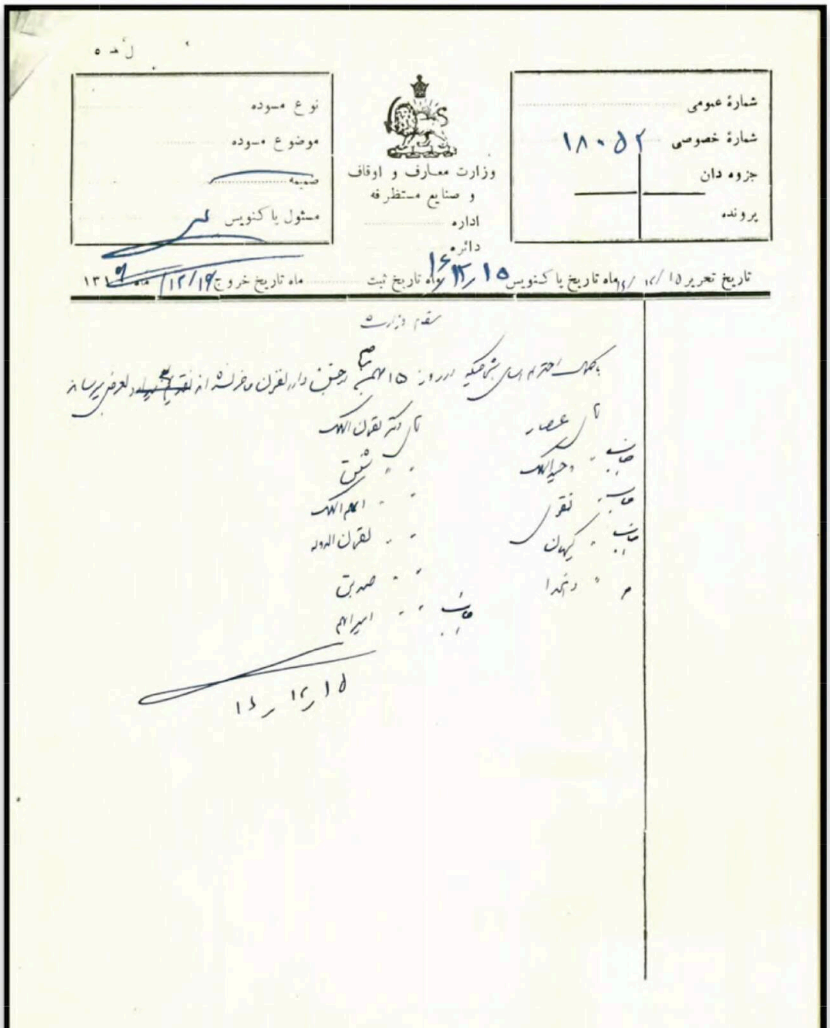
۱۲- آقای دکتر نصرت [illegible] — لباس رسمی نداشته است

۱۳- آقای دکتر خسرو [illegible] — جواب نداده است

۱۴- آقای دکتر تقی [illegible] — جواب نداده است

۱۵- آقای احمد [illegible] — عضو رسمی دانشگاه نیستم [illegible]

سند ۳۹ـ۱، نام‌های غائبان در مراسم اعطای دکترای افتخاری به آندره هونورا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۱۹۵۶ـ۲۹۷



شمارهٔ عمومی
شمارهٔ خصوصی ۱۸۰۵۲
جزوه دان
پرونده

وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه
اداره
دائره

نوع مسوده
موضوع مسوده
ضمیمه
مسئول یا کنویس

تاریخ تحریر ۱۵/۱۲/ ماه تاریخ پاکنویس ۱۵/۱۲/۱۶ ماه تاریخ ثبت ماه تاریخ خروج ۱۲/۱۶ ماه ۱۳۱۶

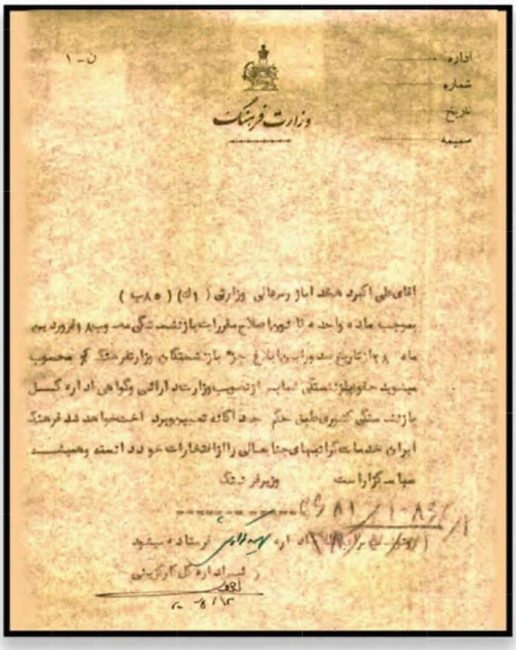
مقام وزارت

با کمال احترام اسامی غائبین را که در روز ۱۵ بهمن جشن دارالفنون ... به عرض می‌رساند

آقای عصار — آقای دکتر لقمان الملک
جناب آقای وحیدالملک — آقای شفق
جناب آقای نقوی — آقای اعلم الملک
جناب آقای کیهان — آقای لقمان الدوله
م آقای رهنما — آقای صدیق
جناب آقای ابراهیم

۱۵/۱۲/۱۶

سند ۴۰ـ۱، نام‌های غائبان مراسم فارغ‌التحصیلی در دارالفنون ۱۳۱۶/۱۲/۱۵
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۷۲۳۵ـ۲۹۷



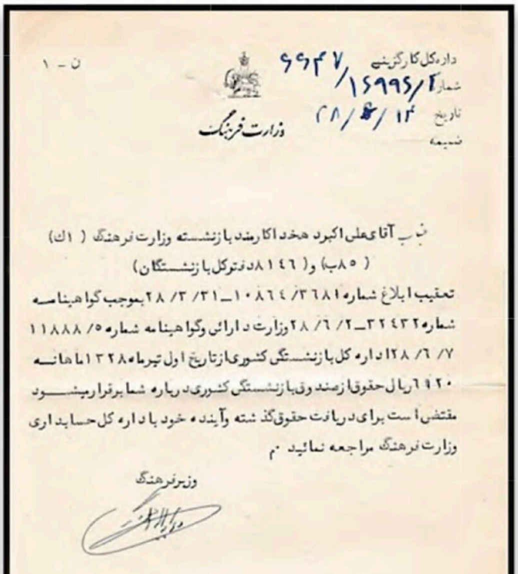
اداره
شماره
تاریخ
ضمیمه

وزارت فرهنگ

ن ـ ۱

آقای علی اکبر دهخدا بازرس عالی وزارتی (۱ك) (۸۵ب)
بموجب ماده واحده قانون اصلاح مقررات بازنشستگی مصوب ۸ فروردین
ماه ۱۳۲۸ از تاریخ [illegible] ابلاغ [illegible] بازنشستگان وزارت فرهنگ [illegible] محسوب
میشوید حقوق بازنشستگی [illegible] از تصویب وزارت دارائی وگواهی اداره کل
بازنشستگی کشوری طبق حکم جداگانه [illegible] خواهد شد فرهنگ
ایران خدمات گرانبهای جنابعالی را از افتخارات خود دانسته وهمیشه
سپاسگزار است   وزیر فرهنگ

سند ۴۱ـ۱، حکم بازنشستگی دهخدا با عنوان بازرس عالی وزارتی،
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۱۷۷۵ـ۲۹۷



اداره کل کارگزینی
شماره ۶۶۴۷/۱۶۹۹۶/۲
تاریخ ۲۸/۶/۱۴
ضمیمه

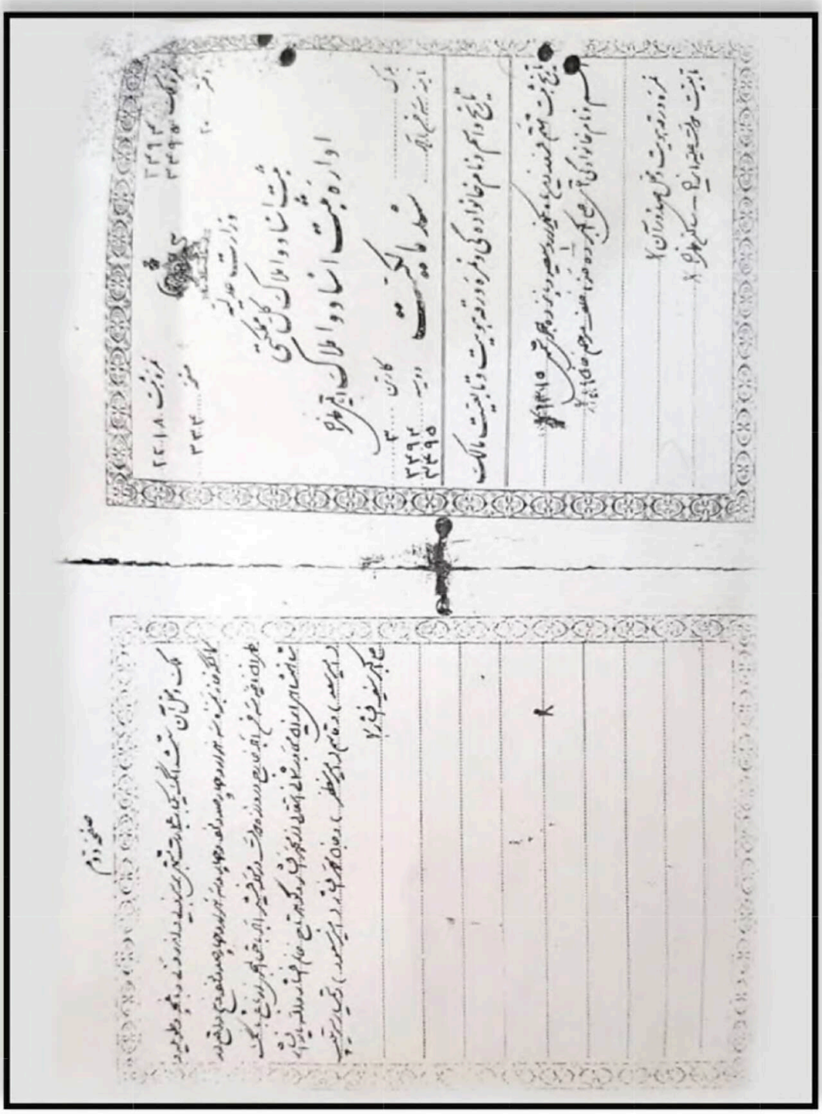
وزارت فرهنگ

ن ـ ۱

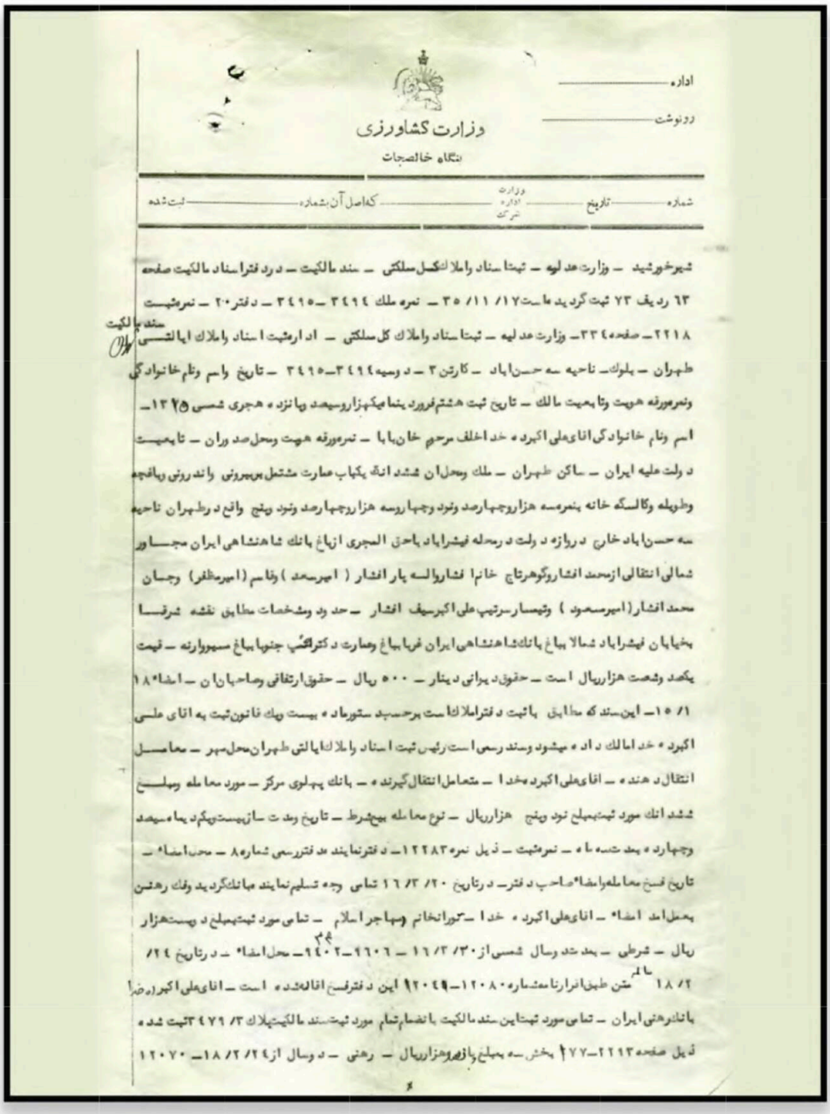
جناب آقای علی اکبر دهخدا کارمند بازنشسته وزارت فرهنگ (۱ك)
(۸۵ب) و (۸۱۴۶ دفتر کل بازنشستگان)
تعقیب ابلاغ شماره ۳۶۸۱/۱۰۸۶۴ـ۳۱/۳/۲۸ بموجب گواهینامه
شماره ۲۲۴۳۲ـ۲/۶/۲۸ وزارت دارائی وگواهینامه شماره ۱۱۸۸۸/۵
۷/۶/۱۲۸ اداره کل بازنشستگی کشوری از تاریخ اول تیرماه ۱۳۲۸ ماهانه
۶۹۲۰ ریال حقوق کارمندی بازنشستگی کشوری درباره شما برقرار میشود
مقتضی است برای دریافت حقوق گذشته وآینده خود باداره کل حسابداری
وزارت فرهنگ مراجعه نمائید.

وزیر فرهنگ

سند ۴۲ـ۱، حکم حقوق بازنشستگی دهخدا
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۴۳ الف-۱. کپی سند مالکیت خانهٔ دهخدا



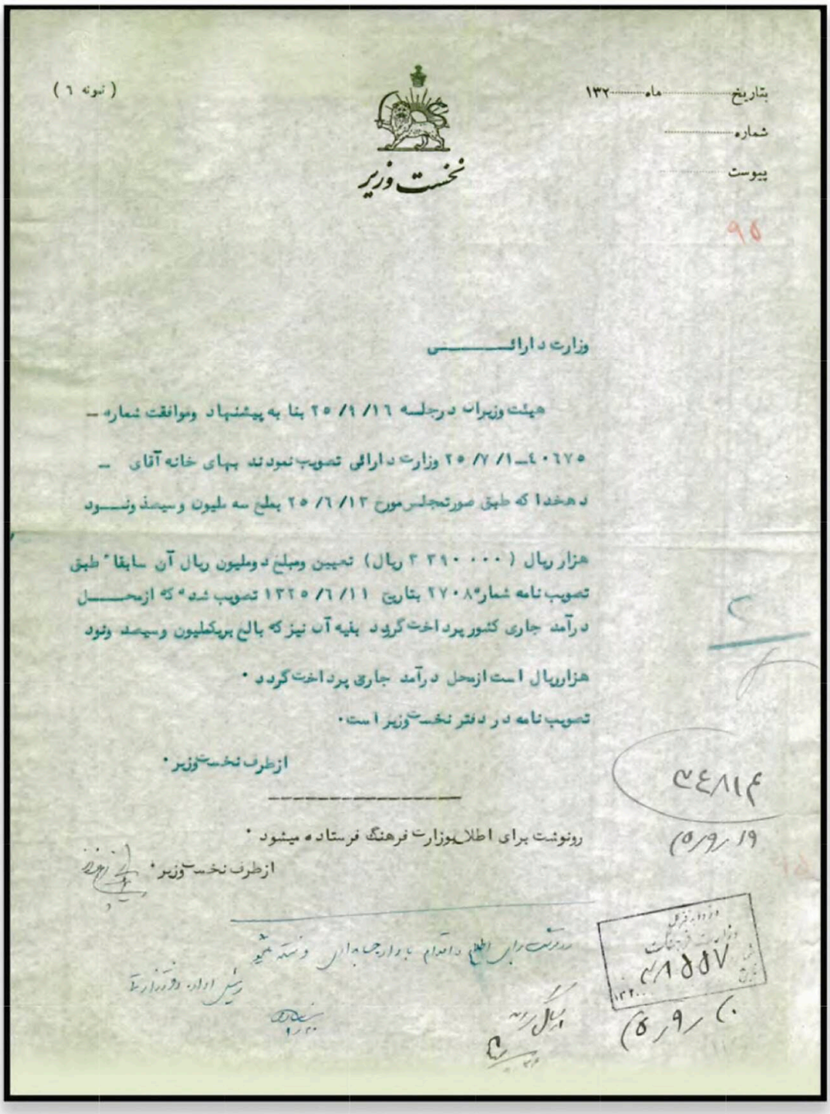
اداره ـــــــــــ
رونوشت ـــــــــــ

وزارت کشاورزی
بنگاه خالصجات

شماره ـــــ تاریخ ـــــ وزارت / اداره / شرکت ـــــ که اصل آن بشماره ـــــ ثبت شده

شیروخورشید ــ وزارت عدلیه ــ ثبت اسناد واملاک کل مملکتی ــ سند مالکیت ــ در دفتر اسناد مالکیت صفحه ۶۳ ردیف ۷۳ ثبت گردیده است ۱۷/ ۱۱/ ۳۵ ــ نمره ملک ۳۴۹۴ ــ ۳۴۹۵ ــ دفتر ۲۰ ــ نمره ثبت ۲۲۱۸ ــ صفحه ۳۳۴ ــ وزارت عدلیه ــ ثبت اسناد واملاک کل مملکتی ــ اداره ثبت اسناد واملاک ایالتی طهران ــ بلوک ــ ناحیه سه حسن اباد ــ کارتن ۳ ــ دوسیه ۳۴۹۴ ــ ۳۴۹۵ ــ تاریخ واسم ونام خانوادگی ونمره ورقه هویت وتابعیت مالک ــ تاریخ ثبت هشتم فروردین ماه یکهزار وسیصد وپانزده هجری شمسی ۱۳۲۵ ــ اسم ونام خانوادگی اقای علی اکبر دهخدا خلف مرحوم خان بابا ــ نمره ورقه هویت ومحل صدور ان ــ تابعیت دولت علیه ایران ــ ساکن طهران ــ ملک ومحل ان ششدانگ یکباب عمارت مشتمل بر بیرونی واندرونی وباغچه وطویله وکالسگه خانه بنمره سه هزار وچهارصد ونود وچهار وسه هزار وچهارصد ونود وپنج واقع در طهران ناحیه سه حسن اباد خارج دروازه دولت در محله نیشراباد باحق المجری از باغ بانک شاهنشاهی ایران مجاور شمالی انتقالی از محمد افشار وگوهرتاج خانم افشار والده پار افشار (امیرسعد) وناصر (امیرمظفر) وجهان محمد افشار (امیرمسعود) وتیمسار سرتیپ علی اکبر سیف افشار ــ حدود ومشخصات مطابق نقشه شرقا بخیابان نیشراباد شمالا بباغ بانک شاهنشاهی ایران غربا بباغ وعمارت دکتر [illegible] جنوبا بباغ سپهر وارثه ــ قیمت یکصد وشصت هزار ریال است ــ حقوق دیوانی دینار ــ ۵۰۰ ریال ــ حقوق ارتفاقی وصاحبان ان ــ امضاء ۱۸/ ۱۵/ ۱ ــ این سند که مطابق با ثبت دفتر املاک است برحسب دستور ماده بیست ویک قانون ثبت به اقای علی اکبر دهخدا مالک داده میشود وسند رسمی است رئیس ثبت اسناد واملاک ایالتی طهران محل مهر ــ معامل انتقال دهنده ــ اقای علی اکبر دهخدا ــ متعامل انتقال گیرنده ــ بانک پهلوی مرکز ــ مورد معامله ومبلغ ششدانگ مورد ثبت بمبلغ نود وپنج هزار ریال ــ نوع معامله بیع شرط ــ تاریخ ومدت سال بیست ویکم دیماه سیصد وچهارده بمدت شش ماه ــ نمره ثبت ــ ذیل نمره ۱۲۲۸۳ ــ دفتر نماینده دفتر رسمی شماره ۸ ــ محل امضاء ــ تاریخ فسخ معامله وامضاء صاحب دفتر ــ در تاریخ ۲۰/ ۳/ ۱۶ تمامی وجه تسلیم نمایند معامله گردید وفک رهن بعمل امد امضاء ــ اقای علی اکبر دهخدا ــ توران خانم ومهاجر اسلام ــ تمامی مورد ثبت بمبلغ دویست هزار ریال ــ شرطی ــ بمدت دو سال شمسی از ۳۰/ ۳/ ۱۶ ــ ۹۶۰۶ ــ ۹۴۰۲ ــ محل امضاء ــ در تاریخ ۲۴/ ۲/ ۱۸ متن طبق اقرارنامه شماره ۱۲۰۸۰ ــ ۱۲۰۴۹ این دفتر فسخ اقاله شده است ــ اقای علی اکبر دهخدا بانک رهنی ایران ــ تمامی مورد ثبت این سند مالکیت با انضمام تمام مورد ثبت سند مالکیت پلاک ۳/ ۳۴۷۹ ثبت شده ذیل صفحه ۲۲۱۳ ــ ۲۷۷ بخش سه بمبلغ پانصد هزار ریال ــ رهنی ــ دو سال از ۲۴/ ۲/ ۱۸ ــ ۱۲۰۷۰

سند ۴۳ب ـ ۱
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۴۲۰۶ـ۲۳۰



(نمونه ۱)

بتاریخ .... ماه ۱۳۲

شماره ....

پیوست ....

نخست وزیر

۹۵

وزارت دارائـــــــــی

هیئت وزیران درجلسه ۱۶/ ۹/ ۲۵ بنا به پیشنهاد وموافقت شماره ـ ۴۰۶۷۵ـ۱/ ۷/ ۲۵ وزارت دارائی تصویب نمودند بهای خانه آقای ـ دهخدا که طبق صورتجلس مورخ ۱۳/ ۶/ ۲۵ بمبلغ سه ملیون وسیصد ونـــود هزار ریال (۳۳۹۰۰۰۰ ریال) تعیین ومبلغ دوملیون ریال آن سابقاً طبق تصویب نامه شماره ۲۷۰۸ بتاریخ ۱۱/ ۶/ ۱۳۲۵ تصویب شده که ازمحـــل درآمد جاری کشور پرداخت گردد بقیه آن نیز که بالغ بریکملیون وسیصد ونود هزارریال است ازمحل درآمد جاری پرداخت گردد.

تصویب نامه در دفتر نخست وزیر است.

ازطرف نخست وزیر.

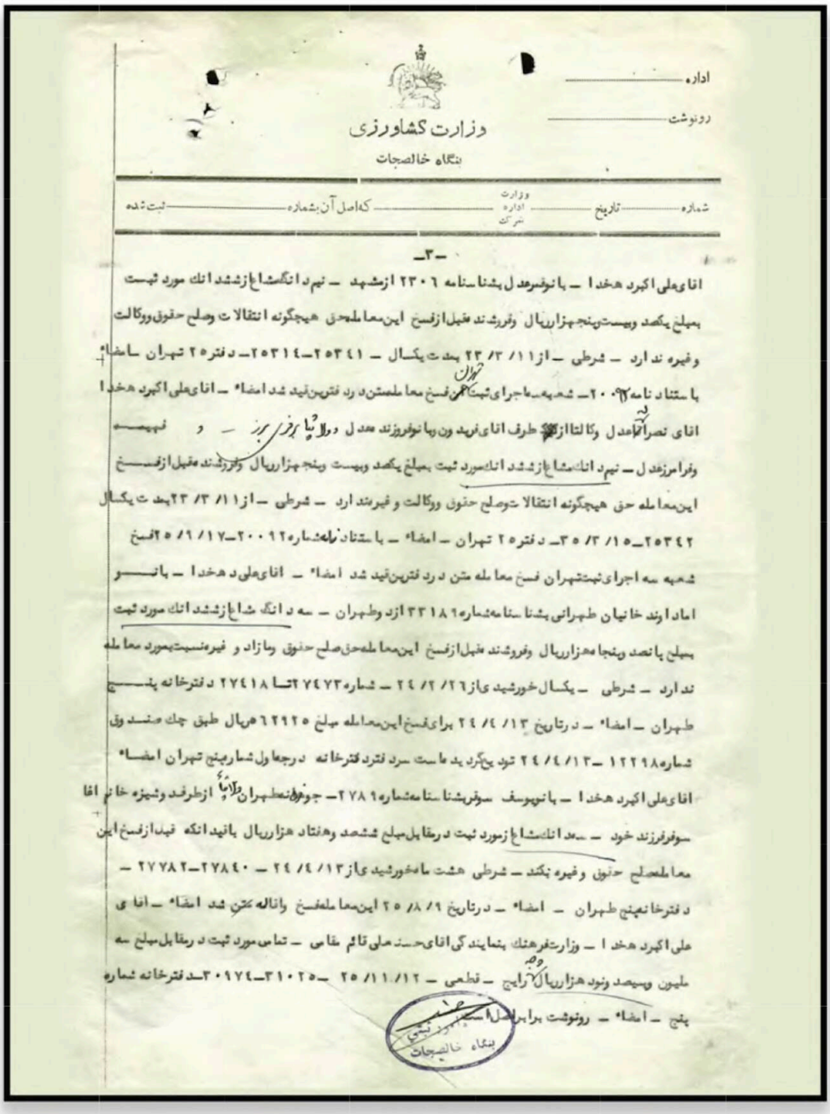
رونوشت برای اطلاع وزارت فرهنگ فرستاده میشود.

ازطرف نخست وزیر.

۴۴۸۱۴

سند ۴۴ـ۱، رونوشت مصوبهٔ هیئت‌وزیران برای خرید و بهای خانهٔ دهخدا

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۳۴۰۹ـ۲۹۷



اداره ....

رونوشت ....

وزارت کشاورزی

بنگاه خالصجات

شماره .... تاریخ .... وزارت / اداره / شرکت .... که اصل آن بشماره .... ثبت شده

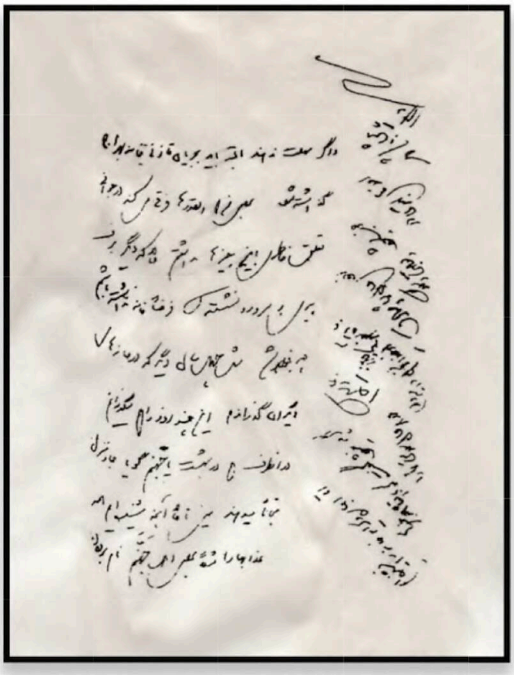
ــ۳ــ

آقای علی اکبر دهخدا ــ بانو فرخ عدل بشناسنامه ۲۳۰۶ از مشهد ــ نیم دانگ مشاع از ششدانگ مورد ثبت
بمبلغ یکصد و بیست و پنج هزار ریال وفروشنده قبل از فسخ این معامله حق هیچگونه انتقالات و صلح حقوق و وکالت
و غیره ندارد ــ شرطی ــ از ۱۱/ ۳/ ۲۳ بمدت یکسال ــ ۲۵۳۴۱ــ۲۵۳۱۴ــ دفتره ۲ تهران ــ امضاء
باستناد نامه ۲۰۰۹۲ ــ شعبه سه اجرای ثبت تهران فسخ معامله متن در دفتر قید شد امضاء ــ آقای علی اکبر دهخدا
آقای نصرالله عدل وکالتاً از طرف آقای فریدون بانو فروزنده عدل ... و نیم
و فرامرز عدل ــ نیم دانگ مشاع از ششدانگ مورد ثبت بمبلغ یکصد و بیست و پنج هزار ریال وفروشنده قبل از فسخ
این معامله حق هیچگونه انتقالات و صلح حقوق و وکالت و غیره ندارد ــ شرطی ــ از ۱۱/ ۳/ ۲۳ بمدت یکسال
۲۵۳۴۲ــ ۱۵/ ۳/ ۲۵ــ دفتره ۲ تهران ــ امضاء ــ باستناد نامه شماره ۲۰۰۹۲ــ ۱۷/ ۹/ ۲۵ فسخ
شعبه سه اجرای ثبت تهران فسخ معامله متن در دفتر قید شد امضاء ــ آقای علی دهخدا ــ بانو
اماداوند خانیان طهرانی بشناسنامه شماره ۳۲۱۸۹ از طهران ــ سه دانگ مشاع از ششدانگ مورد ثبت
بمبلغ پانصد و پنجاه هزار ریال وفروشنده قبل از فسخ این معامله حق صلح حقوق و مازاد و غیره نسبت بمورد معامله
ندارد ــ شرطی ــ یکسال خورشیدی از ۲۶/ ۲/ ۲۴ ــ شماره ۲۷۴۷۳ تا ۲۷۴۱۸ دفترخانه پنج
طهران ــ امضاء ــ در تاریخ ۱۳/ ۴/ ۲۴ برای فسخ این معامله مبلغ ۶۲۹۲۵ ریال طبق چک صندوق
شماره ۱۲۲۹۸ ــ ۱۳/ ۴/ ۲۴ تودیع گردید ماست سردفتر دفترخانه درجداول شماره پنج تهران امضاء
آقای علی اکبر دهخدا ــ بانو یوسف سوفر بشناسنامه شماره ۲۷۸۹ ــ جنوب تهران وکالتاً از طرف دوشیزه خانم آقا
سوفر فرزند خود ــ سه دانگ مشاع از مورد ثبت در مقابل مبلغ ششصد و هفتاد هزار ریال بانضمام آنکه قبل از فسخ این
معامله صلح حقوق و غیره نکند ــ شرطی هشت ماه خورشیدی از ۱۳/ ۴/ ۲۴ ــ ۲۷۸۴۰ــ۲۷۷۸۲ ــ
دفترخانه پنج طهران ــ امضاء ــ در تاریخ ۹/ ۸/ ۲۵ این معامله فسخ و اناله ثبت شد امضاء ــ آقای
علی اکبر دهخدا ــ وزارت فرهنگ بنمایندگی آقای حسن علی قائم مقامی ــ تمامی مورد ثبت در مقابل مبلغ سه
ملیون و سیصد و نود هزار ریال رایج ــ قطعی ــ ۱۲/ ۱۱/ ۲۵ ــ ۳۱۰۲۵ ــ ۳۰۹۷۴ ــ دفترخانه شماره
پنج ــ امضاء ــ رونوشت برابر اصل است

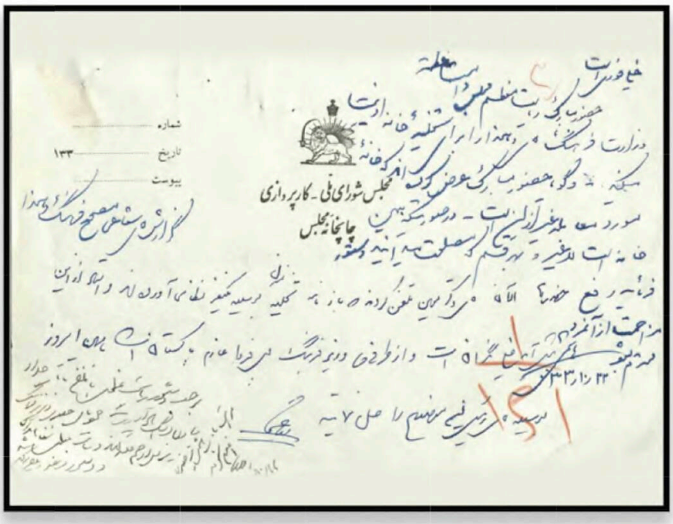
بنگاه خالصجات

سند ۴۵ـ۱

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۴۲۰۶ـ۲۳۰

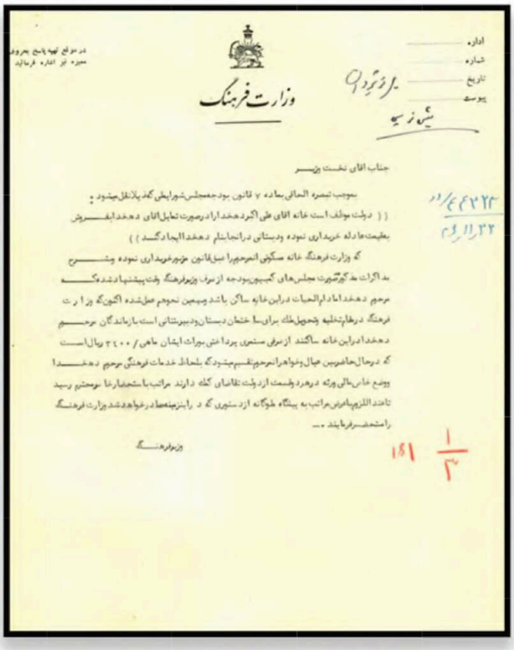


سند۴۶ـ۱، نامهٔ دهخدا به یکی از دوستانش دربارهٔ حراج خانه‌اش
منبع: آرشیو مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



شماره
تاریخ ۱۳۳
پیوست
مجلس شورای ملی - کارپردازی
چاپخانهٔ مجلس

سند ۴۷ـ۱، یادداشت سیدجلال شجاعی دربارهٔ مزاحمت‌های وزارت فرهنگ
منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۱۸/۳/۱/۱/۱۶۱



اداره
شماره
تاریخ
پیوست

در موقع تهیه پاسخ بعروض نمره و اداره فرمایید

وزارت فرهنگ

جناب آقای نخست وزیر

بموجب تبصره الحاقی بماده ۷ قانون بودجه مجلس شورایملی که ذیلاً نقل میشود:

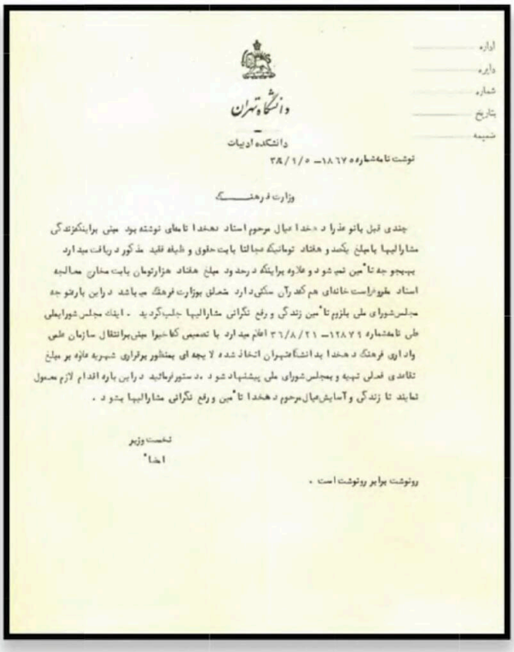
((دولت مؤلف است خانه آقای علی اکبر دهخدا را در صورت تمایل آقای دهخدا بفروش بقیمت عادله خریداری نموده ودبستانی درآنجا بنام دهخدا ایجاد کند))

که وزارت فرهنگ خانه مسکونی المرحوم را طبق قانون مزبور خریداری نموده وشرح مذاکرات مذکور در صورت مجلس های کمیسیون بودجه از طرف وزیر فرهنگ وقت پیشنهاد شده که مرحوم دهخدا مادام الحیات دراین خانه ساکن باشد وهمین نحو هم عمل شده اکنون که وزارت فرهنگ درنظر تخلیه وتحویل ملک برای ساختمان دبستان ودبیرستانی است بازماندگان مرحوم دهخدا دراین خانه ساکنند از طرف مستمری پرداختی بوراث ایشان ماهی /۲۴۰۰ ریال است که درحال حاضر بین عیال وخواهر المرحوم تقسیم میشود که بلحاظ خدمات فرهنگی مرحوم دهخدا ووضع خاص مالی ورثه درهرد وقسمت از دولت تقاضای کمک دارند مراتب باستحضار عالی معروض میرسد تا هرچه اللزوم بامر مراتب به پیشگاه ملوکانه از مستمری که در این زمینه صادر خواهد شد وزارت فرهنگ را مستحضر فرمایند.

وزیر فرهنگ

۱۸۱ ۱/۳

سند ۴۸ـ۱، نامهٔ وزیر فرهنگ به نخست‌وزیر دربارهٔ بازماندگان و تخلیهٔ خانهٔ دهخدا
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۲۴۲۵ـ۲۹۷



اداره
دایره
شماره
بتاریخ
ضمیمه

دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات

رونوشت نامه شماره ۱۸۶۷ـ ۳۸/۱/۵

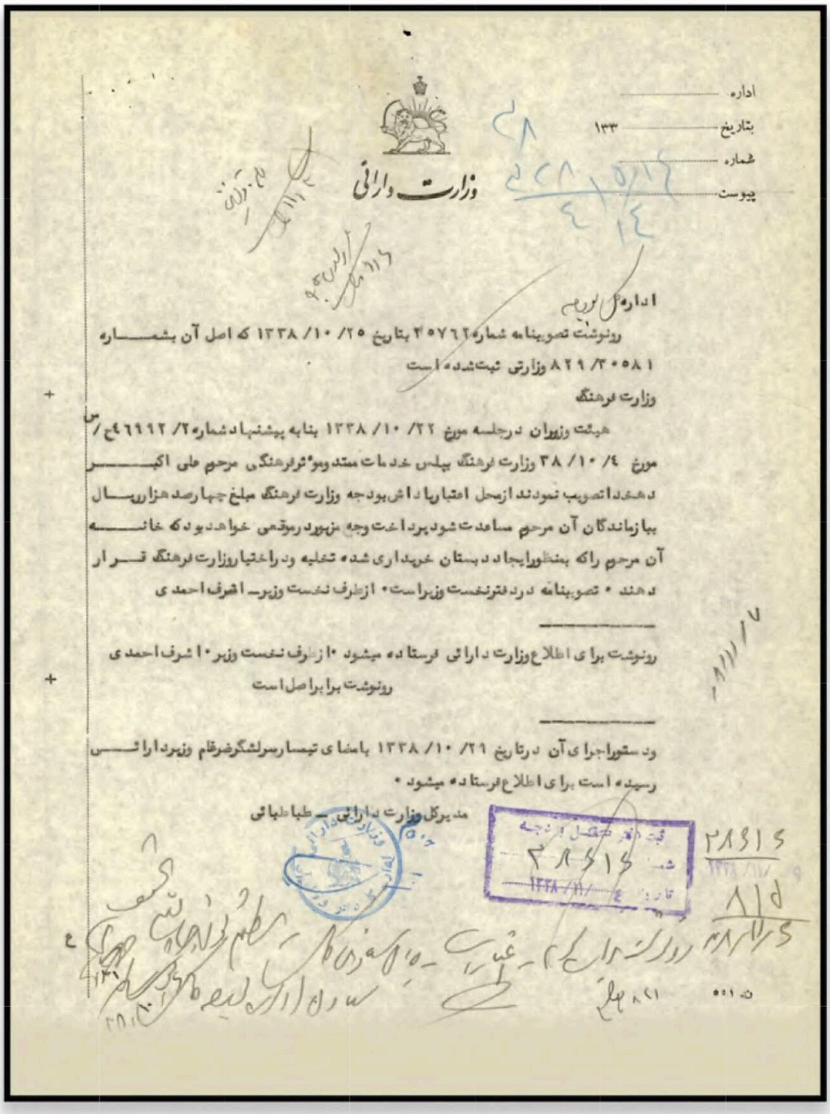
وزارت فرهنگ

چندی قبل بانو عذرا دهخدا عیال مرحوم استاد دهخدا نامه‌ای نوشته بود مبنی براینکه زندگی مشارالیها بامبلغ یکصد و هفتاد تومانیکه فعلاً بابت حقوق و شیفه تقلید مذکور دریافت میدارد بهیچوجه تأمین نمی شود و علاوه براینکه درحدود مبلغ هفتاد هزارتومان بابت مخارج معالجه استاد مقروض است خانه‌ای هم که در آن مسکن دارد متعلق بوزارت فرهنگ می باشد دراین باره توجه مجلس شورای ملی بلزوم تأمین زندگی و رفع نگرانی مشارالیها جلب گردید. اینک مجلس شورایملی طی نامه شماره ۱۲۸۷۹ـ ۳۶/۸/۲۱ اعلام میدارد با تصمیم که اخیرا مبنی برانتقال سازمان علمی واداری فرهنگ دهخدا بدانشگاه تهران اتخاذ شده لایحه ای بمنظور برقراری شهریه علاوه بر مبلغ تقاعدی فعلی تهیه و بمجلس شورای ملی پیشنهاد شود. دستور فرمائید دراین باره اقدام لازم معمول نمایند تا زندگی و آسایش عیال مرحوم دهخدا تأمین و رفع نگرانی مشارالیها بشود.

نخست وزیر
امضاء

رونوشت برابر رونوشت است.

سند ۴۹ـ۱، نامهٔ نخست‌وزیر به وزارت فرهنگ
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۳۴۹۴ـ۲۹۷



اداره ....

بتاریخ ۱۳۳

شماره ....

پیوست ....

وزارت دارائی

اداره کل بودجه

رونوشت تصویبنامه شماره ۴۵۷۶۲ بتاریخ ۲۵/ ۱۰/ ۱۳۳۸ که اصل آن بشماره ۸۲۹/۴۰۵۸۱ وزارتی ثبت شده است

وزارت فرهنگ

هیئت وزیران در جلسه مورخ ۲۲/ ۱۰/ ۱۳۳۸ بنابه پیشنهاد شماره ۲/ ۴۶۹۹۲ ح/ س مورخ ۴/ ۱۰/ ۳۸ وزارت فرهنگ بپاس خدمات ممتد و مؤثر فرهنگی مرحوم علی اکبر دهخدا تصویب نمودند از محل اعتبار پاداش بودجه وزارت فرهنگ مبلغ چهارصد هزار ریال بباز ماندگان آن مرحوم مساعدت شود پرداخت وجه مزبور موقعی خواهد بود که خانه آن مرحوم را که بمنظور ایجاد دبستان خریداری شده تخلیه و در اختیار وزارت فرهنگ قرار دهند. تصویبنامه در دفتر نخست وزیر است. از طرف نخست وزیر ـ اشرف احمدی

رونوشت برای اطلاع وزارت دارائی فرستاده میشود. از طرف نخست وزیر. اشرف احمدی

رونوشت برابر اصل است

و دستور اجرای آن در تاریخ ۲۹/ ۱۰/ ۱۳۳۸ بامضای تیمسار سرلشگر ضرغام وزیر دارائی رسیده است برای اطلاع فرستاده میشود.

مدیر کل وزارت دارائی ـ طباطبائی

سند ۵۰ـ۱، تصویب پرداخت مبلغ چهارصدهزار ریال به بازماندگان دهخدا

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۴۰ـ۰۸۵۰۲۸

عشق دهخدا، پرشکوه بود...

سید ابوالقاسم انجوی‌شیرازی از جمله کسانی‌است که‌روزگاری نیز، درشمار یاران وهمکاران مرحوم علی اکبر دهخدا و لغت‌نامه دهخدا قرار داشت. او خود، آن سالهای همکاری با مرحوم دهخدا را، سالهای شاگردی نام میگذارد تا باین ترتیب بزرگی‌های آن علامهٔ فقید را سپاس گفته باشد.

می‌گوید:

من که سالهای شاگردی مرحوم میرزا علی‌اکبرخان دهخدا را کرده‌ام و در زمینهٔ فرهنگ مردم، روش آن یگانه دانشمند و دانشمند یگانه را اتخاذ نموده‌ام، خوب میدانم که سی سال یا چهل سال عمر گذاشتن برای پایه‌ریزی و تدوین یك **لغت‌نامه**، چه اندازه مشکل است و چه مشقت‌ها و مرارت‌ها در بردارد از این جهت است که همیشه گفته‌ام و حالا هم میگویم همت و عزم راسخ مرحوم علی‌اکبر دهخدا، بی‌شك بعد از حکیم ابوالقاسم فردوسی، نظیر ندارد، یعنی بعد از فردوسی که سی سال در زنده کردن زبان فارسی ومهمتر از آن دمیدن روح‌ملی وقومی درمردم خسته‌دل ودلشکسته و نومید ایران، کوشید حالا مرحوم دهخدا را می‌بینیم که‌بی هیچ چشم داشتی و همچون فردوسی تنها و تنها بدلیل عشق خالصانه‌اش به ایران و فرهنگ ایران، در خانه خودنشسته وبه‌تدوین لغت‌نامه، این گنجینهٔ بی‌مانند زبان و ادب و فرهنگ ایران همت گماشته است.

لابد میدانید که علامه دهخدا فرزند نداشت، و باید دانست که اگر آن مرحوم فرزند و فرزندان متعددی هم داشت مطمئنا هیچکدام از آنها وحتی همهٔ آنان‌هم نمی‌توانستند، همانند **«لغت‌نامه»** نام بلند وپاکیزهٔ شادروان علی‌اکبر دهخدا را همچنان زنده و بلند و پاکیزه و گرامی نگهدارند.

● از انجوی شیرازی، بدلیل اینکه سالهائی را در مقام همکاری با ایشان بوده و گذرانده و بدلیل اینکه، آشنائی و رفت‌و آمد نزدیك‌تری با آن مرحوم داشته، دربارهٔ زندگی خصوصی مرحوم دهخدا سؤال می‌کنم. می‌گوید:

در سال ۱۳۵۳ خورشیدی یعنی دوسال پیش به‌تصادف از یك عشق پاك و افلاطونی استاد گرامی خودمان مرحوم دهخدا آگاه شدم که هنوز هم پرشکوه بنظر می‌آید. این عشق نشان دهندهٔ روح لطیف و شاعرانه

سند ۵۱ـ۱

تماشا، سال ۶، ش ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵

بت دیر آشنای زود گسل
عقل و دینم ربود و دانش و دل
رشک خوبان خلخ و یغما
حسرت لعبتان چین و چگل
بر زلفش بنفشه سر در پیش
پیش بالاش سرو پا در گل
جان سپردن به پای او آسان
دل رهاندن ز دست او مشکل
کشته تیغ او بهر موطن
خسته تیر او بهر موئل
کشتگانش به ناوک مژگان
خون خود را ز پیش کرده بحل
جبهه او رش بهر کجا دل بود
سطوتش نه حزم شناخت نه حیل
کشتی من چهار موجه و او
شاد و خندان نظاره بر ساحل

من و او هر دو گشته شهره شهر
او به خوبی و من به زاری دل
بهلم گفتمش دل این زار
گفت اگر دل به دست توست بهل
پیش طوبای من به قامت و رخ
ماه شرمنده است و سرو خجل
گفتمش هجر حامل وصل است
بنهد بار روزی این حامل
گفت بر فال دلبره ننهاکه است
پایه کار خود مگر غافل
عشق لولی وش است و نشناسد
شاه از بنده مدبر از مقبل
گفتم این هجر کی شود طی گفت
یوم نطوی السما کطی السجل.
به پیرگاه عشق خو ... ۱۴ اسفند ۱۳۳۳

۳۹

سند ۵۲ ـ ۱



تاریخ ۳۰/۱۲/۲۵
شماره ۳۹۵۲۸
پیوست

نخست وزیر

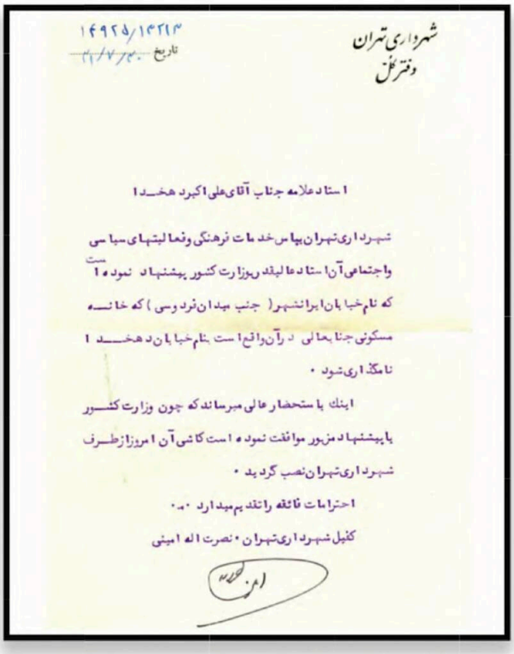
مستقیم

جناب آقای وزیر دارائی

عین نامه جناب آقای دهخدا ومنضم آن فرستاده میشود
جناب آقای دهخداد رعین تنگدستی امسال صد هزارریال بخزانه
دولت کمك نموده اند شایسته است در طبع کتاب ایشان که
مربوط بفرهنگ کشوراست کمکی سریع بفرمایند وبقیه مخارج طبع
آنرا بپردازند که بیش از این طبع کتاب مزبور بتأخیر نیفتد ٠
نخست وزیر ٠

ورود بدفتر وزارت دارائی
شماره ۹۱۵۹۱
تاریخ ۱۳۳۰/۱۲/۲۶

سند ۵۳ـ۱، نامهٔ مصدّق به وزیر دارایی (محمود نریمان)،
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۴۰ـ۰۶۰۷۱۰



شهرداری تهران
دفتر کل

تاریخ ۱۴۹۲۵/۱۳۲۱۳

استاد علامه جناب آقای علی اکبر دهخدا

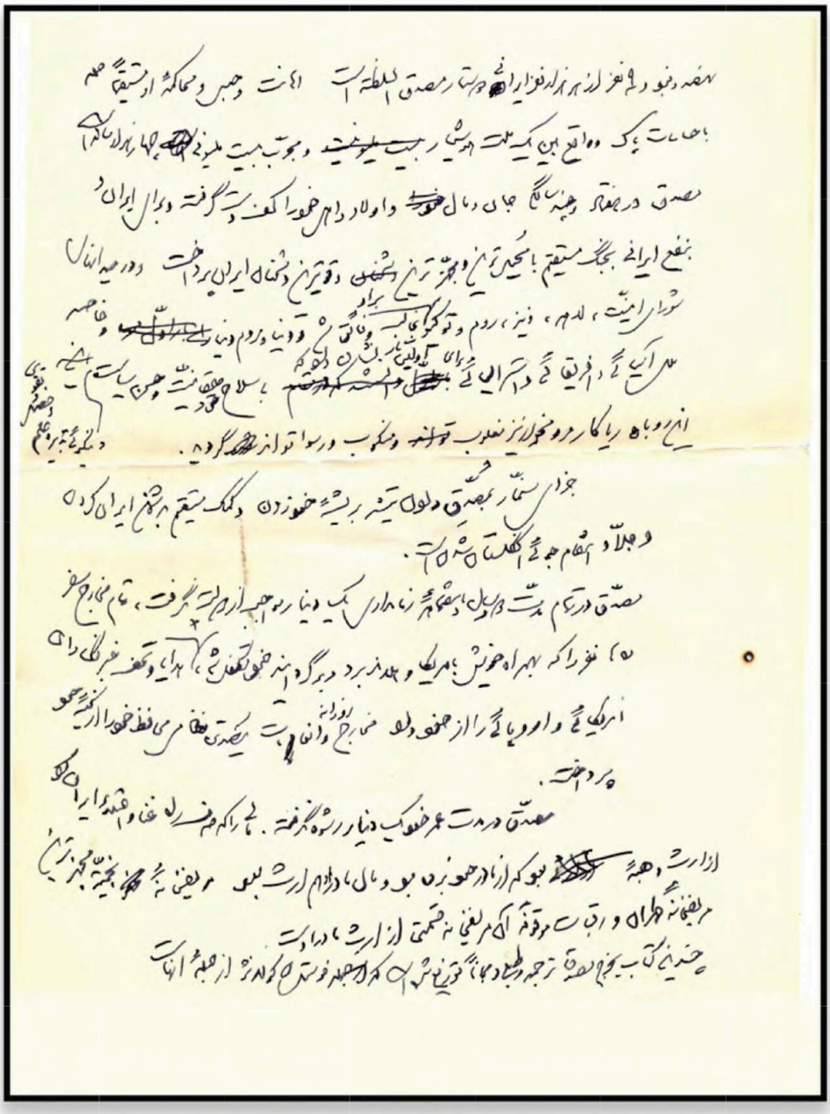
شهرداری تهران بپاس خدمات فرهنگی وفعالیتهای سیاسی
واجتماعی آن استاد عالیقدر بوزارت کشور پیشنهاد نموده است
که نام خیابان ایرانشهر (جنب میدان فردوسی) که خانه
مسکونی جنابعالی درآن واقع است بنام خیابان دهخدا
نامگذاری شود ٠

اینك باستحضار عالی میرساند که چون وزارت کشور
با پیشنهاد مزبور موافقت نموده است کاشی آن امروز از طرف
شهرداری تهران نصب گردید ٠

احترامات فائقه را تقدیم میدارد ٠م٠

کفیل شهرداری تهران ٠ نصرت اله امینی

سند ۵۴ـ۱، نامهٔ شهرداری تهران به دهخدا دربارهٔ نام‌گذاری خیابان
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



هفده دفعه و ۹ نفر از هزاران نفر ایرانی [illegible] مصدق السلطنه است اهانت و حبس و محاکمه او [illegible]

با عبارات یک [illegible] این یک ملت هوشیار [illegible] و موجب [illegible] ملیونها [illegible] ایرانیان

مصدق در [illegible] چند ساله جان و مال و اولاد [illegible] خود را کف دست گرفته و [illegible] ایران را

بنفع ایرانی بجنگ مستقیم با مخوف‌ترین و مجهزترین [illegible] قوی‌ترین دشمنان ایران پرداخت و در صحنه‌های

شورای امنیت، لاهه، ونیز، رودم و توکیو [illegible] و [illegible] و دنیا و [illegible] دنیا [illegible] و خاصه

مثل آسیا، افریقا [illegible] [illegible] با سلاح حقیقت [illegible] [illegible]

این روباه ریاکار [illegible] را از [illegible] مغلوب [illegible] و منکوب و رسوا [illegible] گردید.

جزای ستمکار [illegible] مصدق [illegible] دکتر [illegible] مستقیم [illegible] ایران کرده

و جلاد [illegible] انگلستان شده است.

مصدق در تمام مدت [illegible] یک دینار [illegible] نگرفت، [illegible]

[illegible] نفر را که همراه خویش بامریکا و [illegible] [illegible]

امریکایی و اروپایی را از جیب [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]

پرداخت.

مصدق در مدت عمر خود یک دینار رشوه نگرفته. [illegible]

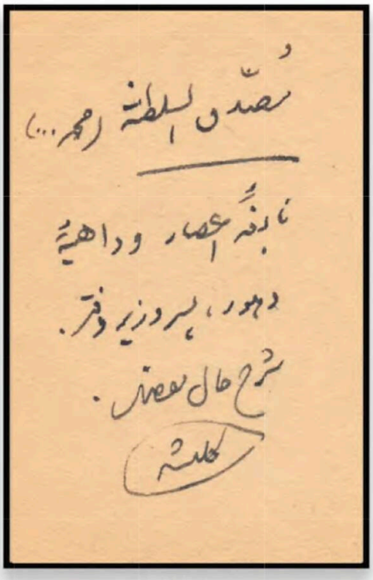
از ارث [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] ارث [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] از ارث [illegible]

چندین کتاب [illegible] ترجمه [illegible] [illegible] از جمله [illegible]

سند ۵۵ـ۱

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

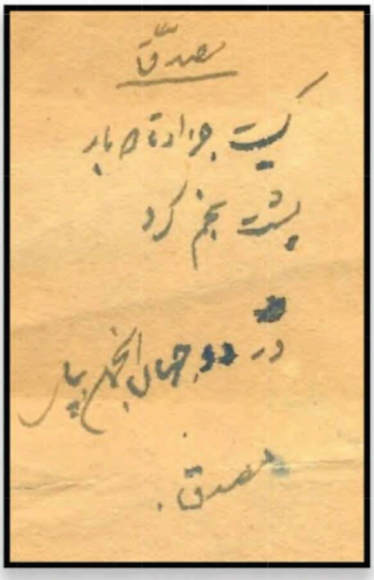


مصدق السلطنه (رحمه...)

نابغهٔ اعصار و داهیهٔ دهور، پسر وزیر دفتر. شرح حال مفصل.

کلمشه

سند ۵۶ـ۱



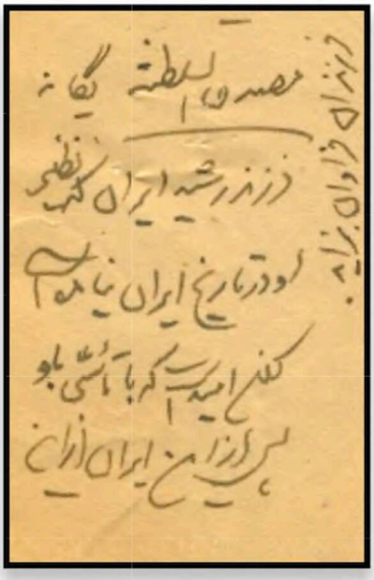
مصدق

یک جوالدوز پنج بار پشت هم کرد

در دو جهان الحمد یار

مصدق.

سند ۵۸ـ۱



مصدق السلطنه گوید:

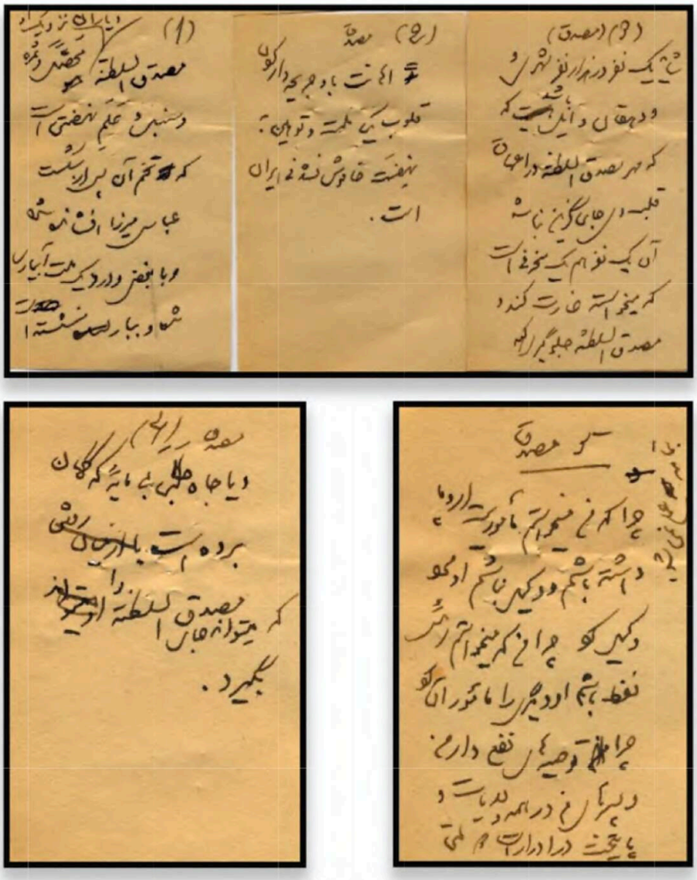
ز زر رشید ایران که نظیر

بود در تاریخ ایران نیامده

لکن امید است که با تلاش او

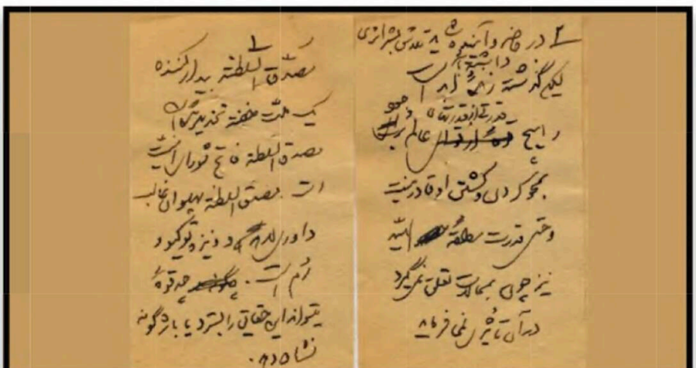
پس از این ایران آزاد

سند ۵۷ـ۱



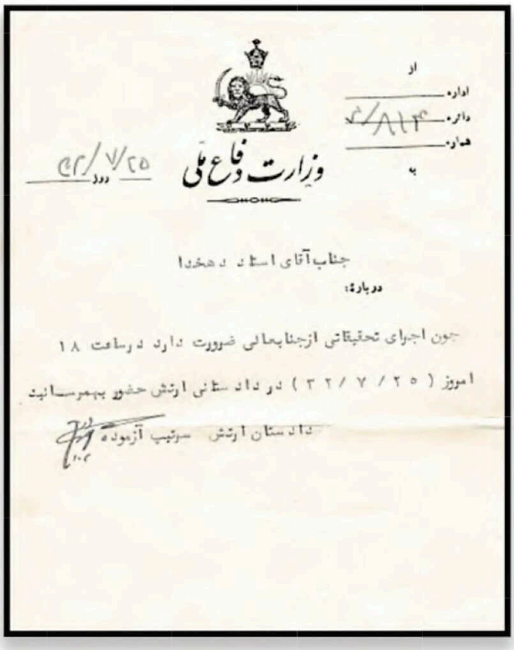
سند ۵۹_۱

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۶۰_۱

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



از
اداره
دایره ۳/۸۱۴
شماره
به

وزارت دفاع ملی

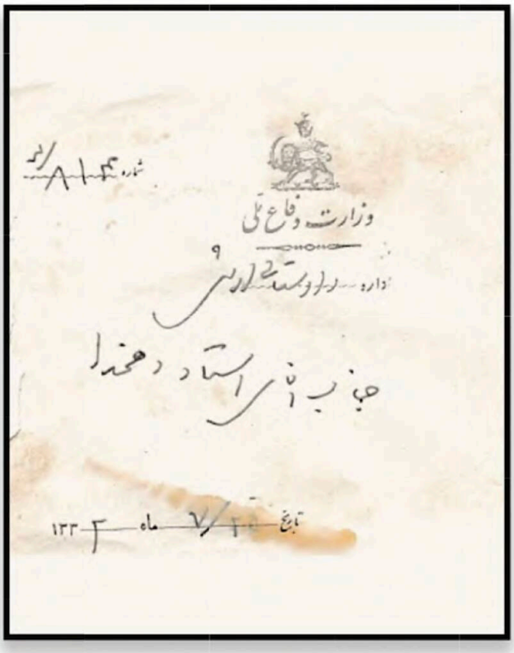
ورود ۲۵/۷/۳۲

جناب آقای استاد دهخدا

درباره:

چون اجرای تحقیقاتی ازجنابعالی ضرورت دارد درساعت ۱۸ امروز (۳۲/۷/۲۵) در دادستانی ارتش حضور بهمرسانید

دادستان ارتش سرتیپ آزموده



وزارت دفاع ملی

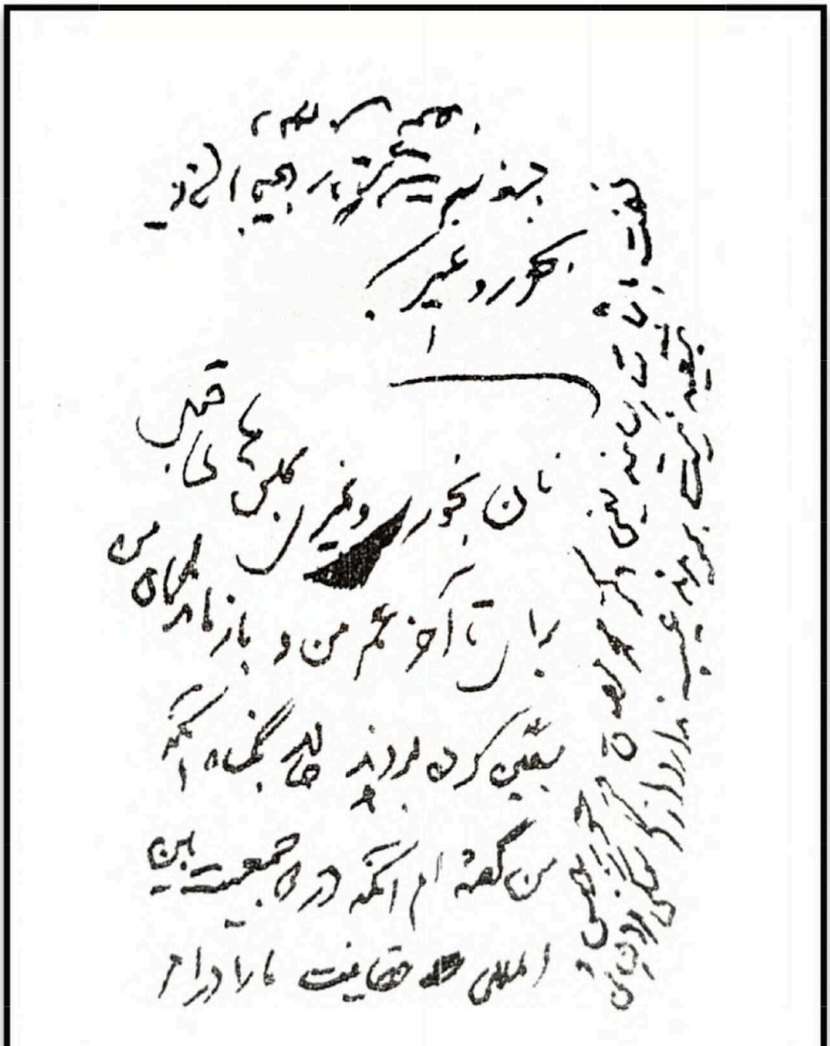
شماره ۸۱۴/۳

اداره دادرسی ارتش

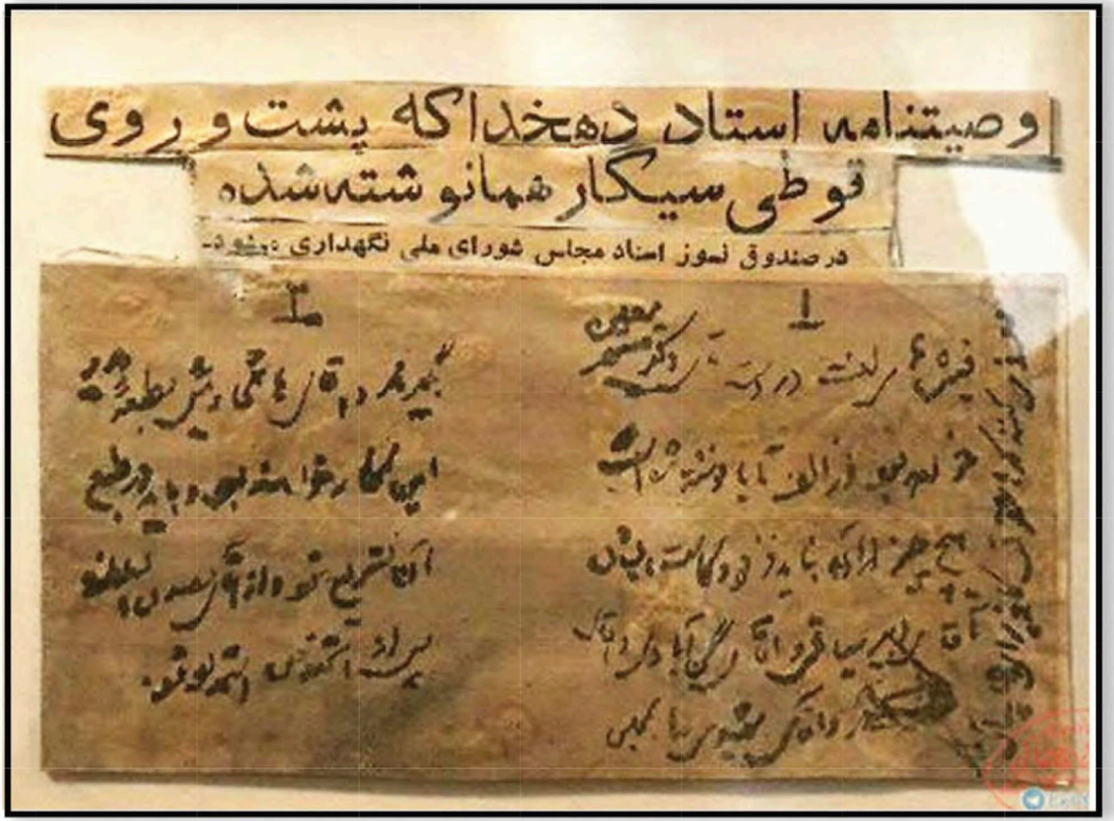
جناب آقای استاد دهخدا

تاریخ ۲۵/۷ ماه ۱۳۳۲

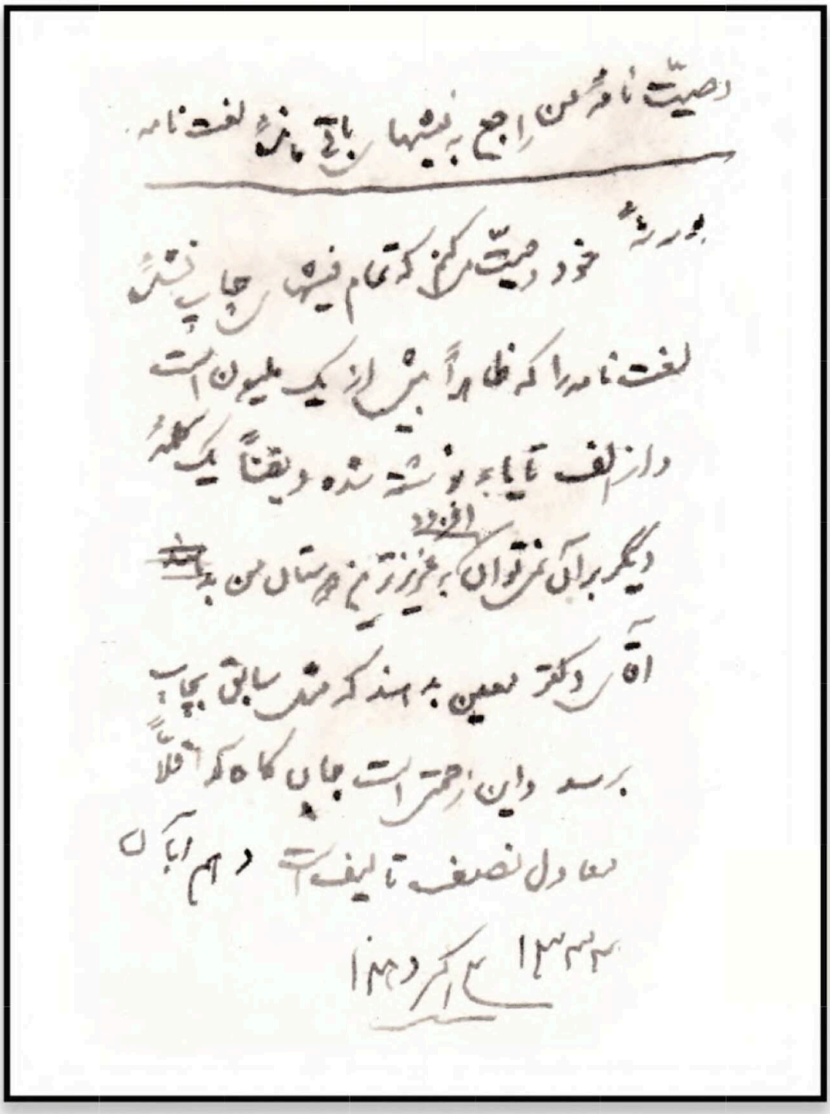
سند ۶۱ـ۱، احضاریه سرتیپ آزموده برای دهخدا
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۶۲ـ۱، برگهٔ بخور و نمیر به خط دهخدا

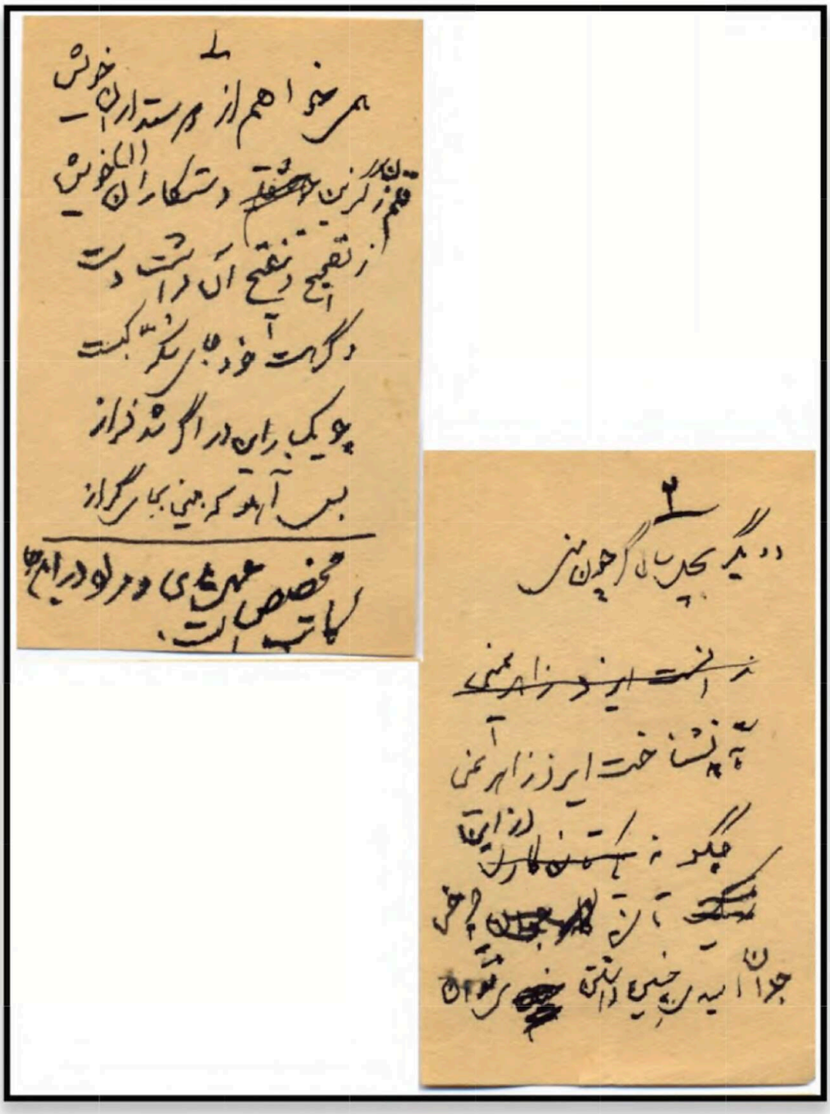


سند ۶۳ـ۱، عکسی از وصیت‌نامهٔ دهخدا که به مجلس فرستاد


وصیت‌نامهٔ من راجع به فیشهای باقی‌ماندهٔ لغت‌نامه

بورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیشهای چاپ نشدهٔ
لغت‌نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است
و از الف تا یاء نوشته شده و تقریباً یک کلمه
دیگر بر آن نمی‌توان افزود به عزیزترین دوستان من به
آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق بچاپ
برسد و این زحمت است جای آنکه ظاهراً
معادل نصف تألیف است و هم اکنون [illegible]
۱۳۳۴
علی‌اکبر دهخدا

سند ۶۴ـ۱، وصیت‌نامه
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


۱

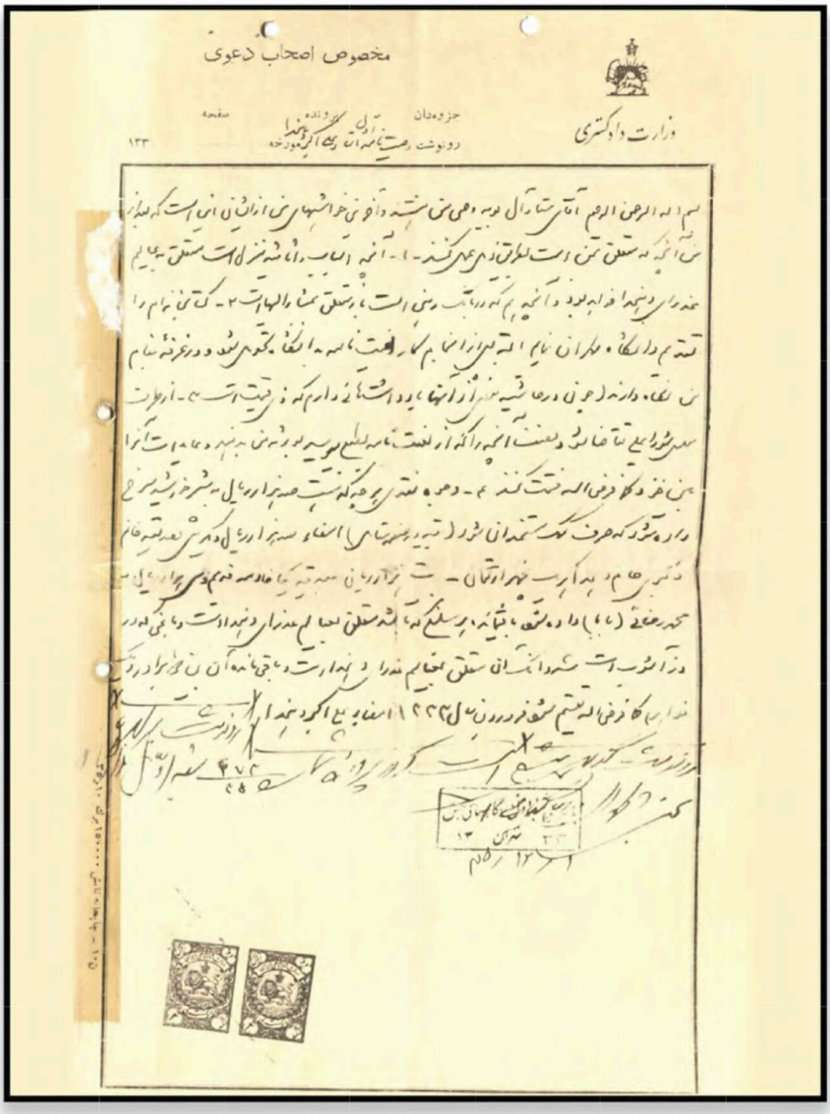
همی خواهم از دوستداران خویش
قلم‌زن [illegible] دستکاران خویش
ز تنقیح و تنقیح آن [illegible] دست
دگر [illegible] خود [illegible]
چو یک بار این در اگر شد فراز
بس آهو که بینی به بار گراز

مخصوص [illegible] در ابواب [illegible]
کتاب است.

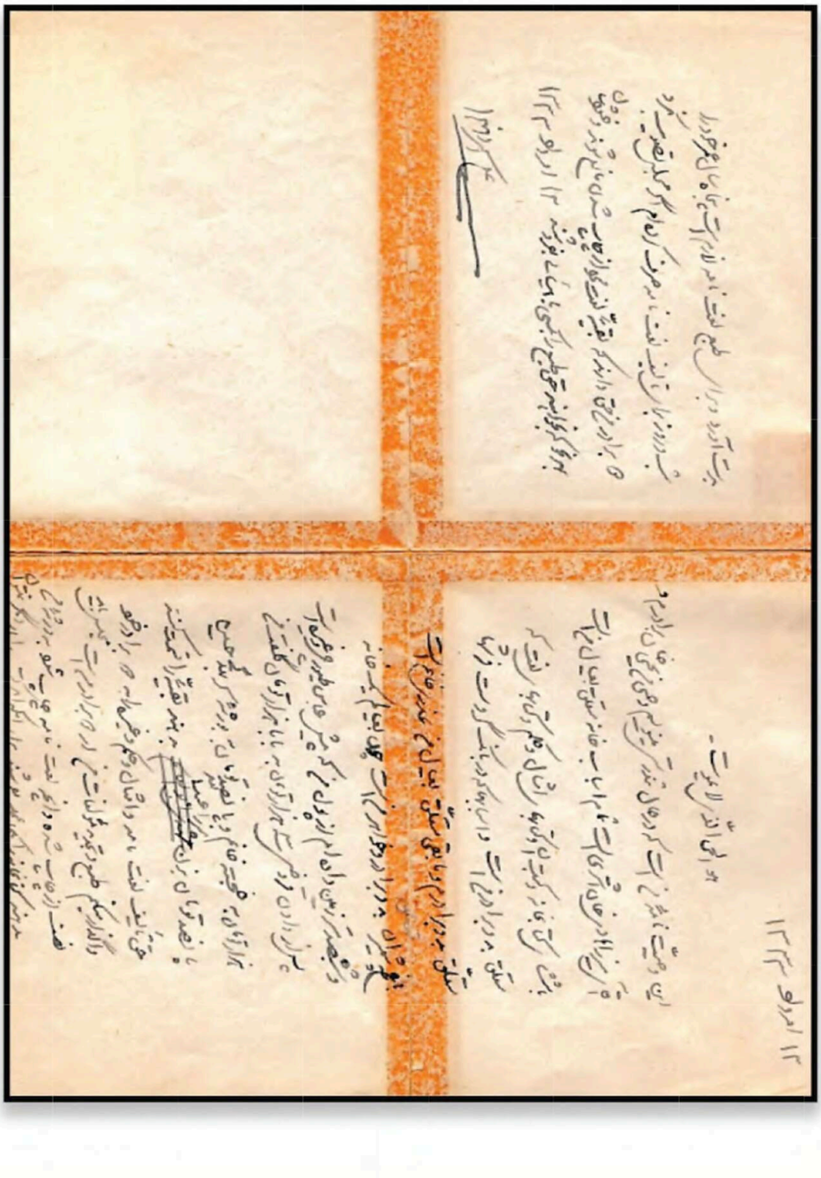
۲

دو دیگر بحل [illegible] گر چون منی
~~ز [illegible] ایزد ز اهریمنی~~
چو نشناخت ایزد ز اهریمنی
چگونه [illegible]
[illegible]
جدا آید [illegible]

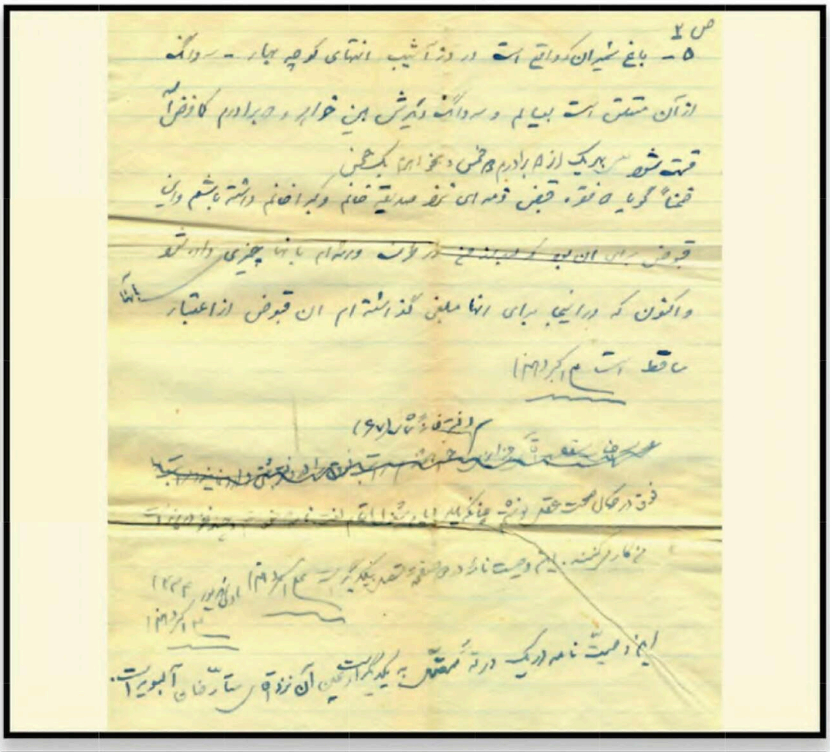
سند ۶۵ـ۱، وصیت‌نامه به شعر
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

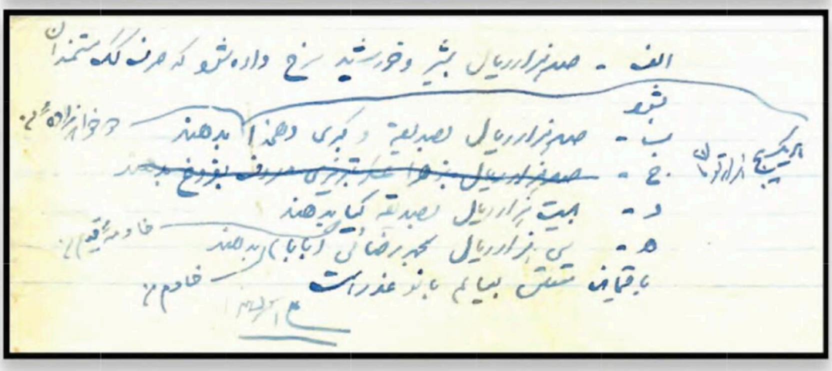


سند ۶۶ـ۱، رونوشت وصیت‌نامهٔ دهخدا به تاریخ فروردین ۱۳۳۳
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی به شمارهٔ ۰۰۱۲۵ ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

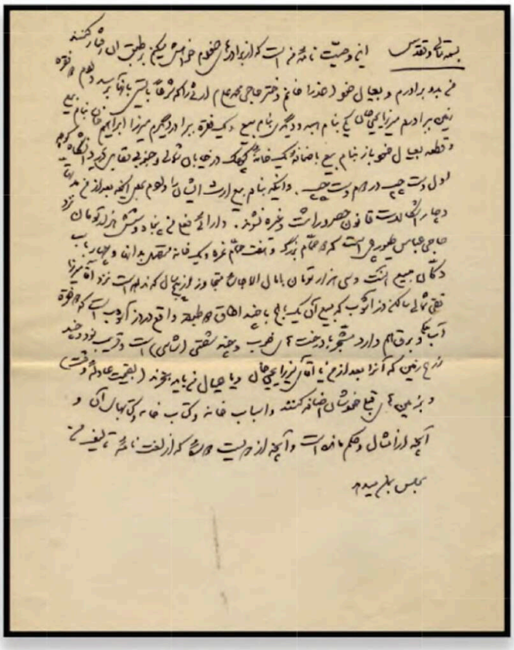


سند ۱-۶۷، وصیت‌نامه
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا





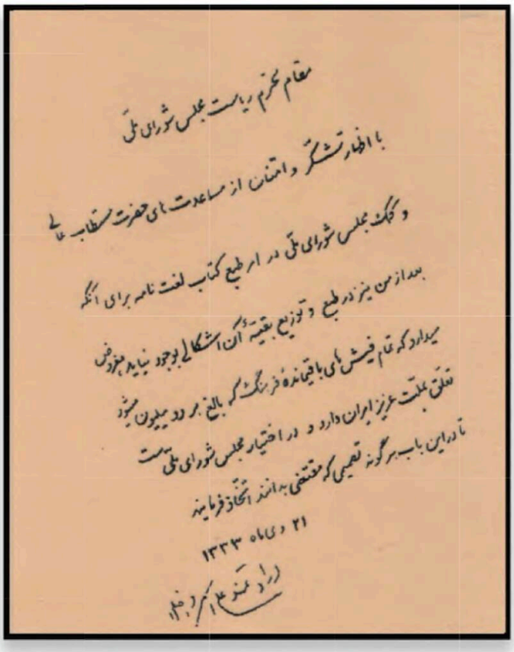
سند ۶۸ـ۱، وصیت‌نامه به تاریخ اوّل شهریور ۱۳۳۴
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



بسمه تعالی و تقدس

سند ۶۹ـ۱، وصیت‌نامه

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

با اظهار تشکر و امتنان از مساعدت‌های حضرت مستطاب عالی

و کمک مجلس شورای ملی در امر طبع کتاب لغت‌نامه برای آنکه

بعد از من نیز در طبع و توزیع بقیهٔ آن اشکالی بوجود نیاید معروض

میدارد که تمام فیش‌های باقیماندهٔ فرهنگ که بالغ بر دو میلیون میشود

تعلق بملت عزیز ایران دارد و در اختیار مجلس شورای ملی است

تا در این باب هر گونه تصمیمی که مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند

۲۱ دی ماه ۱۳۳۳

ارادتمند علی‌اکبر دهخدا

سند ۷۰ـ۱، عکس این سند که در گنجینهٔ دهخدا موجود است.

Commission Nationale Iranienne Pour l' U. N. E. S. C. O.

کمیسیون ملی ترقی، علمی، فرهنگی ملل متحد، یونسکو، در ایران

Iranian National Commission for U. N. E. S. C. O.

300, Ave. Iranchahr Chomali Tehran
B. P : 1533
Téléphone : 831478 - 82
Référence:
Date,

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی، شماره ۳۰۰
صندوق پستی ۱۵۳۳
تلفن: ۸۳۱۴۷۸ - ۸۲
شماره ۷
تاریخ ۵۸/۵/۷
ضمیمه

جناب آقای شهیدی رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

باستحضار می رساند که جلسه کمیسیون مربوط به تجلیل از شخصیت های نامی و رویدادهای تاریخی ساعت ۸/۳۰ بامداد چهارشنبه ۱۰ مرداد ۱۳۵۸ در دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران تشکیل خواهد شد.

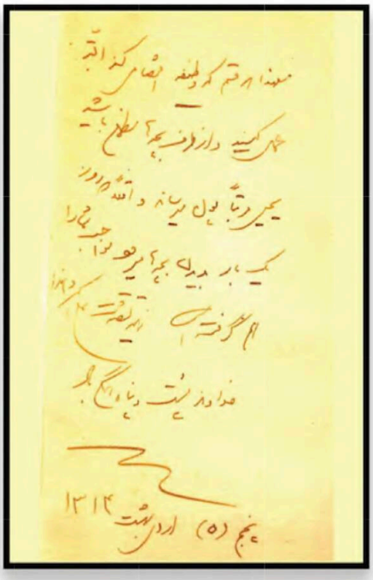
دستور مذاکرات جلسه بشرح زیراست:

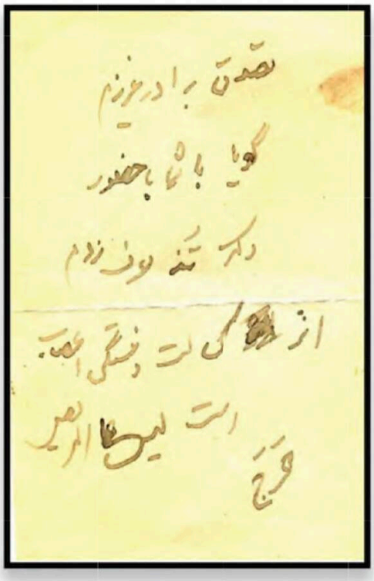
۱. بزرگداشت صدمین سال تولد دهخدا (۱۹۷۹)
۲. بزرگداشت هزارمین سال تولد ابوعلی سینا (۱۹۸۰)
۳. تجلیل آغاز پانزدهمین قرن هجری
۴. تجلیل از بزرگان علم و ادب جهان

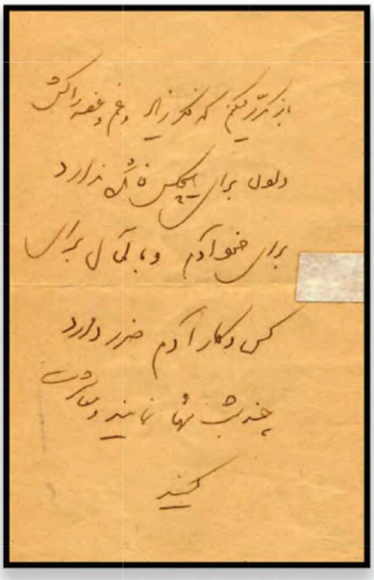
ترجمه قطعنامه کنفرانس عمومی یونسکو ونیزترجمه برنامه مصوب کمیسیون ملی یونسکو در شوروی درباره ابوعلی سینا وفهرست طرحها واقدامات یونسکو بمناسبت آغاز قرن پانزدهم هجری درضمیمه بنظر وجود محترم می رسد. خواهشمند است لطفاً در جلسه مذکورحضوربهم رسانند.

فریدون اردلان
دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو درایران

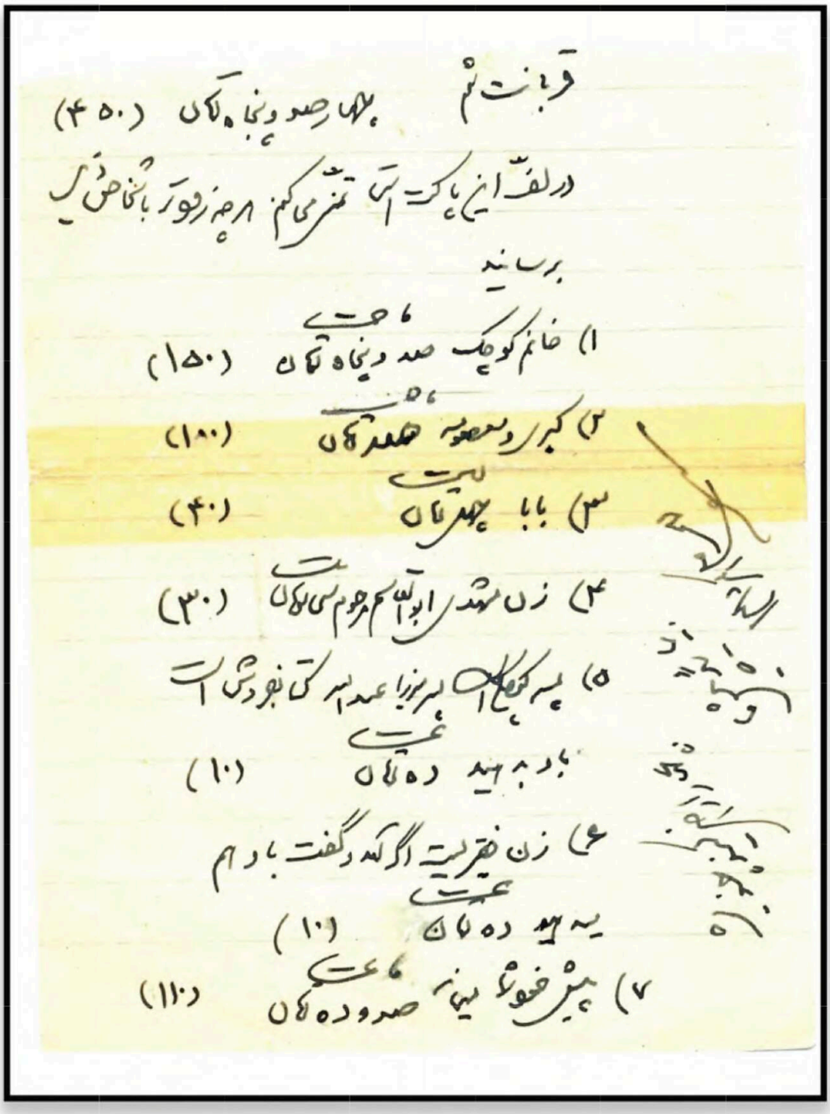
سند ۷۱ـ۱، نامهٔ دبیرکل کمیسیون ملّی یونسکو به شهیدی
محفوظ در بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خداوند [illegible]
پنجم (۵) اردیبهشت ۱۳۱۴


تصدق برادر عزیزم
گویا با شما باحضور
[illegible]
[illegible]
[illegible]


[illegible]
[illegible]
[illegible]
کس و کار آدم ضرر دارد
[illegible]
[illegible]

سند ۷۲ـ۱، ۷۳ـ۱ و ۷۴ـ۱
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



قرابت نمره چهارصد و پنجاه تومان (۴۵۰)

در لفافه این پاکت است تمنی می‌کنم ارجمند زودتر با شخاص ذیل برسانید

۱) خانم کوچک صد و پنجاه تومان (۱۵۰)

۲) کبری و معصومه صد تومان (۱۰۰)

۳) بابا چهل تومان (۴۰)

۴) زن مشهدی ابوالقاسم مرحوم سی تومان (۳۰)

۵) پسر کوچک آقا میرزا عبدالله که نوکر شماست

باید بدهید ده تومان (۱۰)

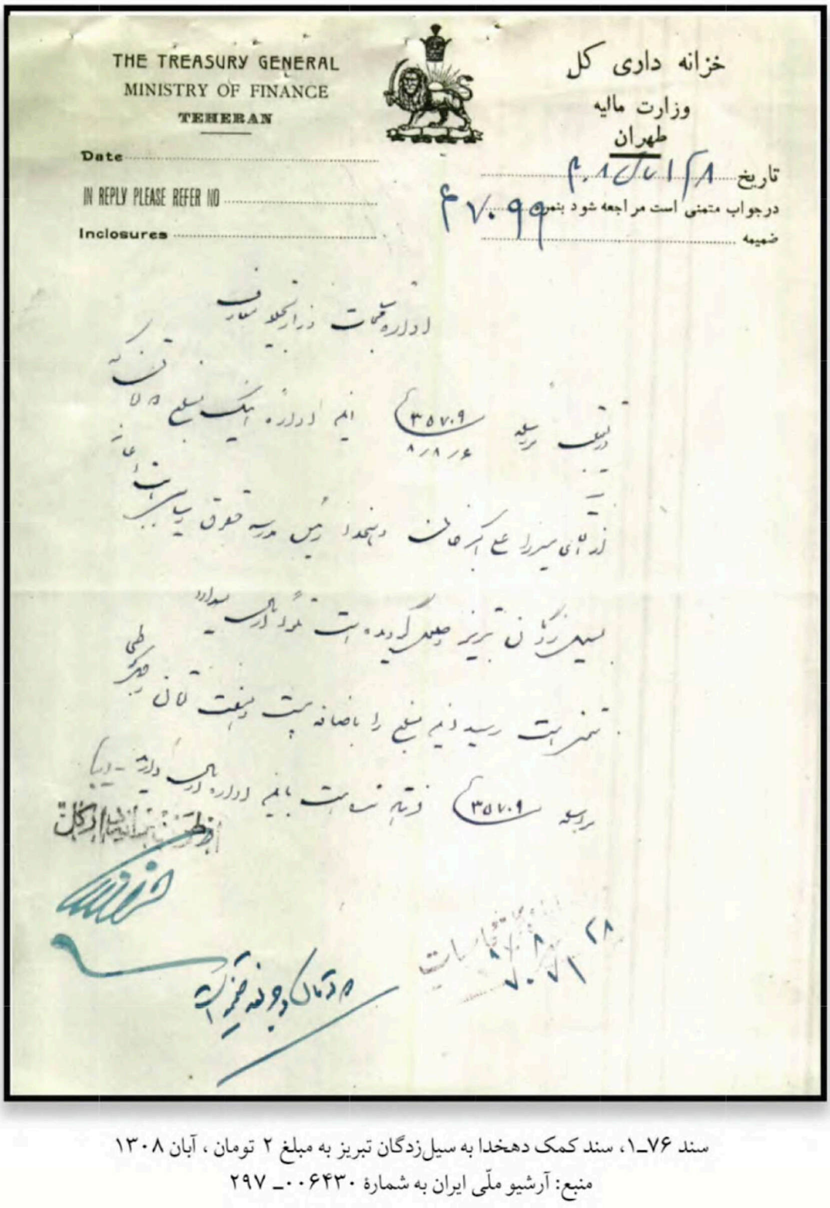
۶) زن خیریه اگر که دیگر گفت بدهم

بدهید ده تومان (۱۰)

۷) پیش‌خوش نیاز صد و ده تومان (۱۱۰)

سند ۷۵ـ۱

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



THE TREASURY GENERAL
MINISTRY OF FINANCE
TEHERAN

خزانه داری کل
وزارت مالیه
طهران

Date

IN REPLY PLEASE REFER NO

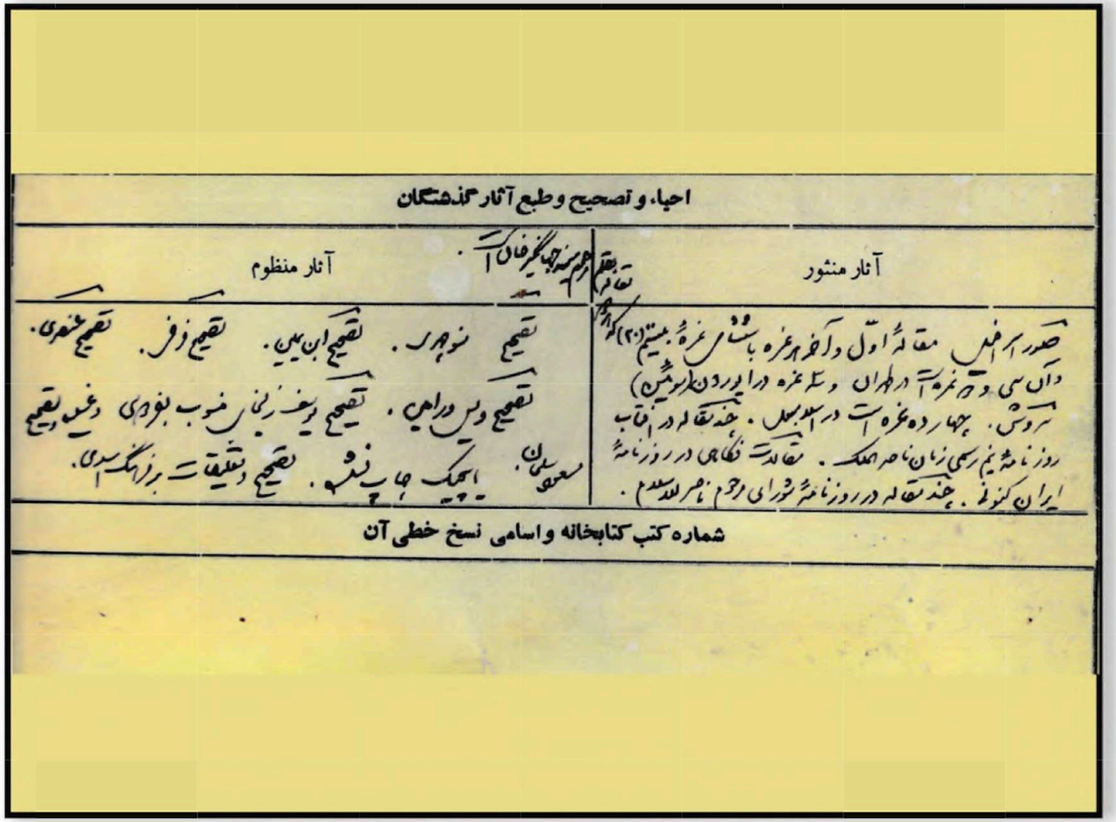
Inclosures

تاریخ

درجواب متمنی است مراجعه شود بنمره

ضمیمه

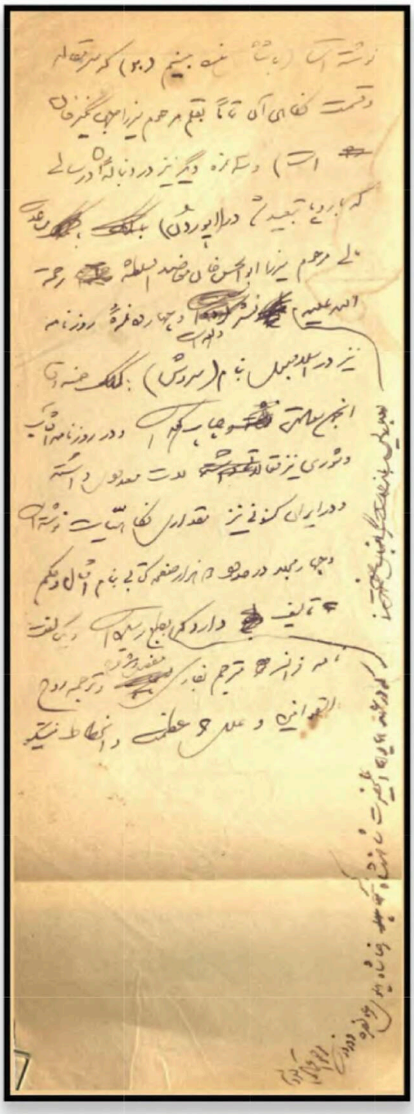
سند ۷۶ـ۱، سند کمک دهخدا به سیل‌زدگان تبریز به مبلغ ۲ تومان ، آبان ۱۳۰۸
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۶۴۳۰ـ ۲۹۷


احیاء و تصحیح و طبع آثار گذشتگان

آثار منثور	آثار منظوم

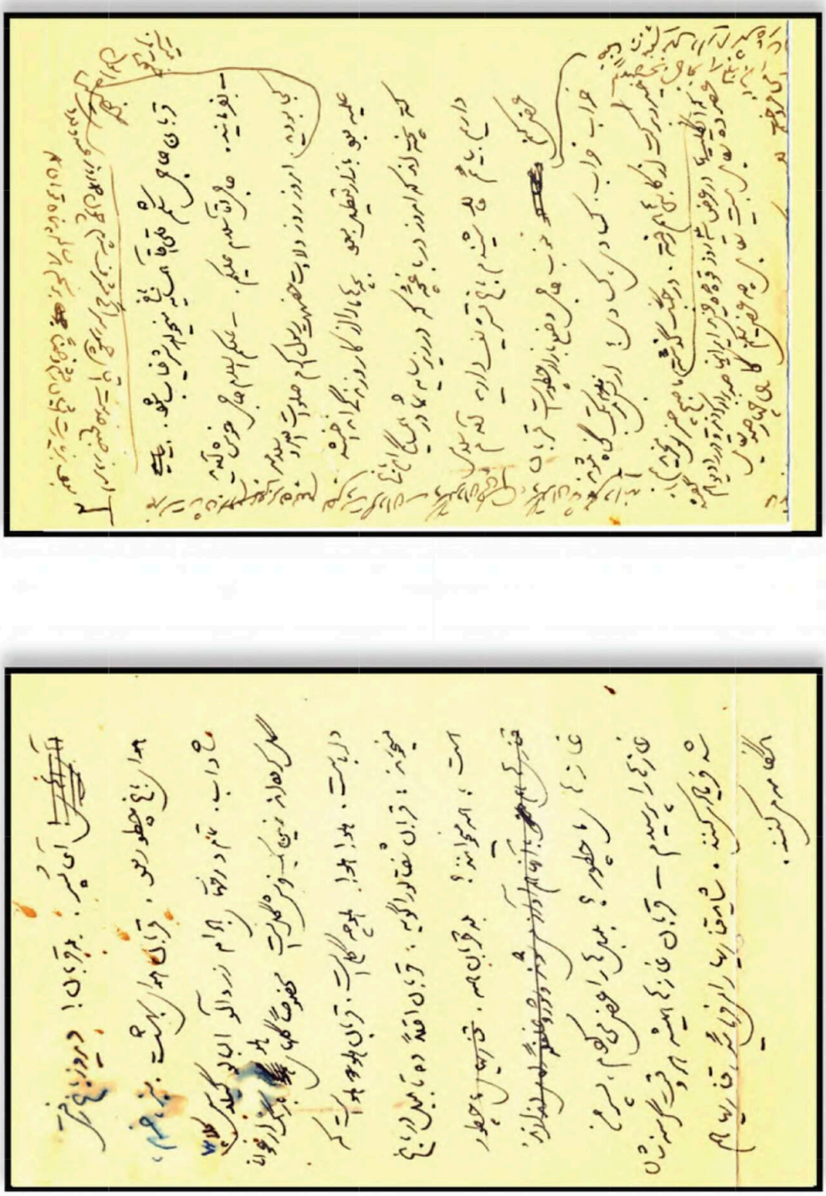
شماره کتب کتابخانه و اسامی نسخ خطی آن

سند ۷۷_۱، بخشی از پرسشنامه به خط دهخدا، منبع: ره‌آوردِ حسن، ص ۵۹

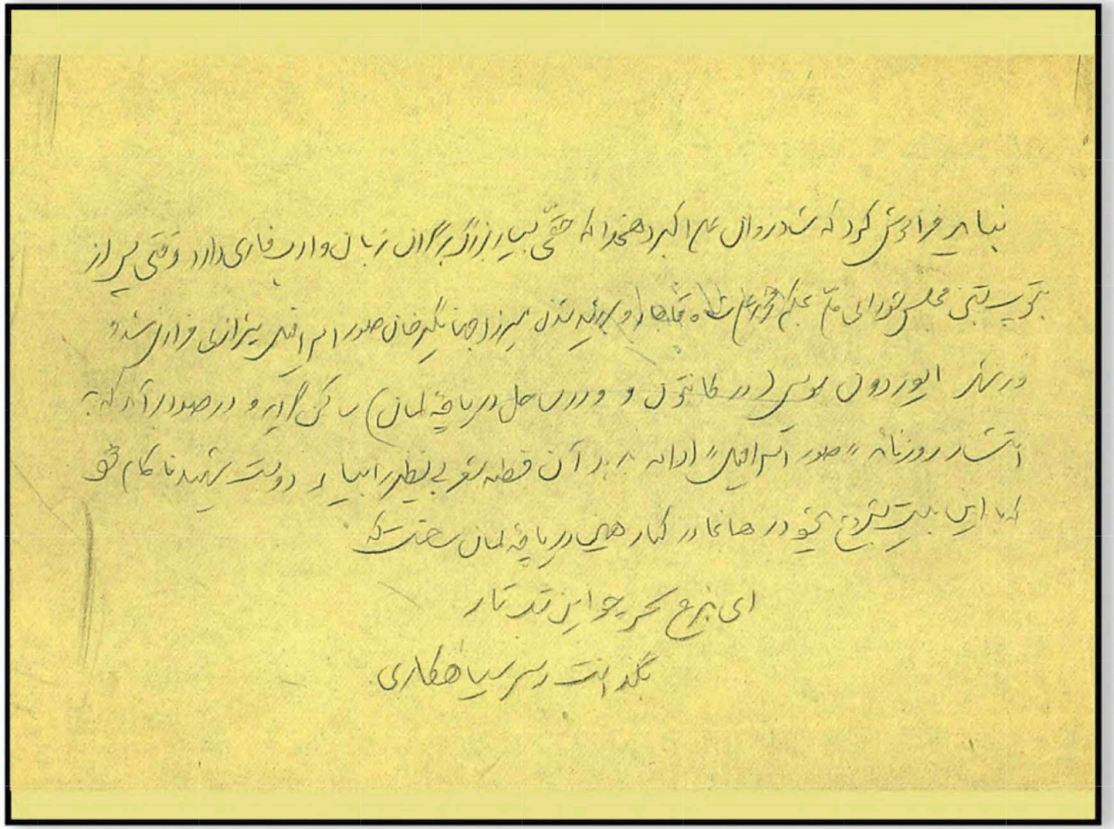


نوشته‌های [illegible] (۷۰) که [illegible]
و قسمت [illegible] آن تا تمام به قلم مرحوم میرزا [illegible]
است) و [illegible] دیگر نیز در دنبالهٔ آن در سالی
که [illegible] تبعید در [illegible] بودم [illegible]
مرحوم میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه [illegible] رحمة
الله علیه [illegible] و چهار ده نمره روزنامه
نیز در [illegible] به نام (سروش) [illegible]
انجمن سعادت [illegible] و در روزنامهٔ [illegible]
و شوری نیز [illegible] مدت معدودی [illegible]
و در ایران کنونی نیز مقداری مقالات [illegible] نوشته‌ام
و [illegible] در حدود [illegible] هزار صفحه که به نام امثال و حکم
تألیف [illegible] دارد که به طبع رسیده است و یک لغت
[illegible] ترجمهٔ فارسی [illegible] و ترجمهٔ روح
القوانین و [illegible] عظمت و انحطاط [illegible]

سند ۷۸ـ۱، محفوظ در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی
به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)



سند ۷۹_۱، حاج منجم‌باشی، آخرین نوشتهٔ طنز دهخدا
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



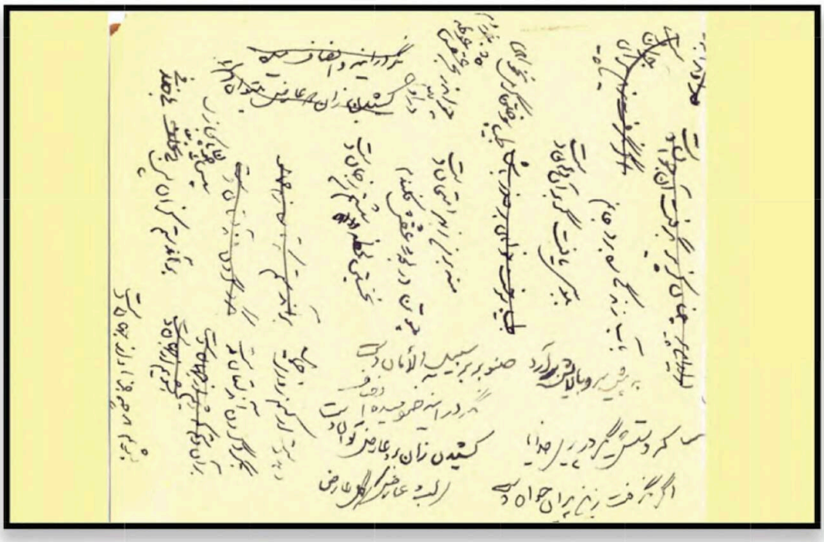
نباید فراموش کرد که شادروان علی‌اکبر دهخدا که حقّی بسیار بزرگ بر گردن زبان و ادب فارسی دارد وقتی پس از
بتوپ بستن مجلس شورای ملی به حکم محمدعلی شاه قاجار و به دار زدن میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل شیرازی فراری شده
در شهر ایوردون سویس (در کانتون وو در ساحل دریاچهٔ لمان) سکنی گزیده و در صدد برآمد که به
انتشار روزنامهٔ «صور اسرافیل» ادامه بدهد آن قطعهٔ شعر بی‌نظیر را بیاد دوست شهید ناکام خود
که با این بیت شروع می‌شود در همانجا در کنار همین دریاچهٔ لمان سروده است:

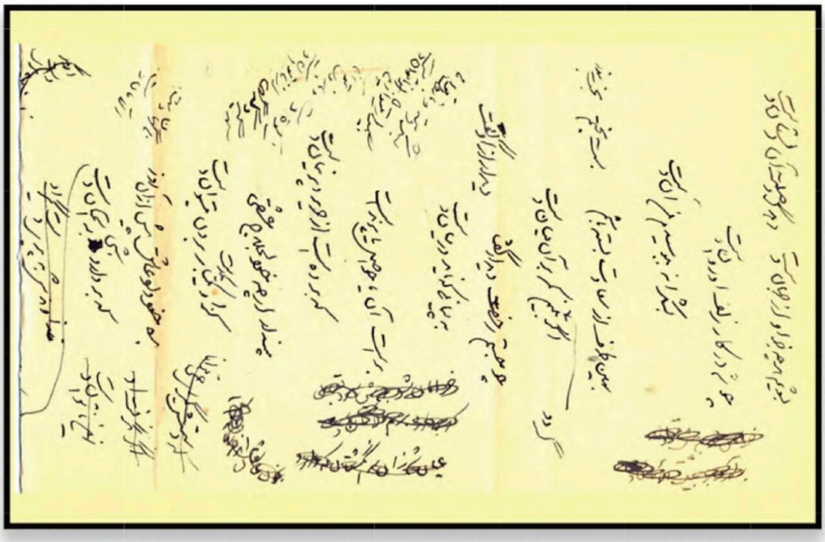
ای مرغ سحر چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری

سند ۸۰ـ۱، از مجموعهٔ اهدائی جمال‌زاده

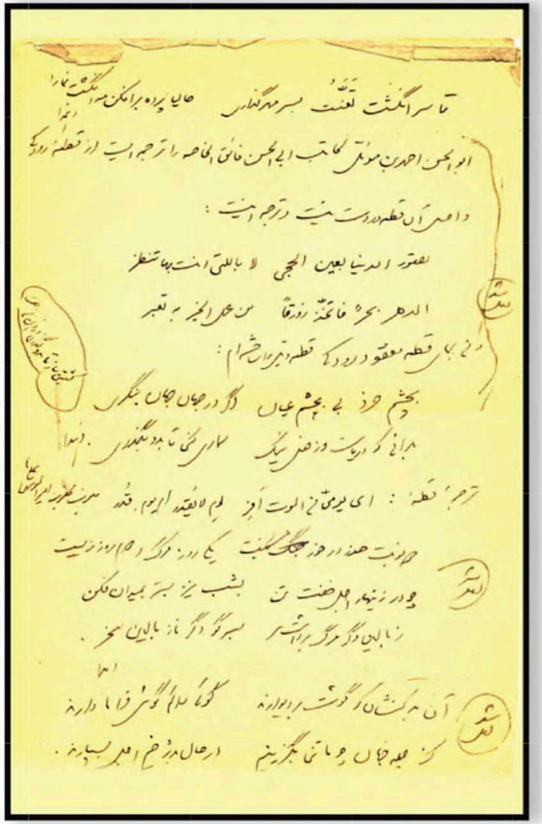
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۰۲۷۱۴ـ۹۹۸

برخی از دست‌نوشت‌های اشعار دهخدا

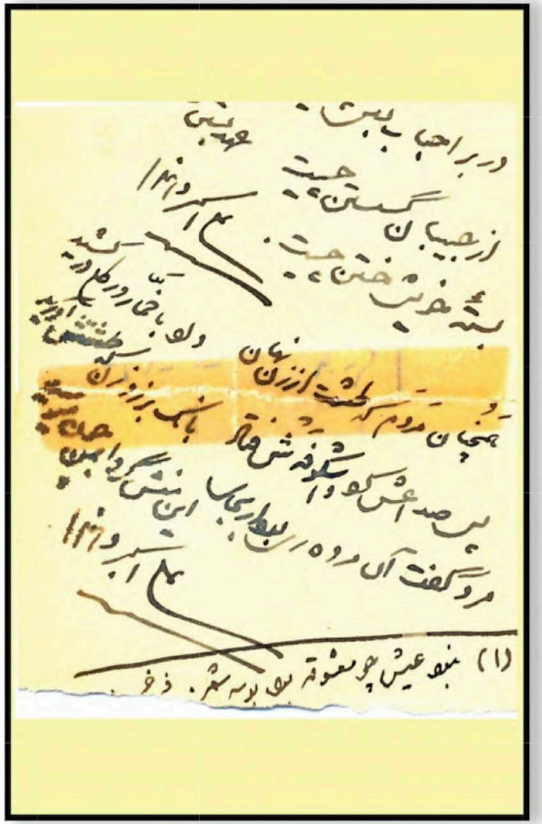




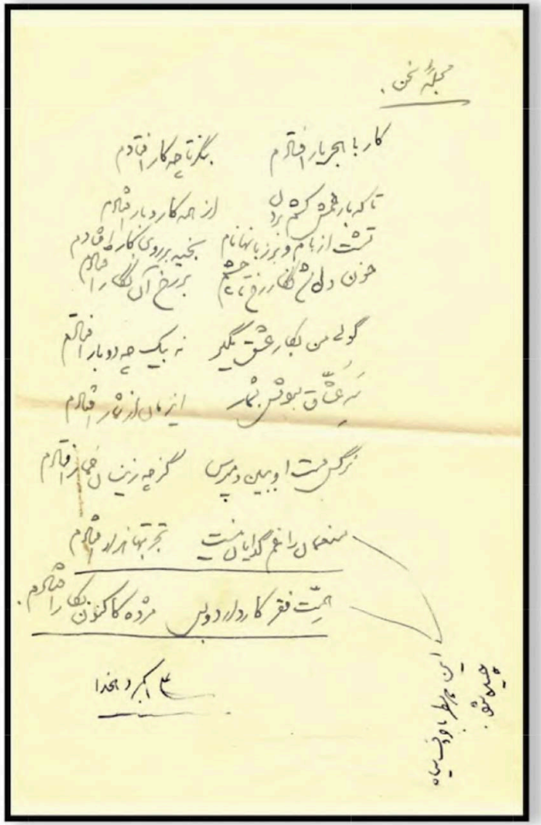
سند ۱۸۱ـ۱، متن شعر در دیوان صص ۱۴۱ـ۱۴۲
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۸۲ ـ۱، متن اشعار در دیوان ص ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۲۶ و ۱۹۶
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۸۳ ـ۱، متن شعر در دیوان ص ۱۶۰
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

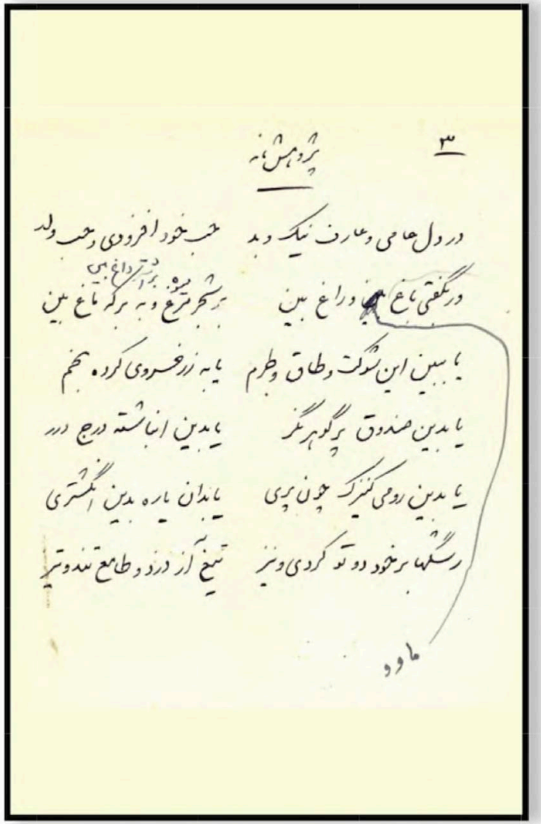


حبلهٔ سخن

کار با هجر یار افتادم / بنگر تا چه کار افتادم
تا که با همتش کشم بر دل / از همه کار و بار افتادم
تشت از بام و برزن با نهادم / بخیه بر روی کار افتادم
خون دل [illegible] رخ تا چشم / بر رخ آن نگار افتادم
گولی من [illegible] عشق بگیر / نه یک چه دو بار افتادم
سر عشق تو [illegible] / [illegible] از شمار افتادم
نرگس مست او ببین و مپرس / گرچه زین [illegible] افتادم
سفله را غم گدایان نیست / [illegible] افتادم
همت فقر کار دارد و بس / مژده کاکنون [illegible] افتادم

علی‌اکبر دهخدا

سند ۸۴ ـ۱، متن شعر در دیوان ص ۱۶۶
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

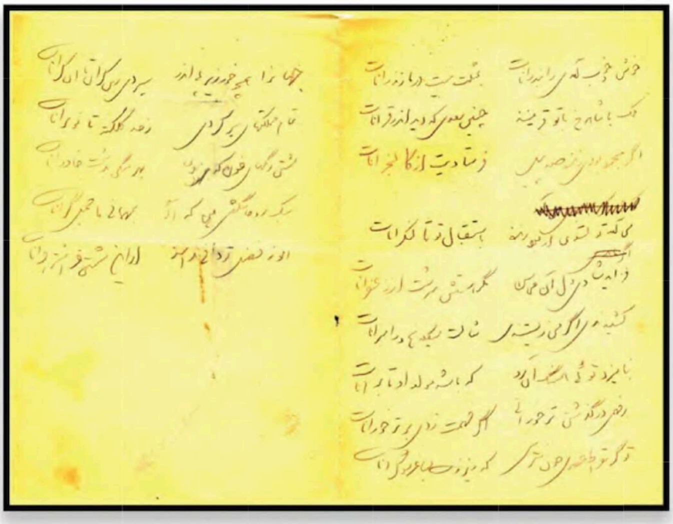


۳

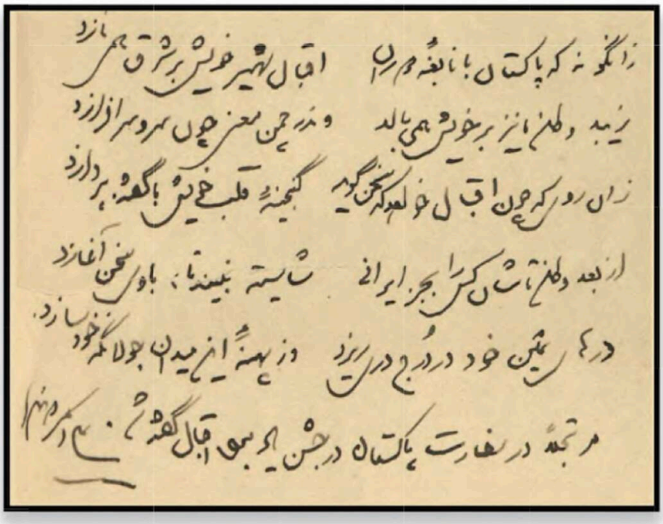
پژوهش نامه

در دل عامی و عارف نیک و بد / حب خود افزودی و حب ولد
در نگفتی باغ [illegible] و راغ بین / بر شجر ترغ و به برگ تاغ بین
یا ببین این شوکت و طاق و طرم / یا به زر خسروی کرده نجم
یا بدین صندوق پر گوهر نگر / یا بدین انباشته درج درر
یا بدین رومی کنیزک چون پری / یا بدان پاره بدین انگشتری
رشکها بر خود دو تو کردی و نیز / تیغ از دزد و طامع تند و تیز

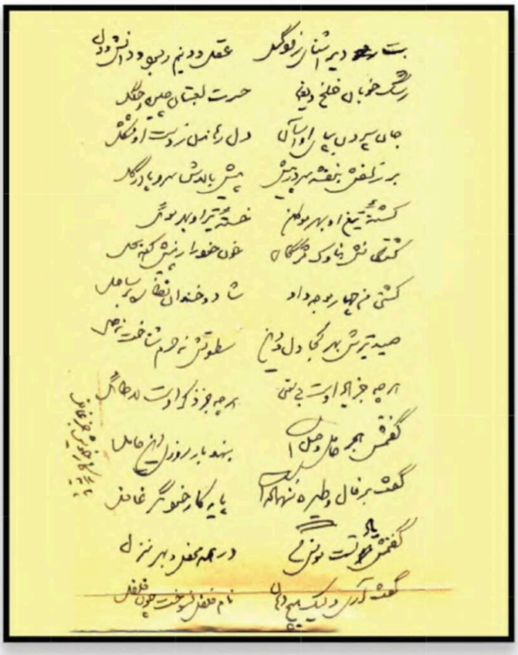
سند ۸۵ ـ۱، متن شعر در دیوان صص ۱۲۲ـ ۱۲۳
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

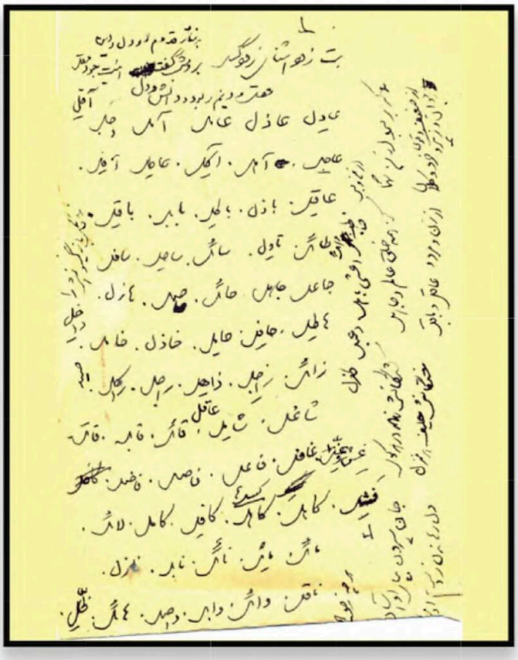


سند ۸۶ ـ ۱، متن شعر در دیوان صص ۱۴۵ـ ۱۴۸
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



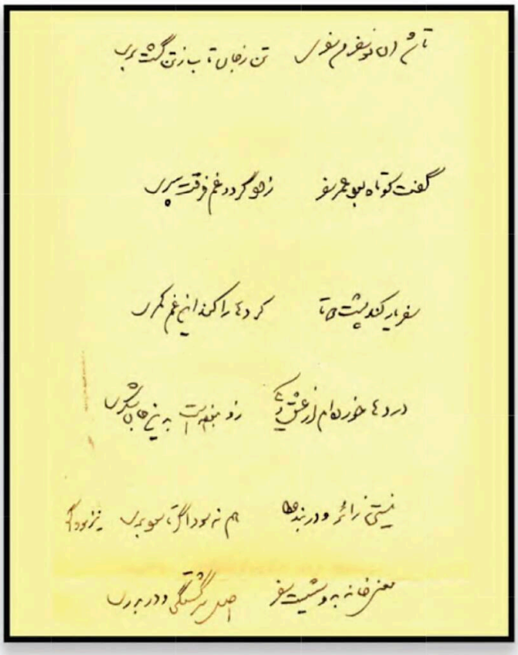
سند ۸۷ ـ ۱، متن شعر در دیوان ص ۱۵۷
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۲۶ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

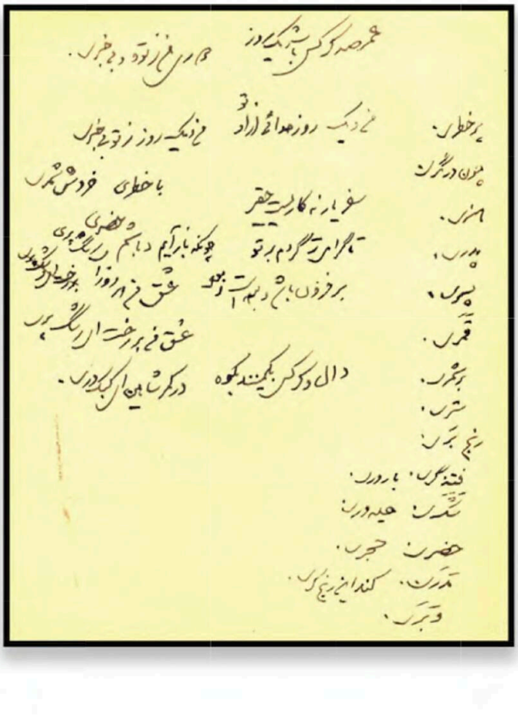




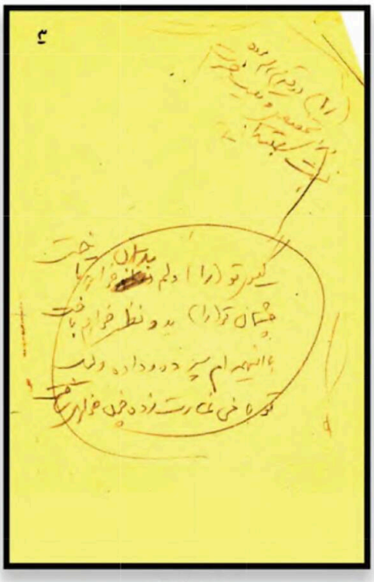
سند ۸۸ـ۱، متن شعر در دیوان صص ۱۶۳ـ ۱۶۵

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



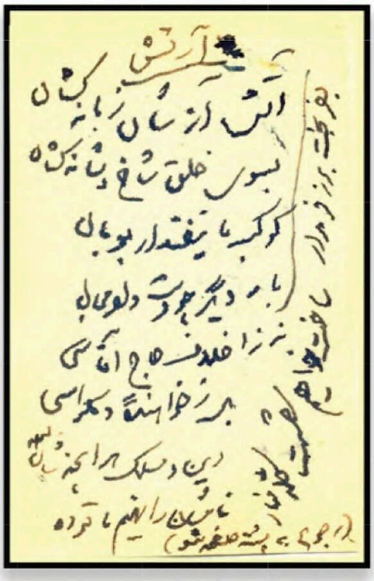


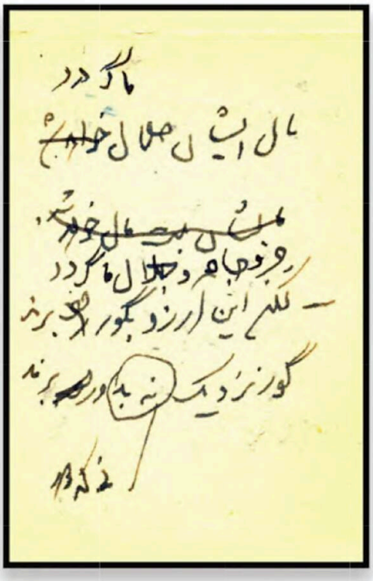
سند ۸۹ ـ۱، متن شعر در دیوان صص ۱۹۳ـ۱۹۴
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۹۰ـ۱

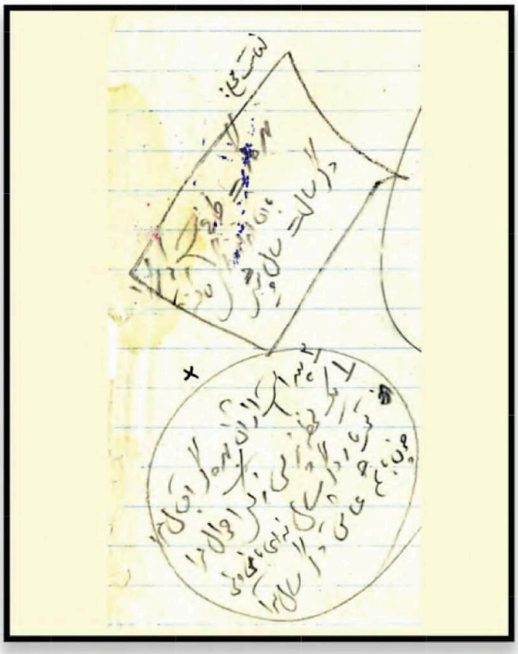
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا





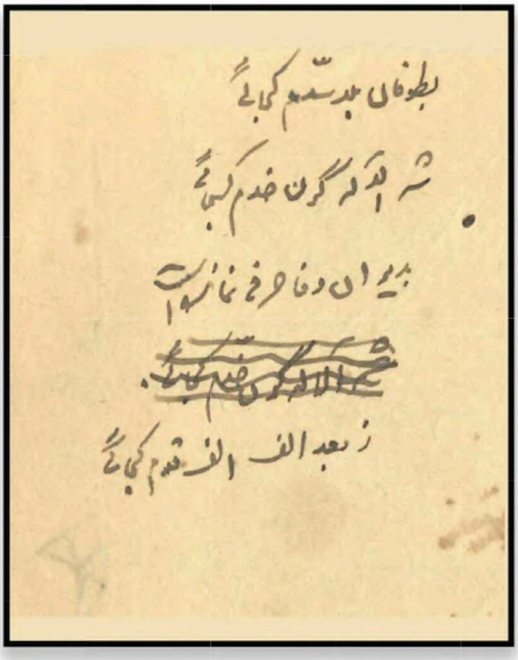
سند ۹۱ـ۱

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



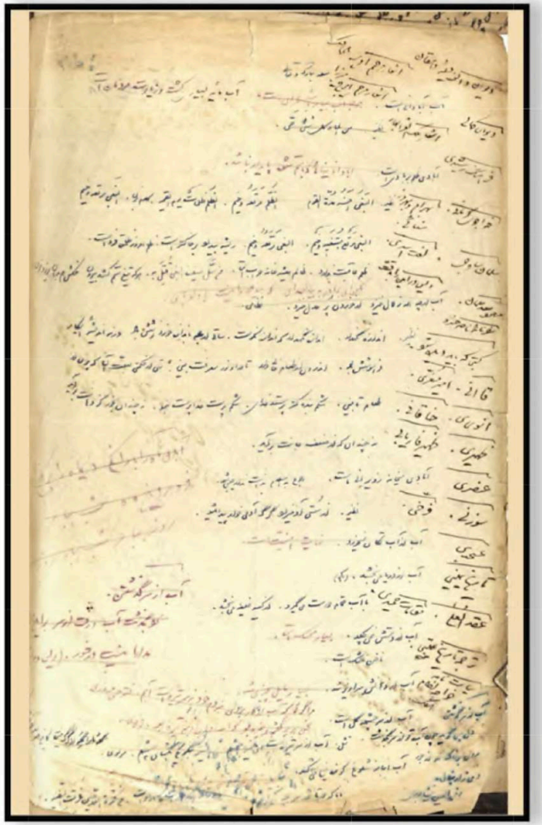
سند ۹۲ـ۱

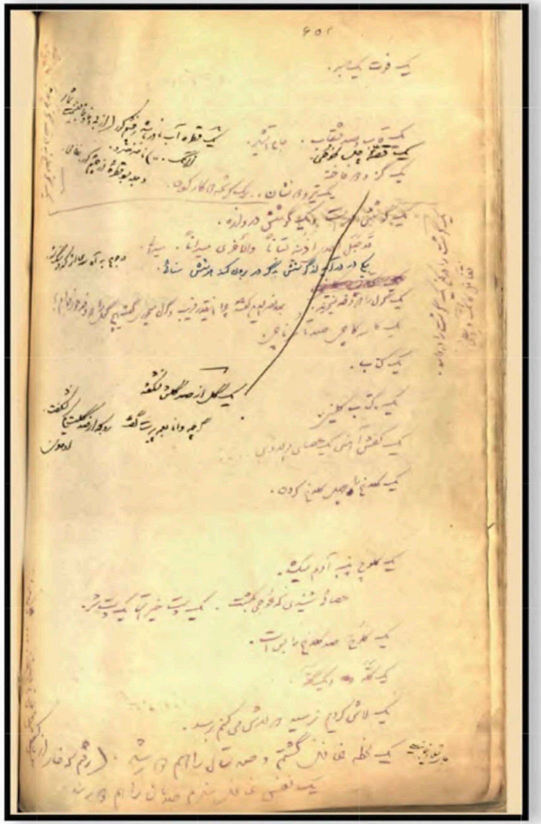
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۹۳ـ۱

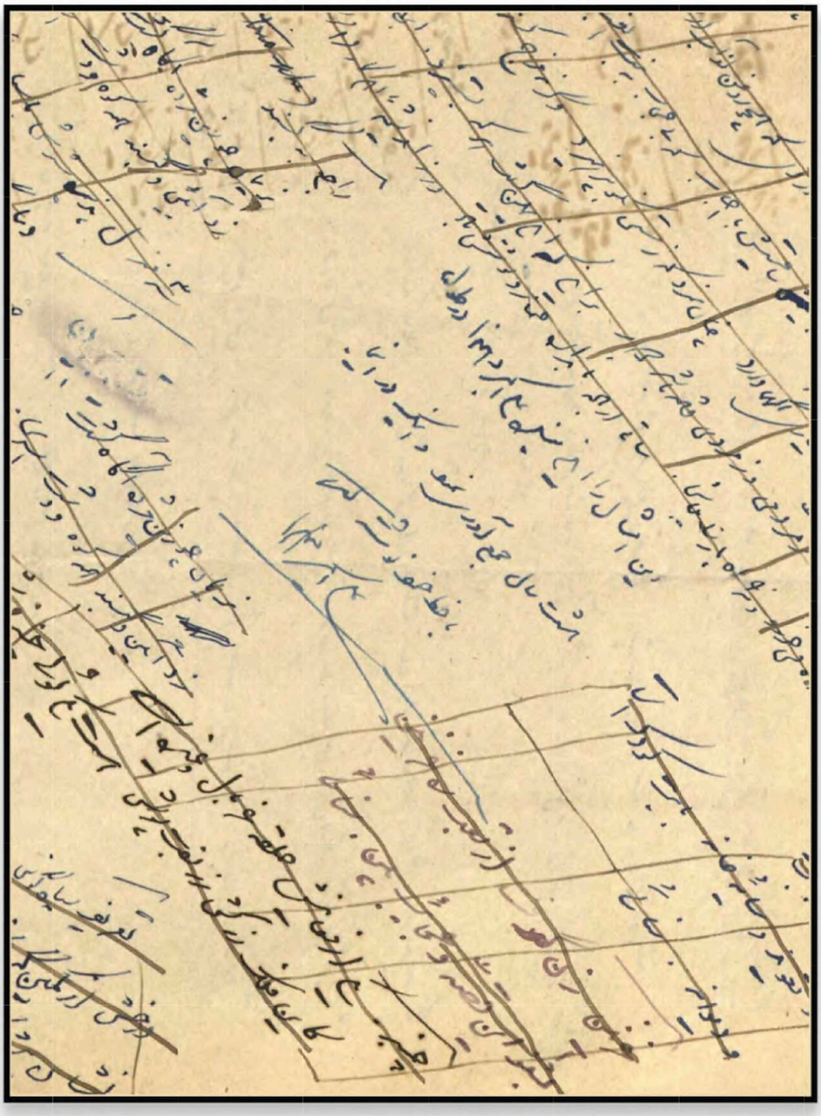
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ـ ۴۵
(دست‌نویس‌های جدید)



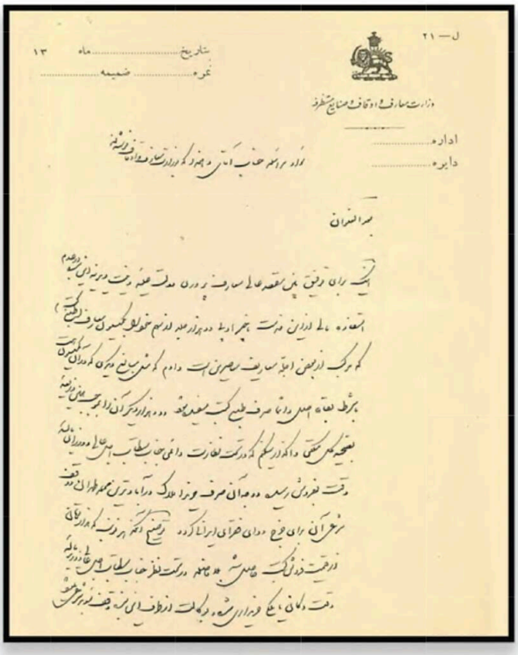


سندهای ۹۴ـ۱، ۹۵ـ۱ ، صفحاتی نمونه از دفترچهٔ پیش‌نویس *امثال و حکم*

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، ش ۰۰۱۲۲ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)



سند ۱-۹۶
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی، ش ۴۵-۰۰۱۲۲
(دستنویس های جدید)



ل — ۲۱

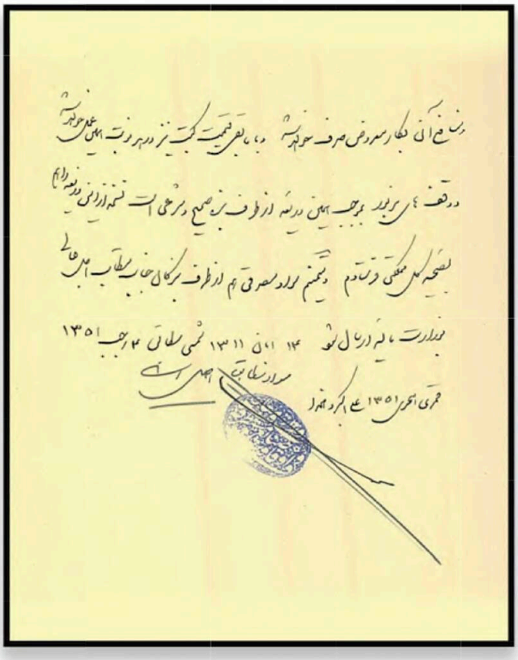
تاریخ .... ماه ۱۳

نمره .... ضمیمه ....

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

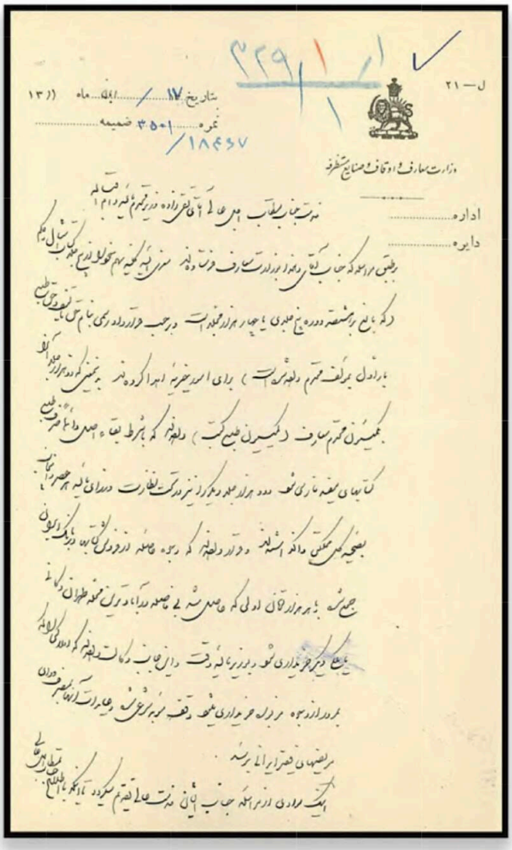
اداره ....

دایره ....



سند ۹۷ـ۱، رونوشتی از نامهٔ دهخدا به وزیر معارف (یحیی قره‌گوزلو، اعتمادالدوله)

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ سند ۱۱۰۴۷۵ـ۲۴۰



ل — ۲۱

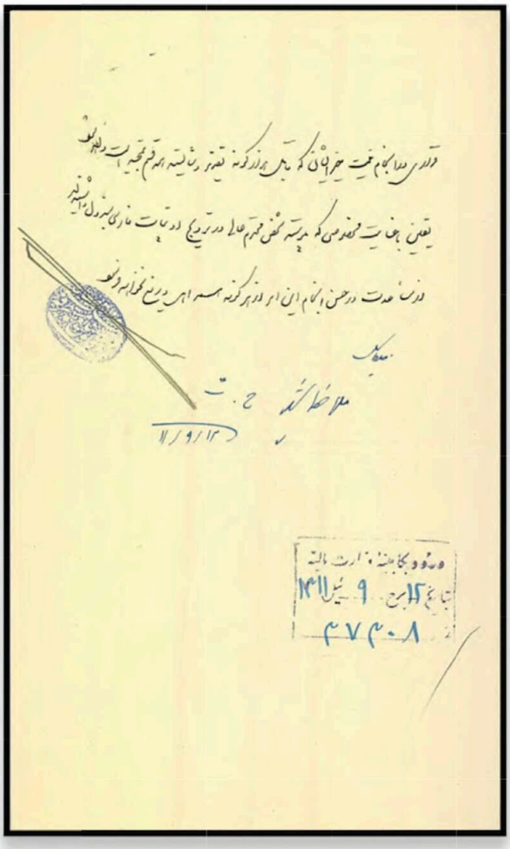
تاریخ ۱۷ ابان ماه ۱۳۱

نمره ۳۵۰۱ ضمیمه

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

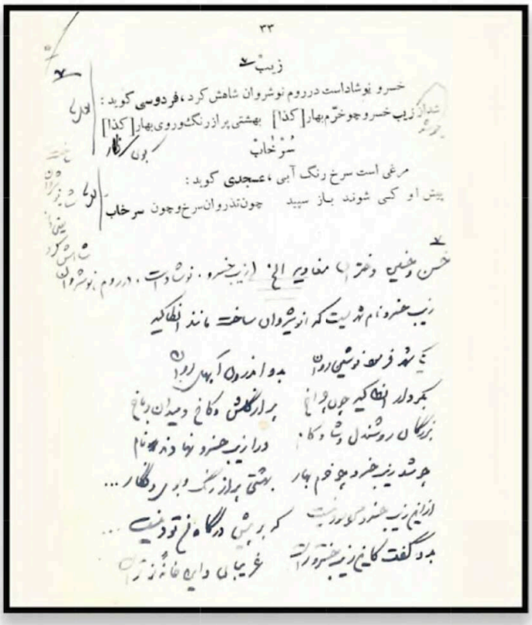
اداره

دایره



سند ۹۸ـ۱، نامهٔ وزیر معارف (یحیی قره‌گوزلو، اعتمادالدوله)[1] به وزیر مالیه (سیدحسن تقی‌زاده) دربارهٔ اهدای حق‌التألیف
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ سند ۲۴۰ـ۱۱۰۴۷۵

۱. برای مطابقت امضاء ر.ک. کریمیان، ۱۳۷۳: ص ۴۵.



۳۳

زیب

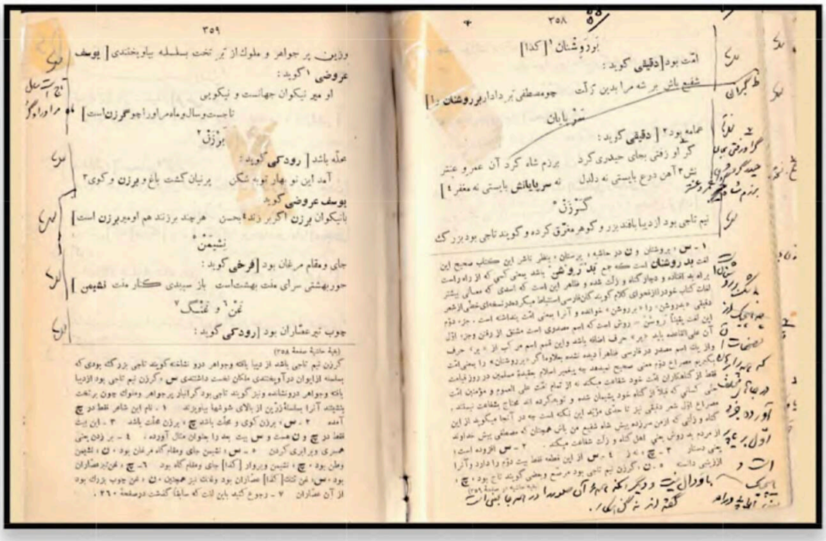
خسرو نوشاداست درروم نوشروان شاهش کرد، **فردوسی** گوید:

ز زیب خسرو چو خرّم بهار [کذا] بهشتی پر از رنگ و روی بهار [کذا]

سُرخاب

مرغی است سرخ رنگ آبی، **عسجدی** گوید:

پیش او کی شوند باز سپید چون تذروان سرخ و چون سرخاب



۳۵۹

وزین پر جواهر و ملوک از بر تخت بسلسله بیاویختندی [**یوسف عروضی** گوید:

او میر نیکوان جهانست و نیکویی تاجست و سال و ماه مر او را چو گرزن است

بَرزَن

محلّه باشد [**رودکی** گوید:

آمد این نو بهار توبه شکن پرنیان گشت باغ و برزن و کوی

یوسف عروضی گوید:

بانیکوان برزن اگر بر زند بحسن هرچند برزنند هم او میر برزن است

نشیمن

جای و مقام مرغان بود [**فرخی** گوید:

حور بهشتی سرای مدت بهشت است باز سپیدی کنار مدت نشیمن

تمن و تمنگ

چوب تیر عشاران بود [**رودکی** گوید:

۳۵۸

بر دو شنان [کذا]

امت بود [**دقیقی** گوید:

شفیع باش بر شه مرا بدین زلّت چو مصطفی بر دادار بر روشنان را

سُرپایان

جامه بود [**دقیقی** گوید:

گر او زغنی بجای حیدری کرد برزم شاه کرد آن عمرو عنتر

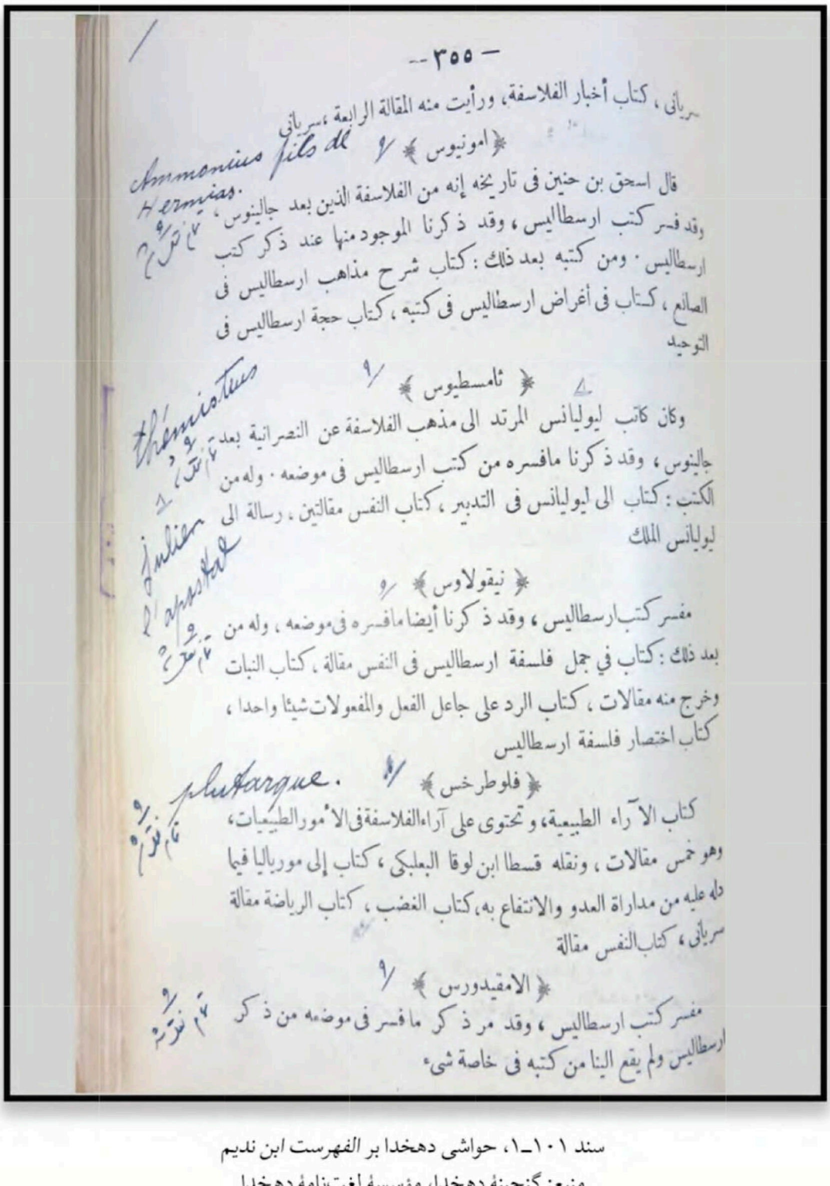
نش آهن درع بایستی نه دلدل نه سرپایانش بایستی نه مغفر

کُرزَن

نیم تاجی بود از دیبا بافته بزر و گوهر مرصّع کرده و گویند تاجی بود بزرگ

سندهای ۹۹ـ۱ و ۱۰۰ـ۱، صفحاتی از لغت فرس اسدی با حواشی و تصحیحات دهخدا

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



-- ۳۵۵ --

سريانى ، كتاب أخبار الفلاسفة، ورأيت منه المقالة الرابعة ،سريانى

﴿ امونيوس ﴾

قال اسحق بن حنين فى تاريخه إنه من الفلاسفة الذين بعد جالينوس، وقد فسر كتب ارسطاليس ، وقد ذكرنا الموجود منها عند ذكر كتب ارسطاليس . ومن كتبه بعد ذلك : كتاب شرح مذاهب ارسطاليس فى الصانع ، كتاب فى أغراض ارسطاليس فى كتبه ، كتاب حجة ارسطاليس فى التوحيد

﴿ ثامسطيوس ﴾

وكان كاتب ليوليانس المرتد الى مذهب الفلاسفة عن النصرانية بعد جالينوس ، وقد ذكرنا مافسره من كتب ارسطاليس فى موضعه . وله من الكتب : كتاب الى ليوليانس فى التدبير ، كتاب النفس مقالتين ، رسالة الى ليوليانس الملك

﴿ نيقولاوس ﴾

مفسر كتب ارسطاليس ، وقد ذكرنا أيضا مافسره فى موضعه ، وله من بعد ذلك : كتاب في جمل فلسفة ارسطاليس فى النفس مقالة ، كتاب النبات وخرج منه مقالات ، كتاب الرد على جاعل الفعل والمفعولات شيئا واحدا ، كتاب اختصار فلسفة ارسطاليس

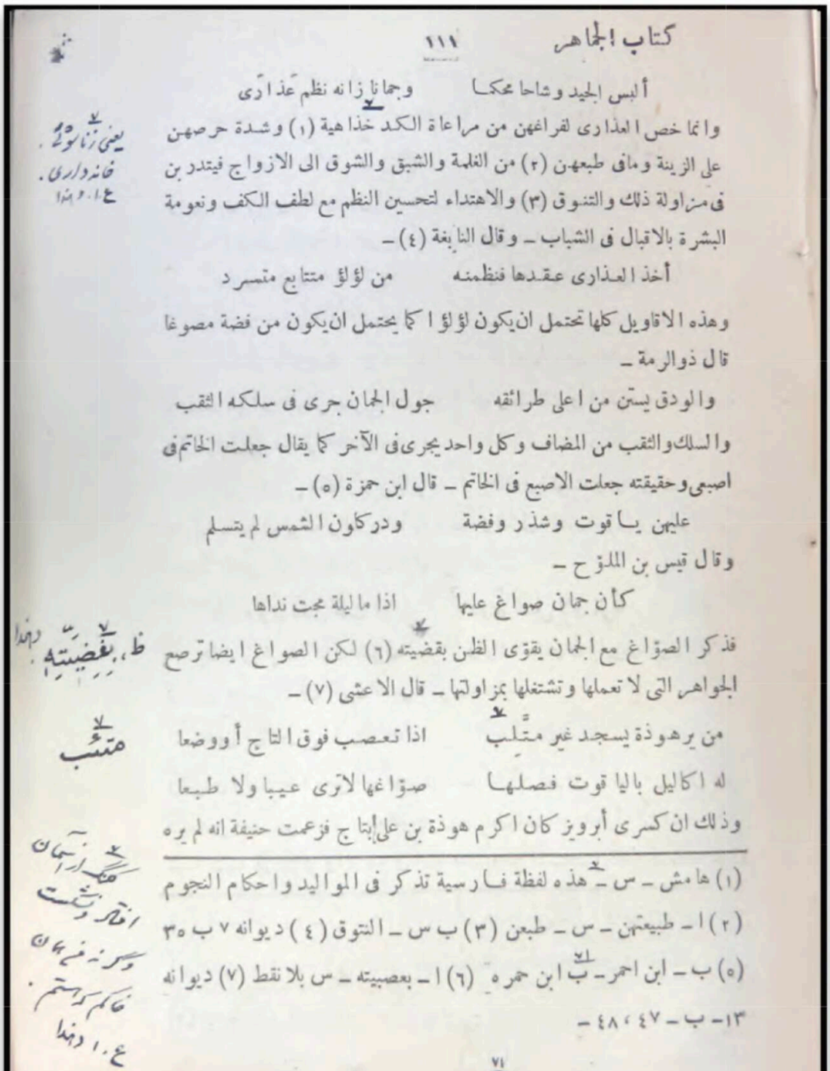
﴿ فلوطرخس ﴾

كتاب الآراء الطبيعية، و تحتوى على آراء الفلاسفة فى الأمور الطبيعيات، وهو خمس مقالات ، ونقله قسطا ابن لوقا البعلبكى ، كتاب إلى موريا ليا فيما دله عليه من مداراة العدو والانتفاع به، كتاب الغضب ، كتاب الرياضة مقالة سريانى ، كتاب النفس مقالة

﴿ الامقيدورس ﴾

مفسر كتب ارسطاليس ، وقد مر ذكر ما فسر فى موضعه من ذكر ارسطاليس ولم يقع الينا من كتبه فى خاصة شىء

سند ۱۰۱ـ۱، حواشی دهخدا بر *الفهرست ابن ندیم*
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



کتاب الجماهر ١١١

ألبس الجيد وشاحا محكما   وجمانا زانه نظم عذارى

وانما خص العذارى لفراغهن من مراعاة الكد خذاهية (١) وشدة حرصهن على الزينة ومافى طبعهن (٢) من الغلمة والشبق والشوق الى الازواج فيتدربن فى مزاولة ذلك والتنوق (٣) والاهتداء لتحسين النظم مع لطف الكف ونعومة البشرة بالاقبال فى الشباب ــ وقال النابغة (٤) ــ

أخذ العذارى عقدها فنظمنه   من لؤلؤ متتابع متسرد

وهذه الاقاويل كلها تحتمل ان يكون لؤلؤا كما يحتمل ان يكون من فضة مصوغا قال ذوالرمة ــ

والودق يستن من اعلى طرائقه   جول الجمان جرى فى سلكه الثقب

والسلك والثقب من المضاف وكل واحد يجرى فى الآخر كما يقال جعلت الخاتم فى اصبعى وحقيقته جعلت الاصبع فى الخاتم ــ قال ابن حمزة (٥) ــ

عليهن ياقوت وشذر وفضة   ودركاون الشمس لم يتسلم

وقال قيس بن الملوح ــ

كأن جمان صواغ عليها   اذا ما ليلة مجت نداها

فذكر الصوّاغ مع الجمان يقوى الظن بقضيته (٦) لكن الصواغ ايضا ترصع الجواهر التى لا تعملها وتشتغلها بمزاولتها ــ قال الاعشى (٧) ــ

من يرهوذة يسجد غير متلب   اذا تعصب فوق التاج أووضعا

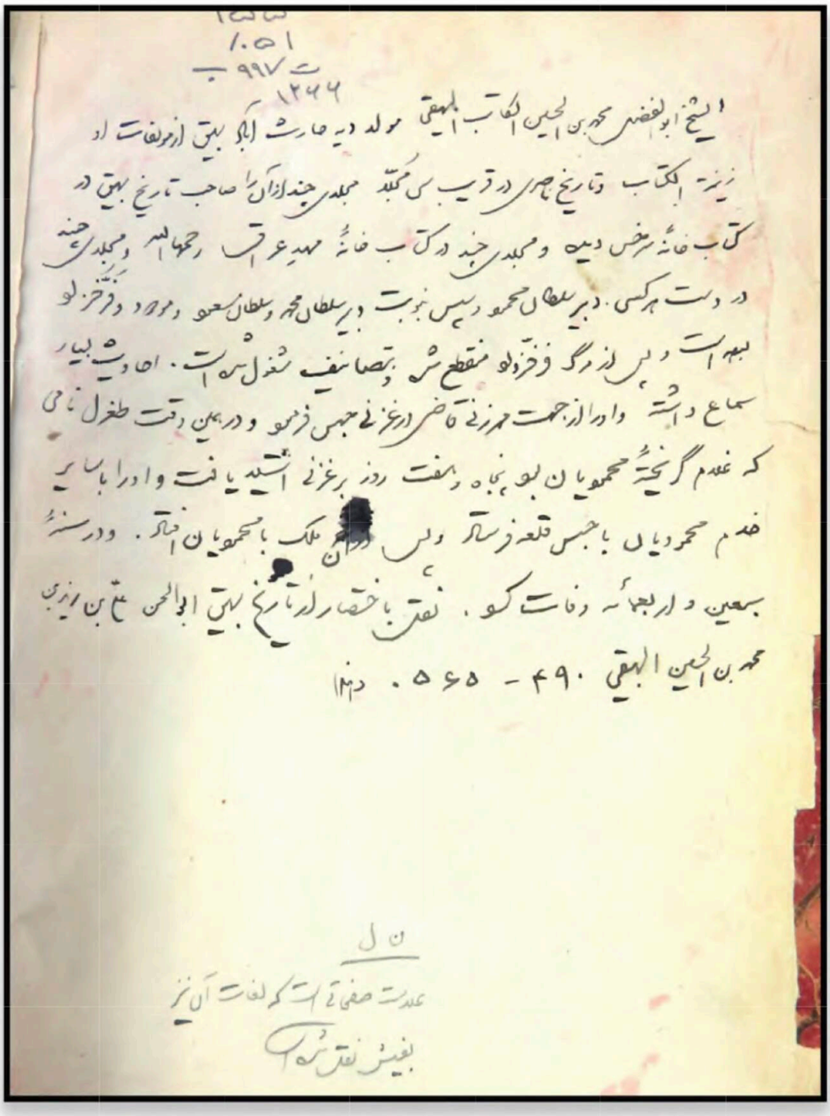
له اكاليل باليا قوت فصلها   صوّاغها لاترى عيبا ولا طبعا

وذلك ان كسرى أبرويز كان اكرم هوذة بن على إبتاج فزعمت حنيفة انه لم يره

---

(١) هامش ــ س ــ هذه لفظة فارسية تذكر فى المواليد واحكام النجوم (٢) ا ــ طبيعتهن ــ س ــ طبعن (٣) ب س ــ التوق (٤) ديوانه ٧ ب ٣٥ (٥) ب ــ ابن احمر ــ ب ابن حمره (٦) ا ــ بعصبيته ــ س بلا نقط (٧) ديوانه ١٣ ــ ب ــ ٤٧، ٤٨ ــ

سند ۱۰۲ـ۱، حواشی دهخدا بر *الجماهر* بیرونی
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۱۰۵۱

ت ۹۹۷ ب

۱۲۴۶

الشیخ ابوالفضل محمد بن الحسین الکاتب البیهقی مولد دیه حارث‌آباد بیهق از مؤلفات او
زینة الکتاب و تاریخ ناصری در قریب سی مجلد مجلدی چند از آن را صاحب تاریخ بیهق در
کتابخانهٔ سرخس دیده و مجلدی چند در کتابخانهٔ مهد عراق رحمها الله و مجلدی چند
در دست هر کسی. دبیر سلطان محمود و پس نوبت دبیر سلطان محمد و سلطان مسعود و مودود و فرخزاد
بوده است و پس از مرگ فرخزاد منقطع شده به تصانیف مشغول شده است. احادیث بسیار
سماع داشته و او را از جهت مهر زنی قاضی در غزنین حبس فرمود و در همین وقت طغرل نامی
که غلام گریختهٔ محمودیان بود به پانصد روز بر غزنین استیلا یافت و او را با سایر
خدم محمودیان با حبس قلعه فرستاد و پس از آن ملک با محمودیان افتاد. و در سنهٔ
سبعین و اربعمائه وفات کرد. نقل با اختصار از تاریخ بیهق ابوالحسن علی بن زید بن
محمد بن الحسین البیهقی ۴۹۰ – ۵۶۵. دهخ

ن ل

عدهٔ صفحاتی است که لغات آن نیز
بفیش نقل شده

سند ۳-۱۰۱، یادداشت دهخدا بر آستربدرقهٔ تاریخ بیهقی چاپ ادیب پیشاوری

منبع: کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۹۵

چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده‌شوی و حرف‌مرا بپذیری قول میدهم که وسائلی فراهم‌داریم که بقیه عمر خودرا با کمال احترام و با مشاغل عالی به آسودگی زندگانی نمائی و این قول نظامی که در این ورقه بشما داده میشود بوحدانیت خداحق‌است تا زمانی که آسایش شمارا در پیشگاه اعلیحضرت‌همایونی واولیای دولت علیه ایران فراهم و بعمل نیاوردم شخص جنابعالی و کسانیکه شما به آنها اطمینان دارید و اطمینان میدهید در اردوی قزاق مثل یکنفر مهمان عزیز میباشید بمصداق آیهٔ شریفهٔ اکرم الضیف ولوکان کافرا و نیز چنانچه بخواهید غیر این مسئله حرفی‌داشته باشید خوبست محلی‌را برای ملاقات وحرف آخر معین‌دارید که در آن محل باشما ملاقاتی بشود که رفع اشتباهات افواهی شده باشد (رئیس آتریادتهران وتمیرتیکاچنکوف)

جواب میرزا کوچك خان

هو الحق

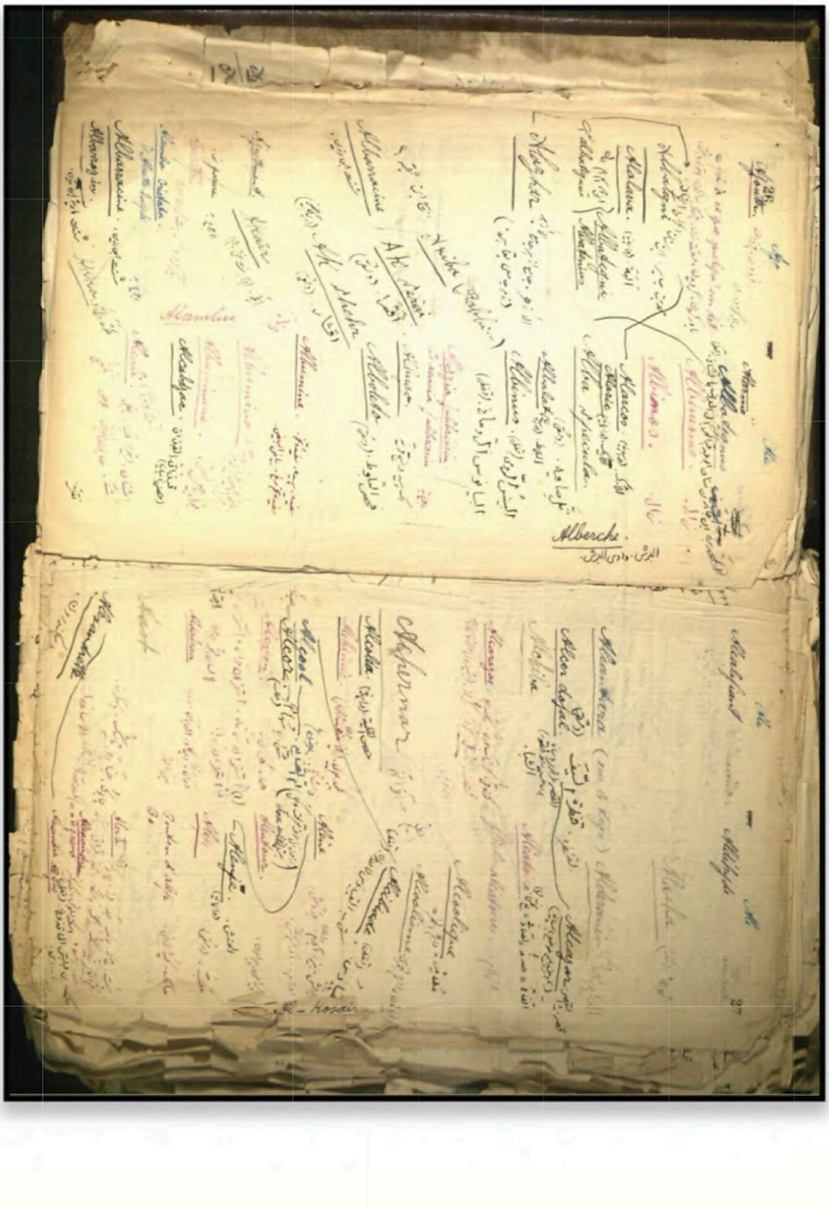
جناب آقای رئیس آتریاد رتمیر تیکاچنکوف

جواب لیله ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۷

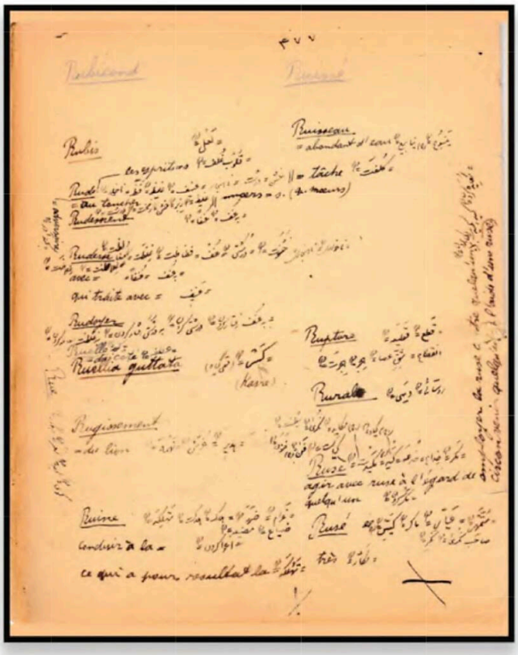
از صدر تاذیل مرقومه مورخه ۲۱ شهرجاری‌را با دیدهٔ دقت دیدم بنده بکلمات عقل فریبانه اعضاء و اتباع آن دولت که منفور ملت اید فریفته نخواهم شد از‌این‌پیش‌تر نمایندگان‌دولت‌انگلیس باوعده‌هائی که بسایرین داده‌اند یکبارگی قبالهٔ مالکیت ایران را گرفته تکلیفم کردند تسلیم نشدم مرا تهدید و تطمیع از وصول بمعشوق یا مقصودم باز نخواهدداشت وجدانم بمن امر میکند که‌در‌استخلاص مولدوموطنم که گرفتار چنگال قهاریت اجنبی‌است کوشش کنم شما میفرمائیدنظام

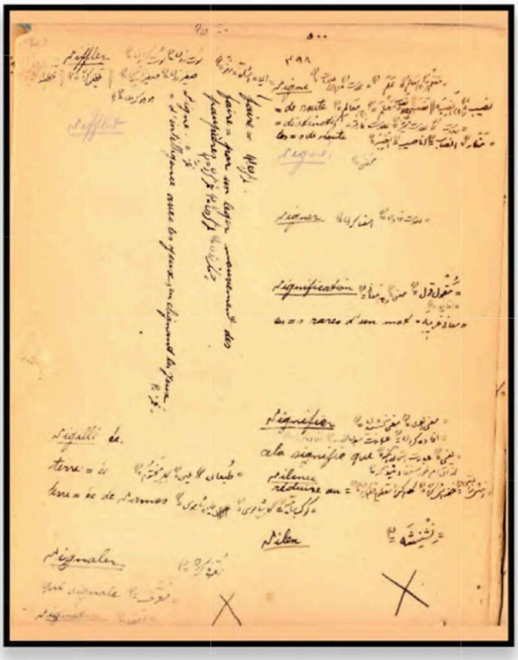
سند ۱۰۴ـ۱، یادداشت دهخدا دربارهٔ میرزا کوچک‌خان بر کتاب زندگانی *احمدشاه قاجار*

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

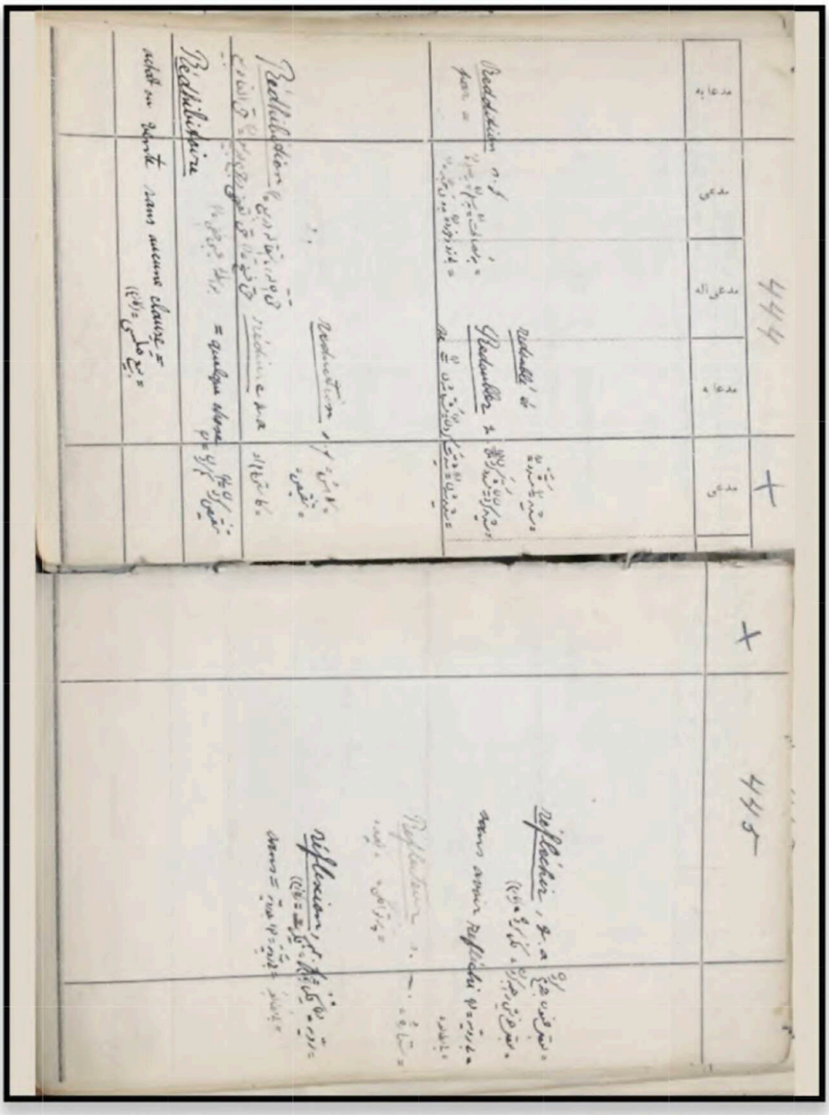


سند ۱۰۵-۱، دستنوشت فرهنگ فرانسه به فارسی دهخدا
محفوظ در مجموعهٔ نسخ خطی علامه دهخدا، سپرده‌شده به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

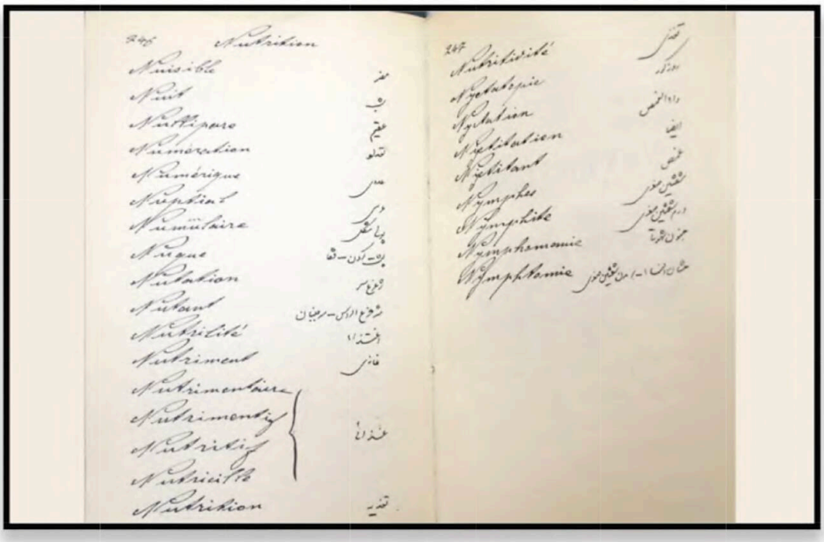




سند ۱۰۶ـ۱، صفحاتی از یکی از دفترهای فرهنگ فرانسه به فارسی
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۱۰۷-۱، صفحه‌ای از یکی از دفترهای فرهنگ فرانسه به فارسی
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



Nutrition

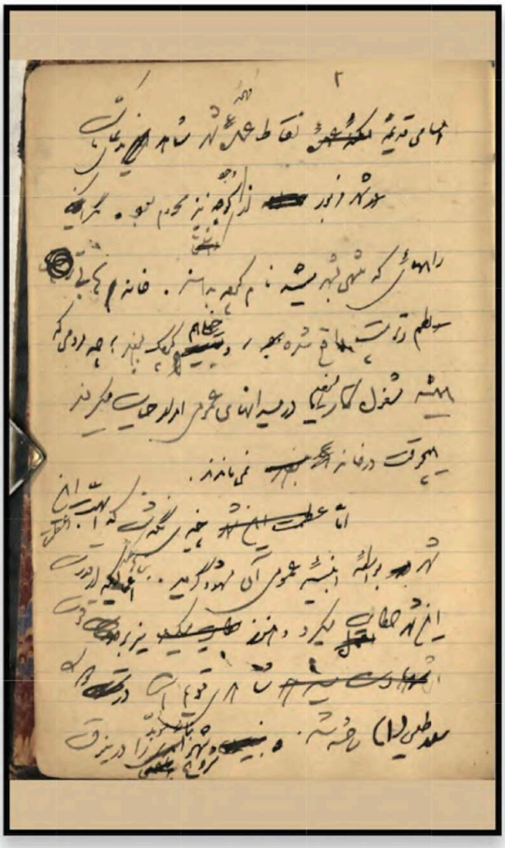
Nuisible
Nuit
Nullipare
Numération
Numérique
Nuptial
Nummulaire
Nuque
Nutation
Nutant
Nutritivité
Nutriment
Nutrimentaire
Nutrimentif
Nutritif
Nutrition

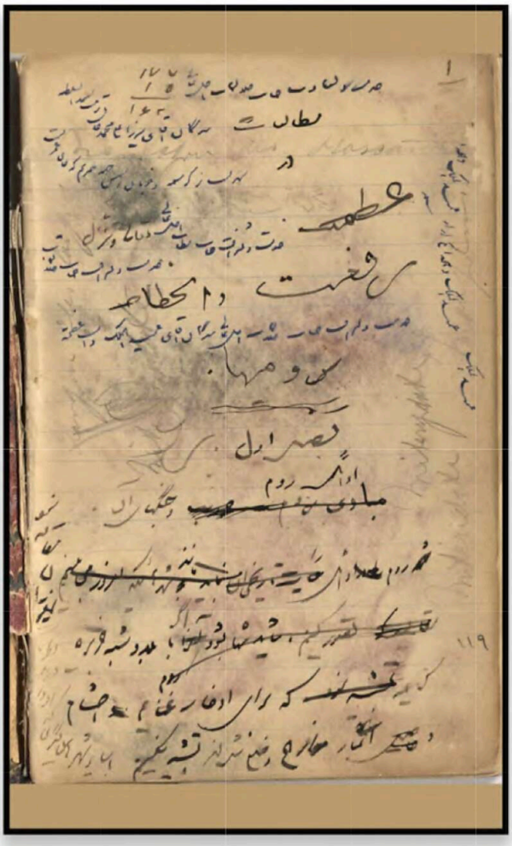
247 Nutritivité
Nyctalopie
Nymphes
Nymphomanie

سند ۱۰۸ـ۱، دفترچه‌ای مدوّن از فرهنگ فرانسه به فارسی
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

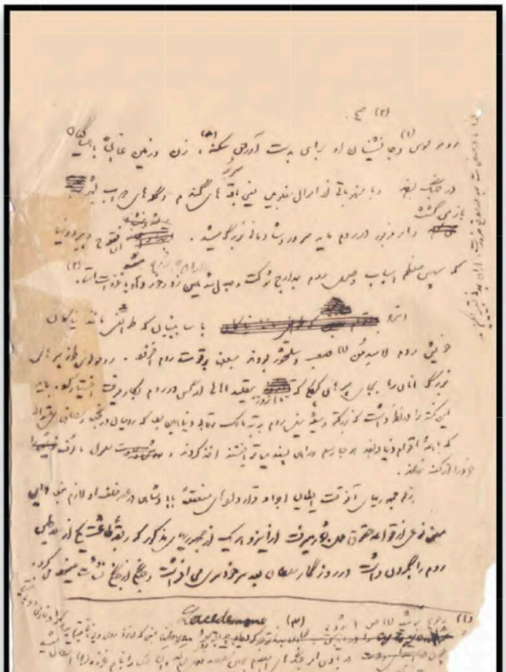


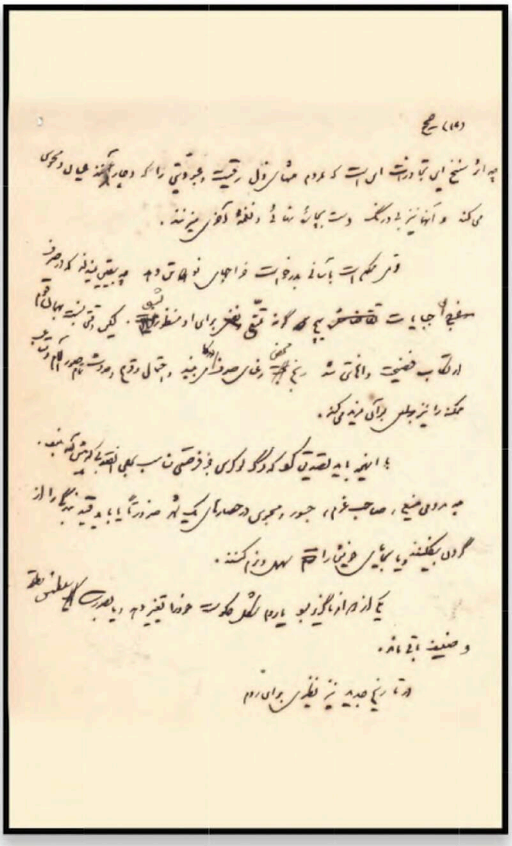
سند ۱۰۹ـ۱، دست‌نوشت فرهنگ برهان قاطع که دهخدا برابرهای لغات را به فرانسه در حاشیهٔ آن نوشته‌است.
محفوظ در مجموعهٔ نسخ خطی علامه دهخدا، سپرده‌شده به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران



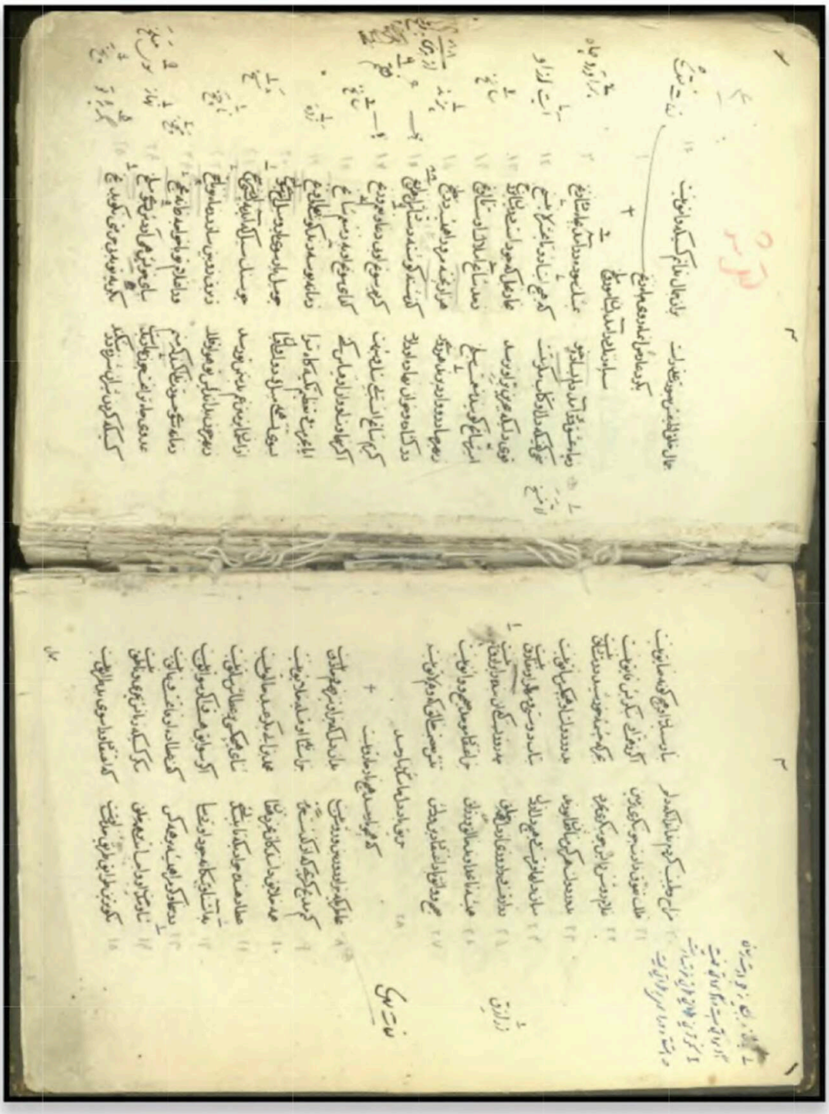


سند ۱۱۰ـ۱، برگ‌هایی از ترجمهٔ عظمت (رفعت) و انحطاط رومیان،
محفوظ در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی
به شمارهٔ ۰۰۱۱۹ـ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

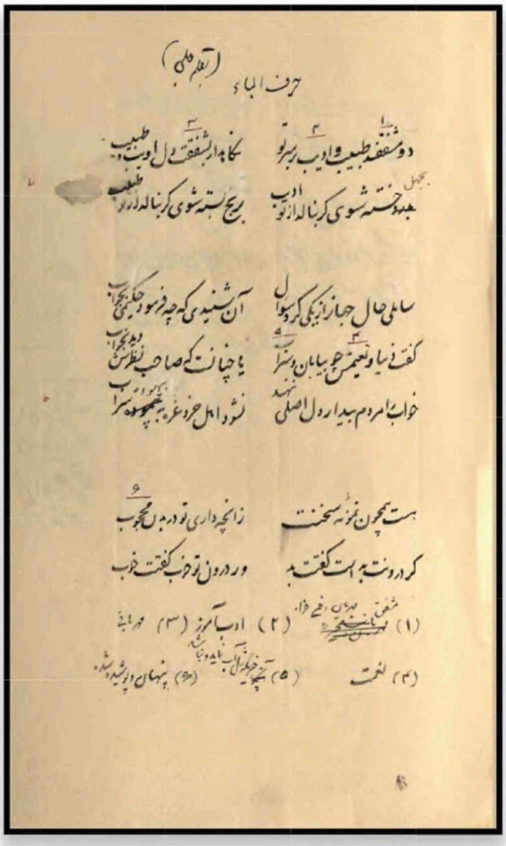




سند۱۱۱ـ۱، برگ‌هایی از ترجمهٔ *عظمت و انحطاط رومیان*
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۱۱۲ـ۱. دستنوشت دیوان سوزنی با تصحیحات دهخدا
محفوظ در مجموعهٔ نسخ خطی علامه دهخدا، سپرده‌شده به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران



(بقلم ملی)

حرف الباء

دو شفقه طبیب و ادیب رهبر تو — نگاه دار شفقت دل ادیب و طبیب

چه خسته شوی گر بناله از تو ادیب — بر رنج بسته شوی گر بناله از تو طبیب

سائلی حال جهان از یکی کرد سوال — آن شنیدی که چه فرمود حکیمی بجواب

گفت دنیا و نعیمش چو بیابان و سراب — یا خیالت که صاحب نظرش دید بخواب

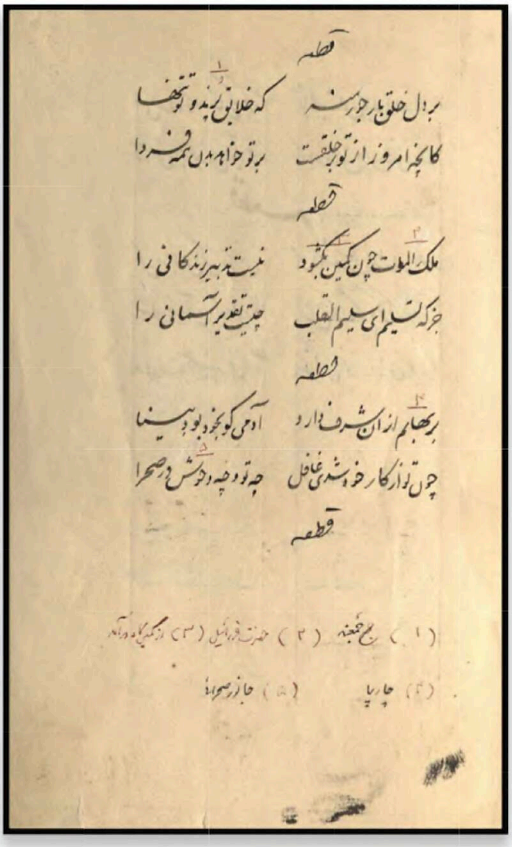
خواب امردم بیدار دل اصلی ننهد — نشود اهل خرد غره به بیهوده سراب

هست همچون نمونه سخنت — زانچه داری تو در بدن محجوب

گر درونت بد است گفت بد — ور درون تو خوب گفت خوب

(۱) ... مشفق مهربان (۲) ادب آموز (۳) مهربانی

(۴) لغت (۵) آنچه ... (۶) پنهان و پوشیده شده



قطعه

بر دل خلق بار جور منه — که خلایق رهند و تو تنها

کانچه امروز از تو بر خلقست — بر تو خواهد بدن همه فردا

قطعه

ملک الموت چون کمین بگشود — نیست تدبیر زندگانی را

جز که تسلیم ای سلیم القلب — چیست تقدیر آسمانی را

قطعه

بر بهائم از آن شرف دارد — آدمی کو بخود بود بینا

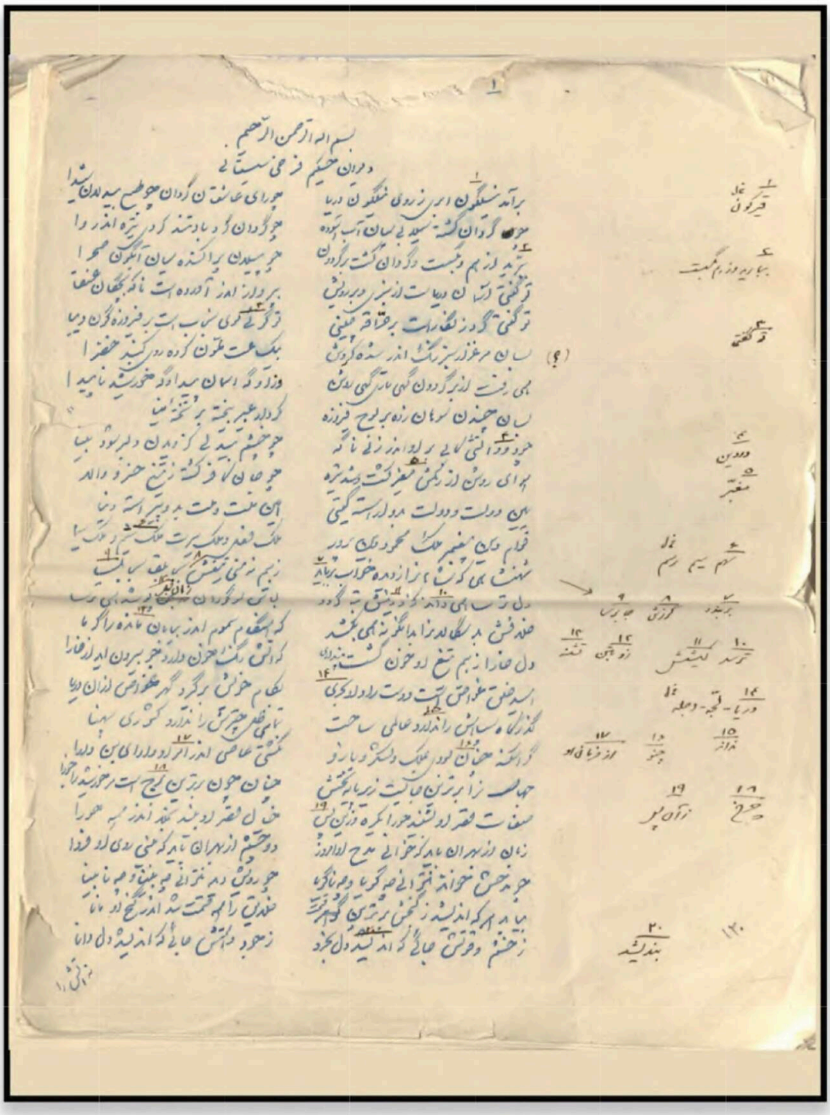
چون تو از کار خود شدی غافل — چه تو و چه دد و دش در صحرا

قطعه

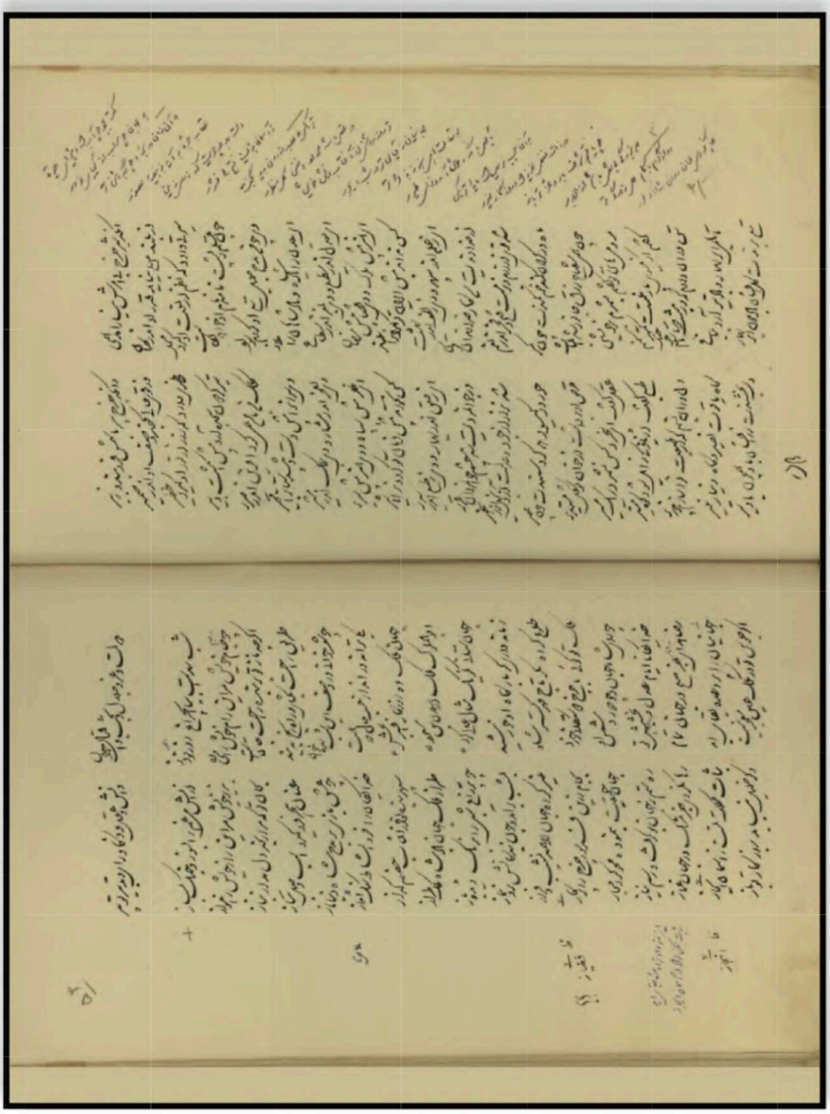
(۱) ... (۲) حضرت عزرائیل (۳) از کمینگاه درآمد

(۴) چارپا (۵) جانور صحرائی

سند ۱۱۳ـ۱، تصحیح و حاشیهٔ قطعه‌های ابن‌یمین، محفوظ در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی به شمارهٔ ۰۰۱۱۹ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

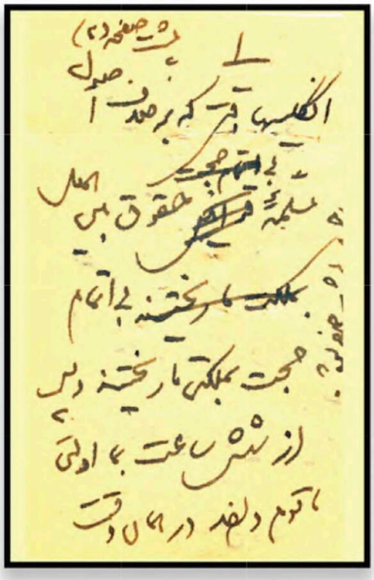


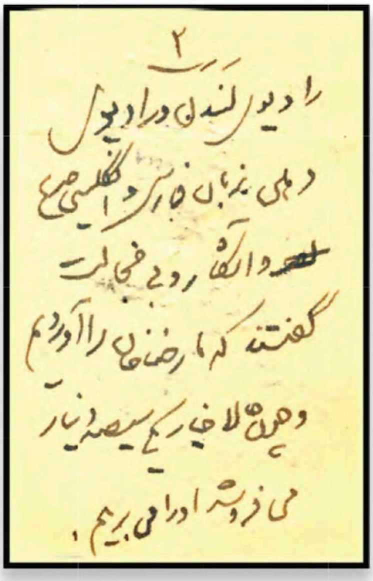
سند ۱۱۴ـ۱، تصحیح دیوان فرخی سیستانی محفوظ در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی
به شمارهٔ ۰۰۱۲۰ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)



سند ۱۱۵ـ۱، دست‌نوشت دیوان عثمان مختاری با حواشی و تصحیحات دهخدا
محفوظ در مجموعهٔ نسخ خطی علامه دهخدا، سپرده‌شده به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

نمونه‌ای از یادداشت‌های پراکندهٔ دهخدا

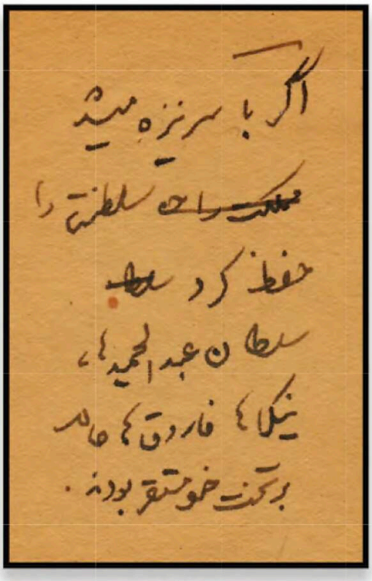




را دیدن لندن و رادیو
دهلی بزبان فارسی و انگلیسی صریح
و آنگاه روی فهمی لت
گفتند که ما رضاخان را آوردیم
و حق الاختیار یکی سیصد دینار
می‌فروشد او را می‌بریم.

سند ۱۱۶ـ۱

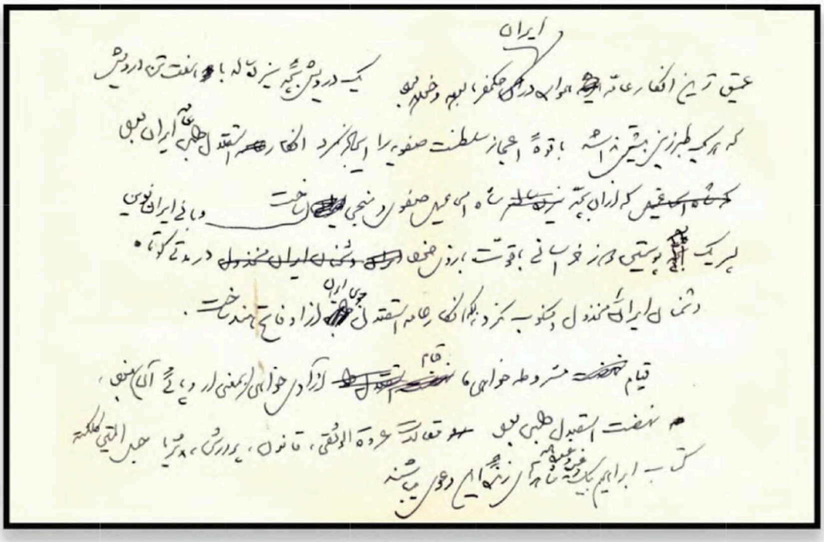
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اگر با سرنیزه میشد
ساحت سلطنت را
حفظ کرد
سلطان عبدالحمیدها،
نیکلاها، فاروق‌ها حالا
بر تخت خود مستقر بودند.

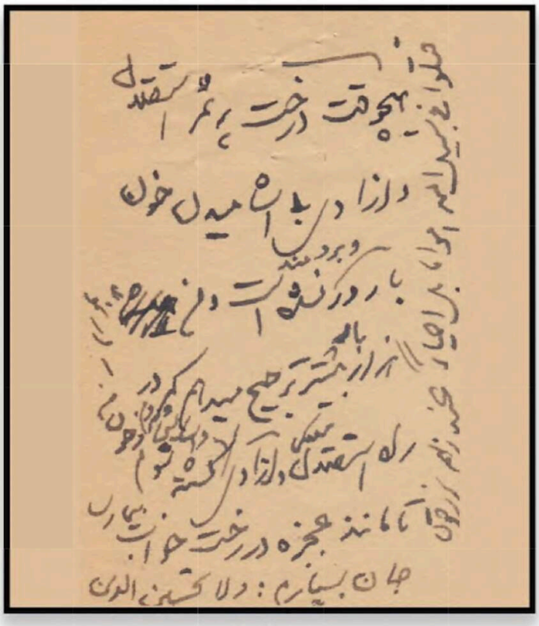
سند ۱۱۷ـ۱

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



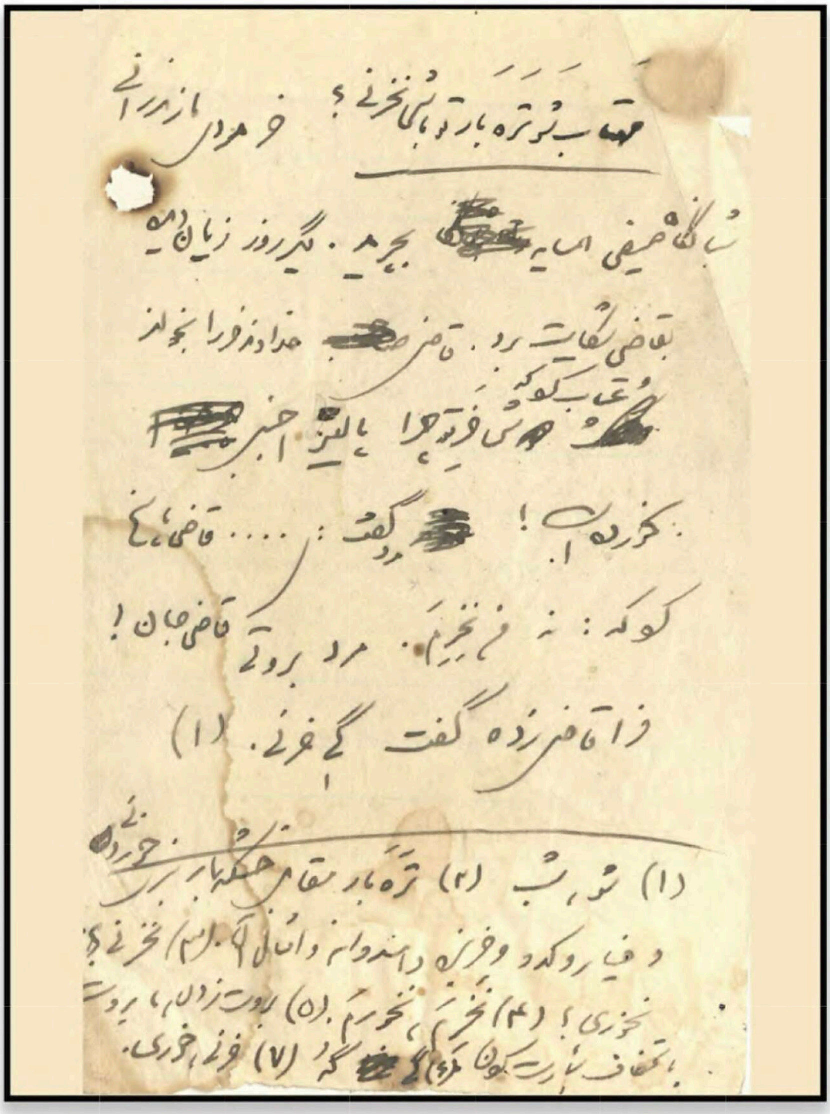
سند ۱۱۸ـ۱

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۱۱۹ـ۱

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



عقاب شو تره بار تو بتی نخرنی؟ خو مردی بازار نی

شب گاه ضعیفی اسا [illegible] بجره. دیگر روز زبان دمه

بقاضی شکایت برد. قاضی [illegible] خداوند فورا بخواند

و عقاب کوکه [illegible] ش فرید چرا بالعزه اجنبی [illegible]

بخورده ای! [illegible] مرد گفت: ..... قاضی [illegible]

کوکه: نه من بخوردم. مرد بروتی قاضی جان!

زاقاضی زده گفت گه خورنی. (۱)

(۱) شو، شب (۲) تره‌بار بقال [illegible] بار [illegible] نخورده

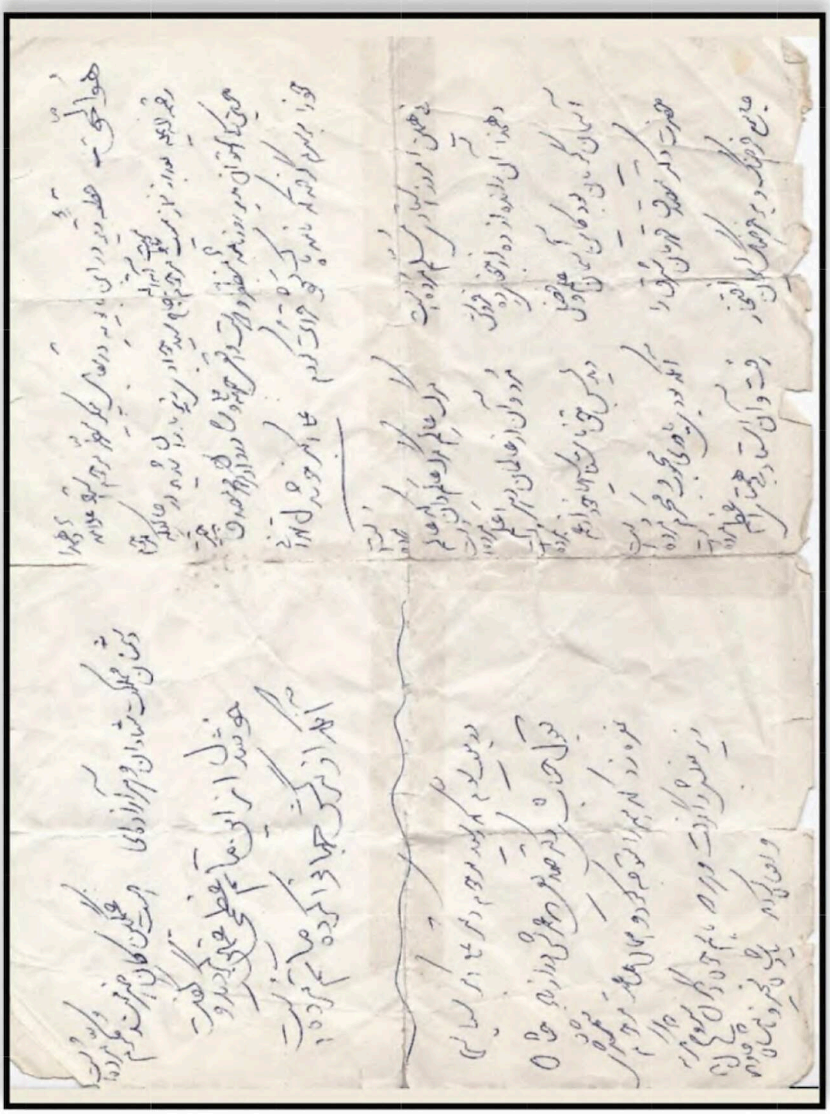
د فی روکدو و فرزه و اسفنداج و اشال آن (۳) نخرنی:

نخوری؟ (۴) نخرم: نخوردم (۵) بروت زدن: بروت

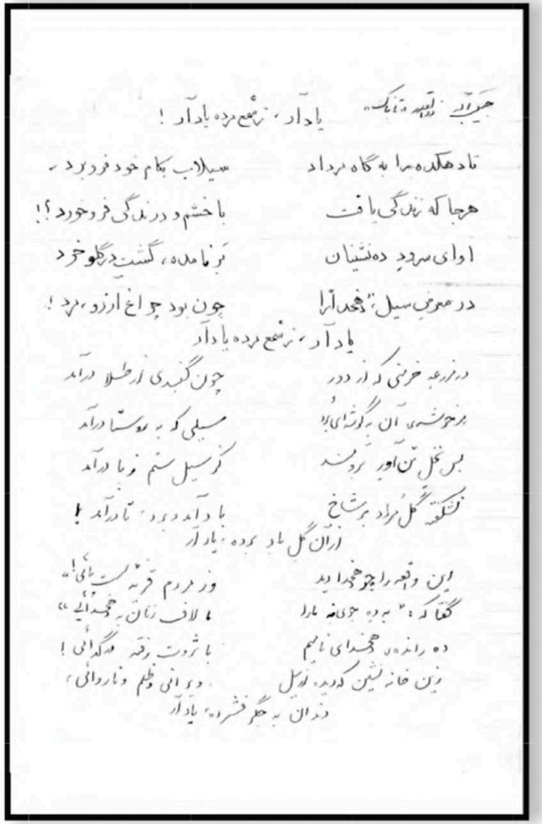
باتخفاف [illegible] (۶) [illegible] گه (۷) خورنی: خوری.

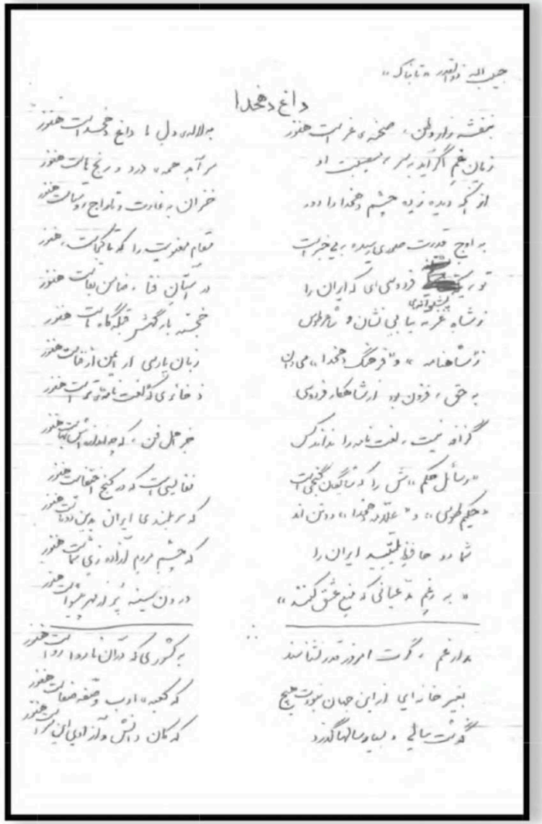
سند ۱۲۰ـ۱

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

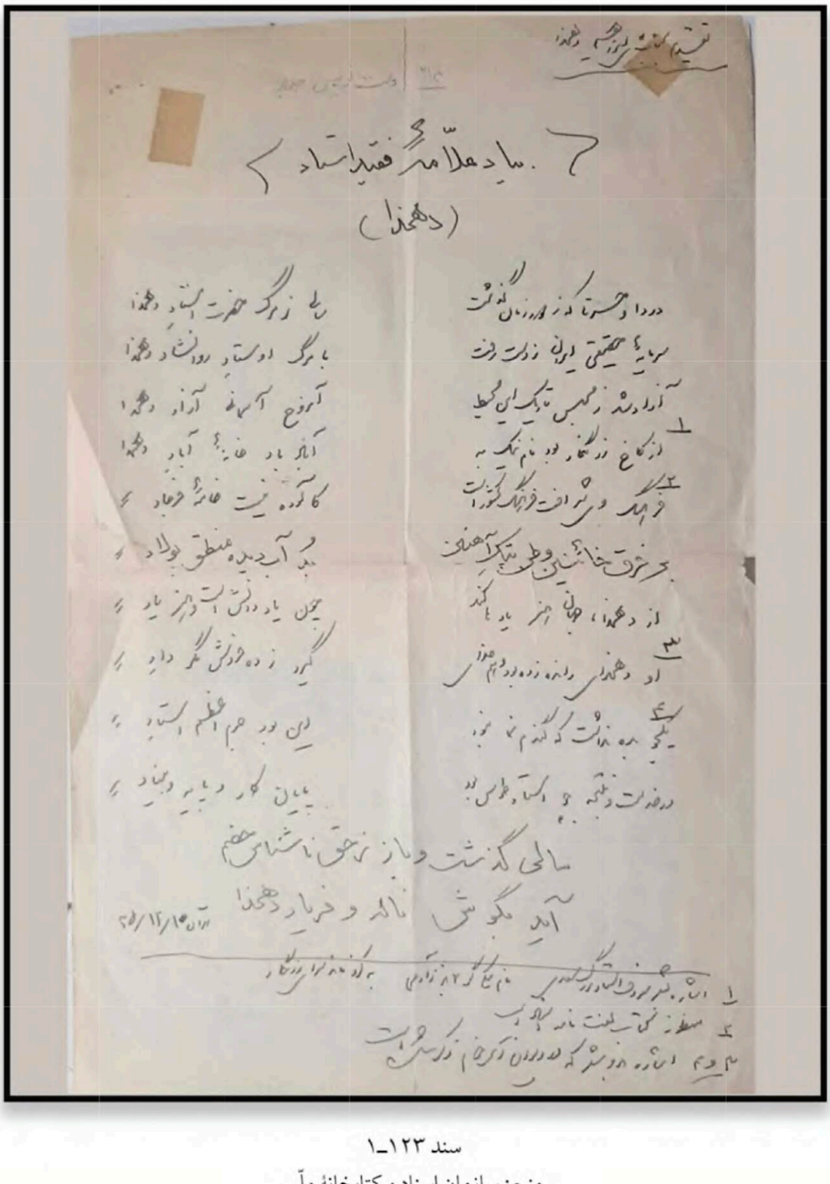


سند ۱۲۱ـ۱، دست‌نوشت علی‌اکبر خوشدل تهرانی
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا





سند ۱۲۲ـ۱، دست‌نوشت حبیب‌الله ذوالقدر
منبع: میمنت ذوالقدر (میرصادقی)



تقدیم به [illegible] دهخدا

به یاد علامه فقید استاد

(دهخدا)

دردا و حسرتا که ز دوران گذشت
سرمایهٔ حقیقی ایران ز دست رفت
آزاد شد ز محبس تاریک این محیط
از کاخ روزگار دو نام نیک به [illegible]
فرهنگ و شرافت فرهنگ کشور است
[illegible] وطن [illegible] آهنین
از دهخدا، جهان هنر یادها کند
او دهخدای [illegible] بود و هم [illegible]
یکجو [illegible] که گفتم [illegible]
در خدمت [illegible] و استاد [illegible] بود

سالی ز مرگ حضرت استاد دهخدا
با مرگ او استاد روانشاد دهخدا
آمروح آسمانی آزاد دهخدا
آثار یاد خانهٔ آباد دهخدا
[illegible] نیست خانهٔ فرهاد [illegible]
[illegible] آب دیده منطق پولاد [illegible]
چون یاد [illegible] هنر یاد [illegible]
گیرد ز ده [illegible] داد [illegible]
دین بود حرم اعظم استاد [illegible]
پایان کار دنیا و بنیاد [illegible]

سالی گذشت و باز ز حق ناشناس خصم
آید بگوش ناله و فریاد دهخدا

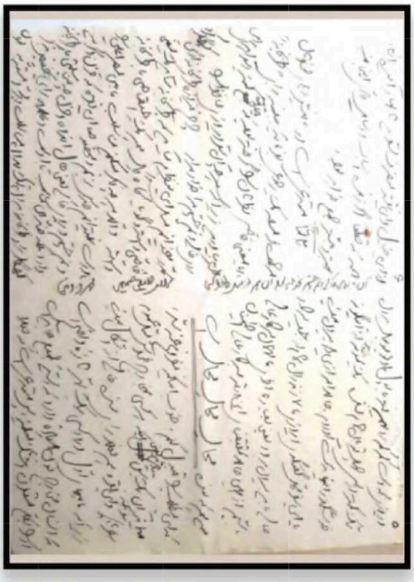
تهران ۱۵/۱۲/۳۵

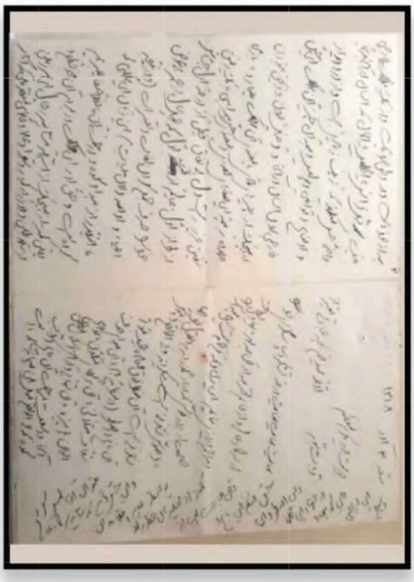
۱- اشاره [illegible]
۲- منظور [illegible] لغت‌نامه [illegible]
۳- [illegible] اشاره [illegible]

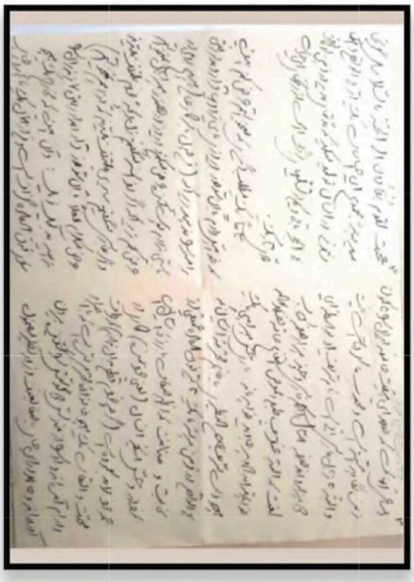
سند ۱۲۳ـ۱

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی

به شمارهٔ ۲۱۴ (دست‌نویس‌های جدید)

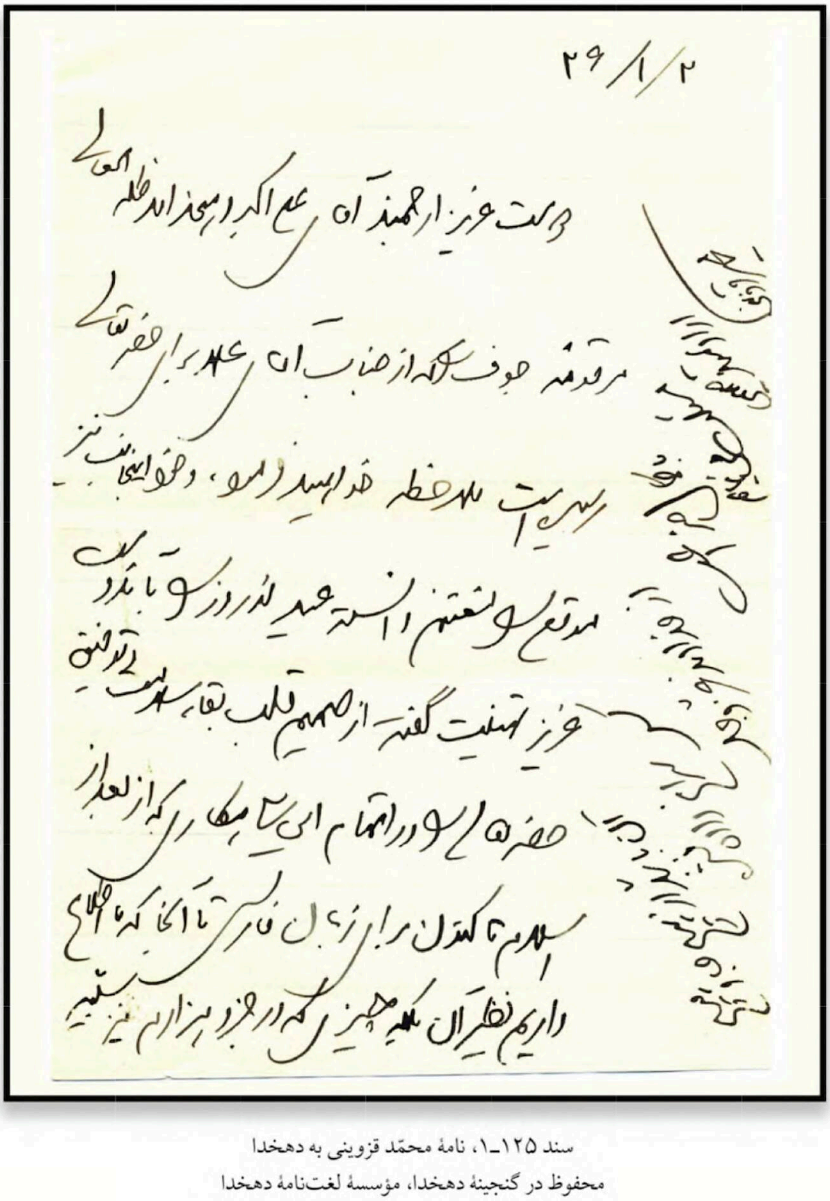






سند ۱۲۴ـ۱، نامهٔ محمد قزوینی به دهخدا

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۲۱۴ (دست‌نویس‌های جدید)



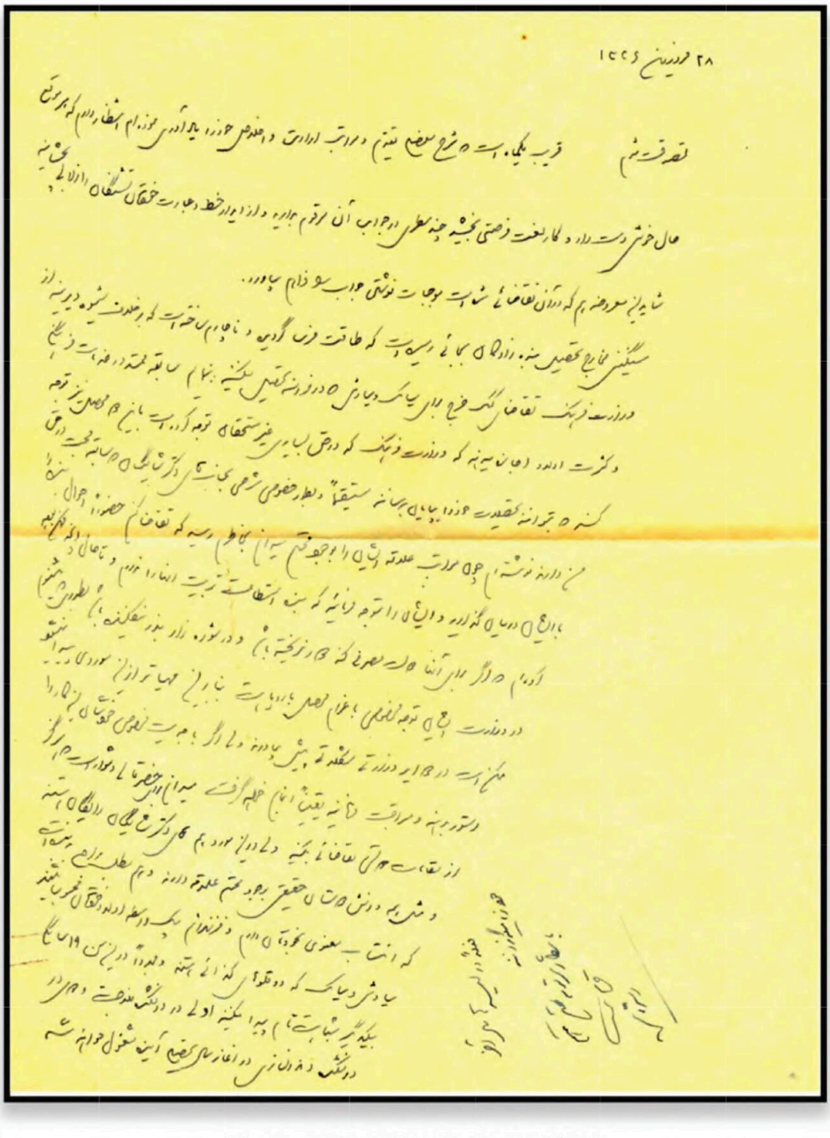
۲/۱/۲۶

دوست عزیز ارجمند آقای علامه اکبر دهخدا ادام الله ظله العالی

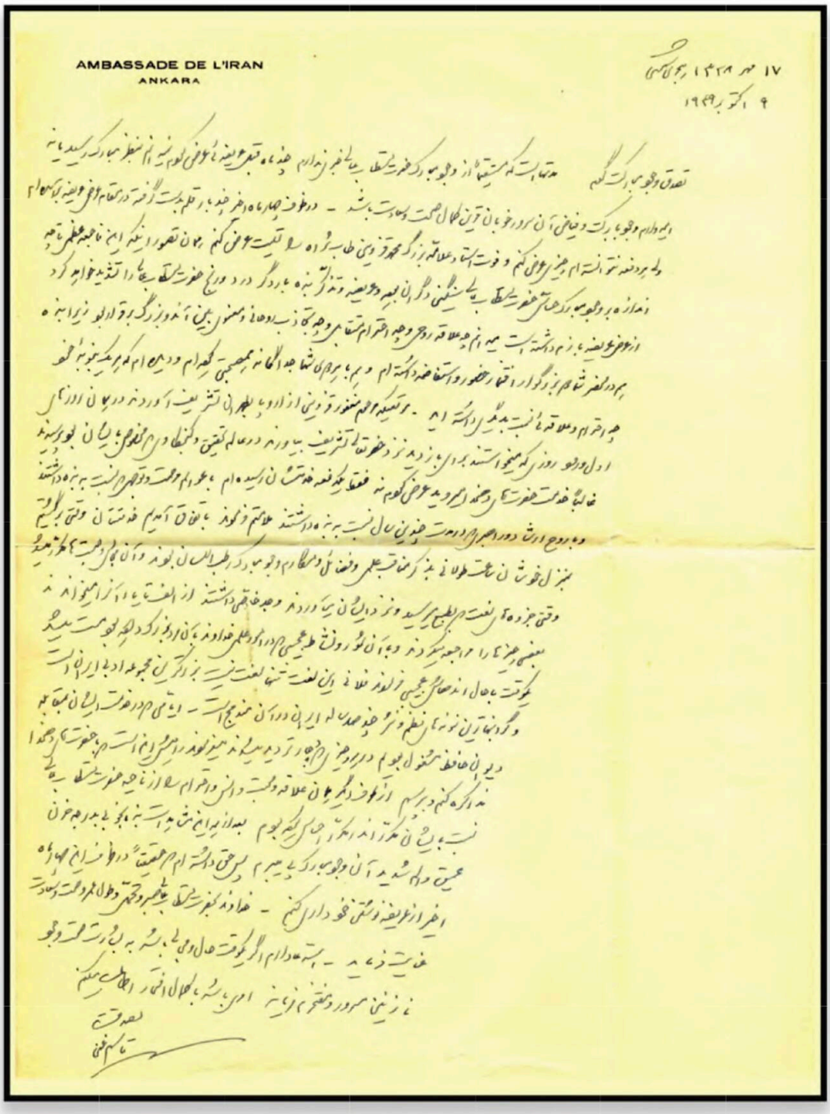
[illegible]

سند ۱۲۵ـ۱، نامهٔ محمّد قزوینی به دهخدا

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

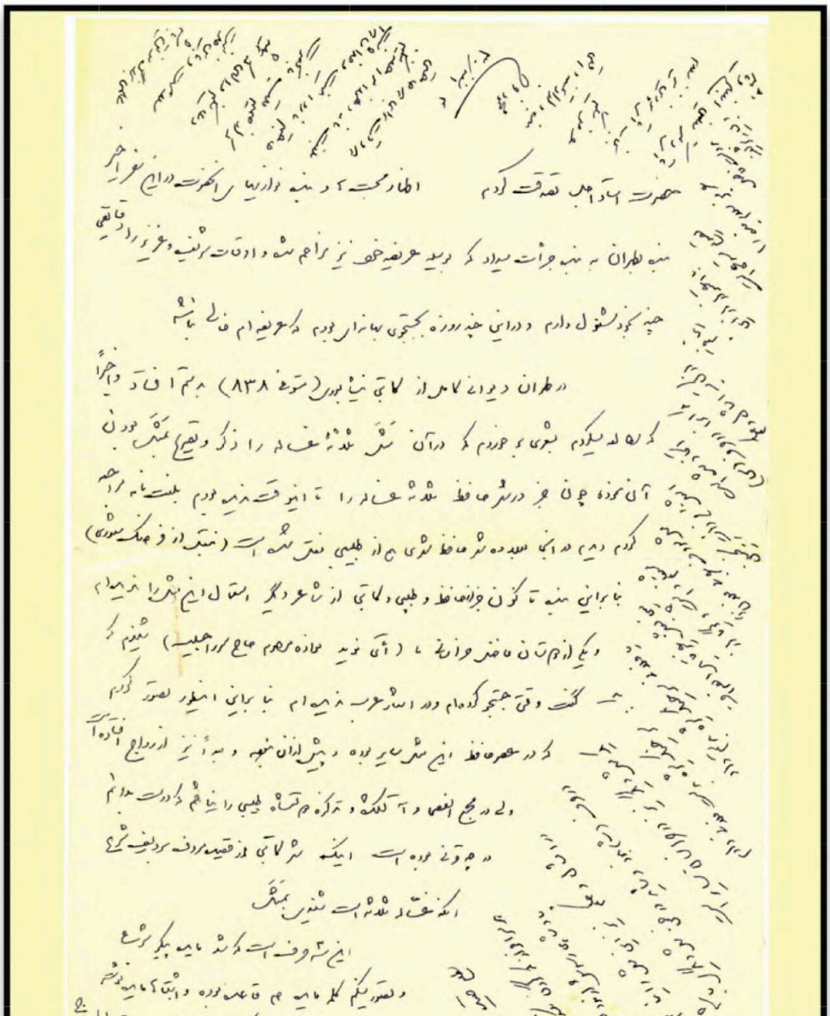


سند ۱۲۶ـ۱، نامهٔ غلامرضا رشیدیاسمی به دهخدا
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


AMBASSADE DE L'IRAN
ANKARA

۱۷ مهر ۱۳۲۸ شمسی
۹ اکتبر ۱۹۴۹

سند ۱۲۷ـ۱، نامهٔ قاسم غنی به دهخدا
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



حضرت استاد اجل تصدق گردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

در طهران دیوان کاملی از کاتبی نیشابوری (متوفی ۸۳۸) [illegible]

که تا کنون ندیده بودم [illegible] را ذکر و تصحیح ممکن بودن.

[illegible] در شعر حافظ [illegible] را تا این وقت ندیده بودم [illegible]

کردم [illegible] شعر حافظ [illegible] از طبیبی نقل شده است (نقل از فرهنگ سروری)

تا برای بنده تا کنون جز حافظ و طبیبی و کاتبی از شاعر دیگر استقبال این شعر را ندیده‌ام

و یکی از دوستان فاضل [illegible] (آقای [illegible]) شنیدم که

گفت وقتی جستجو کرده‌ام و در اشعار عرب ندیده‌ام. تا برای اینطور تصور کردم

که در عصر حافظ این شعر سایر بوده و پیش ازان [illegible] و بعد آن نیز از رواج افتاده

ولی در مجمع الفصحا و [illegible] و تذکره [illegible] طبیبی را [illegible]

در چه قرن بوده است اینکه شعر کاتبی از قصیده مردف [illegible]

[illegible]

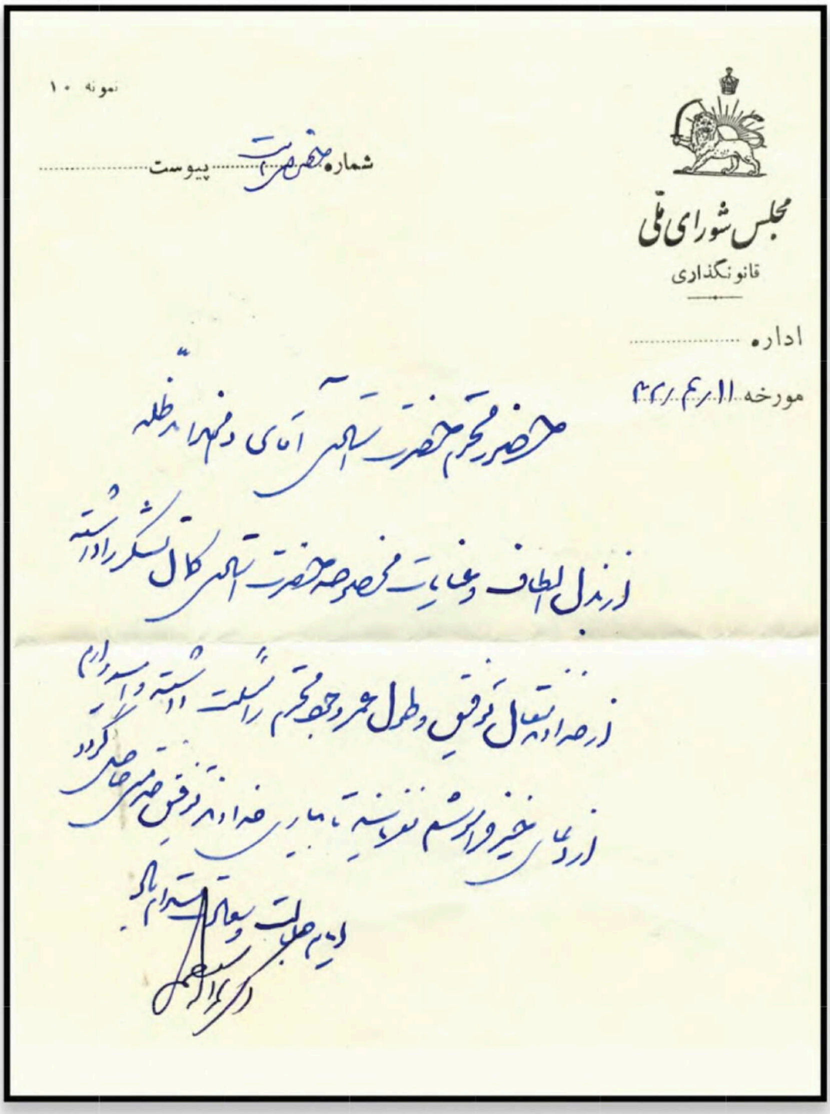
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سند ۱۲۸ـ۱، نامهٔ محمود فرخ به دهخدا

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



نمونه ۱۰

مجلس شورای ملی

قانونگذاری

شماره مخصوص ریاست پیوست ......

اداره ......

مورخه ۴۲/۴/۱۱

حضور محترم حضرت آقای دهخدا دام ظله

از بذل الطاف و عنایات مخصوصه حضرت آقای کمال تشکر را داشته

از خداوند متعال توفیق و طول عمر وجود محترم را مسئلت داشته و امیدوارم

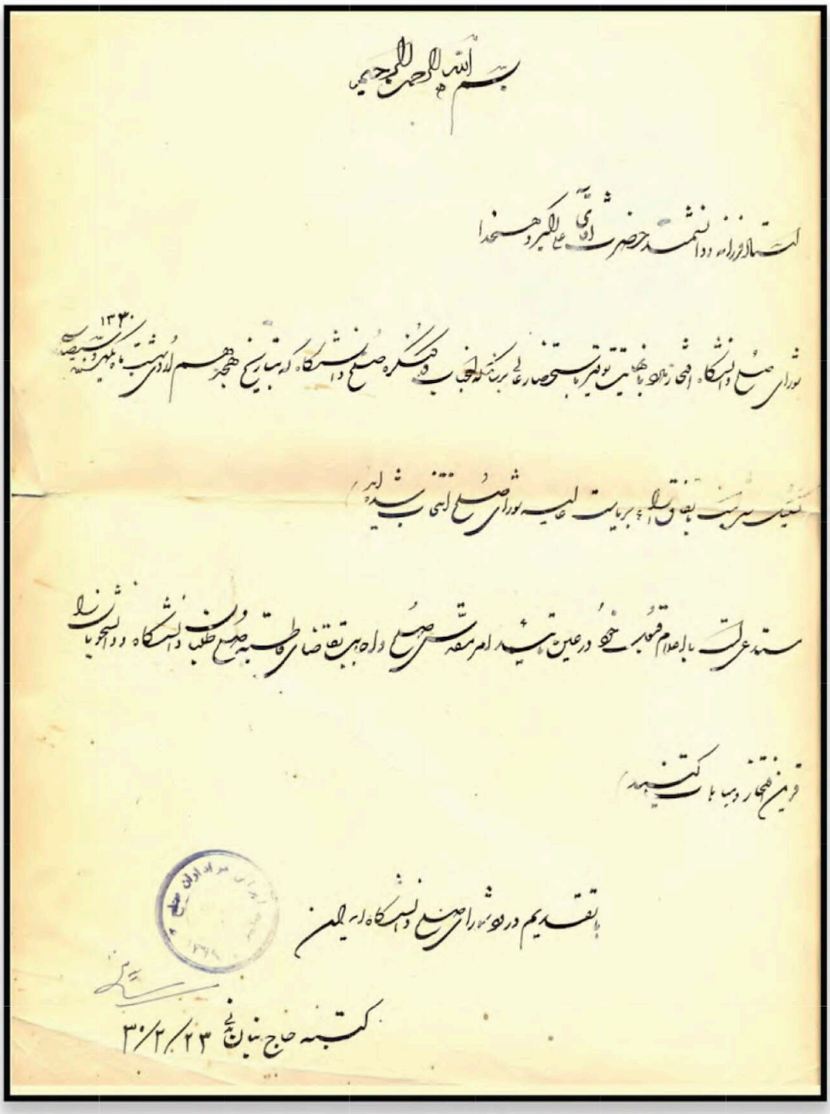
از دریای خیر و دانش آن نابغه [illegible] خداوند توفیق [illegible] گردد

ایام جلالت و سعادت مستدام باد

دکتر عبدالله معظمی

سند ۱۲۹ـ۱، نامهٔ عبدالله معظمی به دهخدا

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



بسم الله الرحمن الرحیم

استاد فرزانه و دانشمند حضرت آقای علی اکبر دهخدا

شورای صنفی دانشگاه افتخار دارد با نهایت توقیر به استحضار عالی برساند که انتخاب دیگر صنف دانشگاه که به تاریخ هجدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ [illegible]

جنابعالی به سرپرستی به اتفاق آرا به ریاست عالیه شورای صنفی انتخاب شده اید

مستدعی است با اعلام قبول خود در عین تأیید امر مقدس تشکیل صنف داده به تقاضای طبقه صنفی طلاب دانشگاه و دانشجویان [illegible]

قرین افتخار و مباهات گردانید

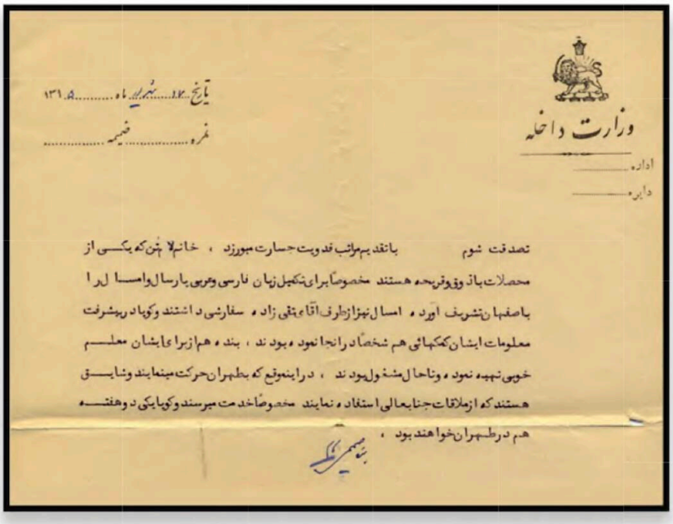
با تقدیم درود شورای صنفی دانشگاه ایران

[illegible]

کتبه حاج بنان ۳۰/۲/۲۳

سند ۱۳۰ـ۱، نامهٔ بنان مدنی به دهخدا

محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



وزارت داخله

اداره

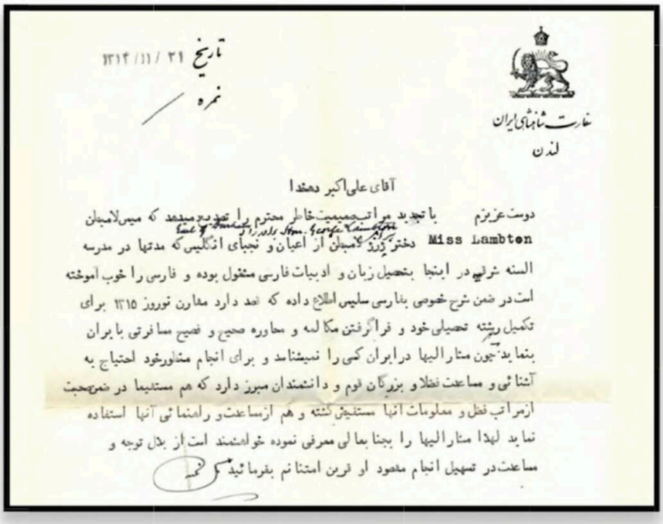
دایره

تاریخ ۱۲ شهریور ماه ۱۳۱۵

نمره ضمیمه

تصدقت شوم با تقدیم مراتب فدویت جسارت میورزد ، خانم لا متن که یکی از محصلات با ذوق و قریحه هستند مخصوصاً برای تکمیل زبان فارسی و عربی پارسال و امسال را باصفهان تشریف آورده ، امسال نیز از طرف آقای تقی زاده سفارشی داشتند و کویا در پیشرفت معلومات ایشان کمکهائی هم شخصاً در انجا نموده بودند ، بنده هم از برای ایشان معلم خوبی تهیه نموده و تا حال مشغول بودند ، در اینموقع که بطهران حرکت مینمایند و شایق هستند که از ملاقات جنابعالی استفاده نمایند مخصوصاً خدمت میرسند و کویا یکی دو هفته هم در طهران خواهند بود ،

سند ۱۳۱ـ۱، نامهٔ میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل دربارهٔ سفر خانم آن لمبتن به تهران
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سفارت شاهنشاهی ایران

لندن

تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۱۳۱۴

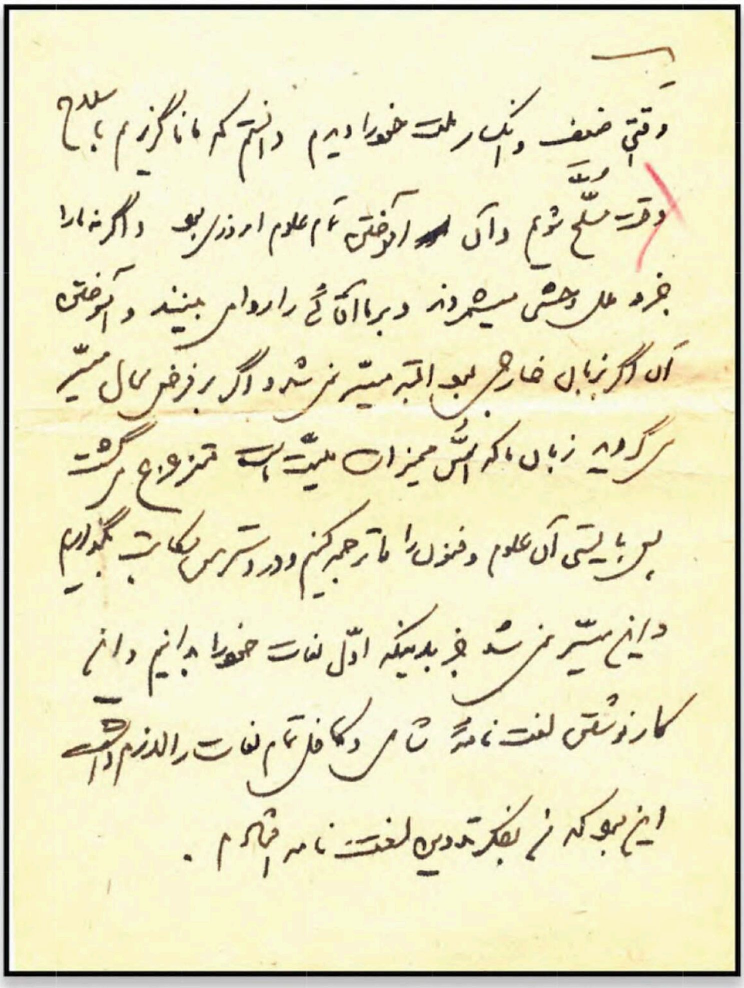
نمره /

آقای علی‌اکبر دهخدا

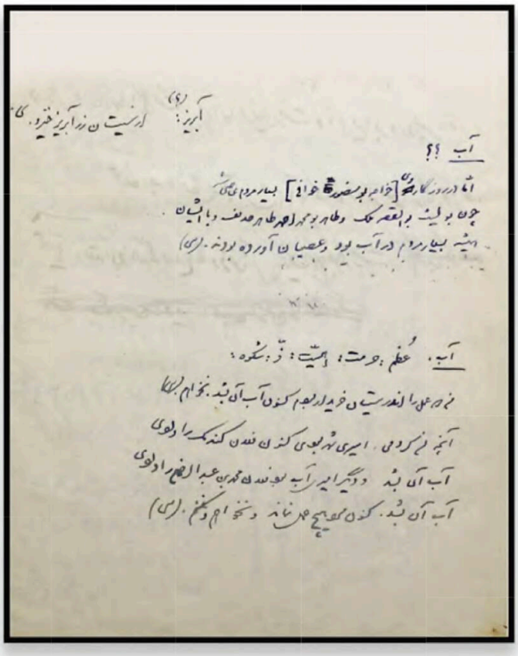
دوست عزیزم با تجدید مراتب صمیمیت خاطر محترم را تصدیع میدهد که میس لامبتن Miss Lambton دختر بزرگ لامبتن از اعیان و نجبای انگلیس که مدتها در مدرسه السنه شرقیه در اینجا بتحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغول بوده و فارسی را خوب آموخته است در ضمن شرح خصوصی بفارسی سلیس اطلاع داده که قصد دارد مقارن نوروز ۱۳۱۵ برای تکمیل رشته تحصیلی خود و فرا گرفتن مکالمه و محاوره صحیح و فصیح مسافرتی بایران بنماید چون مشارالیها در ایران کسی را نمیشناسد و برای انجام منظور خود احتیاج به آشنائی و مساعدت فضلا و بزرگان قوم و دانشمندان مبرز دارد که هم مستقیما در ضمن صحبت از مراتب فضل و معلومات آنها مستفیض گشته و هم از مساعدت و راهنمائی آنها استفاده نماید لهذا مشارالیها را بجناب عالی معرفی نموده خواهشمند است از بذل توجه و مساعدت در تسهیل انجام مقصود او قرین امتنان بفرمائید

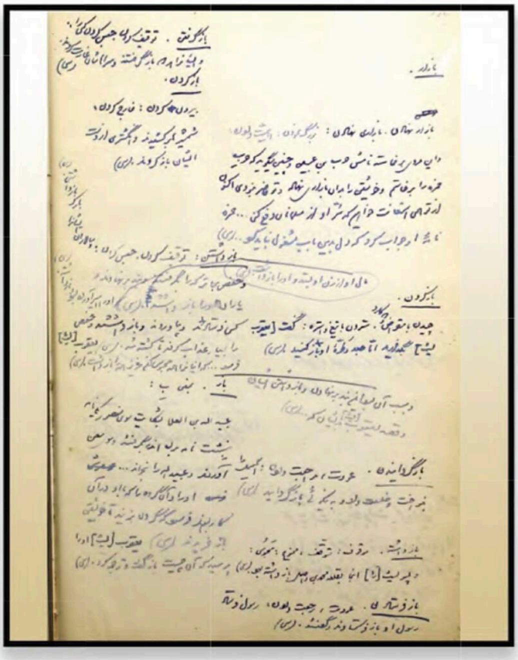
سند ۱۳۲ـ۱، توصیه‌نامه‌ای دیگر دربارهٔ آن لمبتن
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

ب. اسناد گفتار دوم

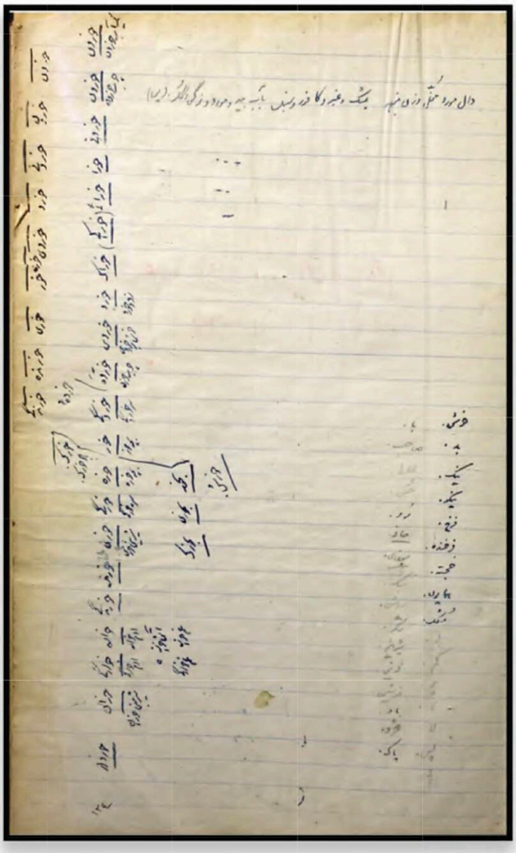

وقتی ضعف و نکبت ملت خود را دیدیم دانستیم که ما ناگزیریم با سلاح
وقت مسلح شویم و آن آموختن تمام علوم امروزی بود و اگر نه ما را
جزء ملل وحشی میشمردند و بر ما آن حق را روا میبینند و آموختن
آن اگر بزبان خارجی بود البته میسر نمیشد و اگر بر فرض محال میسر
میگردید زبان ما که امروز میزان ملیت ماست منزوی میگشت
پس بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترس ملت بگذاریم
و این میسر نمیشد جز بدینکه اول لغات خود را بدانیم و از این
کار نوشتن لغت نامه که حاوی و کامل تمام لغات را لازم داشت
این بود که من بفکر تدوین لغت نامه افتادم .

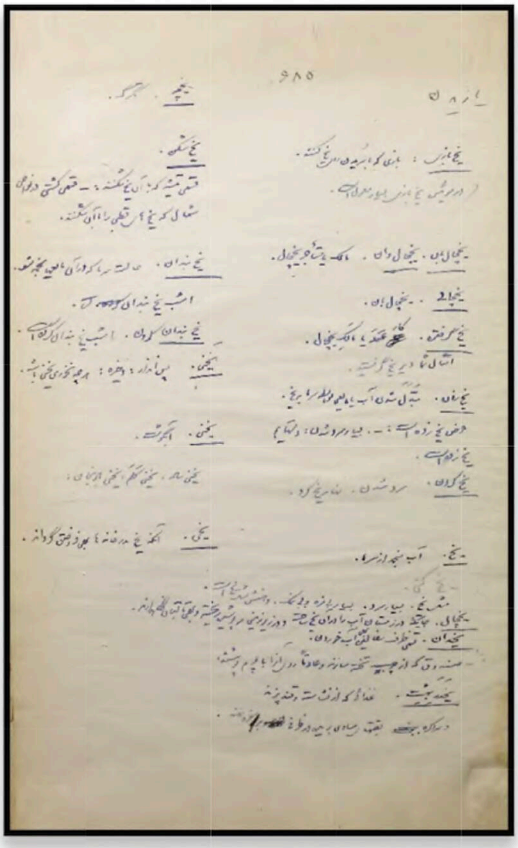
سند ۱ـ۲
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا





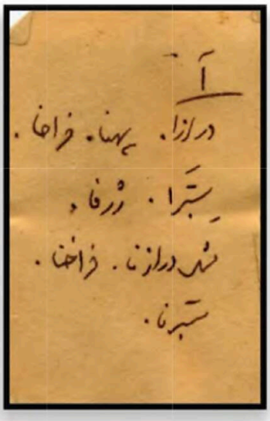
سند ۲ـ۲، برگ‌هایی از دفترهای اوّلیهٔ *لغت‌نامه*، محفوظ در کتابخانهٔ ملّی
به شمارهٔ ۰۰۱۲۳ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

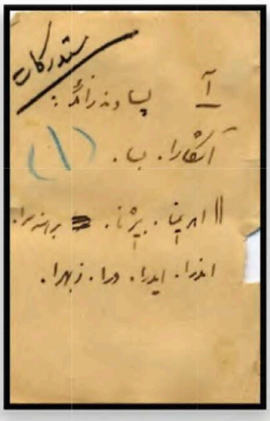


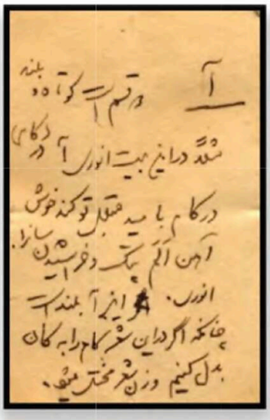


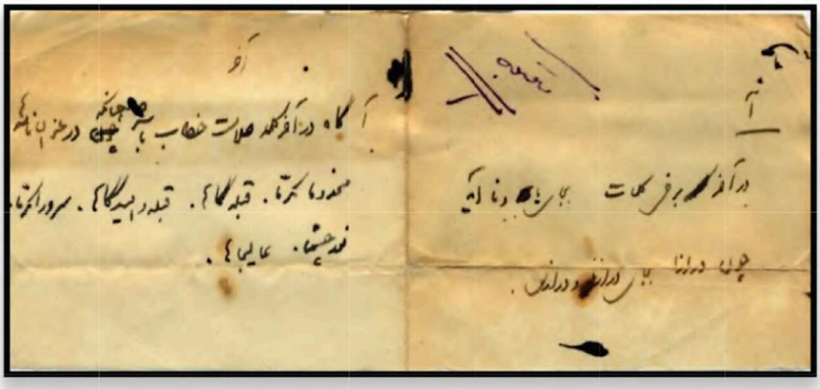
سند ۳ـ۲، برگ‌هایی از دفترهای اوّلیهٔ *لغت‌نامه*، محفوظ در کتابخانهٔ ملّی
به شمارهٔ ۰۰۱۲۴ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

نمونه‌هایی از برگه‌های لغت‌نامه به خط دهخدا و همکارانش (سندهای ۴ـ۲)

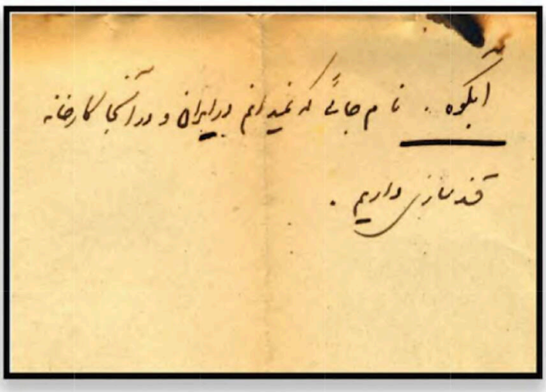

آ
درازا. پهنا. فراخا.
ستبرا. ژرفا.
نیز درازنا. فراخنا.
ستبرنا.

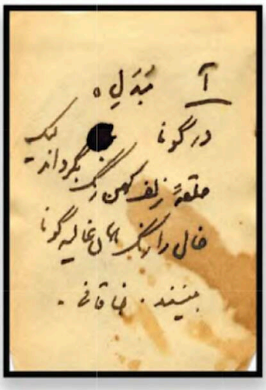

سند کلمات
آ پسوند زائد:
آنگارا. ب. (۱)
[illegible] پرنا. = برهنه‌پا.
اندرا. ایدرا. درا. زهرا.

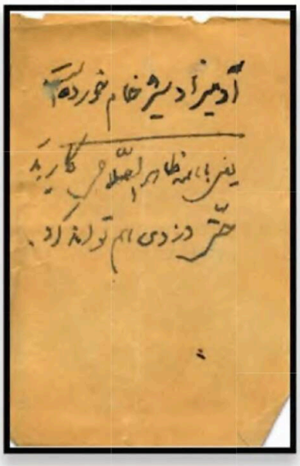

آ در قسم آ کوتاه و بلند
شده در این بیت انوری آ در کامی
در کام با ید هنقل تو کند خوش
آهن اگرم [illegible] سازا
انوری. [illegible] آ بلند
چنانکه اگر در این شعر کام را به کان
بدل کنیم وزن شعر مختل شود.

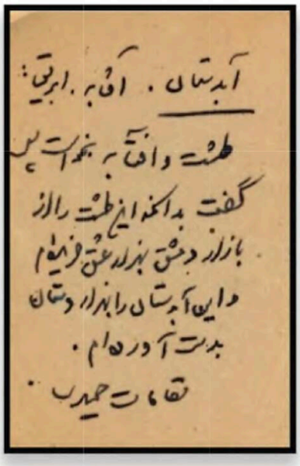

آ
در آخر برخی کلمات بجای [illegible] آید
چون درازنا بجای درازی و درازا.

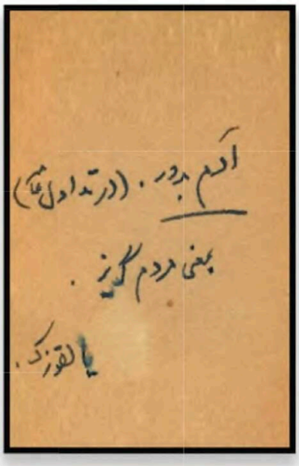
آگاه در آخر کلمات صلات خطاب [illegible] در خطاب [illegible]
معبودا. کریما. قبله‌گاها. قبله امیدگاها. سرورا [illegible]
فرد جهانا. عالیجا.

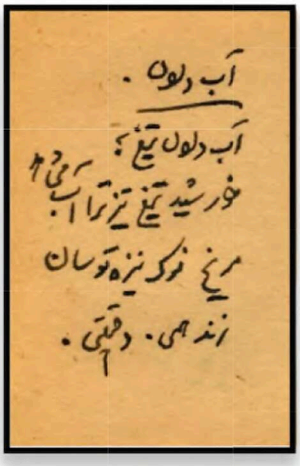

آبکوه. نام جائی که نمیدانم در ایران و در آنجا کارخانه
قندسازی داریم.

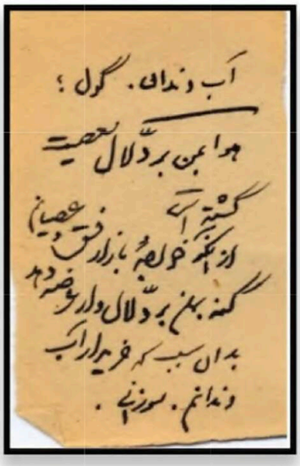

آ مبدل ه
در گونا
حلقهٔ زلف کمین رنگ بگرداند لیک
خال را رنگ [illegible] غالیه گونا
ببینند. قاآنی.

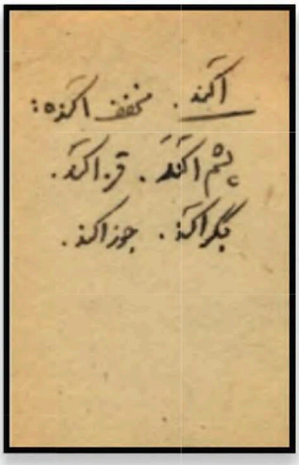

آدمیزاد شیر خام خورده است
یعنی با همه ظاهر الصلاحی کار بد
حتی دزدی هم تواند کرد.

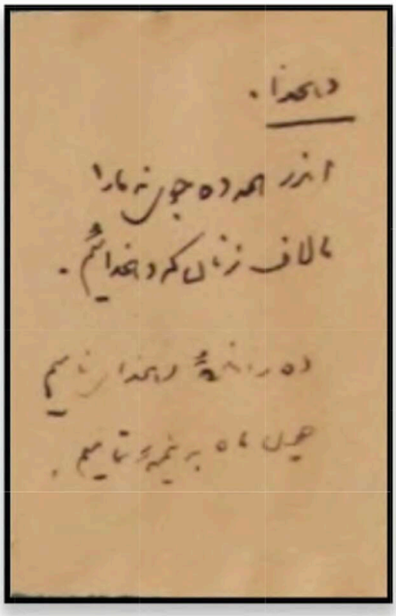

آبدستان. آفتابه. ابریق:
طشت و آفتابه بهم آمد پس
گفت بدانکه این طشت را از
بازار دمشق بهزار عشق خریده‌ام
و این آبدستان را با هزار دستان
بدست آورده‌ام.
مقامات حمیدی.

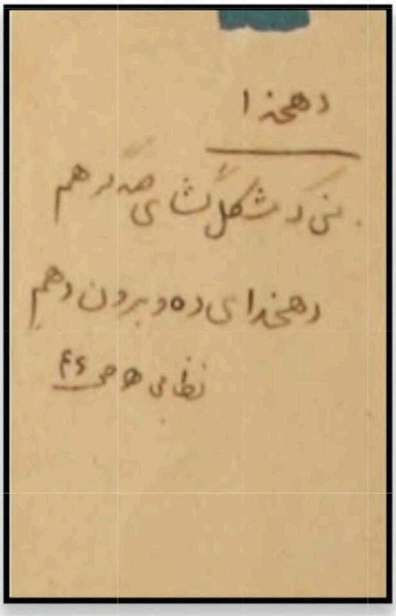

آدم بدور. (در تداول عامه)
یعنی مردم گریز.
یا الفوزک.


آب دلون.
آب دلون تیغ؛
خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد
مریخ نوک نیزه تو سان
زند همی. دقیقی.

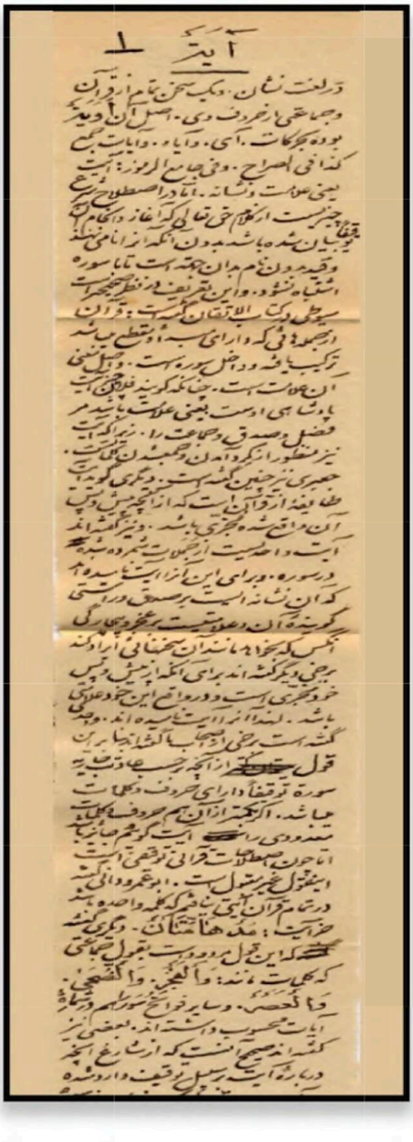

آب دندان. گول؛
هوا بمن بر دلال معصیت
گشته است
از بکه خواهم بازار فسق و عصیان
گمنه بمن بر دلال‌وار عرضه دهد
بدان سبب که خریدار آب
دندانم. سوزنی.


آکنه. مخفف آکنده:
پشم آکنه. قز آکنه.
جگر آکنه. جوز آکنه.



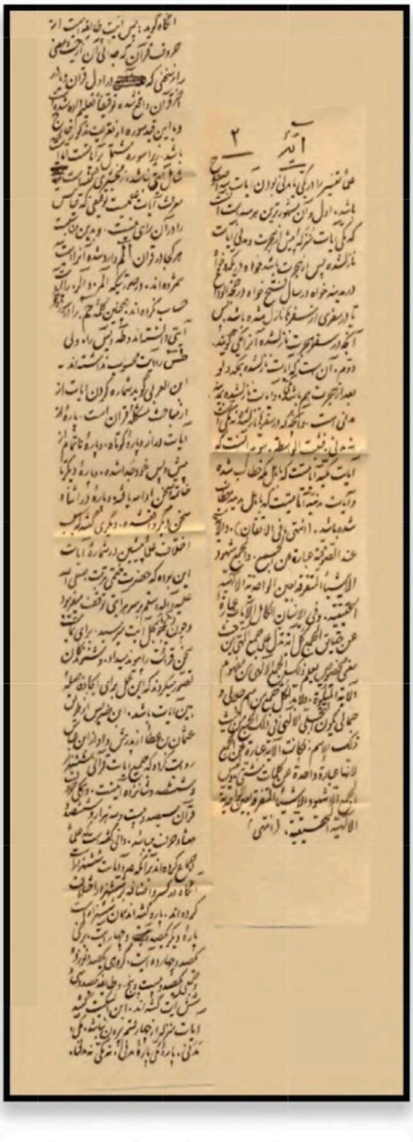


برگهٔ اول دربردارندهٔ دو بیت از بیت‌های موردعلاقهٔ دهخدا است که چندین جا نوشته‌است.
اوّلین بیت که مَثَل نیز شده، از سنائی غزنوی است
و دومی از ابیات *لیلی و مجنون* نظامی و برگهٔ دوم بیتی از هفت پیکر نظامی



آیه ۱

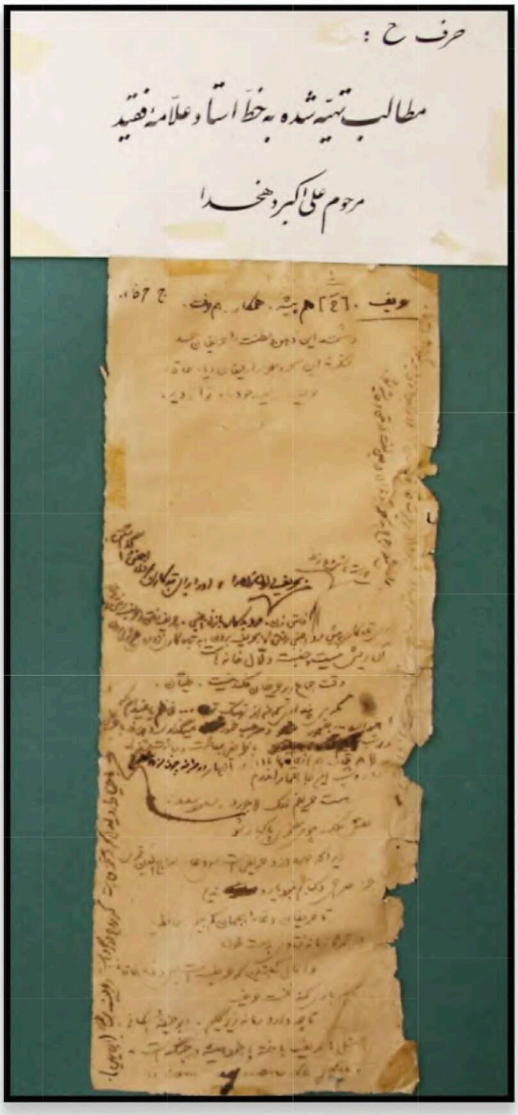
در لغت نشان. و یک سخن تمام از قرآن و جماعتی از حروف وی. اصل آن أییة بوده بحرکات. آی. و آیاه. و آیات جمع کذا فی الصراح. و فی جامع الرموز: آیت یعنی علامت و نشانه. اما در اصطلاح شرع چیزیست از کلام حق تعالی که آغاز و انجام آن توقیفاً بیان شده باشد بدون آنکه از نامی نهند و قید بدون نام بدان جهت است تا با سوره اشتباه نشود. و این تعریف در نظر جعبری است. سیوطی در کتاب الاتقان گفته است: قرآن از جمله‌ئی که دارای مبدأ و مقطع می‌باشد ترکیب یافته و داخل سوره است. و اصل معنی آن علامت است. چنانکه گویند فلان چنین آیت پادشاهی اوست یعنی علامت باشد مر فضل و صدق و شجاعت را. زیرا که آیت نیز منظور از گرد آمدن و جمع شدن کلمات. جعبری نیز چنین گفته است. دیگری گوید: آیت طایفه از قرآن است که از آنچه پیش و پس آن واقع شده مجزی باشد. و نیز گفته‌اند آیت واحدیست از جملات شمرده شده در سوره. و برای این آن را آیت نامیده‌اند که آن نشانه ایست بر صدق و راستی گوینده آن و علامتیست بر عجز و بیچارگی آنکس که بخواهد مانند آن سخنانی ایراد کند. برخی دیگر گفته‌اند برای آنکه از پیش و پس خود مجزی است و در واقع این خود علامتی باشد. لهذا آن را آیت نامیده‌اند. و چنین گفته است برخی از اصحاب با گفته اعتبار بر این قول [illegible] از آنچه [illegible] سوره توقیفاً دارای حروف و کلمات می‌باشد. اگر کمتر از آن هم حروف و کلمات متعدد [illegible] را آیت گوئیم جائز باشد اما چون اصطلاحات قرآنی توقیفی است این قول غیر مقبول است. ابوعمرو دانی گفته در تمام قرآن آیتی نیافتم که کلمهٔ واحده باشد جز آیت: مُدْهامَّتانِ. دیگری گفته که این قول مردود است بقول جماعتی که کلمات مانند: والفجر. والضحی. والعصر. و سایر فواتح سور را هم در شمار آیات محسوب داشته‌اند. بعضی نیز گفته‌اند صحیح آنست که از شارع [illegible] درباره آیت رسیل توقیف وارد شده



آیه ۲

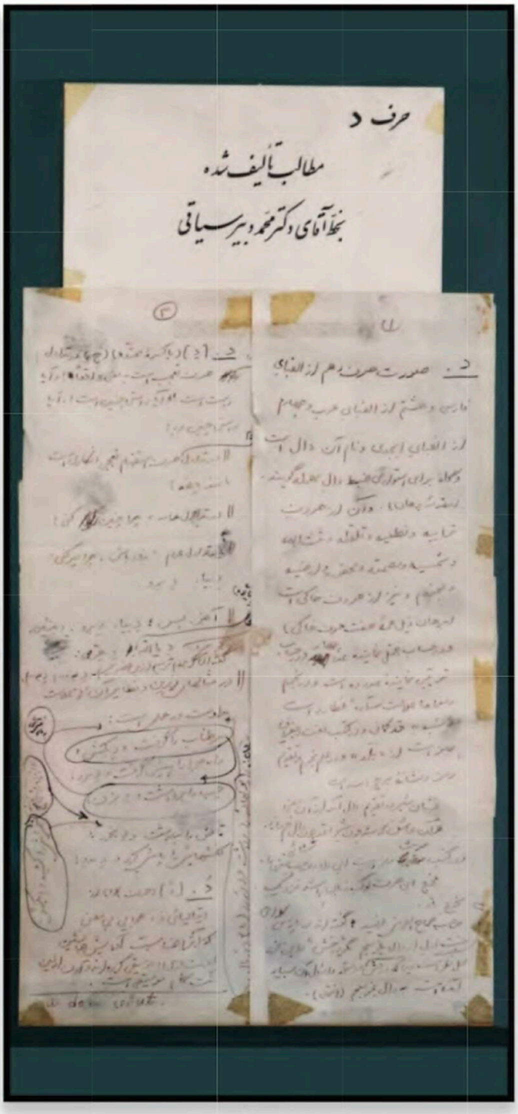
علما تفسیر را ارای [illegible] مکی و مدنی بودن آیات [illegible] باشد. اول و آن مشهورترین هر سه است آنست که مکی آیات نخستی که پیش از هجرت و مدنی آیات نازل شده پس از هجرت باشد خواه در مکه خواه در مدینه خواه در سال فتح خواه در حجة الوداع یا در سفری از سفرها نازل شده باشد. پس آنچه در سفر هجرت نازل شده آن را مکی گویند. دوم. آن است که آیات نازل شده بمکه و لو بعد از هجرت هم باشد [illegible] و آیات نازل شده بمدینه مدنی است. [illegible]

[illegible]



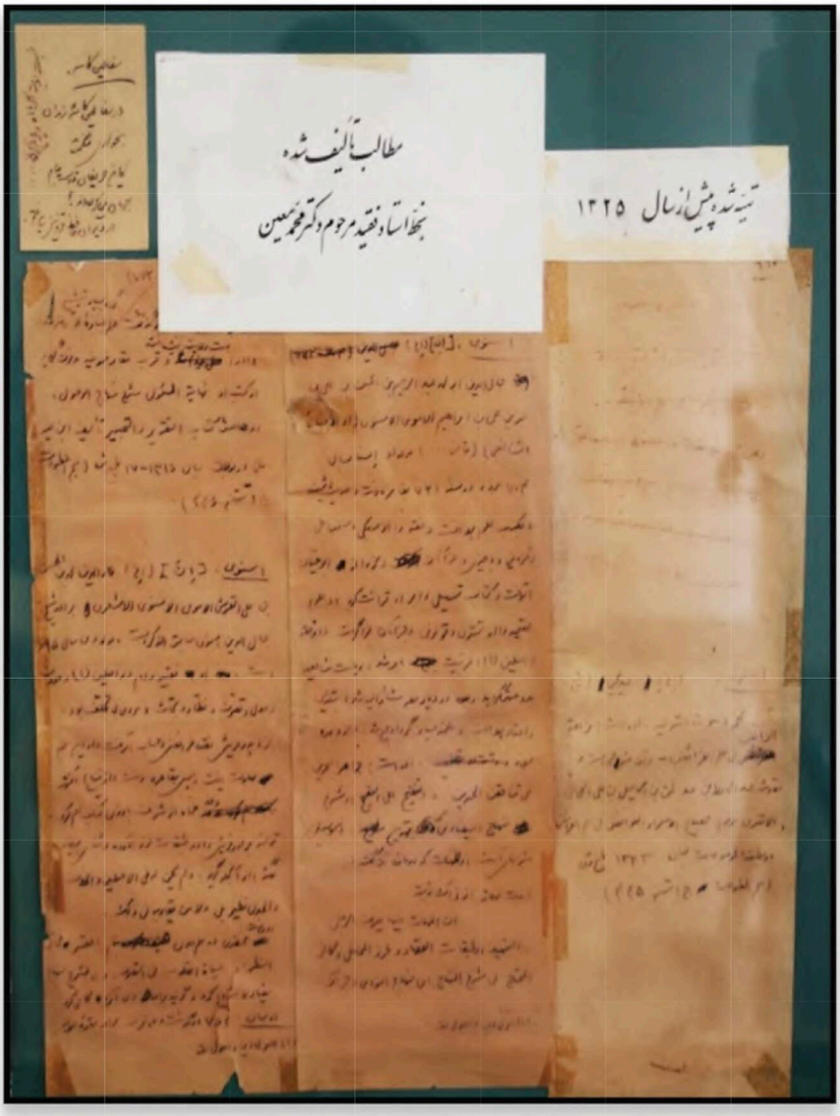
سند ۲ـ۵

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



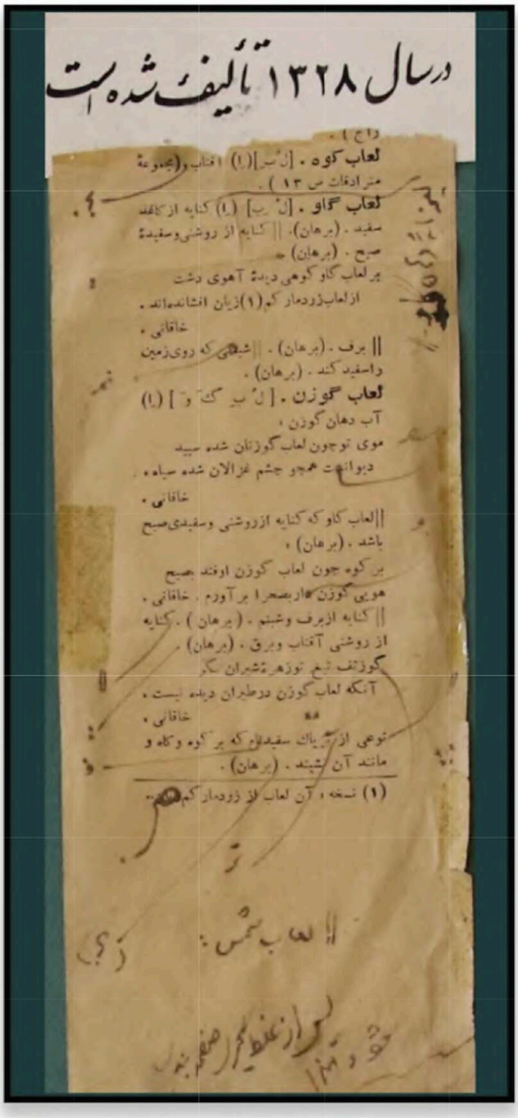
سند ۲ـ۶

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۷ـ۲

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



در سال ۱۳۲۸ تألیف شده است

داغ) .

لعاب کوه . [لُ بِ] (اِ) آفتاب (مجموعهٔ مترادفات ص ۱۳) .

لعاب گاو . [لُ بِ] (اِ) کنایه از کاغذ سفید . (برهان) . || کنایه از روشنی و سفیدهٔ صبح . (برهان) .

بر لعاب گاو کوهی دیدهٔ آهوی دشت
از لعاب زودمار کم (۱) زبان افشانده‌اند .
خاقانی .

|| برف . (برهان) . || شبنمی که روی زمین را سفید کند . (برهان) .

لعاب گوزن . [لُ بِ گَ وَ] (اِ) آب دهان گوزن .

موی تو چون لعاب گوزنان شده سپید
دیوانت همچو چشم غزالان شده سیاه .
خاقانی .

|| لعاب گاو که کنایه از روشنی و سفیدی صبح باشد . (برهان) .

بر کوه چون لعاب گوزن اوفتد بصبح
هوی گوزن‌وار بصحرا برآورم . خاقانی .

|| کنایه از برف و شبنم . (برهان) . کنایه از روشنی آفتاب و برق . (برهان) .

گوزنت تیغ تو زهرهٔ شیران کند
آنکه لعاب گوزن در طیران دیده نیست .
خاقانی .

نوعی از ریباس سفیدفام که بر کوه و کاه و مانند آن نشیند . (برهان) .

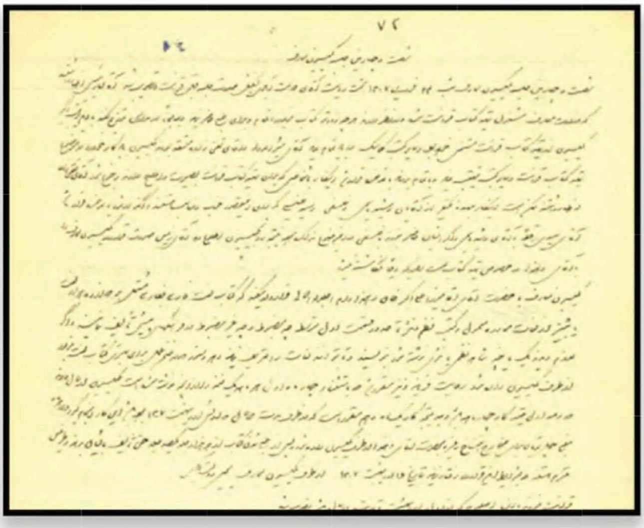
---

(۱) نسخه : آن لعاب از زودمار کم ...

|| لعاب شمس :

سند ۸ـ۲

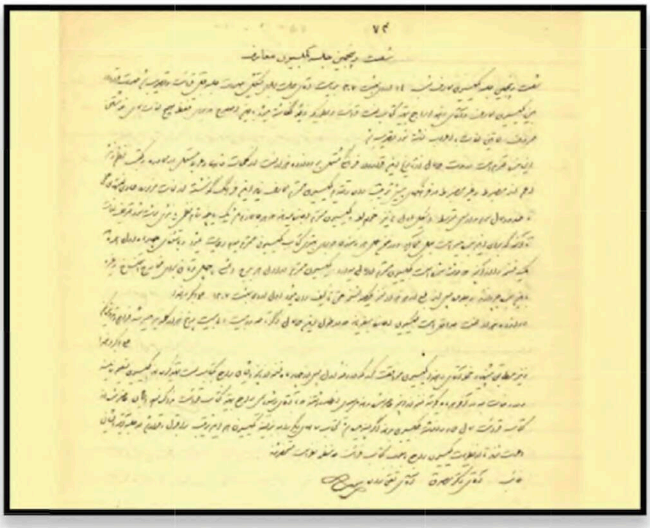
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


۷۲

۶۴

شصت و چهارمین جلسه کمیسیون معارف

سند ۹ـ۲


۷۴

شصت و پنجمین جلسه کمیسیون معارف

سند ۱۰ـ۲

توانا بود هر که دانا بود

فرهنگ فارسی

تألیف

علی اکبر دهخدا

(۱۲۵۸ - ۱۳۳۴ شمسی)

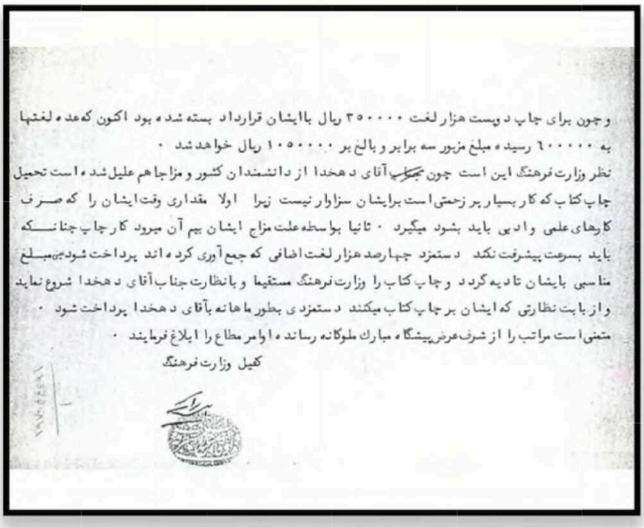
از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ

(این کتاب در سال ۱۳۱۹ در چاپخانهٔ بانک ملی ایران بچاپ رسید و بسال ۱۳۴۱ انتشار یافت)

چاپخانهٔ وزارت فرهنگ

سند ۱۱ـ۲

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



وچون برای چاپ دویست هزار لغت ۳۵۰۰۰۰ ریال باایشان قرارداد بسته شده بود اکنون که‌عده لغتها به ۶۰۰۰۰۰ رسیده مبلغ مزبور سه برابر و بالغ بر ۱۰۵۰۰۰۰ ریال خواهد شد .

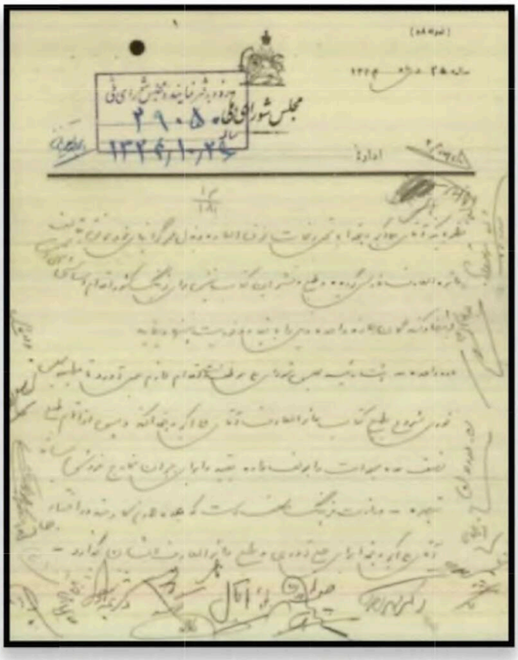
نظر وزارت فرهنگ این است چون جناب آقای دهخدا از دانشمندان کشور و مزاجا هم علیل شده است تحمیل چاپ کتاب که کار بسیار پر زحمتی است برایشان سزاوار نیست زیرا اولا مقداری وقت ایشان را که صرف کارهای علمی وادبی باید بشود میگیرد . ثانیا بواسطه علت مزاج ایشان بیم آن میرود کار چاپ چنانکه باید بسرعت پیشرفت نکند دستمزد چهارصد هزار لغت اضافی که جمع آوری کرده اند پرداخت شود بمبلغ مناسبی بایشان تادیه گردد و چاپ کتاب را وزارت فرهنگ مستقیما و بانظارت جناب آقای دهخدا شروع نماید واز بابت نظارتی که ایشان بر چاپ کتاب میکنند دستمزدی بطور ماهانه بآقای دهخدا پرداخت شود .

متمنی است مراتب را از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه رسانده اوامر مطاع را ابلاغ فرمایند .

کفیل وزارت فرهنگ

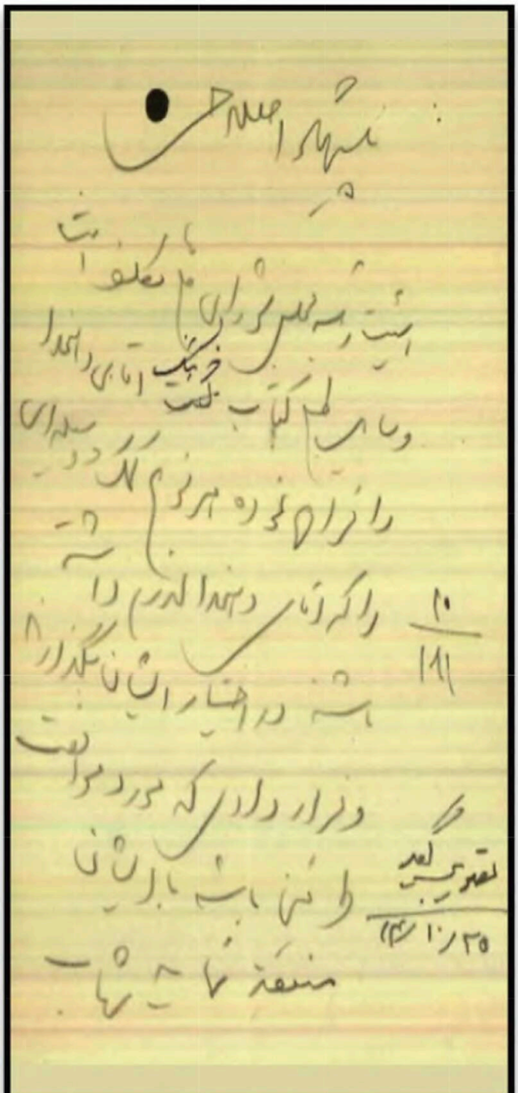
سند ۱۲ـ۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۴۴۴۹۱ـ۲۹۷

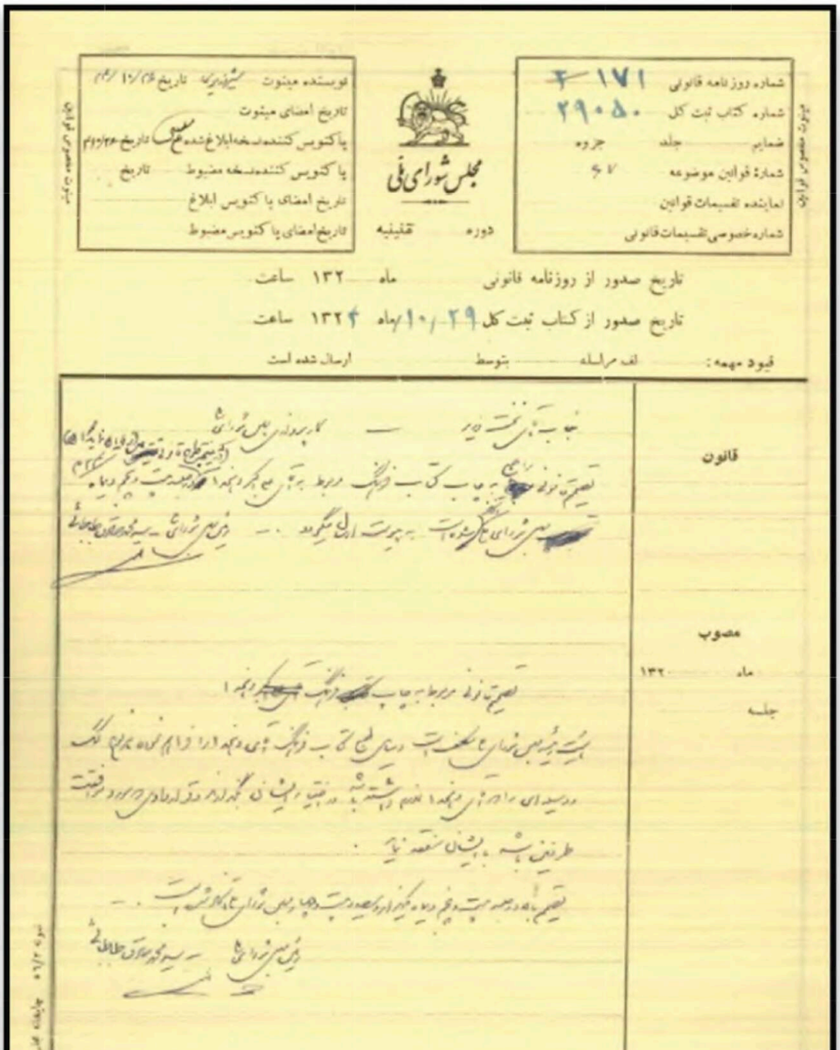


سند ۱۳ـ۲، پیشنهاد نمایندگان مجلس برای طبع فرهنگ دهخدا

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۴/۶۷/۴۲/۵/۷۴ق


بسمه تعالی
هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مکلف است
وسائل طبع کتاب لغت فرهنگ آقای دهخدا
را فراهم نموده هر کدام که در دوره اول
را که آقای دهخدا لازم داشته
باشند در اختیار ایشان بگذارند
و قرار دادی که مورد موافقت
ایشان باشد بدهند
منشی [illegible] شهاب
۱۰/۱۸۱
تصویب شد
۳۵/۱۰/۱۴

سند ۱۴ـ۲، اصلاحیهٔ ولی‌الله شهاب فردوسی
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۴/۶۷/۴۲/۵/۷۴ق



شمارهٔ روزنامه قانونی ۱۷۱
شماره کتاب ثبت کل ۲۹۰۵۰
ضمایم جلد جزوه
شمارهٔ قوانین موضوعه ۶۷
نمایندهٔ تقسیمات قوانین
شماره خصوصی تقسیمات قانونی

مجلس شورای ملی
دوره تقنینیه

نویسنده مینوت تاریخ
تاریخ امضای مینوت
پاکنویس کننده نسخه ابلاغ شده تاریخ
پاکنویس کننده نسخه مضبوط تاریخ
تاریخ امضای پاکنویس ابلاغ
تاریخ امضای پاکنویس مضبوط

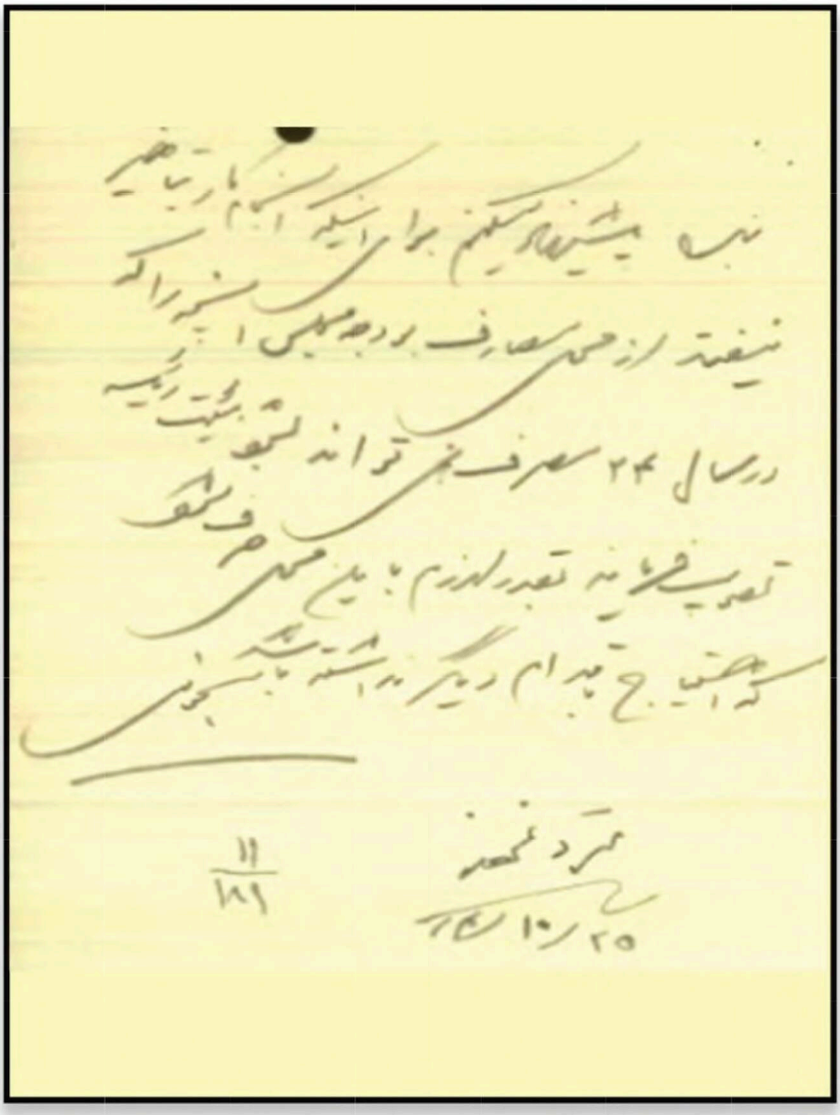
تاریخ صدور از روزنامه قانونی ماه ۱۳۲ ساعت
تاریخ صدور از کتاب ثبت کل ۲۹/ ۱۰ /ماه ۱۳۲۴ ساعت

قیود مهمه: لف مراسله بتوسط ارسال شده است

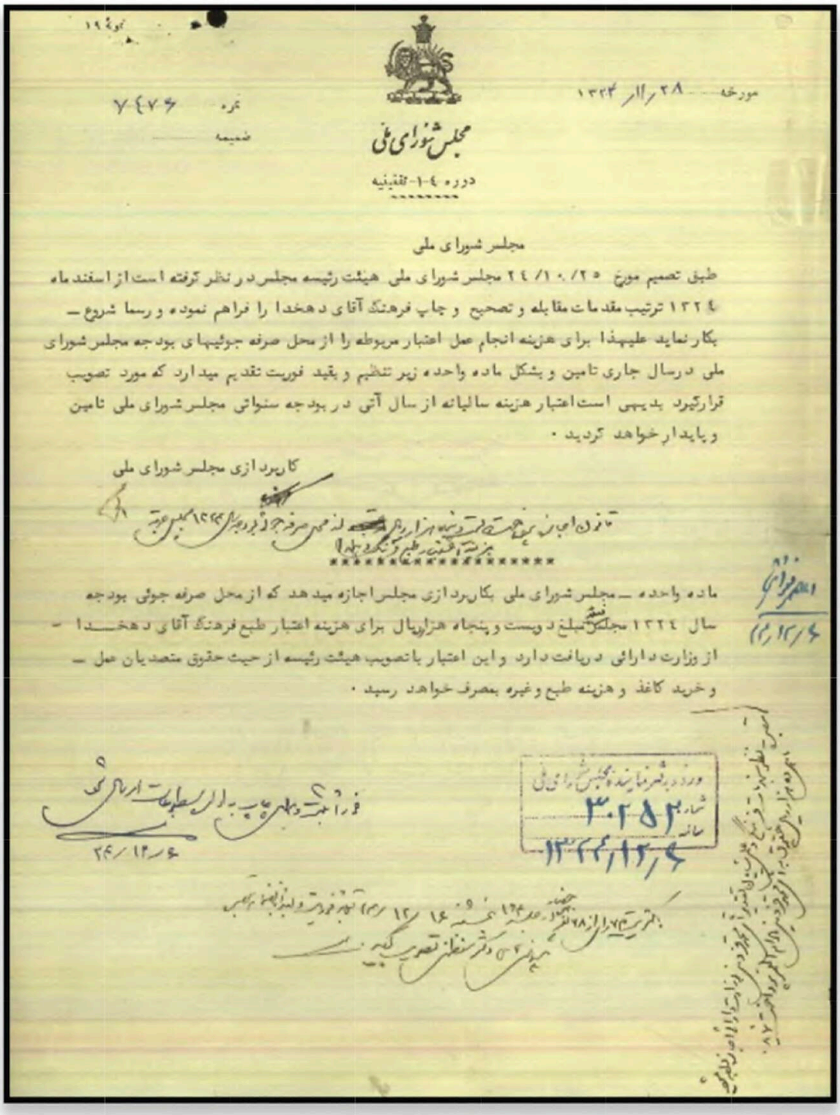
قانون

مصوب
ماه ۱۳۲۰
جلسه

سند ۱۵ـ۲، پیش‌نویس گزارش محمّدصادق طباطبائی دربارهٔ چاپ فرهنگ دهخدا
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۴/۶۷/۴۲/۵/۷۴ق



سند ۱۶ـ۲، پیشنهاد اسماعیل نجومی برای اختصاص وجوه صرفه‌جویی‌شده به فرهنگ دهخدا
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به ۱۴/۶۷/۴۲/۵/۷۴ق



مورخه ۲۸/۱۲/۱۳۲۴

نمره ۷۴۷۶

ضمیمه

مجلس شورای ملی

دوره ۱۴- تقنینیه

مجلس شورای ملی

طبق تصمیم مورخ ۲۴/۱۰/۲۵ مجلس شورای ملی هیئت رئیسه مجلس در نظر گرفته است از اسفند ماه ۱۳۲۴ ترتیب مقدمات مقابله و تصحیح و چاپ فرهنگ آقای دهخدا را فراهم نموده و رسما شروع بکار نماید علیهذا برای هزینه انجام عمل اعتبار مربوطه را از محل صرفه جوئیهای بودجه مجلس شورای ملی در سال جاری تامین و بشکل ماده واحده زیر تنظیم و بقید فوریت تقدیم میدارد که مورد تصویب قرارگیرد بدیهی است اعتبار هزینه سالیانه از سال آتی در بودجه سنواتی مجلس شورای ملی تامین و پایدار خواهد گردید.

کاربرد ازی مجلس شورای ملی

****

ماده واحده ـ مجلس شورای ملی بکاربرد ازی مجلس اجازه میدهد که از محل صرفه جوئی بودجه سال ۱۳۲۴ مجلس مبلغ دویست و پنجاه هزار ریال برای هزینه اعتبار طبع فرهنگ آقای دهخـــدا ـ از وزارت دارائی دریافت دارد و این اعتبار باتصویب هیئت رئیسه از حیث حقوق متصدیان عمل ـ و خرید کاغذ و هزینه طبع وغیره بمصرف خواهد رسید.

ورود بدفتر نمایندگی مجلس شورای ملی

شماره ۳۰۲۵۲

ساعت

۱۳۲۴/۱۲/۶

سند ۱۷ـ۲

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۴/۶۷/۴۲/۵/۷۴ ق



لغت نامه

ا

تألیف

دهخدا

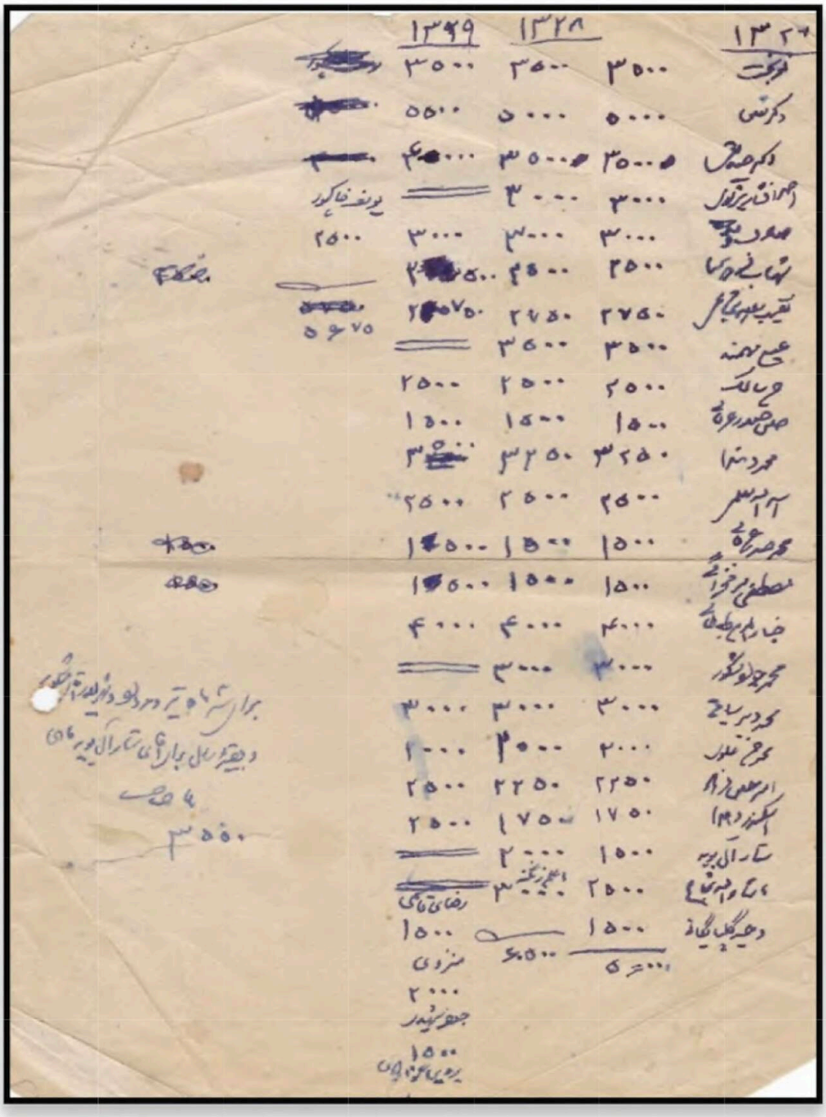
آ ـ ابو سعد

تهران سال ۱۳۲۵ خورشیدی

چاپخانهٔ مجلس

سند ۱۸ـ۲

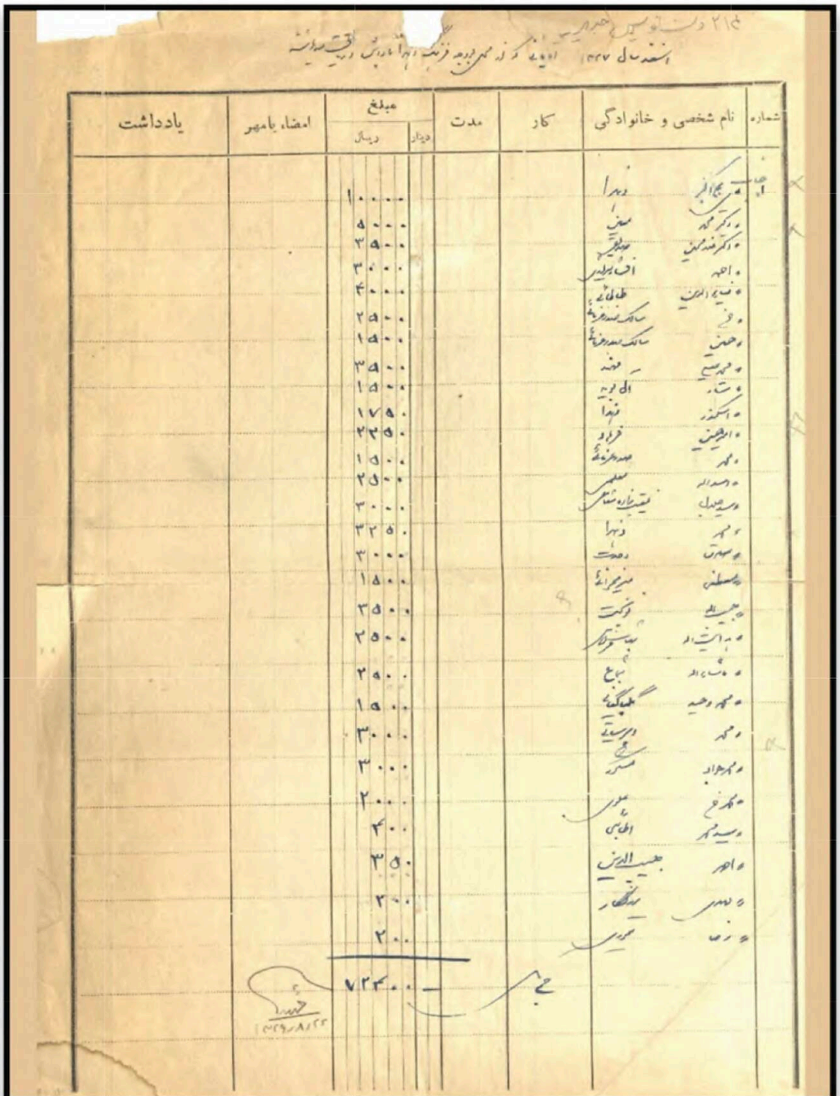
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



نام	۱۳۲۷	۱۳۲۸	۱۳۲۹
نوبخت	۳۵۰۰	۳۵۰۰	۳۵۰۰
دکتر معین	۵۰۰۰	۵۰۰۰	۵۵۰۰
دکتر صدیقی	۳۵۰۰	۳۵۰۰	[illegible]
احمد افشار شیرازی	۳۰۰۰	۳۰۰۰	
صادق وحدت	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰
شهاب فردوسی	۲۵۰۰	۲۵۰۰	[illegible]
نقیب‌زاده شعاعی	۲۷۵۰	۲۷۵۰	۲۷۵۰
عیسی مهمند	۳۵۰۰	۳۵۰۰	
حسن سالک	۲۵۰۰	۲۵۰۰	۲۵۰۰
حسین صدرعرفانی	۱۵۰۰	۱۵۰۰	۱۵۰۰
محمد دهخدا	۳۲۵۰	۳۲۵۰	[illegible]
اسدالله معلمی	۲۵۰۰	۲۵۰۰	۲۵۰۰
محمد صدرعرفانی	۱۵۰۰	۱۵۰۰	[illegible]
مصطفی میرفخرائی	۱۵۰۰	۱۵۰۰	[illegible]
ضیاءالدین طباطبائی	۴۰۰۰	۴۰۰۰	۴۰۰۰
محمدجواد مشکور	۳۰۰۰	۳۰۰۰	
محمد دبیرسیاقی	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰
محمدحسن علوی	۲۰۰۰	۲۰۰۰	۲۰۰۰
امیرحسین فرهاد	۲۲۵۰	۲۲۵۰	۲۵۰۰
اسکندر دهخدا	۱۷۵۰	۱۷۵۰	۲۵۰۰
ستار آل‌بویه	۱۵۰۰	۲۰۰۰	
ماشاءالله شجاع	۲۵۰۰	[illegible]	
وحید گلپایگانی	۱۵۰۰		

سند ۱۹ـ۲، فهرست پرداخت‌ها به خط دهخدا مربوط به سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، محفوظ در گنجینهٔ دهخدا

نام همکاران دهخدا در این فهرست: نوبخت، دکتر معین، دکتر صدیقی، احمد افشار شیرازی، صادق وحدت، شهاب فردوسی، نقیب‌زاده شعاعی، عیسی مهمند، حسن سالک، حسین صدرعرفانی، محمّد دهخدا، اسداللّه معلّمی، محمّد صدرعرفانی، مصطفی میرفخرائی، ضیاءالدین طباطبائی، محمّدجواد مشکور، محمّد دبیرسیاقی، محمّدحسن علوی، امیرحسین فرهاد [دهخدا]، اسکندر دهخدا، ستار آل‌بویه، ماشاءاللّه شجاع، وحیدگلپایگانی، یوسف خاکپور، اعظم زنگنه، رضای قاسمی، منزوی، جعفر شهیدی، پروین گونابادی (گنابادی)

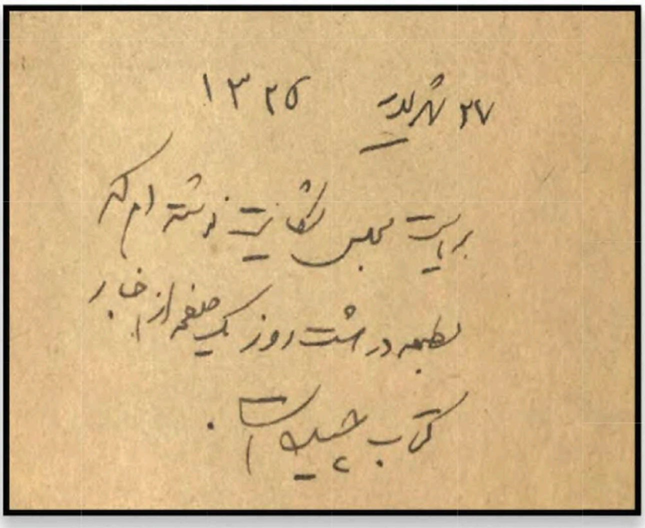


شماره	نام شخصی و خانوادگی	کار	مدت	مبلغ ریال	مبلغ دینار	امضاء یا مهر	یادداشت
	آقای علی‌اکبر دهخدا			۱۰۰۰۰			
	دکتر محمد معین			۵۰۰۰			
	دکتر محمد دبیرسیاقی			۳۵۰۰			
	[illegible]			۳۰۰۰			
	[illegible]			۴۰۰۰			
	[illegible]			۲۵۰۰			
	[illegible]			۱۵۰۰			
	[illegible]			۳۵۰۰			
	[illegible]			۱۵۰۰			
	[illegible]			۱۷۵۰			
	[illegible]			۲۲۵۰			
	[illegible]			۱۵۰۰			
	[illegible]			۲۵۰۰			
	[illegible]			۳۰۰۰			
	[illegible]			۳۲۵۰			
	[illegible]			۳۰۰۰			
	[illegible]			۱۵۰۰			
	[illegible]			۳۵۰۰			
	[illegible]			۲۵۰۰			
	[illegible]			۲۵۰۰			
	[illegible]			۱۵۰۰			
	[illegible]			۳۰۰۰			
	[illegible]			۳۰۰۰			
	[illegible]			۲۰۰۰			
	سید محمد اطانبی			۴۰۰			
	احمد حبیب‌الدین			۳۵۰			
	مهدی زرنگار			۳۰۰			
	رضا تیموری			۲۰۰			
				۷۲۳۰۰			

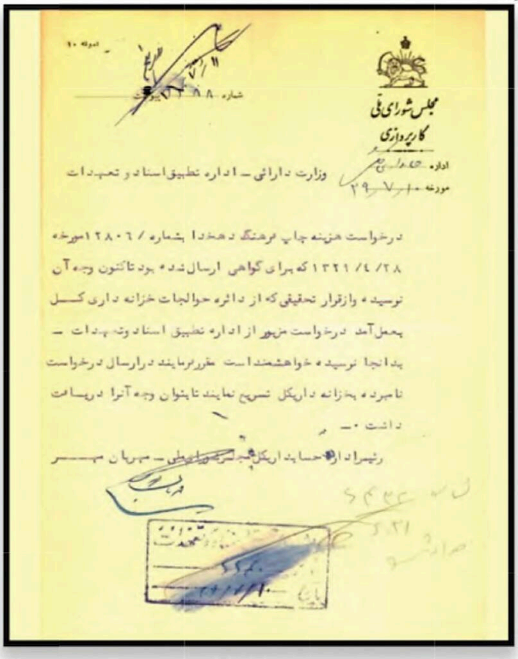
سند ۲۰ـ۲، فهرست پرداخت‌ها، اسفندماه ۱۳۲۷[1]

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۲۶ ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

۱. در پایان این فهرست نام چهار نفر نوشته شده که در هیچ یک از فهرست‌های دستمزدها و دو فهرستی که محمّد معین و محمّد دبیرسیاقی از همکاران *لغت‌نامه* به دست داده‌اند، نیامده‌است: سیدمحمّد اطانبی، احمد حبیب‌الدین، مهدی زرنگار و رضا تیموری.


۲۷ شهریور ۱۳۲۶
... نوشته ام که
مطبعه در هشت روز یک صفحه از ا. ب.
کتاب جدید ...

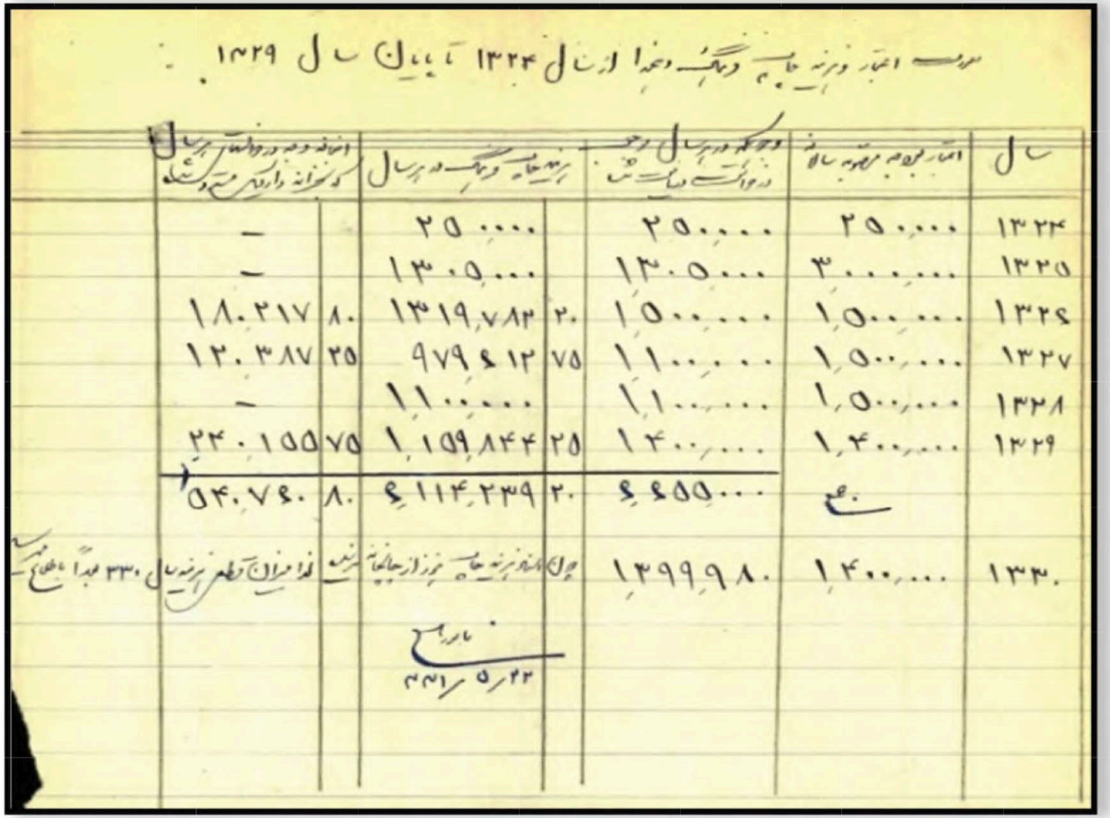
سند ۲۱ـ۲، یادداشت به خط دهخدا، منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی،
به شمارهٔ ۰۰۱۲۶ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)


مجلس شورای ملی
کارپردازی
اداره ...
مورخه ۲۹/۷/...
شماره ۸۸...
وزارت دارائی ـ اداره تطبیق اسناد و تعهدات

درخواست هزینه چاپ فرهنگ دهخدا بشماره ۱۲۸۰۶/ مورخه ۲۸/ ۴/ ۱۳۲۱ که برای گواهی ارسال شده بود تاکنون وجه آن نرسیده و ازقرار تحقیقی که از دائره حوالجات خزانه داری کل بعمل آمد درخواست مزبور از اداره تطبیق اسناد وتعهدات بدانجا نرسیده خواهشمنداست مقرر فرمایند درارسال درخواست نامبرده بخزانه داریکل تسریع نمایند تابتوان وجه آنرا دریافت داشت .ـ

رئیس اداره حسابداریکل مجلس شورای ملی ـ مهربان مهر

سند ۲۲ـ۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰

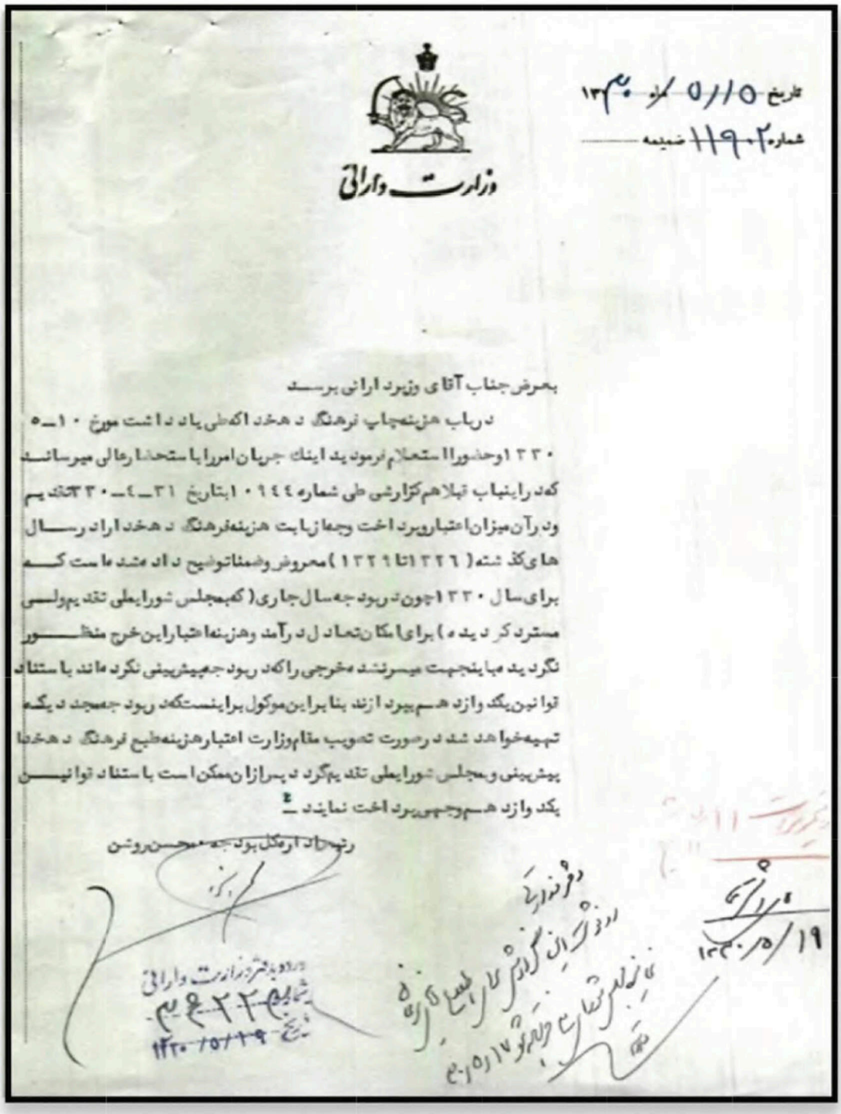


صورت اعتبار و هزینه چاپ فرهنگ دهخدا از سال ۱۳۲۴ تا پایان سال ۱۳۲۹

سال	اعتبار مصوب بودجه سالانه	وجوهی که در هر سال دریافت شد	هزینه چاپ فرهنگ در هر سال		اضافه وجه ...	
۱۳۲۴	۲۵,۰۰۰	۲۵,۰۰۰	۲۵,۰۰۰		—	
۱۳۲۵	۳۰۰,۰۰۰	۱۳۰,۵۰۰	۱۳۰,۵۰۰		—	
۱۳۲۶	۱,۵۰۰,۰۰۰	۱,۵۰۰,۰۰۰	۱,۳۱۹,۷۸۲	۲۰	۱۸۰,۲۱۷	۸۰
۱۳۲۷	۱,۵۰۰,۰۰۰	۱,۱۰۰,۰۰۰	۹۷۹,۶۱۲	۷۵	۱۲۰,۳۸۷	۲۵
۱۳۲۸	۱,۵۰۰,۰۰۰	۱,۱۰۰,۰۰۰	۱,۱۰۰,۰۰۰		—	
۱۳۲۹	۱,۴۰۰,۰۰۰	۱,۴۰۰,۰۰۰	۱,۱۵۹,۸۴۴	۲۵	۲۴۰,۱۵۵	۷۵
	جمع	۴,۴۵۵,۰۰۰	۴,۱۱۴,۲۳۹	۲۰	۵۴۰,۷۶۰	۸۰
۱۳۳۰	۱,۴۰۰,۰۰۰	۱,۳۹۹,۹۸۰	[illegible]		[illegible]	

۲۲/۵/۳۱

سند ۲۳_۲، وضعیت اعتبار و پرداخت هزینهٔ طبع فرهنگ دهخدا از ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۹
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۲۴۰_۰۲۷۰۲۹



تاریخ ۵/۱۵/ ۱۳۳۰
شماره ۱۱۹۰۲ ضمیمه

وزارت دارائی

بعرض جناب آقای وزیر دارائی برسد

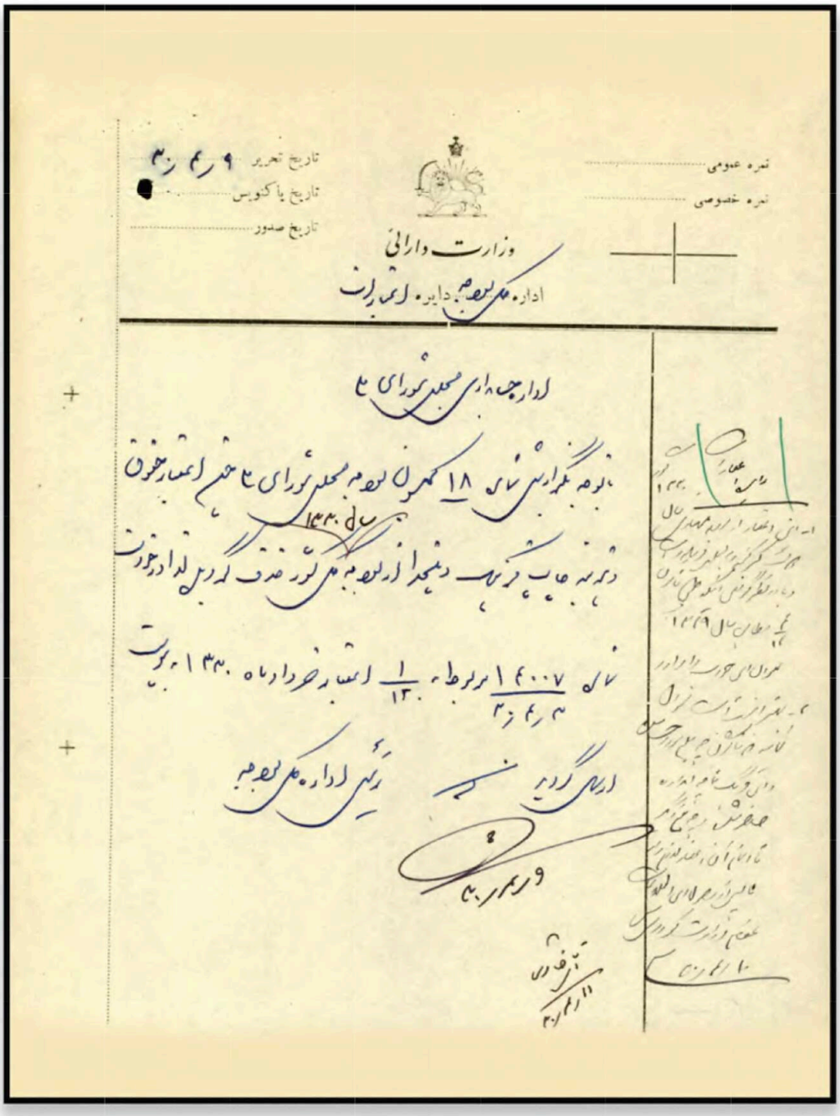
در باب هزینه چاپ فرهنگ دهخدا که طی یادداشت مورخ ۱۰–۵–۱۳۳۰ و حضوراً استعلام فرموده‌اید اینک جریان امر را باستحضار عالی میرساند که در این باب قبلاً هم گزارشی طی شماره ۱۰۹۴۴ بتاریخ ۳۱–۴–۳۰ تقدیم و در آن میزان اعتبار و پرداخت وجه بابت هزینه فرهنگ دهخدا در سالهای گذشته (۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹) معروض و ضمناً توضیح داده شده است که برای سال ۱۳۳۰ چون بودجه سال جاری (که بمجلس شورایملی تقدیم و لی مسترد گردیده) برای امکان تعادل درآمد و هزینه اعتبار این خرج منظور نگردیده بدین جهت میسر نشد مخرجی را که در بودجه پیش‌بینی نگردیده باستناد قوانین یک دوازدهم بپردازند بنابراین موکول باینست که بودجه جدید که تهیه خواهد شد در صورت تصویب مقام وزارت اعتبار هزینه طبع فرهنگ دهخدا پیش‌بینی و بمجلس شورایملی تقدیم گردد پس از آن ممکن است باستناد قوانین یک دوازدهم وجهی پرداخت نمایند.

رئیس اداره کل بودجه محسن روشن

ورود بدفتر وزارت دارائی
شماره ۲۲۳۴۶
تاریخ ۱۳۳۰/۵/۱۹

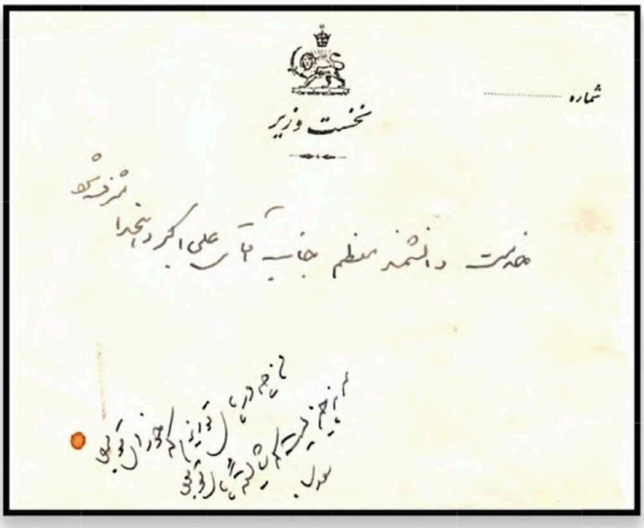
۱۹/۵/۱۳۳۰

سند ۲۴ـ۲، سندی دربارهٔ حذف بودجهٔ چاپ *لغت‌نامه* در سال ۱۳۳۰
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۲۷۰۲۹ـ۲۴۰



سند ۲۵ـ۲

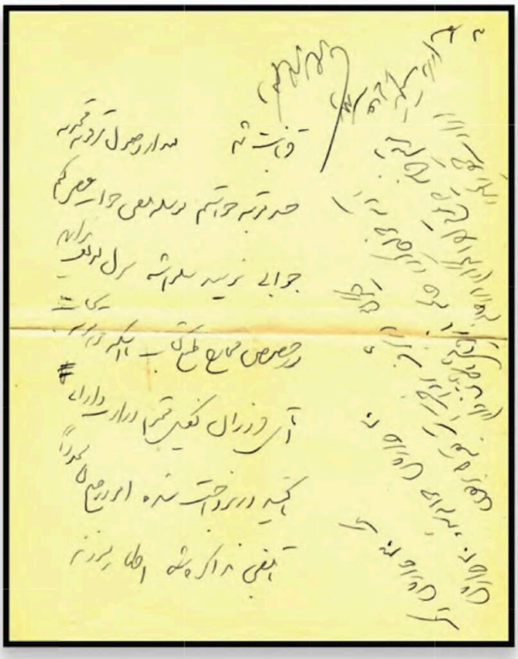
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰



شماره ....

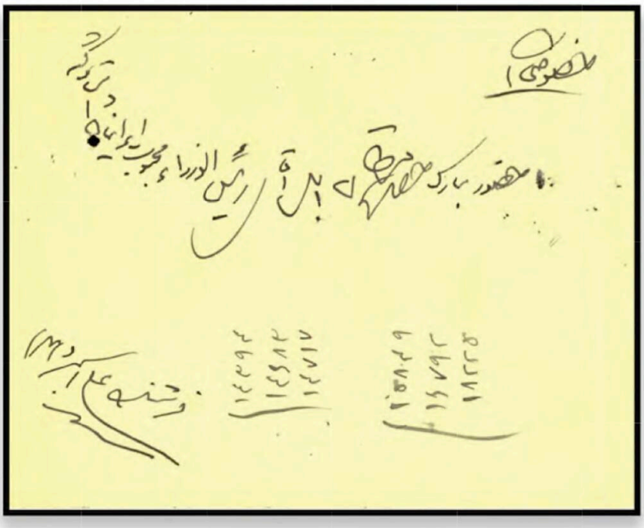
نخست وزیر

خدمت دانشمند معظم جناب آقای علی اکبر دهخدا مشرف شود



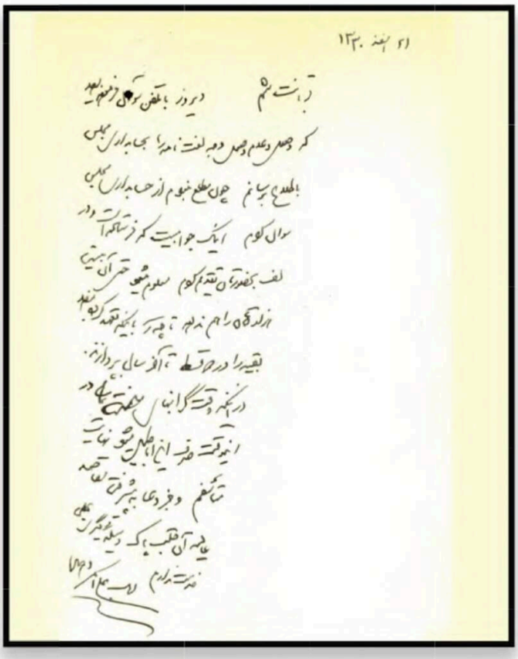
سند ۲۶ـ۲، نامهٔ مصدّق به دهخدا

منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



خصوصی

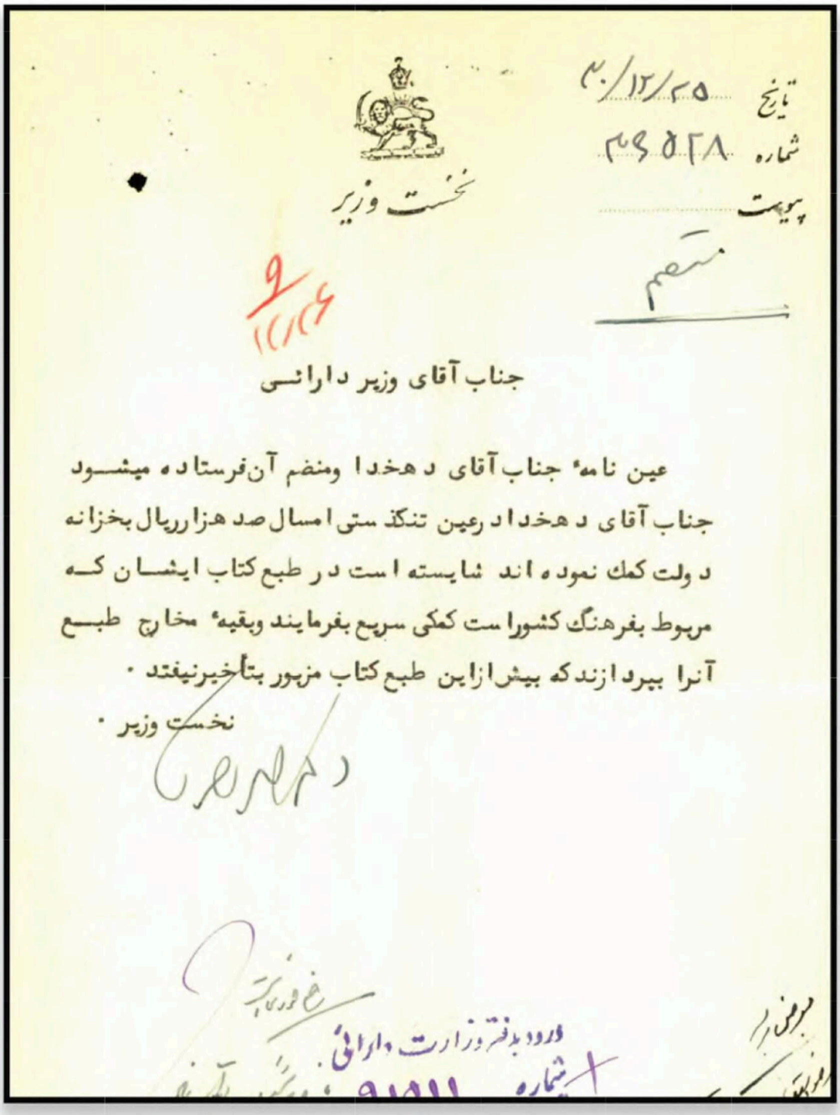
حضور مبارک حضرت آقای دکتر مصدق رئیس الوزراء محبوب ایران



۲۱ بهمن ۱۳۳۰

سند ۲۷ـ۲، نامهٔ دهخدا به مصدق

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰



نخست وزیر

تاریخ ۳۰/۱۲/۲۵
شماره
پیوست

جناب آقای وزیر دارائی

عین نامهٔ جناب آقای دهخدا ومنضم آن فرستاده میشود جناب آقای دهخدا درعین تنگدستی امسال صد هزار ریال بخزانه دولت کمک نموده اند شایسته است در طبع کتاب ایشان که مربوط بفرهنگ کشورا ست کمکی سریع بفرمایند وبقیهٔ مخارج طبع آنرا بپردازند که بیش ازاین طبع کتاب مزبور بتأخیر نیفتد .

نخست وزیر .

ورود بدفتر وزارت دارائی

سند ۲۸ـ۲، نامهٔ مصدّق به وزیر دارایی
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰

اداره ....

بتاریخ ۱۳۳۲/۱/

شماره ۹۱۵۱۱

پیوست ....

وزارت دارائی

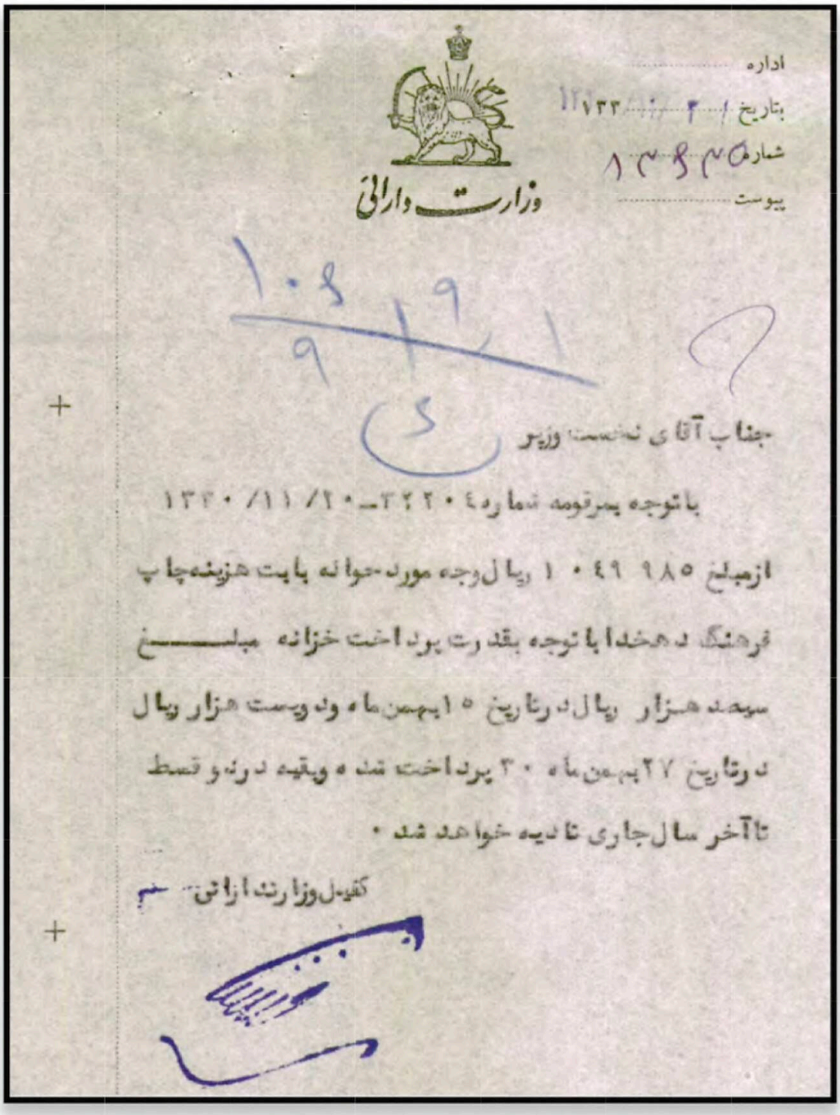
جناب آقای نخست‌وزیر

بطوریکه طی نامه‌شماره ۳۶۵۲۸ بتاریخ ۲۵/ ۱۲/ ۳۰ دستور فرموده بودند درخواستهای مربوط به طبع فرهنگ دهخدا که ازطرف مجلس شورایملی رسیده بود ــ حواله‌صادر وبرای پرداخت بخزانه‌داریکل ارســـال گردید.

وزیر دارائی

سند ۲۹ـ۲، پاسخ وزیر دارایی به مصدّق

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰



اداره
بتاریخ
شماره ۱۳۴۳۵
پیوست

وزارت دارائی

جناب آقای نخست وزیر

باتوجه بمرقومه شماره ۳۲۲۰۴ـ۲۰/۱۱/۱۳۳۰

ازمبلغ ۱۰۴۹۹۸۵ ریال وجه مورد حواله بابت هزینه چاپ فرهنگ دهخدا باتوجه بقدرت پرداخت خزانه مبلغ سیصد هزار ریال درتاریخ ۱۵ بهمن ماه ودویست هزار ریال درتاریخ ۲۷ بهمن ماه ۳۰ پرداخت شده وبقیه دردو قسط تاآخر سال جاری تادیه خواهد شد.

کفیل وزارت دارائی

سند ۳۰ـ۲، پاسخ علی‌اصغر فروزان، کفیل وزارت دارایی، به محمّد مصدّق
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۲۷۰۲۹ـ۲۴۰

نخست وزیر

رونوشت نامه جناب آقای دهخدا

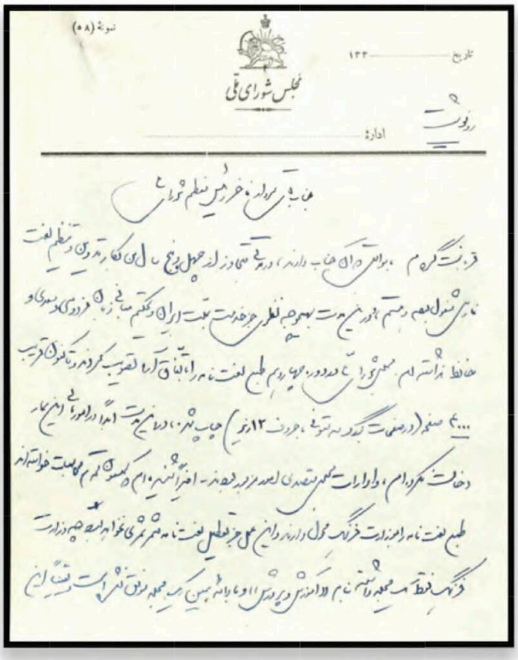
تاریخ ۱۱/۱۶ اردیبهشت ماه ۳۱

شماره ....

قربانت شوم دو جزو از لغت نامه که در تازه از طبع خارج شده بحضورتان فرستادم چهار پنج جزو دیگر هم در دست صحافی است و عنقریب تقدیم میکنم از تصمیم تشریف فرمائی بلاهه نهایت خرسندم و تأییدات الهی را بادعا از درگاه خداوند رحیم برای پیشرفت نیات مقدسه شما میخواهم در شرفیابی اخیر قصدم این بود که اگر ممکن شود خرج طبع این کتاب را بعهده امریکائی ها بگذارم (اگرچه آنها ظاهراً میل ندارند پولشان را برای کارهای اساسی خرج کنند) بعقیده بنده اگر این طریق مخارج طبع تأمین نشود باید این خرج جزئی را برای نفع کلی این کتاب تحمل کرد این کتاب بعقیده اکثر مستشرقین که آنرا دیده اند و نیز علما و ادبای خودمان شاید اقلاً یک قرن ما را پیش میبرد گذشته از اینکه مبلغی را که دولت برای این کار در بودجه میگذارد همه ساله قریب یک ثلث آن صرفه جوئی میشود وازدو ثلث دیگر هم مبلغ عمده آن بمطبعه مجلس میرسد که در حقیقت دولت از یک جیب بجیب دیگر میریزد و علاوه بر اینها سالی قریب ۳۰ هزار تومان از آن فروخته میشود که جزو بودجه مجلس بحساب می آید از قراریکه بنده شنیده ام هیئاتی که مأمور تعدیل بودجه بوده اند با وزارت مالیه خرج طبع این کتاب را حق التألیف تصور کرده اند درصورتیکه از روز اول بنده حق التالیفی قبول نکردم فقط ماهیانه به اندازه حداقل زندگی به بنده میدهند ازاین جهت تمنا میکنم امر بفرمائید مبلغ مزبور را مانند سنوات سابق در بودجه بگذارند واین ضرر قلیل را برای نفع کثیر آن تحمل کنیم بار دیگر در این مملکت یک نفر که مطلع از شعب علوم قدیمه و تاحدی از علوم جدید معاً اطلاع داشته باشد پیدا نخواهد شد (برای اینکه مدارس فعلی از علوم قدیمه صرف نظر کرده اند و دکترادبیات صاد و سین را تمیز نمی دهد) درصورتیکه علوم قدیمه رکن واساس ملیت و علم و ادب ما است و تنها اتفاق و صدفه بنده را بوجود آورده که ۴۵ سال عمر خود را حتی عید و جمعه صرف این کار کند واگر امروز این کار نشود بعد از مردن بنده و چند پیرمرد دیگر اگر بخواهیم لغت یا شبه دائره المعارفی بنویسیم باید از فرنگ یا آمریکا متخصص بیاوریم ۴/۵ ملیون یاد داشت در این مدت تهیه شده و مقداری از آن بطبع رسیده حیف بقیه جزو زباله بکوچه ریخته شود در خاتمه خاطر مبارک را تصدیع میدهد که ماه فروردین و اردیبهشت حقوق اجزاء خدمتگذار از این کار نداده اند و زندگی بندهارا تهدید و سایرین در نهایت اختلال است امضاء ۰ – از روی کمال ضرورت گاهی تصدیع میدهد و متأثرم که وقت گرانبها و مضیق حضرت اجل عالی را بخود مشغول میکنم لیکن از روی کمال ضرورت و اجبار تصدیع میدهم ۰ – رونوشت برابر اصل است

سند ۳۱ـ۲، رونوشت نامهٔ دهخدا به مصدّق

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰



نمونهٔ (۵۸)

تاریخ ۱۳۳

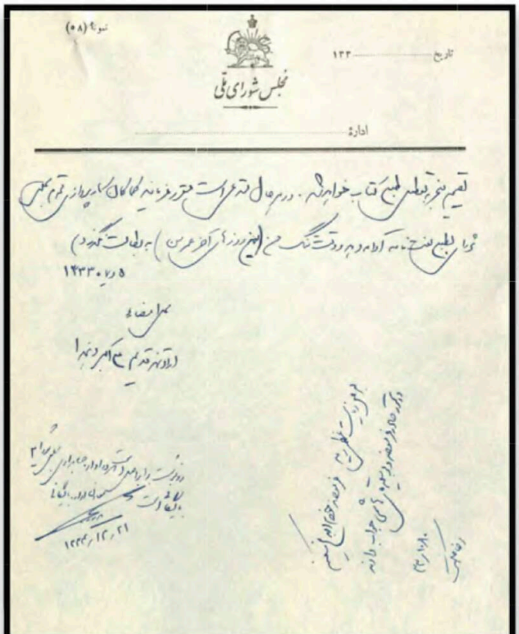
مجلس شورای ملی

اداره ....

رونوشت

جناب آقای سردار فاخر رئیس محترم مجلس شورای ملی

قربانت گردم، [illegible] در مدتی متجاوز از چهل و پنج سال این بنده کار تدوین و تنظیم لغت‌نامه مشغول بوده و هستم [illegible] جز خدمت به ملت ایران و تکمیل مبانی زبان فردوسی و سعدی و حافظ نداشته‌ام. مجلس شورای ملی [illegible] طبع لغت‌نامه را باتفاق آراء تصویب کرد و تاکنون قریب ۴۰۰۰۰ صفحه [illegible] حروف ۱۲ [illegible] چاپ شده [illegible] دخالت نکرده‌ام [illegible] طبع لغت‌نامه [illegible] وزارت فرهنگ [illegible]



نمونهٔ (۵۸)

تاریخ ۱۳۳

مجلس شورای ملی

اداره ....

[illegible] طبع کتاب خواهد شد [illegible] طبع لغت‌نامه [illegible]

۱۳۳۳/۱۰/۵

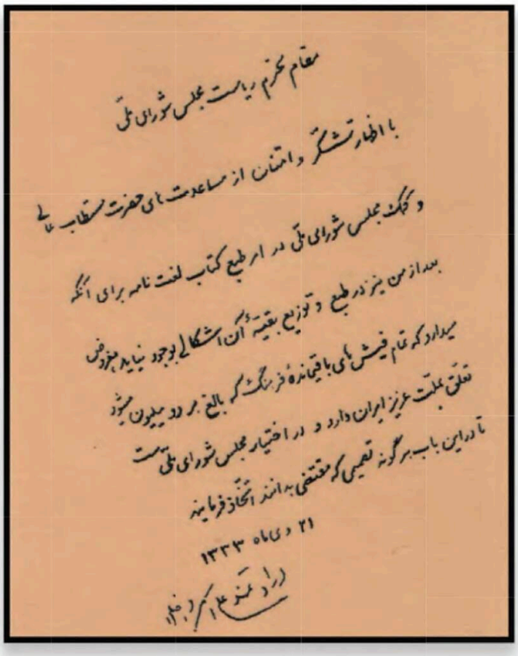
با احترامات فائقه

ارادتمند قدیم علی‌اکبر دهخدا

[illegible]

سند ۳۲ـ۲، رونوشت نامهٔ دهخدا به سردار فاخر، رئیس مجلس شورا

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۸/۳/۱/۱/۱۶۱



مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

با اظهار تشکر و امتنان از مساعدت های حضرت مستطاب عالی

و کمک مجلس شورای ملی در امر طبع کتاب لغت نامه برای آنکه

بعد از من نیز در طبع و توزیع بقیه آن اشکالی بوجود نیاید مجموع

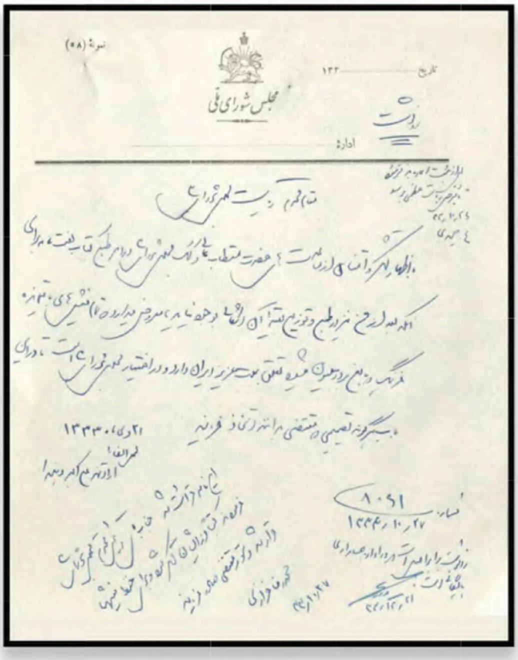
فیش های باقیمانده فرهنگ که بالغ بر دو میلیون میشود

تعلق بملت عزیز ایران دارد و در اختیار مجلس شورای ملی است

تا در این باب هرگونه تصمیمی که مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند

۲۱ دی ماه ۱۳۳۳

سند ۳۳ـ۲، نامهٔ تقدیم برگه‌های باقیمانده
به ملّت ایران به امضای دهخدا[1]



نمره (۵۸)

تاریخ ۱۳۳

مجلس شورای ملی

رونوشت

اداره

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

۲۱ دی ۱۳۳۳

۸۰۶۱

۱۳۳۳/۱۰/۲۷

سند ۳۴ـ۲، رونوشت نامهٔ پیشین
خطاب به سردار فاخر، رئیس مجلس شورا
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۸/۳/۱/۱/۱۶۱

---

۱. عکسی از این سند در گنجینهٔ دهخدا موجود است.

(نمونه ۷۴)

مجلس شورای ملی

شماره ....

پیوست ....

اداره ....

تاریخ ....

جناب آقای علی اکبر دهخدا

مرقومه مورخ ۲۴ دی‌ماه ۱۳۳۳ مبنی بر اهداء فیش‌های لغت نامه به مجلس شورای ملی واصل و باستحضار هیئت رئیسه مجلس شورای ملی رسید.

این جانب و هیئت رئیسه و عموم آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی از زحمات و خدمات چهل ساله جنابعالی در تدوین فرهنگ و احیاء زبان و ادب فارسی و شناساندن مفاخر ملی مایه‌های علم و ادب با سختی هائی که در این راه دشوار متحمل شده اید همیشه قدردان بوده ایم و مجلس شورای ملی بگواهی قوانینی که راجع باین امر در پنج دوره قانونگذاری به تصویب رسانیده نسبت باین خدمت بزرگ شما حقگذاری نموده و از هر جهت موجبات تسریع و تسهیل کار طبع این فرهنگ را فراهم نموده و خوشبختانه بیست جلد آن تاکنون طبع شده و البته این کار ادامه خواهد یافت و بقیه آن هم بطبع خواهد رسید تا این کار اساسی به نتیجه برسد و با مساعدتهای ذیقیمت مجلس شورای ملی این اثر نفیس بنام شما در تاریخ ادب و فرهنگ کشور بیادگار بماند.

مخصوصاً از اینکه در قبال زحمات گرانبهای خود نظر مادی نداشته و خدمت بملت عزیز را وجهه همت خود قرار داده و فیش‌ها را بمجلس شورای ملی اهداء و تحت نظر هیئت رئیسه قرار داده اید کمال تشکر حاصل است و امیدوارم خداوند متعال جنابعالی را در ادامه این خدمت بزرگ ملی که با کمال خلوص نیت و صدق عقیدت برای احیاء فرهنگ میهن عزیز دست بکار آن شده اید موفق و مؤید بدارد و با کمک مجلس شورای ملی به پایان برسد.

رئیس مجلس شورای ملی

سند ۳۵ـ۲، پاسخ رئیس مجلس شورا به دهخدا

منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شمارهٔ ۱۸/۳/۱/۱/۱۶۱

(نمونه ۱)

مجلس شورای ملی

شماره ۴۴

پیوست ندارد

اداره لغت نامه دهخدا

تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۴

اداره بازرسی کل مجلس شورای ملی

خواهشمند است دستور فرمایند گارد مجلس از ورود آقایان کارمندان لغت‌نامه دهخدا که باید عصرها در اطاق کار لغت‌نامه برای انجام کار حضور بهمرسانند از درچاپخانه جلوگیری ننمایند صورت آقایان بشرح زیراست :

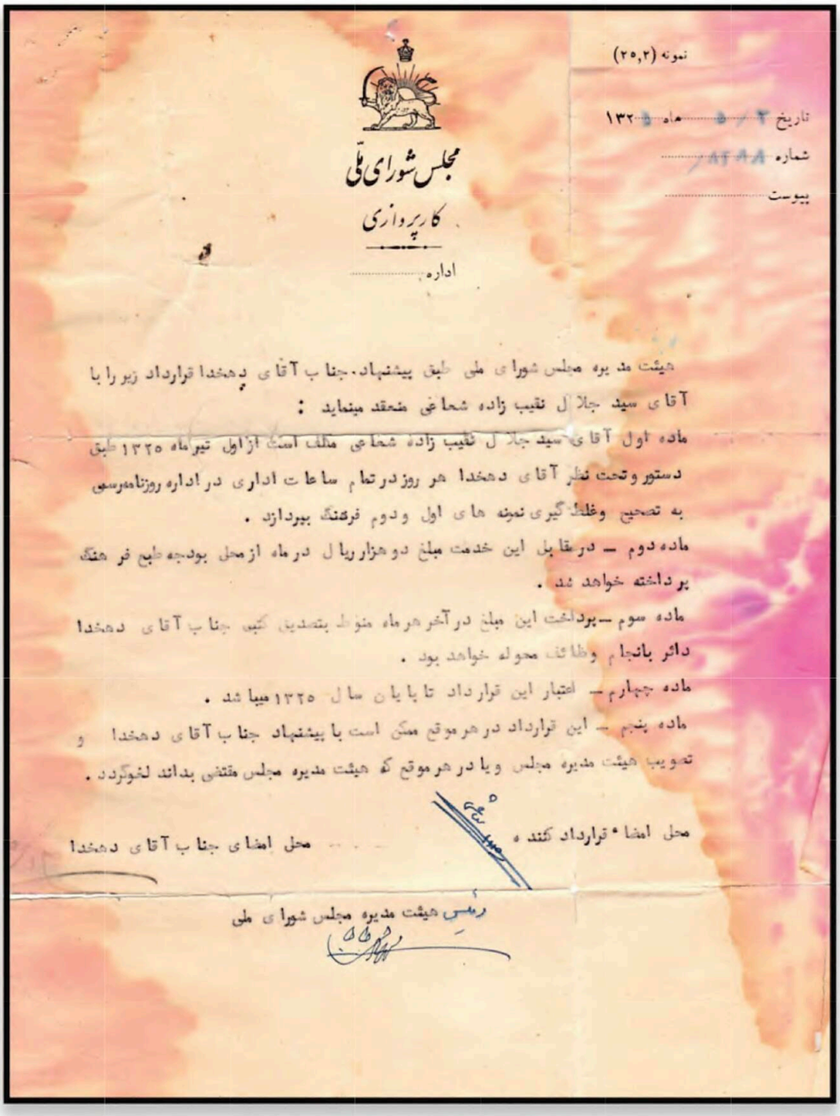
۱ ـ آقای دکتر محمد معین	۸ ـ آقای رضا قاسمی
۲ ـ " سید هدایت‌اله شهاب فردوس	۹ ـ " مصطفی میر فخرائی
۳ ـ " محمد دبیر سیاقی	۱۰ـ " حسین سالک صدر عرفائی
٤ ـ " سید جعفر شهیدی	۱۱ـ " محمد صدر عرفائی
۵ ـ " علینقی منزوی	۱۲ـ " سید مجید هاشمی
٦ ـ " سید جلال شعاعی	۱۳ـ " فرهنگ نیکمراد
۷ ـ " محمد پروین گنابادی	۱٤ـ " محمد ناظم زاده

و خود اینجانب نیز گاهی خواهم آمد .

رئیس امور اداری لغت نامه دهخدا ـ هاشمی

ورود بدفتر اداره بازرسی کل مجلس شورای ملی
شماره ۱۲۸۱
تاریخ ۳۴/۵/۱۲

سند ۳۶ـ۲، اسامی کارمندان لغت‌نامهٔ دهخدا برای ورود به محل کارشان در مجلس
منبع: مرکز اسناد کتابخانهٔ مجلس شورا به شمارهٔ ۲۴/۲۶۰/۷/۱/۷



نمونه (۲۵,۲)

تاریخ ۲/۵ ماه ۱۳۲۵

شماره ۸۴۸۸

پیوست

مجلس شورای ملّی

کارپردازی

اداره

هیئت مدیره مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد. جناب آقای دهخدا قرارداد زیر را با آقای سید جلال نقیب زاده شعاعی منعقد مینماید :

ماده اول آقای سید جلال نقیب زاده شعاعی ملف است از اول تیرماه ۱۳۲۵ طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز در تمام ساعات اداری در اداره روزنامه رسمی به تصحیح و غلط گیری نمونه های اول و دوم فرهنگ بپردازد .

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ دو هزار ریال در ماه از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد .

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا دائر بانجام وظائف محوله خواهد بود .

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان سال ۱۳۲۵ میباشد .

ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت مدیره مجلس و یا در هر موقع که هیئت مدیره مجلس مقتضی بداند لغو گردد .

محل امضاء قرارداد کننده

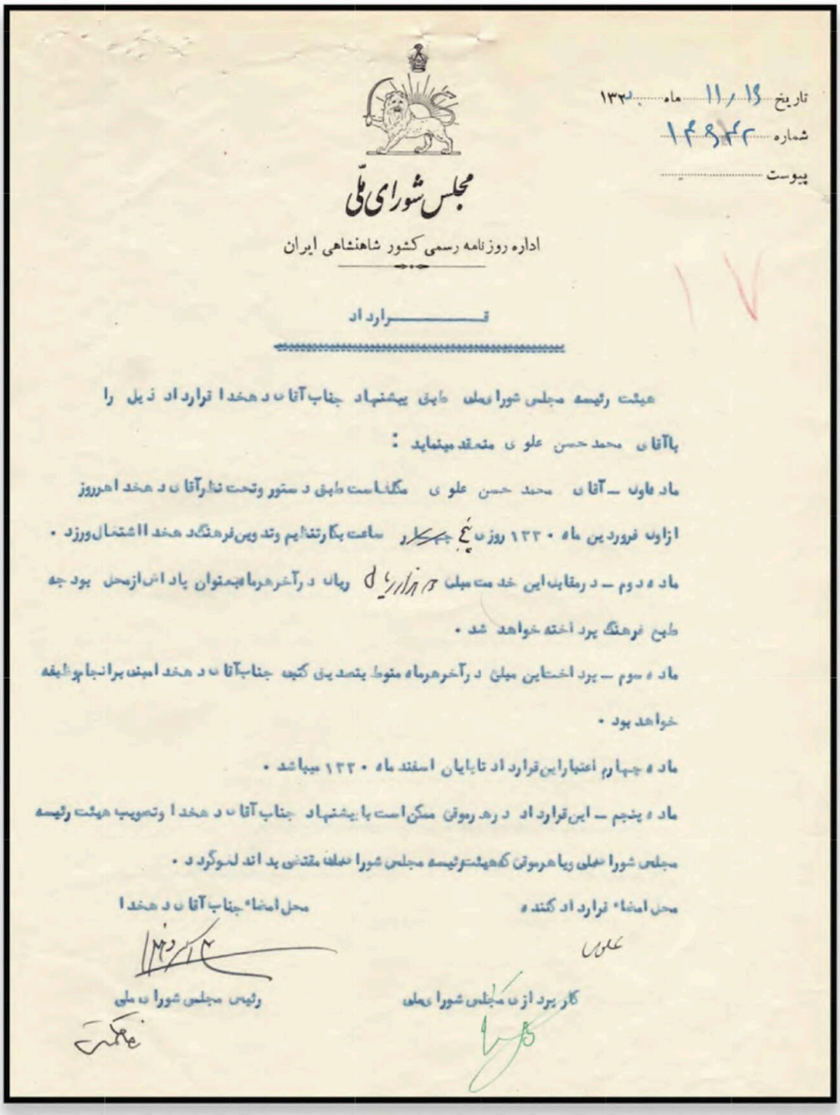
محل امضای جناب آقای دهخدا

رئیس هیئت مدیره مجلس شورای ملی

سند ۳۷ـ۲، قرارداد همکاری با سیدجلال شعاعی

به امضای علی‌اکبر دهخدا و محمّدصادق طباطبائی، سال ۱۳۲۶

منبع: فاطمه شعاعی



تاریخ ۱۱/۱۴ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۹۴۲
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمدحسن علوی منعقد مینماید:

ماده اول ـ آقای محمدحسن علوی مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا همروز از اول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی پنج چهار ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ دو هزار ریال ریال در آخر هرماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هرماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

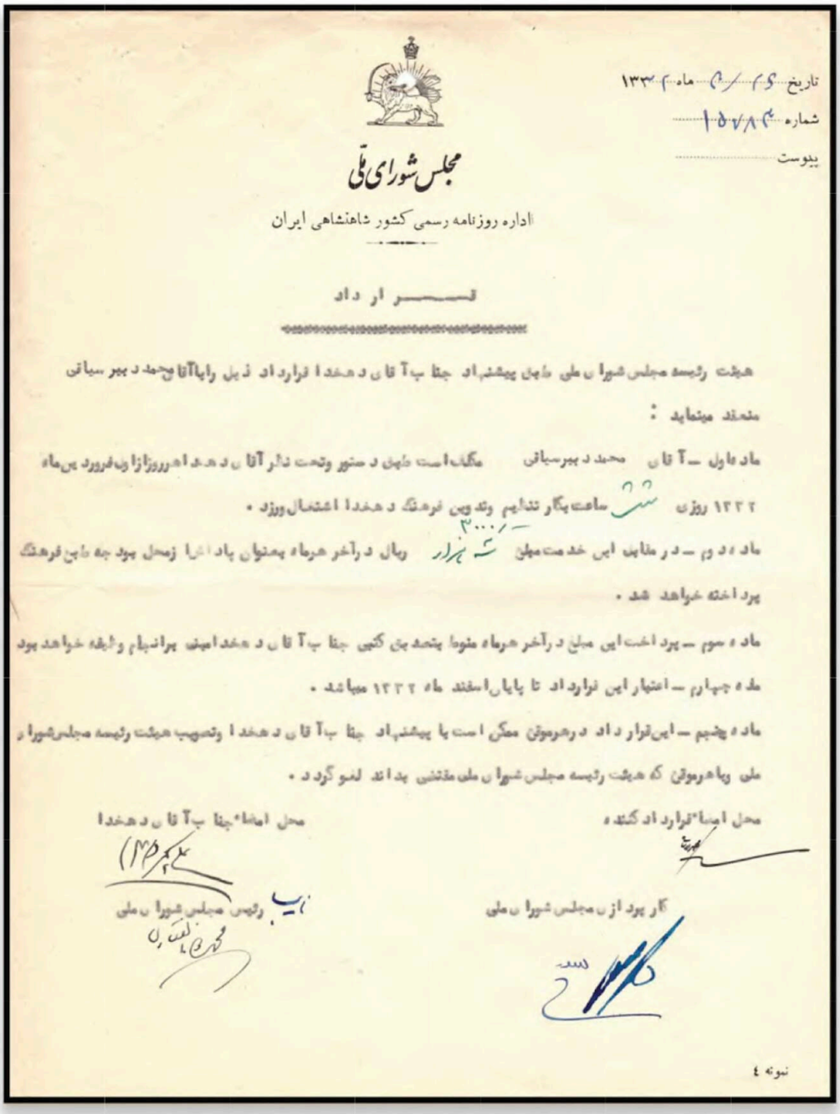
ماده چهارم اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ میباشد.

ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپردازی مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

سند ۳۸ـ۲، قرارداد همکاری با محمّدحسن علوی به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۰
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


تاریخ ۲۶/۶ ماه ۱۳۳۲
شماره ۱۵۷۸۴
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قـــــرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمد دبیرسیاقی منعقد مینماید:

ماده اول – آقای محمد دبیرسیاقی مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا از روز اول فروردین ماه ۱۳۳۲ روزی شش ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم – در مقابل این خدمت مبلغ ۳۰۰۰/– سه هزار ریال در آخر هرماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم – پرداخت این مبلغ در آخر هرماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی برانجام وظیفه خواهد بود

ماده چهارم – اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۲ میباشد.

ماده پنجم – این قرارداد در هروقت ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هروقتی که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده

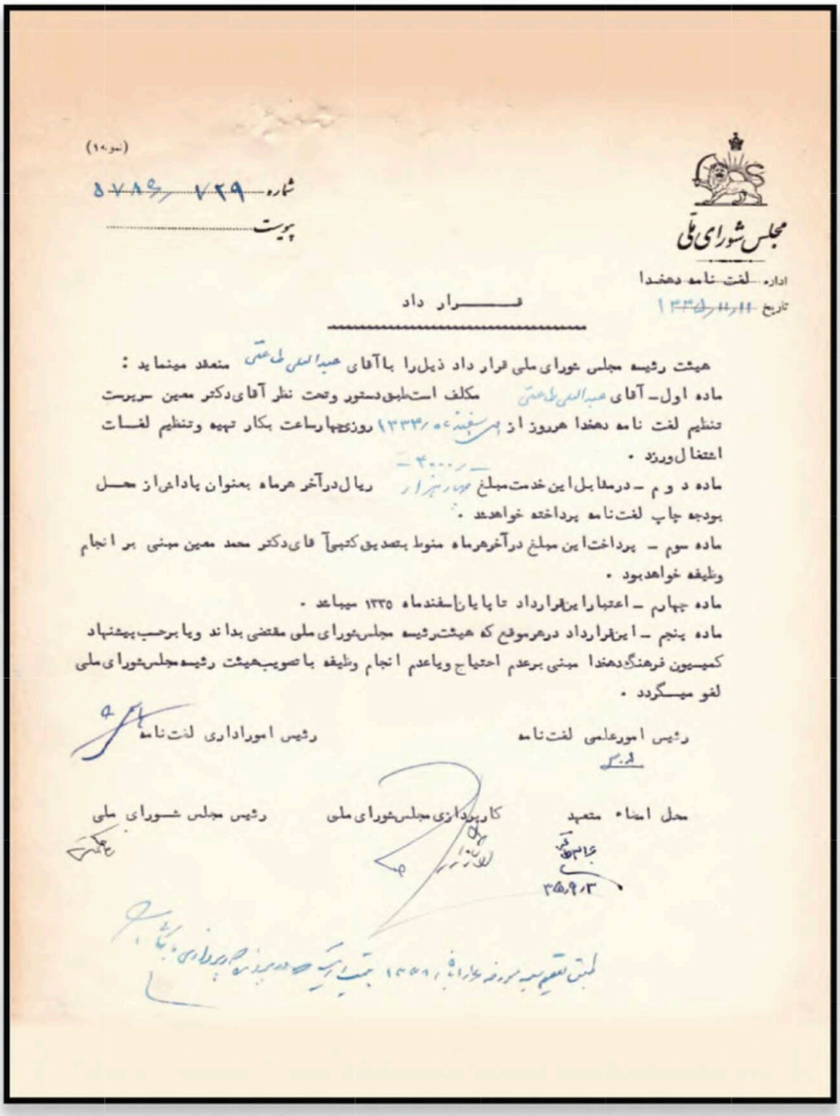
محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی

نایب رئیس مجلس شورای ملی

نمونه ٤

سند ۳۹ـ۲، قرارداد همکاری با محمّد دبیرسیاقی به امضای دهخدا، سال ۱۳۳۲
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



(نمره ۱۰)

شماره ۵۷۸۶/۷۲۹

پیوست

مجلس شورای ملی

اداره لغت نامه دهخدا

تاریخ ۱۳۳۵/۱۱/۱۱

قرار داد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی قرار داد ذیل‌را با آقای عبدالعلی طاعتی منعقد مینماید :

ماده اول ـ آقای عبدالعلی طاعتی مکلف است طبق دستور وتحت نظر آقای دکتر معین سرپرست تنظیم لغت نامه دهخدا هرروز از پنجشنبه ۱۳۳۴/۵/۰ روزی چهار ساعت بکار تهیه وتنظیم لغات اشتغال ورزد .

ماده دوم ـ درمقابل این خدمت مبلغ چهار هزار ـ/۴۰۰۰ ریال درآخر هرماه بعنوان پاداش از محل بودجه چاپ لغت نامه پرداخته خواهد شد .

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ درآخرهرماه منوط بتصدیق کتبی آقای دکتر محمد معین مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود .

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۵ میباشد .

ماده پنجم ـ این قرارداد درهرموقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند ویا برحسب پیشنهاد کمیسیون فرهنگ دهخدا مبنی برعدم احتیاج ویاعدم انجام وظیفه با تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی لغو میگردد .

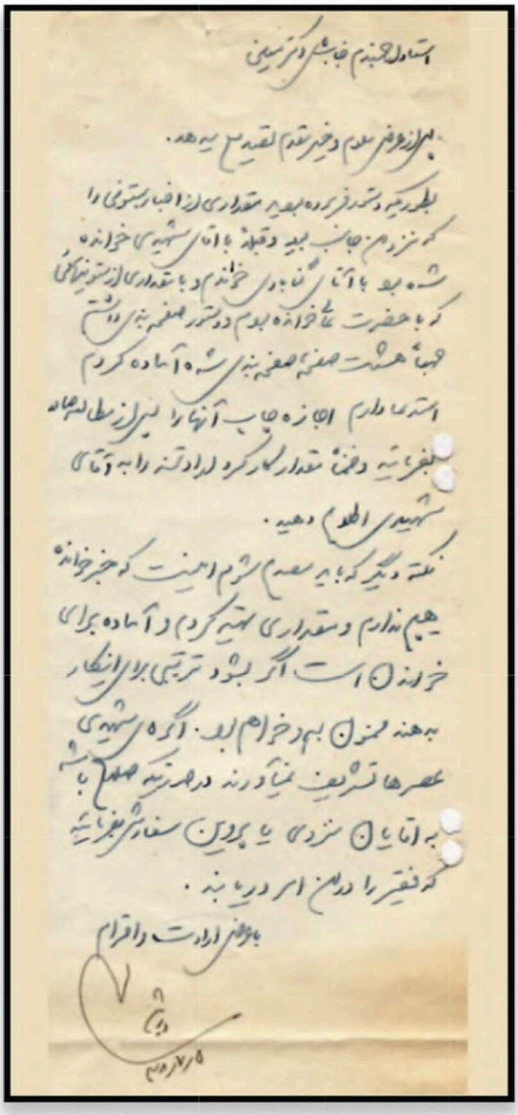
رئیس امور علمی لغت نامه | رئیس امور اداری لغت نامه

محل امضاء متعهد | کارپردازی مجلس شورای ملی | رئیس مجلس شورای ملی

۳۵/۹/۳

سند ۴۰ـ۲، قرارداد همکاری با عبدالعلی طاعتی به امضای محمّد معین، محمّد هاشمی و رضا حکمت، سال ۱۳۳۵

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



استاد محترم جناب آقای دکتر معین

پس از عرض سلام و خیر مقدم تصدیع می‌دهد.

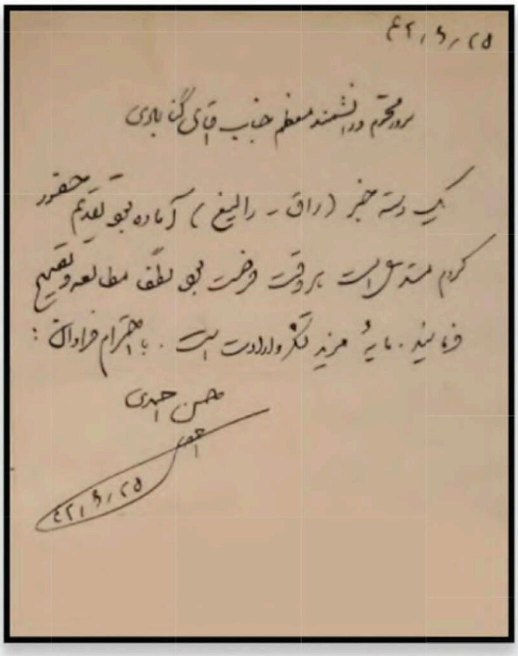
بطوری که مستحضرید بنده مقداری از اخبار [illegible] را
که نزد من چاپ شده و قبلاً با آقای شهیدی خوانده
شده بود با آقای گنابادی خواندم و با مقداری [illegible]
که با حضرت عالی خوانده بودم و دستور صفحه‌بندی داده‌اید
جمعاً هشت صفحه صفحه‌بندی شده آماده کردم
استدعا دارم اجازه چاپ آنها را [illegible]
بفرمایید و ضمناً مقدار کار کرده ارادتمند را به آقای
شهیدی اعلام دهید.
نکته دیگر که باید عرض کنم این است که [illegible]
هیچ ندارم و مقداری تهیه کردم و آماده برای
خواندن است اگر بشود ترتیبی برای [illegible]
[illegible] ممنون [illegible]. اگر آقای شهیدی
عصرها تشریف نمی‌آورند در هفته یک [illegible]
به آقایان [illegible] یا پروین سفارش بفرمایید
که فقیر را در این امر دریابند.

با عرض ارادت و احترام

[illegible]

سند ۴۱ـ۲، نامهٔ عباس دیوشلی به محمّد معین

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


۴۲/۶/۲۵

سرور محترم و دانشمند معظم جناب آقای گنابادی

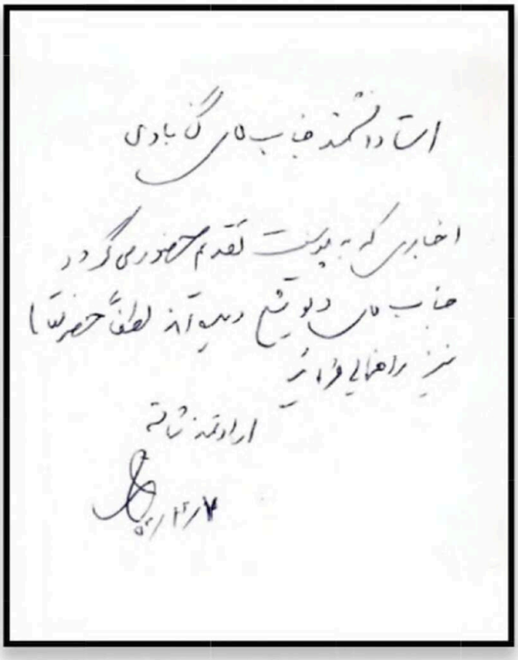
یک دسته جزو (راق - رالیغ) آماده بود تقدیم حضور کرام مستدعی است هر وقت فرصت بود لطف مطالعه و تصحیح فرمائید. مایهٔ مزید تشکر و ارادت است. با احترام فراوان:

حسن احمدی

۴۲/۶/۲۵

سند ۴۲ـ۲، نامهٔ حسن احمدی گیوی به محمّد پروین گنابادی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


استاد دانشمند جناب آقای گنابادی

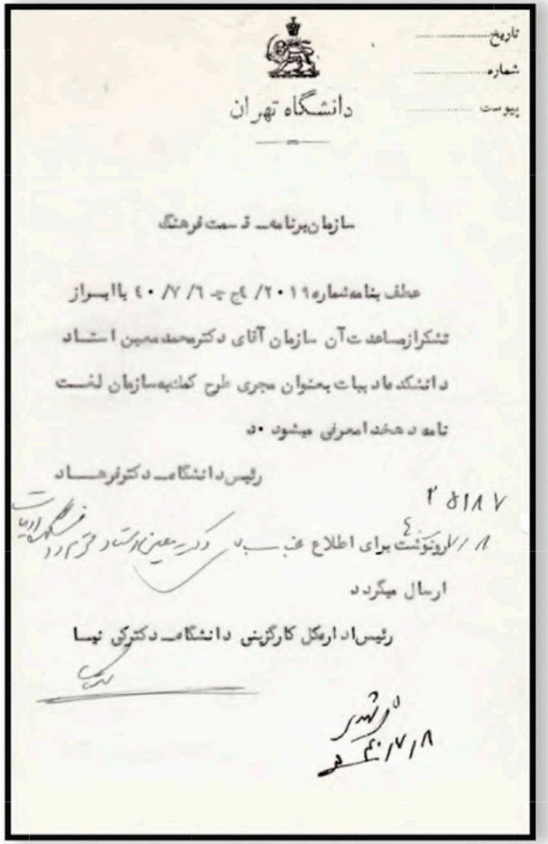
اخباری که به پیوست تقدیم حضور می‌گردد در جناب آقای [illegible] رسیده از لطف حضرتعالی نیز راهنمایی فرمائید

ارادتمند شایسته

۴۲/۷

سند ۴۳ـ۲، نامهٔ رسول شایسته به محمّد پروین گنابادی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



تاریخ ....
شماره ....
پیوست ....

دانشگاه تهران

سازمان برنامه ـ قسمت فرهنگ

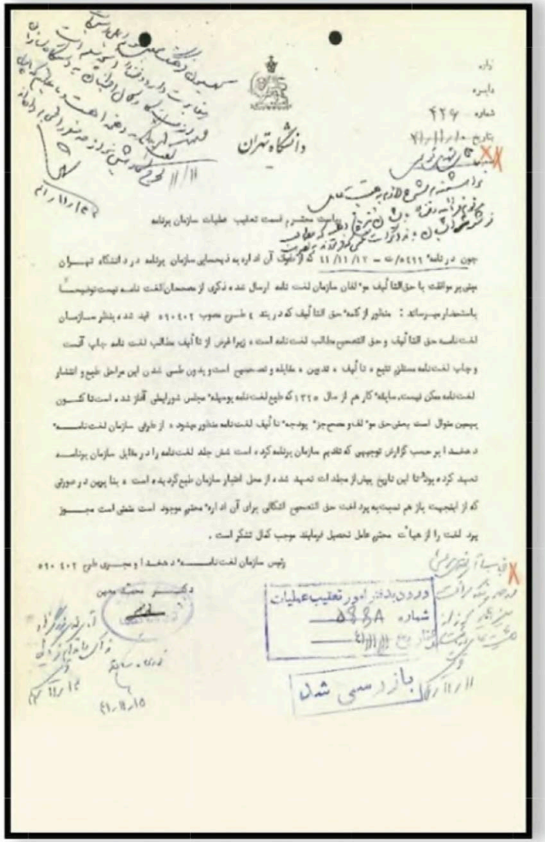
عطف بنامه شماره ۲۰۱۹/ ع ج ـ ۶/ ۷/ ۴۰ با ابراز
تشکر از مساعدت آن سازمان آقای دکتر محمد معین استاد
دانشکده ادبیات بعنوان مجری طرح کمک به سازمان لغت
نامه دهخدا معرفی میشود ۰د

رئیس دانشگاه ـ دکتر فرهاد

۲۵۱۸۷
۸/ / رونوشت برای اطلاع
ارسال میگردد

رئیس اداره کل کارگزینی دانشگاه ـ دکتر نها

سند ۲ـ۴۴، معرّفی محمّد معین به عنوان مجری طرح کمک
به سازمان لغت‌نامه
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



دانشگاه تهران

شماره ۴۲۶

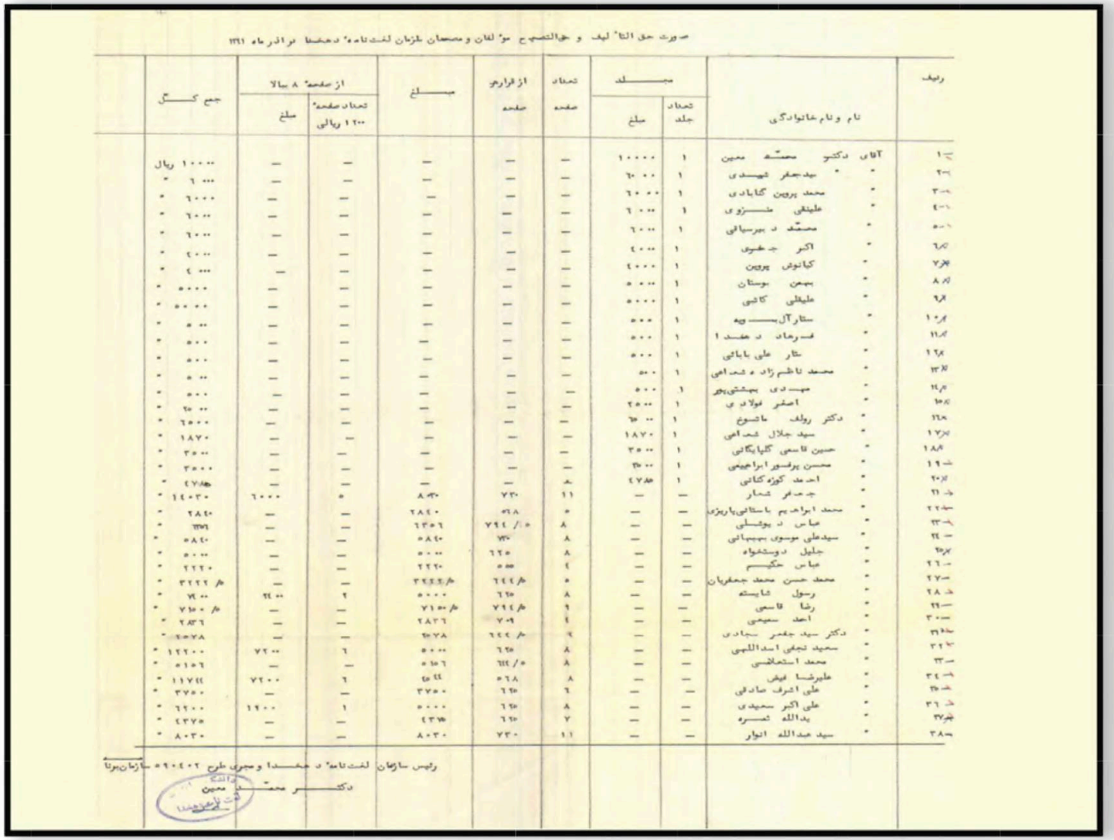
ریاست محترم قسمت تعقیب عملیات سازمان برنامه

چون در نامهٔ ۵۴۴۶/ت‌ه ـ ۱۲/۱۱/۱۱ که از طرف آن اداره به ذیحسابی سازمان برنامه در دانشگاه تهران مبنی بر موافقت با حق‌التألیف مؤلفان سازمان لغت‌نامه ارسال شده ذکری از مصححان لغت‌نامه نیست توضیحاً باستحضار میرساند: منظور از کلمهٔ حق‌التألیف که در بند ۷ طرح مصوب ۵۹۰۴۰۲ قید شده بنظر سازمان لغت‌نامه حق‌التألیف و حق‌التصحیح مطالب لغت‌نامه است، زیرا غرض از تألیف مطالب لغت‌نامه چاپ آنست و چاپ لغت‌نامه مستلزم تتبع، تألیف، تدوین، مقابله و تصحیح است و بدون طی شدن این مراحل طبع و انتشار لغت‌نامه ممکن نیست. سابقهٔ کار هم از سال ۱۳۲۰ که طبع لغت‌نامه بوسیلهٔ مجلس شورایملی آغاز شده است تاکنون همین منوال است یعنی حق مؤلف و مصحح جزء بودجهٔ تألیف لغت‌نامه منظور میشود، از طرفی سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا بر حسب گزارش توجیهی که تقدیم سازمان برنامه کرده است شش جلد لغت‌نامه را در مقابل سازمان برنامه تعهد کرده بود تا این تاریخ بیش از مجلدات تعهد شده از محل اعتبار سازمان طبع گردیده است، بنابراین در صورتی که از اینجهت باز هم نسبت به پرد لغت حق‌التصحیح اشکالی برای آن اداره محسوس موجود است مستدعی است مجوز پرد لغت را از هیأت محترم عامل تحصیل فرمایند موجب کمال تشکر است.

رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و مجری طرح ۵۹۰۴۰۲
دکتر محمد معین

ورود بدفتر امور تعقیب عملیات
شماره ۵۹۹۸
بازرسی شد

سند ۲ـ۴۵، نامهٔ معین به سازمان برنامه
و توضیح دربارهٔ حقّ‌التألیف و حقّ‌التصحیح
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



صورت حق‌التألیف و حق‌التصحیح مؤلفان و مصححان سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا در آذرماه ۱۳۴۱

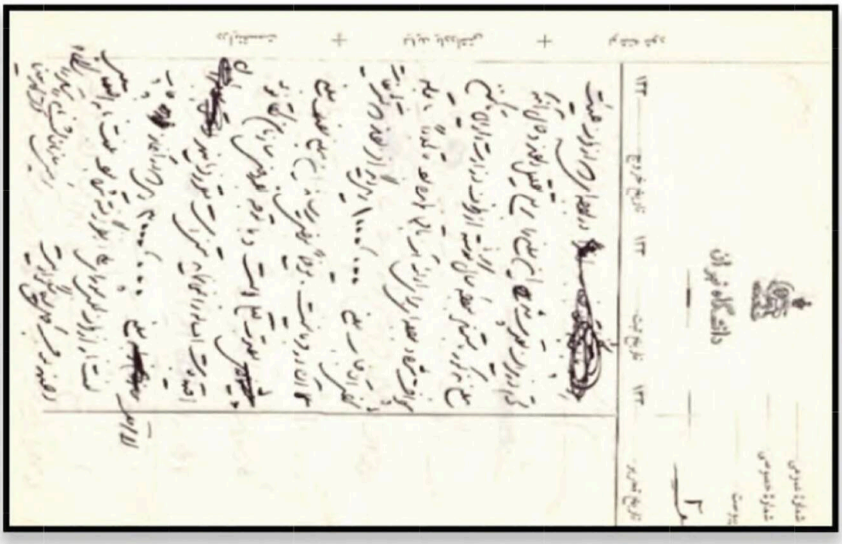
ردیف	نام و نام خانوادگی	مجلد: تعداد جلد	مجلد: مبلغ	تعداد صفحه	از قرار هر صفحه	مبلغ	از صفحهٔ ۸ به بالا: تعداد صفحهٔ ۱۲۰۰ ریالی	از صفحهٔ ۸ به بالا: مبلغ	جمع کل
۱	آقای دکتر محمد معین	۱	۱۰۰۰۰	–	–	–	–	–	۱۰۰۰۰ ریال
۲	〃 سید جعفر شهیدی	۱	۶۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۶۰۰۰
۳	〃 محمد پروین گنابادی	۱	۶۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۶۰۰۰
۴	〃 علینقی منزوی	۱	۶۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۶۰۰۰
۵	〃 محمد دبیرسیاقی	۱	۶۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۶۰۰۰
۶	〃 اکبر جعفری	۱	۴۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۴۰۰۰
۷	〃 کیانوش پروین	۱	۴۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۴۰۰۰
۸	〃 بهمن بوستان	۱	۵۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰۰
۹	〃 علیقلی کاشی	۱	۵۰۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰۰
۱۰	〃 ستار آل‌بویه	۱	۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰
۱۱	〃 فرهاد دهمند	۱	۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰
۱۲	〃 ستار علی‌بابائی	۱	۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰
۱۳	〃 محمد کاظم‌زاده شعاعی	۱	۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰
۱۴	〃 مهدی بهشتی‌پور	۱	۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۵۰۰
۱۵	〃 اصغر فولادی	۱	۲۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۲۵۰۰
۱۶	〃 دکتر رولف ماشوخ	۱	۶۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۶۵۰۰
۱۷	〃 سید جلال شعاعی	۱	۱۸۷۰	–	–	–	–	–	〃 ۱۸۷۰
۱۸	〃 حسین قاسمی گلپایگانی	۱	۳۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۳۵۰۰
۱۹	〃 محسن پرفسور ابراهیمی	۱	۳۵۰۰	–	–	–	–	–	〃 ۳۵۰۰
۲۰	〃 احمد کوزه‌کنانی	۱	۴۷۸۵	–	–	–	–	–	〃 ۴۷۸۵
۲۱	〃 جعفر شعار	–	–	۱۱	۷۳۰	۸۰۳۰	۵	۶۰۰۰	〃 ۱۴۰۳۰
۲۲	〃 محمد ابراهیم باستانی پاریزی	–	–	۵	۵۶۸	۲۸۴۰	–	–	〃 ۲۸۴۰
۲۳	〃 عباس دیوشلی	–	–	۸	۷۴۴/۰	۶۳۵۶	–	–	〃 ۶۳۵۶
۲۴	〃 سیدعلی موسوی بهبهانی	–	–	۸	۷۳۰	۵۸۴۰	–	–	〃 ۵۸۴۰
۲۵	〃 جلیل دوستخواه	–	–	۸	۶۲۵	۵۰۰۰	–	–	〃 ۵۰۰۰
۲۶	〃 عباس حکیم	–	–	۴	۵۵۵	۲۲۲۰	–	–	〃 ۲۲۲۰
۲۷	〃 محمدحسن محمد جعفریان	–	–	۵	۶۴۴/۵	۳۲۲۲/۵	–	–	〃 ۳۲۲۲/۵
۲۸	〃 رسول شایسته	–	–	۸	۶۲۵	۵۰۰۰	۲	۲۴۰۰	〃 ۷۴۰۰
۲۹	〃 رضا قاسمی	–	–	۹	۷۹۴/۵	۷۱۵۰/۵	–	–	〃 ۷۱۵۰/۵
۳۰	〃 احمد سمیعی	–	–	۴	۷۰۹	۲۸۳۶	–	–	〃 ۲۸۳۶
۳۱	〃 دکتر سید جعفر سجادی	–	–	۸	۶۲۲/۵	۵۰۷۸	–	–	〃 ۵۰۷۸
۳۲	〃 سعید نجفی اسداللهی	–	–	۸	۶۲۵	۵۰۰۰	۶	۷۲۰۰	〃 ۱۲۲۰۰
۳۳	〃 محمد استعلامی	–	–	۸	۶۴۴/۵	۵۱۵۶	–	–	〃 ۵۱۵۶
۳۴	〃 علیرضا فیض	–	–	۸	۵۶۸	۴۵۴۴	۶	۷۲۰۰	〃 ۱۱۷۴۴
۳۵	〃 علی اشرف صادقی	–	–	۶	۶۲۵	۳۷۵۰	–	–	〃 ۳۷۵۰
۳۶	〃 علی اکبر سعیدی	–	–	۸	۶۲۵	۵۰۰۰	۱	۱۲۰۰	〃 ۶۲۰۰
۳۷	〃 یدالله ثمره	–	–	۷	۶۲۵	۴۳۷۵	–	–	〃 ۴۳۷۵
۳۸	〃 سید عبدالله انوار	–	–	۱۱	۷۳۰	۸۰۳۰	–	–	〃 ۸۰۳۰

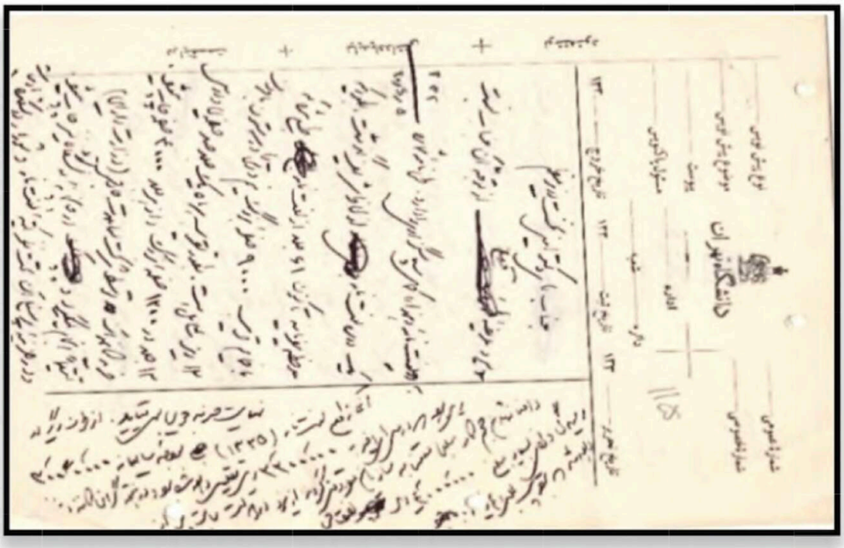
رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و مجری طرح ۵۹۰۴۰۲ سازمان برنامه

دکتر محمد معین

سند ۴۶_۲، صورت حق‌التألیف و حق‌التصحیح مؤلّفان و مصححان سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا آذرماه ۱۳۴۱

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰_۲۲۰





سند ۴۷-۲، پیش‌نویس نامهٔ محمد معین به علی امینی، نخست‌وزیر وقت
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



شرکت ملی نفت ایران

تاریخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۴
شماره ۳۴۰۴۵ـ۴۲/۱

جناب آقای دکتر معین
رئیس سازمان لغت‌نامه دهخدا
تهران

عطف به نامه شماره ۲۴۴ روز ۴۳/۱۰/۷ جنابعالی ازآنجاکه امور مربوط به طبع وتوزیع لغت نامه دهخدا مورد توجه خاص اینجانب میباشد دستور ادم یک میلیون ریال در بودجه سال ۱۹۶۵ شرکت پیش‌بینی وپس ازتصویب به آن سازمان پرداخت گردد .
موفقیت جنابعالی وکلیه کارکنان سازمان لغت نامه دهخدا راآرزومندم .

رئیس هیئت مدیره ومدیرعامل شرکت ملی نفت ایران

دکتر اقبال



شرکت ملی نفت ایران

شماره ۱۸۶۲ـ۲/۱۱/۴۰
تاریخ ۱۳۴۳/۲/۹

آقای دکتر سید جعفر شهیدی
سازمان لغت نامه دهخدا
دانشکده ادبیات ـ تهران

عطف به نامه شماره ۷ مورخه ۴۳/۱/۱۹ با موافقت شد مبلغ یکصد هزار ریال بمنظور کمک به طبع وتوزیع لغت نامه دهخدا طی چک ضمیمه در اختیار آن سازمان قرار گیرد تا از محل آن قسمتی از هزینه های مربوطه تأمین گردد .
خواهشمندم وصول چک پیوست را اعلام فرمایند .
موفقیت کارکنان سازمان لغت نامه دهخدا را صمیمانه آرزومندم .

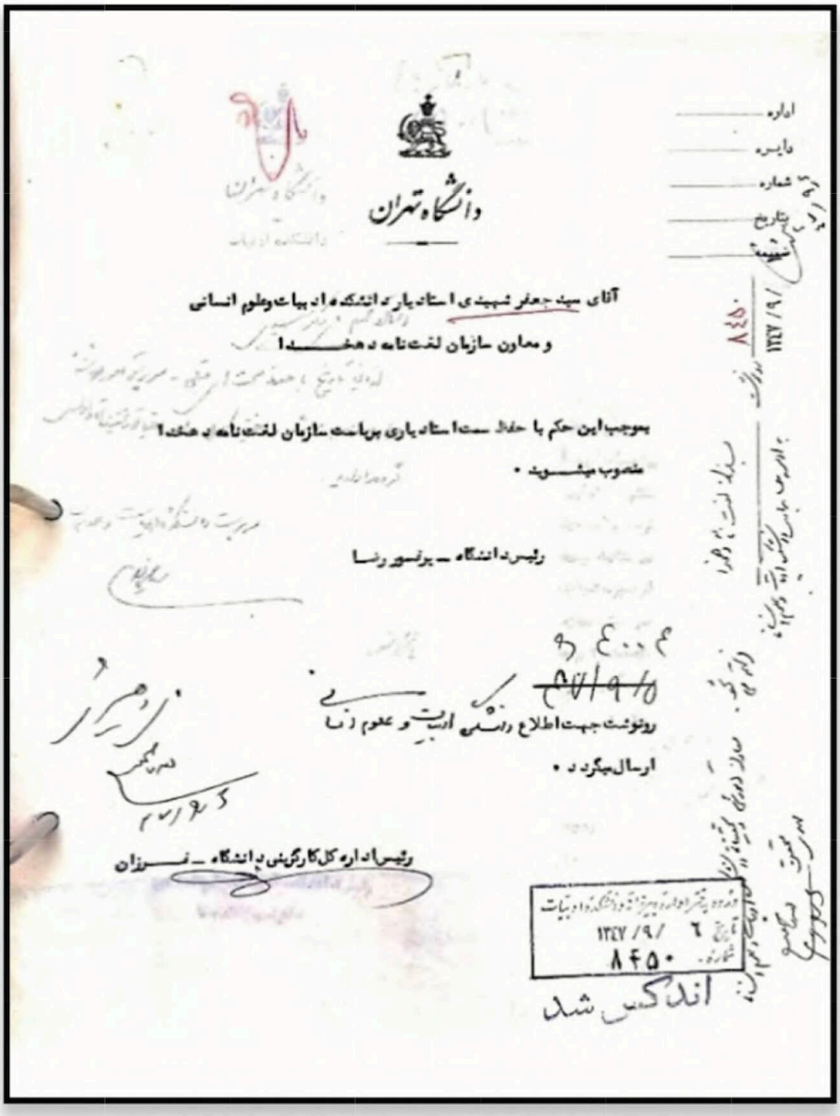
رئیس هیئت مدیره ومدیرعامل شرکت ملی نفت ایران

دکتر اقبال

۴۲ ۴۳/۱۰/۲۲

سندهای ۴۸ـ۲ و ۴۹ـ۲، نامه‌های منوچهر اقبال به محمّد معین و سیدجعفر شهیدی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اداره
دایره
شماره
تاریخ
پیوست

دانشگاه تهران

آقای سید جعفر شهیدی استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی
و معاون سازمان لغت‌نامه دهخدا

بموجب این حکم با حفظ سمت استادیاری بریاست سازمان لغت‌نامه دهخدا
منصوب میشوید .

رئیس دانشگاه ـ پرفسور رضا

رونوشت جهت اطلاع دانشکده ادبیات و علوم انسانی
ارسال میگردد .

رئیس اداره کل کارگزینی دانشگاه ـ نیـــرزان

تاریخ ۶ /۹/ ۱۳۴۷
شماره ۸۴۵۰

اندکس شد

سند ۵۰ـ۲، حکم انتصاب شهیدی به ریاست مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

اداره
دایره
شماره ۱۱۶۴
بتاریخ ۲۸/۱۰/۴۷
ضمیمه

دانشگاه تهران

۱۱۶۴
۲۸/۱۰/۴۷

جناب آقای دکتر اقبال رئیس معظم هیات مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران

از اینکه بار دیگر مزاحم اوقات گرانبهای آنجناب میگردد معذرت می خواهد بفرموده "شیخ اجل":

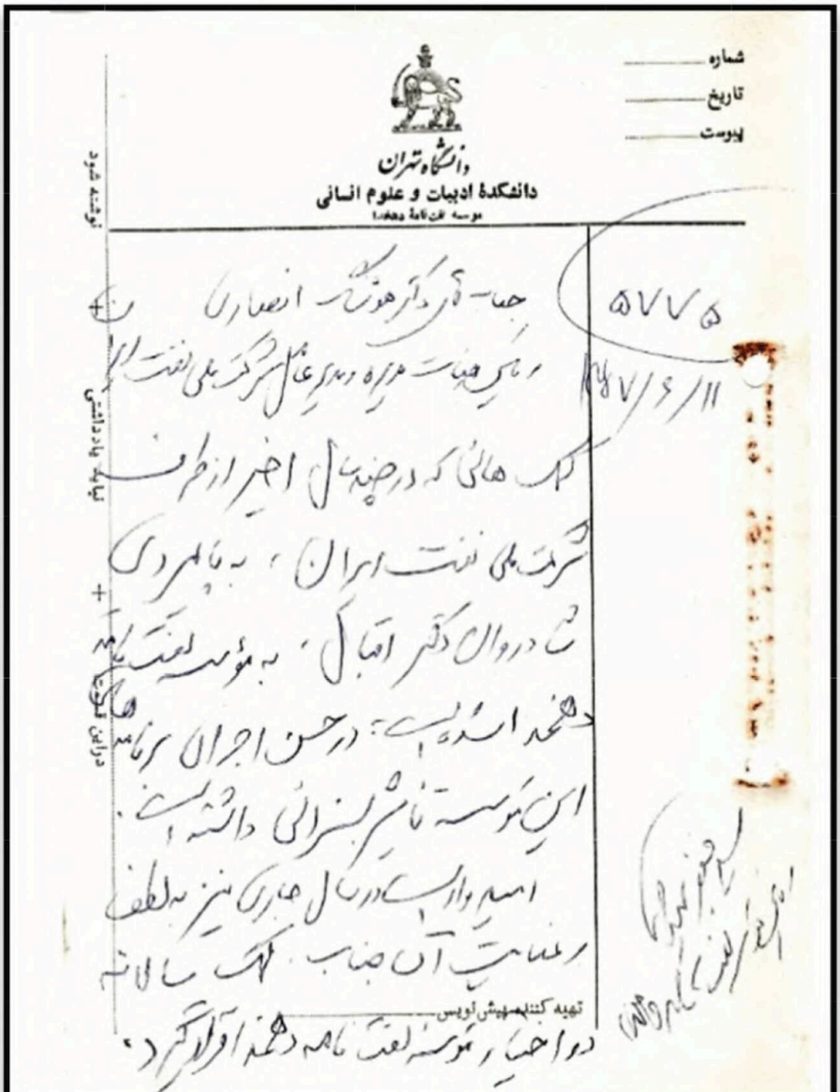
هر کجا چشمه ای بود شیرین — آدم و مار و مور گرد آیند

دعاگو میداند شمار متقاضیانی که دست طلب بدامن همت آنجناب آویخته و چشم امید بعنایت عالی دوخته اند، کم نیست ولی مطمئن است که نظر لطف جنابعالی از این موسسه علمی منعطف نشده. در سالهای قبل مساعدت ذی قیمت آنجناب موجب شد که مجلدی چند از لغت نامه منتشر شود و هم اکنون چاپ این اثر بزرگ آخرین سال خود را می پیماید ودعاگو انتظار دارد بمصداق "ختامه مسک" برای سال آینده نیز نام آنجناب و شرکت ملی نفت زیب یکی از مجلدات لغت نامه گردد.

با تقدیم احترام — رئیس سازمان لغت نامه" دهخدا

سید جعفر شهیدی

سند ۵۱ـ۲، نامه‌های شهیدی به منوچهر اقبال
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



شماره ____
تاریخ ____
پیوست ____

دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
مؤسسه لغت‌نامهٔ دهخدا

۵۷۷۵
۱۳۵۷/۶/۱۱

جناب آقای دکتر هوشنگ انصاری
رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران
کمک‌هایی که در چند سال اخیر از طرف
شرکت ملی نفت ایران، به پایمردی
مرحوم دکتر اقبال، به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ
دهخدا اعطا شده است، در حسن اجرای برنامه‌های
این مؤسسه تأثیر بسزایی داشته است.
استدعا دارد در سال جاری نیز به لطف
و عنایت آن جناب کمک سالانه
در اختیار مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا قرار گیرد.

تهیه کننده پیش‌نویس

سند ۵۲ـ۲، پیش‌نویس نامهٔ شهیدی به هوشنگ انصاری، مدیرعامل شرکت ملّی نفت
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


اداره ....
دایره ....
شماره ۱۲۷۶
تاریخ ۱۳۵۴/۲/۱۷
ضمیمه ....

دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

ریاست معظم دانشگاه تهران

[illegible]

مأموریت‌های داخل و خارج از کشور.

[illegible]


اداره ....
دایره ....
شماره ....
تاریخ ....
ضمیمه ....

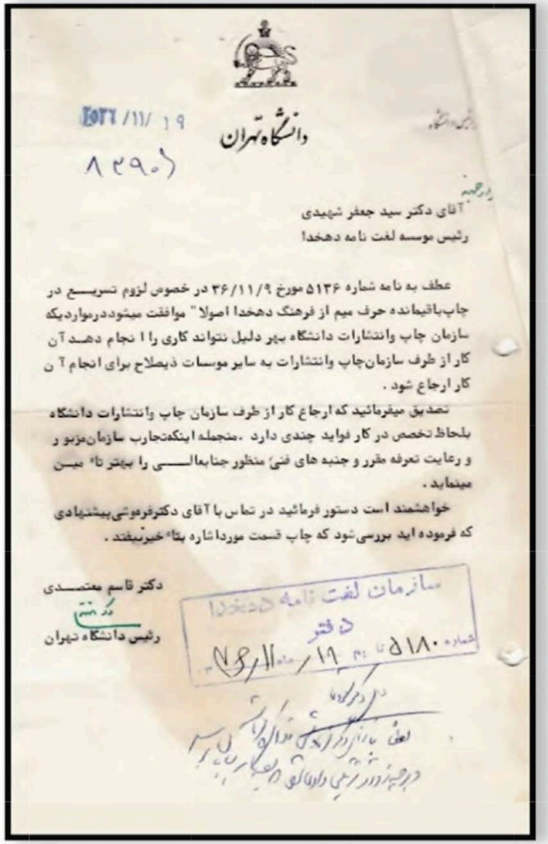
دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

[illegible]

[illegible] آن جناب را خواهانم

[illegible]

سند ۵۳ ـ۲، استعفانامهٔ سیدجعفر شهیدی، ۱۳۵۳/۲/۱۷
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



دانشگاه تهران

۳۶/۱۱/۱۹

۸۴۹۰

آقای دکتر سید جعفر شهیدی
رئیس موسسه لغت نامه دهخدا

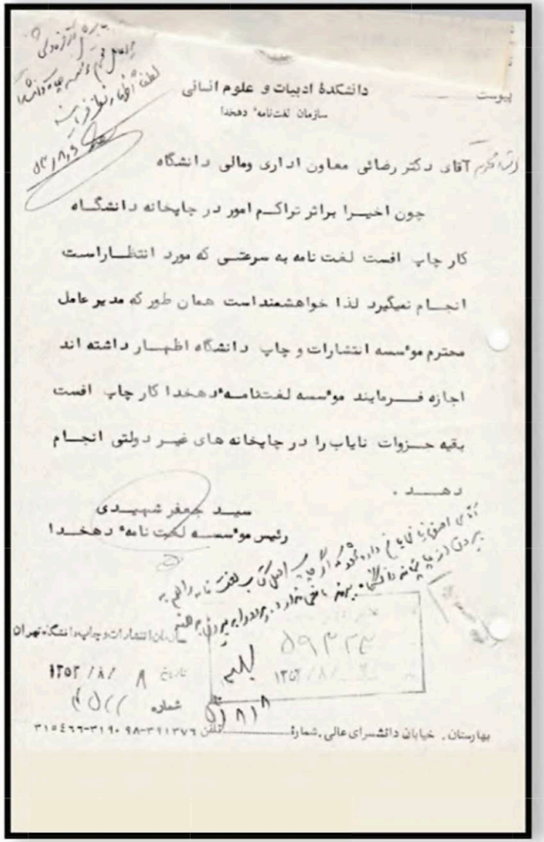
عطف به نامه شماره ۵۱۳۶ مورخ ۳۶/۱۱/۹ در خصوص لزوم تسریع در چاپ باقیمانده حرف میم از فرهنگ دهخدا اصولاً" موافقت میشود درمواردیکه سازمان چاپ وانتشارات دانشگاه بهر دلیل نتواند کاری را انجام دهد آن کار از طرف سازمان چاپ وانتشارات به سایر موسسات ذیصلاح برای انجام آن کار ارجاع شود.

تصدیق میفرمائید که ارجاع کار از طرف سازمان چاپ وانتشارات دانشگاه بلحاظ تخصص در کار فواید چندی دارد. منجمله اینکه تجارب سازمان مزبور و رعایت تعرفه مقرر و جنبه های فنیٔ منظور جنابعالی را بهتر تأمین مینماید.

خواهشمند است دستور فرمائید در تماس با آقای دکتر فرهوشی پیشنهادی که فرموده اید بررسی شود که چاپ قسمت مورد اشاره بتأخیر نیفتد.

دکتر قاسم معتمدی
رئیس دانشگاه تهران

سازمان لغت نامه دهخدا
دفتر
شماره ۵۱۸۰ تاریخ ۱۹/۱۱/۳۶



پیوست

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

آقای دکتر رضائی معاون اداری ومالی دانشگاه

چون اخیراً براثر تراکم امور در چاپخانه دانشگاه کار چاپ افست لغت نامه به سرعتی که مورد انتظاراست انجام نمیگیرد لذا خواهشمنداست همان طور که مدیر عامل محترم مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه اظهار داشته اند اجازه فرمایند مؤسسه لغتنامهٔ دهخدا کار چاپ افست بقیه جزوات نایاب را در چاپخانه های غیر دولتی انجام دهد.

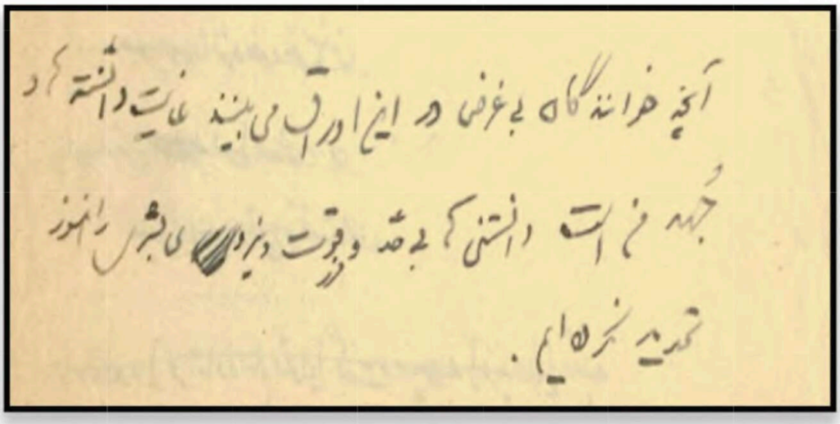
سید جعفر شهیدی
رئیس مؤسسه لغت نامهٔ دهخدا

۵۹۳۴
۱۳۵۲/۸/

تاریخ ۸ /۸/ ۱۳۵۲
شماره ۵۵۲

بهارستان. خیابان دانشسرای عالی. شماره ... تلفن ۳۱۱۳۷۶-۹۸-۳۱۹۰-۳۱۵۴۶۶

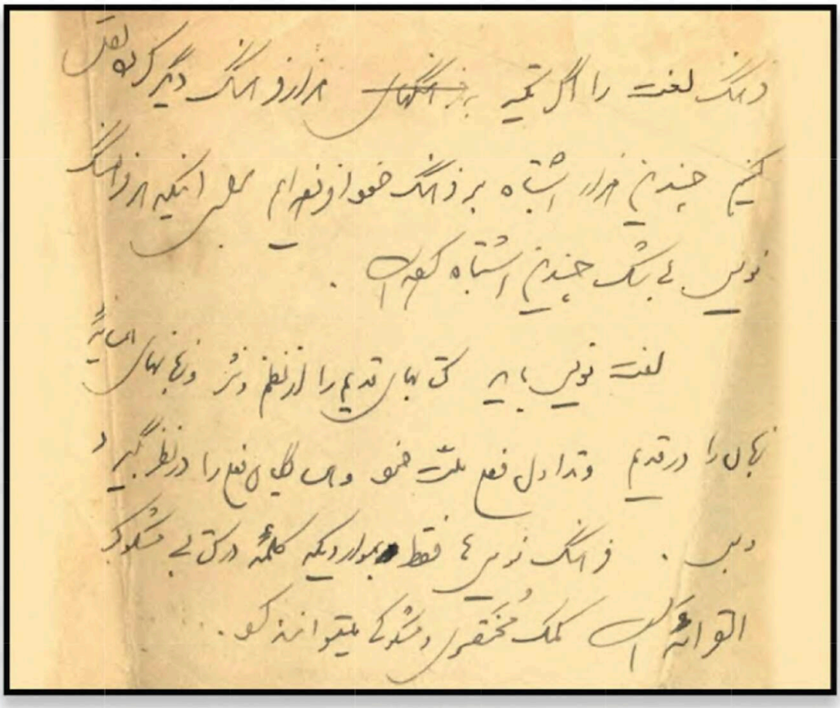
سند ۵۴ـ۲ و ۵۵ـ۲
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



آنچه خوانندگان به غلطی در این اوراق می‌بینند عنایت داشته باشند
جُهد من است دانستنی که به حد و قوت دیده [illegible]ی اغلاطش را هنوز
تصحیح نکرده‌ام.

سند ۵۶ـ ۲

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

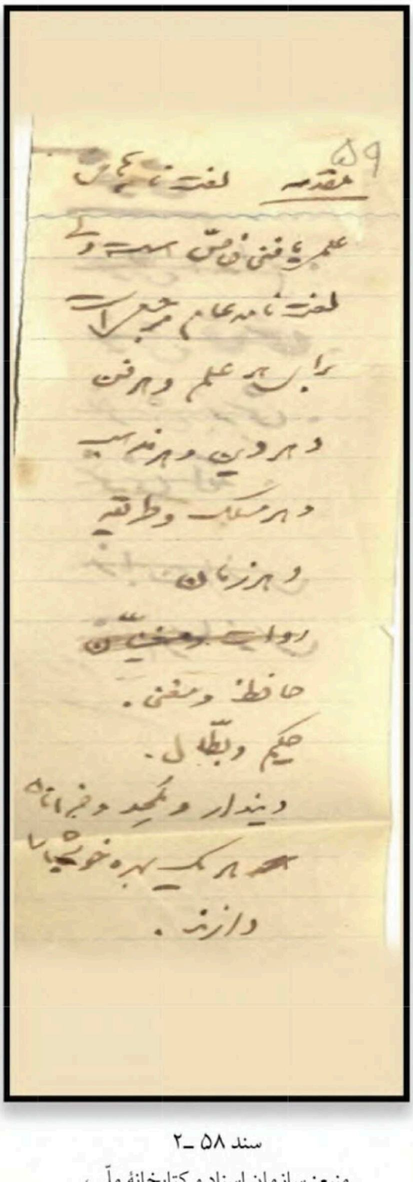


فرهنگ لغت را اگر تصحیح ~~به نگاهی~~ هزار و فرهنگ دیگر کنم [illegible]
کنیم چندین هزار اشتباه بر فرهنگ خود افزوده‌ام مگر آنکه از فرهنگ
نویس بی‌شک چندین اشتباه کرده‌ام.

لغت‌نویس باید کلیه‌های قدیم را از نظم و نثر و [illegible] بهای [illegible]
[illegible] را در قدیم و تداول فعلی ملت خود و [illegible] فعل را در نظر بگیرد
دهد. فرهنگ نویسی فقط [illegible] بلکه کلمه در کتب مشکوک
الوانگی [illegible] کمک مختصری دشمن که میتوانند کرد.

سند ۵۷ـ ۲

منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ـ ۴۵ (دست‌نویس‌های جدید)

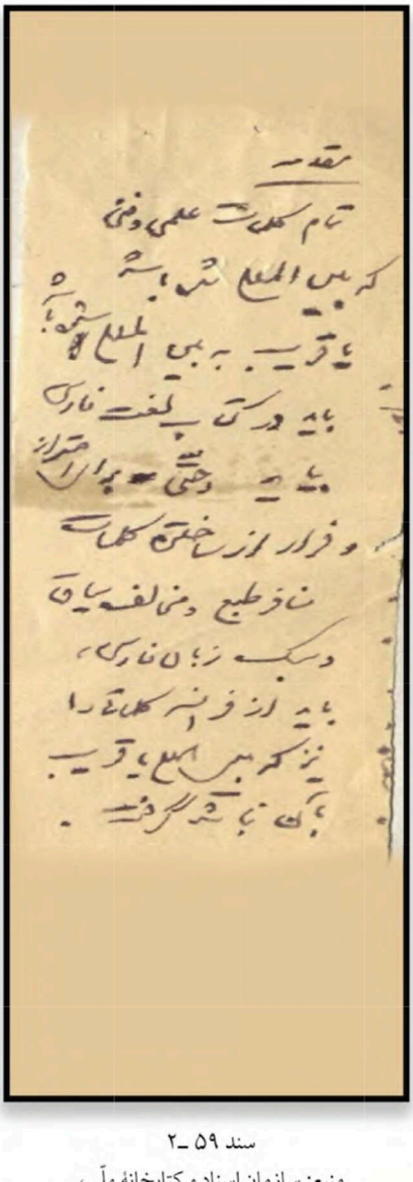


۵۹

مقدمه لغت‌نامه‌ها

علمی و فنی و جز آن هست و لی
لغت‌نامه عام مرجع است
برای هر علم و هر فن
و هر دین و هر مذهب
و هر مسلک و طریقه
و هر زبان
~~روات و محدثین~~
حافظ و مفتی.
حکیم و بقال.
دیندار و ملحد و غیرهما
هر یک بهره خویش را
دارند.

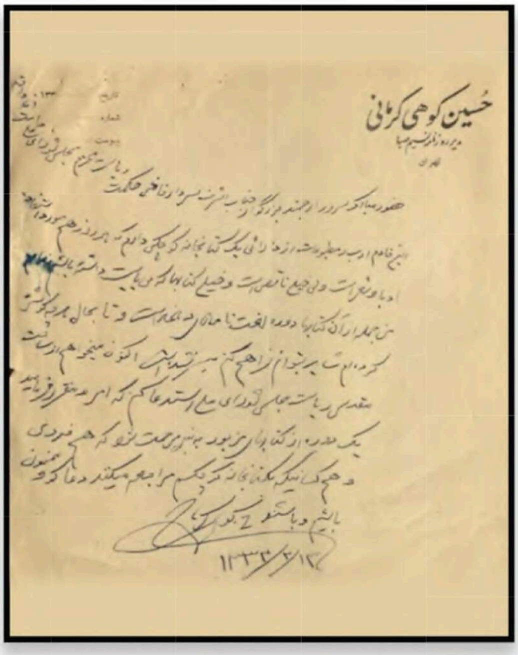
سند ۵۸ـ۲
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی،
به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ ـ ۴۵ و ۰۰۱۲۶ـ ۴۵
(دست‌نویس‌های جدید)



مقدمه

تمام کلمات علمی و فنی
که بین‌الملل شده باشد
یا قریب به بین‌الملل شدن باشد
باید در کتاب لغت فارسی
بیاید و حتی برای احتراز
و فرار از ساختن کلمات
ناخوش طبع و مخالف بیان
و سبک زبان فارسی
باید از فرنگی کلمات را
نیز که بین‌الملل یا قریب
بآن باشد گرفت.

سند ۵۹ـ۲
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی،
به شمارهٔ ۰۰۱۱۸ـ ۴۵ و ۰۰۱۲۶ـ ۴۵
(دست‌نویس‌های جدید)



حسین کوهی کرمانی

مدیر روزنامه نسیم صبا

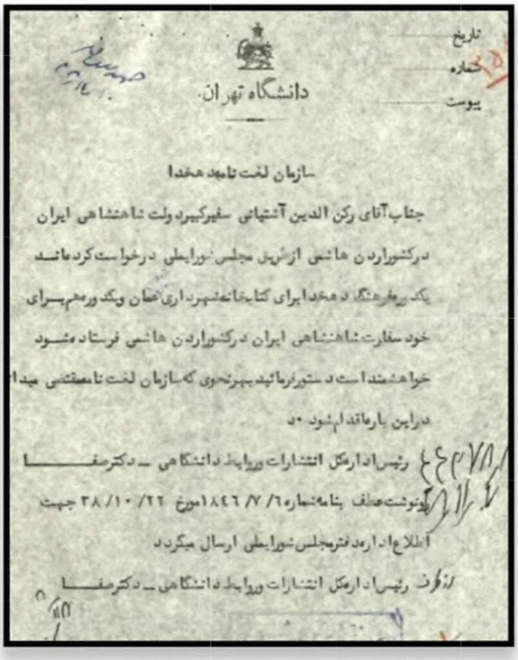
تهران

۱۳۳۲/۲/۱۲

سند ۶۰ـ۲، درخواست حسین کوهی کرمانی برای دریافت *لغت‌نامه*

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا

به شمارۀ ۱ـ ۵ ـ۱/۴ـ۱ /۴ /۱ /۱۵۱/ ۱۹



تاریخ

شماره

پیوست

دانشگاه تهران

سازمان لغت نامه دهخدا

جناب آقای رکن الدین آشتیانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران در کشور اردن هاشمی از [illegible] مجلس شورایملی درخواست کرده‌اند یک دوره فرهنگ دهخدا برای کتابخانه شهرداری عمان و یک دوره هم برای خود سفارت شاهنشاهی ایران در کشور اردن هاشمی فرستاده شود خواهشمند است دستور فرمائید بهر نحوی که سازمان لغت نامه مقتضی میدا[ند] در این باره اقدام شود.

رئیس اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی ـ دکتر صفا

رونوشت عطف بنامه شماره ۶/ ۷/ ۱۸۴۶ مورخ ۲۲/ ۱۰/ ۳۸ جهت اطلاع اداره دفتر مجلس شورایملی ارسال میگردد

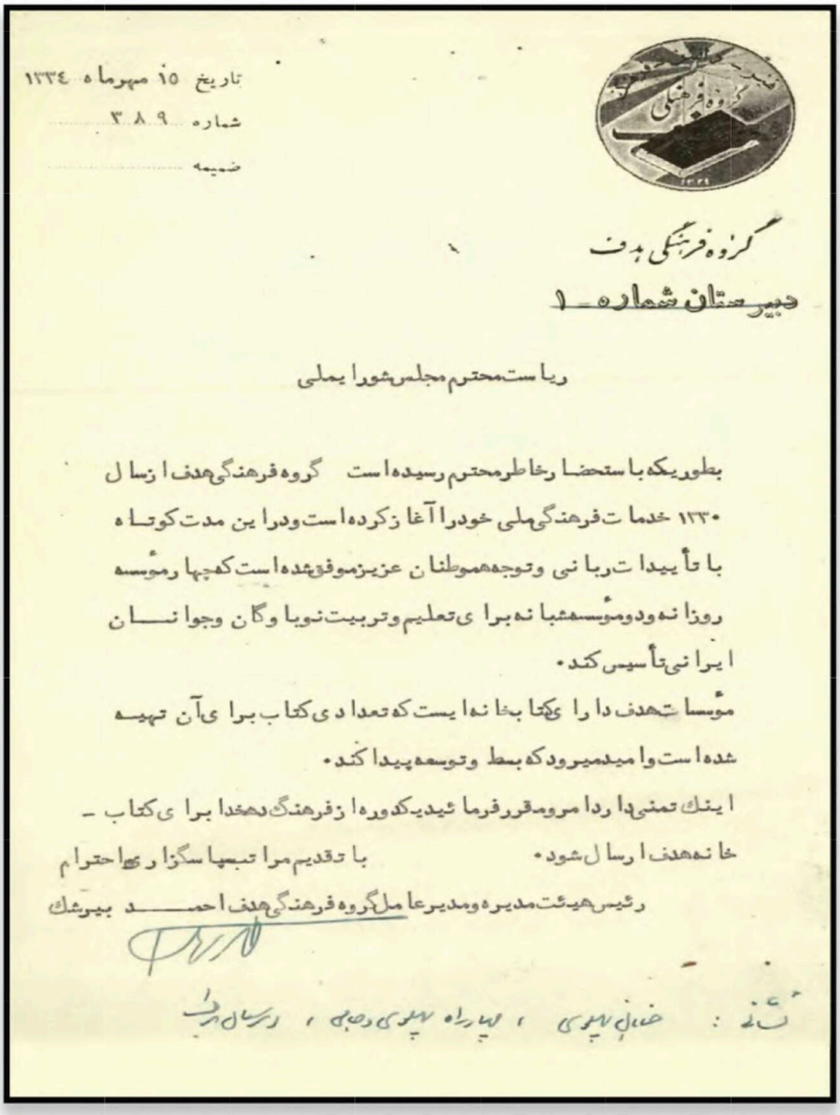
رئیس اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی ـ دکتر صفا

سند ۶۱ـ۲، درخواست اهدای *لغت‌نامه*

برای کتابخانۀ شهرداری عَمّان (پایتخت اردن)

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا

به شمارۀ ۴/ ۱ـ۱ /۴ /۱ /۱۵۱/ ۱۹



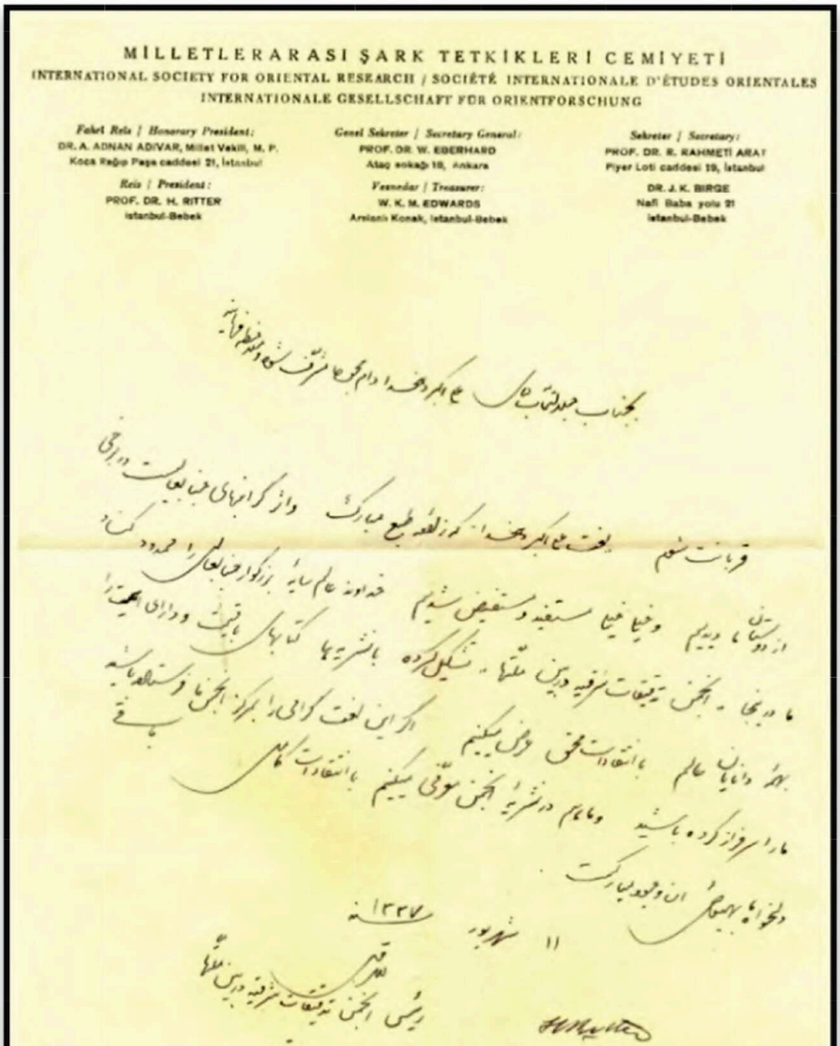
تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۳۴
شماره ۳۸۹
ضمیمه

گروه فرهنگی هدف
دبیرستان شماره ـ ۱

ریاست محترم مجلس شورای ملی

بطوریکه باستحضار خاطر محترم رسیده است گروه فرهنگی هدف از سال ۱۳۳۰ خدمات فرهنگی ملی خود را آغاز کرده است و در این مدت کوتاه با تأییدات ربانی و توجه هموطنان عزیز موفق شده است که چهار مؤسسه روزانه و دو مؤسسه شبانه برای تعلیم و تربیت نوباوگان و جوانان ایرانی تأسیس کند.
مؤسسات هدف دارای یک کتابخانه ایست که تعدادی کتاب برای آن تهیه شده است و امید میرود که بسط و توسعه پیدا کند.
اینک تمنی دارد مرقوم فرمائید یک دوره از فرهنگ دهخدا برای کتابخانه هدف ارسال شود.
با تقدیم مراتب سپاسگزاری احترام
رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل گروه فرهنگی هدف احمد بیرشک

سند ۶۲ ـ۲، درخواست دریافت *لغت‌نامه* از سوی احمد بیرشک، مدیرعامل گروه فرهنگی هدف
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۸/۴/۱/۳



MILLETLERARASI ŞARK TETKİKLERİ CEMİYETİ
INTERNATIONAL SOCIETY FOR ORIENTAL RESEARCH / SOCIÉTÉ INTERNATIONALE D'ÉTUDES ORIENTALES
INTERNATIONALE GESELLSCHAFT FÜR ORIENTFORSCHUNG

Fahri Reis / Honorary President: DR. A. ADNAN ADIVAR, Millet Vekili, M. P. Koca Ragıp Paşa caddesi 21, İstanbul	Genel Sekreter / Secretary General: PROF. DR. W. EBERHARD Ataç sokağı 18, Ankara	Sekreter / Secretary: PROF. DR. R. RAHMETİ ARAT Piyer Loti caddesi 19, İstanbul
Reis / President: PROF. DR. H. RITTER İstanbul-Bebek	Veznedar / Treasurer: W. K. M. EDWARDS Arslanlı Konak, İstanbul-Bebek	DR. J. K. BIRGE Nafi Baba yolu 21 İstanbul-Bebek

بجناب مستطاب ... علامه اکبر دهخدا دام مجده العالی مشرف شده و مطالعه فرمایند

قربانت شوم لغت علامه اکبر دهخدا که از لطف طبع مبارک و از گرانبهای حضرتعالیست ...

خداوند عالم سایه بزرگوار حضرتعالی را ممدود کند

از دوستان ما دیدیم و خیلی خیلی مستفید و مستفیض شدیم

ما در اینجا انجمن تحقیقات شرقیه در این ملکها تشکیل کرده با نشریه‌ها کتابهای با قیمت و دارای اهمیت را

اگر این لغت گرامی را بمرکز انجمن ما فرستاده باشید با ...

بهمه دانایان عالم با افتخارات مخصوص درج میکنیم

با افتخارات تمامی در نشریه انجمن معرفی میکنیم

و ما را سرافراز کرده باشید

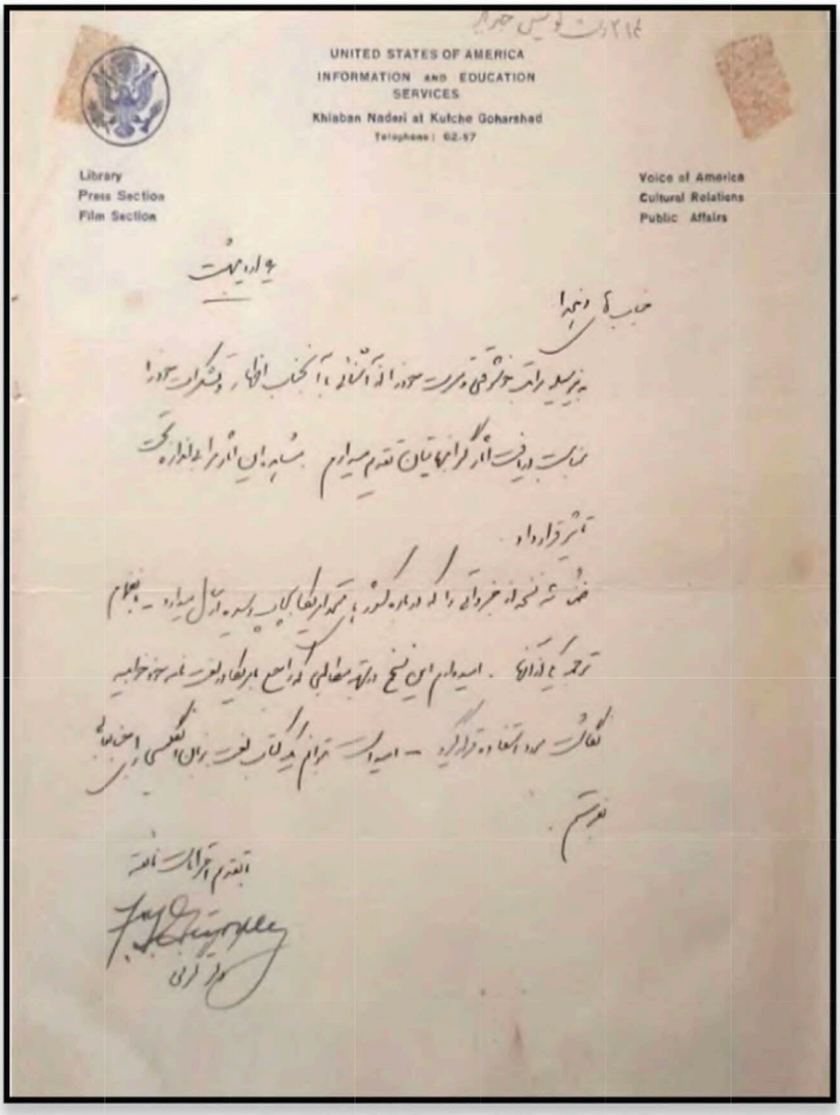
دلخواه ما همیشگی آن وجود مبارک است

۱۱ شهریور ۱۳۲۷ سنه

قدردان
رئیس انجمن تحقیقات شرقیه در این ملکها
ه. ریتر

H Ritter
ه. ریتر

۶۳ـ۲، درخواست‌نامهٔ هلموت ریتر به دهخدا
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۶۴ـ۲، نامهٔ تشکر تایلر گرنی به دهخدا
منبع: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی، به شمار ۲۱۴ (دست‌نویس‌های جدید)

UNITED STATES OF AMERICA
INFORMATION AND EDUCATION SERVICES
Khiaban Naderi at Kutche Goharshad
Telephone: 62-57

Library
Press Section
Film Section

Voice of America
Cultural Relations
Public Affairs

۲۱ تیرماه ۱۳۳۱

جناب آقای علی اکبر دهخدا

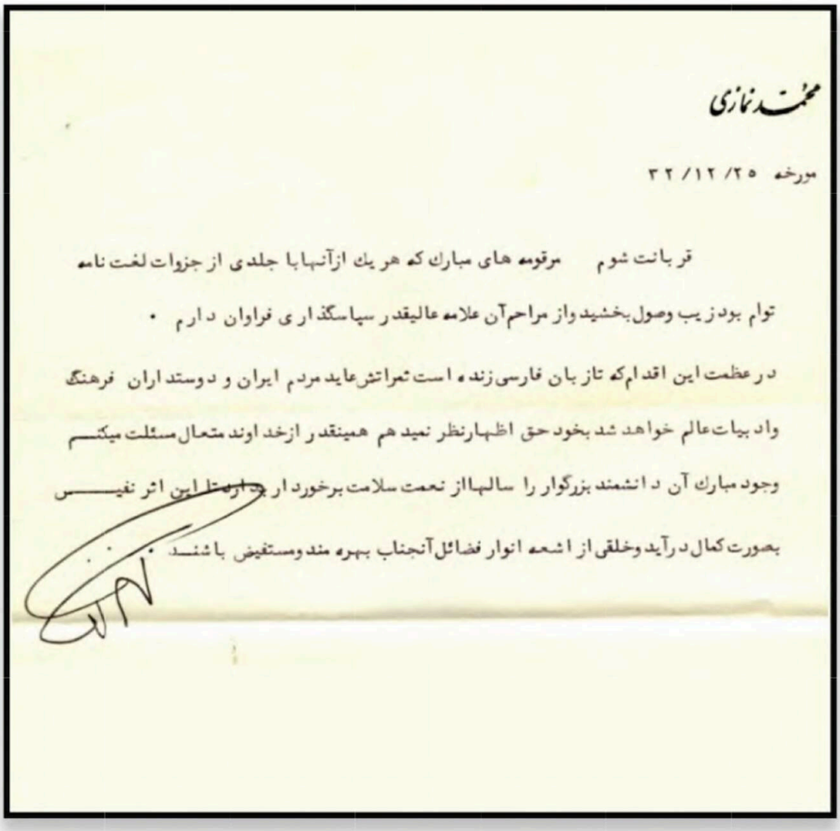
راجع بارسال مجلاتی از لغت نامه دهخدا که حاصل سالیان متمادی تفحص و تفرس محققانه جنابعالی است یکبار دیگر باینوسیله تشکرمیکنم. مردان بزرگ آثار بزرگ وجاویدان از خود باقی میگذارند واز جنابعالی نیز که عمر شریف را وقف مقاصد عالی فرهنگی فرموده‌اید انتظارچنین اثر بزرگ وباقی همواره میرفته است.

یك جلد فرهنگ انگلیسی "وبستر" که ممکن است مرجع و مورد استفاده قرار گیرد بحضورعالی تقدیم شد. از خداوند متعال خواهانم که شمارا درانجام خدمات فرهنگی که وجهه همت عالی خود ساخته اید پیوسته موفق و موید گرداند.

دکتر تایلر گرنی

Taylor Gurney

سند ۶۵ـ۲، نامهٔ تشکر تایلر گرنی به دهخدا
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



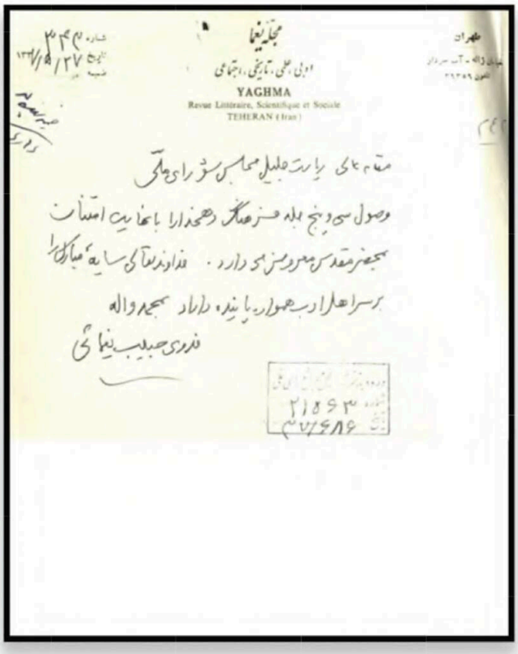
محمد نمازی

مورخه ۲۵/ ۱۲/ ۳۲

قربانت شوم   مرقومه های مبارک که هر یک ازآنها با جلدی از جزوات لغت نامه
توام بود زیب وصول بخشید واز مراحم آن علامه عالیقدر سپاسگذاری فراوان دارم .
در عظمت این اقدام که تا زبان فارسی زنده است ثمراتش عاید مردم ایران و دوستداران فرهنگ
وادبیات عالم خواهد شد بخود حق اظهارنظر نمید هم همینقدر ازخداوند متعال مسئلت میکنم
وجود مبارک آن دانشمند بزرگوار را سالهااز نعمت سلامت برخوردار بدارد تا این اثر نفیس
بصورت کمال درآید وخلقی از اشعه انوار فضائل آنجناب بهره مند ومستفیض باشند .

سند ۶۶ ـ۲، نامهٔ تشکر محمّد نمازی[۱] به دهخدا
محفوظ در گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۱. محمّد نمازی (۱۲۷۵ـ۱۳۵۱) بنیان‌گذار بیمارستان نمازی شیراز.



مجلهٔ یغما
ادبی، علمی، تاریخی، اجتماعی
YAGHMA
Revue Littéraire, Scientifique et Sociale
TEHERAN (Iran)

شماره ۳۴۳
تاریخ ۱۳۳۲/۵/۲۷

مقام عالی ریاست جلیله مجلس شورای ملی

وصول سی و پنج جلد فرهنگ دهخدا را با نهایت امتنان بحضور مقدس معروض می دارد. خداوند تعالی سایهٔ مبارک را بر سر اهل ادب همواره پاینده داراد بمحمد و آله

فدوی حبیب یغمائی



مجلهٔ یغما
تهران ـ خیابان ژاله ـ تلفون ۳۹۳۵۸
Revue Yaghma, Téhéran, Avenue Jaleh

تهران مجلس شورای ملی
مقام مقدس جناب سردار فاخر حکمت ریاست مجلس

شماره ۳۴۳

سند ۶۷ ـ۲، نامهٔ تشکر حبیب یغمائی به رئیس مجلس
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱/۴-۱۹/۱۵۱/۱/۴/۱

نامه آیت‌الله شهرستانی بوزیر فرهنگ درباره لغت‌نامه دهخدا

بطوریکه از بغداد اطلاع میدهند مجلس شورای ملی در تاریخ بیست و پنجم آذر ماه توسط وزارت فرهنگ نوزده جلد کتاب لغت نامه استاد دهخدا را جهت مطالعه واستفاده آیت‌الله سید هبة‌الدین شهرستانی ببغداد ارسال و بایشان اهداء نمود.

آیت‌الله شهرستانی یکی از شخصیت‌های فرهنگی عراق است ومدتی مقام وزارت فرهنگ این کشور را دارا بوده و کتابخانه شخصی ایشان بنام «الجوادین» درصحن مطهر کاظمین (ع) مورد استفادهٔ عموم قرار دارد.

نوزده مجلد لغت نامه توسط آقای عبدالله رهنما سرپرست آموزشگاههای ایرانی در بغداد بایشان تسلیم گردید وایشان پس ازمطالعه کتب مزبور نامه‌ای بشرح زیرخطاب به آقای وزیر فرهنگ نوشته است:

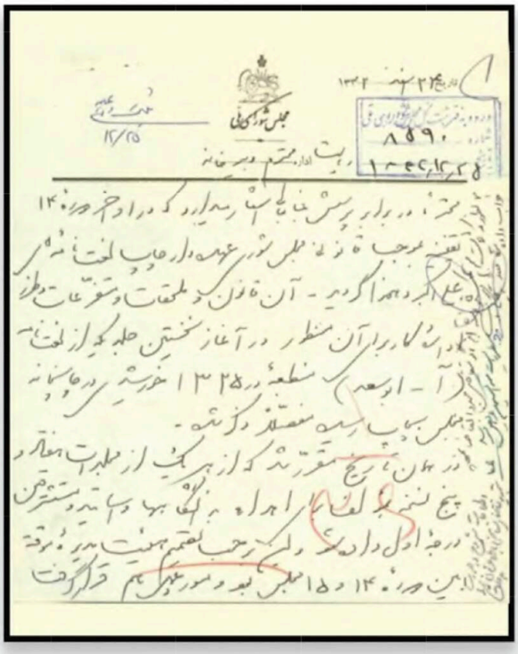
جناب آقای جعفری وزیر محترم فرهنگ ایران دامت ایامه المبارکه پس ازتقدیم تحیات عالیات در اسعد ساعات مرقوم کریم مؤرخ ۲۵ ر ۸ ر ۳۳ بتوسط دانشمند ارجمند آقای عبدالله رهنما سرپرست محترم فرهنگ عراق به مخلص رسیده وموجبات مسرت وتشکر گردید وچون متضمن توجهات عالیه مجلس محترم دارالشورای ملی وجنابعالی نسبت به مخلص و کتابخانه شخصی این جانب بوده دراهدای نوزده جلد ازدوره کتاب جلیل القدر (لغة نامه) وازدائره پست بغداد نیز آنرا دریافته بعرض این چند کلمه تصدیع میدهد

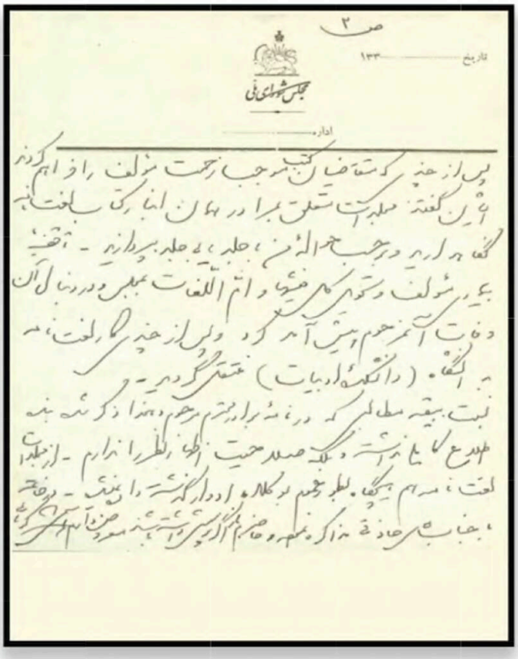
این کتاب ذی قیمت پراهمیت ازآثار نفیسه دانشمند فرزانه وادیب یگانه آقای دهخدا که باقلمی توانا وهمتی والا وانشائی بس شیوا حقیقتاً یك دایرة المعارفی است پربها ومدینة العلومی است پرمعنا که برای ایران تهیه نموده ودروازه‌هائی ازعلوم دیرین و نوین کشوده وچون قدری ازاین اثر عالیقدر راخوانده آنرا صدفی پرگهر و گنجینه‌ای مملو ازجواهر ودر دریافته ولی افسوس که کم و کاست حروف وترتیب آن مایه انبوه اندوه مراجعین میشود لذا شایسته بلکه بایسته است که کمك‌های مالی وقلمی لایقی درراه تکمیل وتوسعه این تالیف جلیل بنمایند تا نتیجه کامل حاصل و بمقصد عالی واصل و نایل شوند در پایان نامه تشکر بی پایان خودرا تقدیم وازدرگاه حضرت احدیت (عزاسمه) مزید موفقیت رامسئلت مینماید.

مخلص هبة الدین شهرستانی

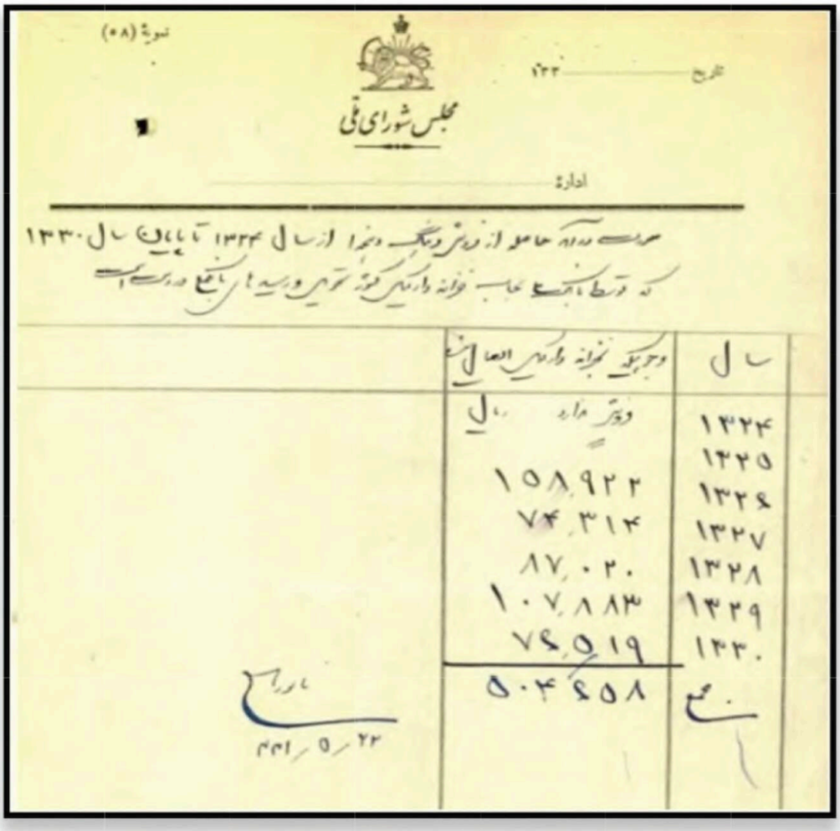
سند ۶۸ ـ۲، نامهٔ آیت‌الله هبة‌الدین شهرستانی به وزیر فرهنگ

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۴۲
مجلس شورای ملی
ورود به دفتر کل مجلس شورای ملی
شماره ۸۵۹۰
۱۳۴۲/۱۲/۲۵
ریاست ادارهٔ محترم کتابخانه
محترماً در برابر پرسش جنابعالی به استحضار می‌رساند که در اواخر دورهٔ ۱۴ تقنینیه به موجب قانون مجلس شورا عهده‌دار چاپ لغت‌نامهٔ مرحوم علی‌اکبر دهخدا گردید. آن قانون که ملحقات و متفرعات و طرز اجرای کار برای آن منظور در آغاز نخستین جلد که از لغت‌نامه (آ - ابوسعد) منطبعه در ۱۳۲۵ خورشیدی در چاپخانهٔ مجلس به چاپ رسیده مفصلاً ذکر شده.
در همان تاریخ مقرر شد که از هر یک از مطبوعات هفتاد و پنج نسخه [illegible] را اجراء [illegible] درجهٔ اول دارد ولی برحسب تصمیم هیئت مدیره [illegible] این دورهٔ ۱۴ و ۱۵ مجلس بعد [illegible] قرار گرفت


ص ۲
تاریخ ۱۳۳
مجلس شورای ملی
اداره
پس از چندی که متقاضیان کتب موجب زحمت مؤلف را فراهم کردند [illegible] گفتند مطبوعات متعلق [illegible] را در همان انبار [illegible] لغت‌نامه نگاه دارید و برحسب [illegible] جلد به جلد بپردازید. تقریباً [illegible] مؤلف [illegible] و اتم اللغات [illegible] و در دنبال آن وفات آن مرحوم پیش آمد کرد و پس از چندی کار لغت‌نامه به [illegible] (دانشکدهٔ ادبیات) منتقل گردید.
نسبت به بقیهٔ مطالبی که در نامه [illegible] مرحوم دهخدا ذکر شده بنده اطلاع کاملی [illegible] [illegible]

سند ۶۹ ـ۲، نامهٔ محمّد هاشمی
منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۳۶/ ۱/ ۱/ ۱۹۷/ ۲۱



نمرهٔ (۰۸)

تاریخ ۱۳۲

مجلس شورای ملی

اداره ....

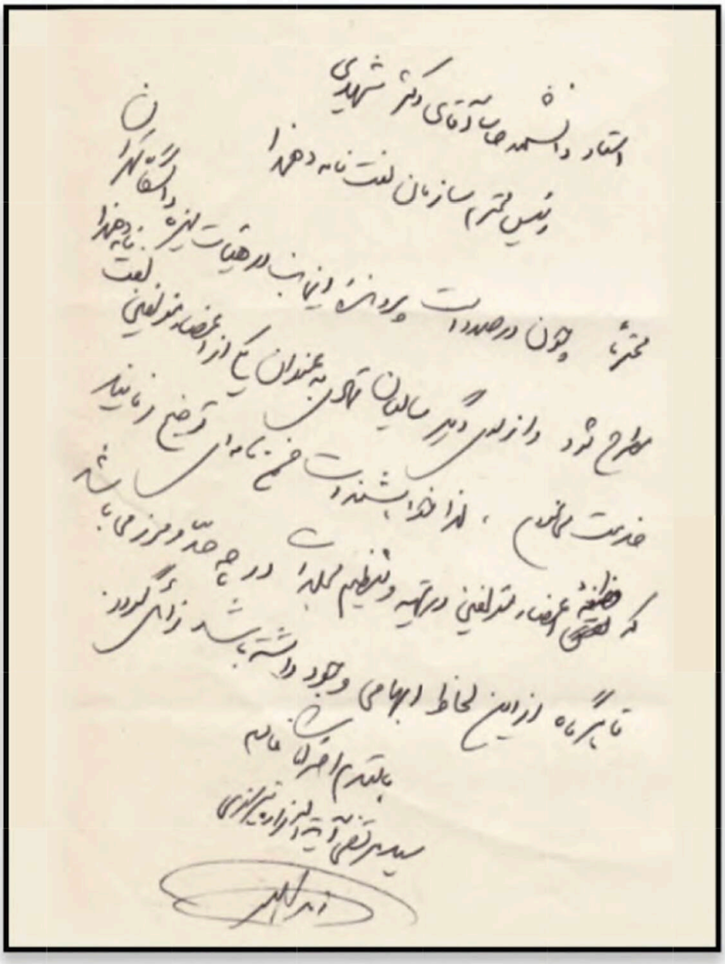
صورت درآمد حاصل از فروش لغت‌نامه دهخدا از سال ۱۳۲۴ تا پایان سال ۱۳۳۰

سال	وجوه ... به خزانه‌داری ... (ریال)
۱۳۲۴	وجوه ندارد
۱۳۲۵	
۱۳۲۶	۱۵۸,۹۲۲
۱۳۲۷	۷۴,۳۱۴
۱۳۲۸	۸۷,۰۲۰
۱۳۲۹	۱۰۷,۸۸۳
۱۳۳۰	۷۶,۵۱۹
جمع	۵۰۴,۶۵۸

۳۱/۵/۲۲

سند ۷۰ ـ۲، صورت درآمد فروش لغت‌نامهٔ دهخدا از ۱۳۲۴ـ ۱۳۳۰
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۶۰۷۱۰ـ۲۴۰

ج. اسناد گفتار سوم

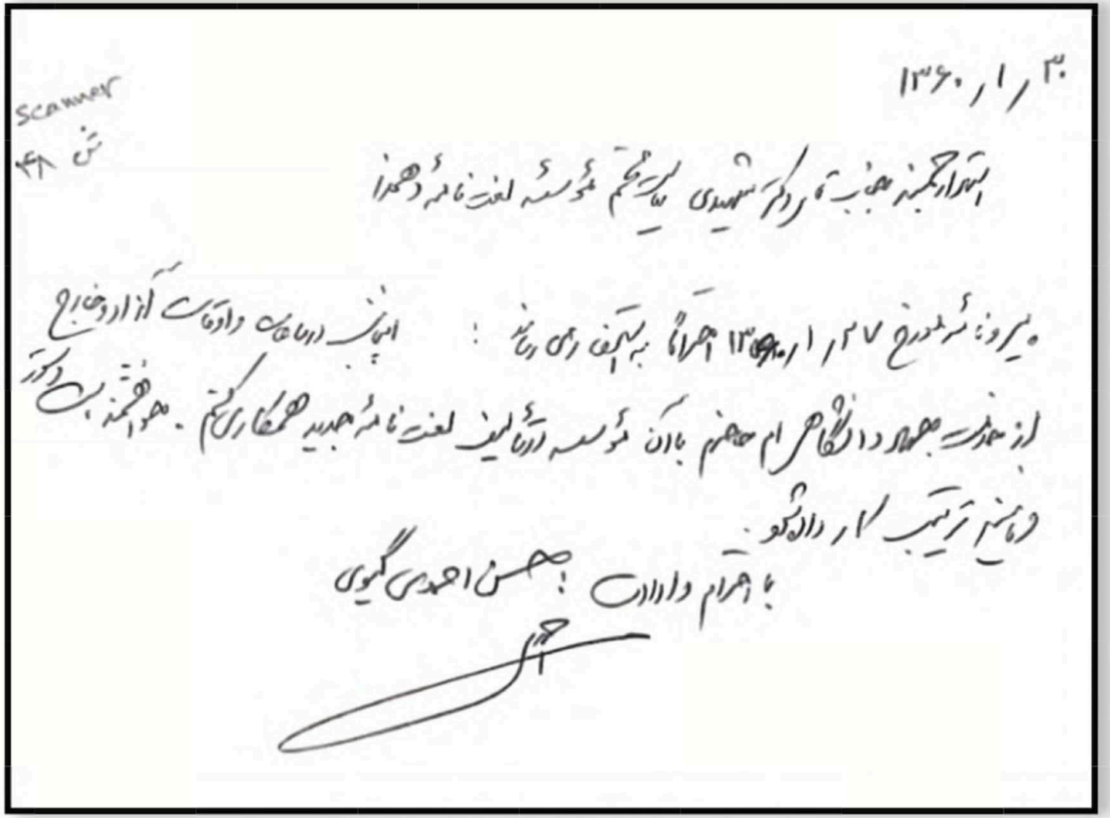


استاد دانشمند جناب آقای دکتر شهیدی
رئیس محترم سازمان لغت‌نامه دهخدا دانشگاه تهران

محترماً چون در صدد است پژوهش و ارزیابی در هیئات [illegible] لغت‌نامه دهخدا [illegible] به عنوان یکی از خصوصیات لغوی لغت
مطرح شود و از لحاظ دیگر سالیان تاکنون [illegible] توضیح دهانید
خدمت نمانده، لذا خواهشمند است ضمن نامه‌ای [illegible] باشد
که [illegible] عرضه، شرح لغوی در ترجمه و تنظیم کلمات در چه حد و مرزی می‌باشد
تا چنانچه از این لحاظ ابهامی وجود داشته باشد زدوده گردد.

با تقدیم احترامات فائقه
سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی

سند ۱ـ۳، نامهٔ سیدمرتضی آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی به سیدجعفر شهیدی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۱۳۶۰/۱/۳۰

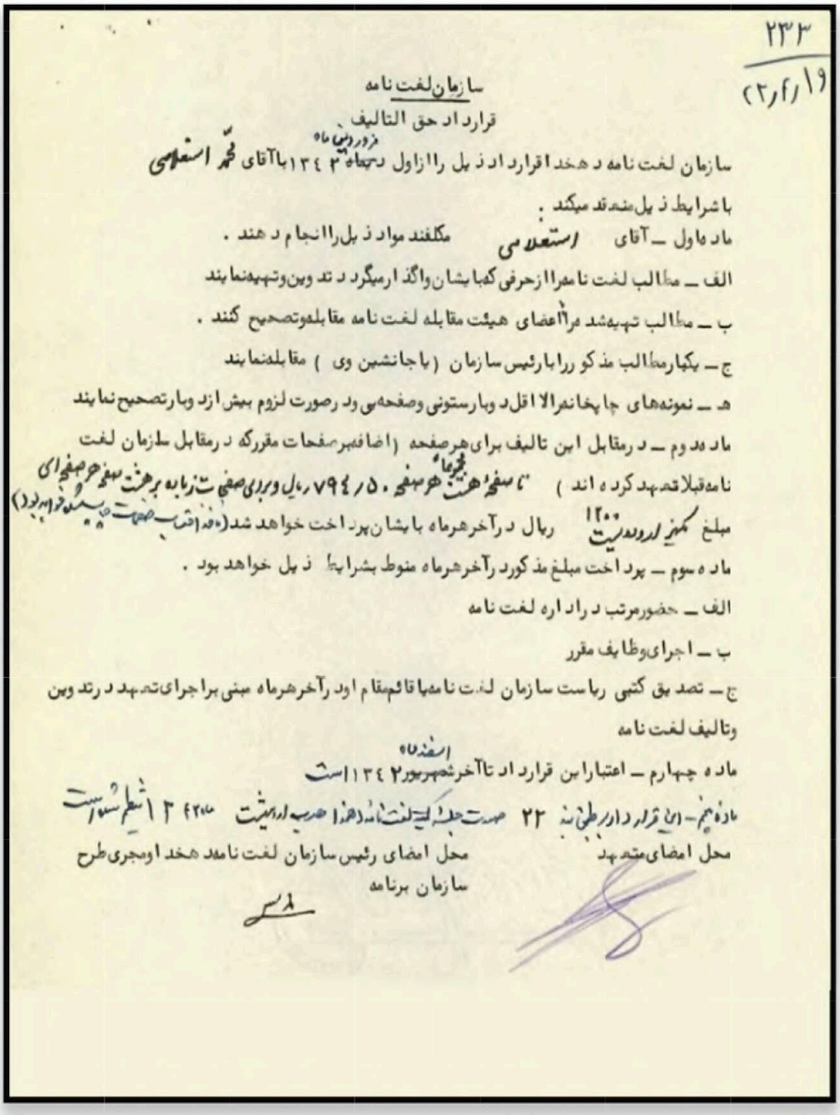
Scanner
ش ۴۸

استاد ارجمند جناب آقای دکتر شهیدی ریاست محترم مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

پیرو نامهٔ مورخ ۱۳۶۰/۱/۲۷ احتراماً به عرض می‌رساند: اینجانب در ساعات و اوقات آزاد و خارج از ساعات حضور در دانشگاه حاضرم با آن مؤسسه در تألیف لغت‌نامهٔ جدید همکاری کنم. خواهشمند است دستور دهید ترتیب کار داده شود.

با احترام و ارادت: حسن احمدی گیوی

سند ۲ـ۳، نامهٔ حسن احمدی گیوی به سیدجعفر شهیدی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۲۳۳
۱۹/۲/۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای محمد استعلامی

با شرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول – آقای استعلامی مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف – مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب – مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج – یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

د – نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم – در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند) تا صفحه هشت جمعاً هر صفحه ۷۹۴/۵۰ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای [illegible]

مبلغ [illegible] ۱۲۰۰ ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد ([illegible])

ماده سوم – پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف – حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب – اجرای وظایف مقرر

ج – تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم – اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۲ است

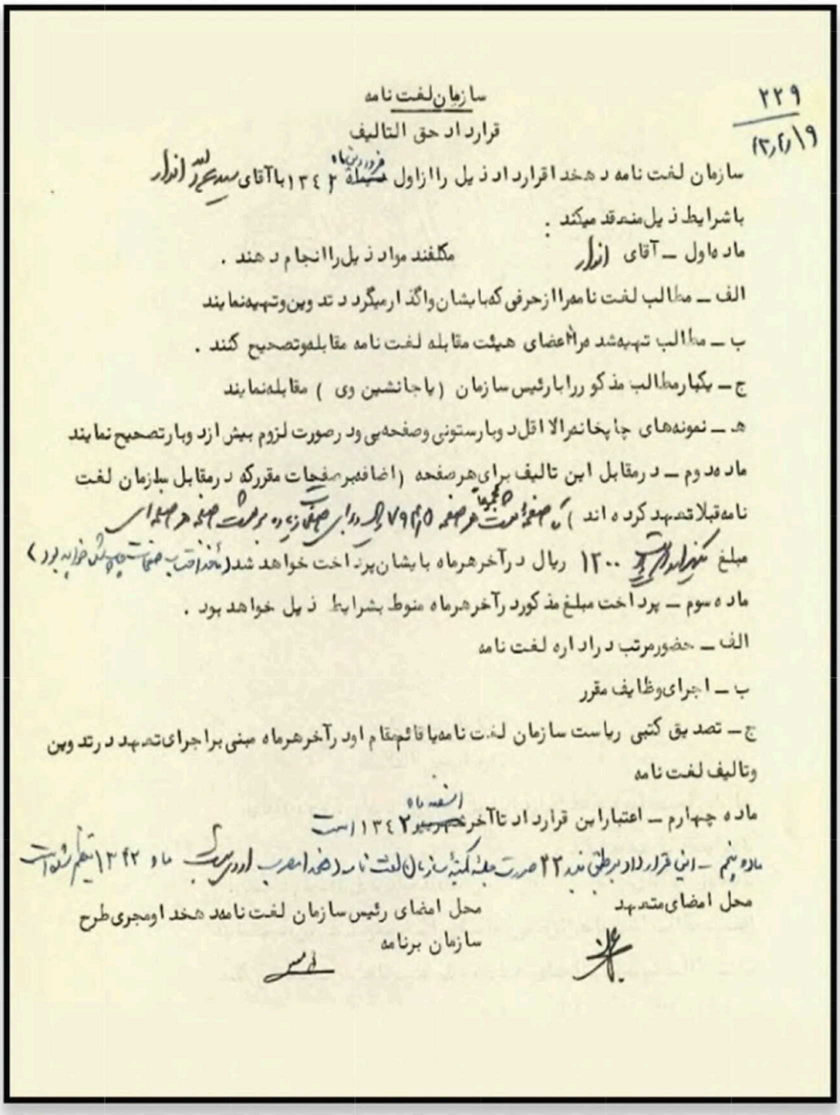
ماده پنجم – این قرارداد در طی [illegible] بند ۲۲ [illegible] لغت نامه دهخدا [illegible] اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۳ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به محمّد استعلامی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



۲۲۹
۱۹/ ۲/ ۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین‌ماه ۱۳۴۲ با آقای عبدالله انوار با شرایط ذیل منعقد میکند .

ماده اول — آقای انوار مکلفند مواد ذیل را انجام دهند .

الف — مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین وتهیه نمایند

ب — مطالب تهیه‌شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله وتصحیح کنند .

ج — یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ — نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی وصفحه‌یی ودرصورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم — درمقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که درمقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند) [illegible]

مبلغ [illegible] ۱۲۰۰ ریال درآخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد ([illegible])

ماده سوم — پرداخت مبلغ مذکور درآخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود .

الف — حضور مرتب دراداره لغت نامه

ب — اجرای وظایف مقرر

ج — تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم‌مقام او درآخر هرماه مبنی براجرای تعهد درتدوین وتالیف لغت نامه

ماده چهارم — اعتبار این قرارداد تا آخر اسفندماه ۱۳۴۲ است

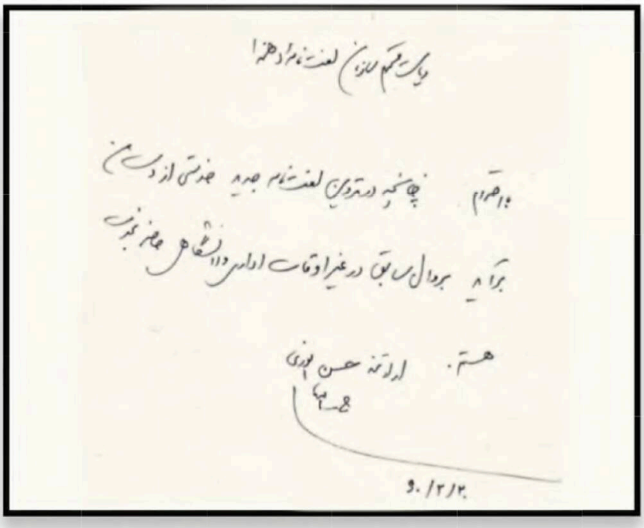
ماده پنجم — این قرارداد برطبق بند ۲۲ صورت جلسه کمیته سازمان لغت نامه دهخدا مصوب [illegible] ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا ومجری طرح سازمان برنامه

سند ۴ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به عبدالله انوار با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰


ریاست محترم سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

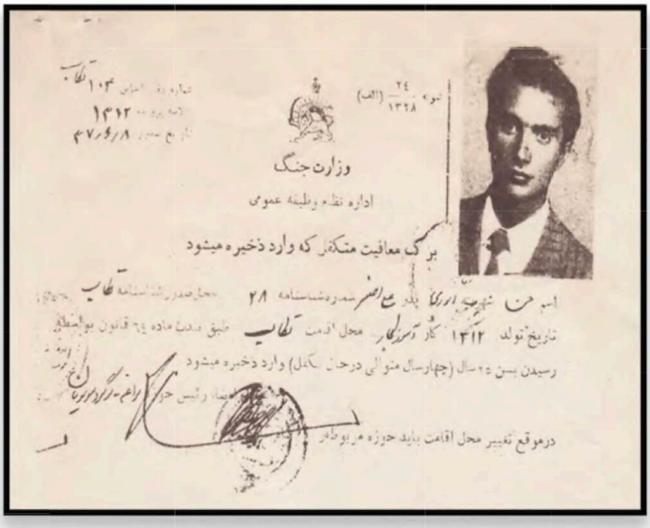
با احترام، چنانچه در تدوین لغت‌نامهٔ جدید خدمتی از دست من

برآید بر روال سابق در غیر اوقات اداری دانشگاه حاضر به [illegible]

هستم. ارادتمند حسن انوری

۹۰/۲/۳

سند ۵الف ـ۳، نامهٔ حسن انوری به سیدجعفر شهیدی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


شماره ۲۴ (الف) ۱۳۲۸

شماره ردیف اساس ۱۰۳ تکاب
[illegible] ۱۳۱۲
تاریخ صدور ۲۷/۹/۸

وزارت جنگ

اداره نظام وظیفه عمومی

برگ معافیت متکفل که وارد ذخیره میشود

اسم حسن شهرت انوری پدر علی‌اصغر شماره شناسنامه ۲۸ محل صدور شناسنامه تکاب

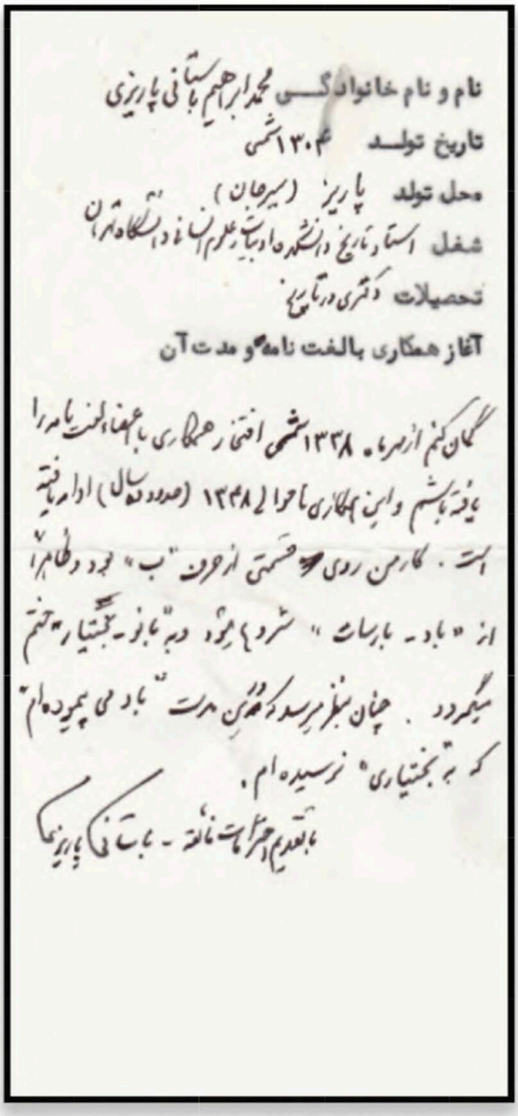
تاریخ تولد ۱۳۱۲ کار [illegible] محل اقامت تکاب طبق ماده ۶۴ قانون [illegible]

رسیدن بسن ۲۵ سال (چهارسال متوالی در حال تکفل) وارد ذخیره میشود

رئیس حوزه [illegible]

درموقع تغییر محل اقامت باید حوزه مربوطه [illegible]

سند ۵ب ـ۳، برگهٔ معافیت حسن انوری
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



نام و نام خانوادگی محمدابراهیم باستانی پاریزی

تاریخ تولد ۱۳۰۴ شمسی

محل تولد پاریز (سیرجان)

شغل استاد تاریخ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

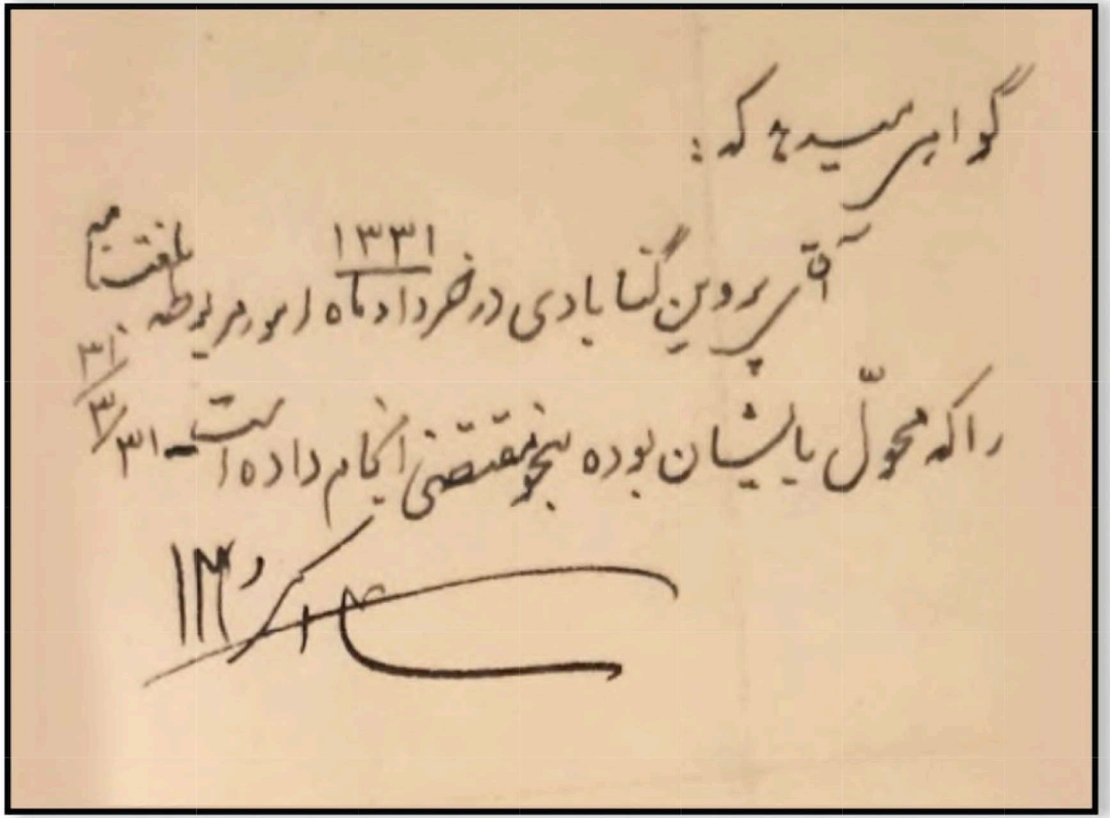
تحصیلات دکتری در تاریخ

آغاز همکاری با لغت‌نامه و مدت آن

گمان کنم از حدود ۱۳۳۸ شمسی افتخار همکاری با لغت‌نامه را یافته باشم و این همکاری تا حوالی ۱۳۴۸ (حدود ده سال) ادامه یافته است. کار من روی قسمتی از حرف «ب» بود و ظاهراً از «باد ـ بارسات» شروع می‌شود و به «بانو ـ بختیار» ختم می‌گردد. چنان به نظر می‌رسد که در این مدت «باد می‌پیموده‌ام» که به «بختیاری» نرسیده‌ام.

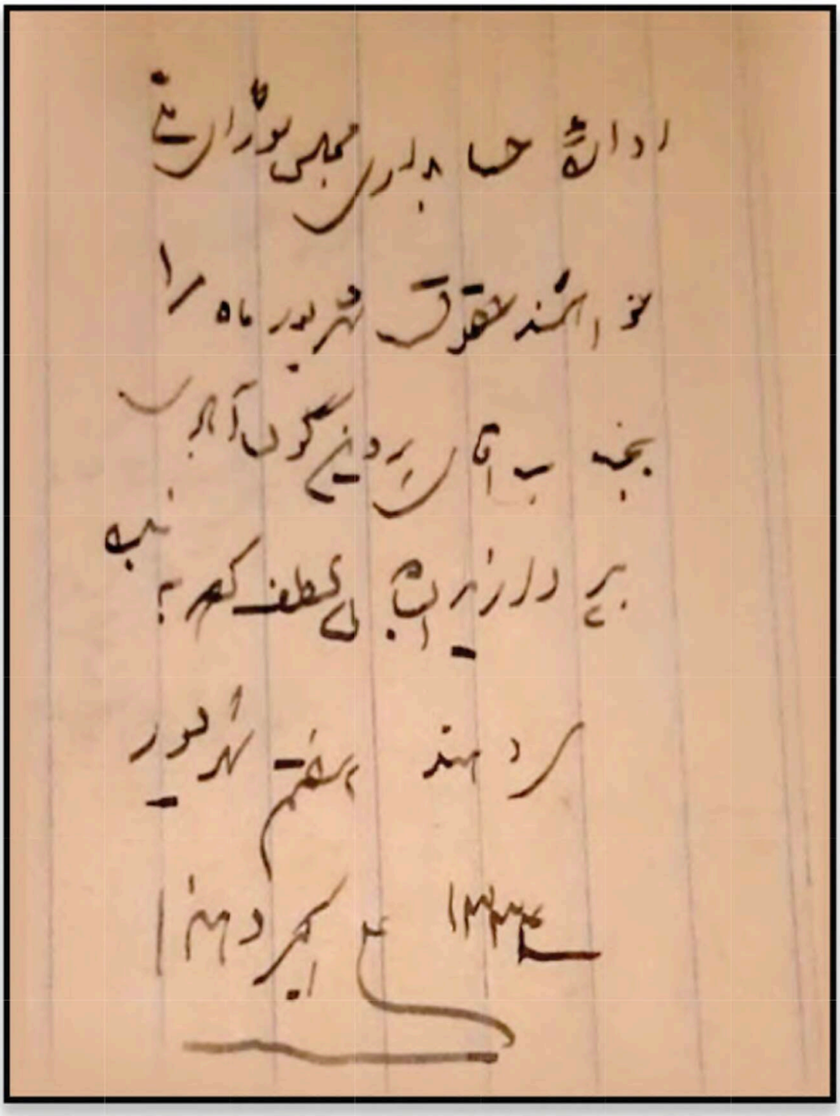
با تقدیم احترامات فائقه ـ باستانی پاریزی

سند ۶ ـ۳، پاسخ محمّدابراهیم باستانی پاریزی
به پرسشنامهٔ همکاری
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



گواهی میدهم که:
آقای پروین گنابادی در خرداد ماه ۱۳۳۱ امور مربوطه بلغت نامه
را که محول بایشان بوده بنحو مقتضی انجام داده است. ۳۱/۳/۳۱

سند ۷_۳، گواهی حسن انجام کار به امضای دهخدا برای محمّد پروین گنابادی
منبع: بهرام پروین گنابادی



اداره حسابداری مجلس شورای ملی

خواهشمند است حقوق شهریور ماه مرا

بجناب آقای پروین گنابادی

[illegible]

بدهند هفتم شهریور

۱۳۳۴ علی‌اکبر دهخدا

سند ۸ـ۳، یادداشت به خط دهخدا به حسابداری مجلس که حقوقش را به پروین گنابادی بدهند.
منبع: بهرام پروین گنابادی

اداره

دایره

شماره ۲۴۱

تاریخ ۴۲/۴/۱۹

ضمیمه

دانشگاه تهران

سازمان لغت نامهٔ دهخدا

قرارداد حق التألیف

قرارداد ذیل از اول فروردین ۱۳۴۲ تا آخر اسفند ۱۳۴۲ با آقای محمد پروین گنابادی منعقد میشود :

مادهٔ اول ـ آقای پروین گنابادی تنظیم و تهذیب و مقابله مواد لغت نامه را که بوسیلهٔ مؤلفان تهیه میشود تحت نظر ریاست سازمان تعهد میکنند .

مادهٔ دوم ـ در مقابل این خدمت از قرار هر صفحه ۱۶۰ ریال بایشان پرداخت میشود .

مادهٔ سوم ـ پرداخت حق التصحیح مذکور فقط در مقابل ۵۰ صفحه از مطالب لغت نامه (از حرف های مختلف) است که در هرماه نمونهٔ چیده شدهٔ آن بسازمان لغت نامه رسیده است . برای صفحات زیاده بر ۵۰ صفحه از این بابت چیزی پرداخت نخواهد شد .

مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت‌جلسهٔ کمیتهٔ لغت نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است .

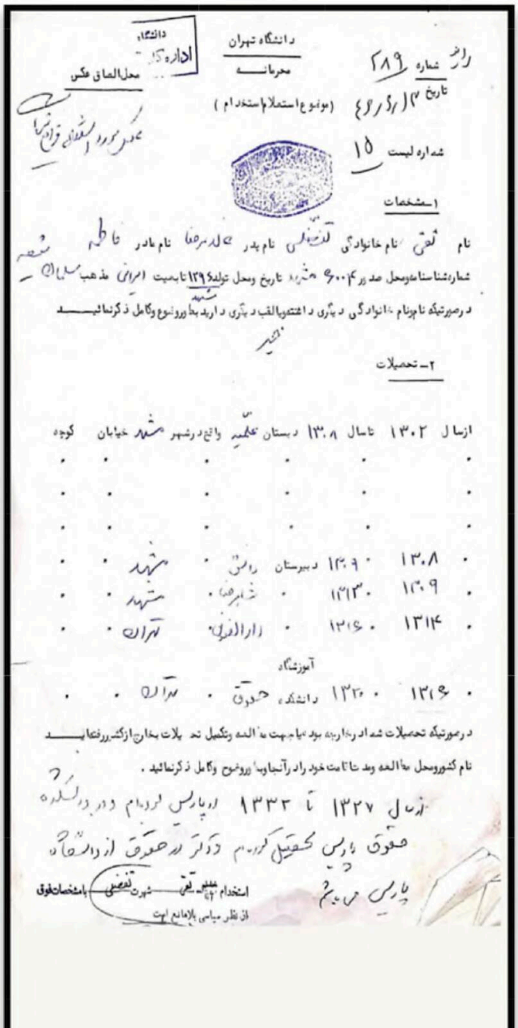
مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج و یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای رئیس سازمان لغت نامهٔ دهخدا — امضای متعهد

معین

سند ۹ـ۳، قرارداد تألیف محمّد پروین گنابادی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



دانشگاه تهران

محرمانه

(موضوع استعلام استخدام)

شماره ۲۸۹

تاریخ ۳۱/۳/۲۶

شماره لیست ۱۵

اداره کل دانشگاه

محل الصاق عکس

۱ـ مشخصات

نام تقی نام خانوادگی تفضلی نام پدر علیرضا نام مادر فاطمه

شماره شناسنامه و محل صدور ۶۰۰۴ مشهد تاریخ و محل تولد ۱۲۹۶ مشهد تابعیت ایرانی مذهب مسلمان

درصورتیکه نام و نام خانوادگی دیگری داشته‌اید یا لقب دیگری دارید بطور وضوح و کامل ذکر نمائید

خیر

۲ـ تحصیلات

از سال ۱۳۰۲ تا سال ۱۳۰۸ دبستان علمیه واقع در شهر مشهد خیابان کوچه

۱۳۰۸	۱۳۰۹	دبیرستان	رازی	مشهد	
۱۳۰۹	۱۳۱۳		شاهرضا	مشهد	
۱۳۱۴	۱۳۱۶		دارالفنون	تهران	
۱۳۱۶	۱۳۲۰	آموزشگاه دانشکده	حقوق	تهران	

درصورتیکه تحصیلات شما در خارجه بوده یا جهت مطالعه و تکمیل [illegible] خارج از کشور رفته‌اید

نام کشور و محل مطالعه و مدت اقامت خود را در آنجا بطور وضوح و کامل ذکر نمائید.

از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ در پاریس بوده‌ام و در دانشکده حقوق پاریس تحصیل کرده‌ام دکتر در حقوق از دانشگاه پاریس می‌باشم

استخدام آقای تقی تفضلی باشخصات فوق

از نظر سیاسی بلامانع است

سند ۱۰ـ۳، استعلام استخدام تقی تفضلی

منبع: بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران



بسمه تعالی

در طی مدت سه سال و نیم (تقریباً) که در دوره چهاردهم تقنینیه مجلس و ایام فترت ما بعد آن بسمت ریاست مجلس، هیئت مدیره آن با ادارات مختلفه مجلس ارتباط داشته ام آقای تفضلی معاون کتابخانه مجلس را یکی از اعضای خوب و شایسته مجلس یافته ام یعنی مزایائی را که یا بدعوی لایق واجد آن باشد در شخص ایشان دیده و پسندیده ام.

اولاً - حسن عمل که شرط اصلی لیاقت است بشهادت همه کسانیکه آقای تفضلی را می شناسند صفت بارز ایشان است.

ثانیاً - جدیت و دقت در انجام وظیفه که لازمه ضروری موفقیت در هر کار است در شخص ایشان مشهود و واضح است.

ثالثاً - با یقوما به انجام هر وظیفه علاقه و شوق نسبت بوظیفه خاصی است که شخص موظف بعهده گرفته و آقای تفضلی این صفت را در طی انجام خدمت بظهور رسانده اند.

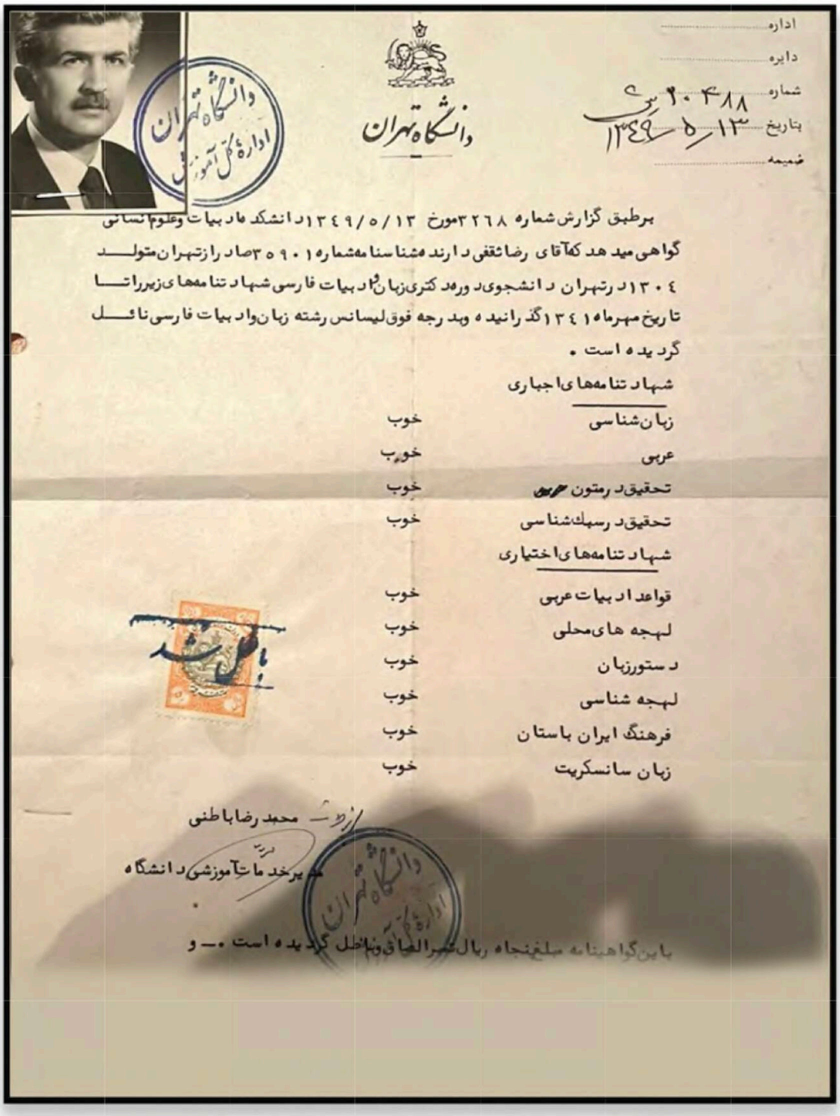
رابعاً - اطلاع و احاطه نسبت بوظیفه که بدون آن انجام هیچ کار میسر نیست دارا هستند.

اینست که با نداشتن هیچگونه سابقه بالا حقه ارتباط شخصی با آقای تفضلی چون مزایای چهارگانه را در ضمن خدمت و کار در ایشان تشخیص داده و وجود ایشان را برای کتابخانه مجلس و انجام خدمات آن مؤثر و بسیار مفید تصور میکنم در اثر علاقه شدیدی که نسبت بکتابخانه و ترقی و توسعه آن دارم تشویق و تأیید ایشان را در این امر لازم دانسته با یجاب وظیفه معنوی خود آنچه را فهمیده و دانسته ام در این ورقه شهادت میدهم که ضمیمه پرونده خدمت ایشان باشد و امیدوارم اولیای محترم مجلس شورای ملی بمقتضای لزوم توجه بامر بسیار مهم کتابخانه، مراتب مذکور را (با وجود تحقیق در اطراف آنها) همیشه مورد نظر دقت قرار دهند که هم موجب امیدواری ایشان و هم سایرین بحصول نتایج حسن خدمت باشد.

اردیبهشت ۱۳۲۶

[امضا]

سند ۱۱ـ۳، گواهی حسنِ خدمت تقی تفضلی به امضای محمّدصادق طباطبائی
منبع: بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران



اداره
دایره
شماره ۲۰۴۸۸
بتاریخ ۱۳۴۹/۵/۱۳
ضمیمه

دانشگاه تهران

برطبق گزارش شماره ۳۲۶۸ مورخ ۱۳۴۹/۵/۱۳ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی گواهی میدهد که آقای رضا ثقفی دارنده شناسنامه شماره ۳۵۹۰۱ صادر از تهران متولد ۱۳۰۴ در تهران دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی شهادتنامه های زیر را تا تاریخ مهرماه ۱۳۴۱ گذرانیده و بدرجه فوق لیسانس رشته زبان و ادبیات فارسی نائل گردیده است.

شهادتنامه های اجباری

زبان‌شناسی	خوب
عربی	خوب
تحقیق در متون عربی	خوب
تحقیق در سبک‌شناسی	خوب

شهادتنامه های اختیاری

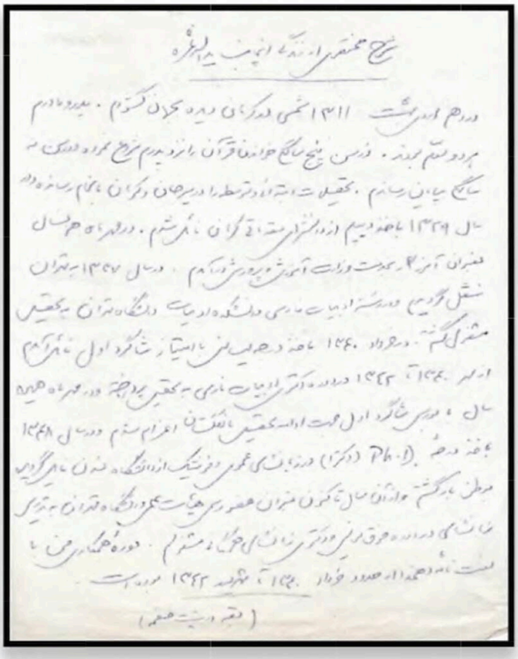
قواعد ادبیات عربی	خوب
لهجه های محلی	خوب
دستورزبان	خوب
لهجه شناسی	خوب
فرهنگ ایران باستان	خوب
زبان سانسکریت	خوب

محمد رضا باطنی

مدیرخدمات آموزشی دانشگاه

باین گواهینامه مبلغ پنجاه ریال تمبر الصاق و باطل گردیده است.

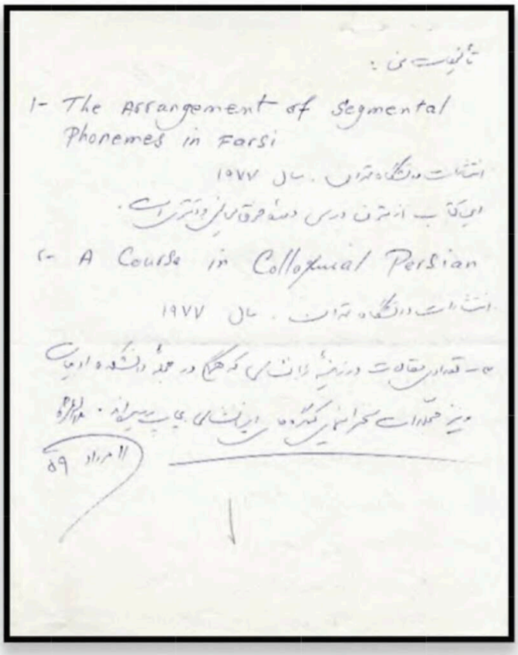
سند ۱۲ـ۳، گواهی‌نامهٔ فوق‌لیسانس مربوط به رضا ثقفی
منبع: مراد ثقفی



شرح مختصری از زندگانی اینجانب یدالله ثمره

در دهم اردیبهشت ۱۳۱۱ شمسی در کرمان دیده به جهان گشودم. پدر و مادرم
هر دو بیسواد بودند. در سن پنج سالگی خواندن قرآن را نزد پدرم شروع نموده و در شش
سالگی به پایان رساندم. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهرهای کرمان به انجام رسانده و در
سال ۱۳۲۹ با اخذ دیپلم از دانشسرای مقدماتی کرمان فارغ شدم. و در شهرهای جنوب ... سال
کرمان ... ۴ ... به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدم. در سال ۱۳۳۷ به تهران
منتقل گردیدم و در رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل
مشغول گشتم. در خرداد ۱۳۴۰ با اخذ درجه لیسانس با امتیاز شاگرد اول فارغ شدم
از مهر ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در دوره دکتری ادبیات فارسی به تحصیل پرداخته و در مهرماه همین
سال به عنوان شاگرد اول جهت ادامه تحصیل با استفاده از بورس اعزام شدم و در سال ۱۳۴۸
با اخذ درجه Ph.D (دکترا) در زبان‌شناسی عمومی و فونتیک از دانشگاه لندن به ایران
مراجعت کرده و از آن سال تاکنون به عنوان عضو رسمی هیئت علمی دانشگاه تهران به تدریس
زبان‌شناسی در دوره فوق لیسانس و دکتری زبان‌های خارجی مشغولم. دوره همکاری من با
لغت‌نامه دهخدا از حدود خرداد ۱۳۴۰ تا شهریور ۱۳۴۲ بوده است.

(دکتر یدالله ثمره)



تألیفات من:

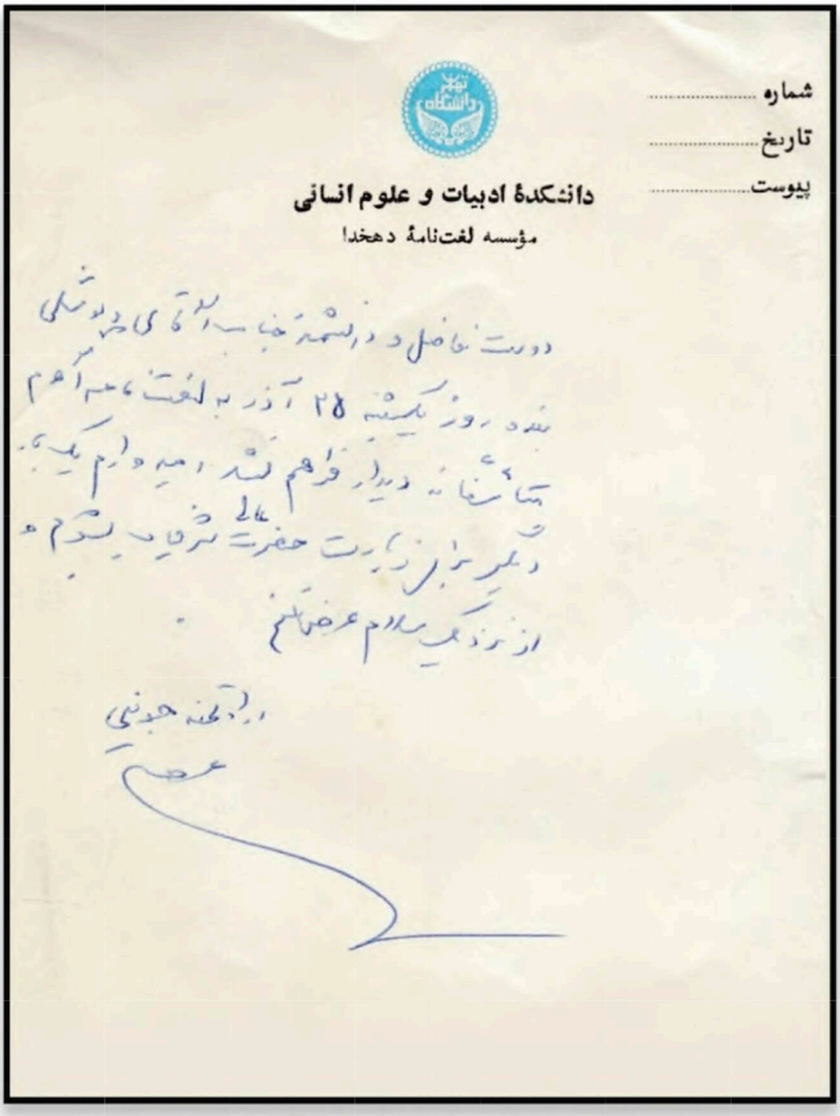
1- The Arrangement of Segmental Phonemes in Farsi
انتشارات دانشگاه تهران. سال ۱۹۷۷
این کتاب از متون درسی دوره فوق لیسانس و دکتری است.

2- A Course in Colloquial Persian
انتشارات دانشگاه تهران. سال ۱۹۷۷

۳- تعدادی مقالات در زمینه زبان‌شناسی که همگی در مجله دانشکده ادبیات
و نیز مجلات سخنرانی‌های کنگره‌های ایرانشناسی به چاپ رسیده. یدالله ثمره

۱۱ مرداد ۵۹

سند ۱۳ـ۳، زندگی‌نامهٔ مختصر یدالله ثمره به خط خودش
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



شماره ....
تاریخ ....
پیوست ....

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مؤسسه لغت‌نامهٔ دهخدا

دوست فاضل و دانشمند جناب آقای دبیرسیاقی
بنده روز یکشنبه ۲۸ آذر به لغت‌نامه آمدم
متأسفانه دیدار فراهم نشد امیدوارم یک بار
دیگر برای زیارت حضرتعالی شرفیاب بشوم و
از نزدیک سلام عرض کنم

ارادتمند جوینی
عزیز

سند ۱۴ـ۳، نامهٔ عزیزاللّه جوینی به عباس دیوشلی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۲۳۰۱
۱۶/۲/۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای عبدالحسین حایری
باشرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول – آقای حایری مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف – مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب – مطالب تهیه شده را اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج – یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

د – نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی و صفحه‌بندی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم – در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند) تا صفحه هشت مجموعاً هر صفحه ۷۹۴٫۵۰ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای
مبلغ یکهزار و دویست ۱۲۰۰ ریال در آخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد (ماخذ احتساب صفحات ... خواهد بود)

ماده سوم – پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف – حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب – اجرای وظایف مقرر

ج – تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم – اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم – این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسه کمیسیون لغت نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ۴۲ ... ۱۳ تنظیم شده است

محل امضای متعهد
حائری

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح
سازمان برنامه
[امضا]

سند ۱۵ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به عبدالحسین حائری با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰

۲۹۲
۴۲/۵/۳

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای عباس حکیم

با شرایط ذیل منعقد میکند :

ماده اول ـ آقای حکیم مکلفند مواد ذیل را انجام دهند .

الف ـ مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین وتهیه نمایند

ب ـ مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله وتصحیح کنند .

ج ـ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ـ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی وصفحه‌یی ودرصورت لزوم بیش ازدو بار تصحیح نمایند

ماده دوم ـ درمقابل این تالیف برای هرصفحه (اضافه بر صفحات مقرر که درمقابل سازمان لغت

نامه قبلا تعهد کرده اند) تا صفحه هشت هر صفحه ۷۹۴/۵۰ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای

مبلغ یکهزار و دویست ۱۲۰۰ ریال درآخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد (ماخذ احتساب صفحات چاپ شده خواهد بود)

ماده سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور درآخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود .

الف ـ حضور مرتب دراداره لغت نامه

ب ـ اجرای وظایف مقرر

ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او درآخر هرماه مبنی براجرای تعهد درتدوین وتالیف لغت نامه

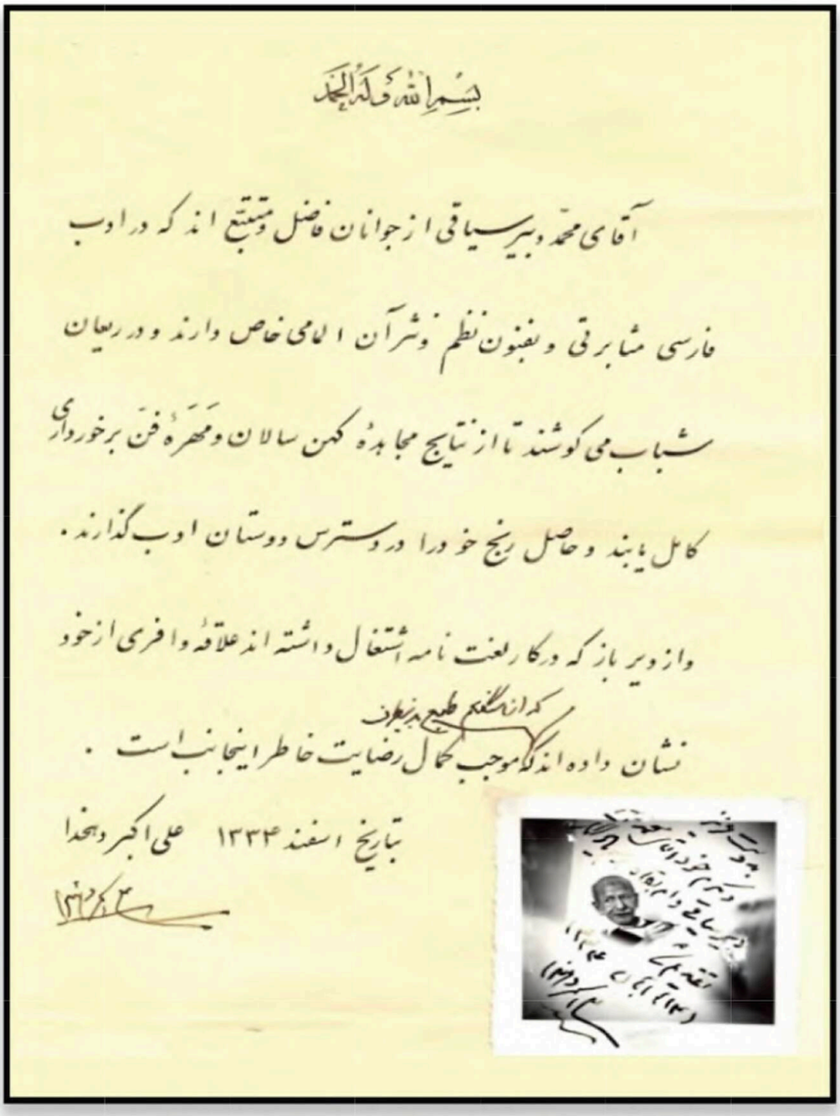
ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم ـ این قرارداد برطبق ۲۲ صورت جلسه کمیته لغت نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲/۲/۵ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا ومجری طرح سازمان برنامه

سند ۱۶ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به عباس حکیم با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



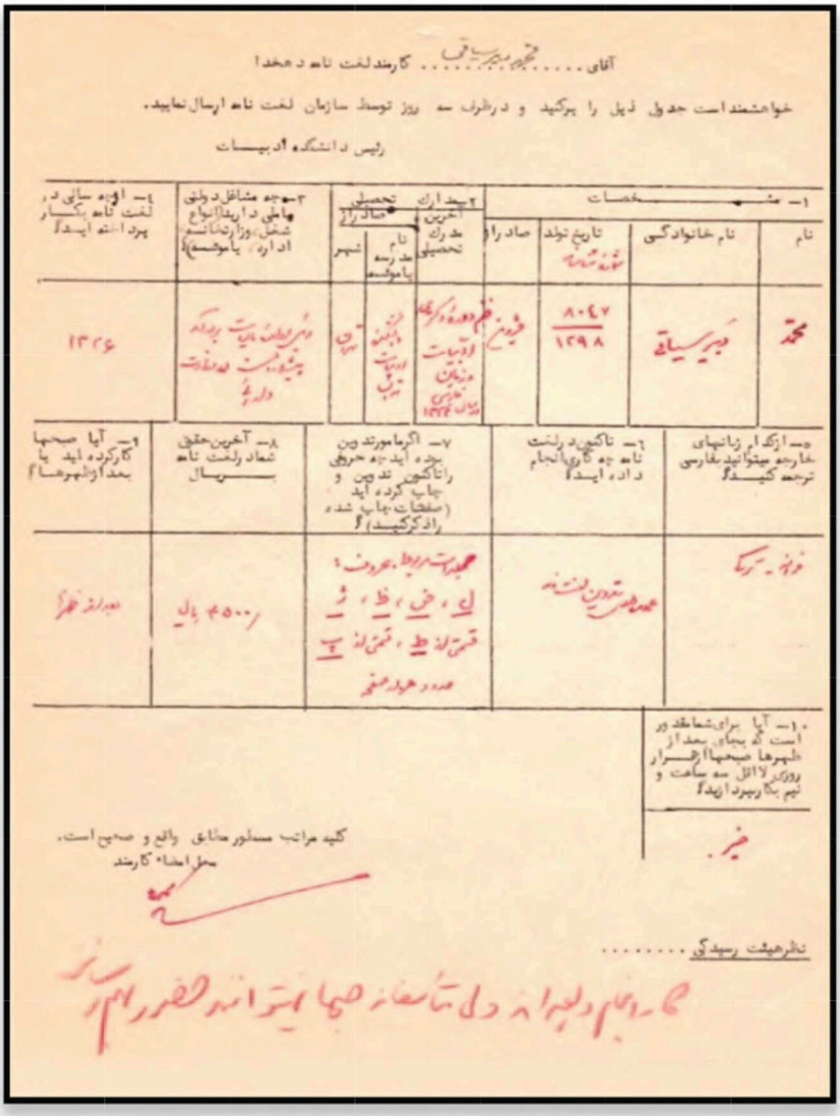
بسم الله و له الحمد

آقای محمد دبیرسیاقی از جوانان فاضل و متتبع اند که در ادب فارسی مشاربرقی و بفنون نظم و نثر آن المامی خاص دارند و در ریعان شباب می کوشند تا از نتایج مجاهده کهن سالان و مهره فن برخورداری کامل یابند و حاصل رنج خود را در دسترس دوستان ادب گذارند.

و از دیرباز که در کار لغت نامه اشتغال داشته اند علاقه وافری از خود نشان داده اند [illegible] که موجب کمال رضایت خاطر اینجانب است.

تاریخ اسفند ۱۳۳۴ علی اکبر دهخدا

سند ۱۷ـ۳، تقدیر و رضایت از حسن انجام کار محمّد دبیرسیاقی به امضای دهخدا



آقای ...... محمد دبیرسیاقی ...... کارمند لغت نامه دهخدا

خواهشمنداست جدول ذیل را پرکنید و در ظرف سه روز توسط سازمان لغت نامه ارسال نمایید.

رئیس دانشکده ادبیات

۱- مشخصات: نام	نام خانوادگی	تاریخ تولد / شماره شناسنامه	صادره از	۲- مدارک تحصیلی: آخرین مدرک تحصیلی	نام مدرسه یا موسسه	شهر	۳- چه مشاغل دولتی یا ملی داشته‌اید (انواع شغل، وزارتخانه، اداره، یا موسسه)؟	۴- از چه سالی در لغت نامه بکار پرداخته‌اید؟
محمد	دبیرسیاقی	۸۰۴۷ / ۱۲۹۸	قزوین	[illegible] ادبیات و زبان فارسی [illegible] ۱۳۲۴	[illegible]	تهران	[illegible]	۱۳۲۶

۵- از کدام از زبانهای خارجه میتوانید بفارسی ترجمه کنید؟	۶- تاکنون در لغت نامه چه کاری انجام داده‌اید؟	۷- اگر مامور تدوین بوده‌اید چه حروفی را تاکنون تدوین و چاپ کرده‌اید (صفحات چاپ شده را ذکر کنید)؟	۸- آخرین حقوق شما در لغت نامه ... ریال	۹- آیا صبحها کارکرده‌اید یا بعدازظهرها؟
عربی - ترکی	[illegible]	[illegible]	۴۵۰۰ ریال	بعدازظهرها

۱۰- آیا برای شما مقدور است که بجای بعدازظهرها صبحها از هر روز لااقل سه ساعت و نیم بکار بپردازید؟

خیر.

کلیه مراتب مسطور مطابق واقع و صحیح است.

محل امضاء کارمند

نظر هیئت رسیدگی ......

[illegible]

سند ۱۸ـ۳، پرسشنامه محمّد دبیرسیاقی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



تاریخ ۱۶/۲/ ماه ۱۳۳۲
شماره ۱۵۷۸۴
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی بنابر پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمد دبیرسیاقی منعقد مینماید:

ماده اول — آقای محمد دبیرسیاقی مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا از روز اول فروردین ماه ۱۳۳۲ روزی شش ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم — در مقابل این خدمت مبلغ سه هزار (۳۰۰۰) ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه تألیف فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم — پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم — اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۲ میباشد.

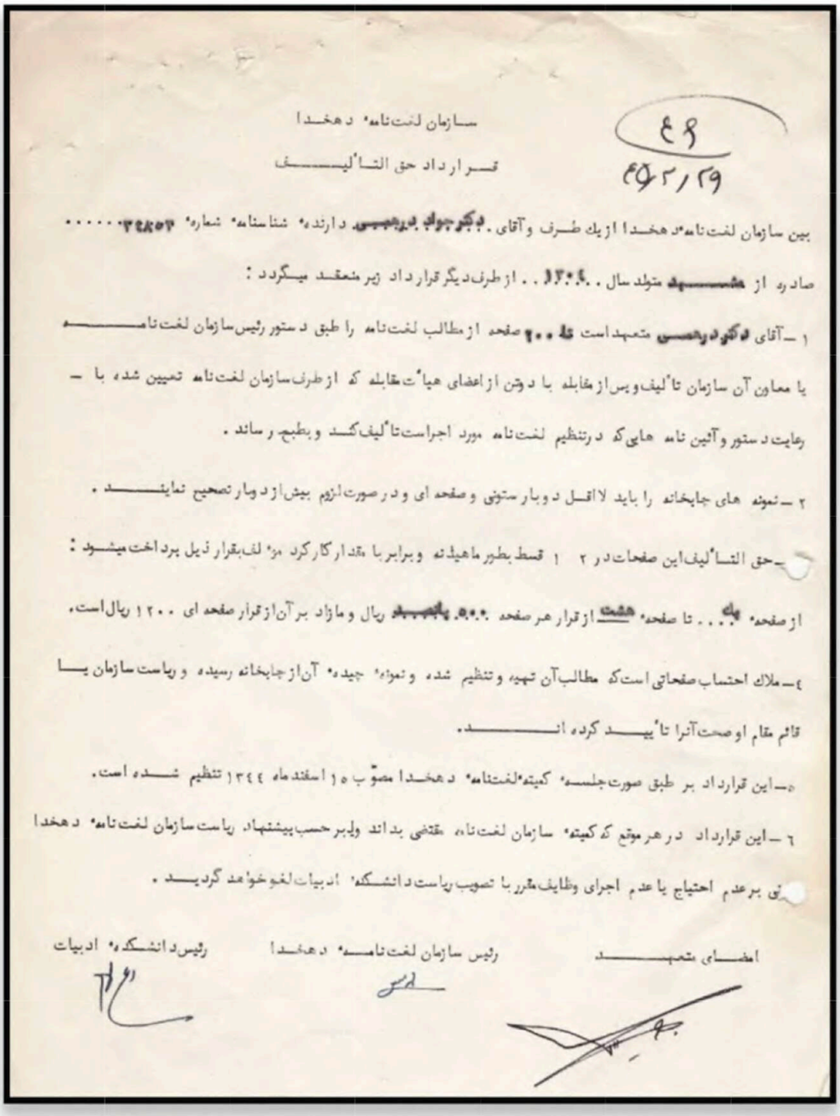
ماده پنجم — این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی — نایب رئیس مجلس شورای ملی

نمره ۴

سند ۱۹ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به محمّد دبیرسیاقی با امضای علی‌اکبر دهخدا، سال ۱۳۳۲
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۴۹
۴۵/۳/۲۹

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد حق التألیف

بین سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا از یک طرف و آقای دکتر جواد درهمی دارندهٔ شناسنامهٔ شمارهٔ ۳۲۸۵۴...... صادره از مشهد متولد سال ..۱۳۰۹.. از طرف دیگر قرارداد زیر منعقد میگردد:

۱ــ آقای دکتر درهمی متعهد است که ۲۰۰ صفحه از مطالب لغت‌نامه را طبق دستور رئیس سازمان لغت‌نامه یا معاون آن سازمان تألیف و پس از مقابله با دو تن از اعضای هیأت مقابله که از طرف سازمان لغت‌نامه تعیین شده با رعایت دستور و آئین نامه هایی که در تنظیم لغت‌نامه مورد اجراست تألیف کند و بطبع رساند.

۲ــ نمونه های چاپخانه را باید لااقل دو بار ستونی و صفحه ای و در صورت لزوم بیش از دو بار تصحیح نمایند.

[۳]ــ حق التألیف این صفحات در ۲ قسط بطور ماهیانه و برابر با مقدار کارکرد مؤلف بقرار ذیل پرداخت میشود:

از صفحهٔ یک... تا صفحهٔ هشت از قرار هر صفحه ۵۰۰ پانصد ریال و مازاد بر آن از قرار صفحه ای ۱۲۰۰ ریال است.

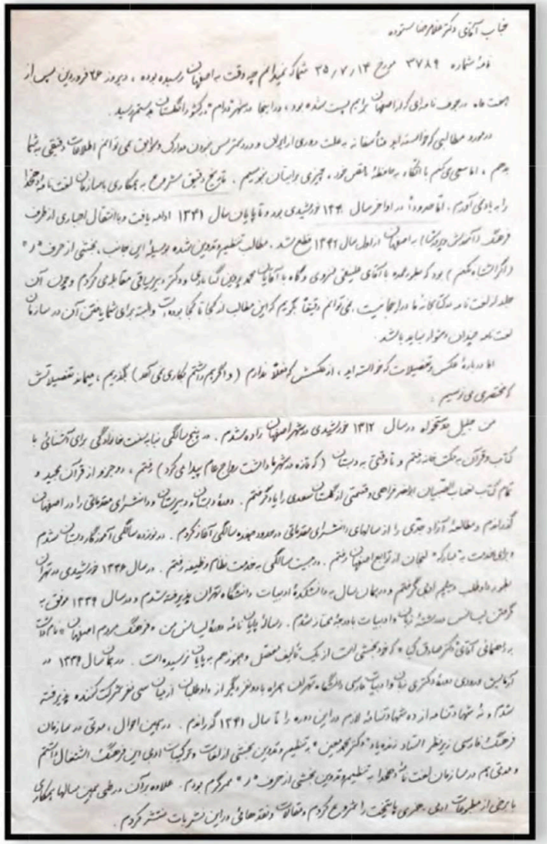
۴ــ ملاک احتساب صفحاتی است که مطالب آن تهیه و تنظیم شده و نمونهٔ چیدهٔ آن از چاپخانه رسیده و ریاست سازمان یا قائم مقام او صحت آنرا تأیید کرده اند.

۵ــ این قرارداد بر طبق صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مصوّب ۱۰ اسفندماه ۱۳۴۴ تنظیم شده است.

۶ــ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ سازمان لغت‌نامه مقتضی بداند ولی بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا [مبت]نی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید.

امضای متعهد | رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا | رئیس دانشکدهٔ ادبیات

سند ۲۰ــ۳، قرارداد تألیف مربوط به جواد درهمی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۴
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

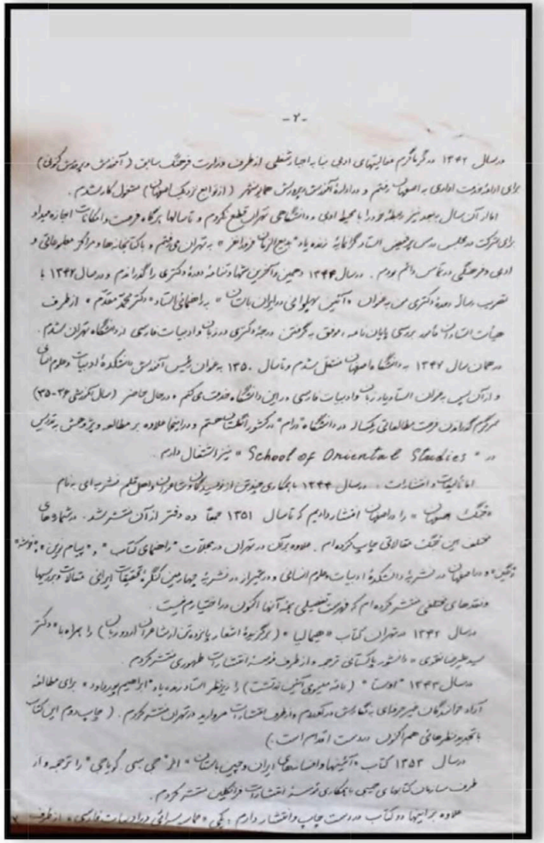

جناب آقای دکتر غلامرضا ستوده

نامه شماره ۳۷۸۹ مورخ ۱۴/۷/۲۵ شما که نمی‌دانم چه وقت به اصفهان رسیده بوده، دیروز ۲۶ فروردین پس از هشت ماه، در جوف نامه‌ای که از اصفهان برایم پست شده بود، در اینجا در شهر دورام در کشور انگلستان به دستم رسید.

در مورد مطالبی که خواسته‌اید متأسفانه به علت دوری از ایران و در دسترس نبودن مدارک و دلایل نمی‌توانم اطلاعات دقیقی به شما بدهم، اما سعی می‌کنم با اتکاء به حافظهٔ ناقص خود، چیزی برایتان بنویسم. تاریخ دقیق شروع به همکاری با سازمان لغت‌نامه دهخدا را به یاد نمی‌آورم، اما حدوداً در اواخر سال ۱۳۴۰ خورشیدی بوده و تا پایان سال ۱۳۴۱ ادامه یافت و با انتقال اجباری از طرف فرهنگ (آموزش و پرورش) به اصفهان از اول سال ۱۳۴۲ قطع شد. مطالب تنظیم و تدوین شده به وسیلهٔ این جانب، بخشی از حرف «ر» (اگر اشتباه نکنم) بود که سطر به سطر با آقای علینقی منزوی و گاه با آقای محمد پروین گنابادی و دکتر دبیرسیاقی مقابله می‌کردم و چون آن جلد از لغت‌نامه در کتابخانه ما در اینجا نیست، نمی‌توانم دقیقاً بگویم که این مطالب از کجا تا کجا بوده است و البته برای شما یافتن آن در سازمان لغت‌نامه چندان دشوار نباید باشد.

اما دربارهٔ عکس و تفصیلات که خواسته‌اید، از عکس که فعلاً ندارم (و اگر هم داشتم بکاری نمی‌آمد) بگذریم، می‌ماند تفصیلاتش که مختصری می‌نویسم:

من جلیل دوستخواه در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در شهر اصفهان زاده شدم. در پنج سالگی بنا به سنت خانوادگی برای آشنایی با کتاب و قرآن به مکتب‌خانه رفتم و تا وقتی به دبستان (که تازه در شهر ما داشت رواج عام پیدا می‌کرد) رفتم، دو جزو از قرآن مجید و تمام کتاب نصاب الصبیان ابونصر فراهی و قسمتی از گلستان سعدی را یاد گرفتم. دورهٔ دبستان و دبیرستان و دانشسرای مقدماتی را در اصفهان گذراندم و مطالعهٔ آزاد جدی را از سالهای دانشسرای مقدماتی در حدود هفده سالگی آغاز کردم. در نوزده سالگی آموزگار دبستان شدم و برای خدمت به «مبارکه» لنجان از توابع اصفهان رفتم. در بیست سالگی به خدمت نظام وظیفه رفتم. در سال ۱۳۳۶ خورشیدی در تهران به طور داوطلب دیپلم ادبی گرفتم و در همان سال به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شدم و در سال ۱۳۳۹ موفق به گرفتن لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات با درجهٔ ممتاز شدم. رسالهٔ پایان‌نامهٔ دورهٔ لیسانس من «فرهنگ مردم اصفهان» نام داشت به راهنمایی آقای دکتر صادق کیا، که خود بخشی است از یک تألیف مفصل و هنوز هم به پایان نرسیده است. در همان سال ۱۳۳۹ در آزمایش ورودی دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران همراه با دو نفر دیگر از داوطلبان از میان سی نفر شرکت کننده پذیرفته شدم و نُه شهادتنامه از ده شهادتنامهٔ لازم در این دوره را تا سال ۱۳۴۱ گذراندم. در همین احوال، مدتی در سازمان فرهنگ فارسی زیر نظر استاد زنده‌یاد «دکتر محمد معین» به تنظیم و تدوین بخشی از لغات و ترکیبات ادبی این فرهنگ اشتغال داشتم و مدتی هم در سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ر» سرگرم بودم. علاوه بر آن در طی همین سالها همکاری با برخی از مطبوعات ادبی عصری را شروع کردم و مقالات و نقدهایی در این نشریات منتشر کردم.


-۲-

در سال ۱۳۴۲ در گرماگرم فعالیتهای ادبی بنا به اجبار شغلی از طرف وزارت فرهنگ سابق (آموزش و پرورش کنونی) برای ادامهٔ خدمت اداری به اصفهان رفتم و در ادارهٔ آموزش و پرورش خمینی‌شهر (از توابع نزدیک اصفهان) مشغول کار شدم.

اما از آن سال به بعد نیز رابطهٔ خود را با محیط ادبی و دانشگاهی تهران قطع نکردم و تا سالها هرگاه فرصت و امکانات اجازه می‌داد برای شرکت در مجلس درس پرفیض استاد گرانمایه زنده‌یاد «بدیع‌الزمان فروزانفر» به تهران می‌رفتم و با کتابخانه‌ها و مراکز مطبوعاتی و ادبی و فرهنگی در تماس دائم بودم. در سال ۱۳۴۴ دهمین و آخرین شهادتنامهٔ دورهٔ دکتری را گذراندم و در سال ۱۳۴۶ با تصویب رسالهٔ دورهٔ دکتری من به عنوان «آئین پهلوانی در ایران باستان» به راهنمایی استاد «دکتر محمد مقدم» از طرف هیأت استادان حاضر در جلسهٔ بررسی پایان‌نامه، موفق به گرفتن درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شدم.

در همان سال ۱۳۴۷ به دانشگاه اصفهان منتقل شدم و تا سال ۱۳۵۰ به عنوان رئیس آموزش دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و از آن پس به عنوان استادیار زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه خدمت می‌کنم و در حال حاضر (سال تحصیلی ۳۶-۳۵) سرگرم گذراندن فرصت مطالعاتی یکساله در دانشگاه «دورام» در کشور انگلستان هستم و در اینجا علاوه بر مطالعه و پژوهش به تدریس در «School of Oriental Studies» نیز اشتغال دارم.

اما تألیفات و انتشارات: در سال ۱۳۴۴ با همکاری چند تن از نویسندگان و شاعران و اهل قلم نشریه‌ای به نام «جنگ اصفهان» را در اصفهان انتشار دادیم که تا سال ۱۳۵۱ جمعاً ده دفتر از آن منتشر شد. در شماره‌های مختلف این جنگ مقالاتی چاپ کرده‌ام. علاوه بر آن در تهران در مجلات «راهنمای کتاب»، «پیام نوین»، «نگین» و در اصفهان در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی و در شیراز در نشریهٔ چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی مقالات و بررسیها و نقدهای مختلفی منتشر کرده‌ام که فهرست تفصیلی همهٔ آنها اکنون در اختیارم نیست.

در سال ۱۳۴۲ در تهران کتاب «هیمالیا» (برگزیدهٔ اشعار یازده تن از شاعران اردو زبان) را همراه با دکتر سید علیرضا نقوی، دانشور پاکستانی ترجمه و از طرف مؤسسهٔ انتشارات طهوری منتشر کردم.

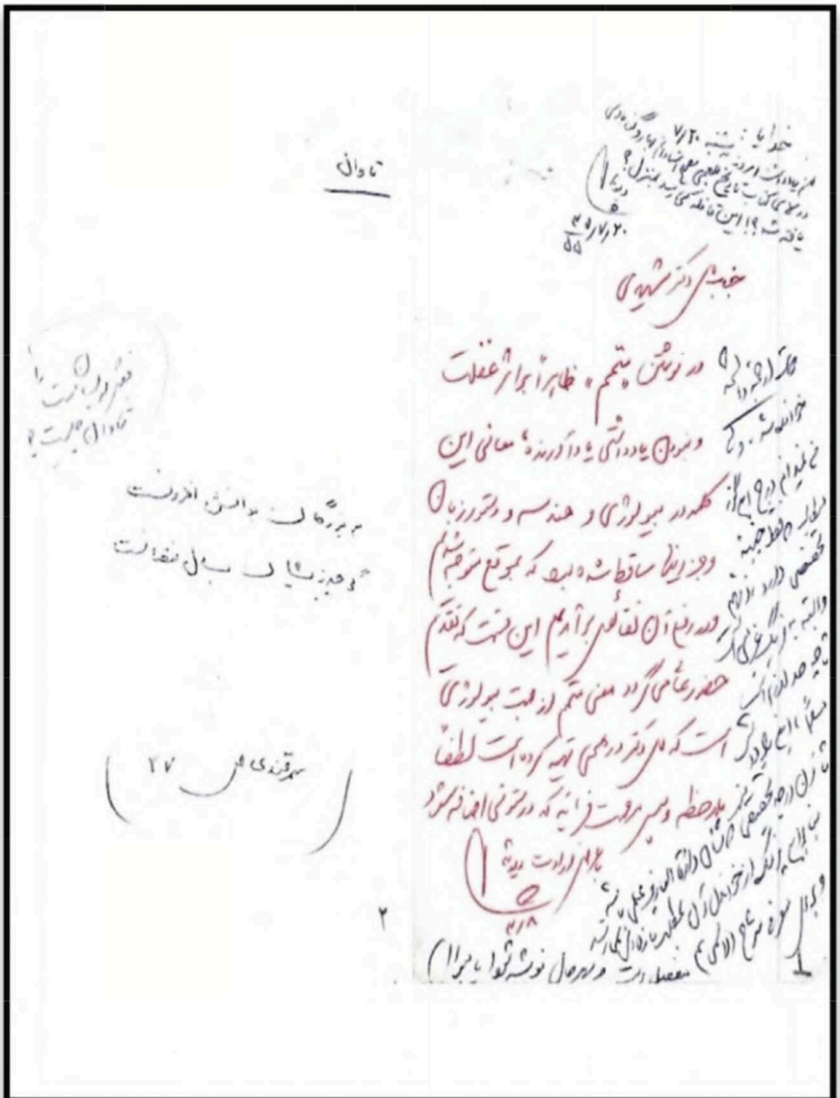
در سال ۱۳۴۳ «اوستا» (نامهٔ مینوی آئین زرتشت) را زیر نظر استاد زنده‌یاد «ابراهیم پورداود» برای مطالعهٔ آزاد خوانندگان غیر حرفه‌ای بگزارش درآوردم و از طرف انتشارات مروارید در تهران منتشر کردم. (چاپ دوم این کتاب با تجدید نظرهائی هم اکنون در دست اقدام است.)

در سال ۱۳۵۳ کتاب «آئینها و افسانه‌های ایران و چین باستان» اثر جی. سی. کویاجی را ترجمه و از طرف سازمان کتابهای جیبی با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین منتشر کردم.

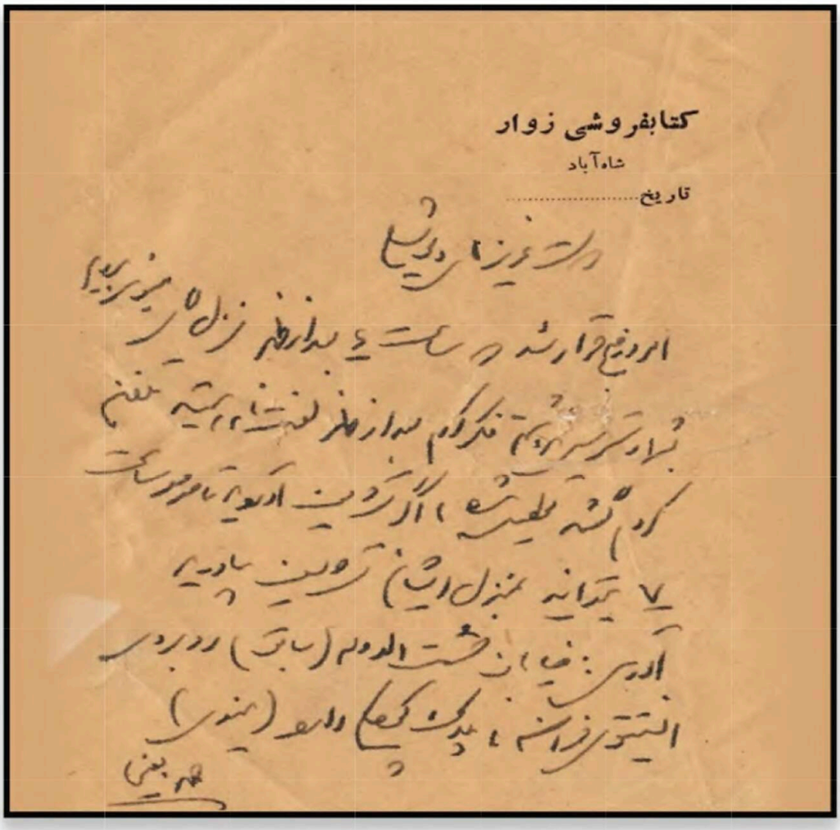
علاوه بر اینها دو کتاب در دست چاپ و انتشار دارم: یکی «... سرایی در ادبیات فارسی» از طرف ...

سند ۲۱ـ۳، نامه‌ای از جلیل دوستخواه به غلامرضا ستوده دربارهٔ شرح حالش

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


جناب آقای دکتر شهیدی
در نوشتن یتیمم، ظاهراً به واسطه غفلت
و شتاب یادداشتی یادآورنده معانی این
کلمه در بیولوژی و هندسه و دیگر رشته‌ها
وجود داشته ساقط شده بود که به موقع متوجه نشدیم
و در رفع آن نقیصه برآمدیم این نکته که تقدیم
حضرتعالی گردد معنی یتیمم از جهت بیولوژی
است که در دفتر در همین تهیه کرده است لطفاً
ملاحظه و پس از دقت فرمایید که در متن اضافه شود
با عرض ارادت دیوشلی

سند ۲۲ـ۳، یادداشت عباس دیوشلی به سیدجعفر شهیدی، سال ۱۳۵۵
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

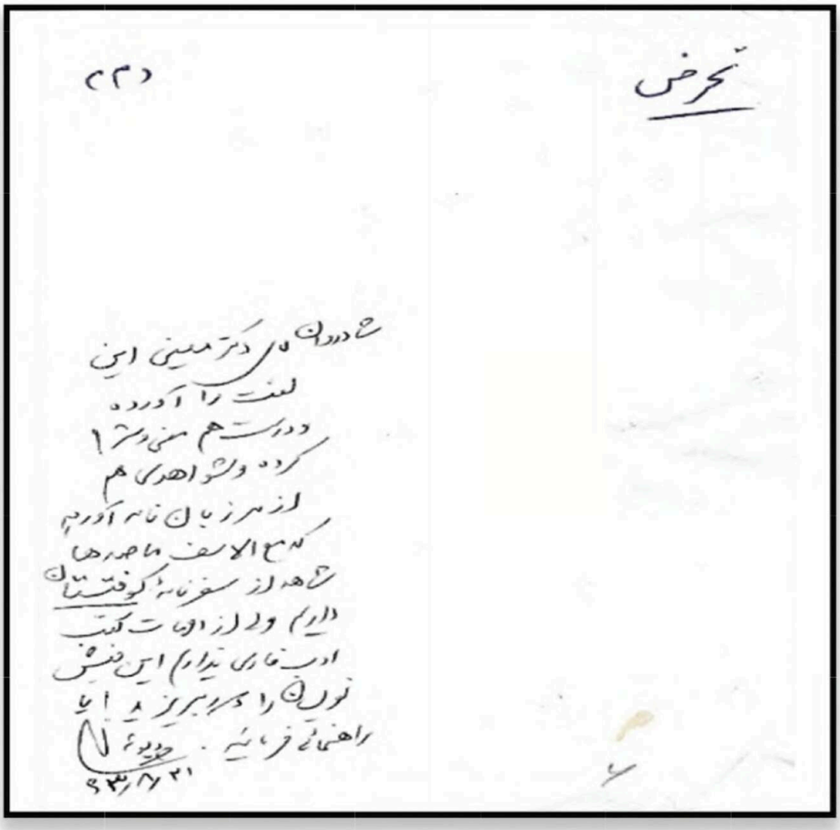


سند ۲۳ـ۳، یادداشت محمّد معین به عباس دیوشلی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

دوست عزیز آقای دیوشَلی

امروز صبح قرار شد که ساعت ۶ بعدازظهر منزل آقای مینوی برویم. به شما دسترسی نداشتم، فکر کردم بعدازظهر لغت‌نامه باشید، تلفن کردم گفتند تعطیل شده، اگر تشریف آوردید تا سر ساعت ۷ می‌توانید به منزل ایشان تشریف بیاورید. آدرس: خیابان حشمت‌الدوله (سابق)، روبروی انستیتو فرانسه، پلاک کوچکی دارد (مینوی).

محمّد معین



تحرّض

(۲)

چون دروان دکتر معین این
لغت را آورده
و درست هم معنی و شرح
کرده و شواهدی هم
از مرزبان نامه آورده
که مع الاسف ما جدا هم
شاهد از سفرنامهٔ کوهستان
داریم ولی از ادبیات کتب
ادب فارسی ندارم این جنبش
نوران را در برزید آیا
راهنمائی فرمائید. دیوشلی
۹۳/۶/۲۱

سند ۲۴ـ۳، از یادداشت‌های عباس دیوشلی مربوط به لغت‌نامهٔ فارسی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۲۵۷
۴۲/۴/۳۰

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول ~~دیماه~~ فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای اسماعیل رفیعیان باشرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول – آقای رفیعیان مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف – مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب – مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج – یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ – نمونه‌های چاپخانه را لااقل دو بار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دو بار تصحیح نمایند

ماده دوم – در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلاً تعهد کرده اند) [illegible] ۷۹۲۵ [illegible]

مبلغ [illegible] ۱۲۰۰ ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد ([illegible])

ماده سوم – پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف – حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب – اجرای وظایف مقرر

ج – تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم – اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفند ماه ۱۳۴۲ است

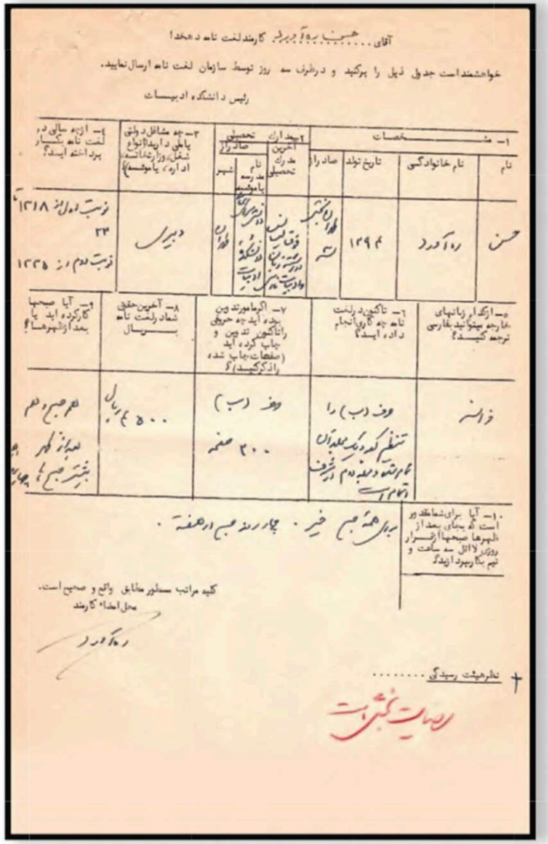
ماده پنجم – این قرارداد بر طبق نامه ۲۲ [illegible] ۱۳۴۲۰۸ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۲۵ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به اسماعیل رفیعیان با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



آقای حسن ره‌آورد کارمند لغت‌نامهٔ دهخدا

خواهشمند است جدول ذیل را پرکنید و درظرف سه روز توسط سازمان لغت نامه ارسال نمایید.

رئیس دانشکده ادبیات

۱ـ مشخصات: نام	نام خانوادگی	تاریخ تولد	صادره از	۲ـ مدارک تحصیلی: آخرین مدرک تحصیلی	نام مدرسه یا مؤسسه	شهر	۳ـ چه مشاغل دولتی یا ملی داشته‌اید (نوع شغل، وزارتخانه، اداره یا مؤسسه)	۴ـ از چه سالی در لغت نامه بکار پرداخته‌اید؟
حسن	ره‌آورد	۱۲۹۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طهران	دبیری	نوبت اول از ۱۳۱۸ ... نوبت دوم از ۱۳۲۵

۵ـ از کدام زبانهای خارجی میتوانید بفارسی ترجمه کنید؟	۶ـ تاکنون در لغت نامه چه کاری انجام داده‌اید؟	۷ـ اگر مامورید وین بدهید چه حروفی راتاکنون تدوین و چاپ کرده‌اید (صفحات چاپ شده راذکر کنید)	۸ـ آخرین حقوق شما در لغت نامه	۹ـ آیا صبحها کارکرده‌اید یا بعدازظهرها؟
فرانسه	حرف (ب) را تنظیم کرده...	حرف (ب) ۲۰۰ صفحه	ماهی ۵۰۰ ریال	[illegible]

۱۰ـ آیا برای شما مقدور است که بجای بعداز ظهرها صبحها از ساعت... روزی لااقل سه ساعت و نیم بکار بپردازید؟

برای هفته‌ای... چهار روز صبح در هفته.

کلیه مراتب مسطور مطابق واقع و صحیح است.

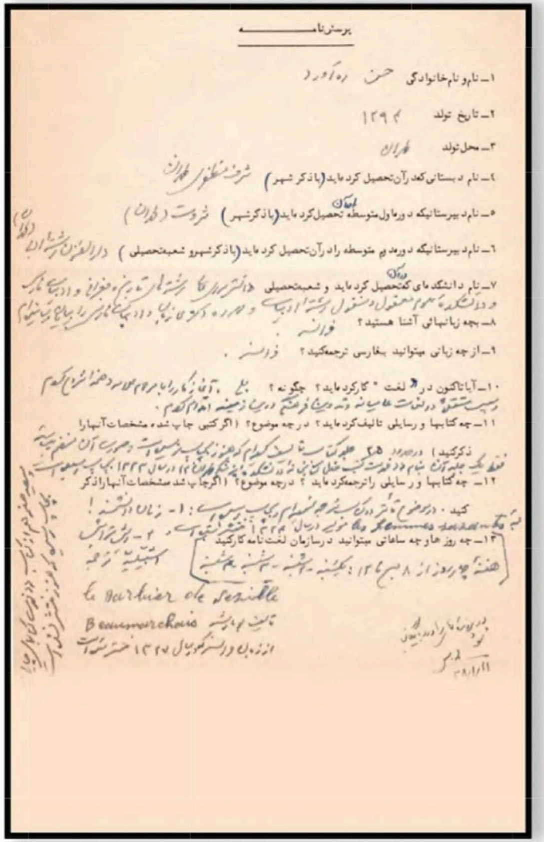
محل امضاء کارمند

ره‌آورد

نظر هیئت رسیدگی ....

سند ۲۶ـ۳، پرسشنامه مربوط به حسن ره‌آورد

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



پرسش‌نامه

۱ـ نام و نام خانوادگی حسن ره‌آورد

۲ـ تاریخ تولد ۱۲۹۴

۳ـ محل تولد طهران

۴ـ نام دبستانی که در آن تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر) شرف مظفری طهران

۵ـ نام دبیرستانی که دوره اول متوسطه تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر) ثروت (طهران)

۶ـ نام دبیرستانی که دوره دوم متوسطه را در آن تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر و شعبه تحصیلی) دارالفنون...

۷ـ نام دانشگاهی که تحصیل کرده‌اید و شعبه تحصیلی ...

۸ـ بچه زبانهائی آشنا هستید؟ فرانسه

۹ـ از چه زبانی میتوانید بفارسی ترجمه کنید؟ فرانسه.

۱۰ـ آیا تاکنون در لغت کارکرده‌اید؟ چگونه؟ ...

۱۱ـ چه کتابها و رسایلی تالیف کرده‌اید؟ درچه موضوع؟ (اگر کتبی چاپ شده مشخصات آنها را ذکرکنید) ...

۱۲ـ چه کتابها و رسایلی را ترجمه کرده‌اید؟ درچه موضوع؟ (اگرچاپ شد مشخصات آنها را ذکر کنید) ...

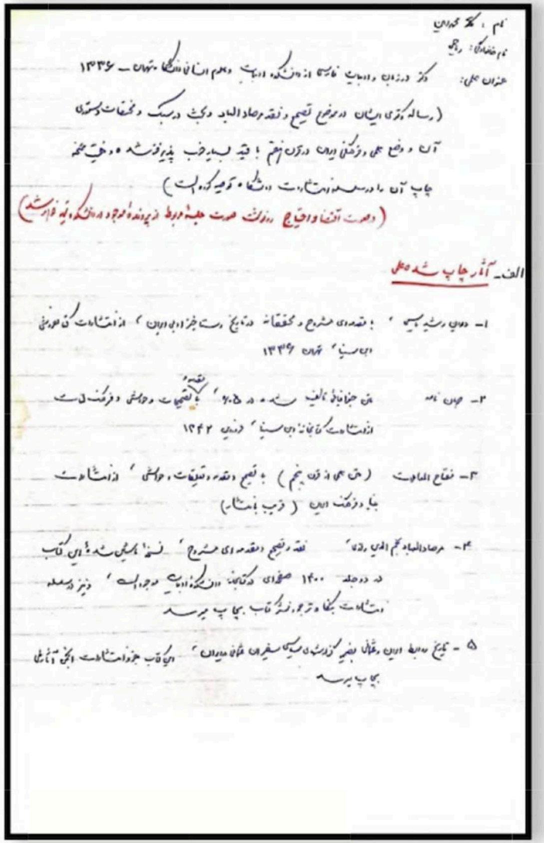
Le Barbier de Séville

Beaumarchais

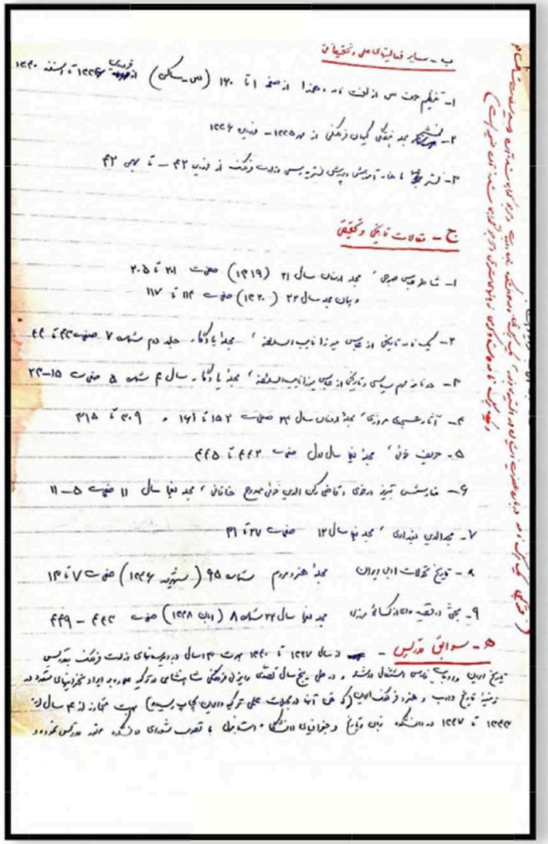
۱۳ـ چه روزها و چه ساعاتی میتوانید در سازمان لغت‌نامه کارکنید؟ ...

سند ۲۷ـ۳، پرسشنامه مربوط به حسن ره‌آورد

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


نام: محمدامین
نام خانوادگی: ریاحی
عنوان علمی: دکتر در زبان و ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ـ ۱۳۳۶
(رسالهٔ دکتری ایشان در موضوع تصحیح و نقد مرصادالعباد و بحث در سبک و مختصات دستوری
آن و وضع علمی و فرهنگی ایران در قرن هفتم با قید بسیار خوب پذیرفته شده و حق طبع
چاپ آن را در سلسله انتشارات دانشگاه توصیه کرده است)
([illegible] صورت جلسهٔ مربوط در پروندهٔ موجود در دانشکده [illegible])

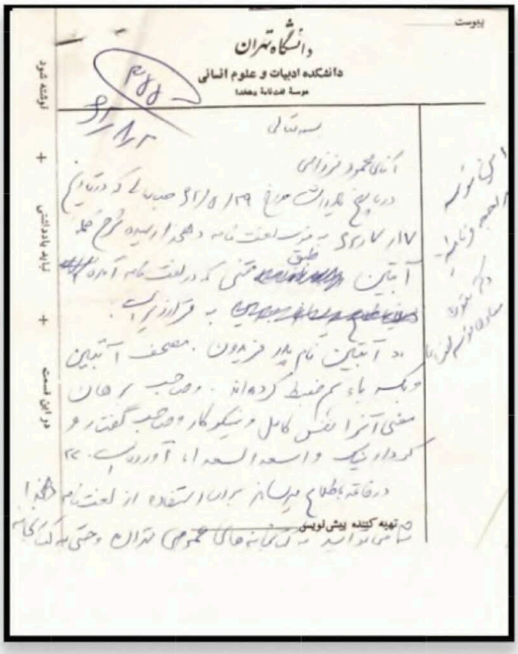
الف ـ آثار چاپ‌شدهٔ علمی
۱ـ دیوان رشید یاسمی، با مقدمه‌ای مشروح و محققانه در تاریخ [illegible]، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳۳۶
۲ـ [illegible] نامه، متن جغرافیایی تألیف سنهٔ ۶۰۵، با مقدمه و تعلیقات و حواشی و فرهنگ لغات، از انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۲
۳ـ مفتاح المعاملات (متن علمی از قرن پنجم) با تصحیح و مقدمه و تعلیقات و حواشی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (زیر چاپ)
۴ـ مرصادالعباد نجم‌الدین رازی، نقد و تصحیح و مقدمه‌ای مشروح، نسخهٔ ماشین‌شدهٔ این کتاب در دو جلد ۱۴۰۰ صفحه‌ای در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات موجود است، و نیز در سلسلهٔ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ می‌رسد
۵ـ تاریخ روابط ایران و عثمانی [illegible] گزارش‌های سیاسی سفیران عثمانی در ایران، این کتاب جزو انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ می‌رسد

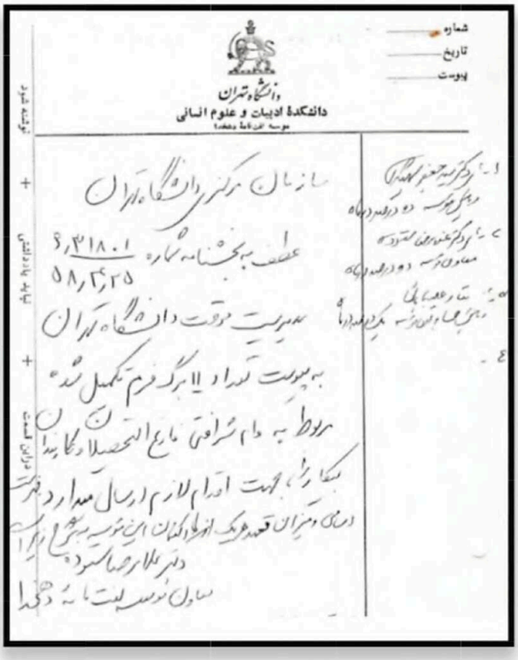

ب ـ سایر فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی
۱ـ تنظیم [illegible] لغت‌نامه [illegible] از صفحهٔ ۱ تا ۱۲۰ (س ـ سکان) از فروردین ۱۳۳۶ تا اسفند ۱۳۴۰
۲ـ [illegible] مجلهٔ [illegible] از مهر ۱۳۳۵ ـ دی ۱۳۳۶
۳ـ [illegible] از دی ۴۲ ـ تا بهمن ۴۲

ج ـ مقالات تاریخی و تحقیقی
۱ـ [illegible]، مجلهٔ ارمغان سال ۲۱ (۱۳۱۹) صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۵ و پایان در سال ۲۲ (۱۳۲۰) صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۷
۲ـ یک نامهٔ تاریخی از عباس میرزا نایب‌السلطنه، مجلهٔ یادگار، جلد دوم شمارهٔ ۷ صفحهٔ ۴۳ تا ۴۴
۳ـ دو نامهٔ مهم سیاسی و تاریخی از عباس میرزا نایب‌السلطنه، مجلهٔ یادگار، سال ۴ شمارهٔ ۵ صفحهٔ ۱۵ـ۲۴
۴ـ آثار عسجدی مروزی، مجلهٔ ارمغان سال ۲۴ صفحهٔ ۱۵۲ تا ۱۶۱ و ۳۰۹ تا ۳۱۵
۵ـ حریف خوش، مجلهٔ یغما سال اول صفحهٔ ۴۴۳ تا ۴۴۵
۶ـ [illegible] تبریز [illegible] قاضی رکن‌الدین خویی ممدوح خاقانی، مجلهٔ یغما سال ۱۱ صفحهٔ ۵ـ۱۱
۷ـ مجدالدین بغدادی، مجلهٔ یغما سال ۱۲ صفحهٔ ۲۷ تا ۳۱
۸ـ تاریخ تحولات ادبی ایران، مجلهٔ هنر و مردم شمارهٔ ۹۵ (شهریور ۱۳۴۶) صفحهٔ ۷ تا ۱۴
۹ـ بحثی دربارهٔ [illegible]، مجلهٔ یغما سال ۲۲ شمارهٔ ۸ (آبان ۱۳۴۸) صفحهٔ ۴۴۳ ـ ۴۴۹

د ـ سوابق تدریس ـ در سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۰ به مدت ۱۳ سال در دبیرستان‌های وزارت فرهنگ به تدریس تاریخ ادبیات و ادبیات فارسی اشتغال داشته، و در طی پنج سال [illegible] فرهنگی [illegible] به ایراد سخنرانی‌های متعدد در زمینهٔ تاریخ ادب و هنر و فرهنگ ایران (که متن آن‌ها در مجموعهٔ [illegible] به چاپ رسیده) [illegible] از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ در دانشکدهٔ زبان و تاریخ و جغرافیای دانشگاه آنکارا [illegible] تدریس نموده

سند ۲۸ـ۳، کارنامهٔ علمی محمّدامین ریاحی به خط خودش
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران





سند ۳-۲۹ و ۳-۳۰، نامه‌های اداری غلامرضا ستوده
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۲۲۴
۴۲/۲/۱۹

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التألیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای دکتر سید جعفر سجادی باشرایط ذیل منعقد میکند:

ماده اول ــ آقای دکتر سجادی مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف ــ مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین وتهیه نمایند

ب ــ مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله وتصحیح کنند.

ج ــ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

د ــ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی وصفحه‌یی ودر صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم ــ در مقابل این تالیف برای هرصفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند) تا صفحه هشت [illegible] هر صفحه ۱۵۰ ر ۲۷۹ ریال وبرای صفحات زیاده بر هشت صفحه صفحه‌ای مبلغ هزار و دویست ۱۲۰۰ ریال در آخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد (ماه اضافه بر صفحات [illegible] خواهد بود)

ماده سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف ــ حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب ــ اجرای وظایف مقرر

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم‌مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین وتالیف لغت نامه

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنج ــ این قرارداد برطبق نامه ۲۲ [illegible] لغت نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ [illegible]

محل امضای متعهد

[امضا]

۴۲/۴/۱۷

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا ومجری طرح سازمان برنامه

[امضا]

سند ۳۱ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به سیدجعفر سجادی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارۀ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰

۲۲۰

۴۲/۴/۱۶

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف .

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول ~~تیرماه~~ فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای علی‌اکبر سعیدی با شرایط ذیل منعقد میکند .

ماده اول ــ آقای سعیدی مکلفند مواد ذیل را انجام دهند .

الف ــ مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب ــ مطالب تهیه‌شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند .

ج ــ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ــ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار پشتونی و صفحه‌بندی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم ــ در مقابل این تالیف برای هر ~~صفحه~~ هشت صفحه ~~(اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند)~~ از قرار هر صفحه‌ای ۷۹۴،۵۰ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای مبلغ ~~یکهزار و دویست~~ ۱۲۰۰ ریال در آخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد (ماخذ احتساب صفحات چاپ شده خواهد بود)

ماده سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود .

الف ــ حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب ــ اجرای وظایف مقرر

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم‌مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفندماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم ــ این قرارداد بر طبق بند ۲۳ صورت جلسه کمیته لغت نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

معین

سند ۳۲ــ۳، قرارداد تألیف مربوط به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ــ۲۲۰

سرور گرامی جناب ع. دیوشلی

۱- مانطس در صفحهٔ ۲۳ (XXIII) فهرست نخبة الدهر آمده و صورت لاتینی آن نیز در حاشیهٔ مأخذ چنین است la mer d'Azof که با حاشیه‌ای که داده‌ام مطابقت دارد.

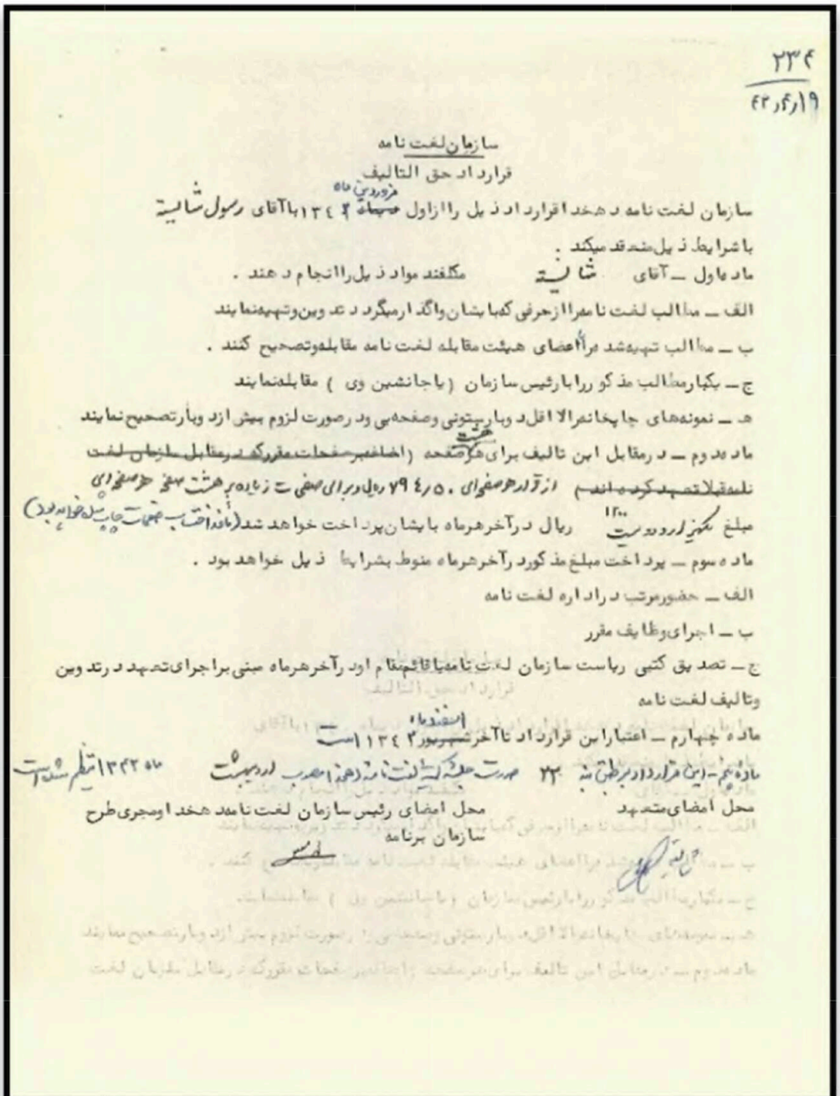
۲- کشیخ در صفحهٔ ۲۰۱ مفردات (قانون ابن سینا) آمده و منظور از این ارجاع که از خود مرحوم دهخدا است این است که مطلب متن یعنی آنچه که ابن سینا می‌گوید «بیش از اهل ماوراءالنهر» هستند نباشد. (حاشیه ۳۴ را اصلاح کرد)

ستون‌هایی که تقدیم می‌گردد ظاهراً آماده صفحه‌بندی است، با هم دستور فرمایید. ارادتمند شایسته

۸

سند ۳۳ـ۳، یادداشت رسول شایسته به عباس دیوشلی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۲۳۴
۱۹/۴/۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای رسول شایسته

با شرایط ذیل منعقد میکند .

ماده اول ــ آقای شایسته متعهد میشوند مواد ذیل را انجام دهند .

الف ــ مطالب لغت نامه را از حرفی که با ایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب ــ مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند .

ج ــ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ــ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار یعنی صفحه‌بندی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم ــ در مقابل این تالیف برای هر هشت صفحه ~~(با حذف صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلاً تعهد کرده‌اند)~~ از قرار هر صفحه‌ای ۵۰/۴ ۷۹ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای

مبلغ یکهزار و دویست ۱۲۰۰ ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد (مأخذ احتساب صفحات چاپ سال ... خواهد بود)

ماده سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود .

الف ــ حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب ــ اجرای وظایف مقرر

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم‌مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم ــ این قرارداد در برطبق ۳۳ صورت جلسه کمیسیون لغت‌نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲/۲/۵ تنظیم شده است

محل امضای متعهد | محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۳۴ــ۳، قرارداد تألیف مربوط به رسول شایسته با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

دکتر جعفر شعار

استاد ادبیات فارسی

~~در دانشسرای عالی و دانشگاه تهران~~

در دانشگاه تربیت معلم

جعفر شعار در سال ۱۳۰۴ شمسی در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به پایان رسانید و در این مدت زبان و ادبیات عربی و تفسیر قرآن را در محضر پدر خود آموخت. سپس در دانشکدهٔ ادبیات تبریز مشغول تحصیل شد و به دریافت درجهٔ لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و نیز رشتهٔ زبان فرانسوی نایل آمد. آنگاه در سال ۱۳۳۵ ش. به تهران آمد و در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت و به اخذ درجهٔ دکتری از دانشگاه تهران نایل گردید.

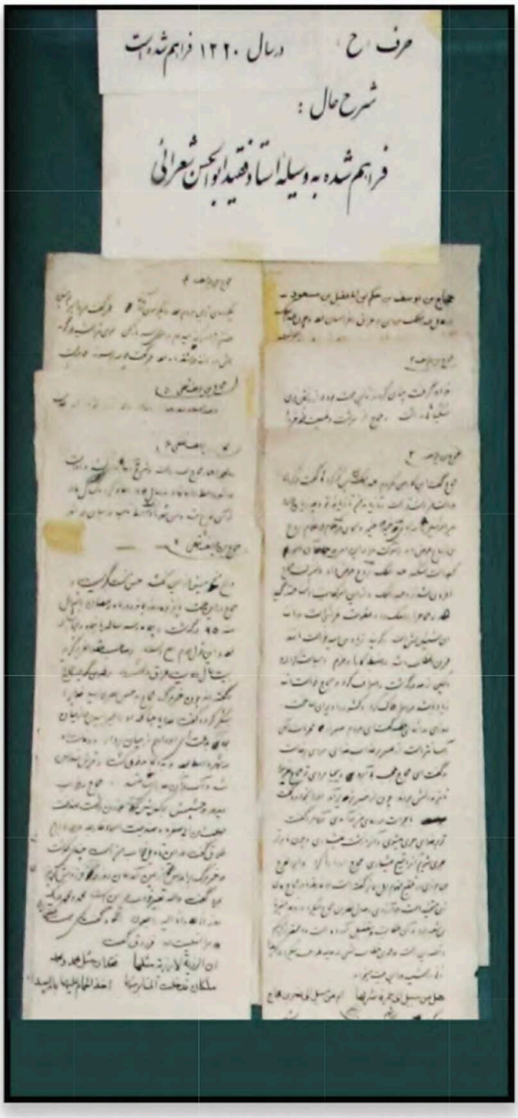
شعار مدتی در دبیرستانهای تبریز و تهران به تدریس ادبیات فارسی و زبان عربی پرداخت و از سال ۱۳۴۲ ش. به دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم کنونی) انتقال یافت. وی مدت ۶ سال عضو سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و نیز چندین سال ادیتور سازمان کتابهای درسی بود و اکنون استاد ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت معلم است و تدریس تحقیق در متون فارسی و زبان و ادبیات عربی را در آنجا و نیز تدریس معانی و بیان عربی و متون فارسی را در (قسمت فوق لیسانس) پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران بر عهده دارد. به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و ترکی عثمانی آشناست و کتابها و مقالات متعددی از وی انتشار یافته که فهرست آنها به قرار زیر است: (صفحهٔ پشت)

اشتغال من در لغت‌نامهٔ دهخدا گویا از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۲ بوده است

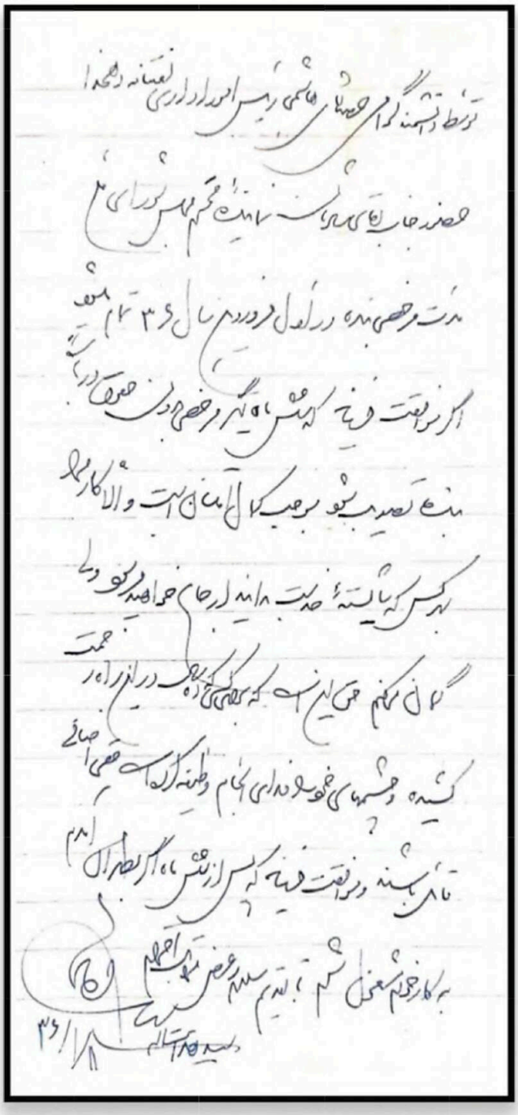
۲

سند ۳۵ـ۳، شرح‌حال جعفر شعار به قلم خودش

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۳۶ـ۳، نمونهٔ مدخل تألیفی ابوالحسن شعرانی
منبع: گنجینهٔ دهخدا



توسط دانشمند گرامی جناب آقای هاشمی رئیس امور اداری لغت‌نامهٔ دهخدا

حضور جناب آقای [illegible] ریاست محترم مجلس شورای ملی

مدت مرخصی بنده در اول فروردین سال ۳۶ تمام میشود

اگر در لغت‌نامه که بیش از ۱۵ [illegible] مرخصی بدون حقوق [illegible]

بنده تمدید شود موجب کمال امتنان است والا کار ما

[illegible] کسی که بایستهٔ خدمت [illegible] ارجاع خواهید شود ولی

گمان میکنم حق این است که [illegible] در این ۱۸ [illegible] زحمت

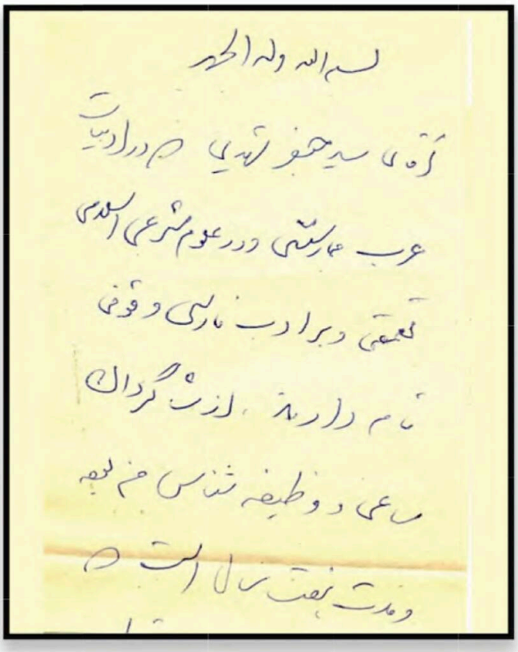
کشیده و چشمهای خود را در انجام وظیفه [illegible] صافی

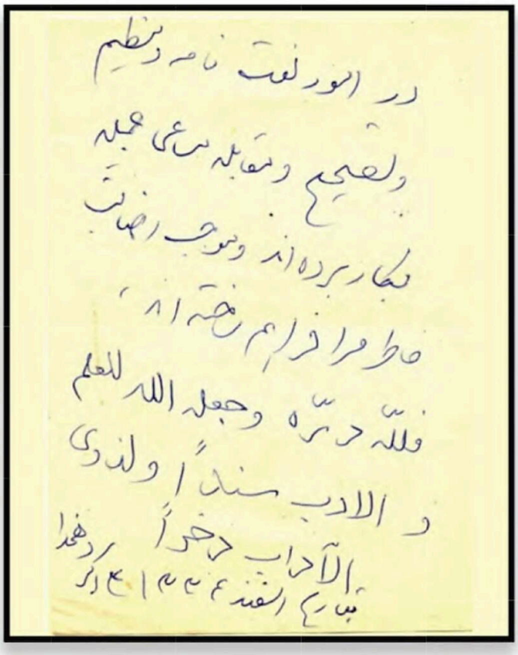
تا [illegible] در لغت‌نامه که بیش از ۱۵ [illegible] اگر [illegible] ادام

به کار خود مشغول شوم [illegible] تقدیم [illegible] عرض [illegible] شهاب

۳۶/۱/۱۸

سند ۳۷ـ۳، نامهٔ شهاب فردوسی به محمّد هاشمی، سال ۱۳۳۶
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا





سند ۳۸ـ۳، تقریر دهخدا دربارهٔ شایستگی سیدجعفر شهیدی در آخرین روزهای عمرش، منبع: گنجینهٔ دهخدا

بسم‌اللّه و له الحمد

آقای سیدجعفر شهیدی که در ادبیات عرب ممارستی و در علوم شرعی اسلامی تعمقی و بر ادب فارسی وقوفی تام دارند، از شـاگردان ساعی و وظیفه‌شناس من بوده و مدّت هفت سال است که در امور لغت‌نامه و تنظیم و تصحیح و مقابله مساعی جمیل به کار برده‌اند و موجب رضایت خاطر مرا فراهم ساخته‌اند، فللّه درّه و جعله اللّه للعلم و الادب مسنداً و لذوی الآداب ذخراً. به تاریخ اسفند ۱۳۳۴

علی‌اکبر دهخدا

اداره ....

دایره ....

شماره ۳۷۷

بتاریخ ۴۲/۸/۷

ضمیمه ....

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات

تعقیب نامهٔ شمارهٔ ۳۷۱ مورخ ۴۲/۸/۵ بعرض میرساند چون آقای دکتر سید جعفر شهیدی (دکتر در ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران و لیسانسیهٔ رشتهٔ منقول از دانشکدهٔ معقول و منقول و دارای جواز اجتهاد از مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری) مدت ۱۵ سال (۸ سال در زمان حیات مرحوم دهخدا) است که در سازمان لغت‌نامه بتدوین مواد لغت‌نامه و مقابله با هیئت‌مدونان و مؤلفان و ادارهٔ امور اداری مشغول بوده و هستند و در غیبت این جانب کفالت امور سازمان را بعهده داشته‌اند و چون این جانب طبق مأموریتی که دانشگاه بوی محول کرده بزودی عازم آمریکا خواهد شد، متمنی است مقرر فرمایند ابلاغ شمارهٔ ۴۹۳۴۱ مورخ ۳۸/۱۲/۱ مبنی بر صلحیجمعی ایشان (که آقای دانشورنژاد بعهده گرفته‌اند) لغو و ابلاغ معاونت سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا بعنوان ایشان صادر شود موجب کمال سپاسگزاریست.

با تقدیم احترامات فائقه

رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا: دکتر محمد معین

لغت نامه دهخدا

سند ۳۹ـ۳، درخواست معین برای ابلاغ حکم معاونت شهیدی

منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

نام و نام خانوادگی علی اشرف صادقی
تاریخ تولد: ۱۳۲۰
تحصیلات ابتدائی و متوسط: در قم
لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۳۴۱
دکتر در زبان‌شناسی از دانشگاه پاریس در ۱۳۴۶ (۱۹۶۷).
آغاز خدمت در دانشگاه تهران: ۱۳۴۸
سمت فعلی: دانشیار

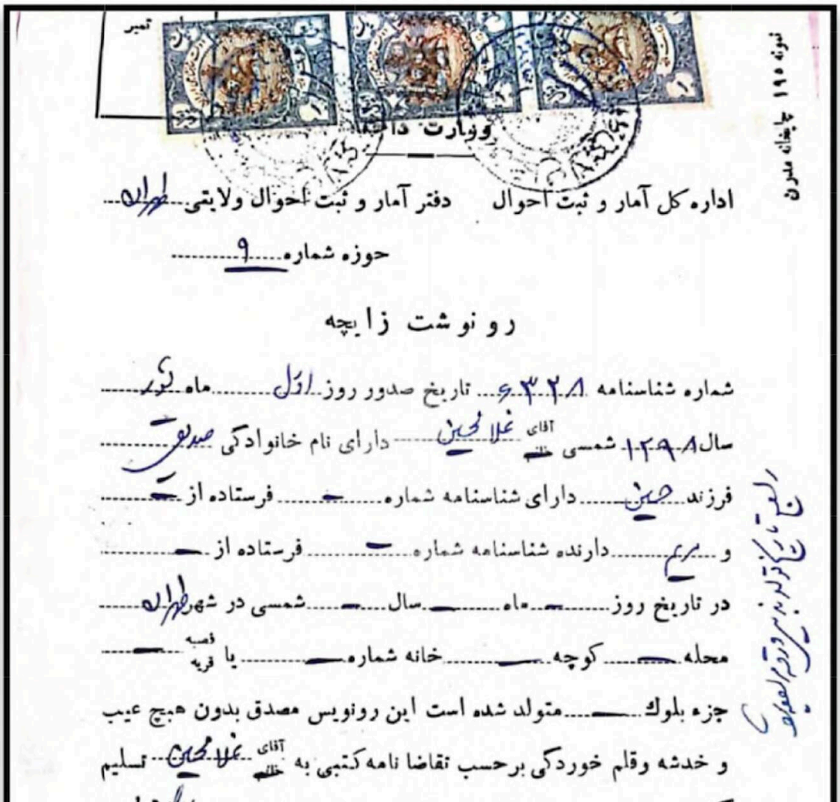
تالیفات:

۱- مقالات مختلف در زمینهٔ دستور زبان فارسی و لغت و تاریخ زبان فارسی در مجله‌های دانشکدهٔ ادبیات تهران و راهنمای کتاب و مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد و نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز و فرهنگ و زندگی و غیره.

۲- کتب:
یک- دستور زبان فارسی برای رشتهٔ فرهنگ و ادب دبیرستانها (جلد اول تالیف علی اشرف صادقی و تنظیم بصورت درسی از غلامرضا ارژنگ) تهران ۲۵۳۵
دو- تکوین زبان فارسی (زیر چاپ)
سه- اتباع در زبان فارسی (زیر چاپ)

سالهای خدمت در لغت‌نامه: ۲-۱۳۴۱
نوع خدمت: تدوین صفحات ۴۴۰-۵۶۰ لغت‌نامه حرف گاف (توضیح اینکه در پشت جلد پنجم حرف گ لغت‌نامه نوشته شده تنظیم رضا قاسمی و علی اشرف صادقی ولی در حقیقت ۴۰ صفحهٔ اول این مجلد را آقای دکتر رضا قاسمی تهیه کرده‌اند و مسئولیت آن بعهدهٔ ایشان است. از مجلد بعد که تاریخ انتشار آن مصادف با مسافرت من به اروپا بوده است نیز ۶۰ صفحهٔ اول را من تهیه کرده‌ام ولی از من اسمی برده نشده است!).

سند ۴۰-۳، شرح حال مختصر علی‌اشرف صادقی به خط خودش، سال ۱۳۵۵
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


نمونه ۱۹۵ چاپخانه مصور

تمبر

وزارت داخله

اداره کل آمار و ثبت احوال دفتر آمار و ثبت احوال ولایتی طهران

حوزه شماره ۹

رونوشت زایچه

شماره شناسنامه ۶۳۲۸ تاریخ صدور روز اول ماه تیر

سال ۱۲۹۸ شمسی آقای غلامحسین دارای نام خانوادگی صدیقی

فرزند حسین دارای شناسنامه شماره — فرستاده از —

و مریم دارنده شناسنامه شماره — فرستاده از —

در تاریخ روز — ماه — سال — شمسی در شهر طهران

محله — کوچه — خانه شماره — یا قصبه قریه —

جزء بلوک — متولد شده است این رونویس مصدق بدون هیچ عیب

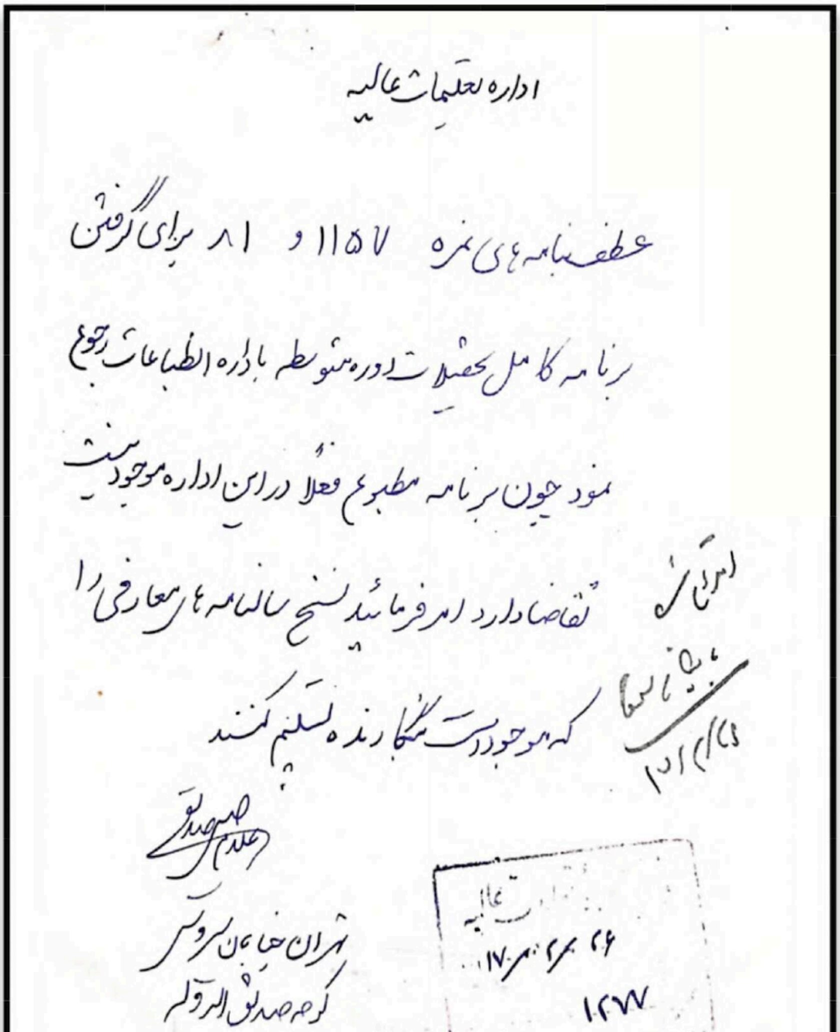
و خدشه وقلم خوردگی برحسب تقاضا نامه کتبی به آقای غلامحسین تسلیم

گردید محل امضای نماینده و مهر حوزه شماره

۱- طبق تبصره ۱۱۲ نظامنامه دفتر آمار و ثبت احوال ولایتی طهران

سند ۴۱ـ۳، رونوشت زایچهٔ غلامحسین صدیقی

منبع: بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران



اداره تعلیمات عالیه

عطف به نامه‌های نمره ۱۱۵۷ و ۸۱ برای گرفتن
برنامه کامل تحصیلات دوره متوسطه باداره انطباعات رجوع
نمود چون برنامه مطبوع فعلاً در این اداره موجود نیست
تقاضا دارد امر فرمائید نسخ سالنامه‌های معارفی را
که موجود است بنگارنده تسلیم کنند

غلامحسین صدیقی

تهران خیابان سروش
کوچه صدیق الدوله

تعلیمات عالیه
۱۲۷۷

سند ۴۲ـ۳، نامه به خط غلامحسین صدیقی سال ۱۳۱۷
منبع: بایگانی سازمان مرکزی دانشگاه تهران



شوراى عالى فرهنگ و هنر
مركز مطالعات و هماهنگى فرهنگى

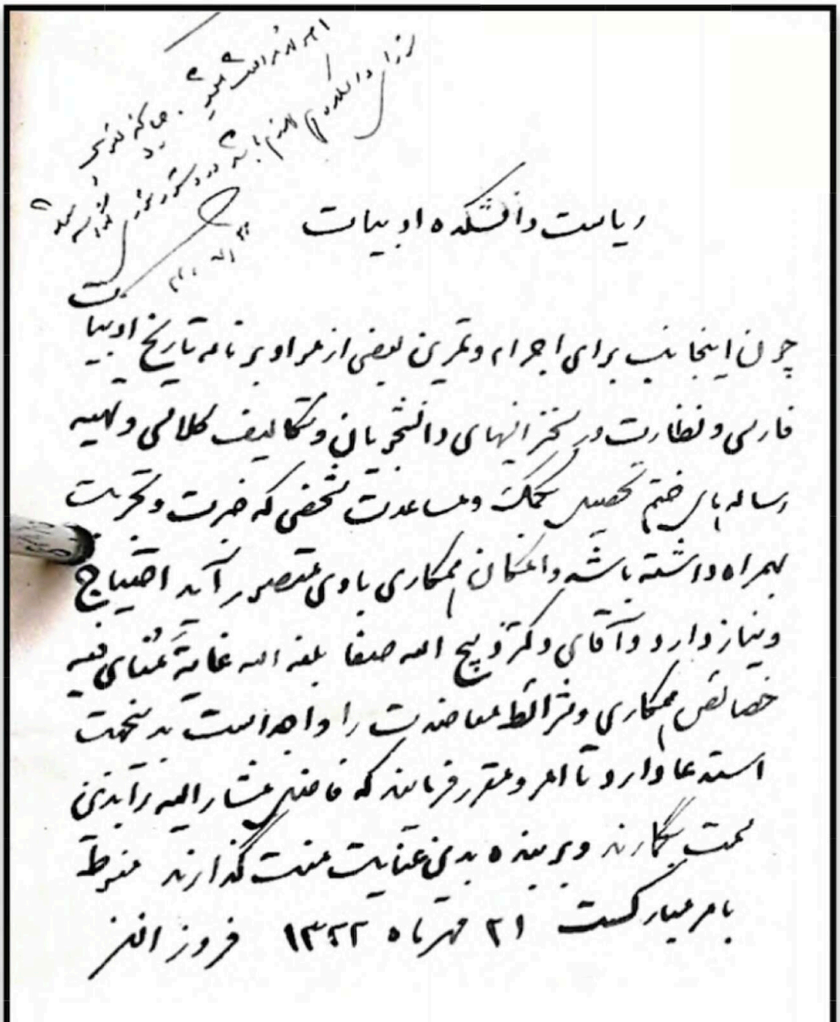
شماره ....
تاريخ ....
پيوست ....

موسسه لغت نامه دهخدا

درپاسخ نامه شماره ٣٧٧٦ مورخ ٣٥/٧/١٤ بپيوست يك نسخه ازشرح حال مختصر خود رابه‌ضميمه يك قطعه عكس ارسال ميدارد واضافه مى كند كه اينجانب قريب به دوسال درسالهاى ١٣٢٥و١٣٢٦ ش.ه. با مرحوم استاد دهخدا در تدوين لغت نامه (حرف پ) همكارى داشتم.

ذبيح الله صفا

سند ۴۳ـ۳، پاسخ ذبیح‌الله صفا دربارهٔ نحوهٔ همکاری با دهخدا
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

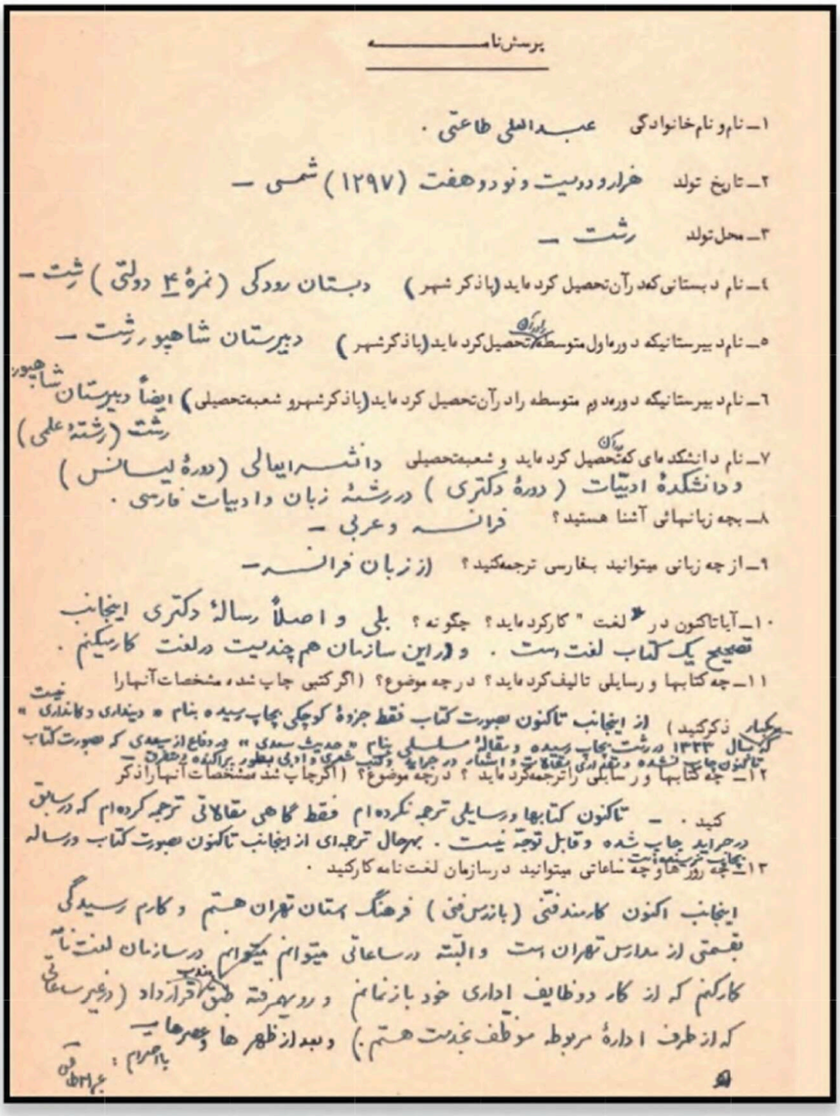


ریاست دانشکده ادبیات

چون اینجانب برای اجراء و تمرین بعضی از مواد برنامه تاریخ ادبیات فارسی و نظارت در تحریر انشاهای دانشجویان و تکالیف کلاسی و تهیه رساله‌های ختم تحصیل بکمک و مساعدت شخصی که خبرت و تجربت بهمراه داشته باشد و امکان همکاری با وی متیسر آید احتیاج و نیاز دارد و آقای دکتر ذبیح الله صفا بلغه الله غایة تمنای همه خصائص همکاری و شرائط مساعدت را واجد است بدین جهت استدعا دارد تا امر و مقرر فرمایند که خدمت عالیه را بدین سمت بگمارند و بنده را بدین عنایت منت گذارند منوط بامر مبارک است

۲۱ مهرماه ۱۳۲۲ فروزانفر

سند ۴۴ـ۳، نامهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر به ریاست دانشکدهٔ ادبیات
و انتخاب ذبیح‌اللّه صفا برای دستیاری‌اش، سال ۱۳۲۲
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران



پرسش‌نامه

۱ـ نام و نام خانوادگی عبدالعلی طاعتی.

۲ـ تاریخ تولد هزار و دویست و نود و هفت (۱۲۹۷) شمسی ـ

۳ـ محل تولد رشت ـ

۴ـ نام دبستانی که در آن تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر) دبستان رودکی (نمرهٔ ۴ دولتی) رشت ـ

۵ـ نام دبیرستانی که دورهٔ اول متوسطه [را در آن] تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر) دبیرستان شاهپور رشت ـ

۶ـ نام دبیرستانی که دورهٔ دوم متوسطه را در آن تحصیل کرده‌اید (با ذکر شهر و شعبهٔ تحصیلی) ایضاً دبیرستان شاهپور رشت (رشتهٔ علمی)

۷ـ نام دانشکده‌هائی که [در آن] تحصیل کرده‌اید و شعبهٔ تحصیلی دانشسرای عالی (دورهٔ لیسانس) و دانشکدهٔ ادبیات (دورهٔ دکتری) در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی.

۸ـ بچه زبانهائی آشنا هستید؟ فرانسه و عربی ـ

۹ـ از چه زبانی میتوانید بفارسی ترجمه کنید؟ از زبان فرانسه ـ

۱۰ـ آیا تاکنون در «لغت» کار کرده‌اید؟ چگونه؟ بلی و اصلاً رسالهٔ دکتری اینجانب تصحیح یک کتاب لغت است. و در این سازمان هم چندیست در لغت کار میکنم.

۱۱ـ چه کتابها و رسایلی تالیف کرده‌اید؟ در چه موضوع؟ (اگر کتبی چاپ شده، مشخصات آنهارا ذکر کنید) از اینجانب تاکنون بصورت کتاب فقط جزوهٔ کوچکی بچاپ رسیده بنام «دینداری و کاملداری» [بیکبار] که بسال ۱۳۲۳ در رشت بچاپ رسیده و مقالهٔ مسلسلی بنام «حدیث سعدی» در دفاع از سعدی که بصورت کتاب تاکنون چاپ نشده و نظم [و نثر] اداری [و] مقالات و اشعار در جراید و کتب شعری و ادبی بطور پراکنده [چاپ شده] ـ

۱۲ـ چه کتابها و رسایلی را ترجمه کرده‌اید؟ در چه موضوع؟ (اگر چاپ شد مشخصات آنهارا ذکر کنید.) ـ تاکنون کتابها و رسایلی ترجمه نکرده‌ام فقط گاهی مقالاتی ترجمه کرده‌ام که در سابق در جراید چاپ شده و قابل توجه نیست. بهرحال ترجمه‌ای از اینجانب تاکنون بصورت کتاب و رساله بچاپ نرسیده است.

۱۳ـ چه روزها و چه ساعاتی میتوانید در سازمان لغت‌نامه کار کنید.

اینجانب اکنون کارمند فنی (بازرس فنی) فرهنگ دبستان تهران هستم و کارم رسیدگی بقسمتی از مدارس تهران است و البته در ساعاتی میتوانم میتوانم در سازمان لغت‌نامه کار کنم که از کار و وظایف اداری خود باز نمانم و روی‌هم‌رفته طبق [مندرج] قرارداد (در غیر ساعاتی که از طرف ادارهٔ مربوطه موظف بخدمت هستم.) و بعد از ظهرها و عصرها ـ

با احترام: [امضا]

سند ۴۵ـ۳، پرسش‌نامهٔ عبدالعلی طاعتی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

Scanner

۲۹۸

۴۸/۱۰/۵

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد حق التألیف

بین سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا از یک طرف و آقای ......علی غروی...... دارندهٔ شناسنامهٔ شمارهٔ ...۳۸۸۵۰.... صادره از بروجرد..... متولد سال ۱۳۰۶.... از طرف دیگر قرارداد زیر منعقد میگردد :

۱ ــ آقای .... متعهد است یکصد.. صفحه از مطالب لغت‌نامه را طبق دستور رئیس سازمان لغت‌نامه یا معاون آن سازمان تألیف و پس از مقابله با دو تن از اعضای هیأت مقابله که از طرف سازمان لغت‌نامه تعیین شده با رعایت دستور و آئین نامه هایی که در تنظیم لغت‌نامه مورد اجراست تألیف کند و بطبع رساند.

۲ ــ نمونه های چاپخانه را باید لااقل دوبار ستونی و صفحه ای و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند.

۳ ــ حق التألیف این صفحات در ۲ ۱ قسط بطور ماهیانه و برابر با مقدار کارکرد مؤلف بقرار ذیل پرداخت میشود :

از صفحهٔ یک.. تا صفحهٔ هشت از قرار هر صفحه هفتصد و سی و پنج (۷۳۵) ریال و مازاد بر آن از قرار صفحه ای ۱۲۰۰ ریال است.

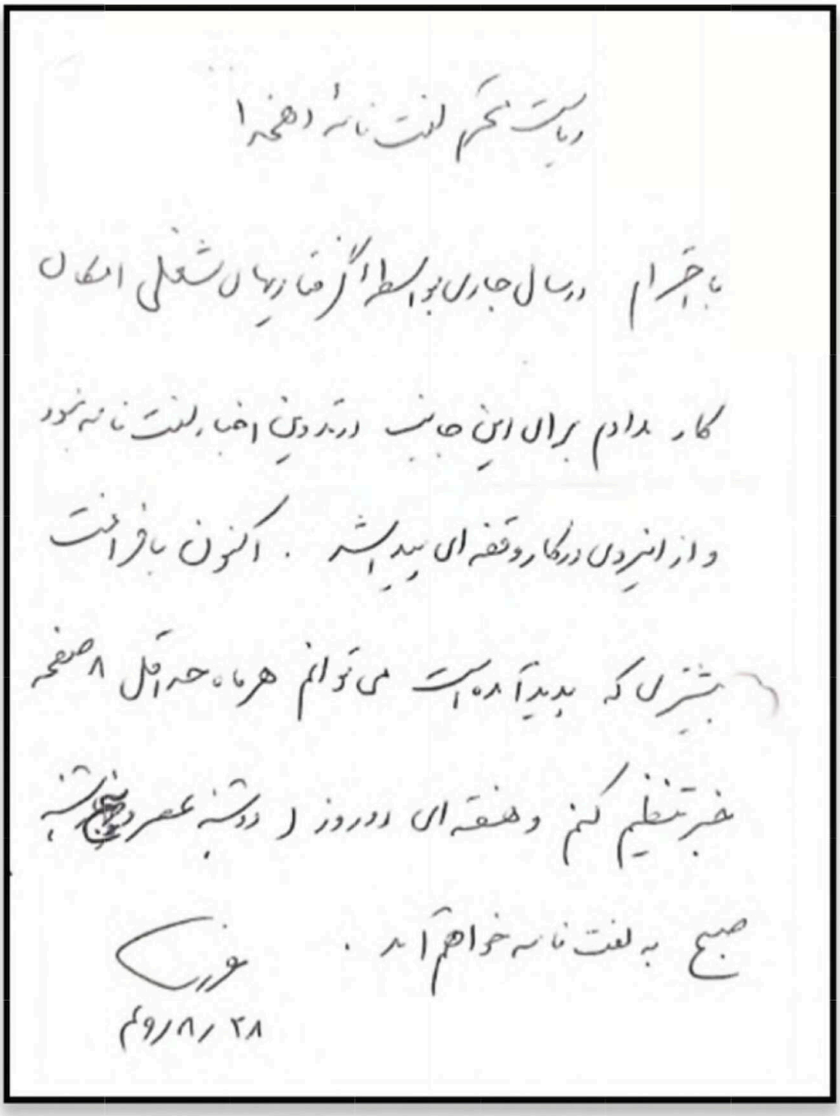
۴ ــ ملاک احتساب صفحاتی است که مطالب آن تهیه و تنظیم شده و نمونهٔ چیدهٔ آن از چاپخانه رسیده و ریاست سازمان یا قائم مقام او صحت آنرا تأیید کرده اند.

۵ ــ این قرارداد بر طبق صورت‌جلسهٔ کمیتهٔ لغتنامهٔ دهخدا مصوب ۱۵ اسفند ماه ۱۳۴۴ تنظیم شده است.

۶ ــ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ سازمان لغت‌نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید.

امضای متعهد　　　رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا　　　رئیس دانشکدهٔ ادبیات

سند ۴۶ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به علی غروی با امضای سیدجعفر شهیدی و ذبیح‌الله صفا، سال ۱۳۴۴
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



ریاست محترم لغت‌نامهٔ دهخدا

با احترام در سال جاری به واسطهٔ گرفتاری‌های شغلی امکان
کار مداوم برای این جانب در تدوین اجزاء لغت‌نامه نبود
و از این روی در کار وقفه‌ای پدید آمد. اکنون با فراغت
بیشتری که پدید آمده است می‌توانم هر ماه حداقل ۸ صفحه
[illegible] تنظیم کنم و هفته‌ای دو روز را دوشنبه عصر و چهارشنبه
صبح به لغت‌نامه خواهم آمد.

غروی
۲۸/۸/۴۹

سند ۴۷ـ۳، نامهٔ غروی به ریاست مؤسسه، سال ۱۳۴۹

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۲۲۲

۱۹/۲/۴۲

سازمان لغت‌نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت‌نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای دکتر خسرو فرشیدورد با شرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول ــ آقای دکتر فرشیدورد مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف ــ مطالب لغت‌نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب ــ مطالب تهیه‌شده را اعضای هیئت مقابله لغت‌نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج ــ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ــ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دو بار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دو بار تصحیح نمایند

ماده دوم ــ در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت‌نامه قبلاً تعهد کرده اند) تا صفحه هشت هر صفحه ۷۹۴/۵۰ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای مجموعاً مبلغ یکهزار و دویست ۱۲۰۰ ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد (مأخذ احتساب صفحات چاپ شده خواهد بود)

ماده سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف ــ حضور مرتب در اداره لغت‌نامه

ب ــ اجرای وظایف مقرر

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم‌مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت‌نامه

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم ــ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسه کمیته لغت‌نامه دهخدا مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت‌نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۴۸ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به خسرو فرشیدورد با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۰۲۲۰

۲۱۹
۱۹/۴/۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول ~~دیماه~~ فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای دکتر علیرضا فیض باشرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول ـ آقای دکتر فیض مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف ـ مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب ـ مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج ـ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ـ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم ـ در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلا تعهد کرده اند) تا صفحهٔ هشت هر صفحه ۷۹۴٫۵ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای مجموعاً مبلغ یکهزار و دویست ۱۲۰۰ ریال در آخر هرماه بایشان پرداخت خواهد شد (ماخذ احتساب صفحات چاپ شده خواهد بود)

ماده سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف ـ حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب ـ اجرای وظایف مقرر

ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

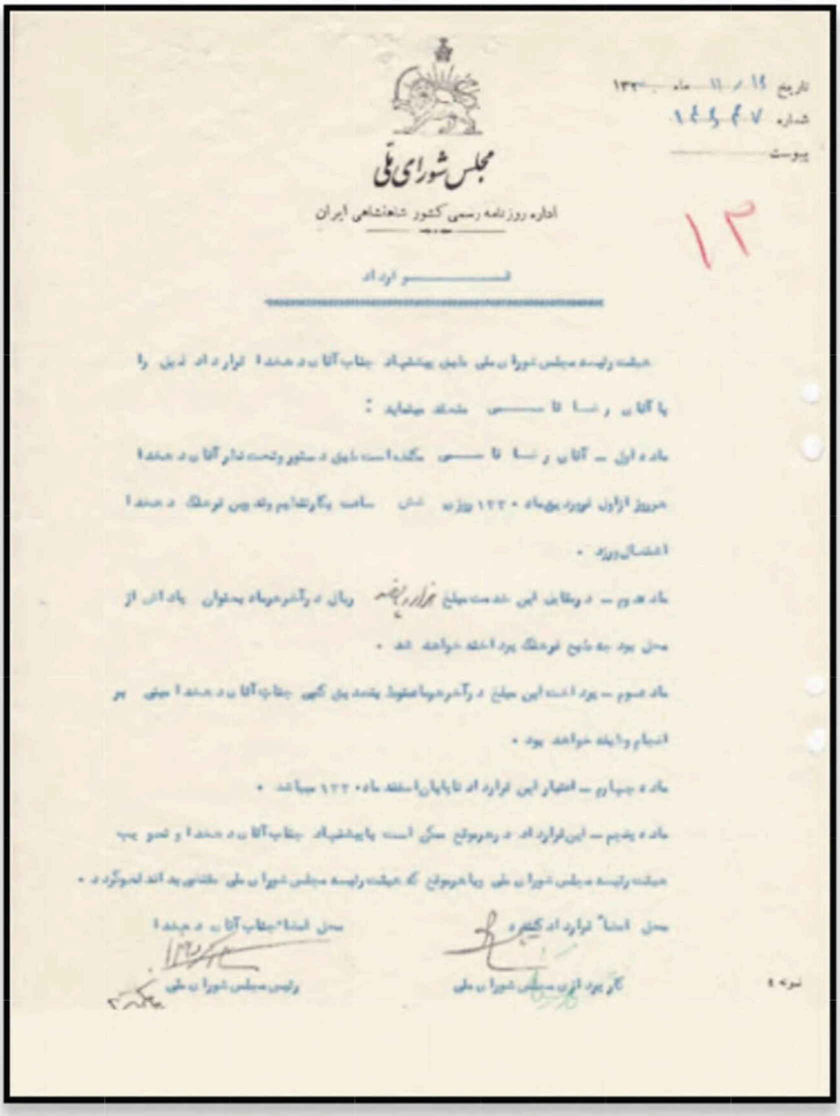
ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا آخر ~~شهریور~~ اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد ... محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۴۹ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به علیرضا فیض با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰۰ـ۲۲۰



تاریخ ۱۹ / ۱۱ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۵۴۷
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

۱۲

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی بنابر پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای رضا قاسمی منعقد مینماید:

ماده اول ـ آقای رضا قاسمی متعهد است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی شش ساعت بکار تنظیم و تهیه فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ هزار و پانصد ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه تألیف فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ میباشد.

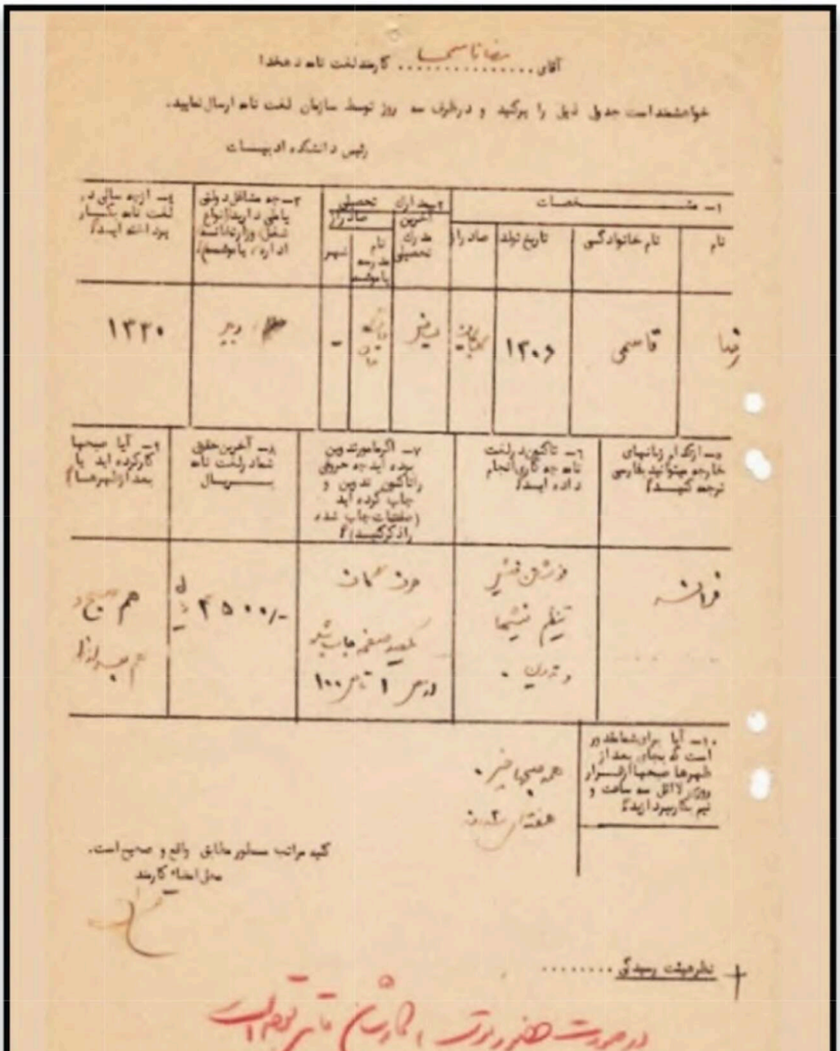
ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

نمره ۴

سند ۵۰ ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به رضا قاسمی با امضای علی‌اکبر دهخدا، سال ۱۳۳۰
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



آقای ...... رضا قاسمی ...... کارمند لغت‌نامهٔ دهخدا

خواهشمند است جدول ذیل را پر کنید و در ظرف سه روز توسط سازمان لغت‌نامه ارسال نمایید.

رئیس دانشکدهٔ ادبیات

۱ــ مشخصات: نام	نام خانوادگی	تاریخ تولد	صادره از	۲ــ مدارک تحصیلی: آخرین مدرک تحصیلی	صادره از: نام مدرسه یا مؤسسه	شهر	۳ــ چه مشاغل دولتی یا ملی داشته‌اید (نوع شغل و از چه اداره یا مؤسسه)	۴ــ از چه سالی در لغت‌نامه همکاری نموده‌اید
رضا	قاسمی	۱۳۰۶	[illegible]	دیپلم	[illegible]	-	[illegible] دبیر	۱۳۲۰

۵ــ از کدام از زبانهای خارجه میتوانید بفارسی ترجمه کنید؟	۶ــ تاکنون در لغت‌نامه چه کاری انجام داده‌اید؟	۷ــ اگر مأمور تدوین بوده‌اید چه حروفی را تاکنون تدوین و چاپ کرده‌اید (صفحات چاپ شده را ذکر کنید)؟	۸ــ آخرین حقوق شما در لغت‌نامه ــــ ریال	۹ــ آیا صبحها کار کرده‌اید یا بعد از ظهرها؟
فرانسه	[illegible]	[illegible]	۲۵۰۰/- ریال	[illegible]

۱۰ــ آیا برای شما مقدور است که بجای بعد از ظهرها صبحها از ساعت ... روزی لااقل سه ساعت و نیم کار کنید؟

[illegible]

کلیه مراتب مسطور مطابق واقع و صحیح است.

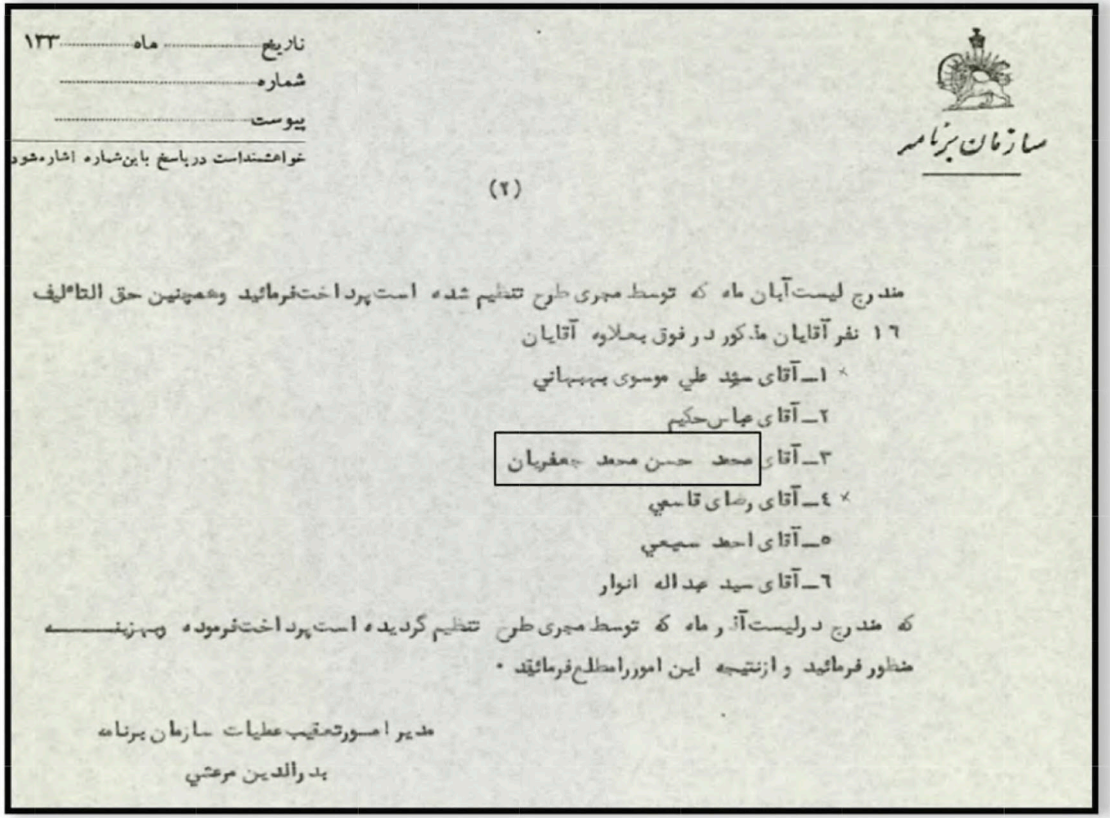
محل امضاء کارمند

نظریه هیئت رسیدگی ......

[illegible]

سند ۵۱ ــ۳، پرسشنامه مربوط به رضا قاسمی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سازمان برنامه

تاریخ .... ماه ۱۳۳

شماره ....

پیوست ....

خواهشمنداست درپاسخ باین‌شماره اشاره‌شود

(۲)

مندرج لیست آبان ماه که توسط مجری طرح تنظیم شده است پرداخت فرمائید وهمچنین حق التألیف

۱۶ نفر آقایان مذکور در فوق بعلاوه آقایان

× ۱ـ آقای سید علي موسوی بهبهاني

۲ـ آقای عباس حکیم

۳ـ آقای محمد حسن محمد جعفریان

× ۴ـ آقای رضای قاسمي

۵ـ آقای احمد سمیعي

۶ـ آقای سید عبداله انوار

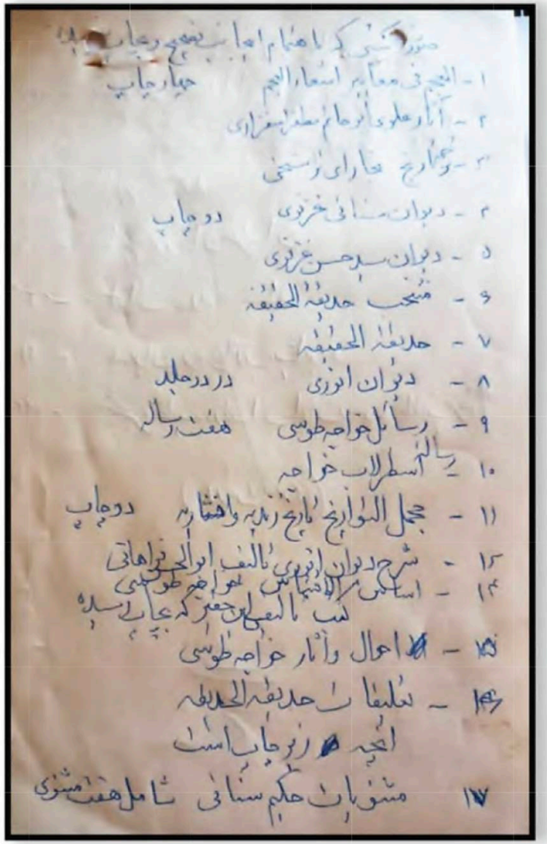
که مندرج درلیست آذر ماه که توسط مجری طرح تنظیم گردیده است پرداخت فرموده وبهزینـــــه منظور فرمائید و ازنتیجه این اموررامطلع فرمائید ·

مدیر امورتعقیب عملیات سازمان برنامه

بدرالدین مرعشي

سند ۵۲ـ۳، مربوط به محمّدحسن محمّد جعفریان

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰

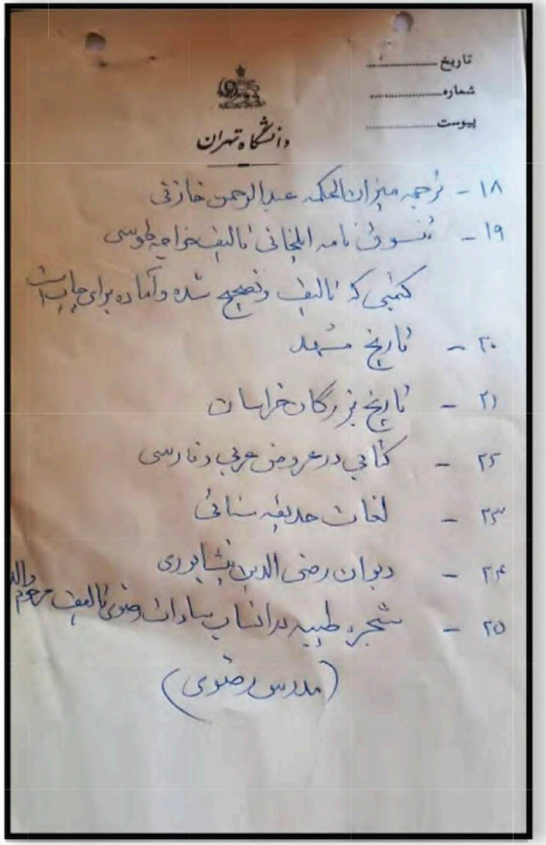


صورت کتبی که با هتمام این جانب تصحیح و چاپ شده

۱ - المعجم فی معاییر اشعار العجم — چهار چاپ
۲ - آثار علوی ابوحاتم مظفر اسفزاری
۳ - ترجمه تاریخ بخارای نرشخی
۴ - دیوان سنائی غزنوی — دو چاپ
۵ - دیوان سید حسن غزنوی
۶ - منتخب حدیقة الحقیقه
۷ - حدیقة الحقیقه
۸ - دیوان انوری — در دو جلد
۹ - رسائل خواجه طوسی — هفت رساله
۱۰ - رساله اسطرلاب خواجه
۱۱ - مجمل التواریخ تاریخ زندیه و افشاریه — دو چاپ
۱۲ - شرح دیوان انوری تألیف ابوالحسن فراهانی
۱۴ - اساس الاقتباس خواجه طوسی
[illegible] تألیف ... جعفر که بچاپ رسیده
۱۵ - احوال و آثار خواجه طوسی
۱۶ - تعلیقات حدیقة الحقیقه

آنچه زیر چاپ است

۱۷ مثنویات حکیم سنائی شامل هفت مثنوی



دانشگاه تهران

تاریخ ....
شماره ....
پیوست ....

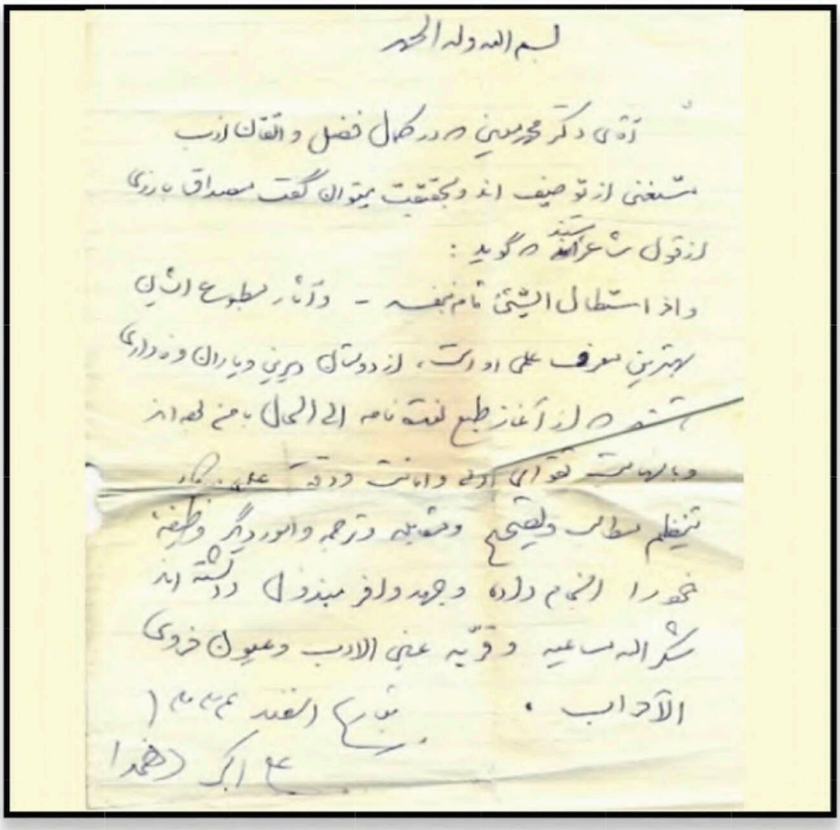
۱۸ - ترجمه میزان الحکمه عبدالرحمن خازنی
۱۹ - تنسوق نامه ایلخانی تألیف خواجه طوسی

کتبی که تألیف و تصحیح شده و آماده برای چاپ است

۲۰ - تاریخ مشهد
۲۱ - تاریخ بزرگان خراسان
۲۲ - کتابی در عروض عربی و فارسی
۲۳ - لغات حدیقه سنائی
۲۴ - دیوان رضی الدین نیشابوری
۲۵ - شجره طیبه در انساب سادات رضوی تألیف مرحوم والد

(مدرس رضوی)

سند ۵۳ـ۳، فهرست آثار مدرس رضوی به خط خودش
منبع: بایگانی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران

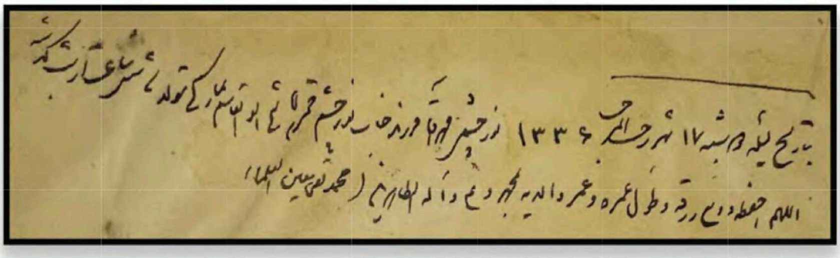


سند ۵۴ ـ۳، تقریر دهخدا دربارهٔ شایستگی محمّد معین در آخرین روزهای عمرش
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

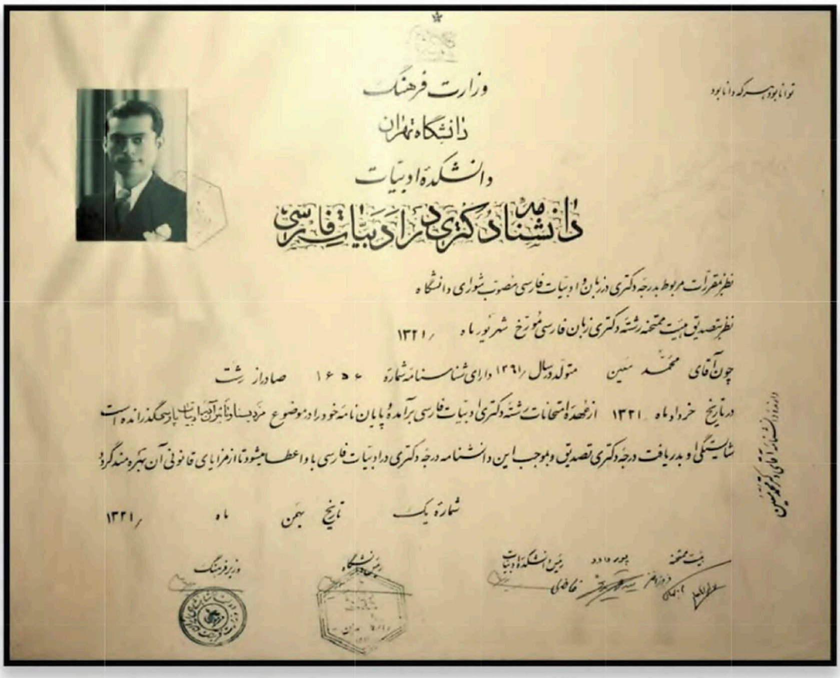
بسم اللّه وله الحمد

آقای دکتر محمّد معین در کمال فضل و اتقان ادب، مستغنی از توصیف اند و بحقیقت می‌توان گفت مصداق بارزی از قـول شـاعر هسـتند که گوید: و اذ استطال الشیء قام بنفسه، و آثار مطبوع ایشان بهترین معرف علمی او است. از دوستان دیرین و یاران وفـاداری هسـتند کـه از آغاز طبع لغت‌نامه الی الحال با من بوده‌اند و با نهایت تقوای ادبی و امانت و دقّت علمی به کار تنظیم مطالب و تصحیح و مقابله و ترجمـه و امور دیگر وظیفهٔ خود را انجام داده و جهد وافر مبذول داشته‌اند، شکّر اللّه مساعیه و قرّیه عین الادب و عیون ذوی‌الآداب.

به تاریخ اسفند ۱۳۳۴ علی‌اکبر دهخدا


بتاریخ لیله دوشنبه ۱۷ شهر رجب المرجب ۱۳۳۶ نور چشمی محمد فرزند جناب نور چشم ... که تولد یافت ...
اللهم احفظه و ارزقه و طول عمره و عمر والدیه بمحمد و آله الطاهرین (محمدتقی معین العلما)

سند ۵۵ ـ۳، دستخط محمّدتقی معین‌العلما بر پشت کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن دربارهٔ تاریخ تولد محمّد معین
منبع: کتابخانهٔ شخصی مهدخت معین


توانا بود هر که دانا بود
وزارت فرهنگ
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات
دانشنامه دکتری در ادبیات فارسی
نظر بمقررات مربوط بدرجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی مصوب شورای دانشگاه
نظر بتصدیق هیئت ممتحنه رشته دکتری زبان فارسی مورخ شهریور ماه ۱۳۲۱
چون آقای محمد معین متولد در سال ۱۲۹۶ دارای شناسنامه شماره ۱۶۵۵۰ صادر از رشت
در تاریخ خرداد ماه ۱۳۲۱ از عهده امتحانات رشته دکتری ادبیات فارسی برآمده و پایان نامه خود را در موضوع مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی گذرانده است
شایستگی او بدریافت درجه دکتری تصدیق و بموجب این دانشنامه درجه دکتری در ادبیات فارسی باو اعطا میشود تا از مزایای قانونی آن بهره‌مند گردد
شماره یک تاریخ بهمن ماه ۱۳۲۱
هیئت ممتحنه رئیس دانشکده ادبیات رئیس دانشگاه وزیر فرهنگ

سند ۵۶ ـ۳، دانشنامهٔ دکتری محمّد معین، نخستین فارغ‌التحصیل دکتری ادبیات فارسی
منبع: خانه‌موزهٔ محمّد معین



دولت شاهنشاهی ایران

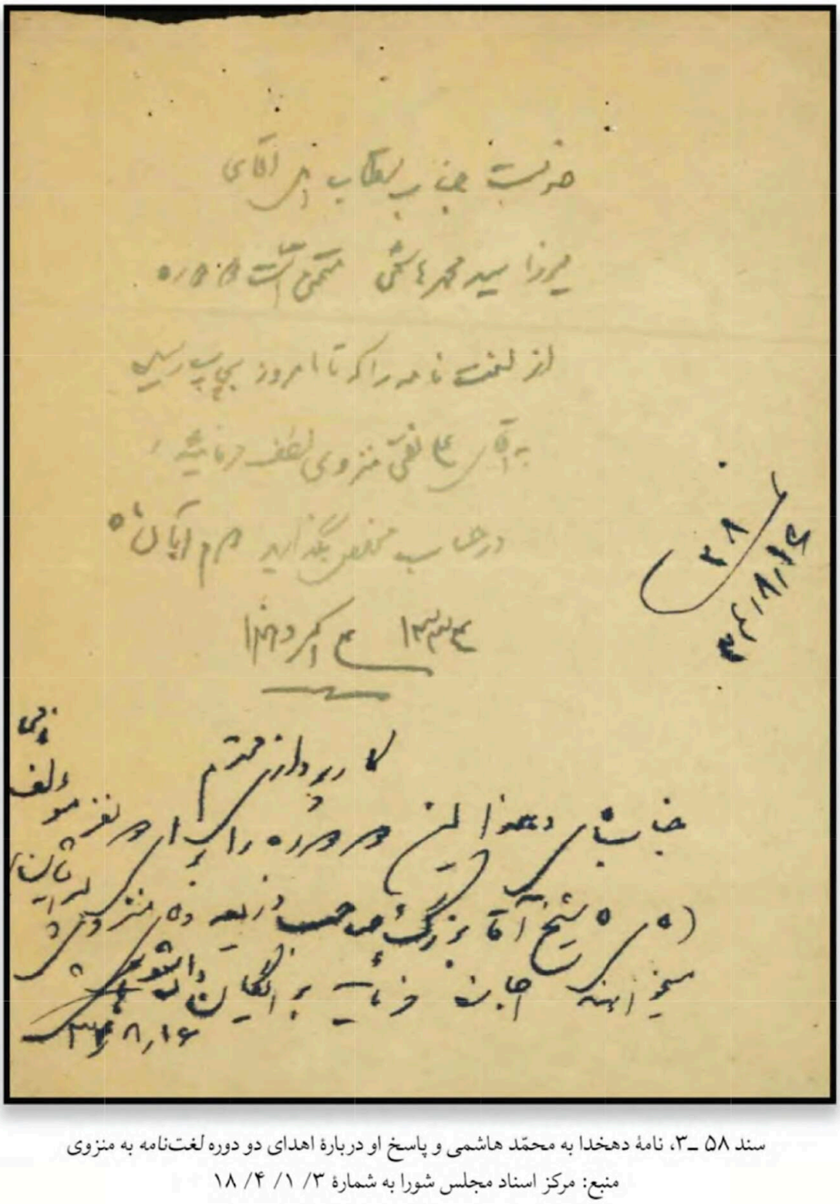
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بر طبق ماده ۵ از جزء اول چهارم فصل چهارم نظامنامه مدال و نشان علمی

نظر بمراتب لیاقت آقای دکتر محمد معین دانشیار دانشگاه را بیک قطعه نشان علمی

از درجه دوم نایل میدارد

سند ۵۷ ـ۳، نشان ملّی درجهٔ دوم برای محمّد معین در سال ۱۳۲۲، به امضای عیسی صدیق
منبع: خانه‌موزهٔ محمّد معین



حضرت جناب مستطاب اجل آقای
میرزا سید محمد هاشمی معتمد آستان دام عزه
از لغت نامه را که تا امروز بچاپ رسیده
به آقای [illegible] منزوی لطف فرمائید
در حساب مخلص بگذارید ۱۳ آبان
[illegible] ۱۳۴۲

[illegible]

سند ۵۸ ـ ۳، نامهٔ دهخدا به محمّد هاشمی و پاسخ او دربارهٔ اهدای دو دوره *لغت‌نامه* به منزوی

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۳/ ۱/ ۴/ ۱۸

اداره

دایره

شماره ۲۴۰

تاریخ ۱۹/ ۴/ ۴۲

ضمیمه

دانشگاه تهران

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد حق التالیف

قرارداد ذیل از اول فروردین تا پایان اسفند ۱۳۴۲ با آقای علینقی منزوی منعقد میشود:

مادهٔ اول ـ آقای منزوی تنظیم و تهذیب و مقابله مواد لغت نامه را که بوسیلهٔ مؤلفان تهیه میشود تحت نظر ریاست سازمان تعهد میکنند.

مادهٔ دوم ـ در مقابل اینخدمت از قرار هر صفحه ۱۶۰ ریال بایشان پرداخت میشود.

مادهٔ سوم ـ پرداخت حق التصحیح مذکور فقط در مقابل ۵۰ صفحه از مطالب لغت نامه (از حرف های مختلف) است که در هر ماه نمونهٔ چیده شدهٔ آن بسازمان لغت نامه رسیده است. برای صفحات زیاده بر ۵۰ صفحه از این بابت چیزی پرداخت نخواهد شد.

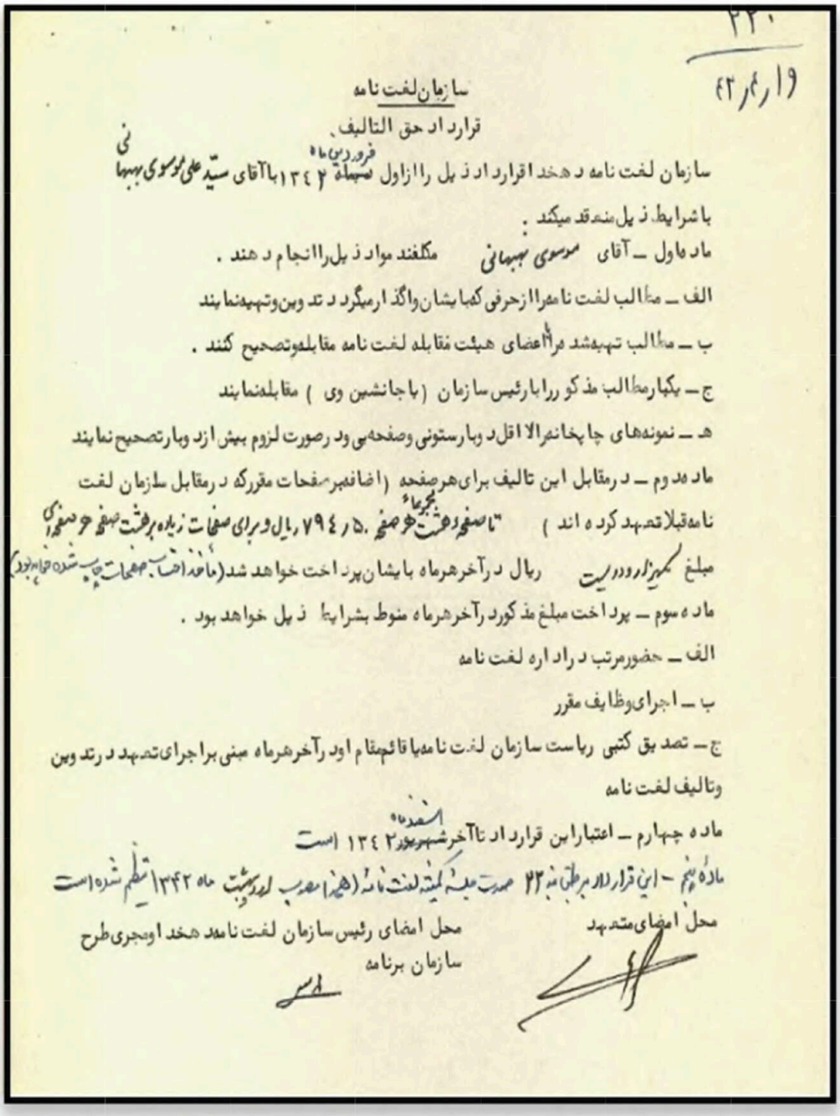
مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است.

مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج و یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید.

امضای متعهد — امضای رئیس سازمان لغت نامهٔ دهخدا

سند ۵۹ ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به علینقی منزوی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



۲۲۰

۱۹/۲/۴۲

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ با آقای سید علی موسوی بهبهانی با شرایط ذیل منعقد میکند.

ماده اول — آقای موسوی بهبهانی مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف — مطالب لغت نامه را از حرفی که ایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب — مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج — یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

د — نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم — در مقابل این تالیف برای هر صفحه (اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلاً تعهد کرده اند) «تا صفحه هشت مجموعاً هر صفحه ۷۹۴٫۵ ریال و برای صفحات زیاده بر هشت صفحه هر صفحه‌ای مبلغ یکهزار و دویست ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد (مأخذ احتساب صفحات چاپ شده خواهد بود)

ماده سوم — پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف — حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب — اجرای وظایف مقرر

ج — تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

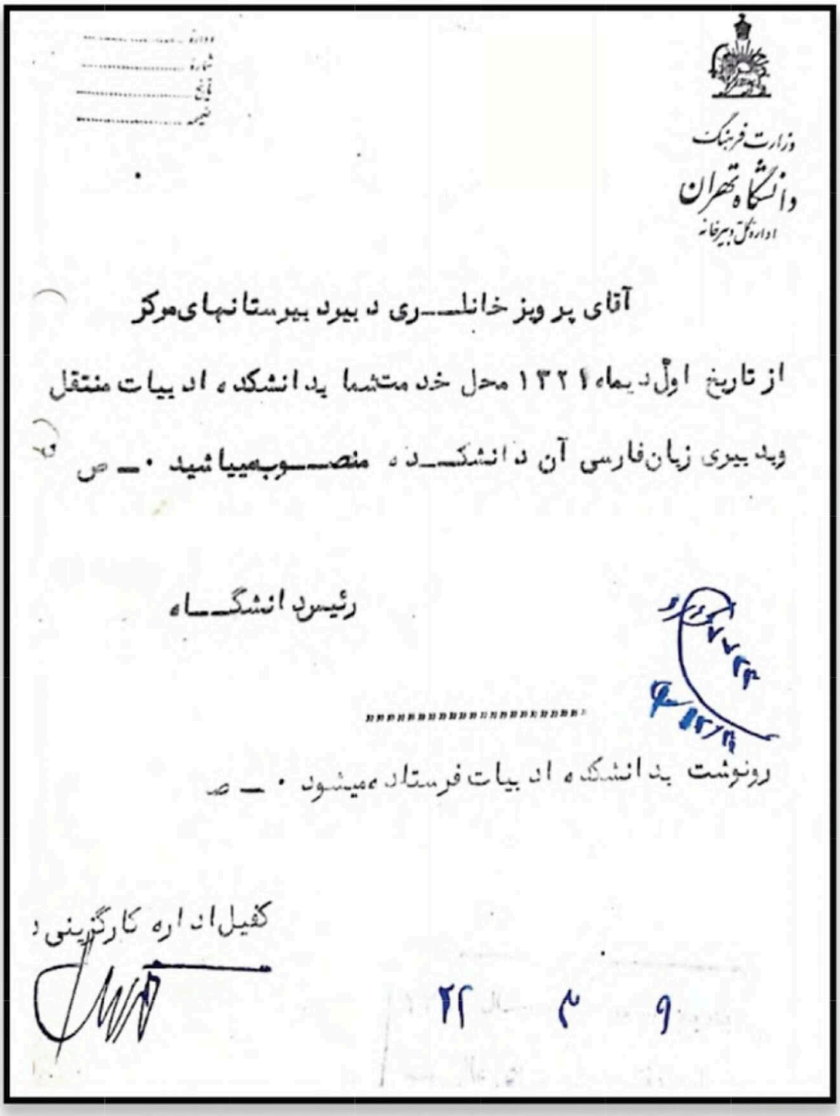
ماده چهارم — اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۲ است

ماده پنجم — این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسه کمیته لغت نامه (هیئت معتمد) اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تنظیم شده است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۶۰ ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به سیدعلی موسوی بهبهانی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



وزارت فرهنگ

دانشگاه تهران

اداره کل دبیرخانه

آقای پرویز خانلری دبیر دبیرستانهای مرکز

از تاریخ اول دیماه ۱۳۲۱ محل خدمت شما بدانشکده ادبیات منتقل و بدبیری زبان‌فارسی آن دانشکده منصوب میباشید. ص

رئیس دانشگاه

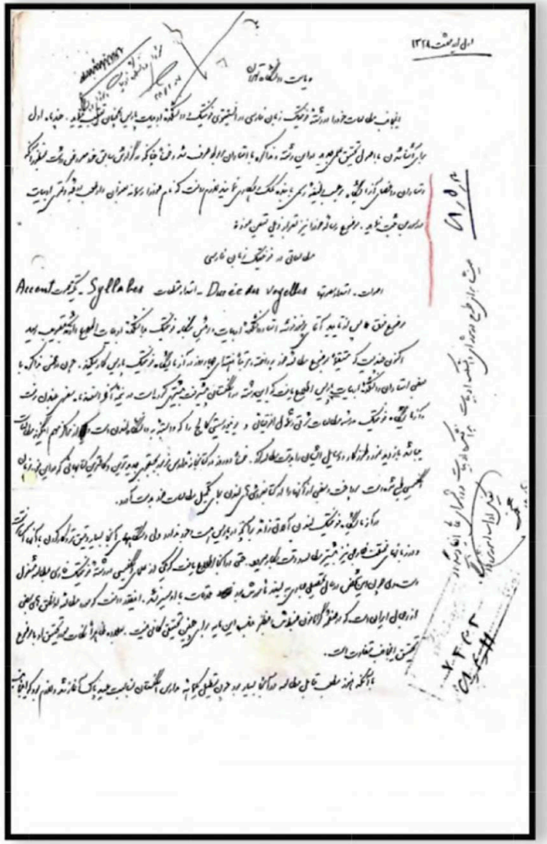
رونوشت بدانشکده ادبیات فرستاده میشود. ص

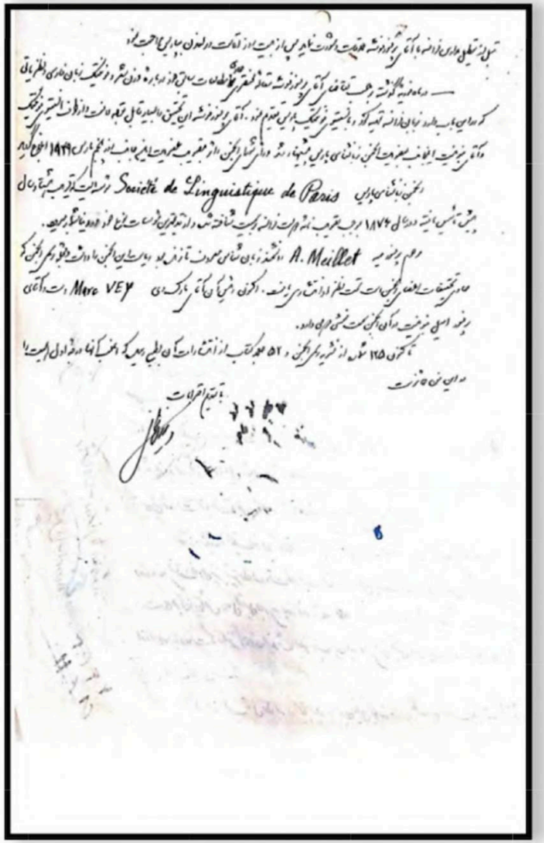
کفیل اداره کارگزینی

۲۲ ۳ ۹

سند ۶۱ ـ۳، حکم انتقال پرویز خانلری به دانشگاه تهران، سال ۱۳۲۲

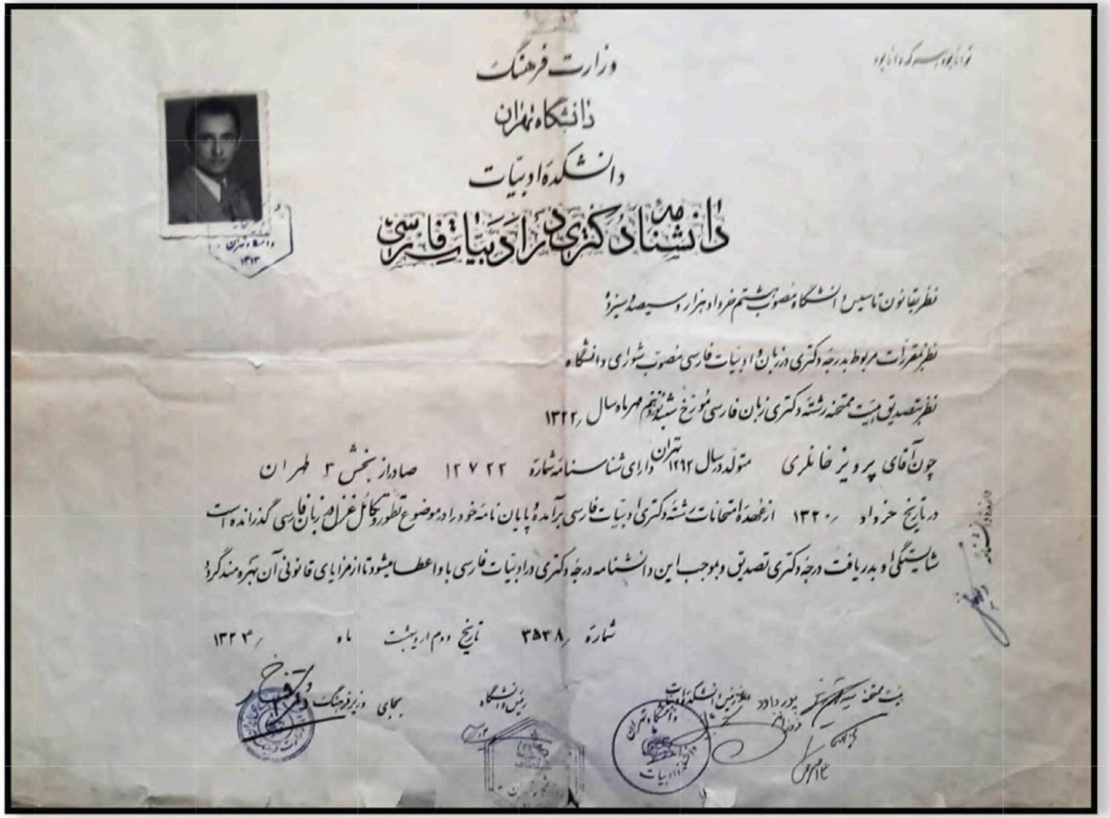
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران





سند ۶۲ الف ـ۳، نامهٔ خانلری به رئیس دانشگاه تهران، علی‌اکبر سیاسی، دربارهٔ تحصیل و پیشرفت‌های خود در فرانسه

منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران



وزارت فرهنگ
دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات

دانشنامهٔ دکتری در ادبیات فارسی

نظر بقانون تأسیس دانشگاه مصوب هشتم خرداد هزار و سیصد و سیزده
نظر بمقررات مربوط بدرجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی مصوب شورای دانشگاه
نظر بتصدیق هیئت ممتحنهٔ رشتهٔ دکتری زبان فارسی مورخ شنبه نهم مهر ماه سال ۱۳۲۲
چون آقای پرویز خانلری متولد در سال ۱۲۹۲ تهران دارای شناسنامهٔ شمارهٔ ۱۲۷۲۲ صادر از بخش ۳ طهران
در تاریخ خرداد ۱۳۲۰ از عهدهٔ امتحانات رشتهٔ دکتری ادبیات فارسی برآمده و پایان نامهٔ خود را در موضوع تطور و تکامل غزل در زبان فارسی گذرانده است
شایستگی او بدریافت درجهٔ دکتری تصدیق و بموجب این دانشنامه درجهٔ دکتری در ادبیات فارسی باو اعطا میشود تا از مزایای قانونی آن بهره‌مند گردد

شمارهٔ ۳۵۳۸ تاریخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۳

رئیس هیئت ممتحنه — رئیس دانشکدهٔ ادبیات — رئیس دانشگاه — بجای وزیر فرهنگ

سند ۶۲ ب ـ۳، دانشنامهٔ دکتری پرویز خانلری
منبع: ترانه خانلری

۲۱۶
۳۰/۴/۴۱

سازمان لغت نامه

قرارداد حق التالیف

سازمان لغت نامه دهخدا قرارداد ذیل را از اول تیرماه ۱۳۴۱ با آقای سعید نجفی اسداللهی باشرایط ذیل منعقد میکند:

ماده اول ــ آقای نجفی اسداللهی مکلفند مواد ذیل را انجام دهند.

الف ــ مطالب لغت نامه را از حرفی که بایشان واگذار میگردد تدوین و تهیه نمایند

ب ــ مطالب تهیه شده را با اعضای هیئت مقابله لغت نامه مقابله و تصحیح کنند.

ج ــ یکبار مطالب مذکور را با رئیس سازمان (یا جانشین وی) مقابله نمایند

هـ ــ نمونه‌های چاپخانه را لااقل دوبار ستونی و صفحه‌یی و در صورت لزوم بیش از دوبار تصحیح نمایند

ماده دوم ــ در مقابل این تالیف برای هر هشت صفحه ~~(اضافه بر صفحات مقرر که در مقابل سازمان لغت نامه قبلاً تعهد کرده اند)~~ حساب مبلغ پنجهزار ریال در برابر هر صفحه که اضافه تر از این میزان تهیه کنند

مبلغ یکهزار و دویست ریال در آخر هر ماه بایشان پرداخت خواهد شد

ماده سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف ــ حضور مرتب در اداره لغت نامه

ب ــ اجرای وظایف مقرر

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد در تدوین و تالیف لغت نامه

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر شهریور ۱۳۴۱ است

محل امضای متعهد

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه دهخدا و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۶۳ ـ۳، قرارداد تألیف مربوط به سعید نجفی اسداللهی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۶۴ ـ۳، آرامگاه محمّدصادق وحدت در امام‌زاده عبدالله شهرری
منبع: صفحهٔ اینستاگرام سیدعلی شهیدی

آرامگاه ابدی شادروان ادیب دانشمند صادق وحدت ادیب حضور علی‌آبادی فرزند محمّدعلی متولد به سال ۱۲۵۵ شمسی که در روز بیستم آذرماه ۱۳۳۲ به رحمت ایزدی پیوست.

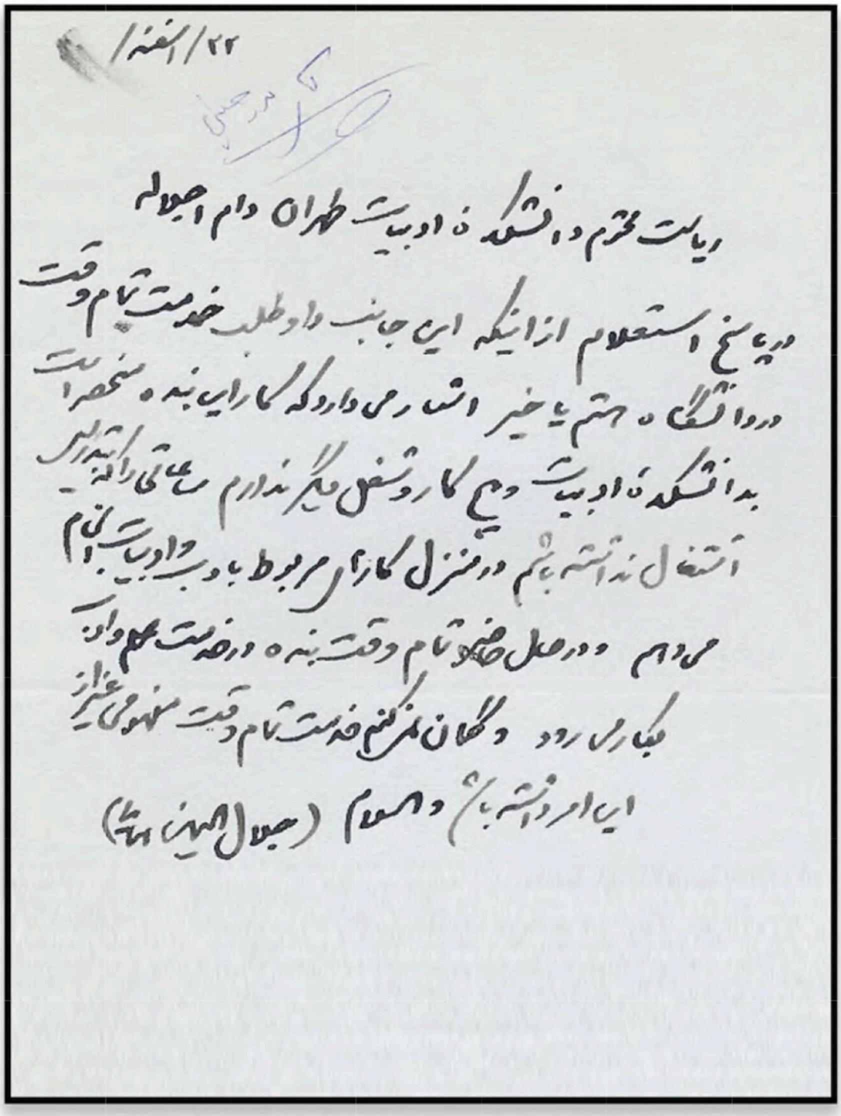
بیانات استاد جلال الدین همائی در خصوص همکاری در تألیف لغت نامهٔ دهخدا (۱)

آشنائی و همکاری من با کارهای دهخدا از ۱۳۱۰ هجری شمسی شروع می‌شود که از تبریز به تهران منتقل شدم. اما صورت رسمیت نداشت گاهی که خدمتشان می‌رسیدم در پاره‌ای از موضوعات ادبی با بنده صحبت می‌کردند من هم مقداری امثال وحکم فارسی در تقویمهای بغلی، چند شماره، یادداشت کرده بودم که برای کار امثال وحکم تقدیم به ایشان شد. عمده کار رسمی ما با مرحوم دهخدا در کار لغت نامه از سال ۱۳۱۷ شمسی شروع می‌شود که این بنده ومرحوم بهمنیار و جناب آقای مدرس رضوی هرسه نفر با ایشان همکاری میکردیم. درآن ایام اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ بود. برای ما حق الزحمه این کار ماهی صد تومان از محل اوقاف قرارداد ولی بنده به هیچ وجه نظر به حقوق نداشتم و به راستی میخواستم خدمتی به فرهنگ کشور و آن مرد فاضل زحمتکش شده باشد. قرار شد درمقابل ساعاتی که با ایشان کار می‌کنیم چند ساعت از دروس دبیرستان دارالفنون کاسته شود که آن راهم عشق و علاقه شاگردان مانع شد ومن با وجود اینکه دروس دبیرستان را ادامه میدادم با ایشان همکاری میکردم به این ترتیب که روزهای تعطیل از بامداد تا پاسی از شب گذشته ودر روزهای تدریس از حدود ساعت چهار بعدازظهر تا حوالی نصف شب با ایشان کار میکردم. مرحوم بهمنیار یک سال بعد از آن مقدمه استعفا دادند اما بنده وآقای مدرس رضوی باقی ماندیم ومن هم با تمام نیرو وحوصله وحالی که داشتم در تدوین لغت نامه می کوشیدم. جلد اول ودوم کتاب لغت نامه که درهمان زمان به طبع رسیده محصول چندسال همکاری بنده ومرحوم بهمنیار و آقای مدرس رضوی است با حضرت دهخدا.

یکی از کارهائی که این حقیر پیشنهاد کردم و همکارانم و همچنین خود مرحوم دهخدا پذیرفتند کیفیت ضبط لغات بود. میدانید که لغت نویسان کلمات را دو قسم ضبط میکنند یکی اینکه هموزن آن را که معروف باشد می آورند ودیگری آن که جمیع حرکات و سکنات کلمه را ذکر می کنند. مثلا می نویسند استخراج به کسر اول وسکون دوم وکسر سوم وسکون چهارم و فتحه پنجم به الف کشیده الی آخر .... من پیشنهاد کردم که سکون کلمات محتاج ذکر نیست فقط ما باید حرکات را نشان بدهیم وانگهی کلمات فارسی عموما حرف آخرش ساکن است دیگر احتیاج به ذکر کردن سکون ندارد مثلا برای همان کلمه استخراج کافی است که دو حرف همزه و تاء را مکسور نشان بدهیم باقی جزو سکون یا اعراب مدی فهمیده میشود احتیاج به ذکر ندارد.

وقتی که ما وارد کار شدیم کتاب لغت نامه اصلا به صورت فرهنگ فارسی تدوین نشده بود بلکه فقط فیش‌ها بود که برای هر کلمه ای مثالی ذکر کرده بودند اما اینکه این مثالها همه به یک معنی است یا به معانی مختلف و کلمه در اصل چه معنی دارد و حقیقت و مجازش کدام است و آنچه در فن لغت نویسی در بایست در کار نبود. قسمتی از فیش‌ها هم به خط کسانی دیگر غیر از خود مرحوم دهخدا بود که آنها را نیز لازم بود مجددا بازرسی کنیم وتا ممکن بود این کار را کردیم.

سند ۶۵ ـ ۳، پاسخ جلال‌الدین همائی به سیدجعفر شهیدی دربارهٔ همکاری او با دهخدا
محفوظ در بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



۲۲/اسفند/

ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات طهران دام اجلاله

در پاسخ استعلام از اینکه این جانب داوطلب خدمت تمام وقت در دانشگاه هستم یا خیر اشعار می‌دارد که کار این بنده منحصر است به دانشکدهٔ ادبیات و هیچ کار و شغل دیگر ندارم ساعاتی را که به این اشتغال نداشته باشم در منزل کارهای مربوط به ادب و ادبیات انجام می‌دهم و در حقیقت خود تمام وقت بنده در خدمت علم و ادب بکار می‌رود و گمان نمی‌کنم خدمت تمام وقت مفهومی غیر از این امر داشته باشد والسلام (جلال‌الدین همائی)

سند ۶۶ـ۳، نامهٔ جلال‌الدین همائی به رئیس دانشکدهٔ ادبیات، سال ۱۳۴۰
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

اداره
دایره
شماره ۲۶۴
تاریخ ۴۲/۵/۳
ضمیمه

دانشگاه تهران

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول خرداد ۴۲ تا پایان اسفند ۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند :

مادهٔ اول آقای ستار آل‌بویه متکفلند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیئت تدوین لغت‌نامه تهیه شده است لااقل یکبار و در صورت لزوم دوبار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای تصحیح مطالب هر مجلد از لغت‌نامه مبلغ ۷۸۷/۵ ریال در آخر هرماه دریافت خواهند کرد .

تبصره ـ حق تصحیح مذکور در آخر هرماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد .

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه .

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول .

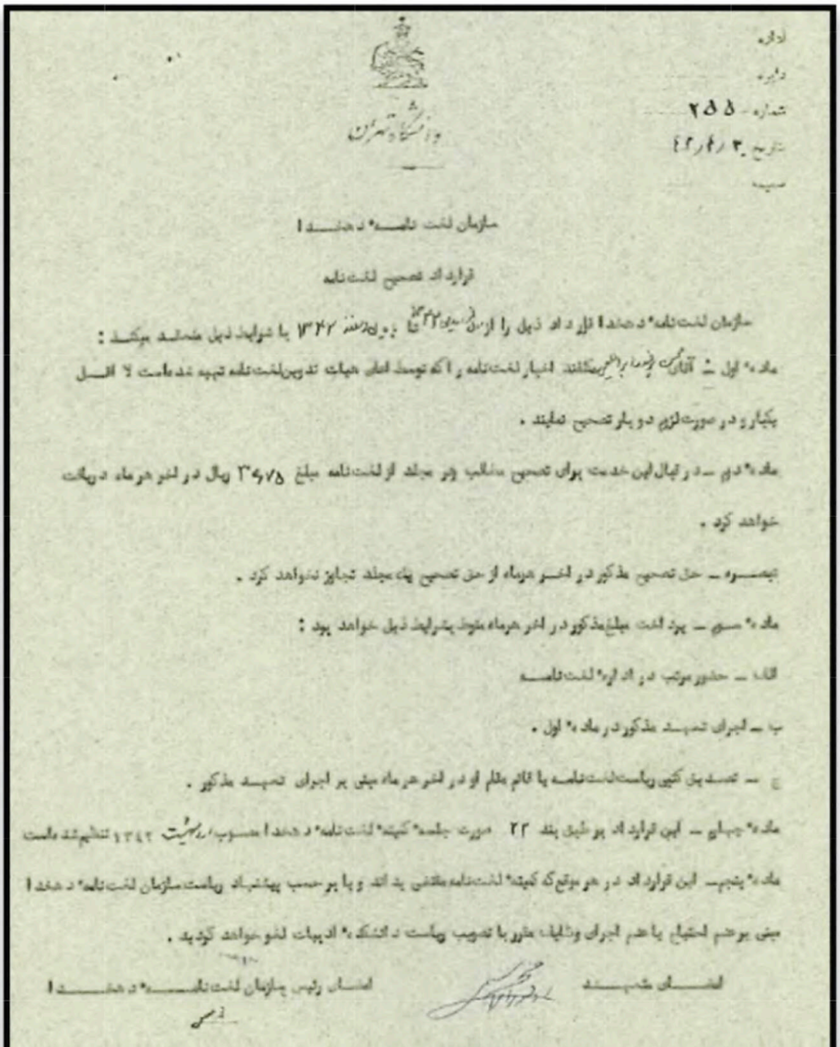
ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۳ صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است .

مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت‌نامه مقتضی بداند و یا برحسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم لیاقت یا عدم اجرای وظایف مقرر یا تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای متعهد | امضای رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

سند ۶۷ ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار *لغت‌نامه* مربوط به ستار آل‌بویه با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



اداره

دایره

شماره ۲۵۵

تاریخ ۳/۱/۴۲

پیوست

دانشگاه تهران

سازمان لغت نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت نامه

سازمان لغت نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از [illegible] تا دهم دی ماه ۱۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند :

مادهٔ اول ـ آقای دکتر محسن ابراهیمی تعهد میکنند اخبار لغت نامه را که توسط اعضای هیئت تدوین لغت نامه تهیه شده است لااقل یکبار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای تصحیح مطالب هر مجلد از لغت نامه مبلغ ۳۶۷۵ ریال در آخر هر ماه دریافت خواهد کرد .

تبصره ـ حق تصحیح مذکور در آخر هرماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد .

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت نامه

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول .

ج ـ تصدیق کتبی ریاست لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است

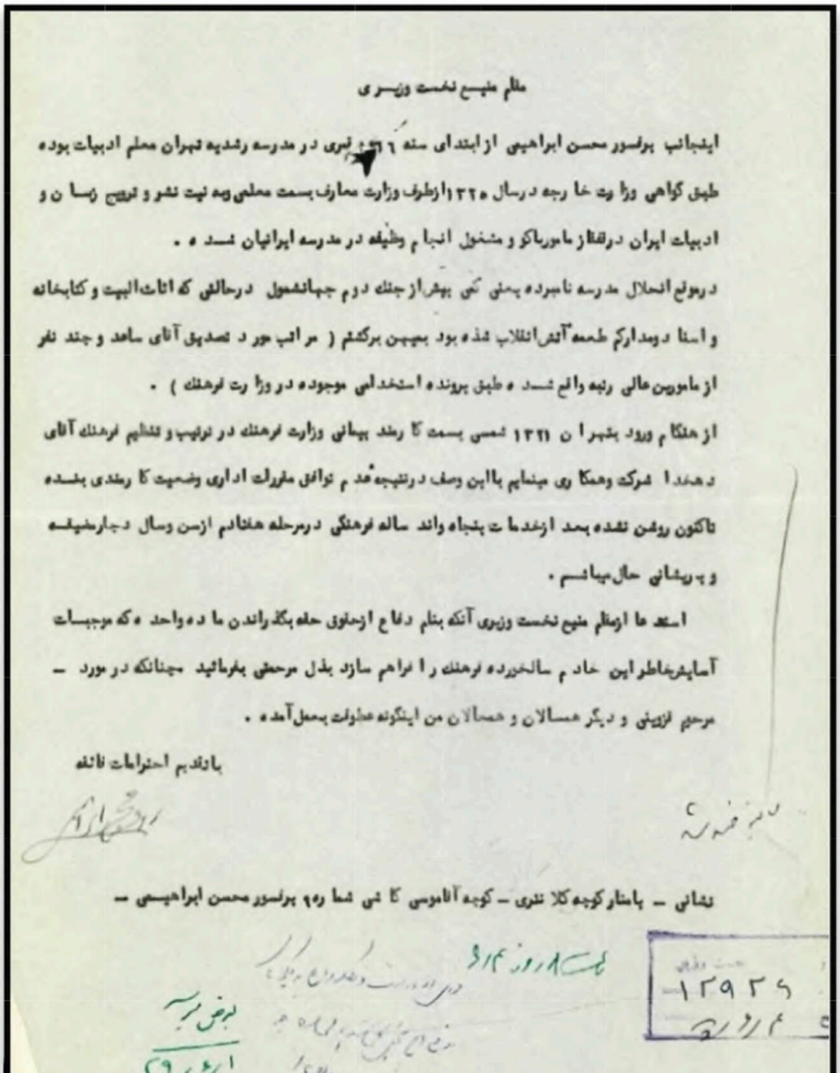
مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت نامه مقتضی بداند و یا برحسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای متعهد

امضای رئیس سازمان لغت نامهٔ دهخدا

معین

سند ۶۸ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار *لغت‌نامه* مربوط به محسن پروفسور ابراهیمی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



مقام منیع نخست وزیری

اینجانب پرفسور محسن ابراهیمی از ابتدای سنه ۱۲۶[illegible] در مدرسه رشدیه تهران معلم ادبیات بوده طبق گواهی وزارت خارجه در سال ۳۲۰ از طرف وزارت معارف بسمت معلمی وبه جهت نشر و ترویج زبان و ادبیات ایران در قفقاز مامور باکو و مشغول انجام وظیفه در مدرسه ایرانیان شده .

در موقع انحلال مدرسه نامبرده یعنی کمی بعد از جنگ دوم جهانشمول در حالیکه اثاث البیت و کتابخانه و اسناد و مدارکم طعمه آتش انقلاب شده بود بمیهن برگشتم (مراتب مورد تصدیق آقای ساعد و چند نفر از مامورین عالی رتبه واقع شده طبق پرونده استخدامی موجوده در وزارت فرهنگ) .

از هنگام ورود بطهران ۱۳۲۱ شمسی بسمت کارمند پیمانی وزارت فرهنگ در ترتیب و تنظیم فرهنگ آقای دهخدا شرکت وهمکاری مینمایم با این وصف در نتیجه عدم توافق مقررات اداری وضعیت کارمندی بنده تاکنون روشن نشده بعد از خدمات پنجاه واند ساله فرهنگی در مرحله هشتادم ازسن وسال دچار مضیقه و پریشانی حال میباشم .

استدعا از مقام منیع نخست وزیری آنکه بنظر دفاع ازحقوق حقه بگذراندن ماده واحده که موجبات آسایش خاطر این خادم سالخورده فرهنگ را فراهم سازد بذل مرحمتی بفرمائید چنانکه در مورد مرحوم قزوینی و دیگر همسالان من اینگونه عطوفت بعمل آمده .

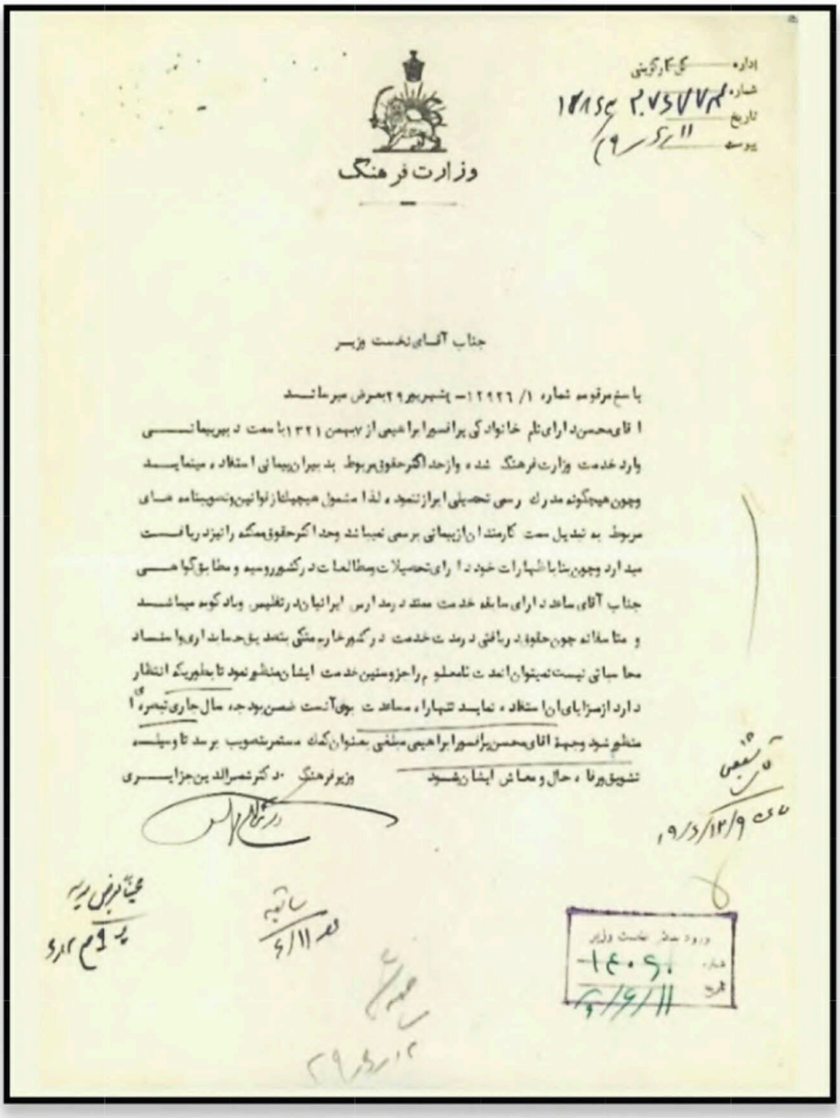
باتقدیم احترامات فائقه

نشانی — پامنار کوچه کلانتری — کوچه آقاموسی کاشی شماره ۹ پرفسور محسن ابراهیمی —

۱۲۹۳۶

سند ۶۹ـ۳، درخواست پروفسور ابراهیمی به نخست‌وزیری به‌منظورِ برقراری مقرری برای او

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۸۳۳۶ـ۳۱۰



اداره کل کارگزینی
شماره ۲۷۵۷۷
تاریخ ۱۱/۶/۲۹

وزارت فرهنگ

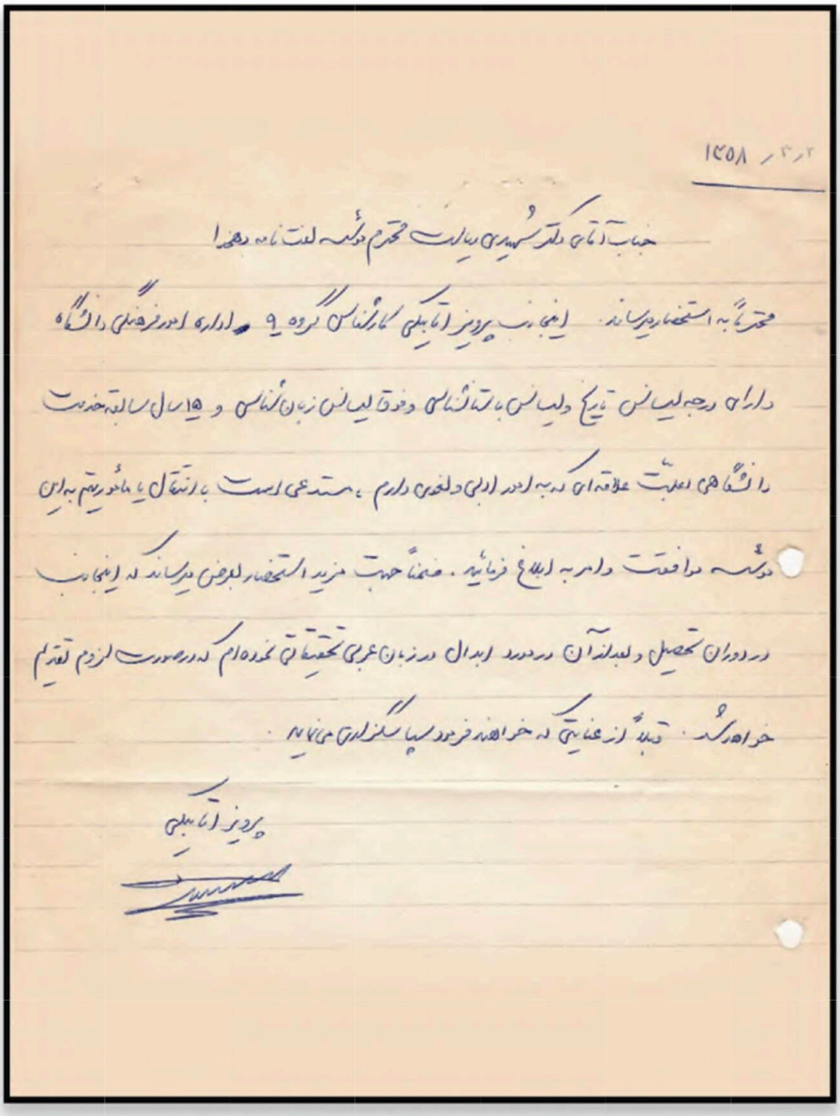
جناب آقای نخست وزیر

پاسخ مرقومه شماره ۱/ ۱۲۹۲۶ – ۱۴ شهریور ۲۹ بعرض میرساند
آقای محسن دارای نام خانوادگی پرانسوا ابراهیمی از ۷ بهمن ۱۳۲۱ با سمت دبیر پیمانی وارد خدمت وزارت فرهنگ شده و از حداکثر حقوق مربوط به دبیران پیمانی استفاده مینماید و چون هیچگونه مدرک رسمی تحصیلی ابراز ننموده لذا مشمول هیچیک از قوانین و تصویبنامه های مربوط به تبدیل سمت کارمندان از پیمانی برسمی نمیباشند و حداکثر حقوق ممکنه را نیز دریافت میدارد و چون بنا باظهارات خود دارای تحصیلات و مطالعات در کشور روسیه و مطابق گواهی جناب آقای ساعد دارای سابقه خدمت ممتد در مدارس ایرانیان در تفلیس و بادکوبه میباشد و متأسفانه چون حقوق دریافتی در مدت خدمت در کشور خارجه منتهی بتعدیل حقوق سابق او با مقررات محاسباتی نیست نمیتوان اهمیت تامعلوم را جزو سنین خدمت ایشان منظور نمود تا بطوریکه انتظار دارد از مزایای آن استفاده نماید تنها راه مساعدت بوی آنست ضمن بودجه سال جاری تبصره ای منظور شود و جهت آقای محسن پرانسوا ابراهیمی مبلغی بعنوان کمک مستمر بتصویب برسد تا وسیله تشویق ویرا و حال و معاش ایشان بشود

وزیر فرهنگ – دکتر شمس‌الدین جزایری

ورود دفتر نخست وزیر
شماره ۱۴۰۹۱
تاریخ ۱۱/۶/۲۹

سند ۷۰ـ۳، نامهٔ وزیر فرهنگ به نخست‌وزیر دربارهٔ محسن ابراهیمی
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۳۸۳۳۶ـ۳۱۰



۲/۳/۱۳۵۸

جناب آقای دکتر شهیدی ریاست محترم مؤسسه لغت‌نامه دهخدا

محترماً به استحضار می‌رساند: اینجانب پرویز اتابکی کارشناس گروه ۹ اداره امور فرهنگی دانشگاه دارای درجه لیسانس تاریخ و لیسانس باستان‌شناسی و فوق لیسانس زبان‌شناسی و ۱۵ سال سابقه خدمت دانشگاهی بعلت علاقه‌ای که به امور ادبی و لغوی دارم، مستدعی است با انتقال یا مأموریتم به این مؤسسه موافقت و امر به ابلاغ فرمائید. ضمناً جهت مزید استحضار بعرض می‌رساند که اینجانب در دوران تحصیل و بعد از آن در مورد ابدال در زبان عربی تحقیقاتی نموده‌ام که در صورت لزوم تقدیم خواهد شد. قبلاً از عنایتی که خواهند فرمود سپاسگزاری می‌نماید.

پرویز اتابکی

سند۷۱ـ۳، نامهٔ پرویز اتابیکی به رئیس مؤسسه، سال ۱۳۵۸

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اداره ...
دایره ...
شماره ۳۱۴
بتاریخ ۴۱/۸/۱۶
ضمیمه ...

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول مهرماه ۱۳۴۱ با آقای بهمن بوستان با شرایط ذیل منعقد مینماید :

مادهٔ اول ــ آقای بوستان متکفلند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیئت تدوین لغت‌نامه تهیه شده لا اقل یک بار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ــ در قبال این خدمت برای تصحیح اخبار لغت‌نامه که در هر روز کمتر از یک فرم و نیم (۶ صفحه) نخواهد بود ماهیانه مبلغ ۵۰۰۰ ریال بایشان پرداخت خواهد شد .

مادهٔ سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ــ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه

ب ــ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول

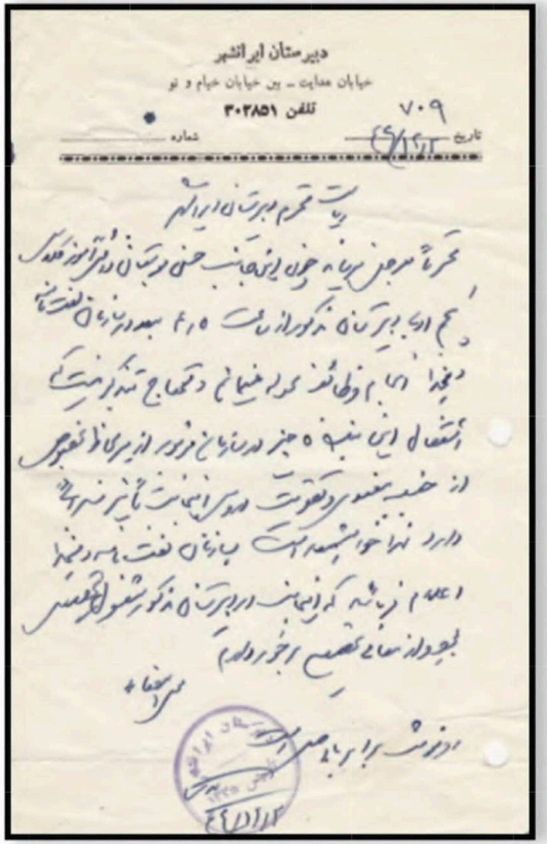
ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه و یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور.

مادهٔ چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۱ خواهد بود .

محل امضای متعهد   محل امضای رئیس سازمان لغت‌نامه و مجری طرح سازمان برنامه

سند ۷۲ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار لغت‌نامه مربوط به بهمن بوستان با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۱

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



دبیرستان ایرانشهر

خیابان هدایت ــ بین خیابان خیام و نو

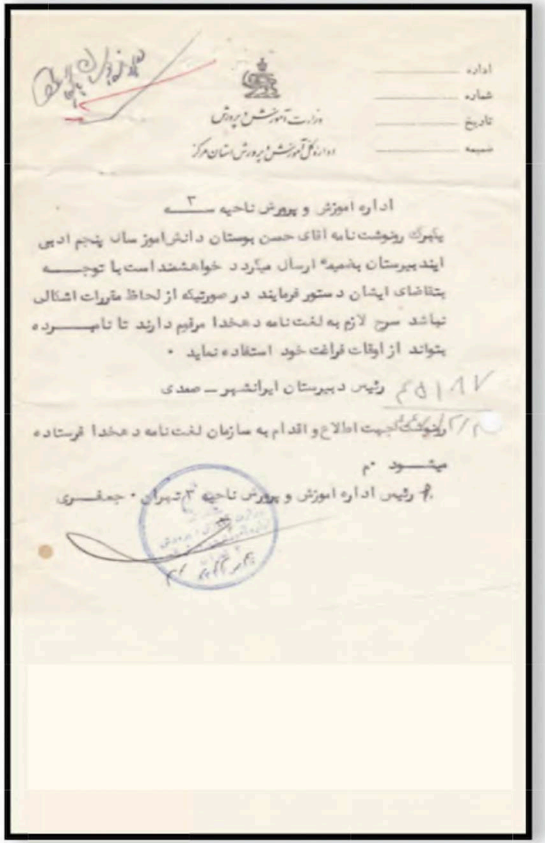
تلفن ۳۰۳۸۵۱

۷۰۹

تاریخ

شماره

ریاست محترم دبیرستان ایرانشهر



اداره

شماره

تاریخ

ضمیمه

وزارت آموزش و پرورش

اداره کل آموزش و پرورش استان مرکز

اداره اموزش و پرورش ناحیه ــ ۳

بضمیمه رونوشت نامه آقای حسن بوستان دانش‌اموز سال پنجم ادبی اینه دبیرستان بضمیمه ارسال میگردد خواهشمند است با توجه بتقاضای ایشان دستور فرمایند در صورتیکه از لحاظ مقررات اشکالی نباشد شرح لازم به لغت‌نامه دهخدا مرقوم دارند تا نامبرده بتواند از اوقات فراغت خود استفاده نماید .

رئیس دبیرستان ایرانشهر ــ صمدی

رونوشت بجهت اطلاع و اقدام به سازمان لغت‌نامه دهخدا فرستاده میشود .م

رئیس اداره اموزش و پرورش ناحیه ۳ تهران . جعفری

سند ۷۳ـ۳، نامه‌نگاری بین مؤسسه و ادارهٔ آموزش و پرورش دربارهٔ اشتغال به کار دانش‌آموز حسن بوستان

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

۱۲۷۲
۵۳/۲/۱۷

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد حق‌الزحمه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را با آقای سینا بهشتی پور دارنده شناسنامه شماره ۲۲۸۸ صادره از تهران متولد سال ۱۳۳۱ منعقد مینماید :

۱ ــ آقای سینا بهشتی پور مکلفند مواد ذیل را انجام دهند :

الف ــ همه روزه (به جز ایام تعطیل رسمی) در سازمان لغت‌نامه بکار بپردازند.

ب ــ وظیفه ایشان عبارتست از تنظیم فیشهای لغت‌نامهٔ دهخدا

۲ ــ در مقابل این خدمت مبلغ پنجهزار ۵۰۰۰ ریال در آخر هرماه ازمحل بودجه سازمان لغت‌نامه ــ بایشان پرداخت خواهد شد.

۳ ــ پرداخت مبلغ نامبرده در آخر هر ماه منوط به شرایط ذیل خواهد بود :

الف ــ حضور مرتب در سازمان لغت‌نامه مطابق بند (الف) ازماده اول.

ب ــ اجرای وظایف مقرر.

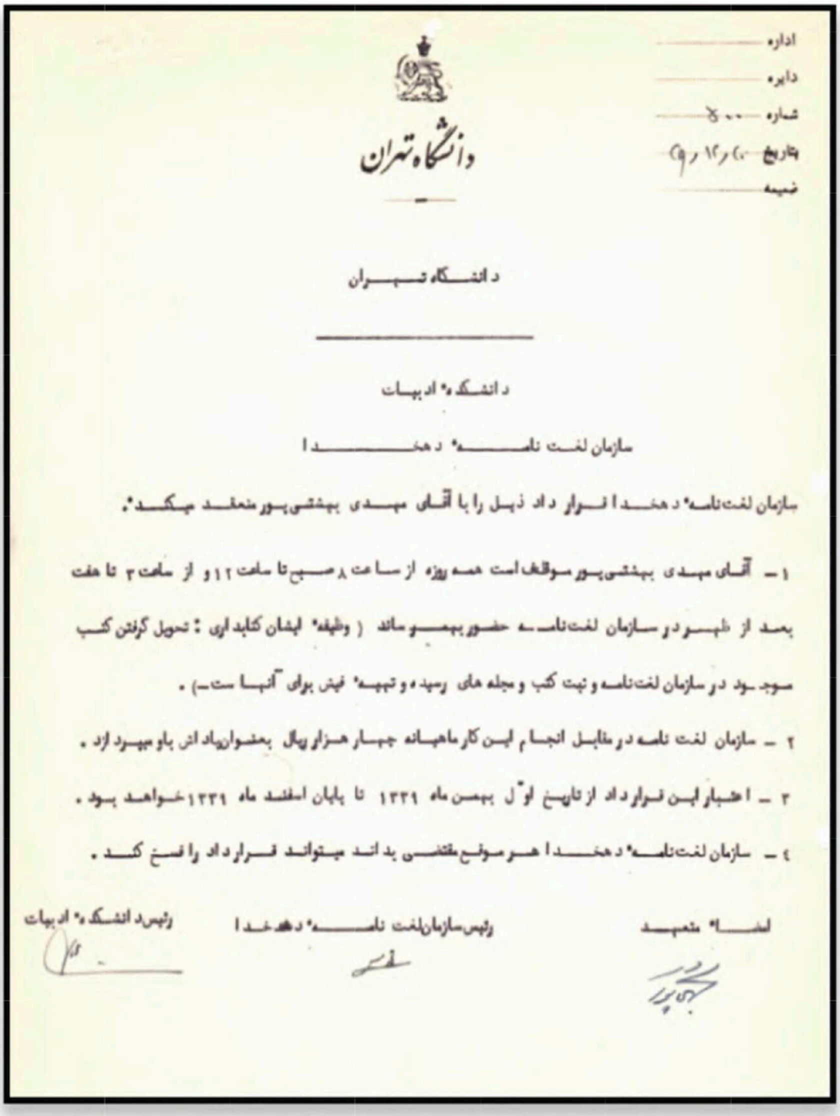
۴ ــ پرداخت هرگونه عوارض یا مالیاتی بعهده متعهد این قرارداد است.

۵ ــ این قرارداد به هیچوجه جنبه استخدامی ندارد.

۶ ــ مدت انقضای این قرارداد آخر اسفند ماه ۱۳۵۲ است.

امضای متعهد — رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا — رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

سند ۷۴ــ۳، قرارداد حق‌الزحمه مربوط به سینا بهشتی‌پور به امضای سیدجعفر شهیدی، سال ۱۳۵۳
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اداره
دایره
شماره ۸۰۰
تاریخ ۳۹/۱۲/۱۰
ضمیمه

دانشگاه تهران

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را با آقای مهدی بهشتی‌پور منعقد میکند.

۱ــ آقای مهدی بهشتی‌پور موظف است همه روزه از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۱۲ و از ساعت ۳ تا هفت بعد از ظهر در سازمان لغت‌نامه حضور بهم رساند (وظیفهٔ ایشان کتابداری: تحویل گرفتن کتب موجود در سازمان لغت‌نامه و ثبت کتب و مجله های رسیده و تهیهٔ فیش برای آنهاست).

۲ــ سازمان لغت نامه در مقابل انجام این کار ماهیانه چهار هزار ریال بعنوان پاداش باو میپردازد.

۳ــ اعتبار این قرارداد از تاریخ اوّل بهمن ماه ۱۳۳۹ تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۹ خواهد بود.

۴ــ سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا هر موقع مقتضی بداند میتواند قرارداد را فسخ کند.

امضاء متعهد | رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا | رئیس دانشکدهٔ ادبیات

سند ۷۵ـ۳، قرارداد حق‌الزحمه مربوط به محمّدمهدی بهشتی‌پور به امضای محمّد معین، سال ۱۳۳۹
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

اداره ....
دایره ....
شماره ۳۱۴
بتاریخ ۴۱/۸/۱۶
ضمیمه ....

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

سازمان لغت نامهٔ دهخدا

قرارداد

سازمان لغت نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول مهرماه ۱۳۴۱ با آقای کیانوش پروین با شرایط ذیل منعقد مینماید :

مادهٔ اول ـ آقای پروین مکلفند اخبار لغت نامه را که توسط اعضای هیئت تدوین لغت نامه تهیه شده لااقل یک بار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای تصحیح اخبار لغت نامه که در هر روز از یک فرم (چهار صفحه) کمتر نخواهد بود ماهیانه مبلغ ۴۰۰۰ ریال بایشان پرداخت خواهد شد .

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت نامه

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول

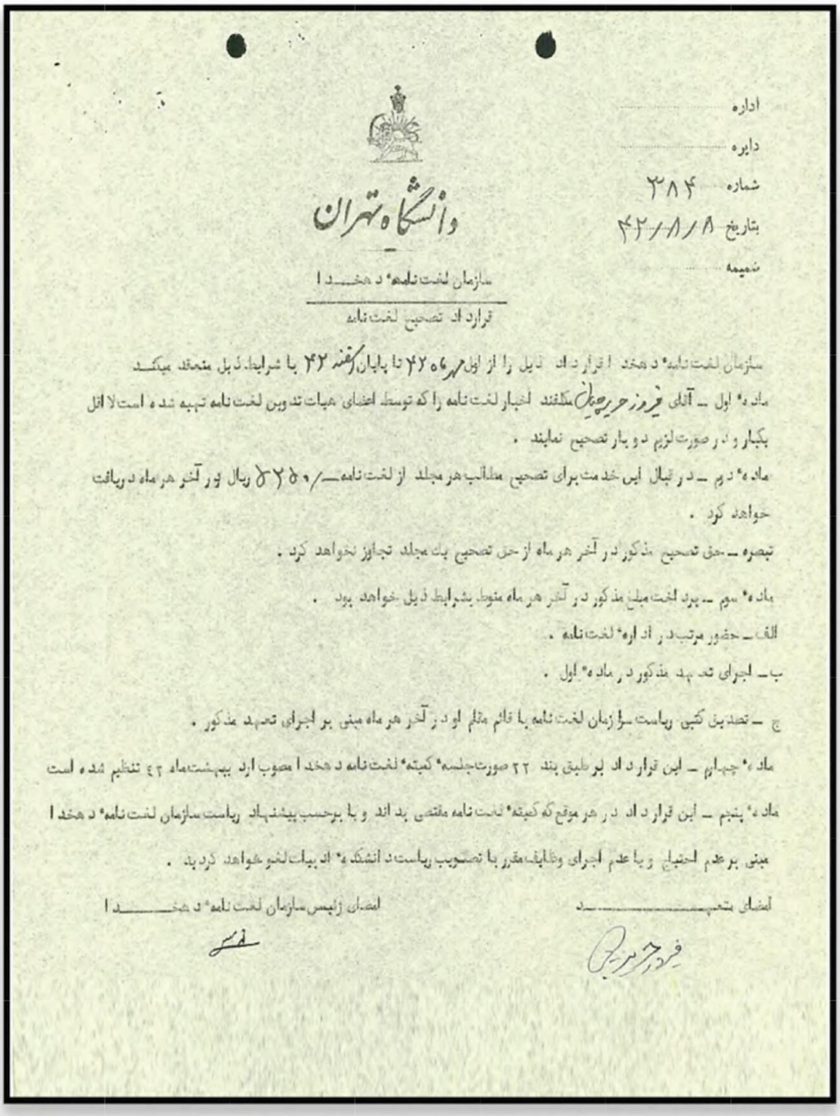
ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قایم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۱ خواهد بود .

محل امضای رئیس سازمان لغت نامه و مجری طرح سازمان برنامه

محل امضای متعهد

سند ۷۶ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار لغت‌نامه مربوط به کیانوش پروین با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۱
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



اداره ....

دایره ....

شماره ۳۸۴

بتاریخ ۴۲/۱/۸

ضمیمه ....

دانشگاه تهران

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول مهر ۴۲ تا پایان اسفند ۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند

مادهٔ اول ـ آقای فیروز حریرچیان مکلفند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیأت تدوین لغت‌نامه تهیه شده است لااقل یکبار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند.

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای تصحیح مطالب هر مجلد از لغت‌نامه ۸۲۵۰/– ریال در آخر هر ماه دریافت خواهد کرد.

تبصره ـ حق تصحیح مذکور در آخر هر ماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد.

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود.

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه.

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول.

ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور.

مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورتجلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامه دهخدا مصوب اردیبهشت‌ماه ۴۲ تنظیم شده است

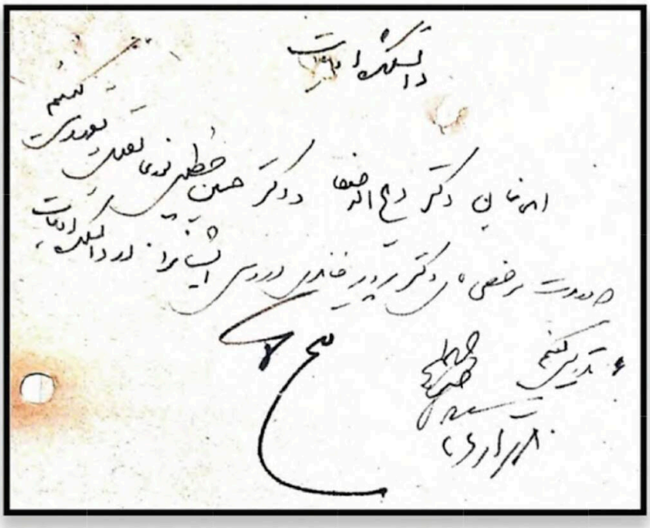
مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت‌نامه مقتضی بداند و یا برحسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج و یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید.

امضای متعهد

امضای رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

سند ۷۷ـ۳، قرارداد تصحیح مطالب لغت‌نامه مربوط به فیروز حریرچی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲

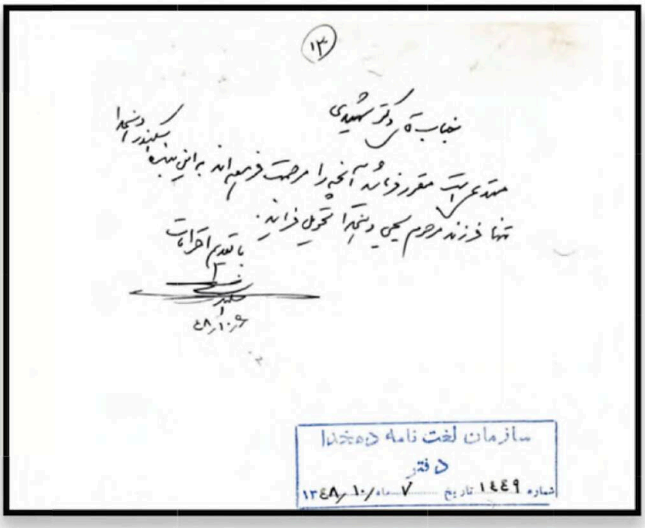
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



دانشکدهٔ ادبیات

اینجانبان دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر حسین خطیبی

سند ۷۸ـ۳، نامهٔ حسین خطیبی (دستخط خطیبی) و ذبیح‌اللّه صفا به دانشکدهٔ ادبیات
برای تقبّل تدریس درس‌های خانلری
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران



۱۴

جناب آقای دکتر شهیدی

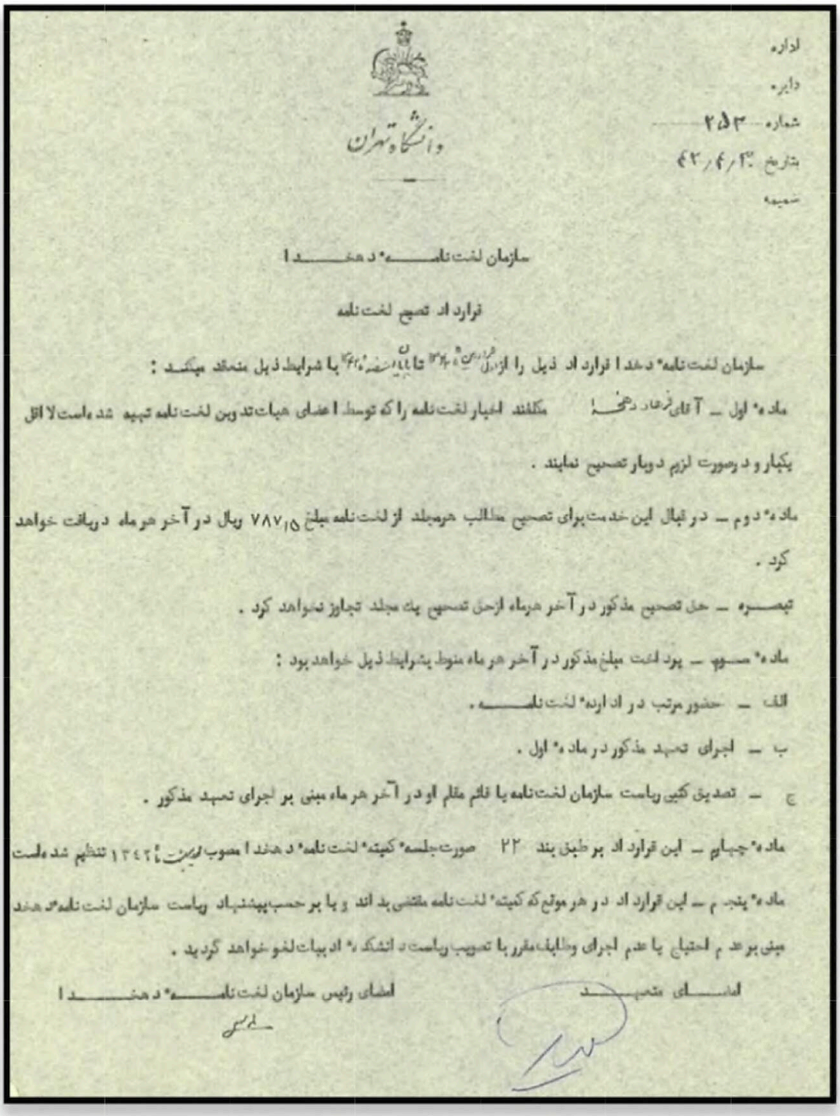
تنها فرزند مرحوم یحیی دهخدا تحویل فرمایند.

با تقدیم احترامات

۴۸/۱۰/۶

سازمان لغت نامه دهخدا
دفتر
شماره ۱۴۴۹ تاریخ ۷ ماه ۱۰/ ۱۳۴۸

سند ۷۹ـ۳، نامهٔ اسکندر دهخدا به سیدجعفر شهیدی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



اداره
دایره
شماره ۲۵۳
بتاریخ ۴۲/۴/۳۰
ضمیمه

دانشگاه تهران

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ۱۳۴۲ تا پایان اسفند ۱۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند :

مادهٔ اول ــ آقای فرهاد دهخدا مکلفند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیات تدوین لغت‌نامه تهیه شده‌است لااقل یکبار و درصورت لزوم دوبار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ــ در قبال این خدمت برای تصحیح مطالب هرمجلد از لغت‌نامه مبلغ ۷۸۷٫۵ ریال در آخر هر ماه دریافت خواهد کرد .

تبصره ــ حق تصحیح مذکور در آخر هرماه ازحق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد .

مادهٔ سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ــ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه .

ب ــ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول .

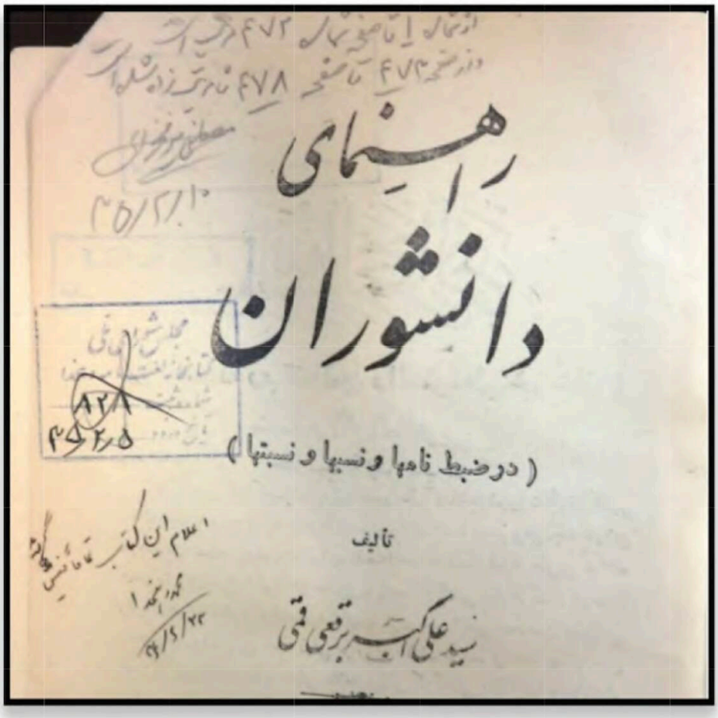
ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ــ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت‌جلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده‌است

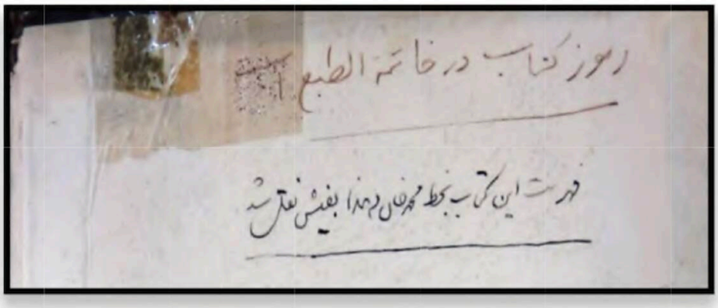
مادهٔ پنجم ــ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت‌نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا	امضای متعهد

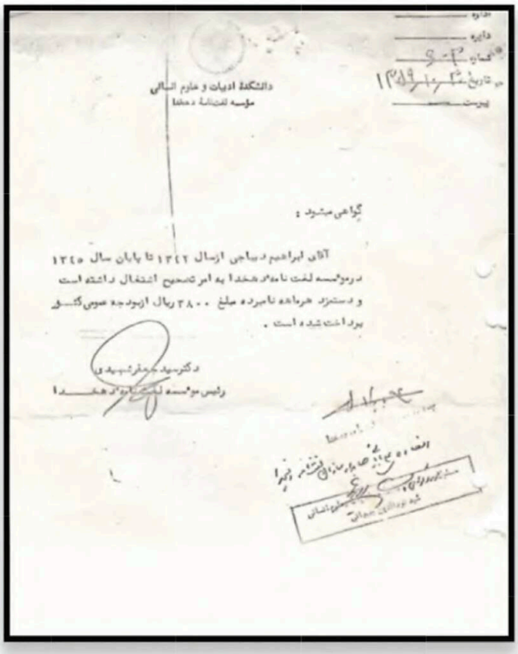
سند ۸۰ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار لغت‌نامه مربوط به فرهاد دهخدا با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



سند ۸۱ ـ۳، دستخط محمّد دهخدا
منبع: کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۸۲ ـ۳، یادداشت به خط علی‌اکبر دهخدا، مربوط به محمّد دهخدا



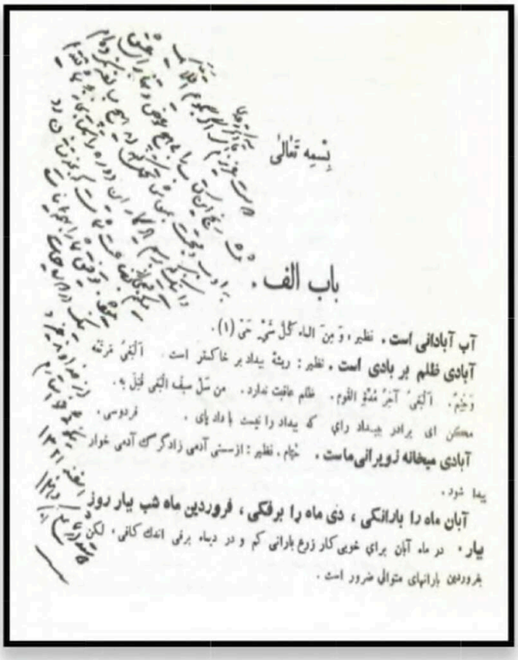
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
مؤسسه لغت‌نامهٔ دهخدا

گواهی میشود :

آقای ابراهیم دیباجی ازسال ۱۳۴۲ تا پایان سال ۱۳۴۵ درمؤسسه لغت نامهٔ دهخدا به امر تصحیح اشتغال داشته است و دستمزد هرماهه نامبرده مبلغ ۲۸۰۰ ریال ازبودجه عمومی کشور پرداخت شده است .

دکتر سید جعفر شهیدی
رئیس مؤسسه لغت‌نامهٔ دهخدا

سند ۸۳ ـ۳، گواهی اشتغال به کار ابراهیم دیباجی
در مؤسسه به امضای سیدجعفر شهیدی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

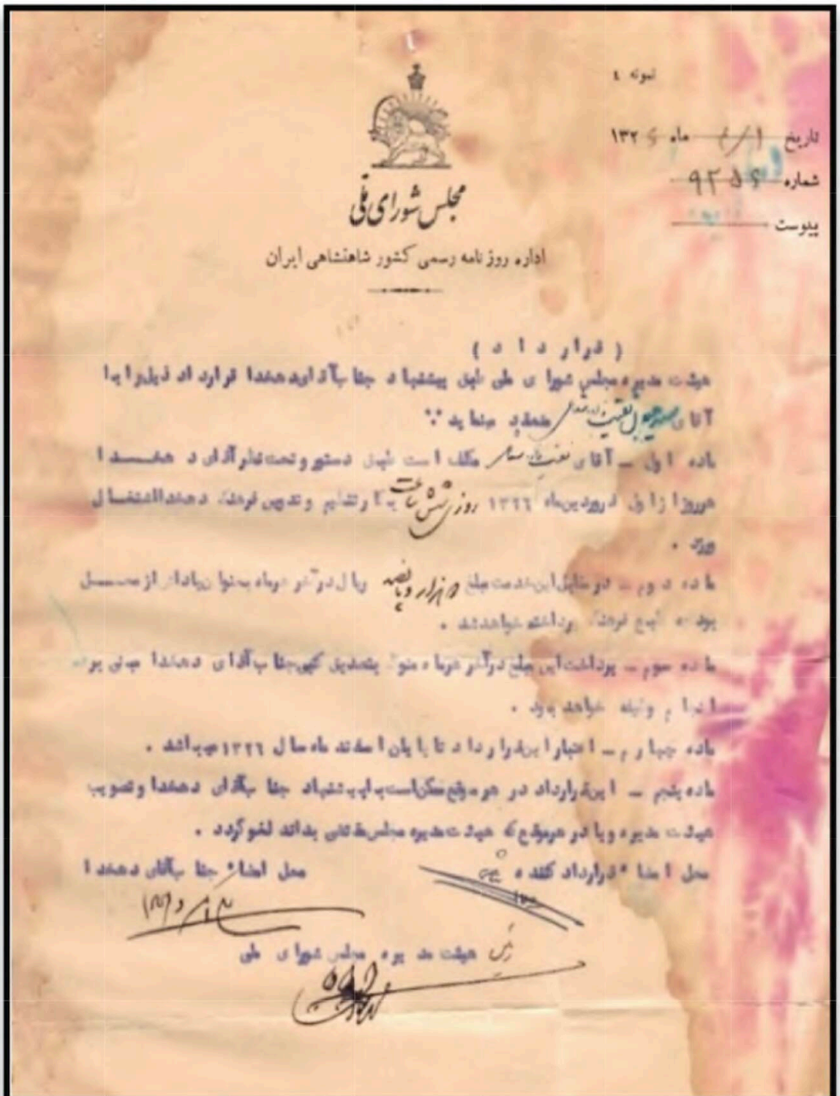


بسمه تعالی

باب الف .

آب آبادانی است . نظیر : وَ مِنَ الماء کلّ شیءٍ حیّ (۱) .
آبادی ظلم بر بادی است . نظیر : ریشهٔ بیداد بر خاکستر است . اَلبَغیُ مَرتَعُهُ وَخیمٌ . اَلبَغیُ آخِرُ مُدّةِ القوم . ظلم عاقبت ندارد . من سَلَّ سیفَ البَغیِ قُتِلَ بِهِ .
مکن ای برادر بیداد رای که بیداد را نیست با داد پای . فردوسی .
آبادی میخانه زویرانی ماست . خیام . نظیر : ازمستی آدمی زادگرگ آدمی خوار پیدا شود .
آبان ماه را بارانکی ، دی ماه را برفکی ، فروردین ماه شب یار روز یار . در ماه آبان برای خوبی کار زرع بارانی کم و در دیماه برفی اندک کافی ، لکن بفروردین بارانهای متوالی ضرور است .

سند ۸۴ ـ۳، تقدیمیهٔ دهخدا به رعدی در صفحهٔ اوّل *امثال و حکم*
منبع: *یغما*، سال ۲۲، ش ۱، ص۱۳



نمونه ۱

تاریخ ۱/۱ ماه ۱۳۲۶
شماره ۹۲۵۶
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

(قرارداد)

هیئت مدیره مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای سید جلال [illegible] منعقد می‌نماید:

ماده اول ـ آقای [illegible] مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۲۶ روزی شش ساعت [illegible] تنظیم و تدوین کرده [illegible] دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ دو هزار و پانصد ریال در آخر هر ماه بعنوان [illegible] از محل بودجه [illegible] پرداخت خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط به تصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه سال ۱۳۲۶ می‌باشد.

ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است به پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت مدیره و یا در هر موقع که هیئت مدیره مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده | محل امضاء جناب آقای دهخدا

رئیس هیئت مدیره مجلس شورای ملی

سند ۸۵ـ۳، قرارداد همکاری مربوط به سید جلال شعاعی، به امضای علی‌اکبر دهخدا و محمّدصادق طباطبائی، سال ۱۳۲۶

منبع: فاطمه شعاعی

اداره ....

دایره ....

شماره ۱۱۵

تاریخ ۹/۸/۱۳۴۴

ضمیمه

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

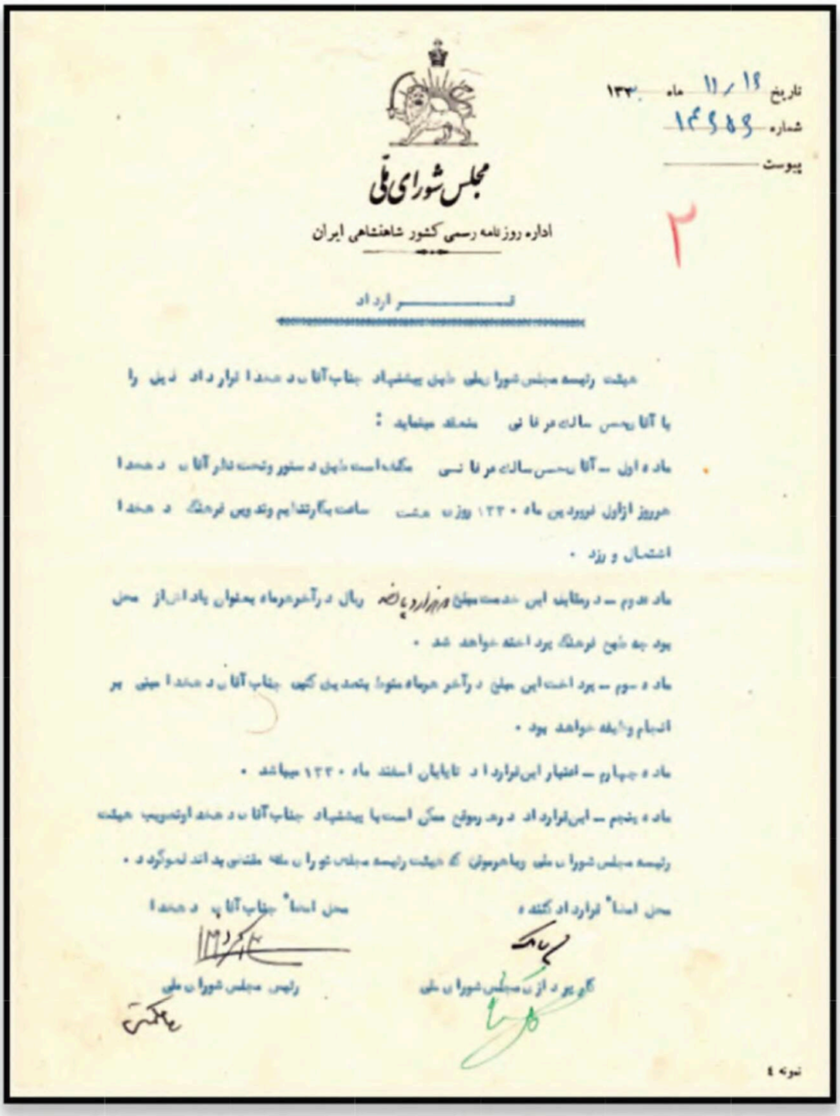
ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات

آقای سید جلال شعاعی کارمند فعلی مجلس شورای ملی از بدو استخدام جزء مصححان سازمان لغت‌نامه بوده است و فعلاً هم بدین سمت اشتغال دارد. چون نامبرده طبق بند (د) مادهٔ هفتم قانون بودجهٔ سال ۱۳۴۴ ـ ۱۳۴۳/۱۰ مجلس شورای ملی که رونوشت آن به پیوست تقدیم میشود میباید منحصراً بکار تصحیح لغت‌نامه مشغول باشند و با وضع فعلی سازمان لغت‌نامه استفاده کلی از ایشان میکنیم خواهشمند است از مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی درخواست شود که با تنفیذ این قانون مقرر فرمایند بنامبرده مأموریت دهند که صبح و عصر در سازمان لغت‌نامه انجام وظیفه کند.

رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

دکتر محمد معین

سند ۸۶ـ۳، درخواست محمّد معین از رئیس دانشکدهٔ ادبیات برای مأموریت تمام‌وقت سید جلال شعاعی، سال ۱۳۴۴، منبع: فاطمه شعاعی



تاریخ ۱۲/۱۱ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۶۵۹
پیوست

۲

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای حسن سالک مرقاتی منعقد مینماید:

ماده اول ـ آقای حسن سالک مرقاتی متعهد است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی هشت ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ دوهزار و پانصد ریال در آخر هرماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هرماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ میباشد.

ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

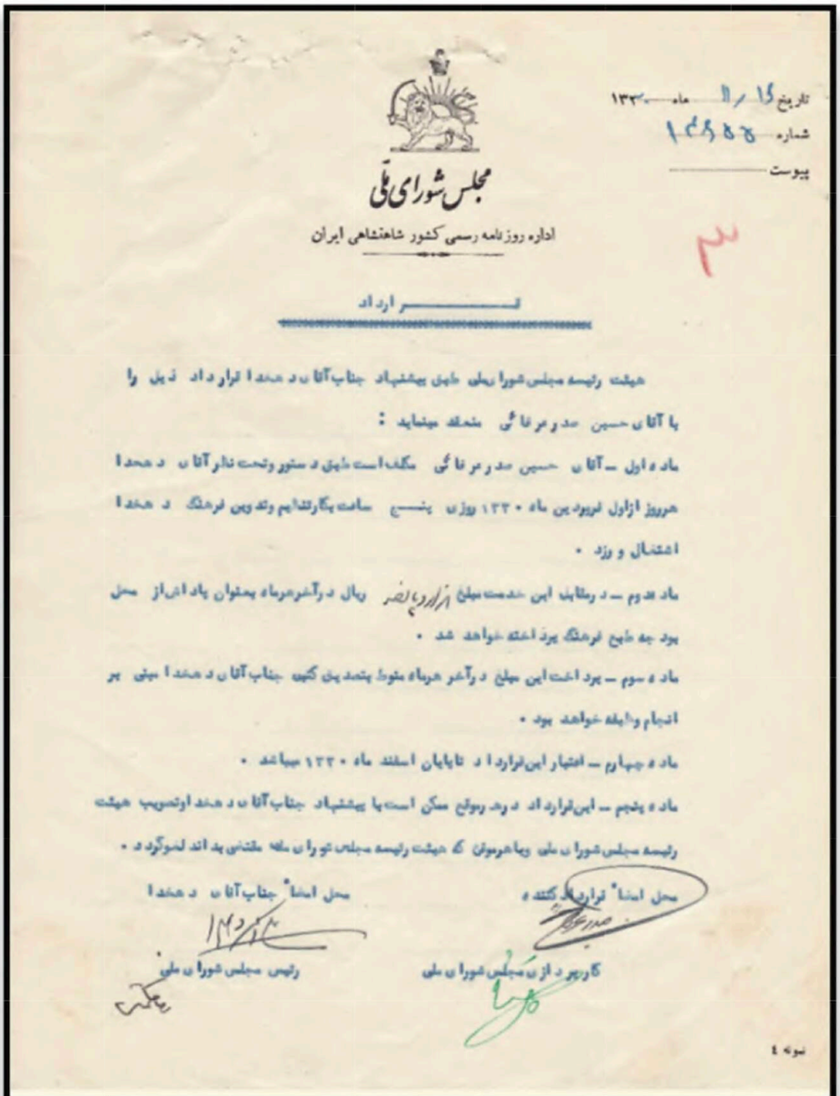
محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

نمونه ۴

سند ۸۷ـ۳، قرارداد همکاری حسن صدرسالک به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۰

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



تاریخ ۱۶ / ۱۱ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۶۵۵
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

۳

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای حسین صدرعرفائی منعقد مینماید:

ماده اول ـ آقای حسین صدرعرفائی مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هرروز ازاول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی پنج ساعت بکارتنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ هزار و پانصد ریال در آخر هرماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هرماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ میباشد.

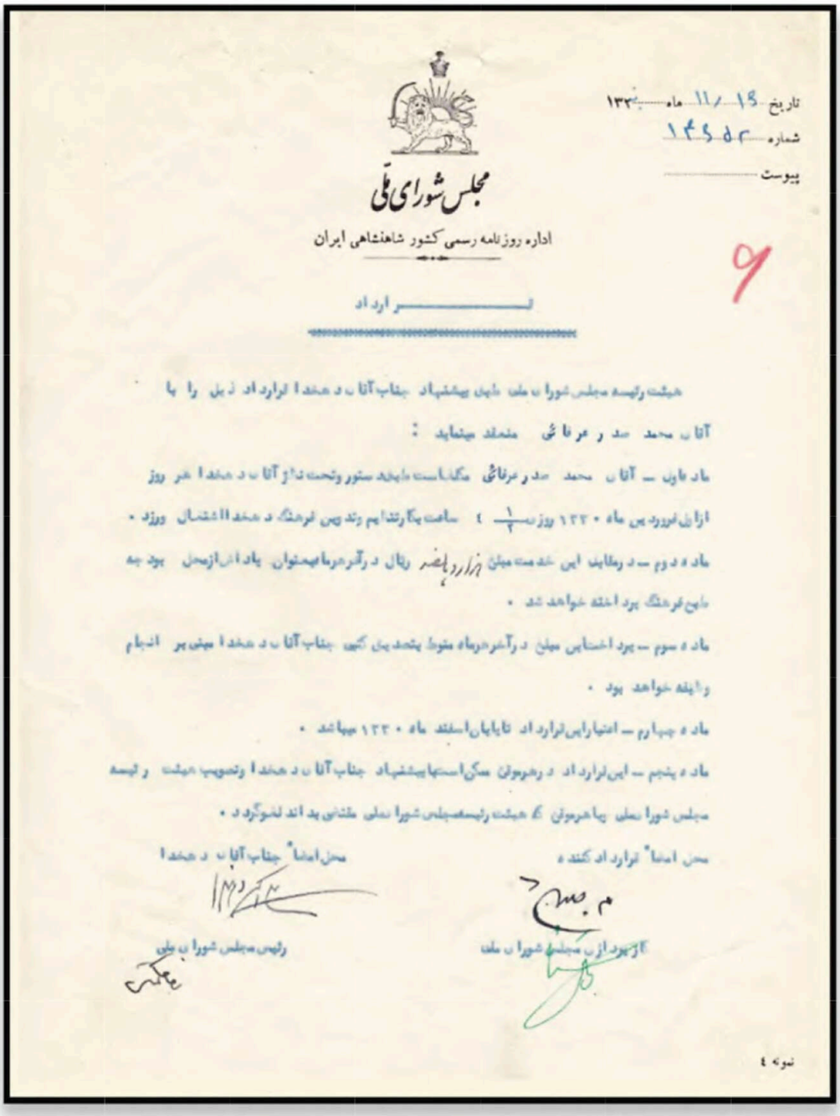
ماده پنجم ـ این قرارداد درهر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا وتصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی ویا هرموقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

نمونه ۴

سند ۸۸ ـ۳، قرارداد همکاری محمّدحسین صدرعرفائی به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۰
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



تاریخ ۱۸/۱۱ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۶۵۲
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمد صدرعرفانی منعقد مینماید:

ماده اول ـ آقای محمد صدرعرفانی متعهد است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی ۴ ۱/۲ ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ هزار و پانصد ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ میباشد.

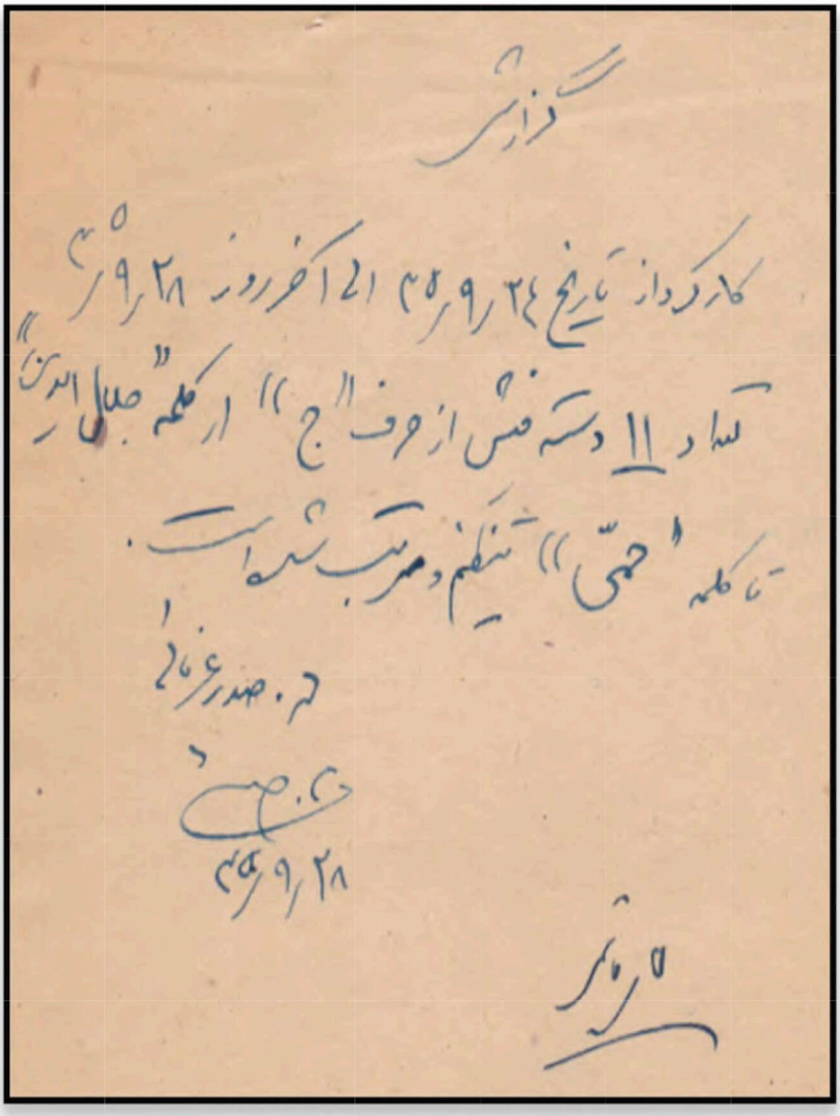
ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

کارپرداز مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

نمونه ۴

سند ۸۹ ـ۳، قرارداد همکاری محمّد صدرعرفانی به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۰
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



گزارش

کار کرد از تاریخ ۲۴/۹/۴۵ الی آخر روز ۲۸/۹/۴۵

تعداد ۱۱ دسته فیش از حرف «ج» از کلمهٔ «جلال الدین»

تا کلمهٔ «جمّی» تنظیم و مرتب شده است.

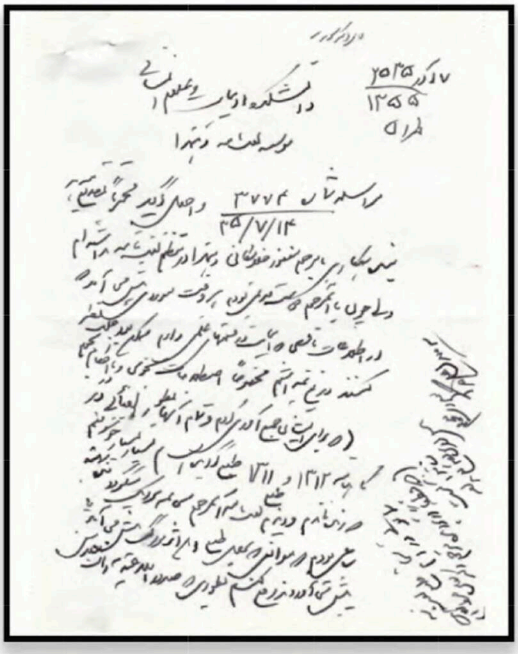
م. صدر عرفانی

م.ص

۲۸/۹/۴۵

سند ۹۰ـ۳، گزارش کار محمّد صدرعرفانی

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



سند ۹۱ ـ۳، نامهٔ سیدجلال طهرانی دربارهٔ همکاری‌اش با دهخدا
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

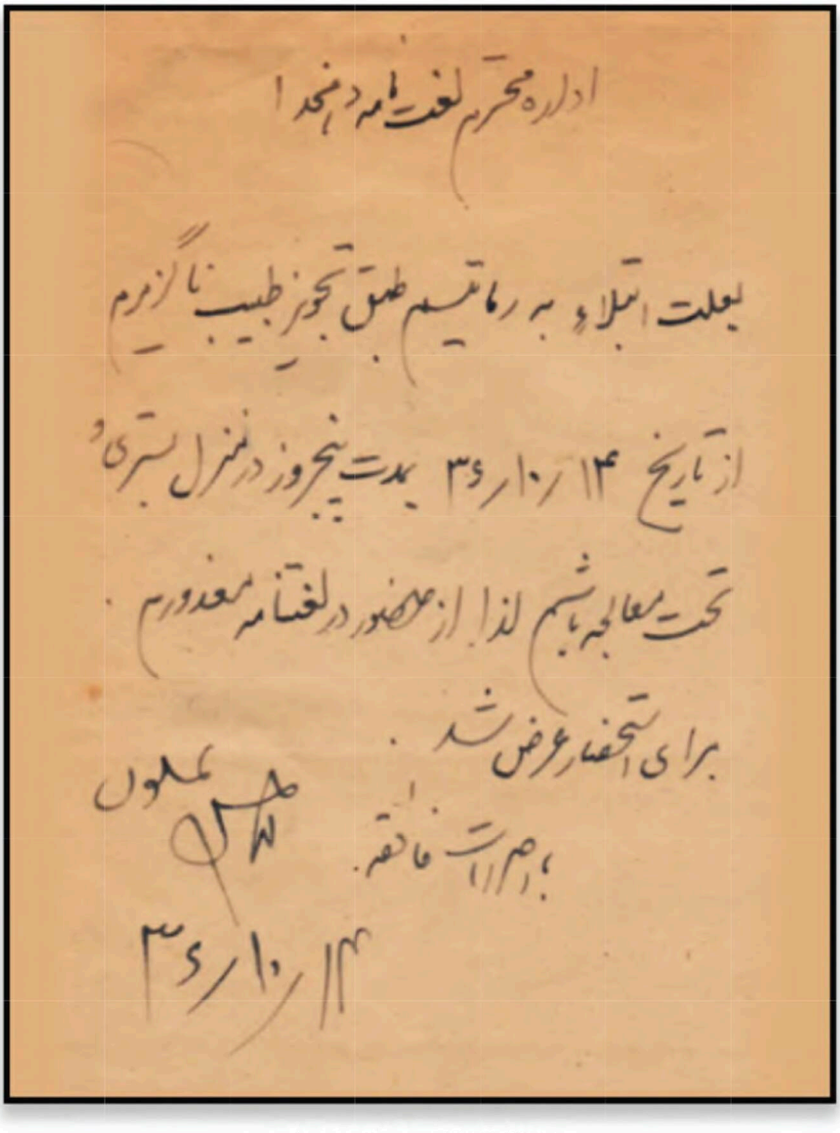
۱۷ آذر ۲۵۳۵/ ۱۳۵۵، طهران

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

مراسلهٔ شمارهٔ ۳۷۷۴ (۱۴/ ۷/ ۳۵) واصل گردید. محترماً تصدیع می‌دهد/ بنده همکاری با مرحوم مغفور خلدمکان دهخدا در تنظیم لغت‌نامه نداشته‌ام/ ولی چون با آن مرحوم دوست قدیمی بودم، هر وقت سؤالاتی پیش می‌آمد که/ در اطّلاعات ناقصی که اینجانب در قسمت‌های علمی دارم ممکن بود جلب نظر/ کنند، دریغ نمی‌داشتم مخصوصاً اصطلاحات نجومی و یا احکام نجوم/ (که برای ایشان جمع‌آوری کردم و تمام آن‌ها به‌طورِ الفبایی در/ گاهنامهٔ ۱۳۱۲ و ۱۳۱۱ طبع گردیده‌است) بسیار بسیار خوشوقتم/ که زنده ماندم و دیدم طبع لغت‌نامهٔ آن مرحوم به خاتمه نزدیک می‌گردد. بنده همیشه/ ساعی بودم که موانعی که برای طبع این اثر بزرگ پیش می‌آمد یا/ پیش می‌آوردند رفع کنم به‌طوری که صدور ابلاغیه به ذات مقدس/ همایونی در اتمام طبع لغت‌نامه/ (که قطعاً در پروندهٔ مرحوم دکتر معین ضبط شده‌است) شاهد آنست. بیش از این تصدیع نداده [؟؟]

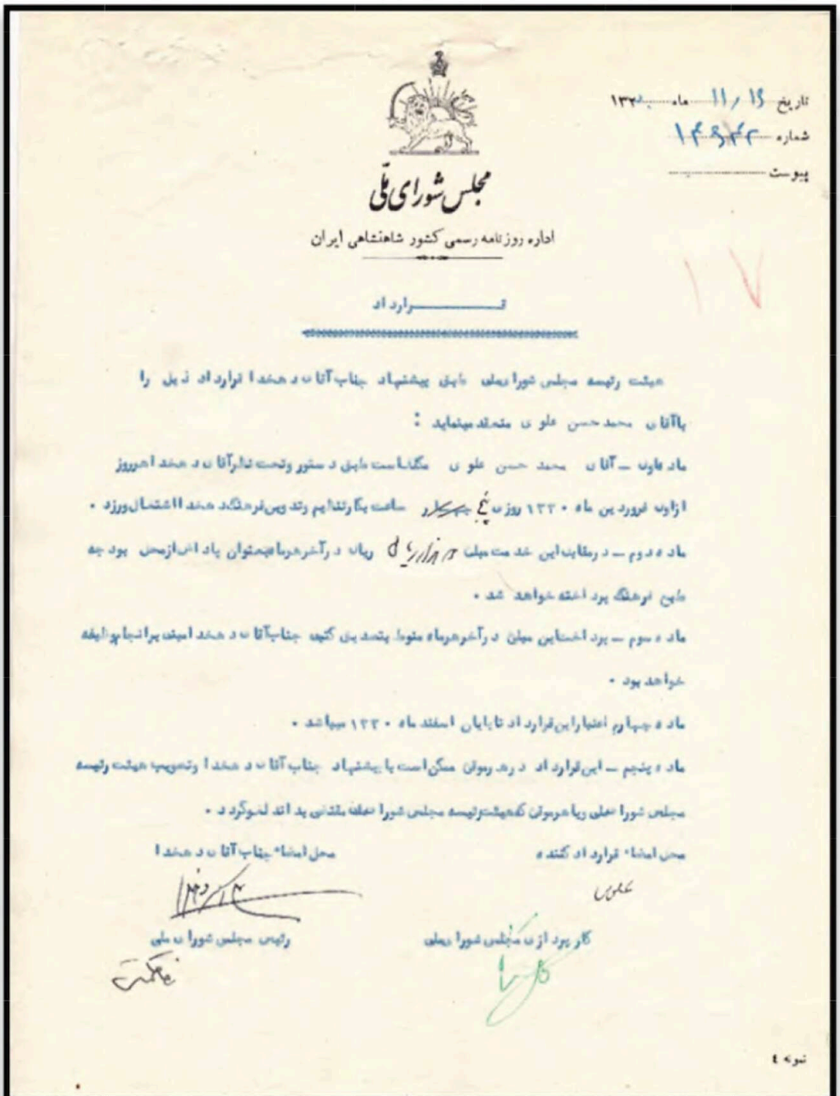
سیدجلال‌الدین طهرانی



ادارهٔ محترم لغت‌نامه دهخدا

بعلت ابتلاء به رماتیسم طبق تجویز طبیب ناگزیرم
از تاریخ ۱۴/۱۰/۳۶ بمدت پنج روز در منزل بستری و
تحت معالجه باشم لذا از حضور در لغتنامه معذورم
برای استحضار عرض شد.
با احترامات فائقه.
علوی
۱۴/۱۰/۳۶

سند ۹۲ـ۳، نامهٔ سیدمحمّدحسن علوی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



تاریخ ۱۹ / ۱۱ ماه ۱۳۳۰
شماره ۱۴۶۴۲
پیوست

مجلس شورای ملی

اداره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران

قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمدحسن علوی منعقد می‌نماید:

ماده اول ــ آقای محمدحسن علوی متعهد است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا همه روزه از اول فروردین ماه ۱۳۳۰ روزی ~~پنج~~ چهار ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد.

ماده دوم ــ در مقابل این خدمت مبلغ دو هزار ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

ماده سوم ــ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود.

ماده چهارم ــ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۰ می‌باشد.

ماده پنجم ــ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورا مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده — محل امضاء جناب آقای دهخدا

علوی

کارپرداز مجلس شورای ملی — رئیس مجلس شورای ملی

نمونه ۴

سند ۹۳ـ۳، قرارداد همکاری محمّدحسن علوی به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۰
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

اداره

دایره

شماره ۱۲۵

تاریخ ۱۹/۱/۴۲

ضمیمه

دانشگاه تهران

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ماه ۱۳۴۲ تا پایان اسفند ۱۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند :

مادهٔ اول – آقای ستار علی بابائی مکلفند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیأت تدوین لغت‌نامه تهیه شده است لااقل یکبار و درصورت لزوم دوبار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم – در قبال این خدمت برای تصحیح مطالب هرمجلد از لغت‌نامه مبلغ ۷۸۷/۱۵ ریال در آخر هرماه دریافت خواهد کرد .

تبصره – حق تصحیح مذکور در آخر هرماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد .

مادهٔ سوم – پرداخت مبلغ مذکور در آخر هرماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف – حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه .

ب – اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول .

ج – تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم مقام او در آخر هرماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم – این قرارداد بر طبق بند ۴۲ صورت‌جلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است

مادهٔ پنجم – این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت‌نامه مقتضی بداند و یا برحسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای متعهد

امضای رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

سند ۹۴ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار لغت‌نامه مربوط به ستار علی‌بابائی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



اداره
دایره
شماره ۲۱۱
بتاریخ ۴۱/۸/۱۶
ضمیمه

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول مهر ماه ۱۳۴۱ با آقای اصغر فولادی با شرایط ذیل منعقد مینماید :

مادهٔ اول ـ آقای فولادی متکفل اخبار لغت نامه را که توسط اعضای هیئت تدوین لغت‌نامه تهیه شده لااقل یک بار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند . تصحیح اخبار لغت نامه که در هر دوره کمتر از یک ماه (۶۷ صفحه) نخواهد بود.

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای ~~هر مجلد از لغت‌نامه مبلغ~~ تصحیح ۲۵۰۰/- ریال در آخر هر ماه دریافت خواهند داشت.

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود :

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول

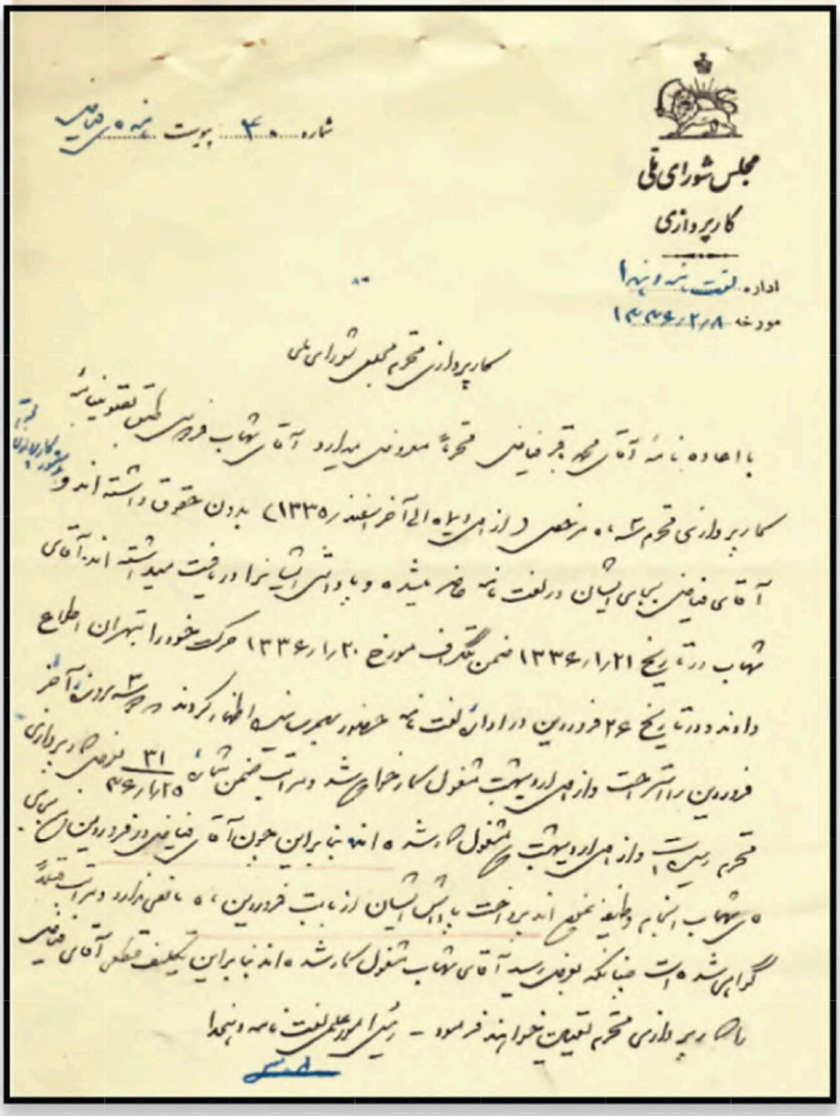
ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا نماینده او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا آخر اسفند ماه ۱۳۴۲ است .

محل امضای متعهد — محل امضای رئیس سازمان لغت‌نامه و مجری طرح سازمان برنامه

اصغر فولادی

سند ۹۵ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار *لغت‌نامه* مربوط به اصغر فولادی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰

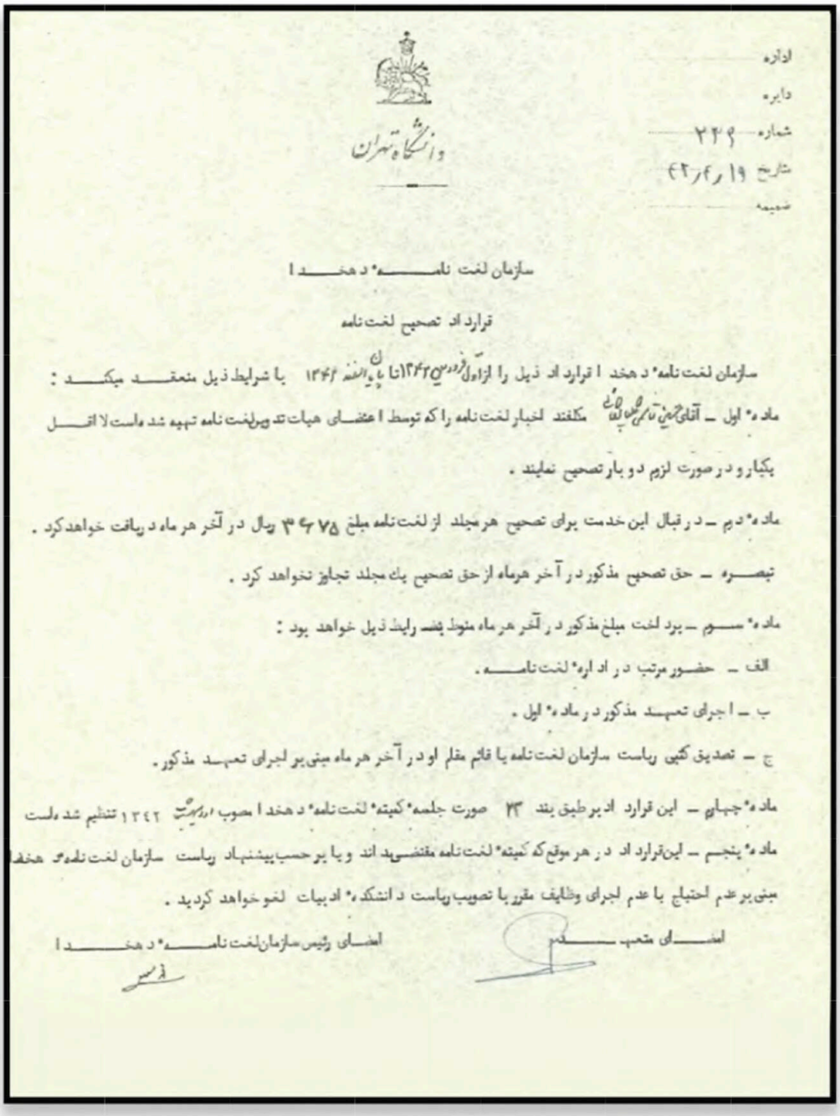


مجلس شورای ملی
کارپردازی
اداره لغت‌نامهٔ دهخدا
مورخه ۱۳۳۶/۲/۸
شماره ۴۰ پیوست [illegible]

کارپردازی محترم مجلس شورای ملی

با اعاده نامه آقای محمدباقر فیاض محترماً معروض می‌دارد آقای شهاب فردوسی که [illegible] و کارپردازی [illegible] داشته‌اند و
کارپردازی محترم ... مرخصی درازمدت (از اول دی‌ماه الی آخر اسفند ۱۳۳۵) بدون حقوق داشته‌اند و
آقای فیاض بجای ایشان در لغت‌نامه حاضر می‌شده و بایستی [illegible] را دریافت می‌داشته‌اند. آقای
شهاب در تاریخ ۱۳۳۶/۱/۲۱ ضمن تلگراف مورخ ۱۳۳۶/۱/۲۰ حرکت خود را به تهران اطلاع
داده و در تاریخ ۲۶ فروردین در ادارهٔ لغت‌نامه حضور بهم رسانیده اظهار کردند در ۳ روز آخر
فروردین را استراحت داده و از اول اردیبهشت مشغول کار خواهند شد و مراتب ضمن شماره ۳۱ — ۱۳۳۶/۱/۲۵ بعرض کارپردازی
محترم رسیده است و از اول اردیبهشت مشغول کار شده‌اند بنابراین چون آقای فیاض در فروردین ماه بجای
آقای شهاب انجام وظیفه نموده‌اند پرداخت حقوق ایشان از بابت فروردین ... ماه [illegible] و مراتب هم
گواهی شده است چنانکه بعرض رسید آقای شهاب مشغول کار شده‌اند بنابراین تکلیف قطعی آقای فیاض
را کارپردازی محترم تعیین خواهند فرمود — رئیس ادارهٔ علمی لغت‌نامهٔ دهخدا
[امضا]

سند ۹۶ـ۳، نامه به امضای محمّد معین به کارپردازی مجلس دربارهٔ وضعیت اشتغال فیاض خراسانی
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



دانشگاه تهران

اداره
دایره
شماره ۲۲۹
تاریخ ۴۲/۴/۱۹
ضمیمه

سازمان لغت نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت نامه

سازمان لغت نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ۱۳۴۲ تا پایان اسفند ۱۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند :

مادهٔ اول ــ آقای حسین قاسمی گلپایگانی مکلفند اخبار لغت نامه را که توسط اعضای هیات تدوین لغت نامه تهیه شده است لااقل یکبار و در صورت لزوم دو بار تصحیح نمایند .

مادهٔ دوم ــ در قبال این خدمت برای تصحیح هر مجلد از لغت نامه مبلغ ۳۶۷۵ ریال در آخر هر ماه دریافت خواهد کرد .

تبصره ــ حق تصحیح مذکور در آخر هرماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد .

مادهٔ سوم ــ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بضوابط ذیل خواهد بود :

الف ــ حضور مرتب در ادارهٔ لغت نامه .

ب ــ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول .

ج ــ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور .

مادهٔ چهارم ــ این قرارداد بر طبق بند ۲۳ صورت جلسهٔ کمیتهٔ لغت نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است

مادهٔ پنجم ــ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم احتیاج یا عدم اجرای وظایف مقرر با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید .

امضای متعهد

امضای رئیس سازمان لغت نامهٔ دهخدا

سند ۹۷ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار *لغت‌نامه* مربوط به حسین قاسمی گلپایگانی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۱۷۶۹۰ـ۲۲۰

دانشگاه تهران

اداره
دایره
شماره ۲۳۸
تاریخ ۱۹/۲/۴۲
ضمیمه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

قرارداد تصحیح لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا قرارداد ذیل را از اول فروردین ۱۳۴۲ تا پایان اسفند ۱۳۴۲ با شرایط ذیل منعقد میکند:

مادهٔ اول ـ آقای علیقلی کاتبی مکلفند اخبار لغت‌نامه را که توسط اعضای هیات تدوین لغت‌نامه تهیه شده است لااقل یکبار و درصورت لزوم دو بار تصحیح نمایند.

مادهٔ دوم ـ در قبال این خدمت برای تصحیح هر مجلد از لغت‌نامه مبلغ ۵۲۵۰ ریال در آخر هر ماه دریافت خواهد کرد.

تبصره ـ حق تصحیح مذکور در آخر هر ماه از حق تصحیح یک مجلد تجاوز نخواهد کرد.

مادهٔ سوم ـ پرداخت مبلغ مذکور در آخر هر ماه منوط بشرایط ذیل خواهد بود:

الف ـ حضور مرتب در ادارهٔ لغت‌نامه.

ب ـ اجرای تعهد مذکور در مادهٔ اول.

ج ـ تصدیق کتبی ریاست سازمان لغت‌نامه یا قائم مقام او در آخر هر ماه مبنی بر اجرای تعهد مذکور.

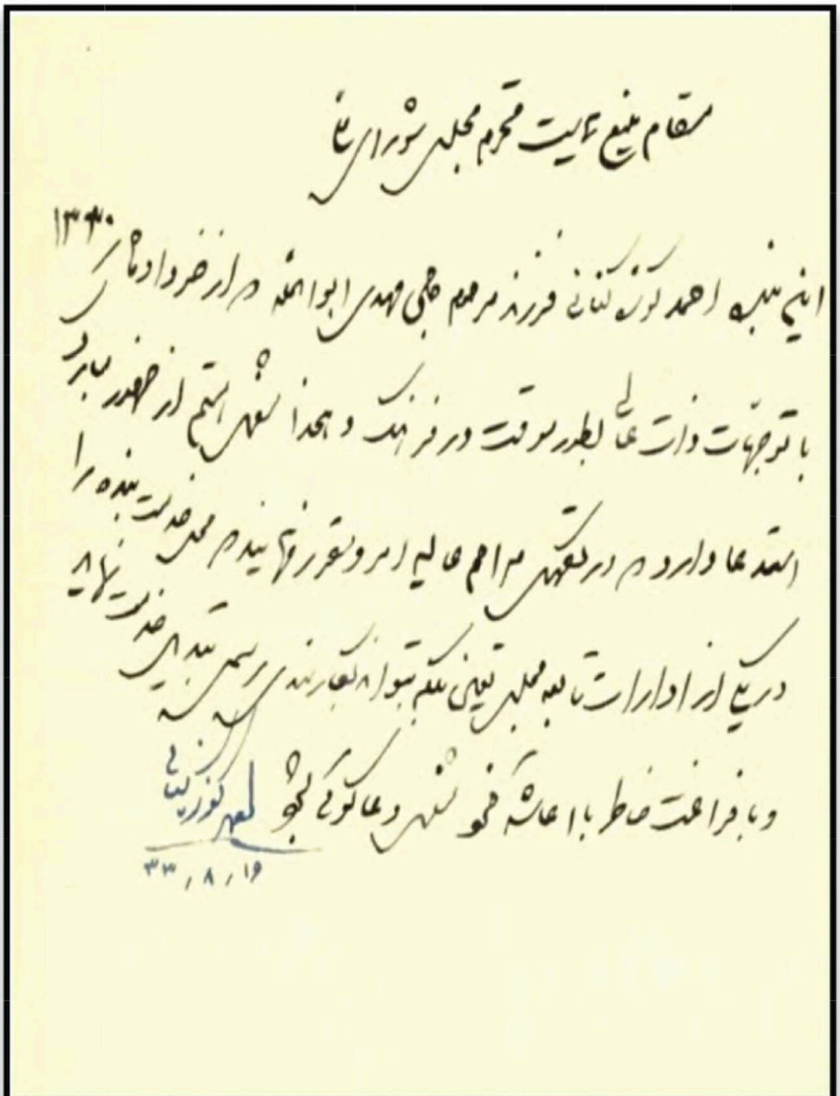
مادهٔ چهارم ـ این قرارداد بر طبق بند ۲۲ صورت‌جلسهٔ کمیتهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا مصوب اردیبهشت ۱۳۴۲ تنظیم شده است.

مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع که کمیتهٔ لغت‌نامه مقتضی بداند و یا بر حسب پیشنهاد ریاست سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا مبنی بر عدم اجرای وظایف مقرر یا عدم احتیاط با تصویب ریاست دانشکدهٔ ادبیات لغو خواهد گردید.

امضای متعهد

امضای رئیس سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا

سند ۹۸ـ۳، قرارداد تصحیح اخبار *لغت‌نامه* مربوط به علیقلی کاتبی با امضای محمّد معین، سال ۱۳۴۲
منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۶۹۰ـ۲۲۰



مقام منیع ریاست محترم مجلس شورای ملی

اینجانب احمد کوزه‌کنانی فرزند مرحوم حاجی مهدی ابوالفتح از خرداد ماه ۱۳۴۰

با توجهات ذات عالی‌القدر ریاست در فرهنگ دهخدا مشغول هستم از حضور مبارک

استدعا دارد در مقابل مراحم عالیه امر و مقرر فرمایید در مقابل خدمت بنده را

در یکی از ادارات تابعه مجلس تعیین کنند که بتوانم با استفاده رسمی به سابقه خدمت

و با فراغت خاطر با اعاشه خود مشغول دعاگوئی گردم

احمد کوزه‌کنانی

۱۶/۸/۴۳

سند ۹۹ـ۳، نامهٔ احمد کوزه‌کنانی به رئیس مجلس شورا

منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، به شمارهٔ ۱۳ /۱/۱/ ۱۸

۳۵/۸/۲۲

حضور محترم دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر شهیدی

پس از عرض ارادت [illegible] پیرو این موضوع که معروض شد قسمتی از کتاب لغت صحاح

به سبب مخصص [illegible] در آمده است و [illegible] دارم

به نویسنده آن اشتغال [illegible]

[illegible] و [illegible] از مجله دانش روزه را

حضور عالی ارسال میدارم.

در این مجله از صفحه ۵۱ بعد قصیده‌ای که متجاوز از ۲۴۰ بیت دارد تحت عنوان

«[illegible] مشروطه» از مجموعه محتاج به زنگ‌نامه درج گردیده و شرح مختصری هم

درباره آن نقد نوشته شده است که [illegible] و شاید برای [illegible] درج آن

مورد [illegible] برسد. با تقدیم احترام [illegible]

ارادتمند [illegible]

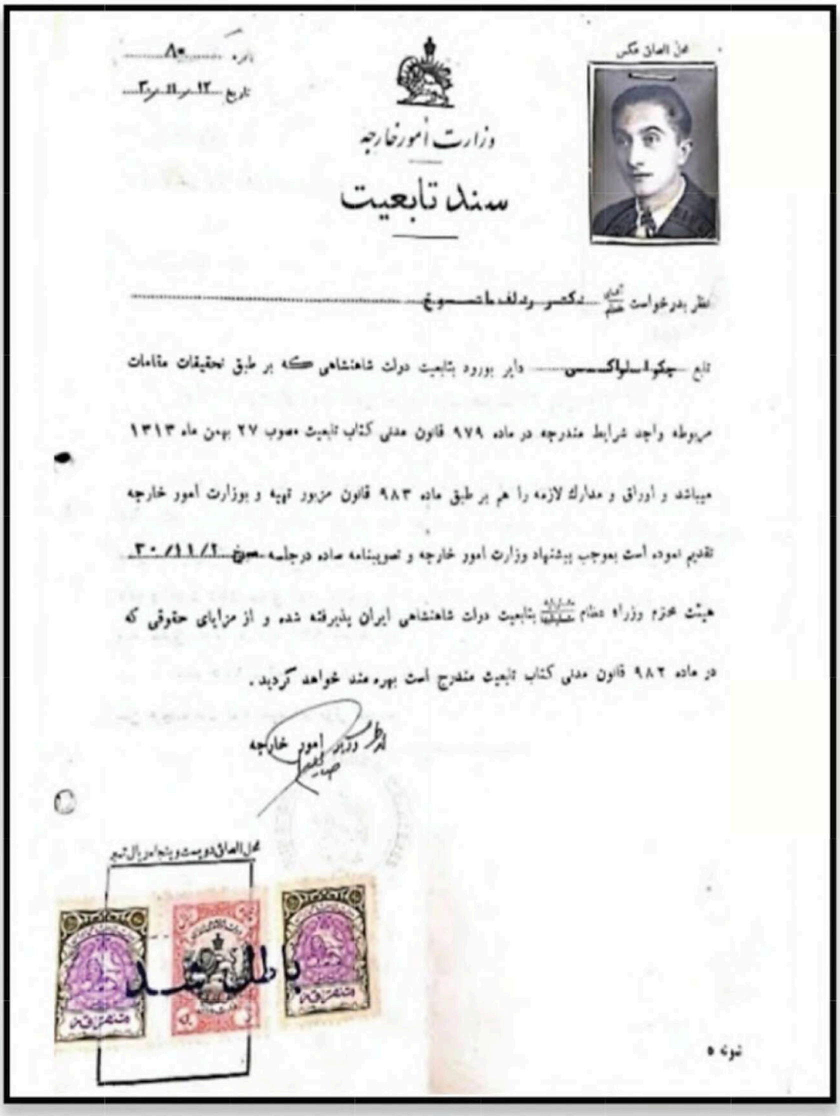
۱۲۶۳۱۷

[illegible]

۳۵/۹/۱

سند ۱۰۰ـ۳، پاسخ احمد کوشا دربارهٔ چگونگی همکاری‌اش با دهخدا

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



محل الصاق عکس

شماره ۸۰

تاریخ ۱۲ـ۱۱ـ۳۰

وزارت امور خارجه

سند تابعیت

نظر بدرخواست آقای دکتر رودلف ماتسوخ

تابع چکوسلواکی دایر بورود بتابعیت دولت شاهنشاهی که بر طبق تحقیقات مقامات مربوطه واجد شرایط مندرجه در ماده ۹۷۹ قانون مدنی کتاب تابعیت مصوب ۲۷ بهمن ماه ۱۳۱۳ میباشد و اوراق و مدارک لازمه را هم بر طبق ماده ۹۸۳ قانون مزبور تهیه و بوزارت امور خارجه تقدیم نموده است بموجب پیشنهاد وزارت امور خارجه و تصویبنامه صادره درجلسه مورخ ۳۰/۱۱/۲ هیئت محترم وزراء عظام ایشان بتابعیت دولت شاهنشاهی ایران پذیرفته شده و از مزایای حقوقی که در ماده ۹۸۲ قانون مدنی کتاب تابعیت مندرج است بهره مند خواهد گردید.

از طرف وزیر امور خارجه

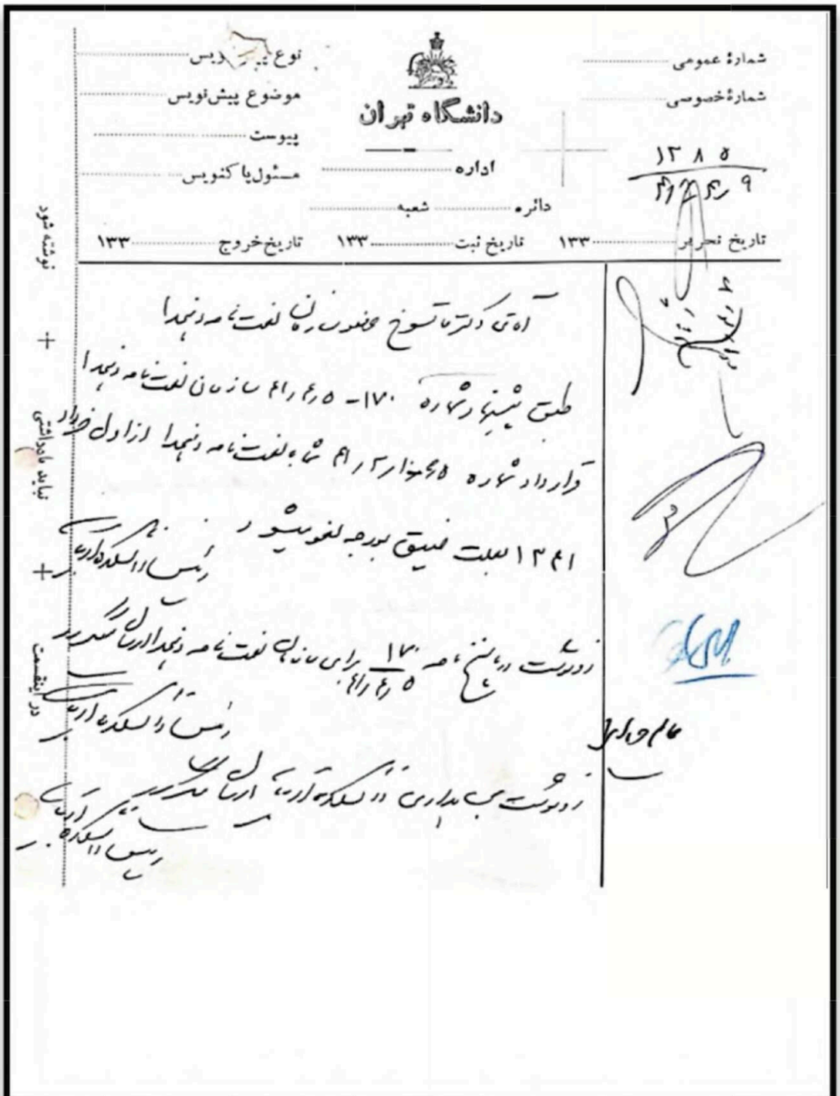
محل الصاق دویست و پنجاه ریال تمبر

باطل شد

نمره ۵

سند ۱۰۱ـ۳، سند تابعیت رودلف ماتسوخ

منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران


شمارهٔ عمومی
شمارهٔ خصوصی
۱۳۸۵
۹/۳/۴۱
دانشگاه تهران
نوع پیش‌نویس
موضوع پیش‌نویس
پیوست
مسئول پاکنویس
اداره
دائره
شعبه
تاریخ تحریر ۱۳۳ تاریخ ثبت ۱۳۳ تاریخ خروج ۱۳۳
نوشته شود
نباید یادداشتی
در اینقسمت

آقای دکتر ماتسوخ همکار سازمان لغت‌نامه دهخدا

طبق بخشنامه شماره ۱۷۰ – ۵/۲/۴۱ سازمان لغت‌نامه دهخدا
قرارداد شماره ۵۶ مورخ ۲۳/۴/۴۰ شما با لغت‌نامه دهخدا از اول خرداد
۱۳۴۱ بعلت تضییق بودجه لغو میشود.
رئیس دانشکده ادبیات

رونوشت بخشنامه ۱۷۰ / ۵/۲/۴۱ برای سازمان لغت‌نامه دهخدا ارسال میشود
رئیس دانشکده ادبیات

رونوشت به اداره کارگزینی دانشکده ارسال میشود
رئیس دانشکده

سند ۲-۱۰۲-۳، لغو خدمت رودلف ماتسوخ در سازمان لغت‌نامه به سبب کمی بودجه
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

تهران ۱۲,۷,۳۰

ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات تهران

محترماً بعرض عالی میرساند

اینجانب دکتر رودلف ماتسوخ، دانشیار سابق زبانهای شرقی در دانشگاه براتیسلاوا (چکوسلواکی)، که تحصیلات عالیهٔ خودرا در دانشگاههای پاریس وبراتیسلاوا باتمام رسانیده ودر تاریخ ۳۰,۶,۴۸ میلادی دکتر در ادبیات (رشتهٔ زبان شناسی) شده‌ام وپس از آمدن ایران جهت تکمیل یک رسالهٔ استادی بعد از مدت کوتاه از طرف حکومت فعلی چکوسلواکی احضار گردیدم ولی چون حرکت برایم مقدور نبود تمرّد کردم ودولت شاهنشاهی پس از مطالعات کافی مرا بتابعیت ایران مفتخر نمود ودر همان ابتدا مدارک تحصیلی خودرا بوزارت فرهنگ در تهران برای شناختن ارزش آن تقدیم داشتم وشورای عالی فرهنگ در هفتصدونودوسومین جلسه مورخ ۲۰,۱۱,۳۰ صحت آنهارا تصویب کرد واینجانبرا دکتر در ادبیات (رشتهٔ زبان شناسی) شناخت وضمناً زبانهائیکه اینجانب اکنون میدانم بقرار زیر است: چکوسلواکی، آلمانی، فرانسه، انگلیسی، روسی، لاتین، یونانی، فارسی، عربی، لهجه‌های کنعانی بخصوص عبری وفنیقی (phénicien) وپونی (punique)، لهجه‌های آرامی بخصوص آرامی قدیمی (araméen ancien)، آرامی توراتی (araméen biblique)، لهجه‌های فلسطینی (judéo-palestinien, palestinien chrétien)، پلمیری (palmyrénien)، نبطی چنانکه لهجه‌های آرامی شرقی بخصوص زبان تلمود بابلی وسریانی وصُبّی (mandéen) که فعلاً مشغول نوشتن دیکسیونر آن میباشم، واندکی در قبطی ومصری قدیم نیز مطالعاتی دارم همچنین وقتیکه دانشیار دانشگاه براتیسلاوا بودم، انجمن کتابداران اسلواکی دورهٔ تدریس فن کتابداری را گشود واین جانب نیز مشغول فراگرفتن این فن گردیدم وپس از امتحان در تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۴۹ باخذ دیپلم کتابداری موفق گردیدم ودر سال ۴۸ و۴۹ میلادی کتابخانهٔ تعلیمات زبانهای شرقی دانشگاه براتیسلاوا را اداره میکردم.

لذا با عرایض فوق الذکر با در نظر گرفتن دیپلمی که در فن کتابداری دارم تقاضای استخدام در کتابخانهٔ آن دانشکده را مینمایم وتصور میکنم با آشنائی بزبانهای متعدد وداشتن تجربهٔ کامل در فن کتابداری میتوانم عنصر بسیار مفیدی برای آن کتابخانه باشم وخدمات برجسته از این لحاظ بدانشگاه بنمایم.

با تقدیم احترامات فایقه

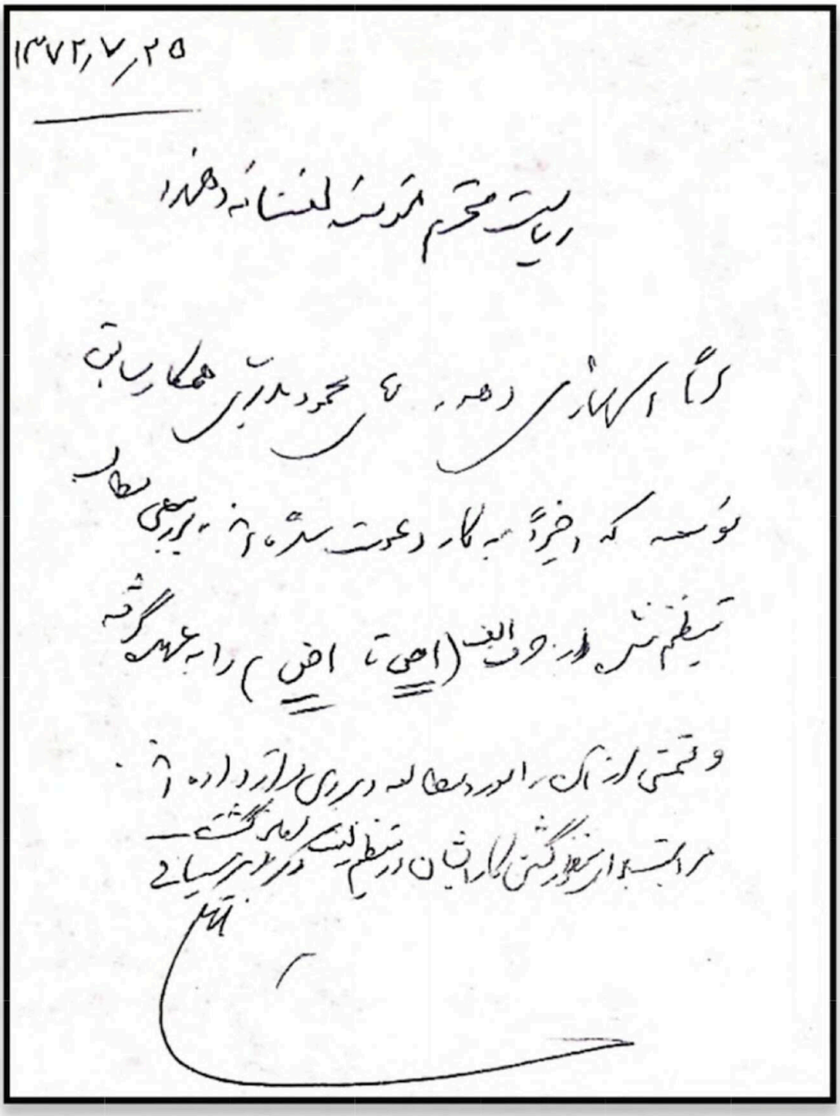
دکتر رودلف ماتسوخ

خیابان هدایت

کوچهٔ سپهبان ۲۰

سند ۳ـ۱۰۳، نامهٔ ماتسوخ در شرح‌حال خود به رئیس دانشکدهٔ ادبیات، سال ۱۳۳۰

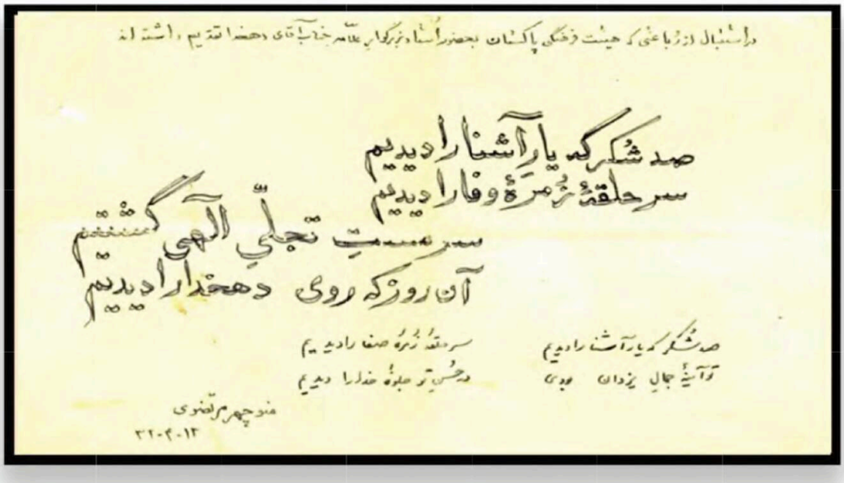
منبع: بایگانی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران


۱۳۷۲/۷/۲۵

ریاست محترم مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

[illegible] از کارمندان دهخدا آقای محمود مدبری همکار سابق
مؤسسه که اخیراً به کار دعوت شده‌اند بررسی مطالب
تنظیم شده از حرف الف (اص تا اض) را به عهده گرفته
و قسمتی از آن را مورد مطالعه دقیق قرار داده‌اند.
مراتب به اطلاع رسید. گزارش کارایی ایشان در تنظیم لیست [illegible] دبیرسیاقی

سند ۱۰۴ـ۳، یادداشت محمّد دبیرسیاقی دربارهٔ محمود مدبری
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

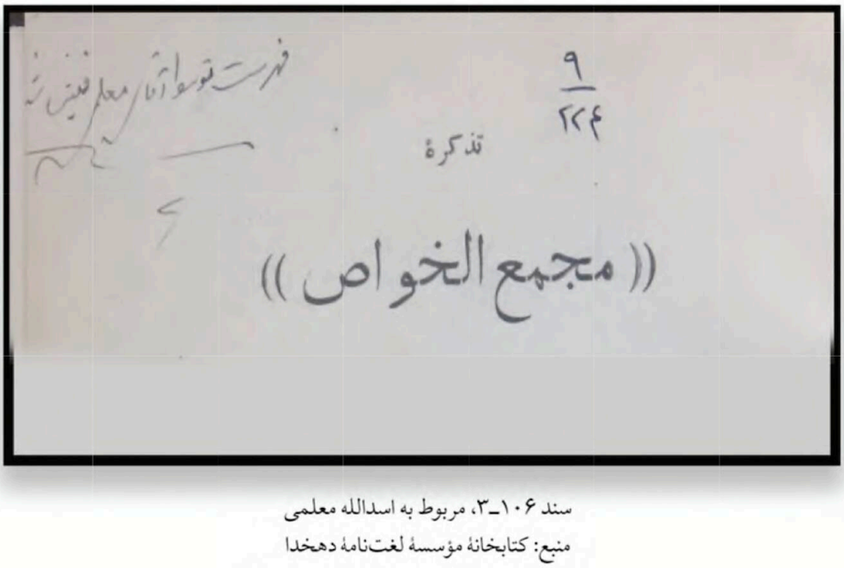

در استقبال از رباعی که هیئت فرهنگی پاکستان بحضور استاد بزرگوار علامه جناب آقای دهخدا تقدیم داشته اند

صد شکر که یار آشنا را دیدیم
سر حلقهٔ زمرهٔ وفا را دیدیم
سرمست تجلی الهی گشتیم
آن روز که روی دهخدا را دیدیم

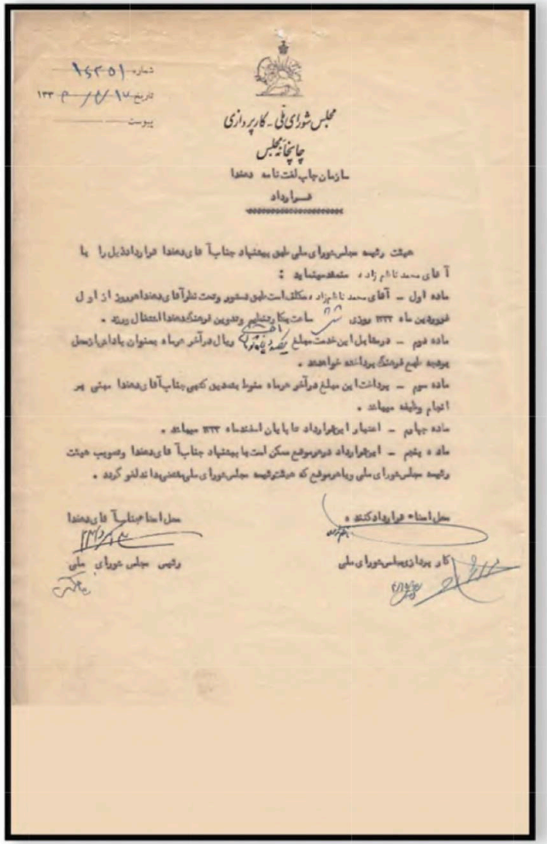
صد شکر که یار آشنا را دیدیم
سر حلقهٔ زمرهٔ صفا را دیدیم
تو آینهٔ جمال یزدان بودی
در حسن تو جلوهٔ خدا را دیدیم

منوچهر مرتضوی
۳۲-۴-۱۳

سند ۱۰۵ـ۳، رباعی منوچهر مرتضوی برای دهخدا، سال ۱۳۳۲
منبع: گنجینهٔ دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


۹/۲۲۴
تذکرهٔ
«مجمع الخواص»

سند ۱۰۶ـ۳، مربوط به اسدالله معلمی
منبع: کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



شماره: [illegible]
تاریخ: [illegible]
پیوست: ــــــــ

مجلس شورای ملی ـ کارپردازی
چاپخانهٔ مجلس
سازمان چاپ لغت‌نامه دهخدا
قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای محمد ناظم‌زاده منعقد مینماید:

مادهٔ اول ـ آقای محمد ناظم‌زاده مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۳۳ روزی شش ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزند.

مادهٔ دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ [illegible] ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد.

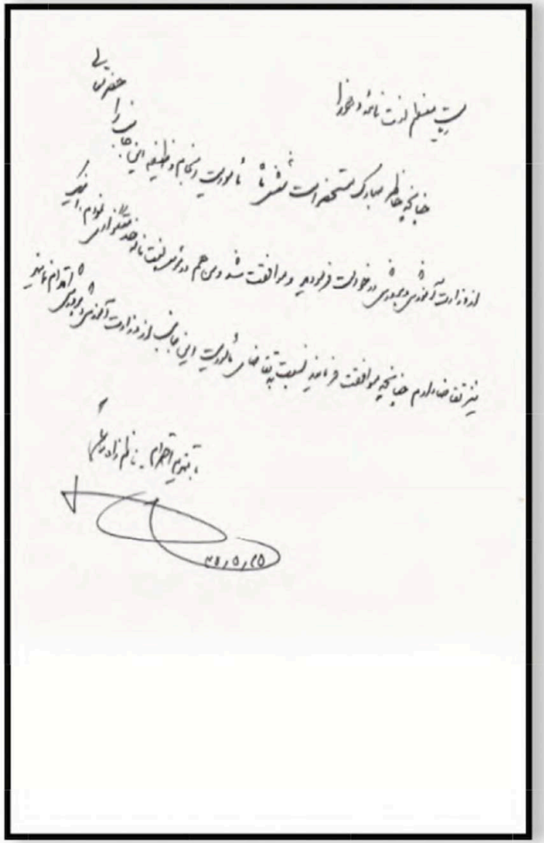
مادهٔ سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه میباشد.

مادهٔ چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۳ میباشد.

مادهٔ پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد.

محل امضاء قرارداد کننده
محل امضاء جناب آقای دهخدا
کارپرداز مجلس شورای ملی
رئیس مجلس شورای ملی

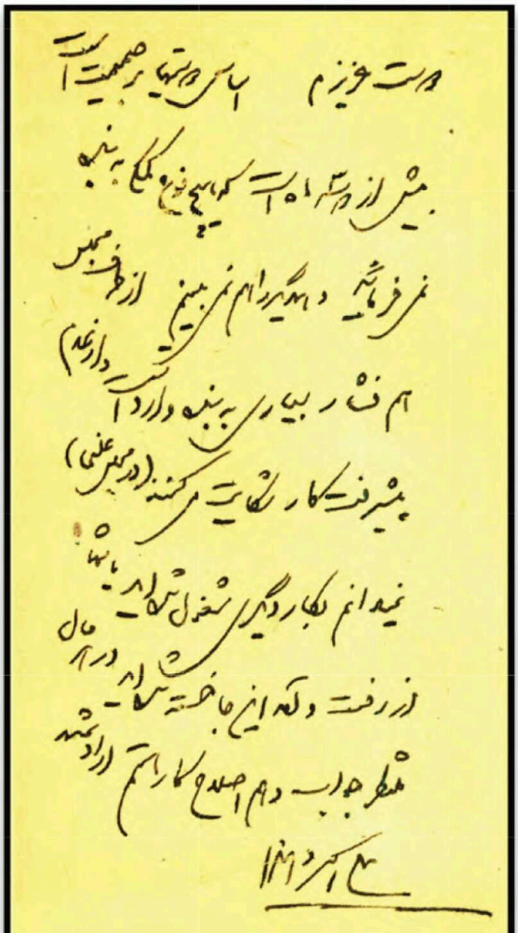
سند ۳ـ۱۰۷، قرارداد همکاری مربوط به محمّد ناظم‌زاده
به امضای علی‌اکبر دهخدا و رضا حکمت، سال ۱۳۳۳
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا



ریاست معظم لغت‌نامهٔ دهخدا

با تقدیم احترام ـ ناظم‌زاده

سند ۳ـ۱۰۸، نامهٔ محمّد ناظم‌زاده به ریاست مؤسسه
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


دوست عزیزم — اساس دوستی‌ها بر صمیمیت است

بیش از دو سه ماه است که هیچ نوع کمکی به بنده

نمی‌فرمائید و همکاری‌تان را نمی‌بینم از طرف مجلس

هم فشار بسیاری به بنده وارد آمده است و از عدم

پیشرفت کار شکایت می‌کنند (در مجلس علنی)

نمی‌دانم به کار دیگری مشغول شده‌اید یا نه

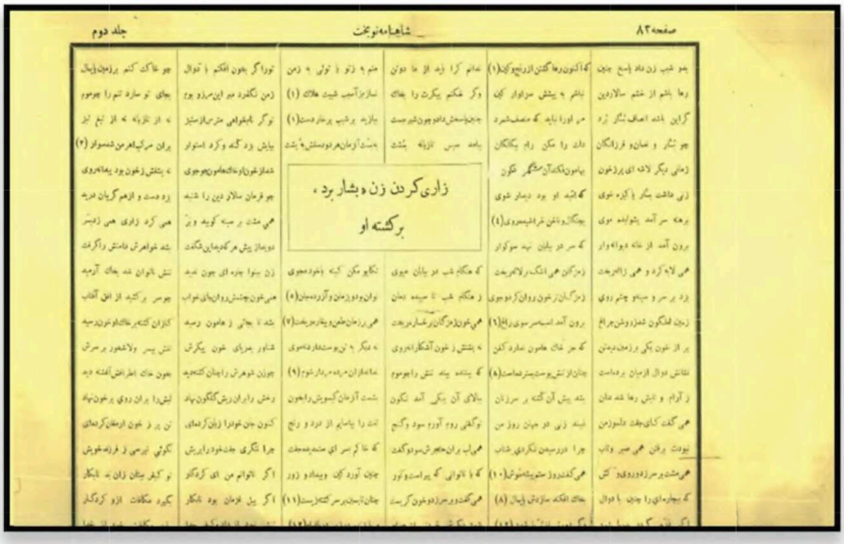
از رفتن و کار این جا خسته شده‌اید در هر حال

منتظر جوابم و هم اصلاح کارها هستم ارادتمند

علی‌اکبر دهخدا

سند ۱۰۹ــ۳، نامهٔ دهخدا به حبیب‌الله نوبخت

منبع: آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۸۳۹ــ۲۹۶

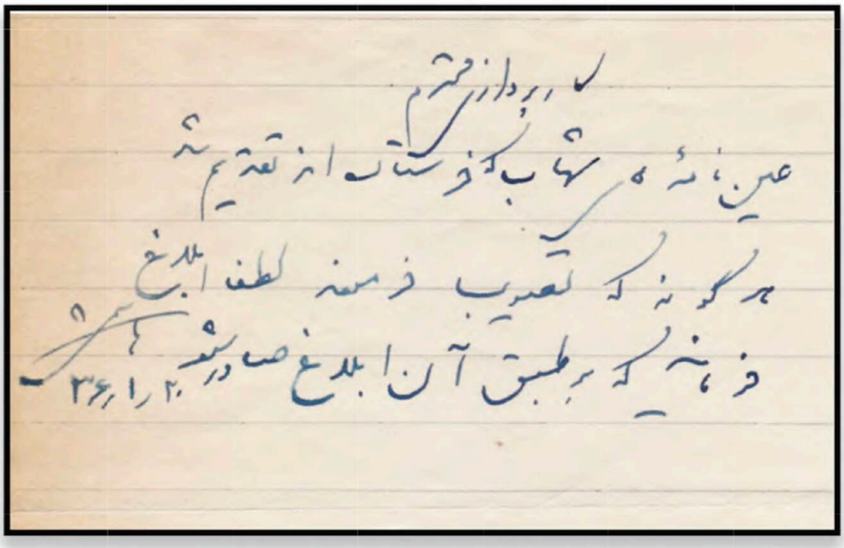


صفحه۸۴ — شاهنامه‌نوبخت — جلد دوم

زاری کردن زن وبشار برد، برکشته او

سند ۱۱۰ـ۳، صفحه‌ای از شاهنامهٔ حبیب‌الله نوبخت

منبع: در آرشیو ملّی ایران به شمارهٔ ۰۱۷۸۳۹ـ۲۹۶



کارپرداز محترم

عین نامه‌های شهاب که در دست است از تقدیم شد

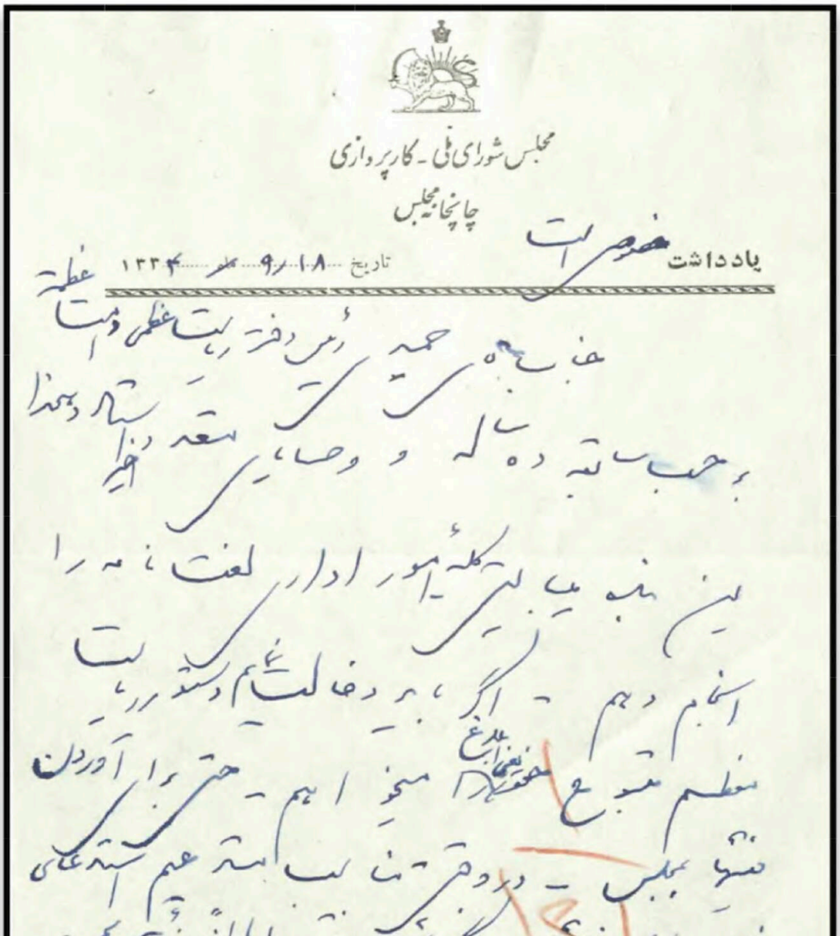
هر گونه که تصویب فرمودند لطفاً ابلاغ

فرمایید که بر طبق آن ابلاغ صادر شود

۲۰/۱/۳۶

سند ۱۱۱ـ۳، یادداشت محمّد هاشمی به کارپرداز مجلس

منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا


مجلس شورای ملی - کارپردازی

چاپخانه مجلس

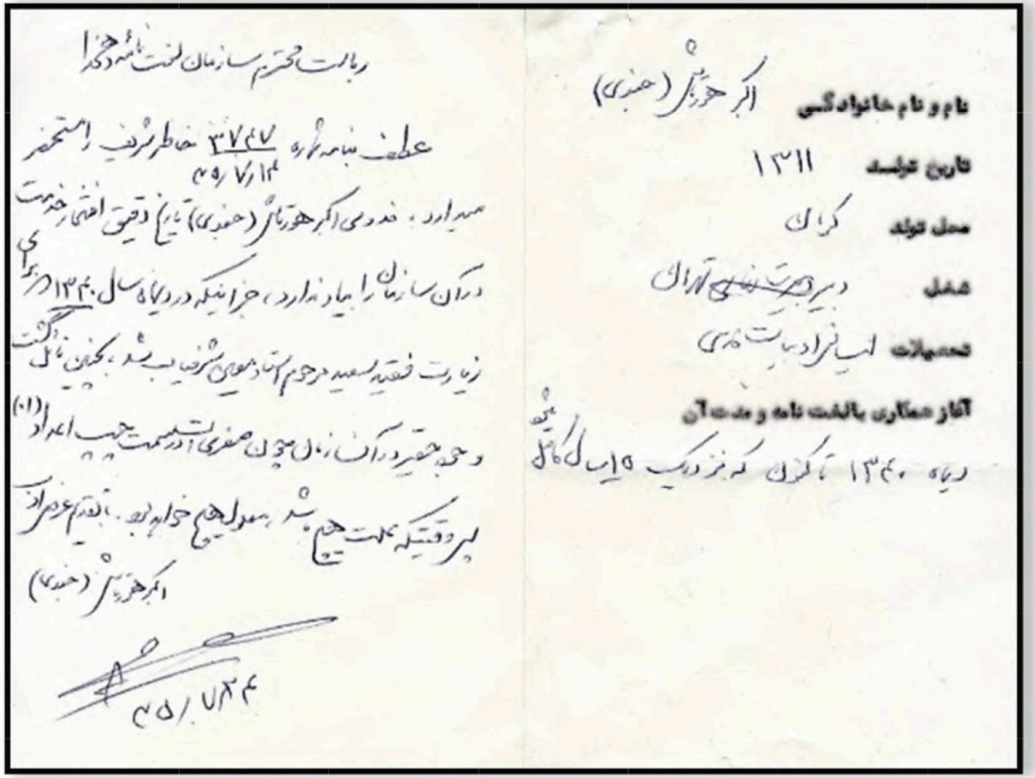
یادداشت مخصوص ریاست

تاریخ ۱۸/ ۹/ ۱۳۳۴

سند ۱۱۲ـ۳، نامهٔ محمّد هاشمی برای درخواست ابلاغیه از رئیس مجلس

برای به عهده گرفتن امور اداری لغت‌نامه

منبع: مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ ۱۶۱/ ۱/ ۱/ ۳/ ۱۸



نام و نام خانوادگی: اکبر هورتاش (جعفری)
تاریخ تولد: ۱۳۱۱
محل تولد: کرمان
شغل: دبیر ... تهران
تحصیلات: لیسانس ادبیات فارسی
آغاز همکاری با لغت‌نامه و مدت آن: دیماه ۱۳۴۰ تا کنون که نزدیک ۱۵ سال است

ریاست محترم سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا
عطف بنامهٔ شماره ۳۷۴۷ / ۱۴/۷/۵۴ خاطر شریف را مستحضر میدارد، فدوی اکبر هورتاش (جعفری) تاریخ دقیق افتخار خدمت در آن سازمان را بیاد ندارد، جز اینکه در دیماه سال ۱۳۴۰ [illegible] زیارت فقید سعید مرحوم استاد معین شرفیاب شد [illegible] و حضور [illegible] در آن زمان [illegible] جعفری [illegible] بسمت [illegible] اعزام [illegible] همراه بود، با تقدیم احترام [illegible]
اکبر هورتاش (جعفری)

۵۵/۷۲۴

سند ۱۱۳ـ۳، پرسشنامهٔ مربوط به اکبر هورتاش (جعفری)
منبع: بایگانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

نمایه‌ها

کسان، گروه‌ها و تشکّل‌ها[1]

۱. این فهرست شامل اسامی کتابنامه نیست.

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

گ

ل

ن

ی

جای‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مدنی و شهری[1]

---

۱. این فهرست شامل اعلام جغرافیایی کتابنامه نیست.

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ر

ز

ژ

س

ن

و

کتاب‌ها و نشریات[1]

۱. این فهرست شامل کتاب‌ها و مجلّات کتابنامه نیست.

ب

ج

چ

ح

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ن

کتابنامه

آتشی، منوچهر ۱۳۹۹: «دهخدای شاعر». دهخدا چراغی که خاموش شد، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تبریز: آیدین.

آذرنگ، عبدالحسین ۱۳۹۵: «ناتل خانلری، پرویز». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۶)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

آذرنگ، عبدالحسین ۱۳۹۴: «رعدی آذرخشی، غلامعلی». دانشنامهٔ جهان اسلام (ج ۲۰)، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

آرین‌پور، یحیی ۱۳۵۰: از صبا تا نیما، تهران: کتاب‌های جیبی + فرانکلین، ۲ ج.

آرین‌پور، یحیی ۱۳۷۴: از نیما تا روزگار ما، تهران: زوّار.

آشوری، داریوش ۱۳۷۸: «چرندپرند دهخدا و مکان آن در طنزنویسی فارسی». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

آل‌بویه، فروغ ۱۳۸۶: «مردی که خلاصهٔ خود بود». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی علّامه علی‌اکبر دهخدا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.

آل‌داوود، علی ۱۳۹۴: «صفا، ذبیح‌اللّه». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۴)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

آل‌داوود، علی ۱۳۷۳: «انتخابات زنجان در مجلس چهارم: رساله‌ای منتشرنشده از علّامه دهخدا». زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه تربیت معلّم)، پاییز ۱۳۷۳ _ بهار ۱۳۷۴، ش ۶، ۷ و ۸.

ابراهیمی، معصومه ۱۳۹۳: «انجوی شیرازی، ابوالقاسم». دانشنامهٔ فرهنگ و مردم ایران (ج ۱)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

اتحاد، هوشنگ ۱۳۷۸: «علی‌اکبر دهخدا». پژوهشگران معاصر ایران (ج ۱)، تهران: فرهنگ معاصر.

اتحاد، هوشنگ ۱۳۷۹: پژوهشگران معاصر ایران (ج ۲)، تهران: فرهنگ معاصر.

اتحاد، هوشنگ ۱۳۸۰: پژوهشگران معاصر ایران (ج ۳)، تهران: فرهنگ معاصر.

اتحاد، هوشنگ ۱۳۸۲: «صادق هدایت». پژوهشگران معاصر ایران (ج ۶)، تهران: فرهنگ معاصر.

اثرآفرینان (زندگی‌نامهٔ نام‌آوران فرهنگی ایران): زیر نظر سیدکمال حاج سیدجوادی، عبدالحسین نوائی و محمّدرضا نصیری، ۶ ج، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷ - ۱۳۸۴.

احسانی نیک، ملیحه ۱۳۹۶: «سیدجعفر سجادی». دانشنامهٔ جهان اسلام (ج ۲۳)، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

احمدی گیوی، حسن ۱۳۷۲: «در ستایش دهخدا». آینده، سال ۱۹، ش ۱ - ۳، فروردین _ خرداد ۱۳۷۲.

احمدی گیوی، حسن ۱۳۹۳: «خاطره‌ای از هفتاد سال معلّمی: زندگی‌نامهٔ خودنوشت». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر حسن احمدی گیوی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اخوان ثالث، مهدی ۱۳۸۳: «دهخدا، به عنوان آغازگر تحوّل». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

اسحاق، محمّد ۱۳۵۱ق.: سخنوران ایران در عصر حاضر، دهلی: چاپخانهٔ جامعه، ۲ج.

اسماعیلی گلهرانی، فتح‌اللّه ۱۳۸۲: «دهخدا و نمایندگی دورهٔ دوم مجلس». معرّفی و شناخت دهخدا، به کوشش شهناز مرادی کوچی و فتح‌اللّه اسماعیلی گلهرانی، تهران: قطره.

افراسیابی، بهرام ۱۳۹۱: مصدّق و دست‌نوشته‌های حسین فاطمی، تهران: مهرفام.

افشار، ایرج ۱۳۵۸: «صوراسرافیل». آینده، سال ۵، ش ۷ - ۹، مهر _ آذر ۱۳۵۸.

افشار، ایرج ۱۳۶۲: «دهخدا و مبارزه با محمّدعلی‌شاه». علی‌اکبر دهخدا، به کوشش علی جانزاده، تهران: جانزاده.

افشار، ایرج ۱۳۶۸: «نامهٔ تازه‌یابی از دهخدا». آینده، سال ۱۵، ش ۱۰ - ۱۲، دی _ اسفند ۱۳۶۸.

افشار، ایرج ۱۳۷۷: دهخدا و روزنامهٔ آفتاب». نگاه نو، ش ۳۷، تابستان ۱۳۷۷.

افشار، ایرج ۱۳۷۸: «توضیحاتی دربارهٔ مبارزات آزادی‌خواهی هیئت ایوردُن». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

افشار، ایرج ۱۳۹۸: «علی‌اکبر دهخدا». نادره‌کاران، ۲ ج، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

افشار، ایرج ۱۳۹۹: نامه‌های سیاسی. دهخدا، تهران: روزبهان.

اقبال آشتیانی، عباس ۱۳۱۹: «مقدمه». لغت فرس اسدی، تهران: مجلس.

الهی، صدرالدین ۱۳۵۵: «کاری سترگ چون حماسهٔ فردوسی». تماشا، سال ۶، ش ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵.

امیری‌نژاد، اردوان ۱۳۹۷: «فهرست آثار دکتر علی‌اشرف صادقی». جزوهٔ بیست‌وپنجمین جایزهٔ ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

امینی، نصرت‌الله ۱۳۸۴: «گفت‌وگو با نصرت‌الله امینی». مصاحبه‌کننده: ضیاء صدقی، مجموعهٔ تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، نوار ۵. // بخارا، ش۴۳، ۱۳۸۴.

انجوی شیرازی، ابوالقاسم ۱۳۸۳: «عشق دهخدا پرشکوه بود». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

انوار، عبداللّه ۱۳۹۶: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد سیدعبداللّه انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

انوری، حسن ۱۳۹۵: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». سخن عشق: جشن‌نامهٔ دکتر حسن انوری، تهران: سخن.

انوشه، حسن ۱۳۸۲: دانشنامهٔ ادب فارسی، ج ۵، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

باستانی پاریزی، محمّدابراهیم ۱۳۵۶: تلاش آزادی، تهران: نوین، چاپ ۴.

باستانی پاریزی، محمّدابراهیم ۱۳۹۳ الف: «خاطراتی از لغت‌نامهٔ دهخدا». این‌گونه ماندگار: یادنامهٔ استاد اسماعیل رفیعیان، به کوشش محمّد طاهری خسروشاهی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل.

باستانی پاریزی، محمّدابراهیم ۱۳۹۳ب: «گفت‌وگو: شعر با تاریخ بیگانه نیست». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد محمّدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

باستانی راد، حسن ۱۳۹۷: «باستانی پاریزی، محمّد ابراهیم». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ذیل)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

باقری، محمّد ۱۳۸۸: «یادی از گیله‌مرد فرزانه، دکتر میراحمد طباطبائی». گیلان ما، سال ۹، ش ۳۵ و ۳۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.

بالایی، کریستوف ۱۳۷۸: سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمهٔ احمد کریمی حکاک، تهران: معین + انجمن ایرانشناسی فرانسه.

بختیار، مظفر ۱۳۵۰: «آثار دکتر محمّد معین». یادنامهٔ دکتر معین، به کوشش مظفر بختیار، مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (به‌جای شمارهٔ ۷۶)، دانشگاه تهران.

بختیار، مظفر ۱۳۸۳: «دهخدا در میان بختیاری‌ها». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

براون، ادوارد ۱۳۷۵: تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، تهران: مروارید.

بزرگمهر، جلیل ۱۳۷۳: خاطرات، تهران: ناهید.

بزرگمهر، جلیل ۱۳۹۷: رنج‌های سیاسی دکتر مصدّق، به کوشش عبدالله برهان، تهران: ثالث.

بهره‌ور، مجید ۱۳۹۴: نگاهی به ایران‌شناسی در چک و اسلواکی http://www.bookcity.org/

بهزادی اندوهجردی، حسین ۱۳۵۴: «استاد استادان». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۲۲، ش ۱. بهار ۱۳۵۴.

بهمنیار، احمد ۱۳۸۴: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد احمد بهمنیار کرمانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بیات، میترا ۱۳۷۸: مسافر روشنی: رمانی بر اساس زندگی علی‌اکبر دهخدا. تهران: سروش.

پروین گنابادی، بهرام ۱۳۹۷: «پروین گنابادی، محمّد». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ذیل)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

پروین گنابادی، محمّد ۱۳۷۸: «لغت‌نامهٔ دهخدا». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

پروین گنابادی، محمّد ۱۳۸۶: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد محمّد پروین گنابادی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پروین گنابادی، محمّد ۱۳۸۶: «گفت‌وگو: تاریخ ادیب نیست/ لغت‌نامه‌ها را اما تصحیح می‌کند» (مصاحبه‌کنندگان: عبدالحسین زرین‌کوب، محمّدرضا حکیمی، احمد سمیعی، عبدالمحمّد آیتی). زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد

محمّد پروین گنابادی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پروین، ناصرالدین ۱۳۹۱: «صوراسرافیل». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، تهران (ج ۴)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

پورصدری، احمد ۱۳۹۶: «مدرس رضوی، محمّدتقی». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۴)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

پهلوان، چنگیز ۱۳۸۳: ریشه‌های تجدد، تهران: قطره.

تدین‌پور، منصوره ۱۳۸۰: «دکتر تقی تفضلی، سومین رئیس کتابخانه». مجلس انس (معرّفی مدیران کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی)، پیام بهارستان، ش ۵.

ترابی، محمّد ۱۳۷۷: «شرح احوال و آثار دکتر صفا». جشن‌نامهٔ دکتر ذبیح‌اللّه صفا، به کوشش سیدمحمّد ترابی، تهران: شهاب ثاقب.

ترابیان فردوسی، محمّد ۱۳۸۲: حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی، قم: صحیفهٔ خرد.

تقی‌زاده، حسن ۱۳۶۸: زندگی طوفانی: خاطرات تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.

تقی‌زاده، حسن ۱۳۷۷: «دهخدا». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: دانشگاه تهران + روزنه، ۱۶ ج.

تکمیل‌همایون، ناصر ۱۳۸۳: «دهخدا و نهضت ملّی». حافظ، ش ۱۲.

ثبوت، اکبر ۱۳۹۸: «شعرانی، ابوالحسن». دانشنامهٔ جهان اسلام (ج ۲۷)، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

ثمره، یداللّه ۱۳۸۳: «گفتگو با یداللّه ثمره». جشن‌نامهٔ دکتر یداللّه ثمره، به کوشش امید طبیب‌زاده و محمّد راسخ مهند، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.

حاج‌سیدجوادی، کمال ۱۳۷۷: یادگارنامهٔ استاد دکتر خسرو فرشیدورد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

حالت، ابوالقاسم ۱۳۵۸: آینده، سال ۵، ش ۷ - ۹، پاییز ۱۳۵۸.

حائری، عبدالحسین ۱۳۸۰: «گفت‌وگوها». حدیث عشق، به کوشش سهل‌علی مددی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

حکمت، علی‌اصغر ۱۳۸۲: ره‌آموز حکمت: یادداشت‌های روزانهٔ علی‌اصغر حکمت شیرازی، بخش دوم: از ۸ شهریور ۱۲۹۴_۲۷ بهمن ۱۲۹۶، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.

حکمت، علی‌اصغر ۱۳۸۴: ره‌آغاز حکمت: یادداشت‌های روزانهٔ علی‌اصغر حکمت شیرازی، بخش دوم: از ۱ دی ۱۲۹۰ تا ۷ آذر ۱۲۹۲، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: خجسته.

حکیم، محمّدحسین ۱۳۹۸: «نامه‌های محمّد قزوینی به علی‌اکبر دهخدا». فرهنگبان، سال ۱، ش ۱، بهار ۱۳۹۸.

خرمشاهی، بهاءالدین ۱۳۸۱: «شعرانی، آیت‌اللّه ابوالحسن». دائرةالمعارف تشیع (ج ۹)، زیرِ نظر احمد صدر حاج‌سیدجوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نشر شهید سعید محبی.

خطیبی، ابوالفضل ۱۳۸۸: «ریاحی، محمّدامین». دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی (ج ۳)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خطیبی، حسین ۱۳۸۲: رنج رایگان: خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دکتر حسین خطیبی، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، تهران: نوگل.

خوانساری، محمّد ۱۳۵۵: «زندگی‌نامه استاد جلال همائی (بر اساس تقریرات او)». همائی‌نامه، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۵۸ الف: گزیدهٔ امثال و حکم دهخدا، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی + انجمن ملّی یونسکو.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۵۸ب: «مقدمه». مقالات دهخدا ج ۱، تهران: علمی.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۶۰: «مقدمه». دیوان اشعار دهخدا، تهران: تیراژه.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۶۴: «مقدمه + خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا». مقالات دهخدا ج ۲، تهران: تیراژه.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۷۷: «تکملهٔ مقدمه». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران + روزنه، ۱۶ ج.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۷۸ الف: گلچینی از دیوان دهخدا، قزوین: طه.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۷۸ب: «دهخدای محقق». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۹۲: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». ارج‌نامهٔ دکتر سیدمحمّد دبیرسیاقی، به کوشش سیدفرشید سادات شریفی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران.

دبیرسیاقی، محمّد ۱۳۹۸: «دهخدا، علی‌اکبر». دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۲۴)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

درفشی، مظفر ۱۳۸۲: «علیقلی کاتبی، آغوش». آذری، ش ۲، سال اوّل، ۱۳۸۲.

درودیان، ولی‌اللّه ۱۳۶۳: دهخدای شاعر. تهران، امیرکبیر، چ ۳.

درودیان، ولی‌اللّه ۱۳۷۸: دخوی نابغه: گزیدهٔ مقاله‌ها دربارهٔ دهخدا. تهران: گل‌آقا.

درودیان، ولی‌اللّه ۱۳۸۳: دهخدا، مرغ سحر در شب تار: گزیدهٔ مقاله‌ها دربارهٔ دهخدا. تهران: اختران.

درودیان، ولی‌اللّه ۱۳۹۹: دهخدا چراغی که خاموش شد: گزیدهٔ مقاله‌ها دربارهٔ دهخدا. تبریز: آیدین، چ ۲.

دولت‌آبادی، غلامحسین و حقیقی، فرزام ۱۳۹۱: ستیغی در مه: زندگی هنری و ادبی دکتر حسن ره‌آورد، تهران: افراز.

دولت‌آبادی، یحیی ۱۳۷۱: حیات یحیی. تهران: عطار، ۴ ج.

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۵۸: مقالات ج ۱ (چرندپرند + مجمع‌الامثال دخو + هذیان‌های من + یادداشت‌های پراکنده)، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: علمی.

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۶۰: دیوان اشعار دهخدا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه.

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۶۴: مقالات ج ۲ (مقالات صوراسرافیل ۲ دوره + مقالات سروش + مقالات باختر امروز و...+ خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا)، به کوشش سیدمحمّد دبیرسیاقی، تهران: تیراژه.

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۷۷: مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران + روزنه، ۱۶ ج.

دهقانی، محمّد ۱۳۹۹: «علی‌اکبر دهخدا (در پیشگامان نقد ادبی در ایران)». دهخدا چراغی که خاموش شد، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تبریز: آیدین.

دهگان، ابراهیم ۱۳۳۲: نور مبین: تاریخچهٔ زندگانی آیت‌اللّه آقانورالدین عراقی، اراک: چاپخانهٔ فروردین.

ذوالقدر (تابناک)، حبیب‌اللّه ۲۰۱۷: تا برآید آفتاب: برگزیدهٔ اشعار، نیویورک: نشر بهار.

رعدی آذرخشی، غلامعلی ۱۳۶۴: نگاه: مجموعهٔ اشعار، تهران: گفتار.

رعدی آذرخشی، غلامعلی ۱۳۷۰: گفتارهای ادبی و اجتماعی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

رمضانی‌نژاد، بهنام: ۱۳۹۹: «سال‌شمار زندگی و فعالیت‌های استاد احمد سمیعی و آثار». ضمیمهٔ خبرنامهٔ داخلی انجمن صنفی ویراستاران، آموزگاران ـ ۲، ۱۱ بهمن ۱۳۹۹.

ره‌آورد، حسن ۱۳۸۸: ره‌آوردِ حسن: عکس‌ها و دستخط‌هایی از مشاهیر معاصر ایران)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

ریاحی، محمّدامین ۱۳۸۳: «دهخدا و فرهنگ او». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

زرین‌کوب، حمید ۱۳۷۸: «طلیعهٔ زبان داستان در ادبیات معاصر (از آغاز تحوّل تا یکی بود یکی نبود جمال‌زاده)». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۳۸۳: «دهخدا شاعر یا استاد شعر؟». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

سادات شریفی، فرشید ۱۳۹۲: «کتاب‌شناسی آثار». ارج‌نامهٔ دکتر سیدمحمّد دبیرسیاقی، به کوشش سیدفرشید سادات شریفی، سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران.

سال‌شمار زندگی و کارنامهٔ سیدجعفر شهیدی: زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸.

سالور، قهرمان‌میرزا ۱۳۷۴: روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۰ج.

سجادی، سیدجعفر ۱۳۸۵: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت و فهرست آثار». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد سیدجعفر سجادی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

سجادی، علی‌محمد ۱۳۹۷: «شهیدی، سیدجعفر». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ذیل)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

سرلک، رضا ۱۳۹۳: انگار همین دیروز بود: هفت دهه خاطرات فرهنگی، تهران: طهوری.

سعیدی، احمد ۱۳۵۴: «تاریخچهٔ کمیسیون معارف». گوهر، ش ۳۵ و ۳۶، بهمن و اسفند ۱۳۵۴.

سلطان‌زاده، شهناز ۱۳۹۷: «خطیبی، حسین». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ذیل)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

سلیمانی، بلقیس ۱۳۷۹: همنوا با مرغِ سحر: زندگی و شعر علی‌اکبر دهخدا، تهران: ثالث.

سیاسی، علی‌اکبر ۱۳۹۹: گزارش یک زندگی، تهران: اختران، چ ۴.

سیف، هادی ۱۳۶۹: یادمان استاد علی‌اکبر صنعتی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی گسترش هنر.

شاکری، خسرو ۱۳۸۴: پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطه و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران: اختران.

شایگان، علی ۱۳۵۸: «رثای استاد علی‌اکبر دهخدا». آینده، سال ۵، ش ۱۰ – ۱۲، دی _ اسفند ۱۳۵۸.

شریفی، محمّد ۱۳۸۷: فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو + معین.

شعار، محمّدرضا و ناصر و نصیر و مقصود ۱۳۹۱: شناخت‌نامه و مجموعه مقالات دکتر جعفر شعار، زیر نظر توفیق سبحانی، تهران: قطره.

شفیعی کدکنی، محمّدرضا ۱۳۵۷: بوی جوی مولیان، تهران: توس.

شفیعی کدکنی، محمّدرضا ۱۳۷۲: مفلس کیمیافروش، تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمّدرضا ۱۳۸۳: «علی‌اکبر دهخدا». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران، صص ۲۳ – ۲۶.

شور عشق: مروری بر آثار سیدعلی‌اکبر صنعتی پیکره‌ساز و نقاش شوریده، تهران: مرکز کرمان‌شناسی + نگار، ۱۳۷۶.

شهیدی، جعفر ۱۳۷۸: «گفت‌وگویی با دکتر شهیدی» (مصاحبه‌گر: عزت‌اللّه زنگنه). دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

صادقی، علی‌اشرف ۱۳۹۶: «استاد ژیلبر لازار و تحقیقات او در زبان‌های ایران». گزارش میراث، ش ۸۰ و ۸۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.

صادقی، علی‌اشرف ۱۳۹۷: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». جزوهٔ بیست‌وپنجمین جایزهٔ ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

صادقی‌زاده، نرگس ۱۳۹۷: «سال‌شمار». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر غلامحسین صدیقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

صدرهاشمی، محمّد ۱۳۶۴: تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: کمال، افست، ۴ ج.

صدری‌افشار، غلامحسین ۱۳۹۴: «یادی از استاد محمّدتقی مدرس رضوی». دوفصلنامهٔ میراث علمی اسلام و ایران، ش ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

صدیق، عیسی ۱۳۵۴: یادگار عمر: خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق (ج ۲)، تهران: دهخدا.

صدیقی، غلامحسین ۱۳۷۶: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». چراغ تجربه، به کوشش جعفر پژوم، تهران: ثالث.

صفری، جمال ۱۳۹۴: خصوصیات اخلاقی و فضیلت‌های انسانی دکتر محمّد مصدق، بی‌جا: مصدق- فاطمی.

صوراسرافیل (دورهٔ کامل): افست، تهران: رودکی، ۱۳۶۱.

طاعتی، عبدالعلی ۱۳۴۱: «مقدمه». صحاح‌الفرس، به تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

طالبوف، عبدالرحیم ۱۲۹۰: بهار، سال اوّل، ش ۹ و ۱۰، خرداد و تیر ۱۲۹۰ش.

طاهری خسروشاهی، محمّد ۱۳۹۱: «سال‌شمار زندگی و آثار». سایهٔ سرو سهی: یادنامهٔ دکتر منوچهر مرتضوی، به کوشش محمّد طاهری خسروشاهی، تبریز: ستوده.

طاهری خسروشاهی، محمّد ۱۳۹۳: «سال‌شمار زندگی و آثار». این‌گونه ماندگار: یادنامهٔ استاد اسماعیل رفیعیان، به کوشش محمّد طاهری خسروشاهی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران _ دانشگاه مک‌گیل.

طاهری خسروشاهی، محمّد ۱۳۹۶:. «مرتضوی، منوچهر». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۵)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

طباطبائی، میراحمد ۱۳۶۰: «یادی از دهخدا». آینده، سال ۷، ش ۳، خرداد ۱۳۶۰.

طلایی، زهرا ۱۳۹۶: پژوهشی در احوال و اسناد سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران: نشر علم.

عابدی، کامیار ۱۳۷۹: صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا: یک بررسی تاریخی، تهران: کتاب نادر.

عابدی، کامیار ۱۳۸۸: «رعدی آذرخشی، غلامعلی». دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی (ج ۳)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

عاقلی، باقر ۱۳۸۰: شرح‌حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران: گفتار+ علم (۳ج)

«عقرب‌های قلم به دست». فردوسی، شمارهٔ مخصوص ۱۳ نوروز ۱۳۴۶.

علوی، ابوالحسن ۱۳۶۳: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

علوی، بزرگ ۱۳۸۹: گذشت زمانه، تهران: نگاه، چ ۲.

علیائی مقدم، مهدی ۱۳۹۵: «یادی از استاد رودلف ماتسوخ، به بهانهٔ اخوانیه‌ای از او (سخنرانی ماریا ماتسوخ)». بخارا، سال ۱۸، ش ۱۱۳.

علی‌محمّدی، نعمت ۱۳۹۱: «زندگی و آثار استاد حائری». ارج‌نامهٔ استاد عبدالحسین حائری، به کوشش مالک شجاعی جشوقانی، تهران: خانهٔ کتاب.

غلامرضایی، محمّد ۱۳۸۹: ارج‌نامهٔ محمّد معین، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

غلامرضایی، محمّد ۱۳۹۵ الف: «معین، محمّد». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۶)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

غلامرضایی، محمّد ۱۳۹۵ب: «همایی، جلال‌الدین». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۶)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان و زبان و ادب فارسی.

غنی، قاسم ۱۳۶۲: یادداشت‌های دکتر قاسم غنی (۲)، به کوشش حسین نمینی، تهران: کتاب فرزان.

غنی، قاسم ۱۳۷۹: «مرحوم قزوینی در جلسات ادبی». ایران‌شناسی، سال ۱۲، ش ۴۵، بهار ۱۳۷۹.

فرزام، حمید ۱۳۸۶: «بهمنیار، احمد». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۲)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

فروغی، محمّدعلی ۱۳۹۶: خاطرات محمّدعلی فروغی (از سال‌های ۱۲۹۳ - ۱۳۲۰)، به کوشش محمّد افشین وفایی و پژمان فیروزبخش، تهران: سخن.

فکری سلجوقی، عبدالرئوف ۱۳۳۶: «در رثای علّامه دهخدا». یغما، ش ۱۰۹، مرداد ۱۳۳۶.

فهرست مقالات و مطالب مجلّهٔ خواندنی‌ها دربارهٔ تاریخ معاصر ایران، به کوشش مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸، ۴ ج.

قزوینی، محمّد ۱۳۱۲: مهر، سال اول، ۱۳۱۲، ش ۵.

قزوینی، محمّد ۱۳۶۳: بیست مقاله، به کوشش عباس اقبال و ابراهیم پورداوود، تهران: دنیای کتاب.

قوامی واعظ، ۱۳۸۴: «علّامه شعرانی چهرهٔ درخشان». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کاظمی، باقر ۱۳۹۱: یادداشت‌هایی از زندگی باقر کاظمی (مهذب‌الدوله)، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران، ۲ ج.

کاتوزیان، همایون ۱۳۷۲: مصدّق و نبرد قدرت در ایران، ترجمهٔ احمد تدیّن، تهران: رسا، چ۲.

کتاب گیلان ۱۳۷۴: به سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی، تهران: گروه پژوهشگران ایران.

کریمیان، علی ۱۳۷۳: «نمونهٔ امضای اعضای هیئت دولت از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ش» (۳). گنجینهٔ اسناد، پاییز ۱۳۷۳، ش ۱۵.

کریمیان، علی ۱۳۷۷: «نمونهٔ امضای اعضای هیئت دولت از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش» (۸). گنجینهٔ اسناد، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ش ۳۱ و ۳۲.

کسروی، احمد ۱۳۵۹: تاریخ مشروطهٔ ایران، تهران: امیرکبیر، چ ۱۵.

کوشا، احمد ۱۳۵۵: «قند مشروطه». دانش روز، دورهٔ چهارم، ش ۲، شهریور ۱۳۵۵.

گلشن آزادی، علی‌اکبر ۱۳۷۳: صدسال شعر خراسان، به کوشش احمدکمال‌پور، مشهد: مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی.

کمره‌ای، محمّد ۱۳۸۴: روزنامهٔ خاطرات محمّد کمره‌ای، به کوشش محمّدجواد مرادی‌نیا، تهران: اساطیر.

کوهستانی‌نژاد، مسعود ۱۳۹۵: اخبار و اعلان کتاب و کتاب‌خانه به روایت مطبوعات، تهران: خانهٔ کتاب.

گلبن، محمّد ۱۳۵۸: «روزنامه‌نگاری دهخدا و روزنامهٔ روح‌القدس». آینده، سال ۵، ش ۷ – ۹، مهر _ آذر ۱۳۵۸.

گلبن، محمّد ۱۳۸۴: «آخرین گفتگوی زنده‌یاد دهخدا». بخارا، ش ۴۷، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، صص ۱۱۶ – ۱۲۱.

گلشنی، عبدالکریم ۱۳۶۴: آینده، سال ۶، ش۳ -۴، تیر ۱۳۵۹.

لازار، ژیلبر ۱۳۸۰: «گفت‌وگو: اگر آن ترک شیرازی...». کتاب ماه (ویژهٔ ادبیات و فلسفه)، سال ۴، ش ۹، تیر ۱۳۸۰.

محمّدخانی، علی‌اصغر ۱۳۷۶: درخت معرفت، تهران: سخن.

محمّدی، حسنعلی ۱۳۹۵: «زندگی‌نامهٔ مرحوم استاد دکتر سیدحسن سادات‌ناصری». زندگی‌نامهٔ و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سیدحسن سادات‌ناصری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مدرس، محمّدعلی ۱۳۳۳: «دهخدا». ریحانةالادب، ج ۲، تهران: خیام، چ ۲.

مدرس رضوی، محمّدتقی ۱۳۵۳: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». راهنمای کتاب، سال ۱۷، ش ۱، ۲ و۳، ۱۳۵۳.

مذاکرات کمیسیون معارف (۱۳۰۲ – ۱۳۰۹): محفوظ در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، به شمارهٔ ۱۱۲۲۸، (صورت‌جلسات کمیسیون مزبور با خط ریز نستعلیق، ۱۰۵ صفحه).

مروّجی، ابراهیم ۱۳۸۷: پیشگامان فرهنگ ایران از آغاز تا ۱۳۵۷، رشت: فرهنگ ایلیا.

مستوفی، عبداللّه ۱۳۶۰: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه. چ ۳، تهران: زوار، ۳ ج.

مصدّق، محمّد ۱۳۶۵: خاطرات و تألّمات مصدّق، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.

مصدّق، محمّد ۱۳۷۴: نامه‌های دکتر مصدّق، به کوشش محمّد ترکمان، تهران: هزاران.

مصفّا، مظاهر ۱۳۳۴: روشنفکر، سال ۳، ش ۱۳۶، ۱۷ اسفند ۱۳۳۴.

مطلبی کاشانی، نادر ۱۳۸۹: پژوهش‌های ایرانشناسی: ناموارهٔ دکتر محمود افشار، ج۲۰ (آفرین‌نامه)، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

معین، علی ۱۳۷۰: دکتر محمّد معین، انتشارات دانشگاه گیلان، چ ۲.

معین، محمّد ۱۳۳۵: یغما، سال ۹، ش ۷، مهرماه ۱۳۳۵.

معین، محمّد ۱۳۴۸: «شرح‌حال دکتر محمّد معین به قلم خودش». وحید، سال ۶، آذر ۱۳۴۸.

معین، محمّد ۱۳۷۷: «دهخدا». مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران + روزنه، ۱۶ ج.

معین، محمّد ۱۳۸۷: مجموعهٔ مقالات، به کوشش مهدخت معین، تهران: صدای معاصر، چ ۳.

مقدّمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۷۷): مقدمه (زیر نظر محمّد معین و جعفر شهیدی) + تکملهٔ مقدمه (تألیف محمّد دبیرسیاقی)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران + روزنه.

موسوی بهبهانی، علی ۱۳۸۵: «گفت‌وگو: هیچ یکی، دو نیست». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مهدوی، سیدمصلح‌الدین ۱۳۳۴: تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان، اصفهان: کتابفروشی تأیید.

میرافضلی، علی ۱۳۸۴: «امثال و حکم». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۱)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

میرانصاری، علی ۱۳۸۳: «بهمنیار، احمد». دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۳)، زیر نظر محمّدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

میرشمسی، مریم: «نویافته‌هایی از زندگی علّامه علی‌اکبر دهخدا». گزارش میراث، دورهٔ ۳، سال ۵، ش ۹۰ - ۹۱، بهار ۱۴۰۱.

میرمحمّدصادق، سیدسعید ۱۳۸۴: «زندگی‌نامهٔ دکتر محمّدجواد مشکور و کتابشناسی آثار». نگاهی به احوال و آثار دکتر محمّدجواد مشکور، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی + میراث مکتوب.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۷۸: «درگذشت دهخدا». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران: گل‌آقا.

ناقد، خسرو ۱۳۸۵: «دهخدا و نهضت ملّی ایران». ایران‌مهر، ش ۲۲- ۲۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۵.

نجفی اسداللّهی، سعید ۱۳۸۶: «لغت‌نامهٔ دهخدا و جایگاه آن در زبان فارسی». زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی زنده‌یاد علّامه علی‌اکبر دهخدا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نخعی گلپایگانی، سعید ۱۳۸۴: «زندگی‌نامهٔ مرحوم حجت‌الاسلام میرزا محمّد وحید گلپایگانی». آینهٔ پژوهش، سال ۱۶، ش ۹۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴.

نصری، عبداللّه ۱۳۶۴: کارنامهٔ دکتر محمّد معین، تهران: امیرکبیر.

نظری، منوچهر ۱۳۹۰: رجال پارلمانی ایران، تهران: فرهنگ معاصر.

نفیسی، سعید ۱۳۸۳: «دهخدا (۱)، (۲) و (۳)». دهخدا مرغ سحر در شب تار، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: اختران.

نیکزاد امیرحسینی، کریم ۱۳۵۷: شناخت سرزمین چهارمحال، اصفهان: چاپخانهٔ ربانی.

وحید دستگردی، حسن ۱۳۰۷: ره‌آورد وحید: ضمیمهٔ مجلّهٔ ارمغان سال نهم.

وحید گلپایگانی، محمّد ۱۳۸۱: «زندگی‌نامهٔ خودنوشت». شرح‌حال دانشمندان گلپایگان، به کوشش رضا استادی، کنگرهٔ بزرگداشت علمای گلپایگان، بهار ۱۳۸۱.

یزدانی، سهراب ۱۳۸۶: صوراسرافیل: نامهٔ آزادی، تهران: نشر نی.

یزدانی، سهراب ۱۳۹۹: «سیاست در چرندپرند دهخدا». دهخدا چراغی که خاموش شد، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تبریز: آیدین.

یغمائی، حبیب ۱۳۵۹: «خاطرات مدیر مجلهٔ یغما». آینده، سال ششم، ش ۱و۲.

یوسفی، غلامحسین ۱۳۷۸: «دخو». دخوی نابغه، به کوشش ولی‌اللّه درودیان، تهران: گل‌آقا.

یوسفی، غلامحسین ۱۳۸۶: «چرند پرند». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (ج ۲)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

وبگاه بهشت‌زهرای تهران https://beheshtezahra.tehran.ir

وبگاه سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران http://www.nlai.ir/

وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی https://apll.ir

وبگاه کتاب‌های درسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی https://b2n.ir/b81977

وبگاه کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی https://www.ical.ir

وبگاه مؤسسهٔ خانهٔ کتاب و ادبیات ایران https://db.ketab.ir/

ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد https://fa.wikipedia.org

ویکی‌ادبیات http://wikiadabiat.net/